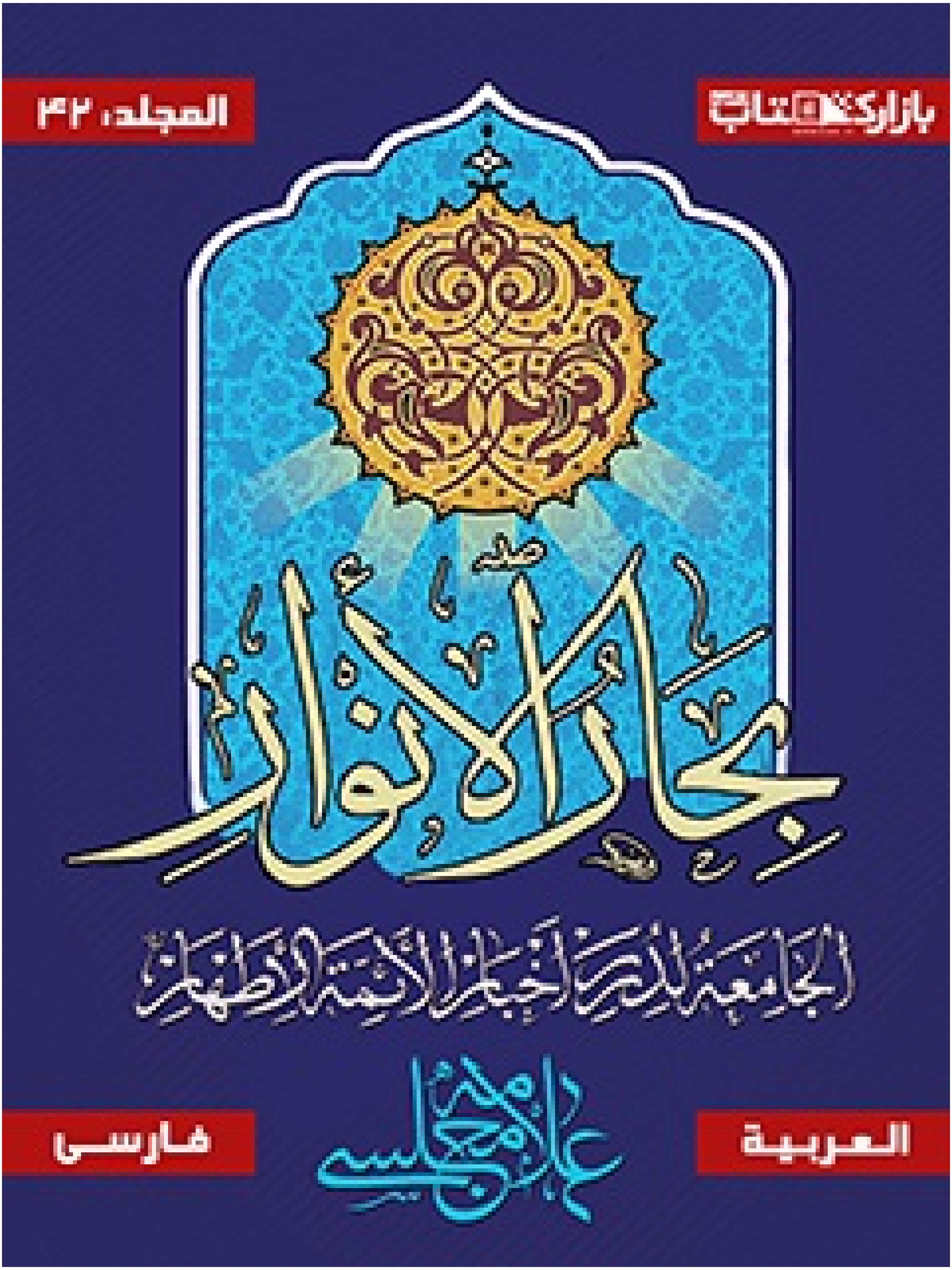

المجلد، ۴۲
بازارکتاب
بحار الأنوار
الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار
علامه مجلسی
العربية
فارسی

بسم الله الرحمن الرحیم

بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام با ترجمه فارسی

کاتب:

محمدباقر بن محمدتقی علامه مجلسی

نشرت فی الطباعهٔ:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

رقمی الناشر:

مرکز القائمیهٔ باصفهان للتحریات الکمبیوتریهٔ

الفهرس

بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار المجلد ۴۲ : تاریخ امیرالمومنین علیه السلام – ۸

اشاره

سرشناسه: مجلسی محمد باقربن محمدتقی ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق.

عنوان و نام پدیدآور: بحارالانوار: الجامعه لدرر أخبار الائمه الأطهار تالیف محمدباقر المجلسی.

مشخصات نشر: بیروت داراحیاء التراث العربی [۱۴۴۰].

مشخصات ظاهری: ج - نمونه.

یادداشت: عربی.

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد بیست و چهارم، ۱۴۰۳ق. [۱۳۶۰].

یادداشت: جلد۲۴،۵۲،۶۵،۶۶،۶۷،۸۷،۹۲،۹۱،۹۴،۱۰۳،۱۰۸(چاپ سوم: ۱۴۰۳ق.=۱۹۸۳م.=[۱۳۶۱]).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج .۲۴. کتاب الامامه. ج.۵۲. تاریخ الحجه. ج۶۵،۶۶،۶۷. الایمان و الکفر. ج.۸۷. کتاب الصلاه . ج. ۹۱،۹۲ .الذکر و الدعا. ج. ۹۴. کتاب السوم. ج.۱۰۳.فهرست المصادر. ج.۱۰۸.الفهرست.-

موضوع: احادیث شیعه — قرن ۱۱ق

رده بندی کنگره: BP۱۳۵/م۳ب ۳۱۳۰۰ ی ح

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۸۰۹۴۶

ص: ۱

**[ترجمه]

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، ۱۳۹۲ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ ؛ ج.۱ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۷-۲ ؛ ج.۲ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۸-۹ ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۹-۶ ؛ ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰۷۰-۲ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۱-۹ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۲-۶ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۳-۳ : ؛ ج.۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۴-۰ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۶-۴ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۳-۲ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۵-۶ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۶-۳ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۷-۰ : ؛ ج.۹۷۸:۱۶-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۸-۷ ؛ ج.۹۷۸:۱۷-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۹-۴ ؛ ج.۱۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۰-۰ ؛ ج.۹۷۸:۱۹-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۱-۷ ؛ ج.۹۷۸:۲۰-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۲-۴ ؛ ج.۲۱: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۳-۱ ؛ ج.۹۷۸:۲۲-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۴-۸ ؛ ج.۹۷۸:۲۳-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۵-۵

مندرجات : ج.۱. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.۲. کتاب توحید.- ج.۳. کتاب عدل و معاد.- ج.۴. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. ۵. تاریخ پیامبران.- ج.۶. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.۷. کتاب امامت.- ج.۸. تاریخ امیرالمومنین.- ج.۹. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.۱۰. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.۱۱. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.۱۲. کتاب آسمان و جهان - ۱.- ج.۱۳. آسمان و جهان - ۲.- ج.۱۴. کتاب ایمان و کفر.- ج.۱۵. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.۱۶. کتاب مواعظ و حکم.- ج.۱۷. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.۱۸. کتاب ادعیه.- ج.۱۹. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.۲۰. کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.۲ – ۸ و ۱۰ – ۱۶ (چاپ اول: ۱۳۹۲) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۱ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP۱۳۵/م۳ب۳۰۴۲۱۶۷ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۳۴۸۹۸۵

ص: ۱

**[ترجمه]

تتمه أبواب معجزاته صلوات اللّٰه و سلامه علیه

باب ۱۱۵ ما ظهر فی المنامات من كراماته و مقاماته و درجاته صلوات اللّٰه علیه و فیه بعض النوادر

الأخبار

«۱»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ الْهَاشِمِیِّ قَالَ: كَانَتِ الْفِتْنَهُ قَائِمَهً بَیْنَ الْعَبَّاسِیِّینَ وَ الطَّالِبِیِّینَ بِالْكُوفَهِ حَتَّی قُتِلَ سَبْعَهَ عَشَرَ رَجُلًا عَبَّاسِیّاً وَ غَضِبَ الْخَلِیفَهُ الْقَادِرُ وَ اسْتَنْهَضَ الْمَلِكَ شَرَفَ الدَّوْلَهِ أَبَا عَلِیٍّ حَتَّی یَسِیرَ إِلَی الْكُوفَهِ وَ یَسْتَأْصِلَ بِهَا(۱) مِنَ الطَّالِبِیِّینَ وَ یَفْعَلَ كَذَا وَ كَذَا بِهِمْ وَ بِنِسَائِهِمْ وَ بَنَاتِهِمْ وَ كَتَبَ مِنْ بَغْدَادَ هَذَا الْخَبَرَ عَلَی طُیُورٍ إِلَیْهِمْ وَ عَرَّفُوهُمْ مَا قَالَ الْقَادِرُ فَفَزِعُوا وَ تَعَلَّقُوا بِبَنِی خَفَاجَهَ فَرَأَتِ امْرَأَهٌ عَبَّاسِیَّهٌ فِی مَنَامِهَا كَأَنَّ فَارِساً عَلَی فَرَسٍ أَشْهَبَ وَ بِیَدِهِ رُمْحٌ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فَسَأَلَتْ عَنْهُ فَقِیلَ لَهَا هَذَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام یُرِیدُ أَنْ یَقْتُلَ مَنْ عَزَمَ عَلَی قَتْلِ الطَّالِبِیِّینَ فَأَخْبَرَتِ النَّاسَ فَشَاعَ مَنَامُهَا فِی الْبَلَدِ وَ سَقَطَ الطَّائِرُ بِكِتَابٍ مِنْ بَغْدَادَ بِأَنَّ الْمَلِكَ شَرَفَ الدَّوْلَهِ بَاتَ عَازِماً عَلَی الْمَسِیرِ إِلَی الْكُوفَهِ- فَلَمَّا انْتَصَفَ اللَّیْلُ مَاتَ فَجْأَهً وَ تَفَرَّقَتِ الْعَسَاكِرُ وَ فَزِعَ الْقَادِرُ(۲).

**[ترجمه]الخرائج: نزاع بین عباسی ها و طالبیون در کوفه برپا بود که هفده نفر عباسی کشته شدند و خلیفه قادر خشمگین شد؛ و پادشاه شرف الدوله ابوعلی را تحریک کرد که به کوفه برود و طالبیون را از آن جا ریشه کن کرده و با آنها و با زنان و دخترانشان چنین و چنان کند. ابوعلی از بغداد این خبر را توسط کبوترانی به طالبیون رساند و آنان را از دستور قادر آگاه ساخت، طالبیون پریشان شده و دست به دامان بنی خفاجه شدن،تا اینکه یک زن عباسی در خواب دید یک سوار کار روی اسبی سفید با نیزه ای در دست از آسمان فرود آمد، درباره او سؤال کرد که در جواب به او گفته شد: این امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است که می خواهد کسانی را که کمر به قتل طالبیون بسته اند نابود کند. آن زن مردم را آگاه ساخت و ماجرای خوابش در شهر پیچید، پرنده‌ای که از بغداد حامل این خبر بود که پادشاه شرف الدوله قصد لشکر کشی به کوفه کرده ناگهان به هنگام نیمه شب وفات یافت، لشکریان پراکنده شدند و قادر، پریشان و مضطرب گردید. - . این روایت و دو تای بعدی در کتاب چاپ شده «الخرائج» موجود نیست. -

**[ترجمه]

«۲»

يج، [الخرائج و الجرائح] رَوَى أَبُو مُحَمَّدٍ الصَّالِحُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ هَارُونَ الْمُنَجِّمُ: أَنَّ الْخَلِيفَةَ الرَّاضِيَ كَانَ يُجَادِلُنِي كَثِيراً عَلَى خَطَإِ عَلِيٍّ فِيمَا دَبَّرَ فِي أَمْرِهِ مَعَ مُعَاوِيَةَ قَالَ فَأَوْضَحْتُ لَهُ الْحُجَّهَ أَنَّ هَذَا لَا يَجُوزُ عَلَى عَلِيٍّ وَ أَنَّهُ عليه السلام لَمْ يَعْمَلْ إِلَّا الصَّوَابَ فَلَمْ يَقْبَلْ مِنِّي هَذَا الْقَوْلَ وَ خَرَجَ إِلَيْنَا فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ يَنْهَانَا عَنِ الْخَوْضِ فِي مِثْلِ ذَلِكَ وَ حَدَّثَنَا أَنَّهُ رَأَى فِي مَنَامِهِ كَأَنَّهُ خَارِجٌ مِنْ دَارِهِ يُرِيدُ بَعْضَ مُتَنَزَّهَاتِهِ فَرُفِعَ

۱- ۱. من بها. ظ(ب).

۲- ۲. لم نجد هذه الروايه و اللتين بعدها في الخرائج المطبوع.

إِلَيْهِ رَجُلٌ قَصِيرٌ رَأْسُهُ رَأْسُ كَلْبٍ فَسَأَلَ عَنْهُ فَقِيلَ لَهُ هَذَا الرَّجُلُ كَانَ يُخَطِّئُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ فَعَلِمْتُ أَنَّ ذَلِكَ كَانَ عِبْرَةً لِي وَ لِأَمْثَالِي فَتُبْتُ إِلَى اللَّهِ.

**[ترجمه]الخرائج: أبوحسن علی بن هارون منجم، به ما گفت كه خليفه الراضی با من بسيار بر سر اشتباه علی عليه السلام درباره تدبير و برخورد او با معاويه مجادله می كرد. پس من بر او دليل آوردم كه اين كار از علی عليه السلام جايز نبود و او جز نيكی انجام نداده، او اين گفته را از من قبول نكرد. روزی از روزها بر ما وارد شد و ما را از وارد شدن در اين گونه مسائل نهی كرد و گفت: كه در خواب ديده كه گويا برای تفريح از منزل خود خارج شده كه مرد كوتاه قدی كه سرش سر سگ بود به سمت او آمد، در باره آن مرد پرسيد. در جواب به او گفته شد: اين مرد به علی بن ابی طالب عليه السلام نسبت ناروا می داده است. گفت: متوجه شدم كه عبرتی برای من و امثال من بود پس به درگاه خداوند توبه كردم.

**[ترجمه]

«۳»

يج، [الخرائج و الجرائح] رَوَى الشَّيْخُ أَبُو جَعْفَرِ بْنُ بَابَوَيْهِ عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السِّجِسْتِي (۱) قَالَ: خَرَجْتُ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ فَدَخَلْتُ الْبَصْرَةَ فَصِرْتُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبَّادٍ صَاحِبِ عَبَّادَانَ فَقُلْتُ إِنِّي رَجُلٌ غَرِيبٌ أَتَيْتُكَ مِنْ بَلَدٍ بَعِيدٍ لِأَقْتَبِسَ مِنْ عِلْمِكَ شَيْئاً قَالَ مَنْ أَنْتَ قُلْتُ مِنْ أَهْلِ سِجِسْتَانَ قَالَ مِنْ بَلَدِ الْخَوَارِجِ قُلْتُ لَوْ كُنْتُ خَارِجِيّاً مَا طَلَبْتُ عِلْمَكَ قَالَ أَ فَلَا أُخْبِرُكَ بِحَدِيثٍ حَسَنٍ إِذَا أَتَيْتَ بِلَادَكَ تُحَدِّثُ بِهِ النَّاسَ قُلْتُ بَلَى قَالَ كَانَ لِي جَارٌ مِنَ الْمُتَعَبِّدِينَ فَرَأَى فِي مَنَامِهِ كَأَنَّهُ قَدْ مَاتَ وَ كُفِّنَ وَ دُفِنَ قَالَ مَرَرْتُ بِحَوْضِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَ إِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى شَفِيرِ الْحَوْضِ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهما السلام يَسْقِيَانِ الْأُمَّةَ الْمَاءَ فَاسْتَسْقَيْتُهُمَا فَأَبَيَا أَنْ يَسْقِيَانِي فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي مِنْ أُمَّتِكَ قَالَ وَ إِنْ قَصَدْتَ عَلِيّاً لَا يَسْقِيكَ فَبَكَيْتُ وَ قُلْتُ أَنَا مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ قَالَ لَكَ جَارٌ يَلْعَنُ عَلِيّاً وَ لَمْ تَنْهَهُ قُلْتُ إِنِّي ضَعِيفٌ لَيْسَ لِي قُوَّةٌ وَ هُوَ مِنْ حَاشِيَةِ السُّلْطَانِ قَالَ فَأَخْرَجَ النَّبِيُّ سِكِّيناً وَ قَالَ امْضِ وَ اذْبَحْهُ فَأَخَذْتُ السِّكِّينَ وَ صِرْتُ إِلَى دَارِهِ فَوَجَدْتُ الْبَابَ مَفْتُوحاً فَدَخَلْتُ فَأَصَبْتُهُ نَائِماً فَذَبَحْتُهُ وَ انْصَرَفْتُ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَ قُلْتُ قَدْ ذَبَحْتُهُ وَ هَذِهِ السِّكِّينُ مُلَطَّخَةٌ بِدَمِهِ قَالَ هَاتِهَا ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام اسْقِهِ مَاءً فَلَمَّا أَضَاءَ الصُّبْحُ سَمِعْتُ صُرَاخاً فَسَأَلْتُ عَنْهُ فَقِيلَ إِنَّ فُلَاناً وُجِدَ عَلَى فِرَاشِهِ مَذْبُوحاً فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ سَاعَةٍ قَبَضَ أَمِيرُ الْبَلَدِ عَلَى جِيرَانِهِ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ قُلْتُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ اتَّقِ اللَّهَ إِنَّ الْقَوْمَ بُرَءَاءُ وَ قَصَصْتُ عَلَيْهِ الرُّؤْيَا فَخَلَّى عَنْهُمْ.

ص: ۲

---

۱ - ۱. فی(خ) و(م): السّجزی.(*) أقول:« السجز» بالكسر ثمّ السكون معرب« سگز» الفارسيه علم لطائفه معروفه تسكن« سجستان»(مخفف: سجزستان) معرب« سگستان»(مخفف: سگزستان) و قد خفف عند الفارسيين فی ألسنه العامّه حتّی صارت« سيستان» فالسجزی نسبه إلی الطائفه و السجستی و السجستانیّ نسبه إلی المحل و كلها بكسر السين و سكون الجيم لا غير(ب).

**[ترجمه]الخرائج: احمد بن محمد سیستانی گفت: برای فراگیری علم وارد بصره شدم و پیش محمد بن عباد والی آبادان رفتم و گفتم: من مردی غریب هستم که از کشور دوری آمده ام تا مقداری از علم شما را فراگیرم. گفت: کیستی؟ گفتم: از اهل سیستانم، گفت: از کشور خوارج! گفتم: اگر خارجی بودم از علم شما طلب نمی کردم. گفت: آیا می خواهی تو را از یک حدیث خوب باخبر کنم که اگر به کشورت رفتی درباره آن با مردم سخن بگویی؟ گفتم: بله گفت: من همسایه عابدی داشتم، در خواب دید که مرده و کفن و دفن شده است او گفت: به حوض پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم در حالی که بر لبه حوض نشسته بود و حسن و حسین علیهما السلام امت را آب می دادند، من از آن ها طلب آب کردم و آنها خودداری نمودند پس گفتم: ای رسول خدا من از امت شما هستم. گفت: اگر پیش علی علیه السلام هم بروی به تو آب نمی دهد من گریه کردم و گفتم: من از شیعیان علی هستم. گفت: تو همسایه ای داری که پیوسته علی را لعنت می کند و تو او را از این کار نهی نمی‌کنی، گفتم: من ضعیف هستم و قدرتی ندارم و او از نزدیکان پادشاه است. گفت: پس پیامبر چاقویی را در آورد و فرمود: برو سر او را ببُر، من چاقو را گرفتم و به سوی منزلش حرکت کردم و دیدم که در باز است و وارد شدم و در حالی که خوابیده بود. او را کشته و سر از تنش جدا کردم و به سوی پیامبر بازگشته و گفتم: او را سر بریدم و این چاقو آغشته به خون اوست. گفت: آن را بده، سپس به حسین علیه السلام گفت که او را آب بنوشان. هنگامی که صبح شد فریادی شنیدم و درباره آن پرسیدم، گفته شد. فلانی در رختخوابش سر بریده شده، ساعتی بعد امیر کشور همسایگانش را دستگیر کرد پس من بر او وارد شدم و گفتم: ای امیر، تقوای الهی پیشه کن، این قوم بی گناهند، خواب را برایش تعریف کردم و آن ها را آزاد کرد.

**[ترجمه]

«۴»

أَقُولُ: وَ أَخْبَرَنِی بِهَذَا الْخَبَرِ شَیْخِی وَ وَالِدِیَ الْعَلَّامَهُ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ عَنِ السَّیِّدِ حُسَیْنِ بْنِ حَیْدَرٍ الْحُسَیْنِیِّ الْکَرَکِیِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ أَخْبَرَنِی الشَّیْخُ الْجَلِیلُ بَهَاءُ الْمِلَّهِ وَ الدِّینِ الْعَامِلِیُّ فِی أَصْفَهَانَ ثَانِیَ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَهَ ثَلَاثٍ وَ تِسْعِینَ وَ تِسْعِمِائَهٍ وَ أَخْبَرَنِی أَیْضاً فِی السَّابِعِ وَ الْعِشْرِینَ مِنْ شَهْرِ رَجَبٍ سَنَهَ أَلْفٍ وَ ثَلَاثٍ فِی النَّجَفِ الْأَشْرَفِ تُجَاهَ الضَّرِیحِ الْمُقَدَّسِ قِرَاءَهً وَ إِجَازَهً قَالَ أَخْبَرَنِی وَالِدِی الشَّیْخُ حُسَیْنُ بْنُ عَبْدِ الصَّمَدِ فِی یَوْمِ الثُّلَاثَاءِ ثَانِیَ شَهْرِ رَجَبٍ سَنَهَ إِحْدَی وَ تِسْعِینَ وَ تِسْعِمِائَهٍ بِدَارِنَا فِی الْمَشْهَدِ الْمُقَدَّسِ الرَّضَوِیِّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَی مُشَرِّفِهِ عَنِ الشَّیْخَیْنِ الْجَلِیلَیْنِ السَّیِّدِ حَسَنِ بْنِ جَعْفَرٍ الْکَرَکِیِّ وَ الشَّیْخِ زَیْنِ الْمِلَّهِ وَ الدِّینِ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُمَا عَنِ الشَّیْخِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ الْعَالِی الْمَیْسِیِّ عَنِ الشَّیْخِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُؤَذِّنِ الْجِزِّینِیِّ عَنِ الشَّیْخِ ضِیَاءِ الدِّینِ عَلِیٍّ عَنْ وَالِدِهِ الشَّهِیدِ السَّعِیدِ مُحَمَّدِ بْنِ مَکِّیٍّ عَنِ السَّیِّدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَعْرَجِ الْحُسَیْنِیِّ عَنْ جَدِّهِ عَلِیٍّ عَنْ شَیْخِهِ عَبْدِ الْحَمِیدِ بْنِ السَّیِّدِ فَخَارِ بْنِ مَعَدٍّ بْنِ فَخَارٍ الْمُوسَوِیِّ عَنْ یُوسُفَ بْنِ هِبَهِ اللَّهِ بْنِ یَحْیَی الْوَاسِطِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الْبَصْرِیِّ عَنْ سَعِیدِ بْنِ نَاصِرٍ الْبُسْتُقِیِّ عَنِ الْقَاضِی أَبِی مُحَمَّدٍ السَّمَنْدِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّمَّانِ السُّکَّرِیِّ (۱) قَالَ: خَرَجْتُ إِلَی أَرْضِ الْعِرَاقِ فِی طَلَبِ الْحَدِیثِ فَوَصَلْتُ عَبَّادَانَ فَدَخَلْتُ عَلَی شَیْخِهَا مُحَمَّدِ بْنِ عَبَّادٍ شَیْخِ عَبَّادَانَ وَ رَأْسِ الْمُطَّوِّعَهِ فَقُلْتُ لَهُ یَا شَیْخُ أَنَا رَجُلٌ غَرِیبٌ أَتَیْتُ مِنْ بَلَدٍ بَعِیدٍ أَلْتَمِسُ مِنْ عِلْمِکَ فَقَالَ مِنْ أَیْنَ أَتَیْتَ فَقُلْتُ مِنْ جِهِسْتَانَ (۲) فَقَالَ مِنْ بَلَدِ الْخَوَارِجِ لَعَلَّکَ خَارِجِیٌّ فَقُلْتُ لَوْ کُنْتُ خَارِجاً لَمْ أَشْتَرِ عِلْمَکَ بِحَدَانِقٍ فَقَالَ أَ لَا أُحَدِّثُکَ حَدِیثاً طَرِیفاً إِذَا مَضَیْتَ إِلَی بِلَادِکَ تَحَدَّثْتَ بِهِ فَقُلْتُ بَلَی یَا شَیْخُ فَقَالَ کَانَ لِی جَارٌ مِنَ الْمُتَزَهِّدِینَ الْمُتَنَسِّکِینَ فَرَأَی فِی مَنَامِهِ کَأَنَّهُ مَاتَ وَ نُشِرَ وَ حُوسِبَ وَ جُوِّزَ الصِّرَاطَ وَ أَتَی حَوْضَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله

وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ع

يَسْ‍قِيَانِ قَالَ فَاسْ‍تَقَيْتُ الْحَسَنَ فَلَمْ يَسْقِنِی وَ اسْتَقَيْتُ الْحُسَيْنَ فَلَمْ يَسْقِنِی فَقَرُبْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا رَجُلٌ مِنْ أُمَّتِکَ وَ قَدِ اسْتَقَيْتُ الْحَسَنَ فَلَمْ يَسْقِنِی وَ اسْتَقَيْتُ الْحُسَيْنَ فَلَمْ يَسْقِنِی فَصَاحَ

ص: ۳

۱- ۱. مصحف السكزی(ب).

۲- ۲. مصحف سجستان(ب).

الرَّسُولُ صلى الله عليه و آله بِأَعْلَى صَوْتِهِ لَا تَسْقِيَاهُ لَا تَسْقِيَاهُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا رَجُلٌ مِنْ أُمَّتِكَ مَا بَدَّلْتُ وَ لَا غَيَّرْتُ قَالَ بَلَى لَكَ جَارٌ يَلْعَنُ عَلِيّاً وَ يَسْتَنْقِصُهُ لَمْ تَنْهَهُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هُوَ رَجُلٌ يَغْتَرُّ بِالدُّنْيَا وَ أَنَا رَجُلٌ فَقِيرٌ لَا طَاقَةَ لِي بِهِ قَالَ فَأَخْرَجَ الرَّسُولُ صلى الله عليه و آله سِكِّيناً مَسْلُولَةً وَ قَالَ اذْهَبْ فَاذْبَحْهُ بِهَا فَأَتَيْتُ بَابَ الرَّجُلِ فَوَجَدْتُهُ مَفْتُوحاً فَصَعِدْتُ الدَّرَجَهَ(۱) فَوَجَدْتُهُ مُلْقًى عَلَى سَرِيرِهِ فَذَبَحْتُهُ وَ أَتَيْتُ بِالسِّكِّينِ مُلَطَّخَةً بِالدَّمِ فَأَعْطَيْتُهَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَأَخَذَهَا وَ قَالَ اسْقِيَاهُ فَتَنَاوَلْتُ الْكَأْسَ فَلَا أَدْرِي أَ شَرِبْتُهَا أَمْ لَا وَ انْتَبَهْتُ فَزِعاً مَرْعُوباً فَفَزِعْتُ (۲)

إِلَى الْوُضُوءِ وَ صَلَّيْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ وَضَعْتُ رَأْسِي وَ نِمْتُ وَ سَمِعْتُ (۳) الصِّيَاحَ فِي جِوَارِي فَسَأَلْتُ عَنِ الْحَالِ فَقِيلَ إِنَّ فُلَاناً وُجِدَ عَلَى سَرِيرِهِ مَذْبُوحاً فَمَا مَكَثْتُ حَتَّى أَتَى الْأَمِيرُ وَ الْحَرَسُ فَأَخَذُوا الْجِيرَانَ فَقُلْتُ أَنَا ذَبَحْتُ الرَّجُلَ وَ لَا يَسَعُنِي أَنْ أَكْتُمَ فَمَضَيْتُ إِلَى الْأَمِيرِ فَقُلْتُ أَنَا ذَبَحْتُ الرَّجُلَ فقَالَ لَسْتَ مُتَّهَماً عَلَى مِثْلِ هَذَا فَقَصَصْتُ الرُّؤْيَا عَلَيْهِ وَ قُلْتُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنْ صَحَّحَهَا اللَّهُ فَمَا ذَنْبِي وَ مَا ذَنْبُ هَؤُلَاءِ فَقَالَ الْأَمِيرُ أَحْسَنَ اللَّهُ جَزَاكَ أَنْتَ بَرِي ءٌ وَ الْقَوْمُ بُرَآءُ قَالَ الشَّيْخُ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَّانُ فَلَمْ أَسْمَعْ بِالْعِرَاقِ أَحْسَنَ مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ.

ما، [الأمالي] للشيخ الطوسی ذکر الفضل بن شاذان فی کتابه الذی نقض به علی ابن کرّام قال روی عثمان بن عفّان عن محمد بن عباد البصری: و ذکر نحوه (۴).

**[ترجمه]می گویم: علی بن محمد سمان سکری گفت: در طلب حدیث به سرزمین عراق رفتم و به آبادان رسیدم و بر شیخ آنجا محمد بن شیخ آبادان و رأس مطوّعه (کسانیکه داوطلبانه به جهاد می رونـد)وارد شـدم و به او گفتم ای شیخ من مردی غریب هستم که از کشوری دور برای کسب فیض از علم شما آمده ام، گفت: از کجا آمدی؟ گفتم: از سجستان گفت: از شهر خوارج؟ شاید خارجی هستی؟ گفتم: اگر خارجی بودم علمتان را به پشیزی نمی خریدم. گفت: آیا نمی خواهی از یک حدیث نادر با تو سخن گویم که اگر به شهر و کشورت رفتی از آن سخن بگویی؟ گفتم بله ای شیخ، گفت: من همسایه‌ای پارسا و پرهیزکار داشتم، در خواب دید که گویا مرده است و محشور گشته و حسابرسی شده است، و از پل صراط عبور کرده است و به حوض پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده که در آنجا حسن و حسین علیهما السلام سقایی می کنند. گفت: من از حسن طلب آب کردم و مرا آب نداد و حسین نیز همین طور. پس به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شده و گفتم: ای رسول خدا من مردی از امت شما هستم و از حسن و حسین طلب آب کردم ولی مرا آبی ندادند. دراین هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله فریاد بلندی زد که او را آب ندهید، او را آب ندهید. گفتم: یا رسول خدا من مردی از امتتان هستم که تغییر و تحوّلی نکرده ام. گفت: تو همسایه ای داشتی که علی علیه السلام را لعن می کرد و او را کوچک می شمرد امّا تو توجه ای به او نکرده‌ای. گفتم: ای رسول خدا او مردی است که فریب دنیا را خورده و من فقیرم و قدرتی در برابر او ندارم. گفت: پس رسول خدا چاقوی برهنه ای بیرون آورد و گفت: برو با آن او را سر ببر. من به خانه آن مرد رفتم و دیدم که در باز است، از پله ها بالا رفته و دیدم که در رختخوابش دراز کشیده است. پس او را سر بریدم و چاقو را آغشته به خون آوردم و به رسول خدا دادم و ایشان آن را از من گرفت و گفت: او را آب دهید. من پیاله آب را گرفتم ولی نمی دانم آیا آن را نوشیدم یا نه. به ناگاه پریشان و ترسان از خواب بیدار شدم و وضو گرفته و هر آنچه خدا خواست نماز خواندم. سپس سر به بالش گذاشته و خوابیدم و صبح فریاد همسایگانمان را شنیدم و اوضاع را پیگیری کردم. گفته شد: فلانی سر بریده در رختخوابش پیدا شده، طولی نکشید که امیر و سپاهیانش آمدند و همسایگان را بردند و من گفتم: من آن مرد را سر بریدم و نتوانستم که پنهان کاری

کنم و به سوی امیر رفتم و گفتم: من مرد را سر بریدم، گفت: تو بر این گونه اعمال متهم نیستی و سپس خواب را بر او تعریف کردم و گفتم: ای امیر اگر آن خواب درست باشد گناه من و آن ها چیست؟ امیر گفت: خداوند به تو پاداش نیک دهد تو و قومت بی گناه هستید. شیخ علی بن محمد سمان می گوید که من در عراق بهتر از این حدیث نشنیده ام.

امالی طوسی: محمد بن عباد بصری مانند آن را ذکر کرده است. - . در نسخه چاپ شده امالی موجود نیست. و پوشیده نیست که نسخه های چاپ شده از آن ناقص است و یک نسخه خطی کامل در کتابخانه شیخ الاسلام زنجانی رحمه الله علیه وجود دارد آن چنان که در الذریعه ۲، ۴۱۳ و ۳۱۴ اشاره شده است.

-

**[ترجمه]

«۵»

أَقُولُ (۵) ذَکَرَ الْعَلَّامَهُ الْحِلِّیُّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِی إِجَازَتِهِ الْکَبِیرَهِ عَنْ تَاجِ

ص: ۴

۱- ۱. الدرجه- بالفتحات-: السلم و المرقاه.

۲- ۲. بتقدیم المعجمه علی المهمله أی لجأت إلی الوضوء. و یمکن أن یکون بالعکس أی قصدت.

۳- ۳. فی(خ) و(م): فسمعت.

۴- ۴. لم نجده فی الأمالی المطبوع. و لا یخفی ان النسخ المطبوعه منه ناقصه. و توجد نسخه مخطوطه کامله فی مکتبه شیخ الإسلام الزنجانی طاب ثراه کما أشار إلیه فی الذریعه ۲: ۳۱۳ و ۳۱۴.

۵- ۵. أقول: و قد سمعت بعض الفضلاء أنّه سافر و رای تلک النسخه و سیرها فلم یجد فیها شیئا زائدا علی ما هو المطبوع و علی ای حال قد نقل تلک القصه فی ناسخ التواریخ عن الخرائج و الجرائح راجع الجزء الخامس من المجلد الثالث فی أحوال مولانا علیّ بن أبی طالب علیه السلام من الطبعه الحدیثه صلی الله علیه و آله ۴۵(ب).

الدِّينِ الْحَسَنِ بْنِ الدَّرْبِيِّ عَنْ أَبِي الْفَائِزِ بْنِ سَالِمِ بْنِ مُعَارَوَيْهِ فِي سَنَهِ إِحْدَى وَ تِسْعِينَ وَ خَمْسِمِائَهٍ عَنْ أَبِي الْبَقَاءِ هِبَهِ اللَّهِ بْنِ نَمَا عَنْ أَبِي الْبَقَاءِ هِبَهِ اللَّهِ بْنِ نَاصِرِ بْنِ نَصْرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْأَسْعَدِ عَنِ الرَّئِيسِ أَبِي الْبَقَاءِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْمُزَرِّعِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ بَعْضِ أَهْلِ الْمَوْصِلِ قَالَ: عَزَمْتُ الْحَجَّ فَأَتَيْتُ الْأَمِيرَ حُسَامَ الدَّوْلَهِ الْمُقَلَّدَ بْنَ الْمُسَيَّبِ- وَ هُوَ أَمِيرُنَا يَوْمَئِذٍ فَوَدَّعْتُهُ وَ عَرَضْتُ الْحَاجَهَ عَلَيْهِ فَاسْتَخْلَى بِي وَ أَحْضَرَ لِي مُصْحَفاً فَحَلَّفَنِي بِهِ إِلَّا بَلَّغْتُ رِسَالَتَهُ وَ حَلَفَ بِهِ لَوْ ظَهَرَ هَذَا الْخَبَرُ لَأَقْتُلَنَّكَ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ إِذَا أَتَيْتَ الْمَدِينَهَ فَقِفْ عِنْدَ قَبْرِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ قُلْ يَا مُحَمَّدُ قُلْتَ وَ صَنَعْتَ وَ مَوَّهْتَ عَلَى النَّاسِ (۱) فِي حَيَاتِكَ لِمَ أَمَرْتَهُمْ بِزِيَارَتِكَ بَعْدَ مَمَاتِكَ وَ كَلَامٌ نَحْوُ هَذَا فَسُقِطَ فِي يَدِي (۲) لِمَ أَتَيْتُهُ وَ لَمْ أَعْلَمْ أَنَّهُ يَرَى رَأْيَ الْكُفَّارِ فَحَجَجْتُ وَ عُدْتُ حَتَّى أَتَيْتُ الْمَدِينَهَ وَ زُرْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ هِبْتُهُ (۳) أَنْ أَقُولَ مَا قَالَ لِي وَ بَقِيتُ أَيَّاماً حَتَّى إِذَا كَانَ لَيْلَهُ مَسِيرِنَا فَذَكَرْتُ يَمِينِي بِالْمُصْحَفِ فَوَقَفْتُ أَمَامَ الْقَبْرِ وَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ حَاكِي الْكُفْرِ لَيْسَ بِكَافِرٍ قَالَ لِي الْمُقَلَّدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ كَذَا وَ كَذَا ثُمَّ اسْتَعْظَمْتُ ذَلِكَ وَ فَزِعْتُ عَنْهُ فَأَتَيْتُ رَحْلِي وَ رُفَاقَتِي وَ رَمَيْتُ بِنَفْسِي وَ تَدَبَّرْتُ (۴) وَ حِرْتُ كَالْمَجْهُودِ فَلَمَّا أَنْ تَهَوَّرَ اللَّيْلُ رَأَيْتُ فِي مَنَامِي رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ عَلِيّاً- وَ بِيَدِ عَلِيٍّ سَيْفٌ وَ بَيْنَهُمَا رَجُلٌ نَائِمٌ عَلَيْهِ إِزَارٌ رَقِيقٌ أَبْيَضُ بِطِرَازٍ أَحْمَرَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَا فُلَانُ اكْشِفْ عَنْ وَجْهِهِ فَكَشَفْتُهُ فَقَالَ تَعْرِفُهُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ مَنْ هُوَ قُلْتُ الْمُقَلَّدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ قَالَ يَا عَلِيُّ اذْبَحْهُ فَأَمَرَّ السَّيْفَ عَلَى نَحْرِهِ وَ ذَبَحَهُ وَ رَفَعَهُ فَمَسَحَهُ بِالْإِزَارِ الَّذِي عَلَى صَدْرِهِ مَسْحَتَيْنِ فَأَثَّرَ الدَّمُ فِيهِ خَطَّيْنِ فَانْتَبَهْتُ مَرْعُوباً وَ لَمْ أَكُنْ أَخْبَرْتُ أَحَداً فَتَدَاخَلَنِي أَمْرٌ عَظِيمٌ حَتَّى أَخْبَرْتُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِي وَ كَتَبْتُ شَرْحَ الْمَنَامِ وَ أَرَّخْتُ اللَّيْلَهَ وَ لَمْ نُعْلِمْ بِهِ ثَالِثاً حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْكُوفَهِ سَمِعْنَا الْخَبَرَ أَنَّ الْأَمِيرَ قَدْ قُتِلَ وَ أَصْبَحَ مَذْبُوحاً فِي فِرَاشِهِ فَسَأَلْنَا لَمَّا وَصَلْنَا إِلَى الْمَوْصِلِ عَنْ خَبَرِهِ

۱- ۱. موه عليه الامر أو الخبر: زوره عليه و زخرفه و لبسه أو بلغه خلاف ما هو.

۲- ۲. أي ندمت.

۳- ۳. من هاب يهاب أي خفت.

۴- ۴. و تدثرت ظ.(ب).

فَلَمْ يَزِدْ أَحَدٌ غَيْرَ أَنَّهُ أَصْبَحَ مَذْبُوحاً فَسَأَلْنَا عَنِ اللَّيْلَهِ الَّتِی ذُبِحَ فِیهَا فَإِذَا هِیَ اللَّیْلَهُ الَّتِی أَرَّخْنَاهَا بِالْمَدِینَهِ مَعَ صَاحِبِی فَکَانَ مُوَافِقاً ثُمَّ قُلْنَا قَدْ بَقِیَ شَیْ ءٌ وَاحِدٌ وَ هُوَ الْإِزَارُ وَ الدَّمُ عَلَیْهِ فَسَأَلْنَا عَمَّنْ غَسَّلَهُ فَأُرْشِدْنَا إِلَیْهِ فَسَأَلْنَاهُ فَأَخْرَجَ لَنَا مَا أَخَذَ مِنْ ثِیَابِهِ حِینَ غَسَّلَهُ وَ الْإِزَارَ الْأَبْیَضَ الْمُطَرَّزَ بِالْأَحْمَرِ وَ فِیهِ الْخَطَّانِ بِالدَّمِ (1).

**[ترجمه]می گویم: علامه حلی با واسطه از شخصی از اهل موصل نقل کرده که گفت: به حج مشرف شدم و نزد امیر حسام الدوله مقلد بن مسیب که آن زمان امیر ما بود رفتم و با او خداحافظی کرده و نیازم را به او عرضه داشتم آنگاه با من خلوت کرد و مصحفی به من داد و مرا به آن سوگند داد که رسالتش را به انجام برسانم و قسم خورد که اگر این خبر فاش شود تو را می کشم. وقتی کارش به اتمام رسید گفت: اگر به مدینه رفتی کنار مقبره محمد صلی الله علیه و آله بایست و بگو: ای محمد گفتی و عمل کردی و بر مردم در زندگی ات ناصحیح جلوه دادی چرا آن ها را به زیارت بعد از وفاتت امر کردی؟ و سخنانی از این قبیل، پشیمان شدم که چرا پیش او آمدم در حالی که نمی دانستم او به مانند کافران فکر می کند پس حج به جا آوردم و برگشتم تا اینکه به مدینه رفتم و رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کرده و ترسیدم که گفته او را بگویم و چند روزی در آن جا ماندم تا شب حرکتمان سوگندم درباره مصحف را به یاد آوردم. روبروی مقبره ایستاده و گفتم: ای رسول خدا حکایت کننده ی کفر کافر نیست، مقلد بن مسیب به من چنین و چنان گفت: سپس آن را بزرگ پنداشته و از آن ترسیدم و نزد مرکب و همراهانم آمدم و خودم را انداختم و تدبر کرده و مانند بیمار پریشان و حیران شدم. هنگامی که پاسی از شب گذشت در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را دیدم که در دستش شمشیری بود و بین آن دو مردی خوابیده بود و که پوششی سفید نازک با حاشیه ای قرمز بر روی او بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: فلانی! آن را از صورتش بردار. من برداشتم و گفت: آیا او را می شناسی؟ گفتم: بله؛ گفت: کیست؟ گفتم: مقلد بن مسیب، گفت: ای علی او را سر ببر، پس علی شمشیر را از گلوی او گذرانیده و سر از تنش جدا ساخت وآن را بلند کرد و دو بار با پوششی که بر سینه اش بود آن را لمس کرد، تا این که خون در آن دو خط انداخت من پریشان از خواب بیدار شدم و هنوز کسی را باخبر نکرده بودم تا این که از درون به شدت پریشان شدم و مردی از دوستانم را باخبر ساختم و شرح خواب را نوشتم و تاریخ آن شب را زیر نوشته ثبت کردم و شخص سومی را از آن آگاه نساختیم تا به کوفه رسیدیم و شنیدیم که امیر کشته و در رختخوابش سر بریده شده است. هنگامی که به موصل رسیدیم درباره آن پرسیدیم، کسی بیش از اینکه او سر بریده شده خبری نداشت. از شبی که وی در آن ذبح شده پرسیدیم که درست همان شبی بود که با دوستم در مدینه تاریخ گذاشتیم و کاملاً یکسان بود پس گفتیم: یک چیز باقی مانده است و آن پوشش و خون روی آن است. از کسی که او را غسل داده پرسیدیم، او آن چه از پیراهنش در هنگام غسل گرفته و پوشش سفید مزین شده با رنگ قرمز که دو خط خون در آن بود را به ما نشان داد. - . رجوع کن به بحار الانوار جلد بیست و پنجم ص۲۶. بین این دو نسخه اختلافاتی وجود دارد مانند ابن عامر به جای ابن فائز و أبی غنائم احمد به جای ابی بقاء احمد و.. . و در آخرش گفته است: أبوالبقاء بن ناصر گفت: و من بعد از اینکه این حدیث را نوشتم دیدم که آن در سال سیصد و نود بوده است. -

**[ترجمه]

بیان

تهوّر الليل ذهب أو ولّى أكثره.

**[ترجمه]تهوّر الليل ذهب أو ولّى أكثره.

**[ترجمه]

«۶»

ما، [الأمالی] للشیخ الطوسی جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ جَعْفَرٍ الْبَجَلِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ الْأَسَدِیِّ عَنْ یَحْیَی بْنِ ثَعْلَبَهَ عَنْ أَبِی نُعَیْمٍ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحَافِظِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُبَیْدِ بْنِ نَاصِحٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ عَنْ یَحْیَی بْنِ ثَعْلَبَهَ عَنْ أُمِّهِ عَائِشَهَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَائِبٍ عَنْ أَبِیهَا قَالَ: جَمَعَ زِیَادُ بْنُ أَبِیهِ شُیُوخَ أَهْلِ الْکُوفَهِ وَ أَشْرَافَهُمْ فِی مَسْجِدِ الرَّحْبَهِ لِسَبِّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ الْبَرَاءَهِ مِنْهُ وَ کُنْتُ فِیهِمْ وَ کَانَ النَّاسُ مِنْ ذَلِکَ فِی أَمْرٍ عَظِیمٍ فَغَلَبَتْنِی عَیْنَایَ فَنِمْتُ فَرَأَیْتُ فِی النَّوْمِ شَیْئاً طَوِیلًا طَوِیلَ الْعُنُقِ أَهْدَلَ أَهْدَبَ (۲) فَقُلْتُ مَنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا النَّقَّادُ ذُو الرَّقَبَهِ قُلْتُ وَ مَا النَّقَّادُ قَالَ طَاعُونٌ بُعِثْتُ إِلَی صَاحِبِ هَذَا الْقَصْرِ لِأَجْتَثَّهُ (۳) مِنْ جَدِیدِ الْأَرْضِ کَمَا عَتَا(۴) وَ حَاوَلَ مَا لَیْسَ لَهُ بِحَقٍّ قَالَ فَانْتَبَهْتُ فَزِعاً وَ أَنَا فِی جَمَاعَهٍ مِنْ قَوْمِی فَقُلْتُ هَلْ رَأَیْتُمْ مَا رَأَیْتُ فِی الْمَنَامِ فَقَالَ رَجُلَانِ مِنْهُمْ رَأَیْنَا کَیْتَ وَ کَیْتَ بِالصِّفَهِ وَ قَالَ الْبَاقُونَ مَا رَأَیْنَا شَیْئاً فَمَا کَانَ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ خَرَجَ خَارِجٌ مِنْ دَارِ زِیَادٍ فَقَالَ یَا هَؤُلَاءِ انْصَرِفُوا فَإِنَّ الْأَمِیرَ عَنْکُمْ مَشْغُولٌ فَسَأَلْنَاهُ عَنْ خَبَرِهِ فَخَبَّرَنَا أَنَّهُ طُعِنَ فِی ذَلِکَ الْوَقْتِ فَمَا تَفَرَّقْنَا حَتَّی سَمِعْنَا الْوَاعِیَهَ عَلَیْهِ فَأَنْشَأْتُ أَقُولُ فِی ذَلِکَ

ص: ۶

۱- ۱. راجع بحار الأنوار المجلد الخامس و العشرین ص ۲۶ و بین النسختین اختلافات کأبی العامر بدل أبی الفائز و أبی الغنائم أحمد بدل أبی البقاء أحمد و غیر ذلک. و قال فی آخره: قال أبو البقاء ابن ناصر: و رأیت أنا بعد نسخی هذا الحدیث أن ذلک کان فی سنه تسعین و ثلاثمائه.

۲- ۲. الاهدل: المسترخی المشفر أو الشفه. الاهدب: الذی طال هدب عینیه و کثرت اشفارهما.

۳- ۳. اجتثه: قلعه من أصله. و فی هامش(ک): لاجشه أی أدقه و أکسره.

۴- ۴. عنا یعتو عتوا: استکبر و جاوز الحد.

قَدْ جَشَّمَ النَّاسَ أَمْراً ضَاقَ ذَرْعُهُمْ (۱)***بِحَمْلِهِ حِينَ نَادَاهُمْ إِلَی الرَّحَبَهِ

یَدْعُو عَلَی نَاصِرِ الْإِسْلَامِ حِینَ یَرَی***لَهُ عَلَی الْمُشْرِکِینَ الطُّولَ وَ الْغَلَبَهَ

مَا کَانَ مُنْتَهِیاً عَمَّا أَرَادَ بِنَا***حَتَّی تَنَاوَلَهُ النَّقَّادُ ذُو الرَّقَبَهِ

فَأَسْقَطَ الشِّقَّ مِنْهُ ضَرْبَهً عَجَباً***کَمَا تَنَاوَلَ ظُلْماً صَاحِبَ الرَّحَبَهِ(۲).

**[ترجمه]امالی طوسی: یَحْیَی بْنِ ثَعْلَبَه از مادرش عَائِشَه دختر عَبْدِ الرَّحْمَن بْن سَائِب از پدرش نقل می کند: زیاد بن أبیه، شیوخ و بزرگان کوفه را در مسجد رحبه برای دشنام دادن به امیرالمؤمنین علیه السلام و برائت از او جمع کرد که من هم در بین آن ها بودم، مردم در برابر امری - تردیدی - بزرگ قرار گرفته بودند، سپس خواب بر چشمانم غلبه کرد و خوابیدم و در خواب موجودی قد بلند و گردن دراز را دیدم که لبی آویزان و مژه‌هایی پرپشت داشت، گفتم: کیستی؟ گفت: من نقّاد ذوالرقبه هستم، گفتم: نقاد چیست؟ گفت: طاعونی است که به صاحب این قصر فرستاده شدم تا او را از روی زمین که در آن فساد کرده و آن چه را که در آن حقی ندارد غصب کرده، برکنم. گفت: پریشان از خواب پریدم و دیدم که مقابل جماعتی از قوم خود قرار دارم پس گفتم: آیا دیدید آن‌چه که در خواب دیدم؟ دو مرد از آنان گفتند: با ویژگی ای چنین و چنان دیدیم و دیگران گفتند که چیزی ندیدیم؛ طولی نکشید که شخصی از خانه زیاد خارج شد و گفت: ای جماعت بیایید که امیر با شما امری دارد، از او درباره آن پرسیدیم که اطلاع یافتیم در همان موقع طاعون گرفته است. هنوز پراکنده نشده بودیم که فریاد و گریه بر او را شنیدیم، و من این ابیات را سرودم:

«مردم امری را با زحمت قبول کردند که توان انجام آن را نداشتند هنگامی که زیاد آن ها را به رحبه فراخواند.

او بر علیه یاری کننده اسلام دعوت می کرد هنگامی که می دید او بر مشرکان قدرت و تسلط دارد.

او متوجه نبود که از ما چه چیزی خواسته تا این که نقاد ذوالرقبه او را نابود ساخت.

رنج و مشقت از سوی او ضربه عجیبی را به او وارد ساخت آن چنان که از روی ظلم و ستم صاحب الرحبه را فرا گرفت. - . در نسخه چاپ شده امالی موجود نیست -

**[ترجمه]

«۷»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب: کَانَ بِالْمَدِینَهِ رَجُلٌ نَاصِبِیٌّ ثُمَّ تَشَیَّعَ بَعْدَ ذَلِکَ فَسُئِلَ عَنِ السَّبَبِ فِی ذَلِکَ فَقَالَ رَأَیْتُ فِی مَنَامِی عَلِیّاً علیه السلام یَقُولُ لِی لَوْ حَضَرْتَ صِفِّینَ مَعَ مَنْ کُنْتَ تُقَاتِلُ قَالَ فَأَطْرَقْتُ أُفَکِّرُ فَقَالَ علیه السلام یَا خَسِیسُ هَذِهِ مَسْأَلَهٌ تَحْتَاجُ إِلَی هَذَا الْفِکْرِ الْعَظِیمِ أَعْطُوا قَفَاهُ فَصُفِقْتُ (۳) حَتَّی انْتَبَهْتُ وَ قَدْ وَرِمَ قَفَایَ فَرَجَعْتُ عَمَّا کُنْتُ عَلَیْهِ (۴).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: در مدینه مردی ناصبی بود که بعد از مدتی به مذهب تشیع درآمد. از او درباره علت آن پرسیده شد و گفت: در خواب علی علیه السلام را دیدم که به من می گفت: اگر در صفین حاضر می شدی با چه کسانی می... جنگیدی؟ من در حالی که فکر می کردم سر به زیر انداختم، علی علیه السلام گفت: ای فرومایه آیا این موضوع نیاز به این... همه فکر کردن دارد؟ به پشت گردن او بزنید و مرا زدند تا این که از خواب بیدار شدم در حالی که پشت گردنم ورم کرده بود و من ازآنچه برآن بودم بازگشتم. - . مناقب آل ابی طالب ۱:۴۷۸ -

**[ترجمه]

«۸»

فض، [کتاب الروضه] یل، [الفضائل] لابن شاذان عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كَانَ بِالْكُوفَهِ رَجُلٌ يُكَنَّى بِأَبِي جَعْفَرٍ وَ كَانَ حَسَنَ الْمُعَامَلَهِ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى وَ مَنْ أَتَاهُ مِنَ الْعَلَوِيِّينَ يَطْلُبُ مِنْهُ شَيْئاً أَعْطَاهُ وَ يَقُولُ لِغُلَامِهِ يَا هَذَا اكْتُبْ هَذَا مَا أَخَذَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ- وَ بَقِيَ عَلَى ذَلِكَ زَمَاناً ثُمَّ قَعَدَ بِهِ الْوَقْتُ وَ افْتَقَرَ فَنَظَرَ يَوْماً فِي حِسَابِهِ فَجَعَلَ كُلَّ مَا هُوَ عَلَيْهِ اسْمَ حَيٍّ مِنْ غُرَمَائِهِ بَعَثَ إِلَيْهِ يُطَالِبُهُ وَ مَنْ مَاتَ ضَرَبَ عَلَى اسْمِهِ فَبَيْنَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى بَابِ دَارِهِ إِذْ مَرَّ بِهِ رَجُلٌ فَقَالَ مَا فَعَلَ بِمَالِكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ- فَاغْتَمَّ لِذَلِكَ غَمّاً شَدِيداً وَ دَخَلَ مَنْزِلَهُ فَلَمَّا جَنَّهُ اللَّيْلُ رَأَى النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله وَ كَانَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهما السلام يَمْشِيَانِ أَمَامَهُ فَقَالَ لَهُمَا النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله مَا فَعَلَ أَبُوكُمَا فَأَجَابَهُ عَلِيٌّ عليه السلام مِنْ وَرَائِهِ هَا أَنَا ذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ لِمَ لَا تَدْفَعُ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ حَقَّهُ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا حَقُّهُ قَدْ جِئْتُ بِهِ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله ادْفَعْهُ إِلَيْهِ فَأَعْطَاهُ كِيساً مِنْ صُوفٍ أَبْيَضَ فَقَالَ إِنَّ هَذَا حَقُّكَ فَخُذْهُ فَلَا تَمْنَعْ مَنْ جَاءَكَ مِنْ وُلْدِي يَطْلُبُ شَيْئاً فَإِنَّهُ لَا فَقْرَ عَلَيْكَ بَعْدَ هَذَا قَالَ الرَّجُلُ فَانْتَبَهْتُ وَ الْكِيسُ فِي

۱- ۱. جشم الامر: تكلفه على مشقه.

۲- ۲. لم نجده في الأمالي المطبوع.

۳- ۳. في المصدر« فصفقت» على المجهول اى ضرب بقفاى.

۴- ۴. مناقب آل أبي طالب ۱: ۴۷۹.

يَدِی فَنَادَیْتُ زَوْجَتِی وَ قُلْتُ لَهَا هَاکِ فَنَاوَلْتُهَا الْکِیسَ فَإِذَا فِیهِ أَلْفُ دِینَارٍ فَقَالَتْ لِی یَا ذَا الرَّجُلُ اتَّقِ اللَّهَ تَعَالَی وَ لَا یَحْمِلُکَ الْفَقْرُ عَلَی أَخْذِ مَا لَا تَسْتَحِقُّهُ وَ إِنْ کُنْتَ خَدَعْتَ بَعْضَ التُّجَّارِ عَلَی مَالِهِ فَارْدُدْهُ إِلَیْهِ فَحَدَّثْتُهَا بِالْحَدِیثِ فَقَالَتْ إِنْ کُنْتَ صَادِقاً فَأَرِنِی حِسَابَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَأَحْضَرَ الدُّسْتُورَ وَ فَتَحَهُ فَلَمْ یَجِدْ فِیهِ شَیْئاً مِنَ الْکِتَابَهِ بِقُدْرَهِ اللَّهِ تَعَالَی (۱).

أقول: روی فی کتاب صفوه الأخبار عن جابر بن عبد الله الأنصاری: مثله (۲).

**[ترجمه]الروضه - الفضایل ابن شاذان: در کوفه مردی بود که کنیه أبوجعفر داشت و مردی نیکوکار بود؛ هر کسی از علویون نزد او می آمد و چیزی طلب می کرد به او می داد و به غلامش می گفت: فلانی بنویس «این را علی بن ابی طالب علیه السلام گرفته است» مدتی بر همین منوال بود و به مرور زمان فقیر شد، روزی به حسابش نگاهی کرد. فرستاده‌ای را به سوی آنهایی که زنده بودند و غنائمی از او در دستشان بود راهی کرد تا غنائم را پس بگیرند و نام هر کس که مرده بود را خط زد. روزی در حالی که او کنار در خانه اش نشسته بود مردی سرزنش کنان بر او گذشت و گفت: علی بن ابی طالب با دارایی و مال تو چه کار کرد؟ مرد بسیار غمگین شد و وارد منزلش شد. هنگامی که شب فرا رسید در خواب پیامبر صلی الله علیه و آله را دید که حسن و حسین علیهما السلام در مقابلش راه می رفتند، پیامبر صلی الله علیه و آله به آن دو فرمود: پدرتان چه کار کرده است؟ علی علیه السلام از پشت سر جواب داد: هان من هستم یا رسول خدا، پیامبر به او فرمود: چرا حق این مرد را به او نمی دهی؟ علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا این حق اوست آورده ام تا به او بدهم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به او بده پس علی علیه السلام کیسه ای پشمی سفید به مرد داد و فرمود: این حق توست آن را بگیر و بعد از این کسانی از فرزندان من که به سوی تو می آیند و از تو چیزی طلب می کنند را دست خالی برنگردان که از این پس دیگر فقری نمی بینی، مرد گفت: از خواب بیدار شدم در حالی که کیسه در دستم بود. همسرم را صدا زدم و به او گفتم: بگیر، و کیسه را که هزار دینار در آن بود را به او دادم، و به من گفت: ای مرد از خدا بترس که فقر تو را به خاطر آن چه شایستگی گرفتن آن را نداری در بر نمی گیرد، اگر تاجران را برای گرفتن آن فریفته ای به آن ها برگردان! پس من درباره حدیث با او صحبت کردم و گفت: اگر راست می گویی حساب علی بن ابی طالب علیه السلام را به من نشان بده و دفتر حساب را آورد و باز کرد ولی بنا بر قدرت الهی نوشته‌ای در آن ندید. - . الروضه:۲. الفضائل ۹۹ و ۱۰۰ -

می گویم: در کتاب صفوه الاخبار از جابر بن عبدالله انصاری مانند آن روایت شده است. - . نسخه خطی است که به آن دست نیافتیم. -

**[ترجمه]

«۹»

فض، [کتاب الروضه] مِنَ الْمَسْمُوعَاتِ بِوَاسِطَ فِی سَنَهِ اثْنَیْنِ وَ خَمْسِینَ وَ سِتِّ مِائَهٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ: أَنَّ ابْنَ سَلَامَهَ الْقَزَّازَ حَیْثُ ذَهَبَتْ عَیْنُهُ الْیُمْنَی وَ کَانَ عَلَیْهِ دَیْنٌ لِشَخْصٍ یُعْرَفُ بِابْنِ حَنْظَلَهَ الْفَزَارِیِّ- فَأَلَحَّ عَلَیْهِ بِالْمُطَالَبَهِ وَ هُوَ مُعْسِرٌ فَشَکَا حَالَهُ إِلَی اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَی وَ اسْتَجَارَ بِمَوْلَانَا أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَلَمَّا کَانَ فِی بَعْضِ اللَّیَالِی رَأَی فِی مَنَامِهِ عِزَّ الدِّینِ أَبَا الْمَعَالِی ابْنَ طَبِیبِیٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ مَعَهُ رَجُلٌ آخَرُ فَدَنَا مِنْهُ وَ سَلَّمَ عَلَیْهِ وَ سَأَلَهُ عَنِ الرَّجُلِ فَقَالَ لَهُ هَذَا مَوْلَانَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَدَنَا مِنَ

الْإِمَامِ وَ قَالَ لَهُ يَا مَوْلَایَ هَذِهِ عَيْنِیَ الْيُمْنَی قَدْ ذَهَبَتْ فَقَالَ لَهُ يَرُدُّهَا اللَّهُ عَلَيْكَ وَ مَدَّ يَدَهُ الْكَرِيمَهَ إِلَيْهَا وَ قَالَ يُحْيِيهَا الَّذِی أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّهٍ فَرَجَعَتْ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَی وَ قَدْ شَاهَدَ ذَلِكَ كُلُّ مَنْ فِی وَاسِطَ وَ الرَّجُلُ مَوْجُودٌ بِهَا(۳).

**[ترجمه]الروضه: از شنیدنی های شهر «واسط» در سال ۶۵۲ که از حسن بن ابی بکر نقل شده این است که: چشم راست ابن سلامه قزّاز نابینا گشت و او قرضی به شخصی داشت که نامش ابن حنظله فزاری بود پس وی با اصرار خواستار طلبش شد در حالی که ابن سلامه نمی توانست بپردازد و از وضعیتش نزد خدای سبحان شکایت کرد و از امیرالمؤمنین علیه السلام کمک خواست، شبی در خواب عزالدین ابومعالی ابن طبیبی رحمه الله و مردی دیگر را دید، و نزدیکش رفت و به او سلام کرد و در باره آن مرد سؤال کرد. پس به او گفت: این سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام است و نزدیک امام رفت و به او گفت: سرورم چشم راستم نابینا گشته است امام به او فرمود: خداوند آن را به تو بر می گرداند و دست مبارکش را به سوی او دراز کرد و گفت: «يُحْيِيهَا الَّذِی أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّهٍ »{زنده می کند آن را کسی که برای اولین بار خلق کرده است} پس چشمش به اذن خداوند سبحان سو گرفت، و هر که در «واسط»بود و آن مرد در آن جا بود، این ماجرا را مشاهده نمود.. - . الروضه:۸، ۹ -

**[ترجمه]

«۱۰»

یل، [الفضائل] لابن شاذان فض، [کتاب الروضه] رَوَی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودِ بْنِ عَبْدِ الدَّارِ عَنْ عِيسَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مَوْلَی بَنِی تَمِيمٍ عَنْ شَيْخٍ الْقَارُونِيِّ مِنْ قُرَيْشٍ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ قَالَ: رَأَيْتُ رَجُلًا بِالشَّامِ قَدِ اسْوَدَّ وَجْهُهُ وَ هُوَ يُغَطِّيهِ فَسَأَلْتُهُ عَنْ سَبَبِ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ قَدْ جَعَلْتُ عَلَيَّ لِلَّهِ أَنْ لَا يَسْأَلَنِی أَحَدٌ عَنْ ذَلِكَ الْأَذَی إِلَّا أَجَبْتُهُ وَ أَخْبَرْتُهُ إِنِّی كُنْتُ شَدِيدَ الْوَقِيعَهِ فِی عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام كَثِيرَ السَّبِّ لَهُ فَبَيْنَمَا أَنَا ذَاتَ لَيْلَهٍ مِنَ اللَّيَالِی نَائِمٌ إِذْ أَتَانِی آتٍ فِی مَنَامِی فَقَالَ أَنْتَ صَاحِبُ الْوَقِيعَهِ فِی عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ- قُلْتُ بَلَی فَضَرَبَ

۱- ۱. الروضه: ۲. الفضائل: ۹۹ و ۱۰۰.

۲- ۲. مخطوط و لم نظفر بنسخته.

۳- ۳. الروضه: ۸ و ۹.

وَجْهِي وَ قَالَ سَوَّدَ اللَّهُ فَاسْوَدَّ كَمَا تَرَى (۱).

**[ترجمه]الروضه، الفضایل: شیخ قارونی گفت: مردی را در شام دیدم که صورتش سیاه شده بود و آن را می پوشاند، من از علّت آن پرسیدم و گفت: من با خدا پیمان بستم که هر کس از این زیان از من پرسید به او جواب داده و او را باخبر کنم. من بسیار درباره علی بن ابی طالب علیه السلام بدگویی می کردم و او را بسیار دشنام می دادم، یک شب که در خواب بودم کسی در خواب آمد و گفت: آیا تو درباره علی بن ابی طالب علیه السلام دشنام می دادی؟ گفتم: بله، سپس به صورتم سیلی زد و گفت: خداوند صورتت را سیاه گرداند و همان گونه که می بینی صورتم سیاه شد. - . الروضه:۱۰ -

**[ترجمه]

«۱۱»

مِنْ كِتَابِ صَفْوَةِ الْأَخْبَارِ رَوَى الْأَعْمَشُ قَالَ: رَأَيْتُ جَارِيَةً سَوْدَاءَ تَسْقِي الْمَاءَ وَ هِيَ تَقُولُ اشْرَبُوا حُبّاً لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ كَانَتْ عَمْيَاءَ قَالَ ثُمَّ أَتَيْتُهَا بِمَكَّةَ بَصِيرَةً تَسْقِي الْمَاءَ وَ هِيَ تَقُولُ اشْرَبُوا حُبّاً لِمَنْ رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ بَصَرِي بِهِ فَقُلْتُ يَا جَارِيَةُ رَأَيْتُكِ فِي الْمَدِينَةِ ضَرِيرَةً تَقُولِينَ اشْرَبُوا حُبّاً لِمَوْلَايَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ أَنْتِ الْيَوْمَ بَصِيرَةٌ فَمَا شَأْنُكِ قَالَتْ بِأَبِي أَنْتَ إِنِّي رَأَيْتُ رَجُلًا قَالَ يَا جَارِيَةُ أَنْتِ مَوْلَاةٌ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ مُحِبَّتُهُ فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنْ كَانَتْ صَادِقَةً فَرُدَّ عَلَيْهَا بَصَرَهَا فَوَ اللَّهِ لَقَدْ رَدَّ اللَّهُ عَلَيَّ بَصَرِي فَقُلْتُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا الْخَضِرُ وَ أَنَا مِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام(۲).

**[ترجمه]صفوه الأخبار: أعمش روایت کرده که: کنیزی سیاه را دیدم که سقایی می کرد و می گفت: به عشق و دوستداری علی بن ابی طالب علیه السلام بنوشید در حالی که نابینا بود. سپس او را به مکه آوردم در حالی که بینا بود و سقایی می کرد و می گفت: بنوشید به حب و دوستی کسی که خداوند به واسطه او بینایی ام را به من بازگرداند من گفتم: ای کنیز! من در مدینه تو را دیدم که نابینا بودی و می گفتی: بنوشید به عشق مولایم علی بن ابی طالب علیه السلام و امروز تو بینا شده ای تو را چه شده است؟ گفت: پدرم به فدایت! به جدّم سوگند که من مردی را دیدم که گفت: ای کنیز آیا تو خدمت گزار و دوستدار علی بن ابی طالب علیه السلام هستی؟ گفتم: بله، پس گفت: پروردگارا اگر راست می گوید بینایی اش را به او بازگردان، به خدا سوگند، خداوند بینایی ام را به من بازگرداند و من گفتم: تو کیستی؟ گفت: من خضر و از شیعه علی بن ابی طالب علیه السلام هستم - . نسخه خطی[۲] - .

**[ترجمه]

«۱۲»

مِنْ كِتَابِ كَشْفِ الْيَقِينِ لِلْعَلَّامَةِ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ مِنْ كِتَابِ الْأَرْبَعِينِ عَنِ الْأَرْبَعِينَ قَالَ: إِنَّ الشَّاعِرَ الْبَبَّغَاءَ(۳)

وَفَدَ عَلَى بَعْضِ الْمُلُوكِ وَ كَانَ يَفِدُ عَلَيْهِ فِي كُلِّ سَنَةٍ فَوَجَدَهُ فِي الصَّيْدِ فَكَتَبَ وَزِيرُ الْمَلِكِ يُخْبِرُ بِقُدُومِهِ فَأَمَرَهُ بِأَنْ يُسْكِنَهُ فِي بَعْضِ دُورِهِ وَ كَانَ عَلَى تِلْكَ الدَّارِ غُرْفَةٌ كَانَ الْبَبَّغَاءُ يَبِيتُ كُلَّ لَيْلَةٍ فِيهَا وَ لَهَا مَطْلَعٌ إِلَى الدَّرْبِ وَ كَانَ كُلَّ لَيْلَةٍ يَخْرُجُ الْحَارِسُ (۴)

بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ فَيَصِيحُ بِأَعْلَی صَوْتِهِ یَا غَافِلِینَ اذْکُرُوا اللَّهَ ثُمَّ یَسُبُّ عَلِیّاً وَ کَانَ الشَّاعِرُ الْبَبَّغَاءُ یَنْزَعِجُ لِصَوْتِهِ فَاتَّفَقَ فِی بَعْضِ اللَّیَالِی أَنَّ الشَّاعِرَ رَأَی فِی مَنَامِهِ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَدْ جَاءَ هُوَ وَ عَلِیٌّ علیه السلام إِلَی ذَلِکَ الدَّرْبِ وَ وَجَدَ الْحَارِسَ فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام اصْفِقْهُ (۵)

فَلَهُ الْیَوْمَ أَرْبَعُونَ سَنَةً یَسُبُّکَ فَضَرَبَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بَیْنَ کَتِفَیْهِ فَانْتَبَهَ الشَّاعِرُ مُنْزَعِجاً مِنَ الْمَنَامِ ثُمَّ انْتَظَرَ الصَّوْتَ الَّذِی کَانَ مِنَ الْحَارِسِ کُلَّ وَقْتٍ فَلَمْ یَسْمَعْهُ فَتَعَجَّبَ مِنْ ذَلِکَ ثُمَّ رَأَی صِیَاحاً وَ رِجَالًا قَدْ أَقْبَلُوا إِلَی دَارِ الْحَارِثِ فَسَأَلَهُمُ الْخَبَرَ فَقَالُوا

ص: ۹

۱- ۱. الروضه: ۱۰. و لم نجده فی الفضائل المطبوع.

۲- ۲. مخطوط.

۳- ۳. الببغاء- بفتح الموحدتین و تشدید ثانیهما، أو تخفیفه، و بالفتح فالسکون-: أبو الفرج عبد الواحد بن نصر بن محمّد المخزومی من أهل نصیبین، کان أدیبا شاعرا لقب به لحسن فصاحته، خدم سیف الدوله ابن حمدان، توفّی سنه ۳۹۸.(الکنی و الألقاب ۲: ۵۷).

۴- ۴. و فی(ت) الحارس فی کل المواضع.

۵- ۵. فی المصدر: اصفعه.

لَهُ : إِنَّ الْحَارِسَ حَصَلَ لَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ ضَرْبَةٌ بِقَدْرِ الْكَفِّ وَ هِيَ تَنْشَقُّ وَ تَمْنَعُهُ الْقَرَارَ فَلَمْ يَكُنْ وَقْتَ الصَّبَاحِ إِلَّا وَ قَدْ مَاتَ وَ شَاهَدَهُ بِهَذِهِ الْحَالِ أَرْبَعُونَ نَفْساً(۱)

وَ كَانَ بِبَلَدِ الْمَوْصِلِ شَخْصٌ يُقَالُ لَهُ أَحْمَدُ بْنُ حُمْدُونِ (۲) بْنِ الْحَارِثِ الْعَدَوِيُّ- كَانَ شَدِيدَ الْعِنَادِ كَثِيرَ الْبُغْضِ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأَرَادَ بَعْضُ أَهْلِ الْمَوْصِلِ الْحَجَّ فَجَاءَ إِلَيْهِ يُوَدِّعُهُ فَقَالَ لَهُ إِنِّي قَدْ عَزَمْتُ (۳)

عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْحَجِّ فَإِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ تُعَرِّفُنِي حَتَّى أَقْضِيَهَا لَكَ فَقَالَ إِنَّ لِي حَاجَةً مُهِمَّةً وَ هِيَ سَهْلَةٌ عَلَيْكَ فَقَالَ لَهُ مُرْنِي بِهَا حَتَّى أَفْعَلَهَا فَقَالَ إِذَا قَضَيْتَ الْحَجَّ وَ وَرَدْتَ الْمَدِينَةَ وَ زُرْتَ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله فَخَاطِبْهُ عَنِّي وَ قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَعْجَبَكَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ- حَتَّى تَزَوَّجْتَهُ (۴) بِابْنَتِكَ عِظَمُ بَطْنِهِ أَوْ دِقَّةُ سَاقِهِ أَوْ صَلَعَهُ رَأْسِهِ وَ حَلَّفَهُ وَ عَزَمَ عَلَيْهِ أَنْ يُبْلِغَهُ هَذَا الْكَلَامَ فَلَمَّا وَرَدَ الْمَدِينَةَ وَ قَضَى حَوَائِجَهُ أُنْسِيَ تِلْكَ الْوَصِيَّةَ فَرَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي مَنَامِهِ فَقَالَ لَهُ أَ لَا تُبْلِغُ وَصِيَّةَ فُلَانٍ إِلَيْكَ فَانْتَبَهَ وَ مَشَى لِوَقْتِهِ إِلَى الْقَبْرِ الْمُقَدَّسِ وَ خَاطَبَ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله بِمَا أَمَرَهُ (۵) ذَلِكَ الرَّجُلُ بِهِ ثُمَّ نَامَ فَرَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأَخَذَهُ وَ مَشَى هُوَ وَ إِيَّاهُ إِلَى مَنْزِلِ ذَلِكَ الرَّجُلِ وَ فَتَحَ الْأَبْوَابَ وَ أَخَذَ مُدْيَةً(۶)

فَذَبَحَهُ عليه السلام بِهَا ثُمَّ مَسَحَ الْمُدْيَةَ بِمِلْحَفَةٍ كَانَتْ عَلَيْهِ ثُمَّ أَتَى سَقْفَ بَابِ الدَّارِ(۷) فَرَفَعَهُ بِيَدِهِ وَ وَضَعَ الْمُدْيَةَ تَحْتَهُ وَ خَرَجَ فَانْتَبَهَ الْحَاجُّ مُنْزَعِجاً مِنْ ذَلِكَ وَ كَتَبَ صُورَةَ الْمَنَامِ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ وَ انْتَبَهَ سُلْطَانُ الْمَوْصِلِ فِي تِلْكَ اللَّيْلَهِ وَ أَخَذَ الْجِيرَانَ وَ الْمُشْتَبِهِينَ وَ رَمَاهُمْ فِي السِّجْنِ وَ تَعَجَّبَ أَهْلُ الْمَوْصِلِ مِنْ قَتْلِهِ حَيْثُ لَا يَجِدُوا(۸) نَقْباً وَ لَا تَسْلِيقاً عَلَى حَائِطٍ وَ لَا بَاباً مَفْتُوحاً وَ لَا قُفْلًا وَ بَقِيَ السُّلْطَانُ مُتَحَيِّراً فِي أَمْرِهِ مَا

ص: ۱۰

۱- ۱. في المصدر: بهذا الحال أربعون نقيبا.

۲- ۲. في المصدر: حمدويه.

۳- ۳. في المصدر: و يقول له: انني قد آذنت.

۴- ۴. في المصدر: زوجته.

۵- ۵. في المصدر: كما أمره.

۶- ۶. المديه- مثلثه الميم-: الشفره الكبيره.

۷- ۷. في المصدر: ثم جاء إلى باب سقف الدار.

۸- ۸. في المصدر: لم يجدوا.

يَدْرِی مَا يَصْنَعُ فِی قَضِيَّتِهِ فَإِنَّ وُرُودَ وَاحِدٍ مِنَ الْخَارِجِ مُتَعَذِّرٌ مَعَ هَذِهِ الْعَلَامَاتِ وَ لَمْ يُسْرَقْ مِنَ الدَّارِ شَیْ ءٌ الْبَتَّهَ وَ لَمْ تَزَلِ الْجِيرَانُ وَ غَيْرُهُمْ فِی السِّجْنِ إِلَی وُرُودِ الْحَاجِ (۱)

مِنْ مَكَّهَ فَلَقِیَ الْجِيرَانَ فِی السِّجْنِ فَسَأَلَ عَنْ ذَلِكَ فَقِيلَ إِنَّ فِی اللَّيْلَهِ الْفُلَانِيَّهِ وَجَدُوا فُلَاناً مَذْبُوحاً فِی دَارِهِ وَ لَمْ يُعْرَفْ قَاتِلُهُ فَفَكَّرَ(۲) وَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ أَخْرِجُوا صُورَهَ الْمَنَامِ فَإِذَا هِیَ لَيْلَهُ الْقَتْلِ ثُمَّ مَشَی هُوَ وَ النَّاسُ بِأَجْمَعِهِمْ إِلَی دَارِ الْمَقْتُولِ فَأَمَرَ بِإِخْرَاجِ الْمِلْحَفَهِ وَ أَخْبَرَهُمْ بِالدَّمِ فِيهَا فَوَجَدُوهَا كَمَا قَالَ ثُمَّ أَمَرَ بِرَفْعِ الْمُرَدَّمِ (۳) فَرُفِعَ فَوَجَدَ السِّكِّينَ تَحْتَهُ فَعَرَفُوا صِدْقَ مَنَامِهِ وَ أُفْرِجَ عَنِ الْمَحْبُوسِينَ وَ رَجَعَ أَهْلُهُ إِلَی الْإِيمَانِ وَ كَانَ ذَلِكَ مِنْ أَلْطَافِ اللَّهِ تَعَالَی فِی حَقِّ بَرِيَّتِهِ وَ كَانَ فِی الْحِلَّهِ شَخْصٌ مِنْ أَهْلِ الدِّينِ وَ الصَّلَاحِ مُلَازِمٌ لِتِلَاوَهِ الْكِتَابِ الْعَزِيزِ فَرَجَمَهُ الْجِنُّ فَكَانَ تَأْتِی الْحِجَارَهُ مِنَ الْخَزَائِنِ وَ الرَّوَازِنِ الْمَسْدُودَهِ وَ أَلَحُّوا عَلَيْهِ بِالرَّجْمِ وَ أَضْجَرُوهُ وَ شَاهَدْتُ أَنَا الْمَوْضِعَ الَّتِی (۴) كَانَ يَأْتِی الرَّجْمُ مِنْهَا وَ لَمْ يُقَصِّرْ فِی طَلَبِ الْعَزَائِمِ وَ التَّعَاوِيذِ وَ وَضْعِهَا فِی مَنْزِلِهِ وَ قِرَاءَتِهَا فِيهِ وَ لَمْ يَنْقَطِعْ عَنْهُ الرَّجْمُ مُدَّهً فَخَطَرَ بِبَالِهِ أَنَّهُ دَخَلَ وَ وَقَفَ عَلَی بَابِ الْبَيْتِ الَّذِی كَانَ يَأْتِی الرَّجْمُ مِنْهُ فَخَاطَبَهُمْ وَ هُوَ لَا يَرَاهُمْ فَقَالَ وَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا عَنِّی لَأَشْكُوَنَّكُمْ إِلَی أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَانْقَطَعَ عَنْهُ الرَّجْمُ فِی الْحَالِ وَ لَمْ يَعُدْ إِلَيْهِ.

وَ نَقَلَ ابْنُ الْجَوْزِیِّ وَ كَانَ حَنْبَلِیَّ الْمَذْهَبِ فِی كِتَابِ تَذْكِرَهِ الْخَوَاصِّ: كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ يَحُجُّ سَنَهً وَ يَغْزُو(۵) سَنَهً وَ دَاوَمَ عَلَيْهِ عَلَی ذَلِكَ خَمْسِينَ سَنَهً فَخَرَجَ فِی بَعْضِ سِنِی الْحَجِّ وَ أَخَذَ مَعَهُ خَمْسَمِائَهِ دِينَارٍ إِلَی مَوْقِفِ الْجِمَالِ بِالْكُوفَهِ لِيَشْتَرِیَ

۱- ۱. فی المصدر: الی ان ورد الحاجّ.

۲- ۲. فی المصدر فكبر.

۳- ۳. ثوب مردم- بتشديد الدال-: خلق مرقع.

۴- ۴. فی المصدر: المواضع التی و فی(خ) و(م): الموضع الذی.

۵- ۵. فی المصدر: و يعمر.

جِمَالًا لِلْحَجِّ فَرَأَى امْرَأَةً عَلَوِيَّةً عَلَى بَعْضِ الْمَزَابِلِ تَنْتِفُ رِيشَ بَطَّةٍ مَيْتَةٍ قَالَ فَتَقَدَّمْتُ إِلَيْهَا فَقُلْتُ وَ لِمَ تَفْعَلِينَ هَذَا فَقَالَتْ يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَسْأَلْ عَمَّا لَا يَعْنِيكَ قَالَ فَوَقَعَ فِي خَاطِرِي مِنْ كَلَامِهَا شَيْ ءٌ فَأَلْحَحْتُ عَلَيْهَا فَقَالَتْ يَا عَبْدَ اللَّهِ قَدْ أَلْجَأْتَنِي إِلَى كَشْفِ سِرِّي إِلَيْكَ أَنَا امْرَأَةٌ عَلَوِيَّةٌ وَ لِي أَرْبَعُ بَنَاتٍ يَتَامَى مَاتَ أَبُوهُنَّ مِنْ قَرِيبٍ وَ هَذَا الْيَوْمُ الرَّابِعُ مَا أَكَلْنَا شَيْئاً وَ قَدْ حَلَّتْ لَنَا الْمَيْتَةُ فَأَخَذْتُ هَذِهِ الْبَطَّهَ أُصْلِحُهَا وَ أَحْمِلُهَا إِلَى بَنَاتِي يَأْكُلْنَهَا قَالَ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَيْحَكَ يَا ابْنَ الْمُبَارَكِ أَيْنَ أَنْتَ عَنْ هَذِهِ فَقُلْتُ افْتَحِي حَجْرَكِ فَفَتَحَتْ فَصَبَبْتُ الدَّنَانِيرَ فِي طَرَفِ إِزَارِهَا وَ هِيَ مُطْرِقَةٌ لَا تَلْتَفِتُ قَالَ وَ مَضَيْتُ إِلَى الْمَنْزِلِ وَ نَزَعَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِي شَهْوَهَ الْحَجِّ فِي ذَلِكَ الْعَامِ ثُمَّ تَجَهَّزْتُ إِلَى بِلَادِي فَأَقَمْتُ حَتَّى حَجَّ النَّاسُ وَ عَادُوا فَخَرَجْتُ أَتَلَقَّى جِيرَانِي وَ أَصْحَابِي فَجَعَلَ كُلُّ مَنْ أَقُولُ لَهُ قَبِلَ اللَّهُ حَجَّكَ وَ شَكَرَ سَعْيَكَ يَقُولُ لِي وَ أَنْتَ قَبِلَ اللَّهُ حَجَّكَ وَ شَكَرَ سَعْيَكَ إِنَّا قَدِ اجْتَمَعْنَا بِكَ فِي مَكَانِ كَذَا وَ كَذَا وَ أَكْثَرَ النَّاسُ عَلَيَّ فِي الْقَوْلِ فَبِتُّ مُتَفَكِّراً فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِي الْمَنَامِ وَ هُوَ يَقُولُ لِي يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَعْجَبْ فَإِنَّكَ أَغَثْتَ مَلْهُوفَهً مِنْ وُلْدِي فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَخْلُقَ عَلَى صُورَتِكَ مَلَكاً يَحُجُّ عَنْكَ كُلَّ عَامٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ- فَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَحُجَّ وَ إِنْ شِئْتَ لَا تَحُجُّ.

وَ نَقَلَ ابْنُ الْجَوْزِي (۱) فِي كِتَابِهِ قَالَ قَرَأْتُ فِي الْمُلْتَقَطِ وَ هُوَ كِتَابٌ لِجَدِّهِ أَبِي الْفَرَجِ بْنِ الْجَوْزِيِّ قَالَ: كَانَ بِبَلْخَ رَجُلٌ مِنَ الْعَلَوِيِّينَ نَازِلًا بِهَا وَ لَهُ زَوْجَهٌ وَ بَنَاتٌ فَتُوُفِّيَ قَالَتِ الْمَرْأَهُ فَخَرَجْتُ بِالْبَنَاتِ إِلَى سَمَرْقَنْدَ خَوْفاً مِنْ شَمَاتَهِ الْأَعْدَاءِ وَ اتَّفَقَ وُصُولِي فِي شِدَّهِ الْبَرْدِ فَأَدْخَلْتُ الْبَنَاتِ مَسْجِداً فَمَضَيْتُ لِأَحْتَالَ فِي الْقُوتِ فَرَأَيْتُ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ عَلَى شَيْخٍ فَسَأَلْتُ عَنْهُ فَقَالُوا هَذَا شَيْخُ الْبَلَدِ فَشَرَحْتُ لَهُ حَالِي فَقَالَ أَقِيمِي عِنْدِي الْبَيِّنَهَ أَنَّكِ عَلَوِيَّهٌ وَ لَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيَّ فَيَئِسْتُ مِنْهُ وَ عُدْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَرَأَيْتُ فِي طَرِيقِي شَيْخاً(۲) جَالِساً عَلَى دَكَّهٍ وَ حَوْلَهُ جَمَاعَهٌ فَقُلْتُ:

۱- ۱. يعنى سبط ابن الجوزى مؤلف تذكره الخواص و من هنا يعرف أنهم قد يطلقون« ابن الجوزى» على سبطه بتلك القرينه.

۲- ۲. فى المصدر: شخصا.

مَنْ هَـذَا فَقَالُوا ضَامِنُ الْبَلَـدِ وَ هُوَ مَجُوسِـيٌّ فَقُلْتُ عَسَـى أَنْ يَكُونَ عِنْـدَهُ فَرَجٌ فَحَـدَّثْتُهُ حَـدِيثِی وَ مَا جَرَى لِی مَعَ الشَّيْخِ (١) فَصَاحَ بِخَادِمٍ لَهُ فَخَرَجَ فَقَالَ قُلْ لِسَـيِّدَتِكَ تَلْبَسْ ثِيَابَهَا فَـدَخَلَ فَخَرَجَتِ امْرَأَةٌ وَ مَعَهَا جَوَارٍ فَقَالَ لَهَا اذْهَبِی مَعَ هَـذِهِ الْمَرْأَهِ إِلَى الْمَسْـجِدِ الْفُلَانِيِّ وَ احْمِلِی بَنَاتِهَا إِلَى الـدَّارِ فَجَاءَتْ مَعِی وَ حَمَلَتِ الْبَنَاتِ وَ قَـدْ أَفْرَدَ لَنَا دَاراً فِی دَارِهِ وَ أَدْخَلَنَا الْحَمَّامَ وَ كَسَانَا ثِيَاباً فَاخِرَهً وَ جَاءَنَا بِأَلْوَانِ الْأَطْعِمَهِ وَ بِتْنَا بِأَطْيَبِ لَيْلَهٍ فَلَمَّا كَانَ نِصْفُ اللَّيْلِ رَأَى شَـيْخُ الْبَلَـدِ الْمُسْـلِمُ فِی مَنَامِهِ كَانَ الْقِيَامَهُ قَـدْ قَامَتْ وَ اللِّوَاءُ عَلَى رَأْسِ مُحَمَّدٍ صـلى الله عليه و آله وَ إِذَا قَصْـرٌ مِنَ الزُّمُرُّدِ الْأَخْضَـرِ فَقَالَ لِمَنْ هَـذَا فَقِيلَ لَهُ لِرَجُلٍ مُسْـلِمٍ مُوَحِّدٍ فَتَقَدَّمَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَـأَعْرَضَ عَنْهُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ تُعْرِضُ (٢) عَنِّی وَ أَنَا رَجُلٌ مُسْـلِمٌ فَقَالَ لَهُ أَقِمِ الْبَيِّنَهَ عِنْدِی أَنَّكَ مُسْلِمٌ فَتَحَيَّرَ الرَّجُـلُ فَقَـالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صـلى الله عليه و آله نَسِـيتَ مَا قُلْتَ لِلْعَلَوِيَّهِ وَ هَـذَا الْقَصْـرُ لِلشَّيْـخِ الَّذِی هِیَ فِی دَارِهِ فَانْتَبَهَ الرَّجُلُ وَ هُوَ يَلْطِمُ وَ يَبْكِی وَ بَعَثَ غِلْمَانَهُ فِی الْبَلَدِ وَ خَرَجَ بِنَفْسِهِ يَدُورُ عَلَى الْعَلَوِيَّهِ فَأُخْبِرَ أَنَّهَا فِی دَارِ الْمَجُوسِـيِّ فَجَاءَ إِلَيْهِ فَقَالَ أَيْنَ الْعَلَوِيَّهُ قَالَ عِنْدِی قَالَ أُرِيدُهَا قَالَ مَا إِلَى (٣) هَذَا سَبِيلٌ قَالَ هَذِهِ أَلْفُ دِينَارٍ وَ سَـلِّمْهُنَّ إِلَيَّ قَالَ لَا وَ اللَّهِ وَ لَا مِائَهَ أَلْفِ دِينَارٍ فَلَمَّا أَلَحَّ عَلَيْهِ قَالَ الْمَنَامُ الَّذِی رَأَيْتَهُ أَنْتَ رَأَيْتُهُ أَنَـا أَيْضاً وَ الْقَصْـرُ الَّذِی رَأَيْتَهُ لِی خُلِقَ (۴) وَ أَنْتَ تَـدُلُّ عَلَيَّ بِإِسْـلَامِكَ وَ اللَّهِ مَا نِمْتُ وَ لَا أَحَـدٌ فِی دَارِی إِلَّا وَ قَدْ أَسْـلَمْنَا كُلُّنَا عَلَى يَدِ الْعَلَوِيَّهِ وَ عَادَ مِنْ بَرَكَاتِهَا عَلَيْنَا وَ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صـلى الله عليه و آله وَ قَالَ لِی الْقَصْرُ لَكَ وَ لِأَهْلِكَ بِمَا فَعَلْتَ مَعَ الْعَلَوِيَّهِ وَ أَنْتُمْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ خَلَقَكُمُ اللَّهُ مُؤْمِنِينَ فِی العدم (۵)

[الْقِدَمِ].

ص: ١٣

١- ١. فی المصدر: و ما جرى معی و مع الشيخ.

٢- ٢. فی المصدر: لم تعرض؟.

٣- ٣. فی المصدر و فی غير(ک) من النسخ: ما لی إلى هذا.

۴- ۴. فی المصدر: و القصر الذی رأيته انت رأيته لی خلق.

۵- ۵. فی المصدر: فی القدم.

وَ نَقَلَ أَيْضاً فِی كِتَابِهِ عَنْ أَبِی الدُّنْيَا: أَنَّ رَجُلًا رَأَی رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی مَنَامِهِ وَ هُوَ يَقُولُ امْضِ إِلَی فُلَانٍ الْمَجُوسِیِّ وَ قُلْ لَهُ قَدْ أُجِيبَتِ الدَّعْوَةُ فَامْتَنَعَ الرَّجُلُ مِنْ أَدَاءِ الرِّسَالَهِ لِئَلَّا يَظُنَّ الْمَجُوسِیُّ أَنَّهُ يَتَعَرَّضُ لَهُ وَ كَانَ الرَّجُلُ فِی الدُّنْيَا وَاسِعَهً فَرَأَی رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثَانِياً وَ ثَالِثاً فَأَصْبَحَ فَأَتَی الْمَجُوسِیَّ وَ قَالَ لَهُ فِی خَلْوَهٍ مِنَ النَّاسِ أَنَا رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيْکَ وَ هُوَ يَقُولُ لَکَ قَدْ أَجَبْتُ (۱) الدَّعْوَهَ فَقَالَ لَهُ أَ تَعْرِفُنِی فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ إِنِّی أُنْكِرُ دِينَ الْإِسْلَامِ وَ نُبُوَّهَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَقَالَ أَنَا أَعْرِفُ هَذَا وَ هُوَ الَّذِی أَرْسَلَنِی إِلَيْکَ مَرَّهً وَ مَرَّهً وَ مَرَّهً فَقَالَ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ دَعَا أَهْلَهُ وَ أَصْحَابَهُ وَ قَالَ لَهُمْ كُنْتُ عَلَی ضَلَالٍ وَ قَدْ رَجَعْتُ إِلَی الْحَقِّ فَأَسْلِمُوا فَمَنْ أَسْلَمَ فَمَا فِی يَدِهِ لَهُ وَ مَنْ أَبَی فَلْيَنْزِعْ عَمَّا لِی عِنْدَهُ فَأَسْلَمَ الْقَوْمُ وَ أَهْلُهُ وَ كَانَتِ ابْنَتُهُ مُزَوَّجَهً مِنِ ابْنِهِ فَفَرَّقَ بَيْنَهُمَا ثُمَّ قَالَ لِی أَ تَدْرِی مَا الدَّعْوَهُ(۲) فَقُلْتُ لَا وَ اللَّهِ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَکَ عَنْهَا السَّاعَهَ فَقَالَ لَمَّا زَوَّجْتُ ابْنَتِی صَنَعْتُ طَعَاماً وَ دَعَوْتُ النَّاسَ فَأَجَابُوا وَ كَانَ إِلَی جَانِبِنَا قَوْمٌ أَشْرَافٌ فُقَرَاءُ لَا مَالَ لَهُمْ فَأَمَرْتُ غِلْمَانِی أَنْ يَبْسُطُوا لِی حَصِيراً فِی وَسَطِ الدَّارِ فَسَمِعْتُ صَبِيَّهً تَقُولُ لِأُمِّهَا يَا أُمَّاهْ قَدْ آذَانَا هَذَا الْمَجُوسِیُّ بِرَائِحَهِ طَعَامِهِ فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِنَّ بِطَعَامٍ كَثِيرٍ وَ كِسْوَهٍ وَ دَنَانِيرَ لِلْجَمِيعِ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَی ذَلِکَ قَالَتِ الصَّبِيَّهُ لِلْبَاقِيَاتِ وَ اللَّهِ مَا نَأْكُلُ حَتَّی نَدْعُوَ لَهُ فَرَفَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حَشَرَکَ اللَّهُ مَعَ جَدِّنَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَمَّنَ بَعْضُهُنَّ فَتِلْکَ الدَّعْوَهُ الَّتِی أُجِيبَتْ.

وَ نَقَلَ ابْنُ الْجَوْزِیِّ أَيْضاً فِی كِتَابِهِ عَنْ جَدِّهِ أَبِی الْفَرَجِ بِإِسْنَادِهِ إِلَی ابْنِ الْخَضِيبِ قَالَ: كُنْتُ كَاتِباً لِلسَّيِّدَهِ أُمِّ الْمُتَوَكِّلِ- فَبَيْنَا أَنَا فِی الدِّيوَانِ إِذَا بِخَادِمٍ صَغِيرٍ قَدْ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهَا وَ مَعَهُ كِيسٌ فِيهِ أَلْفُ دِينَارٍ فَقَالَ السَّيِّدَهُ تَقُولُ لَکَ فَرِّقْ هَذَا فِی أَهْلِ الِاسْتِحْقَاقِ فَهُوَ مِنْ أَطْيَبِ مَالِی وَ اكْتُبْ أَسْمَاءَ الَّذِينَ تُفَرِّقُهُ فِيهِمْ حَتَّی إِذَا جَاءَنِی

۱- ۱. فی المصدر: قد اجيبت.

۲- ۲. أی الدعوه التی بشر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بانها قد اجيبت.

مِنْ هَذَا الْوَجْهِ شَيْ ءٌ صَرَفْتُهُ إِلَيْهِمْ قَالَ فَمَضَيْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَ جَمَعْتُ أَصْحَابِي وَ سَأَلْتُهُمْ عَنِ الْمُسْتَحِقِّينَ فَسَمَّوْا لِي أَشْخَاصاً فَفَرَّقْتُ فِيهِمْ ثَلَاثَمِائَةِ دِينَارٍ وَ بَقِيَ الْبَاقِي بَيْنَ يَدَيَّ إِلَى نِصْفِ اللَّيْلِ وَ إِذَا بِطَارِقٍ يَطْرُقُ الْبَابَ فَسَأَلْتُهُ مَنْ هُوَ فَقَالَ فُلَانٌ الْعَلَوِيُّ وَ كَانَ جَارِي فَأَذِنْتُ لَهُ فَدَخَلَ فَقُلْتُ لَهُ مَا شَأْنُكَ فَقَالَ إِنِّي جَائِعٌ فَأَعْطَيْتُهُ مِنْ ذَلِكَ دِينَاراً فَدَخَلْتُ إِلَى زَوْجَتِي فَقَالَتْ مَا الَّذِي عَنَاكَ فِي هَذِهِ السَّاعَهِ فَقُلْتُ طَرَقَنِي فِي هَذِهِ السَّاعَهِ طَارِقٌ مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ لَمْ يَكُنْ عِنْدِي مَا أُطْعِمُهُ فَأَعْطَيْتُهُ دِينَاراً فَأَخَذَهُ وَ شَكَرَ لِي وَ انْصَرَفَ فَخَرَجَتْ زَوْجَتِي وَ هِيَ تَبْكِي وَ تَقُولُ أَ مَا تَسْتَحْيِي يَقْصِدُكَ مِثْلُ هَذَا الرَّجُلِ وَ تُعْطِيهِ دِينَاراً وَ قَدْ عَرَفْتَ اسْتِحْقَاقَهُ أَعْطِهِ الْجَمِيعَ فَوَقَعَ كَلَامُهَا فِي قَلْبِي وَ قُمْتُ خَلْفَهُ فَنَاوَلْتُهُ الْكِيسَ فَأَخَذَهُ وَ انْصَرَفَ فَلَمَّا عُدْتُ إِلَى الدَّارِ نَدِمْتُ وَ قُلْتُ السَّاعَهَ يَصِلُ الْخَبَرُ إِلَى الْمُتَوَكِّلِ وَ هُوَ يَمْقُتُ الْعَلَوِيِّينَ- فَيَقْتُلُنِي فَقَالَ لِي زَوْجَتِي لَا تَخَفْ وَ اتَّكِلْ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى جَدِّهِمْ فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ طُرِقَ الْبَابُ وَ الْمَشَاعِلُ فِي أَيْدِي الْخَدَمِ وَ هُمْ يَقُولُونَ أَجِبِ السَّيِّدَهَ فَقُمْتُ مَرْعُوباً وَ كُلَّمَا مَشَيْتُ قَلِيلًا تَوَاتَرَتِ الرُّسُلُ فَوَقَفْتُ عَلَى سِتْرِ السَّيِّدَهِ فَسَمِعْتُهَا تَقُولُ يَا أَحْمَدُ جَزَاكَ اللَّهُ خَيْراً وَ جَزَى زَوْجَتَكَ كُنْتُ السَّاعَهَ نَائِمَهً فَجَاءَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ قَالَ جَزَاكِ اللَّهُ خَيْراً وَ جَزَى زَوْجَهَ ابْنِ الْخَصِيبِ خَيْراً فَمَا مَعْنَى هَذَا فَحَدَّثْتُهَا الْحَدِيثَ وَ هِيَ تَبْكِي فَأَخْرَجَتْ دَنَانِيرَ وَ كِسْوَهً وَ قَالَتْ هَذَا لِلْعَلَوِيِّ وَ هَذَا لِزَوْجَتِكَ وَ هَذَا لَكَ وَ كَانَ ذَلِكَ يُسَاوِي مِائَهَ(۱)

أَلْفِ دِرْهَمٍ فَأَخَذْتُ الْمَالَ وَ جَعَلْتُ طَرِيقِي عَلَى بَيْتِ الْعَلَوِيِّ فَطَرَقْتُ الْبَابَ فَقَالَ مِنْ دَاخِلِ الْمَنْزِلِ هَاتِ مَا مَعَكَ يَا أَحْمَدُ وَ خَرَجَ وَ هُوَ يَبْكِي فَسَأَلْتُهُ عَنْ بُكَائِهِ فَقَالَ لَمَّا دَخَلْتُ مَنْزِلِي قَالَتْ لِي زَوْجَتِي مَا هَذَا الَّذِي مَعَكَ فَعَرَّفْتُهَا فَقَالَتْ لِي قُمْ بِنَا حَتَّى نُصَلِّيَ وَ نَدْعُوَ لِلسَّيِّدَهِ وَ لِأَحْمَدَ وَ زَوْجَتِهِ فَصَلَّيْنَا وَ دَعَوْنَا ثُمَّ نِمْتُ فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِي الْمَنَامِ وَ هُوَ يَقُولُ قَدْ شَكَرْتُمْ عَلَى مَا فَعَلُوا مَعَكَ فَالسَّاعَهَ يَأْتُونَكَ بِشَيْ ءٍ فَاقْبَلْ مِنْهُمْ انْتَهَى مَا أَخْرَجْتُهُ مِنْ كِتَابِ كَشْفِ الْيَقِينِ (۲).

ص: ۱۵

۱- ۱. فی المصدر: مائتی.

۲- ۲. کشف الیقین فی فضائل أمیر المؤمنین: ۱۶۴- ۱۷۲.

**[ترجمه]شاعر بَبَغاء طبق رسم هر ساله نزد پادشاهی رفت و دید که او به شکار رفته است وزیر پادشاه نامه ای نوشت و او را از آمدن شاعر با خبر ساخت. پادشاه دستور داد که او را در منزلش اسکان دهند، در آن منزل اتاقی بود که ببغاء شب ها را در آن می گذرانید که آن اتاق راهی به در داشت، نگهبان هر شب بعد از نیمه شب بیرون می آمد و با صدای بلند فریاد می زد: ای غافلان خدا را یاد کنید، سپس به علی علیه السلام دشنام می داد و ببغاء شاعر از صدای او آزرده خاطر می گشت، از قضا شاعر ببغاء شبی در خواب پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را دید که پیش در آمدند و نگهبان پیدا شد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: او را سیلی بزن او امروز چهل سال است که تو را دشنام می دهد. پس امیرالمؤمنین علیه السلام بین دو کتف مرد ضربه ای زد، ناگهان شاعر با حالتی پریشان از خواب بیدار شد، و منتظر صدای نگهبان ماند که همیشه شنیده می شد ولی صدایی نشنید، از این موضوع تعجب کرد، سپس فریاد زنان و مردانی دید که به خانه نگهبان آمدند، از آن ها علت را پرسید گفتند: بین دو کتف نگهبان ضربه ای به اندازه کف دست خورده و پاره شده و امان او را بریده است. تا صبح نرسیده نگهبان مُرد و چهل شخص او را در این حال دید ند.

و در شهر موصل شخصی بود که احمد بن حُمدون بن حارث عدوی نام داشت: او به شدت با مولایمان امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی و عداوت می کرد، شخصی از مردم موصل خواست که حج بگذارد، او آمد تا با آن مرد وداع کند و گفت: من تصمیم گرفتم که به حج بروم اگر حاجتی داری به من بگو تا برایت انجام دهم. او گفت: من یک امر مهم امّا آسانی برایت دارم و گفت: به من بگو تا انجامش دهم سپس گفت: اگر حج گزاردی و به مدینه وارد شدی و مقبره پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت کردی با او درباره من سخن بگو که: ای رسول خدا تو در علی بن ابی طالب علیه السلام چه دیدی که دخترت را به ازدواج او درآوردی؟ بزرگی شکمش، نازکی پاهایش یا طاسی سرش؟ او پیمان بست و قول داد که این کلام را به او برساند. هنگامی که به مدینه وارد شد و کارهایش را انجام داد آن سفارش را فراموش کرد و در خواب امیرالمؤمنین را دید که به او گفت: آیا سفارش فلانی را نمی رسانی؟ پس از خواب بیدار شد و به مقبره مقدس پیامبر رفت و از گفته مرد با او سخن گفت و خوابید و امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید که پس او را گرفت و با او به منزل آن مرد رفت و درها را باز کرد و چاقوی بزرگی برداشت و با آن سر مرد را برید سپس چاقو را با ملافه ای که بر روی آن بود آغشته کرد و به بام در خانه رفت و با دستانش آن را بلند کرد و چاقو را در زیرش قرار داد و خارج شد. آن حاجی پریشان بیدار شد و به همراه دوستانش ماجرای خواب را نوشت، پادشاه موصل در آن شب از ماجرا آگاه شد و همسایگان و مظنونان را دستگیر و آن ها را در زندان انداخت، مردم موصل از کشته شدن او تعجب کردند. چون نه سوراخی بر دیوار یافتند و نه درب بازی و نه قفلی، امیر در کارش متحیر شد و ندانست که با این پیشامد چه بکند، چون ورود احدی از خارج با این علامات غیر ممکن بود. این در حالی بود که از خانه چیزی به سرقت نرفته بود و همسایگان هم چنان در زندان بودند تا حاجی از مکه بازگشت پس او همسایگان را در زندان دید و از علت آن پرسید و گفته شد: در فلان شب فلانی را ذبح شده در خانه اش دیده اند و قاتلش معلوم نیست، او فکر کرد و به همراهانش گفت: ماجرای خواب را تعریف کنید که درست همان شب قتل است، سپس با مردم به خانه مقتول رفتند و دستور داد تا ملافه را بردارند و آنان را از وجود خون در آن باخبر ساخت و خون را یافتند هم چنان که گفته بود سپس دستور داد که پیراهن کهنه را بردارند که بعد از آن چاقو در زیرش پیدا شد و مردم به درستی خوابش پی بردند و زندانیان آزاد شدند و مردم ایمان آورند، این از الطاف خداوند سبحان در حق مخلوقات است.

در حله شخصی دین‌دار زندگی می کرد که پیوسته به قرائت قرآن کریم می پرداخت، اجنه او را سنگسار کردند و سنگ از خزائن و روزنه های بسته شده پرتاب می کردند؛ بر سنگساری او اصرار و او را اذیت می کردند، و من مکانی که سنگ از آن می آمد را دیدم، او در گرفتن دعاها و تعاویذ و خواندن و قرار دادن آن در منزلش کوتاهی نکرد، مدتی سنگ از او قطع نشد که ناگهان به ذهنش خطور کرد که بر در خانه ای که سنگ از آن می آید وارد شود و بایستد، او صدایشان زد در حالی که آن ها را نمی دید، پس گفت: به خدا سوگند اگر به این کار پایان ندهید به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شکایت می کنم که بلافاصله سنگ از او قطع شد و دیگر ادامه نیافت.

و ابن جوزی که مذهب حنبلی داشت در کتاب تذکره الخواص نقل کرده که: عبدالله بن مبارک یک سال حج می گذاشت و یک سال به جنگ می رفت، وی پنجاه سال به این کار مداومت داشت، در یک سال که می خواست به حج برود پانصد دینار برداشت تا به بازار شتر فروشان در کوفه برود و شترانی برای حج بخرد ناگهان یک زن علوی را دید که در کنار زباله دان ها پر یک مرغابی مرده را می کند؛ می‌گوید: نزد او رفته و گفتم: چرا این کار را می کنی؟ زن گفت: ای عبد الله از چیزی که به تو سودی ندارد نپرس از کلام آن زن چیزی در خاطرم گذشت پس به او اصرار کردم او گفت:ای عبدالله تو مرا وادار کردی که رازم را به تو آشکار کنم. من زنی علوی ام که چهار دختر یتیم دارم، پدرشان به تازگی مرده است و این روز چهارم است که چیزی نخورده ایم، و گوشت مرده برای ما حلال شده است، این مرغابی را گرفتم تا پاک کنم و به دخترانم بدهم؛ من به خودم گفتم: وای بر تو ای ابن مبارک چطور می توانی این اوضاع را تحمل کنی؟ پس گفتم: آغوشت را باز کن و او باز کرد و من دینارها را در کنار چادرش ریختم در حالی که او سر به زیر افکنده بود و توجهی نداشت من به منزل رفتم و خداوند در آن سال شوق حج را از دلم بیرون انداخت. پس به شهرم برگشتم و ماندم تا این که مردم حج گذاشته و برگشتند و من برای دیدار همسایگان و دوستانم بیرون رفتم، به هر کس می‌گفتم خداوند حج و سعیت را قبول کند به من می‌گفت: خداوند حج تو را قبول گرداند و سعی ات را مشکور دارد در فلان مکان ها پیش تو آمدیم، مردم این حرف را بسیار به من زدند من در حالی که غرق در فکر بودم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که می گفت: ای عبدالله تعجب نکن تو بینوایی از فرزندان مرا یاری رساندی، و من از خداوند خواستم تا فرشته‌ای به شکل تو خلق کند که هر سال تا روز قیامت برای تو حج گذارد، پس اگر خواستی حج می گذاری و اگر نخواستی نه.

و ابن جوزی در کتابش نقل کرده که: در الملتقط که کتاب جدش أبی فرج بن جوزی است خواندم که گفت: مردی از علوی ها به بلخ وارد شد که زن و دخترانی داشت پس درگذشت، زن گفت: برای ترس از سرزنش دشمنان دختران را به سمرقند بردم و در شدت سرما به آن جا رسیدم پس دختران را به مسجدی بردم و رفتم تا غذایی پیدا کنم. مردم را دیدم که اطراف شیخی جمع شده اند درباره او پرسیدم و گفتند: این شیخ شهر است، پس اوضاعم را بر او تعریف کردم و گفت: نشانه‌ای بیاور که تو علوی هستی و به من توجهی نکرد و من از کمک او نا امید شده و به مسجد برگشتم، در راه شیخی را دیدم که در دکه‌ای نشسته و جماعتی اطرافش هستند، گفتم: این کیست؟ گفتند: حافظ شهر و مجوسی است، گفتم امید است که او کمکی بکند و با او سخن گفته و احوال خودم و آنچه که بر من گذشته بود با آن شیخ برایش تعریف کردم، پس او خدمتکارش را صدا کرد و رفت و گفت: به خانم بگو به او لباس بپوشاند او داخل شد پس زنی که کنیزانی همراه داشت بیرون آمد. مرد به آن زن گفت: با این زن به فلان مسجد برو و دخترانش را به خانه بیاور. پس آن زن با من آمد و دختران را

آورد، آن مرد برای ما در خانه خود خانه ای فراهم ساخت، حمام کردیم و لباس های زیبا پوشیدیم، برای ما غذاهای مختلف آورد و ما شب خوبی را گذراندیم، هنگامی که نیمه شب فرا رسید شیخ کشور مسلمان در خواب دید که قیامت برپا شده و بیرق در دست پیامبر صلی الله علیه و آله که در قصری از زمرد سبز بود قرار داشت پس گفت: این برای کیست؟ به او گفته شد: برای مردی مسلمان و خداپرست پس نزد پیامبر رفت و آن حضرت از او روی گرداند، گفت: ای رسول خدا چرا از من روی می گردانی در حالی که من مسلمان هستم؟ پیامبر به او گفت: برای من نشانه بیاور که مسلمانی! مرد حیرت زده شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت: آیا گفته ات به آن زن علوی را فراموش کرده‌ای؟ این قصر برای شیخی است که آن زن در خانه اش است. ناگهان مرد از خواب بیدار شد در حالی که به صورت خود سیلی می زد و گریه می کرد آنگاه غلامان خود را به شهر فرستاد و خودش نیز رفت تا دنبال آن زن علوی بگردد؛ خبردار شد که او در خانه آن مرد مجوسی است نزد او آمد و گفت: زن علوی کجاست؟ گفت: پیش من، گفت: او را می خواهم، گفت: امکان ندارد گفت: این هزار دینار را بگیر و او را به من بده گفت: به خدا سوگند نه او را می دهم و نه هزار دینار می گیرم هنگامی که اصرار کرد گفت: خوابی را که تو دیدی من هم دیده ام و قصری را که دیدی برای من ساخته شده و تو با اسلامت با من به گستاخی رفتار می کنی، به خدا سوگند من وهیچ کس دیگری در خانه ام نخوابید جز این که به دست آن زن علوی اسلام آورد و برکاتش نصیب ما شد؛ و من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که گفت: به خاطر کمکی که به آن زن علوی کردی این قصر برای تو و خانواده ات است و شما از اهل بهشت هستید، خداوند در عدم شما را اهل ایمان خلق کرده است

و ابن جوزی هم چنین در کتابش از ابی الدنیا نقل کرده است که مردی در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که می گفت: نزد فلان مجوسی برو و به او بگو: دعایت اجابت شده است، مرد از رساندن این پیغام خودداری کرد که مجوسی گمان نکند او به سوی مجوسی روانه شده ؛ و آن مرد در دنیا مال و منال فراوان داشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای بار دوم و سوم هم دید تا تصمیم گرفت نزد مجوسی برود و در خلوتی به دور از مردم گفت: من فرستاده رسول خدا به سوی تو هستم که به تو پیغام فرستاد که دعایت اجابت شده است، پس به او گفت: آیا مرا می شناسی؟ گفت: بله، گفت: من منکر دین اسلام و پیامبری محمد صلی الله علیه و آله هستم مرد گفت: من این را می دانم ولی او بود که مرا بارها به سوی تو فرستاد، او گفت: من شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست و محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است و خانواده و اصحابش را صدا کرد و به آنان گفت: در گمراهی قرار داشتم و به سوی حق بازگشتم و آنان اسلام آوردند پس هر کس اسلام آورد آنچه در اختیار دارد برای خودش است و هر کس امتناع کند باید آن‌چه از من که در دست اوست را بدهد. سپس قوم و خانواده اش اسلام آوردند، و دختران آن مرد به ازدواج پسرش درآمده بود، آن‌ها را از هم جداکرد سپس به من گفت: آیا می دانی دعا چیست؟ گفتم: به خدا سوگند خیر ولی می خواهم الان از تو درباره آن بپرسم، پس گفت: هنگامی که دخترم ازدواج کرد غذایی درست کرده و مردم را دعوت کردیم و آن ها قبول کردند، و در همسایگی ما قومی شریف و فقیر بودند که مالی نداشتند، من به غلامانم دستور دادم که در وسط خانه برای من حصیری پهن کنند پس صدای دخترбچه‌ای را شنیدم که به مادرش می گفت: ای مادر آن مجوسی ما را با بوی غذایش فراخوانده است، من غذای فراوان و جامه و دینارهایی برای همگی آن ها فرستادم؛ هنگامی که به آن نگاه کردند دختربچه به بقیه گفت: به خدا سوگند چیزی نمی خوریم تا او را دعا کنیم، و دست هایشان را بلند کرده و گفتند؛ خداوند تو را با جدمان رسول خدا صلی الله علیه و آله محشور کند و برخی از آنان آمین گفتند، و آن دعوتی بود که برآورده شد.

هم چنین ابن جوزی در کتابش از جدش ابوالفرج با اسناد او به ابن خضیب نقل کرده که گفت:من کاتب سیده مادر متوکل بودم، در حالی که در دیوان بودم خدمتگزار کوچکی را دیدم که از پیش مادر متوکل خارج شد و کیسه ای حاوی هزار دینار با خود داشت راوی گفت: سیده به تو می گوید: این مال را که از پاکیزه ترین اموالم هست بین نیازمندان تقسیم کن و اسم کسانی را که مال را بین آن ها تقسیم می کنی بنویس تا در این صورت اگر مسئله ای پیش آمد من آن مال را برای آن ها صرف کنم. گفت: من به منزلم رفتم و دوستانم را جمع کرده و از آن ها درباره نیازمندان پرسیدم و اشخاصی را به من معرفی کردند و من سیصد دینار بینشان تقسیم کردم و باقی مال تا نیمه شب نزد من ماند ناگهان کسی در زد و پرسیدم که کیست؟ گفت: فلان علوی هستم – او همسایه ام بود – به او اجازه دخول دادم و به او گفتم: کارت چیست؟ گفت: گرسنه ام، من از آن مال و دیناری به او دادم و پیش همسرم رفتم و گفت: چه چیزی تو را در این لحظه مضطرب ساخت؟ گفتم: الان فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله در زد و من چیزی نداشتم که به او اطعام کنم و دیناری به او دادم و گرفت و تشکر کرد و بازگشت. سپس همسرم بیرون رفت در حالی که گریه می کرد و می گفت: آیا خجالت نمی کشی که این گونه مردی به نزد تو می آید و تو با اینکه می دانی نیازمند است فقط یک دینار به او می دهی؟ همه را به او بده. سخنانش در قلبم اثر کرد و پشت سر ایستادم و کیسه را به او دادم و او گرفت و رفت. هنگامی که به خانه بازگشتم پشیمان شده و گفتم: هم اکنون خبر به متوکل می رسد که او به علوی ها روزی می‌رساند و مرا می کشد. پس همسرم به من گفت: نترس و به خدا و جدّ آن ها توکل کن، در همان حال در زده شد و مشعل ها در دست خادمان بود و آن ها می گفتند: امر سیده را پاسخ گوی. من ترسان به پا خواستم و هر چقدر به آرامی راه رفتم فرستادگان زیاد شدند و بر حرم سرای سیده ایستادم و شنیدم که می گفت: ای احمد خداوند به تو و همسرت پاداش نیک دهد، من هم اکنون خواب بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: «خداوند تو را و همسر این خضیب را پاداش خیر دهد» معنی این چیست؟ من با او سخن گفتم و گریه کرد و دینار و جامه ها را در آورد و گفت: این برای علوی و این برای تو و این برای همسرت است که مساوی با هزار دینار بود. من آن را گرفتم و به خانه علوی به راه افتادم و در را زدم و از داخل منزل گفت: ای احمد آنچه که نزد توست بده و خارج شد در حالی که گریه می کرد از علت گریه اش پرسیدم که گفت: هنگامی که به منزلم رفتم همسرم گفت: این چیست که به همراه داری؟ او را آگاه ساختم و گفت: با ما بیا تا نماز بگزاریم و برای سیده و احمد و همسرش دعا کنیم .

نماز خواندیم و دعا کردیم بعد از آن خوابیدم در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که می گفت: برای آن چه با تو کردند شکر کردید و هم اکنون چیزی برای تو می آورند پس از آن ها قبول کن. آن چه از کتاب کشف الیقین نقل کردم به پایان رسید. – کشف الیقین فی فضایل امیرالمؤمنین: ۱۶۴ – ۱۷۲. –

**[ترجمه]

«۱۳»

كَنْزُ الْكَرَاجُكِيِّ، حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ اللُّغَوِيُّ بِمَيَّافَارِقِينَ (۱) فِي سَنَهِ تِسْعٍ وَ تِسْعِينَ وَ ثَلَاثِمِائَهٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيٍّ السَّلْمَاسِيِّ –(۲) فِي مَرْضَتِهِ الَّتِي تُوُفِّيَ فِيهَا فَسَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ فَقَالَ لَحِقَتْنِي غَشْيَهٌ أُغْمِيَ عَلَيَّ فِيهَا فَرَأَيْتُ مَوْلَايَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ– قَدْ أَخَذَ بِيَدِي وَ أَنْشَأَ يَقُولُ

فَإِنَّ آلَ مُحَمَّدٍ فِی الْأَرْضِ غَرَّقَ جِهْلَهَا(۳)***وَ سَفِینَتُهُمْ حَمَلَ الَّذِی طَلَبَ النَّجَاهَ وَ أَهْلَهَا

فَاقْبِضْ بِکَفِّکَ عُرْوَهً لَا تَخْشَ مِنْهَا فَصْلَهَا

وَ مِنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ الْحُسَیْنِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مَحْبُوبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ الطَّبَرِیَّ یَقُولُ حَدَّثَنَا هَنَّادُ بْنُ السَّرِیِّ قَالَ: رَأَیْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ آلِهِ فِی الْمَنَامِ فَقَالَ لِی یَا هَنَّادُ قُلْتُ لَبَّیْکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ أَنْشِدْنِی قَوْلَ الْکُمَیْتِ:

وَ یَوْمَ الدَّوْحِ دَوْحِ غَدِیرِ خُمٍّ***أَبَانَ لَنَا الْوَلَایَهَ لَوْ أُطِیعَا

وَ لَکِنَّ الرِّجَالَ تَبَایَعُوهَا***فَلَمْ أَرَ مِثْلَهَا أَمْراً شَنِیعاً

قَالَ فَأَنْشَدْتُهُ فَقَالَ لِی خُذْ إِلَیْکَ یَا هَنَّادُ فَقُلْتُ هَاتِ یَا سَیِّدِی فَقَالَ علیه السلام

وَ لَمْ أَرَمِثْلَ ذَاکَ الْیَوْمِ یَوْماً***وَ لَمْ أَرَمِثْلَهُ حَقّاً أُضِیعَا

(۴)

۱- ۱. بفتح اوله و تشدید ثانیه أشهر مدینه بدیار بکر.

۲- ۲. فی المصدر: علی بن السلماسی.

۳- ۳. فی المصدر: طوفان آل محمد. و لم نفهم المراد.

۴- ۴. کنز الکراجکیّ: ۱۵۴. و الروایتان توجدان فی(ک) فقط.

**[ترجمه]کنز الکراجکی: علی بن احمد لغوی در میافارقین در سال ۳۹۹ به من گفت: بر ابی الحسن بر علی بن حسن علی سلماسی در بستر بیماری وارد شدم که بعدها در اثر همان بیماری در گذشت، من از حال او پرسیدم، و گفت: دچار بیهوشی شدم و مولایم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را دیدم که دست مرا گرفته و این ابیات را می گوید:

«آل محمد در زمین جاهلیت را از بین برد و کشتی شان کسانی که خواهان نجات بودند را حمل کرد

تو با دستت دست‌آویزی را بگیر و از جدا شدن آن نترس.»

هنّاد بن سری گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را در خواب دیدم که می فرمود: ای هناء، گفتم: گوش به فرمانم یا امیرالمؤمنین. فرمود: این ابیات کمیت را بر من بخوان.

«در روز دوح(درخت یا خانه بزرگ)، ، دوح غدیر خم ولایت بر ما آشکار شد اگر اطاعت شود.

مردان بر سر آن (ولایت) با هم همدست شدندو من مانند آن امر زشتی ندیده ام.

من خواندم. پس فرمود: ای هناد این بیت را گوش کن، من گفتم: بفرمایید سرورم و خواند:

من مثل آن روز روزی را ندیده ام و مانند آن حقی را ندیده ام که تباه شود - . کنز اکراجکی: ۱۵۴ -

**[ترجمه]

باب ۱۱۶ جوامع معجزاته صلوات الله علیه و نوادرها

الأخبار

«۱»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ عَنْ رُمَیْلَةَ: أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام مَرَّ بِرَجُلٍ یَخْبِطُ هُوَ هُوَ فَقَالَ یَا شَابُّ لَوْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ لَکَانَ خَیْراً لَکَ فَقَالَ إِنِّی لَا أُحْسِنُهُ وَ لَوَدِدْتُ أَنْ أُحْسِنَ مِنْهُ شَیْئاً فَقَالَ ادْنُ مِنِّی فَدَنَا مِنْهُ فَتَکَلَّمَ فِی أُذُنِهِ بِشَیْ ءٍ خَفِیٍّ فَصَوَّرَ اللَّهُ الْقُرْآنَ کُلَّهُ فِی قَلْبِهِ فَحَفِظَ کُلَّهُ (۱).

**[ترجمه]الخرائج: علی علیه السلام به مردی گذشت که بی هدف لفظ «هو هو» را زمزمه می کند پس فرمود: ای جوان اگر قرآن بخوانی به صلاح و خیر توست، پس گفت: من نمی توانم قرآن بخوانم ولی دوست دارم که چیزی از آن بدانم. پس گفت: نزدیک من بیا، نزدیک او رفت و حضرت چیزی پنهان در گوش او گفت و خداوند همه قرآن را در قلب آن مرد نقش کرد و کل قرآن را حفظ کرد. - . این روایت و دوتای بعدی آن در نسخه چاپ شده الخرائج موجود نیست. -

**[ترجمه]

«۲»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قُرِئَ عِنْدَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها إِلَی أَنْ بَلَغَ قَوْلَهُ وَ قالَ الْإِنْسانُ ما لَها یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها-(۲)

قَالَ أَنَا الْإِنْسَانُ وَ إِیَّایَ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْکَوَّاءِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ- وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ (۳) قَالَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِیمَاهُمْ وَ نَحْنُ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ نُوقَفُ بَیْنَ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ وَ لَا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَاهُ وَ لَا یَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْکَرَنَا وَ أَنْکَرْنَاهُ وَ کَانَ عَلِیٌّ علیه السلام یُخَاطِبُهُ بِوَیْحِکَ وَ کَانَ یَتَشَیَّعُ فَلَمَّا کَانَ یَوْمُ النَّهْرَوَانِ قَاتَلَ عَلِیّاً علیه السلام ابْنُ الْکَوَّاءِ- وَ جَاءَهُ علیه السلام رَجُلٌ فَقَالَ إِنِّی أُحِبُّکَ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام کَذَبْتَ فَقَالَ الرَّجُلُ سُبْحَانَ اللَّهِ کَأَنَّکَ تَعْلَمُ مَا فِی قَلْبِی وَ جَاءَهُ آخَرُ فَقَالَ إِنِّی أُحِبُّکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ کَانَ فِیهِ لِینٌ فَأَثْنَی عَلَیْهِ عِنْدَهُ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام کَذَبْتُمْ لَا

ص: ۱۷

۱- ۱. لم نجد هذه الروایه و اللتین بعدها فی الخرائج المطبوع.

۲- ۲. سوره الزلزال: ۱- ۴.

۳- ۳. سوره الأعراف: ۴۶.

يُحِبُّنَا مُخَنَّثٌ وَ لَا دَيُّوثٌ وَ لَا وَلَدُ زِنًا وَ لَا مَنْ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ فِي حَيْضِهَا فَذَهَبَ الرَّجُلُ فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ صِفِّينَ قُتِلَ مَعَ مُعَاوِيَةَ.

**[ترجمه]الخرائج: ابوحمزه ثمالی از امام باقر علیه السلام نقل کرد: سوره اذا زلزلت الأرض زلزالها.{آن گاه که زمین به لرزش شدید خود لرزانیده شود} نزد امیرالمؤمنین خوانده شد آن گاه به این آیه رسید و قال الإنسان مالها یومئذ تحدّث أخبارها. {و در آن روز محشر آدمی گوید: ای عجب زمین را چه پیش آمد، آن هنگام زمین مردم را به حوادث بزرگ خویش آگاه سازد} - . زلزال/۱-۴ -

امام فرمود: من همان انسانم و زمین مرا از حوادث بزرگ آگاه می سازد، ابن الکواء به امیرالمؤمنین این آیه را گفت: و علی الاعراف رجال یعرفون کلّا بسیماهم{و بر اعراف مردانی هستند که هر یک «از آن دو دسته» را از سیمایشان می شناسند.} - . اعراف/۴۶ - امام

فرمود: ما اعراف هستیم که یاورانمان را با سیمایشان می شناسیم و ما اصحاب اعراف هستیم که میان بهشت و دوزخ می ایستیم و وارد بهشت نمی شوند مگر کسانی که ما را بشناسند و ما آن ها را بشناسیم و وارد دوزخ نمی شوند مگر کسانی که ما را انکار کنند و ما آن ها را انکار کنیم؛ امام علی علیه السلام به او خطاب کرد که وای بر تو در حالی که او تظاهر به شیعه بودن می کرد، هنگامی که جنگ نهروان فرا رسید ابن کوّاء با علی علیه السلام به جنگ برخاست.

و مردی نزد آن حضرت علیه السلام آمد و گفت: من شما را دوست دارم، امیرالمؤمنین گفت: دروغ می گویی، مرد گفت: سبحان الله گویا شما آن چه در قلبم هست را می دانید. شخص دیگر نزد ایشان آمد و گفت: من شما اهل بیت را دوست دارم - و در آن نرمی بود - و او نزد امام از ایشان تمجید می کرد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دروغ می گویید ما را نه انسان زن صفت دوست دارد نه دیوث و فرزند زنا و نه کسی که مادرش در حیضش او را حامله بود، مرد رفت و در جنگ صفین در رکاب معاویه کشته شد.

**[ترجمه]

«۳»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِيَ: أَنَّهُ صَعُبَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ قَلْعَةٌ فِيهَا كُفَّارٌ وَ يَئِسُوا مِنْ فَتْحِهَا فَقَعَدَ فِي الْمَنْجَنِيقِ وَ رَمَاهُ النَّاسُ إِلَيْهَا وَ فِي يَدِهِ ذُو الْفَقَارِ فَنَزَلَ عَلَيْهِمْ وَ فَتَحَ الْقَلْعَةَ.

**[ترجمه]الخرائج: فتح قلعه‌ای که کفار در آن قرار داشتند بر مسلمانان سخت شد و ناامید شدند آن حضرت در منجنیق نشست و مردم آن را به سوی آن پرتاب کردند و در دست حضرت ذوالفقار قرار داشت، پس بر آن ها وارد شده و قلعه را فتح کرد.

**[ترجمه]

«۴»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی الصَّادِقِ علیه السلام فَقَالَ لِی مَنْ بِالْبَابِ قُلْتُ رَجُلٌ مِنَ الصِّینِ قَالَ فَأَدْخِلْهُ فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَلْ تَعْرِفُونَّا بِالصِّینِ قَالَ نَعَمْ یَا سَیِّدِی قَالَ وَ بِمَا ذَا تَعْرِفُونَنَا قَالَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ عِنْدَنَا شَجَرَةً تَحْمِلُ کُلَّ سَنَةٍ وَرْداً یَتَلَوَّنُ کُلَّ یَوْمٍ مَرَّتَیْنِ فَإِذَا کَانَ أَوَّلُ النَّهَارِ نَجِدُ مَکْتُوباً عَلَیْهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ إِذَا کَانَ آخِرُ النَّهَارِ فَإِنَّا نَجِدُ مَکْتُوباً عَلَیْهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلِیٌّ خَلِیفَةُ رَسُولِ اللَّهِ (۱).

**[ترجمه]الخرائج: محمد بن سنان گفت: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و به من گفت: چه کسی پشت در است؟ گفتم: مردی از چین، گفت: وارد شو، هنگامی که وارد شد امام صادق علیه السلام به او گفت: آیا در چین ما را می شناسید؟ گفت: بله سرورم، گفت: به چه چیز ما را می شناسید؟ گفت: ای پسر رسول خدا ما درختی داریم که هر سال شکوفه می دهد که هر روز دو بار رنگین می شود، پس اول هر روز می بینیم که رویش نوشته شده « لا اله الا الله محمد رسول الله» و آخر روز می بینیم که روی آن نوشته شده «لا اله الا الله، علیٌ خلیفه رسول الله». - . الخرائج و الجرائح: ۷۸ -

**[ترجمه]

«۵»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ: أَنَّ أَبَا طَالِبٍ قَالَ لِفَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدٍ- وَ کَانَ عَلِیٌّ علیه السلام صَبِیّاً رَأَیْتُهُ یَکْسِرُ الْأَصْنَامَ فَخِفْتُ أَنْ یَعْلَمَ کِبَارُ قُرَیْشٍ فَقَالَتْ یَا عَجَباً أُخْبِرُکَ بِأَعْجَبَ مِنْ هَذَا إِنِّی اجْتَزْتُ بِالْمَوْضِعِ الَّذِی کَانَتْ أَصْنَامُهُمْ فِیهِ مَنْصُوبَةً وَ عَلِیٌّ فِی بَطْنِی فَوَضَعَ رِجْلَیْهِ فِی جَوْفِی شَدِیداً لَا یَتْرُکُنِی أَنْ أَقْرُبَ مِنْ ذَلِکَ الْمَوْضِعِ الَّذِی فِیهِ وَ إِنَّمَا کُنْتُ أَطُوفُ بِالْبَیْتِ لِعِبَادَةِ اللَّهِ لَا لِلْأَصْنَامِ (۲).

**[ترجمه]الخرائج: ابوطالب در حالی که علی علیه السلام پسر بچه بود به فاطمه بنت اسد گفت: من او را دیدم که بت ها را می شکند پس ترسیدم که بزرگان قریش باخبر شوند. فاطمه گفت: شگفتا من عجیب تر از این را به تو می گویم، من از مکانی گذر کردم که بت هایشان را در آن جا نصب شده بود و علی در شکمم بود. پس پاهایش را محکم به شکمم زد و نگذاشت به مکانی که بت‌ها در آن بود نزدیک شوم و همانا، من فقط خانه را برای عبادت خداوند طواف می کردم نه بت ها. - . در نسخه چاپ شده الخرائج آن را نیافتیم. -

**[ترجمه]

«۶»

شا،(۳)

[الإرشاد]: وَ مِنْ آیَاتِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ- وَ بَیِّنَاتِهِ الَّتِی انْفَرَدَ بِهَا مِمَّنْ عَدَاهُ ظُهُورُ مَنَاقِبِهِ فِی الْخَاصَّةِ وَ الْعَامَّةِ وَ

تَسْخِيرُ الْجُمْهُورِ لِنَقْلِ فَضَائِلِهِ وَ مَا خَصَّهُ اللَّهُ (۴) مِنْ كَرَائِمِهِ وَ تَسْلِيمُ الْعَدُوِّ مِنْ ذَلِكَ بِمَا فِيهِ الْحُجَّهُ عَلَيْهِ هَذَا مَعَ كَثْرَهِ الْمُنْحَرِفِينَ عَنْهُ وَ الْأَعْدَاءِ لَهُ وَ تَوَافُرِ أَسْبَابِ دَوَاعِيهِمْ إِلَى كِتْمَانِ فَضْلِهِ وَ جَحْدِ حَقِّهِ وَ كَوْنِ الدُّنْيَا فِي يَدِ خُصُومِهِ وَ انْحِرَافِهَا عَنْ أَوْلِيَائِهِ وَ مَا اتَّفَقَ لِأَضْدَادِهِ مِنْ

۱- ۱. الخرائج و الجرائح: ۸۷.

۲- ۲. لم نجده فی الخرائج المطبوع.

۳- ۳. فی(ک) و(ت):« یج» لکنه سهو من النسّاخ.

۴- ۴. فی المصدر: و ما خصه اللّه به اه.

سُلْطَانِ الدُّنْيَا وَ حَمْلِ الْجُمْهُورِ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِهِ وَ دَحْضِ أَمْرِهِ فَخَرَقَ اللَّهُ الْعَادَهَ بِنَشْرِ فَضَائِلِهِ وَ ظُهُورِ مَنَاقِبِهِ وَ تَسْخِيرِ الْكُلِّ لِلِاعْتِرَافِ بِذَلِكَ وَ الْإِقْرَارِ بِصِحَّتِهِ وَ انْدِحَاضِ مَا احْتَالَ بِهِ أَعْدَاؤُهُ فِي كِتْمَانِ مَنَاقِبِهِ وَ جَحْدِ حُقُوقِهِ حَتَّى تَمَّتِ الْحُجَّهُ لَهُ وَ ظَهَرَ الْبُرْهَانُ بِحَقِّهِ وَ لَمَّا كَانَتِ الْعَادَهُ جَارِيَهً بِخِلَافِ مَا ذَكَرْنَاهُ فِيمَنِ اتَّفَقَ لَهُ مِنْ أَسْبَابِ خُمُولِ أَمْرِهِ مَا اتَّفَقَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَانْخَرَقَتِ الْعَادَهُ فِيهِ دَلَّ ذَلِكَ عَلَى بَيْنُونَتِهِ مِنَ الْكَافَّهِ بِبَاهِرِ الْآيَهِ عَلَى مَا وَصَفْنَاهُ وَ قَدْ شَاعَ الْخَبَرُ وَ اسْتَفَاضَ عَنِ الشَّعْبِيِّ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ لَقَدْ كُنْتُ أَسْمَعُ خُطَبَاءَ بَنِي أُمَيَّهَ يَسُبُّونَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام عَلَى مَنَابِرِهِمْ وَ كَأَنَّمَا يُشَالُ بِضَبْعِهِ (۱)

إِلَى السَّمَاءِ وَ كُنْتُ أَسْمَعُهُمْ يَمْدَحُونَ أَسْلَافَهُمْ عَلَى مَنَابِرِهِمْ وَ كَأَنَّهُمْ يَكْشِفُونَ عَنْ جِيفَهٍ وَ قَالَ الْوَلِيدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ لِبَنِيهِ يَوْماً يَا بَنِيَّ عَلَيْكُمْ بِالدِّينِ فَإِنِّي لَمْ أَرَ الدِّينَ بَنَى شَيْئاً فَهَدَمَتْهُ الدُّنْيَا وَ رَأَيْتُ الدُّنْيَا قَدْ بَنَتْ بُنْيَاناً فَهَدَمَتْهُ الدِّينُ مَا زَالَتْ (۲)

أَصْحَابُنَا وَ أَهْلُنَا يَسُبُّونَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ يَدْفِنُونَ فَضَائِلَهُ وَ يَحْمِلُونَ النَّاسَ عَلَى شَنَئَانِهِ وَ لَا يَزِيدُهُ ذَلِكَ مِنَ الْقُلُوبِ إِلَّا قُرْباً وَ يَجْهَدُونَ (۳)

فِي تَقْرِيبِهِمْ مِنْ نُفُوسِ الْخَلْقِ وَ لَا يَزِيدُهُمْ ذَلِكَ إِلَّا بُعْداً-(۴) وَ فِيمَا انْتَهَى إِلَيْهِ الْأَمْرُ مِنْ دَفْنِ فَضَائِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ- وَ الْحَيْلُولَهِ بَيْنَ الْعُلَمَاءِ وَ نَشْرِهَا مَا لَا شُبْهَهَ فِيهِ عَلَى عَاقِلٍ حَتَّى كَانَ الرَّجُلُ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَرْوِيَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام رِوَايَهً لَنْ يَسْتَطِيعَ (۵) أَنْ يَصِفَهَا بِذِكْرِ اسْمِهِ وَ نَسَبِهِ وَ يَدْعُوهُ الضَّرُورَهُ إِلَى أَنْ يَقُولَ حَدَّثَنِي رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ- وَ يَقُولُ (۶)

حَدَّثَنِي رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ حَدَّثَنِي أَبُو زَيْنَبَ- وَ رَوَى عِكْرِمَهُ عَنْ

۱- ۱. شاله: رفعه. و الضبع- بسكون الباء-: العضد.

۲- ۲. في المصدر: ما زلت اسمع أصحابنا.

۳- ۳. في المصدر: و يجتهدون.

۴- ۴. في المصدر: فلا يزيدهم ذلک من القلوب الا بعدا.

۵- ۵. كذا في(ک). و في غيره من النسخ« لم يستطع». و في المصدر: لم يستطع أن يضيفها إليه.

۶- ۶. في المصدر: أو يقول.

عَائِشَهَ فِی حَدِیثِهَا لَهُ بِمَرَضِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ وَفَاتِهِ فَقَالَتْ فِی جُمْلَهِ ذَلِکَ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُتَوَکِّئاً عَلَی رَجُلَیْنِ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ أَحَدُهُمَا الْفَضْلُ بْنُ الْعَبَّاسِ فَلَمَّا حُکِیَ عَنْهَا ذَلِکَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ لَهُ أَ تَعْرِفُ الرَّجُلَ الْآخَرَ قَالَ لَا لَمْ تُسَمِّهِ لِی قَالَ ذَلِکَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ- وَ مَا کَانَتْ أُمُّنَا تَذْکُرُهُ بِخَیْرٍ وَ هِیَ تَسْتَطِیعُ وَ کَانَتِ الْوُلَاهُ الْجَوَرَهُ تَضْرِبُ بِالسِّیَاطِ مَنْ ذَکَرَهُ بِخَیْرٍ بَلْ تَضْرِبُ الرِّقَابَ عَلَی ذَلِکَ وَ تَعْرِضُ لِلنَّاسِ بِالْبَرَاءَهِ مِنْهُ وَ الْعَادَهُ جَارِیَهٌ فِیمَنِ اتَّفَقَ لَهُ ذَلِکَ أَنْ لَا یَذْکَرَ عَلَی وَجْهٍ بِخَیْرٍ فَضْلًا عَنْ أَنْ یَذْکُرَ لَهُ فَضَائِلَ أَوْ یَرْوِیَ (۱) لَهُ مَنَاقِبَ أَوْ یُثْبِتَ لَهُ حُجَّهً لِحَقٍّ-(۲) وَ إِذَا کَانَ ظُهُورُ فَضَائِلِهِ علیه السلام وَ انْتِشَارُ مَنَاقِبِهِ عَلَی مَا قَدَّمْنَا ذِکْرَهُ مِنْ شِیَاعِ ذَلِکَ فِی الْخَاصَّهِ وَ الْعَامَّهِ وَ تَسْخِیرِ الْعَدُوِّ وَ الْوَلِیِّ لِنَقْلِهِ ثَبَتَ خَرْقُ الْعَادَهِ فِیهِ وَ بَانَ وَجْهُ الْبُرْهَانِ فِیهِ (۳) بِالْآیَهِ الْبَاهِرَهِ عَلَی مَا قَدَّمْنَاهُ.

وَ مِنْ آیَاتِ اللَّهِ تَعَالَی فِیهِ علیه السلام أَنَّهُ لَمْ یُمْنَ أَحَدٌ فِی وُلْدِهِ وَ ذُرِّیَّتِهِ بِمَا مُنِیَ علیه السلام(۴) فِی ذُرِّیَّتِهِ وَ ذَلِکَ أَنَّهُ لَمْ یُعْرَفْ خَوْفٌ شَمِلَ جَمَاعَهً مِنْ وُلْدِ نَبِیٍّ وَ لَا إِمَامٍ وَ لَا مَلِکِ زَمَانٍ وَ لَا بَرٍّ وَ لَا فَاجِرٍ کَالْخَوْفِ الَّذِی شَمِلَ ذُرِّیَّهَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ لَا لَحِقَ أَحَداً مِنَ الْقَتْلِ وَ الطَّرْدِ عَنِ الدِّیَارِ وَ الْأَوْطَانِ وَ الْإِخَافَهِ وَ الْإِرْهَابِ مَا لَحِقَ ذُرِّیَّهَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ وُلْدَهُ وَ لَمْ یَجْرِ عَلَی طَائِفَهٍ مِنَ النَّاسِ مِنْ صُرُوفِ (۵) النَّکَالِ مَا جَرَی عَلَیْهِمْ مِنْ ذَلِکَ فَقُتِلُوا بِالْفَتْکِ وَ الْغِیلَهِ وَ الِاحْتِیَالِ وَ بُنِیَ عَلَی کَثِیرٍ مِنْهُمْ وَ هُمْ أَحْیَاءٌ الْبُنْیَانُ وَ عُذِّبُوا بِالْجُوعِ وَ الْعَطَشِ حَتَّی ذَهَبَتْ أَنْفُسُهُمْ عَلَی الْهَلَاکِ وَ أَحْوَجَهُمْ ذَلِکَ إِلَی التَّمَزُّقِ فِی ذَلِکَ-(۶) وَ مُفَارَقَهِ الدِّیَارِ وَ الْأَهْلِ وَ الْأَوْطَانِ وَ کِتْمَانِ نَسَبِهِمْ

ص: ۲۰

۱- ۱. فی المصدر: أو تروی.

۲- ۲. فی المصدر: أو تثبت له حجه بحق.

۳- ۳. فی المصدر: فی معناه.

۴- ۴. فی المصدر: بمثل ما منی. یقال: منی اللّه الخیر لفلان: قدره له. منی لکذا: وفق له.

۵- ۵. فی المصدر: من ضروب.

۶- ۶. فی المصدر: و أحوجهم ذلک إلی التمزق فی البلاد. و التمزق: التفرق.

عَنْ أَكْثَرِ النَّاسِ وَ بَلَغَ بِهِمُ الْخَوْفُ إِلَى الِاسْتِخْفَاءِ عَنْ أَحِبَّائِهِمْ فَضْلًا عَنِ الْأَعْدَاءِ وَ بَلَغَ هَرَبُهُمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ (۱) إِلَى أَقْصَى الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ وَ الْمَوَاضِعِ النَّائِيَهِ عَنِ الْعِمَارَهِ وَ زَهِدَ فِي مَعْرِفَتِهِمْ أَكْثَرُ النَّاسِ وَ رَغِبُوا عَنْ تَقْرِيبِهِمْ وَ الِاخْتِلَاطِ بِهِمْ مَخَافَهً عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ ذَرَارِيِّهِمْ مِنْ جَبَابِرَهِ الزَّمَانِ وَ هَذِهِ كُلُّهَا أَسْبَابٌ يَقْتَضِي (۲) انْقِطَاعَ نِظَامِهِمْ وَ اجْتِثَاثَ أُصُولِهِمْ وَ قِلَّهَ عَدَدِهِمْ وَ هُمْ مَعَ مَا وَصَفْنَاهُ أَكْثَرُ ذُرِّيَّهِ أَحَدٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ الْأَوْلِيَاءِ بَلْ أَكْثَرُ مِنْ ذَرَارِيِّ أَحَدٍ(۳) مِنَ النَّاسِ قَدْ طَبَّقُوا [الْأَرْضَ](۴) بِكَثْرَتِهِمُ الْبِلَادَ وَ غَلَبُوا فِي الْكَثْرَهِ عَلَى ذَرَارِيِّ أَكْثَرِ الْعِبَادِ هَذَا مَعَ اخْتِصَاصِ مَنَاكِحِهِمْ فِي أَنْفُسِهِمْ دُونَ الْبُعَدَاءِ وَ حَصْرِهَا فِي ذَوِي أَنْسَابِهِمْ دِنْيَهً مِنَ الْأَقْرِبَاءِ وَ فِي ذَلِكَ خَرْقُ الْعَادَهِ عَلَى مَا بَيَّنَّاهُ وَ هُوَ دَلِيلُ الْآيَهِ الْبَاهِرَهِ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَمَا وَصَفْنَاهُ وَ بَيَّنَّاهُ وَ هَذَا مَا لَا شُبْهَهَ فِيهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ (۵).

**[ترجمه]ارشاد: از نشانه ها و ویژگی هایی که امیرالمؤمنین علیه السلام با آن از دیگران متمایز شده است ظهور فضایل ایشان در خاصه و عامه و مطیع ساختن مردم برای نقل کرامات و فضائلی که از جانب خداوند به ایشان اختصاص یافت و تسلیم شدن دشمن به سبب حق بودن و حجیت آن است، و این با وجود کثرت تعداد کسانی است که از او منحرف شدند و دشمنی کردند و انگیزه آنان برای کتمان فضل و انکار حق وی زیاد است، وانگهی دنیا در دست دشمنان اوست و از دوستان او روی برمی‌گرداند و مخالفان او از تاج و تخت دنیوی بهره‌مندند و مردم را وادار به خاموش کردن نور آن حضرت و باطل کردن رسالت او می کنند. اما خداوند با نشر فضیلت‌ها و آشکار ساختن محسنات اخلاقی و تسخیر همگان برای اعتراف به آن و اقرار به درستی آن و باطل ساختن نیرنگ دشمنان در کتمان فضایل و انکار حقوق وی خرق عادت نمود، تا حجت به نفع او تمام شد و دلیل بر حقانیت وی آشکار گشت. هنگامی که این عادت بر خلاف آن چه ذکر کردیم در خصوص ایشان و یارانشان جاری بود و به خاطر حوادثی که برای امیرالمؤمنین علیه السلام پیش‌آمد، اسباب ضعف و سستی امر او حادث شد، خرق و شکسته شد که همین امر با توجه به آیه روشن و خیره‌کننده، بر طبق توصیف ما، بر تفاوت داشتن ایشان با همگان دلالت دارد. این روایت از شعبی شیوع یافت و به حد استفاضه رسید که می گفت: از خطیبان بنی امیه شنیدم که وقتی علی بن ابی طالب علیه السلام را در منبرهایشان دشنام می دادند گویی بازوانش به سوی آسمان بالا کشیده می‌شد و وقتی می شنیدم که نیاکانشان را در منبرهایشان مدح می کردند گویی روی از مرداری برمی گرفتند.

ولید بن عبدالملك روزی به پسرانش گفت: ای پسرانم، حافظ دین باشید چون من ندیدم که دین چیزی را بنا کند که دنیا خرابش کند ولی دیده‌ام دنیا بنیانی را بنا کرده و دین آن را نابود ساخته است، یاران و دوستان ما پیوسته به علی بن ابی طالب علیه السلام دشنام داده و فضائلش را کتمان می کنند و مردم را وادار به تنفر از او می کنند اما آن جز به پیوند قلب ها نمی... انجامد و تلاش می کنند به مردم نزدیک شوند اما جز به دوری آن ها از خلق منجر نمی شود؛ و آنان آنقدر فضایل امیرالمؤمنین را پنهان کرده و دانشمندان را از شر کرامات ایشان که بر هیچ انسان عاقلی پوشیده نیست منع کردند که اگر کسی بخواهد روایتی از ایشان نقل کند هرگز نخواهد توانست که او را با اسم و نسبش توصیف کند و به هنگام ضرورت مجبور است بگوید: که فلان شخصی از اصحاب رسول خدا با من سخن گفت و یا مردی از قریش به من گفت یا برخی از آنان چنین می گوید أبوزینب به من گفت: مثل عکرمه بن عائشه در بیان بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله و وفاتشان گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر دو مرد از اهل بیتش تکیه داشت بیرون آمد که یکی فضل بن عباس بود، هنگامی که آن را به عبدالله بن عباس تعریف کرد به او گفت: آیا مرد دیگر را می شناسی؟ گفت: نه او را برایم معرفی نکرده‌ای!

گفت: او علی بن ابی طالب است و مادرمان در حالی که می توانست از او به خوبی یاد کند، این کار را نمی کرد.

و حاکمان ستمگر کسانی را که به خوبی از امیر المؤمنین یاد می کردند نه تنها با شلاق می زدند بلکه سر از تنشان جدا می کردند و مردم را به برائت از او وا می داشتند و این رسم در میان عده‌ای که توافق کردند نام او را به خوبی نبرند معمول بود چه برسد بر اینکه فضائلی از او ذکر کرده یا کرامتی روایت کنند یا با دلیل حقانیت او را ثابت کند، حال ظهور محسنات ایشان و نشر آن ها در میان خاصه و عامه به آن گونه ای که ذکر شد و تسخیر دشمنان و حاکمان در نقل آن این خرق عادت را اثبات می کند و طبق آن چه گذشت با دلیل روشن، حقانیت ایشان آشکار شد.

از نشانه های خداوند متعال در او این است که به فرزند و خاندان هیچ کسی آنچه را که برای خاندان آن حضرت علیه السلام مقدّر کرده، قرار نداده است و دلیل آن این است که فرزندان هیچ پیامبر یا امام و یا حاکم زمان و یا نیکوکار

و فاجری، ترسی را که به خاندان امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده تجربه نکرده است، و هیچ کدام قتل و آوارگی از دیار و وطن و ترس و کشتاری که در حق ذریت امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندانش روا داشته شده را بر خود ندیده اند و هیچ گروهی از مردم مصیبت هایی را که بر آن ها وارد شده است نچشیده است. آن ها حیله‌گرانه و غافلگیرانه کشته شدند و در حالی که زنده بودند بر روی آنان بنا ساختند و با گرسنگی و تشنگی شکنجه شدند تا این که هلاک گشتند و همین امر باعث جدایی آنان از دیگران و ترک دیار و اهل و وطن و پنهان ماندن نسبشان از بیشتر مردم شد و ترس آن ها را به جایی رساند، که علاوه بر دشمنان از دوستانشان نیز پنهان گشته و به نقاط دور شرق و غرب و مکان های دور از کاشانه شان فرار کردند و بیشتر مردم از شناخت آن ها روی گرداندند و به دلیل ترس از جان خود و فرزندانشان از دست ستمگران زمانه از نزدیکی و پیوند با آن ها دوری کردند، همه این ها دلایلی است که فروپاشی نظام و ریشه کن شدن تبار و اندک بودن تعدادشان را باعث می شود، با وجود آن چیزهایی که ذکر آن گذشت آن ها بیشتر از همه انبیا و صالحان و اولیا دارای نسل و فرزند هستند، بلکه شمار نسل آنان از نسل مردم عادی نیز بیشتر است. آنان از کثرت نسل، در همه زمین پخش شدند و در فزونی بر فرزندان بیشتر مردم فائق آمدند، با توجه به این که آن ها ازدواج فامیلی داشتند و فقط با نزدیکان خود ازدواج می کردند، و در همین نیز بر طبق آن چه بیان کردیم خرق عادت است که طبق آن چه توصیف و بیان کردیم، دلیلِ وجودِ نشانه روشن در امیرالمؤمنین علیه السلام است و بحمدالله در این موضوع، هیچ شبهه‌ای نیست. - . الارشاد: ۱۴۷، ۱۴۸ -

**[ترجمه]

«۷»

م، [تفسير الإمام عليه السلام] قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لَمَّا أَظْهَرَ لِلْيَهُودِ وَ لِجَمَاعَةٍ مِنَ الْمُنَافِقِينَ الْمُعْجِزَاتِ فَقَابَلُوهَا بِالْكُفْرِ أَخْبَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُمْ بِأَنَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ خَتْماً يَكُونُ عَلَامَةً لِمَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ الْقُرَّاءِ لِمَا فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ مِنْ أَخْبَارِ هَؤُلَاءِ الْمُكَذِّبِينَ الْمَذْكُورِينَ فِيهِ أَحْوَالُهُمْ حَتَّى إِذَا نَظَرُوا إِلَى أَحْوَالِهِمْ وَ قُلُوبِهِمْ وَ أَسْمَاعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ شَاهَدُوا مَا هُنَاكَ مِنْ خَتْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهَا ازْدَادُوا بِاللَّهِ مَعْرِفَةً وَ بِعِلْمِهِ بِمَا يَكُونُ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ يَقِيناً حَتَّى إِذَا شَاهَدُوا هَؤُلَاءِ الْمَخْتُومَ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى جَوَارِحِهِمْ يُخْبِرُونَ عَلَى مَا قَرَءُوا مِنَ اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ وَ شَاهَدُوهُ فِي قُلُوبِهِمْ وَ

أَسْمَاعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ ازْدَادُوا بِعِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْغَائِبَاتِ يَقِيناً قَالَ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَهَلْ فِی عِبَادِ اللَّهِ مَنْ يُشَاهِدُ هَذَا الْخَتْمَ كَمَا تُشَاهِدُهُ الْمَلَائِكَةُ فَقَالَ رَسُولُ

١- ١. فی المصدر: من أوطانهم.

٢- ٢. فی المصدر: تقتضی.

٣- ٣. فی المصدر: من ذراری كل احد.

۴- ۴. ليست كلمه« الأرض» فی المصدر.

۵- ۵. الإرشاد: ١۴٧ و ١۴٨.

اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَلَی مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ شَاهَدَهُ بِإِشْهَادِ اللَّهِ تَعَالَی لَهُ وَ یُشَاهِدُهُ مِنْ أُمَّتِهِ أَطْوَعُهُمْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَشَدُّهُمْ جِدّاً فِی طَاعَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَفْضَلُهُمْ فِی دِینِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالُوا بَیِّنْهُ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ کُلٌّ مِنْهُمْ یَتَمَنَّی أَنْ یَکُونَ هُوَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله دَعُوهُ یَکُنْ مِمَّنْ شَاءَ اللَّهُ فَلَیْسَ الْجَلَالَهُ فِی الْمَرَاتِبِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالتَّمَنِّی وَ لَا بِالتَّظَنِّی وَ لَا بِالاقْتِرَاحِ وَ لَکِنَّهُ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی مَنْ یَشَاءُ یُوَفِّقُهُ لِلْأَعْمَالِ الصَّالِحَهِ یُکْرِمُهُ بِهَا فَیُبَلِّغُهُ أَفْضَلَ الدَّرَجَاتِ وَ أَفْضَلَ الْمَرَاتِبِ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی سَیُکْرِمُ بِذَلِکَ مَنْ یُرِیکُمُوهُ فِی غَدٍ فَجِدُّوا فِی الْأَعْمَالِ الصَّالِحَهِ فَمَنْ وَفَّقَهُ اللَّهُ لِمَا یُوجِبُ عَظِیمَ کَرَامَتِهِ عَلَیْهِ فَلِلَّهِ عَلَیْهِ فِی ذَلِکَ الْفَضْلُ الْعَظِیمُ قَالَ علیه السلام فَلَمَّا أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ غَصَّ مَجْلِسُهُ بِأَهْلِهِ وَ قَدْ جَدَّ بِالْأَمْسِ کُلٌّ مِنْ خِیَارِهِمْ فِی خِیَارِ عَمَلِهِ وَ إِحْسَانِهِ إِلَی رَبِّهِ قَدَّمَهُ یَرْجُو أَنْ یَکُونَ هُوَ ذَلِکَ الْخَیْرَ الْأَفْضَلَ فَقَالُوا یَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ هَذَا عَرِّفْنَاهُ بِصِفَتِهِ إِنْ لَمْ تَنُصَّ لَنَا عَلَی اسْمِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هَذَا الْجَامِعُ لِلْمَکَارِمِ الْحَاوِی لِلْفَضَائِلِ الْمُشْتَمِلُ عَلَی الْجَمِیلِ قَاضٍ عَنْ أَخِیهِ دَیْناً مُجْحِفاً إِلَی غَرِیمٍ سَغِبٍ (۱)

غَاضِبٌ لِلَّهِ تَعَالَی قَاتِلٌ لِغَضَبِهِ ذَاکَ عَدُوَّ اللَّهِ مُسْتَحْیٍ مِنْ مُؤْمِنٍ مُعْرِضاً عَنْهُ بِخَجْلَهٍ مُکَایِداً(۲)

فِی ذَلِکَ الشَّیْطَانَ الرَّجِیمَ حَتَّی أَخْزَاهُ اللَّهُ عَنْهُ وَ وَقَی بِنَفْسِهِ نَفْسَ عَبْدٍ الله [لِلَّهِ] مُؤْمِنٍ حَتَّی أَنْقَذَهُ مِنَ الْهَلَکَهِ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَیُّکُمْ قَضَی الْبَارِحَهَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ سَبْعَمِائَهِ دِرْهَمٍ فَقَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام أَنَا یَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَا عَلِیُّ فَحَدِّثْ إِخْوَانَکَ الْمُؤْمِنِینَ کَیْفَ کَانَتْ قِصَّتُهُ أُصَدِّقْکَ لِتَصْدِیقِ اللَّهِ إِیَّاکَ فَهَذَا الرُّوحُ الْأَمِینُ أَخْبَرَنِی عَنِ اللَّهِ تَعَالَی أَنَّهُ قَدْ هَذَّبَکَ عَنِ الْقَبِیحِ کُلِّهِ وَ نَزَّهَکَ عَنِ الْمَسَاوِی بِأَجْمَعِهَا وَ خَصَّکَ بِالْفَضَائِلِ مِنْ أَشْرَفِهَا(۳) وَ أَفْضَلِهَا لَا یَتَّهِمُکَ إِلَّا مَنْ کَفَرَ بِهِ وَ أَخْطَأَ حَظَّ نَفْسِهِ

۱- ۱. أجحف به: استأصله. و سغب سغبا: جاع. و فی المصدر و هامش(خ): متعنت خ ل.

۲- ۲. فی(خ): مکابدا. و کابده أی قاساه و تحمل المشاق فی فعله.

۳- ۳. فی المصدر: من الفضائل بأشرفها.

فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام مَرَرْتُ الْبَارِحَهَ بِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ الْمُؤْمِنِ فَوَجَدْتُ فُلَاناً وَ أَنَا أَتَّهِمُهُ بِالنِّفَاقِ وَ قَدْ لَازَمَهُ وَ ضَيَّقَ عَلَيْهِ فَنَادَانِيَ الْمُؤْمِنُ يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ وَ كَشَّافَ الْكُرَبِ عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ وَ قَامِعَ أَعْدَائِهِ عَنْ حَبِيبِهِ أَغِثْنِي وَ اكْشِفْ كُرْبَتِي وَ نَجِّنِي مِنْ غَمِّي سَلْ غَرِيمِي هَذَا لَعَلَّهُ يُجِيبُکَ وَ يُؤَجِّلُنِي فَإِنِّي مُعْسِرٌ فَقُلْتُ لَهُ اللَّهَ إِنَّکَ لَمُعْسِرٌ فَقَالَ يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَئِنْ كُنْتُ أَسْتَحِلُّ الْكَذِبَ فَلَا تَأْمَنِّي عَلَى يَمِينِي أَيْضاً فَإِنِّي مُعْسِرٌ وَ فِي قَوْلِي هَذَا صَادِقٌ وَ أُوَقِّرُ اللَّهَ وَ أُجِلُّهُ أَنْ أَحْلِفَ بِهِ صَادِقاً أَوْ كَاذِباً فَأَقْبَلْتُ عَلَى الرَّجُلِ فَقُلْتُ إِنِّي لَأُجِلُّ نَفْسِي عَنْ أَنْ يَكُونَ لِهَذَا عَلَيَّ يَدٌ وَ أُجِلُّکَ أَيْضاً عَنْ أَنْ يَكُونَ لَهُ عَلَيْکَ يَدٌ أَوْ مِنَّهٌ وَ أَسْأَلُ مَالِکَ الْمُلْکِ (۱) الَّذِي لَا يَأْنَفُ مِنْ سُؤَالِهِ وَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ التَّعَرُّضِ لِثَوَابِهِ ثُمَّ قُلْتُ اللَّهُمَّ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ لَمَّا قَضَيْتَ عَنْ عَبْدِکَ هَذَا هَذَا الدَّيْنَ فَرَأَيْتُ أَبْوَابَ السَّمَاءِ تُنَادِي أَمْلَاكُهَا يَا أَبَا الْحَسَنِ مُرْ هَذَا الْعَبْدَ يَضْرِبُ بِيَدِهِ إِلَى مَا شَاءَ مِمَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ حَجَرٍ وَ مَدَرٍ وَ حَصَاهٍ وَ تُرَابٍ يَسْتَحِيلُ فِي يَدِهِ ذَهَباً ثُمَّ يَقْضِي مِنْهُ دَيْنَهُ وَ يَجْعَلُ مَا يَبْقَى نَفَقَتَهُ وَ بِضَاعَتَهُ الَّتِي يَسُدُّ بِهَا فَاقَتَهُ وَ يَمُونُ (۲) بِهَا عِيَالَهُ فَقُلْتُ يَا عَبْدَ اللَّهِ قَدْ أَذِنَ اللَّهُ بِقَضَاءِ دَيْنِکَ وَ إِيْسَارِکَ بَعْدَ فَقْرِکَ اضْرِبْ بِيَدِکَ إِلَى مَا تَشَاءُ مِمَّا أَمَامَکَ فَتَنَاوَلْهُ فَإِنَّ اللَّهَ يُحَوِّلُهُ فِي يَدِکَ ذَهَباً إِبْرِيزاً فَتَنَاوَلَ أَحْجَاراً ثُمَّ مَدَراً فَانْقَلَبَتْ لَهُ ذَهَباً أَحْمَرَ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ افْصِلْ لَهُ مِنْهَا قَدْرَ دَيْنِهِ فَأَعْطِهِ فَفَعَلَ قُلْتُ فَالْبَاقِي لَکَ رِزْقٌ سَاقَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْکَ فَكَانَ الَّذِي قَضَاهُ مِنْ دَيْنِهِ أَلْفاً وَ سَبْعَمِائَهِ دِرْهَمٍ وَ كَانَ الَّذِي بَقِيَ أَكْثَرَ مِنْ مِائَهِ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَهُوَ مِنْ أَيْسَرِ أَهْلِ الْمَدِينَهِ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مِنَ الْحِسَابِ مَا لَا يَبْلُغُهُ عُقُولُ الْخَلْقِ إِنَّهُ يَضْرِبُ أَلْفاً وَ سَبْعَمِائَهٍ فِي أَلْفٍ وَ سَبْعِمِائَهٍ ثُمَّ مَا ارْتَفَعَ مِنْ ذَلِکَ فِي مِثْلِهِ إِلَى أَنْ يَفْعَلَ ذَلِکَ أَلْفَ مَرَّهٍ ثُمَّ آخِرُ مَا يَرْتَفِعُ مِنْ ذَلِکَ عَدَدُ مَا يَهَبُهُ اللَّهُ لَکَ فِي الْجَنَّهِ مِنَ الْقُصُورِ قَصْرٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ قَصْرٍ مِنْ فِضَّهٍ وَ قَصْرٍ مِنْ لُؤْلُؤٍ وَ قَصْرٍ مِنْ زَبَرْجَدٍ وَ قَصْرٍ مِنْ

۱- ۱. ملک الملوک خ ل.

۲- ۲. مانه: احتمل مئونته و قام بکفایته.

جَوْهَرٍ وَ قَصْرٍ مِنْ نُورِ رَبِّ الْعِزَّهِ وَ أَضْعَافِ ذَلِکَ مِنَ الْعَبِیدِ وَ الْخَدَمِ وَ الْخَیْلِ وَ النُّجُبِ تَطِیرُ بَیْنَ سَمَاءِ الْجَنَّهِ وَ أَرْضِهَا فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام حَمْداً لِرَبِّی وَ شُکْراً قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هَذَا الْعَدَدُ فَهُوَ عَدَدُ مَنْ یُدْخِلُهُمُ الْجَنَّهَ وَ یَرْضَی عَنْهُمْ لِمَحَبَّتِهِمْ لَکَ وَ أَضْعَافُ هَذَا الْعَدَدِ مَنْ یُدْخِلُهُمُ النَّارَ مِنَ الشَّیَاطِینِ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ بِبُغْضِهِمْ لَکَ وَ وَقِیعَتِهِمْ فِیکَ وَ تَنْقِیصِهِمْ إِیَّاکَ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَیُّکُمْ قَتَلَ الْبَارِحَهَ رَجُلًا غَضَباً لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ أَنَا وَ سَیَأْتِیکُمُ الْخُصُومُ الْآنَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَدِّثْ إِخْوَانَکَ الْمُؤْمِنِینَ الْقِصَّهَ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام کُنْتُ فِی مَنْزِلِی إِذْ سَمِعْتُ رَجُلَیْنِ خَارِجَ دَارِی یَتَدَارَءَانِ-(۱) فَدَخَلَا إِلَیَّ فَإِذَا فُلَانٌ الْیَهُودِیُّ وَ فُلَانٌ رَجُلٌ مَعْرُوفٌ فِی الْأَنْصَارِ فَقَالَ الْیَهُودِیُّ یَا أَبَا الْحَسَنِ- اعْلَمْ أَنَّهُ قَدْ بَدَتْ لِی مَعَ هَذَا حُکُومَهٌ فَاحْتَکَمْنَا إِلَی مُحَمَّدٍ صَاحِبِکُمْ فَقَضَی لِی عَلَیْهِ فَهُوَ یَقُولُ لَسْتُ أَرْضَی بِقَضَائِهِ فَقَدْ حَافَ (۲) وَ مَالَ وَ لِیَکُنْ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ کَعْبُ بْنُ الْأَشْرَفِ فَأَبَیْتُ عَلَیْهِ فَقَالَ أَ فَتَرْضَی بِعَلِیٍّ فَقُلْتُ نَعَمْ فَهَا هُوَ قَدْ جَاءَ بِی إِلَیْکَ فَقُلْتُ لِصَاحِبِهِ أَ کَمَا یَقُولُ قَالَ نَعَمْ ثُمَّ قُلْتُ أَعِدْ عَلَیَّ الْحَدِیثَ فَأَعَادَ کَمَا قَالَ الْیَهُودِیُّ ثُمَّ قَالَ لِی یَا عَلِیُّ فَاقْضِ بَیْنَنَا بِالْحَقِّ فَقُمْتُ أَدْخُلُ مَنْزِلِی فَقَالَ الرَّجُلُ إِلَی أَیْنَ قُلْتُ أَدْخُلُ آتِیکَ بِمَا بِهِ أَحْکُمُ بِالْحُکْمِ الْعَدْلِ فَدَخَلْتُ وَ اشْتَمَلْتُ عَلَی سَیْفِی وَ ضَرَبْتُهُ عَلَی حَبْلِ عَاتِقِهِ فَلَوْ کَانَ جَبَلًا لَقَدَدْتُهُ فَوَقَعَ رَأْسُهُ بَیْنَ یَدَیْهِ فَلَمَّا فَرَغَ عَلِیٌّ علیه السلام مِنْ حَدِیثِهِ جَاءَ أَهْلُ ذَلِکَ الرَّجُلِ بِالرَّجُلِ الْمَقْتُولِ وَ قَالُوا هَذَا ابْنُ عَمِّکَ قَتِیلُ صَاحِبِنَا فَاقْتَصَّ مِنْهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَا قِصَاصَ فَقَالُوا أَوْ دِیَهً فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَ لَا دِیَهَ لَکُمْ هَذَا وَ اللَّهِ قَتِیلُ اللَّهِ لَا یُؤَدَی إِنَّ عَلِیّاً قَدْ شَهِدَ عَلَی صَاحِبِکُمْ بِشَهَادَهٍ وَ اللَّهُ یَلْعَنُهُ بِشَهَادَهِ عَلِیٍّ وَ لَوْ شَهِدَ عَلِیٌّ عَلَی الثَّقَلَیْنِ لَقَبِلَ اللَّهُ شَهَادَتَهُ عَلَیْهِمْ إِنَّهُ الصَّادِقُ الْأَمِینُ ارْفَعُوا صَاحِبَکُمْ هَذَا وَ ادْفِنُوهُ مَعَ الْیَهُودِ

۱- ۱. تداره القوم: تدافعوا فی الخصومه.

۲- ۲. حاف علیه: جار علیه و ظلمه و فی المصدر: خاف.

فَقَدْ كَانَ مِنْهُمْ فَرُفِعَ وَ إِذَا أَوْدَاجُهُ تَشْخُبُ دَماً وَ بَدَنُهُ قَدْ كُسِيَ شَعْراً فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَشْبِهُهُ إِلَّا بِالْخِنْزِيرِ فِي شَعْرِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَا عَلِيُّ أَ وَ لَيسَ لَوْ جِئْتَ بِعَدَدِ كُلِّ شَعْرَةٍ مِنْهُ عَدَدَ رِمَالِ الدُّنْيَا حَسَنَاتٍ لَكَانَ كَثِيراً قَالَ بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ هَذَا الْقَتْلَ الَّذِي قَتَلْتَ بِهِ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ لَكَ بِهِ مِنَ الثَّوَابِ كَأَنَّمَا أَعْتَقْتَ رِقَاباً بِعَدَدِ رَمْلِ عَالِجِ الدُّنْيَا وَ بِعَدَدِ كُلِّ شَعْرَةٍ عَلَى هَذَا الْمُنَافِقِ وَ إِنَّ أَقَلَّ مَا يُعْطِي اللَّهُ بِعِتْقِ رَقَبَةٍ لِمَنْ يَهَبُ لَهُ بِعَدَدِ كُلِّ شَعْرَةٍ مِنْ تِلْكَ الرَّقَبَةِ أَلْفُ حَسَنَةٍ وَ يَمْحُو عَنْهُ أَلْفَ سَيِّئَةٍ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ فَلِأَبِيهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لِأَبِيهِ فَلِأُمِّهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا فَلِأَخِيهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ فَلِذَوِيهِ وَ جِيرَانِهِ وَ قَرَابَاتِهِ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَيُّكُمُ اسْتَحْيَا الْبَارِحَةَ مِنْ أَخٍ لَهُ فِي اللَّهِ لَمَّا رَأَى بِهِ خَلَّةً ثُمَّ كَايَدَ(١) الشَّيْطَانَ فِي ذَلِكَ الْأَخِ وَ لَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى غَلَبَهُ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَدِّثْ بِهِ يَا عَلِيُّ إِخْوَانَكَ الْمُؤْمِنِينَ لِيَتَأَسَّوْا بِحُسْنِ صَنِيعِكَ فِيمَا يُمْكِنُهُمْ وَ إِنْ كَانَ أَحَدٌ مِنْهُمْ لَمْ يَلْحَقْ شَأْنَكَ وَ لَمْ يَسْبِقْ عِبَادَتَكَ وَ لَا يَرْمُقُكَ فِي سَابِقَةٍ لَكَ إِلَى الْفَضَائِلِ إِلَّا كَمَا يَرْمُقُ الشَّمْسُ إِلَى الْأَرْضِ وَ أَقْصَى الْمَشْرِقِ مِنْ أَقْصَى الْمَغْرِبِ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام مَرَرْتُ بِمَزْبَلَةِ بَنِي فُلَانٍ فَرَأَيْتُ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ مُؤْمِناً قَدْ أَخَذَ مِنْ تِلْكَ الْمَزْبَلَةِ قُشُورَ الْبِطِّيخِ وَ الْقِثَّاءِ وَ التِّينِ فَهُوَ يَأْكُلُهَا مِنْ شِدَّةِ الْجُوعِ فَلَمَّا رَأَيْتُهُ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ أَنْ يَرَانِي فَيَخْجَلَ وَ أَعْرَضْتُ عَنْهُ وَ مَرَرْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَ كُنْتُ أَعْدَدْتُ لِفُطُورِي وَ سُحُورِي قُرْصَيْنِ مِنْ شَعِيرٍ فَجِئْتُ بِهِمَا إِلَى الرَّجُلِ فَنَاوَلْتُهُ إِيَّاهُمَا وَ قُلْتُ أَصِبْ مِنْ هَذَا كُلَّمَا جُعْتَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَجْعَلُ الْبَرَكَةَ فِيهِمَا فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَمْتَحِنَ هَذِهِ الْبَرَكَةَ لِعِلْمِي بِصِدْقِكَ فِي قِيلِكَ إِنِّي أَشْتَهِي لَحْمَ فِرَاخٍ وَ اشْتَهَاهُ عَلَيَّ أَهْلُ مَنْزِلِي فَقُلْتُ اكْسِرْ مِنْهُ لُقَماً بِعَدَدِ مَا تُرِيدُهُ مِنْ فِرَاخٍ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقْلِبُهَا فِرَاخاً بِمَسْأَلَتِي إِيَّاهُ بِجَاهِ

١- ١. في(خ): كابد.

مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ فَأَخْطَرَ الشَّيْطَانُ بِبَالِي فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ تَفْعَلُ هَذَا بِهِ وَ لَعَلَّهُ مُنَافِقٌ فَرَدَدْتُ عَلَيْهِ وَ قُلْتُ إِنْ يَكُنْ مُؤْمِناً فَهُوَ أَهْلٌ لِمَا أَفْعَلُ مَعَهُ وَ إِنْ يَكُنْ مُنَافِقاً فَأَنَا لِلْإِحْسَانِ أَهْلٌ فَلَيْسَ كُلُّ مَعْرُوفٍ يَلْحَقُ مُسْتَحِقَّهُ وَ قُلْتُ أَنَا أَدْعُو اللَّهَ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ لِيُوَفِّقَهُ لِلْإِخْلَاصِ وَ النُّزُوعِ عَنِ الْكُفْرِ إِنْ كَانَ مُنَافِقاً فَإِنَّ تَصَدُّقِي عَلَيْهِ بِهَذَا أَفْضَلُ مِنْ تَصَدُّقِي عَلَيْهِ بِالطَّعَامِ الشَّرِيفِ الْمُوجِبِ لِلثَّرْوَةِ وَ الْغَنَاءِ وَ كَايَدْتُ الشَّيْطَانَ وَ دَعَوْتُ اللَّهَ سِرّاً مِنَ الرَّجُلِ بِالْإِخْلَاصِ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ فَارْتَعَدَتْ فَرَائِصُ الرَّجُلِ وَ سَقَطَ لِوَجْهِهِ فَأَقَمْتُهُ وَ قُلْتُ مَا ذَا شَأْنُكَ قَالَ كُنْتُ مُنَافِقاً شَاكّاً فِيمَا يَقُولُهُ مُحَمَّدٌ وَ فِيمَا تَقُولُهُ أَنْتَ فَكَشَفَ لِيَ اللَّهُ عَنِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ-(۱) فَأَبْصَرْتُ كُلَّ مَا تُوَاعِدَانِ مِنَ الْعُقُوبَاتِ فَذَلِكَ حِينَ وَقَرَ الْإِيمَانُ فِي قَلْبِي وَ أَخْلَصَ بِهِ جَنَانِي وَ زَالَ عَنِّي الشَّكُّ الَّذِي كَانَ يَعْتَوِرُنِي فَأَخَذَ الرَّجُلُ الْقُرْصَيْنِ وَ قُلْتُ لَهُ كُلَّ شَيْ ءٍ تَشْتَهِيهِ فَاكْسِرْ مِنَ الْقُرْصِ قَلِيلًا فَإِنَّ اللَّهَ يُحَوِّلُهُ مَا تَشْتَهِيهِ وَ تَتَمَنَّاهُ وَ تُرِيدُهُ فَمَا زَالَ ذَلِكَ يَتَقَلَّبُ شَحْماً وَ لَحْماً وَ حُلْواً وَ رَطْباً وَ بِطِّيخاً وَ فَوَاكِهَ الشِّتَاءِ وَ فَوَاكِهَ الصَّيْفِ حَتَّى أَظْهَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الرَّغِيفَيْنِ عَجَباً وَ صَارَ الرَّجُلُ مِنْ عُتَقَاءِ اللَّهِ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ عَبِيدِهِ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ فَذَلِكَ حِينَ رَأَيْتُ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ إِسْرَافِيلَ وَ مَلَكَ الْمَوْتِ قَدْ قَصَدَ الشَّيْطَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِمِثْلِ جَبَلِ أَبِي قُبَيْسٍ فَوَضَعَ أَحَدُهُمْ عَلَيْهِ يَبْنِيهَا(۲) بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَيَهْشِمُ وَ جَعَلَ إِبْلِيسُ يَقُولُ يَا رَبِّ وَعْدَكَ وَعْدَكَ أَ لَمْ تُنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ فَإِذَا نِدَاءُ بَعْضِ الْمَلَائِكَهِ أَنْظَرْتُكَ لِئَلَّا تَمُوتَ مَا أَنْظَرْتُكَ لِئَلَّا تُهْشَمَ وَ تُرَضَّضَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَا أَبَا الْحَسَنِ كَمَا عَانَدْتَ (۳) الشَّيْطَانَ فَأَعْطَيْتَ فِي اللَّهِ حِينَ نَهَاكَ عَنْهُ وَ غَلَبْتَهُ فَإِنَّ اللَّهَ يُخْزِي عَنْكَ الشَّيْطَانَ وَ عَنْ مُحِبِّيكَ وَ يُعْطِيكَ فِي الْآخِرَهِ بِعَدَدِ كُلِّ حَبَّهٍ مِمَّا أَعْطَيْتَ صَاحِبَكَ وَ فِيمَا تَتَمَنَّاهُ اللَّهُ مِنْهُ دَرَجَهً فِي الْجَنَّهِ أَكْبَرَ مِنَ الدُّنْيَا مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ وَ بِعَدَدِ كُلِّ حَبَّهٍ مِنْهَا جَبَلًا مِنْ فِضَّهٍ كَذَلِكَ وَ

۱- ۱. و الحجب خ ل.

۲- ۲. و يثنيها خ ل. و لم نفهم المراد.

۳- ۳. في المصدر: كما كايدت.

جَبَلًا مِنْ لُؤْلُؤٍ وَ جَبَلًا مِنْ يَاقُوتٍ وَ جَبَلًا مِنْ جَوْهَرٍ وَ جَبَلًا مِنْ نُورِ رَبِّ الْعِزَّهِ(۱) كَذَلِكَ وَ جَبَلًا مِنْ زُمُرُّدٍ وَ جَبَلًا مِنْ زَبَرْجَدٍ كَذَلِكَ وَ جَبَلًا مِنْ مِسْكٍ وَ جَبَلًا مِنْ عَنْبَرٍ كَذَلِكَ وَ إِنَّ عَدَدَ خَدَمِكَ فِي الْجَنَّهِ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ قَطْرِ الْمَطَرِ وَ النَّبَاتِ وَ شُعُورِ الْحَيَوَانَاتِ بِكَ يُتِمُّ اللَّهُ الْخَيْرَاتِ وَ يَمْحُو عَنْ مُحِبِّيكَ السَّيِّئَاتِ وَ بِكَ يُمَيِّزُ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْكَافِرِينَ وَ الْمُخْلَصِينَ مِنَ الْمُنَافِقِينَ وَ أَوْلَادَ الرُّشْدِ مِنْ أَوْلَادِ الْغَيِّ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَيُّكُمْ وَقَى بِنَفْسِهِ نَفْسَ رَجُلٍ مُؤْمِنٍ الْبَارِحَهَ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَقَيْتُ بِنَفْسِي نَفْسَ ثَابِتِ بْنِ قَيْسِ بْنِ شَمَّاسٍ الْأَنْصَارِيِّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله حَدِّثْ بِالْقِصَّهِ إِخْوَانَكَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا تَكْشِفْ عَنِ اسْمِ الْمُنَافِقِينَ الْمُكَايِدِينَ لَنَا فَقَدْ كَفَاكُمَا اللَّهُ شَرَّهُمْ وَ أَخَّرَهُمْ لِلتَّوْبَهِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ أَوْ يَخْشَوْنَ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام إِنِّي بَيْنَا أَسِيرُ فِي بَنِي فُلَانٍ بِظَاهِرِ الْمَدِينَهِ وَ بَيْنَ يَدَيَّ بَعِيداً مِنِّي ثَابِتُ بْنُ قَيْسٍ إِذْ بَلَغَ بِئْراً عَادِيَهً عَمِيقَهً بَعِيدَهَ الْقَعْرِ وَ هُنَاكَ رِجَالٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ فَدَفَعُوهُ لِيَرْمُوهُ فِي الْبِئْرِ فَتَمَاسَكَ ثَابِتٌ ثُمَّ عَادَ فَدَفَعَهُ وَ الرَّجُلُ لَا يَشْعُرُ بِي حَتَّى وَصَلْتُ إِلَيْهِ وَ قَدِ انْدَفَعَ ثَابِتٌ فِي الْبِئْرِ فَكَرِهْتُ أَنْ أَشْغَلَ بِطَلَبِ الْمُنَافِقِينَ خَوْفاً عَلَى ثَابِتٍ فَوَقَعْتُ فِي الْبِئْرِ لَعَلِّي آخُذُهُ فَنَظَرْتُ فَإِذَا أَنَا سَبَقْتُهُ إِلَى قَعْرِ الْبِئْرِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ كَيْفَ لَا تَسْبِقُهُ وَ أَنْتَ أَرْزَنُ مِنْهُ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ مِنْ رَزَانَتِكَ إِلَّا مَا فِي جَوْفِكَ مِنْ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ الَّذِي أَوْدَعَ اللَّهُ رَسُولَهُ وَ أَوْدَعَكَ رَسُولُهُ لَكَانَ مِنْ حَقِّكَ أَنْ تَكُونَ أَرْزَنَ مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ فَكَيْفَ كَانَ حَالُكَ وَ حَالُ ثَابِتٍ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صِرْتُ إِلَى قَرَارِ الْبِئْرِ وَ اسْتَقْرَرْتُ قَائِماً وَ كَانَ ذَلِكَ أَسْهَلَ عَلَيَّ وَ أَخَفَّ عَلَى رِجْلَيَّ مِنْ خُطَايَ الَّتِي كُنْتُ أَخْطُوهَا رُوَيْداً رُوَيْداً ثُمَّ جَاءَ ثَابِتٌ فَانْحَدَرَ فَوَقَعَ عَلَى

يَدِي وَ قَدْ بَسَطْتُهَا لَهُ فَخَشِيتُ أَنْ يَضُرَّنِي سُقُوطُهُ عَلَيَّ أَوْ يَضُرَّهُ فَمَا كَانَ إِلَّا كَبَاقَهِ رَيْحَانٍ تَنَاوَلْتُهَا بِيَدِي ثُمَّ نَظَرْتُ فَإِذَا ذَاكَ الْمُنَافِقُ وَ مَعَهُ آخَرَانِ عَلَى شَفِيرِ الْبِئْرِ وَ هُوَ يَقُولُ أَرَدْنَا وَاحِداً فَصَارَ اثْنَيْنِ فَجَاءُوا بِصَخْرَهٍ فِيهَا مِائَتَا مَنٍ (۲) فَأَرْسَلُوهَا عَلَيْنَا

۱- ۱. العالمين خ ل.

۲- ۲. في المصدر و(خ): فيها مقدار مائتي من.

فَخَشِيتُ أَنْ تُصِيبَ ثَابِتاً فَاحْتَضَنْتُهُ وَ جَعَلْتُ رَأْسَهُ إِلَى صَدْرِي وَ انْحَنَيْتُ عَلَيْهِ فَوَقَعَتِ الصَّخْرَةُ عَلَى مُؤَخَّرِ رَأْسِي فَمَا كَانَتْ إِلَّا كَتَرْوِيحَةٍ بِمِرْوَحَةٍ(۱) رُوِّحْتُ بِهَا فِي حَمَارَّةِ الْقَيْظِ ثُمَّ جَاءُوا بِصَخْرَةٍ أُخْرَى فِيهَا قَدْرُ ثَلَاثِمِائَةِ مَنٍّ فَأَرْسَلُوهَا عَلَيْنَا فَانْحَنَيْتُ عَلَى ثَابِتٍ فَأَصَابَتْ مُؤَخَّرَ رَأْسِي فَكَانَتْ كَمَاءٍ صَبَبْتُ عَلَى رَأْسِي وَ بَدَنِي فِي يَوْمٍ شَدِيدِ الْحَرِّ ثُمَّ جَاءُوا بِصَخْرَةٍ ثَالِثَةٍ فِيهَا قَدْرُ خَمْسِمِائَةِ مَنٍّ يُدِيرُونَهَا عَلَى الْأَرْضِ لَا يُمْكِنُهُمْ أَنْ يَقْلِبُوهَا فَأَرْسَلُوهَا عَلَيْنَا فَانْحَنَيْتُ عَلَى ثَابِتٍ فَأَصَابَتْ مُؤَخَّرَ رَأْسِي وَ ظَهْرِي فَكَانَتْ كَثَوْبٍ نَاعِمٍ صَبَبْتُهُ (۲) عَلَى بَدَنِي وَ لَبِسْتُهُ وَ تَنَعَّمْتُ بِهِ ثُمَّ سَمِعْتُهُمْ يَقُولُونَ لَوْ أَنَّ لِابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ ابْنِ قَيْسٍ مِائَةَ أَلْفِ رُوحٍ مَا نَجَتْ وَاحِدَةٌ مِنْهَا مِنْ بَلَاءِ هَذِهِ الصُّخُورِ ثُمَّ انْصَرَفُوا وَ قَدْ دَفَعَ اللَّهُ عَنَّا شَرَّهُمْ فَأَذِنَ اللَّهُ لِشَفِيرِ الْبِئْرِ فَانْحَطَّ وَ لِقَرَارِ الْبِئْرِ فَارْتَفَعَ فَاسْتَوَى الْقَرَارُ وَ الشَّفِيرُ بَعْدُ بِالْأَرْضِ فَخَطَوْنَا وَ خَرَجْنَا.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَا أَبَا الْحَسَنِ- إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أَوْجَبَ لَكَ بِذَلِكَ مِنَ الْفَضَائِلِ وَ الثَّوَابِ مَا لَا يَعْرِفُهُ غَيْرُهُ يُنَادِي مُنَادٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَيْنَ مُحِبُّو عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ- فَيَقُومُ قَوْمٌ مِنَ الصَّالِحِينَ فَيُقَالُ لَهُمْ خُذُوا بِأَيْدِي مَنْ شِئْتُمْ مِنْ عَرَصَاتِ الْقِيَامَةِ فَأَدْخِلُوهُمُ الْجَنَّةَ فَأَقَلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ يَنْجُو بِشَفَاعَتِهِ مِنْ أَهْلِ تِلْكَ الْعَرَصَاتِ أَلْفُ أَلْفِ رَجُلٍ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ أَيْنَ الْبَقِيَّةُ مِنْ مُحِبِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ- فَيَقُومُونَ مُقْتَصِدُونَ فَيُقَالُ لَهُمْ تَمَنَّوْا عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا شِئْتُمْ فَيَتَمَنَّوْنَ فَيُفْعَلُ بِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَا تَمَنَّى ثُمَّ يَضْعُفُ لَهُ مِائَةُ أَلْفِ ضِعْفٍ ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ أَيْنَ الْبَقِيَّةُ مِنْ مُحِبِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ- فَيَقُومُ قَوْمٌ ظَالِمُونَ لِأَنْفُسِهِمْ مُعْتَدُونَ عَلَيْهَا فَيُقَالُ أَيْنَ الْمُبْغِضُونَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ- فَيُؤْتَى بِهِمْ جَمٌّ غَفِيرٌ وَ عَدَدٌ عَظِيمٌ كَثِيرٌ فَيُقَالُ أَلَا نَجْعَلُ كُلَّ أَلْفٍ مِنْ هَؤُلَاءِ فِدَاءً لِوَاحِدٍ مِنْ مُحِبِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام لِيَدْخُلُوا

۱- ۱. روح عليه بالمروحه: حرك يده بها يستجلب له الريح. و المروحه آله تحرك بها الريح عند اشتداد الحر.

۲- ۲. أي لبسته.

الْجَنَّهَ فَيُنَجِّي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُحِبِّيكَ وَ يَجْعَلُ أَعْدَاءَهُمْ فِدَاءَهُمْ.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله هَذَا الْأَفْضَلُ الْأَكْرَمُ مُحِبُّهُ مُحِبُّ اللَّهِ وَ مُحِبُّ رَسُولِهِ وَ مُبْغِضُهُ مُبْغِضُ اللَّهِ وَ مُبْغِضُ رَسُولِهِ هُمْ خِيَارُ خَلْقِ اللَّهِ مِنْ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله.

ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ عليه السلام انْظُرْ فَنَظَرَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أُبَيٍّ وَ إِلَى سَبْعَهِ نَفَرٍ مِنَ الْيَهُودِ فَقَالَ قَدْ شَاهَدْتُ خَتْمَ اللَّهِ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنْتَ يَا عَلِيُّ أَفْضَلُ شُهَدَاءِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ فَذَلِكَ قَوْلُهُ خَتَمَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ عَلى سَمْعِهِمْ وَ عَلى أَبْصارِهِمْ غِشاوَهٌ(۱) تُبْصِرُهَا الْمَلَائِكَهُ فَيَعْرِفُونَهُمْ بِهَا وَ يُبْصِرُهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ يُبْصِرُهَا خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام ثُمَّ قَالَ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ (۲) فِي الْآخِرَهِ بِمَا كَانَ مِنْ كُفْرِهِمْ بِاللَّهِ وَ كُفْرِهِمْ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله(۳).

**[ترجمه]تفسیر امام عسکری علیه السلام: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که برای یهود و گروهی از منافقان معجزات را نشان داد با کفر با آن معجزات مقابله کردند، خداوند عزوجل به آن ها فرمود که بر دل ها و گوش هایشان مهر زده است که نشانه ای بر فرشتگان مقربش است فرشتگانی که اخبار آن دروغ گویان را در لوح محفوظ می خوانند که احوالشان در آن است تا اگر به احوال و دل ها و گوش ها و چشمشان نگریستند و مهر خداوند عزوجل را مشاهده کردند معرفت و یقینشان به خداوند و به علم او قبل از یقین زیاد شود. و اگر آنان مهر را بر خود و جوارحشان مشاهده کردند از آن چه در لوح محفوظ خواندند و در دل ها و گوش و چشم هایشان دیدند آگاه شوند و به علم خداوند به امور غیبی یقین پیدا کنند، امام صادق علیه السلام فرمود: پس گفتند: ای رسول خدا آیا در بین بندگان خداوند کسی است که این مهر را مشاهده کند آن چنان که ملائکه مشاهده کردند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری رسول خدا با نشان دادن خداوند تعالی بر او آن را دیده است و از امت ایشان پیروترینشان به خداوند عزوجل و کوشاترینشان در طاعت خدا و برترینشان در دین خدا عزوجل آن را می بیند پس گفتند: ای رسول خدا او را مشخص فرما در حالی که هر کدام از آن ها آرزو داشتند که او باشد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بگذارید هر کس که خداوند می‌خواهد باشد؛ و بزرگی در مراتب نزد خدای سبحان به تمنا و گمان و پیشنهاد نیست بلکه فضیلتی است از سوی خداوند عزوجل که به هر کسی بخواهد او را در اعمال نیک توفیق می دهد و گرامی می‌دارد و او را به برترین درجات و مراتب می رساند. خداوند تعالی کسی را که فردا او را خواهید دید با این فضائل، گرامی می دارد، پس در اعمال صالح بکوشید، پس هر کس که خداوند، او را در واجبات توفیق دهد کرامتش بر او عظیم و از جانب خداوند برای او فضلی بزرگ است.

آن حضرت علیه السلام فرمود: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله صبح کرد و مجلس او از اهل بیتش مالامال گشت و هر یک از برگزیده‌ترین ایشان در پی بهترین اعمال رفته و به درگاه خدا احسان کرده بود امید داشت که او همان برترین و بهترین باشد. گفتند: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر اسم آن شخص را نمی گویید صفت و ویژگی او را به ما بگو. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او جامع مکارم و حاوی فضایل و مشتمل بر زیبایی و کسی است که قرض سنگین برادر بدهکار گرسنه‌اش را می‌دهد و غضب‌کننده برای خدا، کشنده دشمن خدا با غضبش، شرم کننده از مؤمن و روی گردان از او با شرم، تحمل کننده ظلم شیطان رجیم است تا خداوند او را رسوا کند و کسی است که به وسیله خودش از جان بنده مؤمن

خدا محافظت کرده تا او را از هلاکت نجات دهد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کدام یک از شما دیشب هزار و هفتصد درهم ادا کرده است؟ علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: من ای رسول خدا، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی به برادران مؤمنت بگو که ماجرای آن چگونه بود تا با تصدیق تو توسط خداوند، تو را تصدیق کنم. این روح الامین است که از خداوند به من خبر آورده که تو را از همه زشتی ها پاک کرده و از بدی ها منزه ساخته و تو را با شریف ترین و برترین فضایل آراسته است؛ کسی تو را متهم نمی کند مگر کافر باشد و بهره و نصیب خودش را پایمال کند.

علی علیه السلام فرمود: دیشب من به فلانی پسر فلان مؤمن وارد شدم و او را دیدم و به نفاق متهمش کردم که گریبان گیرش بود و فشار و سختی زیادی به او وارد ساخته بود. آن مؤمن مرا صدا زد: ای برادر رسول خدا و بر طرف کننده ناراحتی از چهره او و خوارکننده دشمنانش در مقابل دوستانش، مرا یاری کن و گرفتاری ام را برطرف نما و مرا از اندوه نجات بخش، از این بدهکارم بخواه شاید به تو جواب دهد و به من فرصت دهد به راستی من گرفتارم، من به او گفتم: تو را به خدا گرفتاری؟ گفت: ای برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر من دروغ را روا به شمار آورم پس به سوگندم نیز اعتنا نکن، من گرفتارم و در این گفته ام صادق، من خدا را بزرگتر و عظیم‌تر از آن می شمارم که راست یا دروغ به او سوگند بخورم، نزد مرد رفته و گفتم: من خودم را مبرا می دانم از اینکه منتی از او بر من باشد و هم چنین تو را منزه می دانم از این که منتی از او بر تو باشد، و از مالک جهان که درخواست از او عار نیست و بهره مندی از ثوابش خجالتی ندارد مسألت دارم، پس گفتم: پروردگارا به حق محمد و خاندان پاکیزه اش این قرض را از این بنده ات بر طرف ساز، پس درهای آسمان را دیدم که فرشتگانش را ندا می دهد: ای ابوالحسن به این بنده وارد شو؟ در آن هنگام او به آن چه در دستش از سنگ و گل و ریگ و خاک بود زد و به طلا تبدیل شد و قرضش را ادا کرد و با بقیه آن فقر و نداری خانواده اش را بر طرف کرد، پس گفتم: ای عبدالله خداوند به برآوردن قرض و خشنودی تو بعد از فقرت امر کرده است، دستت را به آن که در مقابلت است و دوست داری بزن و آن را بردار. خداوند آن را به طلای خالص تبدیل می کند. سپس آن مرد سنگ ها سپس گل و لای را برداشت و به طلای ناب تبدیل شد. پس گفتم: قدری از آن را بردار و دینت را ادا کن، و او آن را انجام داد. گفتم: باقی آن برای توست که خداوند به تو روزی کرده است و مقداری که او با آن دینش را ادا کرده بود هفتصد درهم بود و بقیه که نزدش مانده بود بیش از صد هزار درهم بود آن مرد از مرفه ترین مردم مدینه شد.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند از حساب به اندازه‌ای می داند که عقل بشر به آن نمی رسد، او هزار و هفتصد را در هزار و هفتصد ضرب می کند و حاصل آن را در مثل خودش تا این کار را هزار مرتبه انجام می دهد پس آن چه از این عدد به دست می آید را در بهشت برای تو از قصرها قصر طلا و نقره و قصری از مروارید و قصری از زبرجد و قصری از جواهر و قصری از نور دو جهان می بخشد هم چنین چند برابر آن از بندگان و خدمه و اسبان و مرکب ها که بین آسمان و زمین بهشت پرواز می کنند، سپس علی علیه السلام فرمود: حمد و سپاس مخصوص پروردگارم است، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این عدد تعداد کسانی است که خداوند وارد بهشتشان می کند و از آن ها به خاطر محبت به تو خشنود می شود و چند برابر این عدد کسانی هستند که از شیاطین و جن و انس به خاطر دشمنی و بدگویی و کم شمردن تو وارد جهنمشان می کند.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کدام یک از شما دیشب مردی را به خاطر حمایت از خدا و رسولش به قتل

رسانـد؟ امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: من، و اکنون طرف دعوا را نزد شـما می آورم رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: داسـتان را به برادران مؤمنت تعریف کن، علی علیه السلام فرمود: در خانه بودم که از دو مرد در بیرون از منزل شنیدم که دعوا می کنند آن ها بر من وارد شدند. ناگهان دیدم که یکی فلان یهودی است، و دیگری مردی سرشناس از انصار. یهودی گفت: ای اباحسن بـدان که من با این مرد نیاز به قاضـی پیدا کردم و برای داوری نزد محمد صاحب شـما رفتم و او حکم به نفع من و زیان او داد. او می گفت: من از حکم و داوری او راضـی نیسـتم چون او ظلم کرد و حکم اشـتباه داد و باید بین من و تو کعب بن اشرف داوری کند. من او را نپذیرفتم، گفت: آیا به علی راضی هستی؟ گفتم: بله، و او مرا به نزد تو آورد، به دوستم گفتم: آیا همان گونه است که می گوید؟ گفت: بله، پس گفتم: ماجرا را دوباره برایم تکرار کن، او همان گونه که یهودی گفته بود ماجرا را تکرار کرد، پس به من گفت: ای علی با حق بین ما قضاوت کن. من بلند شده و وارد خانه شدم و مرد گفت: کجا می رویـد؟ گفتـم: می روم تـا آن چیزی را که بـا آن قضـاوت عادلاـنه می کنم بیـاورم، من وارد شـده و شمشـیرم را برداشـته و به گردنش را زدم، اگر گردن او کوه بود تکه تکه می کردم پس سرش در مقابلش افتاد.

هنگامی که علی علیه السـلام سـخنش را به پایان برد خانواده آن مرد، مقتول را آورده و گفتنـد: این پسـر عمویت دوست ما را کشـته پس او را قصاص کن، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: هیـچ قصاصـی بر او نیست گفتند: دیه چطور، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ دیه ای هم برای او نیست. به خدا سوگند این کشته خدا دیه ندارد. علی به دوست شما شهادت داد و خداونـد او را بـا شـهادت علی لعنت می فرسـتد و اگر علی بر ثقلین شـهادت دهـد خداونـد آن را قبول می کنـد، فقط او راسـتگو و امانتـدار است، دوسـتتان را برداریـد و بـا یهود دفن کنیـد که او از آن هـاست. آن ها او را برداشـتند در حالی که از شاهرگش خون جاری بود و بـدنش پر از مو بود. علی علیه السـلام فرمود: ای رسول خـدا در پر مویی چقـدر شبیه خوک است! پس رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: ای علی آیـا چنین نیست که اگر در مقابـل هر تار موی او، به انـدازه شن های دنیا نیکی می آوردی خیلی زیاد می‌شـد؟ فرمود: آری یا رسول خدا. پیامبر فرمود: ای اباحسن خداوند ثواب را به خاطر کشـتن آن مرد بر تو واجب کرد گویی تو بردگانی را به اندازه شن های همه دنیا و به عدد موهای این منافق آزاد کردی و کمترین پاداش آزاد کردن یک برده این است که خداونـد به تعـداد هر موی گردن او هزار خیر قرار می دهـد و هزار بدی را از بین می برد و اگر برای او قرار ندهـد برای پـدرش و اگر برای پـدرش قرار ندهـد برای مادرش و اگر برای مادرش نباشـد برای برادرش و در صورت برادر نداشته باشد برای اهل و همسایگان و نزدیکانش قرار می دهد .

سپس رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: دیشب کدام یک از شـما از برادرش به خاطر خداوند شـرمگین شد آن‌هنگام که در او نوعی دوستی را حس کرد و سـپس در موردآن دوسـتش بـا شـیطان بحث کرد تا اینکه بر او غلبه کرد؟ علی علیه السـلام فرمود: ای رسول خدا من، رسول خدا فرمود: ای علی داستان را برای برادران مؤمنت تعریف کن تا از رفتار نیک تو تا آنجا که می تواننـد درس بگیرنـد، هر چنـد کسـی از آن ها نمی تواند به درجه تو برسد و در عبادت از تو پیشـی بگیرد و قادر نیست به سـابقه فضـیلت هـای تو بنگرد مگر ماننـد خورشـید که از آن بالاـ از شـرق تـا غرب زمین را می‌نگرد. علی علیه السلام فرمود: دیشـب از کنـار فلاـن زبـاله دان گذشـتم و مردی از انصـار را دیـدم کـه پـوست خربزه و خیـار و انجیر را برداشـته و از شـدت گرسـنگی آن را می خورد، هنگامی که او را دیـدم از این که مرا ببیند و خجالت بکشد شـرمگین شدم و از او روی گردانده و به خانه آمـدم و در حالی که برای صـبحانه و سـحرم دو قرص نان جو آماده می کردم آن ها را به مرد دادم و به او خورانـدم و

گفتم: آن ها را بگیر و هر وقت گرسـنه شـدی بخور خداونـد عزوجل در آن ها برکت قرار می دهد، او گفت: ای ابا حسن من برای این که صـدق گفتـار تو را بـدانم می خواهم این برکت را امتحان کنم. من هوس گوشت جوجه کرده‌ام و می خواهم که خـانواده ام هـم از آن بخورنـد من گفتم: به تعـداد هر جـوجه ای که می خـواهی از آن لقمه ای را بردار که خداونـد تعـالی با درخواست من، به برکت محمد و خاندان مطهرش آن را به جوجه تبدیل می کند، ناگهان شیطان به ذهنم خطور کرد و گفت: ای أبا حسن چرا این کار را می کنی شایـد او منافق باشـد؟ من به او پاسـخ داده و گفتم: اگر مؤمن باشد پس شایسته عمل من است و اگر منافق باشد پس من شایسـته احسان هسـتم و هر خوبی به شـخص شایسـته آن نمی رسد و گفتم: خدا را به محمد و خانـدان مطهرش می‌خوانم که اگر منـافق باشـد او را برای آزاد شـدن و رهایی از کفر توفیق دهـد، این صـدقه من به او بهتر از غذای لذیذ است که موجب ثروت و غناست و من شیطان را فریفتم و از خداوند پنهانی خواستم که به عظمت محمد و خاندان مطهرش او را خـالص گردانـد. ناگهـان مرد لرزیـد و بـا صـورت به زمین افتـاد، او را بلنـد کرده و گفتم: تو را چه شـده است؟ گفت: من به آن چه محمد می گفت و تو می گویی منافق بودم و شک داشـتم تا این که خداوند حجاب آسمان ها و زمین را برداشـت و من همه عقـوبت هـایی را که وعـده می دادیـد را مشاهـده کردم و آن زمـانی بـود که خداونـد اخلاـص را در دلم انـداخت و جـان مرا پـاکیزه سـاخت و شـک های پی در پی مرا از بین برد، مرد دو قرص نان را برداشت به او گفتم: هر چیزی اشـتها کردی تکه ای از این نان جدا کن که خداوند هر آنچه که اشـتها داری و آرزو می کنی و می خواهی به پیه و گوشت و حلوا و خرما و خربزه و میوه های زمسـتانی و تابسـتانی تبدیل می کند. آن مرد چنین کرد تا خداوند معجزه ای از دو قرص نان آشـکار ساخت و او از نجات یافتگان از آتش و از یاران برگزیـده و صالـح شـد و آن هنگامی بود که من جبرئیل و میکائیل و اسـرافیل و فرشـته مرگ را دیدم که شـیطان برای فریب هر یک از آنها چیزی به اندازه کوه ابوقبیس اراده کرده بود. پس یکی از آنـان را بر آن نهـاده و بر روی یکـدیگر بنـا می‌کردنـد تـا ایـن کـه شکسـته شـود و فروریزد. ابلیس شـروع کرد که بگویـد: خداونـدا! وعده ات وعده‌ات را به یادآر مگر تا روزی که برانگیخته شوند به من مهلت نداده‌ای؟ ناگهان یکی از فرشـتگان ندا برآورد: به تـو مهلت دادم تـا نمیری، به تـو مهلت نـدادم که نشـکنی و خُرد نشـوی، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: ای ابـاحسن همـان گونه که تو شـیطان را فریفتی و به خـاطر خـدا به آن مرد عطا کردی هنگامی که شـیطان تو را نهی کرد و به او غلبه یافتی خداوند نیز شـیطان را نسـبت به تو و دوسـتدارانت رسوا می گرداند و در آخرت به تعداد هر دانه ای که به همراهت دادی و در برابر آن هر چه می خواهی مرتبه ای در بهشت بزرگ تر از دنیا از زمین به آسـمان به تو عطا می کنـد. هم چنین به تعداد هر دانه آن، کوهی از نقره و کوهی از مروارید و کوهی از یاقوت و کوهی از جواهر و کوهی از نور دو عالم و هم چنین کوهی از زمرد و زبرجد و کوهی از مشک و عنبر به تو می بخشد و تعداد کنیزان تو در بهشت بیش از تعداد قطره های باران و گیاهان و موهای حیوانات خواهـد بود، خداونـد خوبی ها را با تو کامل کرده و بدی ها را از یارانت زایل می سازد و به وسـیله تو خداوند مؤمنان را از کافران و مخلصان را از منافقان و فرزندان صالح را از گمراهان جدا می سازد .

سپس رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: دیشب کـدام یـک از شـما بـا جـان خودش جان مؤمنی را حفظ کرد؟ علی علیه السـلام فرمود: ای رسول خدا من با خودم جان ثابت بن قیس بن شمّاس أنصاری را حفظ کردم پس رسول خدا فرمود: داستان را برای برادران مؤمنت تعریف کن و نام منافقان و فریبکاران بر ما را نبر، خداوند شـر آن ها را از شما دور کرده و توبه شان را به تأخیر انـداخته است شایـد متـذکر شوند و بترسـند علی علیه السـلام فرمود: من در حومه شـهر با پسـران فلانی راه می رفتم و ثابت بن قیس کمی جلوتر از من بود. هنگامی که ثابت به چاهی عمیق و گود رسـید، چنـد نفر از منافقان در آن جا بودند، آن

ها ثابت را هل دادند تا به چاه بیندازند ولی ثابت خودش را محکم گرفته بود، دوباره این کار را تکرار کردند تا او را به چاه انداختند، آن مرد از حضور من آگاه نبود تا اینکه به او رسیدم و دیدم که ثابت داخل چاه افتاده است، از ترس جان ثابت، منافقان را تعقیب نکردم و وارد چاه شدم تا شاید او را بگیرم، ناگهان به خود آمده و دیدم که در ته چاه هستم و از ثابت پیشی گرفته ام. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چگونه از او پیشی نگیری در حالی که تو سنگین تر از او بودی، و حتی اگر جز علم پیشینیان و آیندگان همان علمی که خداوند به رسولش و رسولش نیز به تو عنایت کرده در وجودت نبود، باز هم حق توست که سنگین تر از همه باشی، به هر حال، وضع تو و ثابت چگونه بود؟ علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا من ته چاه رفتم و ایستادم و این کار برای من آسان تر و برای پاهایم راحت تر از قدم هایی بود که آهسته بر می داشتم، سپس ثابت آمد و خم شد و روی دستانم افتاد و من دستانم را برای او باز کردم پس ترسیدم که افتادنش بر من یا او ضرر رساند ولی او به مانند دسته ریحان بود که با دستم گرفته بودم. آن گاه نگاه کردم و دیدم که آن منافق و دو نفر دیگر بر لبه چاه ایستاده و می گویند: یکی می خواستیم دو تا شد! پس سنگی بر وزن دویست مَن آورده و به سمت ما انداختند. من ترسیدم که به ثابت بخورد و او را در آغوش کشیدم و سرش را به سینه‌ام گذاشته و روی او خم شدم. پس سنگ به پشت سرم افتاد ولی آن به مانند بادبزنی بود که به وسیله ی آن شدت گرما کم می‌شود، سپس سنگی دیگر آوردند که اندازه سیصد مَن بود و بر روی ما انداختند من باز بر ثابت خم شدم و سنگ به پشت سرم اصابت کرد ولی به مانند آبی بود که بر سر و بدنم در گرمای شدید ریخته شد پس سنگ سوم را که پانصد مَن وزن داشت آوردند. که نمی توانستند روی زمین بغلتانند و روی ما انداختند من روی ثابت خم شدم و به پشت سر و کمرم اصابت کرد و آن مانند جامه نرمی بود که بر بدنم انداخته و پوشیدم و مال خود کردم. پس شنیدم که می گویند: اگر پسر ابی طالب و ابن قیس صد هزار جان هم داشته باشند از بلای این سنگ ها جان سالم به در نمی برند سپس بازگشتند و خداوند شرشان را از ما دفع کرد آنگاه به اذن خداوند لبه چاه هموار شد و ته چاه بالا آمد و ته و روی چاه بر زمین صاف شد و ما بیرون آمدیم.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ابا حسن خداوند عزوجل به خاطر این کار کرامات و ثوابی را برای تو قرار داده که دیگران نمی دانند، منادی ای روز قیامت ندا می دهد کجایند دوستداران علی بن ابی طالب؟ گروهی از نیکوکاران به پا می خیزند، و به آنان گفته می شود: از هر جایی از قیامت دستان هر کس را می خواهید بگیرید و وارد بهشت کنید پس کمترین تعدادی که با شفاعت آن ها از اهل آن گروه ها نجات می یابد هزار هزار نفر است؛ سپس منادی ای فرا می خواند: باقی دوستداران علی بن ابی طالب کجایند؟ آنان به پا می خیزند و به آنان گفته می شود هر آن چه از خدا می خواهید آرزو کنید آنان آرزو می کنند و خداوند آرزوی تک تک آنان را برآورده می سازد پس خداوند آن را صد هزار برابر اضافه می کند پس منادی دیگری ندا می دهد: باقی دوستداران علی بن ابی طالب کجایند؟ پس قومی که ظالم به خود بودند به پا می خیزند، و گفته می شود: کجایند دشمنان علی بن ابی طالب؟ آنگاه تعداد زیاد و بی شماری آورده می شوند و گفته می شود: آگاه باشید که ما هزاران نفر از اینان را فدای یک نفر از دوستداران علی بن ابی طالب علیه السلام می کنیم تا وارد بهشت شوند، خداوند عزوجل دوستدارانت را نجات می بخشد و دشمنانشان را فدایشان می کند.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: این (علی) برتر و بزرگوارتر است، دوستدارش دوستدار خدا و رسولش و دشمنش دشمن خدا و رسولش هست، آنان خلق برگزیده از امت محمد صلی الله علیه و آله هستند .

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: نگاه کن و آن حضرت به عبدالله بن ابی و به هفت نفر از یهودیان نگاه کرد، و فرمود: مُهر خداوند را بر دل و گوش و چشم هایشان مشاهده کردم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو ای علی بهترین شاهدان خداوند در روی زمین بعد از محمد رسول خدا هستی،فرمود: و این گفته اوست: «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه». - . بقره/۷ - {خداوند

بر دل های آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگانشان پرده ای است} که ملائکه آن را مشاهده می کنند و و آن ها را به وسیله آن می‌شناسانند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و بهترین خلق خداوند بعد از او یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام آن را مشاهده می کنند پس فرمود: «و لهم عذاب عظیم». - . بقره/۷ - {و آنان را عذابی بزرگ است} به خاطر اینکه به خداوند و محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله کفر ورزیده اند. - . تفسیر امام: ۳۶ - ۴۱ -

**[ترجمه]

بیان

قد مضی تمام الخبر فی باب هدایه الله و إضلاله و باب نوادر معجزات الرسول صلی الله علیه و آله و الذهب الإبریز بالکسر الخالص و الباقه الحزمه(۴) من بقل و الحماره بتخفیف و تشدید الراء شده الحر.

**[ترجمه]این روایت به صورت کامل در باب هدایت خدا و گمراه کردن او و باب نوادر معجزات پیامبر اکرم آمد. الذهب الإبریز: طلای خالص. باقه: دسته‌ای از گیاهان و حماره با تشدید راء و تخفیف آن یعنی شدت گرما.

**[ترجمه]

«۸»

م، [تفسیر الإمام علیه السلام] قَالَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهما السلام: لَمَّا رَجَعَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ صِفِّینَ وَ سُقِیَ الْقَوْمُ مِنَ الْمَاءِ الَّتِی تَحْتَ الصَّخْرَهِ الَّتِی قَلَبَهَا لِیَقْعُدَ(۵) لِحَاجَتِهِ فَقَالَ بَعْضُ مُنَافِقِی عَسْکَرِهِ سَوْفَ أَنْظُرُ إِلَی سَوْأَتِهِ وَ إِلَی مَا یَخْرُجُ مِنْهُ فَإِنَّهُ یَدَّعِی مَرْتَبَهَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله لِأُخْبِرَ أَصْحَابِی بِکَذِبِهِ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام لِقَنْبَرٍ یَا قَنْبَرُ اذْهَبْ إِلَی تِلْکَ الشَّجَرَهِ وَ إِلَی الَّتِی تُقَابِلُهَا وَ قَدْ کَانَ بَیْنَهُمَا أَکْثَرُ مِنْ فَرْسَخٍ فَنَادِهِمَا إِنَّ وَصِیَّ مُحَمَّدٍ یَأْمُرُکُمَا أَنْ تَتَلَاصَقَا فَقَالَ قَنْبَرٌ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَ وَ یَبْلُغُهُمَا صَوْتِی قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام إِنَّ الَّذِی یُبَلِّغُ بَصَرَ عَیْنِکَ السَّمَاءَ وَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَهَا مَسِیرَهُ خَمْسِمِائَهِ عَامٍ سَیُبَلِّغُهُمَا صَوْتَکَ فَذَهَبَ قَنْبَرٌ فَنَادَی فَسَعَتْ

۱- ۱. سوره البقره: ۷.

۲- ۲. سوره البقره: ۷.

۳- ۳. تفسیر الإمام: ۳۶- ۴۱.

۴- ۴. بتقديم المهمله على المعجمه أى ما شد.

۵- ۵. فى المصدر: ذهب ليقعد اه.

إِحْدَاهُمَا إِلَى الْأُخْرَى سَعْيَ الْمُتَحَابَّيْنِ طَالَتْ غَيْبَةُ أَحَدِهِمَا عَنِ الْآخَرِ وَ اشْتَدَّ شَوْقُهُ وَ انْضَمَّا فَقَالَ قَوْمٌ مِنْ مُنَافِقِي الْعَسْكَرِ إِنَّ عَلِيّاً يُضَاهِي فِي سِحْرِهِ رَسُولَ اللَّهِ ابْنَ عَمِّهِ مَا ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ لَا هَذَا إِمَامٌ وَ إِنَّمَا هُمَا سَاحِرَانِ لَكِنَّا سَنَدُورُ مِنْ خَلْفِهِ فَنَنْظُرُ إِلَى عَوْرَتِهِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ فَأَوْصَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ إِلَى أُذُنِ عَلِيٍّ مِنْ قِبَلِهِمْ فَقَالَ جَهْراً يَا قَنْبَرُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ أَرَادُوا مُكَايَدَةَ وَصِيِّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ ظَنُّوا أَنَّهُ لَا يُمْتَنَعُ مِنْهُمْ إِلَّا بِالشَّجَرَتَيْنِ فَارْجِعْ إِلَيْهِمَا يَعْنِي الشَّجَرَتَيْنِ فَقُلْ لَهُمَا إِنَّ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَأْمُرُكُمَا أَنْ تَعُودَا إِلَى مَكَانِكُمَا فَفَعَلَ مَا أَمَرَهُ بِهِ فَانْقَلَعَتَا وَ عَدَتْ (۱) كُلُّ وَاحِدَةٍ تُفَارِقُ الْأُخْرَى كَهَزِيمَةِ الْجَبَانِ مِنَ الشُّجَاعِ الْبَطَلِ ثُمَّ ذَهَبَ عَلِيٌّ علیه السلام وَ رَفَعَ ثَوْبَهُ لِيَقْعُدَ وَ قَدْ مَضَى مِنَ الْمُنَافِقِينَ جَمَاعَةٌ لِيَنْظُرُوا إِلَيْهِ فَلَمَّا رَفَعَ ثَوْبَهُ أَعْمَى اللَّهُ تَعَالَى أَبْصَارَهُمْ فَلَمْ يُبْصِرُوا شَيْئاً فَوَلَّوْا عَنْهُ وُجُوهَهُمْ فَأَبْصَرُوا كَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ فَنَظَرُوا إِلَى جِهَتِهِ فَعَمُوا فَمَا زَالُوا يَنْظُرُونَ إِلَى جِهَتِهِ وَ يَعْمَوْنَ وَ يَصْرِفُونَ عَنْهُ وُجُوهَهُمْ وَ يُبْصِرُونَ إِلَى أَنْ فَرَغَ عَلِيٌّ علیه السلام وَ قَامَ وَ رَجَعَ وَ ذَلِكَ ثَمَانُونَ مَرَّةً مِنْ كُلِّ وَاحِدٍ ثُمَّ ذَهَبُوا يَنْظُرُونَ مَا خَرَجَ عَنْهُ فَاعْتُقِلُوا فِي مَوَاضِعِهِمْ فَلَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يَرَوْهَا فَإِذَا انْصَرَفُوا أَمْكَنَهُمُ الِانْصِرَافُ أَصَابَهُمْ ذَلِكَ مِائَةَ مَرَّةٍ حَتَّى نُودِيَ فِيهِمْ بِالرَّحِيلِ فَرَحَلُوا وَ مَا وَصَلُوا إِلَى مَا أَرَادُوا مِنْ ذَلِكَ وَ لَمْ يَزِدْهُمْ ذَلِكَ إِلَّا عُتُوّاً وَ طُغْيَاناً وَ تَمَادِياً فِي كُفْرِهِمْ وَ عِنَادِهِمْ فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ انْظُرُوا إِلَى هَذَا الْعَجَبِ، مَنْ هَذِهِ آيَاتُهُ وَ مُعْجِزَاتُهُ وَ يَعْجِزُ(۲)

عَنْ مُعَاوِيَةَ وَ عَمْرٍو وَ يَزِيدَ فَنَظَرُوا فَأَوْصَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِكَ مِنْ قِبَلِهِمْ إِلَى أُذُنِهِ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام يَا مَلَائِكَةُ-(۳)

ايتُونِي بِمُعَاوِيَةَ وَ عَمْرٍو وَ يَزِيدَ فَنَظَرُوا فِي الْهَوَاءِ فَإِذَا مَلَائِكَةٌ كَأَنَّهُمُ السُّودَانُ قَدْ عَلِقَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِوَاحِدٍ فَأَنْزَلُوهُمْ إِلَى حَضْرَتِهِ فَإِذَا أَحَدُهُمْ مُعَاوِيَةُ وَ الْآخَرُ عَمْرٌو وَ الْآخَرُ يَزِيدُ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام تَعَالَوْا فَانْظُرُوا

ص: ۳۰

۱- ۱. فی المصدر: و عادت.

۲- ۲. فی المصدر: يعجز.

۳- ۳. فی المصدر: يا ملائكه ربی.

إِلَيْهِمْ أَمَا لَوْ شِئْتُ لَقَتَلْتُهُمْ وَ لَكِنِّى أَنْظِرُهُمْ كَمَا أَنْظَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْلِيسَ إِلَى الْوَقْتِ الْمَعْلُوم إِنَّ الَّذِى تَرَوْنَهُ بِصَاحِبِكَمْ لَيْسَ لِعَجْزٍ وَ لَا ذُلٍّ وَ لَكِنَّهُ مِحْنَهٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ وَ لَئِنْ طَعَنْتُمْ عَلَى عَلِيٍّ فَلَقَدْ طَعَنَ الْكَافِرُونَ وَ الْمُنَافِقُونَ قَبْلَكُمْ عَلَى رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَقَالُوا إِنَّ مَنْ طَافَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْجِنَانَ فِى لَيْلَهٍ وَ رَجَعَ كَيْفَ يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يَهْرُبَ وَ يَدْخُلَ الْغَارَ وَ يَأْتِىَ إِلَى الْمَدِينَهِ مِنْ مَكَّهَ فِى أَحَدَ عَشَرَ يَوْماً وَ إِنَّمَا هُوَ مِنَ اللَّهِ إِذَا شَاءَ أَرَاكُمُ الْقُدْرَهَ لِتَعْرِفُوا صِدْقَ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ إِذَا شَاءَ امْتَحَنَكُمْ بِمَا تَكْرَهُونَ لِيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ وَ لِيُظْهِرَ حُجَّتَهُ عَلَيْكُمْ (۱).

**[ترجمه]تفسیر امام عسکری علیه السلام: علی بن محمد علیه السلام فرمود: هنگامی که امیرالمؤمنین از صفین برگشت _و قوم را از آب زیر سنگ که آن را برگرداند سیراب کرد_ رفت که قضای حاجت کند. پس یکی از منافقان سپاهش گفت که من به عورت او و آن چه از آن خارج می شود نگاه می کنم، او ادعای مرتبه پیامبر صلی الله علیه و آله را می کند و من اصحابم را از دروغ او باخبر می سازم. پس علی علیه السلام به قنبر فرمود: ای قنبر نزد آن درخت وآن که مقابلش است برو - و این در حالی بود که بین آن دو بیش از یک فرسخ فاصله بود - و به آن دو بگو که جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله به شما دستور می دهد که به هم بچسبید. قنبر گفت: ای امیرالمؤمنین آیا صدایم به آن دو می رسد؟ علی علیه السلام فرمود: کسی که نور چشمت را به آسمان می رساند در حالی که بین تو و آن پانصد سال فاصله است، صدایت را نیز به آن دو خواهد رساند. پس قنبر رفت و صدا زد آن دو درخت مانند دو عاشقی که مدتها از هم دور بوده اند به سمت هم دویدند و شوقشان شدت گرفت و به همدیگر پیوستند. یکی از منافقان سپاه گفت: علی در جادوگری اش مانند رسول خدا پسر عمویش است! نه او فرستاده خدا است و نه این امام است بلکه آن دو جادوگرند! ما پشت سرش دور می زنیم و به عورتش و به آن چه از آن خارج می شود نگاه می کنیم در این هنگام خدای عزوجل این گفته آن ها را به گوش علی علیه السلام رساند و آشکارا گفت: ای قنبر منافقان خواسته اند تا جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله را بفریبند و گمان کرده اند که او جز با دو درخت مانع آن ها نمی شود، پس به سوی آن دو - یعنی دو درخت - برگرد و به آن ها بگو: جانشین رسول خدا به شما دستور داده که به سر جایتان برگردید، قنبر آن چه امام دستور داده بود را انجام داد پس آن دو از ریشه بیرون آمدند و مانند شخصی ترسو که از قهرمانی شجاع فرار می کند از هم جدا شدند. پس علی علیه السلام رفت و جامه اش را بالا زد تا بنشیند در این حال، گروهی از منافقین راه افتادند تا به او نگاه کنند، هنگامی که جامه اش را بالا زد خداوند تعالی چشمانشان را نابینا ساخت و چیزی ندیدند، و از او روی گرداندند و دوبار مانند قبل بینایی آنها را بازگرداند، پس به سمت امام نگاه کردند و کور گشتند، آن ها پیوسته به سوی امام نگاه می کردند و نابینا می شدند و از او روی بر می گردانند و بینایی شان را به دست می آوردند تا اینکه علی علیه السلام فارغ شد و برخاست و هر کدام از آن ها این کار را هشتاد مرتبه انجام داد آنگاه رفتند تا آن چه از ایشان خارج شده بود را ببینند ناگهان در جایشان بند شدند و نتوانستند آن را ببینند ولی هنگامی که برگشتند توان برگشتن را داشتند، آن ها این کار را صد مرتبه انجام دادند تا این که منصرف شدند، پس رفتند و به آن چه می خواستند نرسیدند و این کارشان جز خستگی و سرکشی و افراط در کفر و دشمنیشان برای آن ها هیچ چیزی نداشت.

سپس یکی از آن ها به دیگری گفت: به این امر شگفت‌آور نگاه کنید. کسی که چنین نشانه‌ها و معجزاتی دارد از معاویه و عَمرو و یزید عاجز است. پس نگاه کردند، پس خداوند عزوجل سخنان آنها را قبل از آن ها به گوش حضرت رساند. پس علی علیه السلام فرمود: ای فرشتگان، معاویه و عمرو و یزید را نزد من بیاورید، هنگامی که در فضا نگریستند فرشتگانی را

دیدنـد گویی که سیاه پوستانی بودند که هر کدام از آن سه نفر به یکی از فرشـتگان آویزان بودند، فرشـتگان آن ها را به نزد آن حضـرت آوردند که یکی معاویه و دیگری عمرو و دیگری یزید بود. علی علیه السـلام فرمود: بیایید و به آن ها نگاه کنید، بدانید اگر می خواسـتم آن ها را می کشتم ولی من به آن ها مهلت دادم همان گونه که خدای عزوجل تا موعد مقرر به ابلیس مهلت داد، آن چه از صاحبتان مشاهده می کنید نه ضـعف است و نه ذلت، بلکه امتحانی است از سوی خداوند عزوجل تا ببیند چگونه عمل می کنیـد. اگر به علی طعنه بزنید، کافران و منافقان قبل از شـما نیز به رسول پروردگار جهانیان طعنه زده اند. پس گفتنـد: کسـی که ملکوت آسـمان هـا و بهشت ها را در یک شب طواف کرده و برگشـته است چطور نیاز به این دارد که فرار کرده و داخل غار شود و از مکه به مـدینه را یازده روز بیایـد؟ فقط آن از جانب خـداست که اگر بخواهـد قـدرتش را به شـما نشان می دهـد تا درستی و صـدق پیامبران الهی را بدانیـد و اگر بخواهـد شـما را با آن چه اکراه دارید امتحان می کند تا ببیند چگونه عمل می کنید و حجتش را بر شما نمایان کند. - . تفسیر امام: ۶۴ - ۶۶. -

**[ترجمه]

«۹»

م، [تفسیر الإمام علیه السلام] قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ: کَانَ جَدُّ بْنُ قَیْسٍ تَالِیَ عَبْدِ اللَّهِ فِی النِّفَاقِ کَمَا أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام کَانَ تَالِیَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی الْکَمَالِ وَ الْجَلَالِ وَ الْجَمَالِ وَ تَفَرَّدَ جَدٌّ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أُبَیٍّ بَعْدَ مَا سَمَّ الرَّسُولَ صلی الله علیه و آله وَ لَمْ یُؤَثِّرْ فِیهِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله مَاهِرٌ فِی السِّحْرِ وَ لَیْسَ عَلِیٌّ کَمِثْلِهِ فَاتَّخِذْ أَنْتَ یَا جَدُّ لِعَلِیٍّ دَعْوَةً بَعْدَ أَنْ تَتَقَدَّمَ فِی تَنْبِیشِ أَصْلِ حَائِطِ بُسْتَانِکَ ثُمَّ تُوقِفُ رِجَالًا خَلْفَ الْحَائِطِ بِخَشَبٍ یَعْتَمِدُونَ بِهَا عَلَی الْحَائِطِ وَ یَدْفَعُونَهُ عَلَی عَلِیٍّ وَ مَنْ مَعَهُ لِیَمُوتُوا تَحْتَهُ فَجَلَسَ عَلِیٌّ علیه السلام تَحْتَ الْحَائِطِ فَتَلَقَّاهُ بِیَسَارِهِ وَ أَوْقَفَهُ وَ کَانَ الطَّعَامُ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ فَقَالَ علیه السلام کُلُوا بِسْمِ اللَّهِ وَ جَعَلَ یَأْکُلُ مَعَهُمْ حَتَّی أَکَلُوا وَ فَرَغُوا وَ هُوَ یُمْسِکُ الْحَائِطَ بِشِمَالِهِ وَ الْحَائِطُ ثَلَاثُونَ ذِرَاعاً طُولُهُ فِی خَمْسَ عَشَرَةَ سَمْکَةً-(۲) فِی ذِرَاعَیْنِ غِلْظَةً فَجَعَلَ أَصْحَابُ عَلِیٍّ علیه السلام یَأْکُلُونَ وَ هُمْ یَقُولُونَ یَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَ فَتُحَامِی هَذَا وَ أَنْتَ تَأْکُلُ فَإِنَّکَ تَتْعَبُ فِی حَبْسِکَ هَذَا الْحَائِطَ عَنَّا فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام إِنِّی لَسْتُ أَجِدُ لَهُ مِنَ الْمَسِّ بِیَسَارِی إِلَّا أَقَلَّ مِمَّا أَجِدُ مِنْ ثِقْلِ هَذِهِ اللُّقْمَهِ بِیَمِینِی وَ هَرَبَ جَدُّ بْنُ قَیْسٍ وَ خَشِیَ أَنْ یَکُونَ عَلِیٌّ قَدْ مَاتَ وَ صَحْبُهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً یَطْلُبُهُ لِیَنْتَقِمَ مِنْهُ وَ اخْتَفَی عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أُبَیٍّ- فَبَلَغَهُمْ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام قَدْ أَمْسَکَ الْحَائِطَ بِیَسَارِهِ وَ هُوَ یَأْکُلُ بِیَمِینِهِ وَ أَصْحَابُهُ تَحْتَ الْحَائِطِ لَمْ یَمُوتُوا فَقَالَ أَبُو الشُّرُورِ وَ أَبُو الدَّوَاهِی اللَّذَانِ [کَانَا] أَصْلَ التَّدْبِیرِ فِی ذَلِکَ إِنَّ عَلِیّاً قَدْ مَهَرَ بِسِحْرِ مُحَمَّدٍ فَلَا سَبِیلَ لَنَا عَلَیْهِ فَلَمَّا فَرَغَ الْقَوْمُ أَقَامَ

۱- ۱. تفسیر الإمام: ۶۴- ۶۶.

۲- ۲. السمک- بسکون المیم-: القامه من کل شی ء ثخن صاعد.

عَلِيٌّ عليه السلام الْحَائِطَ بِيَسَارِهِ فَأَقَامَهُ وَ سَوَّاهُ وَ أَرْأَبَ صَدْعَهُ وَ أَلَمَّ شَعْبَهُ-(۱) وَ خَرَجَ هُوَ وَ الْقَوْمُ مِنْ تَحْتِهِ فَلَمَّا رَآهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ- ضَاهَيْتَ الْيَوْمَ أَخِيَ الْخَضِرَ لَمَّا أَقَامَ الْجِدَارَ وَ مَا سَهَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ لَهُ إِلَّا بِدُعَائِهِ بِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ .(۲)

**[ترجمه]تفسیر امام عسکری علیه السلام: علی بن حسین علیه السلام فرمود: جد بن قیس پیرو عبدالله در نفاق بود همان گونه که علی علیه السلام دنباله رو رسول خدا صلی الله علیه و آله در کمال و عظمت و زیبایی بود و جد بعد از این که به رسول خدا صلی الله علیه و آله سم داد و در آن حضرت اثر نکرد با عبدالله بن ابیّ تنها ماند و به او گفت: محمد صلی الله علیه و آله در جادوگری چیره دست است و علی مانند او نیست، پس تو ای جدّ بعد از اینکه پایه دیوار باغت را خالی کردی از علی دعوت کن، سپس مردانی را در پشت دیوار با چوبی قرار بده که به آن دیوار تکیه کنند و دیوار را به سمت علی و کسانی که با او هستند هل دهند تا در زیرش بمیرند. پس علی علیه السلام زیر دیوار نشست و آن را با دست چپش گرفت و متوقف کرد در حالی که غذا در مقابلشان بود. علی علیه السلام فرمود: با ذکر خداوند بخورید و امام شروع به خوردن با آن ها کرد تا اینکه از خوردن فارغ شدند در حالی که او با دست چپش دیوار را گرفته بود، مساحت دیوار به طول سی ذرع و عرض پانزده و ضخامت دو ذراع بود. یاران علی علیه السلام شروع به خوردن کردند و گفتند: ای برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا در حالی که طعام می‌خوری دیوار را گرفته‌ای؟ تو با گرفتن این دیوار برای ما خسته می شوی. علی علیه السلام فرمود: من در گرفتن این دیوار با دست چپم آنقدر به زحمت نیفتاده ام که در سنگینی این لقمه در دست راستم. در این هنگام جدّ بن قیس فرار کرد و ترسید که علی و یارانش مرده باشند و محمد از آن ها انتقام بگیرد. او نزد عبدالله بن ابیّ رفت و پنهان شد و به آن ها خبر رسید که علی علیه السلام دیوار را با دست چپش گرفته و با دست راست خود غذا می خورد و یاران او در زیر دیوار نمرده اند پس أبو الشرور وأبو الدواهی که پایه گذار این تدبیر بودند گفتند: علی با جادوی محمد کارآزموده شده؛ و ما نمی توانیم در برابر او کاری انجام دهیم، هنگامی که یاران آن حضرت فارغ شدند علی علیه السلام دیوار را با دست چپ بلند کرده و صاف کرد و شکافش را پر کرد و گرفت و او به همراه یاران از زیر آن خارج شدند، هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را دید فرمود: ای ابا حسن تو امروز شبیه خضر شدی هنگامی که دیوار را بلند کرد و خداوند آن را برای او آسان نکرد جز با کمک دعای ما اهل بیت. - . تفسیر امام، ۷۶ و ۷۷ -

**[ترجمه]

«۱۰»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ وَ ابْنُ رُومَانَ رَفَعَاهُ إِلَى جَابِرٍ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: جَاءَ الْعَبَّاسُ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام يُطَالِبُهُ بِمِيرَاثِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ لَهُ مَا كَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله شَيْ ءٌ يُورَثُ إِلَّا بَغْلَتُهُ دُلْدُلٌ وَ سَيْفُهُ ذُو الْفَقَارِ وَ دِرْعُهُ وَ عِمَامَتُهُ السَّحَابُ وَ أَنَا أَرْبَأُ بِكَ (۳) أَنْ تُطَالِبَ بِمَا لَيْسَ لَكَ فَقَالَ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِكَ وَ أَنَا أَحَقُّ عَمُّهُ وَ وَارِثُهُ دُونَ النَّاسِ كُلِّهِمْ فَنَهَضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ مَعَهُ النَّاسُ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ ثُمَّ أَمَرَ بِإِحْضَارِ الدِّرْعِ وَ الْعِمَامَةِ وَ السَّيْفِ وَ الْبَغْلَةِ فَأُحْضِرَ فَقَالَ لِلْعَبَّاسِ يَا عَمِّ إِنْ أَطَقْتَ النُّهُوضَ بِشَيْ ءٍ مِنْهَا فَجَمِيعُهُ لَكَ فَإِنَّ مِيرَاثَ الْأَنْبِيَاءِ لِأَوْصِيَائِهِمْ دُونَ الْعَالَمِ وَ لِأَوْلَادِهِمْ فَإِنْ لَمْ تُطِقِ النُّهُوضَ فَلَا حَقَّ لَكَ فِيهِ قَالَ نَعَمْ فَأَلْبَسَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الدِّرْعَ بِيَدِهِ وَ أَلْقَى عَلَيْهِ الْعِمَامَةَ وَ السَّيْفَ ثُمَّ قَالَ انْهَضْ

بِالسَّيْفِ وَ الْعِمَامَهِ يَا عَمِّ فَلَمْ يُطِقِ النُّهُوضَ فَأَخَذَ السَّيْفَ مِنْهُ وَ قَالَ لَهُ انْهَضْ بِالْعِمَامَهِ فَإِنَّهَا آيَهٌ مِنْ نَبِيِّنَا صلى الله عليه و آله فَأَرَادَ النُّهُوضَ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى ذَلِكَ وَ بَقِيَ مُتَحَيِّراً ثُمَّ قَالَ لَهُ يَا عَمِّ وَ هَذِهِ الْبَغْلَهُ بِالْبَابِ لِي خَاصَّهً وَ لِوُلْدِي فَإِنْ أَطَقْتَ رُكُوبَهَا فَارْكَبْهَا فَخَرَجَ وَ مَعَهُ عَدَوِيٌّ فَقَالَ لَهُ يَا عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ خَدَعَكَ عَلِيٌّ فِيمَا كُنْتَ فِيهِ فَلَا تَخْدَعْ نَفْسَكَ فِي الْبَغْلَهِ إِذَا وَضَعْتَ رِجْلَكَ فِي الرِّكَابِ فَاذْكُرِ اللَّهَ وَ سَمِّ وَ اقْرَأْ إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولا قَالَ فَلَمَّا نَظَرَتِ الْبَغْلَهُ إِلَيْهِ مُقْبِلًا مَعَ الْعَبَّاسِ نَفَرَتْ وَ صَاحَتْ صِيَاحاً مَا سَمِعْنَاهُ مِنْهَا قَطُّ فَوَقَعَ الْعَبَّاسُ مَغْشِيّاً عَلَيْهِ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ وَ أَمَرَ بِإِمْسَاكِهَا فَلَمْ يُقْدَرْ عَلَيْهَا ثُمَّ إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام دَعَا الْبَغْلَهَ بِاسْمٍ مَا سَمِعْنَاهُ فَجَاءَتْ خَاضِعَهً ذَلِيلَهً فَوَضَعَ رِجْلَهُ فِي الرِّكَابِ وَ وَثَبَ عَلَيْهَا فَاسْتَوَى عَلَيْهَا رَاكِباً فَاسْتَدْعَا أَنْ يَرْكَبَ الْحَسَنُ

ص: ۳۲

۱- ۱. أرأب صدعه أی أصلح شقه. و ألم شعبه أی جمع ما انفرج من الحائط و ضمه.

۲- ۲. تفسیر الإمام: ۷۶ و ۷۷.

۳- ۳. یقال« انی أربأ بک عن ذلک» أی لا ارضاء لک.

وَ الْحُسَیْنُ علیه السلام فَأَمَرَهُمَا بِذَلِکَ ثُمَّ لَبِسَ عَلِیٌّ الدِّرْعَ وَ الْعِمَامَهَ وَ السَّیْفَ وَ رَکِبَهَا وَ سَارَ عَلَیْهَا إِلَی مَنْزِلِهِ وَ هُوَ یَقُولُ هذا مِنْ فَضْلِ رَبِّی لِیَبْلُوَنِی أَ أَشْکُرُ أَنَا وَ هُمَا أَمْ تَکْفُرُ أَنْتَ یَا فُلَانُ (۱).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: عباس نزد علی علیه السلام آمد و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله را طلب کرد، علی علیه السلام به او فرمود: رسول خدا چیزی جز قاطرش دُلدل و شمشیرش ذوالفقار و زره و عمامه اش سحاب، چیزی نداشت که به ارث گزارد و من راضی نیستم که تو چیزی بخواهی که برای تو نیست. او گفت: چاره ای جز این نداری چراکه من شایسته ترینم، عمو و وارثش از میان همه مردم هستم. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و به همراه مردم وارد مسجد شد سپس دستور داد تا زره و عمامه و شمشیر و قاطر را آماده کنند. سپس به عباس فرمود: ای عمو اگر توانستی با یکی از آن ها را بلند کنی تمامی آن ها را به تو می دهم؛ میراث انبیا فقط برای جانشینانش و فرزندانش است نه دیگران، ولی اگر نتوانستی که بلند کنی تو حقی در آن ها نداری. عباس قبول کرد، و امیرالمؤمنین علیه السلام زره را بادست خودش بر او پوشاند و عمامه و شمشیر رابر او افکند و فرمود: ای عمو شمشیر و عمامه را بلند کن ولی او نتوانست. پس شمشیر را از او گرفت و به او فرمود: عمامه را بلند کن که نشانه‌ای از پیامبرمان صلی الله علیه و آله است ولی او باز نتوانست و سرگردان ماند. سپس به او فرمود: ای عمو این قاطر که پیش درب است برای من و فرزندم است، اگر توانستی سوارش شوی، سوار شو، او به همراه عدویّ بیرون آمد پس به او گفت: ای عموی رسول خدا، علی تو را در حقی که داری فریب داد و تو خود را با قاطر فریب نده، اگر پایت را به رکاب گذاشتی، یاد خدا کن و اسم او را بیاور و بخوان، به راستی خداوند آسمان ها و زمین را از این که نابود شوند نگه می دارد. گفت: هنگامی که قاطر دید با عباس سوی او می آید رم کرد و شیهه ای کشید که هرگز از او نشنیده بودیم. عباس بیهوش روی آن افتاد و مردم جمع شدند و امام دستور به گرفتن آن کرد ولی نتوانستند. پس علی علیه السلام قاطر را با اسمی که نشنیده بودیم صدا کرد و قاطر رام و سر به زیر آمد و حضرت پایش را در رکاب گذاشت و روی آن پرید و نشست. پس از حسن و حسین علیهما السلام خواست تا آن دو نیز سوار شوند سپس علی علیه السلام زره و عمامه را پوشید و شمشیر را به دست گرفت و سوار آن شد و با آن به سوی منزلش آمد در حالی که می فرمود: این از فضل پروردگارم است تا مرا امتحان کند تا ببیند که من وآن دو شکرگزار خواهیم بود یا تو ای فلانی ناسپاسی خواهی کرد. - . مناقب آل ابی طالب، ۴۶۵و ۴۶۶.

-

**[ترجمه]

«۱۱»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب: مِنْ عَجَائِبِهِ علیه السلام طُولُ مَا لَقِیَ مِنَ الْحُرُوبِ لَمْ یَنْهَزِمْ قَطُّ وَ لَمْ یَنَلْهُ فِیهَا شَیْنٌ وَ لَا جِرَاحُ سَوْءٍ وَ لَمْ یُبَارِزْ أَحَدٌ إِلَّا ظَفِرَ بِهِ وَ لَا نَجَا مِنْ ضَرْبَتِهِ أَحَدٌ فَصَلُحَ مِنْهَا وَ لَمْ یُفْلِتْ مِنْهُ قِرْنٌ وَ لَمْ یَخْرُجْ فِی حُرُوبِهِ إِلَّا وَ هُوَ مَاشٍ یُهَرْوِلُ طُولَ الدَّهْرِ بِغَیْرِ جُنْدٍ إِلَی الْعَدُوِّ وَ مَا قُدِّمَتْ رَایَهٌ قُوتِلَ تَحْتَهَا عَلِیٌّ إِلَّا انْقَلَبُوا صَاغِرِینَ وَ یُرْوَی وَثْبَتُهُ (۲)

أَرْبَعُونَ ذِرَاعاً إِلَی عَمْرٍو وَ رُجُوعُهُ إِلَی خَلْفٍ عِشْرُونَ ذِرَاعاً وَ ذَلِکَ خَارِجٌ عَنِ الْعَادَهِ وَ رُوِیَ ضَرْبَتُهُ (۳)

عَلَی رِجْلَیْهِ وَ قَطْعُهُمَا بِضَرْبَهٍ وَاحِدَهٍ مَعَ مَا کَانَ عَلَیْهِ مِنَ الثِّیَابِ وَ السِّلَاحِ وَ رُوِیَ أَنَّهُ ضَرَبَ مَرْحَبَ الْکَافِرِ یَوْمَ خَیْبَرَ عَلَی رَأْسِهِ

فَقَطَعَ الْعِمَامَهَ وَ الْخُوذَهَ وَ الرَّأْسَ وَ الْحَلْقَ وَ مَا عَلَيْهِ مِنَ الْجَوْشَنِ مِنْ قُدَّام وَ خَلْفٍ إِلَى أَنْ قَدَّهُ بِنِصْفَيْنِ ثُمَّ حَمَلَ عَلَى سَبْعِينَ فَارِسٍ فَبَدَّدَهُمْ وَ تَحَيَّرَ الْفَرِيقَانِ مِنْ فِعْلِهِ فَانْهَزَمُوا إِلَى الْحِصْنِ وَ أَصْلُ مَشْهَدِ الْبُوقِ عِنْدَ رَحْبَهِ الشَّام أَنَّهُ عليه السلام أَخْبَرَ أَنَّ السَّاعَهَ خَرَجَ مُعَاوِيَهُ فِي خَيْلِهِ مِنْ دِمَشْقَ وَ ضَرَبَ الْبُوقَ وَ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْ مَسِيرَهِ ثَمَانِيَهَ عَشَرَ يَوْماً وَ هُوَ خَرْقُ الْعَادَهِ وَ مِنْهُ الدَّكَّهُ الْمَشْهُورَهُ فِي الْكُوفَهِ الَّتِي يُقَالُ إِنَّهُ رَأَى مِنْهَا مَكَّهَ وَ سَلَّمَ عَلَيْهَا وَ ذَلِكَ مِثْلُ قَوْلِكُمْ يَا سَارِيَهُ الْجَبَلَ-(۴)

وَ مَسْجِدُ الْمِجْذَافِ فِي الرَّقَّهِ وَ هُوَ أَنَّهُ لَمَّا طَلَبَ الزَّوَارِيقَ لِحَمْلِ الشُّهَدَاءِ قَالُوا الزَّوَارِيقُ تَرْعَى فَقَالَ عليه السلام كَلَامُكُمْ غَثٌّ وَ قُمْصَانُكُمْ رَثٌّ-(۵)

لَا شَدَّ اللَّهُ

ص: ۳۳

۱- ۱. مناقب آل أبی طالب ۱: ۴۶۵ و ۴۶۶.

۲- ۲. علی صیغه المصدر.

۳- ۳. علی صیغه المصدر.

۴- ۴. فی المصدر: یا سایره الخیل.

۵- ۵. الغث من الکلام: ردیئه. و قمصان جمع القمیص. و الرمث: البالی.

بِكَمْ صَفّاً(۱)

وَ لَا أَشْبَعَكُمْ إِلَّا عَلَى قَتَبٍ وَ عَمِلَ جَائِزَةً عَظِيمَةً بِمَنْزِلَهِ الْمِجْذَافِ-(۲) وَ حَمَلَ الشُّهَدَاءَ عَلَيْهَا فَخَرِبَتِ الرَّقَّهُ وَ عُمِرَتِ الرَّافِقَهُ-(۳)

وَ لَا يَزَالُونَ فِي ضَنْكِ الْعَيْشِ وَ رَوَتِ الْغُلَاهُ أَنَّهُ عليه السلام صَعِدَ إِلَى السَّمَاءِ عَلَى فَرَسٍ وَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ أَصْحَابُهُ وَ قَالَ لَوْ أَرَدْتَ لَحَمَلْتُ إِلَيْكُمْ ابْنَ أَبِي سُفْيَانَ وَ ذَلِكَ نَحْوُ قَوْلِهِ وَ رَفَعْناهُ مَكاناً عَلِيًّا-(۴) وَ خَرَجَ عَنْ أَبِي زُهْرَهَ وَ قَطَعَ مَسِيرَهَ ثَلَاثَهِ أَيَّام بِلَيْلَهٍ وَاحِدَهٍ وَ أَصْبَحَ عِنْدَ الْكُفَّارِ وَ فَتَحَ عَلَيْهِ فَنَزَلَ وَ الْعادِياتِ ضَبْحاً وَ رُوِىَ أَنَّهُ رُمِىَ إِلَى حِصْنِ ذَاتِ السَّلَاسِلِ فِى الْمَنْجَنِيقِ وَ نَزَلَ عَلَى حَائِطِ الْحِصْنِ وَ كَانَ الْحِصْنُ قَدْ شُدَّ عَلَى حِيطَانِهِ سَلَاسِلُ فِيهَا غَرَائِرُ(۵)

مِنْ تِبْنٍ أَوْ قُطْنٍ حَتَّى لَا يَعْمَلَ فِيهَا الْمَنْجَنِيقَ إِذَا رُمِىَ الْحَجَرُ فَقَالَتِ الْغُلَاهُ فَمَرَّ فِى الْهَوَاءِ وَ التُّرْسُ تَحْتَ قَدَمَيْهِ وَ نَزَلَ عَلَى الْحَائِطِ وَ ضَرَبَ السَّلَاسِلَ ضَرْبَهً وَاحِدَهً فَقَطَعَهَا وَ سَقَطَتِ الْغَرَائِرُ وَ فَتَحَ الْحِصْنَ وَ رَوَتِ الْغُلَاهُ أَنَّهُ نَزَلَتْ فِيهِ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَتاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا-(۶)

وَ ذَلِكَ إِنْ صَحَّ مِثْلُ صُعُودِ الْمَلَائِكَهِ وَ نُزُولِهِمْ وَ إِسْرَاءِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله(۷).

تَفْسِيرُ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام: أَنَّهُ أَرَادَتِ الْفَجَرَهُ لَيْلَهَ الْعَقَبَهِ قَتْلَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَ مَنْ بَقِيَ فِي الْمَدِينَهِ قَتْلَ عَلِيٍّ عليه السلام فَلَمَّا تَبِعَهُ وَ قَصَّ عَلَيْهِ بَغْضَاءَهُمْ فَقَالَ أَ مَا تَرْضَى

ص: ۳۴

۱- ۱. فی المصدر: صنعا.

۲- ۲. القتب- بالکسر فالسکون- یقال: قتبه أی أطعمه الاقتاب و هی الامعاء المشویه. و الجائزه: الخشبه المعترضه بین الحائطین فارسیته« تیر». و المجذاف- بالذال المعجمه و المهمله-: خشبه طویله مبسوطه أحد الطرفین تسیر بها القوارب و السفن الصغیره.

۳- ۳. الرقه- بالفتح- مدینه مشهوره علی الفرات من جانبها الشرقی. و الرافعه بلد متصل البناء بالرقه بینهما مقدار ثلاثمائه ذراع(المراصد ۲: ۵۹۵).

۴- ۴. سوره مریم: ۵۷.

۵- ۵. جمع الغراره- بالکسر-: الجوالق.

۶- ۶. سوره الحشر: ۲.

۷- ۷. مناقب آل أبی طالب ۱: ۴۴۶.

أَنْ تَكُونَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی الْخَبَرَ فَحَفَرُوا لَهُ حَفِیرَهً طَوِیلَهً وَ غَطَّوْهَا فَلَمَّا انْصَرَفَ وَ بَلَغَهَا أَنْطَقَ اللَّهُ فَرَسَهُ فَقَالَ سِرْ بِإِذْنِ اللَّهِ فَطَفَرَتْ ثُمَّ أَمَرَ بِکَشْفِهِ فَرَآهُ عَجِیباً(۱).

مُسْنَدُ أَحْمَدَ وَ فَضَائِلُهُ وَ سُنَنُ ابْنِ مَاجَهْ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِی لَیْلَی: کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَلْبَسُ فِی الْبَرْدِ الشَّدِیدِ الثَّوْبَ الرَّقِیقَ وَ فِی الْحَرِّ الشَّدِیدِ الْقَبَاءَ وَ الثَّوْبَ الثَّقِیلَ وَ کَانَ لَا یَجِدُ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ فَکَانَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله دَعَا لَهُ یَوْمَ خَیْبَرَ فَقَالَ کَفَاکَ اللَّهُ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ وَ فِی رِوَایَهٍ اللَّهُمَّ قِهِ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ- وَ فِی رِوَایَهٍ اللَّهُمَّ اکْفِهِ الْحَرَّ وَ الْبَرْدَ(۲).

سَهْلُ بْنُ حُنَیْفٍ فِی حَدِیثِهِ: أَنَّهُ لَمَّا أَخَذَ مُعَاوِیَهُ مَوْرِدَ الْفُرَاتِ أَمَرَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لِمَالِکٍ الْأَشْتَرِ أَنْ یَقُولَ لِمَنْ عَلَی جَانِبِ الْفُرَاتِ یَقُولُ لَکُمْ عَلِیٌّ اعْدِلُوا عَنِ الْمَاءِ فَلَمَّا قَالَ ذَلِکَ عَدَلُوا عَنْهُ فَوَرَدَ قَوْمُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ الْمَاءَ وَ أَخَذُوا مِنْهُ فَبَلَغَ ذَلِکَ مُعَاوِیَهَ فَأَحْضَرَهُمْ وَ قَالَ لَهُمْ فِی ذَلِکَ فَقَالَ إِنَّ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ جَاءَ وَ قَالَ إِنَّ مُعَاوِیَهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُفْرِجُوا عَنِ الْمَاءِ فَقَالَ مُعَاوِیَهُ لِعَمْرٍو إِنَّکَ لَتَأْتِی أَمْراً ثُمَّ تَقُولُ مَا فَعَلْتُهُ فَلَمَّا کَانَ مِنْ غَدٍ وَکَّلَ مُعَاوِیَهُ حَجَلَ بْنَ الْعَتَّابِ النَّخَعِیَّ فِی خَمْسَهِ آلَافٍ فَأَنْفَذَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام مَالِکاً فَنَادَی مِثْلَ الْأَوَّلِ فَمَالَ حَجَلٌ عَنِ الشَّرِیعَهِ فَوَرَدَ أَصْحَابُ عَلِیٍّ علیه السلام وَ أَخَذُوا مِنْهُ فَبَلَغَ ذَلِکَ مُعَاوِیَهَ فَأَحْضَرَ حَجَلًا وَ قَالَ لَهُ فِی ذَلِکَ فَقَالَ إِنَّ ابْنَکَ یَزِیدَ أَتَانِی فَقَالَ إِنَّکَ أَمَرْتَ بِالتَّنَحِّی عَنْهُ فَقَالَ لِیَزِیدَ فِی ذَلِکَ فَأَنْکَرَ فَقَالَ مُعَاوِیَهُ فَإِذَا کَانَ غَداً فَلَا تَقْبَلْ مِنْ أَحَدٍ وَ لَوْ أَتَیْتُکَ حَتَّی تَأْخُذَ خَاتَمِی فَلَمَّا کَانَ الْیَوْمُ الثَّالِثُ أَمَرَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لِمَالِکٍ مِثْلَ ذَلِکَ فَرَأَی حَجَلٌ مُعَاوِیَهَ وَ أَخَذَ مِنْهُ خَاتَمَهُ وَ انْصَرَفَ عَنِ الْمَاءِ وَ بَلَغَ مُعَاوِیَهَ فَدَعَاهُ وَ قَالَ لَهُ فِی ذَلِکَ فَأَرَاهُ خَاتَمَهُ فَضَرَبَ مُعَاوِیَهُ یَدَهُ عَلَی یَدِهِ فَقَالَ نَعَمْ وَ إِنَّ هَذَا مِنْ دَوَاهِی عَلِیٍّ.

ص: ۳۵

۱- ۱. فی المصدر: فرأی عجبا.

۲- ۲. مناقب آل أبی طالب ۱: ۴۴۸.

وَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدٌ الشَّوْهَانِيُّ بِإِسْنَادِهِ: أَنَّهُ قَدِمَ أَبُو الصَّمْصَام الْعَبْسِيُّ (۱) إِلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَ قَالَ مَتَى يَجِي ءُ الْمَطَرُ وَ أَيُّ شَيْ ءٍ فِي بَطْنِ نَاقَتِي هَذِهِ وَ أَيُّ شَيْ ءٍ يَكُونُ غداً وَ مَتَى أَمُوتُ فَنَزَلَ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ(۲) الْآيَاتِ فَأَسْلَمَ الرَّجُلُ وَ وَعَدَ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله أَنْ يَأْتِي بِأَهْلِهِ فَقَالَ اكْتُبْ يَا أَبَا الْحَسَنِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم أَقَرَّ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ- وَ أَشْهَدَ عَلَى نَفْسِهِ فِي صِحَّهِ عَقْلِهِ وَ بَدَنِهِ وَ جَوَازِ أَمْرِهِ أَنَّ لِأَبِي الصَّمْصَام الْعَبْسِيِّ عَلَيْهِ وَ عِنْدَهُ وَ فِي ذِمَّتِهِ ثَمَانِينَ نَاقَهً حُمْرَ الظُّهُورِ بِيضَ الْعُيُونِ سُودَ الْحَدَقِ عَلَيْهَا مِنْ طَرَائِفِ الْيَمَنِ وَ نُقَطِ الْحِجَازِ وَ خَرَجَ أَبُو الصَّمْصَام ثُمَّ جَاءَ فِي قَوْمِهِ بَنِي عَبْسٍ كُلِّهِمْ مُسْلِمِينَ وَ سَأَلَ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَقَالُوا قُبِضَ قَالَ فَمَنِ الْخَلِيفَهُ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالُوا أَبُو بَكْرٍ فَدَخَلَ أَبُو الصَّمْصَام الْمَسْجِدَ وَ قَالَ يَا خَلِيفَهَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِنَّ لِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ثَمَانِينَ نَاقَهً حُمْرَ الظُّهُورِ بِيضَ الْعُيُونِ سُودَ الْحَدَقِ عَلَيْهَا مِنْ طَرَائِفِ الْيَمَنِ وَ نُقَطِ الْحِجَازِ فَقَالَ يَا أَخَا الْعَرَبِ سَأَلْتَ مَا فَوْقَ الْعَقْلِ وَ اللَّهِ مَا خَلَّفَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا بَغْلَتَهُ الدُّلْدُلَ وَ حِمَارَهُ الْيَعْفُورَ وَ سَيْفَهُ ذَا الْفَقَارِ وَ دِرْعَهُ الْفَاضِلَ أَخَذَهَا كُلَّهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ خَلَّفَ فِينَا فَدَكَ فَأَخَذْنَاهَا بِحَقٍّ وَ نَبِيُّنَا صلى الله عليه و آله لَا يُورَثُ فَصَاحَ سَلْمَانُ كردى و نكردى وَ حقّ از أمير ببردى رُدُّوا الْعَمَلَ إِلَى أَهْلِهِ ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى أَبِي الصَّمْصَام فَأَقَامَهُ إِلَى مَنْزِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَقَرَعَ الْبَابَ فَنَادَى عَلِيٌّ ادْخُلْ يَا سَلْمَانُ- ادْخُلْ أَنْتَ وَ أَبُو الصَّمْصَام- فَقَالَ أَبُو الصَّمْصَام هَذِهِ أُعْجُوبَهٌ مَنْ هَذَا الَّذِي سَمَّانِي بِاسْمِي وَ لَمْ يَعْرِفْنِي فَعَدَّ سَلْمَانُ فَضَائِلَ عَلِيٍّ عليه السلام فَلَمَّا دَخَلَ وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ قَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ لِي عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ثَمَانِينَ نَاقَهً وَ وَصَفَهَا فَقَالَ عَلِيٌّ أَ مَعَكَ حُجَّهٌ فَدَفَعَ إِلَيْهِ الْوَثِيقَهَ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام يَا سَلْمَانُ نَادِ فِي النَّاسِ أَلَا مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى دَيْنِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَلْيَخْرُجْ غَداً إِلَى خَارِجِ الْمَدِينَهِ فَلَمَّا كَانَ الْغَدُ خَرَجَ النَّاسُ وَ خَرَجَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ أَسَرَّ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ سِرّاً وَ قَالَ امْضِ يَا أَبَا الصَّمْصَام مَعَ ابْنِي

۱- ۱. في المصدر:« ابو الضمضام» في المواضع.

۲- ۲. سوره لقمان: ۳۴.

الْحَسَنِ إِلَى الْكَثِيبِ مِنَ الرَّمْلِ فَمَضَى علیه السلام وَ مَعَهُ أَبُو الصَّمْصَامِ فَصَلَّى الْحَسَنُ علیه السلام رَكْعَتَيْنِ عِنْدَ الْكَثِيبِ وَ كَلَّمَ الْأَرْضَ بِكَلِمَاتٍ لَا نَدْرِي مَا هِيَ وَ ضَرَبَ الْكَثِيبَ بِقَضِيبِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَانْفَجَرَ الْكَثِيبُ عَنْ صَخْرَةٍ مُلَمْلَمَةٍ-(۱) مَكْتُوبٍ عَلَيْهَا سَطْرَانِ مِنْ نُورٍ السَّطْرُ الْأَوَّلُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ وَ الثَّانِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَضَرَبَ الْحَسَنُ علیه السلام الصَّخْرَةَ بِالْقَضِيبِ فَانْفَجَرَتْ عَنْ خِطَامِ نَاقَةٍ فَقَالَ الْحَسَنُ علیه السلام اقْتَدِ يَا أَبَا الصَّمْصَامِ فَاقْتَادَ أَبُو الصَّمْصَامِ ثَمَانِينَ نَاقَةً حُمْرَ الظُّهُورِ بِيضَ الْعُيُونِ سُودَ الْحَدَقِ عَلَيْهَا مِنْ طَرَائِفِ الْيَمَنِ وَ نُقَطِ الْحِجَازِ وَ رَجَعَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ علیه السلام اسْتَوْفَيْتَ يَا أَبَا الصَّمْصَامِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَسَلِّمِ الْوَثِيقَةَ فَسَلَّمَهَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَأَخَذَهَا وَ خَرَقَهَا ثُمَّ قَالَ هَكَذَا أَخْبَرَنِي أَخِي وَ ابْنُ عَمِّي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ هَذِهِ النُّوقَ مِنْ هَذِهِ الصَّخْرَةِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ نَاقَةَ صَالِحٍ بِأَلْفَيْ عَامٍ فَقَالَ الْمُنَافِقُونَ هَذَا مِنْ سِحْرِ عَلِيٍّ قَلِيلٌ (۲).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: از شگفتی های آن حضرت علیه السلام جنگ های طولانی ای بود که در آن شرکت کرد و هرگز در آن ها شکست نخورد و با خواری مواجه نشد و آسیب جدی ندید؛ کسی با آن حضرت مبارزه نکرد مگر آنکه حضرت بر او پیروز شد و کسی از ضربه اش در امان نماند مگر اینکه به واسطه آن اصلاح شد و هیچ پهلوانی از دست او نتوانست بگریزد؛ در همه جنگها پیاده بود و هروله می‌کرد، و در همه عمر بدون سرباز به دشمن حمله‌ور شد و هیچ پرچمی برافراشته نشد که علی علیه السلام در زیر آن بجنگد مگر آن که سپاه مقابل خوار و زبون شدند.

روایت می شود که او به اندازه چهل ذراع به سوی عمرو پرید و بیست ذراع به عقب برگشت که خارق العاده است و اینکه او ضربه ای به دو پایش زد و با یک ضربه آن ها را به همراه لباس و اسلحه ای که داشت قطع کرد، و روایت شده است که در جنگ خیبر ضربه ای محکم به مرحب کافر زد و عمامه و کلاه خود و سر و حلق را به همراه زره او، از عقب و جلو شکافت تا این که او را به دو نیم کرد، سپس به هفتاد سوار کار هجوم برد و آن ها را پراکند کرد در این هنگام دو لشکر از کارش در شگفت شدند و به سوی قلعه عقب نشستند.

و ماجرای شیپور در رحبه شام از این قرار است که به آن حضرت علیه السلام خبر رسید که معاویه با سپاهش از دمشق خارج شده و در شیپور دمیده است و آن حضرت صدای آن را از فاصله‌ای که رسیدن به آن هجده روز طول می کشد شنیده که آن خارق العاده است.

و هم چنین سکوی معروفی در کوفه است که گفته می شود: آن حضرت از آن جا مکه را دید و به آن سلام کرد و آن مانند این گفته شماست: یا ساریه الجبل - ای رونده کوه -

و همچنین مسجد مجذاف در رقّه است که آن حضرت وقتی برای حمل شهداء درخواستِ چند قایق کرد به ایشان گفته شد: قایق ها می‌چرند، حضرت فرمود: سخنتان زشت و جامه هایتان مندرس است، خداوند هیچ صفی را با شما نبندد و جز با روده کباب شده سیرتان نگرداند. پس آن حضرت تیر بزرگی را به منزله پارو ساخت و شهیدان را بر روی آن حمل کرد و این چنین رقه ویران گشت و رافقه - . رقه - با فتحه - شهری مشهور در جانب شرقی فرات است و رافقه، سرزمینی است که به رقه متصل است که بینشان سیصد ذراع فاصله است (المراصد۲: ۵۹۵) -

آباد و آن ها پیوسته در سختی زندگی گرفتار آمدند.

غلاه – غلو کنندگان – روایت کرده اند که آن حضرت علیه السلام با اسبی به آسمان رفت در حالی که اصحابش به او نگاه می کردند و ایشان فرمودند: اگر می خواستم فرزند ابوسفیان را نزد شما می آوردم و آن مانند سخن خدای سبحان است: «و رفعناه مکاناً علیاً». – . مریم/۵۷ – {ما او را به مقامی بلند ارتقا دادیم.}

و او از ابی زهره خارج شد و مسیر سه روز را در یک شب پیمود و نزد کفار رسید و بر آن ها غلبه یافت و این آیه نازل شد، «والعادیات ضبحاً» {سوگند به مادیان هایی که با همهمه تازانند.}.

روایت شده است که او به دژی آکنده از زنجیر با منجنیق پرتاب شد و بر روی دیوار دژ فرود آمد. در حالی که دور تا دور دژ را زنجیر پوشانده بود و کیسه هایی از کاه و پنبه در آن بود که امکان اثر کردن منجنیق را هنگام پرتاب سنگ نمی داد، غلاه گفتند: او به هوا رفت در حالی که سپر زیر پاهایش بود و روی دیوار فرود آمد و زنجیرها را با یک ضرب قطع کرد در این حال کیسه ها فرو ریخت و دژ را فتح کرد.

غلاه روایت کرده اند که این آیه درباره او نازل شد، «وظنّوا أنهم ما نعتهم نصوهم من الله فأتاهم الله من حیث لم یحتسبوا» – . حشر:۲ – {و خودشان گمان داشتند که دژهایشان در برابر خدا مانع آن ها خواهد بود، ولی خدا از آنجائی که تصور نمی کردند بر آن ها درآمد.} و اگر صحیح باشد آن همانند صعود فرشتگان و فرود آمدنشان و معراج پیامبر صلی الله علیه و آله است. – مناقب آل ابی طالب: ۱: ۴۶۴. –

تفسیر ابی محمد عسکری علیه السلام: ستمکاران در شب عقبه خواستار قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و کسانی که در مدینه بودند خواستار قتل علی علیه السلام شدند، هنگامی که کینه توزان او را دنبال کرده و ردپای او را گرفتند: پیامبر فرمود: آیا نمی خواهی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی؟ ادامه روایت، پس آن کینه توزان برای او حفره عمیقی درست کردند و آن را پوشاندند هنگامی که او بازگشت و به آن حفره رسید خداوند به اسبش قدرت سخن گفتن داد و گفت: به اذن خداوند حرکت کن؛ پس اسب پرید. آنگاه دستور به باز کردن آن داد و امر شگفتی را مشاهده کرد.

مُسْنَد أَحْمَد وَ فَضَائِل او وَ سُنَن ابْنِ مَاجَه: عَبْدُ الرَّحْمَن بْن أَبِی لَیْلَی گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام در سرمای شدید لباس نازک و در گرمای شدید قبا و لباس گرم می پوشید و گرما و سرما را احساس نمی کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله روز خیبر او را صدا زد و فرمود: خداوند تو را در گرما و سرما کافی باشد و در روایتی آمده است: پروردگارا او را از گرما و سرما حفظ کن و در روایتی دیگر نیز آمده که پروردگارا او را در گرما و سرما کافی باش.

سهل بن حنیف روایت می‌کند: هنگامی که معاویه ورودی فرات را گرفت امیرالمؤمنین علیه السلام به مالک اشتر دستور داد تا به کسانی که در کنار فرات هستند بگوید: علی به شما می گوید: از بستن آب صرف نظر کنید، هنگامی که مالک آن را گفت آن ها چنین کردند پس لشکریان امیرالمؤمنین وارد آب شده و از آن برداشتند. معاویه آن ها را احضار کرد و درباره آن گفت: گفتند: عمروعاص آمد و گفت: معاویه به شما دستور می دهد که آب را رها کنید. معاویه به عمرو گفت: تو کاری

می کنی و سپس می گویی من نکرده ام؟! فردای آن روز معاویه جحل بن العتاب نخعی را با پنج هزار مأمور ساخت، امیرالمؤمنین علیه السلام مانند بار اول مالک را صدا زد و گفته روز قبل را به او تکرار کرد پس جحل از شریعت روی گرداند و یاران علی علیه السلام وارد آب شده و از آن برداشتند. خبر به معاویه رسید و او جحل را احضار کرد و از او توضیح خواست. جحل گفت: فرزندت یزید نزد من آمد و گفت: تو دستور کنار کشیدن از آب را داده ای! معاویه درباره آن از یزید پرسید ولی او انکار کرد. پس معاویه گفت: فردا حرف هیچ کس را قبول نکن حتّی اگر من نزدت آمدم مگر این که انگشترم را بگیری. روز سوم امیرالمؤمنین مانند گذشته به مالك دستور داد، پس جحل معاویه را دید و انگشتری را از او گرفت و از آب بیرون آمد، خبر به معاویه رسید و دوباره توضیح خواست در این هنگام جحل انگشتری اش را به او نشان داد، معاویه دستش را روی دستش زد و گفت: بله، این از زیرکی های علی است.

ابوصمصام عبسی نزد پیامبر آمد و گفت: کی باران می آید؟ و چه چیزی در شکم این شترم است؟ و فردا چه خواهد شد؟ و کی می میرم؟ پس این آیه نازل شد « ان الله عنده علم الساعه» - . لقمان/ ۳۴ -

{در حقیقت خداست که علم به قیامت نزد اوست} پس مرد اسلام آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داد که خانواده اش را بیاورد. پس فرمود: ای ابالحسن بنویس: « به نام خداوند بخشنده و بخشایشگر، محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف در صحت عقل و جسم و جایز بودن کارش بر خود لازم دانسته که ابن صمصام در نزد او و در ذمه او هشتاد شتر پشت قرمز و چشم سفید و حدقه سیاه دارد که پارچه یمنی و جهاز حجازی روی آن باشد». ابوصمصام خارج شد وسپس در میان قومش بنی عبس که همگی مسلمان بودند آمد و درباره پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید و آن ها گفتند: او وفات یافته است. گفت: خلیفه بعد از او کیست؟ گفتند: ابوبکر، ابوصمصام وارد مسجد شد و گفت: ای جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله من از حق رسول خدا هشتاد شتر پشت قرمز، سفید چشم، حدقه سیاه دارم که رویشان پارچه یمنی و جهاز حجازی باشد. او گفت: ای برادر عرب چیزی را درخواست کرده ای که در عقل نمی گنجد، خداوند به رسول خدا جز قاطرش دلدل و الاغش یعفور و شمشیرش ذوالفقار و زره اش فاضل نداده است، همگی آن ها را علی بن ابی طالب علیه السلام گرفت و فدك را در میان ما برجای نهاد که ما آن را به حق گرفتیم. پیامبر ما ارث از خود باقی نمی گذارد. پس سلمان (به زبان فارسی)فریاد زد: « کردی و نکردی و حق از امیر ببردی»، کار را به اهلش بسپارید سپس با دستش به ابی صمصام زد و او را به منزل علی بن ابی طالب علیه السلام برد. در را زد علی فرمود: ای سلمان با ابی صمصام وارد شو، سپس ابوصمصام گفت: این شگفتی است، این کیست که مرا با اسمم صدا زد در حالی که مرا نمی شناسد؟ سلمان علیه السلام کرامات علی را شمرد و هنگامی که او بر امام داخل شد و سلام کرد گفت: ای ابا حسن من از رسول خدا صلی الله علیه و آله هشتاد شتر طلبکارم وآن ها را توصیف کرد. علی علیه السلام فرمود: آیا دلیل و شاهدی داری؟ پس سند را به او داد، علی علیه السلام فرمود: ای سلمان به مردم بگو هر کس می خواهد دین رسول خدا صلی الله علیه و آله را ببیند فردا به خارج شهر بیاید. فردای آن روز مردم به بیرون از شهر رفتند و علی علیه السلام در پنهان رازی را به فرزندش گفت و فرمود: ای ابا صمصام با فرزندم حسن به آن تپه شنی برو، حسن علیه السلام به همراه صمصام رفتند. پس حسن علیه السلام کنار تپه دو رکعت نماز گزارد و چند کلامی با زمین سخن گفت که نمی دانیم چیست و سپس با عصای رسول خدا صلی الله علیه و آله به تپه زد و از آن دو سنگ گِرد که بر روی آن دو سطر با نور نوشته شده بود، {بسم الله الرحمن الرحیم و لا اله الا الله محمد رسول الله} بیرون آمد. سپس آن

حضرت با عصا به سنگ زد و از آن دهنه شتر بیرون آمد. پس حسن علیه السلام فرمود: ای ابوصمصام چهار دست و پای حیوان را بکش، ابوصمصام این کار را با هشتاد شتر پشت قرمز و سفید چشم و سیاه حدقه انجام داد که روی آن ها پارچه... یمنی و جهاز حجازی بودند. او به سوی علی بن ابی طالب برگشت و آن حضرت علیه السلام فرمود: ای ابا صمصام آیا حقت را به طور کامل پس گرفتی؟ گفت: بله. حضرت فرمود: پس سند را به من بده، علی بن ابی طالب علیه السلام آن را گرفت و پاره کرد. سپس فرمود: این چنین برادر و پسر عمویم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد که خداوند این شتران را از این سنگ خلق کرده است دو هزار سال قبل از اینکه شتر صالح را خلق کند. پس منافقان گفتند: این کمترین جادوی علی است. - . مناقب آل ابی طالب ۱: ۴۷۰ و ۴۷۱ -

**[ترجمه]

بیان

قوله نقط الحجاز أقول الظاهر أنه تصحیف لقط باللام قال الفیروزآبادی اللقط محرکه ما یلتقط من السنابل و قطع ذهب توجد فی المعدن.

**[ترجمه]«نقط الحجاز» می گویم ظاهرا تصحیف لقط است. فیروزآبادی گفت: لَقَط چیزی است که از سنبله‌ها گرفته می‌شود و تکه‌های طلا که در معدن وجود دارد.

**[ترجمه]

«۱۲»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب: مِنْ مُعْجِزَاتِهِ علیه السلام تَسْخِیرُهُ الْجَمَاعَةَ اضْطِرَاراً لِنَقْلِ فَضَائِلِهِ مَعَ مَا فِیهَا مِنَ الْحُجَّهِ عَلَیْهِمْ حَتَّی إِنْ أَنْکَرَهُ وَاحِدٌ رَدَّ عَلَیْهِ صَاحِبُهُ وَ قَالَ هَذَا فِی التَّوَارِیخِ وَ الصِّحَاحِ وَ السُّنَنِ وَ الْجَوَامِعِ وَ السِّیَرِ وَ التَّفَاسِیرِ مِمَّا أَجْمَعُوا عَلَی صِحَّتِهِ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ فِی وَاحِدٍ یَکُنْ فِی آخَرَ وَ مِنْ جُمْلَهِ ذَلِکَ مَا أَجْمَعُوا عَلَیْهِ وَ رَوَی مَنَاقِبَهُ خَلْقٌ کَثِیرٌ مِنْهُمْ حَتَّی صَارَ عِلْماً ضَرُورِیّاً کَمَا صَنَّفَ ابْنُ جَرِیرٍ الطَّبَرِیُّ کِتَابَ الْغَدِیرِ وَ ابْنُ الشَّاهِینِ کِتَابَ الْمَنَاقِبِ وَ کِتَابَ فَضَائِلِ فَاطِمَهَ علیها السلاموَ یَعْقُوبُ بْنُ شَیْبَهَ تَفْضِیلَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ علیهما السلام وَ مُسْنَدَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ أَخْبَارَهُ وَ فَضَائِلَهُ- وَ الْجَاحِظُ کِتَابَ الْعَلَوِیَّهِ- وَ کِتَابَ فَضْلِ بَنِی هَاشِمٍ عَلَی بَنِی أُمَیَّهَ- وَ أَبُو نُعَیْمٍ الْأَصْفَهَانِیُّ مَنْقَبَهَ الْمُطَهَّرِینَ فِی فَضَائِلِ

۱- ۱. لملم الحجر: جعله مستدیرا کالکره.

۲- ۲. مناقب آل أبی طالب ۱: ۴۷۰ و ۴۷۱.

أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْقُرْآنِ فِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ أَبُو الْمَحَاسِنِ الرُّویَانِیُّ الْجَعْفَرِیَّاتِ وَ الْمُوَفَّقُ الْمَکِّیُّ کِتَابَ قَضَایَا أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ کِتَابَ رَدِّ الشَّمْسِ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ أَبُو بَکْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ مُؤْمِنٍ الشِّیرَازِیُّ- کِتَابَ نُزُولِ الْقُرْآنِ فِی شَأْنِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ أَبُو صَالِحٍ عَبْدُ الْمَلِکِ الْمُؤَذِّنُ- کِتَابَ الْأَرْبَعِینِ فِی فَضَائِلِ الزَّهْرَاءِ علیها السلام وَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ مُسْنَدَ أَهْلِ الْبَیْتِ وَ فَضَائِلَ الصَّحَابَهِ- وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ النَّطَنْزِیُّ- الْخَصَائِصَ الْعَلَوِیَّهَ عَلَی سَائِرِ الْبَرِیَّهِ- وَ ابْنُ الْمَغَازِلِیِّ کِتَابَ الْمَنَاقِبِ- وَ أَبُو الْقَاسِمِ الْبُسْتِیُّ کِتَابَ الدَّرَجَاتِ- وَ الْخَطِیبُ أَبُو تُرَابٍ کِتَابَ الْحَدَائِقِ مَعَ الْکِتْمَانِ وَ الْمَیْلِ وَ ذَلِکَ خَرْقُ الْعَادَهِ شَهِدَ بِفَضَائِلِهِ مُعَادُوهُ وَ أَقَرَّ بِمَنَاقِبِهِ جَاحِدُوهُ وَ مِنْ جُمْلَهِ ذَلِکَ کَثْرَهُ مَنَاقِبِهِ مَعَ مَا کَانُوا یَدْفِنُونَهَا وَ یَتَوَعَّدُونَ عَلَی رِوَایَتِهَا رَوَی مُسْلِمٌ وَ الْبُخَارِیُّ وَ ابْنُ بَطَّهَ وَ النَّطَنْزِیُّ- عَنْ عَائِشَهَ فِی حَدِیثِهَا بِمَرَضِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَتْ فِی جُمْلَهِ ذَلِکَ فَخَرَجَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله بَیْنَ رَجُلَیْنِ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ أَحَدُهُمَا الْفَضْلُ وَ رَجُلٌ آخَرُ یَخُطُّ قَدَمَاهُ عَاصِباً رَأْسَهُ یَعْنِی عَلِیّاً علیه السلام.

وَ قَالَ مُعَاوِیَهُ لِابْنِ عَبَّاسٍ- إِنَّا کَتَبْنَا فِی الْآفَاقِ نَنْهَی عَنْ ذِکْرِ مَنَاقِبِ عَلِیٍّ علیه السلام فَکُفَّ لِسَانَکَ قَالَ أَ فَتَنْهَانَا عَنْ قِرَاءَهِ الْقُرْآنِ قَالَ لَا قَالَ أَ فَتَنْهَانَا عَنْ تَأْوِیلِهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ أَ فَنَقْرَؤُهُ وَ لَا نَسْأَلُ قَالَ سَلْ عَنْ غَیْرِ أَهْلِ بَیْتِکَ قَالَ إِنَّهُ مُنْزَلٌ عَلَیْنَا أَ فَنَسْأَلُ غَیْرَنَا أَ تَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ اللَّهَ فَإِذاً تَهْلِکَ الْأُمَّهُ قَالَ اقْرَءُوا وَ لَا تَرْوُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِیکُمْ یُرِیدُونَ لِیُطْفِؤُا نُورَ اللّهِ بِأَفْواهِهِمْ-(۱) ثُمَّ نَادَی مُعَاوِیَهُ أَنْ (۲) بَرِئَتِ الذِّمَّهُ مِمَّنْ رَوَی حَدِیثاً مِنْ مَنَاقِبِ عَلِیٍّ- حَتَّی قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَدَّادٍ اللَّیْثِیُّ- وَدِدْتُ أَنِّی أُتْرَکُ أَنْ أُحَدِّثَ بِفَضَائِلِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام یَوْماً إِلَی اللَّیْلِ وَ إِنَّ عُنُقِی ضُرِبَتْ فَکَانَ الْمُحَدِّثُ یُحَدِّثُ بِحَدِیثٍ فِی الْفِقْهِ أَوْ یَأْتِی بِحَدِیثِ الْمُبَارَزَهِ فَیَقُولُ قَالَ رَجُلٌ مِنْ قُرَیْشٍ- وَ کَانَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِی لَیْلَی یَقُولُ حَدَّثَنِی رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ کَانَ الْحَسَنُ الْبَصْرِیُّ یَقُولُ قَالَ أَبُو زَیْنَبَ.

۱- ۱. سوره الصف: ۸.

۲- ۲. فی المصدر: انی.

وَ سُئِلَ ابْنُ جُبَيْرٍ عَنْ حَامِلِ اللِّوَاءِ فَقَالَ كَأَنَّكَ رَخِيُّ الْبَالِ وَ رَأَى رَجُلٌ أَعْرَابِيَّةً فِي مَسْجِدٍ تَقُولُ يَا مَشْهُوراً فِي السَّمَاوَاتِ وَ يَا مَشْهُوراً فِي الْأَرَضِينَ وَ يَا مَشْهُوراً فِي الدُّنْيَا وَ يَا مَشْهُوراً فِي الْآخِرَةِ جَهَدَتِ الْجَبَابِرَةُ وَ الْمُلُوكُ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِكَ وَ إِخْمَادِ ذِكْرِكَ فَأَبَى اللَّهُ لِذِكْرِكَ إِلَّا عُلُوّاً وَ لِنُورِكَ إِلَّا ضِيَاءً وَ نَمَاءً وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ فَقِيلَ لِمَنْ تَصِفِينَ قَالَتْ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَالْتَفَتَ فَلَمْ يَرَ أَحَداً وَ مِنْ ذَلِكَ مَا طُبِّقَتِ الْأَرْضُ بِالْمَشَاهِدِ لِأَوْلَادِهِ وَ فَشَتِ الْمَنَامَاتُ مِنْ مَنَاقِبِهِ فَيُبْرِئُ الزَّمْنَى وَ يُفَرِّجُ الْمُبْتَلَى وَ مَا سُمِعَ هَذَا لِغَيْرِهِ عليه السلام(۱).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: از معجزات آن حضرت علیه السلام آن است که مردم را به ناچار تسخیر می کرد و کراماتش را با حجت‌هایی که بر ایشان بود بیان می‌کرد و اگر کسی آن‌ها را انکار می کرد همراهش به او جواب می داد و می‌گفت: بر صحت و درستی آن ها در تواریخ و اخبار و سنن و جوامع و سیر و تفاسیر اتفاق نظر است و اگر در یکی نباشد در دیگری هست. از جمله آن‌هایی که روی آن اتفاق نظر دارند و کراماتش را بسیاری نقل کرده اند و به علم ضروری تبدیل گشته است چنان که ابن جریر طبری کتاب الغدیر،ابن شاهین کتاب المناقب و کتاب فضائل فاطمه علیها السلام ، یعقوب بن شیبه تفضیل الحسن و الحسین علیه السلام و مسند امیرالمؤمنین علیه السلام و اخبار و کرامات آن حضرت و جاحظ، کتاب علویه و فضل بنی هاشم بر بنی امیه، ابو نعیم اصفهانی کتاب منقبه المطهرین فی فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام و ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین علیه السلام، أبومحاسن رویانی جعفریات ، موفق مکی کتاب قضایا امیرالمؤمنین و ردّ االشمس لأمیر المؤمنین و أبوبکر محمد بن مؤمن شیرازی کتاب نزول القرآن فی شأن امیرالمؤمنین و ابو صالح عبدالملک مؤذن کتاب أربعین فی فضائل الزهراء سلام الله علیها و احمد بن حنبل مسند اهل البیت و فضائل الصحابه ، أبوعبدالله محمد بن احمد نطنزی کتاب الخصائص العلویه علی سائر البریه و ابن مغازلی کتاب المناقب و ابوالقاسم بستی کتاب الدرجات و خطیب ابو تراب کتاب الحدائق مع الکتمان و المیل را نوشته اند که آن خارق العاده است، دشمنان به فضائل آن حضرت شهادت داده و کافران به کراماتش اقرار کرده اند.

از جمله کراماتش کثرت مناقب ایشان است با وجود همه آن چه که دفن کرده اند و - مردم را در صورت - روایت کردن آنها تهدید کرده اند. مُسْلِم وَ الْبُخَارِيّ وَ ابْنُ بَطَّه وَ النَّطَنْزِيّ از عائشه در حدیثی درباره بیماری پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله در میان دو مرد از اهل بیتش که یکی فضل بود و مردی دیگر بیرون آمد. پاهایش را می کشید و سرش را بسته بود. منظور از مردی دیگر، علی علیه السلام است.

معاویه به ابن عباس گفت: ما در افق ها نوشته ایم که از ذکر کرامات علی علیه السلام نهی می کنیم پس دهانت را ببند، ابن عباس گفت: آیا ما را از خواندن قرآن باز می داری؟ معاویه گفت: خیر، ابن عباس گفت: آیا ما را از تأویل آن منع می کنی؟ معاویه جواب داد: بله، ابن عباس گفت: آن را بخوانیم و سؤال نکنیم؟ معاویه گفت: از غیر اهل بیتت بپرس! ابن عباس گفت: آن بر ما نازل شده حال از دیگران بپرسیم؟ آیا ما را از عبادت خداوند باز می داری؟ اگر چنین شود امت هلاک می گردد. معاویه گفت: بخوانید و آن چه خداوند در باره شما نازل کرده است را روایت نکنید؛ «یریدون لیطفئوا نورالله بأفواههم» - . صف/ ۸ - {می خواهند تا نور خدا را با دهان خود خاموش کنند.}

سپس معاویه صدا زد: من کشتن هر کس که حدیثی از فضایل علی نقل کند را جایز شمردم، تا اینکه عبدالله بن شدّاد لیثی

گفت: دوست داشتم که رها شوم تا از صبح تا شب از فضائل علی بن ابی طالب سخن بگویم و گردنم زده شود. کسی که حدیثی در فقه می گفت یا سخنی از مبارزه به میان می آورد می گفت: مردی از قریش، و عبدالرحمن بن ابی لیلی می گفت: مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به من حدیثی نقل نمود، حسن بصری می گفت: ابوزینب گفت.

و از ابن جبیر درباره پرچم دار سؤال شد گفت: گویی تو آسوده خاطری؛ و مردی یک زن بادیه نشین را در مسجدی دید او می گفت: ای مشهور در آسمان ها و ای مشهور در زمین وآسمان و ای مشهور در دنیا و ای مشهور در آخرت. ستمگران و پادشاهان تلاش کردند تا نورت را خاموش و یادت را از بین برند، امّا خداوند برای ذکر و نام تو جز بزرگی و برای نور تو جز روشنی نخواست هر چند مشرکان آزرده خاطر شوند. پس به او گفته شد: چه کسی را وصف می کنی؟ آن زن گفت: آن امیرالمؤمنین علیه السلام است، او روی گرداند و کسی را ندید. از نمونه کرامات او زمینی است که آرامگاه‌های فرزندان او را دربرگرفته و خواب‌هایی که از کرامات او پرده برمی‌دارند. او بیمار را شفا می دهد و گرفتاری را از انسان بلا دیده بر طرف می کند که این ها جز در باره غیر آن حضرت علیه السلام شنیده نشده است. - . مناقب آل ابی طالب ۱: ۴۸۴ و ۴۸۵. -

**[ترجمه]

«۱۳»

م، [تفسير الإمام عليه السلام] قَالَ الْإِمَامُ عليه السلام: إِنَّ رَجُلًا مِنْ مُحِبِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام كَتَبَ إِلَيْهِ مِنَ الشَّامِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا بِعِيَالِي مُثْقَلٌ وَ عَلَيْهِمْ إِنْ خَرَجْتُ خَائِفٌ وَ بِأَمْوَالِيَ الَّتِي أُخَلِّفُهَا إِنْ خَرَجْتُ ظَنِينٌ وَ أُحِبُّ اللَّحَاقَ (۲) بِكَ وَ الْكَوْنَ فِي جُمْلَتِكَ وَ الْخُفُوقَ فِي خِدْمَتِكَ فَجُدْ لِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ- فَبَعَثَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ عليه السلام اجْمَعْ أَهْلَكَ وَ عِيَالَكَ وَ حَصِّلْ عِنْدَهُمْ مَالَكَ وَ صَلِّ عَلَى ذَلِكَ كُلِّهِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ ثُمَّ قُلِ اللَّهُمَّ هَذِهِ كُلُّهَا وَدَائِعِي عِنْدَكَ بِأَمْرِ عَبْدِكَ وَ وَلِيِّكَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ- ثُمَّ قُمْ وَ انْهَضْ إِلَيَّ فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ وَ أُخْبِرَ مُعَاوِيَةُ بِهَرَبِهِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَأَمَرَ مُعَاوِيَةُ أَنْ تُسْبَى عِيَالُهُ وَ يُسْتَرَقُّوا وَ أَنْ تُنْهَبَ أَمْوَالُهُ فَذَهَبُوا فَأَلْقَى اللَّهُ عَلَيْهِمْ شِبْهَ عِيَالِ مُعَاوِيَةَ وَ حَاشِيَتِهِ وَ أَخَصِّ حَاشِيَتِهِ كَيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ يَقُولُونَ نَحْنُ أَخَذْنَا هَذَا الْمَالَ وَ هُوَ لَنَا وَ أَمَّا عِيَالُهُ فَقَدِ اسْتَرْقَقْنَاهُمْ وَ بَعَثْنَاهُمْ إِلَى السُّوقِ فَكَفُّوا لَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ وَ عَرَّفَ اللَّهُ عِيَالَهُ أَنَّهُ قَدْ أَلْقَى عَلَيْهِمْ شِبْهَ عِيَالِ مُعَاوِيَةَ وَ عِيَالِ خَاصَّةِ يَزِيدَ فَأَشْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ أَنْ تَسْرِقَهَا اللُّصُوصُ فَمُسِخَ الْمَالُ عَقَارِبَ وَ حَيَّاتٍ كُلَّمَا قَصَدَ اللُّصُوصُ لِيَأْخُذُوا مِنْهُ لُدِغُوا وَ لُسِعُوا فَمَاتَ مِنْهُمْ قَوْمٌ وَ ضَنِيَ آخَرُونَ وَ دَفَعَ اللَّهُ عَنْ مَالِهِ بِذَلِكَ إِلَى أَنْ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام يَوْماً لِلرَّجُلِ أَ تُحِبُّ أَنْ يَأْتِيَكَ عِيَالُكَ وَ مَالُكَ قَالَ بَلَى قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام ايتِ بِهِمْ فَإِذَا هُمْ بِحَضْرَةِ الرَّجُلِ لَا يَفْقِدُ مِنْ عِيَالِهِ وَ مَالِهِ شَيْئاً فَأَخْبَرُوهُ

۱- ۱. مناقب آل أبی طالب ۱: ۴۸۴ و ۴۸۵.

۲- ۲. فی المصدر: ضنین، و أحبّ اللحاق.

بِمَا أَلْقَى اللَّهُ تَعَالَى مِنْ شِبْهِ عِيَالِ مُعَاوِيَةَ وَ خَاصَّتِهِ وَ حَاشِيَةِ يَزِيدَ عَلَيْهِمْ وَ بِمَا مَسَخَهُ مِنْ أَمْوَالِهِ عَقَارِبَ وَ حَيَّاتٍ تَلْسَعُ اللِّصَّ الَّذِي يُرِيدُ أَخْذَ شَيْءٍ مِنْهُ وَ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى رُبَّمَا أَظْهَرَ آيَةً لِبَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِيدَ فِي بَصِيرَتِهِ وَ لِبَعْضِ الْكَافِرِينَ لِيُبَالِغَ فِي الْإِعْذَارِ إِلَيْهِ (۱).

**[ترجمه]تفسیر امام عسکری علیه السلام: مردی از محبان علی بن ابی طالب علیه السلام از شام به ایشان نوشت: ای امیرالمؤمنین من به اهل و عیالم بی اعتمادم، هنگامی که بیرون می روم نگران آن ها و دارایی هایی که از خود باقی می گذارم هستم و به آنها شک دارم، و دوست دارم به شما پیوسته و در زمره شما باشم و در رکاب شما شمشیر بزنم، ای امیرالمؤمنین مرا از راهنمایی‌هایت بهره‌مند کن. علی علیه السلام جواب را این گونه فرستاد: اهل و عیالت را جمع کن و مال خود را نزد آن ها بگذار و برای همگی آن بر محمد و خاندان مطهرش درود فرست سپس بگو: پروردگارا همگی این ها امانت های من نزد تو به امر بنده و ولی تو علی بن ابی طالب هستند، آنگاه به پا خیز و به سوی من رهسپار شو. آن مرد آن کار را انجام داد و معاویه از فرارش به سوی علی بن ابی طالب آگاه شد آنگاه دستور داد تا عیالش را به غارت برند و به بردگی در بیاورند و اموالش به چپاول رود. آنان رفتند و خداوند شبیه عیال معاویه و اطرافیانش به ویژه به مانند یزید بن معاویه را به آن ها نمایاند در حالی که می گفتند: ما این مال را گرفتیم و برای ماست. ما عیال او را به بردگی گرفتیم و به بازار فرستادیم، و چون آن را دیدند دست کشیدند و خداوند به عیال آن مرد فهماند که شبیه عیال معاویه و به ویژه زن عزیز یزید را به ایشان نشان داده است. بنابراین از اینکه دزد اموالشان را به سرقت ببرد ترسیدند. ناگاه اموال به عقرب ها و مارها تبدیل شد و دزدان هر چه خواستند مقداری از آن را بردارند نیش خورده و گزیده شدند و عده ای از آن ها هلاک و عده ای دیگر بیمار شدند و خداوند این چنین شرّ آن ها را از مال او دفع کرد تا اینکه روزی علی علیه السلام به آن مرد فرمود: آیا دوست داری که اهل و عیال و مال تو نزد تو آیند؟ گفت: آری، علی علیه السلام فرمود: آن ها را بیاورید. در چشم به هم زدنی آن ها نزد مرد حاضر شدند در حالی که چیزی از آن ها مفقود نشده بود و او را از کار خداوند که شبیه عیال معاویه و خواص او و اطرافیان یزید را به آن ها نمایاند آگاه ساختند و گفتند که چگونه خداوند اموال را به عقرب و مارها تبدیل کرد و آن ها دزدان را در هنگام سرقت نیش زدند و گزیدند. علی علیه السلام فرمود: چه بسا خداوند تعالی نشانه‌ای را برای برخی مؤمنان آشکار ساخت تا به بصیرت آن ها بیفزاید و نیز برای برخی کافران تا عذرخواهی ایشان نسبت به خدا را افزون گرداند.

**[ترجمه]

بیان

الخفوق التحرك و الاضطراب و فی بعض النسخ بالفاءین بمعنی الإحاطه و ضنی کرضی مرض مرضا مخامرا کلما ظن برؤه نکس.

**[ترجمه]الخفوق یعنی تحرک و اضطراب و در بعضی نسخ با دو فاء به معنی إحاطه آمده است و ضنی بر وزن رضی یعنی مرض درونی که هر وقت رو به بهبودی رود بر می گردد

**[ترجمه]

م، [تفسیر الإمام علیه السلام]: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا نَصَّ عَلَی عَلِیٍّ علیه السلام بِالْفَضِیلَهِ وَ الْإِمَامَهِ وَ سَکَنَ إِلَی ذَلِکَ قُلُوبُ الْمُؤْمِنِینَ وَ عَانَدَ فِیهِ أَصْنَافُ الْجَاحِدِینَ مِنَ الْمُعَانِدِینَ وَ شَکَّ فِی ذَلِکَ ضُعَفَاءُ مِنَ الشَّاکِّینَ وَ غَاضَ (۲) فِی صُدُورِ الْمُنَافِقِینَ الْعَدَاوَهُ وَ الْبَغْضَاءُ وَ الْحَسَدُ وَ الشَّحْنَاءُ حَتَّی قَالَ قَائِلٌ مِنَ الْمُنَافِقِینَ لَقَدْ أَسْرَفَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله فِی مَدْحِ نَفْسِهِ ثُمَّ أَسْرَفَ فِی مَدْحِ أَخِیهِ عَلِیٍّ علیه السلام وَ مَا ذَلِکَ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِینَ وَ لَکِنَّهُ فِی ذَلِکَ مِنَ الْمَقْبُولِینَ-(۳)

یُرِیدُ أَنْ یُثْبِتَ لِنَفْسِهِ الرِّئَاسَهَ عَلَیْنَا وَ لِعَلِیٍّ بَعْدَ مَوْتِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی یَا مُحَمَّدُ قُلْ لَهُمْ وَ أَیَّ شَیْ ءٍ أَنْکَرْتُمْ مِنْ ذَلِکَ هُوَ عَظِیمٌ کَرِیمٌ حَکِیمٌ ارْتَضَی عِبَاداً مِنْ عِبَادِهِ وَ اخْتَصَّهُمْ بِکَرَامَاتٍ-(۴) لَمَّا عَلِمَ مِنْ حُسْنِ طَاعَتِهِمْ وَ انْقِیَادِهِمْ لِأَمْرِهِ فَفَوَّضَ إِلَیْهِمْ أُمُورَ عِبَادِهِ وَ جَعَلَ عَلَیْهِمْ سِیَاسَهَ خَلْقِهِ بِالتَّدْبِیرِ الْحَکِیمِ الَّذِی وَفَّقَهُمْ لَهُ أَوَ لَا تَرَوْنَ مُلُوکَ الْأَرْضِ إِذَا ارْتَضَی أَحَدُهُمْ خِدْمَهَ بَعْضِ عَبِیدِهِ وَ وَثِقَ بِحُسْنِ إِطَاعَتِهِ فِیمَا یَنْدُبُهُ لَهُ (۵) مِنْ أُمُورِ مَمَالِکِهِ جَعَلَ مَا وَرَاءَ بَابِهِ إِلَیْهِ وَ اعْتَمَدَ فِی سِیَاسَهِ جُیُوشِهِ وَ رَعَایَاهُ عَلَیْهِ کَذَلِکَ مُحَمَّدٌ فِی التَّدْبِیرِ الَّذِی رَفَعَهُ لَهُ رَبُّهُ وَ عَلِیٌّ مِنْ بَعْدِهِ الَّذِی جَعَلَهُ وَصِیَّهُ وَ خَلِیفَتَهُ فِی أَهْلِهِ وَ قَاضِیَ دَیْنِهِ وَ مُنْجِزَ عِدَاتِهِ وَ الْمُؤَازِرَ لِأَوْلِیَائِهِ وَ الْمُنَاصِبَ لِأَعْدَائِهِ فَلَمْ یَقْنَعُوا بِذَلِکَ وَ لَمْ یُسَلِّمُوا وَ قَالُوا لَیْسَ الَّذِی یُسْنِدُهُ إِلَی ابْنِ أَبِی طَالِبٍ بِأَمْرٍ صَغِیرٍ إِنَّمَا هُوَ دِمَاءُ الْخَلْقِ وَ نِسَاؤُهُمْ

ص: ۴۰

۱- ۱. تفسیر الإمام: ۱۷۰.

۲- ۲. کذا فی(ک). و فی غیره من النسخ و کذا المصدر: فاض.

۳- ۳. فی هامش المصدر: من المتقولین.

۴- ۴. فی(خ)، بکراماته.

۵- ۵. فی المصدر: بحسن اصطناعه فیما یندب له.

وَ أَوْلَادُهُمْ وَ أَمْوَالُهُمْ وَ حُقُوقُهُمْ وَ أَنْسَابُهُمْ وَ دُنْيَاهُمْ وَ آخِرَتُهُمْ فَلْيَأْتِنَا بِآيَهٍ يَلِيقُ بِجَلَالَهِ هَذِهِ الْوَلَايَهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَ مَا كَفَاكُمْ نُورُ عَلِيٍّ- الْمُشْرِقُ فِي الظُّلُمَاتِ الَّذِي رَأَيْتُمُوهُ لَيْلَهَ خُرُوجِهِ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى مَنْزِلِهِ أَ مَا كَفَاكُمْ أَنَّ عَلِيّاً جَازَ وَ الْحِيطَانُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَفُتِحَتْ لَهُ وَ طُرِّقَتْ ثُمَّ عَادَتْ وَ الْتَأَمَتْ أَ مَا كَفَاكُمْ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ أَنَّ عَلِيّاً لَمَّا أَقَامَهُ رَسُولُ اللَّهِ- رَأَيْتُمْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ مُفَتَّحَهً وَ الْمَلَائِكَهَ مِنْهَا مُطَّلِعِينَ تُنَادِيكُمْ هَذَا وَلِيُّ اللَّهِ فَاتَّبِعُوهُ وَ إِلَّا حَلَّ بِكُمْ عَذَابُ اللَّهِ فَاحْذَرُوهُ أَ مَا كَفَاكُمْ رُؤْيَتُكُمْ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ يَمْشِي وَ الْجِبَالُ يَسِيرُ بَيْنَ يَدَيْهِ لِئَلَّا يَحْتَاجَ إِلَى الِانْحِرَافِ عَنْهَا فَلَمَّا جَازَ رَجَعَتِ الْجِبَالُ إِلَى أَمَاكِنِهَا ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ زِدْهُمْ آيَاتٍ فَإِنَّهَا عَلَيْكَ سَهْلَاتٌ يَسِيرَاتٌ لِتَزِيدَ حُجَّتُكَ عَلَيْهِمْ تَأْكِيداً قَالَ فَرَجَعَ الْقَوْمُ إِلَى بُيُوتِهِمْ فَأَرَادُوا دُخُولَهَا فَاعْتَقَلَتْهُمُ الْأَرْضُ وَ مَنَعَتْهُمْ وَ نَادَتْهُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ دُخُولُهَا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِوَلَايَهِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالُوا آمَنَّا وَ دَخَلُوا ثُمَّ ذَهَبُوا يَنْزِعُونَ ثِيَابَهُمْ لِيَلْبَسُوا غَيْرَهَا فَثَقُلَتْ عَلَيْهِمْ وَ لَمْ يُقِلُّوهَا[(۱)] وَ نَادَتْهُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ سُهُولَهُ نَزْعِهَا[(۲)] حَتَّى تُقِرُّوا بِوَلَايَهِ عَلِيٍّ عليه السلام فَأَقَرُّوا وَ نَزَعُوهَا ثُمَّ ذَهَبُوا لِيَلْبَسُوا ثِيَابَ اللَّيْلِ فَثَقُلَتْ عَلَيْهِمْ وَ نَادَتْهُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ لُبْسُنَا حَتَّى تَعْتَرِفُوا بِوَلَايَهِ عَلِيٍّ عليه السلام فَاعْتَرَفُوا فَذَهَبُوا يَأْكُلُونَ فَثَقُلَتْ عَلَيْهِمُ اللُّقَمُ وَ مَا لَمْ يَثْقُلْ مِنْهَا اسْتَحْجَرَ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَ نَادَتْهُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمْ أَكْلُنَا حَتَّى تَعْتَرِفُوا بِوَلَايَهِ عَلِيٍّ عليه السلام فَاعْتَرَفُوا ثُمَّ ذَهَبُوا يَبُولُونَ وَ يَتَغَوَّطُونَ فَتَعَذَّرَ عَلَيْهِمْ وَ نَادَتْهُمْ بُطُونُهُمْ وَ مَذَاكِيرُهُمْ حَرَامٌ عَلَيْكُمُ السَّلَامَهُ مِنَّا حَتَّى تَعْتَرِفُوا بِوَلَايَهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَاعْتَرَفُوا ثُمَّ ضَجِرَ بَعْضُهُمْ وَ قَالَ اللَّهُمَّ إِنْ كانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنا حِجارَهً مِنَ السَّماءِ أَوِ ائْتِنا بِعَذابٍ أَلِيمٍ [(۳)] قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ فَإِنَّ عَذَابَ الِاصْطِلَامِ [(۴)] الْعَامِّ إِذَا نَزَلَ نَزَلَ بَعْدَ خُرُوجِ

۱- ۱. أی لم یرفعوها.

۲- ۲. فی المصدر: نزعنا.

۳- ۳. سوره الأنفال: ۳۲. و ما بعدها ذیلها.

۴- ۴. اصطلمه: استأصله.

النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِهِمْ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ ما كانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ يُظْهِرُونَ التَّوْبَهَ وَ الْإِنَابَهَ فَإِنَّ مِنْ حُكْمِهِ فِي الدُّنْيَا أَنْ يَأْمُرَكَ بِقَبُولِ الظَّاهِرِ وَ تَرْكِ التَّفْتِيشِ عَنِ الْبَاطِنِ لِأَنَّ الدُّنْيَا دَارُ إِمْهَالٍ وَ إِنْظَارٍ وَ الْآخِرَهَ دَارُ الْجَزَاءِ بِلَا بُعْدٍ قَالَ وَ ما كانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ فِيهِمْ مَنْ يَسْتَغْفِرُ لِأَنَّ هَؤُلَاءِ لَوْ لَا أَنَّ فِيهِمْ (۱) مَنْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّهُ سَيُؤْمِنُ أَوْ أَنَّهُ سَيَخْرُجُ مِنْ نَسْلِهِ ذُرِّيَّهٌ طَيِّبَهٌ يَجُودُ رَبُّكَ عَلَى هَؤُلَاءِ بِالْإِيمَانِ وَ ثَوَابِهِ وَ لَا يَقْتَطِعُهُمْ بِاخْتِرَامِ (۲) آبَائِهِمُ الْكُفَّارِ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَأَهْلَكَهُمْ فَذَلِكَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ- كَذَلِكَ اقْتَرَحَ النَّاصِبُونَ آيَاتٍ فِي عَلِيٍّ عليه السلام حَتَّى اقْتَرَحُوا مَا لَا يَجُوزُ فِي حِكْمَتِهِ جَهْلًا بِأَحْكَامِ اللَّهِ وَ اقْتِرَاحاً لِلْأَبَاطِيلِ عَلَى اللَّهِ (۳).

**[ترجمه]تفسیر امام عسکری علیه السلام: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به فضیلت و امامت علی علیه السلام تأکید کرد و دل های مؤمنان به واسطه او آرام گشت و گروه‌های کافران از جمله دشمنان با او دشمنی کردند و ضعیفان از جمله شک کنندگان در او تردید کردند و در دل منافقان دشمنی و کینه و حسد و خصومت شدت گرفت تا جایی که یکی از منافقان گفت: محمد صلی الله علیه و آله در مدح خود و در مدح برادرش علی علیه السلام زیاده روی کرده است و مدح جز نزد پروردگار جهانیان نیست امّا محمد صلی الله علیه و آله می خواهد ریاست خود و علی را بر ما بعد از مرگش به اثبات برساند، خداوند سبحان فرمود: ای محمد به آن ها بگو: چه چیزی از آن را انکار کردید او بزرگ، کریم و حکیم است، از بندگانی از بندگانش خشنود شد و چون به حسن طاعت و فرمان برداری ایشان پی برد از آنان راضی و خشنود گشت، پس امور بندگان و سیاست خلقش را به آن ها واگذار کرد با تدبیر حکیمانه‌ای که توفیقش را به آن ها داد، آیا ندیده اید پادشاهان زمین را هنگامی که از یکی از خدمتگزارانشان راضی شده و به حسن اطاعت او و در آن چه از امور ممالک بر آن ها واگذار می شود اطمینان پیدا می کنند به او تکیه کرده و امور سپاه و رعیت را به او محول می کنند، محمد نیز چنین است. خداوند او و سپس علی علیه السلام را که جانشین او در میان مردم و وام دار دینش و بر آورنده وعده هایش و حامی اولیاء و مخالف دشمنانش است، برگزید اما آن ها قانع نشده و تسلیم نشدند و گفتند: آن چه به پسر ابی طالب واگذار می شود مسئولیت کوچکی نیست بلکه خون مردم و زنان و فرزندان و اموال و حقوق و انساب و دنیا و آخرتشان است. پس بر ما آیه و نشانه‌ای بیاور که گواه و شایسته عظمت این ولایت باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا نور تابناک علی در تاریکی بر شما کافی نیست که او را در شب خارج شدنش از نزد رسول خدا به سوی منزلش دیدید؟ آیا این شما را کافی نیست که علی گذشت در حالی که دیوارها بین دو دستش بود پس آن‌ها بر ایشان گشوده شده و درهم کوبیده شدند سپس به حالت اول بازگشته و آرام گرفتند. آیا همین شما را کفایت نمی کند که در روز غدیر خم هنگامی که پیامبر علی علیه السلام را بلند کرد، درهای آسمان را دیدید که گشوده شده بودند و فرشتگان آمدند و شما را ندا دادند که این ولی خداست پس از او پیروی کنید در غیر این صورت عذاب الهی به شما نازل می شود پس از آن بر حذر باشید؟ آیا همین بس نیست که علی بن ابی طالب هنگامی که راه می رفت کوه ها در برابر او به حرکت در می آمد تا نیازی به روی گردانی از آن نداشته باشد هنگامی که آن حضرت عبور کرد آن ها سر جای خودشان برگشتند؟ آنگاه فرمود: پروردگارا به آن ها دلایل و نشانه هایی بیفزا که برای تو سهل و آسان است تا حجت تو بر آن ها ثابت گردد. قوم به خانه هایشان برگشتند و خواستند وارد شوند ولی زمین آن ها را در بند کرده و منع کرد و گفت: تا وقتی به ولایت علی علیه السلام ایمان نیاورید وارد شدن به آن خانه ها بر شما حرام است گفتند: ایمان آوردیم پس داخل شدند و رفتند تا لباس هایشان را درآورده و دیگری را بپوشند ولی بر آن ها سنگین آمد و نتوانستند پس ندا برآمد: آسان در آوردن آن بر شما تا وقتی که به ولایت علی علیه السلام ایمان

نیاورید سخت است. پس اقرار کردند و آن ها را درآوردند؛ پس رفتند تا لباس شب بپوشند ولی بر آن ها سنگین شد و ندا برآورد: تا وقتی به ولایت علی علیه السلام اعتراف نکنید جامه های ما بر شما حرام است. آن گاه اعتراف کردند. رفتند تا غذا بخورند ولی لقمه ها برایشان سنگین شد؛ و آن هایی که سنگین نشده بود در دهانشان تبدیل به سنگ گشت و ندا برآورد: طعام های ما تا زمانی که به ولایت علی علیه السلام اعتراف نکنید بر شما حرام است پس اعتراف کردند، آن گاه رفتند تا بول کرده و قضای حاجت کنند ولی بر آن ها سخت آمد و شکم ها و برهنگی شان ندا دادند: سلامت از ما تا زمانی که به ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام ایمان نیاورید بر شما حرام است. آن گاه اعتراف کردند سپس یکی از آنان آزرده شد و گفت: «اللهم ان کان هذا هو الحق من عندک فأمطر علینا فی السماء أو أثما بعذاب ألیم» - . انفال/۳۲ - {خدایا

اگر این کتاب همان حق از جانب توست پس بر ما از آسمان سنگ های بباران یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور.} خداوند تبارک و تعالی فرمود: «و ما کان الله لیعذبهم و أنت فیهم» {ولی تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند} به راستی عذاب ریشه کن هنگامی نازل می شود که پیامبر صلی الله علیه و آله از بین آن ها خارج شود، پس خدای عزوجل فرمود: «و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون» {تا آنان طلب آمرزش می کنند خدا عذاب کننده ایشان نخواهد بود} آن ها توبه و انابه اظهار می کنند و از حکمت های خداوند در دنیا آن است که تو را به قبول ظاهر و ترک جستجو از باطن دستور می دهد چون دنیا جایگاه مهلت دادن و به تأخیر انداختن است و آخرت، خانه عِقاب و جزاست که بُعدی در آن نیست.و فرمود: و ما کان الله معذبهم { خدا عذاب کننده ایشان نخواهد بود.} در بین آن ها کسانی هستند که استغفار می کنند، چرا که اگر در میان آنها کسی نبود که خدا علم داشت که ایمان خواهند آورد یا از نسل آنان خاندانی پاک خارج خواهد شد که پروردگارت آنان را از ایمان و ثواب خود برخوردار خواهد کرد و به خاطر پدران کافرشان ایشان را هلاک نخواهد کرد، اگر اینگونه نبود آنان را نابود می ساخت. و آن سخن رسول خداست که فرمود: ناصبی ها آیاتی را نسبت به علی علیه السلام پدید آوردند تا آنجا که چیزهایی را نسبت دادند که در حکمت او جایز نیست، زیرا آنان به احکام خداوند نادانند و باطل هایی را به خدا نسبت می‌دهند.

**[ترجمه]

«۱۵»

یل، [الفضائل] لابن شاذان رُوِیَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بَلَغَهُ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَمْرٌ فَأَرْسَلَ إِلَیْهِ سَلْمَانَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ وَ قَالَ قُلْ لَهُ قَدْ بَلَغَنِی عَنْکَ کَیْتَ وَ کَیْتَ وَ کَرِهْتُ أَنْ أَعْتِبَ عَلَیْکَ فِی وَجْهِکَ فَیَنْبَغِی أَنْ لَا یُقَالَ فِیَّ إِلَّا الْحَقُّ فَقَدْ غُصِبْتُ حَقِّی عَلَی الْقَذَی وَ صَبَرْتُ حَتَّی تَبْلُغَ الْکِتَابُ أَجَلَهُ فَنَهَضَ سَلْمَانُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ وَ بَلَّغَهُ ذَلِکَ وَ عَاتَبَهُ وَ ذَکَرَ مَنَاقِبَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ ذَکَرَ فَضَائِلَهُ وَ بَرَاهِینَهُ فَقَالَ عُمَرُ عِنْدِی الْکَثِیرُ مِنْ فَضَائِلِ عَلِیٍّ علیه السلام وَ لَسْتُ بِمُنْکِرٍ فَضْلَهُ إِلَّا أَنَّهُ یَتَنَفَّسُ الصُّعَدَاءَ وَ یُظْهِرُ الْبَغْضَاءَ فَقَالَ لَهُ سَلْمَانُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ حَدِّثْنِی بِشَیْ ءٍ مِمَّا رَأَیْتَهُ مِنْهُ فَقَالَ عُمَرُ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ نَعَمْ خَلَوْتُ بِهِ ذَاتَ یَوْمٍ فِی شَیْ ءٍ مِنْ أَمْرِ الْجَیْشِ فَقَطَعَ حَدِیثِی وَ قَامَ مِنْ عِنْدِی وَ قَالَ مَکَانَکَ حَتَّی أَعُودَ إِلَیْکَ فَقَدْ عَرَضَتْ لِی حَاجَةٌ فَمَا کَانَ أَسْرَعَ أَنْ رَجَعَ عَلِیٌّ ثَانِیَةً وَ عَلَی ثِیَابِهِ وَ عِمَامَتِهِ غُبَارٌ کَثِیرٌ فَقُلْتُ لَهُ مَا شَأْنُکَ فَقَالَ أَقْبَلَ نَفَرٌ مِنَ الْمَلَائِکَةِ وَ فِیهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یُرِیدُونَ مَدِینَةً بِالْمَشْرِقِ یُرِیدُونَ مَدِینَةَ جَیْحُونَ فَخَرَجْتُ لِأُسَلِّمَ عَلَیْهِ وَ هَذِهِ الْغَبَرَةُ رَکِبَتْنِی مِنْ سُرْعَةِ

الْمَشْيِ فَقَالَ عُمَرُ فَضَحِكْتُ مُتَعَجِّباً حَتَّى اسْتَلْقَيْتُ عَلَى قَفَائِي وَ قُلْتُ لَهُ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله قَدْ مَاتَ

ص: ۴۲

۱- ۱. فی المصدر: لو أن فیهم.

۲- ۲. اخترمه: أهلکه و استأصله.

۳- ۳. تفسیر الإمام: ۲۶۵ و ۲۶۶.

وَ بَلَى وَ تَزْعُمُ أَنَّكَ لَقِيتَهُ السَّاعَةَ وَ سَلَّمْتَ عَلَيْهِ فَهَذَا مِنَ الْعَجَائِبِ وَ مِمَّا لَا يَكُونُ فَغَضِبَ عَلِيٌّ علیه السلام وَ نَظَرَ إِلَيَّ وَ قَالَ تُكَذِّبُنِي يَا ابْنَ الْخَطَّابِ فَقُلْتُ لَا تَغْضَبْ وَ عُدْ إِلَى مَا كُنَّا فِيهِ فَإِنَّ هَذَا مِمَّا لَا يَكُونُ أَبَداً قَالَ فَإِنْ أَنْتَ رَأَيْتَهُ حَتَّى لَا تُنْكِرَ مِنْهُ شَيْئاً اسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ مِمَّا قُلْتَ وَ أَضْمَرْتَ وَ أَحْدَثْتَ تَوْبَةً مِمَّا أَنْتَ فِيهِ وَ تَرَكْتَ حَقّاً لِي فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ قُمْ فَقُمْتُ مَعَهُ فَخَرَجْنَا إِلَى طَرَفِ الْمَدِينَهِ وَ قَالَ لِي غَمِّضْ عَيْنَيْكَ فَغَمَّضْتُهُمَا فَقَالَ افْتَحْهُمَا فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَإِذَا أَنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَعَهُ نَفَرٌ مِنَ الْمَلَائِكَهِ فَلَمَّا أَطَلْتُ النَّظَرَ قَالَ لِي هَلْ رَأَيْتَهُ فَقُلْتُ نَعَمْ قَالَ غَمِّضْ عَيْنَيْكَ فَغَمَّضْتُهُمَا ثُمَّ قَالَ افْتَحْهُمَا فَإِذَا لَا عَيْنٌ وَ لَا أَثَرٌ فَقُلْتُ لَهُ هَلْ رَأَيْتَ مِنْ عَلِيٍّ علیه السلام غَيْرَ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ إِنَّهُ اسْتَقْبَلَنِي يَوْماً وَ أَخَذَ بِيَدِي وَ مَضَى بِي إِلَى الْجَبَّانَهِ وَ كُنَّا نَتَحَدَّثُ فِي الطَّرِيقِ وَ كَانَ بِيَدِهِ قَوْسٌ فَلَمَّا صِرْنَا فِي الْجَبَّانَهِ رَمَى بِقَوْسِهِ مِنْ يَدِهِ فَصَارَ ثُعْبَاناً عَظِيماً مِثْلَ ثُعْبَانِ مُوسَى علیه السلام وَ فَتَحَ فَاهُ وَ أَقْبَلَ لِيَبْتَلِعَنِي فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ طَارَ قَلْبِي مِنَ الْخَوْفِ وَ تَنَحَّيْتُ وَ ضَحِكْتُ فِي وَجْهِ عَلِيٍّ علیه السلام وَ قُلْتُ الْأَمَانَ يَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ- وَ أَذْكُرُ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ مِنَ الْجَمِيلِ فَلَمَّا سَمِعَ هَذَا الْقَوْلَ افْتَرَّ(۱) ضَاحِكاً وَ قَالَ لَطُفْتَ فِي الْكَلَامِ وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ نَشْكُرُ الْقَلِيلَ فَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى الثُّعْبَانِ وَ أَخَذَهُ بِيَدِهِ فَإِذَا هُوَ قَوْسُهُ الَّذِي كَانَ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ عُمَرُ يَا سَلْمَانُ إِنِّي كَتَمْتُ ذَلِكَ عَنْ كُلِّ أَحَدٍ وَ أَخْبَرْتُكَ بِهِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَإِنَّهُمْ أَهْلُ بَيْتٍ يَتَوَارَثُونَ هَذِهِ الْأُعْجُوبَهَ كَابِرٌ عَنْ كَابِرٍ وَ لَقَدْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَأْتِي بِمِثْلِ ذَلِكَ وَ كَانَ أَبُو طَالِبٍ وَ عَبْدُ اللَّهِ يَأْتِيَانِ بِمِثْلِ ذَلِكَ فِي الْجَاهِلِيَّهِ وَ أَنَا لَا أُنْكِرُ فَضْلَ عَلِيٍّ علیه السلام وَ سَابِقَتَهُ وَ نَجْدَتَهُ وَ كَثْرَهَ عِلْمِهِ فَارْجِعْ إِلَيْهِ وَ اعْتَذِرْ عَنِّي إِلَيْهِ وَ أَثْنِ عَنِّي عَلَيْهِ بِالْجَمِيلِ (۲).

**[ترجمه]الفضائل: از امام صادق علیه السلام روایت شده که دستوری از عمر بن خطّاب به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، آن حضرت علیه السلام سلمان را نزد او فرستاد و فرمود: به او بگو: از جانب تو چنین و چنان به من رسیده است و من نخواستم که تو را مستقیماً سرزنش کنم، شایسته نیست که درباره من جز حق گفته شود تو حق مرا غصب کردی و من با دشواری صبر کردم تا تقدیر به نهایت خود برسد. سلمان که خدا از او راضی باشد برخاست و نامه را به عمر رساند و وی را سرزنش کرد و کرامات و فضایل و براهین امیرالمؤمنین علیه السلام را ذکر کرد. عمر گفت: من بسیاری از فضایل علی علیه السلام را می دانم و منکر آن ها نیستم جز این که او آه می کشد و دشمنی را آشکار می کند. سلمان به او گفت: نمونه ای از آن چه از او دیده ای را بگو، عمر گفت: ای أبا عبدالله من روزی درباره مسایل سپاه با او خلوت کردم، پس کلامم را قطع کرد و از پیش من بلند شد و فرمود: سر جایت باش تا نزدت بازگردم، کاری برایم پیش آمده است. آنگاه بلافاصله برگشت در حالی که بر جامه و عمامه اش غبار بسیاری نشسته بود. من به ایشان گفتم: شما را چه شده است؟ فرمود: عده ای از فرشتگان به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من آمدند که می‌خواستند به شهری در مشرق یعنی جیحون بروند. من بیرون رفتم تا به او سلام کنم و این غباری که بر من نشسته از سرعت راه رفتن است، عمر گفت: من در حالی که تعجب کرده بودم خندیدم به طوری که به پشت افتادم و به او گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافته و پوسیده است آن گاه تو گمان می کنی که هم اکنون او را دیده و بر او سلام کرده ای؟ این از عجائب است و امکان ندارد، پس علی علیه السلام خشمگین شد و به من نگاه کرد و فرمود: ای پسر خطاب مرا تکذیب می کنی؟ گفتم خشمگین مشو و به واقعیت برگرد این از اموری است که هرگز اتفاق نمی افتد. علی علیه السلام فرمود: اگر تو او را ببینی تا چیزی را از او انکار نکنی از آنچه گفتی و پنهان ساختی نزد خداوند استغفار می کنی و از آنچه اعتقاد داری توبه می کنی و حق را به من می دهی؟ گفتم: بله، فرمود: بلند شو با او بلند شده و به حومه شهر رفتیم، وبه من فرمود: چشمانت را ببند و من بستم، پس فرمود: آن ها را باز کن و من باز کردم و ناگهان رسول خدا صلی الله علیه و آله را همراه گروهی از فرشته ها دیدم. هنگامی که خیره شدم به من فرمود: آیا او را دیدی؟ گفتم: بله، فرمود:

چشمانت را ببند و من بستم پس فرمود: آن ها را باز کن آن گاه دیدم که هیچ اثری از آن ها نیست.

من به او گفتم: آیا از علی غیر از آن دیده‌ای؟ گفت: بله او روزی با من برخورد کرد و دست مرا گرفت و مرا به گورستان برد، ما در راه صحبت می کردیم و در دست او کمانی بود هنگامی که در گورستان رسیدیم آن را از دستش انداخت و تبدیل به اژدهای بزرگی مانند اژدهای موسی علیه السلام شد و دهانش را باز کرد تا مرا ببلعد، هنگامی که آن را دیدم قلبم از ترس به تپش افتاد دور شدم و لبخندی به چهره علی علیه السلام زدم و گفتم: ای علی بن أبی طالب امان بده و نیکی بین من و خود را به یاد بیاور هنگامی که این گفته را شنید تبسمی کرد و فرمود: در سخنت مهربان بودی و ما اهل بیت از اندک هم سپاسگزاری می کنیم، آن گاه با دستش به اژدها زد و او را با دستش گرفت که تبدیل به کمانی شد که در دستش بود.

سپس عمر گفت: ای سلمان من آن را از هر کسی پنهان کردم و ای اباعبدالله تو را از آن آگاه ساختم آن ها اهل بیت هستند این شگفتی را نسل اندر نسل به ارث می برند، ابراهیم نیز همانند آن را می آورده است و ابوطالب و عبدالله نیز در جاهلیت مانند آن را می آورده اند و من برتری علی علیه السلام و سابقه و شجاعت و کثرت عملش را انکار نمی کنم پس به سوی او برگرد و از جانب من از او عذر خواهی کن و از طرف من به نیکی او را ستایش کن. - . الفضائل: ۶۵ و ۶۶ -

**[ترجمه]

«۱۶»

یل، [الفضائل] لابن شاذان رَوَى عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام

ص: ۴۳

۱- ۱. افتر الرجل: ضحک ضحکا حسنا.

۲- ۲. الفضائل: ۶۵ و ۶۶.

جَالِساً فِي دَكَّهِ الْقَضَاءِ إِذْ نَهَضَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ صَفْوَانُ الْأَكْحَلُ وَ قَالَ لَهُ أَنَا رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِكَ وَ عَلَيَّ ذُنُوبٌ فَأُرِيدُ أَنْ تُطَهِّرَنِي مِنْهَا فِي الدُّنْيَا لِأَصِلَ إِلَى الْآخِرَهِ وَ مَا مَعِي ذَنْبٌ فَقَامَ الْإِمَامُ عليه السلام مَا أَعْظَمَ ذُنُوبَكَ وَ مَا هِيَ فَقَالَ أَنَا أَلُوطُ الصِّبْيَانَ فَقَالَ عليه السلام أَيُّمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ ضَرْبَهٌ بِذِي الْفَقَارِ أَوْ أُقَلِّبُ عَلَيْكَ جِدَاراً أَوْ أَرْمِي عَلَيْكَ نَاراً فَإِنَّ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنِ ارْتَكَبَ تِلْكَ الْمَعْصِيَهَ فَقَالَ يَا مَوْلَايَ أَحْرِقْنِي بِالنَّارِ لِأَنْجُوَ مِنْ نَارِ الْآخِرَهِ فَقَالَ عليه السلام يَا عَمَّارُ اجْمَعْ أَلْفَ حُزْمَهِ(۱) قَصَبٍ لِنُضْرِمَهُ غَدَاهَ غَدٍ بِالنَّارِ ثُمَّ قَالَ لِلرَّجُلِ انْهَضْ وَ أَوْصِ بِمَا لَكَ وَ بِمَا عَلَيْكَ قَالَ فَنَهَضَ الرَّجُلُ وَ أَوْصَى بِمَا لَهُ وَ مَا عَلَيْهِ وَ قَسَّمَ أَمْوَالَهُ عَلَى أَوْلَادِهِ وَ أَعْطَى كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ ثُمَّ بَاتَ عَلَى حُجْرَهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي بَيْتِ نُوحٍ شَرْقِيِّ جَامِعِ الْكُوفَهِ فَلَمَّا صَلَّى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ يَا عَمَّارُ نَادِ بِالْكُوفَهِ- اخْرُجُوا وَ انْظُرُوا حُكْمَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ جَمَاعَهٌ مِنْهُمْ كَيْفَ يُحْرِقُ رَجُلًا مِنْ شِيعَتِهِ وَ مُحِبِّيهِ وَ هُوَ السَّاعَهَ يُرِيدُ يُحْرِقُهُ بِالنَّارِ فَبَطَلَتْ إِمَامَتُهُ فَسَمِعَ بِذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ عَمَّارٌ فَأَخَذَ الْإِمَامُ الرَّجُلَ وَ رَمَى عَلَيْهِ أَلْفَ حُزْمَهٍ مِنَ الْقَصَبِ فَأَعْطَاهُ مِقْدَحَهً وَ كِبْرِيتاً وَ قَالَ اقْدَحْ وَ أَحْرِقْ نَفْسَكَ فَإِنْ كُنْتَ مِنْ شِيعَتِي وَ مُحِبِّيَّ وَ عَارِفِيَّ فَإِنَّكَ لَا تَحْتَرِقُ بِالنَّارِ وَ إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُخَالِفِينَ الْمُكَذِّبِينَ فَالنَّارُ تَأْكُلُ لَحْمَكَ وَ تَكْسِرُ عَظْمَكَ فَأَوْقَدَ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ وَ احْتَرَقَ الْقَصَبُ وَ كَانَ عَلَى الرَّجُلِ ثِيَابٌ بِيضٌ فَلَمْ تَعْلَقْ بِهَا النَّارُ وَ لَمْ تَقْرَبْهَا الدُّخَانُ فَاسْتَفْتَحَ الْإِمَامُ عليه السلام وَ قَالَ كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَ ضَلُّوا ضَلالًا بَعِيداً ثُمَّ قَالَ إِنَّ شِيعَتَنَا مِنَّا وَ أَنَا قَسِيمُ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ وَ أَشْهَدَ لِي بِذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَهٍ(۲).

**[ترجمه]الفضائل: عمار بن یاسر روایت کرده است که: امیرالمؤمنین علیه السلام در مسند قضاوت نشسته بود که مردی که به آن صفوان الأکحَل گفته می شد بلند شد و گفت: من مردی از شیعه شما هستم و گناهانی مرتکب شده ام و از شما می خواهم که مرا در دنیا از آن گناهان پاک کنید تا پاک به سوی آخرت بروم، امام علیه السلام برخاست (فرمود)گناهانت چه بسیار است. آنها چیست؟ گفت: من با پسر بچه ها لواط می کنم. امام علیه السلام فرمود: جزای هر کس که این معصیت را انجام دهد این است که یا ضربه ای با ذوالفقار به او بزنم یا دیوار را بر روی آن برگردانم و یا این که در آتش بیندازم پس کدام را انتخاب می کنی؟ گفت: ای سرورم مرا با آتش بسوزان تا از آتش آخرت در امان باشم. آن حضرت علیه السلام فرمود: ای عمار هزار پشته هیزم جمع کن تا صبح فردا او را آتش بزنیم آنگاه به مرد فرمود: بلند شو و به اموال و دارایی‌هایت وصیت کن، مرد بلند شد و به دار و ندار خود وصیت کرد و اموالش را در بین فرزندانش تقسیم نمود و حق هر کس را داد سپس شب را در حجره امیرالمؤمنین در خانه نوح در جانب شرقی مسجد کوفه گذراند. هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام نماز خواند فرمود: ای عمار مردم کوفه را صدا بزن و بگو: از خانه بیرون بیایید و حکم امیرالمؤمنین علیه السلام را مشاهده کنید. عده ای گفتند: او چگونه مردی از شیعیان و دوستدارانش را آتش می زند اگر او را بسوزاند امامتش باطل می شود! امیرالمؤمنین علیه السلام این حرف را شنید. عمار گفت: امام آن مرد را گرفت و روی آن هزار پشته هیزم انداخت و به او آتش زنه و کبریتی داد و فرمود: روشن کن و خودت را بسوزان پس تو اگر از شیعیان و دوستداران وعارفانم باشی در آتش نمی سوزی امّا اگر از مخالفان و تکذیب کنندگانم باشی آتش تمامی گوشت تو را می سوزاند و استخوانت را می شکند. مرد آتش را روشن کرد و هیزم آتش گرفت، مرد لباس سفیدی پوشیده بود که آتش بر آن نگرفت و دود نزدیک آن نشد، امام علیه السلام پیروزی طلب کرد و فرمود: منحرفان به خدا دروغ بستند و بسیار گمراه شدند و فرمود: شیعه ما متعلق به ماست و من تقسیم کننده بهشت و جهنم هستم و رسول خدا صلی الله علیه و آله در جاهای زیادی به نفع من شهادت داده است. - . الفضائل: ۷۷ و ۷۸. -

**[ترجمه]

«۱۷»

فر، [تفسیر فرات بن إبراهیم] عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَخْلَدٍ الْجُعْفِيُّ مُعَنْعَناً عَنِ الْأَعْمَشِ قَالَ: خَرَجْتُ حَاجّاً إِلَى مَكَّهَ فَلَمَّا انْصَرَفْتُ بُعَيْداً رَأَيْتُ عَمْيَاءَ عَلَى ظَهْرِ الطَّرِيقِ تَقُولُ بِحَقِ (۳)

مُحَمَّدٍ

ص: ۴۴

۱- ۱. بالمهمله ثمّ المعجمه ما حزم و شد من الحطب و غيره.

۲- ۲. الفضائل: ۷۷ و ۷۸.

۳- ۳. فی المصدر: اللّهمّ إنّی اسألك بحق اه.

وَ آلِهِ رُدَّ عَلَيَّ بَصَرِي قَالَ فَتَعَجَّبْتُ مِنْ قَوْلِهَا وَ قُلْتُ لَهَا أَيُّ حَقٍّ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ عَلَى اللَّهِ إِنَّمَا الْحَقُّ لَهُ عَلَيْهِمْ فَقَالَتْ مَهْ يَا لُكَعُ وَ اللَّهِ مَا ارْتَضَى هُوَ حَتَّى حَلَفَ بِحَقِّهِمْ فَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ عَلَيْهِ حَقّاً مَا حَلَفَ بِهِ قَالَ قُلْتُ وَ أَيَّ مَوْضِعٍ حَلَفَ قَالَتْ قَوْلُهُ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ-(١) وَ الْعَمْرُ فِي كَلَامِ الْعَرَبِ الْحَيَاةُ قَالَ فَقَضَيْتُ حَجَّتِي ثُمَّ رَجَعْتُ فَإِذَا بِهَا مُبْصِرَةً فِي مَوْضِعِهَا وَ هِيَ تَقُولُ أَيُّهَا النَّاسُ أَحِبُّوا عَلِيّاً فَحُبُّهُ يُنْجِيكُمْ مِنَ النَّارِ قَالَ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهَا وَ قُلْتُ أَ لَسْتِ الْعَمْيَاءَ بِالْأَمْسِ تَقُولِينَ بِحَقِ (٢) مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ رُدَّ عَلَيَّ بَصَرِي قَالَتْ بَلَى قُلْتُ حَدِّثِينِي بِقِصَّتِكِ قَالَتْ وَ اللَّهِ مَا جُزْتَنِي حَتَّى وَقَفَ عَلَيَّ رَجُلٌ فَقَالَ لِي إِنْ رَأَيْتِ مُحَمَّداً وَ آلَهُ تَعْرِفِينَهُ قُلْتُ لَا وَ لَكِنْ بِالدَّلَالَةِ(٣) الَّتِي جَاءَتْنَا قَالَتْ فَبَيْنَا هُوَ يُخَاطِبُنِي إِذْ أَتَانِي رَجُلٌ آخَرُ مُتَوَكِّئاً عَلَى رَجُلَيْنِ فَقَالَ مَا قِيَامُكَ مَعَهَا قَالَ إِنَّهَا تَسْأَلُ رَبَّهَا بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ- أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهَا بَصَرَهَا فَادْعُ اللَّهَ لَهَا قَالَ فَدَعَا رَبَّهُ وَ مَسَحَ عَلَى عَيْنَيَّ بِيَدِهِ فَأَبْصَرْتُ فَقُلْتُ مَنْ أَنْتُمْ فَقَالَ أَنَا مُحَمَّدٌ وَ هَذَا عَلِيٌّ قَدْ رَدَّ اللَّهُ عَلَيْكِ بَصَرَكِ اقْعُدِي فِي مَوْضِعِكِ هَذَا حَتَّى يَرْجِعَ النَّاسُ وَ أَعْلِمِيهِمْ أَنَّ حُبَّ عَلِيٍّ يُنْجِيهِمْ مِنَ النَّارِ (۴).

**[ترجمه]تفسیر فرات بن إبراهیم: أعمش گفت: به قصد حج به سمت مکه رهسپار شدم وقتی مقداری گذشتم زنی کور را بر سر راه دیدم می گفت: پروردگارا به حق محمد و خاندانش بینایی ام را به من برگردان، أعمش گفت: من از گفته او تعجب کرده و به او گفتم: محمد و آل او چه حقی بر خدا دارند؟ بلکه خداوند بر آن ها حق دارد، زن گفت: ای فرومایه ساکت شو، به خدا سوگند خداوند خشنود نگشت تا به حق آن ها سوگند خورد پس اگر حقی از آن ها بر او نبود سوگند نمی خورد من گفتم: خدا در کجا سوگند خورده است؟ آن زن قول خداوند تعالی را گفت: لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ - . حجر/۷۲ - {به جان تو سوگند که آنان در مستی خود سرگردان بودند.} و العَمر در کلام عرب به معنی زندگی است. أعمش گفت: من حج گذاشته و برگشتم ناگهان او را دیدم که در همان مکان بینا گشته و می گوید: ای مردم دوستدار علی باشید که دوستی او شما را از آتش رهایی می بخشد من به او سلام کرده و گفتم: آیا چند روز گذشته نابینا نبودی و می گفتی پروردگارا به حق محمد و آلش بینایی ام را به من برگردان؟ زن گفت: آری، گفتم: ماجرا را برایم تعریف کن، او گفت: به محض اینکه از پیشم رفتی مردی نزد من آمد و گفت: اگر محمد و آلش را ببینی می شناسی؟ گفتم: نه اما شاید با نشانه ای آنها را بشناسم زن گفت: در حالی که او با من سخن می گفت: مرد دیگری در حالی که به دو مرد دیگر تکیه کرده بود نزد من آمد و گفت: با او چه کار داری؟ گفت: او از خداوند می خواهد که به حق محمد و آلش بینایی اش را به او برگرداند پس برای او دعا کن، او به درگاه پروردگارش دعا کرد و با دستش روی چشمم کشید و من بینا گشتم و گفتم: شما کیستید؟ گفت: من محمدم و این علی است، خداوند بینایی ات را به تو برگردانده است، سر جایت بنشین تا مردم برگردند و آنها را آگاه کن که دوستی علی آن ها را از آتش نجات می بخشد. - . تفسیر فرات: ۹۹ - ۱۰۰ -

**[ترجمه]

«۱۸»

ج، [الإحتجاج] م، [تفسیر الإمام علیه السلام] قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهما السلام: كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَاعِداً ذَاتَ يَوْمٍ فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْيُونَانِيِّينَ الْمُدَّعِينَ لِلْفَلْسَفَةِ وَ الطِّبِّ فَقَالَ يَا أَبَا حَسَنٍ (۵) بَلَغَنِي خَبَرُ صَاحِبِكَ وَ أَنَّ بِهِ جُنُوناً وَ جِئْتُ لِأُعَالِجَهُ فَلَحِقْتُهُ قَدْ مَضَى لِسَبِيلِهِ وَ فَاتَنِي مَا أَرَدْتُ مِنْ ذَلِكَ وَ قَدْ قِيلَ لِي إِنَّكَ ابْنُ عَمِّهِ وَ صِهْرُهُ وَ أَرَى (۶) صُفَاراً قَدْ عَلَاكَ وَ

سَاقَیْنِ دَقِیقَتَیْنِ مَا أَرَاهُمَا تُقِلَّانِکَ-(۷) فَأَمَّا الصُّفَارُ فَعِنْدِی دَوَاؤُهُ وَ أَمَّا

ص: ۴۵

۱- ۱. سوره الحجر: ۷۲.

۲- ۲. فی المصدر: اللّهمّ إنّی اسألک بحق اه.

۳- ۳. فی المصدر: بالولاء.

۴- ۴. تفسیر فرات: ۹۹- ۱۰۰.

۵- ۵. فی المصدرین: فقال له: یا ابا الحسن.

۶- ۶. فی المصدرین: واری بک اه.

۷- ۷.«: تقلانک.

السَّاقَانِ الدَّقِيقَانِ فَلَا حِيلَهَ(۱) لِتَغْلِيظِهِمَا وَ الْوَجْهُ أَنْ تَرْفُقَ بِنَفْسِكَ فِي الْمَشْيِ تُقَلِّلُهُ وَ لَا تُكَثِّرُهُ وَ فِيمَا تَحْمِلُهُ عَلَى ظَهْرِكَ وَ تَحْضُنُهُ (۲) بِصَدْرِكَ أَنْ تُقَلِّلَهُمَا وَ لَا تُكَثِّرَهُمَا فَإِنَّ سَاقَيْكَ دَقِيقَانِ لَا يُؤْمَنُ عِنْدَ حَمْلِ ثَقِيلٍ انْقِصَافُهُمَا-(۳) وَ أَمَّا الصُّفَارُ فَدَوَاؤُكَ (۴)

عِنْدِي وَ هُوَ هَذَا وَ أَخْرَجَ دَوَاءً وَ قَالَ هَذَا لَا يُؤْذِيكَ وَ لَا يُخَيِّسُكَ-(۵) وَ لَكِنَّهُ يَلْزَمُكَ حِمْيَةٌ مِنَ اللَّحْمِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً ثُمَّ يُزِيلُ صُفَارَكَ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام(۶) قَدْ ذَكَرْتَ نَفْعَ هَذَا الدَّوَاءِ الصُّفَارِيِّ فَهَلْ تَعْرِفُ شَيْئاً يَزِيدُ فِيهِ وَ يَضُرُّهُ فَقَالَ الرَّجُلُ بَلَى حَبَّةٌ مِنْ هَذَا وَ أَشَارَ إِلَى دَوَاءٍ مَعَهُ وَ قَالَ إِنْ تَنَاوَلَهُ الْإِنْسَانُ وَ بِهِ صُفَارٌ أَمَاتَهُ مِنْ سَاعَتِهِ وَ إِنْ كَانَ لَا صُفَارَ بِهِ صَارَ بِهِ صُفَارٌ حَتَّى يَمُوتَ فِي يَوْمِهِ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام فَأَرِنِي هَذَا الضَّارَّ فَأَعْطَاهُ فَقَالَ (۷) كَمْ قَدْرُ هَذَا فَقَالَ قَدْرُ مِثْقَالَيْنِ سَمٌّ نَاقِعٌ وَ قَدْرُ كُلِّ حَبَّةٍ مِنْهُ يَقْتُلُ رَجُلًا فَتَنَاوَلَهُ عَلِيٌّ عليه السلام فَقَمَحَهُ (۸) وَ عَرِقَ عَرَقاً خَفِيفاً وَ جَعَلَ الرَّجُلُ يَرْتَعِدُ وَ يَقُولُ فِي نَفْسِهِ الْآنَ أُوخَذُ بِابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ يُقَالُ قَتَلْتَهُ وَ لَا يُقْبَلُ مِنِّي قَوْلِي إِنَّهُ لَهُوَ أَلْجَأَنِي عَلَى نَفْسِي فَتَبَسَّمَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ قَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ أَصَحُّ مَا كُنْتُ بَدَناً الْآنَ لَمْ يَضُرَّنِي مَا زَعَمْتَ أَنَّهُ سَمٌّ فَغَمِّضْ عَيْنَيْكَ فَغَمَّضَ ثُمَّ قَالَ افْتَحْ عَيْنَيْكَ فَفَتَحَ فَنَظَرَ إِلَى وَجْهِ عَلِيٍّ عليه السلام فَإِذَا هُوَ أَبْيَضُ أَحْمَرُ مُشْرَبٌ حُمْرَةً فَارْتَعَدَ الرَّجُلُ مِمَّا رَآهُ وَ تَبَسَّمَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ قَالَ أَيْنَ الصُّفَارُ الَّذِي زَعَمْتَ أَنَّهُ بِي فَقَالَ وَ اللَّهِ لَكَأَنَّكَ لَسْتَ مَنْ رَأَيْتُ قَبْلُ كُنْتَ مُصْفَاراً فَأَنْتَ الْآنَ مُوَرَّدٌ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَزَالَ عَنِّي الصُّفَارُ بِسَمِّكَ الَّذِي زَعَمْتَ أَنَّهُ قَاتِلِي وَ أَمَّا سَاقَايَ

۱- ۱. في المصدرين: فلا حيله لي اه.

۲- ۲.«: تحتضنه.

۳- ۳. انقصف: انكسر.

۴- ۴. في المصدرين: فدواؤه.

۵- ۵. خاص اللحم: فسدت رائحته.

۶- ۶. في المصدرين: فقال له عليّ بن أبي طالب عليه السلام.

۷- ۷.«: فأعطاه اياه، فقال له.

۸- ۸. قمح السويق: استفه و الشراب: اخذه في راحته فلطعه.

هَاتَانِ وَ مَدَّ رِجْلَيْهِ وَ كَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ فَإِنَّكَ زَعَمْتَ أَنِّی أَحْتَاجُ أَنْ أَرْفُقَ (۱)

بِيَدَنِی فِی حَمْلِ مَا أَحْمِلُ عَلَيْهِ لِئَلَّا يَنْقَصِفَ السَّاقَانِ وَ أَنَا أَدُلُّكَ أَنَّ طِبَّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ خِلَافُ طِبِّكَ وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى أُسْطُوَانَهِ خَشَبٍ غَلِيظَهٍ-(۲)

عَلَى رَأْسِهَا سَطْحُ مَجْلِسِهِ الَّذِی هُوَ فِيهِ وَ فِی فَوْقِهِ حُجْرَتَانِ إِحْدَاهُمَا فَوْقَ الْآخَرِ وَ حَرَّكَهَا أَوِ احْتَمَلَهَا(۳)

فَارْتَفَعَ السَّطْحُ وَ الْحِيطَانُ وَ فَوْقَهُمَا الْغُرْفَتَانِ فَغُشِیَ عَلَى الْيُونَانِیِّ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام صُبُّوا عَلَيْهِ مَاءً-(۴)

فَأَفَاقَ وَ هُوَ يَقُولُ وَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ عَجَباً فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ عليه السلام هَذِهِ قُوَّهُ السَّاقَيْنِ الدَّقِيقَيْنِ وَ احْتِمَالُهُمَا فِی طِبِّكَ هَذَا يَا يُونَانِیُّ فَقَالَ الْيُونَانِیُّ أَ مِثْلُكَ كَانَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله فَقَالَ عَلِیٌّ عليه السلام فَهَلْ عِلْمِی إِلَّا مِنْ عِلْمِهِ وَ عَقْلِی إِلَّا مِنْ عَقْلِهِ وَ قُوَّتِی إِلَّا مِنْ قُوَّتِهِ لَقَدْ أَتَاهُ ثَقَفِیٌّ كَانَ أَطَبَّ الْعَرَبِ فَقَالَ لَهُ إِنْ كَانَ بِكَ جُنُونٌ دَاوَيْتُكَ فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله أَ تُحِبُّ أَنْ أُرِيَكَ آيَهً تَعْلَمُ بِهَا غِنَایَ عَنْ طِبِّكَ وَ حَاجَتَكَ إِلَى طِبِّی قَالَ نَعَمْ قَالَ أَیَّ آيَهٍ تُرِيدُ قَالَ تَدْعُو ذَلِكَ الْعِذْقَ وَ أَشَارَ إِلَى نَخْلَهٍ سَحُوقٍ فَدَعَاهَا فَانْقَلَعَ أَصْلُهَا مِنَ الْأَرْضِ وَ هِیَ تَخُدُّ فِی الْأَرْضِ خَدّاً(۵)

حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ أَ كَفَاكَ قَالَ لَا قَالَ فَتُرِيدُ مَا ذَا قَالَ تَأْمُرُهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَى حَيْثُ جَاءَتْ-(۶)

وَ تَسْتَقِرَّ فِی مَقَرِّهَا الَّذِی انْقَلَعَتْ مِنْهُ فَأَمَرَهَا فَرَجَعَتْ وَ اسْتَقَرَّتْ فِی مَقَرِّهَا.

فَقَالَ الْيُونَانِیُّ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام هَذَا الَّذِی تَذْكُرُهُ عَنْ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله غَائِبٍ عَنِّی وَ أَنَا أَقْتَصِرُ مِنْكَ عَلَى أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ أَنَا أَتَبَاعَدُ عَنْكَ فَادْعُنِی وَ أَنَا لَا أَخْتَارُ الْإِجَابَهَ فَإِنْ جِئْتَ بِی إِلَيْكَ فَهِیَ آيَهٌ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام هَذَا إِنَّمَا يَكُونُ

۱- ۱. فی المصدرين: احتاج الی أن ارفق.

۲- ۲.«: عظيمه.

۳- ۳.«: و احتملها.

۴- ۴. فی المصدرين بعد ذلک: فصبوا عليه ماء.

۵- ۵. خد الأرض: شقها و أثر فيها.

۶- ۶. فی المصدرين: حيث جاءت منه.

آيَةً لَكَ وَحِدَكَ لِأَنَّكَ تَعْلَمُ مِنْ نَفْسِكَ أَنَّكَ لَمْ تُرِدْ وَ أَنِّي أَزَلْتُ اخْتِيَارَكَ مِنْ غَيْرِ أَنْ بَاشَرْتَ مِنِّي شَيْئاً أَوْ مِمَّنْ أَمَرْتُهُ بِأَنْ يُبَاشِرَكَ أَوْ مِمَّنْ قَصَدَ إِلَى ذَلِكَ وَ إِنْ (۱) لَمْ آمُرْهُ إِلَّا مَا يَكُونُ مِنْ قُدْرَهِ اللَّهِ الْقَاهِرِ وَ أَنْتَ يُونَانِيٌّ (۲) يُمْكِنُكَ أَنْ تَدَّعِيَ وَ يُمْكِنُ غَيْرَكَ أَنْ يَقُولَ إِنِّي قَدْ وَاطَأْتُكَ عَلَى ذَلِكَ فَاقْتَرِحْ إِنْ كُنْتَ مُقْتَرِحاً مَا هُوَ آيَةٌ لِجَمِيعِ الْعَالَمِينَ قَالَ لَهُ الْيُونَانِيُّ إِذَا جَعَلْتَ الِاقْتِرَاحَ إِلَيَّ فَأَنَا أَقْتَرِحُ أَنْ تَفْصِلَ أَجْزَاءَ تِلْكَ النَّخْلَهِ وَ تُفَرِّقَهَا وَ تُبَاعِدَ مَا بَيْنَهَا ثُمَّ تَجْمَعَهَا وَ تُعِيدَهَا كَمَا كَانَتْ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام هَذِهِ آيَةٌ وَ أَنْتَ رَسُولِي إِلَيْهَا يَعْنِي إِلَى النَّخْلَهِ فَقُلْ لَهَا إِنَّ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَأْمُرُ أَجْزَاءَكِ أَنْ تَتَفَرَّقَ وَ تَتَبَاعَدَ فَذَهَبَ فَقَالَ لَهَا فَتَفَاصَلَتْ وَ تَهَافَتَتْ وَ تَبَتَّرَتْ (۳) وَ تَصَاغَرَتْ أَجْزَاؤُهَا حَتَّى لَمْ تَرَ عَيْنٌ وَ لَا أَثَرٌ حَتَّى كَأَنْ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ نَخْلَةٌ قَطُّ فَارْتَعَدَتْ فَرَائِصُ الْيُونَانِيِّ وَ قَالَ يَا وَصِيَّ مُحَمَّدٍ قَدْ أَعْطَيْتَنِي اقْتِرَاحِيَ الْأَوَّلَ فَأَعْطِنِي الْآخَرَ فَأْمُرْهَا أَنْ تَجْتَمِعَ وَ تَعُودَ كَمَا كَانَتْ فَقَالَ أَنْتَ رَسُولِي إِلَيْهَا بَعْدُ-(۴) فَقُلْ لَهَا يَا أَجْزَاءَ النَّخْلَهِ إِنَّ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَأْمُرُكِ أَنْ تَجْتَمِعِي وَ كَمَا كُنْتِ تَعُودِي فَنَادَى الْيُونَانِيُّ فَقَالَ ذَلِكَ فَارْتَفَعَتْ فِي الْهَوَاءِ كَهَيْئَهِ الْهَبَاءِ الْمَنْثُورِ ثُمَّ جَعَلَتْ تَجْتَمِعُ جُزْءٌ جُزْءٌ مِنْهَا حَتَّى تَصَوَّرَ لَهَا الْقُضْبَانُ وَ الْأَوْرَاقُ وَ الْأُصُولُ وَ السَّعَفُ وَ الشَّمَارِيخُ وَ الْأَعْذَاقُ (۵) ثُمَّ تَأَلَّفَتْ وَ تَجَمَّعَتْ وَ اسْتَطَالَتْ وَ عَرَضَتْ وَ اسْتَقَلَّ أَصْلُهَا فِي مَقَرِّهَا وَ تَمَكَّنَ عَلَيْهَا سَاقُهَا وَ تَرَكَّبَ عَلَى السَّاقِ قُضْبَانُهَا وَ عَلَى الْقُضْبَانِ أَوْرَاقُهَا وَ فِي أَمْكِنَتِهَا أَعْذَاقُهَا-(۶) وَ قَدْ كَانَتْ فِي الِابْتِدَاءِ شَمَارِيخُهَا مُتَجَرِّدَهً-(۷) لِبُعْدِهَا

ص: ۴۸

۱- ۱. فی تفسیر الإمام: و انی.

۲- ۲. فی المصدرین: یا یونانی.

۳- ۳. أی تقطعت. و فی الاحتجاج: و تنثرت.

۴- ۴. فی المصدرین: فعد.

۵- ۵. السعف: جرید النخل. الشمروخ: العذق علیه بسر أو عنب. و عذق النخل کالعنقود من العنب.

۶- ۶. فی المصدرین: و استقر.

۷- ۷. فی الاحتجاج: متفرده. و فی التفسیر: مجرده.

مِنْ أَوَانِ الرُّطَبِ وَ الْبُسْرِ وَ الْخَلَالِ (۱) فَقَالَ الْيُونَانِيُّ وَ أُخْرَى أَجِبُّهَا(۲) أَنْ تُخْرِجَ شَمَارِيخُهَا خَلَالَهَا وَ تَقْلِبَهَا مِنْ خُضْرَةٍ إِلَى صُفْرَةٍ وَ حُمْرَةٍ وَ تَرْطِيبٍ وَ بُلُوغِ إِنَاهُ (۳) لِيُؤْكَلَ وَ تُطْعِمَنِي وَ مَنْ حَضَرَ مِنْهَا فَقَالَ عليه السلام(۴) أَنْتَ رَسُولِي إِلَيْهَا بِذَلِكَ فَمُرْهَا بِهِ فَقَالَ لَهُ الْيُونَانِيُّ مَا أَمَرَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأَخَلَّتْ وَ أَبْسَرَتْ وَ اصْفَرَّتْ وَ احْمَرَّتْ وَ تَرَطَّبَتْ وَ ثَقُلَتْ أَعْذَاقُهَا بِرُطَبِهَا فَقَالَ الْيُونَانِيُّ وَ أُخْرَى أُحِبُّهَا يَقْرُبُ مِنْ يَدِي أَعْذَاقُهَا أَوْ تَطُولُ يَدِي لِتَنَالَهَا وَ أَحَبُّ شَيْءٍ إِلَيَّ أَنْ تُنْزِلَ إِلَيَّ أَحَدَهَا وَ تُطَوِّلَ يَدِي إِلَى الْأُخْرَى الَّتِي هِيَ أُخْتُهَا فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مُدَّ الْيَدَ الَّتِي تُرِيدُ أَنْ تَنَالَهَا وَ قُلْ يَا مُقَرِّبَ الْبَعِيدِ قَرِّبْ يَدِي مِنْهَا وَ اقْبِضِ الْأُخْرَى الَّتِي تُرِيدُ أَنْ يُتْرَكَ (۵)

إِلَيْكَ الْعِذْقُ مِنْهَا وَ قُلْ يَا مُسَهِّلَ الْعَسِيرِ سَهِّلْ لِي تَنَاوُلَ مَا يَبْعُدُ عَنِّي مِنْهَا فَفَعَلَ ذَلِكَ وَ قَالَهُ فَطَالَتْ يُمْنَاهُ فَوَصَلَتْ إِلَى الْعِذْقِ وَ انْحَطَّتِ الْأَعْذَاقُ الْأُخَرُ فَسَقَطَتْ عَلَى الْأَرْضِ وَ قَدْ طَالَتْ عَرَاجِينُهَا-(۶) ثُمَّ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِنَّكَ إِنْ أَكَلْتَ مِنْهَا ثُمَّ لَمْ تُؤْمِنْ بِمَنْ أَظْهَرَ لَكَ عَجَائِبَهَا عَجَّلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الْعُقُوبَةِ الَّتِي يَبْتَلِيكَ بِهَا مَا يَعْتَبِرُ بِهِ عُقَلَاءُ خَلْقِهِ وَ جُهَّالُهُمْ فَقَالَ الْيُونَانِيُّ إِنِّي إِنْ كَفَرْتُ بَعْدَ مَا رَأَيْتُ فَقَدْ بَالَغْتُ فِي الْعِنَادِ وَ تَنَاهَيْتُ فِي التَّعَرُّضِ لِلْهَلَاكِ أَشْهَدُ أَنَّكَ مِنْ خَاصَّهِ اللَّهِ صَادِقٌ فِي جَمِيعِ أَقَاوِيلِكَ عَنِ اللَّهِ فَأْمُرْنِي بِمَا تَشَاءُ أُطِعْكَ (۷).

أقول: تمام الخبر فی أبواب احتجاجاته علیه السلام و قد مضی کثیر من معجزاته و مناقبه صلوات الله علیه فی أبواب معجزات الرسول صلی الله علیه و آله.

۱- ۱. بضم الخاء: الرطب.

۲- ۲. فی المصدرین: احب.

۳- ۳. الاناء: حلول الوقت. النضج.

۴- ۴. فی المصدرین: و من حضرک منها فقال علیّ علیه السلام.

۵- ۵. فی المصدرین: ان تنزل.

۶- ۶. جمع العرجون: اصل العذق الذی یعوج و یبقی علی النخل یابسا بعد أن تقطع عنه الشماریخ.

۷- ۷. الاحتجاج: ۱۲۲- ۱۲۴. تفسیر الإمام: ۶۷- ۶۹.

**[ترجمه]احتجاج، تفسیر امام عسکری علیه السلام: علی بن حسین علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام روزی نشسته بودند که مردی یونانی که ادعای فلسفه و طب می کنند بر آن حضرت علیه السلام وارد شد، و گفت: ای اباحسن! خبر صاحبتان به من رسید و فهمیدم که جنون دارد من آمدم تا او را درمان کنم. نزد او رفتم اما او مرده بود و نتوانستم او را درمان کنم و به من گفته شد: شما پسر عمو و دامادش هستید، من در شما زردی می بینم شما را فرا گرفته است و دو ساق پای تو لاغر است که فکر نمی‌کنم توانایی تحمل شما را داشته باشند. اما دوای زردی نزد من است، ولی برای فربه کردن لاغری ساقهای پا راهی سراغ ندارم بهتر است که در راه رفتن مواظب خودتان باشید و کمتر پیاده روی کنید و هنگامی که چیزی را روی دوش خود می‌گذارید یا در بغل خود قرار می‌دهید وزن آن را کم کنید و اشیاء با وزن بالا را حمل نکنید؛ چون در این صورت دو پای لاغر شما هنگام حمل شیء‌ای سنگین از شکسته شدن ایمن نمی ماند. اما دوای زردی نزد من است و آن این است که، آن یونانی دوایی را درآورده و گفت: این شما را اذیت نکرده و بد بو نمی شود، امّا باید چهل صبح از خوردن گوشت خودداری کنید و سپس زردیتان را از بین می برد. علی علیه السلام فرمود: تو سود این داروی زردی را بیان کردی آیا چیزی را می شناسی که آن را زیاد کند و موجب ضررش باشد ؟ مرد گفت: بله، حبّه ای از این دارو را و به دارویی که همراهش بود اشاره کرد و گفت: اگر شخصی که زردی (نوعی وبا یا زرد آب در شکم) دارد بخورد بلافاصله می میرد و اگر زردی نداشته باشد مبتلا به زردی شده و در همان روز می میرد. علی علیه السلام فرمود: داروی مضر را به من نشان بده پس یونانی آن را به ایشان داد و امام فرمود: گفت: مقدار این چقدر است؟ گفت: اندازه دو مثقال سم کشنده و هر حبه از آن مردی را می کشد. پس علی علیه السلام آن را گرفت و خورد و عرق خفیفی کرد، مرد شروع به لرزیدن کرد و به خودش گفت: الان مردم نزد علی علیه السلام می آیند و می گویند: تو او را کشتی و حرف مرا هم قبول نمی کنند که خود او مرا مجبور کرد. علی علیه السلام تبسمی کرد و فرمود: ای بنده خدا! الان در بهترین وضعیت بدنی هستم، آن چه تو آن را سم پنداشتی ضرری به من نرساند، پس چشمانت را ببند. او بست. پس امام فرمود: چشمانت را باز کن، پس باز کرد و به صورت علی علیه السلام نگاه کرد که مانند شرابی سفید و قرمز بود، مرد از آنچه دیده بود به لرزه افتاد و علی علیه السلام خندید و فرمود: زردی که گمان کردی در من است کجاست؟ مرد گفت: به خدا سوگند گویا تو کسی نیستی که قبلاً دیده بودم، شما بسیار زرد بودید و الان سرخ شده اید، علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: زردی با سمی که گمان کردی قاتل من است از بین رفت. امّا این دو ساقم - امام پاهایش را دراز کرد و آن ها را نشان داد - تو گمان کردی که من نیاز به مراقبت بدنی در حمل آن چه بر رویم گذاشته شود دارم تا پاهایم دو نیم نشود و من ثابت می کنم که طب خدای عزوجل بر خلاف طب توست و با دستش به استوانه چوبی بزرگی زد که بالای آن مجلسی که در آن بود قرار داشت، و بالای آن دو اتاق قرار داشت، که یکی از آن ها روی دیگری بود امام علیه السلام آن را به حرکت درآورده و بلند کرد پس پشت بام و دیوارها که رویشان دو اتاق بود بالا آمد، طبیب یونانی بیهوش شد و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آب به صورتش بپاشید به هوش آمد در حالی که می گفت: به خدا سوگند که تا به امروز چیزی به این شگفتی ندیده بودم. علی علیه السلام به او فرمود: ای یونانی این قدرت دو پای لاغر است و قدرت تحمل آن در طب تو ای یونانی!

سپس یونانی گفت: آیا محمد صلی الله علیه و آله نیز مانند تو بود؟ علی علیه السلام فرمود: آیا علم و عقل و نیروی من جز علم و عقل و نیروی اوست؟ مردی ثقفی که از ماهرترین طبیبان عرب بوده نزد ایشان آمده و گفته است: اگر جنونی داری معالجه ات کنم؟ محمد صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می خواهی نشانه ای به تو آشکار کنم که بی نیازی من از طب تو و نیاز

تو به طب مرا نشان دهـد؟ گفت: بله: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه نشانه ای می خواهی؟ گفت: آن درخت خرما را صدا بزن - و به نخل بلندی اشاره کرد - پس آن را صدا زد و ریشه اش از زمین کنده شد در حالی که زمین را می شکافت تا نزد او ایستاد. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله به مرد فرمود: آیا تو را کافی است؟ گفت: نه، فرمود: چه می خواهی؟ گفت: به او دسـتور بده تا سر جای اصلی اش برگردد و در مکانی از آن درآمده مستقر شود پس پیامبر صلی الله علیه و آله آن کار را انجام داد و نخل برگشت و در مکانش آرام گرفت.

یونانی به امیرالمؤمنین علیه السـلام گفت: آن چه از محمد صـلی الله علیه و آله ذکر می کنی بر من پوشیده است و من به کمتر از آن از تو قناعت می کنم. من از شـما دور می شوم پس مرا صدا بزنید در حالی که اختیار جواب دادن نداشـته باشم پس اگر مرا نزد خودتـان آوریـد آن نشانه ایست. امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود:این چیزی که تو از من می خواهی تنها نشانه ای برای تو خواهـد بود چون خودت می‌دانی که آن لحظه اراده نـداری و من اختیـار تو را از بین برده ام بـدون اینکه مسـتقیما با من در ارتباط باشی یا از کسی که به او دستور داده ام که با تو همراهی کند یا از کسی که قصد آن را می کند بدون دستور من تو را باز گردانـد.، و من این کار را انجام نخواهم داد مگر اینکه قدرت برتر خداوند را نشان دهد، تو ای یونانی می توانی ادعا کنی و دیگری می توانـد بگویـد: چگونه با او بر آن موافقت کنم. پس پیشـنهادی بده که نشانی برای تمامی جهانیان باشد یونانی به او گفت: اگر انتخاب را بر عهـده من بگـذاری من پیشـنهاد می کنم که اجزای آن نخل را جـدا کنی و همه را از یکـدیگر دور کنی سـپس آن را جمع کرده و به حـالت نخسـتین برگردانی علی علیه السـلام فرمود: این نشـانه ای است و تو فرسـتاننده من به سوی آن -- یعنی نخل - هستی پس به او بگو: جانشـین محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله به اجزای تو دستور می دهد که پراکنده و دور شود مرد رفت و به نخل گفت: پس اجزای آن نخل از هم جدا شده و پراکنده و دور گشت تا اینکه اثری از آن بـاقی نمانـد به طوری که گویـا اصـلاً نخلی آنجا نبوده است، یونانی به لرزه افتاد و گفت: ای جانشـین محمـد! پیشـنهاد اولم را انجام دادی دومی را نیز اجابت کن، پس به نخل دسـتور داد که جمع شده و همان گونه که بوده شود: پس فرمود: تو فرسـتاده من به آن هستی پس برگرد و به او بگو ای اجزای نخل جانشـین محمـد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله به تو امر می کنـد که جمع شوی و به حالت اول خود برگردی، یونانی آن را صدا زد و گفته امام را به نخل گفت سـپس آن نخل مانند شکل ذرات پراکنـده به سـمت فضا رفت پس هر کـدام از اجزای آن شـروع به جمع شـدن کردند تا این که برای آن شاخه ها و برگ ها و ریشه ها و پوسـته‌ها و خوشه‌های بزرگ و کوچک شـکل گرفت سـپس نزدیک گشت و جمع شد و طول و عرض پیدا کرد و ریشه آن در مکـانش اسـتقرار یـافت و سـاقه اش بر ریشه و شـاخه هـا بر سـاقه، برگ هـا بر شاخه، و خوشه ها بر برگ ها سوار شدنـد، این در حـال بوذ که خوشه هـایش در ابتـدا به دلیـل دوری از ظرف-هـای رطب و خرما از هم پراکنـده بودنـد، یونانی گفت: چیز دیگری که دوست دارم آن است که خوشه هـای نخـل را از آن میـان خـارج کرده و از سبزی به زردی و قرمزی و رطب دادن و پختگی تبدیل کنی تا قابل خوردن شود و من و حاضـران را از آن اطعام کنی. امام علیه السلام فرمود: تو فرستاده من به سـوی آن هسـتی پس گفته مرا به او بگـو. یونـانی آنچه که امیرالمؤمنین علیه السـلام گفته بود را انجـام داد سـپس خرما بـارور گشت و زرد و قرمز و رطب دار شـد و خوشه هایش با رطب سـنگین گشت. یونانی گفت: دیگر چیزی که دوست دارم این است که دست هایم نزدیک خوشه ها شده و به آن ها برسد و محبوب ترین چیز برای من آن است که یکی از آن را برای من پـایین بیـاوری و دستم به یکی دیگر از آن که هماننـد آن است برسـد. امیرالمؤمنین فرمود: دستی را که می خواهـد به آن برسد را دراز کن و بگو: ای نزدیک گرداننده دور، دستم را به آن نزدیک گردان و دیگری را که می خواهی خوشه اش به تو

برسد را بگیر و بگو: ای آسان گرداننده دشوار، گرفتن آن چه از من دور است را برایم آسان گردان، پس مرد آن کار را کرد و به آن گفت، پس دست راستش طولانی گشت و به خوشه رسید و خوشه های دیگر خم گشته و بر روی زمین افتادند و چوب های خوشه خرما طولانی شدند، پس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر تو از آن بخوری و به شگفتی هایی که از آن برای تو آشکار گشته ایمان نیاوری خداوند عزّ و جلّ مجازاتی را که تو را به آن مبتلا می سازد تعجیل می گرداند تا مردم عاقل و جاهل از آن پند بگیرند. یونانی گفت: اگر من بعد از آنچه دیدم کافر شوم در دشمنی مبالغه کرده و در معرض نابودی قرار می گیرم، شهادت می دهم که تو از برگزیدگان خداوند و در همه گفته هایت درباره خداوند صادق هستی، پس هر آن چه می خواهی به من امر کن تا اطاعت کنم. - . احتجاج: ۱۲۲ - ۱۲۴. تفسیر امام: ۶۷ - ۶۹ -

می گویم: تمامی روایت در ابواب احتجاجاتش است و بسیاری از معجزات و کرامات حضرتش علیه السلام در باب معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت.

**[ترجمه]

«۱۹»

ختص، [الإختصاص] مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانٍ الْأَحْمَرِ قَالَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: يَا أَبَانُ كَيْفَ تُنْكِرُ(۱) النَّاسُ قَوْلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لَمَّا قَالَ لَوْ شِئْتُ لَرَفَعْتُ رِجْلِي هَذِهِ فَضَرَبْتُ بِهَا صَدْرَ ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ بِالشَّامِ فَنَكَسْتُهُ عَنْ سَرِيرِهِ وَ لَا يُنْكِرُونَ تَنَاوُلَ آصَفَ وَصِيِّ سُلَيْمَانَ عَرْشَ بِلْقِيسَ وَ إِتْيَانَهُ سُلَيْمَانَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرْفُهُ أَ لَيْسَ نَبِيُّنَا صلی الله علیه و آله أَفْضَلَ الْأَنْبِيَاءِ وَ وَصِيُّهُ أَفْضَلَ الْأَوْصِيَاءِ أَ فَلَا جَعَلُوهُ كَوَصِيِّ سُلَيْمَانَ حَكَمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ مَنْ جَحَدَ حَقَّنَا وَ أَنْكَرَ فَضْلَنَا. (۲)

**[ترجمه]اختصاص: امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابان مردم چگونه سخنان امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار می کنند هنگامی که آن حضرت فرمود: «اگر می خواستم این پایم را بالا آورده و به سینه پسر ابی سفیان در شام می زدم و او را از تخت به زیر می کشیدم» در حالی که گرفتن عرش سلیمان از جانب آصف جانشین سلیمان را انکار نمی کنند که در یک چشم به هم زدن آن را نزد سلیمان آورد؟ آیا پیامبر ما برترین پیامبران و جانشینش برترین جانشینان نیست؟ آیا او را مانند جانشین سلیمان قرار نداده اند؟ خداوند بین ما و بین کسانی که حق ما را پایمال و فضل و برتری ما را انکارکردند، داوری کند. - . اختصاص: ۲۱۲ و ۲۱۳ -

**[ترجمه]

باب ۱۱۷ ما ورد من غرائب معجزاته علیه السلام بالأسانید الغریبه

الأخبار

«۱»

وَجَدْتُ فِی بَعْضِ الْکُتُبِ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَکَرِیَّا العلائی [الْغَلَابِیُ] قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ الْمَعْرُوفُ بِابْنِ الْمُعَافَا عَنْ وَکِیعٍ عَنْ زَاذَانَ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِیِّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: کُنَّا مَعَ مَوْلَانَا أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقُلْتُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أُحِبُّ أَنْ أَرَی مِنْ مُعْجِزَاتِکَ شَیْئاً قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ أَفْعَلُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ قَامَ وَ دَخَلَ مَنْزِلَهُ وَ خَرَجَ إِلَیَّ وَ تَحْتَهُ فَرَسٌ أَدْهَمُ وَ عَلَیْهِ قَبَاءٌ أَبْیَضُ وَ قَلَنْسُوَةٌ بَیْضَاءُ ثُمَّ نَادَی یَا قَنْبَرُ أَخْرِجْ إِلَیَّ ذَلِکَ الْفَرَسَ فَأَخْرَجَ فَرَساً آخَرَ أَدْهَمَ فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ آلِهِ ارْکَبْ یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ- قَالَ سَلْمَانُ فَرَکِبْتُهُ فَإِذَا لَهُ جَنَاحَانِ مُلْتَصِقَانِ إِلَی جَنْبِهِ قَالَ فَصَاحَ بِهِ الْإِمَامُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ فَتَعَلَّقَ فِی الْهَوَاءِ وَ کُنْتُ أَسْمَعُ حَفِیفَ أَجْنِحَهِ الْمَلَائِکَهِ وَ تَسْبِیحَهَا تَحْتَ الْعَرْشِ ثُمَّ خَطَوْنَا عَلَی سَاحِلِ بَحْرٍ عَجَاجٍ مُغْطَمِطِ الْأَمْوَاجِ فَنَظَرَ إِلَیْهِ الْإِمَامُ شَزْراً(۳) فَسَکَنَ الْبَحْرُ مِنْ غَلَیَانِهِ فَقُلْتُ

۱- ۱. فی المصدر: ینکر.

۲- ۲. الاختصاص: ۲۱۲ و ۲۱۳.

۳- ۳. شزر إلیه: نظر إلیه بجانب عینه مع اعراض أو غضب.

لَهُ : يَا مَوْلَایَ سَکَنَ الْبَحْرُ مِنْ غَلَیَانِهِ مِنْ نَظَرِکَ إِلَیْهِ فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ یَا سَلْمَانُ خَشِیَ أَنْ آمُرَ فِیهِ بِأَمْرٍ ثُمَّ قَبَضَ عَلَی یَدِی وَ سَارَ عَلَی وَجْهِ الْمَاءِ وَ الْفَرَسَانِ تَتْبَعَانِنَا لَا یَقُودُهُمَا أَحَدٌ فَوَ اللَّهِ مَا ابْتَلَّتْ أَقْدَامُنَا وَ لَا حَوَافِرُ الْخَیْلِ.

قَالَ سَلْمَانُ فَعَبَرْنَا ذَلِکَ الْبَحْرَ وَ رَفَعْنَا(۱) إِلَی جَزِیرَهٍ کَثِیرَهِ الْأَشْجَارِ وَ الْأَثْمَارِ وَ الْأَطْیَارِ وَ الْأَنْهَارِ وَ إِذَا شَجَرَهٌ عَظِیمَهٌ بِلَا صَدْعٍ وَ لَا زَهْرٍ-(۲) فَهَزَّهَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ بِقَضِیبٍ کَانَ فِی یَدِهِ فَانْشَقَّتْ وَ خَرَجَ مِنْهَا نَاقَهٌ طُولُهَا ثَمَانُونَ ذِرَاعاً وَ عَرْضُهَا أَرْبَعُونَ ذِرَاعاً وَ خَلْفَهَا قَلُوصٌ-(۳) فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ ادْنُ مِنْهَا وَ اشْرَبْ مِنْ لَبَنِهَا قَالَ سَلْمَانُ فَدَنَوْتُ مِنْهَا وَ شَرِبْتُ حَتَّی رَوِیتُ وَ کَانَ لَبَنُهَا أَعْذَبَ مِنَ الشَّهْدِ وَ أَلْیَنَ مِنَ الزَّبَدِ وَ قَدِ اکْتَفَیْتُ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ هَذَا حَسَنٌ یَا سَلْمَانُ فَقُلْتُ مَوْلَایَ حَسَنٌ فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ تُرِیدُ أَنْ أُرَاکَ مَا هُوَ أَحْسَنُ مِنْهُ فَقُلْتُ نَعَمْ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ- قَالَ سَلْمَانُ فَنَادَی مَوْلَایَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ- اخْرُجِی یَا حَسْنَاءُ قَالَ فَخَرَجَتْ نَاقَهٌ طُولُهَا عِشْرُونَ وَ مِائَهُ ذِرَاعٍ وَ عَرْضُهَا سِتُّونَ ذِرَاعاً وَ رَأْسُهَا مِنَ الْیَاقُوتِ الْأَحْمَرِ وَ صَدْرُهَا مِنَ الْعَنْبَرِ الْأَشْهَبِ وَ قَوَائِمُهَا مِنَ الزَّبَرْجَدِ الْأَخْضَرِ وَ زِمَامُهَا مِنَ الْیَاقُوتِ الْأَصْفَرِ وَ جَنْبُهَا الْأَیْمَنُ مِنَ الذَّهَبِ وَ جَنْبُهَا الْأَیْسَرُ مِنَ الْفِضَّهِ وَ عَرْضُهَا مِنَ اللُّؤْلُؤِ الرَّطْبِ فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ یَا سَلْمَانُ اشْرَبْ مِنْ لَبَنِهَا قَالَ سَلْمَانُ فَالْتَقَمْتُ الضَّرْعَ فَإِذَا هِیَ تَحْلُبُ عَسَلًا صَافِیاً مُخْلَصاً-(۴) فَقُلْتُ یَا سَیِّدِی هَذِهِ لِمَنْ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ هَذِهِ لَکَ وَ لِسَائِرِ الشِّیعَهِ مِنْ أَوْلِیَائِی ثُمَّ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ سَلَامُهُ لَهَا ارْجِعِی إِلَی الصَّخْرَهِ وَ رَجَعَتْ مِنَ الْوَقْتِ وَ سَارَ بِی فِی تِلْکَ الْجَزِیرَهِ حَتَّی وَرَدَ بِی إِلَی شَجَرَهٍ عَظِیمَهٍ عَلَیْهَا طَعَامٌ یَفُوحُ مِنْهُ رَائِحَهُ الْمِسْکِ فَإِذَا بِطَائِرٍ فِی صُورَهِ النَّسْرِ الْعَظِیمِ قَالَ سَلْمَانُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ فَوَثَبَ ذَلِکَ

۱- ۱. کذا فی(ک). و فی غیره من النسخ: و دفعنا.

۲- ۲. الصدع: الشق فی شی ء صلب. الزهر: نور النبات.

۳- ۳. القلوص من الإبل: أول ما یرکب من اناثها.

۴- ۴. فی(خ): محضا خ ل.

الطَّائِرُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ رَجَعَ إِلَى مَوْضِعِهِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا هَذِهِ الْمَائِدَهُ فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ هَذِهِ مَنْصُوبَهٌ فِی هَذَا الْمَكَانِ لِلشِّیعَهِ مِنْ مَوَالِیَّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ فَقُلْتُ مَا هَذِهِ الطَّائِرُ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَلَکٌ مُوَكَّلٌ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ فَقُلْتُ وَحْدَهُ يَا سَيِّدِی فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَجْتَازُ بِهِ الْخَضِرُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِی كُلِّ يَوْمٍ مَرَّهً ثُمَّ قَبَضَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَى يَدِی وَ سَارَ إِلَى بَحْرٍ ثَانٍ فَعَبَرْنَا وَ إِذَا جَزِيرَهٌ عَظِيمَهٌ فِيهَا قَصْرٌ لَبِنَهٌ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبِنَهٌ مِنْ فِضَّهٍ بَيْضَاءَ وَ شُرَفُهَا مِنْ عَقِيقٍ أَصْفَرَ وَ عَلَى كُلِّ رُكْنٍ مِنَ الْقَصْرِ سَبْعُونَ صَفّاً مِنَ الْمَلَائِكَهِ فَأَتَوْا وَ سَلَّمُوا ثُمَّ أَذِنَ لَهُمْ فَرَجَعُوا إِلَى مَوَاضِعِهِمْ قَالَ سَلْمَانُ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى ثُمَّ دَخَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الْقَصْرَ فَإِذَنْ أَشْجَارٌ وَ أَثْمَارٌ وَ أَنْهَارٌ وَ أَطْيَارٌ وَ أَلْوَانُ النَّبَاتِ فَجَعَلَ الْإِمَامُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَمْشِی فِيهِ حَتَّى وَصَلَ إِلَى آخِرِهِ فَوَقَفَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَلَى بِرْكَهٍ كَانَتْ فِی الْبُسْتَانِ ثُمَّ صَعِدَ عَلَى قَصْرٍ(۱) فَإِذَنْ كُرْسِیٌّ مِنَ الذَّهَبِ الْأَحْمَرِ فَجَلَسَ عَلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ أَشْرَفْنَا عَلَى الْقَصْرِ فَإِذَا بَحْرٌ أَسْوَدُ يُغَطْمِطُ أَمْوَاجُهُ كَالْجِبَالِ الرَّاسِيَاتِ فَنَظَرَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ شَزْراً فَسَكَنَ مِنْ غَلَيَانِهِ حَتَّى كَانَ كَالْمُذْنِبِ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِی سَكَنَ الْبَحْرُ مِنْ غَلَيَانِهِ إِلَى نَظَرِهِ إِلَيْهِ-(۲) فَقَالَ عليه السلام خَشِیَ أَنْ آمُرَ فِيهِ بِأَمْرٍ أَ تَدْرِی يَا سَلْمَانُ أَیُّ بَحْرٍ هَذَا فَقُلْتُ لَا يَا سَيِّدِی فَقَالَ هَذَا الَّذِی غَرِقَ فِيهِ فِرْعَوْنُ وَ مَلَؤُهُ الْمُذْنِبَهُ حَمَلَهَا جَنَاحُ جَبْرَئِيلَ عليه السلام ثُمَّ زَجَّهَا فِی هَذَا الْبَحْرِ فَهُوَ يَهْوِی لَا يَبْلُغُ قَرَارَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلْ سِرْنَا فَرْسَخَيْنِ فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا سَلْمَانُ لَقَدْ سِرْتُ خَمْسِينَ أَلْفَ فَرْسَخٍ وَ دُرْتُ حَوْلَ الدُّنْيَا عَشْرَ مَرَّاتٍ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِی كَيْفَ هَذَا قَالَ عليه السلام إِذَا كَانَ ذُو الْقَرْنَيْنِ طَافَ شَرْقَهَا وَ غَرْبَهَا وَ بَلَغَ إِلَى سَدِّ يَأْجُوجَ

۱- ۱. كذا فی(ک) و فی غيره من النسخ: إلی قصر.

۲- ۲. كذا. و الظاهر أن تكون العباره هكذا: فسكن من غليانه من نظره إليه حتّى كان كالمذنب، فقلت، يا سيدی سكن البحر من غليانه، فقال اه.

وَ مَأْجُوجَ فَأَنَّى يَتَعَذَّرُ عَلَيَّ وَ أَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ- وَ خَلِيفَهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ يَا سَلْمَانُ أَ مَا قَرَأْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَيْثُ يَقُولُ عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ-(۱) فَقُلْتُ بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ علیه السلام أَنَا ذَلِكَ الْمُرْتَضَى مِنَ الرَّسُولِ الَّذِی أَظْهَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى غَيْبِهِ أَنَا الْعَالِمُ الرَّبَّانِيُّ أَنَا الَّذِی هَوَّنَ اللَّهُ عَلَيَّ الشَّدَائِدَ فَطَوَى لَهُ الْبَعِيدَ قَالَ سَلْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَسَمِعْتُ صَائِحاً يَصِيحُ فِی السَّمَاءِ أَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ لَا أَرَى الشَّخْصَ وَ هُوَ يَقُولُ صَدَقْتَ (۲) أَنْتَ الصَّادِقُ الْمُصَدَّقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ قَالَ ثُمَّ نَهَضَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَرَكِبَ الْفَرَسَ وَ رَكِبْتُ مَعَهُ وَ صَاحَ بِهِمَا فَطَارَا فِی الْهَوَاءِ ثُمَّ خَطَوْنَا عَلَى بَابِ الْكُوفَهِ هَذَا كُلُّهُ وَ قَدْ مَضَى مِنَ اللَّيْلِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ فَقَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لِی يَا سَلْمَانُ الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ لَا يَعْرِفُنَا حَقَّ مَعْرِفَتِنَا وَ أَنْكَرَ وَلَايَتَنَا أَيُّمَا أَفْضَلُ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله أَمْ سُلَيْمَانُ علیه السلام قُلْتُ بَلْ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَهَذَا آصَفُ بْنُ بَرْخِيَا قَدَرَ أَنْ يَحْمِلَ عَرْشَ بِلْقِيسَ مِنْ فَارِسَ بِطَرْفِهِ عَيْنٍ وَ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ-(۳) وَ لَا أَفْعَلُ أَنَا ذَلِكَ وَ عِنْدِی مِائَهُ كِتَابٍ وَ أَرْبَعَهٌ وَ عِشْرُونَ كِتَاباً أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى شِيثِ بْنِ آدَمَ علیهما السلام خَمْسِينَ صَحِيفَهً وَ عَلَى إِدْرِيسَ النَّبِيِّ علیه السلام ثَلَاثِينَ صَحِيفَهً وَ عَلَى نُوحٍ علیه السلام عِشْرِينَ صَحِيفَهً وَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ علیه السلام عِشْرِينَ صَحِيفَهً وَ التَّوْرَاهَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْفُرْقَانَ فَقُلْتُ صَدَقْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَكَذَا يَكُونُ الْإِمَامُ فَقَالَ علیه السلام إِنَّ الشَّاكَّ فِی أُمُورِنَا وَ عُلُومِنَا كَالْمُمْتَرِی فِی مَعْرِفَتِنَا وَ حُقُوقِنَا قَدْ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی كِتَابِهِ فِی غَيْرِ مَوْضِعٍ وَ بَيَّنَ فِيهِ مَا وَجَبَ الْعَمَلُ بِهِ وَ هُوَ غَيْرُ مَكْشُوفٍ.

**[ترجمه]سلمان فارسی که خداوند از او راضی باشد گفت: نزد سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام بودیم، من گفتم: ای امیرالمؤمنین می خواهم چیزی از معجزات شما ببینم آن حضرت علیه السلام فرمود: اگر خداوند عزوجل بخواهد نشان می دهم، سپس بلند شد و وارد منزلش شد در حالی که سوار اسب سیاه بود خارج شد و قبا و کلاه سفیدی پوشیده بود، پس صدا زد ای قنبر، آن اسب را نزد من بیاور، او اسب سیاه دیگری را بیرون آورد، امام علیه السلام فرمود: ای اباعبدالله سوار شو، سلمان گفت: من سوار آن شدم و دیدم دو بال در کنارش به هم چسبیده است، سلمان گفت: امام علیه السلام بر آن فریاد کشید و در هوا به پرواز درآمد و من صدای بال ها و تسبیح فرشتگان را زیر عرش می شنیدم پس سوی ساحل دریای پر تلاطم و امواج رفتیم، امام علیه السلام گوشه چشمی از روی غضب به دریا انداخت و آن آرام گرفت من به او گفتم: سرورم دریا به خاطر نگاه شما از تلاطم افتاد؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: دریا ترسید که من درباره او دستوری دهم. آنگاه آن حضرت دستم را گرفت و روی آب به راه افتاد در حالی که دو اسب که کسی بر آن ها سوار نبود ما را همراهی می کردند، به خدا سوگند نه پاهای ما خیس شد و نه سم های اسب. سلمان گفت: ما از آن دریا گذشتیم و وارد جزیره ای پر از درختان و میوه ها و پرندگان و رودخانه ها شدیم ناگاه درخت بزرگ بدون شکاف و شکوفه دیدیم امام علیه السلام با چوب دستی که داشت آن را تکان داد و شکافت و شتری از آن به طول هشتاد ذراع و عرض چهل ذراع خارج شد که در پشت سرش ماده شتری بود که تازه به سواری رسیده بود. امام علیه السلام فرمود: به آن شتر نزدیک شو و از شیرش بنوش، سلمان گفت: من نزدیک شتر رفتم و از شیرش نوشیدم تا سیراب گشتم، شیر او از شهد شیرین تر و از کره نرم تر بود، سپس از آن دست کشیدم. امام فرمود: سلمان این خوب بود؟ عرض کردم: آری خوب بود، فرمود:آیا می خواهی بهتر از آن را نشانت دهم؟ گفتم: بله یا امیرالمؤمنین. سلمان گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام صدا زد که: بیرون بیا ای زیبا، ناگهان، شتری که طولش صد و بیست ذراع و عرضش شصت ذراع بود و سرش از یاقوت قرمز و سینه اش از مشک سیاه و سفید، و چهار دست و پایش از زبرجد سبز و افسارش از یاقوت زرد و طرف راستش از طلا و طرف چپش از نقره و عرضش از مروارید تر بود بیرون آمد. امام علیه السلام فرمود: ای سلمان از شیرش بنوش، سلمان گفت: من پستان را دوشیدم و دیدم که آن عسل خالص ناب می دهد

گفتم: سرورم این برای کیست؟ امام علیه السلام فرمود: برای تو و سایر شیعیان من است، سپس فرمود: به سوی صخره برگردد و من فوراً برگشتم و به محض اینکه امام مرا به آن جزیره برد من درخت بزرگی را دیدم که میوه هایش بوی مشک می داد ناگهان پرنده ای در صورت یک عقاب بزرگ آن جا دیدم، پرنده پرید و به امام علیه السلام سلام کرد و به سر جایش برگشت من گفتم: ای امیرالمؤمنین این سفره غذا چیست؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: این تا روز قیامت در این مکان برای شیعیان من پابرجاست گفتم: این پرنده چیست؟ گفت: فرشته موکل آن سفره تا روز قیامت، گفتم: سرورم او به تنهایی این را انجام می دهد؟ فرمود: خضر علیه السلام یک بار در هر روز بر او می گذرد.

سپس آن حضرت علیه السلام دستم را گرفت و به دریای دیگری برد ما از آن عبور کردیم و به جزیره ای بزرگ رسیدیم که در آن، قصر خشتی از طلا ـ و خشتی از نقره سفید بود که ایوان هایش از عقیق زرد و در هر گوشه ای از قصر هفتاد صف از فرشتگان بود که می آمدند و سلام می کردند پس امام به آنان اذن می داد و به سر جایشان برمی گشتند. سلمان گفت: امیر المؤمنین علیه السلام وارد قصر قصر شد که در آن درختان و میوه ها و رودها و پرندگان و رنگ های گیاهان بود. امام شروع به راه رفتن در آن کرد تا به آخرش رسید که تختی از طلای ناب و قرمز در آن جا بود. امام روی آن نشست سپس بر قصر بالا رفت و در این هنگام کرسی از طلای قرمز بود پس بر امام صلوات الله علیه بر آن نشست و ما بر تمامی قصر اشراف داشتیم که دریای سیاهی را دیدیم که امواجش به مانند کوه‌های سر به فلک کشیده در تلاطم بود آن گاه آن حضرت با گوشه چشم به آن نگاه کرد و امواج از غلیان افتاد گویی که انسان گناه کاری بودند. گفتم: سرورم دریا از نگاه شما به آن، از تلاطم افتاد آن حضرت علیه السلام فرمود: ترسید که دستوری به او دهم ای سلمان آیا می دانی این کدام دریاست؟ گفتم: خیر سرورم، گفت: این همانی است که فرعون و گروه گناهکارش در آن غرق شدند، بال جبرئیل علیه السلام آن ها را کشید و در این دریا انداخت و این دریا دوست دارد تا روز قیامت آرام نگردد.

من گفتم: ای امیرالمؤمنین آیا دو فرسخ حرکت کرده ایم؟ فرمود: ای سلمان پنجاه هزار فرسخ حرکت کردم و ده ها بار دور دنیا را چرخیدم، گفتم: سرورم این چگونه ممکن است؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: اگر ذوالقرنین شرق و غرب دنیا را دور زد و به سر یأجوج و مأجوج رسید پس چگونه بر من دشوار باشد در حالی که من امیرالمؤمنین و خلیفه پروردگار جهانیان هستم؟ ای سلمان آیا گفته خدای عزوجل را نخوانده ای که می فرماید « عالِمُ الْغَيْبِ فَلا يُظْهِرُ عَلى غَيْبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضى مِنْ رَسُولٍ » - . جن/۲۶ و ۲۷ - {دانای

نهان است، و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند جز پیامبری را که از او خشنود باشد.}

گفتم: بله ای امیرالمؤمنین، پس فرمود: من آن خشنود شده از میان رسولان هستم که خداوند عزوجل او را بر غیبش ظاهر کرد، من عالم ربانی هستم، من کسی هستم که خداوند سختی ها را بر من آسان ساخت و دور برای او نزدیک ساخت.

سلمان گفت: شنیدم که کسی در آسمان فریاد می زند، من صدا را می شنیدم و او را نمی دیدم، می گفت: راست گفتی تو تنها راست گو و تصدیق شده هستی، درود خداوند بر تو باد، پس آن حضرت برخاست و سوار اسب شد و من نیز با او سوار شدم آن گاه فریادی بر آن دو کشید و در هوا به پرواز درآمدند و ما به دروازه کوفه رسیدیم. این تمامی ماجرا بود که در سه ساعت از آن شب اتفاق افتاد. امام علیه السلام به من فرمود: ای سلمان وای بر کسانی که حق معرفت ما را نمی شناسند و

ولایت ما را انکار می کنند کدام یک برتر است محمد صلی الله علیه و آله یا سلیمان علیه السلام؟ گفتم: البته که محمد صلی الله علیه و آله. پس آن حضرت فرمود: این آصف بن برخیا که توانست عرش بلقیس را از فارس در چشم به هم زدنی حمل کند و او علم کتاب دارد پس چگونه من آن را انجام ندهم در حالی که من صد و بیست و چهار کتاب دارم؟ خداوند تعالی بر شیث بن آدم علیه السلام پنجاه کتاب و بر ادریس پیامبر علیه السلام سی صحیفه و بر نوح علیه السلام بیست صحیفه و بر ابراهیم علیه السلام بیست صحیفه و تورات و انجیل و زبور و فرقان را نازل کرده است. من گفتم: ای امیر مؤمنین حق با شماست امام این چنین است. آن حضرت علیه السلام فرمود: کسی که در امور و علوم ما شک کند به مانند شک کننده در معرفت و حقوق ماست که خداوند عزوجل در کتابش در بیش از یک موضع واجب شمرده و آنچه عمل به آن واجب است را در آن معلوم ساخته است در حالی که آشکار نیست.

**[ترجمه]

بیان

الغطمطه اضطراب موج البحر.

وَ مِنْهُ أَیْضاً رَوَی الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَهَ قَالَ: کُنْتُ یَوْماً مَعَ مَوْلَانَا أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام

۱- ۱. سوره الجن: ۲۶ و ۲۷.

۲- ۲. فی(خ) و(م): صدقت صدقت.

۳- ۳. الصحیح کما فی القرآن المجید و(خ): علم من الکتاب.

إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِنْهُمْ أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ- وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ وَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ- وَ أَبُو هُرَيْرَةَ وَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ- وَ حُذَيْفَةُ بْنُ الْيَمَانِ وَ غَيْرُهُمْ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَرِنَا شَيْئاً مِنْ مُعْجِزَاتِكَ الَّتِي خَصَّكَ اللَّهُ بِهَا فَقَالَ عليه السلام مَا أَنْتُمْ ذَلِكَ وَ مَا سُؤَالُكُمْ عَمَّا لَا تَرْضَوْنَ بِهِ وَ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ ارْتِفَاعِ مَكَانِي إِنِّي لَا أُعَذِّبُ أَحَداً مِنْ خَلْقِي إِلَّا بِحُجَّةٍ وَ بُرْهَانٍ وَ عِلْمٍ وَ بَيَانٍ لِأَنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي وَ كَتَبْتُ الرَّحْمَةَ عَلَيَّ فَأَنَا الرَّاحِمُ الرَّحِيمُ وَ أَنَا الْوَدُودُ الْعَلِيُّ وَ أَنَا الْمَنَّانُ الْعَظِيمُ وَ أَنَا الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ فَإِذَا أَرْسَلْتُ رَسُولًا أَعْطَيْتُهُ بُرْهَاناً وَ أَنْزَلْتُ عَلَيْهِ كِتَاباً فَمَنْ آمَنَ بِي وَ بِرَسُولِي فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ الْفَائِزُونَ وَ مَنْ كَفَرَ بِي وَ بِرَسُولِي فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ الَّذِينَ اسْتَحَقُّوا عَذَابِي فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ تَوَكَّلْنَا عَلَيْهِ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَ أَنَا الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ بِمَا يَفْعَلُونَ.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام قُومُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ قَالَ فَقُمْنَا مَعَهُ حَتَّى أَتَى بِالْجَبَّانَهِ وَ لَمْ يَكُنْ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ مَاءٌ قَالَ فَنَظَرْنَا فَإِذَا رَوْضَةٌ خَضْرَاءُ ذَاتُ مَاءٍ وَ إِذَا فِي الرَّوْضَهِ غُدْرَانٌ (١) وَ فِي الْغُدْرَانِ حِيتَانٌ فَقُلْنَا وَ اللَّهِ إِنَّهَا لَدَلَالَةُ الْإِمَامَهِ فَأَرِنَا غَيْرَهَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَّا قَدْ أَدْرَكْنَا بَعْضَ مَا أَرَدْنَا فَقَالَ عليه السلام حَسْبِيَ اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ الْعُلْيَا نَحْوَ الْجَبَّانَهِ فَإِذَا قُصُورٌ كَثِيرَةٌ مُكَلَّلَةٌ بِالدُّرِّ وَ الْيَاقُوتِ وَ الْجَوَاهِرِ وَ أَبْوَابُهَا مِنَ الزَّبَرْجَدِ الْأَخْضَرِ وَ إِذَا فِي الْقُصُورِ حُورٌ وَ غِلْمَانٌ وَ أَنْهَارٌ وَ أَشْجَارٌ وَ طُيُورٌ وَ نَبَاتٌ كَثِيرَةٌ فَبَقِينَا مُتَحَيِّرِينَ مُتَعَجِّبِينَ وَ إِذَا وَصَائِفُ وَ جَوَارٍ وَ وِلْدَانٌ وَ غِلْمَانٌ كَاللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدِ اشْتَدَّ شَوْقُنَا إِلَيْكَ وَ إِلَى شِيعَتِكَ وَ أَوْلِيَائِكَ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِمْ بِالسُّكُوتِ ثُمَّ رَكَضَ الْأَرْضَ بِرِجْلِهِ فَانْفَلَقَتِ الْأَرْضُ عَنْ عَنْبَرٍ مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرَ فَارْتَقَى إِلَيْهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله ثُمَّ قَالَ غَمِّضُوا أَعْيُنَكُمْ فَغَمَّضْنَا أَعْيُنَنَا فَسَمِعْنَا حَفِيفَ أَجْنِحَهِ الْمَلَائِكَهِ بِالتَّسْبِيحِ وَ التَّهْلِيلِ

ص: ۵۴

١- ١. بالضم جمع الغدير: النهر: قطعه من الماء يتركها السيل.

وَ التَّحْمِيدِ وَ التَّعْظِيمِ وَ التَّقْدِيسِ ثُمَّ قَامُوا بَيْنَ يَدَيْهِ قَالُوا مُرْنَا بِأَمْرِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَلِيفَهَ رَبِّ الْعَالَمِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْكَ فَقَالَ علیه السلام يَا مَلَائِكَهَ رَبِّي ايتُونِي السَّاعَهَ بِإِبْلِيسِ الْأَبَالِسَهِ وَ فِرْعَوْنِ الْفَرَاعِنَهِ قَالَ فَوَ اللَّهِ مَا كَانَ بِأَسْرَعَ مِنْ طَرْفَهِ عَيْنٍ حَتَّى أَحْضَرُوهُ عِنْدَهُ فَقَالَ علیه السلام ارْفَعُوا أَعْيُنَكُمْ قَالَ فَرَفَعْنَا أَعْيُنَنَا وَ نَحْنُ لَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَنْظُرَ إِلَيْهِ مِنْ شُعَاعِ نُورِ الْمَلَائِكَهِ فَقُلْنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اللَّهَ اللَّهَ فِي أَبْصَارِنَا فَمَا نَنْظُرُ شَيْئاً الْبَتَّهَ وَ سَمِعْنَا صَلْصَلَهَ(۱) السَّلَاسِلِ وَ اصْطِكَاكَ الْأَغْلَالِ وَ هَبَّتْ رِيحٌ عَظِيمَهٌ فَقَالَتِ الْمَلَائِكَهُ يَا خَلِيفَهَ اللَّهِ زِدِ الْمَلْعُونَ لَعْنَهً وَ ضَاعِفْ عَلَيْهِ الْعَذَابَ فَقُلْنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اللَّهَ اللَّهَ فِي أَبْصَارِنَا وَ مَسَامِعِنَا فَوَ اللَّهِ مَا نَقْدِرُ عَلَى احْتِمَالِ هَذَا السِّرِّ وَ الْقَدْرِ قَالَ فَلَمَّا جَرُّوهُ بَيْنَ يَدَيْهِ قَامَ وَ قَالَ وَا وَيْلَاهْ مِنْ ظُلْمِ آلِ مُحَمَّدٍ وَا وَيْلَاهْ مِنِ اجْتِرَائِي عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ يَا سَيِّدِي ارْحَمْنِي فَإِنِّي لَا أَحْتَمِلُ هَذَا الْعَذَابَ فَقَالَ علیه السلام لَا رَحِمَكَ اللَّهُ وَ لَا غَفَرَ لَكَ أَيُّهَا الرِّجْسُ النِّجْسُ الْخَبِيثُ الْمُخْبِثُ الشَّيْطَانُ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيْنَا وَ قَالَ علیه السلام أَنْتُمْ تَعْرِفُونَ هَذَا بِاسْمِهِ وَ جِسْمِهِ قُلْنَا نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ علیه السلام سَلُوهُ حَتَّى يُخْبِرَكُمْ مَنْ هُوَ فَقَالُوا مَنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا إِبْلِيسُ الْأَبَالِسَهِ وَ فِرْعَوْنُ هَذِهِ الْأُمَّهِ أَنَا الَّذِي جَحَدْتُ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَلِيفَهَ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ أَنْكَرْتُ آيَاتِهِ وَ مُعْجِزَاتِهِ ثُمَّ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَا قَوْمِ غَمِّضُوا أَعْيُنَكُمْ فَغَمَّضْنَا أَعْيُنَنَا فَتَكَلَّمَ علیه السلام بِكَلَامٍ أَخْفَى فَإِذَا نَحْنُ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كُنَّا فِيهِ لَا قُصُورَ وَ لَا مَاءَ وَ لَا غُدْرَانَ وَ لَا أَشْجَارَ.

قَالَ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَهَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ الَّذِي أَكْرَمَنِي بِمَا رَأَيْتُ مِنْ تِلْكَ الدَّلَائِلِ وَ الْمُعْجِزَاتِ مَا تَفَرَّقَ الْقَوْمُ حَتَّى ارْتَابُوا وَ شَكُّوا وَ قَالَ بَعْضُهُمْ سِحْرٌ وَ كِهَانَهٌ وَ إِفْكٌ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمْ يُعَاقَبُوا وَ لَمْ يُمْسَخُوا إِلَّا بَعْدَ مَا سَأَلُوا الْآيَاتِ وَ الدَّلَالاتِ فَقَدْ حَلَّتْ عُقُوبَهُ اللَّهِ بِهِمْ وَ الْآنَ حَلَّتْ لَعْنَهُ اللَّهِ فِيكُمْ وَ عُقُوبَتُهُ عَلَيْكُمْ قَالَ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَهَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِنِّي أَيْقَنْتُ أَنَّ الْعُقُوبَهَ حَلَّتْ بِتَكْذِيبِهِمُ الدَّلَالاتِ وَ الْمُعْجِزَاتِ.

۱- ۱. الصلصله: الصوت.

عَنْ عَمَّارِ(۱)

بْنِ يَاسِرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ جَالِساً بِمَسْجِدِ الْكُوفَهِ وَ لَمْ يَكُنْ سِوَاىَ أَحَدٌ فِيهِ وَ إِذَا هُوَ يَقُولُ صَدِّقِيهِ صَدِّقِيهِ فَالْتَفَتُّ يَمِيناً وَ شِمَالًا فَلَمْ أَرَ أَحَداً فَبَقِيتُ مُتَعَجِّباً فَقَالَ لِى يَا عَمَّارُ كَأَنِّى بِكَ تَقُولُ لِمَنْ يُكَلِّمُ عَلَيَّ فَقُلْتُ هُوَ كَذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ ارْفَعْ رَأْسَكَ فَرَفَعْتُ رَأْسِى وَ إِذَا أَنَا بِحَمَامَتَيْنِ يَتَجَاوَبَانِ فَقَالَ لِى يَا عَمَّارُ أَ تَدْرِى مَا تَقُولُ إِحْدَاهُمَا لِلْأُخْرَى فَقُلْتُ لَا وَ عَيْشِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ تَقُولُ الْأُنْثَى لِلذَّكَرِ أَنْتَ اسْتَبْدَلْتَ بِى غَيْرِى وَ هَجَرْتَنِى وَ أَخَذْتَ سِوَاىَ وَ هُوَ يَحْلِفُ لَهَا وَ يَقُولُ مَا فَعَلْتُ ذَلِكَ وَ هِىَ تَقُولُ مَا أُصَدِّقُكَ فَقَالَ لَهَا وَ حَقِّ هَذَا الْقَاعِدِ فِى هَذَا الْجَامِعِ مَا اسْتَبْدَلْتُ بِكِ سِوَاكِ وَ لَا أَخَذْتُ غَيْرَكِ فَهَمَّتْ أَنْ تُكَذِّبَهُ فَقُلْتُ لَهَا صَدِّقِيهِ صَدِّقِيهِ قَالَ عَمَّارٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا عَلِمْتُ أَحَداً يَعْلَمُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ إِلَّا سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ عليه السلام فَقَالَ لَهُ يَا عَمَّارُ وَ اللَّهِ إِنَّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ عليه السلام سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى بِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَتَّى عُلِّمَ مَنْطِقَ الطَّيْرِ.

۱- ۱. فى(خ): نقل من كتاب صفوه الاخبار عن الأئمّه الاطهار اه.

**[ترجمه]الغطمطه یعنی اضطراب موج دریا

هم چنین از اصبغ بن نباته روایت شده است که گفت: روزی همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بودم که عده ای از یارانشان از جمله ابوموسی اشعری و عبدالله بن مسعود و أنس بن مالك و ابوهریره و مغیره بن شعبه و حدیفه بن یمان و. .. بر ایشان وارد شده و گفتند: ای امیرالمؤمنین چیزی از معجزاتت که خداوند مخصوص شما قرار داده است بر ما نشان بده. آن حضرت علیه السلام فرمود: شما را با آن چه کاریست و با این درخواستتان چیست؟ شما که به آن راضی نمی شوید؟ خداوند تعالی می فرماید: عزت و جلال و بلندی جایگاه من است که هیچ کس از خلقم را عذاب نمی دهم جز با حجت و برهان و علم و بیان، چون رحمتم بر غضبم سبقت گرفته و رحمت بر من نوشته شده است و من تنها مهربان و رحیم هستم و و تنها من دوست دارنده و بزرگم و من منان و عظیم و عزیز و کریمم، پس هنگامی که رسولی را فرستادم به او برهان عطا کردم و کتابی را بر او نازل ساختم. پس هر کس به من و رسولم ایمان بیاورد رستگار و پیروز و هر کس به من و رسولم کفر ورزد زیان کار خواهد بود که مستحق و شایسته عذاب من است. آن ها گفتند: ای امیرالمؤمنین ما به خدا و پیامبرش ایمان آوردیم و به او توکل کردیم. علی علیه السلام فرمود: پروردگارا بر گفته آنان شاهد باش و من به آنچه انجام می دهند آگاهم.

پس آن حضرت علیه السلام فرمود: با نام خدا و برکاتش به پا خیزید، پس ما با او بلند شدیم و امام ما را به گورستان آورد و در حالی که آن جا آبی نبود، ما ناگهان دیدیم که آن جا باغ سبز پر آب و در آن باغ دو برکه و در برکه ها دو مار هستند. گفتیم: به خدا سوگند آن دلالت بر امامت دارد، ای امیرالمؤمنین دیگری را نشان ما بده و الا بخشی از آنچه می خواستیم را درك کردیم. امام علیه السلام فرمود: {خداوند مرا کافی است و چه خوب وکیل و عهده داری است} سپس با دست مبارکش به گورستان اشاره کرد که ما آن جا قصرهای زیاد پر از مروارید و یاقوت و جواهر دیدیم که درهایش از زبرجد سبز بود و در قصرها حوریان و غلامان و رودها و درختان و پرندگان و گیاهان بسیاری بود. ما در حیرت و تعجب بودیم و ناگاه کنیزان و دختران و پسران و غلامان را دیدیم که مانند مروارید پنهان بودند. گفتند: ای امیرالمؤمنین شوق ما به تو و شیعه و اولیای تو شدت گرفت پس آن ها به سکوت اشاره فرمود و با پایش به زمین زد و مشکی از یاقوت قرمز از درون آن بیرون آمد و به بالا- رفت پس خداوند را حمد گفته و او را سپاس گفت و بر پیامبرش صلی الله علیه و آله درود فرستاد و فرمود: چشمانتان را ببندید و ما بستیم آن گاه صدای بال های فرشتگان را با تسبیح و لا اله الّا الله گفتن و حمد و تعظیم و تقدیس شنیدیم. پس آن ها نزد حضرت ایستاده و گفتند: ای امیرالمؤمنین و خلیفه پروردگار جهانیان ما به فرمان تو آمدیم، آن حضرت علیه السلام فرمود: ای فرشتگان،همین الان ابلیس ابلیس ها و فرعون فرعون ها را نزد من بیاورید، أصبغ بن نباته گفت: به خدا سوگند در چشم به هم زدنی او را نزد او حاضر کردند. امام علیه السلام فرمود: چشمانتان را باز کنید ما باز کردیم و نمی توانستیم از پرتو نور فرشتگان به او نگاه کنیم و گفتیم: ای امیرالمؤمنین خدا را خدا را ما نمی توانیم هیچ چیز ببینیم و صدای زنجیرها و بر هم خوردن بندها را شنیدیم و باد تندی وزید و فرشتگان گفتند: ای خلیفه خدا بر لعنت این ملعون بیفزای و عذاب او را چند برابر کن ما گفتیم: ای امیرالمؤمنین خدا را خدا را نسبت به چشم و گوشهایمان، به خدا سوگند ما توان تحمل این راز و نیرو را نداریم أصبغ بن نباته گفت: هنگامی که فرشتگان او را نزد حضرت آوردند ایشان بلند شده و فرمود: وای بر او از ظلم و ستم در حق آل محمد وای بر او از جسارت بر آن ها، سپس فرمود: سرورم بر من رحم کن که تحمل عذاب را ندارم، امام علیه السلام فرمود: ای پلید و نجس و خبیث و به خباثت وادارنده و شیطان، خداوند به تو رحم نکند و تو

را نیامرزد و سپس روی به ما کرده و فرمود: آیا شما این را با اسم و جسمش می شناسید؟ گفتیم: بله ای امیرالمؤمنین آن حضرت علیه السلام فرمود: از او سؤال کنید تا بگوید که کیست؟ گفتند: تو کیستی؟ گفت: من ابلیس ابلیس ها و فرعون این امت هستم، من کسی هستم که به سرور و مولایم امیرالمؤمنین و خلیفه پروردگار جهانیان کافر شده و نشانه ها و معجزاتش را انکار کردم. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای جماعت چشمانتان را ببندید، ما چشمانمان را بستیم و آن حضرت علیه السلام با صدای آرام سخن گفت،ناگاه دیدیم که در مکانی هستیم که قبلاً در آن بودیم که نه از قصرها خبری بود نه از آب و برکه ها و درختان.

اصبغ بن نباته گفت: قسم به کسی که مرا از آن چه از آن دلایل و معجزات دیدم احسان کرد آن جماعت هنوز پراکنده نشده بودند که تردید کرده و شک کردند و یکی از آن ها گفت: این ها سحر و جادو و دروغ است! امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بنی اسرائیل مجازات نشدند و تحریف نکردند جز بعد از آن که از آیات و نشانه ها پرسیدند پس عذاب خداوند بر آن ها نازل شد و هم اکنون لعنت خداوند بر شما فرود آمد. اصبغ بن نباته گفت: من یقین پیدا کردم که عذاب و مجازات به دلیل تکذیب نشانه ها و معجزات از سوی آن ها نازل گشت.

عمّار بن یاسر که خداوند از او راضی باشدگفت: من نزد امیرالمؤمنین در مسجد کوفه نشسته بودم و به جز من کسی آن جا نبود. آن حضرت می فرمود: او را باور کن، او را باور کن، من به راست و چپ نگاهی کردم و کسی را ندیدم و حیران و سرگشته شدم ایشان به من فرمود: ای عمار گمان می کنم که تو با خود می گویی علی با که صحبت می کند؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین همین طور است، فرمود: سرت را بالا ـ بگیر، من سرم را بالا ـ گرفته و ناگهان دو کبوتر را دیدم که به یکدیگر پاسخ می دادند، امام به من فرمود: ای عمار، آیا می دانی که یکی از آن ها به دیگری چه می گوید؟ گفتم: ای امیر مؤمنین به حیات شما قسم نمی دانم، ایشان فرمود: ماده به نر می گوید تو دیگری را جانشین من ساختی و مرا ترک کردی و دیگری را برگزیدی و او سوگند می خورد و می گوید: من این کار را نکرده ام و او – ماده – می گوید: من باور نمی کنم. پس به او گفت: به حق این کسی که در این مسجد نشسته من دیگری را جانشین تو نساخته و کسی را انتخاب نکرده ام، آن – ماده – خواست تا او را تکذیب کند من به او گفتم: او را باور کن، باور کن، عمار گفت: ای امیرالمؤمنین نمی دانستم که کسی غیر از سلیمان بن داوود علیه السلام زبان پرندگان را می داند. امام علیه السلام فرمود: ای عمار به خدا سوگند سلیمان بن داود علیه السلام توسط ما اهل بیت از خداوند تعالی مسألت کرد تا این که زبان پرندگان را دانست .

**[ترجمه]

أبواب ما يتعلق به و من ينتسب إليه

باب ۱۱۸ أسلحته و ملابسه و مراكبه و لوائه و سائر ما يتعلق به صلوات الله عليه من أشباه ذلک

الأخبار

«۱»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب تَفْسِيرُ السُّدِّيِّ عَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ(۱) قَالَ أَنْزَلَ اللَّهُ آدَمَ مِنَ الْجَنَّةِ مَعَهُ ذُو الْفَقَارِ خَلَقَ مِنْ وَرَقِ آسِ (۲) الْجَنَّةِ ثُمَّ قَالَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ فَكَانَ بِهِ يُحَارِبُ آدَمُ أَعْدَاءَهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ عَلَيْهِ مَكْتُوباً لَا يَزَالُ أَنْبِيَائِي يُحَارِبُونَ بِهِ نَبِيٌّ بَعْدَ نَبِيٍّ وَ صِدِّيقٌ بَعْدَ صِدِّيقٍ حَتَّى يَرِثَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَيُحَارِبَ بِهِ عَنِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ عَلِيٍ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ مَنِيعٌ مِنَ النَّقِمَهِ بِالْكُفَّارِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام. وَ قَدْ رَوَى كَافَّةُ أَصْحَابِنَا: أَنَّ الْمُرَادَ بِهَذِهِ الْآيَهِ ذُو الْفَقَارِ أُنْزِلَ (۳)

مِنَ السَّمَاءِ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَأَعْطَاهُ عَلِيّاً- وَ سُئِلَ الرِّضَا عليه السلام مِنْ أَيْنَ هُوَ فَقَالَ هَبَطَ بِهِ جَبْرَئِيلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ كَانَ حُلِيُّهُ مِنْ فِضَّهٍ وَ هُوَ عِنْدِي وَ قِيلَ أُمِرَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ صَنَمٍ حَدِيدٍ فِي الْيَمَنِ فَذَهَبَ عَلِيٌّ وَ كَسَرَهُ فَاتُّخِذَ مِنْهُ سَيْفَانِ مِخْذَمٌ وَ ذُو الْفَقَارِ وَ طَبَعَهُمَا(۴) عُمَيْرٌ الصَّيْقَلُ وَ قِيلَ صَارَ إِلَيْهِ يَوْمَ بَدْرٍ

۱- ۱. سوره الحدید: ۲۵.

۲- ۲. الاس: شجر یعرف بالریحان.

۳- ۳. فی المصدر: انزل به.

۴- ۴. طبع السیف: عمله و صاغه.

أَخَذَهُ مِنَ الْعَاصِ بْنِ مُنَبِّهٍ السَّهْمِيِّ وَ قَدْ قَتَلَهُ وَ قِيلَ كَانَ مِنْ هَدَايَا بِلْقِيسَ إِلَى سُلَيْمَانَ وَ قِيلَ أَخَذَهُ مِنْ مُنَبِّهِ بْنِ الْحَجَّاجِ السَّهْمِيِّ- فِي غَزَاهِ بَنِي الْمُصْطَلِقِ بَعْدَ أَنْ قَتَلَهُ وَ قِيلَ كَانَ سَعَفَ نَخْلٍ نَفَثَ فِيهِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَصَارَ سَيْفاً وَ قِيلَ صَارَ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله يَوْمَ بَدْرٍ فَأَعْطَاهُ عَلِيّاً- ثُمَّ كَانَ مَعَ الْحَسَنِ ثُمَّ مَعَ الْحُسَيْنِ إِلَى أَنْ بَلَغَ الْمَهْدِيَّ علیه السلام.

سُئِلَ الصَّادِقُ علیه السلام لِمَ سُمِّيَ ذُو الْفَقَارِ: فَقَالَ إِنَّمَا سُمِّيَ ذُو الْفَقَارِ لِأَنَّهُ مَا ضَرَبَ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَحَداً إِلَّا افْتَقَرَ فِي الدُّنْيَا مِنَ الْحَيَاهِ وَ فِي الْآخِرَهِ مِنَ الْجَنَّهِ.

عَلَّانٌ الْكُلَيْنِيُّ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّمَا سُمِّيَ سَيْفُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ذُو الْفَقَارِ- لِأَنَّهُ كَانَ فِي وَسَطِهِ خَطَّهٌ فِي طُولِهِ مُشَبَّهَهٌ بِفَقَارِ الظَّهْرِ وَ زَعَمَ الْأَصْمَعِيُّ أَنَّهُ كَانَ فِيهِ ثَمَانِيَ عَشْرَهَ فَقَارَهً.

تَارِيخُ أَبِي يَعْقُوبَ: كَانَ طُولُهُ سَبْعَهَ أَشْبَارٍ وَ عَرْضُهُ شِبْرٌ فِي وَسَطِهِ كَالْفَقَارِ.

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: نَظَرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِلَى جَبْرَئِيلَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ عَلَى كُرْسِيٍّ مِنْ ذَهَبٍ وَ هُوَ يَقُولُ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ.

الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْجِعَابِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: نَادَى مَلَكٌ مِنَ السَّمَاءِ يَوْمَ أُحُدٍ يُقَالُ لَهُ رِضْوَانُ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ.

وَ مِثْلُهُ فِي إِرْشَادِ الْمُفِيدِ وَ أَمَالِي الطُّوسِيِّ عَنْ عِكْرِمَهَ وَ أَبِي رَافِعٍ وَ قَدْ رَوَاهُ السَّمْعَانِيُّ فِي فَضَائِلِ الصَّحَابَهِ وَ ابْنُ بَطَّهَ فِي الْإِبَانَهِ: إِلَّا أَنَّهُمَا قَالا يَوْمَ بَدْرٍ-.

دِرْعُهُ علیه السلام رَآهُ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ الْهَمْدَانِيُّ: فِي الْحَرْبِ وَ عَلَيْهِ ثَوْبَانِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ نَعَمْ يَا قَيْسُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ إِلَّا وَ لَهُ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ وَ وَاقِيَهٌ مَلَكَانِ يَحْفَظَانِهِ مِنْ أَنْ يَسْقُطَ مِنْ رَأْسِ جَبَلٍ أَوْ يَقَعَ فِي بِئْرٍ فَإِذَا نَزَلَ الْقَضَاءُ خَلَّيَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ كُلِّ شَيْ ءٍ وَ كَانَ مَكْتُوباً عَلَى دِرْعِهِ علیه السلام

أَيَّ يَوْمَيَّ مِنَ الْمَوْتِ أَفِرُّ***يَوْمَ لَا يُقَدَّرُ أَمْ يَوْمَ قُدِّرَ

يَوْمَ لَا يُقَدَّرُ لَا أَخْشَى الْوَغَى***يَوْمَ قَدْ قُدِّرَ لَا يُغْنِي الْحَذَرُ

وَ رُوِيَ أَنَّ دِرْعَهُ علیه السلام كَانَتْ لَا قَبَّ لَهَا أَيْ لَا ظَهْرَ لَهَا فَقِيلَ فِي ذَلِكَ فَقَالَ :

إِنْ وَلَّيْتُ فَلَا وَأَلْتُ أَیْ نَجَوْتُ.

وَ کَانَ لَهُ مِثْلَ الدَّرَاهِمِ سَائِلٌ*** عَلَی ظَهْرِهِ فِی الدِّرْعِ کَالسَّطْرِ إِذَا سُطِرَ(۱)

مَرْکُوبُهُ علیه السلام بَغْلَهٌ بَیْضَاءٌ یُقَالُ لَهَا دُلْدُلٌ أَعْطَاهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِنَّمَا سُمِّیَتْ دُلْدُلٌ لِأَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله لَمَّا انْهَزَمَ الْمُسْلِمُونَ یَوْمَ حُنَیْنٍ قَالَ دُلْدُلْ فَوَضَعَتْ بَطْنَهَا عَلَی الْأَرْضِ فَأَخَذَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله حَفْنَهً مِنْ تُرَابٍ فَرَمَی بِهَا فِی وُجُوهِهِمْ ثُمَّ أَعْطَاهَا عَلِیّاً علیه السلام وَ ذَلِکَ دُونَ الْفَرَسِ وَ قِیلَ لَهُ لِمَ لَا تَرْکَبُ الْخَیْلَ وَ طِلَابُکَ کَثِیرٌ فَقَالَ الْخَیْلُ لِلطَّلَبِ وَ الْهَرَبِ وَ لَسْتُ أَطْلُبُ مُدْبِراً وَ لَا أَنْصَرِفُ عَنْ مُقْبِلٍ وَ فِی رِوَایَهٍ أَکِرُّ عَلَی مَنْ فَرَّ وَ لَا أَفِرُّ مِمَّنْ کَرَّ وَ الْبَغْلَهُ تُزْجِینِی أَیْ تَکْفِینِی.

فصل فی لوائه و خاتمه علیه السلام

محمد الکسائی فی المبتدإ إن أول حرب کانت بین بنی آدم ما کان بین شیث و قابیل و ذلک أن الله تعالی أهدی إلیه حله بیضاء و رفعت الملائکه له رایه بیضاء فسلسلت الملائکه لقابیل و حملوه إلی عین الشمس و مات فیها و صارت ذریته عبید الشیث و فی الخبر أول من اتخذ الرایات إبراهیم الخلیل علیه السلام.

ابن أبی البختری و سائر أهل السیر أنه کانت رایه قریش و لواؤها جمیعا بیدی قصی بن کلاب ثم لم تزل الرایه فی یدی عبد المطلب فلما بعث النبی صلی الله علیه و آله أقرها فی بنی هاشم و دفعها إلی علی علیه السلام فی أول غزاه حمل فیها و هی ودان فلم تزل معه و کان اللواء یومئذ فی عبد الدار فأعطاه النبی صلی الله علیه و آله مصعب بن عمیر فاستشهد یوم أحد فأخذها النبی صلی الله علیه و آله و دفعها إلی علی علیه السلام فجمع یومئذ له الرایه و اللواء و هما أبیضان و ذکره الطبری فی تاریخه و القشیری فی تفسیره.

تنبیه المذکرین: زید بن علی عن آبائه علیهم السلام: کسرت زند علی علیه السلام یوم أحد و فی یده لواء رسول الله صلی الله علیه و آله فسقط اللواء من یده فتحاماه المسلمون أن یأخذوه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله فضعوه فی یده الشمال فإنه صاحب لوائی فی الدنیا و الآخره.

۱- ۱. فی المصدر: اذ سطر. و لم نفهم المراد من التشبیه.

وَ فِی رِوَایَهٍ غَیْرِهِ فَرَفَعَهُ وَ أَعْطَاهُ عَلِیّاً علیه السلام وَ قَالَ صلی الله علیه و آله: أَنْتَ صَاحِبُ رَایَتِی فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ.

المواعظ و الزواجر عن العسکری: أن مالک بن دینار سأل سعید بن جبیر من کان صاحب لواء النبی صلی الله علیه و آله قال علی بن أبی طالب.

عبد الله بن حنبل أنه لما سأل مالک بن دینار سعید بن جبیر عن ذلک قال فنظر إلی فقال کأنک رخی البال فغضبت و شکوت إلی القراء فقالوا إنک سألته و هو خائف من الحجاج و قد لاذ بالبیت فاسأله الآن فسألته فقال کان حاملها علی کان حاملها علی کذا سمعته من عبد الله بن عباس.

تاریخ الطبری و البلاذری و صحیحی المسلم و البخاری: أنه لما أراد النبی صلی الله علیه و آله أن یخرج إلی بدر اختار کل قوم رایه فاختار حمزه حمراء و بنو أمیه خضراء و علی بن أبی طالب علیه السلام صفراء و کانت رایه النبی صلی الله علیه و آله بیضاء فأعطاها علیا یوم خیبر لما قال لأعطین الرایه غدا رجلا الخبر و کان النبی صلی الله علیه و آله عقد لحمزه و لعبیده بن الحارث و لسعد بن أبی وقاص ألویه بیضاء.

و کان مکتوبا علی علم أمیر المؤمنین علیه السلام:

الحرب إن باشرتها فلا یکن منک الفشل***و اصبر علی أهوالها لا موت إلا بالأجل.

و علی رایته علیه السلام:

هذا علی و الهدی یقوده***من خیر فتیان قریش عوده

و حدثنی ابن کادش فی تکذیب العصابه العلویه فی ادعائهم الإمامه النبویه: أن النبی صلی الله علیه و آله رأی العباس فی ثوبین أبیضین فقال إنه لأبیض الثوبین و هذا جبرئیل یخبرنی أن ولده یلبسون السواد.

عبد الله بن أحمد بن حنبل فی کتاب صفین أنه نشر عمرو بن العاص فی یوم صفین رایه سوداء الخبر.

وَ فِی أَخْبَارِ دِمَشْقَ عَنْ أَبِی الْحُسَیْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیِّ قَالَ ثَوْبَانُ: قَالَ

النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله: يَكُونُ لِبَنِي الْعَبَّاسِ رَايَتَانِ مَرْكَزُهُمَا كُفْرٌ وَ أَعْلَاهُمَا ضَلَالَةٌ إِنْ أَدْرَكْتَهَا يَا ثَوْبَانُ فَلَا تَسْتَظِلَّ بِظِلِّهِمَا(۱).

أبی بن کعب أول الرايات السود نصر و أوسطها غدر و آخرها کفر فمن أعانهم کان کمن أعان فرعون علی موسی.

تَارِيخُ بَغْدَادَ قَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله: إِذَا أَقْبَلَتِ الرَّايَاتُ السُّودُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ فَإِنَّ أَوَّلَهَا فِتْنَةٌ وَ أَوْسَطَهَا هَرْجٌ وَ آخِرَهَا ضَلَالَةٌ.

أخبار الدمشق عن النبی صلى الله عليه و آله أبو أمامه فی خبر أولها منشور و آخرها مثبور(۲).

تاريخ الطبری إن إبراهيم الإمام أنفذ إلی أبی مسلم لواء النصره و ظل السحاب و کان أبيض طوله أربعه عشر ذراعا مکتوب عليها بالحبر أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ(۳) فأمر أبو مسلم غلامه أرقم أن يتحول بکل لون من الثياب فلما لبس السواد قال معه هيبه فاختاره خلافا لبنی أميه و هيبه للناظر و کانوا يقولون هذا السواد حداد(۴) آل محمد صلوات الله عليهم و شهداء کربلاء و زيد و يحيی خاتمه عليه السلام

سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله قَالَ: يَا عَلِيُّ تَخَتَّمْ بِالْعَقِيقِ تَكُنْ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْمُقَرَّبُونَ قَالَ جَبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ قَالَ فَبِمَ أَتَخَتَّمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ بِالْعَقِيقِ الْأَحْمَرِ.

ابْنُ عَبَّاسٍ وَ صَعْصَعَهُ وَ عَائِشَةُ: أَنَّهُ هَبَطَ جَبْرَئِيلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ رَبِّي يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ الْبَسْ خَاتَمَكَ بِيَمِينِكَ وَ اجْعَلْ فَصَّهُ عَقِيقاً وَ قُلْ لِابْنِ عَمِّكَ يَلْبَسْ خَاتَمَهُ بِيَمِينِهِ وَ يَجْعَلْ فَصَّهُ عَقِيقاً فَقَالَ عَلِيٌّ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْعَقِيقُ قَالَ الْعَقِيقُ جَبَلٌ فِي الْيَمَنِ وَ الْخَبَرُ مَذْكُورٌ فِي فَضْلِ الْمِيثَاقِ.

۱- ۱. فی المصدر: بظلها.

۲- ۲. أی ملعون و مطرود.

۳- ۳. سوره الحجّ: ۳۹.

۴- ۴. الحداد- بالکسر-: ثياب المأتم السود.

زِيَادٌ الْقَنْدِيُّ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله: لَمَّا كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عَلَى جَبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ اطَّلَعَ عَلَى الْأَرْضِ اطِّلَاعَةً فَخَلَقَ مِنْ نُورِ وَجْهِهِ الْعَقِيقَ وَ قَالَ أَقْسَمْتُ عَلَى نَفْسِي أَنْ لَا أُعَذِّبَ كَفَّ لَابِسِكَ إِذَا تَوَلَّى عَلِيّاً عليه السلام بِالنَّارِ.

ابن عباس و السدى: كان لأمير المؤمنين عليه السلام أربعه خواتيم ياقوت لنبله (۱) فيروزج لنصره حديد صينى لقوته عقيق لحرزه.

صَحِيحُ الْبُخَارِيِّ وَ شَمَائِلُ التِّرْمِذِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ جَامِعُ الْبَيْهَقِيِّ عَنْ جَابِرٍ وَ عَنْ أَنَسٍ وَ تَخَتُّمُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِيِّ عَنِ ابْنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام وَ تَخَتُّمُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ الْمُحْتَسِبِ عَنْ هَاشِمِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الزُّبَيْرِ عَنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ وَ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ عَنْ أَنَسٍ وَ عَنْ جَابِرٍ كُلِّهِمْ عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله: أَنَّهُ كَانَ صلى الله عليه و آله يَتَخَتَّمُ فِي يَمِينِهِ وَ زَادَ بَعْضُهُمْ فِي الرِّوَايَةِ وَ قُبِضَ وَ الْخَاتَمُ فِي يَمِينِهِ.

و قال أبو أمامه: كان النبى صلى الله عليه و آله يجعل خاتمه فى يمينه.

عكرمه و الضحاك عن ابن عباس: أنه كان النبى صلى الله عليه و آله يتختم فى اليد اليمنى.

شمائل الترمذى و سنن السجستانى و تختم المحتسب: أنه كان على عليه السلام يتختم فى يمينه.

جامع البيهقى كان ابن عباس و عبد الله بن جعفر يتختمان فى يمينهما.

الراغب فى محاضراته كان النبى صلى الله عليه و آله و أصحابه يتختمون فى أيمانهم و أول من تختم فى يساره معاويه.

نتف أبى عبد الله السلامى أن النبى صلى الله عليه و آله كان يتختم فى يمينه و الخلفاء الأربعه بعده فنقلها معاويه إلى اليسار و أخذ الناس بذلك فبقى كذلك أيام المروانيه فنقلها السفاح إلى اليمين فبقى إلى أيام الرشيد

۱- ۱. النبل- بضم النون-: الذكاء و النجابه و الفضل و الشوكه.

فنقلها إلى اليسار و أخذ الناس بذلك و اشتهر أن عمرو بن العاص عند التحكيم سلها من يده اليمنى و قال خلعت الخلافه من على كخلعى خاتمى هذا من يمينى و جعلتها فى معاويه كما جعلت هذا فى يسارى.

نقوش الخواتيم عن الجاحظ أنه كان آدم و إدريس و إبراهيم و إسماعيل و إسحاق و إلياس و يعقوب و داود و سليمان و يوسف و دانيال و يوشع و ذو القرنين و يونس و لوط و هود و شعيب و زكريا و يحيى و صالح و عزير و أيوب و لقمان و عيسى و محمد عليهم السلام يتختمون فى أيمانهم الصَّعْقَبُ (۱) بْنُ زُهَيْرٍ: أَنَّهُ سُئِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَنِ التَّخَتُّمِ فِي الْيَمِينِ فَقَالَ عليه السلام إِنَّهُ لَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا(۲) الْآيَةَ قَالَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَ أَنَا بَشِيرُهُ وَ نَذِيرُهُ فَمَا افْتَخَرْتُ بِأَحَدٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا بِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله يَا جَبْرَئِيلُ أَنْتَ مِنَّا فَقَالَ جَبْرَئِيلُ أَنَا مِنْكُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنْتَ مِنَّا يَا جَبْرَئِيلُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ بَيِّنْ لِي لِيَكُونَ لِي فَرَجٌ لِأُمَّتِكَ فَأَخَذَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله خَاتَمَهُ بِشِمَالِهِ فَقَالَ أَنَا رَسُولُ اللَّهِ أَوَّلُكُمْ وَ ثَانِيكُمْ عَلِيٌّ- وَ ثَالِثُكُمْ فَاطِمَةُ وَ رَابِعُكُمُ الْحَسَنُ وَ خَامِسُكُمُ الْحُسَيْنُ- وَ سَادِسُكُمْ جَبْرَئِيلُ وَ جَعَلَ خَاتَمَهُ فِي إِصْبَعِهِ الْيُمْنَى فَقَالَ أَنْتَ سَادِسُنَا يَا جَبْرَئِيلُ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا مِنْ أَحَدٍ تَخَتَّمَ فِي يَمِينِهِ (۳) وَ أَرَادَ بِذَلِكَ سُنَّتَكَ وَ رَأَيْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَهِ مُتَحَيِّراً إِلَّا أَخَذْتُ بِيَدِهِ وَ أَوْصَلْتُهُ إِلَيْكَ وَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام. (۴)

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: در تفسير السدّى درباره اين آيه «و أنزلنا الحديد» -. حديد/۲۵ - {و

آهن را پديد آورديم.} ابن عباس گفت: خداوند آدم را از بهشت كه ذوالفقار همراهش بود فرود آورد و آن از برگ درختى به نام آس در بهشت درست شد. سپس فرمود: «فيه بأس شديد» {در آن براى مردم خطرى سخت است} آدم به وسيله آن (ذوالفقار) با دشمنانش از جن و شياطين مى جنگيد و بر روى آن نوشته شده بود: پيوسته پيامبرانم، پيامبرى بعد از پيامبرى و صدّيقى بعد از صدّيقى با آن مى جنگند تا به اميرالمؤمنين عليه السلام به ارث مى رسد او نيز با آن از پيامبر صلى الله عليه و آله دفاع مى كند «و منافع للناس» {و سودهايى براى مردم است} يعنى براى محمد و على «ان الله قوى عزيز» {خداوند نيرومند شكست ناپذير است } يعنى مانع انتقام گرفتن كفار از على بن ابى طالب عليه السلام است. جملگى ياران ما روايت كرده اند كه مراد از اين آيه ذوالفقار است كه از آسمان به پيامبر صلى الله عليه و آله نازل شد. ايشان نيز آن را به على داد. از امام رضا عليه السلام پرسيده شد آن از كجا آمده؟ فرمود: جبرئيل آن را از آسمان فرود آورده است وزيور آن از نقره بود و آن نزد من است و گفته شده: جبرئيل عليه السلام دستور داده شده كه از يك بت آهنى در يمن آن ساخته شود. پس على عليه السلام رفت و آن را شكست پس دو شمشير از آن ساخته شد كه يكى مِخذَم و ديگرى ذوالفقار بود و عُمَير(جلادهنده شمشير) آن دو را به قالب ريخت و ساخت. روايت شده است: در جنگ بدر به دست ايشان رسيد؛ و آن را از عاص بن منبّه سهمى گرفت در حالى كه او را كشته بود؛ و گفته شده است: آن از هداياى بلقيس به سليمان بود؛ و روايت شده است: آن را از منبه بن حجاج سهمى در جنگ بنى مصلق گرفته بعد از اينكه او را كشته است و روايت شده است: چوب نخلى بود كه پيامبر صلى الله عليه و آله در آن بر آن آب دهان انداخت و تبديل به شمشير شد و روايت شده است: آن شمشير در جنگ بدر به پيامبر رسيد و پيامبر آن را به على داد، بعد از آن نزد حسن و حسين بود تا به مهدى عليهم السلام رسيد.

از امام صادق عليه السلام پرسيده شد كه چرا ذوالفقار ناميده شد؟ گفت: ذوالفقار ناميده شده چون اميرالمؤمنين كسى را با آن

نزد مگر اینکه در دنیا از زندگی و در آخرت از بهشت محروم شد.

علّان کلینی این روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: شمشیر امیرالمؤمنین علیه السلام ذوالفقار نامیده شده چون در وسط آن یک خط در طولش شبیه ستون پشت است و اصمعی آورده است که در آن هجده فقاره – مهره – بوده است.

تاریخ أبی یعقوب: طولش هفت وجب و عرضش یک وجب و وسطش مانند ستون فقرات بوده است.

امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل بین آسمان و زمین که روی تختی از طلا بود نگاه کرد او می فرمود: هیچ شمشیری جز ذوالفقار و هیچ جوانمردی جز علی نیست.

امام صادق علیه السلام فرمود: در جنگ احد فرشته ای که به آن رضوان می گفتند از آسمان ندا برآورد: هیچ شمشیری جز ذوالفقار و هیچ جوانمردی جز علی نیست. و مانند این در کتاب ارشاد مفید و أمالی طوسی از عکرمه و أبی رافع هست و سمعانی در فضائل الصحابه و ابن بطه در الإبانه نیز آن را روایت کرده اند با این تفاوت که آن ها گفته اند: در جنگ بدر .

زره حضرت علیه السلام: قیس بن سعد همدانی در جنگ ایشان را دید که دو پیراهن پوشیده بود و گفت: ای امیرالمؤمنین در این چنین جایی؟ فرمود: بله ای قیس، بنده خدا نیست جز کسی که از جانب خداوند دو فرشته حافظ و نگهبان اویند و او را از سقوط کردن از بالای کوه یا افتادن در چاه محافظت می کنند و اگر قضا و بلایی نازل شود آن دو فرشته از بین او و هر چیزی خالی می شوند. بر زره آن حضرت علیه السلام این دو بیت نوشته شده بود:

در کدام یک از دو روزم از مرگ فرار می کنم، روزی که در تقدیر نیست یا روزی که مشیت الهی مقدر است.

روزی که در تقدیر نباشد از جنگ نمی هراسم، روزی که در تقدیر باشد احتیاط فایده ای ندارد.

زره آن حضرت پشت نداشت درباره آن سؤال شد امام فرمود: به این دلیل است که پشت نکرده ام و هرگز از میدان جنگ عقب نشینی نکردم.

«زره ایشان مانند درهم هایی بود که بر پشتش جاری بود و مانند سطر وقتی نوشته شود»

مرکب آن حضرت علیه السلام قاطری سفید بود که به آن دُلدل گفته می شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او داد. دلدل نامیده شده چون هنگامی که مسلمانان در جنگ حنین شکست خوردند رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: دُلدل، آنگاه اسب، شکمش را روی زمین گذاشت و پیامبر دو دست پر از خاک برداشت و با آن به صورت آن ها انداخت. آن گاه آن را به علی علیه السلام داد و آن پست تر از اسب است. به آن حضرت گفته شد: خواهان شما زیاد است چرا سوار اسب نمی شوید؟ فرمود: اسب برای تعقیب و گریز است در حالی که من کسی را که عقب نشینی می کند تعقیب و از کسی که پیش می آید فرار نمی کنم. در روایتی است که: بر کسی که فرار کند یورش می برم و از کسی که حمله کند فرار نمی کنم و قاطر مرا کفایت می کند .

فصلی در پرچم و انگشتری حضرت علیه السلام:

محمد کسائی در المبتدء گفت: اولین جنگی که بین فرزندان آدم بود، جنگ بین شیث و قابیل بود به این ترتیب که خداوند تعالی به او جامه سفیدی داد و فرشتگان پرچمی سفید برایش برافراشتند. فرشتگان قابیل را بستند و به عین الشمس بردند و او در آن جا در گذشت و فرزندانش بردگان شیث شدند در روایت ها آمده است اولین کسی که پرچم ها را گرفت ابراهیم خلیل بود.

ابن بختری و سایر سیره نویسان گفته اند پرچم و بیرق تمامی قریش در دست قصی بن کلاب قرار داشت، پس از آن طولی نکشید که در دست عبدالمطلب قرار گرفت. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد آن را در بنی هاشم قرار داد و در اولین غزوه ای که در آن شرکت کرد یعنی غزوه ودان آن را به علی علیه السلام سپرد و پیوسته با ایشان بود. بیرق در آن هنگام نزد عبدالدار بود. پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به مصعب بن عمیر داد و او در جنگ احد شهید شد. پس پیامبر آن را گرفته و به علی علیه السلام داد و بنابراین در آنروز هم پرچم و هم بیرق که سفید بودند در دست ایشان بود. این موضوع را طبری در تاریخش و قشیری در تفسیرش ذکر کرده‌اند.

تنبیه المذکرین: زید بن علی از پدرانش نقل می کند: ساعد علی علیه السلام در جنگ احد که بیرق رسول خدا در دستش بود شکست و بیرق از دستش افتاد. مسلمانان از این که آن را بگیرند خودداری کردند آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آن را در دست چپش قرار دهید که او صاحب بیرق من در دنیا و آخرت است.

در روایت دیگری آمده است: مقداد آن را بلند کرده و به علی علیه السلام داد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو پرچم‌دار من در دنیا و آخرت هستی.

در المواعظ و الزواجر عسکری آمده است که مالک بن دینار از سعید بن جبیر سؤال کرد: چه کسی صاحب بیرق پیامبر صلی الله علیه و آله بود؟ گفت: علی بن ابی طالب .

عبدالله بن حنبل می گوید: هنگامی که مالک بن دینار درباره آن از سعید بن جبیر پرسید او گفت: پس به من نگاه کرد و گفت: گویا تو آسوده خاطری، من عصبانی شده و به القراء شکایت کردم آن ها گفتند: تو از او سؤال کردی درحالی که او از حجاج می ترسید و به خانه پناه برد. اکنون از او بپرس من پرسیدم و گفت: علی حمل کننده آن بود، علی حمل کننده آن بود. از عبدالله بن عباس نیز همین را شنیدم.

در تاریخ طبری و بلاذری و صحیح مسلم و صحیح بخاری آمده است که هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله آهنگ رفتن به بدر کرد و هر قومی پرچمی اختیار کردند. حمزه پرچم قرمز را برداشت، و بنی امیه سبز و علی بن ابی طالب علیه السلام نیز زرد را برگزید. پرچم پیامبر نیز سفید بود. پس در جنگ خیبر آن را به علی علیه السلام سپرد آن زمان که فرمود: به راستی فردا این پرچم را به مردی می دهم، ادامه روایت. پیامبر صلی الله علیه و آله برای حمزه و عبیده بن حارث و سعد بن ابی وقاص پرچم های سفیدی اختیار کرده بود.

بر روی علم امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته شده بود:

اگر تو در جنگ همراه باشی پس شکست از تو نخواهد بود.

و بر هراس های آن صبر پیشه کن که هیچ مرگی جز با زمان مشخص شده نیست.

و بر پرچمش هم نوشته شده بود:

این علی است و هدایت او را رهبری می کند، نسبش از بهترین جوانان قریش است.

ابن کادش در تکذیب ادعای مقام پیامبری فرقه علوی این حدیث را برای من نقل کرد که: پیامبر صلی الله علیه و آله عباس را در دو جامه سفید دید و فرمود: به راستی دو جامه او سفیدند و این جبرئیل است که به من خبر می آورد که فرزندان او سیاه می پوشند.

عبدالله بن أحمد بن حنبل در کتاب صفین گفت که عمرو بن عاص در جنگ صفین پرچمی سیاه را برافراشت، تا ادامه روایت .

در کتاب أَخْبَار دِمَشْق از أَبِی الْحُسَیْن مُحَمَّد بْن عَبْد اللَّه الرَّازِیّ نقل است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بنی عباس دو پرچم دارند که مرکز آن ها کفر و بالایشان گمراهی است، ای ثوبان اگر آن را دیدی زیر سایه اش قرار مگیر.

اُبیّ بن کعب: اولین پرچم های سیاه، پیروزی و میانه هایشان فریب و آخرینشان کفر است، هر کس آن ها را یاری کند مانند کسی است که فرعون را علیه موسی یاری کرده است.

در تاریخ بغداد آمده: أبوهریره گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر پرچم های سیاه از جانب مشرق بیاید، اولینشان فتنه، میانه هایشان آشوب و آخرینشان گمراهی است.

در أخبار دمشق ابوأمامه در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده: اولین آن ها برافراشته وآخرینشان لعن شده و طرد شده است.

تاریخ طبری: ابراهیم الإمام پرچم پیروزی و سایه گستری برای أبومسلم فرستاد که سفید بود و چهارده ذراع طول داشت و با جوهر روی آن نوشته شده بود« أُذِنَ لِلَّذِینَ یُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلی نَصْرِهِمْ لَقَدِیرٌ » - . حج/۳۹ - {به کسانی که به جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت جهاد داده شده است، چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست.}

آنگاه ابومسلم به خدمتکارش أرقم دستور داد: آن را رنگین کن تا هر رنگی از جامه ها را بپوشد. هنگامی که سیاه پوشید گفت: آن با ابهت و برای بیننده نیز ترسناک است پس برخلاف بنی امیه آن را انتخاب کرد و آن ها می گفتند: این سیاه لباس

عزای خاندان محمد صلی الله علیه و آله و شهدای کربلا و زید و یحیی است.

انگشتری آن حضرت: سلمان فارسی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود: ای علی انگشتر عقیق به دست کن تا از مقربین باشی. فرمود: ای رسول خدا مقربین کیستند؟ فرمود: جبرائیل و میکائیل. فرمود: ای رسول خدا چه انگشتری ای در دست کنم؟ فرمود: عقیق قرمز .

جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود آمد و فرمود: ای محمد پروردگارم به تو سلام می فرستد و می گوید: انگشتری ات را در دست راستت کن و نگینش را عقیق قرار بده و به پسر عمویت بگو: تا انگشتری اش را در دست راست کند و نگینش را عقیق قرار دهد. علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا عقیق چیست؟ گفت: عقیق کوهی در یمن است، این روایت در فضل المیثاق ذکر شده است.

زِیَاد القَنْدِیّ از مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ از پدرانش علیه السلام نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هنگامی که خداوند با موسی بن عمران در کوه سینا سخن گفت: یک بار بر زمین نگریست و از نور چهره اش عقیق درست شد، و فرمود: بر خود قسم یاد کردم کسی که تو را در دست کند و ولایت علی علیه السلام را بپذیرد من او را با آتش عذاب نمی کنم.

ابن عباس و السدی نقل کرده اند: امیرالمؤمنین چهار انگشتری داشت: یاقوت برای زیرکی اش، فیروزه برای پیروزی اش، آهن سفید چینی برای قدرتش و عقیق برای نگهداری اش.

صَحِیح الْبُخَارِیّ و شَمَائِل التِّرْمِذِیّ از عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَر و جَامِع الْبَیْهَقِیّ از جَابِر و از أَنَس و کتاب تَخَتُّم عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِیّ از ابْن الْمُسَیَّب از زَیْنِ الْعَابِدِین از پدرش علیهما السلام و کتاب تَخَتُّم مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَى بْنِ الْمُحْتَسِب از هَاشِمِ بْنِ عُرْوَه از پدرش از عَایِشَه وَ از جَعْفَرِ بْنِ الزُّبَیْر از قَاسِم از أَبِی أُمَامَه و از نَافِع از ابْنِ عُمَر از أَنَس و از جَابِر همگی نقل کرده اند که: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انگشتری را در دست راست قرار می دادند. برخی در این روایت افزوده اند که: ایشان وفات یافتند در حالی که انگشتری در دست راستشان بود و أبوامامه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله انگشترش را در دست راستش قرار می داد.

ابن عباس گفت پیامبر انگشتری در دست راست قرار می داد.

در شمائل الترمذیّ و سنن سجستانیّ: و المحتسب در باره در دست کردن خاتم گفت که: علی علیه السلام انگشتری اش را در دست راست قرار می داد .

جامع البیهقی: ابن عباس و عبدالله بن جعفر انگشتری در دست راستشان قرار می دادند.

راغب در محاضراتش: پیامبر و اصحابش انگشتری در دستان راستشان می نهادند و اولین کسی که در دست چپ قرار داد معاویه بود.

نتف أبوعبدالله سلامی: پیامبر صلی الله علیه و آله و چهار خلفای بعد از او انگشتری در دست راست قرار می دادند. سپس

معـاویه آن را به چپ گـذاشت و مردم نیز همین شـیوه را بر گزیدنـد. اوضـاع در دوران خلافـت مروانی هـا نیز این گونه بود تا سفاح در دست راست قرار داد. در دوران خلافت رشـید این چنین ماند تا او به چپ گذاشت و مردم نیز چنین کردند. معروف اسـت کـه عمرو بـن عـاص هنگـام حکمیـت آن را از دست راسـتش درآورد و گفت: خلافـت از علی برداشـته شـد ماننـد این انگشترم که از دست راستم درآمد و آن را به معاویه وانهادم، مانند این انگشتری که در دست چپ گذاشتم.

در کتـاب نقـوش الخواتیم از جاحـظ نقـل شـده که: آدم و ادریس و ابراهیم و اسـماعیل و اسـحاق و الیـاس و یعقوب و داود و سلیمان و یوسف و دانیال و یوشع و ذوالقرنین و یونس و لوط و هود و شعیب و زکریا و یحیی و صالح و عزیز و ایوب و لقمان و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله انگشتری در راست قرار می دادند.

از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره انگشتری در راست قرار دادن سؤال شد، آن حضرت علیه السلام فرمود: هنگامی که خداوند بر پیـامبرش این آیه را نـازل کرد «قـل تعـالوا تـدع أبنائنـا» - . آل عمران/ ۶۱ - {بیاییـد پسـرانمان را فرا خوانیم.} جبرئیـل علیه السـلام گفت: ای رسول خـدا، پیـامبری نیست مگر اینکه من بشـارت دهنـده و بیم دهنـده اش بـاشم و به هیـچ یک از پیامبران افتخار نکردم جز به شما اهل بیت، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل تو از مایی، جبرئیل فرمود: من از شمایم؟ رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل تو از ما هستی، جبرئیل گفت: ای رسول خدا برای من بیان کن تا گشایشی از جانب من برای امتت باشد، پس پیامبر انگشتری اش را به دست چپش نهاد و فرمود: من رسول خدا اولین شـما هستم، دومی شمـا علی و سومی فاطمه و چهارمی حسن و پنجمی حسـین و ششـمی جبرئیل است و انگشتری اش را در انگشت راسـتش قرار داد و فرمود: ای جبرئیل تو ششـمی ما هستی. جبرئیل گفت: ای رسول خدا کسـی نیست که انگشتری در دست راست قرار داد و خواسـتار سـنت تو شد و من روز قیامت او را پریشان و حیران ببینم مگر اینکه دستش را می گیرم و به تو و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می رسانم.. - . مناقب آل ابی طالب ۲: ۶۹ - ۷۵ -

**[ترجمه]

«۲»

یف، [الطرائف] ابْنُ الْمَغَازِلِیِّ بِإِسْنَادِهِ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ الْمُنَادِیَ نَادَی

ص: ۶۳

۱- ۱. فی المصـدر« الصـقعب». و فی هـامشه: بتقـدیم القـاف علی العیـن المهملـه- و زان جعفر- ابن زهیر بن عبـد اللّه بن زهیر الأزدیّ الکوفیّ. قال ابن حجر فی التقریب: ثقه من السادسه.

۲- ۲. سوره آل عمران: ۶۱.

۳- ۳. فی المصدر: بیمینه.

۴- ۴. مناقب آل أبی طالب ۲: ۶۹- ۷۵.

يَوْمَ أُحُدٍ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ. وَ رَوَى أَيْضاً: أَنَّ الْمُنَادِيَ كَانَ قَدْ نَادَى بِذَلِكَ يَوْمَ الْبَدْرِ. وَ رَوَى أَيْضاً بِإِسْنَادِهِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليهما السلام قَالَ: نَادَى مَلَكٌ مِنَ السَّمَاءِ يَوْمَ بَدْرٍ وَ يُقَالُ لَهُ رِضْوَانُ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ (۱).

**[ترجمه]الطرائف: رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود: ندا دهنده در جنگ احد ندا سر داد: هيچ شمشيرى جز ذوالفقار و هيچ جوانى جز على نيست.

هم چنين روايت شده كه در جنگ بدر نيز همين ندا را سر داد،

امام محمد باقر عليه السلام هم فرمود: در جنگ بدر فرشته اى به نام رضوان ندا داد: هيچ شمشيرى جز ذوالفقار و هيچ جوان مردى جز على نيست. - . الطرائف: ۲۲ -

**[ترجمه]

«۳»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب: كَانَ لَهُ عليه السلام بَغْلَةٌ يُقَالُ لَهُ الشَّهْبَاءُ وَ دُلْدُلٌ أَهْدَاهَا إِلَيْهِ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله(۲).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: على عليه السلام قاطرى به نام شهباء و دُلدل داشت كه پيامبر صلى الله عليه و آله به او داده بود. - . مناقب آل ابى طالب: ۲: ۷۷ -

**[ترجمه]

«۴»

كا، [الكافي] حُمَيْدٌ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنِ الطَّاطَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبَانٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: عَلِيٌّ عليه السلام شَدَّ عَلَى بَطْنِهِ يَوْمَ الْجَمَلِ بِعِقَالٍ أَبْرَقَ نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله يَشُدُّ بِهِ عَلَى بَطْنِهِ إِذَا لَبِسَ الدِّرْعَ (۳).

**[ترجمه]كافى: على عليه السلام در جنگ جمل دستمال سياه و سفيدى بر شكمش بست كه جبرئيل از آسمان براى او آورده بود، پيامبر صلى الله عليه و آله نيز هنگامى كه زره به تن مى كرد آن را بر شكمش مى بست. - . روضه الكافى -

**[ترجمه]

«۵»

ن، [عيون أخبار الرضا عليه السلام] هَانِئُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَحْمُودٍ الْعَبْدِيُّ عَنْ أَبِيهِ رَفَعَهُ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السلام: فِيمَا نَاظَرَ

بِهِ الرَّشِيدُ فِي تَفْضِيلِ الْعِتْرَهِ-(۴)

قَالَ علیه السلام إِنَّ الْعُلَمَاءَ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ جَبْرَئِيلَ قَالَ يَوْمَ أُحُدٍ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذِهِ لَهِيَ الْمُوَاسَاهُ مِنْ عَلِيٍّ: قَالَ صلی الله علیه و آله لِأَنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ قَالَ جَبْرَئِيلُ علیه السلام وَ أَنَا مِنْكُمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ فَكَانَ كَمَا مَدَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ خَلِيلَهُ علیه السلام إِذْ يَقُولُ فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ إِنَّا مَعْشَرَ بَنِي عَمِّكَ نَفْتَخِرُ بِقَوْلِ جَبْرَئِيلَ علیه السلام إِنَّهُ مِنَّا(۵).

**[ترجمه]عیون اخبار الرضا علیه السلام: امام موسی بن جعفر علیه السلام در مناظره‌ای که با هارون الرشید درباره برتری عترت داشت، فرمود: همه دانشمندان بر این مطلب اتفاق نظر دارند که جبرئیل در جنگ احد گفت: ای محمد به راستی این احسان و مساعدتی است از جانب علی، آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: چون او از من و من از اویم. جبرئیل علیه السلام گفت: ای رسول خدا من نیز از شما دو نفر هستم؛ پس گفت: هیچ شمشیری جز ذوالفقار و هیچ جوانی جز علی نیست؛ و همان گونه که خدای عزوجل در آیه شریفه «فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ» {شنیدیم جوانی از آن ها به بدی یاد می کرد که به او ابراهیم گفته می شود.} خلیلش علیه السلام را مدح می کند ما جماعت فرزندان عمویت به گفته جبرئیل علیه السلام افتخار می کنیم که او(جبرئیل) از ماست. - عیون الاخبار: ۴۹ و چاپ جدید ج ۱: ۸۵ -

**[ترجمه]

«۶»

لی، [الأمالي] للصدوق مع، [معاني الأخبار] ابْنُ إِدْرِيسَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ ابْنِ يَزِيدَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الصُّهْبَانِ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ علیهم السلام قَالَ: إِنَّ أَعْرَابِيّاً أَتَى رَسُولَ اللَّهِ فَخَرَجَ إِلَيْهِ فِي رِدَاءٍ مُمَشَّقٍ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَقَدْ خَرَجْتَ إِلَيَّ كَأَنَّكَ فَتًى فَقَالَ صلی الله علیه و آله نَعَمْ يَا أَعْرَابِيُّ أَنَا الْفَتَى ابْنُ الْفَتَى أَخُو الْفَتَى فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَمَّا الْفَتَى فَنَعَمْ فَكَيْفَ ابْنُ الْفَتَى وَ أَخُو الْفَتَى فَقَالَ أَ مَا

۱- ۱. الطرائف: ۲۲.

۲- ۲. مناقب آل أبي طالب ۲: ۷۷.

۳- ۳. روضه الكافي.

۴- ۴. العتره ظ.(ب).

۵- ۵. عيون الأخبار: ۴۹ و الطبعه الحديثه ج ۱: ۸۵.

سَمِعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ قالُوا سَمِعْنا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ -(۱) فَأَنَا ابْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ أَمَّا أَخُو الْفَتَى فَإِنَّ مُنَادِياً نَادَى مِنَ السَّمَاءِ(۲) يَوْمَ أُحُدٍ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ - فَعَلِيٌّ أَخِي وَ أَنَا أَخُوهُ (۳).

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب مرسلا: مثله (۴).

**[ترجمه]امالی الصدوق، معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام از پدرش و از جدش نقل می فرماید که: بادیه نشینی نزد رسول خدا آمد و آن حضرت با ردایی از جنس کتان بر او وارد شد. بادیه نشین گفت: ای محمد تو گویی که یک جوان هستی نزد من آمدی، آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: بله ای بادیه نشین من جوان و فرزند جوان و برادر جوان هستم. او گفت: ای محمد جوان بله، اما فرزند و برادر جوان چگونه؟ حضرت فرمود: آیا کلام خداوند تعالی را نشنیده ای که می گوید: « قالُوا سَمِعْنا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقالُ لَهُ إِبْراهِيمُ » - . انبیاء/۶۰ - {گفتند شنیدیم جوانی از آن ها به بدی یاد می کرد که به او ابراهیم گفته می شود.}پس من پسر ابراهیم هستم و امّا درباره برادر فتی این که ندا دهنده ای در جنگ احد از آسمان - . در معانی: آسمان آمده است. -

ندا برآورد که هیچ شمشیری جز ذوالفقار و هیچ جوانی جز علی نیست، پس علی برادر من و من برادر اویم. - . امالی الصدوق۱۲۰ و ۱۲۱. معانی الاخبار:۱۱۹ -

مناقب ابن شهر آشوب: به مانند آن نقل شده است. - . ما در مناقب به آن دست نیافتیم. -

**[ترجمه]

«۷»

ع، [علل الشرائع] مع، [معانی الأخبار] ابْنُ عِصَامٍ عَنِ الْكُلَيْنِيِّ عَنْ عَلَّانٍ رَفَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّمَا سُمِّيَ سَيْفُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ذَا الْفَقَارِ لِأَنَّهُ كَانَ فِي وَسَطِهِ خَطَّةٌ فِي طُولِهِ فَشُبِّهَ (۵) بِفَقَارِ الظَّهْرِ فَسُمِّيَ ذَا الْفَقَارِ لِذَلِكَ وَ كَانَ سَيْفاً نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ علیه السلام مِنَ السَّمَاءِ كَانَتْ حَلْقَتُهُ فِضَّةً وَ هُوَ الَّذِي نَادَى بِهِ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ (۶).

أقول: قد مضى بعض أخبار الباب في باب غزوه أحد.

**[ترجمه]علل الشرائع، معانی الاخبار: امام صادق علیه السلام فرمود:شمشیر امیرالمؤمنین علیه السلام ذوالفقار نامیده شد چون در وسط آن سر تا سر خطی بود و شبیه به مهره های کمر بود، به همین دلیل ذوالفقار (دارای مهره ها) نامیده شده است، و جبرئیل علیه السلام آن را از آسمان فرود آورده بود. غلاف آن نقره ای بود و همانی است که ندا دهنده‌ای از آسمان درباره او ندا سر داد که هیچ شمشیری جز ذوالفقار و هیچ جوانی جز علی نیست. - . علل الشرائع: ۶۴. معانی الاخبار: ۶۳ -

می گویم: برخی از روایت های این باب در باب غزوه احد گذشت.

**[ترجمه]

«۸»

ن، [عيون أخبار الرضا عليه السلام] لى، [الأمالى] للصدوق ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْيَقْطِينِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عليه السلام عَنْ ذِى الْفَقَارِ سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مِنْ أَيْنَ هُوَ فَقَالَ هَبَطَ بِهِ جَبْرَئِيلُ عليه السلام مِنَ السَّمَاءِ وَ كَانَ حِلْيَتُهُ مِنْ فِضَّةٍ وَ هُوَ عِنْدِى (۷).

ير، [بصائر الدرجات] عبد الله بن جعفر عن محمد بن عيسى عن أحمد بن عبد الله: مثله (۸).

**[ترجمه]عيون اخبار الرضا عليه السلام، امالى الصدوق: أَحْمَد بْن عَبْدِ اللَّه گفت: از امام رضا عليه السلام درباره ذوالفقار شمشير رسول خدا صلى الله عليه و آله سؤال كردم كه از كجا آمده است؟ آن حضرت فرمود: جبرئيل عليه السلام آن را از آسمان فرود آورده و غلاف آن از نقره بود كه نزد من است. - . عيون الأخبار: ۲۱۴، امالى الصدوق: ۱۷۴ -

بصائر الدرجات: أحمد بن عبدالله مانند آن را نقل كرده است. - . بصائر الدرجات: ۴۸. -

**[ترجمه]

«۹»

ع، [علل الشرائع] الْهَمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْبَزَنْطِيِّ وَ ابْنِ أَبِى عُمَيْرٍ مَعاً عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا كَانَ يَوْمُ أُحُدٍ انْهَزَمَ أَصْحَابُ

۱- ۱. سوره الأنبياء: ۶۰.

۲- ۲. فى المعانى: فى السماء.

۳- ۳. أمالى الصدوق: ۱۲۰ و ۱۲۱. معانى الأخبار: ۱۱۹.

۴- ۴. لم نظفر به فى المناقب.

۵- ۵. فى المعانى: تشبه.

۶- ۶. علل الشرائع: ۶۴. معانى الأخبار: ۶۳.

۷- ۷. عيون الأخبار: ۲۱۴. أمالى الصدوق: ۱۷۴.

۸- ۸. بصائر الدرجات: ۴۸.

رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّی لَمْ یَبْقَ مَعَهُ إِلَّا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ أَبُو دُجَانَهَ-(۱) وَ کَانَ عَلِیٌّ علیه السلام کُلَّمَا حَمَلَتْ طَائِفَهٌ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اسْتَقْبَلَهُمْ وَ رَدَّهُمْ حَتَّی أَکْثَرَ فِیهِمُ الْقَتْلَ وَ الْجِرَاحَاتِ حَتَّی انْکَسَرَ سَیْفُهُ فَجَاءَ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ یُقَاتِلُ بِسِلَاحِهِ وَ قَدِ انْکَسَرَ سَیْفِی فَأَعْطَاهُ علیه السلام سَیْفَهُ ذَا الْفَقَارِ فَمَا زَالَ یَدْفَعُ بِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَتَّی أُثِّرَ وَ أُنْکِرَ-(۲) فَنَزَلَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام وَ قَالَ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذِهِ لَهِیَ الْمُوَاسَاهُ مِنْ عَلِیٍّ لَکَ فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله إِنَّهُ مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام وَ أَنَا مِنْکُمَا وَ سَمِعُوا دَوِیّاً مِنَ السَّمَاءِ لَا سَیْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَی إِلَّا عَلِیٌّ (۳).

**[ترجمه]علل الشرائع: امام صادق علیه السلام فرمود: در جنگ احد هنگامی که یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله شکست خوردند و جز علی بن ابی طالب علیه السلام و ابودجانه از آن ها باقی نماند، هر گروهی که به رسول خدا صلی الله علیه و آله حمله می کرد علی علیه السلام با آن ها رویارویی و مقابله می کرد تا بسیاری از آن ها را کشت و زخمی کرد و شمشیرش شکست. آنگاه نزد پیامبر آمد و فرمود: ای رسول خدا، مرد با سلاحش مبارزه می کند و شمشیر من شکست، رسول خدا ذوالفقار را به او داد، آن حضرت علیه السلام پیوسته با آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع می کرد تا اینکه تأثیر گذاشت(اثر زخم در او پیدا شد) و انکار کرد(شد). - . این چنین در نسخه ها آمده است و در منبع: شکسته شد. - پس

جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: ای محمد این احسان و کمکی از علی برای توست. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او از من است و من از اویم، جبرئیل هم گفت: من هم از شما دو نفر هستم و صدایی از آسمان شنیدند که:شمشیر فقط ذوالفقار، جوانمرد فقط علی علیه السلام. - . علل الشرائع: ۱۴ -

**[ترجمه]

«۱۰»

ع، [علل الشرائع] الدَّقَّاقُ وَ ابْنُ عِصَامٍ مَعاً عَنِ الْکُلَیْنِیِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْعَلَاءِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ الْفَزَارِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ الْعَمِّیِّ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنِ الثُّمَالِیِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام فَقُلْتُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سُمِّیَ سَیْفُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ذَا الْفَقَارِ فَقَالَ علیه السلام لِأَنَّهُ مَا ضُرِبَ بِهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ إِلَّا أَفْقَرَهُ فِی هَذِهِ الدُّنْیا(۴)

مِنْ أَهْلِهِ وَ وُلْدِهِ وَ أَفْقَرَهُ فِی الْآخِرَهِ مِنَ الْجَنَّهِ(۵).

أقول: قد مر الأخبار فی باب علامات الإمام أنه عند الأئمه علیهم السلام.

**[ترجمه]علل الشرائع: ثمالی گفت: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم ای پسر رسول خدا چرا شمشیر امیرالمؤمنین علیه السلام ذوالفقار نامیده شده است؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: چون با آن به هر کسی ضربه زد در این دنیا او را از خانواده و فرزندانشان محروم و در آخرت نیز از بهشت محروم ساخت. - علل الشرائع: ۶۴ -

می گویم: در باب نشانه‌های امام گذشت که آن شمشیر نزد ائمه علیه السلام است.

**[ترجمه]

«۱۱»

ما، [الأمالی] للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِکٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ بِشْرِ بْنِ بَکْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مَشِیخَتِهِ قَالَ: سَمِعَ یَوْمَ أُحُدٍ وَ قَدْ هَاجَتْ رِیحٌ عَاصِفٌ کَلَامُ هَاتِفٍ یَهْتِفُ وَ هُوَ یَقُولُ:

ص: ۶۶

۱- ۱. فی المصدر: و أبو دجانه سماک بن خرشه، فقال له النبیّ صلّی اللّه علیه و آله: یا با دجانه أ ما تری قومک؟ قال: بلی، قال: الحق بقومک، قال: ما علی هذا بایعت اللّه و رسوله قال: أنت فی حل، قال: و اللّه لا تتحدث قریش بأنی خذلتک و فررت حتّی أذوق ما تذوق، فجزاء النبیّ خیرا اه.

۲- ۲. کذا فی النسخ. و فی المصدر: و انکسر.

۳- ۳. علل الشرائع: ۱۴.

۴- ۴. فی المصدر: من هذه الدنیا.

۵- ۵. علل الشرائع: ۶۴.

لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ**وَ إِذَا نَدَبْتُمْ هَالِكاً فَابْكَوا الْوَفِيَ أَخَا الْوَفِيِّ.(۱)

**[ترجمه]امالی طوسی: در جنگ احد در حالی که باد بسیار تندی می وزید صدای فریادی شنیده شد که می گفت:

شمشیر فقط ذوالفقار، جوانمرد فقط علی علیه السلام ، واگر بر کشته ای گریه و ناله کردید به وفادار برادر وفادار بگریید - . امالی الشیخ: ۸۸ و ۸۹ -

**[ترجمه]

«۱۲»

یر، [بصائر الدرجات] عَبَّادُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ يَحْيَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام قَالَ قَالَ: أَتَى أَبِي بِسِلَاحِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ قَدْ دَخَلَ عُمُومَتِي مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ كَلِمَةً فَقَالَ صَفْوَانُ وَ ذَكَرْنَا سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ- فَقَالَ أَتَانِي إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ فَعَظَّمَ عَلَيَّ وَ سَأَلَنِي لَهُ بِالْحَقِّ وَ الْحُرْمَةِ السَّيْفُ الَّذِي أَخَذَهُ هُوَ سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ فَقُلْتُ لَا كَيْفَ يَكُونُ هَذَا وَ قَدْ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام مَثَلُ السِّلَاحِ فِينَا مَثَلُ التَّابُوتِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ حَيْثُ مَا دَارَ دَارَ الْأَمْرُ قَالَ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذِي الْفَقَارِ سَيْفِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَالَ نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ كَانَتْ حِلْيَتُهُ فِضَّةً وَ هُوَ عِنْدِي (۲).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: امام رضا علیه السلام فرمود: پدرم سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله را آورد و عموهایم به خاطر آن مکدر شدند و امام علیه السلام چیزی فرمود. صفوان گفت: ما شمشیر رسول خدا را به یاد آوردیم و ایشان فرمودند: اسحاق بن جعفر نزد من آمد و مرا تکریم کرد و درباره آن از من به حقیقت و احترام سؤال کرد: آیا شمشیری که او گرفته است شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است؟ گفتم: خیر، چطور چنین چیزی ممکن است در حالی که امام باقر علیه السلام فرمود: مَثَل سلاح در نزد ما مانند تابوت در نزد بنی اسرائیل است آن گونه که آن بود این امر هم همان گونه است.گفت: من درباره ذوالفقار شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم حضرت فرمود: جبرئیل آن را از آسمان فرود آورده و غلاف آن نقره ای بود و نزد من است. - بصائر الدرجات: ۵۱ -

**[ترجمه]

بیان

فقال كلمه أي فقال عليه السلام بعد ذلك كلمه نسيتها أو لا أرى المصلحه في ذكرها و الحاصل أنه عليه السلام قال إن أبي أعطاني سلاح رسول الله صلى الله عليه و آله و دخل عمومتي من ذلك حسد علي ثم ذكر عليه السلام أن إسحاق عمه أتاه و أقسم عليه بالحق و الحرمه أن السيف الذي أخذه المأمون منه عليه السلام هل هو سيف رسول الله فأجاب عليه السلام بأنه لم يكن سيف رسول الله صلى الله عليه و آله لأن سيفه لا يكون إلا عند الإمام.

**[ترجمه]کلمه ای گفت: یعنی آن حضرت علیه السلام بعد از آن کلمه ای گفت که من فراموش کردم یا این که مصلحت

نمی بینم که آن را بگویم. به هر حال امام باقر علیه السلام فرمود: پدرم سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله را به من داد و عموهایم بابت آن به من حسادت کردند. پس آن حضرت علیه السلام فرمود که اسحاق عمویش نزد او آمده و به حقیقت و احترام قسم خورده که شمشیری که مأمون از او گرفته آیا شمشیر رسول خداست؟ حضرت علیه السلام جواب داد که آن شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود، چون شمشیر وی فقط باید نزد امام باشد.

**[ترجمه]

«۱۳»

شف، [کشف الیقین] مُحَمَّدُ بْنُ جَرِیرٍ الطَّبَرِیُّ قَالَ فِی کِتَابِهِ مَا لَفْظُهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ عُمَرَ عَنْ رَوْحِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی الْأَحْوَصِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ یَسَارٍ عَنْ زُرَارَهَ بْنِ أَعْیَنَ عَنْ عِکْرِمَهَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَعْطَانِی ذَا الْفَقَارِ قَالَ یَا مُحَمَّدُ خُذْهُ وَ أَعْطِهِ خَیْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ فَقُلْتُ مَنْ ذَلِکَ یَا رَبِّ فَقَالَ خَلِیفَتِی فِی الْأَرْضِ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ إِنَّ ذَا الْفَقَارِ کَانَ یَنْطِقُ مَعَ عَلِیٍّ علیه السلام وَ یُحَدِّثُهُ حَتَّی إِنَّهُ هَمَّ یَوْماً یَکْسِرُهُ-(۳) فَقَالَ مَهْ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنِّی مَأْمُورٌ وَ قَدْ بَقِیَ فِی أَجَلِ الْمُشْرِکِ تأخیرا [تَأْخِیرٌ].

أقول: إنما یمکن أن یکون قد سقط بعد

ص: ۶۷

۱- ۱. أمالی الشیخ: ۸۸ و ۸۹.

۲- ۲. بصائر الدرجات: ۵۱.

۳- ۳. فی المصدر: بکسره.

قوله هم یوم یکسره و قد ضرب به مشرکا فلم یقتله (۱).

**[ترجمه]کشف الیقین: ابن عباس گفت:رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند تبارک و تعالی ذوالفقار را به من داد و فرمود: ای محمد آن را بگیر و به بهترین اهل زمین بده، گفتم: پروردگارا او کیست؟ گفت: جانشین من در زمین علی بن ابی طالب علیه السلام است؛ ذوالفقار با علی علیه السلام سخن می گفت تا اینکه حضرت روزی تصمیم گرفت آن را بشکند شمشیر گفت: ای امیرالمؤمنین دست نگه دار من مأمور هستم، اجل مشرک به تأخیر افتاده است.

می گویم: ممکن است که بعد از سخنش «روزی خواست تا آن را بشکند» این عبارت افتاده باشد که: مشرکی را با ذوالفقار زد و ذوالفقار آن مشرک را نکشت. - . الیقین فی امره امیرالمؤمنین: ۴۸ -

**[ترجمه]

«۱۴»

ب، [قرب الإسناد] هَارُونُ عَنِ ابْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ علیهما السلام: أَنَّ خَاتَمَ رَسُولِ اللَّهِ كَانَ مِنْ فِضَّةٍ وَ نَقْشُهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ عَلِيٍّ علیه السلام اللَّهُ الْمَلِكُ وَ كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ وَالِدِی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْعِزَّةُ لِلَّهِ (۲).

**[ترجمه]قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام فرمود:انگشتری رسول خدا صلی الله علیه و آله از نقره بود و نوشته روی آن: محمد رسول الله؛ و نوشته انگشتری علی علیه السلام، الله المَلِك؛ و نوشته انگشتری پدرم، العزه لله. - . قرب الاسناد: ۳۱ -

**[ترجمه]

«۱۵»

ب، [قرب الإسناد] أَبُو الْبَخْتَرِيِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ علیهما السلام قَالَ: كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ عَلِيٍّ علیه السلام الْمُلْكُ لِلَّهِ (۳).

**[ترجمه]قرب الاسناد: امام صادق علیه السلام از پدرش نقل فرمود: نوشته روی انگشتری علی علیه السلام بود: المُلک لله. - . قرب الاسناد: ۷۲ -

**[ترجمه]

«۱۶»

لی، [الأمالی] للصدوق ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْكُوفِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِی الْعُقْبَةِ الصَّيْرَفِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: كَانَ نَقْشُ خَاتَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام الْمُلْكُ لِلَّهِ تَمَامَ الْخَبَرِ (۴).

**[ترجمه]امالی الصدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام: امام رضا علیه السلام فرمود: نوشته روی انگشتری امیرالمؤمنین علیه السلام المُلک لله بود. - . امالی الصدوق: ۲۷۴. عیون الاخبار:۲۱۸ -

**[ترجمه]

«۱۷»

ع، [علل الشرائع] ل، [الخصال] مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ زُرَارَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ السُّدِّيِّ عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ قَالَ: كَانَ لِعَلِيٍّ عليه السلام أَرْبَعَهُ خَوَاتِيمَ يَتَخَتَّمُ بِهَا يَاقُوتٌ لِنُبْلِهِ وَ فَيْرُوزَجٌ لِنُصْرَتِهِ-(۵) وَ الْحَدِيدُ الصِّينِيُّ لِقُوَّتِهِ وَ عَقِيقٌ لِحِرْزِهِ وَ كَانَ نَقْشُ الْيَاقُوتِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ وَ نَقْشُ الْفَيْرُوزَجِ اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ-(۶) وَ نَقْشُ الْحَدِيدِ الصِّينِيِّ الْعِزَّهُ لِلَّهِ جَمِيعاً وَ نَقْشُ الْعَقِيقِ ثَلَاثَهُ أَسْطُرٍ ما شاءَ اللَّهُ لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ (۷).

**[ترجمه]علل الشرائع، الخصال: إِسْمَاعِيل السُّدِّیّ از عَبْدِ خَيْر علیه السلام نقل می کند: علی علیه السلام چهار انگشتری در دست داشت. یاقوت برای زیرکی و فیروزه برای پیروزی - . در علل: برای بصیرت و آگاهی اش - و آهن چینی برای قدرت و عقیق برای نگه داری اش، نوشته روی یاقوت لا اله الا الله الملک الحق المبین و روی فیروزه: الله المَلِک الحق - . در علل: الله الملک الحق المبین - و روی آهن چینی: العزه لله جمیعاً و نوشته روی عقیق سه سطر بود: ماشاء الله لا قوه الا بالله استغفرالله. - . علل الشرائع: ۶۳ و ۶۴ الخصال ۱: ۹۳ -

**[ترجمه]

«۱۸»

ع، [علل الشرائع] ابْنُ عُبْدُوسٍ عَنِ ابْنِ قُتَيْبَهَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام أَخْبِرْنِي عَنْ تَخَتُّمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِيَمِينِهِ

ص: ۶۸

۱- ۱. اليقين فی إمره أمير المؤمنين: ۴۸.

۲- ۲. قرب الإسناد: ۳۱.

۳- ۳.»: ۷۲.

۴- ۴. أمالی الصدوق: ۲۷۴ عيون الأخبار: ۲۱۸.

۵- ۵. فی العلل: لبصره.

۶- ۶.»: اللّه الملک الحق المبين.

۷- ۷. علل الشرائع: ۶۳ و ۶۴ الخصال ۱: ۹۳.

لِأَيِّ شَيْ ءٍ كَانَ؟ فَقَالَ إِنَّمَا كَانَ يَتَخَتَّمُ بِيَمِينِهِ لِأَنَّهُ إِمَامُ أَصْحَابِ الْيَمِينِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ قَدْ مَدَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَصْحَابَ الْيَمِينِ وَ ذَمَّ أَصْحَابَ الشِّمَالِ وَ قَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَتَخَتَّمُ بِيَمِينِهِ وَ هُوَ عَلَامَةٌ لِشِيعَتِنَا- يُعْرَفُونَ بِهِ وَ بِالْمُحَافَظَةِ عَلَى أَوْقَاتِ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاةِ وَ مُوَاسَاةِ الْإِخْوَانِ وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ(1).

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب عن ابن أبي عمير: مثله.

**[ترجمه]علل الشرائع: ابن ابی عمیر گفت: به موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: به من بگویید چرا امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتری در دست راست قرار می دادند؟ فرمود: به این دلیل که او امام اصحاب یمین بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و خدای عزوجل اصحاب یمین را مدح و اصحاب شمال را ملامت کرده است، رسول خدا صلی الله علیه و آله انگشتری در راست قرار می دادند که نشانه ای برای شیعیان است، آن ها به آن و به محافظت بر اوقات نماز و دادن زکات و احسان به برادران و امر به معروف و نهی از منکر شناخته می شوند. - . علل الشرائع: ۶۴ -

مناقب ابن شهر آشوب: ابن ابی عمیر همین روایت را نقل کرده است.

**[ترجمه]

«۱۹»

ع، [علل الشرائع] عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ الْقُرَشِيُّ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَصْفَهَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ سَعِيدٍ الْكِنْدِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَازِمٍ الْخُزَاعِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُوسَى الْجُهَنِيِّ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لِعَلِيٍّ يَا عَلِيُّ تَخَتَّمْ بِالْيَمِينِ تَكُنْ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الْمُقَرَّبُونَ قَالَ جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ قَالَ بِمَا أَتَخَتَّمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ بِالْعَقِيقِ الْأَحْمَرِ فَإِنَّهُ أَقَرَّ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ لِي بِالنُّبُوَّةِ وَ لَكَ يَا عَلِيُّ بِالْوَصِيَّةِ وَ لِوُلْدِكَ بِالْإِمَامَةِ وَ لِمُحِبِّيكَ بِالْجَنَّةِ وَ لِشِيعَةِ وُلْدِكَ بِالْفِرْدَوْسِ (2).

**[ترجمه]علل الشرائع: سَلْمَان فَارِسِی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: ای علی انگشتری در راست کن تا از مقربین باشی، علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا مقربین کیستند؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل و میکائیل: حضرت فرمود: ای رسول خدا چه نگینی در دست کنم؟ فرمود: عقیق قرمز، چون به وحدانیت خدای عزوجل و نبوت من و جانشینی تو ای علی و امامت فرزندانت و بهشت دوستدارانت و فردوس شیعیان فرزندانت اقرار کرد. - . علل الشرائع: ۶۴ -

**[ترجمه]

«۲۰»

ثو، [ثواب الأعمال] أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ يُوسُفَ بْنِ السُّخْتِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَهْلٍ عَنِ ابْنِ مَهْزِيَارَ قَالَ:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام فَرَأَیْتُ فِی یَدِهِ خَاتَماً فَصُّهُ فَیْرُوزَجٌ نَقْشُهُ اللَّهُ الْمَلِکُ فَقَالَ هَذَا(۳) حَجَرٌ أَهْدَاهُ جَبْرَئِیلُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الْجَنَّهِ فَوَهَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِعَلِیٍّ علیه السلام الْخَبَرَ(۴).

**[ترجمه]ثواب العمال: ابن مهزیار گفت: بر موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم و در دستش انگشتری دیدم که نگینش فیروزه و نوشته روی آن: الله الملک بود، پس حضرت فرمود: این سنگی است که جبرئیل برای رسول خدا از بهشت به ارمغان آورده است و ایشان نیز به علی علیه السلام داده است. - . ثواب العمال: ۱۶۹ و ۱۷۰ -

**[ترجمه]

«۲۱»

کا، [الکافی] عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ (۵) بْنِ عَلِیٍّ الْعُقَیْلِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی عَلِیٍّ اللَّهَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: عَمَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلِیّاً علیه السلام بِیَدِهِ فَسَدَلَهَا مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ قَصَّرَهَا مِنْ خَلْفِهِ قَدْرَ أَرْبَعِ أَصَابِعَ ثُمَّ قَالَ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ فَقَالَ (۶) هَکَذَا تِیجَانُ

۱- ۱. علل الشرائع: ۶۴.

۲- ۲. علل الشرائع: ۶۴.

۳- ۳. فی المصدر: فأدمت النظر إلیه فقال: مالک تنظر فیه؟ هذا حجر اه.

۴- ۴. ثواب الأعمال: ۱۶۹ و ۱۷۰.

۵- ۵. فی المصدر: الحسن.

۶- ۶. فی المصدر: ثم قال.

الْمَلَائِکَهِ(۱).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با دستش بر سر علی علیه السلام عمامه گذاشت و یک سر آن را در مقابلش رها ساخت و به اندازه چهار انگشت سر آن را از پشتش کوتاه کرد سپس فرمود: پشت کن آن حضرت پشت کرد پس فرمود: رو به من کن آن حضرت رو به ایشان ایستاد پس فرمود: این چنین است تاج های فرشتگان. - . فروع کافی (جزء ششم از چاپ جدید): ۴۶۱ -

**[ترجمه]

«۲۲»

کا، [الکافی] عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بُنْدَارَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَهْلٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام وَ فِی إِصْبَعِهِ خَاتَمٌ فَصُّهُ فَیْرُوزَجٌ نَقْشُهُ اللَّهُ الْمَلِکُ فَأَدَمْتُ النَّظَرَ إِلَیْهِ فَقَالَ لِی مَا لَکَ تُدِیمُ النَّظَرَ إِلَیْهِ فَقُلْتُ بَلَغَنِی أَنَّهُ کَانَ لِعَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام خَاتَمٌ فَصُّهُ فَیْرُوزَجٌ نَقْشُهُ اللَّهُ الْمَلِکُ فَقَالَ أَ تَعْرِفُهُ فَقُلْتُ لَا قَالَ هَذَا هُوَ تَدْرِی مَا سَبَبُهُ قُلْتُ لَا قَالَ هَذَا حَجَرٌ أَهْدَاهُ جَبْرَئِیلُ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَوَهَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَ تَدْرِی مَا اسْمُهُ قُلْتُ فَیْرُوزَجٌ قَالَ هَذَا بِالْفَارِسِیَّهِ فَمَا اسْمُهُ بِالْعَرَبِیَّهِ قُلْتُ لَا أَدْرِی قَالَ اسْمُهُ الظَّفَرُ(۲).

**[ترجمه]کافی: علی بن مهران گفت: بر موسی بن جعفر علیه السلام وارد شدم که در انگشتشان یک انگشتری که نگینش فیروزه و نوشته روی آن « اللَّهُ الْمَلِکُ » بود دیدم و به آن خیره شدم حضرت به من فرمود: تو را چه شده که به آن خیره می شوی؟ گفتم: به من گفته شده که امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتری داشت که نگینش فیروزه و نوشته اش «الله الملک» بود پس حضرت فرمود: آیا آن را می شناسی؟ گفتم: خیر، فرمود: این همان است، می دانی علتش چیست؟ گفتم: خیر، فرمود: این سنگی است که جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه و آله داد و ایشان نیز به امیرالمؤمنین علیه السلام بخشید، آیا می دانی اسمش چیست؟ گفتم: فیروزه، فرمود: این کلمه فارسی است معنی آن به عربی چیست؟ گفتم: نمی دانم، فرمود: معنی اش پیروزی و ظفر است. - . فروع کافی (جزء ششم از چاپ جدید): ۴۷۲ -

**[ترجمه]

«۲۳»

کا، [الکافی] الْعِدَّهُ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنِ الْعَرْزَمِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ یَتَخَتَّمُ فِی یَمِینِهِ (۳).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتری در راست می نهاد. - . فروع کافی (جزء ششم از چاپ جدید): ۴۷۰ -

**[ترجمه]

«۲۴»

کا، [الکافی] الْعِـدَّهُ عَنْ أَحْمَـدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ سِـنَانٍ عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام قَالَ: کَانَ نَقْشُ خَاتَمِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام اللَّهُ الْمَلِکُ (۴).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السـلام فرمود: نوشـته روی انگشتری امیرالمؤمنین علیه السلام « اللَّهُ الْمَلِکُ ». - . فروع کافی (جزء ششم از چاپ جدید): ۴۷۳ -

**[ترجمه]

«۲۵»

کا، [الکافی] عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ جَمِیلٍ عَنِ ابْنِ ظَبْیَانَ وَ حَفْصِ بْنِ غِیَاثٍ عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام قَالَ: کَانَ فِی خَاتَمِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام اللَّهُ الْمَلِکُ (۵).

کا، [الکافی] العده عن سهل عن محمد بن عیسی عن الحسین بن خالد عن الرضا علیه السلام: مثله (۶).

ص: ۷۰

۱- ۱. فروع الکافی(الجزء السادس من الطبعه الحدیثه): ۴۶۱.

۲- ۲.«»: ۴۷۲.

۳- ۳.«»: ۴۷۰.

۴- ۴.«»: ۴۷۳. و فیه و فی(خ): الملک للّه.

۵- ۵.«»: ۴۷۳.

۶- ۶.«»: ۴۷۴.

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: در نگین انگشتری امیرالمؤمنین علیه السلام بود « اللَّهُ الْمَلِکَ » بود. - . فروع کافی (جزء ششم از چاپ جدید): ۴۷۳ -

کافی: امام رضا علیه السلام نیز مانند این روایت را نقل کرده اند. - . فروع کافی (جزء ششم از چاپ جدید): ۴۷۴ -

**[ترجمه]

«۲۶»

کا، [الکافی] أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ أَبِی الصَّبَّاحِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ عَلِیٌّ علیه السلام یُحَلِّی وُلْدَهُ وَ نِسَاءَهُ بِالذَّهَبِ وَ الْفِضَّهِ.(۱)

**[ترجمه]کافی: علی علیه السلام فرزندان و همسرانش را با طلا و نقره زینت می داد. - . فروع کافی (جزء ششم از چاپ جدید): ۴۷۵ -

**[ترجمه]

باب ۱۱۹ صدقاته و موالیه علیه السلام

الأخبار

«۱»

کا، [الکافی] عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ أَوْ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَوْصَی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ إِنَّ أَبَا نَیْزَرَ وَ رَبَاحاً وَ جُبَیْراً عَتَقُوا عَلَی أَنْ یَعْمَلُوا فِی الْمَالِ خَمْسَ سِنِینَ (۲).

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام وصیت کرد و فرمود: أبانیرز ورباح و جبیر آزاد می شوند بنا بر اینکه تا پنج سال در مال، کار کنند - . فروع کافی (جزء ششم از چاپ جدید): ۱۷۹ -

**[ترجمه]

«۲»

کا، [الکافی] مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ النَّضْرِ عَنْ یَحْیَی الْحَلَبِیِّ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ عَطِیَّهَ الْحَذَّاءِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ: قَسَّمَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله الْفَیْ ءَ فَأَصَابَ عَلِیٌّ علیه السلام أَرْضاً-(۳) فَاحْتَفَرَ فِیهَا عَیْناً فَخَرَجَ مَاءٌ یَنْبُعُ فِی السَّمَاءِ کَهَیْئَهِ عُنُقِ الْبَعِیرِ فَسَمَّاهَا یَنْبُعَ فَجَاءَ الْبَشِیرُ فَقَالَ علیه السلام بَشِّرِ الْوَارِثَ هِیَ صَدَقَهٌ بَتَّهً بَتْلًا فِی حَجِیجِ بَیْتِ اللَّهِ وَ عَابِرِ(۴) سَبِیلِ اللَّهِ لَا تُبَاعُ وَ لَا تُوهَبُ وَ لَا تُورَثُ فَمَنْ بَاعَهَا أَوْ وَهَبَهَا فَعَلَیْهِ لَعْنَهُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِکَهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ

وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفاً وَ لَا عَدْلًا(۵).

**[ترجمه]کافی: ابن عطیه گفت: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله غنیمت را تقسیم کرد و زمینی سهم علی علیه السلام شد پس آن حضرت چشمه آبی در آن حفر کرد و آبی خارج شد که به آسمان فوران می کرد مانند شکل گردن شتر امام آن را ینبع نامید پس بشارت دهنده آمد و مژده ای داد و آن حضرت علیه السلام فرمود به وارث مژده بده که آن صدقه کاملی است به حاجیان خانه خدا و رهگذران خدا و نباید فروخته و بخشیده و به ارث گذاشته شود. پس لعنت خداوند و فرشتگان و همه مردم بر کسی که آن را بفروشد یا ببخشد و خداوند إنابه و توبه را از او قبول نکند. - . فروع کافی (جزء هفتم از چاپ جدید) ۵۴ و ۵۵. و درست مانند آن را در باب سخاوت آن حضرت وارد کرده است. ج ۴۱ ص ۳۹ و ۴۰ -

**[ترجمه]

«۳»

کا، [الکافی] أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: بَعَثَ إِلَيَ

ص: ۷۱

۱- ۱. فروع الکافی(الجزء السادس من الطبعه الحدیثه): ۴۷۵.

۲- ۲.«»: ۱۷۹.

۳- ۳. فی المصدر: فاصاب علیا ارضا.

۴- ۴. فی المصدر: و عابری.

۵- ۵. فروع الکافی(الجزء السابع من الطبعه الحدیثه): ۵۴ و ۵۵. و قد أوردها بعینها فی باب سخائه علیه السلام راجع ج ۴۱ ص ۳۹ و ۴۰.

أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام بِوَصِیَّهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ هِیَ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ هَذَا مَا أَوْصَی بِهِ وَ قَضَی بِهِ فِی مَالِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِیٌّ- ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ لِیُولِجَنِی بِهِ الْجَنَّهَ وَ یَصْرِفَنِی بِهِ عَنِ النَّارِ وَ یَصْرِفَ النَّارَ عَنِّی یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ إِنَّ مَا کَانَ لِی مِنْ یَنْبُعَ (۱) مَالٌ یُعْرَفُ لِی فِیهَا وَ مَا حَوْلَهَا صَدَقَهٌ وَ رَقِیقُهَا غَیْرَ أَنَّ رَبَاحاً وَ أَبَا نَیْزَرَ وَ جُبَیْراً عُتَقَاءُ لَیْسَ لِأَحَدٍ فِیهِمْ سَبِیلٌ فَهُمْ مَوَالِیَّ یَعْمَلُونَ فِی الْمَالِ خَمْسَ حِجَجٍ وَ فِیهِ نَفَقَتُهُمْ وَ رِزْقُهُمْ وَ أَرْزَاقُ أَهَالِیهِمْ وَ مَعَ ذَلِکَ مَا کَانَ لِی بِوَادِی الْقُرَی مِنْ مَالِ بَنِی فَاطِمَهَ(۲) وَ رَقِیقِهَا صَدَقَهٌ وَ مَا کَانَ لِی بِدَیْمَهَ وَ أَهْلِهَا صَدَقَهٌ غَیْرَ أَنَّ زُرَیْقاً لَهُ مِثْلُ مَا کَتَبْتُ لِأَصْحَابِهِ وَ مَا کَانَ لِی بِأُذَیْنَهَ وَ أَهْلِهَا وَ الْعُفْرَتَیْنِ-(۳)

کَمَا قَدْ عَلِمْتُمْ صَدَقَهٌ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ إِنَّ الَّذِی کَتَبْتُ مِنْ أَمْوَالِی هَذِهِ صَدَقَهٌ وَاجِبَهٌ بَتْلَهٌ حَیّاً أَنَا أَوْ مَیِّتاً یُنْفَقُ فِی کُلِّ نَفَقَهٍ یُبْتَغَی بِهَا وَجْهُ اللَّهِ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ وَجْهِهِ وَ ذَوِی الرَّحِمِ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ وَ بَنِی الْمُطَّلِبِ وَ الْقَرِیبِ وَ الْبَعِیدِ فَإِنَّهُ یَقُومُ عَلَی ذَلِکَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ یَأْکُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ وَ یُنْفِقُهُ حَیْثُ یَرَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِی حِلٍّ مُحَلَّلٍ لَا حَرَجَ عَلَیْهِ فِیهِ فَإِنْ أَرَادَ أَنْ یَبِیعَ نَصِیباً مِنَ الْمَالِ فَیَقْضِیَ بِهِ الدَّیْنَ فَلْیَفْعَلْ إِنْ شَاءَ لَا حَرَجَ عَلَیْهِ فِیهِ وَ إِنْ شَاءَ جَعَلَهُ سَرِیَّ الْمِلْکِ وَ إِنَّ وُلْدَ عَلِیٍّ وَ مَوَالِیَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ إِلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ وَ إِنْ کَانَتْ دَارُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ غَیْرَ دَارِ الصَّدَقَهِ فَبَدَا لَهُ أَنْ یَبِیعَهَا فَلْیَبِعْ إِنْ شَاءَ لَا حَرَجَ عَلَیْهِ فِیهِ وَ إِنْ بَاعَ فَإِنَّهُ یَقْسِمُ ثَمَنَهَا ثَلَاثَهَ أَثْلَاثٍ فَیَجْعَلُ ثُلُثَهَا فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ یَجْعَلُ ثُلُثاً(۴) فِی بَنِی هَاشِمٍ وَ بَنِی الْمُطَّلِبِ وَ یَجْعَلُ الثُّلُثَ فِی آلِ أَبِی طَالِبٍ وَ أَنَّهُ یَضَعُهُ فِیهِمْ حَیْثُ یَرَاهُ اللَّهُ وَ إِنْ حَدَثَ بِحَسَنٍ

۱- ۱. فی المصدر: من مال ینبع.

۲- ۲. فی المصدر: بوادی القری کله من مال لبنی فاطمه.

۳- ۳. کذا فی النسخ و فی المصدر: و ما کان لی بأذینه و أهلها صدقه، و الفقیرین اه. قال فی المراصد(۳: ۱۰۳۹): الفقیر الحفیره للنخله تغرس فیها، و هو رکی بعینه. و فقیر- بالتصغیر موضع قرب خیبر.

۴- ۴. فی المصدر: ثلثا.

حِدَثٌ وَ حُسَيْنٌ حَيٌّ فَإِنَّهُ إِلَى حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ إِنَّ حُسَيْناً يَفْعَلُ فِيهِ مِثْلَ الَّذِى أَمَرْتُ بِهِ حَسَناً لَهُ مِثْلُ الَّذِى كَتَبْتُ لِلْحَسَنِ وَ عَلَيْهِ مِثْلُ الَّذِى عَلَى حَسَنٍ وَ إِنَّ الَّذِى لِبَنِى ابْنَىْ فَاطِمَهَ(۱) مِنْ صَدَقَهِ عَلِيٍّ مِثْلُ الَّذِى لِبَنِى عَلِيٍّ وَ إِنِّى إِنَّمَا جَعَلْتُ الَّذِى جَعَلْتُ لِابْنَىْ فَاطِمَهَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَكْرِيمَ حُرْمَهِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ تَعْظِيمَهَا وَ تَشْرِيفَهَا(۲) وَ رِضَاهُمَا وَ إِنْ حَدَثَ بِحَسَنٍ وَ حُسَيْنٍ حَدَثٌ فَإِنَّ الْآخَرَ مِنْهُمَا يَنْظُرُ فِى بَنِى عَلِيٍّ فَإِنْ وَجَدَ فِيهِمْ مَنْ يَرْضَى بِهَدْيِهِ (۳) وَ إِسْلَامِهِ وَ أَمَانَتِهِ فَإِنَّهُ يَجْعَلُ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ فَإِنْ لَمْ يَرَ فِيهِمْ بَعْضَ الَّذِى يُرِيدُهُ فَإِنَّهُ يَجْعَلُهُ إِلَى رَجُلٍ مِنْ آلِ أَبِى طَالِبٍ يَرْضَى بِهِ فَإِنْ وَجَدَ آلَ أَبِى طَالِبٍ قَدْ ذَهَبَ كُبَرَاؤُهُمْ وَ ذَوُو آرَائِهِمْ فَإِنَّهُ يَجْعَلُهُ إِلَى رَجُلٍ يَرْضَاهُ مِنْ بَنِى هَاشِمٍ وَ إِنَّهُ يَشْتَرِطُ عَلَى الَّذِى يَجْعَلُهُ إِلَيْهِ أَنْ يَتْرُكَ الْمَالَ عَلَى أُصُولِهِ وَ يُنْفِقَ ثَمَرَهُ حَيْثُ أَمَرْتُهُ بِهِ مِنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ وَجْهِهِ وَ ذَوِى الرَّحِمِ مِنْ بَنِى هَاشِمٍ وَ بَنِى الْمُطَّلِبِ وَ الْقَرِيبِ وَ الْبَعِيدِ لَا يُبَاعُ مِنْهُ شَيْ ءٌ وَ لَا يُوهَبُ وَ لَا يُورَثُ وَ إِنَّ مَالَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَى نَاحِيَتِهِ وَ هُوَ إِلَى ابْنَىْ فَاطِمَهَ وَ إِنَّ رَقِيقِىَ الَّذِينَ فِى صَحِيفَهٍ صَغِيرَهٍ الَّتِى كَتَبْتُ لِى عُتَقَاءُ.

هَذَا مَا قَضَى بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ فِى أَمْوَالِهِ هَذِهِ الْغَدَ مِنْ يَوْمَ قَدِمَ مَسْكِنَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ الدَّارِ الْآخِرَهِ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ لَا يَحِلُّ لِامْرِئٍ مُسْلِمٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُغَيِّرَ شَيْئاً مِمَّا أَوْصَيْتُ بِهِ فِى مَالِى (۴) وَ لَا يُخَالِفَ فِيهِ أَمْرِى مِنْ قَرِيبٍ وَ لَا بَعِيدٍ.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ وَلَائِدِىَ اللَّاتِى أَطُوفُ عَلَيْهِنَّ السَّبْعَهَ عَشَرَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتُ أَوْلَادٍ مَعَهُنَّ أَوْلَادُهُنَّ وَ مِنْهُنَّ حَبَالَى وَ مِنْهُنَّ مَنْ لَا وَلَدَ لَهُ فَقَضَائِى فِيهِنَّ إِنْ حَدَثَ بِى

ص: ۷۳

۱- ۱. فى المصدر: لبنى فاطمه.

۲- ۲.«: و تعظيمهما و تشريفهما.

۳- ۳. الهدى: الطريقه و السيره. و فى المصدر و(م) و(خ): بهداء.

۴- ۴. كذا فى(ك) و فى غيره من النسخ و كذا المصدر: أن يقول فى شى ء قضيته من مالى و لا يخالف اه.

حَدَثٌ أَنَّ مَنْ كَانَتْ (۱) مِنْهُنَّ لَيْسَ لَهَا وَلَدٌ وَ لَيْسَتْ بِحُبْلَى فَهِيَ عَتِيقٌ لِوَجْهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَيْهِنَّ سَبِيلٌ وَ مَنْ كَانَتْ مِنْهُنَّ لَهَا وَلَدٌ أَوْ حُبْلَى فَتُمْسِكُ عَلَى وَلَدِهَا وَ هِيَ مِنْ حَظِّهِ فَإِنْ مَاتَ وَلَدُهَا وَ هِيَ حَيَّةٌ فَهِيَ عَتِيقٌ لَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَيْهَا سَبِيلٌ هَذَا مَا قَضَى بِهِ عَلِيٌّ فِي مَالِهِ الْغَدَ مِنْ يَوْمَ قَدِمَ مَسْكِنَ شَهِدَ أَبُو سمر [شِمْرٍ] بْنُ أَبْرَهَةَ وَ صَعْصَعَةُ بْنُ صُوحَانَ وَ يَزِيدُ بْنُ قَيْسٍ وَ هَيَّاجُ بْنُ أَبِي هَيَّاجٍ وَ كَتَبَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام بِيَدِهِ لِعَشْرٍ خَلَوْنَ مِنْ جُمَادَى الْأُولَى سَنَةَ سَبْعٍ وَ ثَلَاثِينَ وَ كَانَتِ الْوَصِيَّةُ الْأُخْرَى مَعَ الْأُولَى. (۲)

**[ترجمه]کافی: عبدالرحمن بن حجاج گفت: موسی بن جعفر علیه السلام وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام را به من فرستاد که این چنین است:

به نام خداوند بخشنده و بخشایش گر، این دستوری است که بنده خدا علی بن ابی طالب، نسبت به اموال شخصی خود برای خشنودی خدا داده است تا خداوند با آن مرا به بهشت در آورد و از آتش جهنم باز دارد روزی که چهره هایی سفید و چهره هایی سیاه می شوند، آنچه از اموال ینبع برای من است و آنچه اطراف آن است به همراه برده‌هایش همگی صدقه اند، غیر از رباح و أبانیزر و جبیر که آزادند و هیچ کس حق مالکیت آن ها را ندارد و آن ها کنیزانم هستند که مدت پنج سال در اموال حق دارند و نفقه و روزی آن ها و اهلشان از آن تأمین می شود، همراه آن است آنچه از اموال بنی فاطمه و برده هایش که در وادی القری سهم من است، هم چنین است آن چه که در دیمه و مردمش می‌باشد، غیر از زُرَیق که برای او همان‌گونه است که برای اصحابش نوشته ام، و همان‌گونه که می‌دانید آنچه را که در اُدینه و اهلش و عَفرتَین - . این چنین در نسخه ها است و در منبع: آنچه که برای من است در اذینه و اهل آن، صدقه است؛ و فقیرین اه-. در مراصد گفته (۳: ۱۰۳۹): الفقیر: حفره ای برای نخل است که در آن کاشته می شود و درست مانند چاه آب است و فقیر با تصغیره موضعی نزدیک خیبر است. -

داشتم صدقه‌ای در راه خداست، و تمامی این اموال که نوشتم چه زنده باشم چه بمیرم صدقه‌ای واجب است که برای خشنودی خداوند و در راه او به تهیدستان از بنی هاشم و بنی مطلب و آشنا و غریبه انفاق می شود. و حسن بن علی عهده دار آن است، او در راه خیر از آن استفاده می‌کند و آن گونه که خدای عزوجل قرار داده و در جایی حلال که صعوبتی در آن برای او نباشد انفاق می‌کند واگر حسن خواست سهمی از مال را بفروشد پس با آن دین را ادا کند و هرچه خواست انجام دهد، هیچ مشکلی در آن برایش نیست و اگر خواست آن را سریّ ملک (نفیس ترین املاک) قرار دهد، مسئولیت فرزندان علی و خدمت‌گزاران و اموالشان با حسن بن علی است و اگر خانه حسن بن علی غیر از خانه صدقه بود (به آن نیازی نداشت) و صلاح دید که آن را بفروشد هیچ مانعی برای او نیست و اگر فروخت باید آن را به سه قسمت تقسیم کرده و یک سوم آن را در راه خدا قرار دهد و یک سوم را برای بنی هاشم و بنی مطلب و یک سوم را نیز برای خاندان أبو طالب آن گونه که خداوند او را هدایت می کند قرار دهد و اگر برای حسن حادثه ای رخ داد و حسین زنده بود سرپرستی آن را پس از برادرش بر عهده گیرد و آنچه که به حسن دستور دادم را او نیز باید انجام دهد و مثل او عمل کند و فرزندان این دو پسر فاطمه از این اموال به همان مقدار سهم دارند که دیگر پسران علی خواهند داشت، من سرپرستی اموالم را به پسران فاطمه واگذاردم تا خشنودی خدا و نزدیک شدن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و بزرگداشت حرمت او و احترام پیوند خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله را فراهم آورم؛ و اگر برای حسن و حسین حادثه ای رخ داد، شخص دیگر از آن دو، در پسران علی می‌نگرد و اگر در بین آن ها کسی پیدا شد که به هدایت و اسلام و امانتداری او را قبول داشته باشد پس اگر خواست برایش قرار دهد و اگر این

گونه نشد به مرد دیگری از خانـدان ابی طالب که آن را قبول دارد، قرار دهد، و اگر دید که بزرگان و صاحب نظران خاندان ابی طالب در گذشته انـد پس بایـد به شخصـی از بنی هاشم واگذارد که او را قبول دارند؛ و با کسـی که این اموال در دست اوست شـرط کند که اصل ما را حفظ کرده و تنها از میوه و درآمدش در راه خشـنودی خدا و به تهیدسـتان از بنی هاشم و بنی مطلب و آشنا و غریبه انفاق کند؛ و نباید چیزی از آن فروخته یا بخشیده یا به ارث گذاشته شود و اموال محمد بن علی بر حال خود باقی است و آن برای پسران فاطمه است و بردگانم را که در یک صفحه کوچک برای خودم نوشته ام آزادند.

این همه آن چیزی است که علی بن ابی طالب در دارایی‌های خود به آن وصیت کرد در راه رضای خداوند و آخرت باشد در تاریخی که فردای روزی است که وارد مسکِن (موضـعی در کوفه) شـد. و در هر حال خداوند یاور و پشتیبان است و هیچ فرد مسلمانی که به خداوند و آخرت ایمان دارد حق ندارد که چیزی از آن چه من در اموالم وصیت کردم را تغییر داده و هم چنین هیچ آشنا یا غریبه ای حق ندارد در آن مخالفت کند.

امّا زنان غیر عقدی من که با آن ها بودم هفده نفرند که برخی از آنها مادرانی هسـتند که صاحب فرزندند و برخی حامله اند و برخی فرزنـدی ندارنـد و وصـیت من برای آن هـا این است که اگر برای من حادثه ای رخ داد هر کـدام از آن ها که فرزنـدی نداشت و حامله نبود در راه خدا آزاد هسـتند و کسی حقی در آن ها ندارد و هر کدام که فرزندی داشت یا حامله بود بر فرزند خود متکی است و او بهره آن فرزند است. اگر فرزندش بمیرد و او زنده باشد پس آزاد است و کسی حقی در آن ها ندارد .

این وصـیت امیرالمـؤمنین در اموالش هست، در تاریـخِ فردای روزی که وارد مسـکِن شـد، و أبو سـمر بن أبرهه و صعصـعه بن صوحان و یزیـد بن قیس و هیّاج بن أبی هیّاج شاهـدان آن هسـتند و علی بن ابی طالب علیه السـلام ده روز گذشـته از جمادی الاولی سال ۳۷ بـا دست خود آن را نوشت و وصـیت دیگری هم با این وصـیت بوده است. - . فروع کافی (جزء هفتم از چاپ جدیـد) ، ۴۹ - ۵۱. وماننـد آن را نویسـنده در بـاب سـخاوت آن حضـرت علیه السـلام بـا توضـیحاتی در ذیلش آورده است، مراجعه کن به جلد ۴۱ صفحه ۴۰ - ۴۲ -

**[ترجمه]

باب ۱۲۰ أحوال أولاده و أزواجه و أمهات أولاده صلوات الله علیه و فیه بعض الرد علی الکیسانیه

الأخبار

«۱»

د، [العدد القویه]: کَانَ لَهُ علیه السلام سَبْعَهٌ وَ عِشْرُونَ ذَکَراً وَ أُنْثَی الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ زَیْنَبُ الْکُبْرَی وَ زَیْنَبُ الصُّغْرَی الْمُکَنَّاهُ بِأُمِّ کُلْثُـومٍ مِنْ فَـاطِمَهَ بِنْتِ رَسُـولِ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله وَ أَبُو الْقَـاسِمِ مُحَمَّدٌ أُمُّهُ خَوْلَهُ بِنْتُ جَعْفَرٍ ابْنِ الْحَنَفِیَّهِ- وَ عُمَرُ وَ رُقَیَّهُ کَانَا تَوْأَمَیْنِ أُمُّهُمَا الصَّهْبَاءُ وَ یُقَالُ أُمُّ حَبِیبٍ التَّغْلَبِیَّهُ وَ الْعَبَّاسُ وَ جَعْفَرٌ وَ عُثْمَانُ وَ عَبْدُ اللَّهِ الشُّهَدَاءُ بِکَرْبَلَاءَ أُمُّهُمْ أُمُّ الْبَنِینَ بِنْتُ حِزَامِ بْنِ خَالِـدِ بْنِ رَبِیعَهَ الْکِلَابِیَّهُ- وَ لَهُ مِنْ أَسْـمَاءَ بِنْتِ عُمَیْسٍ الْخَثْعَمِیَّهِ یَحْیَی وَ عَـوْنٌ- وَ کَانَ لَهُ مِنْ لَیْلَی ابْنَهِ مَسْـعُودٍ الـدَّارِمِیَّهِ- مُحَمَّدٌ الْأَصْـغَرُ الْمُکَنَّی أَبَا بَکْرٍ وَ عُبَیْـدُ اللَّهِ وَ کَانَ لَهُ خَدِیجَهُ وَ أُمُّ هَانِئٍ وَ مَیْمُونَهُ وَ فَاطِمَهُ لِأُمِّ وَلَدٍ وَ کَانَ لَهُ مِنْ أُمِّ شُـعَیْبٍ الدَّارِمِیَّهِ وَ قِیلَ

أَمُّ مَسْعُودٍ الْمَخْزُومِيَّهُ أَمُّ الْحَسَنِ وَ رَمْلَهُ

ص: ۷۴

۱- ۱. فی المصدر: انه من کان.

۲- ۲. فروع الکافی(الجزء السابع من الطبعه الحدیثه): ۴۹- ۵۱، و قد أوردها المصنّف بعینها فی باب سخائه علیه السلام مع بیان فی ذیلها، راجع ج ۴۱ ص ۴۰- ۴۲.

وَ أَعْقَبَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مِنَ الْبَنِينَ خَمْسَهٌ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهما السلام وَ مُحَمَّدٌ وَ الْعَبَّاسُ وَ عُمَرُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ (۱).

**[ترجمه]العدد القويه: آن حضرت علیه السلام بیست و هفت پسر و دختر داشت: حسن و حسین و زینب کبری و زینب صغری که کنیه اش ام کلثوم و از فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و ابوالقاسم محمد که مادرش خوله دختر جعفر بن حنفیه است و عمرو رقیه که دوقلو بوده و مادرشان صَهباء بود هم چنین گفته می شود مادرشان أم حبیب تَغلَبیّه است و عباس و جعفر و عثمان و عبدالله که در کربلا شهید شدند و مادرشان ام البنین دختر حزام بن خالد بن ربیعه کلابیه است و یحیی وعون که از اسماء دختر عُمَیس خثعمی است، محمد اصغر که کنیه اش أبوبکر است و عبدالله از لیلی دختر مسعود دارمیّ است، از فرزندان دیگر حضرت علیه السلام خدیجه و أم هانی و میمونه و فاطمه است مادران این ها أم ولد (کنیزی که فرزند دارد) بوده است، أم الحسن و رمله نیز از ام شعیب دارمیّ هستند هم چنین گفته شده مادرشان أم مسعود مخزومیه است.

از میان پسران برای امیرالمؤمنین پنج پسر اولاد آوردند: حسن و حسین علیهما السلام و محمد و عباس و عمر رضی الله عنهم. - . کتاب العدد القویه لدفع المخاوف الیومیه از مؤلفات شیخ رضی الدین علی بن سدید الدین یوسف بن علی بن مطهر حلی نسخه‌ای خطی است که ما نسخه آن را پیدا نکرده ایم، نویسنده در فصل دوم از مقدمه کتاب گفته است که ما به نیمی از آن دسترسی پیداکرده‌ایم. -

**[ترجمه]

«۲»

مِنْ كِتَابِ تَذْكِرَهِ الْخَوَاصِّ، لِابْنِ الْجَوْزِيِّ: النَّسْلُ مِنْ وُلْدِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لِخَمْسَهٍ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّهِ وَ عُمَرَ الْأَكْبَرِ وَ الْعَبَّاسِ- وَ أَمَّا عُمَرُ الْأَكْبَرُ فَعَاشَ خَمْساً وَ ثَمَانِينَ سَنَهً حَتَّى حَازَ نِصْفَ مِيرَاثِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَوَى الْحَدِيثَ وَ كَانَ فَاضِلًا وَ تَزَوَّجَ أَسْمَاءَ بِنْتَ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَأَوْلَدَهَا مُحَمَّداً وَ أُمَّ مُوسَى وَ أُمَّ حَبِيبٍ- وَ أَمَّا الْعَبَّاسُ فَأَوَّلُ مَنِ اسْتُشْهِدَ مَعَ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَالَ الزُّبَيْرُ بْنُ بَكَّارٍ كَانَ لِلْعَبَّاسِ وَلَدٌ اسْمُهُ عُبَيْدُ اللَّهِ- كَانَ مِنَ الْعُلَمَاءِ فَمِنْ وُلْدِهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ كَانَ عَالِماً فَاضِلًا جَوَاداً طَافَ الدُّنْيَا وَ جَمَعَ كُتُباً تُسَمَّى الْجَعْفَرِيَّهَ فِيهَا فِقْهُ أَهْلِ الْبَيْتِ علیهم السلام قَدِمَ بَغْدَادَ فَأَقَامَ بِهَا وَ حَدَّثَ ثُمَّ سَافَرَ إِلَى مِصْرَ فَتُوُفِّيَ بِهَا سَنَهَ اثْنَيْ عَشَرَ وَ ثَلَاثِمِائَهٍ- وَ مِنْ نَسْلِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْعَبَّاسُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ ذَكَرَهُ الْخَطِيبُ فِي تَارِيخِ بَغْدَادَ فَقَالَ قَدِمَ إِلَيْهَا فِي أَيَّامِ الرَّشِيدِ وَ صَحِبَهُ وَ كَانَ يُكْرِمُهُ ثُمَّ صَحِبَ الْمَأْمُونَ بَعْدَهُ وَ كَانَ فَاضِلًا شَاعِراً فَصِيحاً وَ تَزْعُمُ الْعَلَوِيَّهُ أَنَّهُ أَشْعَرُ وُلْدِ أَبِي طَالِبٍ (۲).

**[ترجمه]در کتاب تذکره الخواص ابن جوزی آمده است: نسل فرزندان سرورمان امیر مؤمنین علیه السلام از پنج نفر حسن و حسین و محمد بن حنیفه و عمر الاکبر و عباس هست، عمر الاکبر هشتاد و پنج سال زندگی کرد تا نیمی از میراث امیرالمؤمنین را کسب کرد و راوی حدیث و فاضل بود، او با اسماء دختر عقیل بن أبی طالب علیه السلام ازدواج کرد و از او صاحب محمد و ام موسی و ام حبیب شد؛ عباس اولین کسی بود که همراه حسین علیه السلام شهید شد، زبیر بن بکار گفت:

عباس فرزندی به نام عبیدالله داشت که از دانشمندان بود و از فرزندانش عبیدالله بن علی بن ابراهیم بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن امیرالمؤمنین علیه السلام بود که عالم و فاضل و بخشنده بود، او دور دنیا را گشت و کتاب هایی را جمع کرد که الجعفریه نامیده می شود که در آن فقه اهل بیت علیهم السلام است و او به بغداد آمد و در آن جا اقامت کرد و حدیث نقل نمود و سپس به مصر سفر کرد و در سال ۳۱۲ هجری در آن جا وفات یافت، عباس بن حسن بن عبیدالله بن عباس است از نسل عباس بن امیرالمؤمنین است، که خطیب در تاریخ بغداد از او نام برده و گفته است: او در دوران خلافت رشید به بغداد آمد و با او مصاحبت کرد، رشید نیز او را اکرام می کرد بعد از رشید با مأمون همنشین شد. او انسانی فاضل، شاعر و فصیح بود، علوی ها معتقدند که او شاعرترین فرزند ابی طالب است. - . در صفحه ۳۲ از چاپ سنگی آن با تقدیم و تأخیر و اختلاف زیاد به آن دسترسی پیدا کردیم و همان طور که دانستی کتاب برای شیخ جمال الدین یوسف ابن ابی الفرج عبدالرحمن بن جوزی است. -

**[ترجمه]

«۳»

ع، [علل الشرائع] الْمُفَسِّرُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَزِيدَ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ قَالَ: قِيلَ لِلزُّهْرِيِّ مَنْ أَزْهَدُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهما السلام حَيْثُ كَانَ وَ قَدْ قِيلَ لَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ مِنَ الْمُنَازَعَةِ فِي صَدَقَاتِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام لَوْ رَكِبْتَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ رَكْبَةً لَكَشَفَ عَنْكَ مِنْ غَرَرِ(۳) شَرِّهِ وَ مَيْلِهِ عَلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ- فَإِنَّ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُ خُلَّةً قَالَ

۱- ۱. کتاب العدد القويه لدفع المخاوف اليوميه من مؤلفات الشيخ رضيّ الدين عليّ بن سديد الدين يوسف بن عليّ بن مطهر الحلی مخطوط لم نظفر بنسخته قال المصنّف فی الفصل الثانی من مقدمه الكتاب و قد اتفق لنا منه نصفه.

۲- ۲. وجدناها صلی الله علیه و آله ۳۲ من طبعته الحجريه مع تقديم و تأخير و اختلاف كثير و الكتاب كما عرفت إنّما هو للشيخ جمال الدين يوسف ابن أبی الفرج عبد الرحمن بن الجوزی.

۳- ۳. الغرر: التعريض للهلاک.

وَ کَانَ هُوَ بِمَکّهَ وَ الْوَلِیدُ- بِهَا فَقَالَ وَیْحَکَ أَ فِی حَرَمِ اللَّهِ أَسْأَلُ غَیْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنِّی آنَفُ إِذْ أَسْأَلُ الدُّنْیَا خَالِقَهَا(۱) فَکَیْفَ أَسْأَلُ مَخْلُوقاً مِثْلِی وَ قَالَ الزُّهْرِیُّ لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَلْقَی هَیْبَتَهُ فِی قَلْبِ الْوَلِیدِ حَتَّی حَکَمَ لَهُ عَلَی مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِیَّهِ(۲).

**[ترجمه]علل الشرائع: به زهری گفته شد: زاهدترین مردم در دنیا چه کیست؟ گفت: علی بن الحسین علیه السلام هر کجا که باشد. زمانی که بین او و محمد بن حنیفه در مورد صدقات حضرت علی بن ابی طالب منازعه‌ای بود به او گفتند اگر نزد ولید بن عبدالملک بروی حتماً تو را از شر زبان او نجات خواهد داد و این در حالی بود که ولید دشمن امام و دوست محمد بن حنیفه بود. امام که در مکه بود و ولید هم آنجا بود. فرمود: وای بر تو آیا من در حرم خدا از غیر او درخواست و مسألت کنم؟ من از این که دنیا را از خداوند خالق آن بخواهم ابا دارم، حال چگونه آن را از مخلوقی مثل خودم طلب کنم؟ زهری گفت: ناگزیر خداوند عزوجل هیبت امام علیه السلام را در دل ولید انداخت تا حکم به نفع او و علیه محمد بن حنفیّه داد. - . علل الشرائع:۸۷ و ۸۸ -

**[ترجمه]

«۴»

جا، [المجالس] للمفید ما، [الأمالی] للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ الرَّحِیمِ السِّجِسْتَانِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بِشْرٍ قَالَ: لَمَّا سَیَّرَ ابْنُ الزُّبَیْرِ ابْنَ عَبَّاسٍ إِلَی الطَّائِفِ کَتَبَ إِلَیْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِیَّهِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِی أَنَّ ابْنَ الْجَاهِلِیَّهِ سَیَّرَکَ إِلَی الطَّائِفِ- فَرَفَعَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اسْمَهُ بِذَلِکَ لَکَ ذِکْراً وَ عَظَّمَ (۳)

لَکَ أَجْراً وَ حَطَّ بِهِ عَنْکَ وِزْراً یَا ابْنَ عَمٍّ إِنَّمَا یُبْتَلَی الصَّالِحُونَ وَ إِنَّمَا تُهْدَی (۴) الْکَرَامَهُ لِلْأَبْرَارِ وَ لَوْ لَمْ تُؤْجَرْ إِلَّا فِیمَا تُحِبُّ إِذاً قَلَّ أَجْرُکَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی وَ عَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ (۵) وَ هَذَا مَا لَسْتُ أَشُکُّ أَنَّهُ خَیْرٌ لَکَ عِنْدَ بَارِئِکَ عَزَمَ اللَّهُ لَکَ عَلَی الصَّبْرِ فِی الْبَلْوَی (۶) وَ الشُّکْرِ فِی النَّعْمَاءِ إِنَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ فَلَمَّا وَصَلَ الْکِتَابُ إِلَی ابْنِ عَبَّاسٍ أَجَابَ عَنْهُ وَ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانِی کِتَابُکَ تُعَزِّینِی فِیهِ عَلَی تَسْیِیرِی وَ تَسْأَلُ رَبَّکَ جَلَّ اسْمُهُ أَنْ یَرْفَعَ لِی بِهِ ذِکْراً وَ هُوَ تَعَالَی قَادِرٌ عَلَی تَضْعِیفِ الْأَجْرِ وَ الْعَائِدَهِ بِالْفَضْلِ وَ الزِّیَادَهِ مِنَ الْإِحْسَانِ أَمَا أُحِبُّ أَنَّ الَّذِی رَکِبَ مِنِّی ابْنُ الزُّبَیْرِ کَانَ رَکِبَهُ مِنِّی أَعْدَاءُ خَلْقِ اللَّهِ لِی احْتِسَاباً وَ ذَلِکَ فِی حَسَنَاتِی وَ لِمَا أَرْجُو أَنْ أَنَالَ بِهِ رِضْوَانَ رَبِّی یَا أَخِی الدُّنْیَا قَدْ وَلَّتْ وَ إِنَّ الْآخِرَهَ قَدْ أَظَلَّتْ فَاعْمَلْ صَالِحاً جَعَلَنَا اللَّهُ وَ إِیَّاکَ مِمَّنْ یَخَافُهُ بِالْغَیْبِ وَ یَعْمَلُ لِرِضْوَانِهِ فِی السِّرِّ وَ الْعَلَانِیَهِ إِنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدِیرٌ(۷).

۱- ۱. أی انی اکره السؤال من اللّه تعالی فی النعم الفانیه الدنیاویه و هو خالقها اه.

۲- ۲. علل الشرائع: ۸۷ و ۸۸.

۳- ۳. فی أمالی الطوسیّ: و أعظم.

۴- ۴.«: تهتدی.

۵- ۵. سوره البقره: ۲۱۶.

۶- ۶. فی أمالی المفید: عظم اللّه لک الصبر علی البلوی.

۷- ۷. أمالی المفید: ۲۰۵ و ۲۰۶. أمالی الطوسیّ: ۷۴ و ۷۵.

**[ترجمه]مجالس مفید، أمالی طوسی: هنگامی که ابن زبیر، ابن عباس را به سوی طائف به حرکت درآورد، محمد بن حنفیه به او نوشت: به من خبر رسید: که فرزند جاهلیت تو را به سمت طائف روانه کرده است، خداوند عزوجل با آن یاد تو را رفیع گرداند و پاداش تو را بیشتر و بار و دشواری را از تو بردارد؛ ای پسر عمو! فقط صالحان مورد امتحان قرار می گیرند و کرامت و بزرگی به نیکوکاران عطا می شود، و اگر فقط در آنچه دوست می‌داری پاداش داده شوی در این صورت پاداش تو کم خواهد بود، خداوند بزرگ فرمود: « وَ عَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ» {و بسا چیزی را خوش نمی دارید و آن برای شما خوب است} - . سوره بقره/۲۱۶ -

واین چیزی است که شک ندارم که نزد باری تعالی به صلاح توست، خداوند به تو صبر در مصیبت و شکر در نعمت را عنایت کند، او بر هر چیزی تواناست.

هنگامی که نامه به ابن عباس رسید به آن جواب داده و فرمود: نامه ات به دستم رسید که مرا در آن برای حرکت دادن (اجباری‌ام) به شکیبایی دعوت می کنی و از پروردگارت می خواهی که با آن نام مرا رفیع و بلند گرداند. خداوند تعالی قادر به چند برابر کردن اجر و پاداش با فضل و فزونی در احسان است، اما دوست دارم کسانی که ابن زبیر مرا برای آنان روانه می... کند دشمنان خلق خدا باشند و در زمره حسنات من حساب شود و چون امیدوارم که با آن رضایت پروردگارم را به دست آورم. ای برادر! دنیا پشت کرده و آخرت سایه گسترده است؛ پس عمل صالح انجام بده تا خداوند ما و تو را از کسانی قرار دهد که در پنهان از او می ترسند و برای رضایت او در پنهان و آشکار عمل می کنند، او بر هر چیزی تواناست. - . امالی مفید: ۲۰۵ و ۲۰۶. امالی طوسی: ۷۴ و ۷۵ -

**[ترجمه]

«۵»

یر، [بصائر الدرجات] مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ عَنْ نَضْرِ بْنِ شُعَیْبٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ مَادٍ عَنِ الثُّمَالِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام قَالَ: أَتَی مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِیَّهِ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ علیهما السلام فَقَالَ أَعْطِنِی مِیرَاثِی مِنْ أَبِی فَقَالَ (۱) لَهُ الْحُسَیْنُ علیه السلام مَا تَرَکَ أَبُوکَ إِلَّا سَبْعَ مِائَهِ دِرْهَم فَضَلَتْ مِنْ عَطَایَاهُ قَالَ فَإِنَّ النَّاسَ یَزْعُمُونَ فَیَأْتُونَ فَیَسْأَلُونِّی فَلَا أَجِدُ بُدّاً مِنْ أَنْ أُجِیبَهُمْ قَالَ فَأَعْطِنِی مِنْ عِلْمِ أَبِی فَقَالَ فَدَعَا الْحُسَیْنُ علیه السلام قَالَ فَذَهَبَ فَجَاءَ بِصَحِیفَهٍ تَکُونُ أَقَلَّ مِنْ شِبْرٍ أَوْ أَکْبَرَ مِنْ أَرْبَعِ أَصَابِعَ قَالَ فَمُلِئْتُ شَجَرَهً وَ نَحْوَهُ عِلْماً(۲).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: علی بن حسین علیه السلام فرمود: محمد بن حنیفه نزد حسین بن علی علیه السلام آمد و گفت: میراث پدرم را به من بده. حسین علیه السلام به او فرمود: پدرت جز هفتصد درهم باقی نگذاشت که از بخشش هایش اضافه آمده بود. محمد گفت: مردم گمان کرده و نزد من می آیند و از من می پرسند و من چاره ای جز جواب دادن به آن ها نمی یابم. پس گفت: پس از علم پدرم به من عطا کن، پس گفت: حسین علیه السلام صدا زد. و گفت: رفت و برگه ای آورد که کمتر از یک وجب یا بزرگ تر از چهار انگشت دست بود، گفت: پس به قدر درختی یا چیزی اندازه آن از دانش پُر شدم - . بصائر الدرجات: ۴۲ و ۴۳ -

**[ترجمه]

«۶»

خص، [منتخب البصائر] سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِی عُبَيْدَهَ وَ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما السلام أَرْسَلَ مُحَمَّدُ ابْنُ حَنَفِيَّهَ إِلَی عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما السلام فَخَلَا بِهِ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ أَخِی قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَتِ الْوَصِيَّهُ مِنْهُ وَ الْإِمَامَهُ مِنْ بَعْدِهِ إِلَی عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ- ثُمَّ إِلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ثُمَّ إِلَی الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ قَدْ قُتِلَ أَبُوكَ وَ لَمْ يُوصِ وَ أَنَا عَمُّكَ وَ صِنْوُ أَبِيكَ وَ وِلَادَتِی مِنْ عَلِيٍّ علیه السلام فِی سِنِّی وَ قِدْمَتِی وَ أَنَا أَحَقُّ بِهَا مِنْكَ فِی حَدَاثَتِكَ لَا تُنَازِعْنِی فِی الْوَصِيَّهِ وَ الْإِمَامَهِ وَ لَا تُجَانِبْنِی فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهما السلام يَا عَمِّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَدَّعِ مَا لَيْسَ لَكَ بِحَقٍّ إِنِّی أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ إِنَّ أَبِی علیه السلام يَا عَمِّ أَوْصَی إِلَيَّ فِی ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَتَوَجَّهَ إِلَی الْعِرَاقِ وَ عَهِدَ إِلَيَّ فِی ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُسْتَشْهَدَ بِسَاعَهٍ وَ هَذَا سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عِنْدِی فَلَا تَتَعَرَّضْ لِهَذَا فَإِنِّی أَخَافُ عَلَيْكَ نَقْصَ الْعُمُرِ وَ تَشَتُّتَ الْحَالِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی لِمَا صَنَعَ الْحَسَنُ مَعَ مُعَاوِيَهَ-(۳) أَبَی أَنْ يَجْعَلَ الْوَصِيَّهَ وَ الْإِمَامَهَ إِلَّا فِی عَقِبِ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَعْلَمَ ذَلِكَ فَانْطَلِقْ بِنَا إِلَی الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ حَتَّی نَتَحَاكَمَ إِلَيْهِ وَ نَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام وَ كَانَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا بِمَكَّهَ

ص: ۷۷

۱- ۱. فی المصدر: قال.

۲- ۲. بصائر الدرجات: ۴۲ و ۴۳.

۳- ۳. فی المصدر بعد ذلك: ما صنع.

فَانْطَلَقَا حَتَّى أَتَيَا الْحَجَرَ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهما السلام لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ آتِهِ يَا عَمِّ وَ ابْتَهِلْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى أَنْ يُنْطِقَ لَكَ الْحَجَرَ ثُمَّ سَلْهُ عَمَّا ادَّعَيْتَ فَابْتَهَلَ فِي الدُّعَاءِ وَ سَأَلَ اللَّهَ ثُمَّ دَعَا الْحَجَرَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهما السلام أَمَا إِنَّكَ يَا عَمِّ لَوْ كُنْتَ وَصِيّاً وَ إِمَاماً لَأَجَابَكَ فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ فَادْعُ أَنْتَ يَا ابْنَ أَخِي فَاسْأَلْهُ فَدَعَا اللَّهَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهما السلام بِمَا أَرَادَهُ ثُمَّ قَالَ أَسْأَلُكَ بِالَّذِي جَعَلَ فِيكَ مِيثَاقَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ مِيثَاقَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ لَمَّا أَخْبَرْتَنَا مَنِ الْإِمَامُ وَ الْوَصِيُّ بَعْدَ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَتَحَرَّكَ الْحَجَرُ حَتَّى كَادَ أَنْ يَزُولَ عَنْ مَوْضِعِهِ ثُمَّ أَنْطَقَهُ اللَّهُ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّ الْوَصِيَّةَ وَ الْإِمَامَةَ بَعْدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ- ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَانْصَرَفَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ وَ هُوَ يَقُولُ (۱)

عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ (۲).

**[ترجمه]منتخب البصائر: امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که حسین بن علی علیه السلام شهید شد، محمد بن حنفیه نزد علی بن حسین علیه السلام رفت و با او خلوت کرد و گفت: ای برادر زاده ام! دانسته‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله جانشین و امامت بعد از خود را به علی بن ابی طالب سپس به حسن بن علی پس به حسین علیه السلام واگذار کرد امّا پدر تو کشته شده است و وصیت نکرده و من عمو و برادر تنی پدرت هستم و من از علی علیه السلام متولد شدم و سن و قدمتم بزرگ تر هست و به امامت از تو در جوانی ات شایسته ترم، با من در امر جانشینی و امامت منازعه نکن و درگیر مشو. علی بن حسین علیه السلام به او فرمود: ای عمو از خدا بترس و ادعای چیزی را مکن که حقی در آن نداری، من به تو سفارش می کنم و تو را باز می دارم که از جاهلان باشی، ای عمو پدرم درباره آن و قبل از اینکه به عراق برود به من وصیت کرد و لحظاتی قبل از شهادتش درباره آن با من عهد بست و این سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من است پس متعرض آن مشو، من می ترسم که عمرت کوتاه شود و پریشان حال شوی، هنگامی که حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد خداوند تبارک و تعالی نخواست که جانشینی و امامت را جز در عقبه و نسل حسین علیه السلام قرار دهد، پس اگر می خواهی که نسبت به آن یقین پیدا کنی، با ما به حجر الاسود بیا تا او را داور قرار دهیم و از او سؤال کنیم. امام باقر علیه السلام فرمود: آن ها در مکه بودند و صحبت می کردند آنگاه به راه افتادند تا به حجر الاسود رسیدند. علی بن حسین علیه السلام به محمد بن علی فرمود: ای عمو نزد آن برو و به درگاه خداوند گریه و تضرع کن تا سنگ با تو حرف بزند. پس آنچه که مدعی آن شدی را از او بپرس، پس او با تضرع به درگاه خداوند دعا کرد و از سنگ پرسید امّا جوابی از آن نشنید. علی بن حسین علیه السلام فرمود: ای عمو بدان اگر تو جانشین و امام بودی به تو جواب می داد. محمد به او گفت: ای برادر زاده ام تو دعا کن و از او بپرس. حضرت علیه السلام نسبت به خواسته اش در پیشگاه خداوند دعا کرد و سپس فرمود: تو را به حق کسی که میثاق پیامبران و اولیاء و همه مردم را در تو قرار داد مسألت دارم که ما را از امام و جانشین بعد از حسین علیه السلام با خبر کن؟ آن گاه سنگ به حرکت درآمد و نزدیک بود که از جایش کنده شود. سپس خداوند آن را با زبان عربی آشکار وادار به سخن گفتن کرد و گفت: پروردگارا جانشینی و اطاعت بعد از حسین بن علی علیه السلام مخصوص علی بن حسین بن علی پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، آنگاه محمد بن حنفیه بازگشت در حالی که می گفت: علی بن حسین علیه السلام امام است. -. مختصر البصائر: ۱۴ و ۱۵ -

**[ترجمه]

أَقُولُ: ذَکَرَ الصَّدُوقُ فِی کِتَابِ إِکْمَالِ الـدِّینِ فِی بَیَانِ خَطَاءِ الْکِیسَانِیَّهِ أَنَّ السَّیِّدَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْحِمْیَرِیَّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ اعْتَقَدَ ذَلِکَ وَ قَالَ فِیهِ:

أَلَا إِنَّ الْأَئِمَّهَ مِنْ قُرَیْشٍ***وُلَاهُ الْأَمْرِ أَرْبَعَهٌ سَوَاءٌ

عَلِیٌّ وَ الثَّلَاثَهُ مِنْ بَنِیهِ***هُمْ أَسْبَاطُنَا وَ الْأَوْصِیَاءُ

فَسِبْطٌ سِبْطُ إِیمَانٍ وَ بِرٍّ***وَ سِبْطٌ قَدْ حَوَتْهُ کَرْبَلَاءُ

وَ سِبْطٌ لَایَذُوقُ الْمَوْتَ حَتَّی***یَقُودَ الْجَیْشَ یَقْدُمُهُ اللِّوَاءُ

یَغِیبُ فَلَا یَرَی عَنَّا زَمَاناً***بِرَضْوَی عِنْدَهُ عَسَلٌ وَ مَاءٌ

وَ قَالَ فِیهِ السَّیِّدُ أَیْضاً:

أَیَا شِعْبَ رَضْوَی مَا لِمَنْ بِکَ لَا یُرَی***فَحَتَّی مَتَی تَخْفَی وَ أَنْتَ قَرِیبٌ

فَلَوْ غَابَ عَنَّا عُمْرَ نُوحٍ لَأَیْقَنَتْ***مِنَّا النُّفُوسُ بِأَنَّهُ سَیَئُوبُ

وَ قَالَ فِیهِ السَّیِّدُ أَیْضاً :

أَلَا حَیَّ الْمُقِیمِ بِشِعْبِ رَضْوَی***وَ أَهْدِ لَهُ بِمَنْزِلِهِ سَلَاماً

ص: ۷۸

۱- ۱. أی یقول: الإمام علیّ بن الحسین. و فی المصدر: و هو یتولی.

۲- ۲. مختصر البصائر: ۱۴ و ۱۵.

وَ قُلْ یَا ابْنَ الْوَصِیِّ فَدَتْکَ نَفْسِی***أَطَلْتَ بِذَلِکَ الْجَبَلَ الْمُقَامَا

أَضَرَّ بِمَعْشَرٍ وَالُوکَ مِنَّا(۱) ***وَسَمَّوْکَ الْخَلِیفَهَ وَ الْإِمَامَا

فَمَا ذَاقَ ابْنُ خَوْلَهَ طَعْمَ مَوْتٍ***وَ لَا وَارَتْ لَهُ أَرْضٌ عِظَاماً

فَلَمْ یَزَلِ السَّیِّدُ ضَالًّا فِی أَمْرِ الْغَیْبَهِ یَعْتَقِدُهَا فِی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ابْنِ الْحَنَفِیَّهِ- حَتَّی لَقِیَ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیهما السلام وَ رَأَی مِنْهُ عَلَامَاتِ الْإِمَامَهِ وَ شَاهَدَ مِنْهُ دَلَالاتِ الْوَصِیَّهِ فَسَأَلَهُ عَنِ الْغَیْبَهِ وَ ذَکَرَ لَهُ أَنَّهَا حَقٌّ وَ أَنَّهَا(۲) تَقَعُ بِالثَّانِی عَشَرَ مِنَ الْأَئِمَّهِ علیهم السلام وَ أَخْبَرَهُ بِمَوْتِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ابْنِ الْحَنَفِیَّهِ وَ أَنَّ أَبَاهُ شَاهَدَ دَفْنَهُ فَرَجَعَ السَّیِّدُ عَنْ مَقَالَتِهِ وَ اسْتَغْفَرَ مِنِ اعْتِقَادِهِ وَ رَجَعَ إِلَی الْحَقِّ عِنْدَ اتِّضَاحِهِ وَ دَانَ بِالْإِمَامَهِ(۳).

**[ترجمه]می گویم: شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین در توضیح اشتباه فرقه کیسانی گفته است که سید بن محمد حمیری رضی الله عنه به کیسانیت معتقد بوده و درباره آن گفته است:

آگاه باشید ائمه که از قریش هستند والیان امرند و تعداد آن ها چهار نفر است.

علی و سه نفر از پسرانش، آن ها نوه های ما و از اولیاء هستند.

یک نوه که سبط ایمان و نیکوکاری است و نوه دیگر که کربلا او را در خود جا داد.

و نوه ای دیگر که طعم مرگ را نمی چشد تا سپاهی را رهبری کند که پیشاپیش او پرچم است .

او غایب است و مدت زمانی از نظر ما دیده نمی‌شود و او در کوه رضوَی است و در نزدش عسل و آب گوارا است.

و نیز سید درباره او چنین گفته است:

ای دره کوه رضوی کسی را که در خود جای داده ای را چه می‌شود که دیده نمی شود، تو تا کی مخفی می مانی در حالی که نزدیک هستی؟

اگر به اندازه عمر نوح از ما غیبت کند، جان های ما یقین دارد که او باز خواهد گشت.

هم چنین گفته است:

ای زنده مقیم در گردنه کوه رضوی، به او در منزلش سلام برسان.

و بگو: ای پسر وصی، جانم فدای تو باد، اقامت تو در آن کوه طولانی گشت.

به جماعتی از ما که تو را همراهی کردند، و تو را خلیفه و امام نامیدند نزدیک شو.

ابن خوله طعم مرگ را نچشید، و هیچ زمینی استخوان های او را در خود پنهان نساخت.

سید حمیری پیوسته در امر غیبت به بیراهه می رفت و آن را در محمد بن علی بن حنیفه می دانست تا این که با امام جعفر صادق علیه السلام دیدار کرد و در او نشانه های امامت و جانشینی را دید و از او درباره غیبت پرسید و امام نیز فرمود که آن حقیقت است و در دوازدهمین امام علیه السلام اتفاق می افتد و او را از مرگ محمد بن علی حنفیه آگاه ساخت و این که پدرش (امام باقر علیه السلام) شاهد دفن او بوده است. آن گاه سید از گفته خود بازگشت و به خاطر اعتقادی که داشت استغفار نمود و هنگامی که برایش روشن شد به جانب حقیقت برگشت و امامت را قبول کرد. - . اکمال الدین: ۲۰ -

**[ترجمه]

«۸»

حَدَّثَنَا ابْنُ عُبْدُوسٍ عَنِ ابْنِ قُتَیْبَهَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ رَوْحٍ (۴)

عَنْ حَیَّانَ السَّرَّاجِ قَالَ سَمِعْتُ السَّیِّدَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْحِمْیَرِیَّ یَقُولُ: کُنْتُ أَقُولُ بِالْغُلُوِّ وَ أَعْتَقِدُ غَیْبَهَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ ابْنِ الْحَنَفِیَّهِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَدْ ظَلِلْتُ فِی ذَلِکَ زَمَاناً فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیَّ بِالصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام وَ أَنْقَذَنِی بِهِ مِنَ النَّارِ وَ هَدَانِی إِلَی سَوَاءِ الصِّرَاطِ فَسَأَلْتُهُ بَعْدَ مَا صَحَّ عِنْدِی بِالدَّلَائِلِ الَّتِی شَاهَدْتُهَا مِنْهُ أَنَّهُ حُجَّهُ اللَّهِ عَلَیَّ وَ عَلَی جَمِیعِ أَهْلِ زَمَانِهِ وَ أَنَّهُ الْإِمَامُ الَّذِی فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ وَ أَوْجَبَ الِاقْتِدَاءَ بِهِ فَقُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ رُوِیَ لَنَا أَخْبَارٌ عَنْ آبَائِکَ علیهم السلام فِی الْغَیْبَهِ وَ صِحَّهِ کَوْنِهَا فَأَخْبِرْنِی بِمَنْ یَقَعُ -(۵) فَقَالَ علیه السلام سَتَقَعُ (۶) بِالسَّادِسِ مِنْ وُلْدِی وَ هُوَ الثَّانِی عَشَرَ مِنَ الْأَئِمَّهِ الْهُدَاهِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَوَّلُهُمْ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ- وَ آخِرُهُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ بَقِیَّهُ اللَّهِ فِی الْأَرْضِ وَ صَاحِبُ الزَّمَانِ وَ اللَّهِ لَوْ بَقِیَ فِی غَیْبَتِهِ مَا بَقِیَ نُوحٌ فِی قَوْمِهِ لَمْ یَخْرُجْ مِنَ الدُّنْیَا حَتَّی یَظْهَرَ فَیَمْلَأَ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلًا کَمَا

ص: ۷۹

۱- ۱. فی المصدر: فمر بمعشر.

۲- ۲. فی المصدر: فذکر له انها حقّ و لکنها.

۳- ۳. اکمال الدین: ۲۰.

۴- ۴. فی المصدر: بزیع.

۵- ۵.«: تقع.

۶- ۶.«: ان الغیبه ستقع.

مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً-(۱) قَالَ السَّيِّدُ فَلَمَّا سَمِعْتُ ذَلِكَ مِنْ مَوْلَايَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام تُبْتُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى يَدَيْهِ (۲).

**[ترجمه]سید بن محمد حمیری گفت: من به غلوّ اعتقاد داشتم و اعتقاد به غیبت محمد بن علی پسر حنفیه داشتم و مدتی در گمراهی خودم به سر بردم آنگاه خداوند به واسطه امام جعفر صادق علیه السلام بر من منت گذاشت و مرا از آتش نجات داد و به صراط مستقیم هدایتم کرد؛ من از او سؤال کردم بعد از آن که نشانه هایی از او بر حقانیتش مشاهده کردم که او حجت خداوند بر من و تمامی اهل زمانش است و امامی است که خداوند اطاعت و اقتدا به او را برای من واجب ساخته است. به او گفتم: ای پسر رسول خدا اخباری از پدران شما در مورد غیبت و صحت آن از پدرانتان برای ما روایت شده پس مرا آگاه کنید که غیبت بر چه کسی رخ می دهد؟ حضرت علیه السلام فرمود: در ششمین فرزند من اتفاق می افتد که دوازدهمین ائمه هدایت گر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که اولین آنان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و آخرینشان قائم به حق باقی مانده خدا در روی زمین و صاحب زمان (عجل الله فرجه) است، به خدا سوگند او اگر در غیبتش باقی بماند آنقدر که نوح در بین قومش باقی ماند، از دنیا خارج نمی شود تا ظهور کند و زمین را از برابری و عدالت پر کند همچنان که از ظلم و ستم پر شد. سید گفت هنگامی که این سخن را از سرورم امام جعفر صادق علیه السلام شنیدم نزد او به درگاه خداوند تعالی توبه کردم. - . اکمال الدین: ۲۰ و ۲۱ -

**[ترجمه]

«۹»

أَقُولُ أُورِدُ قَصِيدَةً عَنِ السَّيِّدِ فِي ذَلِكَ وَ قَدْ أَوْرَدْنَاهَا فِي بَابِ أَحْوَالِ مَدَاحِي الصَّادِقِ علیه السلام ثُمَّ قَالَ وَ كَانَ حَيَّانُ السَّرَّاجُ الرَّاوِي لِهَذَا الْحَدِيثِ مِنَ الْكَيْسَانِيَّةِ وَ مَتَى صَحَّ مَوْتُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ بَطَلَ أَنْ تَكُونَ الْغَيْبَةُ الَّتِي رُوِيَتْ فِي الْأَخْبَارِ وَاقِعَةً بِهِ فَمِمَّا رُوِيَ فِي وَفَاةِ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ مَا حَدَّثَنَا بِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عِصَامٍ عَنِ الْكُلَيْنِيِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْعَلَاءِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيٍّ الْقَزْوِينِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُخْتَارٍ قَالَ: دَخَلَ حَيَّانُ السَّرَّاجُ عَلَى الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام فَقَالَ لَهُ يَا حَيَّانُ مَا يَقُولُ أَصْحَابُكَ فِي مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ قَالَ يَقُولُونَ حَيٌّ (۳) يُرْزَقُ فَقَالَ الصَّادِقُ حَدَّثَنِي أَبِي علیه السلام أَنَّهُ كَانَ فِيمَنْ عَادَهُ فِي مَرَضِهِ وَ فِيمَنْ غَمَّضَهُ وَ أَدْخَلَهُ حُفْرَتَهُ وَ زَوَّجَ نِسَاءَهُ وَ قَسَّمَ مِيرَاثَهُ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّمَا مَثَلُ مُحَمَّدٍ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ كَمَثَلِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ شُبِّهَ أَمْرُهُ لِلنَّاسِ فَقَالَ الصَّادِقُ علیه السلام شُبِّهَ أَمْرُهُ عَلَى أَوْلِيَائِهِ أَوْ عَلَى أَعْدَائِهِ قَالَ بَلْ عَلَى أَعْدَائِهِ قَالَ أَ تَزْعُمُ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ- عَدُوُّ عَمِّهِ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ فَقَالَ لَا ثُمَّ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام يَا حَيَّانُ إِنَّكُمْ صَدَفْتُمْ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آياتِنا سُوءَ الْعَذابِ بِما كانُوا يَصْدِفُونَ (۴).

**[ترجمه]می گویم: قصیده ای از سیّد حمیری درباره کیسانیه آمده و ما آن را در باب احوالات مدح کنندگان امام صادق علیه السلام آوردیم. سید گفته است: حیّان السّراج راوی این حدیث از فرقه کیسانیه بود و اگر مرگ محمد بن علی پسر حنفیه صحیح باشد غیبتی را که در روایت ها به او نسبت داده شده باطل است درباره مرگ محمد بن حنیفه گفته شده که حیّان

السّراج بر امام صادق علیه السلام وارد شد. امام علیه السلام به او فرمود: ای حیّان یاران تو درباره محمد بن حنیفه چه می گویند؟ گفت: می گویند که او زنده است و روزی می خورَد. امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم به من فرمود که او از کسانی بود که در بستر بیماری اش او را عیادت کرد و چشمانش را بست و در مقبره گذاشت و زنانش را به ازدواج در آورد و میراثش را تقسیم کرد. سپس فرمود: ای ابا عبدالله مثل و حکایت محمد در بین این امت مانند حکایت عیسی بن مریم است که مردم درباره امر او شبهه داشتند. امام صادق علیه السلام فرمود: کار او بر اولیائش مشتبه شده است یا دشمنانش؟ فرمود: البته که بر دشمنانش. گفت: آیا گمان می کنی امام محمد باقر علیه السلام دشمن دشمن عمویش محمد بن حنیفه است؟ فرمود: نه پس امام صادق علیه السلام فرمود: ای حیان شما از آیات خدا روی گردان شدید، خداوند تبارک و تعالی فرموده است: « سَنَجْزِی الَّذِینَ یَصْدِفُونَ عَنْ آیاتِنا سُوءَ الْعَذابِ بِما کانُوا یَصْدِفُونَ - . اکمال الدین ۲۱ و ۲۲ و و آیه ۱۵۷؛ انعام - » {به زودی کسانی را که از آیات ما روی می گردانند به سبب همین اعراضشان به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد}.

**[ترجمه]

«۱۰»

کش، [رجال الکشی] الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ بُنْدَارَ عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی قَالَ وَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ إِسْمَاعِیلَ وَ یَعْقُوبُ بْنُ یَزِیدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ الْقَلَانِسِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْکَانَ قَالَ: دَخَلَ حَیَّانُ السَّرَّاجُ وَ ذَکَرَ نَحْوَهُ

ص: ۸۰

۱- ۱. فی المصدر: و(م) و(خ): جورا و ظلما.

۲- ۲. اکمال الدین: ۲۰ و ۲۱.

۳- ۳. فی المصدر: انه حی.

۴- ۴. اکمال الدین: ۲۱ و ۲۲. و الآیه فی سوره الأنعام: ۱۵۷.

وَ زَادَ فِی آخِرِهِ قَالَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ- فَتُبْتُ إِلَى اللَّهِ مِنْ كَلَامِ حَيَّانَ ثَلَاثِينَ يَوْماً(۱).

**[ترجمه]رجال الکشی: عَبْدِ اللَّه بْن مُسْکَان گفت: حیان السراج وارد شد و مانند حدیث گذشته را گفت و در پایان گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: من از سخنان حیان سی روز به درگاه خداوند توبه کردم. - . معرفه اخبار الرجال: ۲۰۳ -

**[ترجمه]

«۱۱»

ک، [إکمال الدین] وَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: مَا مَاتَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ حَتَّى أَقَرَّتْ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما السلام وَ كَانَتْ وَفَاةُ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَ ثَمَانِينَ مِنَ الْهِجْرَهِ(۲).

**[ترجمه]اکمال الدین: امام صادق علیه السلام فرمود: محمد بن حنفیه وفات نیافت تا این که به علی بن حسین علیه السلام اقرار کرد و وفات او در سال هشتاد و چهار هجری بود. - . اکمال الدین: ۲۲ -

**[ترجمه]

«۱۲»

یر، [بصائر الدرجات] أَيُّوبُ بْنُ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: ذَكَرْنَا خُرُوجَ الْحُسَيْنِ وَ تَخَلُّفَ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ عَنْهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَا حَمْزَةُ إِنِّی سَأُحَدِّثُكَ فِی هَذَا الْحَدِيثِ وَ لَا تَسْأَلْ عَنْهُ بَعْدَ مَجْلِسِنَا هَذَا إِنَّ الْحُسَيْنَ لَمَّا فَصَلَ (۳)

مُتَوَجِّهاً دَعَا بِقِرْطَاسٍ وَ كَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى بَنِی هَاشِمٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِی مِنْكُمْ اسْتُشْهِدَ مَعِی وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ وَ السَّلَامُ (۴).

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب حمزه بن حمران: مثله (۵)

**[ترجمه]بصائر الدرجات: حَمْزَه بْن حُمْرَان گفت: ما به راه افتادن حسین و همراهی نکردن محمد بن حنفیه با او را به یاد آوردیم، امام صادق علیه السلام فرمود: ای حمزه من این ماجرا و حدیث را برای تو می گویم و تو بعد از این مجلس ما، درباره آن سؤال مکن، حسین هنگامی که لشکر کشی کرد، برگه ای خواست و روی آن نوشت: به نام خداوند بخشنده و بخشایشگر، از حسین بن علی به بنی هاشم، پس از یاد و نام خدا، هر کس از شما به من ملحق شود در رکاب من به شهادت خواهد رسید و هر کس جا بماند به فتح و پیروزی نرسیده است، والسلام. - . بصائر الدرجات: ۱۴۱ -

مناقب ابن شهر آشوب: حمزه بن حمران مانند آن نقل کرده است. - . مناقب آل ابی طالب: ۲: ۱۹۹ -

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام لم یبلغ الفتح أی لم یبلغ ما یتمناه من فتوح الدنیا و التمتع بها و ظاهر هذا الجواب ذمه و یحتمل أن یکون المعنی أنه علیه السلام خیرهم فی ذلک فلا إثم علی من تخلف و سیأتی بعض الکلام فی ذلک فی أحوال الحسین علیه السلام و سنعید بعض أحواله عند ذکر أحوال المختار.

**[ترجمه]«به فتح نرسیده است» یعنی به آن چه از فتوحات دنیوی و بهره مندی از آنان را آرزو دارد نمی رسد، و ظاهر این جواب مذمت اوست، و احتمال دارد معنی این باشد که امام علیه السلام آن ها را در آن آزاد گذاشت، پس هیچ گناهی بر کسی که همراهی نکرده نیست، برخی سخنان درباره این موضوع در احوال حسین علیه السلام خواهد آمد و ما برخی از احوال او (محمد بن حنفیه) را هنگام ذکر احوال مختار تکرار خواهیم کرد.

**[ترجمه]

«۱۳»

غط، [الغیبه] للشیخ الطوسی: أَمَّا الَّذِی یَدُلُّ عَلَی فَسَادِ قَوْلِ الْکَیْسَانِیَّهِ الْقَائِلِینَ بِإِمَامَهِ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِیَّهِ فَأَشْیَاءُ مِنْهَا أَنَّهُ لَوْ کَانَ إِمَاماً مَقْطُوعاً عَلَی عِصْمَتِهِ لَوَجَبَ أَنْ یَکُونَ مَنْصُوصاً عَلَیْهِ نَصّاً صَرِیحاً لِأَنَّ الْعِصْمَهَ لَا تُعْلَمُ إِلَّا بِالنَّصِّ وَ هُمْ لَا یَدَّعُونَ نَصّاً صَرِیحاً وَ إِنَّمَا یَتَعَلَّقُونَ بِأُمُورٍ ضَعِیفَهٍ دَخَلَتْ عَلَیْهِمْ فِیهَا شُبْهَهٌ لَا یَدُلُ (۶) عَلَی النَّصِّ نَحْوُ

۱- ۱. معرفه اخبار الرجال: ۲۰۳.

۲- ۲. اکمال الدین: ۲۲.

۳- ۳. فی هامش(ک): رحل خ ل.

۴- ۴. بصائر الدرجات: ۱۴۱.

۵- ۵. مناقب آل أبی طالب ۲: ۱۹۹.

۶- ۶. فی المصدر: لا تدل.

إعْطَاءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِيَّاهُ الرَّايَهَ يَوْمَ الْبَصْرَهِ وَ قَوْلُهُ أَنْتَ ابْنِی حَقّاً مَعَ کَوْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ علیهما السلام ابْنَیْهِ وَ لَیْسَ فِی ذَلِکَ دَلَالَهٌ عَلَی إِمَامَتِهِ عَلَی وَجْهٍ وَ إِنَّمَا یَدُلُّ عَلَی فَضْلِهِ وَ مَنْزِلَتِهِ عَلَی أَنَّ الشِّیعَهَ تَرْوِی أَنَّهُ جَرَی بَیْنَهُ وَ بَیْنَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام کَلَامٌ فِی اسْتِحْقَاقِ الْإِمَامَهِ فَتَحَاکَمَا إِلَی الْحَجَرِ فَشَهِدَ الْحَجَرُ لِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام بِالْإِمَامَهِ فَکَانَ ذَلِکَ مُعْجِزاً لَهُ فَسَلَّمَ لَهُ الْأَمْرَ وَ قَالَ بِإِمَامَتِهِ وَ الْخَبَرُ بِذَلِکَ مَشْهُورٌ عِنْدَ الْإِمَامِیَّهِ لِأَنَّهُمْ رَوَوْا أَنَّ مُحَمَّدَ ابْنَ الْحَنَفِیَّهِ نَازَعَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ علیهما السلام فِی الْإِمَامَهِ وَ ادَّعَی أَنَّ الْأَمْرَ أُفْضِیَ إِلَیْهِ بَعْدَ أَخِیهِ الْحُسَیْنِ فَنَاظَرَهُ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهما السلام وَ احْتَجَّ عَلَیْهِ بِآیٍ مِنَ الْقُرْآنِ کَقَوْلِهِ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ (۱) وَ أَنَّ هَذِهِ الْآیَهَ جَرَتْ فِی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام وَ وُلْدِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ أُحَاجُّکَ إِلَی الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ فَقَالَ لَهُ کَیْفَ تُحَاجُّنِی إِلَی حَجَرٍ لَا یَسْمَعُ وَ لَا یُجِیبُ فَأَعْلَمَهُ أَنَّهُ یَحْکُمُ بَیْنَهُمَا فَمَضَیَا حَتَّی انْتَهَیَا إِلَی الْحَجَرِ فَقَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ لِمُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِیَّهِ تَقَدَّمْ وَ کَلِّمْهُ فَتَقَدَّمَ إِلَیْهِ فَوَقَفَ حِیَالَهُ وَ تَکَلَّمَ ثُمَّ أَمْسَکَ ثُمَّ تَقَدَّمَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهما السلام فَوَضَعَ یَدَهُ عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْمَکْتُوبِ فِی سُرَادِقِ الْعَظَمَهِ ثُمَّ دَعَا بَعْدَ ذَلِکَ وَ قَالَ لَمَّا أَنْطَقْتَ ذَلِکَ الْحَجَرَ(۲) ثُمَّ قَالَ أَسْأَلُکَ بِالَّذِی جَعَلَ فِیکَ مَوَاثِیقَ الْعِبَادِ وَ الشَّهَادَهَ لِمَنْ وَافَاکَ لَمَّا أَخْبَرْتَ لِمَنِ الْإِمَامَهُ وَ الْوَصِیَّهُ فَزَعْزَعَ الْحَجَرُ ثُمَّ کَادَ(۳) أَنْ یَزُولَ ثُمَّ أَنْطَقَهُ اللَّهُ فَقَالَ یَا مُحَمَّدُ سَلِّمِ الْإِمَامَهَ لِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام فَرَجَعَ مُحَمَّدٌ عَنْ مُنَازَعَتِهِ وَ سَلَّمَهَا إِلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام وَ مِنْهَا تَوَاتُرُ الشِّیعَهِ الْإِمَامِیَّهِ بِالنَّصِّ عَلَیْهِ مِنْ أَبِیهِ وَ جَدِّهِ وَ هِیَ مَوْجُودَهٌ فِی کُتُبِهِمْ فِی الْأَخْبَارِ لَا نَطُولُ بِذِکْرِهِ الْکِتَابَ وَ مِنْهَا الْأَخْبَارُ الْوَارِدَهُ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله مِنْ جِهَهِ الْخَاصَّهِ وَ الْعَامَّهِ عَلَی مَا سَنَذْکُرُهُ

۱- ۱. سوره الأنفال: ۷۵. سوره الأحزاب: ۶.

۲- ۲. فی المصدر و فی غیر(ک) من النسخ: هذا الحجر.

۳- ۳. فی المصدر: فتزعزع الحجر حتّی کاد.

فِيمَا بَعْدُ بِالنَّصِّ عَلَى إِمَامَهِ الِاثْنَیْ عَشَرَ وَ كُلَّ مَنْ قَالَ بِإِمَامَتِهِمْ قَطَعَ عَلَى وَفَاهِ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّهِ وَ سِيَاقَهِ الْإِمَامَهِ إِلَى صَاحِبِ الزَّمَانِ عليه السلام.

وَ مِنْهَا انْقِرَاضُ هَذِهِ الْفُرْقَهِ فَإِنَّهُ لَمْ يَبْقَ فِي الدُّنْيَا فِي وَقْتِنَا وَ لَا قَبْلَهُ بِزَمَانٍ طَوِيلٍ قَائِلٌ يَقُولُ بِهِ وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ حَقّاً لَمَا جَازَ انْقِرَاضُهُ فَإِنْ قِيلَ كَيْفَ يُعْلَمُ انْقِرَاضُهُمْ وَ هَلَّا جَازَ أَنْ يَكُونَ فِي بَعْضِ الْبِلَادِ الْبَعِيدَهِ وَ جَزَائِرِ الْبَحْرِ وَ أَطْرَافِ الْأَرْضِ أَقْوَامٌ يَقُولُونَ بِهَذَا الْقَوْلِ كَمَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ مَنْ يَقُولُ بِمَذْهَبِ الْحَسَنِ فِي أَنَّ مُرْتَكِبَ الْكَبِيرَهِ مُنَافِقٌ فَلَا يُمْكِنُ ادِّعَاءُ انْقِرَاضِ هَذِهِ الْفِرْقَهِ وَ إِنَّمَا كَانَ يُمْكِنُ الْعِلْمُ (1) لَوْ كَانَ الْمُسْلِمُونَ فِيهِمْ قِلَّهً وَ الْعُلَمَاءُ مَحْصُورِينَ فَأَمَّا الْآنَ وَ قَدِ انْتَشَرَ الْإِسْلَامُ وَ كَثُرَ الْعُلَمَاءُ فَمِنْ أَيْنَ يُعْلَمُ ذَلِكَ قَوْلُنَا هَذَا يُؤَدِّي إِلَى أَنْ لَا يُمْكِنَ الْعِلْمُ بِإِجْمَاعِ الْأُمَّهِ عَلَى قَوْلٍ وَ لَا مَذْهَبٍ بِأَنْ يُقَالَ لَعَلَّ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ مَنْ يُخَالِفُ ذَلِكَ وَ يَلْزَمُ أَنْ يَجُوزَ أَنْ يَكُونَ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ مَنْ يَقُولُ إِنَّ الْبَرَدَ لَا يَنْقُضُ الصَّوْمَ وَ أَنَّهُ يَجُوزُ لِلصَّائِمِ أَنْ يَأْكُلَ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ لِأَنَّ الْأَوَّلَ كَانَ مَذْهَبَ أَبِي طَلْحَهَ الْأَنْصَارِيِّ وَ الثَّانِي مَذْهَبُ الْحُذَيْفَهِ وَ الْأَعْمَشِ وَ كَذَلِكَ مَسَائِلُ كَثِيرَهٌ مِنَ الْفِقْهِ كَانَ الْخُلْفُ فِيهَا وَاقِعاً بَيْنَ الصَّحَابَهِ وَ التَّابِعِينَ ثُمَّ زَالَ الْخُلْفُ فِيمَا بَعْدُ وَ اجْتَمَعَ أَهْلُ الْأَعْصَارِ عَلَى خِلَافِهِ فَيَنْبَغِي أَنْ يُشَكَّ فِي ذَلِكَ وَ لَا نَثِقَ بِالْإِجْمَاعِ عَلَى مَسْأَلَهٍ سَبَقَ الْخِلَافُ فِيهَا وَ هَذَا طَعْنُ مَنْ يَقُولُ إِنَّ الْإِجْمَاعَ لَا يُمْكِنُ مَعْرِفَتُهُ وَ لَا التَّوَصُّلُ إِلَيْهِ وَ الْكَلَامُ فِي ذَلِكَ لَا يَخْتَصُّ هَذِهِ الْمَسْأَلَهَ فَلَا وَجْهَ لِإِيرَادِهِ هَاهُنَا ثُمَّ إِنَّا نَعْلَمُ أَنَّ الْأَنْصَارَ طَلَبَتِ الْإِمْرَهَ وَ دَفَعَهُمُ الْمُهَاجِرُونَ عَنْهَا ثُمَّ رَجَعَتِ الْأَنْصَارُ إِلَى قَوْلِ الْمُهَاجِرِينَ عَلَى قَوْلِ الْمُخَالِفِ فَلَوْ أَنَّ قَائِلًا قَالَ يَجُوزُ عَقْدُ الْإِمَامَهِ لِمَنْ كَانَ مِنَ الْأَنْصَارِ لِأَنَّ الْخِلَافَ سَبَقَ فِيهِ وَ لَعَلَّ فِي أَطْرَافِ الْأَرْضِ مَنْ يَقُولُ بِهِ فَمَا كَانَ يَكُونُ جَوَابُهُمْ فِيهِ فَأَيُّ شَيْءٍ قَالُوهُ فَهُوَ جَوَابُنَا بِعَيْنِهِ فَلَا نُطَوِّلُ بِذِكْرِهِ.

فَإِنْ قِيلَ إِذَا كَانَ الْإِجْمَاعُ عِنْدَكُمْ إِنَّمَا يَكُونُ حُجَّهً لِكَوْنِ الْمَعْصُومِ فِيهِ فَمِنْ

۱- ۱. فی المصدر: یمکن العلم بذلک.

أَيْنَ تَعْلَمُونَ دُخُولَ قَوْلِهِ فِي جُمْلَهِ أَقْوَالِ الْأُمَّهِ وَ هَلَّا جَازَ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ مُنْفَرِداً عَنْهُمْ فَلَا تَتَيَقَّنُونَ (۱) بِالْإِجْمَاعِ قُلْنَا الْمَعْصُومُ إِذَا كَانَ مِنْ جُمْلَهِ عُلَمَاءِ الْأُمَّهِ فَلَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ مَوْجُوداً فِي جُمْلَهِ أَقْوَالِ الْعُلَمَاءِ لِأَنَّهُ لَا يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ مُنْفَرِداً مُظْهِراً لِلْكُفْرِ فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ فَإِذاً لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ قَوْلُهُ فِي جُمْلَهِ الْأَقْوَالِ وَ إِنْ شَكَكْنَا فِي أَنَّهُ الْإِمَامُ فَإِذَا اعْتَبَرْنَا أَقْوَالَ الْأُمَّهِ وَ وَجَدْنَا بَعْضَ الْعُلَمَاءِ يُخَالِفُ فِيهِ فَإِنْ كُنَّا نَعْرِفُهُ وَ نَعْرِفُ مَوْلِدَهُ وَ مَنْشَأَهُ لَمْ نَعْتَدَّ بِقَوْلِهِ لِعِلْمِنَا أَنَّهُ لَيْسَ بِإِمَامٍ وَ إِنْ شَكَكْنَا فِي نَسَبِهِ لَمْ يَكُنِ الْمَسْأَلَهُ إِجْمَاعِيّاً فَعَلَى هَذَا أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنَ الْأُمَّهِ اعْتَبَرْنَاهَا فَلَمْ نَجِدْ فِيهِمْ قَائِلًا بِهَذَا الْمَذْهَبِ الَّذِي هُوَ مَذْهَبُ الْكِيسَانِيَّهِ أَوِ الْوَاقِفِيَّهِ وَ إِنْ وَجَدْنَا فَرْضاً وَاحِداً أَوِ اثْنَيْنِ فَإِنَّا نَعْلَمُ مَنْشَأَهُ وَ مَوْلِدَهُ فَلَا يُعْتَدُّ بِقَوْلِهِ وَ اعْتَبَرْنَا أَقْوَالَ الْبَاقِينَ الَّذِينَ نَقْطَعُ عَلَى كَوْنِ الْمَعْصُومِ فِيهِمْ فَسَقَطَتْ هَذِهِ الشُّبْهَهُ عَلَى هَذَا التَّحْرِيرِ وَ بَانَ وَهْنُهَا(۲).

**[ترجمه]الغیبه شیخ طوسی: مواردی دال بر بر باطل بودن گفته فرقه کیسانیه که قائل به امامت محمد بن حنفیه هستند چند مورد است: از جمله این که اگر او قطعاً امام معصومی بود باید با نص صریحی به آن اشاره می شد، چون عصمت جز با نص شناخته نمی شود و آن ها یک نص صریحی را ادعا نمی کنند بلکه به امور ضعیفی استناد می کنند که برای آن ها در آن شبهه ای وارد آمده است که بر نص، دلالت ندارد. مانند این که: امیرالمؤمنین در جنگ بصره پرچم را به او داد و مانند گفته امام علیه السلام: «تو به حق پسر من هستی» با وجود این که حسن و حسین علیهما السلام به عنوان دو پسر آن حضرت علیه السلام هستند که در آن دلالتی بر امامت او نیست، بلکه بر فضل و منزلت او اشاره دارد. با این وجود شیعیان روایت می کنند که بین او و علی بن حسین علیه السلام گفت و گویی در باب استحقاق إمامت اتفاق افتاد تا این که داوری و قضاوت را نزد حجر الاسود بردند و سنگ شهادت به امامت علی بن حسین علیه السلام داد که معجزه ای برای اوست. این روایت در نزد امامیه مشهور است چون آن ها روایت کرده اند که محمد بن حنفیه با علی بن حسین علیه السلام درباره امامت منازعه کرد و ادعا کرد که این مسئولیت بعد از برادرش حسین به او واگذار شده است، آنگاه علی بن حسین علیه السلام با او مناظره کرد و با استفاده از آیه ای از قرآن برای او دلیل آورد همانند این آیه: «اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض - . انفال/ ۷۵. احزاب/ ۶ - »

{و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند.} و اینکه این آیه درباره علی بن حسین علیه السلام و فرزندانش جاری است سپس به او گفت: با تو در نزد حجر الاسود محاجه و مخاصمه می کنم. محمد بن حنفیه به او گفت: چگونه با من در نزد سنگی مخاصمه می کنی که نه می شنود و نه جوابی می دهد؟ آنگاه امام او را با خبر ساخت که آن نزد ما داوری می کند. آن ها رفتند تا به سنگ رسیدند. علی بن حسین علیه السلام به محمد بن حنفیه فرمود: جلو برو و با آن سخن بگو، او پیش سنگ رفت و روبرویش ایستاد و آن را گرفت، سپس علی بن حسین علیه السلام پیش رفت و دستش را روی آن گذاشت و فرمود: پروردگارا به نام مکتوب تو در خیمه های عظمت از تو مسألت دارم پس دعا کرد و گفت: هنوز آن سنگ را به سخن نیاورده ای، و فرمود: به حق کسی که پیمان های بندگان و شهادت کسانی که نزدت آمدند را قرار داد، از تو مسألت دارم که بگویی که امامت و جانشینی برای کیست؟ آن گاه سنگ تکان خورد و نزدیک بود که از جا کنده شود، تا این که خداوند تعالی او را به سخن آورد و گفت: ای محمد! امامت را به علی بن حسین علیه السلام واگذار کن، سپس محمد از ادعایش برگشت و امامت را به او واگذار کرد.

از دلایل دیگری که بر باطل بودن گفته کیسانیه اشاره دارد تواتر شیعه امامیه است که ما نص خاص داریم از پدر و جد او (علی بن الحسین علیه السلام)که در کتاب های روایی خود کیسانیه موجود است و ما با ذکر آن در این کتاب، آن را طولانی

نمی کنیم.

از دیگر دلایـل روایت هـایی ازپیامبر است که از سوی خاصه و عامه نقل شـده است و دلالت بر امامت دوازده امامی دارد و ما در آینـده آن را ذکر می کنیم و هر کس که قایـل به امـامت دوازده امـامی است بر وفـات محمـد بن حنفیه و انتقـال امـامت به صاحب الزمان علیه السلام تأکید دارد.

از دلایـل دیگر انقراض این فرقه است، چون در زمـان ما و مـدت زیادی پیش از آن کسـی نبوده که به وجود آن اشاره کنـد و اگر آن حقیقت داشت منقرض نمی شد.

اگر گفته شود: چگونه انقراض آن ها فهمیده شود در صورتی که ممکن است در برخی کشورهای دور و جزایر دریا و گوشـه و کنار زمین اقوامی پیـدا شونـد که قائل به آن باشـند همچنان که ممکن است در گوشه ای از زمین کسانی پیدا شوند که قائل به مـذهب حسن بصری باشـند به این که مرتکب گنـاه کبیره منـافق است، پس نمی توان ادعـای انقراض این فرقه را کرد بلکه زمانی می توان آن را فهمیـد که مسـلمانان اندک و دانشـمندان محدود باشـند، ولی هم اکنون که اسـلام گسترش پیدا کرده و تعداد دانشمندان هم زیاد شده است از کجا بفهمیم که آن ها منقرض شده اند؟

پاسخ ما این خواهد بود که: این گفته منجر می شود به این که امتی بر گفته یا مذهبی اجماع پیدا نکند با این استدلال که گفته شود شاید در گوشه و کنار زمین کسانی با آن مخالف باشـند و لازم است که در گوشه و کنار زمین کسانی باشند که بگویند که تگرگ روزه را باطـل نمی‌کنـد و روزه دار مجـاز است که تـا طلوع آفتـاب بخورد؛ چون اولی مـذهب ابن طلحه انصاری و دومی مـذهب حـذیفه و أعمش است و هم چنین مسائـل زیادی در فقه است که اختلاف بین صـحابه و تابعین بین آن ها بود و بعد از مدتی از بین رفت و مردم همه زمانها بر خلاف آن اجماع کردند. پس شایسـته است که در آن شک کنیم و بر مسأله‌ای که در گذشـته اختلـاف در آن بوده اعتمـاد نکنیم و این طعنه کسانی است که می گوینـد شـناخت اجماع و رسـیدن به اجماع ممکن نیست و سـخن دربـاره آن مربوط به این مسـأله نمی شود و دلیلی برای بیـان آن در این جا نیست. از آن گذشـته، ما می دانیم که انصار خواسـتار امامت شدند و مهاجران آنان را از امامت عقب راندند. آنگاه انصار به گفته مهاجران که قول مخالف آن ها بود برگشـتند پس اگر کسـی بگوید: امامت برای انصار جایز است چون اختلاف درباره آن در گذشـته بوده و شاید در گوشه و کنـار زمین کسـانی قائل به آن باشـند پس جواب آن ها چه خواهـد بود؟ آنگاه هر چیزی بگوینـد جواب ما هم همان خواهد بود، و این جا مجال اطناب نیست.

اگر گفته شود: اجمـاع نزد شـماحجت است چرا که معصوم در میـان آن است؛ پس از کجـا می‌دانیـد که گفته او در گفته‌های امت وارد شـده است؟ و آیا جایز نیست که گفته او از بقیه گفته‌ها جدا باشد بنابراین به اجماع یقین نکنید؟ پاسخ این است که اگر معصوم از جمله علمای امت باشـد به ناچار گفته اش بایـد در جمله اقوال علما موجود باشد چون جایز نیست که گفته اش جدا و نشان دهنده کفر باشد، این برای او جایز نیست. بنابراین گفته اش باید در جمله گفتارها باشد؛ و اگر شک کردیم که او امـام است، اگر گفته هـای امت را معتبر شـمردیم و برخی دانشـمندان را دیـدیم که مخـالف آن است و اگر او و محل تولـد و زادگـاهش را می شـناختیم بـه گفتـه اش اهمیـتی نمی دهیـم برای این که علم داریم که او امـام نیست و اگر در نسـبش شـک کردیم، مسأله اجماعی نمی باشد. بنابراین گفته های دانشـمندان امت را معتبر شـمردیم و در بین آن ها قائلی به این مذهب که

مـذهب کیسـانی یـا واقفی است نیـافتیم و اگر یک یا دو فرض یافتیم چون ما زادگاه و تولـدش را می دانیم پس قولش اهمیتی نـدارد و گفته هـای دیگران را معتبر می شـماریم که از بودن معصوم در بین آن هـا یقین داریم، پس این شـبهه بـا این توضـیح باطل گشت و ضعف آن آشکار شد. -غیبه شیخ طوسی: ۱۷ - ۲۰ -

**[ترجمه]

«۱۴»

یـج، [الخرائـج و الجرائـح] عَنْ دِعْبِلٍ الْخُزَاعِيِّ قَالَ حَـدَّثَنَا الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَـدِّهِ علیهم السلام قَالَ: كُنْتُ عِنْـدَ أَبِی الْبَاقِرِ علیه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنَ الشِّيعَهِ وَ فِيهِمْ جَابِرُ بْنُ يَزِيـدَ فَقَالُوا هَلْ رَضِـىَ أَبُوكَ عَلِيٌّ (۳) بِإِمَـامَهِ الْأَوَّلِ وَ الثَّانِی قَالَ اللَّهُمَّ لَا قَـالُوا فَلِمَ نَكَـحَ مِنْ سَبْيِهِمْ خَوْلَهَ الْحَنَفِيَّهَ إِذَا لَمْ يَرْضَ بِإِمَـامَتِهِمْ فَقَالَ الْبَاقِرُ علیه السـلام امْضِ يَا جَابِرَ بْنَ يَزِيـدَ- إِلَى مَنْزِلِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ فَقُلْ لَهُ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَدْعُوكَ قَالَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ فَأَتَيْتُ مَنْزِلَهُ وَ طَرَقْتُ عَلَيْهِ الْبَابَ فَنَادَانِی جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَـارِيُّ مِنْ دَاخِلِ الـدَّارِ اصْبِرْ يَا جَابِرَ بْنَ يَزِيـدَ- فَقُلْتُ فِی نَفْسِـى أَيْنَ (۴) عِلْمُ جَـابِرٍ الْأَنْصَـارِيِّ أَنِّی جَابِرُ بْنُ يَزِيـدَ وَ لَا يَعْرِفُ الدَّلَائِلَ إِلَّا الْأَئِمَّهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام وَ اللَّهِ لَأَسْأَلَنَّهُ إِذَا خَرَجَ إِلَيَّ فَلَمَّا خَرَجَ قُلْتُ لَهُ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ أَنِّی

۱- ۱. فی المصدر و(م) و(خ): فلا تثقون.

۲- ۲. الغيبه للشيخ الطوسیّ: ۱۷- ۲۰.

۳- ۳. فی المصدر: علی بن أبی طالب.

۴- ۴.»: قال جابر بن يزيد قلت فی نفسی من أين اه.

جابِرٌ(۱) وَ أَنَا عَلَی الْبَابِ وَ أَنْتَ دَاخِلُ الـدَّارِ قَالَ خَبَّرَنِی (۲) مَوْلَایَ الْبَاقِرُ علیه السلام الْبَارِحَهَ أَنَّکَ تَسْأَلُهُ (۳) عَنِ الْحَنَفِیَّهِ فِی هَذَا الْیَوْمِ وَ أَنَا أَبْعَثُهُ إِلَیْکَ یَا جَابِرُ بُکْرَهَ غَدٍ وَ أَدْعُوکَ فَقُلْتُ صَدَقْتَ قَالَ سِرْ بِنَا فَسِرْنَا جَمِیعاً حَتَّی أَتَیْنَا الْمَسْجِدَ فَلَمَّا بَصُرَ مَوْلَایَ الْبَاقِرُ علیه السـلام بِنَـا وَ نَظَرَ إِلَیْنَـا قَالَ لِلْجَمَاعَهِ قُومُوا إِلَی الشَّیْخِ فَاسْأَلُوهُ حَتَّی یُنَبِّئَکُمْ بِمَا سَـمِعَ وَ رَأَی فَقَالُوا یَا جَابِرُ هَلْ رَاضٍ إِمَامُکَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَـالِبٍ علیه السـلام بِإِمَامَهِ مَنْ تَقَـدَّمَ قَالَ اللَّهُمَّ لَا قَالُوا فَلِمَ نَکَحَ مِنْ سَبْیِهِمْ (۴) إِذْ لَمْ یَرْضَ بِإِمَـامَتِهِمْ قَالَ جَابِرٌ آهِ آهِ لَقَـدْ ظَنَنْتُ أَنِّی أَمُوتُ وَ لَا أُسْأَلُ عَنْ هَـذَا إِذْ سَأَلْتُمُونِی (۵) فَاسْـمَعُوا وَ عُوا حَضَـرْتُ السَّبْیَ وَ قَدْ أُدْخِلَتِ الْحَنَفِیَّهُ فِیمَنْ أُدْخِلَ فَلَمَّا نَظَرَتْ إِلَی جَمِیعِ النَّاسِ عَـدَلَتْ إِلَی تُرْبَهِ رَسُولِ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله فَرَنَّتْ وَ زَفَرَتْ زَفْرَهً وَ أَعْلَنَتْ بِالْبُکَـاءِ وَ النَّحِیبِ ثُمَّ نَادَتِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَلَی أَهْلِ بَیْتِکَ مِنْ بَعْدِکَ هَؤُلَاءِ أُمَّتُکَ سبینا [سَبَتْنَا](۶) سَبْیَ النُّوبِ (۷)

وَ الـدَّیْلَمِ وَ اللَّهِ مَـا کَـانَ لَنَـا إِلَیْهِمْ مِنْ ذَنْبٍ إِلَّا الْمَیْلُ إِلَی أَهْلِ بَیْتِکَ- فَجَعَلَتِ (۸) الْحَسَـنَهَ سَـیِّئَهً وَ السَّیِّئَهَ حَسَنَهً فسبینا [فَسَبَتْنَا] ثُمَّ انْعَطَفَتْ (۹) إِلَی النَّاسِ وَ قَـالَتْ لِـمَ سَبَیْتُمُونَـا وَ قَـدْ أَقْرَرْنَـا بِشَـهَادَهِ أَنْ لَـا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُـولُ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله قَالُوا(۱۰) مَنَعْتُمُونَـا الزَّکَـاهَ قَـالَتْ هَبِ الرِّجَـالَ مَنَعُوکُمْ فَمَـا بَالُ النِّسْوَانِ فَسَـکَتَ الْمُتَکَلِّمُ کَأَنَّمَا أُلْقِمَ حَجَراً ثُمَّ ذَهَبَ إِلَیْهَا طَلْحَهُ وَ خَالِدٌ یَرْمِیَانِ فِی التَّزْوِیجِ إِلَیْهَا

۱- ۱. فی المصدر: جابر بن یزید.

۲- ۲.«: أخبرنی.

۳- ۳.«: تسأل.

۴- ۴.«: فلم نکح من سبیهم خوله الحنفیه اه.

۵- ۵.«: فالآن إذ سألتمونی.

۶- ۶.«: سبتنا.

۷- ۷. النوب- بالضم-: جیل من السودان.

۸- ۸. فی المصدر: فحولت.

۹- ۹.«: التفتت.

۱۰- ۱۰.«: قال أبو بکر.

ثَوْبَيْنِ (۱) فَقَالَتْ لَسْتُ بِعُرْيَانَهٍ فَتَكْسُونِی (۲) قِيلَ إِنَّهُمَا يُرِيدَانِ أَنْ يَتَزَايَدَا عَلَيْكِ فَأَيُّهُمَا زَادَ عَلَى صَاحِبِهِ أَخَذَكِ مِنَ السَّبْيِ قَالَتْ هَيْهَاتَ وَ اللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَداً وَ لَا يَمْلِكُنِي وَ لَا يَكُونُ لِي بِبَعْلٍ إِلَّا مَنْ يُخْبِرُنِی بِالْكَلَامِ الَّذِی قُلْتُهُ سَاعَهَ خَرَجْتُ مِنْ بَطْنِ أُمِّی فَسَكَتَ النَّاسُ يَنْظُرُ(۳) بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ وَرَدَ عَلَيْهِمْ مِنْ ذَلِكَ الْكَلَامِ مَا أَبْهَرَ عُقُولَهُمْ وَ أَخْرَسَ أَلْسِنَتَهُمْ وَ بَقِيَ الْقَوْمُ فِی دَهَشَهٍ مِنْ أَمْرِهَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ مَا لَكُمْ يَنْظُرُ بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالَ الزُّبَيْرُ لِقَوْلِهَا الَّذِی سَمِعْتَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ مَا هَذَا الْأَمْرُ(۴) الَّذِی أَحْصَرَ أَفْهَامَكُمْ إِنَّهَا جَارِيَهٌ مِنْ سَادَاتِ قَوْمِهَا وَ لَمْ يَكُنْ (۵) لَهَا عَادَهٌ بِمَا لَقِيَتْ وَ رَأَتْ فَلَا شَكَّ أَنَّهَا دَاخَلَهَا الْفَزَعُ وَ تَقُولُ مَا لَا تَحْصِيلَ لَهُ فَقَالَتْ رَمَيْتَ بِكَلَامِكَ غَيْرَ مَرْمِيٍّ وَ اللَّهِ مَا دَاخَلَنِی فَزَعٌ وَ لَا جَزَعٌ وَ وَ اللَّهِ مَا قُلْتُ إِلَّا حَقّاً وَ لَا نَطَقْتُ إِلَّا فَصْلًا وَ لَا بُدَّ أَنْ يَكُونَ كَذَلِكَ وَ حَقِّ صَاحِبِ هَذَا الْبَنِيَّهِ مَا كَذَبْتُ ثُمَّ سَكَتَتْ وَ أَخَذَ طَلْحَهُ وَ خَالِدٌ ثَوْبَيْهِمَا وَ هِيَ قَدْ جَلَسَتْ نَاحِيَهً مِنَ الْقَوْمِ فَدَخَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَذَكَرُوا لَهُ حَالَهَا فَقَالَ عليه السلام هِيَ صَادِقَهٌ فِيمَا قَالَتْ وَ كَانَ حَالَتُهَا(۶) وَ قِصَّتُهَا كَيْتَ وَ كَيْتَ فِی حَالِ وِلَادَتِهَا وَ قَالَ إِنَّ كُلَّ مَا تَكَلَّمَتْ بِهِ فِی حَالِ خُرُوجِهَا مِنْ بَطْنِ أُمِّهَا هُوَ كَذَا وَ كَذَا وَ كُلُّ ذَلِكَ مَكْتُوبٌ عَلَى لَوْحٍ مَعَهَا فَرَمَتْ بِاللَّوْحِ إِلَيْهِمْ لَمَّا سَمِعَتْ كَلَامَهُ عليه السلام فَقَرَءُوهَا(۷) عَلَى مَا حَكَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام لَا يَزِيدُ حَرْفاً وَ لَا يَنْقُصُ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ خُذْهَا يَا أَبَا الْحَسَنِ بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِيهَا.

فَوَثَبَ سَلْمَانُ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا لِأَحَدٍ هَاهُنَا مِنَّهٌ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ- بَلْ لِلَّهِ الْمِنَّهُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ- وَ اللَّهِ مَا أَخَذَهَا إِلَّا بِمُعْجِزِهِ الْبَاهِرِ وَ عِلْمِهِ الْقَاهِرِ وَ فَضْلِهِ

۱- ۱. فی المصدر: و رميا عليها ثوبيهما.

۲- ۲.«: فتكسوننی.

۳- ۳.«: و نظر.

۴- ۴.«: الكلام.

۵- ۵.«: و لم تكن.

۶- ۶.«: من حالتها.

۷- ۷.«: فقرءوا ذلک.

الَّذِی یَعْجِزُ عَنْهُ کُلَّ ذِی فَضْلٍ (۱) ثُمَّ قَالَ الْمِقْدَادُ مَا بَالُ أَقْوَامٍ قَدْ أَوْضَحَ اللَّهُ لَهُمُ الطَّرِیقَ لِلْهِدَایَهِ فَتَرَکُوهُ وَ أَخَذُوا طَرِیقَ الْعَمَی وَ مَا مِنْ قَوْمٍ إِلَّا وَ تَبَیَّنَ لَهُمْ فِیهِ دَلَائِلُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ قَالَ أَبُو ذَرٍّ وَا عَجَبَا لِمَنْ یُعَانِدُ الْحَقَّ وَ مَا مِنْ وَقْتٍ إِلَّا وَ یَنْظُرُ إِلَی بَیَانِهِ أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ تَبَیَّنَ لَکُمْ (۲) فَضْلُ أَهْلِ الْفَضْلِ ثُمَّ قَالَ یَا فُلَانُ أَ تَمُنُّ عَلَی أَهْلِ الْحَقِّ بِحَقِّهِمْ (۳) وَ هُمْ بِمَا فِی یَدَیْکَ أَحَقُّ وَ أَوْلَی وَ قَالَ عَمَّارٌ أُنَاشِدُکُمْ بِاللَّهِ أَ مَا سَلَّمْنَا عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ- هَذَا عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فِی حَیَاهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِینَ فَزَجَرَهُ عُمَرُ عَنِ الْکَلَامِ فَقَامَ أَبُو بَکْرٍ فَبَعَثَ عَلِیٌّ علیه السلام خَوْلَهَ إِلَی بَیْتِ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَیْسٍ- قَالَ لَهَا خُذِی هَذِهِ الْمَرْأَهَ وَ أَکْرِمِی مَثْوَاهَا فَلَمْ تَزَلْ خَوْلَهُ عِنْدَ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَیْسٍ إِلَی أَنْ قَدِمَ أَخُوهَا فَتَزَوَّجَهَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَکَانَ الدَّلِیلَ عَلَی عِلْمِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ فَسَادَ مَا یُورِدُهُ الْقَوْمُ مِنْ سَبْیِهِمْ (۴) وَ أَنَّهُ علیه السلام تَزَوَّجَهَا نِکَاحاً فَقَالَتِ الْجَمَاعَهُ یَا جَابِرُ أَنْقَذَکَ اللَّهُ مِنْ حَرِّ النَّارِ کَمَا أَنْقَذْتَنَا مِنْ حَرَارَهِ الشَّکِّ (۵).

**[ترجمه]الخرائج: دعبل گفت : امام رضا از پدرش از جدش علیهم السلام روایت کرد که فرمود: من نزد پدرم امام محمد باقر علیه السلام بودم که گروهی از شیعیان بر ایشان وارد شدند که جابر بن یزید هم در بین آن ها بود و گفتند: آیا پدرت علی با امامت اول و دوم موافقت کرد؟ گفت: البته که نه، گفتند اگر با امامت آن ها موافق نبود چرا با خوله حنفیه اسیر ایشان ازدواج کرد؟ امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر بن یزید به منزل جابر بن عبدالله انصاری برو و به او بگو: محمد بن علی تو را صدا می کند. جابر بن یزید گفت: من به منزلش رفته و در را زدم، جابر بن عبدالله انصاری از داخل خانه به من گفت: ای جابر بن یزید صبر کن، من در دلم گفتم: جابر انصاری از کجا فهمید که من جابر بن یزید هستم در حالی که این نشانه ها را جز ائمه از خاندان محمد صلی الله علیه و آله نمی دانند؟ به خدا سوگند اگر بیرون آید از او سؤال می کنم هنگامی که خارج شد به او گفتم: از کجا فهمیدی که من جابرم که پشت در هستم در حالی که تو داخل خانه بودی؟ گفت: دیشب سرورم محمد باقر علیه السلام به من خبر داد که تو امروز درباره حنفیه از او سؤال می کنی و اینکه ای جابر من او را صبح فردا به سوی تو می فرستم و تو را می خوانم. گفتم: راست گفتی، گفت: با ما بیا، ما آمدیم تا به مسجد رسیدیم، هنگامی که سرورم امام محمد باقر علیه السلام چشمش به ما افتاد و به ما نگاه کرد به جماعت فرمود: نزد شیخ بروید و از او سؤال کنید تا شما را به آن چه شنیده و دیده آگاه گرداند پس گفتند: ای جابر آیا امام تو علی بن ابی طالب علیه السلام به امامت کسانی که پیشی جستند راضی بود؟ گفت: البته که نه، گفتند: پس چرا با اسیرش ازدواج کرد اگر به امامتشان راضی نبود؟ جابر گفت: آه آه گمان کردم که من می میرم و درباره این موضوع از من سؤال نمی شود. اکنون که سؤال کردید گوش کنید و آگاه باشید، اسیران حاضر شدند و در میان آنان حنفیه هم آورده شد. هنگامی که به تمامی مردم نگاه کرد، به طرف تربت رسول خدا صلی الله علیه و آله تمایل یافت و صدای گریه بلند کرد و آه عمیقی کشید و شیون و زاری کرد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا و بر اهل بیت بعد از خودت، اینان امت تو هستند که به مانند اسیر کردن اسیران نوب و دیلم ما را اسیر کردند، به خدا سوگند ما گناهی در حق آن ها مرتکب نشدیم جز این که به اهل بیت تو گرایش پیدا کردیم. آن گاه خوبی به بدی و بدی به خوبی تبدیل گشت و اسیر شدیم. سپس به مردم رو کرد و گفت: چرا ما را اسیر کردید در حالی که ما شهادت دادیم که هیچ خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا است. گفتند: ما را از زکات منع کردید. خوله گفت: فرض کنید مردان شما را منع کردند، زنان چه گناهی دارند؟ گوینده خاموش شد گویی که سنگی را بلعیده باشد. پس طلحه و خالد به سوی او رفته و دو جامه برای ازدواج کردن به او دادند. او گفت: من برهنه نیستم که مرا می پوشانید. گفته شد، آن دو می خواهند که بر سر ارزش تو با هم رقابت کنند – پیشنهاد بالاتری بدهند – پس هر کدام بر دیگری پیروز شد تو را از اسیری

آزاد کنـد. گفت: به خـدا سوگنـد این امر هیـچ وقت اتفـاق نمی افتـد و کسـی مالک و شوهر من نمی شود مگر این که مرا از سخنی که در لحظه خارج شـدن از شـکم مادرم گفتم باخبر کنـد. آن گاه مردم ساکت شده و به یکدیگر نگاه کردند و با این گفته در حیرت افتادنـد و زبان هایشان لال شـد و بسـیار تعجب کردنـد. ابوبکر گفت: شـما را چه شده که به یکدیگر نگاه می کنیـد؟ زبیر گفت: از شـنیدن گفته او این گونه گشتیم. ابوبکر گفت: این چه کـاری است که دهان های شـما را بست، او یک کنیز از سـروران قومش است و به آنچه دیده عادت نداشـته و شـکی نیست که در درون او وحشت و ترسـی است و چیزی می گویـد که امکان پـذیر نیست. گفت: تو کلام بی ربطی زدی، به خـدا سوگند من هیچ ترسـی و وحشتی در دل ندارم و به خدا سوگند جز حقیقت نگفتم و جز سـخن حق بر زبان نراندم و باید این گونه باشد. قسم به صاحب این بَنا - کعبه - دروغ نگفتم. پس ساکت شد، طلحه و خالد پیراهنشان را برداشـتند و او در گوشه ای از جماعت نشسـته بود. آن گاه علی بن ابی طالب علیه السـلام داخل شد و آن ها احوال او را برای حضـرت علیه السـلام بیان کردند، امام علیه السـلام فرمود: او در آنچه گفته صادق است و حـال و ماجرای او در هنگام تولـد چنین و چنان بوده است و فرمود: تمامی آن چه هنگام خارج شـدن از مادرش گفته: چنین و چنان است و همه آن ها در لوحی که همراهش است نوشـته شـده است، او هنگامی که حرف های امام علیه السـلام را شنیـد آن لوح را به سوی آن هـا انـداخت. سـپس آن را خواندنـد آن چنان که علی بن ابی طالب علیه السـلام گفته بود و هیچ حرفی از آن کم و زیاد نبود. ابوبکر گفت: ای اباحسن آن را بگیر، درود خداوند بر تو باد.

پس سـلمان جلو در آمـد و گفت: به خـدا سوگنـد این جا هیـچ کس منتی بر امیرالمؤمنین نـدارد بلکه منت برای خدا و رسول خدا و امیرالمؤمنین است و به خدا سوگند امام او را جز با معجزه آشکار و علم غالب و فضلش که همه فاضلان از آن عاجزند، نگرفت، سپس مقداد گفت: چه شده قوم هایی را که خداوند راه هدایت را بر آن ها آشکار ساخت اما آن را ترک کرده و راه گمراهی در پیش گرفتنـد؟ و قـومی نیست مگر اینکه برای آنـان نشـانه هـای امیرالمؤمنین آشـکار شـد. ابوذر گفت: شـگفتا از کسانی که با حق در می افتنـد و آن ها در کوتاه مـدت به گفته هایشان نگاه خواهنـد کرد. ای مردم فضل اهل فضل برای شـما آشـکار شـد. سـپس گفت: ای فلانـی آیـا بر اهـل حق برای حقشان منت می گـذاری و آن ها به آنچه در نزدت است شایسـته ترند؟ عمار گفت: شـما را به خدا سوگند می دهم آیا امامت مؤمنین را بر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السـلام در دوره زنـدگی رسول خدا صـلی الله علیه و آله نپذیرفتیم - بر او سـلام نگفتیم -؟ عمر او را از سـخن گفتن بازداشت و سـپس أبوبکر برخاست؛ آنگاه علی علیه السـلام خوله را به خانه أسـماء دختر عمیس فرسـتاد و به او فرمود: این زن را نگه دار و میزبان خوبی برایش باش. خوله پیوسـته نزد أسـماء دختر عمیس بود تا برادرش آمد و او با علی بن ابی طالب علیه السـلام ازدواج کرد و این اتفـاق دلیـل بر علم امیرالمؤمنین علیه السـلام و باطل بودن گفته مردم بر اسارت گرفتن آن دو است. امام علیه السـلام با آن زن ازدواج کرد و جمـاعت گفتنـد: ای جـابر خداونـد تو را از گرمـای آتش نجـات دهـد آن گونه که مـا را از گرمـای شـک رهـا ساختی. - . الخرائج و الجرائح: ۹۰ - ۹۲ -

**[ترجمه]

«۱۵»

یـج، [الخرائـج و الجرائـح] رُوِیَ عَنْ أَبِی الْجَـارُودِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السـلام قَالَ: جَمَعَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السـلام بَنِیهِ وَ هُمْ اثْنَا

عَشَرَ ذَكَراً فَقَالَ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ أَحَبَّ أَنْ يَجْعَلَ فِيَّ سُنَّةً مِنْ يَعْقُوبَ إِذْ جَمَعَ بَنِيهِ وَ هُمُ اثْنَا عَشَرَ ذَكَراً فَقَالَ لَهُمْ إِنِّی أُوصِی إِلَی يُوسُفَ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا وَ أَنَا أُوصِی إِلَی الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَاسْمَعُوا لَهُمَا وَ أَطِيعُوا فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُهُ دُونَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ يَعْنِی مُحَمَّدَ ابْنَ الْحَنَفِيَّهِ- فَقَالَ لَهُ أَ جُرْأَهً عَلَيَّ فِی حَيَاتِی كَأَنِّی بِكَ قَدْ وُجِدْتَ مَذْبُوحاً فِی فُسْطَاطِكَ لَا يُدْرَی مَنْ قَتَلَكَ فَلَمَّا كَانَ فِی زَمَانِ الْمُخْتَارِ أَتَاهُ فَقَالَ لَسْتَ هُنَاكَ فَغَضِبَ فَذَهَبَ إِلَی مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ وَ هُوَ بِالْبَصْرَهِ فَقَالَ وَلِّنِی قِتَالَ أَهْلِ الْكُوفَهِ فَكَانَ عَلَی مُقَدِّمَهِ مُصْعَبٍ فَالْتَقَوْا بِحَرُورَاءَ فَلَمَّا

ص: ۸۷

۱- ۱. فی المصدر: فضل كل ذی فضل.

۲- ۲.«: ان اللّه قد بين لكم.

۳- ۳.«: بحقوقهم.

۴- ۴. كذا فی النسخ. و فی المصدر: من شبههم.

۵- ۵. الخرائج و الجرائح: ۹۰- ۹۲.

حَجَزَ اللَّيْلُ بَيْنَهُمْ أَصْبَحُوا وَ قَدْ وَجَدُوهُ مَذْبُوحاً فِي فُسْطَاطِهِ لَا يُدْرَى مَنْ قَتَلَهُ (۱).

**[ترجمه]الخرائج و الجرائح: ابی جارود از امام باقر علیه السلام نقل کرد: امیرالمؤمنین علیه السلام پسرانش را که دوازده نفر بودند جمع کرد و به آنان فرمود: خداوند دوست داشت که در من سنت یعقوب را قرار دهد هنگامی که او فرزندانش را که دوازده پسر بودند جمع کرد و به آنان فرمود: من سفارش به یوسف می کنم پس به حرف او گوش کنید و از او اطاعت کنید و من به حسن و حسین علیهما السلام سفارش می کنم پس به آن دو گوش کنید و اطاعت کنید، عبدالله پسرش به او گفت: به جز محمد بن علی؟ یعنی محمد بن حنفیه آنگاه امام علی علیه السلام به او فرمود: آیا بر من در دوران زندگی ام جرأت می کنی؟ گویی من سر تو را بریده در پیراهنت می یابم که قاتلت معلوم نباشد، در دوران مختار نزدش آمد (تا مختار با او بیعت کند) و مختار گفت: آنجا جای تو نیست (شایسته امامت نیستی)! پس عصبانی شد و در بصره به نزد مصعب بن زبیر رفت و گفت: مأموریت جنگ با کوفیان را به من بده و در صف اول سپاه مصعب بود. آن ها در منطقه حروراء به هم پیوستند. هنگامی که شب گذشت، صبح کرده و سر او را در پیراهنش بریده یافتند و قاتلش معلوم نشد. - . در منبع چاپ شده آن را نیافتیم. -

**[ترجمه]

بیان

أتاه أی أتی عبد الله المختار لیبایع المختار له بالإمامه فقال المختار له لست هناک أی لا تستحق الإمامه.

**[ترجمه]أتاه أی أتی عبد الله المختار لیبایع المختار له بالإمامه فقال المختار له لست هناک أی لا تستحق الإمامه.

**[ترجمه]

«۱۶»

یج، [الخرائج و الجرائح] الصَّفَّارُ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ جُذْعَانَ بْنِ نَصْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعَدَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمَّوَیْهِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الرَّبِیبِی (۲) عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَیْنَهَ قَالَ: قِیلَ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ النَّاسَ یَحْتَجُّونَ عَلَیْنَا وَ یَقُولُونَ إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام زَوَّجَ فُلَاناً ابْنَتَهُ أُمَّ کُلْثُومٍ وَ کَانَ مُتَّکِئاً فَجَلَسَ وَ قَالَ أَ یَقُولُونَ ذَلِکَ إِنَّ قَوْماً یَزْعُمُونَ ذَلِکَ لَا یَهْتَدُونَ إِلَی سَوَاءِ السَّبِیلِ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا کَانَ یَقْدِرُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنْ یَحُولَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَهَا فَیُنْقِذَهَا کَذَبُوا وَ لَمْ یَکُنْ مَا قَالُوا إِنَّ فُلَاناً خَطَبَ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام بِنْتَهُ أُمَّ کُلْثُومٍ فَأَبَی عَلِیٌّ علیه السلام فَقَالَ لِلْعَبَّاسِ وَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ تُزَوِّجْنِی لَأَنْتَزِعَنَّ مِنْکَ السِّقَایَهَ وَ زَمْزَمَ فَأَتَی الْعَبَّاسُ عَلِیّاً فَکَلَّمَهُ فَأَبَی عَلَیْهِ فَأَلَحَّ الْعَبَّاسُ فَلَمَّا رَأَی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام مَشَقَّهَ کَلَامِ الرَّجُلِ عَلَی الْعَبَّاسِ وَ أَنَّهُ سَیَفْعَلُ بِالسِّقَایَهِ مَا قَالَ أَرْسَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِلَی جِنِّیَّهٍ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ یَهُودِیَّهٍ یُقَالُ لَهَا سَحِیفَهُ(۳)بِنْتُ جُرَیْرِیَهَ فَأَمَرَهَا فَتَمَثَّلَتْ فِی مِثَالِ أُمِّ کُلْثُومٍ- وَ حُجِبَتِ الْأَبْصَارُ عَنْ أُمِّ کُلْثُومٍ وَ بَعَثَ بِهَا إِلَی الرَّجُلِ فَلَمْ تَزَلْ عِنْدَهُ حَتَّی إِنَّهُ اسْتَرَابَ (۴) بِهَا یَوْماً فَقَالَ مَا فِی الْأَرْضِ أَهْلُ بَیْتٍ أَسْحَرُ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ- ثُمَّ أَرَادَ أَنْ یُظْهِرَ ذَلِکَ لِلنَّاسِ فَقُتِلَ وَ حَوَتِ الْمِیرَاثَ وَ انْصَرَفَتْ إِلَی نَجْرَانَ وَ أَظْهَرَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ

علیه السلام أَمَّ كُلْثُومٍ (۵).

**[ترجمه]الخرائج: عُمَر بْن أُذَيْنَه نقل می کند:به امام باقر علیه السلام گفته شد: مردم به ما اعتراض کرده و می گویند: امیرالمؤمنین علیه السلام فلانی را به ازدواج دخترش ام کلثوم درآورد. ایشان تکیه داده بود سپس نشست و فرمود: آیا آن را می گویند؟ قومی که این چنین می پندارند به راه مستقیم هدایت نمی شوند، پاک و منزه است خداوند. امیرالمؤمنین نمی توانست بین آن او و دخترش مانع شود و دخترش را رهایی بخشد؟! آن ها دروغ گفتند و آن چه را که گفتند حقیقت نداشت. فلانی از علی علیه السلام دخترش ام کلثوم را خواستگاری کرد و علی علیه السلام نپذیرفت. پس به عباس گفت: به خدا سوگند اگر مرا به ازدواج او درنیاوری سقایی و زمزم را از تو می گیرم. عباس نزد علی علیه السلام آمد و با ایشان صحبت کرد و حضرت امتناع کرد. عباس اصرار کرد. وقتی امیرالمؤمنین سنگینی سخن آن مرد بر عباس را دید و این که او آنچه که گفته درباره سقایی را انجام خواهد داد پس او را نزد یک زن جنی یهودی از اهل نجران فرستاد که سحیفه نام داشت و دختر جریره بود. پس به او دستور داد و در شکل ام کلثوم ظاهر شد و چشم ها از دیدن ام کلثوم عاجز ماندند و او را به سوی آن مرد فرستاد. آن زن جنی پیوسته نزد آن مرد بود تا این که روزی در شک افتاد و گفت: از خاندان اهل بیت در روی زمین جادوگرتر از بنی هاشم نیست، آن گاه خواست تا آن را برای مردم افشا کند ولی کشته شد، و آن زن جنی میراث او را از آن خود کرد و به نجران بازگشت و امیرالمؤمنین علیه السلام ام کلثوم را ظاهر ساخت. - . در منبع چاپ شده پیدا نکردیم. -

**[ترجمه]

«۱۷»

سر، [السرائر] عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیهما السلام أَتَى مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْأَكْبَرَ قَالَ

ص: ۸۸

۱- ۱. لم نجده فی المصدر المطبوع.

۲- ۲. فی(خ): الزبیبی.

۳- ۳. فی(خ) و(م): سحیقه.

۴- ۴. أی وقع فی الریبه.

۵- ۵. لم نجده فی المصدر المطبوع.

إِنَّ هَذَا الْكَذَّابَ أَرَاهُ يَكْذِبُ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ- وَ ذَكَرَ أَنَّهُ يَأْتِيهِ جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ عليهما السلام فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ يَا ابْنَ أَخِي أَتَاكَ بِهَذَا مَنْ يَصْدُقُ قَالَ نَعَمْ قَالَ اذْهَبْ فَارْوِ عَنِّي لَا أَقُولُ هَذَا وَ إِنِّي أَبْرَأُ مِمَّنْ قَالَ بِهِ (۱) فَلَمَّا انْصَرَفَ مِنْ عِنْدِهِ دَخَلَ عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ امْرَأَتُهُ وَ سُرِّيَّتُهُ فَقَالَ لَهُ إِنَّمَا أَتَاكَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بِهَذَا أَنَّهُ حَسَدَكَ لِمَا يُبْعَثُ بِهِ إِلَيْكَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ لَا تَرْوِ عَلَيَّ شَيْئاً فَإِنَّكَ إِنْ رَوَيْتَ عَنِّي (۲) شَيْئاً قُلْتُ لَمْ أَقُلْهُ (۳).

**[ترجمه]السرائر: يَعْقُوب بْن شُعَيْب از امام صادق علیه السلام نقل می کند: که پدرش برایش تعریف کرده: علی بن حسین علیه السلام نزد محمد بن علی اکبر آمد و گفت: این دروغ گو را می بینم که بر خدا و رسولش و بر ما اهل بیت دروغ می بندد، و او گفته که جبرئیل و میکائیل علیه السلام نزد او می آیند. محمد بن علی به او گفت: ای برادر زاده، آیا کسی که راست می گوید این را به تو گفته است؟ گفت: بله، گفت: برو از جانب من روایت کن که من این را نمی گویم و من از کسی که آن را بگوید بیزارم. هنگامی که از نزدش خارج شد، عبدالله بن محمد و زنش و عده ای از لشکرش بر او داخل شدند و به او گفتند: به این دلیل علی بن حسین آن را گفته چون او به تو حسادت کرده در آن چه به سوی تو می فرستد. آن گاه محمد بن علی به او پیغام فرستاد که از جانب من چیزی روایت نکن که اگر روایت کنی می گویم: من آن را نگفته ام. - . مستطرفات السرائر آن است که ابان بن تغلب از امام صادق و امام باقر (ع) وارد کرده است. -

**[ترجمه]

بيان

المراد بالكذاب المختار قوله و ذكر أنه أي ذكر المختار للناس أن محمد بن الحنفيه يأتيه جبرئيل و ميكائيل فلما خرج عليه السلام دخل على ابن الحنفيه ابنه و امرأته و سريته ليصرفوه عن رد المختار و تكذيبه لئلا ينقطع عنهم ما يأتيهم من قبله من الأموال فلم يقبل منهم و بعث إلى المختار لا ترو عني الأكاذيب بعد ذلك فإنك إن رويت عني قلت للناس إني لم أقله و إنه كاذب هذا تأويل للكلام يناسب حال محمد بن الحنفيه و إلا فظاهر الكلام أنه قبل منه ذلك و بعث إلى علي بن الحسين عليهما السلام أن لا تقل ما أمرتك بروايته عني من تكذيب المختار و براءتي منه و إلا فأنا أكذبك في ذلك عند الناس.

**[ترجمه]مقصود از دروغ گو، مختار است. «و ذكر أنّه» یعنی مختار به مردم گفت که جبرئیل و میکائیل علیهما السلام نزد محمد بن حنفیه می آیند، پس هنگامی که حضرت علیه السلام خارج شد، پسر و زن و لشکر محمد بن حنفیه بر او وارد شدند تا او را از پاسخ به مختار و تکذیب او بازدارند تا اموالی که از جانب او به سوی آن ها می آید قطع نشود. او نپذیرفت و به مختار پیغام فرستاد که بعد از من دروغ روایت نکن، بنابراین اگر از من چیزی نقل کنی به مردم می گویم من آن را نگفته ام و او دروغگوست، این تأویل کلامی است که با حال محمد بن حنفیه سازگار است و گرنه ظاهر این کلام آن است که او آن را از او قبول کرده است و به محمد بن حسین علیه السلام پیغام فرستاده است که از جانب من آنچه که روایتش را به تو دستور داده ام و دال بر تکذیب مختار و برائتم از اوست روایت نکن در غیر این صورت تو را به خاطر آن در بین مردم دروغ گو می خوانم.

**[ترجمه]

«۱۸»

شا، [الإرشاد]: أَوْلَادُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام سَبْعَهٌ وَ عِشْرُونَ وَلَداً ذَكَراً وَ أُنْثَى الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ زَيْنَبُ الْكُبْرَى وَ زَيْنَبُ الصُّغْرَى الْمُكَنَّاهُ بِأُمِّ كُلْثُوم- أُمُّهُمْ فَاطِمَهُ الْبَتُولُ سَيِّدَهُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بِنْتُ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَ مُحَمَّدٍ الْمُكَنَّى بِأَبِي الْقَاسِمِ أُمُّهُ خَوْلَهُ بِنْتُ جَعْفَرِ بْنِ قَيْسٍ الْحَنَفِيَّهُ وَ عُمَرُ وَ رُقَيَّهُ كانوا [كَانَا] تَوْأَمَيْنِ وَ أُمُّهُمَا أُمُّ حَبِيبٍ بِنْتُ رَبِيعَهَ وَ الْعَبَّاسُ وَ جَعْفَرٌ وَ عُثْمَانُ وَ عَبْدُ اللَّهِ (۴) الشُّهَدَاءُ مَعَ أَخِيهِمُ الْحُسَيْنِ عليهم السلام بِطَفِّ كَرْبَلَاءَ- أُمُّهُمْ أُمُّ الْبَنِينَ بِنْتُ حِزَامِ بْنِ خَالِدِ بْنِ دَارِمٍ- وَ مُحَمَّدٌ

ص: ۸۹

۱- ۱. فی المصدر: ممن قاله.

۲- ۲. فی المصدر: علی.

۳- ۳. مستطرفات السرائر ما أورده أبان بن تغلب عن الصادقین علیهما السلام.

۴- ۴. فی المصدر: و عبید اللّه.

الْأَصْغَرُ الْمُكَنَّى بِأَبِی بَكْرٍ وَ عَبْدُ اللَّهِ-(١) الشَّهِیدَانِ مَعَ أَخِیهِمَا الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام بِالطَّفِّ أُمُّهُمَا لَیْلَی بِنْتُ مَسْعُودٍ الدَّارِمِیَّهُ- وَ یَحْیَی أُمُّهُ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَیْسٍ الْخَثْعَمِیَّهُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهَا وَ أُمُّ الْحَسَنِ وَ رَمْلَهُ أُمُّهُمَا أُمُّ سَعِیدٍ بِنْتُ عُرْوَهَ بْنِ مَسْعُودٍ الثَّقَفِیِّ وَ نَفِیسَهُ وَ زَیْنَبُ الصُّغْرَی وَ رُقَیَّهُ الصُّغْرَی وَ أُمُّ هَانِئٍ وَ أُمُّ الْكِرَامِ وَ جُمَانَهُ الْمُكَنَّاهُ أُمَّ جَعْفَرٍ وَ أُمَامَهُ وَ أُمُّ سَلَمَهَ وَ مَیْمُونَهُ وَ خَدِیجَهُ وَ فَاطِمَهُ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَیْهِنَّ لِأُمَّهَاتٍ شَتَّی وَ فِی الشِّیعَهِ مَنْ یَذْكُرُ أَنَّ فَاطِمَهَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهَا- أَسْقَطَتْ بَعْدَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ذَكَراً كَانَ سَمَّاهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ حَمْلٌ مُحَسِّناً فَعَلَی قَوْلِ هَذِهِ الطَّائِفَهِ أَوْلَادُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ثَمَانِیَهٌ وَ عِشْرُونَ وَلَداً وَ اللَّهُ أَعْلَمُ (٢).

أقول: قال ابن أبی الحدید فی شرح نهج البلاغه أما الحسن و الحسین و أم كلثوم الكبری و زینب الكبری (٣)

فأمهم فاطمه بنت سیدنا رسول الله صلی الله علیه و آله و أما محمد فأمه خوله بنت إیاس بن جعفر من بنی حنیفه(۴) و أما أبو بكر و عبد الله فأمهما لیلی بنت مسعود النهشلیه من تمیم و أما عمر و رقیه فأمهما سبیه(۵) من بنی تغلب یقال لها الصهباء سبیت فی خلافه أبی بكر و إماره خالد بن الولید بعین التمر و أما یحیی و عون فأمهما أسماء بنت عمیس الخثعمیه و أما جعفر و العباس و عبد الله و عبد الرحمن فأمهم أم البنین بنت حزام بن خالد بن ربیعه بن الوحید من بنی كلاب و أما رمله و أم الحسن فأمهما أم سعید بنت عروه بن مسعود الثقفی و أما أم كلثوم الصغری و زینب الصغری و جمانه و میمونه و خدیجه و فاطمه و أم الكرام و نفیسه و أم سلمه و أم أبیها و أمامه بنت علی علیه السلام فهن

١- ١. فی(ت): و عبید اللّه.

٢- ٢. الإرشاد للمفید: ١۶٧ و ١۶٨.

٣- ٣. فی المصدر: و زینب الكبری و أم كلثوم الكبری.

۴- ۴.«»: من بنی حنفیه.

۵- ۵.«»: مسبیه.

لأمهات أولاد شتی (۱).

**[ترجمه]ارشاد: فرزنـدان امیرالمؤمنین علیه السـلام بیست و هفت پسـر و دختر بودنـد: حسن و حسـین و زینب کبری و زینب صغری که کنیه اش ام کلثوم است و مادرشـان فـاطمه بتول سـرور زنـان جهانیـان دختر محمـد پیامبر خاتم صـلی الله علیه و آله است، و محمـد که کنیه اش ابولقاسم و مادرش خوله دختر جعفر بن قیس حنفیه است و عمر و رقیه که دوقلو بودند و مادرشان ام حـبیب دختـر ربیعه است و عبـاس و جعفر و عثمـان و عبـدالله که بـا برادرشـان حسـین ع در سـرزمین کربلاـ شـهید شدنـد و مادرشان ام البنین دختر حزام بن خالد بن دارم بود؛ و محمد اصغر که کنیه اش ابوبکر است و عبدالله - . در (ت): و عبیدالله -

که با برادرشان حسین بن علی علیه السلام در کربلا شهید شدند و مادرشان لیلی دختر مسعود دارمیه است؛ و یحیی که مادرش أسـماء دختـر عمیس خثعمیه است و ام الحسن و رمله که مادرشـان ام سـعید دختر عروه بن مسـعود ثقفی است و نفیسه و زینب صغری و رقیه صـغری و أم هانی و أم الکَرّام و جُمانه که کنیه اش أم جعفر و أُمامه و أم سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه است که از مادران مختلف هسـتند و در بین شـیعیان کسانی هسـتند که می گویند فاطمه سـلام الله علیها بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پسری را سقط کرد که پیامبر هنگام بارداری فاطمه سلام الله علیها آن را مُحَسِّن نامیده بود - . ارشاد مفید: ۱۶۷ و ۱۶۸ -

بنا بر گفته این طایفه فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام بیست و هشت نفر هستند و خداوند آگاه تر است.

می گویم: ابن ابی الحدیـد در شـرح نهـج البلاـغه گفته است: حسن و حسـین و ام کلثوم کبری و زینب کبری مادرشـان فاطمه دختر سـرورمان رسول خـدا صـلی الله علیه و آله است، و مـادر محمـد، خوله دختر أیـاس بن جعفر از بنی حنیفه است، و مـادر ابوبکر و عبدالله لیلی دختر مسعود نهشلیّه از تمیم است؛ و مادر عمر و رقیه اسـیری از بنی تغلب است که به او صهباء گفته می شود که در دوران خلافت ابوبکر و امارت خالـد بن ولیـد در عین التمر اسیر شد، و مادر یحیی و عون که أسـماء دختر عمیس خثعمیّه است، و مادر جعفر و عباس و عبـدالله و عبدالرحمن ام البنین دختر حزام بن خالد بن ربیعه بن الوحید از قبیله بنی کلاب است، و مادر رمله و أم الحسن، أم سعید دختر عروه بن مسعود ثقفی است، و ام کلثوم صغری و زینب صغری و جمانه و میمونه و خـدیجه و فاطمه و ام کرام و نفیسه و أم سـلمه و أم أبیها و أمامه دختران علی علیه السـلام هسـتند، آن ها فرزنـدان چنـد مادر هستند. - . شرح النهج ۲: ۱۷۸ -

**[ترجمه]

«۱۹»

شا، [الإرشاد] هَارُونُ بْنُ مُوسَی عَنْ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ قَالَ: لَمَّا وُلِّیَ عَبْدُ الْمَلِکِ بْنُ مَرْوَانَ الْخِلَافَهَ رَدَّ إِلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام صَدَقَاتِ رَسُولِ اللَّهِ- وَ صَدَقَاتِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ کَانَتَا مَضْمُومَتَیْنِ فَخَرَجَ عُمَرُ بْنُ عَلِیٍّ إِلَی عَبْدِ الْمَلِکِ یَتَظَلَّمُ إِلَیْهِ مِنِ ابْنِ أَخِیهِ (۲)فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِکِ أَقُولُ کَمَا قَالَ ابْنُ أَبِی الْحُقَیْقِ:

إِنَّا إِذَا مَالَتْ دَوَاعِی الْهَوَی**وَ أَنْصَتَ السَّامِعُ لِلْقَائِلِ

وَ اضْطَرَعَ الْقَوْمُ بِأَلْبَابِهِمْ (۳) ***نَقْضِی بِحُکْمٍ عَادِلٍ فَاصِلٍ

لَا نَجْعَلُ الْبَاطِلَ حَقّاً وَ لَا***نَلُطُّ دُونَ الْحَقِّ بِالْبَاطِلِ (۴)

نَخَافُ أَنْ تَسْفَهَ أَحْلَامُنَا(۵) ***فَنَخْمُلَ الدَّهْرَ مَعَ الْخَامِلِ(۶).

**[ترجمه]ارشاد: هنگامی که عبدالملک بن مروان خلافت را بر عهده گرفت، صدقه و (زکات) های رسول خدا و امیرالمؤمنین علیه السلام را به علی بن حسین علیه السلام بازگرداند که جمع آوری شده بودند آن گاه عمر بن علی نزد عبدالملک رفت و بر علیه برادرزاده اش از او دادخواهی کرد، عبدالملک گفت: من همان حرفی را می گویم که ابن ابی حقیق شاعر گفت:

هنگامی که انگیزه‌های دوستی و عشق تغییر کند، و شنونده به گوینده گوش فرا دهد.

و مردم با خردهایشان درافتند، ما به حکم عادلانه و قاطعانه قضاوت می کنیم.

و باطل را حق قرار نمی دهیم، و حق را با باطل انکار نمی کنیم .

می‌ترسیم که رؤیاهای ما سفیهانه شمرده شود و به دلیل آن مجبور شویم روزگار را با افراد بی ارزش ، بی ارزش کنیم. - . ارشاد مفید: ۲۴۲ -

**[ترجمه]

«۲۰»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب قَالَ الشَّيْخُ الْمُفِيدُ فِی الْإِرْشَادِ: أَوْلَادُهُ خَمْسَةٌ وَ عِشْرُونَ وَ رُبَّمَا يَزِيدُونَ عَلَی ذَلِكَ إِلَی خَمْسَةٍ وَ ثَلَاثِينَ ذَكَرَهُ النَّسَّابَةُ الْعُمَرِيُّ فِی الشَّافِی وَ صَاحِبُ الْأَنْوَارِ الْبُنُونَ خَمْسَةَ عَشَرَ وَ الْبَنَاتُ ثَمَانِیَ عَشَرَةَ فَوُلِدَ مِنْ فَاطِمَةَ عليها السلام الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ- وَ الْمُحَسِّنُ سِقْطٌ وَ زَيْنَبُ الْكُبْرَی وَ أُمُّ كُلْثُومٍ الْكُبْرَی تَزَوَّجَهَا عُمَرُ وَ ذَكَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ النَّوْبَخْتِيُّ فِی كِتَابِ الْإِمَامَةِ- أَنَّ أُمَّ كُلْثُومٍ كَانَتْ صَغِيرَةً وَ مَاتَ عُمَرُ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا وَ أَنَّهُ خَلَفَ عَلَی أُمِّ كُلْثُومٍ بَعْدَ عُمَرَ عَوْنُ بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ ثُمَّ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ- وَ مِنْ خَوْلَةَ بِنْتِ جَعْفَرِ بْنِ قَيْسٍ الْحَنَفِيَّةِ مُحَمَّداً وَ مِنْ أُمِّ الْبَنِينَ ابْنَةِ حِزَامِ بْنِ خَالِدٍ الْكِلَابِيَّةِ- عَبْدُ اللَّهِ وَ جَعْفَرٌ الْأَكْبَرُ وَ الْعَبَّاسُ وَ عُثْمَانُ- وَ مِنْ أُمِّ حَبِيبٍ بِنْتِ رَبِيعَةَ التَّغْلَبِيَّةِ- عُمَرُ وَ رُقَيَّةُ تَوْأَمَانِ فِی بَطْنٍ وَ مِنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ الْخَثْعَمِيَّةِ

۱- ۱. شرح النهج ۲: ۷۱۸.

۲- ۲. فی المصدر: يتظلم إليه من نفسه.

۳- ۳. فی المصدرین: و اصطرع الناس.

۴- ۴. لط الرجل حقه و عن حقه: جحده اياه.

۵- ۵. فی المصدر: نسفه.

۶- ۶. الإرشاد للمفيد: ۲۴۲. و فی(م) و(خ): فيخمل.

يَحْيَى وَ مُحَمَّدٌ الْأَصْغَرُ- وَ قِيلَ بَلْ وَلَدَتْ لَهُ عَوْناً وَ مُحَمَّدٌ الْأَصْغَرُ مِنْ أُمِّ وَلَدٍ وَ مِنْ أُمِّ سَعِيدٍ بِنْتِ عُرْوَةَ بْنِ مَسْعُودٍ الثَّقَفِيَّهِ نَفِيسَهُ- وَ زَيْنَبُ الصُّغْرَى وَ رُقَيَّهُ الصُّغْرَى- وَ مِنْ أُمِّ شُعَيْبٍ الْمَخْزُومِيَّهِ أُمُّ الْحَسَنِ وَ رَمْلَهُ- وَ مِنَ الْهَمْلَاءِ بِنْتِ مَسْرُوقٍ النَّهْشَلِيَّهِ أَبُو بَكْرٍ وَ عَبْدُ اللَّهِ- وَ مِنْ أُمَامَهَ بِنْتِ أَبِي الْعَاصِ بْنِ الرَّبِيعِ- وَ أُمُّهَا زَيْنَبُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مُحَمَّدٌ الْأَوْسَطُ وَ مِنْ مُحَيَّاهَ بِنْتِ إِمْرِئِ الْقَيْسِ الْكَلْبِيَّهِ جَارِيَهٌ هَلَكَتْ وَ هِيَ صَغِيرَهٌ وَ كَانَتْ لَهُ خَدِيجَهُ وَ أُمُّ هَانِئٍ وَ تَمِيمَهُ وَ مَيْمُونَهُ وَ فَاطِمَهُ- لِأُمَّهَاتِ أَوْلَادٍ شَتَّى وَ تُوُفِّيَ قَبْلَهُ يَحْيَى وَ أُمُّ كُلْثُومٍ الصُّغْرَى وَ زَيْنَبُ الصُّغْرَى وَ أُمُّ الْكِرَامِ وَ جُمَانَهُ- وَ كُنْيَتُهَا أُمُّ جَعْفَرٍ وَ أُمَامَهُ وَ أُمُّ سَلَمَهَ وَ رَمْلَهُ الصُّغْرَى.

وَ زَوَّجَ ثَمَانِيَ بَنَاتٍ زَيْنَبَ الْكُبْرَى مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ- وَ مَيْمُونَهَ مِنْ عَقِيلِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَقِيلٍ- وَ أُمَّ كُلْثُومٍ الصُّغْرَى مِنْ كَثِيرِ بْنِ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ- وَ رَمْلَهَ مِنْ أَبِي الْهَيَّاجِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ- وَ رَمْلَهَ مِنَ الصَّلْتِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نَوْفَلِ بْنِ الْحَارِثِ- وَ فَاطِمَهَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَقِيلٍ. وَ فِي الْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّهِ عَنِ الْخَزَّازِ الْقُمِّيِّ: أَنَّهُ نَظَرَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله إِلَى أَوْلَادِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرٍ- فَقَالَ بَنَاتُنَا لِبَنِينَا وَ بَنُونَا لِبَنَاتِنَا وَ أَعْقَبَ لَهُ مِنْ خَمْسَهٍ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ- وَ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّهِ وَ الْعَبَّاسِ الْأَكْبَرِ وَ عُمَرَ- وَ كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله لَمْ يَتَمَتَّعْ بِحُرَّهٍ وَ لَا أَمَهٍ فِي حَيَاهِ خَدِيجَهَ وَ كَذَلِكَ كَانَ عَلِيٌّ مَعَ فَاطِمَهَ عليها السلام.

وَ فِي قُوتِ الْقُلُوبِ: أَنَّهُ تَزَوَّجَ بَعْدَ وَفَاتِهَا بِتِسْعِ لَيَالٍ وَ أَنَّهُ تَزَوَّجَ بِعَشَرَهِ نِسْوَهٍ وَ تُوُفِّيَ عَنْ أَرْبَعَهٍ أُمَامَهَ وَ أُمُّهَا زَيْنَبُ بِنْتُ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ وَ لَيْلَى التَّمِيمِيَّهِ وَ أُمِّ الْبَنِينَ الْكِلَابِيَّهِ وَ لَمْ يَتَزَوَّجْنَ بَعْدَهُ وَ خَطَبَ الْمُغِيرَهُ بْنُ نَوْفَلٍ أُمَامَهَ ثُمَّ أَبُو الْهَيَّاجِ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ بْنِ الْحَارِثِ- فَرَوَتْ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ لَا يَجُوزُ لِأَزْوَاجِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَ الْوَصِيِّ أَنْ يَتَزَوَّجْنَ بِغَيْرِهِ بَعْدَهُ فَلَمْ يَتَزَوَّجِ امْرَأَهٌ وَ لَا أُمُّ وَلَدٍ بِهَذِهِ الرِّوَايَهِ وَ تُوُفِّيَ عَنْ ثَمَانِيَ عَشَرَهَ أُمَّ وَلَدٍ فَقَالَ عليه السلام جَمِيعُ أُمَّهَاتِ أَوْلَادِي الْآنَ مَحْسُوبَاتٌ عَلَى أَوْلَادِهِنَّ بِمَا ابْتَعْتُهُنَّ بِهِ مِنْ أَثْمَانِهِنَّ فَقَالَ وَ مَنْ

كَانَ مِنْ إِمَائِهِ غَيْرُ ذَوَاتِ أَوْلَادٍ فَهُنَّ حَرَائِرُ مِنْ ثُلُثِهِ (۱).

وَ يُرْوَى: أَنَّ عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ خَاصَمَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ فِي صَدَقَاتِ النَّبِيِّ وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا ابْنُ الْمُصَدِّقِ وَ هَذَا ابْنُ ابْنٍ فَأَنَا أَوْلَى بِهَا مِنْهُ فَتَمَثَّلَ عَبْدُ الْمَلِكِ بِقَوْلِ أَبِي الْحُقَيْقِ:

لَا تَجْعَلِ الْبَاطِلَ حَقّاً وَ لَا**تُلُطَّ دُونَ الْحَقِّ بِالْبَاطِلِ

قُمْ يَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ فَقَدْ وَلَّيْتُكَهَا فَقَامَا فَلَمَّا خَرَجَا تَنَاوَلَهُ عُمَرُ وَ آذَاهُ فَسَكَتَ عليه السلام عَنْهُ وَ لَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ شَيْئاً فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ دَخَلَ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ أَكَبَّ عَلَيْهِ يُقَبِّلُهُ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام يَا ابْنَ عَمِّ لَا تَمْنَعُنِي قَطِيعَةُ أَبِيكَ أَنْ أَصِلَ رَحِمَكَ فَقَدْ زَوَّجْتُكَ ابْنَتِي خَدِيجَةَ ابْنَةَ(۲) عَلِيٍّ.

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: شیخ مفید در ارشاد گفته است: فرزندان حضرت علیه السلام بیست و پنج نفر هستند و چه بسا تعداد آن را به سی و پنج هم می رسانند، نسّابه عمَری در شافی و صاحب انوار آن ها را ذکر کرده است، پسران پانزده نفر و دختران هیجده نفر هستند و از فاطمه سلام الله علیها حسن و حسین به دنیا آمد و محسن سقط شد و زینب کبری و ام کلثوم که عمر با او ازدواج کرد، ابو محمد نوبختی در کتاب الامامه گفت: ام کلثوم کوچک بود و عمر قبل از اینکه با او دخول و نزدیکی کند مُرد و ام کلثوم بعد از عمر با، عون بن جعفر سپس محمد بن جعفر پس عبدالله بن جعفر ازدواج کرد و از خوله دختر جعفر بن قیس حنیفه، محمد و از ام البنین دختر حزام بن خالد کلابی، عبدالله و جعفر و عباس و عثمان و از ام حبیب دختر ربیعه تغلبی، عمر و رقیه که دوقلو بودند به دنیا آمدند و از اسماء دختر عُمَیس خثعمیه، یحیی و محمد اصغر به دنیا آمد و گفته شده: أسماء برای او عون را به دنیا آورده و محمد اصغر از ام ولد هست و از اُم سعید دختر عروه بن مسعود ثقفی نفیسه و زینب صغری و رقیه صغری است و از ام شعیب مخرومیه، اُم الحسن و رمله و از هَملاء دختر مسروق نهشلی أبوبکر و عبدالله و از اُمامه دختر أبوعاص بن ربیع که مادرش زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است محمد اوسط به دنیا آمد و از مُحَیّاه دختر إمرؤالقیس کلبی دختری است که در کودکی مرد هم چنین از دیگر فرزندان خدیجه و امّ هانی و تمیمه و میمونه و فاطمه هستند که از کنیزان ام ولد مختلفی می باشند و قبل از او یحیی و ام کلثوم صغری و زینب صغری و امّ کرام و جمانه که کنیه اش ام جعفر است و أمامه و أم سلمه و رمله صغری وفات یافتند، آن حضرت هشت دختر شوهر داد. زینب کبری را به عبدالله بن جعفر، میمونه را به عقیل بن عبدالله بن عقیل، ام کلثوم صغری را به کثیر بن عباس بن عبدالمطلب و رمله را به أبی هیّاج عبدالله بن أبی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب و رمله را به صلت بن عبدالله بن نوفل بن حارث و فاطمه را به محمد بن عقیل.

در کتاب احکام شرعیه از خزّاز قمی آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله به فرزندان علی و جعفر نگاه کرد و فرمود: دخترانمان برای پسرانمان است و پسرانمان برای دخترانمان.

و حضرت علیه السلام از پنج فرزند صاحب نسل بود: حسن و حسین علیهما السلام و محمد بن حنفیه و عباس اکبر و عُمَر، پیامبر صلی الله علیه و آله با زن آزاد و کنیزی در زمان زندگی خدیجه سلام الله علیها ازدواج نکرد، همچنین علی علیه السلام که در زمان زندگی فاطمه سلام الله علیها این چنین کرد.

قُوت القلوب: حضرت علیه السلام نه شب بعد از وفات فاطمه سلام الله علیها ازدواج کرد و با ده زن ازدواج کرد و درگذشت و چهار همسر به جا گذاشت، اُمامه که مادرش زینب دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است و أسماء دختر عمیس و لیلی تمیمیه و أم البنین کلابیه و آن ها بعد از او ازدواج نکردند و مغیره بن نوفل و سپس ابو هیاج بن ابی سفیان بن حارث از امامه خواستگاری کردند و او از علی علیه السلام روایت کرد که برای همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی جایز نیست که بعد از او با دیگری ازدواج کنند، طبق این روایت، زن یا کنیز ام ولد او ازدواج نکردند، ایشان از دنیا رفتند در حالی که هیجده کنیز ام ولد داشتند و فرمودند: همه کنیزان ام ولد من الان بر فرزندانشان آزاد محسوب می‌شوند به دلیل این که آنان را به بهای یک هشتم شان فروختم. و فرمود: هر کدام از کنیزانش دارای فرزند نباشد پس از ثلث مال وی آزاد می‌شوند. - . مناقب آل ابی طالب ۲: ۷۶ و ۷۷ -

روایت شده عمر بن علی از علی بن حسین علیه السلام درباره صدقات و زکات پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت نزد عبدالملک برد و گفت: ای امیرالمؤمنین من پسر تصدیق شده هستم و این نوه است پس من شایسته تر از او به آن صدقات هستم، عبدالملک قول أبی حقیق را شاهد آورد و گفت:

باطل را حق قرار مده؛ و حق را با باطل تباه مساز.

ای علی بن حسین به پا خیز، من آن صدقات را به تو واگذار کردم، آن دو برخاستند و هنگامی که بیرون رفتند عمر ایشان را گرفت و اذیتشان کرد. امام علیه السلام سکوت کرد و جوابی به او نداد. بعد از آن محمد بن عمر بر علی بن حسین علیه السلام وارد شد و بر او سلام کرد و بر روی او پرید تا او را ببوسد. علی علیه السلام فرمود: ای پسر عمو مرا منع نکن که قطع رابطه کردن پدرت را با صله رحم با تو جواب گویم، من دخترم خدیجه دختر علی را به ازدواج تو درآوردم. - . مناقب آل ابی طالب: ۲: ۲۶۷ و ۲۶۸ -

**[ترجمه]

«۲۱»

عم، [إعلام الوری]: أَمَّا زَیْنَبُ الْکُبْرَی بِنْتُ فَاطِمَهَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَتَزَوَّجَهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی طَالِبٍ- وَ وُلِدَ لَهُ مِنْهَا عَلِیٌّ وَ جَعْفَرٌ وَ عَوْنٌ الْأَکْبَرُ وَ أُمُّ کُلْثُومٍ- أَوْلَادُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ قَدْ رَوَتْ زَیْنَبُ عَنْ أُمِّهَا فَاطِمَهَ علیها السلامأَخْبَاراً وَ أَمَّا أُمُّ کُلْثُومٍ فَهِیَ الَّتِی تَزَوَّجَهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ- وَ قَالَ أَصْحَابُنَا إِنَّهُ علیه السلام إِنَّمَا زَوَّجَهَا مِنْهُ بَعْدَ مُدَافَعَهٍ کَثِیرَهٍ وَ امْتِنَاعٍ شَدِیدٍ وَ اعْتِلَالٍ عَلَیْهِ بِشَیْ ءٍ بَعْدَ شَیْ ءٍ حَتَّی أَلْجَأَتْهُ الضَّرُورَهُ إِلَی أَنْ رَدَّ أَمْرَهَا إِلَی الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ- فَزَوَّجَهَا إِیَّاهُ وَ أَمَّا رُقَیَّهُ بِنْتُ عَلِیٍّ فَکَانَتْ عِنْدَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِیلٍ- فَوَلَدَتْ لَهُ عَبْدَ اللَّهِ- قُتِلَ بِالطَّفِّ وَ عَلِیّاً وَ مُحَمَّداً ابْنَیْ مُسْلِمٍ- وَ أَمَّا زَیْنَبُ الصُّغْرَی فَکَانَتْ عِنْدَ مُحَمَّدِ بْنِ عَقِیلٍ- فَوَلَدَتْ لَهُ عَبْدَ اللَّهِ وَ فِیهِ الْعَقِبُ مِنْ وُلْدِ عَقِیلٍ وَ أَمَّا أُمُّ هَانِئٍ فَکَانَتْ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَکْبَرِ ابْنِ عَقِیلِ بْنِ أَبِی طَالِبٍ- فَوَلَدَتْ لَهُ مُحَمَّداً قُتِلَ بِالطَّفِّ وَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ- وَ أَمَّا مَیْمُونَهُ بِنْتُ عَلِیٍّ فَکَانَتْ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَکْبَرِ ابْنِ عَقِیلٍ فَوَلَدَتْ لَهُ عَقِیلًا وَ أَمَّا نَفِیسَهُ فَکَانَتْ عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَکْبَرِ ابْنِ عَقِیلٍ- فَوَلَدَتْ لَهُ أُمَّ عَقِیلٍ وَ أَمَّا زَیْنَبُ الصُّغْرَی فَکَانَتْ عِنْدَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِیلٍ فَوَلَدَتْ

۱- ۱. مناقب آل أبی طالب ۲: ۷۶ و ۷۷.

۲- ۲.« ۲: ۲۶۷ و ۲۶۸.

لَهُ سَعْداً(۱) وَ عَقِيلًا وَ أَمَّا فَاطِمَهُ بِنْتُ عَلِيٍّ عليهما السلام فَكَانَتْ عِنْدَ أَبِي سَعِيدِ بْنِ عَقِيلٍ- فَوَلَدَتْ لَهُ حَمِيدَهَ وَ أَمَّا أَمَامَهُ بِنْتُ عَلِيٍّ- فَكَانَتْ عِنْدَ الصَّلْتِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نَوْفَلِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ- فَوَلَدَتْ لَهُ نَفِيسَهَ(۲) وَ تُوُفِّيَتْ عِنْدَهُ (۳).

**[ترجمه]اعلام الورى: اما زينب كبرى دختر فاطمه دختر رسول خدا صلى الله عليه و آله ، عبدالله بن جعفر بن أبى طالب با او ازدواج كرد و براى او على و جعفر و عون الاكبر و ام كلثوم را به دنيا آورد زينب از مادرش فاطمه سلام الله عليها رواياتى را نقل كرده است، اما ام كلثوم همان كسى است كه عمر بن خطاب با او ازدواج كرد، اصحاب ما شيعيان گفته اند: امام عليه السلام ام كلثوم را بعد از اجتناب و امتناع بسيار و بهانه جويى هاى پشت سرهم به ازدواج عمر درآورد حتى ضرورت اقتضا كرد تا او موضوع را به عباس بن عبدالمطلب واگذار كرده و او ام كلثوم را به ازدواج او درآورد، امّا رقيه دختر على نزد مسلم بن عقيل بود كه عبدالله را برايش به دنيا آورد كه در كربلا شهيد شد هم چنين على و محمد پسران مسلم هستند، اما زينب صغرى نيز به ازدواج محمد بن عقيل درآمد و براى او عبدالله را به دنيا آورد كه نسل فرزندان عقيل از اوست، امّا ام هانى نزد عبدالله اكبر ابن عقيل بن ابى طالب بود كه براى او محمد را كه در كربلا شهيد شد و عبدالرحمن را به دنيا آورد، ميمونه دختر على عليه السلام هم نزد عبدالله الاكبر بن عقيل بود كه برايش عقيل را به دنيا آورد، نفيسه هم زن عبدالله الاكبر بن عقيل بود كه براى او ام عقيل را به دنيا آورد، زينب صغرى زن عبدالرحمن بن عقيل بود كه براى او سعد و عقيل را به دنيا آورد، فاطمه دختر على عليه السلام هم نزد أبى سعيد بن عقيل بود كه براى او حَميده را به دنيا آورد، و بالاخره أمامه دختر على نزد صلت بن عبدالله بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بود كه براى او نفيسه را به دنيا آورد و نزد او وفات يافت. - . اعلام الورى: ۲۰۴ -

**[ترجمه]

«۲۲»

يف،(۴) [الطرائف] ابْنُ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا خَطَبَ عُمَرُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ لَهُ إِنَّهَا صَبِيَّهٌ قَالَ فَأَتَى الْعَبَّاسَ فَقَالَ مَا لِي أَ بِي بَأْسٌ فَقَالَ لَهُ وَ مَا ذَاكَ قَالَ خَطَبْتُ إِلَى ابْنِ أَخِيكَ فَرَدَّنِي أَمَا وَ اللَّهِ لَأُعَوِّرَنَ (۵) زَمْزَمَ وَ لَا أَدَعُ لَكُمْ مَكْرُمَهً إِلَّا هَدَمْتُهَا وَ لَأُقِيمَنَّ عَلَيْهِ شَاهِدَيْنِ أَنَّهُ سَرَقَ وَ لَأَقْطَعَنَّ يَمِينَهُ فَأَتَاهُ الْعَبَّاسُ فَأَخْبَرَهُ وَ سَأَلَهُ أَنْ يَجْعَلَ الْأَمْرَ إِلَيْهِ فَجَعَلَهُ إِلَيْهِ (۶).

كا، [الكافى] على عن أبيه عن ابن أبى عمير: مثله (۷).

**[ترجمه]الطرائف: امام صادق عليه السلام فرمود: هنگامى كه عمر براى خواستگارى نزد اميرالمؤمنين عليه السلام آمد امام به او فرمود: او دختر بچه است، پس عمر نزد عباس آمد و گفت: من چه‌ام است؟ آيا من عيبى دارم؟ عباس به او گفت: موضوع چيست؟ گفت: من از برادر زاده‌ات خواستگارى كردم و به من جواب رد داد، به خدا سوگند زمزم را نابود كرده و براى شما هيچ زمينه بزرگى و كرامتى باقى نمى گذارم جز اين كه آن را تباه مى سازم و دو شاهد براى او قرار مى دهم كه او سارق است و دست راستش را قطع مى كنم. عباس نزد امام آمد و او را از كار عمر آگاه ساخت و خواست كه امام كار را به او واگذار كند. امام عليه السلام نيز همين كار را انجام داد.

کافی: ابن ابی عمیر نیز مانند آن را نقل کرده است. - . فروع کافی (جزء پنجم از چاپ جدید) ۳۴۶ -

**[ترجمه]

«۲۳»

کش، [رجال الکشی] وَجَدْتُ بِخَطِّ جَبْرَئِیلَ بْنِ أَحْمَدَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَیَّاطِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ: کَانَ أَبُو خَالِدٍ الْکَابُلِیُّ یَخْدُمُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِیَّهِ دَهْراً وَ مَا کَانَ یَشُکُّ فِی أَنَّهُ إِمَامٌ حَتَّی أَتَاهُ ذَاتَ یَوْمٍ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنَّ لِی حُرْمَهً وَ مَوَدَّهً وَ انْقِطَاعاً فَأَسْأَلُکَ بِحُرْمَهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِلَّا أَخْبَرْتَنِی أَنْتَ الْإِمَامُ الَّذِی فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ عَلَی خَلْقِهِ قَالَ فَقَالَ یَا أَبَا خَالِدٍ حَلَفْتَنِی بِالْعَظِیمِ الْإِمَامُ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهما السلام عَلَیَّ وَ عَلَیْکَ وَ

ص: ۹۴

۱- ۱. فی المصدر: سعیدا.

۲- ۲.«: نقیه.

۳- ۳. إعلام الوری: ۲۰۴.

۴- ۴. فی(م) و(خ): ین.

۵- ۵. أعار عین الماء أو الرکیه: دفنها و کبسها بالتراب.

۶- ۶. لم نجده فی الطرائف المطبوع. و سیاق الروایه لا یناسبه.

۷- ۷. فروع الکافی(الجزء الخامس من الطبعه الحدیثه): ۳۴۶.

عَلَی کُلِّ مُسْلِمٍ فَأَقْبَلَ أَبُو خَالِدٍ لَمَّا أَنْ سَمِعَ مَا قَالَهُ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنَفِیَّهِ وَ جَاءَ إِلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام فَلَمَّا اسْتَأْذَنَ عَلَیْهِ فَأُخْبِرَ أَنَّ أَبَا خَالِدٍ بِالْبَابِ أَذِنَ لَهُ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَیْهِ دَنَا مِنْهُ قَالَ مَرْحَباً بِکَ یَا کَنْکَرُ مَا کُنْتَ لَنَا بِزَائِرٍ مَا بَدَا لَکَ فِینَا فَخَرَّ أَبُو خَالِدٍ سَاجِداً شُکْراً(۱) لِلَّهِ تَعَالَی مِمَّا سَمِعَ مِنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یُمِتْنِی حَتَّی عَرَفْتُ إِمَامِی فَقَالَ لَهُ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهما السلام وَ کَیْفَ عَرَفْتَ إِمَامَکَ یَا أَبَا خَالِدٍ- قَالَ إِنَّکَ دَعَوْتَنِی بِاسْمِیَ الَّذِی سَمَّتْنِی أُمِّی الَّتِی وَلَدَتْنِی وَ قَدْ کُنْتُ فِی عَمْیَاءَ مِنْ أَمْرِی وَ لَقَدْ خَدَمْتُ مُحَمَّدَ ابْنَ الْحَنَفِیَّهِ عُمُراً(۲) مِنْ عُمُرِی وَ لَا أَشُکُّ إِلَّا وَ أَنَّهُ إِمَامٌ حَتَّی إِذَا کَانَ قَرِیباً سَأَلْتُهُ بِحُرْمَهِ اللَّهِ وَ بِحُرْمَهِ رَسُولِهِ وَ بِحُرْمَهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ- فَأَرْشَدْنِی إِلَیْکَ وَ قَالَ هُوَ الْإِمَامُ عَلَیَّ وَ عَلَیْکَ وَ عَلَی جَمِیعِ خَلْقِ اللَّهِ کُلِّهِمْ ثُمَّ أَذِنْتَ لِی فَجِئْتُ فَدَنَوْتُ مِنْکَ وَ سَمَّیْتَنِی بِاسْمِیَ الَّذِی سَمَّتْنِی أُمِّی فَعَلِمْتُ أَنَّکَ الْإِمَامُ الَّذِی فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ عَلَیَّ وَ عَلَی کُلِّ مُسْلِمٍ (۳).

**[ترجمه]رجال الکشی: امام باقر علیه السلام فرمود: زمانی أبو خالد کابلی به محمد بن حنیفه خدمت می کرد و شک نداشت که او امام است تا این که روزی نزد او آمد و گفت: فدایت شوم، برای من حرمت و دوستی و جدایی است، از تو به حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام می خواهم که به من بگویی آیا تو امامی هستی که خداوند اطاعت از او را بر بندگانش واجب ساخته است؟ گفت: ای خالد مرا به شخص بزرگی قسم دادی، علی بن حسین، امام من و تو و تمامی مسلمانان است. هنگامی که ابوخالد این سخن را از محمد بن حنیفه شنید نزد علی بن حسین علیه السلام آمد. هنگامی که اجازه ورود خواست و امام علیه السلام فهمید که او پشت در است، به او اجازه ورود داد. چون وارد شد، حضرت به نزدیک او شد و فرمود: خوش آمدی ای کَنکَر! تو از ما دیدار نمی کردی چه چیزی تازه‌ای در مورد ما دریافته‌ای؟ أبوخالد هنگامی که کلام علی بن حسین علیه السلام را شنید برای سپاس از خداوند به سجده افتاد و گفت: سپاس مخصوص خدایی است که مرا نمیراند تا امامم را شناختم، علی بن حسین علیه السلام به او فرمود: ای ابا خالد چگونه امامت را شناختی؟ گفت: تو مرا با اسمی صدا زدی که مادرم هنگام تولد آن را بر من گذاشت، من در کارم پریشان و جاهل بودم و عمری را نزد محمد بن حنیفه خدمت کردم و شک کردم که او امام است تا این که اخیراً از او به حرمت خداوند و رسولش و امیرالمؤمنین علیه السلام درخواست کردم تا این که مرا به سوی تو راهنمایی کرد و گفت: او امام من و تو و تمامی مردم است پس به من اذن داد تا به سوی شما آمدم و شما مرا با اسمی صدا زدید که مادرم نامیده بود آنگاه فهمیدم شما امامی هستید که خداوند اطاعت از او را بر من و همه مسلمانان واجب کرده است. - . معرفه اخبار الرجال: ۷۹ و ۸۰. و در مناقب آن را روایت کرده است ۲: ۲۴۹ -

**[ترجمه]

«۲۴»

یج، [الخرائج و الجرائح] عَنْ أَبِی خَالِدٍ مِثْلَهُ: إِلَّا أَنَّهُ قَالَ فِی آخِرِهِ وَلَدَتْنِی أُمِّی فَسَمَّتْنِی وَرْدَانَ فَدَخَلَ عَلَیْهَا وَالِدِی فَقَالَ سَمِّیهِ کَنْکَرَ وَ اللَّهِ مَا سَمَّانِی بِهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَی یَوْمِی هَذَا غَیْرُکَ فَأَشْهَدُ أَنَّکَ إِمَامُ مَنْ فِی الْأَرْضِ وَ مَنْ فِی السَّمَاءِ(۴).

**[ترجمه]الخرائج و الجرائح: از أبو خالد مانند آن است جز اینکه او در آخرش گفته است: مادرم مرا به دنیا آورد و مرا

وردان نامید پس پدرم به او وارد شد و گفت: او را کَنْکَر بنام، به خدا سوگند کسی تا امروز مرا با آن صدا نزد و من گواهی می دهم که تو امام همه اهل زمین و آسمانی. - . در نسخه ی چاپ شده الخرائج موجود نیست. -

**[ترجمه]

«۲۵»

کش، [رجال الکشی] حَمْدَوَیْهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَصْبَغَ عَنْ مَرْوَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ بُرَیْدٍ الْعِجْلِیِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لِی لَوْ کُنْتُ سَبَقْتُ قَلِیلًا لَأَدْرَکْتُ حَیَّانَ السَّرَّاجَ قَالَ وَ أَشَارَ إِلَی مَوْضِعٍ فِی الْبَیْتِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ وَ کَانَ هَاهُنَا جَالِساً فَذَکَرَ مُحَمَّدَ ابْنَ الْحَنَفِیَّهِ وَ ذَکَرَ حَیَاتَهُ وَ جَعَلَ یُطْرِیهِ وَ یُقَرِّظُهُ فَقُلْتُ لَهُ یَا حَیَّانُ أَ لَیْسَ تَزْعُمُ وَ یَزْعُمُونَ وَ تَرْوِی وَ یَرْوُونَ لَمْ یَکُنْ فِی بَنِی إِسْرَائِیلَ شَیْ ءٌ إِلَّا وَ هُوَ فِی هَذِهِ الْأُمَّهِ مِثْلُهُ قَالَ بَلَی قَالَ فَقُلْتُ فَهَلْ رَأَیْنَا

ص: ۹۵

۱- ۱. فی المصدر: شاکرا.

۲- ۲. فی المصدر: دهرا.

۳- ۳. معرفه اخبار الرجال، ۷۹ و ۸۰. و رواه فی المناقب ۲: ۲۴۹.

۴- ۴. لم نجده فی الخرائج المطبوع.

وَ رَأَيْتُم وَ سَمِعْنَا وَ سَمِعْتُمْ بِعَالِمٍ مَاتَ عَلَى أَعْيُنِ النَّاسِ فَنُكِحَ نِسَاؤُهُ وَ قُسِمَتْ أَمْوَالُهُ وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ فَقَامَ وَ لَمْ يَرُدَّ عَلَيَّ شَيْئاً(۱).

**[ترجمه]رجال الکشی: برید عجلیّ گفت: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و ایشان به من فرمود: اگر کمی قبل رسیده بودی حیان سرَّاج را می دیدی، برید عجلی گفت: امام صادق علیه السلام به جایی در خانه اشاره کرد و فرمود: او اینجا نشسته بود، پس محمد بن حنیفه و دوران حیاتش را به یاد آورد و شروع به ستایش و مدح او کرد. من به او گفتم: ای حیان آیا این طور نیست که گمان می کنی و گمان می کنند و روایت می کنی و روایت می کنند که: در بنی اسرائیل چیزی نبوده مگر آنکه نظیر آن در این امت نیز هست؟ گفت: آری، گفتم: آیا دیدیم و دیدید و شنیدیم و شنیدید که دانشمندی در نظر مردم از دنیا رفت آنگاه با زنانش ازدواج کردند و اموالش تقسیم شد در حالی که او زنده است و نمی‌میرد؟ او برخاست و چیزی به من نگفت. - . معرفه اخبار الرجال: ۲۰۲ -

**[ترجمه]

بیان

أطراه أحسن الثناء علیه و التقریظ مدح الإنسان و هو حی بحق أو باطل.

**[ترجمه]أطراه یعنی از او مدح و ستایش بسیار کرد. تقریظ: مدح کردن انسانی که زنده است، چه بر حق و چه بر باطل.

**[ترجمه]

«۲۶»

کش، [رجال الکشی] حَمْدَوَيْهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى قَالَ رَوَى أَصْحَابُنَا عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: أَتَانِي ابْنُ عَمٍّ لِي يَسْأَلُنِي أَنْ آذَنَ لِحَيَّانَ السَّرَّاجِ فَأَذِنْتُ لَهُ فَقَالَ لِي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ شَيْ ءٍ أَنَا بِهِ عَالِمٌ إِلَّا أَنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ أَخْبِرْنِي عَنْ عَمِّكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَاتَ قَالَ فَقُلْتُ أَخْبَرَنِي أَبِي أَنَّهُ كَانَ فِي ضَيْعَةٍ لَهُ فَأُتِيَ فَقِيلَ لَهُ أَدْرِكْ عَمَّكَ قَالَ فَأَتَيْتُ (۲) وَ قَدْ كَانَتْ أَصَابَتْهُ غَشْيَةٌ فَأَفَاقَ فَقَالَ لِيَ ارْجِعْ إِلَى ضَيْعَتِكَ قَالَ فَأَبَيْتُ فَقَالَ لَتَرْجِعَنَّ قَالَ فَانْصَرَفْتُ فَمَا بَلَغْتُ الضَّيْعَةَ حَتَّى أَتَوْنِي فَقَالُوا أَدْرِكْهُ فَأَتَيْتُهُ فَوَجَدْتُهُ قَدِ اعْتُقِلَ لِسَانُهُ فَأَتَوْا بِطَشْتٍ وَ جَعَلَ يَكْتُبُ وَصِيَّتَهُ فَمَا بَرِحْتُ حَتَّى غَمَّضْتُهُ وَ كَفَّنْتُهُ وَ غَسَّلْتُهُ وَ صَلَّيْتُ عَلَيْهِ وَ دَفَنْتُهُ فَإِنْ كَانَ هَذَا مَوْتاً فَقَدْ وَ اللَّهِ مَاتَ قَالَ فَقَالَ لِي رَحِمَكَ اللَّهُ شُبِّهَ عَلَى أَبِيكَ قَالَ فَقُلْتُ يَا سُبْحَانَ اللَّهِ أَنْتَ تَصْدِفُ عَلَى قَلْبِكَ قَالَ فَقَالَ لِي وَ مَا الصَّدْفُ عَلَى الْقَلْبِ قَالَ قُلْتُ الْكَذِبُ (۳).

**[ترجمه]رجال الکشی: امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: پسر عمویم نزد من آمد و از من خواست که به حیان سرَّاج اذن دهم. من به او اجازه دادم و به من گفت: ای جعفر صادق علیه السلام من می خواهم چیزی از شما بپرسم که آن را می دانم ولی دوست دارم از زبان شما بشنوم، به من بگویید آیا عمویتان محمد بن علی درگذشت؟ گفتم: پدرم به من فرمود که او در ملک زراعی اش بود آنگاه کسی جلو آمد و به او گفته شد: عمویت را دریاب. گفت: من نزد او آمدم و او بیهوش شده بود،

آنگاه به هوش آمده و به من گفت: به ملک زراعی ات برگرد. گفت: حرفش را گوش نکردم و او گفت: باید برگردی آنگاه من بازگشتم و هنوز به زمین برنگشته بودم که نزد من آمدند و گفتند: او را دریاب، من نزد او آمده و دیدم که زبانش بند آمده است آنگاه تشتی آوردند و او شروع به نوشتن وصیتش کرد، طولی نگذشت که چشمان او را بستم و کفنش کرده و غسلش دادم و بر او نماز خوانده و دفنش کردم، به خدا سوگند اگر آن مرگ باشد پس او مرده است. حیان سرَّاج به من گفت: خداوند تو را رحمت کند، امربر پدرت مشتبه شده است. گفتم: سبحان الله تو از دلت روی می‌گردانی؟ او به من گفت: روی‌گرداند از دل چیست؟ گفتم: دروغ. - . معرفه اخبار الرجال: ۲۰۲ و ۲۰۳ -

**[ترجمه]

بیان

صدف عنه أعرض و علی بمعنی عن أو ضمن معنی الافتراء و نحوه أی تعرض عن الحق مفتریا علی قلبک حیث تدعی ما لا یصدقه قلبک.

**[ترجمه]« صدف عنه» یعنی روی برگرداند و «علی» به معنی «عن» است یا معنی افتراء و مانند آن را در بر دارد یعنی در حالی که دروغ می گویی از حق روی می گردانی به طوری که ادعایی می کنی که قلبت تو را تصدیق نمی کند

**[ترجمه]

«۲۷»

کشف، [کشف الغمه]: قِیلَ لِمُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِیَّهِ رَحِمَهُ اللَّهُ أَبُوکَ یَسْمَحُ بِکَ فِی الْحَرْبِ وَ یَشُحُّ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ علیهما السلام فَقَالَ هُمَا عَیْنَاهُ وَ أَنَا یَدُهُ وَ الْإِنْسَانُ یَقِی عَیْنَیْهِ بِیَدِهِ وَ قَالَ مَرَّهً أُخْرَی وَ قَدْ قِیلَ لَهُ ذَلِکَ أَنَا وَلَدُهُ وَ هُمَا وَلَدَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله(۴).

ص: ۹۶

۱- ۱. معرفه اخبار الرجال: ۲۰۲.

۲- ۲. فی المصدر: فأتیته.

۳- ۳. معرفه اخبار الرجال: ۲۰۲ و ۲۰۳.

۴- ۴. کشف الغمّه: ۱۸۳.

**[ترجمه]کشف الغمه: به محمد بن حنفیه رحمه الله علیه گفته شد: پدرت در جنگ به تو اذن می دهد اما نسبت به حسن و حسین علیهما السلام اصرار به ماندن می کند، او گفت: آن دو چشمان او هستند و من دستش و انسان از چشمانش با دستش محافظت می کند. بار دیگر که این حرف به او زده شد گفت: من فرزندش هستم و آن دو فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند. - . کشف الغمه: ۱۸۳ -

**[ترجمه]

«۲۸»

کا، [الکافی] عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِیزٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ أَسْمَاءَ بِنْتَ عُمَیْسٍ نَفِسَتْ بِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ فَأَمَرَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِینَ أَرَادَتِ الْإِحْرَامَ مِنْ ذِی الْحُلَیْفَهِ أَنْ تَحْتَشِیَ بِالْکُرْسُفِ وَ الْخِرَقِ وَ تُهِلَّ بِالْحَجِّ الْخَبَرَ(۱).

**[ترجمه]کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که اسماء دختر عمیس، محمد بن أبی بکر را به دنیا آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او امر کرد هنگامی که خواست از ذی‌الحلیفه احرام ببندد، دور شکمش را با پنبه و تکه‌های پارچه پر کند و تهلیل حج را بگوید، تا آخر روایت. - . فروع کافی (جزء چهارم از چاپ جدید): ۴۴۹ -

**[ترجمه]

«۲۹»

یف، [الطرائف] أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فِی مُسْنَدِهِ بِإِسْنَادِهِ إِلَی الْمُسْتَظِلِ (۲)

قَالَ: إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ خَطَبَ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام أُمَّ کُلْثُوم فَاعْتَلَّ بِصِغَرِهَا فَقَالَ لَهُ لَمْ أَکُنْ أُرِیدُ الْبَاهَ وَ لَکِنْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ کُلُّ حَسَبٍ وَ نَسَبٍ مُنْقَطِعٌ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مَا خَلَا حَسَبِی وَ نَسَبِی وَ کُلُّ قَوْمٍ فَإِنَّ عَصَبَتَهُمْ لِأَبِیهِمْ مَا خَلَا وُلْدَ فَاطِمَهَ فَإِنِّی أَنَا أَبُوهُمْ وَ عَصَبَتُهُمْ (۳).

کَنْزُ الْکَرَاجُکِیِّ، عَنِ الْقَاضِی السُّلَمِیِّ أَسَدِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِیٍّ الْعَتَکِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنِ الْکُدَیْمِیِّ عَنْ بِشْرِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ شَرِیکِ بْنِ شَبِیبٍ عَنْ عُرْوَهَ عَنِ الْمُسْتَطِیلِ بْنِ حُصَیْنٍ: مِثْلَهُ إِلَّا أَنَّ فِیهِ فَاعْتَلَّ بِصِغَرِهَا وَ قَالَ إِنِّی أَعْدَدْتُهَا لِابْنِ أَخِی جَعْفَرٍ وَ مَکَانَ کُلِّ قَوْمٍ کُلُّ بَنِی أُنْثَی (۴).

**[ترجمه]الطرائف: عمر بن خطاب ام کلثوم را از علی علیه السلام خواستگاری کرد، امام کوچک بودن او را بهانه آورد و به او گفت: نمی خواستم فخر بفروشم ولی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: همه حسب و نسب ها در روز قیامت منقطع می شوند جز حسب و نسب من و تبار هر قومی از پدرشان است به جز فرزندان فاطمه سلام الله علیها که من پدر و خویشاوندشان هستم. - . الطرائف: ۱۹ -

کنز الکراجکی: امام علی علیه السلام کوچک بودن ام کلثوم را بهانه آورد و فرمود: من او را برای برادر زاده ام جعفر نشان کرده ام و به جای «هر قومی» « فرزندِ هر دختری» آمده است. - . کنز الکراجکی: ۱۶۶ و ۱۶۷ -

**[ترجمه]

«۳۰»

کا، [الکافی] عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْبَطَائِنِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مِيثَم أَوْ صَالِحِ بْنِ مِيثَم عَنْ أَبِيهِ قَالَ: أَتَتِ امْرَأَةٌ مُجِحٌّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَتْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي زَنَيْتُ فَطَهِّرْنِي وَ سَاقَ الْحَدِيثَ الطَّوِيلَ إِلَى أَنْ قَالَ فَأَخْرَجَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِلَى الظَّهْرِ بِالْكُوفَهِ فَأَمَرَ أَنْ يُحْفَرَ لَهَا حَفِيرَهٌ ثُمَ

ص: ۹۷

۱- ۱. فروع الکافی(الجزء الرابع من الطبعه الحدیثه): ۴۴۹.

۲- ۲. کذا و الظاهر: المستطیل.

۳- ۳. الطرائف: ۱۹.

۴- ۴. کنز الکراجکیّ: ۱۶۶ و ۱۶۷.

دَفَنَهَا(۱) فِيهِ ثُمَّ رَكِبَ بَغْلَتَهُ وَ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ (۲) يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَهِدَ إِلَى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله عَهْداً عَهِدَهُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله إِلَيَّ بِأَنْ (۳) لَا يُقِيمَ الْحَدَّ مَنْ لِلَّهِ عَلَيْهِ حَدٌّ فَمَنْ كَانَ لِلَّهِ عَلَيْهِ حَدٌّ مِثْلُ مَا لَهُ عَلَيْهَا(۴) فَلَا يُقِيمُ عَلَيْهَا الْحَدَّ قَالَ فَانْصَرَفَ النَّاسُ يَوْمَئِذٍ كُلُّهُمْ مَا خَلَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ- فَأَقَامَ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ عَلَيْهَا الْحَدَّ يَوْمَئِذٍ وَ مَا مَعَهُمْ غَيْرُهُمْ قَالَ وَ انْصَرَفَ فِيمَنِ انْصَرَفَ يَوْمَئِذٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (۵).

**[ترجمه]کافی: زنی حامله نزد امیرالمؤمنین علیه السلام گریه و ناله کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین من مرتکب زنا شدم، مرا پاکیزه گردان. این حدیث طولانی را ادامه دا تا آن که گفت:آن گاه امیرالمؤمنین او را به بیرون از کوفه برد و دستور داد تا گودالی برایش حفر کنند پس او را در آن دفن کرد و سوار قاطرش شد و با صدای بلند فرمود: ای مردم خداوند بزرگ با رسولش عهدی بسته است که همان عهد را محمد صلی الله علیه و آله با من بسته که هر کس که برای او از جانب خداوند مجازاتی است حد جاری نمی کند، پس هر کس به مانند این زن برای او مجازات و حدی از جانب خداوند است، نمی تواند بر این زن حد جاری کند. پس همه مردم به جز امیرالمؤمنین، حسن و حسین علیهم السلام برگشتند و آن سه نفر مجازات شرعی را بر او جاری کردند و کسی نزد آن ها نبود و محمد پسر امیرالمؤمنین علیه السلام از کسانی بود که در آن روز بازگشت. - . فروع کافی (جزء هفتم از چاپ جدید) ۱۸۵ - ۱۸۷: و در باب مسائل آن حضرت، در شماره ۶۵ گذشت مراجعه کن به جلد ۴۰ ص ۲۹۰-۲۹۲ -

**[ترجمه]

«۳۱»

كِتَابُ الْغَارَاتِ، لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ عَنْ مُغِيرَةَ الضَّبِّيِّ قَالَ: لَمَّا نَكَحَ عَلِيٌّ علیه السلام لَيْلَى بِنْتَ مَسْعُودٍ النَّهْشَلِيِّ قَالَتْ: مَا زِلْتُ أُحِبُّ أَنْ يَكُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ سَبَبٌ مُنْذُ رَأَيْتُهُ فَأَقَامَ مَقَاماً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَذَكَرَ أَنَّهُ وَلَدَتْ لَهُ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ عَلِيٍّ- فَبَايَعَ مُصْعَباً يَوْمَ الْمُخْتَارِ.

أقول: قال ابن أبی الحدید فی شرح نهج البلاغه دفع أمیر المؤمنین علیه السلام یوم الجمل رایته إلی محمد ابنه و قد استوت الصفوف و قال له احمل فتوقف قلیلا فقال یا أمیر المؤمنین (۶) أ ما تری السماء کأنها شآبیب (۷) المطر فدفع فی صدره و قال أدرکک عرق من أمک ثم أخذ الرایه بیده فهزها ثم قال:

۱- ۱. فی المصدر: فیها.

۲- ۲.«: ثم رکب بغلته و اثبت رجلیه فی غرز الرکاب ثمّ وضع اصبعیه السبابتین فی أذنیه ثمّ نادی بأعلی صوته اه.

۳- ۳. فی المصدر: بأنه.

۴- ۴.«: مثل ما علیها.

۵- ۵. فروع الکافی(الجزء السابع من الطبعه الحدیثه): ۱۸۵- ۱۸۷. و قد مر فی باب قضایاه علیه السلام تحت رقم ۶۵ راجع ج

۴۰ ص ۲۹۰- ۲۹۲.

۶- ۶. فی المصدر: فقال له: أحمل یا أمیر المؤمنین اه؟.

۷- ۷. جمع الشؤبوب: الدفعه من المطر.

اطعن بها طعن أبيك تحمد***لا خير فی الحرب إذا لم توقد

بالمشرفی و القنا المسدد.

ثم حمل و حمل الناس خلفه فطحن عسکر البصره قیل لمحمد لم یغرر بک أبوک فی الحرب و لا یغرر بالحسن و الحسین فقال إنهما عیناه و أنا یمینه فهو یدفع عن عینیه بیمینه کان علی علیه السلام یقذف بمحمد فی مهالک الحرب و یکف حسنا و حسینا عنها و من کلامه فی یوم صفین أملکوا عنی هذین الفتیین أخاف أن ینقطع بهما نسل رسول الله صلی الله علیه و آله.

أم محمد خوله بنت جعفر بن قیس بن مسلمه(۱) بن عبید بن ثعلبه بن یربوع بن ثعلبه بن الدول بن حنیفه بن لجیم بن صعب بن علی بن بکر بن وائل و اختلف فی أمرها فقال قوم إنها سبیه من سبایا الرده قوتل أهلها علی ید خالد بن الولید فی أیام أبی بکر لما منع کثیر من العرب الزکاه و ارتدت بنو حنیفه و ادعت نبوه مسیلمه و أن أبا بکر دفعها إلی علی علیه السلام من سهمه فی المغنم و قال قوم منهم أبو الحسن علی بن محمد بن سیف المدائنی هی سبیه فی أیام رسول الله صلی الله علیه و آله قالوا بعث رسول الله صلی الله علیه و آله علیا علیه السلام إلی الیمن فأصاب خوله فی بنی زبیه(۲) و قد ارتدوا مع عمرو بن معدیکرب و کانت زبیه سبتها من بنی حنیفه فی غاره لهم علیهم فصارت فی سهم علی علیه السلام فقال رسول الله صلی الله علیه و آله إن ولدت منک غلاما فسمه باسمی و کنه بکنیتی فولدت له بعد موت فاطمه علیها السلام محمدا فکناه أبا القاسم و قال قوم و هم المحققون و قولهم الأظهر أن بنی أسد أغارت علی بنی حنیفه فی خلافه أبی بکر فسبوا خوله بنت جعفر و قدموا بها المدینه فباعوها من علی علیه السلام و بلغ قومها خبرها فقدموا المدینه علی علی فعرفوها و أخبروه بموضعها منهم فأعتقها و مهرها و تزوجها فولدت له محمدا فکناه أبا القاسم و هذا القول هو اختیار أحمد

۱- ۱. فی(ک): سلمه.

۲- ۲. فی المصدر: فی بنی زبید و کذا فیما یأتی.

بن يحيى البلاذرى فى كتابه المعروف بتاريخ الأشراف.

لما تعامس (۱) محمد يوم الجمل عن الحمله و حمل على عليه السلام بالرايه فضعضع (۲)

أركان عسكر الجمل دفع إليه الرايه و قال امح الأولى بالأخرى و هذه الأنصار معك و ضم إليه خزيمه بن ثابت ذا الشهادتين فى جمع من الأنصار كثير منهم أهل بدر حمل حملات كثيره أزال بها القوم عن مواقفهم و أبلى بلاء حسنا فقال خزيمه بن ثابت لعلى عليه السلام أما إنه لو كان غير محمد اليوم لافتضح و لئن كنت خفت عليه الجبن و هو بينك و بين حمزه و جعفر لما خفنا عليه و إن كنت أردت أن تعلمه الطعان فطال ما علمته الرجال و قالت الأنصار يا أمير المؤمنين لو لا ما جعل الله تعالى لحسن و الحسين (۳) لما قدمنا على محمد أحدا من العرب فقال عليه السلام أين النجم من الشمس و القمر أما إنه قد أغنى و أبلى و له فضل و لا ينقص فضل صاحبه (۴) عليه و حسب صاحبكم ما انتهت به نعمه الله تعالى إليه فقالوا يا أمير المؤمنين إنا و الله ما نجعله كالحسن و الحسين و لا نظلمهما و لا نظلمه لفضلهما عليه حقه فقال على عليه السلام أين يقع ابنى من ابنى رسول الله صلى الله عليه و آله(۵) فقال خزيمه بن ثابت فيه :

محمد ما فى عودك اليوم وصمه***و لا كنت فى الحرب الضروس معردا(۶)

أبوك الذى لم يركب الخيل مثله***على و سماك النبى محمدا

فلو كان حقا من أبيك خليفه***لكنت و لكن ذاك مالا يرى بدا

و أنت بحمد الله أطول غالب***لسانا و أنداها بما ملكت يدا

و أقربها من كل خير تريده***قريش و أوفاها بماقال موعدا.

۱- ۱. أى تغافل. و فى المصدر« تقاعس» أى تأخر.

۲- ۲. ضعضعه: هدمه حتّى الأرض.

۳- ۳. فى المصدر: للحسن و الحسين.

۴- ۴.»: صاحبيه.

۵- ۵.»: من ابنى بنت رسول اللّه.

۶- ۶. الحرب الضروس: الشديده المهلكه. عرد: هرب و فر.

و أطعنهم صدر الكمى برمحه***و أكساهم للهام عضبا مهندا(۱)

سوى أخويك السيدين كلاهما***إماما الورى و الداعيان إلى الهدى

أبى الله أن يعطى عدوك مقعدا***من الأرض أو فى اللوح مرقى و مصعدا(۲).

و قال فى موضع آخر روى عمرو بن أبى شيبه عن سعيد بن جبير قال خطب عبد الله بن الزبير فنال من على عليه السلام فبلغ ذلك محمد بن الحنفيه فجاء إليه و هو يخطب فوضع له كرسى فقطع عليه خطبته و قال يا معشر العرب شاهت الوجوه أ ينتقص على و أنتم حضور إن عليا كان يد الله على أعدائه و صاعقه من أمر الله (۳) أرسله على الكافرين به و الجاحدين لحقه فقتلهم بكفرهم فشنئوه و أبغضوه و ضمروا(۴)

له السيف و الحسد و ابن عمه عليه السلام حى بعد لم يمت فلما نقله الله إلى جواره و أحب له ما عنده أظهرت له رجال أحقادها و شفت أضغانها فمنهم من ابتزه حقه و منهم من أسمر به (۵) ليقتله و منهم من شتمه و قذفه بالأباطيل فإن يكن لذريته و ناصرى دعوته دوله ينشر عظامهم و يحفر على أجسادهم و الأبدان (۶) يومئذ باليه بعد أن يقتل الأحياء منهم و يذل رقابهم و يكون الله عز اسمه قد عذبهم بأيدينا و أخزاهم و نصرنا عليهم و شفى صدورنا منهم إنه و الله ما يشتم عليا إلا كافر يسر شتم رسول الله صلى الله عليه و آله و يخاف أن يبوح به فيلقى شتم على عنه (۷) أما إنه قد يخطب المنيه(۸) منكم من امتد عمره و سمع قول رسول الله صلى الله عليه و آله فيه لا

۱- ۱. الكمى- بالفتح فالكسر-: الشجاع أو لابس السلاح. العضب: السيف القاطع. و المهند السيف المطبوع من حديد الهند.

۲- ۲. شرح النهج ۱: ۱۱۸- ۱۲۰.(ك ل م) و فيه: أو فى اللوح.

۳- ۳. فى المصدر: من امره.

۴- ۴.«: و أضمروا.

۵- ۵. ابتز منه الشى ء: استلبه قهرا. سمر: لم ينم و تحدث ليلا.

۶- ۶. فى المصدر: و الأبدان منهم اه.

۷- ۷.«: فيكنى بشتم على عنه.

۸- ۸.«: قد تخطت المنيه.

یحبک إلا مؤمن و لا یبغضک إلا منافق وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ فعاد ابن الزبیر إلی خطبته و قال عذرت بنی الفواطم یتکلمون فما بال ابن أم حنفیه فقال محمد یا ابن أم فتیله(۱) و ما لی لا أتکلم و هل فاتنی من الفواطم إلا واحده و لم یفتنی فخرها لأنها أم أخوی أنا ابن فاطمه بنت عمران بن عائذ بن مخزوم جده رسول الله صلی الله علیه و آله و أنا ابن فاطمه بنت أسد بن هاشم کافله رسول الله و القائمه مقام أمه أما و الله لو لا خدیجه بنت خویلد ما ترکت فی أسد(۲) بن عبد العزی عظما إلا هشمته ثم قام فانصرف (۳).

و قال ابن أبی الحدید فی موضع آخر قال أبو العباس المبرد قد جاءت الروایه: أن أمیر المؤمنین علیا علیه السلام لما ولد لعبد الله بن العباس مولود ففقده (۴)

وقت صلاه الظهر فقال ما بال ابن العباس لم یحضر قالوا ولد له ولد ذکر یا أمیر المؤمنین قال فامضوا بنا إلیه فأتاه فقال له شکرت الواهب و بورک لک فی الموهوب ما سمیته فقال یا أمیر المؤمنین أو یجوز لی أن أسمیه حتی تسمیه فقال أخرجه إلی و أخرجه فأخذه فحنکه و دعا له ثم رده إلیه و قال خذ إلیک أبا الأملاک قد سمیته علیا و کنیته أبا الحسن قال فلما قدم معاویه خلیفه قال لعبد الله بن العباس لا أجمع لک بین الاسم و الکنیه قد کنیته أبا محمد فجرت علیه.

قلت سألت النقیب أبا جعفر یحیی بن محمد بن أبی زید فقلت له من أی طریق عرف بنو أمیه أن الأمر سینتقل عنهم و أنه سیلیه بنو هاشم و أول من یلی منهم یکون اسمه عبد الله و لم منعوهم عن مناکحه بنی الحارث بن کعب لعلمهم

۱- ۱. فی المصدر: یا ابن أم رومان.

۲- ۲.«: فی بنی اسد.

۳- ۳. شرح النهج ۱: ۴۶۶ و ۴۶۷.

۴- ۴. فی المصدر: فقده.

أن أول من يلی الأمر من بنی هاشم يكون (١) أمه حارثيه و بأی طريق عرف بنو هاشم أن الأمر سيصير إليهم و يملكه عبيد أولادهم حتى عرفوا أولادهم صاحب الأمر منهم كما قد جاء فی هذا الخبر فقال أصل هذا كله محمد ابن الحنفيه ثم ابنه عبد الله المكنى أبا هاشم قلت له أ فكان محمد ابن الحنفيه مخصوصا من أمير المؤمنين بعلم يستأثر به على أخويه حسن و حسين عليهما السلام قال لا و لكنهما كتما و أذاع ثم قال قد صحت الروايه عندنا عن أسلافنا و عن غيرهم من أرباب الحديث أن عليا عليه السلام لما قبض أتى محمد ابنه أخويه حسنا و حسينا فقال لهما أعطيانی ميراثی من أبی فقالا له قد علمت أن أباك لم يترك صفراء و لا بيضاء فقال قد علمت ذلك و ليس ميراث المال أطلب إنما أطلب ميراث العلم أبو جعفر(٢) فروى أبان بن عثمان عمن روى له ذلك عن جعفر بن محمد عليهما السلام قال فدفعا إليه صحيفه لو أطلعاه على أكثر منها لهلك فيها ذكر دوله بنی العباس.

قال أبو جعفر و قد روى أبو الحسن علی بن محمد النوفلی قال حدثنی عيسى بن علی بن عبد الله بن العباس قال لما أردنا الهرب من مروان بن محمد لما قبض علی إبراهيم الإمام جعلنا نسخه الصحيفه التی دفعها أبو هاشم بن محمد ابن الحنفيه إلى محمد بن علی بن عبد الله بن العباس و هی التی كان آباؤنا يسمونها صحيفه الدوله فی صندوق من نحاس صغير ثم دفناه تحت زيتونات بالشراه(٣) لم يكن بالشراه من الزيتون غيرهن فلما أفضى السلطان إلينا و ملكنا الأمر أرسلنا إلى ذلك الموضع فبحث و حفر فلم يوجد شی ء فأمرنا بحفر جريب من الأرض فی ذلك الموضع حتى بلغ الحفر الماء و لم نجد شيئا.

١- ١. فی المصدر: تكون.

٢- ٢. كذا فی النسخ. و الصحيح كما فی المصدر: قال أبو جعفر.

٣- ٣. الشراه صقع بالشام بين دمشق و مدينه الرسول صلّى اللّه عليه و آله، من بعض نواحيه القريه المعروفه بالحميمه التی كان يسكنها ولد علیّ بن عبد اللّه بن عبّاس فی أيّام بنی مروان.

قال أبو جعفر و قد كان محمد بن الحنفيه صرح بالأمر لعبد الله بن العباس و عرفه تفصيله و لم يكن أمير المؤمنين عليه السلام قد فصل لعبد الله بن العباس الأمر و إنما أخبره به مجملا كقوله فی هذا الخبر خذ إليك أبا الأملاك و نحو ذلك مما كان يعرض له به و لكن الذی كشف القناع و أبرز المستور هو محمد ابن الحنفيه و كذلك أيضا ما وصل إلی بنی أميه من علم هذا الأمر فإنه وصل من جهه محمد ابن الحنفيه و أطلعهم علی السر الذی علمه و لكن لم يكشف لهم كشفه لبنی العباس كان أكمل (۱).

قال أبو جعفر فأما أبو هاشم فإنه قد كان أفضی بالأمر إلی محمد بن علی بن عبد الله بن العباس و أطلعه عليه و أوضحه له فلما حضرته الوفاه عقيب انصرافه من عند الوليد بن عبد الملك مر بالشراه و هو مريض و محمد بن علی بها فدفع إليه كتبه و جعله وصيه و أمر الشيعه بالاختلاف إليه قال أبو جعفر و حضر وفاه أبی هاشم ثلاثه نفر من بنی هاشم محمد بن علی هذا و معاويه بن عبد الله بن جعفر بن أبی طالب و عبد الله بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب فلما مات خرج محمد بن علی و معاويه بن عبد الله بن جعفر من عنده و كل واحد منهما يدعی وصايته فأما عبد الله بن الحارث فلم يقل شيئا.

قال أبو جعفر و صدق محمد بن علی إليه أوصی أبو هاشم و إليه دفع الكتاب الدوله و كذب معاويه بن عبد الله بن جعفر لكنه قرأ الكتاب فوجد لهم فيه ذكرا يسيرا فادعی الوصيه بذلك فمات و خرج ابنه عبد الله بن معاويه يدعی وصايه أبيه إليه و يدعی لأبيه وصايه أبی هاشم و يظهر الإنكار علی بنی أميه و كان له فی ذلك شيعه يقولون بإمامته سرا حتی قتل انتهی (۲).

ص: ۱۰۴

۱- ۱. كذا فی النسخ. و فی العباره سقط. و الصحيح كما فی المصدر: فان كشفه الامر لبنی العباس كان اكمل.

۲- ۲. شرح النهج ۲: ۳۰۸- ۳۱۰.

أقول: رُوِیَ فِی جَامِعِ الْأَصُولِ مِنْ صَحِیحِ التِّرْمِذِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِیَّهِ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَ رَأَیْتَ إِنْ وُلِدَ لِی بَعْدَکَ وَلَدٌ أُسَمِّیهِ بِاسْمِکَ وَ أُکَنِّیهِ بِکُنْیَتِکَ قَالَ نَعَمْ.

و قال ابن أبی الحدید أسماء بنت عمیس هی أخت میمونه زوج النبی صلی الله علیه و آله(۱) و کانت من المهاجرات إلی أرض الحبشه و هی إذ ذاک تحت جعفر بن أبی طالب فولدت له هناک محمد بن جعفر و عبد الله و عونا ثم هاجرت معه إلی المدینه فلما قتل جعفر تزوجها أبو بکر فولدت له محمد بن أبی بکر ثم مات عنها فتزوجها علی بن أبی طالب علیه السلام فولدت له یحیی بن علی لا خلاف فی ذلک.

و قال ابن عبد البر فی الاستیعاب ذکر ابن الکلبی أن عون بن علی أمه أسماء بنت عمیس و لم یقل ذلک أحد غیره و قد روی أن أسماء کانت تحت حمزه بن عبد المطلب فولدت له بنتا تسمی أمه الله و قیل أمامه(۲).

أقول: روی فی بعض مؤلفات أصحابنا عن ابن عباس قال لما کنا فی حرب صفین دعا علی علیه السلام ابنه محمد بن الحنفیه و قال له یا بنی شد علی عسکر معاویه فحمل علی المیمنه حتی کشفهم ثم رجع إلی أبیه مجروحا فقال یا أبتاه العطش العطش فسقاه جرعه من الماء ثم صب الباقی بین درعه و جلده فو الله لقد رأیت علق الدم یخرج من حلق درعه فأمهله ساعه ثم قال له یا بنی شد علی المیسره فحمل علی میسره عسکر معاویه فکشفهم ثم رجع و به جراحات و هو یقول الماء الماء یا أباه فسقاه جرعه من الماء و صب باقیه بین درعه و جلده ثم قال یا بنی شد علی القلب فحمل علیهم و قتل منهم فرسانا ثم رجع إلی أبیه و هو یبکی و قد أثقلته الجراح فقام إلیه أبوه و قبل ما بین عینیه (۳) و قال له فداک أبوک فقد

ص: ۱۰۵

۱- ۱. فی المصدر بعد ذلک: و اخت لبابه أم الفضل و عبد اللّه زوج العباس بن عبد المطلب.

۲- ۲. شرح النهج ۴: ۷۴.

۳- ۳. فی(م) و(خ): مما بین عینیه.

سررتنی و الله یا بنی بجهادک هذا بین یدی فما یبکیک أ فرحا أم جزعا فقال یا أبت کیف لا أبکی و قد عرضتنی للموت ثلاث مرات فسلمنی الله و ها أنا مجروح کما تری و کلما رجعت إلیک لتمهلنی عن الحرب ساعه ما أمهلتنی و هذان أخوای الحسن و الحسین ما تأمرهما بشی ء من الحرب فقام إلیه أمیر المؤمنین و قبل وجهه و قال له یا بنی أنت ابنی و هذان ابنا رسول الله صلی الله علیه و آله أ فلا أصونهما عن القتل فقال بلی یا أبتاه جعلنی الله فداک و فداهما من کل سوء.

**[ترجمه]هنگامی که علی علیه السلام با لیلی دختر مسعود نَّهْشَلِیّ ازدواج کرد. لیلی گفت: از زمانی که او را دیدم پیوسته دوست داشتم که بین من و او سبب و قرابتی باشد. سپس علی علیه السلام در جای پا رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاد و به یاد آورد که لیلی برای ایشان عبیدالله را به دنیا آورد که در جنگ مختار با مصعب بیعت کرد.

می گویم: ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل پرچمش را به محمد پسرش داد و صفوف منظم و یکدست شد و به او فرمود: آن را بگیر، او کمی درنگ کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین آیا آسمان را نمی بینی گویی قطره‌های باران است. پس امام علیه السلام به سینه اش زد و فرمود: یک رگ از مادرت را گرفته‌ای. آنگاه با دستش پرچم را گرفت و آن را به اهتزاز درآورد و (به حالت رجز) فرمود:

«با نیزه مانند ضربه پدرت به آن ضربه بزن تا ستایش شوی، اگر آتش آن با شمشیر و نیزه های راست و محکم شعله ور نشود هیچ خیری در جنگ نیست».

آنگاه حمله کرد و مردم نیز پشت سرش حمله کردند و سپاه بصره را زیر و رو کرد. به محمد گفته شد: چرا پدرت تو را در جنگ به خطر می اندازد اما با حسن و حسین این چنین نمی کند؟ گفت: آن دو چشمانش هستند و من دست راستش هستم و او از چشمانش با دستش محافظت می کند. علی علیه السلام محمد را به هلاکت‌گاه های جنگ می فرستاد و از رفتن حسن و حسین جلوگیری می کرد، ایشان در جنگ صفین فرمود: از طرف من مراقب این دو جوان من باشید، می ترسم که با کشته شدن آن دو نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله قطع شود.

مادر محمد، خوله دختر جعفر بن قیس بن مسلمه بن عبید بن ثعلبه بن یربوع بن ثعلبه بن الدول بن حنیفه بن لجیم بن صعب بن علی بن بکر بن وائل است و درباره امر او اختلافاتی است: گروهی گفته اند: او اسیری از اسیران ردّه بود که خانواده‌اش به دست خالد بن ولید در دوران خلافت ابوبکر کشته شدند هنگامی که بسیاری از اعراب از دادن زکات امتناع کردند و بنی حنیفه مرتد شد و ادعای پیامبری مسیلمه را کردند و ابوبکر او را به علی علیه السلام بابت سهم ایشان از غنایم داد. گروهی دیگر از جمله أبوحسن علی بن محمد بن سیف مدائنی گفته است: او در جنگ های رسول خدا صلی الله علیه و آله اسیر شد و گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به یمن فرستاد و ایشان به خوله در بنی زبیه برخورد کرد که با عمر بن معدی کرب مرتد شدند و زبیه او را از بنی حنیفه در جنگ با آن ها به اسارت گرفته بود. او سهم علی علیه السلام شد و پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان فرمود: اگر فرزندی برایت به دنیا آورد، اسم و کنیه مرا بر او بگذار. بعد از وفات فاطمه سلام الله علیها او محمد را به دنیا آورد و علی علیه السلام کنیه او را ابوالقاسم قرار داد، گروهی دیگر که قول آن ها روشن تر است گفته اند: بنی اسد در دوران خلافت ابوبکر بر بنی حنیفه یورش بردند و خوله دختر جعفر را به اسارت گرفتند، آن گاه او را به مدینه آورده و به علی علیه السلام فروختند. این خبر به خویشان آن زن رسید و آن ها به مدینه آمده و به نزد علی علیه

السـلام رفته و ماجرای آن زن و خویشـی و نزدیکی خود را با وی به اطلاع امیرالمؤمنین علیه السـلام رساندند. علی علیه السلام او را آزاد کرده و برایش مهریه تعیین نمـود و به ازدواج خود درآورد؛ او برای علی علیه السـلام محمـد را به دنیـا آورد و کنیه ابوالقاسم را برایش قرار داد و این گفته احمد بن بلاذری در کتاب معروفش تاریخ الاشراف است.

هنگامی که محمد در جنگ جمل از حمله باز ایسـتاد و علی علیه السـلام پرچم را گرفت و لشـکریان جمل را پراکنده ساخت، پرچم را به او داد و فرمود: با اولی دومی را نابود کن که این انصار با تو هسـتند و خزیمه بن ثابت ذو شـهادتین را در جمعی از انصار که بسیاری از آن ها اهل بدر بودند به او ملحق ساخت. او حملات زیادی را انجام داد که آن قوم را از مواضـعشان دور کرد و رشـادت های فراوانی از خود نشان داد، آن گاه خزیمه بن ثابت به علی علیه السـلام گفت: اگر امروز غیر از محمـد بود رسوا می شد و شـما به خاطر ترسو بودنش بر او نگران شده بودید در حالی که در رده شما و حمزه و جعفر بود ما نگران نشده و نترسـیدیم و اگر می‌خواستید نیزه زدن را به او بیاموزید خیلی طول می کشید تا آنچه به بزرگ مردان آموخته بودید به او یاد دهید. ای امیرالمؤمنین اگر نبود آنچه را که خداوند تعالی برای حسن و حسین علیهما السلام قرار داده، کسی از اعراب را بر او مقدم نمی کردیم. حضـرت علیه السـلام فرمود: سـتاره کجا و خورشـید و ماه کجا؟ آگاه باشـید که او بی نیاز کرد و شـجاعت نشـان داد و فضـل و برتری برای اوسـت و فضـل صـاحبش بـه خـاطر او کم نمی شـود، و بر صـاحب شـما همین بس که نعمت خداوند بر او تمام شد. پس گفتند: ای امیرالمؤمنین علیه السـلام به خدا سوگند ما او را به مانند حسن و حسین قرار نمی‌دهیم و به آن دو ستم روا نمی‌سازیم و همچنین به دلیل برتری آن دو بر او به او ظلم نمی کنیم. علی علیه السلام فرمود: پسر من کجا و دو پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله کجا؟

آن‌گاه خزیمه بن ثابت در باره او گفت:

ای محمد امروز به خاطر بازگشتت ننگی بر تو نیست، و تو در جنگ مهلك نگریخته و فرار نکردی.

پدرت که کسی به مانند او سوار اسب نشده است، علی است و پیامبر تو را محمد نامید.

اگرچه حق بود که خلیفه و جانشین پدرت تو باشی، ولی آنچه دیده نمی‌شود آشکار شده است.

به فضل الهی زبان و سخن تو برترین و غالب است و تو بخشنده ترین هستی در آنچه در اختیار داری.

و تو نزدیك ترین آن ها به هر خوبی هستی که قریش خواستار آن است و باوفاترین آن ها در گفته و وعده خویش.

تو برترین نیزه زنندگان به سینه پهلوانان و کسی هستی که سرها را با شمشیر هندی می پوشانی .

به جز دو برادر بزرگت که پیشوایان مردم و دعوت کنندگان به هدایت هستند.

خداوند امتناع کرد از این که برای دشـمنت نشیمنگاهی در زمین یا پلکانی در آسمان قرار دهد. - . شرح نهج البلاغه، ۱: ۱۱۸

ابن ابی الحدید در جایی دیگر گفته است: عبدالله بن زبیر خطبه خواند و به علی علیه السلام دشنام داد. این خبر به محمد بن حنفیه رسید آن گاه نزد عبدالله بن زبیر آمد در حالی که او خطبه می خواند، سپس یک کرسی برای او گذاشته شد و خطبه او را قطع کرده و گفت: ای جماعت عرب! چهره ها زشت شده است، آیا در حضور شما علی کم ارزش شمرده می شود؟ علی دست خداوند بر دشمنانش و صاعقه ای از امر او بود که خداوند او را به سوی کافران و پایمال کنندگان حقش فرستاد پس او آن ها را با کفرشان کشته و آنها با او کینه توزی و دشمنی کردند و به رویش شمشیر کشیده و حسادت کردند و پسر عمویش صلی الله علیه وآله هنوز زنده بود و نمرده بود. هنگامی که خداوند او را به جوار خود متصل ساخت و نیکوترین داشته هایش را بر او ارزانی کرد، افرادی کینه و دشمنی را با او آشکار کردند بعضی از آنان حقش را به زور گرفتند و برخی شبانه به گفتگو نشستند تا او را به قتل برسانند و برخی دیگر او را سرزنش کردند و به باطل ها متهم ساختند، اگر خاندان او و یاری دهندگان دعوتش قدرت داشتند استخوان‌هایشان را خرد می کردند و جسدها آن‌ها را چال می کردند و بدن‌ها تا امروز پوسیده بودند پس از اینکه زندگان آنها هم کشته شده بودند و خوار شده بودند، و خداوند عز وجل با دست های ما آن‌ها را عذاب می‌داد، و آنها را خوار می‌ساخت و ما را بر آنان پیروز می‌گردانید، و سینه های ما را از آنها آرام می‌ساخت. به خدا قسم که هیچ کس علی را ناسزا نمی‌گوید مگر اینکه کافری باشد که با سرزنش رسول الله صلی الله علیه و آله شاد می‌گردد و می ترسد که آن را آشکار کند. به همین دلیل با ناسزا گفتن بر علی علیه السلام بر او - پیامبر - کنایه می‌زند اما مطمئنا اگر هم حتی عمری طولانی در تقدیرش در نظر گرفته شده باشد با این کار به پیشواز مرگ می‌رود، و این سخن از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی شنیده شده که: «تو را دوست ندارد مگر مومن و تو را دشمن نمی دارد مگر منافق»، « وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ » {و کسانی که ستم کرده اند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشت‌گاه برخواهند گشت.}

پس ابن زبیر دوباره خطبه اش را ادامه داد و گفت: عذر فرزندان فاطمه را پذیرفتم تا صحبت کنند پس به پسر مادری حنفی را چه مربوط؟ محمد گفت: ای پسر مادری فتیله چرا صحبت نکنم و آیا جز یکی از فضایل اولاد فاطمه چیز بیشتری از من فوت شده؟ او مادر دو برادر من است، من پسر فاطمه دختر عمران بن عائذ بن مخزوم جد رسول خدا هستم، من پسر فاطمه دختر أسد بن هاشم سرپرست رسول خدا و جانشین مادرش هستم. آگاه باشید اگر خدیجه دختر خویلد نبود من در أسد بن عبد العزّی استخوانی به جا نمی گذاشتم جز این که آن را می شکستم، سپس بلند شد و از آنجا رفت. - . شرح نهج البلاغه، ۱: ۴۶۶ — ۴۷۰ -

ابن أبی الحدید در جایی دیگر گفت: أبو عباس مبرد گفت: روایت است که وقتی فرزندی برای عبدالله بن عباس متولد شد امیر المؤمنین علیه السلام وقت نماز ظهر او را جُست و فرمود: ابن عباس را چه شده است که حاضر نیست؟ گفتند: ای امیر المؤمنین فرزند پسری برایش به دنیا آمده است، امام علیه السلام فرمود: ما را نزد او ببرید، پس امام نزد او آمد و به او فرمود: خدا را شکر می کنم و این هدیه برایت مبارک باشد، او را چه نامیده ای؟ او گفت: ای امیر مؤمنین علیه السلام آیا با وجود شما برای من جایز است که نامی برای او بگذارم؟ حضرت علیه السلام فرمود: او را نزد من بیاور پس طفل را نزد حضرت آوردند و حضرت نوزاد را گرفت و چانه اش را گرفت و برایش دعا کرد سپس به عبدالله برگرداند و فرمود: ای ابو الأملاک - پدر پادشاهان - او را بگیر من او را علی نامیده و کنیه اش را أباحسن گذاشتم .

هنگـامی که معاویه خلیفه گشت به عبـدالله بن عباس گفت: من بین اسم و کنیه برایت جمع نمی بنـدم، من کنیه او را أبا محمد گذاشتم، پس این کنیه او شد.

مـن از نقیـب أبـا جعفر یحیی بـن محمـد أبی زیـد سؤال کردم و به او گفتم: بنی أمیه از کجـا دانست که امـور از آن‌هـا گرفته خواهـد شـد و بنی هـاشم زمـام امور را بر عهـده خواهنـد گرفت و نـام اولین کسـی که از آن ها حکومت خواهـد کرد عبـدالله خواهـد بود؟ و چرا آن هـا را از ازدواج بـا بنی حـارث بن کعب منع کردنـد با این که می دانسـتند مادر اولین کسـی که از بنی هاشم روی کار خواهـد آمـد حارثی خواهـد بود؟ و بنی هاشم چگونه فهمیدنـد که امور به دست آن ها خواهد افتاد و بردگان فرزنـدانشان آن را در اختیـار خواهنـد گرفت تا جایی که فرزنـدانشان را صاحب امر می شـناختند همان طور که در این روایت آمده است؟ او گفت: اصل همه این ها محمد بن حنفیه سـپس پسـرش عبدالله با کنیه أبو هاشم است. من به او گفتم: آیا محمد بن حنفیه علمی از جـانب امیر مؤمنین علیه السـلام داشت که به واسـطه آن بر دو برادرش حسن و حسـین علیهما السـلام برتری یابد؟ گفت: خیر اما آن دو کتمان کردند و او افشا کرد. سـپس گفت: روایت های صـحیحی از گذشتگان ما و محدثان آن ها به دست ما رسـیده است که وقتی علی علیه السـلام وفات یافت محمد نزد دو برادرش آمد و به آن دو گفت: میراث پدرم را به من بدهید. آن دو به او گفتند: تو حتما می دانی که پدرت طلا و نقره از خود باقی نگذاشـته است. محمد گفت: من آن را می دانم و میراث مال از شـما نمی‌خواهم بلکه میراث علم می خواهم. امام صادق علیه السلام فرمود: پس آن دو نامه‌ای به او دادند که اگر بیشتر از آن را به او می‌فهماندند، هلاک می‌گشت. در آن نامه از دولت بنی عباس سخن رفته بود.

ابوجعفر گفت: هنگامی که ابراهیم امام در گـذشت و ما خواستیم از دست مروان بن محمـد فرار کنیم نسـخه نامه ای را که أبو هاشم بن محمد بن حنفیه به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس داده بود را در صـندوق مسـی کوچکی قرار دادیم، نامه ای که پدران ما آن را صـحیفه دولت می‌نامیدند سـپس زیر چند درخت زیتون در الشـراه دفن کردیم که در شـراه غیر از آنها زیتونی نبود. هنگامی که قدرت به ما منتقل شد و ما زمام امور را در اختیار گرفتیم کسـی را به آن مکان فرستادیم پس او جستجو کرد و حفر کرد ولی چیزی پیـدا نکرد. پس ما دسـتور دادیم که زمین آن جا را یک جریب بکننـد تا به آب رسـید و ما چیزی پیـدا نکردیم.

ابوجعفر گفت: محمـد بن حنفیه جزئیات امور را به عبدالله بن عباس تصـریح و آشـکار ساخت، در حالی که امیر المؤمنین علیه السـلام آن را به تفصـیل بیـان نکرده بود بلکه به طور اجمـال برای عبـدالله بن عبـاس بیـان کرده بودماننـد گفته ایشـان در این روایت که «ای پـدر پادشاهان، او را بگیر» وماننـد آن که امام به کنایه آن را گفته بود، اما کسـی که آن را آشـکار کرده و از آن پرده برداشت محمد بن حنفیه بود و هم چنین آنچه از علم این امر به بنی امیه رسـید، به واسطه محمد بن حنفیه رسیده بود، او آن هـا را از رازی کـه می دانسـت بـاخبر سـاخت امـا برای آن هـا فـاش نسـاخت. او برای بنی عبـاس به طـور کامـل تر پرده برداشت.

ابوجعفر گفت: أبو هـاشم از این امر برای محمـد بن علی بن عبـدالله بن عبـاس پرده برداشـته و او را از آن آگـاه و مطلع ساخته بود. پس آن هنگـام که زمـان مرگ او نزدیـک شـد، قبـل از بـازگشت از نزد ولیـد بن عبـدالملک به شـراه رفت در حـالی که مریض بود و محمد بن علی نیز در آنجا بود. پس کتاب هایش را به او داد و او را وصـی خود ساخت و به شیعیان امر کرد تا به

او توجه کنند.ابوجعفر گفت: در هنگام مرگ أبو هاشم سه نفر از بنی هاشم حضور یافتند: محمد بن علی، معاویه بن عبدالله بن جعفر بن أبی طالب و عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب؛ هنگامی که در گذشت محمد بن علی و معاویه بن عبدالله بن جعفر از نزدش خارج شدند در حالی که هر یک ادعای جانشینی اش را داشتند ولی عبدالله بن حارث چیزی نگفت.

ابوجعفر گفت: محمد بن علی درست گفت که أبو هاشم به او وصیت کرد و نامه دولت را به او تحویل داد و معاویه بن عبدالله بن جعفر دروغ گفت؛ اما او کتاب را خواند و برای آن ها در آن ذکر ساده‌ای یافت و بر اساس آن ادعای وصیت کرد. پس در گذشت و پسرش عبدالله بن معاویه خارج شد و ادعای رسیدن وصایت پدرش به خود را کرد و برای پدرش وصایت أبو هاشم را خواست و انکار بنی امیه را آشکار ساخت و او در این زمینه طرفدارانی داشت که پنهانی به امامتش معتقد بودند تا اینکه کشته شد، پایان. - . شرح نهج البلاغه، ۲: ۳۰۸ – ۳۱۰ -

می گویم: در جامع الأصول از صحیح ترمذیّ روایت شده: محمد بن حنفیه از پدرش علیه السلام روایت کرد که فرمود: گفتم: ای رسول خدا اگر بعد از شما فرزندی برایم به دنیا آمد نام شما را بر او بگذارم یا کنیه شما را کنیه او قرار دهم؟ فرمود: بله.

ابن ابی الحدید گفت: أسماء دختر عمیس خواهر میمونه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله است که از مهاجرین به سرزمین حبشه بود آن موقع که همسر جعفر بن ابی طالب بود برای او جعفر و عبدالله و عون را به دنیا آورد پس با او به مدینه مهاجرت کرد هنگامی که جعفر کشته شد با ابوبکر ازدواج کرد و محمد بن ابی بکر را به دنیا آورد. پس ابوبکر درگذشت و او با علی بن ابی طالب علیه السلام ازدواج کرد و یحیی بن علی را به دنیا آورد، و هیچ اختلافی در آن نیست.

ابن عبدالبر در الاستیعاب گفت: ابن کلبی گفت: مادر عون بن علی، أسماء دختر عمیس است و کسی جز ابن کلبی آن را نگفته است و روایت شده که أسماء زن حمزه بن عبدالمطلب بود و برای او دختری به نام امه الله به دنیا آورد، و گفته شده: أمامه بود. - . شرح نهج البلاغه، ۴: ۷۴ -

می گویم: در بعضی از مؤلفات شیعه روایت شده ابن عباس گفت: هنگامی که در جنگ صفین بودیم علی علیه السلام پسرش محمد بن حنفیه را صدا کرد و به او فرمود: پسرکم به سپاه معاویه حمله کن. پس به سمت راست سپاه او حمله کرد تا آن ها را پراکنده ساخت؛ آنگاه در حالی که مجروح بود نزد پدرش برگشت و گفت: پدر جان، تشنگی مرا از پا درآورد. امام علیه السلام جرعه ای آب به او نوشاند و بقیه را بین زره و پوست او ریخت، به خدا سوگند من لخته خون را دیدم که از بین زرهش خارج می شد، امام لحظه ای او را رها کرد سپس فرمود: پسرکم به سمت چپ سپاه حمله کن، او به جناح چپ سپاه حمله کرده و آن ها را پراکنده ساخت و دوباره با زخم هایی که برداشته بود برگشت و گفت: پدرجان آب بدهید امام علیه السلام جرعه ای آب به او نوشاند و بقیه را روی زره و بدنش ریخت. سپس فرمود: پسرکم بر قلب سپاه حمله کن او حمله کرد و سوارانی از آن ها را به قتل رساند. سپس نزد پدرش برگشت در حالی که گریه می کرد و زخم ها او را از پا درآورده بود. پدرش برخاست و بین دو چشمان او را بوسیده و فرمود: پدرت فدای توباد، پسرکم به خدا سوگند با این رشادتت مرا شاد کردی، پس چه چیز تو را به گریه وا می دارد خوشحالی یا ناراحتی؟ او گفت: چگونه گریه نکنم در حالی که شما مرا سه بار در معرض مرگ قرار دادی ولی خداوند مرا محافظت کرد و همان طور که می بینید هم اکنون مجروح شده ام و هر چه نزد شما برگشتم تا لحظه ای مرا از جنگ معاف سازید این کار را نکردید و به این دو برادرم حسن و حسین اذن جنگیدن نمی

دهید. امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست و روی او را بوسید و فرمود: پسرکم تو فرزند منی ولی این دو فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، آیا من آن ها را از کشته شدن باز ندارم؟ او گفت: بله پدر جان خداوند مرا فدای شما و آن دو از هر بدی قرار دهد.

**[ترجمه]

«۳۲»

ب، [قرب الإسناد] مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْأَسْبَاطِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ شَجَرَةَ عَنْ عَنْبَسَةَ الْعَابِدِ قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ عَلِيٍّ مُدَّ لَهَا فِي الْعُمُرِ حَتَّى رَآهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام(۱).

**[ترجمه]قرب الاسناد: فاطمه دختر علی علیه السلام آنقدر عمر کرد که امام صادق علیه السلام او را دید. - . قرب الاسناد:۷۶ -

**[ترجمه]

«۳۳»

ید، [التوحید] ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ بَشِيرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ قَالَ أَبِي علیه السلام: إِنَّ مُحَمَّدَ ابْنَ الْحَنَفِيَّهِ(۲) كَانَ رَجُلًا رَابِطَ الْجَأْشِ (۳)

وَ أَشَارَ بِيَدِهِ وَ كَانَ يَطُوفُ بِالْبَيْتِ فَاسْتَقْبَلَهُ الْحَجَّاجُ فَقَالَ قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَضْرِبَ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ قَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ كَلَّا إِنَّ لِلَّهِ تَبَارَكَ اسْمُهُ فِي خَلْقِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثَمِائَهِ لَحْظَهٍ أَوْ لَمْحَهٍ فَلَعَلَّ إِحْدَاهُنَّ تَكُفُّكَ عَنِّي (۴).

**[ترجمه]توحید: امام باقر علیه السلام فرمود: پدرم علیه السلام فرمود: محمد بن حنفیه مردی شجاع(دارای قلب فراخ) بود و با دستش اشاره کرد و او در خانه خدا طواف می کرد که حَجّاج نزد او آمد و گفت: قصد دارم آنچه که دو چشمانت در آن است(کنایه از سَر) را قطع کنم، محمد به او گفت: هرگز، خداوند تبارک و تعالی هر روز در مخلوقاتش سیصد دیده و چشم قرار داد، شاید یکی از آن ها مانع تو از من شود. - . توحید:۱۱۷ -

**[ترجمه]

«۳۴»

کا، [الکافی] عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ حَمَّادٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: فِي تَزْوِيجِ أُمِّ كُلْثُومٍ- فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ فَرْجٌ غُصِبْنَاهُ (۵).

**[ترجمه]کافی: امام باقر علیه السلام درباره ازدواج ام کلثوم فرمود: آن ناموسی بود که از ما غصب شد.

**[ترجمه]

بيان

هذه الأخبار لا ينافى ما مر من قصه الجنيه لأنها قصه مخفيه

۱- ۱. قرب الإسناد: ۷۶.

۲- ۲. فى المصدر: ان محمّد بن على ابن الحنفيه.

۳- ۳. الجأش: القلب و الصدر. يقال:« رابط الجأش» أى شجاع.

۴- ۴. التوحيد: ۱۱۷.

۵- ۵. فروع الكافى(الجزء الخامس من الطبعه الحديثه): ۳۴۶.

أطلعوا عليها خواصهم و لم يكن يتم به الاحتجاج على المخالفين بل ربما كانوا يحترزون عن إظهار أمثال تلك الأمور لأكثر الشيعه أيضا لئلا تقبله عقولهم و لئلا يغلو فيهم فالمعنى غصبناه ظاهرا و بزعم الناس إن صحت تلك القصه.

و قال الشيخ المفيد قدس الله روحه فى جواب المسائل السرويه إن الخبر الوارد بتزويج أمير المؤمنين عليه السلام ابنته من عمر لم يثبت و طريقته من الزبير بن بكار و لم يكن موثوقا به فى النقل و كان متهما فيما يذكره من بغضه لأمير المؤمنين عليه السلام و غير مأمون و الحديث نفسه مختلف فتاره يروى أن أمير المؤمنين تولى العقد له على ابنته و تاره يروى عن العباس أنه تولى ذلك عنه و تاره يروى أنه لم يقع العقد إلا بعد وعيد عن عمر و تهديد لبنى هاشم و تاره يروى أنه كان عن اختيار و إيثار ثم بعض الرواه يذكر أن عمر أولدها ولدا سماه زيدا و بعضهم يقول إن لزيد بن عمر عقبا و منهم من يقول إنه قتل و لا عقب له و منهم من يقول إنه و أمه قتلا و منهم من يقول إن أمه بقيت بعده و منهم من يقول إن عمر أمهر أم كلثوم أربعين ألف درهم و منهم من يقول مهرها أربعه آلاف درهم و منهم من يقول كان مهرها خمسمائه درهم و هذا الاختلاف مما يبطل الحديث.

ثم إنه لو صح لكان له وجهان لا ينافيان مذهب الشيعه فى ضلال المتقدمين على أمير المؤمنين عليه السلام أحدهما أن النكاح أنما هو على ظاهر الإسلام الذى هو الشهادتان و الصلاه إلى الكعبه و الإقرار بجمله الشريعه و إن كان الأفضل مناكحه من يعتقد الإيمان و يكره مناكحه من ضم إلى ظاهر الإسلام ضلالا يخرجه عن الإيمان إلا أن الضروره متى قادت إلى مناكحه الضال مع إظهاره كلمه الإسلام زالت الكراهه من ذلك و أمير المؤمنين عليه السلام كان مضطرا إلى مناكحه الرجل لأنه تهدده و تواعده فلم يأمنه على نفسه و شيعته فأجابه إلى ذلك ضروره كما أن الضروره يشرع إظهار كلمه الكفر و ليس ذلك بأعجب من قول لوط هؤُلاءِ بَناتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ (١) فدعاهم إلى العقد عليهم لبناته و هم كفار ضلال قد أذن الله

١- ١. سوره هود: ٧٨.

تعالی فی هلاکهم و قد زوج رسول الله صلی الله علیه و آله ابنتیه قبل البعثه کافرین کانا یعبدان الأصنام أحدهما عتبه بن أبی لهب و الآخر أبو العاص بن الربیع فلما بعث صلی الله علیه و آله فرق بینهما و بین ابنتیه (۱).

و قال السید المرتضی رضی الله عنه فی کتاب الشافی فأما الحنفیه فلم تکن سبیه علی الحقیقه و لم یستبحها علیه السلام بالسبی لأنها بالإسلام قد صارت حره مالکه أمرها فأخرجها من ید من استرقها ثم عقد علیها النکاح (۲) و فی أصحابنا من یذهب إلی أن الظالمین متی غلبوا علی الدار و قهروا و لم یتمکن المؤمن من الخروج من أحکامهم جاز له أن یطأ سبیهم و یجری أحکامهم مع الغلبه و القهر مجری أحکام المحقین فیما یرجع إلی المحکوم علیه و إن کان فیما یرجع إلی الحاکم معاقبا آثما و أما تزویجه بنته فلم یکن ذلک عن اختیار ثم ذکر رحمه الله الأخبار السابقه الداله علی الاضطرار ثم قال علی أنه لو لم یجر ما ذکرناه لم یمتنع أن یجوزه علیه السلام لأنه کان علی ظاهر الإسلام و التمسک بشرائعه و إظهار الإسلام و هذا حکم یرجع إلی الشرع فیه و لیس مما یخاطره (۳) العقول و قد کان یجوز فی العقول أن یبیحنا الله تعالی مناکحه المرتدین علی اختلاف ردتهم و کان یجوز أیضا أن یبیحنا أن ننکح الیهود و النصاری کما أباحنا عند أکثر المسلمین أن ننکح فیهم و هذا إذا کان فی العقول سائغا فالمرجع فی تحلیله و تحریمه إلی الشریعه و فعل أمیر المؤمنین علیه السلام حجه عندنا فی الشرع فلنا أن نجعل ما فعله أصلا فی جواز مناکحه من ذکروه و لیس لهم أن یلزموا علی ذلک مناکحه الیهود و النصاری و عباد الأوثان لأنهم إن سألوا عن جوازه فی العقل فهو جائز(۴)

و إن سألوا عنه فی الشرع فالإجماع یحظره

۱- ۱. وسائل الشیخ المفید: ۶۱- ۶۳.

۲- ۲. فی المصدر بعد ذلک: فمن این انه استباحها بالسبی دون عقد النکاح.

۳- ۳.»: یحظره.

۴- ۴.»: فهو جار.

و يمنع منه انتهى كلامه رفع الله مقامه (۱).

أقول: بعد إنكار عمر النص الجلى و ظهور نصبه و عداوته لأهل البيت عليهم السلام يشكل القول بجواز مناكحته من غير ضروره و لا تقيه إلا أن يقال بجواز مناكحه كل مرتد عن الإسلام و لم يقل به أحد من أصحابنا و لعل الفاضلين إنما ذكرا ذلك استظهارا على الخصم و كذا إنكار المفيد رحمه الله أصل الواقعه إنما هو لبيان أنه لم يثبت ذلك من طرقهم و إلا فبعد ورود ما مر من الأخبار إنكار ذلك عجيب.

وَ قَدْ رَوَى الْكُلَيْنِيُّ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ سَمَاعَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ وَ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ عَلِيّاً لَمَّا تُوُفِّيَ عُمَرُ أَتَى أُمَّ كُلْثُوم فَانْطَلَقَ بِهَا إِلَى بَيْتِهِ. وَ رُوِيَ نَحْوُ ذَلِكَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ غَيْرِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام:(۲). و الأصل فى الجواب هو أن ذلك وقع على سبيل التقيه و الاضطرار و لا استبعاد فى ذلك فإن كثيرا من المحرمات تنقلب عند الضروره و تصير من الواجبات على أنه ثبت بالأخبار الصحيحه أن أمير المؤمنين و سائر الأئمه عليهم السلام كانوا قد أخبرهم النبى صلى الله عليه و آله بما يجرى عليهم من الظلم و بما يجب عليهم فعله عند ذلك فقد أباح الله تعالى له خصوص ذلك بنص الرسول صلى الله عليه و آله و هذا مما يسكن استبعاد الأوهام و الله يعلم حقائق أحكامه و حججه عليهم السلام.

أقول: قد أثبتنا فى غزوه الخوارج بعض أحوال محمد ابن الحنفيه و كذا فى باب معجزات على بن الحسين عليهما السلام منازعته له ظاهرا فى الإمامه و فى أبواب أحوال الحسين عليه السلام و ما جرى بعد شهادته ثم اعلم أنه سأل السيد مهنا بن سنان عن العلامه الحلى قدس الله روحهما فيما كتب إليه من المسائل ما يقول سيدنا فى

۱- ۱. الشافى: ۲۱۵ و ۲۱۶.

۲- ۲. راجع فروع الكافى(الجزء السادس من الطبعه الحديثه): ۱۱۵ و ۱۱۶.

محمد ابن الحنفیه هل کان یقول بإمامه زین العابدین علیه السلام و کیف تخلف عن الحسین علیه السلام و کذلک عبد الله بن جعفر فأجاب العلامه رحمه الله قد ثبت فی أصل الإمامه أن أرکان الإیمان التوحید و العدل و النبوه و الإمامه و السید محمد بن الحنفیه و عبد الله بن جعفر و أمثالهم أجل قدرا و أعظم شأنا من اعتقادهم خلاف الحق و خروجهم عن الإیمان الذی یحصل به اکتساب الثواب الدائم و الخلاص من العقاب و أما تخلفه عن نصره الحسین علیه السلام فقد نقل أنه کان مریضا و یحتمل فی غیره عدم العلم بما وقع علی مولانا الحسین علیه السلام من القتل و غیره و بنوا علی ما وصل من کتب الغدره إلیه و توهموا نصرتهم له.

**[ترجمه]این روایات با آن چه در قصه آن زن جنی گذشت منافاتی ندارد چون آن قصه ای پنهانی است که خواص آن ها از آن اطلاع یافتند و نمی‌توان با آن با مخالفان احتجاجی کرد، بلکه چه بسا از بیان امثال آن امور برای اکثر شیعیان نیز ابا می کردند چون عقل هایشان آن را قبول نمی‌کند و برای اینکه از جانب آنها مبالغه نشود. پس معنا این است: در ظاهر و به گمان مردم، آن از ما غصب شد، اگر آن قصه صحیح باشد.

شیخ مفید در جواب المسائل السرویه گفت: اخبار مربوط به اینکه علی علیه السلام ام کلثوم را به ازدواج عمر درآورد ثابت نشده است و کسانی مانند زبیر بن بکار که در نقل روایات مورد اطمینان نبودند آن را نقل کرده اند، زیرا که او به دشمنی اش با امیر مؤمنان متهم است و مورد اطمینان نیست و خود این روایت مختلف است گاهی نقل می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام خودش متولی عقد دخترش با عمر شد. از سوی دیگر روایت شده درباره عباس که از جانب امام متولی عقد شد، و در جایی دیگر روایت کرد که عقد بعد از آن اتفاق افتاد که عمر، بنی هاشم را تهدید کرد و هم چنین روایت می کند که آن از روی اختیار و ایثار بوده است و برخی از راویان ذکر کرده اند که عمر از او صاحب پسری به نام زید شد و برخی می گویند که از زید بن عمر نسلی برجاست و برخی می گویند او کشته شد و نسل و عقبه‌ای از او بر جا نماند و برخی می گویند که او و مادرش کشته شدند و برخی دیگر می گویند که مادرش بعد از او باقی ماند. برخی می گویند عمر برای ام کلثوم چهل هزار درهم مهریه تعیین کرد و برخی می گویند چهار هزار درهم و برخی نیز پانصد درهم را عنوان کرده اند که این اختلاف باعث باطل شدن این روایت می شود.

آن گاه اگر آن ازدواج صحیح باشد، دو صورت دارد - که با مذهب شیعه منافات ندارند در این که کسانی که بر امیرالمؤمنین علیه السلام مقدم شدند در گمراهی هستند. اول اینکه ازدواج بر حسب ظاهر اسلام است یعنی ایراد شهادتین و نماز به سمت کعبه و اقرار به تمامی شریعت، هر چند ازدواج با کسی که ایمان واقعی دارد بهتر است و ازدواج با کسی که در ظاهر به اسلام پیوسته است کراهت دارد و ضلالتی است که او را از ایمان خارج می کند. امّا هنگامی که ضرورت اقتضا کرد با اظهار کلمه اسلام کراهت از آن برداشته می شود و امیرالمؤمنین علیه السلام هم برای به ازدواج در آوردن دخترش با او ناچار بود چون او امام علیه السلام را تهدید کرد و جان ایشان و شیعیانش را در امان ندانست و امام ناچار به او جواب داد، هم چنان که گفتن کفر هنگام ضرورت جایز است و آن عجیب تر از گفته حضرت لوط (در قرآن)نیست: « هؤُلاءِ بَناتِی هُنَّ أَطْهَرُ لَکُمْ» - . هود/۷۸ -

{ای قوم من، اینان دختران منند. آنان برای شما پاکیزه ترند} لوط آن ها را برای عقد دخترانش با او دعوت کرد در حالی که

کافر بودند و خداوند اذن به هلاکت آن ها داد هم چنین رسول خدا صلی الله علیه و آله دو دخترش را قبل از بعثت به ازدواج دو کافر درآورد که بت ها را می پرستیدند که یکی از آن ها عتبه بن أبی لهب و دیگری أبوالعاص بن ربیع بود هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله مبعوث شد طلاق دخترانش را از آن ها گرفت. - . رسائل شیخ مفید: ۶۱ - ۶۳ -

سید مرتضی در کتاب الشافی گفت: در حقیقت حنفیه اسیر نبود و امیرالمؤمنین علیه السلام او را به دلیل اسارت بر خود مباح نکرد، و او با اسلام آوردنش آزاد شد و مالک خویش گردید. امام او را از دست کسانی که او را به بردگی گرفته بودند آزاد کرد و به ازدواج خود در آورد. در بین ما کسانی این اعتقاد را دارند که هر وقت ستمگران بر خانه مسلط شدند و انسان مؤمن نتوانست از احکام آن ها خارج شود می تواند دنبال شیوه آنها قدم بردارد و احکام آنان را با غلبه و زور، در حکم احکام افراد محق قرار می‌گیرد. این در باره شخص محکوم است اما شخص حاکم به خاطر این غلبه، گناهکار است و مجازات خواهد شد. حضرت علیه السلام دخترش را از روی اختیار به ازدواج عمر در نیاورد. سپس سید مرتضی روایت های گذشته که دلالت بر ناچار بودن امام را دارند بیان می دارد و می گوید: اگر عمر آنچه را که گفتیم را انجام نمی داد باز مانع از آن نبود که امام به او اجازه دهد چون عمر به ظاهر اسلام و پایبندی به شرایع آن و اظهار به آن عمل می کرد و این حکمی است که به شرع بر می گردد و از آن جمله نیست که عقل آن را منع می کند. گاهی عقل جایز می داند که خداوند ازدواج با مرتدها را با همه تفاوت هایی که در ارتدادشان دارند بر ما مباح کند و هم چنین مجاز می داند که خداوند ازدواج با یهودیان و مسحیان را بر ما مباح کند هم آن طور که نزد بیشتر مسلمانان مجاز کرد که با آن ها ازدواج کنند و اگر این از نظر عقلی مجاز باشد تحلیل و تحریم آن به شرع بر می گردد، و کار امیرالمؤمنین علیه السلام در نزد ما(شیعه) حجتی در شرع است. پس ما باید کار حضرت را در ازدواج با کسانی که ذکر کردند مجاز بدانیم و آنان (اهل سنت)نمی توانند ازدواج با یهودیان و مسیحیان و بت‌پرستان را بر اساس آن الزام کنند، چون اگر از جوازش را از منظر عقل بپرسند جایز است، امّا از نظر شرع، اجماع آن را منع می کند، پایان سخن - . شافی: ۲۱۵ و ۲۱۶ - .

می گویم: بعد از اینکه عمر نص صریح را انکار کرد و کینه و دشمنی با اهل بیت را آشکار نمود، مشکل است به جایز بودن ازدواج اش بدون ضرورت و تقیه حکم شود، مگر اینکه جایز بودن ازدواج هر مرتدی از اسلام گفته شود و هیچ کس از اصحاب ما آن را نگفته است. شاید دو فاضل(محقق حلی و علامه حلی)، فقط آن را برای کمک به استدلال علیه دشمن ذکر کرده اند و هم چنین انکار اصل واقعه از سوی مفید رحمه الله علیه فقط برای بیان این است که آن از طریق‌های آن ها به اثبات نرسیده است و گرنه بعد از این همه روایت هایی که گذشت، انکار آن عجیب است.

کلینی روایت کرده: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که عمر وفات یافت علی علیه السلام ام کلثوم را به خانه اش برد. مانند این روایت از طریق دیگری نیز آمده است. اصل جواب این است که آن ازدواج به دلیل تقیه و اجبار صورت گرفت و این بعید نیست؛ چون انجام بسیاری از اعمال حرام هنگام ضرورت تغییر کرده و واجب می شود. بعلاوه در روایت های صحیح ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین و دیگر ائمه را از ظلم هایی که بر آن ها خواهد داشت و آن چه را که در آن شرایط باید انجام دهند آگاه کرده بود. خداوند تعالی خصوص آن کار را بر اساس نص رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او مباح کرد و این امر بعید شمردن اوهام و خیالات را تسکین می دهد و فقط خداوند و حجت‌های او علیهم السلام حقایق احکام را می دانند.

می گویم: ما در غزوه خوارج برخی از احوالات محمد بن حنفیه را گفتیم و هم چنین در باب معجزات علی بن حسین علیه السلام و نیز در باب احوالات حسین علیه السلام و آن چه بعد از شهادتش رخ داد نزاع ظاهری او را بر سر امامت ذکر کردیم. آن گاه بدان که سید مهنا بن سنان از علامه حلی در مسائلی که برای او نوشت سؤال کرد که: سرور ما درباره محمد بن حنفه چه می گوید؟ آیا او معتقد به امامت زین العابدین بود؟ و چگونه حسین علیه السلام را یاری نکرد؟ این سؤالات هم چنین درباره عبدالله بن جعفر نیز مطرح است، علامه رحمه الله علیه پاسخ داد: در اصل امامت ثابت شده است که ارکان ایمان، توحید و عدل و نبوت و امامت هستند و منزلت و مقام محمد بن حنفیه و عبدالله بن جعفر و امثال آن ها بالاتر از آن است که به خلاف حق و حقیقت اعتقاد داشته باشند و از ایمان که با آن ثواب همیشگی و رهایی از مجازات حاصل می شود خارج شوند. اما اینکه چرا حسین علیه السلام را یاری نکرد نقل شده است که او بیمار بوده است و نسبت به دیگری احتمال می رود که از کشته شدن امام آگاهی نداشته است و و از آنچه از کتابها به دست ما رسیده است این گونه بر می آید که فریب خورده است و گمان می کردند که سپاه امام پیروزمی‌شوند .

**[ترجمه]

باب ۱۲۱ أحوال إخوانه و عشائره صلوات الله علیه

الأخبار

«۱»

ل، [الخصال] الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ عَنْ جَدِّهِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ رُسْتُمَ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ السَّكُونِيِّ عَنْ جَابِرٍ الْجُعْفِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ ثَابِتٍ (۱) قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ لِعَقِيلٍ إِنِّي لَأُحِبُّكَ يَا عَقِيلُ حُبَّيْنِ حُبّاً لَكَ وَ حُبّاً لِحُبِّ أَبِي طَالِبٍ لَكَ (۲).

**[ترجمه]خصال: پیامبر صلی الله علیه و آله به عقیل می فرمود: ای عقیل من تو را دو گونه دوست می دارم یکی به خاطر خودت و دیگری به خاطر اینکه ابی طالب تو را دوست داشت.

**[ترجمه]

«۲»

د، [العدد القویه] ذَكَرَ ابْنُ عَبْدِ الْبِرِّ فِي كِتَابِ الْإِسْتِيعَابِ: أَنَّ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام كَانَ أَصْغَرَ وُلْدِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام كَانَ أَصْغَرَ مِنْ جَعْفَرٍ بِعَشْرِ سِنِينَ (۳) وَ جَعْفَرٌ أَصْغَرَ مِنْ عَقِيلٍ بِعَشْرِ سِنِينَ وَ عَقِيلٌ أَصْغَرَ مِنْ طَالِبٍ بِعَشْرِ سِنِينَ.

۱- ۱. فی المصدر و(م) و(خ): ساقط.

۲- ۲. الخصال ۱: ۳۸.

۳- ۳. مخطوط. و توجد فی الاستیعاب ۳: ۲۶ و ۲۷.

**[ترجمه]العـدد القويه: ابن عبـد البر در كتاب الاستيعاب گفت: سـرورمان اميرالمؤمنين عليه السـلام كوچك ترين فرزنـد ابى طالب عليه السلام بود، او ده سال از جعفر كوچك تر بود و جعفر نيز ده سال از عقيل و عقيل ده سال از طالب كوچك تر بود.

- . نسخه خطى است و در استيعاب موجود مى باشد ۳: ۲۶ و ۲۷ -

**[ترجمه]

«۳»

ما، [الأمالى] للشيخ الطوسى أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّلْتِ عَنِ ابْنِ عُقْدَةَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْقَاسِمِ الْأَكْفَانِيِّ عَنْ عَبَّادِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِی مُعَاذٍ زِيَادِ بْنِ رُسْتُمَ بَيَّاعِ الْأُدْمِ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام قَالَ: قُلْتُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ حَدِّثْنَا حَدِيثَ عَقِيلٍ قَالَ نَعَمْ جَاءَ عَقِيلٌ إِلَيْكُمْ بِالْكُوفَهِ وَ كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام جَالِساً فِی صَحْنِ الْمَسْجِدِ وَ عَلَيْهِ قَمِيصٌ سُنْبُلَانِيٌّ قَالَ فَسَأَلَهُ قَالَ أَكْتُبُ لَکَ إِلَى يَنْبُعَ قَالَ لَيْسَ غَيْرَ هَذَا قَالَ لَا فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِکَ إِذْ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام(۱) فَقَالَ اشْتَرِ لِعَمِّکَ ثَوْبَيْنِ فَاشْتَرَى لَهُ قَالَ يَا ابْنَ أَخِی مَا هَذَا قَالَ هَذِهِ كِسْوَهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَجَلَسَ فَجَعَلَ يَضْرِبُ يَدَهُ عَلَى الثَّوْبَيْنِ وَ جَعَلَ يَقُولُ مَا أَلْيَنَ هَذَا الثَّوْبَ يَا أَبَا يَزِيدَ قَالَ يَا حَسَنُ أَخْدِ عَمَّکَ قَالَ قَالَ مَا أَمْلِکُ صَفْرَاءَ وَ لَا بَيْضَاءَ قَالَ فَمُرْ لَهُ بِبَعْضِ ثِيَابِکَ قَالَ فَكَسَاهُ بَعْضَ ثِيَابِهِ قَالَ ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ أَخْدِ عَمَّکَ قَالَ وَ اللَّهِ مَا أَمْلِکُ دِرْهَماً وَ لَا دِينَاراً قَالَ اكْسُهُ بَعْضَ ثِيَابِکَ.

قَالَ عَقِيلٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ائْذَنْ لِی إِلَى مُعَاوِيَهَ قَالَ فِی حِلٍّ مُحَلَّلٍ فَانْطَلَقَ نَحْوَهُ وَ بَلَغَ ذَلِکَ مُعَاوِيَهَ فَقَالَ ارْكَبُوا أَفْرَهَ دَوَابِّكُمْ وَ الْبَسُوا مِنْ أَحْسَنِ ثِيَابِكُمْ فَإِنَّ عَقِيلًا قَدْ أَقْبَلَ نَحْوَكُمْ وَ أَبْرَزَ مُعَاوِيَهُ سَرِيرَهُ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَيْهِ عَقِيلٌ قَالَ مُعَاوِيَهُ مَرْحَباً بِکَ يَا أَبَا يَزِيدَ مَا نَزَعَ بِکَ قَالَ طَلَبُ الدُّنْيَا مِنْ مَظَانِّهَا قَالَ وَقَفْتَ وَ أَصَبْتَ قَدْ أَمَرْنَا لَکَ بِمِائَهِ أَلْفٍ فَأَعْطَاهُ الْمِائَهَ الْأَلْفِ ثُمَّ قَالَ أَخْبِرْنِی عَنِ الْعَسْكَرَيْنِ اللَّذَيْنِ مَرَرْتَ بِهِمَا عَسْكَرِی وَ عَسْكَرِ عَلِيٍّ قَالَ فِی الْجَمَاعَهِ أُخْبِرُکَ أَوْ فِی الْوَحْدَهِ قَالَ لَا بَلْ فِی الْجَمَاعَهِ قَالَ مَرَرْتُ عَلَى عَسْكَرِ عَلِيٍّ عليه السلام فَإِذَا لَيْلٌ كَلَيْلِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَ نَهَارٌ كَنَهَارِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله إِلَّا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ فِيهِمْ وَ مَرَرْتُ عَلَى عَسْكَرِکَ فَإِذَا أَوَّلُ مَنِ اسْتَقْبَلَنِی أَبُو الْأَعْوَرِ وَ طَائِفَهٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَفِّرِينَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِلَّا أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ لَيْسَ فِيهِمْ فَكَفَّ عَنْهُ حَتَّى إِذَا ذَهَبَ النَّاسُ قَالَ لَهُ يَا أَبَا يَزِيدَ أَيْشٍ صَنَعْتَ بِی قَالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکَ فِی الْجَمَاعَهِ أَوْ فِی الْوَحْدَهِ فَأَبَيْتَ عَلَيَّ قَالَ أَمَّا

۱- ۱. فی المصدر: الحسن عليه السلام.

الْآنَ فَاشْفِنِي مِنْ عَدُوِّي قَالَ ذَلِكَ عِنْدَ الرَّحِيلِ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ شَدَّ غَرَائِرَهُ وَ رَوَاحِلَهُ وَ أَقْبَلَ نَحْوَ مُعَاوِيَةَ وَ قَدْ جَمَعَ مُعَاوِيَةُ حَوْلَهُ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَيْهِ قَالَ يَا مُعَاوِيَةُ مَنْ ذَا عَنْ يَمِينِكَ قَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فَتَضَاحَكَ ثُمَّ قَالَ لَقَدْ عَلِمَتْ قُرَيْشٌ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ أَحْصَى لِتُيُوسِهَا(۱)

مِنْ أَبِيهِ ثُمَّ قَالَ مَنْ هَذَا قَالَ هَذَا أَبُو مُوسَى فَتَضَاحَكَ ثُمَّ قَالَ لَقَدْ عَلِمَتْ قُرَيْشٌ بِالْمَدِينَةِ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ بِهَا امْرَأَةٌ أَطْيَبَ رِيحاً مِنْ قِبِّ أُمِّهِ قَالَ (۲)

أَخْبِرْنِي عَنْ نَفْسِي يَا أَبَا يَزِيدَ قَالَ تَعْرِفُ حَمَامَةَ ثُمَّ سَارَ فَأَلْقَى فِي خَلَدِ(۳) مُعَاوِيَةَ قَالَ أُمٌّ مِنْ أُمَّهَاتِي لَسْتُ أَعْرِفُهَا فَدَعَا بِنَسَّابَيْنِ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ أَخْبِرَانِّي أَوْ لَأَضْرِبَنَّ أَعْنَاقَكُمَا لَكُمَا الْأَمَانُ قَالا فَإِنَّ حَمَامَةَ جَدَّةُ أَبِي سُفْيَانَ السَّابِعَةُ وَ كَانَتْ بَغِيّاً وَ كَانَ لَهَا بَيْتٌ توفى [تُوْتَى] فِيهِ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليهما السلام وَ كَانَ عَقِيلٌ مِنَ أَنْسَبِ النَّاسِ (۴).

**[ترجمه]امالی طوسی: عَبْدِ الصَّمَد گفت:به امام صادق علیه السلام گفتم که درباره عقیل برایمان حدیث نقل فرما. ایشان فرمود: عقیل نزد شما به کوفه آمد در حالی که علی علیه السلام در صحن مسجد نشسته و پیراهنی سنبلانی برتن داشت. گفت: از او درخواست کرد. فرمود: برای تو تا ینبع را می‌نویسم. گفت: آیا غیر از این وجود ندارد؟ فرمود: نه در این حال حسین علیه السلام آمد و علی علیه السلام فرمود: برای عمویت دو پیراهن بخر، او برایش خرید و عقیل گفت: ای برادر زاده ام این چیست؟ حسین علیه السلام فرمود: این جامه امیرالمؤمنین علیه السلام است. سپس جلو آمد تا به علی علیه السلام رسید و نشست و روی دو پیراهن دستی کشید و گفت: ای ابا یزید این پیراهن چقدر نرم است، حضرت به حسن علیه السلام فرمود: به عمویت چیزی بده. فرمود: من زرد و سفید - طلا و نقره - ندارم. علی علیه السلام فرمود: بگو یکی از پیراهنت را به او بدهند. او یکی از پیراهنش را به او پوشاند. پس فرمود: ای محمد به عمویت چیزی بده. محمد گفت: به خدا سوگند در هم و دیناری ندارم. علی علیه السلام فرمود: یکی از پیراهن‌هایت را به او بپوشان.

عقیل گفت: ای امیرالمؤمنین به من اذن بده به سوی معاویه بروم؟ امام فرمود: کاملا آزادی. و او به راه افتاد. هنگامی که خبر به معاویه رسید گفت: بهترین مرکبتان را سوار شوید و بهترین لباس هایتان را بپوشید چون عقیل به نزد شما می آید. معاویه تختش را نمایان ساخت. هنگامی که عقیل نزد او آمد معاویه گفت: سلام بر تو ای ابا یزید چه چیز تو را به اینجا کشانید؟ گفت: طلب دنیا از جایی که احتمالش می رود. گفت: ایستادی و به هدف زدی! دستور دادم که صد هزار درهم به تو بدهند. پس صد هزار درهم به او داد پس گفت: مرا از دو لشکر یعنی لشکر من و علی را که دیدی آگاه کن؛ گفت: در جمع بگویم یا در خلوت؟ گفت: نه در جمع بگو. عقیل گفت: من به لشکر علی علیه السلام گذشتم ناگهان شبی به مانند شب پیامبر صلی الله علیه و آله و روزی به مانند روز ایشان مشاهده کردم جز اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین آن ها نبود و من به لشکر تو در آمدم و اولین کسی که از من استقبال کرد أبوالاعور و گروهی از منافقین و ناراضیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن بودند جز اینکه ابوسفیان در بین آنان نبود. معاویه مانع گفتن او شد تا اینکه مردم رفتند و به او گفت: ای ابایزید با من چه کردی؟ گفت: آیا به تو نگفتم در جمع بگویم یا در خلوت و تو اجازه ندادی که تنها به تو بگویم؟ گفت: هم اکنون مرا از دشمنم رهایی بخش. عقیل گفت: موقع رفتن، فردای آن روز هنگامی که کیسه ها و شترانش را بست و به معاویه که اطرافش افرادی بودند نزدیک شد گفت: ای معاویه در سمت راست تو کیست؟ گفت: عمرو بن عاص، پس خنده‌ای مصنوعی

کرد. سپس گفت: قریش فهمید که حسابگر تر از پدر او برای بزهای نرش کسی نبوده است. آنگاه گفت: این کیست؟ گفت: این ابوموسی است. پس خنده‌ای مصنوعی کرد و گفت: قریش در مدینه دانسته‌اند که در آنجا زنی خوش‌بوتر از قبّ مادرش نبود. معاویه گفت: ای ابا یزید مرا از خودم آگاه کن. گفت: حمامه را می شناسی؟ آنگاه حرکت کرد و آن را به ذهن معاویه انداخت. گفت: مادری از مادرانم که او را نمی شناسم. آنگاه دو نسب شناس از اهل شام را فرا خواند و گفت: مرا با خبر کنید و گرنه گردن هایتان را می زنم شما دو تا در امانید. آن دو گفتند: حمامه مادر بزرگ هفتم ابوسفیان است که زنی فاحشه بود و خانه‌ای داشت که در آن مُرد. امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: عقیل از نسب شناس‌ترین مردم بود. - . امالی ابن شیخ: ۸۹و ۹۰ -

**[ترجمه]

بیان

یقال أخدیته أی أعطیته و القب بالکسر العظم الناتئ بین الألیتین.

أقول: قال عبد الحمید بن أبی الحدید رووا: أن عقیلا رحمه الله قدم علی أمیر المؤمنین علیه السلام فوجده جالسا فی صحن المسجد بالکوفه(۵) فقال السلام علیک یا أمیر المؤمنین قال و علیک السلام یا أبا یزید ثم التفت إلی الحسن ابنه (۶) علیه السلام فقال قم فأنزل عمک فقام فأنزله ثم عاد إلیه فقال اذهب فاشتر لعمک قمیصا جدیدا و رداء جدیدا و إزارا جدیدا و نعلا جدیدا فذهب فاشتری له فغدا عقیل علی أمیر المؤمنین علیه السلام فی الثیاب فقال السلام علیک یا أمیر المؤمنین فقال و

۱- ۱. جمع التیس: الذکر من المعز. و الضمیر راجع الی قریش.

۲- ۲. فی المصدر: ثم قال.

۳- ۳. الخلد- بفتحتین-: البال و القلب.

۴- ۴. أمالی ابن الشیخ: ۸۹و ۹۰.

۵- ۵. فی المصدر: فی صحن مسجد الکوفه.

۶- ۶.»: الی ابنه الحسن.

علیک السلام یا أبا یزید(۱) یخرج عطائی فأدفعه إلیک فلما ارتحل عن أمیر المؤمنین علیه السلام إلی معاویه(۲) فنصب له کراسیه و أجلس جلساءه حوله فلما ورد علیه أمر له بمائه ألف فقبضها ثم غدا علیه یوما بعد ذلک و جلساء معاویه حوله فقال یا أبا یزید أخبرنی عن عسکری و عسکر أخیک فقد وردت علیهما قال أخبرک مررت و الله بعسکر أخی فإذا لیل کلیل رسول الله صلی الله علیه و آله و نهار کنهار رسول الله صلی الله علیه و آله إلا أن رسول الله لیس فی القوم ما رأیت إلا مصلیا و لا سمعت إلا قارئا و مررت بعسکرک فاستقبلنی قوم من المنافقین ممن نفر ناقه رسول الله صلی الله علیه و آله(۳) لیله العقبه ثم قال من هذا عن یمینک یا معاویه قال هذا عمرو بن العاص قال هذا الذی اختصم فیه سته نفر فغلب علیه جزار قریش فمن الآخر قال الضحاک بن قیس الفهری قال أما و الله لقد کان أبوه جید الأخذ لعسب التیوس (۴) فمن هذا الآخر قال أبو موسی الأشعری قال هذا ابن السراقه فلما رأی معاویه أنه قد أغضب جلساءه علم أنه إن استخبره عن نفسه قال فیه سوءا فأحب أن یسأله لیقول فیه ما یعلمه من السوء فیذهب بذلک غضب جلسائه قال یا أبا یزید فما تقول فی قال دعنی من هذا قال لتقولن قال أ تعرف حمامه قال و من حمامه یا أبا یزید قال قد أخبرتک ثم قال (۵) فمضی فأرسل معاویه إلی النسابه فدعاه قال من حمامه قال و لی الأمان قال نعم قال حمامه جدتک أم أبی سفیان کانت بغیا فی الجاهلیه صاحبه رایه قال معاویه لجلسائه قد ساویتکم و

۱- ۱. فی المصدر بعد ذلک: قال یا أمیر المؤمنین ما اراک اصبت من الدنیا شیئا و انی لا ترضی نفسی من خلافتک بما رضیت به لنفسک، فقال: یا ابا یزید اه.

۲- ۲. فی المصدر: أتی معاویه.

۳- ۳. فی المصدر و(م) و(خ): ممن نفر برسول اللّه.

۴- ۴. العسب: النسل.

۵- ۵. کذا فی النسخ، و الصحیح کما فی المصدر، قام.

زدت علیکم فلا تغضبوا(۱).

و قال فی موضع آخر من المفارقین لعلی علیه السلام أخوه عقیل بن أبی طالب قدم علی أمیر المؤمنین علیه السلام الکوفه(۲)

یسترفده فعرض علیه عطاءه فقال إنما أرید من بیت المال فقال تقیم لی (۳) یوم الجمعه فلما صلی علی الجمعه قال له ما تقول فیمن خان هؤلاء أجمعین قال بئس الرجل قال فإنک أمرتنی أن أخونهم و أعطیک فلما خرج من عنده شخص إلی معاویه فأمر له یوم قدومه بمائه ألف درهم و قال له یا أبا یزید أنا خیر لک أم علی قال وجدت علیا أنظر لنفسه منک و وجدتک أنظر لی منک لنفسک و قال معاویه لعقیل إن فیکم یا بنی هاشم لینا قال أجل إن فینا للینا من غیر ضعف و عزا من غیر عنف و إن لینکم یا معاویه غدر و سلمکم کفر و قال معاویه و لا کل هذا یا أبا یزید و قال الولید بن عقبه لعقیل فی مجلس معاویه غلبک أخوک یا أبا یزید علی الثروه قال نعم و سبقنی و إیاک إلی الجنه قال أما و الله (۴) لو أن أهل الأرض اشترکوا فی قتله لأرهقوا صعودا و إن أخاک لأشد هذه الأمه عذابا فقال صه و الله إنا لنرغب بعبد من عبیده عن صحبه أبیک عقبه بن أبی معیط.

و قال معاویه یوما و عنده عمرو بن العاص و قد أقبل عقیل لأضحکنک من عقیل فلما سلم قال معاویه مرحبا برجل عمه أبو لهب فقال عقیل و أهلا بمن (۵) عمته حماله الحطب فِی جِیدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ لأن امرأه أبی لهب أم جمیل بنت حرب

۱- ۱. شرح النهج ۱: ۱۸۴ و ۱۸۵.

۲- ۲. فی المصدر: بالکوفه.

۳- ۳.«: إلی.

۴- ۴. فی المصدر بعد ذلک: ان شدقیه لمضمومان من دم عثمان، فقال: و ما أنت و قریش و اللّه ما انت فینا الا کنطیح التیس، فغضب الولید و قال: و اللّه اه.

۵- ۵. فی المصدر: برجل.

بن أميه قـال معـاويه يـا أبـا يزيـد مـا ظنك بعمك أبی لهب قال إذا دخلت النار فخـذ علی يسارک تجـده مفترشا عمتک حماله الحطب أ فناکح فی النار خير أم منکوح قال کلاهما شر و الله (۱).

و قـال فی موضع آخر عقيل بن أبی طالب هو أخو أمير المؤمنين عليه السـلام لأبيه و أمه و کانوا بنو أبی طالب أربعه طالب و هو أسن من عقيل بعشر سـنين و عقيل و هو أسن من جعفر بعشـر سنين و جعفر و هو أسن من علی بعشر سنين و علی عليه السلام و هو أصـغرهم سـنا و أعظمهم قـدرا بـل و أعظم النـاس بعـد ابن عمه قـدرا و کـان أبو طـالب يحب عقيلاـ أکثر من حبه سائر بنيه فلذلک قال للنبی صـلی الله عليه و آله و للعباس حين أتياه ليقسـما بنيه عام المحل (۲) فيخففا عنه ثقلهم دعوا لی عقيلا و خـذوا من شـئتم فأخذ العباس جعفرا و أخذ محمد عليا و کان عقيل يکنی أبا يزيد قال له رسول الله صـلی الله عليه و آله يا أبا يزيد إنی أحبک حبين حبا لقرابتک منی و حبا لما کنت أعلم من حب عمی إياک أخرج عقيل إلی بدر مکرها کما أخرج العباس فأسر و فـدی و عـاد إلی مکه ثم أقبـل مسـلما مهـاجرا قبل الحـديبيه و شـهد غزاه مؤته مع أخيه جعفر و توفی فی خلافه معاويه فی سـنه خمسـين و کان عمره ست و تسـعون سـنه و له دار بالمـدينه معروفه و خرج إلی مکه(۳) ثم إلی الشـام ثم عاد إلی المـدينه و لم يشهد مع أخيه أمير المؤمنين عليه السلام شيئا من حروبه أيام خلافته و عرض نفسه و ولده عليه فأعفاه و لم يکلفه حضور الحرب و کان أنسب قريش و أعلمهم بأيامها و کان مبغضا إليهم لأنه کان يعـد مساويهم و کانت له طنفسـه(۴) تطرح فی مسجد رسول الله فيصـلی عليهـا و يجتمع إليه النـاس فی علم النسب و أيـام العرب و کـان حينئـذ قـد ذهب بصـره و کـان أسـرع الناس جوابا و أشدهم عارضه

۱- ۱. شرح النهج ۱: ۴۸۱.

۲- ۲. بالفتح فالسکون: انقطاع المطر و يبس الأرض.

۳- ۳. فی المصدر: إلی العراق.

۴- ۴. الطنفسه- مثلثه الطاء و الفاء-: البساط. الحصير.

و کـان یقـال إن فی قریش أربعه یتحاکم إلیهم فی علم النسب و أیام قریش و یرجع إلی قولهم عقیل بن أبی طالب و مخرمه بن نوفـل الزهری و أبو الجهم بن حـذیفه العـدوی و حویطب بن عبـد العزی العـامری و اختلف النـاس فیه هل التحق بمعاویه و أمیر المؤمنین علیه السلام حی فقال قوم (۱)

و رووا أن معاویه قال یوما و عقیل عنـده هذا أبو یزید لو لا علمه أنی خیر له من أخیه لما أقام عندنا و ترکه فقال عقیل أخی خیر لی فی دینی و أنت خیر لی فی دنیای و قـد آثرت دنیا و أسأل الله خاتمه خیر و قال قوم إنه لم یفـد إلی معاویه إلا بعـد وفاه أمیر المؤمنین علیه السـلام و اسـتدلوا علی ذلک بالکتاب الـذی کتبه إلیه فی آخر خلافته و الجواب الـذی أجابه علیه السـلام به و قد ذکرناه فیما تقدم و سیأتی ذکره أیضا فی باب کتبه علیه السلام و هذا القول هو الأظهر عندی.

و روی المدائنی قال قال معاویه یوما لعقیل بن أبی طالب هل من حاجه فأقضیها لک قال نعم جاریه عرضت علی و أبی أصحابها أن یبیعوها إلا بأربعین ألفا فأحب معاویه أن یمازحه قال و ما تصـنع بجاریه قیمتها أربعون ألفا و أنت أعمی تجتزئ بجاریه قیمتها خمسون درهما قال أرجو أن أطأها فتلد لی غلاما إذا أغضـبته یضـرب عنقک فضـحک معاویه و قال مازحناک یا أبا یزید و أمر فابتیعت له الجاریه التی أولد منها مسـلما رحمه الله فلما أتت علی مسلم ثمانی عشره سنه و قد مات عقیل أبوه قال لمعاویه یا أمیر المؤمنین إن لی أرضـا بمکـان کـذا من المـدینه و إنی أعطیت بهـا مـائه ألف و قـد أحببت أن أبیعک إیاها فادفع إلی ثمنها فأمر معـاویه بقبض الأرض و دفع الثمن إلیه فبلغ ذلک الحسـین علیه السـلام فکتب إلی معاویه أما بعـد فإنک اغتررت (۲) غلاما من بنی هـاشم فابتعت منه أرضا لا یملکها فاقبض من الغلام ما دفعته إلیه و اردد علینا أرضـنا فبعث معاویه إلی مسـلم فأخبره ذلک و أقرأه

ص: ۱۱۶

۱- ۱. أی اعتقد قوم ذلک. و فی المصدر: فقال قوم: نعم.

۲- ۲. فی المصدر: غررت.

كتاب الحسين عليه السلام و قال اردد علينا مالنا و خذ أرضك فإنك بعت ما لا تملك فقال مسلم أما دون أن أضرب رأسك بالسيف فلا فاستلقى معاويه ضاحكا يضرب برجليه و قال يا بنى هذا و الله كلام قاله لى أبوك حين ابتعت له أمك ثم كتب إلى الحسين عليه السلام أنى قد رددت عليكم الأرض و سوغت مسلما ما أخذه فقال الحسين عليه السلام أبيتم يا آل أبى سفيان إلا كرما.

فقال معاويه لعقيل يا أبا يزيد أين يكون عمك أبو لهب اليوم قال إذا دخلت جهنم فاطلبه تجده مضاجعا عمتك أم جميل بنت حرب بن أميه و قالت له زوجته ابنه عتبه بن ربيعه يا بنى هاشم لا يحبكم قلبى أبدا أين أبى أين عمى أين أخى كأن أعناقهم أباريق الفضه ترد أنفهم الماء قبل شفاههم قال إذا دخلت جهنم فخذى على شمالك تجدينهم.

سأل معاويه عقيلا رحمه الله عن قصه الحديده المحماه المذكوره فبكى و قال: أنا أحدثك يا معاويه عنه (١) ثم أحدثك عما سألت نزل بالحسين ابنه ضيف فاستسلف (٢) درهما اشترى به خبزا و احتاج إلى الإدام فطلب من قنبر خادمهم أن يفتح له زقا من زقاق عسل جاءتهم من اليمن فأخذ منه رطلا فلما طلبها ليقسمها قال يا قنبر أظن أنه حدث فى هذا الزق حدث قال نعم يا أمير المؤمنين و أخبره فغضب و قال على بحسين و رفع الدره(٣) فقال بحق عمى جعفر و كان إذا سئل بحق جعفر سكن فقال له ما حملك إذ أخذت منه قبل القسمه قال إن لنا فيه حقا فإذا أعطيناه رددناه قال فداك أبوك و إن كان لك فيه حق فليس لك أن تنتفع بحقك قبل أن ينتفع المسلمون بحقوقهم أما لو لا أنى رأيت رسول الله يقبل ثنيتيك لأوجعتك ضربا ثم دفع إلى قنبر درهما كان مصرورا فى ردائه و قال اشتر به خير عسل تقدر عليه قال عقيل و الله لكأنى أنظر

١- ١. أى عن أمير المؤمنين عليه السلام.

٢- ٢. أى اقترض.

٣- ٣. فى المصدر: فرفع عليه الدره.

إلی یدی علی و هی علی فم الزق و قنبر یقلب العسل فیه ثم شده و جعل یبکی و یقول اللهم اغفر للحسین فإنه لم یعلم.

فقال معاویه ذکرت من لا ینکر فضله رحم الله أبا حسن فلقد سبق من کان قبله و أعجز من یأتی بعده هلم حدیث الحدیده: قال نعم أقویت (۱) و أصابتنی مخمصه شدیده فسألته فلم تند صفاته (۲) فجمعت صبیانی و جئته بهم و البؤس و الضر ظاهران علیهم فقال ائتنی عشیه لأدفع إلیک شیئا فجئته یقودنی أحد ولدی فأمره بالتنحی ثم قال ألا فدونک فأهویت حریصا قد غلبنی الجشع (۳) أظنها صره فوضعت یدی علی حدید تلتهب نارا فلما قبضتها نبذتها و خرت کما یخور(۴) الثور تحت جازره فقال لی ثکلتک أمک هذا من حدیده أوقدت لها نار الدنیا فکیف بک و بی غدا إن سلکنا فی سلاسل جهنم ثم قرأ إِذِ الْأَغْلالُ فِی أَعْناقِهِمْ وَ السَّلاسِلُ یُسْحَبُونَ (۵) ثم قال لیس لک عندی فوق حقک الذی فرضه الله لک إلا ما تری فانصرف إلی أهلک فجعل معاویه یتعجب و یقول هیهات عقمت النساء أن تلد بمثله (۶).

أقول: روی فی بعض مؤلفات أصحابنا عن قتاده أن أروی بنت الحارث بن عبد المطلب دخلت علی معاویه بن أبی سفیان و قد قدم المدینه و هی عجوز کبیره فلما رآها معاویه قال مرحبا بک یا خاله کیف کنت بعدی قالت کیف أنت یا ابن أختی لقد کفرت النعمه و أسأت لابن عمک الصحبه و تسمیت بغیر اسمک

۱- ۱. أی افتقرت.

۲- ۲. الصفاه: الحجر الصلد الضخم. یقال« فلان لا تندی صفاته» أی انه بخیل. و الجمله کنایه عن امساکه علیه السلام عن بذل بیت المال لأخیه عقیل.

۳- ۳. الجشع: اشد الحرص.

۴- ۴. خار البقره: صاح.

۵- ۵. سوره المؤمن: ۷۱.

۶- ۶. شرح النهج ۳: ۱۲۰- ۱۲۲. و فیه: هیهات هیهات عقمت النساء أن یلدن بمثله.

و أخـذت غير حقـك بلاـ بلاء كان منك و لا من آبائک فی دیننا و لا سابقه کانت لکم بل کفرتم بما جاء به محمـد صـلی الله علیه و آله فأتعس الله منکم الجـدود و أصـعر منکم الخدود و رد الحق إلی أهله فکانت کلمتنا هی العلیا و نبینا هو المنصور علی من ناواه فوثبت قریش علینا من بعـده حسدا لنا و بغیا فکنا بحمد الله و نعمته أهل بیت فیکم بمنزله بنی إسـرائیل فی آل فرعون و کـان سـیدنا فیکم بعـد نبینـا بمنزله هـارون من موسـی و غایتنـا الجنه و غایتکم النار فقال لها عمرو بن العاص کفی أیتها العجوز الضاله و اقصری من قولک مع ذهاب عقلک إذ لا تجوز شهادتک وحدک فقالت و أنت یا ابن الباغیه تتکلم و أمک أشهر بغی بمکه و أقلهم أجره و

ادعاک خمسه من قریش فسئلت أمک عن ذلک فقالت کل أتاها فانظروا أشبههم به فألحقوه به فغلب شبه العاص بن وائل جزار قریش ألأـمهم مکرا و أمهنهم خیرا فمـا ألومک ببغضـنا قال مروان بن الحکم کفی أیتها العجوز و اقصـدی لما جئت له فقالت و أنت یا ابن الزرقاء تتکلم و الله و أنت ببشـیر مولی ابن کلده أشـبه منک بالحکم بن العاص و قد رأیت الحکم سـبط الشـعر مدید القـامه و مـا بینکمـا قرابه إلاـ کقرابه الفرس الضـامر من الأتـان المقرف فاسأل عما أخبرتک به أمک فإنها سـتخبرک بـذلک ثم التفتت إلی معاویه فقالت و الله ما جرأ هؤلاء غیرک و إن أمک القائله فی قتل حمزه:

نحن جزیناکم بیوم بدر***و الحرب بعد الحرب ذات السعر.

إلی آخر الأبیات فأجابتها ابنه عمی :

خزیت فی بدر و غیر بدر *** یا بنت وقاع عظیم الکفر.

إلی آخر الأبیات فالتفت معاویه إلی مروان و عمرو و قال و الله ما جرأها علی غیرکما و لا أسـمعنی هذا الکلام سواکما ثم قال یا خـاله اقصـدی لحاجتـک و دعی أسـاطیر النسـاء عنک قالت تعطینی ألفی دینار و ألفی دینار و ألفی دینار قال ما تصـنعین بألفی دینار قالت أزوج بها فقراء بنی الحارث بن عبد المطلب قال

هی کذلک فما تصنعین بألفی دینار قالت أستعین بها علی شده الزمان و زیاره بیت الله الحرام قال قد أمرت بها لک فما تصنعین بألفی دینار قالت أشتری بها عینا خراره فی أرض حواره تکون لفقراء بنی الحارث بن عبد المطلب قال هی لک یا خاله أما و الله لو کان ابن عمک علی ما أمر بها لک قالت تذکر علیا فض الله فاک و أجهد بلاک؟!! ثم علا نحیبها و بکاؤها و جعلت تقول:

ألا یا عین ویحک فاسعدینا***ألا فابکی أمیر المؤمنینا

رزئنا خیر من رکب المطایا***و جال بها و من رکب السفینا

و من لبس النعال و من حذاها***و من قرأ المثانی و المئینا

إذا استقبلت وجه أبی حسین***رأیت البدر راق الناظرینا

ألا فأبلغ معاویه بن حرب***فلا قرت عیون الشامتینا

أ فی الشهر الحرام فجعتمونا***بخیر الخلق طرا أجمعینا

مضی بعد النبی فدته نفسی***أبو حسن و خیر الصالحینا

کأن الناس إذ فقدوا علیا***نعام جال فی بلد سنینا

فلا و الله لا أنسی علیا***و حسن صلاته فی الراکعینا

لقد علمت قریش حیث کانت***بأنک خیرها حسبا و دینا

فلا یفرح معاویه بن حرب***فإن بقیه الخلفاء فینا.

قال فبکی معاویه ثم قال یا خاله لقد کان کما قلت و أفضل.

**[ترجمه]گفته می شود أخدیته یعنی به او أعطی کردی و القِتب با کسره استخوان بین دو تخمدان است می گویم: عبدالحمید بن أبی الحدید گفت: روایت کرده اند که عقیل رحمه الله علیه نزد امیرالمؤمنین آمد و دید که ایشان در صحن مسجد کوفه نشسته است، پس گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین، حضرت فرمود: ای ابا یزید سلام بر تو، و به پسرش حسن رو کرد و فرمود: بلند شو و از عمویت پذیرایی کن. حسن علیه السلام برخاست و از او پذیرایی کرد پس به نزد پدر برگشت و حضرت فرمود: برو و برای عمویت پیراهن و ردا و شلوار و کفش جدید بخر. او رفت و خرید، فردا صبح عقیل با جامه ها بر علی علیه السلام وارد شد و گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین، حضرت فرمود: سلام بر تو، سهم من تعیین شود به تو می دهم. هنگامی که عقیل امیر مؤمنین را به قصد معاویه ترک کرد، معاویه به خاطر او کرسی هایش را قرار داد و نزدیکانش را اطرافش نشاند. هنگامی که عقیل بر او داخل شد معاویه دستور داد صد هزار درهم به او بدهند و او آن را گرفت. پس از آن، صبح یک روز بر معاویه داخل شد در حالی که اطرافیان معاویه نزد او بودند و گفت: ای ابا یزید مرا از لشکر خودم و لشکر

برادرت آگاه کن تو هر دوی آن ها را دیـده‌ای، گفت: می گویم: به خـدا سوگنـد من به لشـکر برادرم وارد شدم و ناگاه شبی دیـدم کهماننـد شب رسول خـدا صـلی الله علیه و آله بود و روزی دیـدم که مانند روز رسول خدا صـلی الله علیه و آله بود جز اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در بین قوم نبود. من جز نمازگزار ندیدم و جز صدای قاری نشـنیدم. اما وقتی به لشکر تو وارد شـدم گروهی از منافقان از جمله کسانی که شتر رسول خدا صـلی الله علیه و آله را در شب عقبه رم دادند از من اسـتقبال کردند. و گفت: ای معاویه سمت راست تو کیست؟ گفت: این عمرو بن عاص است گفت: این کسی است که شش نفر بر سر پـدر بودن برای او بـا هم اختلاف داشـتند و بالاخره قصاب قریش برنـده شـد. دیگری کیست؟ گفت: ضـحاک بن قیس قهری گفت: به خـدا سوگند پدر او خیلی خوب بچه بزهای نر را می گرفت، این دیگری کیست؟ گفت ابوموسـی اشـعری. گفت: او پسـر مادری دزد است. هنگامی که معاویه دید که عقیل اطرافیانش را عصبانی کرده دانست که اگر از او درباره خودش بپرسد چیزهای بـدی به او می گویـد، پس بهتر دیـد که از او سؤال کنـد تا با بـدی هایی که از او می داند خشم و غضب هم نشـین و اطرافیـانش را فرو بنشانـد گفت: ای ابـا یزیـد درباره من چه می گویی؟ گفت: مرا از گفتن آن معـذور دار. گفت: حتماً به من بگو گفت: آیـا حمـامه را می شناسـی؟ گفت: ای ابایزیـد حمـامه کیست؟ گفت: به تو گفته ام پس بلنـد شـد و رفت. آن گـاه معـاویه نسب شـناس را فرا خوانـد و گفت: حمـامه کیست؟ گفت: آیـا امانم می دهی؟ گفت: بله، گفت: حمامه مادر بزرگت، مادر ابوسفیان است که در جاهلیت فاحشه و برای شناخته شدن پرچم داشت. معاویه به اطرافیانش گفت: با شما مساوی شدم و از شما جلوتر زدم پس عصبانی نشوید. -. طرح نهج البلاغه، ۱: ۱۸۴ و ۱۸۵ -

ابن ابی الحدید در جایی دیگر گفت: از جمله کسانی که از علی علیه السلام جدا و دور بودند برادرش عقیل بن ابی طالب بود که در کوفه بر او وارد شد و امام علیه السـلام از او استقبال کرده و عطای - سهم - خود را به او عرضه کرد. گفت: من از بیت المـال می خواهم، علی علیه السـلام فرمود: روز جمعه برای نمـاز بیـا، هنگـامی که علی علیه السـلام نمـاز جمعه را خوانـد به او فرمود: نظرت درباره کسـی که به همه این مردم خیانت کنـد چیست؟ عقیل گفت: او چه بد مردی است. حضـرت فرمود: تو به من گفـتی که به آن هـا خیـانت کرده و به تـو ببخشم. هنگـامی که عقیـل از نزد امـام رفت، آهنـگ معـاویه کرد، معـاویه از او اسـتقبال کرده و دسـتور داد که صـد هزار درهم به او بدهنـد و به او گفت: ای ابا یزیـد من برای تو بهترینم یا علی؟ گفت: من علی را دیدم که از تو بیشتر به خود می نگریست ولی تو بیشتر از خودت به من می نگری. معاویه به عقیل گفت: ای بنی هاشم در شـما نرمی وجود دارد. گفت: در مـا نرم خویی بـدون ضـعف و عزت بـدون سـخت گیری وجود دارد، ولی ای معـاویه نرم خویی شـما فریبکاری و سـلام و صلح شما کفر است، معاویه گفت: ای ابایزید همه اینها که می گویی نیست. ولید بن عقبه در مجلس معاویه به عقیل گفت: ای ابا یزید برادرت بر تو در ثروت برتری جست. عقیل گفت: بله، و از من و تو در بهشت سبقت گرفت. گفت: به خدا سوگند اگر مردم زمین در قتلش شریک می‌شدند از بالا رفتن خسته می‌شدند و برادر تو از جمله کسانی است که سخت ترین عذاب ها را خواهد دید. پس عقیل گفت: ساکت شو ما به برده ای از بردگان او راغب تریم تا هم نشینی با پدرت عقبه بن أبی معیط.

روزی معاویه که عمروعاص نزد او بود و عقیل نیز نزد آن ها آمـد به عمرو گفت: کاری می کنم که به عقیل بخندی. هنگامی که عقیـل سـلام کرد معـاویه گفت: درود بر مردی که عمویش ابولهب است. عقیـل گفت: درود بر کسـی که عمه اش حمـاله الحطب است «فِی جِیدِها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ» که بر گردنش طنابی از لیف خرماست، چون زن ابولهب أم جمیل دختر حرب بن امیه

است. معاویه گفت: ای ابایزیـد، عقیـده ات درباره عمویت ابولهب چیست؟ عقیل گفت: وقتی وارد جهنم شدی به سـمت چپ خود بنگر او را در حالی که با عمه ات، حماله الحطب همبستر است می یابی. گفت: کدام یک در جهنم از دیگری بهتر اسـت کسی که همخوابگی می کند یا کسی که با او همخوابگی می شود؟ گفت: به خدا سوگند هر دو پلیدند - . شرح نهج البلاغه، ۱: ۴۸۱ - .

ابن ابی الحدیـد در جـایی دیگر گفت: عقیـل بن ابی طـالب برادر امیرالمـؤمنین از جـانب پـدر و هم از جـانب مـادرش است و فرزنـدان أبوطالب چهار نفر بودنـد: طالب که ده سال از عقیل بزرگ تر بود عقیل که ده سال از جعفر بزرگ تر و جعفر که ده سال از علی بزرگ تر بود و علی که کوچک ترین آنان از لحاظ سـنی ولی بزرگ ترینشان از لحاظ مقام و منزلت بلکه بعد از پس پسـر عمویش بزرگ ترین مردم از جهت قـدر منزلت بود و ابو طالب عقیل را از دیگر فرزندانش بیشتر دوست می داشت. برای همین به پیامبر و عباس هنگامی که نزد او آمدند تا پسرانش را در عام المحل تقسیم کنند و از مسئولیت او بکاهند گفت: عقیل را به من بدهیـد و هر کس را می خواهیـد برداریـد. آن گاه عباس جعفر را برداشت و محمـد علی صـلوات الله علیهما را. کنیه عقیل أبا یزید بود. رسول خدا صـلی الله علیه و آله به او گفت: ای ابا یزید من تو را دو گونه دوست دارم، دوستی به دلیل نزدیکی با من و دوستی که از عمویم نسبت به تو سـراغ داشتم. عقیل مانند عباس با زور به بدر رفت و اسیر شد و با فدیه آزاد شـد پس به مکه برگشت. قبـل از حـدیبیه به عنوان یک مسـلمان مهاجر به آنجا رفت و در غزوه موته با برادرش جعفر شـرکت کرد در زمان خلافت معاویه در سال پنجاه هجری در نود و شـش سالگی درگـذشت و خانه ای معروف در مـدینه داشت. پس به مکه و شام رفت و به مدینه برگشت و در زمان خلافت برادرش امیرالمؤمنین، در جنگی شرکت نکرد. او خود و فرزندش را نثـار علی علیه السـلام کرد و امـام او را معـاف کرده و حضور در جنـگ را برای او تکلیف نکرد. او نسب شـناس ترین و آگاه ترین قریش به روزگار آنان بود؟ آن ها از او بغض داشـتند چون بدی هایشان را می گفت و فرشی داشت که در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله پهن می کرد و روی آن نماز می خواند و مردم برای شناخت از نسب و روزگار اعراب اطراف او گرد می آمدنـد. در آن روزگار بود که بینایی اش را از دست داد. او حاضـر جواب ترین و دارای صـحیح ترین رأی و گفتار بود و گفته می شود: در بین قریش چهـار نفر هسـتند که در نسب شناسـی و روزگـار قریش به آن ها رجوع می شود که عبارتنـد از: عقیل بن ابی طالب و مخرمه بن نوفل زهری و ابوجهم بن حـذیفه عـدوی و حویطب بن عبد عزّی عامری، مردم در اینکه آیا او در زمـان حیات امیرالمؤمنین علیه السـلام به معاویه پیوست اختلاف پیـدا کرده انـد و می گوینـد معاویه روزی که عقیل نزدش بود گفت: این ابـا یزیـد اگر نمی دانست که من بهـتر از برادرش هسـتم نزد مـا نمی مانـد و مـا را ترک می کرد. عقیـل گفت: برادرم در دیـن برایـم بهـتر است و تـو در دنیـای من و من دنیـا را ترجیـح دادم و از خداونـد عـاقبت به خیری را مسألت دارم. گروهی گفته انـد: او جز بعد از وفات امیر مؤمنین علیه السـلام نزد معاویه نرفت و به نامه ای اسـتناد می کنند که او در روزهای پایـانی خلافـت امیرالمؤمنین علیه السـلام به او نوشت و جوابی را که حضـرت علیه السـلام به او داد که در گذشـته آن را بیـان کرده ایم و هم چنین در باب کتاب های حضـرت علیه السلام آن را ذکر خواهیم کرد و به نظر من این گفته آشکارتر و واضح تر است .

مـدائنی گفت: روزی معـاویه به عقیل گفت اگر نیازی داری برطرف کنم؟ گفت: بله دارم، کنیزی است که او را دیـده ام ولی صاحبانش از اینکه او را جز با چهل هزار دینار بفروشـد، خودداری می کنند. معاویه که دوست داشت با او شوخی کند گفت:

تو که کور هستی، کنیزی بـا چهـل هزار دینار را می خواهی چه کار؟ به کنیزی به ارزش پنجاه درهم راضـی می شوی. گفت: آرزو دارم با او همبستر شوم و برای من پسـری به دنیا آورد که اگر او را خشـمگین ساختی گردن تو را بزنـد. معاویه خندیـد و گفت: ای ابا یزید با تو مزاح کردیم. آنگاه دستور داد تا کنیزی را که مسلم علیه السلام را برای او به دنیا آورد بخرند. هنگامی که مسـلم به سن هیجده سالگی رسید و پدرش عقیل وفات یافت به معاویه گفت: ای امیرالمؤمنین من زمینی در فلان مکان در مـدینه دارم کـه صـد هزار درهـم برای آن داده ام و دوست دارم که آن را به تـو بفروشم پس بهـایش را به من بـپرداز. معـاویه دستور گرفتن زمین و پرداخت بهای آن را داد. این خبر به حسین علیه السلام رسید و ایشان نامه ای به معاویه نوشتند که به این ترتیب است: ای معاویه تو از جوانی از بنی هاشم فریب خوردی و زمینی را که مالک آن نیست از او خریدی؛ پس آنچه که به آن جوان دادی از او بگیر و زمین ما را برگردان. پس معاویه این خبر را به مسـلم گفت و نامه حسـین علیه السـلام درباره زمین را خواند و گفت: مال ما را پس بده و زمینی را که مالک آن نیستی بگیر. مسـلم گفت: هرگز! مگر اینکه سرت را با شمشیر از تنت جـدا کنم. معاویه در حالی که می خندید دراز کشـید و بر روی پاهایش زد و گفت: ای پسـرم به خدا سوگند این سـخنی است که پـدرت هنگامی که مادرت را برای او خریدم گفت. آنگاه نامه ای به حسـین علیه السـلام نوشت و گفت: من زمین را به شـما برگردانده و به مسـلم آنچه گرفته بود بخشـیدم. حسین علیه السلام فرمود: ای آل أبوسفیان! از هر چیزی جز بخشش ابا دارید.

معـاویه به عقیل گفت: ای ابا یزیـد عمویت ابولهب امروز کجاست؟ گفت: اگر وارد جهنم شـدی او را در حالی که با عمه ات ام جمیـل دختـر حرب بن امیه همخواب است طلب کن. همسـرش دختر عتبه بن ربیعه به او گفت: ای بنی هـاشم هرگز دوستی شمـا در دلم وارد نمی شود، پـدرم و عمویم و برادرم کجـاست؟ گردن هایشان گویی آفتابه هایی نقره ای است که آب قبل از لب هایشان به بینی هایشان وارد می شود. گفت: اگر وارد جهنم شدی به سمت چپ خود بنگر تا آن ها را ببینی.

معاویه از عقیل درباره داستان آهن گداخته سؤال کرد، عقیل گریه کرد و گفت: ای معاویه من درباره علی علیه السلام و آنچه پرسـیدی با تو سـخن می گویم. مهمانی به پسـرش حسـین علیه السـلام آمـد، او درهمی قرض کرد و برای مهمانش نانی خرید پس خورش وماننـد آن احتیـاج پیـدا کرد و از قنبر خـدمتکارشان خواست تا مشـکی از مشک های عسل را که از یمن آورده بودند باز کند و یک رطل از آن برداشت هنگامی که علی علیه السـلام خواست تا آن را تقسیم کند، فرمود: ای قنبر گمان می کنم که برای این مشـک چرمین اتفـاقی افتاده است. قنبر گفت: بله ای امیرالمؤمنین، پس قنبر ماجرا را برای ایشان تعریف کرد، علی علیه السـلام عصبانی شد و فرمود: حسین را نزد من بیاور و شلاق را بر او بلند کرده و به حسین علیه السلام فرمود: تو را به حق عمـویم جعفر قسم می دهـم – و هرکس حضـرت را به جعفر قسم می داد آرام می گرفت – علی علیه السـلام به او فرمود: چه چیز تو را وادار کرد تا قبل تقسـیم کردن از آن برداری؟ حسـین علیه السلام فرمود: ما در آن حق داریم، هنگامی که آن را به مـا دادی بر می گردانیم. علی علیه السـلام فرمود: پـدرت فـدای تو باد، اگر تو در آن حق داری پس نبایـد از حقت بهره مند شوی قبل از اینکه مسـلمانان از حقوقشان بهره منـد شوند، آگاه باش اگر من رسول خدا صـلی الله علیه و آله را ندیده بودم که لبانت را می بوسـید تو را به شدت می زدم. آن گاه یک درهم که در عبایش بسـته بود به قنبر داد و فرمود: بهترین عسل را که می توانی برای او بخر. عقیل گفت: به خدا سوگند گویا من دارم به دستان علی که در دهانه مشک بود نگاه می کنم در حالی کـه قنـبر عسـل را در آن می ریزد، پس آن را می بنـدد و شـروع به گریه کردن کرد و فرمـود: پروردگـارا حسـین را ببخش به

راستی او ندانسته است.

معاویه گفت: فضل کسی را که قابل انکار نیست بیان کردی، خداوند او را رحمت کند که بر گذشتگان خود پیشی جست و آیندگان خود را عاجز ساخت. حالا داستان آهن را بگو گفت: من فقیر شدم و گرسنگی شدیدی بر من عارض گشت، من از امیرالمؤمنین درخواست کردم ولی او از دادن بیت المال خودداری کرد .

آنگاه من بچه هایم را جمع کرده و نزد او بردم در حالی که بینوایی و فقر از آن ها پیدا بود و حضرت فرمود: شبانگاه نزد من بیا تا چیزی به تو بدهم. یکی از فرزندانم مرا نزد او برد. حضرت به او دستور داد تا برگردد آنگاه فرمود: هان این جلوی توست، در حالی که طمع و آز بر من غلبه کرده بود خود را به روی حریص انداختم و فکر کردم کیسه پول است. پس دستم را روی آهنی که مانند آتش داغ بود گذاشتم، وقتی آن را گرفتم به یک باره انداختم و مانند گاوی که زیر جازره اش نعره می زند، فریاد زدم. آنگاه به من فرمود: مادرت به عزایت بنشیند این از آهنی است که آتش دنیا را بر آن روشن ساخته ام پس من و تو در قیامت چگونه در روی زنجیرهای جهنم قدم برداریم؟ آنگاه این آیه را خواند: « اذا الاغلال فی أعناقهم و السلاسل یسحبون» {هنگامی که غل‌ها در گردن‌هایشان [افتاده] و [با] زنجیرها کشیده می‌شوند} - . مؤمن/ ۷۱ -

سپس فرمود: تو نزد من بیش از حقی که خداوند بر تو قرار داده است نداری جز آنچه را که می بینی پس به سوی خانواده ات برگرد، آنگاه معاویه تعجب کرده و گفت: هیهات که زنان از اینکه همتای او را بزایند عاجزند - . شرح نهج البلاغه، ۳: ۱۲۰ - ۱۲۲ -

می گویم: در برخی کتاب های اصحاب ما از قتاده روایت شده است که أروی دختر حارث ابن عبدالمطلب بر معاویه بن ابوسفیان وارد شد که به مدینه آمده بود در حالی که او یک پیرزن کهنسال بود. هنگامی که معاویه او را دید، گفت: سلام بر تو ای خاله بعد از من اوضاعت چگونه بود؟ گفت: ای خواهر زاده ام تو چطوری؟ تو به نعمت های خداوند کفر ورزیدی و به هم‌نشینی با پسر عمویت بد کردی و به غیر نام خود نامیده شدی و حق غیر خودت را بدون آزمایش و امتحانی گرفتی نه تو و نه پدرانت و نه پیشینیان همچین آزمایشی و سابقه‌ای در دین نداشته‌اند، بلکه شما به آنچه محمد صلی الله علیه و آله دعوت کرد کفر ورزیدید. پس خداوند بخت شما را از شما برگرداند و چهره های شما را کج کرد و حق را به اهلش برگرداند و فقط کلمه ما برترین بود و پیامبر ما نیز بر کسانی که قصد او را کردند پیروز شد، آنگاه قریش پس از او و از روی حسادت بر ما ظلم کرد و ما به فضل و نعمت خداوند، خانواده ای در بین شما به منزله بنی اسرائیل در بین آل فرعون بودیم و سرورمان در بین شما به منزله هارون برای موسی بود و سرانجام ما بهشت ولی غایت و مقصود شما جهنم است. عمرو بن عاص به او گفت: ای پیرزن گمراه بس کن و سخن کوتاه کن، تو عقل از کف داده ای و شهادت و گواهی تو به تنهایی جایز نیست. پیرزن گفت: ای زنا زاده تو سخن می گویی در حالی که مادرت معروف ترین زنان فاحشه در مکه و کم اجرت‌ترین آن هاست. پنج نفر از قریش ادعای پدری تو را کردند و درباره آن از مادرت سؤال شد. او گفت: همه آنها نزدش آمده‌اند پس به شبیه ترینشان به او نگاه کنید و او را به او بدهید! پس جزار قریش که مکارترین و کم خیرترینشان بود شبیه ترین به عمر وعاص گشت، پس من تو را به خاطر دشمنی با ما سرزنش نمی کنم. مروان بن حکم گفت: ای پیرزن ساکت شو، و به سراغ آنچه به خاطر آن به اینجا آمدی برو و گفت: ای پسر زرقاء تو سخن می گویی به خدا سوگند بشیر مولی پسر کلده شبیه تر است به تو

از حکم بن عاص. من حکم را که موهای آویزان و قامتی بلند داشت دیدم و بین شما دو نفر شباهتی جز شباهت اسب لاغر با ماده الاغ زشت نیست. آنچه را که به تو گفتم از مادرت بپرس که او تو را از آن باخبر می کند. آنگاه رو به سوی معاویه کرد و گفت: به خدا سوگند جز تو کسی آن ها را گستاخ نساخت. مادرت هنگام کشته شدن حمزه گفت:

ما به شما در جنگ بدر پاداش دادیم، و جنگ بعد از این جنگ دارای زبانه آتش است.

تا آخر ابیات، سپس دختر عمویم به او جواب داد:

ای دختر سخن چین و کافر بزرگ، تو در بدر و غیر از آن، رسوا و بدنام شدی.

و تا آخر ابیات را خواند آنگاه معاویه به مروان و عَمرو رو کرد و گفت: به خدا سوگند او را جز شما دو نفر بر من گستاخ نساخت و این حرف جز به خاطر شما دو نفر بر من زده نشد. سپس گفت: ای خاله حاجتت را بگو و قصه‌های خیالی زنان را رها کن، گفت: باید به من دو هزار دینار و دو هزار دینار و دو هزار دینار بدهی. معاویه گفت: دو هزار دینار را برای چه می خواهی؟ گفت: می خواهم مایه ازدواج فقیران بنی حارث بن عبدالمطلب را با آن فراهم کنم. معاویه گفت: من ازدواج آنها را فراهم‌می کنم. پس دو هزار دینار را برای چه می خواهی؟ گفت: سختی روزگار را با کمک آن سر کرده و به زیارت خانه خدا می روم. معاویه گفت: من دستور دادم تا آن را برایت ممکن سازند. پس دو هزار دینار سوم را برای چه می خواهی؟ گفت: با آن چشمه ای پر آب در زمینی حاصلخیز برای فقیران بنی حارث بن عبدالمطلب می خرم. معاویه گفت: ای خاله به تو عطا می کنم ولی به خدا سوگند پسر عمویت علی این کار را با تو نمی کرد و آن را به تو نمی بخشید. او گفت: علی را می گویی خداوند دهانت را شیرین مگرداند و بر تو مصیبت فرو بارد. آنگاه صدای ناله و گریه بلند کرد در حالی که می گفت:

آگاه باش ای چشم وای بر تو ما را سعادتمند گردان، و بر امیرالمؤمنین گریه کن.

بهترین کسانی را از دست دادیم که سوار مرکب ها می شد و زفین به دست می‌گرفت و با آن جولان می‌داد.

و بهترین کسانی را که کفش می پوشید و آن را پینه می‌زد، و آیه های قرآن و دعا می خواند.

هنگامی که چهره ابو حسین را دیدم، مانند ماه کاملی بود که بر بینندگان جلوه می کرد.

هان به معاویه بن حرب بگو، و چشمان شماتت کنندگان ما روشن مباد:

آیا در ماه حرام ما را به عزای بهترین همه بندگان خدا ننشاندید.

بعد از پیامبر که جانم فدای او باد، ابو حسن و برترین صالحان درگذشت.

گویی مردم هنگامی که علی را از دست دادند، شترمرغانی بودند که سال ها در سرزمینی پرسه می زدند.

به خدا سوگند من هرگز علی، و نیکویی نمازش در بین رکوع کنندگان را فراموش نمی کنم.

به هر حال قریش فهمید، که تو بهترین آن در تبار و دین هستی.

معاویه بن حرب خوشحال نمی شود، چون باقی خلفای از ما هستند .

گفت: معاویه گریه کرد و سپس گفت: ای خاله همان طور بود که گفتی و برتر از آن بود.

**[ترجمه]

الخریر صوت الماء أی عینا یکون لمائها صوت لکثرته و الحواره لعلها من الحور بمعنی الرجوع أی ترجع کل سنه إلی إعطاء الغله و فی أکثر النسخ بالخاء المعجمه و الخوار الصوت و الضعف و الانکسار و لا یستقیم إلا بتکلف.

**[ترجمه]الخریر: صدای آب یعنی چشمه ای که که برای آبش صدا باشد به دلیل کثرتش و الحواره: شاید از ریشه الحور به معنی رجوع باشد یعنی هر سال برای اعطا غله بر می گردد و در اکثر نسخه ها با خاء آمده و الخوار به معنی صوت و ضعف و انکسار است اما جز با تکلف نمی توان به آن قائل شد

**[ترجمه]

«۴»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب: إِخْوَتُهُ علیه السلام طَالِبٌ وَ عَقِیلٌ وَ جَعْفَرٌ وَ عَلِیٌّ أَصْغَرُهُمْ وَ کُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ أَکْبَرُ مِنْ أَخِیهِ بِعَشْرِ سِنِینَ بِهَذَا التَّرْتِیبِ وَ أَسْلَمُوا کُلُّهُمْ وَ أَعْقَبُوا إِلَّا طَالِبٌ

ص: ۱۲۰

فَإِنَّهُ أَسْلَمَ وَ لَمْ يُعْقِبْ أَخْتُهُ أَمُّ هَانِئٍ وَ اسْمُهَا فَاخِتَهُ وَ جُمَانَهُ وَ خَالُهُ حُنَيْنُ بْنُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ وَ خَالَتُهُ خَالِدَهُ بِنْتُ أَسَدٍ وَ رَبِيبَهُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَكْرٍ- وَ ابْنُ أُخْتِهِ جَعْدَهُ بْنُ هُبَيْرَهَ(۱).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: برادران علی علیه السلام، طالب و عقیل و جعفر بودند و علی علیه السلام کوچکترین آن ها بود و هر کدام از آنها به همین ترتیب، ده سال بزرگ تر از برادرش بود و تمامی آنان اسلام آورده و از خود نسلی به جا گذاشتند به جز طالب که اسلام آورد و نسلی از خود باقی نگذاشت. خواهران حضرت علیه السلام أم هانی که نامش فاخِتَه و جُمانه است و دایی اش حسین بن اسد بن هاشم و خاله اش خالده دختر اسد و برادر رضاعی‌اش محمد بن ابی بکر و پسر خواهرش جعده بن هبیره می باشد. - . مناقب آل ابی طالب ۲: ۷۵ -

**[ترجمه]

«۵»

ل، [الخصال] الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِیُّ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی السَّرِیِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّائِبِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِی صَالِحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كَانَ بَيْنَ طَالِبٍ وَ عَقِيلٍ عَشْرُ سِنِينَ وَ بَيْنَ عَقِيلٍ وَ جَعْفَرٍ عَشْرُ سِنِينَ وَ بَيْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِیٍّ عليهما السلام عَشْرُ سِنِينَ وَ كَانَ عَلِیٌّ عليه السلام أَصْغَرَهُمْ (۲).

أقول: قد مضى كثير من أحوال عقيل فی باب جوامع مكارمه عليه السلام و أحوال جعفر عليه السلام و بعض عشائره فی أبواب أحوال عشائر الرسول صلى الله عليه و آله و أصحابه عليه السلام و سيأتی أحوال عبد الله بن جعفر و عبد الله بن عباس فی باب أحوال أصحابه عليه السلام و أبواب أحوال الحسين عليه السلام.

**[ترجمه]الخصال: ابن عباس گفت: بین عقیل و طالب ده سال فاصله بود و بین عقیل و جعفر ده سال و بین جعفر و علی علیه السلام نیز ده سال فاصله بود و علی علیه السلام کوچک ترین آن ها بود. - . الخصال ۱: ۸۵ -

می گویيم: در باب جوامع مکارم آن حضرت علیه السلام و احوال جعفر علیه السلام و برخی از عشایر وی در ابواب عشایر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اصحاب او و ابواب احوال حسین علیه السلام، بسیاری از حالات عقیل آمده است .

**[ترجمه]

باب ۱۲۲ أحوال رشيد الهجری و ميثم التمار و قنبر رضی الله عنهم أجمعين

الأخبار

«۱»

ما، [الأمالی] للشيخ الطوسی الْمُفِيدُ عَنِ الْجِعَابِیِّ عَنِ ابْنِ عُقْدَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يُوسُفَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ وُهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ

عَنْ أَبِی حَسَّانَ الْعِجْلِیِّ قَالَ: لَقِیتُ أَمَهَ اللَّهِ بِنْتَ رَاشِدٍ الْهَجَرِیِّ فَقُلْتُ لَهَا أَخْبِرِینِی بِمَا سَمِعْتِ مِنْ أَبِیکِ قَالَتْ سَمِعْتُهُ یَقُولُ قَالَ لِی حَبِیبِی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَا رَاشِدُ کَیْفَ صَبْرُکَ إِذَا أَرْسَلَ إِلَیْکَ دَعِیُّ بَنِی أُمَیَّهَ فَقَطَعَ یَدَیْکَ وَ رِجْلَیْکَ وَ لِسَانَکَ فَقُلْتُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَ یَکُونُ آخِرُ ذَلِکَ إِلَی الْجَنَّهِ؟

ص: ۱۲۱

۱- ۱. مناقب آل أبی طالب ۲: ۷۵.

۲- ۲. الخصال ۱: ۸۵.

قَالَ نَعَمْ يَا رَاشِدُ وَ أَنْتَ مَعِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ قَالَتْ فَوَ اللَّهِ مَا ذَهَبَتِ الْأَيَّامُ حَتَّى أَرْسَلَ إِلَيْهِ الدَّعِيُّ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ فَدَعَاهُ إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ فَبِأَيِّ مِيتَةٍ قَالَ لَكَ صَاحِبُكَ تَمُوتُ قَالَ خَبَّرَنِي خَلِيلِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّكَ تَدْعُونِي إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنْهُ فَلَا أَتَبَرَّأُ فَتُقَدِّمُنِي فَتَقْطَعُ يَدَيَّ وَ رِجْلَيَّ وَ لِسَانِي فَقَالَ وَ اللَّهِ لَأُكَذِّبَنَّ صَاحِبَكَ قَدِّمُوهُ وَ اقْطَعُوا يَدَهُ وَ رِجْلَهُ وَ اتْرُكُوا لِسَانَهُ فَقَطَعُوهُ ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَى مَنْزِلِنَا فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَتِ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَلْ تَجِدُ لِمَا أَصَابَكَ أَلَماً قَالَ لَا وَ اللَّهِ يَا بُنَيَّةِ إِلَّا كَالزِّحَامِ بَيْنَ النَّاسِ ثُمَّ دَخَلَ عَلَيْهِ جِيرَانُهُ وَ مَعَارِفُهُ يَتَوَجَّعُونَ لَهُ فَقَالَ آتُونِي (۱) بِصَحِيفَةٍ وَ دَوَاةٍ أَذْكُرْ لَكُمْ مَا يَكُونُ مِمَّا أَعْلَمَنِيهِ مَوْلَايَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَأَتَوْهُ بِصَحِيفَةٍ وَ دَوَاةٍ فَجَعَلَ يَذْكُرُ وَ يُمْلِي عَلَيْهِمْ أَخْبَارَ الْمَلَاحِمِ وَ الْكَائِنَاتِ وَ يُسْنِدُهَا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ زِيَادٍ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الْحَجَّامَ حَتَّى قَطَعَ لِسَانَهُ فَمَاتَ مِنْ لَيْلَتِهِ تِلْكَ وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يُسَمِّيهِ رَاشِدَ الْمُبْتَلَى وَ كَانَ قَدْ أَلْقَى إِلَيْهِ عِلْمَ الْبَلَايَا وَ الْمَنَايَا فَكَانَ يَلْقَى الرَّجُلَ وَ يَقُولُ لَهُ يَا فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ تَمُوتُ مِيتَةَ كَذَا وَ أَنْتَ يَا فُلَانُ تُقْتَلُ قِتْلَةَ كَذَا فَيَكُونُ الْأَمْرُ كَمَا قَالَهُ رَاشِدٌ رَحِمَهُ اللَّهُ (۲).

**[ترجمه]امالی طوسی: أبو حسان عجلی گفت: من أَمَهَ الله دختر راشد الْهَجَرِیّ را دیدم و به او گفتم: از آنچه که از پدرت شنیدی باخبرم کن. او گفت: از او شنیدم که می گفت: حبیب من امیرالمؤمنین علیه السلام به من فرمود: ای راشد اگر حرام زاده بنی امیه به سوی تو بیاید و دستان و پاها و زبانت را قطع کند صبرت چگونه خواهد بود؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین آیا پایان آن به بهشت ختم می شود؟ حضرت فرمود: بله، ای راشد تو در دنیا و آخرت همراه من هستی. أَمَهَ الله گفت: به خدا سوگند چند روزی نگذشته بود که فرستاده عبید الله بن زیاد نزد پدرم آمد و او را نزد عبیدالله برد تا از علی علیه السلام برائت جوید، ابن زیاد به او گفت: حبیب تو به کدامین صورت، از مرگ تو خبر داده است؟ او گفت: حبیبم به من فرمود: تو مرا برای برائت از او فرا می خوانی و من برائت نمی جویم آن گاه مرا آورده و دست و پا و زبانم را قطع می کنی. ابن زیاد گفت: به خدا سوگند حبیب تو دروغ می گوید، او را ببرید و دست و پایش را قطع کرده و زبانش را کاری نداشته باشید، آن ها دست و پای او را قطع کرده و به خانه ما آوردند. من به او گفتم: ای پدر، فدایت شوم آیا از آنچه بر سرت آورده اند درد می کشی. گفت: نه دخترکم به خدا سوگند من دردی جز مانند شلوغی بین مردم احساس نمی کنم. آن گاه همسایه و آشنایانش بر او وارد شدند و با او همدردی کردند. او گفت: یک کاغذ و دوات به من بدهید تا شما را از آنچه مولایم امیرالمؤمنین علیه السلام به من آگاه ساخت، باخبر کنم. آن ها کاغذ و دواتی آوردند او شروع به گفتن اخبار حماسه ها و کائنات کرد و آن ها را به علی علیه السلام نسبت داد. این خبر به ابن زیاد رسید و شخصی را به سوی او فرستاد تا زبانش را قطع کند و او در همان شب وفات یافت، امیرالمؤمنین علیه السلام او را راشد مبتلا نامیده بود و علم مصیبت ها و مرگ ها را به او آموخته بود و راشد به مردم می گفت: ای فلانی پسر فلانی تو این چنین می میری و تو ای فلانی این چنین کشته می شوی و آنچنان اتفاق می‌افتاد که او می گفت. - . أمالی شیخ: ۱۰۳، ۱۰۴ -

**[ترجمه]

«۲»

ید، [التوحید] أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنِ الْعَرْزَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: كَانَ لِعَلِيٍّ علیه السلام غُلَامٌ اسْمُهُ قَنْبَرٌ وَ كَانَ يُحِبُّ عَلِيّاً حُبّاً شَدِيداً فَإِذَا خَرَجَ عَلِيٌّ علیه السلام خَرَجَ عَلَى أَثَرِهِ بِالسَّيْفِ فَرَآهُ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَقَالَ يَا

قَنْبَرُ مَا لَکَ قَالَ جِئْتُ لِأَمْشِیَ خَلْفَکَ فَإِنَّ النَّاسَ کَمَا تَرَاهُمْ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَخِفْتُ عَلَیْکَ قَالَ وَیْحَکَ أَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ تَحْرُسُنِی أَمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ قَالَ لَا بَلْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ قَالَ إِنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ لَا یَسْتَطِیعُونَ بِی شَیْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ السَّمَاءِ فَارْجِعْ فَرَجَعَ (۳).

۱- ۱. فی المصدر: ایتونی.

۲- ۲. أمالی الشیخ: ۱۰۳ و ۱۰۴.

۳- ۳. التوحید: ۳۵۰.

**[ترجمه]التوحید: امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام خدمتکاری به اسم قنبر داشت و او حضرت را بسیار دوست می داشت به گونه‌ای که هنگامی که علی علیه السلام بیرون می رفت او با شمشیر پشت سر ایشان از حضرت محافظت می کرد. علی علیه السلام شبی او را دید و فرمود: ای قنبر تو را چه شده است؟ گفت: آمده ام تا پشت سرتان بیایم، ای امیرالمؤمنین مردم چنانند که می‌بینید، نسبت به شما می ترسم. حضرت فرمود: وای بر تو آیا از اهل آسمان مرا محافظت می کنی یا از اهل زمین؟ گفت: البته که از اهل زمین، فرمود: زمینیان نمی توانند برای من کاری انجام دهند مگر به اذن خداوند از آسمان، پس برگردد. قنبر نیز بازگشت. - . التوحید: ۳۵۰ -

**[ترجمه]

«۳»

ختص، [الإختصاص] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ هَارُونَ عَنِ ابْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام قَالَ:

إِذَا رَأَیْتُ مِنْهُمْ أَمْراً مُنْکَراً**أَوْقَدْتُ نَارِی وَ دَعَوْتُ قَنْبَراً(۱).

**[ترجمه]الاختصاص: امام صادق از پدرش علیهما السلام نقل فرمود: که علی علیه السلام فرمود: (شعر)

«اگر از آن ها کاری بد مشاهده کنم، آتشم را روشن می کنم و قنبر را صدا می زنم» - . الاختصاص: ۷۳ - .

**[ترجمه]

«۴»

یر، [بصائر الدرجات] عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُعَلًّی عَنِ ابْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَنْعَی إِلَی رَجُلٍ نَفْسَهُ فَقُلْتُ فِی نَفْسِی وَ إِنَّهُ لَیَعْلَمُ مَتَی یَمُوتُ الرَّجُلُ مِنْ شِیعَتِهِ فَقَالَ شِبْهَ الْمُغْضَبِ یَا إِسْحَاقُ قَدْ کَانَ رُشَیْدٌ الْهَجَرِیُّ یَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَایَا وَ الْبَلَایَا فَالْإِمَامُ أَوْلَی بِذَلِکَ (۲).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: سیف بن عَمیره گفت: از بنده صالح موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که به مردی خبر مرگ او را می داد. به خودم گفتم: مگر او می داند آن مرد از شیعه اش کی می میرد؟ با حالتی غضب آلود فرمود: ای اسحاق، رُشَیْد هَجَرِیّ علم مرگ ها و مصیبت ها را می دانست پس امام شایسته تر و اولی تر از اوست. - . بصائر الدرجات: ۷۳ -

**[ترجمه]

«۵»

ير، [بصائر الدرجات] الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُعَاوِيَهَ(۳) عَنْ إِسْحَاقَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام وَ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام يَا فُلَانُ إِنَّکَ أَنْتَ تَمُوتُ إِلَى شَهْرٍ قَالَ فَأَضْمَرْتُ فِی نَفْسِی كَأَنَّهُ يَعْلَمُ آجَالَ شِيعَتِهِ قَالَ فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ وَ مَا تُنْكِرُونَ مِنْ ذَلِكَ وَ قَدْ كَانَ رُشَيْدٌ الْهَجَرِيُّ مُسْتَضْعَفاً وَ كَانَ يَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا فَالْإِمَامُ أَوْلَى بِذَلِکَ ثُمَّ قَالَ يَا إِسْحَاقُ تَمُوتُ إِلَى سَنَتَيْنِ وَ يَتَشَتَّتُ أَهْلُكَ وَ وُلْدُكَ وَ عِيَالُكَ وَ أَهْلُ بَيْتِكَ وَ يُفْلِسُونَ إِفْلَاساً شَدِيداً(۴).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: اسحاق گفت: نزد ابوالحسن علیه السلام بودم که مردی نزد ایشان آمد. حضرت به او فرمود: ای فلانی تو تا یک ماه آینده می میری؟ گفت: من در دلم گفتم که او مرگ های شیعیان را می داند. اسحاق گفت: امام فرمود: ای اسحاق چه چیز از آن را انکار می کنی؟ رشید هجری که مستضعف بود علم مرگ و مصیبت ها را می دانست، پس امام شایسته تر از اوست. سپس فرمود: ای اسحاق بعد از دو سال می میری و خانواده و فرزندان و همسر و اهل بیت تو هم از هم می پاشند و به شدت در فقر می افتند. - . بصائر الدرجات: ۷۳ -

**[ترجمه]

بیان

مستضعفا أی مظلوما أی یعده الناس ضعیفا لا یعتنون بشأنه أو کانوا یحسبونه ضعیف العقل.

**[ترجمه]مستضعف یعنی مظلوم یعنی مردم او را ضعیف می‌پندارند و توجهی به او نمی‌کنند یا او را ضعیف العقل می‌پندارند.

**[ترجمه]

«۶»

سن، [المحاسن] عُثْمَانُ بْنُ عِيسَى عَنْ أَبِی الْجَارُودِ عَنْ قنو [قِنْوَةَ](۵) ابْنَهِ رُشَيْدٍ الْهَجَرِيِّ قَالَتْ: قُلْتُ لِأَبِی مَا أَشَدَّ اجْتِهَادَكَ فَقَالَ يَا بُنَيَّهِ سَيَجِيءُ قَوْمٌ بَعْدَنَا بَصَائِرُهُمْ فِی دِينِهِمْ أَفْضَلُ مِنِ اجْتِهَادِ أَوَّلِيهِمْ (۶).

ص: ۱۲۳

۱- ۱. الاختصاص: ۷۳. و فیه: أو قدت نارا.

۲- ۲. بصائر الدرجات: ۷۳.

۳- ۳. کذا فی النسخ. و الصحیح کما فی المصدر: الحسن بن علیّ بن فضال، عن معاویه، عن إسحاق.

۴- ۴. بصائر الدرجات: ۷۳.

۵- ۵. فی المصدر: قنوه.

۶- ۶. المحاسن: ۲۵۱.

**[ترجمه]المحاسن: «قنو» یا «قِنْوَه» دختر رشید هجری گفت به پدرم گفتم: شما چقدر مجتهدید، رشید گفت: دخترم بعد از ما مردمی خواهند آمد که بصیرتشان در دین بهتر از اجتهاد گذشتگانشان است. - . المحاسن: ۲۵۱ -

**[ترجمه]

«۷»

شا، [الإرشاد]: مِنْ مُعْجِزَاتِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ أَنَّ مِیثَمَ التَّمَّارِ کَانَ عَبْداً لِامْرَأَهٍ مِنْ بَنِی أَسَدٍ فَاشْتَرَاهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام مِنْهَا فَأَعْتَقَهُ فَقَالَ مَا اسْمُکَ فَقَالَ سَالِمٌ فَقَالَ أَخْبَرَنِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّ اسْمَکَ الَّذِی سَمَّاکَ بِهِ أَبُوکَ فِی الْعَجَمِ مِیثَمٌ قَالَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ (۱) وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَاسْمِی قَالَ فَارْجِعْ إِلَی اسْمِکَ الَّذِی سَمَّاکَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ دَعْ سَالِماً فَرَجَعَ إِلَی مِیثَمٍ وَ اکْتَنَی بِأَبِی سَالِمٍ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام ذَاتَ یَوْمٍ إِنَّکَ تُؤْخَذُ بَعْدِی فَتُصْلَبُ وَ تُطْعَنُ بِحَرْبَهٍ فَإِذَا کَانَ الْیَوْمُ الثَّالِثُ ابْتَدَرَ مَنْخِرَاکَ وَ فَمُکَ دَماً فَتُخْضَبُ لِحْیَتُکَ فَانْتَظِرْ ذَلِکَ الْخِضَابَ فَتُصْلَبُ عَلَی بَابِ دَارِ عَمْرِو بْنِ حُرَیْثٍ عَاشِرَ عَشَرَهٍ أَنْتَ أَقْصَرُهُمْ خَشَبَهً وَ أَقْرَبُهُمْ مِنَ الْمَطْهَرَهِ وَ امْضِ حَتَّی أُرِیَکَ النَّخْلَهَ الَّتِی تُصْلَبُ عَلَی جِذْعِهَا فَأَرَاهُ إِیَّاهَا وَ کَانَ مِیثَمٌ یَأْتِیهَا فَیُصَلِّی عِنْدَهَا وَ یَقُولُ بُورِکْتِ مِنْ نَخْلَهٍ لَکِ خُلِقْتُ وَ لِی غُذِّیتِ وَ لَمْ یَزَلْ مُعَاهِدَهَا(۲) حَتَّی قُطِعَتْ وَ حَتَّی عُرِفَ الْمَوْضِعُ الَّذِی یُصْلَبُ عَلَیْهَا بِالْکُوفَهِ قَالَ وَ کَانَ یَلْقَی عَمْرَو بْنَ حُرَیْثٍ فَیَقُولُ إِنِّی مُجَاوِرُکَ فَأَحْسِنْ جِوَارِی فَیَقُولُ لَهُ عَمْرٌو أَ تُرِیدُ أَنْ تَشْتَرِیَ دَارَ ابْنِ مَسْعُودٍ أَوْ دَارَ ابْنِ حَکِیمٍ وَ هُوَ لَا یَعْلَمُ مَا یُرِیدُ وَ حَجَّ فِی السَّنَهِ الَّتِی قُتِلَ فِیهَا فَدَخَلَ عَلَی أُمِّ سَلَمَهَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهَا فَقَالَتْ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا مِیثَمٌ قَالَتْ وَ اللَّهِ لَرُبَّمَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَذْکُرُکَ وَ یُوصِی بِکَ عَلِیّاً فِی جَوْفِ اللَّیْلِ فَسَأَلَهَا عَنِ الْحُسَیْنِ علیه السلام فَقَالَتْ هُوَ فِی حَائِطٍ لَهُ قَالَ أَخْبِرِیهِ

أَنَّنِی قَدْ أَحْبَبْتُ السَّلَامَ عَلَیْهِ وَ نَحْنُ مُلْتَقُونَ عِنْدَ رَبِّ الْعَالَمِینَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَدَعَتْ بِطِیبٍ وَ طَیَّبَتْ لِحْیَتَهُ وَ قَالَتْ أَمَا إِنَّهَا سَتُخْضَبُ بِدَمٍ فَقَدِمَ الْکُوفَهَ فَأَخَذَهُ عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ زِیَادٍ فَأُدْخِلَ عَلَیْهِ فَقِیلَ لَهُ هَذَا کَانَ مِنْ آثَرِ النَّاسِ عِنْدَ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ وَیْحَکُمْ هَذَا الْأَعْجَمِیُّ قِیلَ لَهُ نَعَمْ قَالَ لَهُ عُبَیْدُ اللَّهِ أَیْنَ رَبُّکَ قَالَ بِالْمِرْصَادِ

۱- ۱. فی المصدر: و صدقت یا أمیر المؤمنین.

۲- ۲.»: یتعاهدها.

لِكُلِّ ظَالِمٍ وَ أَنْتَ أَحَدُ الظَّلَمَهِ قَالَ إِنَّکَ عَلَی عُجْمَتِکَ لَتَبْلُغُ الَّذِی تُرِیدُ قَالَ أَخْبِرْنِی مَا أَخْبَرَکَ صَاحِبُکَ أَنِّی فَاعِلٌ بِکَ قَالَ أَخْبَرَنِی أَنَّکَ تَصْلِبُنِی عَاشِرَ عَشَرَهٍ أَنَا أَقْصَرُهُمْ خَشَبَهً وَ أَقْرَبُهُمْ إِلَی الْمَطْهَرَهِ قَالَ لَنُخَالِفَنَّهُ قَالَ کَیْفَ تُخَالِفُهُ فَوَ اللَّهِ مَا أَخْبَرَ(۱) إِلَّا عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله عَنْ جَبْرَئِیلَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَی فَکَیْفَ تُخَالِفُ هَؤُلَاءِ وَ لَقَدْ عَرَفْتُ الْمَوْضِعَ الَّذِی أُصْلَبُ فِیهِ وَ أَیْنَ هُوَ مِنَ الْکُوفَهِ وَ أَنَا أَوَّلُ خَلْقِ اللَّهِ أُلْجَمُ فِی الْإِسْلَامِ فَحَبَسَهُ وَ حَبَسَ مَعَهُ الْمُخْتَارَ بْنَ أَبِی عُبَیْدَهَ قَالَ لَهُ مِیثَمٌ إِنَّکَ تُفْلِتُ وَ تَخْرُجُ ثَائِراً بِدَمِ الْحُسَیْنِ علیه السلام فَتَقْتُلُ هَذَا الَّذِی یَقْتُلُنَا فَلَمَّا دَعَا عُبَیْدُ اللَّهِ بِالْمُخْتَارِ لِیَقْتُلَهُ طَلَعَ بَرِیدٌ بِکِتَابِ یَزِیدَ إِلَی عُبَیْدِ اللَّهِ یَأْمُرُهُ بِتَخْلِیَهِ سَبِیلِهِ فَخَلَّاهُ وَ أَمَرَ بِمِیثَمٍ أَنْ یُصْلَبَ فَأُخْرِجَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ لَقِیَهُ مَا کَانَ أَغْنَاکَ عَنْ هَذَا فَتَبَسَّمَ وَ قَالَ وَ هُوَ یُومِئُ إِلَی النَّخْلَهِ لَهَا خُلِقْتُ وَ لِی غُذِّیَتْ فَلَمَّا رُفِعَ عَلَی الْخَشَبَهِ اجْتَمَعَ النَّاسُ حَوْلَهُ عَلَی بَابِ عَمْرِو بْنِ حُرَیْثٍ قَالَ عَمْرٌو قَدْ کَانَ وَ اللَّهِ یَقُولُ إِنِّی مُجَاوِرُکَ فَلَمَّا صُلِبَ أَمَرَ جَارِیَتَهُ بِکَنْسِ تَحْتِ خَشَبَتِهِ وَ رَشِّهِ وَ تَجْمِیرِهِ فَجَعَلَ مِیثَمٌ یُحَدِّثُ بِفَضَائِلِ بَنِی هَاشِمٍ فَقِیلَ لِابْنِ زِیَادٍ قَدْ فَضَحَکُمْ هَذَا الْعَبْدُ فَقَالَ أَلْجِمُوهُ وَ کَانَ أَوَّلُ خَلْقِ اللَّهِ أُلْجِمَ فِی الْإِسْلَامِ وَ کَانَ قَتْلُ مِیثَمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَبْلَ قُدُومِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام الْعِرَاقَ بِعَشَرَهِ أَیَّامٍ فَلَمَّا کَانَ الْیَوْمُ الثَّالِثُ مِنْ صَلْبِهِ طُعِنَ مِیثَمٌ بِالْحَرْبَهِ فَکَبَّرَ ثُمَّ انْبَعَثَ فِی آخِرِ النَّهَارِ فَمُهُ وَ أَنْفُهُ دَماً وَ هَذَا مِنْ جُمْلَهِ الْأَخْبَارِ عَنِ الْغُیُوبِ الْمَحْفُوظَهِ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ ذِکْرُهُ شَائِعٌ وَ الرِّوَایَهُ بِهِ بَیْنَ الْعُلَمَاءِ مُسْتَفِیضَهٌ.

وَ مِنْ ذَلِکَ مَا رَوَاهُ ابْنُ عَیَّاشٍ عَنْ مُجَالِدٍ عَنِ الشَّعْبِیِّ عَنْ زِیَادِ بْنِ النَّضْرِ الْحَارِثِیِّ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ زِیَادٍ إِذْ أُتِیَ بِرُشَیْدٍ الْهَجَرِیِّ قَالَ لَهُ زِیَادٌ مَا قَالَ لَکَ صَاحِبُکَ یَعْنِی عَلِیّاً علیه السلام إِنَّا فَاعِلُونَ بِکَ قَالَ تَقْطَعُونَ یَدَیَّ وَ رِجْلَیَّ وَ تَصْلِبُونَنِی فَقَالَ زِیَادٌ أَمَ وَ اللَّهِ لَأُکَذِّبَنَّ حَدِیثَهُ خَلُّوا سَبِیلَهُ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ یَخْرُجَ قَالَ زِیَادٌ وَ اللَّهِ

۱- ۱. فی المصدر: ما أخبرنی.

مَا نَجِدُ(۱) شَيْئاً شَرّاً مِمَّا قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ اقْطَعُوا يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ اصْلِبُوهُ فَقَالَ رُشَيْدٌ هَيْهَاتَ قَدْ بَقِيَ لِي عِنْدَكُمْ شَيْ ءٌ أَخْبَرَنِي بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ زِيَادٌ اقْطَعُوا لِسَانَهُ فَقَالَ رُشَيْدٌ الْآنَ وَ اللَّهِ جَاءَ التَّصْدِيقُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ هَذَا الْخَبَرُ أَيْضاً قَدْ نَقَلَهُ الْمُؤَالِفُ وَ الْمُخَالِفُ عَنْ ثِقَاتِهِمْ عَمَّنْ سَمَّيْنَاهُ وَ اشْتَهَرَ أَمْرُهُ عِنْدَ عُلَمَاءِ الْجَمِيعِ وَ هُوَ مِنْ جُمْلَةِ مَا تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ مِنَ الْمُعْجِزَاتِ وَ الْأَخْبَارِ عَنِ الْغُيُوبِ.

وَ مِنْ ذَلِكَ مَا رَوَاهُ عَامَّةُ أَصْحَابِ السِّيَرِهِ مِنْ طُرُقٍ مُخْتَلِفَهٍ: أَنَّ الْحَجَّاجَ بْنَ يُوسُفَ الثَّقَفِيَّ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ أُحِبُّ أَنْ أُصِيبَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ أَبِي تُرَابٍ فَأَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِدَمِهِ فَقِيلَ لَهُ مَا نَعْلَمُ أَحَداً كَانَ أَطْوَلَ صُحْبَةً لِأَبِي تُرَابٍ مِنْ قَنْبَرٍ مَوْلَاهُ فَبَعَثَ فِي طَلَبِهِ فَأُتِيَ بِهِ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ قَنْبَرٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ أَبُو هَمْدَانَ قَالَ نَعَمْ قَالَ مَوْلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ- قَالَ اللَّهُ مَوْلَايَ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ وَلِيُّ نِعْمَتِي قَالَ ابْرَأْ مِنْ دِينِهِ قَالَ فَإِذَا بَرِئْتُ مِنْ دِينِهِ تَدُلُّنِي عَلَى دِينٍ غَيْرِهِ أَفْضَلَ مِنْهُ قَالَ إِنِّي قَاتِلُكَ فَاخْتَرْ أَيَّ قِتْلَةٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ قَدْ صَيَّرْتُ ذَلِكَ إِلَيْكَ قَالَ وَ لِمَ قَالَ لِأَنَّكَ لَا تَقْتُلُنِي قِتْلَةً إِلَّا قَتَلْتُكَ مِثْلَهَا وَ قَدْ أَخْبَرَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَنَّ مِيتَتِي تَكُونُ ذَبْحاً ظُلْماً بِغَيْرِ حَقٍّ قَالَ فَأَمَرَ بِهِ فَذُبِحَ (۲).

**[ترجمه]ارشاد: از معجزات امیرالمؤمنین علیه السلام این است که میثم تمار برده زنی از بنی اسد بود. حضرت او را خرید و آزاد کرد و فرمود: اسمت چیست؟ گفت: سالم، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد که نامی که پدرت برایت گذاشته است در عجم میثم است. گفت: خدا و رسولش و امیرالمؤمنین راست گفتند، به خدا سوگند آن اسم من است. فرمود: به اسمی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را با آن نامیده برگرد و سالم را رها کن. او خود را میثم نامید و کنیه اش را ابو سالم قرار داد. روزی علی علیه السلام به او فرمود: تو بعد از من دستگیر شده و به دار آویخته می شوی و با نیزه کشته می شوی و در روز سوم بینی و دهان تو خونریزی می کند و محاسنت خونی می شود، پس منتظر آن خضاب باش. پس در سدّه – آستانه – خانه عمرو بن حارث دار آویخته می شوی، تو دهمین آنها هستی و کوتاه ترین چوب آن ها را داری و نزدیک‌ترینشان به مطهره – ابزار تطهیر – هستی، حال راه بیفت تا نخلی را که در تنه آن به دار آویخته می شوی نشانت دهم. حضرت آن را به میثم نشان داد. میثم نزد آن می رفت و نماز می خواند و می گفت: پر برکت باشی ای نخلی که برای تو خلق شدم، و برای من تغذیه شدی. میثم پیوسته به آن سر می زند و از آن محافظت می کرد تا این که قطع شد و حتی مکانی که در کوفه در آنجا آویخته می شود را شناخت. میثم عمرو بن حریث را می دید و به او می گفت: من همسایه تو هستم پس همسایگی ام را نیکو بدار. عمرو به او می گفت: آیا می خواهی خانه پسر مسعود یا پسر حکیم را بخری؟ در حالی که نمی دانست که بر میثم چه خواهد گذشت و او چه می خواهد. او همان سال که در آن کشته شد به حج رفت. پس میثم نزد ام سلمه رفت، ام سلمه گفت: کیستی؟ گفت: من میثم هستم. گفت: به خدا سوگند من بارها از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که از تو یاد می کرد و در دل شب نسبت به تو به علی علیه السلام سفارش می‌نمود. پس درباره حسین علیه السلام از ام سلمه پرسید و گفت: او در باغش است. گفت: به او بگو که دوست داشتم به او سلام کنم و اگر خدا بخواهد ما نزد پروردگار جهانیان همدیگر را خواهیم دید. ام سلمه عطری خواست و محاسن او را عطر زد و گفت: آگاه باش که این محاسن در خون خضاب خواهد شد. میثم به کوفه آمد و عبیدالله بن زیاد او را گرفت و نزد او برده شد و به او گفته شد: این از بانفوذترین کسان نزد علی علیه السلام بود. ابن زیاد گفت: وای بر شما این أعجمی؟ به او گفته شد: بله، عبیدالله به او گفت: پروردگارت کجاست؟ گفت: در کمین هر ظالمی است و تو یکی از آن هایی،. گفت: تو با وجود أعجمی بودنت آنچه می خواهی بلیغ

بیان کردی و گفت: از گفته مولایت مرا باخبر کن که با تو چه می کنم؟ میثم گفت: ایشان به من فرمود که تو مرا ده روز به صلیب می کشی، من کوچک ترین چوب را دارم و نزدیکترینشان به مطهره - ابزار تطهیر -. ابن زیاد گفت: ما خلاف آن را با تو انجام می دهیم، میثم گفت: چگونه خلاف آن را انجام می دهی، به خدا سوگند مرا از آن جز از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و او نیز از جبرئیل علیه السلام و او نیز از خداوند تعالی آگاه نساخت، پس چگونه با آن ها مخالفت می کنی؟ من مکانی را که در آن به صلیب کشیده می شوم می دانم که در کوفه است و من اولین مسلمانی هستم که دهانم دوخته می شود - لگام زده می‌شود -. .

پس ابن زیاد او را به همراه مختار بن ابی عبیده در زندان انداخت. میثم به او گفت: تو از زندان بیرون می آیی و انتقام خون حسین علیه السلام را می گیری و این کسی که ما را می کشد را به هلاکت می رسانی. هنگامی که عبیدالله، مختار را فرا خواند تا بکشد. پیکی از جانب یزید نامه ای آورد که در آن دستور به آزاد شدن مختار داده شده بود، آنگاه ابن زیاد او را آزاد کرد و دستور داد تا میثم را به دار بکشند. او را بیرون آوردند، مردی او را دید و گفت: این نخل چه فایده ای به تو رساند؟ او لبخندی زد و در حالی که به آن نخل اشاره می کرد گفت: من برای او زاده شدم و آن برای من تغذیه شد. هنگامی که بر چوبه دار گذاشته شد مردم اطراف او بر در خانه عمرو بن حریث جمع شدند. عمرو گفت: به خدا سوگند او می گفت: من همسایه تو هستم، هنگامی که به صلیب کشیده شد به زنش دستور داد تا زیر چوبه را جارو و آب پاشی کند و بخور دهد. آن گاه میثم شروع به سخن گفتن از کرامات بنی هاشم کرد به ابن زیاد گفته شد: این برده تو را رسوا ساخت. او گفت: دهان او را بدوزید و اولین مسلمانی بود که دهانش دوخته شد. میثم رحمه الله علیه ده روز قبل آمدن امام حسین علیه السلام به عراق کشته شد. در روز سوم از به دار آویختن او، با نیزه میثم را زدند و او تکبیر گفت: آن گاه در پایان روز از دهان و بینی اش خون سرازیر شد، این از جمله اخبار غیبی محفوظ از امیرالمؤمنین علیه السلام است که ذکر آن شایع و روایت آن بین علما مستفیض است.

از جمله آنها، همانی است که ابن عیّاش از زیاد بن نصر حارثی نقل کرد، او گفت: من پیش زیاد بودم که رشید هجری را به سوی او آوردند و زیاد به او گفت: مولایت علی علیه السلام از اینکه ما با تو چه خواهیم کرد، چه گفت. رشید گفت: دست و پایم را قطع کرده و به صلیبم می کشید. زیاد گفت: به خدا سوگند سخن وی را دروغ خواهم کرد، او را آزاد کنید. هنگامی که خواست خارج شود زیاد گفت: به خدا سوگند ما چیزی بدتر از آنچه مولای و دوستش گفت نیافتیم، دست و پاهای او را قطع کرده و به دار بکشید. رشید گفت: یک چیزی از من نزد شما باقی مانده که امیر مؤمنین علیه السلام مرا از آن باخبر ساخت. زیاد گفت: زبانش را ببرید،. رشید گفت: به خدا سوگند هم اکنون کلام امیرالمؤمنین به اثبات رسید. همچنین این روایت را مخالفان و موافقان مورد اطمینان آن ها از کسی که اسمش را بردیم نقل کرده‌اند و کار او نزد دانشمندان همگان مشهور است و آن از جمله معجزات و اخبار غیبی است که پیشتر بیان شد.

از جمله آن، آن است که سیره نویسان اهل سنت از طرق مختلف روایت کرده اند که روزی حجاج بن یوسف ثقفی گفت: دوست دارم شخصی از یاران علی را کشته و با خون او به خدا نزدیک شوم. به او گفته شد: کسی را بهتر از قنبر نمی شناسیم که هم نشینی اش با علی طولانی تر باشد. آنگاه حجاج دستور داد تا او را بیاورند. هنگامی که او را آوردند به او گفت: تو قنبر هستی. گفت: بله، گفت: ابوهمدان؟ گفت: بله، گفت: مولایت علی بن ابی طالب است؟ گفت: فقط خداوند مولایم است

و امیرالمؤمنین علی علیه السلام ولی نعمتم است، گفت: از دین او برائت بجوی. گفت: اگر برائت جویم تو مرا به دین دیگری بهتر از دین او راهنمایی می کنی؟ گفت: من تو را می کشم، پس انتخاب کن که چه نوع مرگی را دوست می داری؟ گفت: آن را به تو واگذار می کنم، گفت: چرا؟ گفت: چون تو مرا نمی کشی مگر این که مرگ تو نیز آن گونه بود، امیرالمؤمنین علیه السلام به من فرمود: نوع مرگ من، ذبح و با ظلم و بدون حق می باشد: پس حجاج دستور ذبح او را داد. - . ارشاد مفید - ۱۵۵ - ۱۵۲

**[ترجمه]

«۸»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: مَا مُنِعَ مِیثَمٌ رَحِمَهُ اللَّهُ مِنَ التَّقِیَّهِ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ عَلِمَ أَنَّ هَذِهِ الْآیَهَ نَزَلَتْ فِی عَمَّارٍ وَ أَصْحَابِهِ إِلَّا مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمانِ (۳).

کا،(۴) [الکافی] علی عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن جمیل عن محمد بن مروان: مثله (۵)

ص: ۱۲۶

۱- ۱. فی المصدر: ما نجد له.

۲- ۲. الإرشاد للمفید: ۱۵۲- ۱۵۵.

۳- ۳. تفسیر العیّاشیّ ۲: ۲۷۱. و الآیه فی سوره النحل: ۱۰۶.

۴- ۴. من هنا إلی الروایه الآتیه من مختصات نسخه(ک).

۵- ۵. أصول الکافی(الجزء الثانی من الطبعه الحدیثه): ۳۲۰.

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امـام صـادق علیه السـلام فرمود: چه چیزی مانع میثم رحمه الله علیه از تقیه شـد؟ به خـدا سوگنـد او دانست که آیه « إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمانِ » {مگر آن که مجبور شـده و قلبش به ایمـان اطمینـان دارد}دربـاره عمار و اصحابش نازل شده.

کافی: مانند آن ذکر شده است. -. اصول کافی: ۲ (از چاپ جدید): ۳۲۰ -

**[ترجمه]

بيان

لعـل وجه الجمع بين أخبار التقيه و عـدمها فی التبری الحمل على التخيير فيكون هـذا الكلام منه عليه السـلام على وجه الإشـفاق بـأنه كـان يمكنه حفظ النفس بالتقيه فلم تركها على وجه إلا الـذم و الاعتراض (۱) و فی أكثر نسـخ الكتابين ميثم بالرفع فالظاهر قراءه منع على بناء المجهول فيحتمل ما ذكرنا أی لم يكن ممنوعا عن التقيه شـرعا فلم لم يتق و يحتمل أن يكون مـدحا أی وطن نفسه على القتل لحب أمير المؤمنين عليه السـلام مع أنه لم يكن ممنوعا من التقيه و يحتمل أن يكون المعنى لم يمنع من التقيه و لم يتركهـا و لكن لم تنفعه أو المعنى أنه إنمـا تركهـا لعلمه بعـدم الانتفاع بها و عـدم تحقق شـرط التقيه فيه و يمكن أن يقرأ منع على بناء المعلوم أی ليس فعله مانعا للغير عن التقيه لأنه اختار أحد الفردين المخير فيهما أو لاختصاصه به لعدم تحقق شـرطها فيه أو فعله و لم ينفعه و بـالجمله يبعـد عن مثـل ميثم و رشـيد و قنبر رضـی الله عنهم بعـد إخبار أمير المؤمنين عليه السـلام إياهم بما يجری عليهم أمرهم بالتقيه تركهم أمره عليه السـلام و عـدم بيانه عليه السـلام لهم ما يجب عليهم فعله فی هـذا الوقت أبعـد و الله يعلم.

**[ترجمه]شاید جمع کردن بین اخبار تقیه و عدم آن در تبری، حمل بر تخییر باشد و این کلام از آن حضـرت علیه السـلام به دلیـل دلسوزی و ترحم باشـد یعنی او می توانست جـانش را حفـظ کنـد پس چرا تقیه نکرد نه بر وجه نکوهش و اعـتراض. در بیش تر نسـخه های کاتبان «میثُم» با ضمه است و «مُنِعَ= منع شد» در ظاهر به صورت مجهول خوانده می‌شود، پس احتمال دارد همان باشد که ما گفتیم یعنی او از لحاظ شـرعی از تقیه محروم نبود پس چرا تقیه نکرد؟ و احتمال دارد که مدح باشد یعنی او جـان خود را به خـاطر دوست داشـتن امیرالمؤمنین علیه السـلام فـدا کرد بـا اینکه می توانست تقیه کنـد. ممکن است معنی این گونه باشـد: او مانعی برای تقیه نـداشت و آن را ترک نکرد امّا فایده‌ای برایش نداشت یا معنی ممکن است این گونه باشد که او تقیه نکرد چون می دانست که فایـده‌ای نـدارد و شـرط تقیه در او تحقق نمی یابد و ممکن است «مَنَعَ = منع کرد» به صورت معلوم خوانـده شود یعنی کـار او مـانع از تقیه برای دیگران نبود، چون او یکی از دو را که در آن مخیر بود انتخـاب کرد یا این که به او اختصاص داشت چون شرط تقیه در او محقق نشد یا آن را انجام داد و فایده ای برایش نداشت. خلاصه اینکه از امثال میثم و رشـید و قنبر بعیـد است که حضـرت دسـتور تقیه به آن هـا داده باشـد و آن هـا امر حضـرت را رها سازنـد بعـد از اینکه امیرالمؤمنین علیه السـلام آن ها را از سرگذشتشان باخبر ساخته بود، و اینکه آن حضرت برایشان بیان نکرده باشد که این زمان چه کاری را باید انجام بدهند بعیدتر است و فقط آن را خدا می داند.

**[ترجمه]

«۹»

کش، [رجال الکشی] حَمْدَوَیْهِ وَ إِبْرَاهِیمُ مَعاً عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ عَنْ ثَابِتٍ الثَّقَفِیِّ قَالَ: لَمَّا أُمِرَ بِمِیثَمٍ لِیُصْلَبَ قَالَ رَجُلٌ یَا مِیثَمُ لَقَدْ کُنْتَ عَنْ هَذَا غَنِیّاً قَالَ فَالْتَفَتَ إِلَیْهِ مِیثَمٌ ثُمَّ قَالَ وَ اللَّهِ مَا نَبَتَتْ هَذِهِ النَّخْلَهُ إِلَّا لِی وَ لَا اغْتَذَیْتُ إِلَّا لَهَا(۲).

**[ترجمه]رجال الکشی: هنگامی که دستور به دار آویختن میثم داده شد مردی به او گفت: ای میثم تو از این نخل بی نیاز بودی. میثم به او رو کرد و گفت: به خدا سوگند این نخل نرویید مگر برای من و من جز برای آن تغذیه نکردم. - . معرفه اخبار الرجال: ۵۳ -

**[ترجمه]

«۱۰»

مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ قَالَ حَدَّثَنِی عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّهْدِیِّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ شُعَیْبٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ مِیثَمٍ قَالَ أَخْبَرَنِی أَبُو خَالِدٍ التَّمَّارُ قَالَ: کُنْتُ مَعَ مِیثَمٍ التَّمَّارِ بِالْفُرَاتِ یَوْمَ الْجُمُعَهِ فَهَبَّتْ رِیحٌ وَ هُوَ فِی سَفِینَهٍ مِنْ سُفُنِ الرُّمَّانِ قَالَ فَخَرَجَ فَنَظَرَ إِلَی الرِّیحِ فَقَالَ شُدُّوا بِرَأْسِ سَفِینَتِکُمْ إِنَّ هَذَا رِیحٌ عَاصِفٌ مَاتَ مُعَاوِیَهُ السَّاعَهَ قَالَ فَلَمَّا کَانَتِ

۱- ۱. علی وجه الذم و الاعتراض، ظ.

۲- ۲. معرفه أخبار الرجال: ۵۳.

الْجُمُعَهُ الْمُقْبِلَهُ قَدِمَ بَرِيدٌ مِنَ الشَّامِ فَلَقِيتُهُ فَاسْتَخْبَرْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ يَا عَبْدَ اللَّهِ مَا الْخَبَرُ قَالَ النَّاسُ عَلَى أَحْسَنِ حَالٍ تُوُفِّيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَايَعَ النَّاسُ يَزِيدَ قَالَ قُلْتُ أَيَّ يَوْمٍ تُوُفِّيَ قَالَ يَوْمَ الْجُمُعَهِ(۱).

**[ترجمه]أَبُو خَالِد تمّار گفت: من در روز جمعه همراه میثم تمار در فرات بودم، در حالی که او در یک کشتی از کشتی های رمّان بود. بادی وزید، او بیرون آمد و به باد نگاه کرد و گفت: بادبان کشتی هایتان را بکشید این باد تندی است. معاویه همین اکنون مُرد. محمد بن مسعود گفت: جمعه بعدی پیکی از شام آمد و من او را دیدم و خبر را از او جویا شدم و به او گفتم: ای بنده خدا چه خبر است؟ گفت: مردم در بهترین وضع هستند، امیرالمؤمنین در گذشت و مردم با یزید بیعت کردند. گفتم: کدام روز وفات یافت؟ گفت: روز جمعه. - . معرفه اخبار الرجال: ۵۳ -

**[ترجمه]

«۱۱»

مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيِّ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خِرَاشٍ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ فُضَيْلٍ الرَّسَّانِ عَنْ حَمْزَهَ بْنِ مِيثَمٍ قَالَ خَرَجَ أَبِي إِلَى الْعُمْرَهِ فَحَدَّثَنِي قَالَ: اسْتَأْذَنْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَهَ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَيْهَا فَضَرَبَتْ بَيْنِي وَ بَيْنَهَا خِدْراً فَقَالَتْ لِي أَنْتَ مِيثَمٌ فَقُلْتُ أَنَا مِيثَمٌ فَقَالَتْ كَثِيراً مَا رَأَيْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ابْنَ فَاطِمَهَ يَذْكُرُكَ قُلْتُ فَأَيْنَ هُوَ قَالَتْ خَرَجَ فِي غَنَمٍ لَهُ آنِفاً قُلْتُ وَ أَنَا وَ اللَّهِ أُكْثِرُ ذِكْرَهُ فَأَقْرِئِيهِ (۲) فَإِنِّي مُبَادِرٌ فَقَالَتْ يَا جَارِيَهُ اخْرُجِي فَادْهُنِيهِ فَخَرَجَتْ فَدَهَنَتْ لِحْيَتِي بِبَانٍ (۳) فَقُلْتُ أَنَا أَمَا وَ اللَّهِ لَئِنْ دَهَنْتِهَا(۴) لَتُخْضَبَنَّ فِيكُمْ بِالدِّمَاءِ فَخَرَجْنَا فَإِذَا ابْنُ عَبَّاسٍ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا جَالِسٌ فَقُلْتُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ سَلْنِي مَا شِئْتَ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ فَإِنِّي قَرَأْتُ تَنْزِيلَهُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ عَلَّمَنِي تَأْوِيلَهُ فَقَالَ يَا جَارِيَهُ الدَّوَاهَ وَ الْقِرْطَاسَ فَأَقْبَلَ يَكْتُبُ فَقُلْتُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ كَيْفَ بِكَ إِذَا رَأَيْتَنِي مَصْلُوباً تَاسِعَ تِسْعَهٍ أَقْصَرَهُمْ خَشَبَهً وَ أَقْرَبَهُمْ بِالْمَطْهَرَهِ فَقَالَ لِي وَ تَكَهَّنُ أَيْضاً وَ خَرَقَ الْكِتَابَ فَقُلْتُ مَهْ احْفَظْ(۵) بِمَا سَمِعْتَ مِنِّي فَإِنْ يَكُنْ مَا أَقُولُ لَكَ حَقّاً أَمْسَكْتَهُ وَ إِنْ يَكُ بَاطِلًا خَرَقْتَهُ قَالَ هُوَ ذَلِكَ فَقَدِمَ أَبِي عَلَيْنَا فَمَا لَبِثَ يَوْمَيْنِ حَتَّى أَرْسَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ فَصَلَبَهُ تَاسِعَ تِسْعَهٍ أَقْصَرَهُمْ خَشَبَهً وَ أَقْرَبَهُمْ إِلَى الْمَطْهَرَهِ فَرَأَيْتُ الرَّجُلَ الَّذِي جَاءَ إِلَيْهِ لِيَقْتُلَهُ وَ قَدْ أَشَارَ إِلَيْهِ بِالْحَرْبَهِ وَ هُوَ يَقُولُ أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ مَا عَلِمْتُكَ إِلَّا قَوَّاماً ثُمَّ طَعَنَهُ فِي خَاصِرَتِهِ

۱- ۱. معرفه اخبار الرجال: ۵۳.

۲- ۲. كذا في النسخ: و في المصدر: فاقرأنيه السلام.

۳- ۳. البان: شجر معتدل القوام لين ورقه كورق الصفصاف يؤخذ من حبّه دهن طيب.

۴- ۴. في(م) و(خ): دهنتيها.

۵- ۵. في المصدر: احتفظ.

فَأَجَافَهُ فَاحْتُقِنَ الدَّمُ (۱) فَمَكَثَ يَوْمَيْنِ ثُمَّ إِنَّهُ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ بَعْدَ الْعَصْرِ قَبْلَ الْمَغْرِبِ انْبَعَثَ مَنْخِرَاهُ دَماً فَخُضِبَتْ لِحْيَتُهُ بِالدِّمَاءِ.

قال أبو نصر محمد بن مسعود و حدثنى أيضا بهذا الحديث على بن الحسن بن فضال عن أحمد بن محمد الأقرع عن داود بن مهزيار عن على بن إسماعيل عن فضيل عن عمران بن ميثم قال على بن الحسن هو حمزه بن ميثم (۲)

خطاء و قال على أخبرنى به الوشاء بإسناده: مثله سواء غير أنه ذكر عمران بن ميثم.

**[ترجمه]حمزه بن میثم گفت: پدرم به عمره رفت و به من حدیث نقل نمود: من از ام سلمه اجازه ورود به منزلش را گرفتم او بین من و خودش پرده ای کشید و به من گفت: تو میثم هستی؟ گفتم: بله، گفت: من بسیار حسین بن علی پسر فاطمه را می دیدم که از تو یاد می کرد. من گفتم: او کجاست؟ گفت: چند لحظه پیش با گوسفندانش رفت. گفتم: به خدا سوگند من بسیار او را یاد می کنم و به او درود می فرستم، من پیشی گیرنده به سوی او هستم. ام سلمه گفت: ای کنیز برو و به او روغن بزن، او رفت و محاسنم را با شیره درخت بان روغنی کرد من گفتم: به خدا سوگند اگر آن را روغن بزنی همانا در میان شما با خون خضاب خواهد شد. پس ما بیرون رفتیم و دیدیم که ابن عباس رحمه الله علیهما نشسته است. گفتم: ای پسر عباس آنچه از تفسیر قرآن می خواهی از من بپرس که من تنزیل آن را بر امیرالمؤمنین خواندم و ایشان تأویلش را به من آموخت. گفت: ای کنیز دوات و کاغذ بیاور، و شروع به نوشتن کرد من گفتم: ای پسر عباس چه حالتی پیدا می کنی اگر مرا به دار آویخته شده ببینی در حال که نهمین نفر هستم و کوتاه‌ترین چوب آنان را دارم و نزدیک‌ترین آنان به مطهره - ابزار تطهیر - هستم؟ او به من گفت: آیا پیشگویی هم می کنی؟ و نامه را پاره کرد. من گفتم: دست نگه دار و آنچه را که از من شنیدی را به حافظه بسپار، اگر آنچه که به تو گفتم درست بود آن را نگه دار در غیر این صورت آن را پاره کن. حمزه بن میثم گفت: همینطور است، پدرم نزد ما آمد، دو روز نگذشته بود که عبیدالله بن زیاد او را خواست و او را به دار آویخت در حالی که او نهمین نفر آنان بود و کوتاه‌ترین چوب آنان را داشت و نزدیک‌ترین آنان به مطهره - ابزار تطهیر - بود. من مردی را که به سوی او آمد تا او را بکشد دیدم. نیزه را به طرف او گرفت و میثم می گفت: به خدا سوگند من تو را جز قوّام نمی‌دانستم. آن گاه با نیزه به شکمش زد و شکم او را درید و خون در شکم او جمع شد و دو روز (زنده) ماند. در روز سوم بعد از عصر، قبل از مغرب از بینی او خون جاری شد و محاسنش با خون خضاب شد. - . معرفه اخبار الرجال: ۵۳ و ۵۴ -

ابونصر محمد بن مسعود نیز همین حدیث را با اندک تفاوتی نقل کرده است.

**[ترجمه]

«۱۲»

حَمْدَوَيْهِ وَ إِبْرَاهِيمُ قَالا حَدَّثَنَا أَيُّوبُ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: قَالَ لِي مِيثَمٌ التَّمَّارُ ذَاتَ يَوْمٍ يَا أَبَا حُكَيْمٍ إِنِّي أُخْبِرُكَ بِحَدِيثٍ وَ هُوَ حَقٌّ قَالَ فَقُلْتُ يَا أَبَا صَالِحٍ بِأَيِّ شَيْءٍ تُحَدِّثُنِي قَالَ إِنِّي أَخْرُجُ الْعَامَ إِلَى مَكَّةَ فَإِذَا قَدِمْتُ الْقَادِسِيَّةَ رَاجِعاً أَرْسَلَ إِلَيَّ هَذَا الدَّعِيُّ ابْنُ زِيَادٍ رَجُلًا فِي مِائَةِ فَارِسٍ حَتَّى يَجِيءَ بِي إِلَيْهِ فَيَقُولُ لِي أَنْتَ مِنْ هَذِهِ السَّبَّابِيَّةِ الْخَبِيثَةِ الْمُحْتَرِقَةِ الَّتِي قَدْ يَبِسَتْ عَلَيْهَا جُلُودُهَا وَ ايْمُ اللَّهِ لَأُقَطِّعَنَّ يَدَكَ وَ رِجْلَكَ فَأَقُولُ لَا رَحِمَكَ اللَّهُ فَوَ اللَّهِ لَعَلِيٌّ علیه السلام كَانَ أَعْرَفَ بِكَ مِنْ حَسَنٍ

عليه السلام حِينَ ضَرَبَ رَأْسَکَ بِالدِّرَّهِ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ- يَا أَبَتِ لَا تَضْرِبْهُ فَإِنَّهُ يُحِبُّنَا وَ يُبْغِضُ عَدُوَّنَا فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام مُجِيباً لَهُ اسْكُتْ يَا بُنَيَّ فَوَ اللَّهِ لَأَنَا أَعْلَمُ بِهِ مِنْکَ فَوَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ إِنَّهُ لَوَلِيٌّ لِعَدُوِّکَ وَ عَدُوٌّ لِوَلِيِّکَ قَالَ فَيَأْمُرُ بِی عِنْدَ ذَلِکَ فَأُصْلَبُ فَأَكُونُ أَوَّلَ هَذِهِ الْأُمَّهِ أُلْجَمُ بِالشَّرِيطِ فِی الْإِسْلَامِ فَإِذَا كَانَ الْيَوْمُ الثَّالِثُ فَقُلْتُ غَابَتِ الشَّمْسُ أَوْ لَمْ تَغِبْ ابْتَدَرَ مَنْخِرَایَ دَماً عَلَى صَدْرِی وَ لِحْيَتِی قَالَ فَرَصَدْنَاهُ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الثَّالِثُ فَقُلْتُ غَابَتِ الشَّمْسُ أَوْ لَمْ تَغِبْ ابْتَدَرَ مَنْخِرَاهُ عَلَى صَدْرِهِ وَ لِحْيَتِهِ دَماً قَالَ فَاجْتَمَعْنَا سَبْعَهً مِنَ التَّمَّارِينَ فَاتَّعَدْنَا بِحَمْلِهِ فَجِئْنَا إِلَيْهِ لَيْلًا وَ الْحُرَّاسُ يَحْرُسُونَهُ وَ قَدْ أَوْقَدُوا النَّارَ فَحَالَتِ النَّارُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فَاحْتَمَلْنَاهُ بِخَشَبَهٍ حَتَّى انْتَهَيَا بِهِ إِلَى فَيْضٍ مِنْ مَاءٍ

ص: ۱۲۹

۱- ۱. اجافه بالطعنه: بلغ بها جوفه. احتقن الدم: اجتمع فی الجوف من طعنه جائفه.

۲- ۲. معرفه اخبار الرجال: ۵۳ و ۵۴.

فِی مُرَادٍ فَدَفَنَّاهُ فِیهِ وَ رَمَیْنَا الْخَشَبَهَ فِی مُرَادٍ فِی الْخَرَابِ وَ أَصْبَحَ فَبَعَثَ الْخَیْلَ فَلَمْ تَجِدْ شَیْئاً قَالَ وَ قَالَ یَوْماً یَا أَبَا حُکَیْمٍ تَرَی هَذَا الْمَکَانَ لَیْسَ یُؤَدَّی فِیهِ طَسْقٌ وَ الطَّسْقُ أَدَاءُ الْأَجْرِ وَ لَئِنْ طَالَتْ بِکَ الْحَیَاهُ لَتُؤَدِّیَنَّ طَسْقَ هَذَا الْمَکَانِ إِلَی رَجُلٍ فِی دَارِ الْوَلِیدِ بْنِ عُقْبَهَ اسْمُهُ زُرَارَهُ- قَالَ سَدِیرٌ فَأَدَّیْتُهُ عَلَی خِزْیٍ إِلَی رَجُلٍ فِی دَارِ الْوَلِیدِ بْنِ عُقْبَهَ یُقَالُ لَهُ زُرَارَهُ(۱).

**[ترجمه]حنان بن سدیر از پدرش از جدش نقل می کنند که گفت : روزی میثم تمار به من گفت: ای ابا حُکَیم من تو را از حدیثی که حق است با خبر می کنم. گفتم:ای ابا صالح از چه چیز برایم سخن می گویی؟ گفت: من امسال به مکه می روم هنگامی که خواستم از قادسیه برگردم، ابن زیاد حرامزاده مردی با صد سوار کار به سوی من می فرستد و مرا نزد او می برند و به من می گوید: تو از این اسیران خبیث آتش گرفته‌ای هستی که پوستشان کلفت شده است، به خدا سوگند دست و پایت را قطع می کنم. پس من می گویم: خداوند تو را نیامرزد، به خدا سوگند علی علیه السلام آشناتر از حسن علیه السلام به تو بود هنگامی که به سرت تازیانه زد و حسن به او فرمود: پدرجان او را نزن، او دوستدار ما و دشمن دشمنانمان است. علی علیه السلام به او فرمود: پسرکم ساکت شو، به خدا سوگند من از تو به او آگاه ترم، قسم به کسی که دانه را شکافت و جان را آفرید، او دوست دشمن تو و دشمن دوست توست. پس دستور به دار آویختن مرا می دهد، و من اولین این امت می شوم که در اسلام دهنش دوخته می شود. من روز سوم می گویم: خورشید غروب کرده یا نکرده، خون از بینی ام بر سینه و محاسنم جاری می شود. گفت: ما او را می پاییدیم، من روز سوم گفتم: خورشید غروب کرده یا نکرده خون از بینی اش بر سینه و محاسنش جاری شد. گفت: ما هفت نفر از خرما فروشان را جمع کرده و قرار گذاشتیم که او را برداریم. پس شبانگاه به سوی او رفتیم در حالی که نگهبانان از او محافظت می کردند، آن ها آتش برافروختند و آتش بین ما و آن ها مانع شد و او را بر تخته‌ای حمل کردیم تا کنار یک رودخانه پر آب رسیدیم و او را در آنجا دفن کردیم و تخته را در خرابه ای انداختیم، هنگامی که صبح شد ابن زیاد سواره ها را فرستاد ولی چیزی نیافتند.

هم چنین روزی گفت: ای ابا حکیم! اجاره بهای این مکان داده نمی شود و اگر زنده بودی باید بهای آن را به مردی که در خانه ولید بن عقبه است و اسمش زراره است بدهی. سدیر گفت: من با شرمندگی آن را به مردی در خانه ولید بن عقبه که زراره نام داشت، دادم. - . معرفه اخبار الرجال: ۵۴ و ۵۵ -

**[ترجمه]

«۱۳»

جَبْرَئِیلُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الصَّیْرَفِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ یُوسُفَ بْنِ عِمْرَانَ الْمِیثَمِیِّ قَالَ سَمِعْتُ مِیثَماً(۲)

النَّهْرَوَانِیَّ یَقُولُ: دَعَانِی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ قَالَ کَیْفَ أَنْتَ یَا مِیثَمُ إِذَا دَعَاکَ دَعِیُّ بَنِی أُمَیَّهَ(۳) عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ زِیَادٍ إِلَی الْبَرَاءَهِ مِنِّی فَقُلْتُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَنَا وَ اللَّهِ لَا أَبْرَأُ مِنْکَ قَالَ إِذَنْ وَ اللَّهِ یَقْتُلُکَ وَ یَصْلِبُکَ قُلْتُ أَصْبِرُ فَذَاکَ فِی اللَّهِ قَلِیلٌ فَقَالَ یَا مِیثَمُ إِذاً تَکُونَ مَعِی فِی دَرَجَتِی قَالَ وَ کَانَ مِیثَمٌ یَمُرُّ بِعَرِیفِ قَوْمِهِ (۴) وَ یَقُولُ یَا فُلَانُ کَأَنِّی بِکَ وَ قَدْ دَعَاکَ دَعِیُّ بَنِی أُمَیَّهَ ابْنُ دَعِیِّهَا فَیَطْلُبُنِی مِنْکَ أَیَّاماً فَإِذَا قَدِمْتُ عَلَیْکَ ذَهَبْتَ بِی إِلَیْهِ حَتَّی یَقْتُلَنِی عَلَی بَابِ دَارِ عَمْرِو بْنِ حُرَیْثٍ فَإِذَا کَانَ یَوْمُ الرَّابِعِ ابْتَدَرَ

مَنْخِرَایَ دَماً عَبِیطاً وَ کَانَ مِیثَمٌ یَمُرُّ بِنَخْلَهٍ فِی سَبِخَهٍ فَیَضْرِبُ بِیَدِهِ عَلَیْهَا وَ یَقُولُ یَا نَخْلَهُ مَا غُذِّیتِ إِلَّا لِی وَ مَا غُذِّیتُ إِلَّا لَکِ وَ کَانَ یَمُرُّ بِعَمْرِو بْنِ حُرَیْثٍ وَ یَقُولُ یَا عَمْرُو إِذَا جَاوَرْتُکَ فَأَحْسِنْ جِوَارِی فَکَانَ عَمْرٌو یَرَی أَنَّهُ یَشْتَرِی دَاراً أَوْ ضَیْعَهً لَزِیقَ (۵) ضَیْعَتِهِ فَکَانَ یَقُولُ لَهُ عَمْرٌو لَیْتَکَ قَدْ فَعَلْتَ ثُمَّ خَرَجَ مِیثَمٌ النَّهْرَوَانِیُّ إِلَی مَکَّهَ فَأَرْسَلَ الطَّاغِیَهُ عَدُوُّ اللَّهِ ابْنُ زِیَادٍ- إِلَی عَرِیفِ مِیثَمٍ فَطَلَبَهُ مِنْهُ فَأَخْبَرَهُ

ص: ۱۳۰

۱- ۱. معرفه اخبار الرجال: ۵۴ و ۵۵.

۲- ۲. فی المصدر: میثم.

۳- ۳. فی المصدر بعد ذلک: ابن دعیها.

۴- ۴. العریف من یعرف أصحابه. القیم بأمر القوم و النقیب.

۵- ۵. اللزیق: اللصیق.

أَنَّهُ بِمَكَّةَ فَقَالَ لَهُ لَئِنْ لَمْ تَأْتِنِي بِهِ لَأَقْتُلَنَّكَ فَأَجَّلَهُ أَجَلًا وَ خَرَجَ الْعَرِيفُ إِلَى الْقَادِسِيَّةِ يَنْتَظِرُ مِيثَماً فَلَمَّا قَدِمَ مِيثَمٌ قَالَ أَنْتَ مِيثَمٌ قَالَ نَعَمْ أَنَا مِيثَمٌ قَالَ تَبَرَّأْ مِنْ أَبِي تُرَابٍ (۱) دقَالَ لَا أَعْرِفُ أَبَا تُرَابٍ قَالَ تَبَرَّأْ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ- فَقَالَ لَهُ فَإِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ قَالَ إِذاً وَ اللَّهِ لَأَقْتُلُكَ (۲) قَالَ أَمَا لَقَدْ كَانَ يَقُولُ لِي إِنَّكَ سَتَقْتُلُنِي وَ تَصْلِبُنِي عَلَى بَابِ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الرَّابِعِ ابْتَدَرَ مَنْخِرَايَ دَماً عَبِيطاً فَأَمَرَ بِهِ فَصُلِبَ عَلَى بَابِ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ- فَقَالَ لِلنَّاسِ سَلُونِي وَ هُوَ مَصْلُوبٌ قَبْلَ أَنْ أُقْتَلَ فَوَ اللَّهِ لَأُخْبِرُكُمْ بِعِلْمِ مَا يَكُونُ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ وَ مَا يَكُونُ مِنَ الْفِتَنِ فَلَمَّا سَأَلَهُ النَّاسُ حَدَّثَهُمْ حَدِيثاً وَاحِداً إِذْ أَتَاهُ رَسُولٌ مِنْ قِبَلِ ابْنِ زِيَادٍ فَأَلْجَمَهُ بِلِجَامٍ مِنْ شَرِيطٍ وَ هُوَ أَوَّلُ مَنْ أُلْجِمَ بِلِجَامٍ وَ هُوَ مَصْلُوبٌ (۳).

يج، [الخرائج و الجرائح] عن عمران عن أبيه ميثم: مثله (۴)

**[ترجمه]ميثم نهرواني گفت: اميرالمؤمنين عليه السلام مرا صدا كرد و فرمود: اى ميثم اگر حرامزاده بنى اميه عبيدالله بن زياد تو را دعوت كرد و خواست از من برائت بجويى چه مى كنى؟ گفتم: اى اميرالمؤمنين به خدا سوگند از تو برائت نمى جويم. حضرت فرمود: به خدا سوگند بنابراين تو را مى كشد و به دار مى آويزد. گفتم: صبر مى كنم و آن در راه خداوند كم است. فرمود: اى ميثم در اين صورت هم رتبه من مى شوى. ميثم نزد ريش سفيد قومش مى رفت و مى گفت: اى فلانى گويى مى... بينم كه روزى حرامزاده بنى اميه پسر حرامزاده آنان كسى را به سوى تو مى‌فرستد و چند روز سراغ مرا از تو مى گيرد و وقتى من نزد تو آمدم مرا نزد او مى‌برى تا اين كه بر در خانه عمرو بن حريث مرا مى‌كشد و در روز چهارم از بينى ام خون تازه جريان مى يابد. ميثم به نخلى در شوره زار مى گذشت و با دستش به آن مى زد و مى گفت: اى نخل تو جز براى من تغذيه نكرده‌اى و من جز از براى تو اطعام نشده‌ام. او پيش عمرو بن حريث مى رفت و مى گفت: اى عمرو اگر همسايه ات شدم، همسايگى مرا نيكو دار. عمرو فكر مى كرد كه او خانه يا زمينى چسبيده به زمين او مى خرد. پس عمرو به او مى گفت: اى كاش انجام داده‌بودى!. آنگاه ميثم نهروانى به مكه رفت و ابن زياد ستمگر و دشمن خدا پيكى به سر جوخه و يار ميثم فرستاد و ميثم را از او طلب كرد، و او گفت: كه در مكه است. او به سر جوخه گفت: اگر او را نزد من نياورى حتماً تو را مى كشم و وقتى براى او تعيين كرد. آن مرد به قادسيه رفت و منتظر ميثم ماند. چون ميثم آمد ابن زياد به او گفت: آيا تو ميثمى؟ گفت: بله من ميثم هستم. گفت: از ابو تراب برائت جوى. گفت: من ابو تراب را نمى شناسم، گفت: از على بن ابى طالب برائت جوى، ميثم به او گفت: اگرانجام ندهم؟ گفت: به خدا سوگند تو را مى كشم. ميثم گفت: على عليه السلام مى‌فرمود كه مرا تو مى كشى و بر در عمرو بن حريث به دار مى آويزى و وقتى چهار روز گذشت از بينى ام خون تازه جارى مى شود. ابن زياد دستور قتل او را داد و او را به در خانه عمرو آويختند. ميثم در حالى كه بر سر دار بود به مردم گفت: قبل از اينكه كشته شوم از من سؤال كنيد، به خدا سوگند من آنچه را كه تا روز قيامت اتفاق مى افتد و از فتنه ها شما را آگاه مى كنم. هنگامى كه مردم از او سؤال كردند يك حديث براى آن ها گفت كه پيكى از سوى ابن زياد نزد او آمد و دهان او را با الشريط لگام زد و او اولين كسى بود كه بالاى دار دهانش لگام زده شد. - معرفه اخبار الرجال: ۵۵ و ۵۶ -

الخرائج: از عمران و پدرش ميثم نيز مانند آن نقل شده است. - الخرائج و الجرائح:۲۰ -

**[ترجمه]

بيان

الشريط حبل يفتل من خوص.

**[ترجمه]الشريط طنابی است که از برگ درخت خرما تابیده شده

**[ترجمه]

«۱۴»

کش، [رجال الکشی] وَ رُوِیَ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا عَنْ أَبِیهِ عَنْ آبَائِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ قَالَ: أَتَی مِیثَمٌ التَّمَّارُ دَارَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقِیلَ لَهُ إِنَّهُ نَائِمٌ فَنَادَی بِأَعْلَی صَوْتِهِ انْتَبِهْ أَیُّهَا النَّائِمُ فَوَ اللَّهِ لَتُخْضَبَنَّ لِحْیَتُکَ مِنْ رَأْسِکَ فَانْتَبَهَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ أَدْخِلُوا مِیثَماً فَقَالَ (۵) أَیُّهَا النَّائِمُ وَ اللَّهِ لَتُخْضَبَنَّ لِحْیَتُکَ مِنْ رَأْسِکَ فَقَالَ صَدَقْتَ وَ أَنْتَ وَ اللَّهِ لَیُقْطَعَنَّ یَدَاکَ وَ رِجْلَاکَ وَ لِسَانُکَ وَ لَتُقْطَعَنَّ النَّخْلَهُ الَّتِی فِی الْکُنَاسَهِ فَتُشَقُّ أَرْبَعَ قِطَعٍ فَتُصْلَبُ أَنْتَ عَلَی رُبُعِهَا وَ حُجْرُ بْنُ عَدِیٍّ عَلَی رُبُعِهَا وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَکْتَمَ عَلَی رُبُعِهَا وَ خَالِدُ بْنُ مَسْعُودٍ عَلَی رُبُعِهَا قَالَ مِیثَمٌ فَشَکَکْتُ فِی نَفْسِی وَ قُلْتُ إِنَّ

۱- ۱. کأن فی العباره سقطا، و الظاهر أن یکون هکذا: فجاء به العریف إلی ابن زیاد، فقال ابن زیاد: تبرأ من ابی تراب.

۲- ۲. فی المصدر: لاقتلنک.

۳- ۳. معرفه اخبار الرجال: ۵۵ و ۵۶.

۴- ۴. الخرائج و الجرائح: ۲۰.

۵- ۵. فی المصدر: فقال له.

عَلِيّاً لَيُخْبِرُنَا بِالْغَيْبِ فَقُلْتُ لَهُ أَ وَ كَائِنٌ ذَاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ- فَقَالَ إِي وَ رَبِّ الْكَعْبَهِ كَذَا عَهِدَهُ إِلَيَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله قَالَ فَقُلْتُ لِمَ (۱) يُفْعَلُ ذَلِكَ بِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَيَأْخُذَنَّكَ الْعُتُلُّ الزَّنِيمُ ابْنُ الْأَمَهِ الْفَاجِرَهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ- قَالَ وَ كَانَ يَخْرُجُ إِلَى الْجَبَّانَهِ وَ أَنَا مَعَهُ فَيَمُرُّ بِالنَّخْلَهِ فَيَقُولُ لِي يَا مِيثَمُ إِنَّ لَكَ وَ لَهَا شَأْناً مِنَ الشَّأْنِ قَالَ فَلَمَّا وَلِيَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ الْكُوفَهَ وَ دَخَلَهَا تَعَلَّقَ عَلَمُهُ بِالنَّخْلَهِ الَّتِي بِالْكُنَاسَهِ فَتَخَرَّقَ فَتَطَيَّرَ مِنْ ذَلِكَ فَأَمَرَ بِقَطْعِهَا فَاشْتَرَاهَا رَجُلٌ مِنَ النَّجَّارِينَ فَشَقَّهَا أَرْبَعَ قِطَعٍ قَالَ مِيثَمٌ فَقُلْتُ لِصَالِحٍ ابْنِي فَخُذْ مِسْمَاراً مِنْ حَدِيدٍ فَانْقُشْ عَلَيْهِ اسْمِي وَ اسْمَ أَبِي وَ دُقَّهُ فِي بَعْضِ تِلْكَ الْأَجْذَاعِ.

قَالَ فَلَمَّا مَضَى بَعْدَ ذَلِكَ أَيَّامٌ أَتَوْنِي قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ السُّوقِ فَقَالُوا يَا مِيثَمُ انْهَضْ مَعَنَا إِلَى الْأَمِيرِ نَشْتَكِي (۲) إِلَيْهِ عَامِلَ السُّوقِ فَنَسْأَلَهُ أَنْ يَعْزِلَهُ عَنَّا وَ يُوَلِّيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ قَالَ وَ كُنْتُ خَطِيبَ الْقَوْمِ فَنَصَتَ لِي وَ أَعْجَبَهُ مَنْطِقِي فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ تَعْرِفُ هَذَا الْمُتَكَلِّمَ قَالَ وَ مَنْ هُوَ قَالَ مِيثَمٌ التَّمَّارُ الْكَذَّابُ مَوْلَى الْكَذَّابِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ فَاسْتَوَى جَالِساً فَقَالَ لِي مَا تَقُولُ فَقُلْتُ كَذَبَ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ بَلْ أَنَا الصَّادِقُ مَوْلَى الصَّادِقِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَقّاً فَقَالَ لِي لَتَبْرَأَنَّ مِنْ عَلِيٍّ وَ لَتَذْكُرَنَّ مَسَاوِيَهُ وَ تَتَوَلَّى عُثْمَانَ وَ تَذْكُرُ مَحَاسِنَهُ أَوْ لَأُقَطِّعَنَّ يَدَيْكَ وَ رِجْلَيْكَ وَ لَأُصَلِّبَنَّكَ فَبَكَيْتُ فَقَالَ لِي بَكَيْتَ مِنَ الْقَوْلِ دُونَ الْفِعْلِ فَقُلْتُ وَ اللَّهِ مَا بَكَيْتُ مِنَ الْقَوْلِ وَ لَا مِنَ الْفِعْلِ وَ لَكِنِّي بَكَيْتُ مِنْ شَكٍّ كَانَ دَخَلَنِي يَوْمَ أَخْبَرَنِي سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ فَقَالَ لِي وَ مَا قَالَ لَكَ قَالَ فَقُلْتُ أَتَيْتُهُ الْبَابَ فَقِيلَ لِي إِنَّهُ نَائِمٌ فَنَادَيْتُ انْتَبِهْ أَيُّهَا النَّائِمُ فَوَ اللَّهِ لَتُخْضَبَنَّ لِحْيَتُكَ مِنْ رَأْسِكَ فَقَالَ صَدَقْتَ وَ أَنْتَ وَ اللَّهِ لَيُقْطَعَنَّ يَدَاكَ وَ رِجْلَاكَ وَ لِسَانُكَ وَ لَتُصْلَبَنَّ فَقُلْتُ وَ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ بِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَأْخُذُكَ الْعُتُلُّ الزَّنِيمُ ابْنُ الْأَمَهِ الْفَاجِرَهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ- قَالَ فَامْتَلَأَ غَيْظاً ثُمَّ قَالَ لِي وَ اللَّهِ لَأُقَطِّعَنَّ يَدَيْكَ وَ رِجْلَيْكَ وَ لَأَدَعَنَّ لِسَانَكَ حَتَّى أُكَذِّبَكَ وَ

۱- ۱. و من يفعل ظ.

۲- ۲. في المصدر: نشكو.

أَكَذِّبَ مَوْلَاكَ فَأَمَرَ بِهِ فَقُطِعَتْ يَدَاهُ وَ رِجْلَاهُ ثُمَّ أَخْرِجَ وَ أَمَرَ بِهِ أَنْ يُصْلَبَ فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ أَيُّهَا النَّاسُ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَسْمَعَ الْحَدِيثَ الْمَكْنُونَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ- قَالَ فَاجْتَمَعَ النَّاسُ وَ أَقْبَلَ يُحَدِّثُهُمْ بِالْعَجَائِبِ قَالَ وَ خَرَجَ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ وَ هُوَ يُرِيدُ مَنْزِلَهُ فَقَالَ مَا هَذِهِ الْجَمَاعَةُ قَالَ مِيثَمٌ التَّمَّارُ يُحَدِّثُ النَّاسَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ فَانْصَرَفَ مُسْرِعاً فَقَالَ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ بَادِرْ فَابْعَثْ إِلَى هَذَا مَنْ يَقْطَعُ لِسَانَهُ فَإِنِّي لَسْتُ آمَنُ أَنْ يَتَغَيَّرَ قُلُوبَ أَهْلِ الْكُوفَهِ فَيَخْرُجُوا عَلَيْكَ قَالَ فَالْتَفَتَ إِلَى حَرَسِيٍّ فَوْقَ رَأْسِهِ فَقَالَ اذْهَبْ فَاقْطَعْ لِسَانَهُ قَالَ فَأَتَاهُ الْحَرَسِيُّ وَ قَالَ لَهُ يَا مِيثَمُ قَالَ مَا تَشَاءُ قَالَ أَخْرِجْ لِسَانَكَ فَقَدْ أَمَرَنِي الْأَمِيرُ بِقَطْعِهِ قَالَ مِيثَمٌ أَلَا زَعَمَ ابْنُ الْأَمَهِ الْفَاجِرَهِ أَنَّهُ يُكَذِّبُنِي وَ يُكَذِّبُ مَوْلَايَ هَاكَ لِسَانِي قَالَ فَقَطَعَ لِسَانَهُ وَ تَشَحَّطَ سَاعَةً فِي دَمِهِ ثُمَّ مَاتَ وَ أَمَرَ بِهِ فَصُلِبَ قَالَ صَالِحٌ فَمَضَيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ أيام [بِأَيَّامٍ]-(۱)

فَإِذَا هُوَ قَدْ صُلِبَ عَلَى الرُّبُعِ الَّذِي كَتَبْتُ وَ دَقَقْتُ فِيهِ الْمِسْمَارَ(۲).

**[ترجمه]رجال الکشی: میثم تمار به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، به او گفته شد حضرت خوابیده است. آنگاه با صدای بلند گفت: بیدار شو، به خدا سوگند محاسنت به خون سرت خضاب می شود. امیرالمؤمنین علیه السلام بیدار شد و فرمود: میثم را داخل کنید. آنگاه به علی علیه السلام گفت: به خدا سوگند محاسنت به خون سرت خضاب می شود. حضرت فرمود: راست می گویی به خدا سوگند دست و پا و زبان تو نیز قطع و بریده خواهد شد و نخلی که در کناسه است قطع می شود و به چهار تکه در می آید و تو در یک چهارم آن به دار آویخته می شوی و حجر بن عدی و محمد بن أکتم و خالد بن مسعود هر کدام در هر یک چهارم آن به دار آویخته می شوند. میثم گفت: من شک کردم و گفتم: علی از غیب به ما سخن می گوید و به او گفتم: ای امیرالمؤمنین آن چه گفتی اتفاق می افتد؟ فرمود: بله، قسم به پروردگار کعبه! پیامبر صلی الله علیه و آله به من چنین فرمود. گفتم ای امیرالمؤمنین چرا آن کار را با من می کنند؟ گفت: تو را حمال حرام زاده پسر کنیز بدکاره عبیدالله بن زیاد می گیرد. گفت: ایشان با من به گورستان می رفت و به آن نخل می گذشت و به من می فرمود: ای میثم تو با این نخل کار خواهی داشت. هنگامی که عبیدالله بن زیاد زمام کوفه را به دست گرفت آنجا آمد و پرچمش به آن نخلی که در کناسه بود گیر کرد و پاره شد. او این کار را به فال بد گرفت و دستور به قطع آن داد. نجاری آن را دید و به چهار قسمت تقسیم کرد. میثم گفت: من به پسرم صالح گفتم: میخی آهنی بردار و اسم من و پدرم را روی آن حک کن و در یکی از آن ساقه ها بکوب.

چند روز بعد از آن افرادی از بازاریان نزد من آمده و گفتند: ای میثم با من نزد امیر بیا تا از کارگزار بازار شکایت کنیم و از امیر بخواهیم که او را برکنار کرده و شخص دیگری را به جای او بر ما منصوب سازد. گفت: من خطیب قوم بودم او به من گوش داد و کلامم را پسندید. عمرو بن حریث به او گفت: خداوند امیر را سلامت بدارد آیا این سخن گو را می شناسی؟ گفت: او کیست؟ گفت: میثم تمار دروغ گو، دوست علی بن ابی طالب دروغ گوست. ابن زیاد صاف نشست و به من گفت: چه می گویی؟ گفتم: خداوند امیر را اصلاح کند دروغ است، من راستگویم و دوست علی بن ابی طالبِ راستگو هستم، او به من گفت: باید از علی برائت بجویی و بدی هایش را بگویی و از عثمان حمایت کرده و خوبی هایش را ذکر کنی در غیر این صورت دست و پاهایت را قطع می کنم و به دارت می آویزم. من گریه کردم و او گفت: از گفته گریستی و هنوز عمل نکرده‌ام؟ گفتم: به خدا سوگند نه برای آن گفته گریه کردم و نه آن عمل، بلکه برای شکی گریه کردم که روزی که سرور و مولایم مرا با خبر کرد بر من وارد شد. ابن زیاد به من گفت: علی به تو چه گفت؟ گفتم: به خانه او رفتم و به من گفته شد: او

خوابیده است من صدا زدم: ای خوابیده بیدار شو به خدا سوگند محاسنت از خون سرت خضاب می شود. ایشان فرمود: راست گفتی به خدا سوگند دست و پا و زبان تو نیز قطع خواهد شد و به دار آویخته می شوی؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین علیه السلام چه کسی آن کار را با من انجام می دهد؟ فرمود: عبیدالله بن زیاد آن شخص حمال و حرام زاده و پسر کنیز بدکاره. گفت: او به شدت عصبانی شد و به من گفت: به خدا سوگند من دست و پایت را قطع می کنم و زبانت را باقی می گذارم تا تو و مولایت را تکذیب کنم. آن گاه دستور به آن داد و دست و پایش قطع شد پس دستور داد که به دار آویخته شود و میثم با صدای بلند گفت: ای مردم چه کسی می خواهد حدیث غیبی از علی بن ابی طالب علیه السلام را بشنود؟ مردم جمع شدند و او شروع کرد که غرائب حدیث را به ایشان بگوید. آنگاه عمرو بن حریث خارج شد و خواست به منزلش برود و گفت: این جمعیت چیست؟ گفتند: میثم تمار است که درباره علی بن ابی طالب علیه السلام با مردم سخن می گوید. او خیلی سریع برگشت و گفت: خداوند امیر را سلامت بدارد اقدام فرمایید و کسی را بفرستید تا زبان او را ببرد من مطمئن نیستم که نیت های کوفیان عوض شود و بر شما بشورند. او به نگهبان بالای سرش نگاه کرد و گفت: برو و زبانش را ببر. نگهبان پیش او رفت و به او گفت: ای میثم، گفت: چه می خواهی؟ گفت: زبانت را بیرون بیاور که امیر دستور به بریدن آن کرده است. میثم گفت: آیا پسر کنیز بدکاره گمان کرده که من و مولایم را تکذیب می کند؟ زبانم را بگیر. نگهبان زبان او را برید و میثم لحظه ای در خون فرو رفت و آنگاه درگذشت. سپس دستور داد و به دار کشیده شد. صالح گفت: چند روزی گذشت و من دیدم که او بر همان قطعه چوبی که من روی آن نوشته و میخ در آن کوبیده بودم به دار کشیده شده است. - معرفه اخبار الرجال ۵۶ - ۵۸. -

**[ترجمه]

«۱۵»

ختص، [الإختصاص] کش، [رجال الکشی] إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْحُسَيْنِيُّ الْعَقِيقِيُّ رَفَعَهُ قَالَ: سُئِلَ (۳)

قَنْبَرٌ مَوْلَى مَنْ أَنْتَ فَقَالَ مَوْلَايَ (۴) مَنْ ضَرَبَ بِسَيْفَيْنِ وَ طَعَنَ بِرُمْحَيْنِ وَ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ وَ بَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَ هَاجَرَ الْهِجْرَتَيْنِ وَ لَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَنَا مَوْلَى صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثِ النَّبِيِّينَ وَ خَيْرِ الْوَصِيِّينَ وَ أَكْبَرِ الْمُسْلِمِينَ وَ يَعْسُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَ نُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَ رَئِيسِ الْبَكَّائِينَ وَ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَ سِرَاجِ الْمَاضِينَ وَ ضَوْءِ الْقَائِمِينَ وَ أَفْضَلِ الْقَانِتِينَ وَ لِسَانِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ أَوَّلِ الْمُؤْمِنِينَ (۵) مِنْ آلِ يس الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرَئِيلَ الْأَمِينِ وَ الْمَنْصُورِ بِمِيكَائِيلَ الْمَتِينِ وَ الْمَحْمُودِ عِنْدَ أَهْلِ السَّمَاءِ أَجْمَعِينَ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ

۱- ۱. کذا فی النسخ: و فی المصدر: بأیام.

۲- ۲. معرفه اخبار الرجال: ۵۶- ۵۸.

۳- ۳. فی الاختصاص: و فی روایه العامّه سئل اه.

۴- ۴. کذا فی(ک): و فی(م) و(خ): مولی. و فی المصدرین: انا مولی.

۵- ۵. فی الاختصاص: و اول الوصیین.

وَ السَّابِقِينَ وَ قَاتِلِ النَّاكِثِينَ وَ الْمَارِقِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَ مُجَاهِدِ أَعْدَائِهِ النَّاصِبِينَ وَ مُطْفِئِ نَارِ(۱) الْمُوقِدِينَ وَ أَفْخَرِ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ وَ أَوَّلِ مَنْ أَجَابَ (۲) وَ اسْتَجَابَ لِلَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَصِيِّ نَبِيِّهِ فِي الْعَالَمِينَ وَ أَمِينِهِ عَلَى الْمَخْلُوقِينَ وَ خَلِيفَهِ مَنْ بُعِثَ إِلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَ السَّابِقِينَ وَ مُبِيدِ الْمُشْرِكِينَ وَ سَهْمٍ مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ وَ لِسَانِ كَلِمَهِ الْعَابِدِينَ نَاصِرِ دِينِ اللَّهِ وَ وَلِيِّ اللَّهِ وَ لِسَانِ كَلِمَهِ اللَّهِ وَ نَاصِرِهِ فِي أَرْضِهِ وَ عَيْبَهِ عِلْمِهِ وَ كَهْفِ دِينِهِ إِمَامِ أَهْلِ الْأَبْرَارِ-(۳) مَنْ رَضِيَ عَنْهُ الْعَلِيُّ الْجَبَّارُ-(۴) سَمِحٌ سَخِيٌّ حَيِيٌّ بُهْلُولٌ سَنَحْنَحِيٌّ زَكِيٌّ مُطَهَّرٌ أَبْطَحِيٌّ جَرِيٌّ هُمَامٌ صَابِرٌ صَوَّامٌ مَهْدِيٌّ مِقْدَامٌ قَاطِعُ الْأَصْلَابِ مُفَرِّقُ الْأَحْزَابِ عَالِي الرِّقَابِ أَرْبَطُهُمْ عِنَاناً وَ أَثْبَتُهُمْ جَنَاناً وَ أَشَدُّهُمْ شَكِيمَهً بَازِلٌ بَاسِلٌ صِنْدِيدٌ هِزَبْرٌ ضِرْغَامٌ حَازِمٌ عَزَّامٌ حَصِيفٌ خَطِيبٌ مِحْجَاجٌ كَرِيمُ الْأَصْلِ شَرِيفُ الْفَضْلِ فَاضِلُ الْقَبِيلَهِ نَقِيُّ الْعَشِيرَهِ(۵) زَكِيُّ الرَّكَانَهِ مُؤَدِّي الْأَمَانَهِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ ابْنُ عَمِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا الْإِمَامُ الْمَهْدِيُّ الرَّشَادِ مُجَانِبُ الْفَسَادِ الْأَشْعَثُ الْحَاتِمُ الْبَطَلُ الْجُمَاجِمُ وَ اللَّيْثُ الْمُزَاحِمُ بَدْرِيٌّ مَكِّيٌّ حَنَفِيٌّ رُوحَانِيٌّ شَعْشَعَانِيٌّ مِنَ الْجِبَالِ شَوَاهِقُهَا وَ مِنْ ذِي الْهِضَابِ (۶) رُءُوسُهَا وَ مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا وَ مِنَ الْوَغَى لَيْثُهَا الْبَطَلُ الْهُمَامُ وَ اللَّيْثُ الْمِقْدَامُ وَ الْبَدْرُ التَّمَامُ مِحَكُّ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ وَ أَبُو السِّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقّاً حَقّاً عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ الصَّلَوَاتُ الزَّكِيَّهُ وَ الْبَرَكَاتُ السَّنِيَّهُ(۷).

۱- ۱. في الاختصاص: نيران.

۲- ۲. في الاختصاص: و اول من حارب و استجلب.

۳- ۳. في المصدرين: امام الابرار.

۴- ۴. في الاختصاص: مرضى عند العلى الجبار.

۵- ۵. في الاختصاص: العتره.

۶- ۶. الهضبه: الجبل المنبسط على وجه الأرض و في(كش): ذي الهضبات.

۷- ۷. الاختصاص: ۷۳ و ۷۴. معرفه اخبار الرجال: ۴۹ و ۵۰.

**[ترجمه]اختصاص - رجال الکشی: از قنبر سؤال شد: مولای تو کیست؟ گفت: مولای من کسی است که با دو شمشیر و نیزه ضربه زد و به سوی دو قبله نماز خواند و دوبار هجرت کرد و لحظه ای به خداوند کفر نورزید، من خدمت گزار بنده صالح مؤمنان، وارث پیامبران و برترین جانشینان و بزرگ ترین مسلمانان و رهبر مؤمنان و نور مجاهدان و سرور گریه کنندگان و زینت عبادت کنندگان و چراغ گذشتگان و نور به پا خیزان و برترین پارسایان و زبان رسول پروردگار جهانیان و اولین مؤمن از آل یس، تأیید شده با جبرئیل امین و یاری شده توسط میکائیل متین و حمد شده نزد تمامی اهل آسمان، سرور مسلمانان و گذشتگان، به قتل رساننده عهد شکنان و از دین برگشتگان و ستمگران و حمایت کننده از حرم مسلمانان و جهاد کننده با دشمنان در کمین نشسته و خاموش کننده آتش روشن کنندگان است و او با افتخارترین کسی است که بعد از تمامی قریش آمد و اولین کسی است که به خدا لبیک گفت، او امیرالمؤمنین جانشین پیامبرش در جهانیان و امانت دارش بین مردم و خلیفه کسانی است که به سوی آن ها فرستاده شد، سرور مسلمانان و گذشتگان و نابود کننده مشرکان و تیری از کمان خداوند بر منافقین و زبان کلمه عبادت کنندگان و یاور دین خدا، و ولی خدا، زبان سخن خداوند و یاورش در زمین و خزانه علمش و پناه دینش، امام نیکوکاران، کسی که بلند مرتبه جبّار از او راضی بود، با گذشتِ سخاوتمند، با حیا و سرور جامع همه خوبی ها و بسیار شب زنده دار، پاکیزه مطهر أبطحی و دلاور بلند همت صابر، بسیار روزه گیرنده، هدایت شده، بسیار حمله کننده بر دشمنان، قطع کننده اصل و تبار و جدا کننده احزاب، مسلط شده بر گردن ها، پایبندترین آنان به قوانین شریعت و با ثبات ترین آن ها از نظر قلب و با سرشت ترین آنان، پر تجربه، شجاع، دلاور، شیر و مصمم و بسیار با اراده، خردمند سخنور و بسیار دلیل آورنده، دارای اصل نیکو و نسب شریف، فاضل قبیله، پاک عشیره، پاک باوقار، برگرداننده امانت در بین بنی هاشم، پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله، امام هدایت گر و راهنما، دوری کننده از فساد و بدی، ژولیده موی بخشنده، قهرمانِ سروران، شیر در تنگنا قرار دهنده، بدری، مکی، حنفی روحانی، تابناک، بلندترین کوه ها، قله و نوک تپه ها، سید و سرور اعراب، شیر میدان کارزار، قهرمان بلند همت و شیر بسیار حمله ور، ماه کامل، محک مؤمنان، وارث دو مشعر، پدر حسن و حسین علیهما السلام، به خدا سوگند او امیر المؤمنین واقعی واقعی علی بن ابی طالب علیه السلام است که پاک‌ترین درودها و ارزشمندترین برکات خداوند بر او باد.

**[ترجمه]

توضیح

البهلول بالضم الضحاک و السید الجامع لکل خیر و رجل سنحنح لا ینام اللیل و الیاء للمبالغه کالأحمری و الهمام (۱) الملک العظیم الهمه و السید الشجاع السخی قوله عالی الرقاب أی یعلوها و یسلط علیها و ربط العنان کنایه عن التقید بقوانین الشریعه أو حمل الناس علیها و الشکیمه الطبع و اللجام الحدیده المعترضه فی فم الفرس و البازل الرجل الکامل فی تجربته و الباسل الأسد و الشجاع و الصندید السید الشجاع و الهزبر بکسر الهاء و فتح الزاء و سکون الباء الأسد و الشدید الصلت و الضرغام بالکسر الأسد و الحصیف من استکمل عقله و المحجاج بالکسر الجدل الکامل فی الحجاج و الفصل القضاء بین الحق و الباطل و یحتمل أن یکون المراد هنا المحل الذی انفصل منه من الوالدین و الأجداد و الرکانه الوقار و فی بعض النسخ بالزای المعجمه أی الحدس و الفطانه و الأشعث المغبر الرأس و فی بعض النسخ الأسغب بالغین المعجمه و الباء الموحده أی الجائع و الحاتم بالکسر القاضی و بالفتح الجواد و الجماجم السادات و العظماء و لعل الألف و اللام فی البطل زید من النساخ قوله محک المؤمنین أی بولایته و

متابعته یعرف المؤمنون و درجاتهم و فی بعض النسخ مجلی المؤمنین من التجلیه أی مصفیهم و منورهم.

**[ترجمه]بُهلول یعنی خندان و سرور جامع همه خیرها. سنحنح: کسی که شب نمی‌خوابد و یاِ آن برای مبالغه است مثل احمری. همام: پادشاه بلند همت و سرور، شجاع، سخاوتمند. عالی الرقاب: بر آنها سلطه می‌یابد. ربط العنان: کنایه از تقید به قوانین شریعت است یا مردم را به سوی آن می‌برد. شکیمه: سرشت. لجام: آهنی که در دهان اسب گذاشته می‌شود. بازل: مرد با تجربه کامل. باسل: شیر دلاور. صندید: سرور شجاع. هِزَبر: شیر و شجاع. ضِرغام: شیر. حصیف: کسی که عقلش کامل است. مِحجاج: کسی که در احتجاج کامل است. الفصل: قضاوت بین حق و باطل. ممکن است مقصود از شریف الفصل، محلی باشد که والدین و نیاکان از آن جدا می‌شوند و رکانه: وقار. در بعضی نسخه‌ها با زاء است یعنی تخمین و زیرکی. اشعث: خاک‌آلوده سر. در بعضی نسخه‌ها اسغب است یعنی گرسنه. حاتم به کسر یعنی قاضی و با فتح یعنی بخشنده. جماجم: بزرگان و سروران. شاید الف و لام در البطل از سوی نسخه‌نویسان اضافه شده باشد. محک المؤمنین یعنی به ولایت و معرفت او مؤمنان و درجات آنان شناخته می‌شود. در بعضی نسخه‌ها مجلّی المؤمنین است از تجلیه، یعنی صفا دهنده و منور کننده آنان.

**[ترجمه]

«۱۶»

کش، [رجال الکشی] مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ قَیْسٍ القومشی [الْقُومِسِیِ] عَنْ أَحْلَمَ بْنِ یَسَارٍ(۲) عَنْ أَبِی الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَسْکَرِ علیه السلام: أَنَّ قَنْبَراً مَوْلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام دَخَلَ عَلَی الْحَجَّاجِ بْنِ یُوسُفَ- فَقَالَ لَهُ مَا الَّذِی کُنْتَ تَلِی مِنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ- فَقَالَ کُنْتُ أُوَضِّیهِ فَقَالَ لَهُ مَا کَانَ یَقُولُ إِذَا فَرَغَ مِنْ وُضُوئِهِ فَقَالَ کَانَ یَتْلُو هَذِهِ الْآیَةَ فَلَمَّا نَسُوا ما ذُکِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَیْهِمْ أَبْوابَ کُلِّ شَیْ ءٍ حَتَّی إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ

ص: ۱۳۵

۱- ۱. بالضم.

۲- ۲. کذا فی النسخ. و فی المصدر: احکم بن یسار و فی جامع الرواه: احکم بن بشار.

رَبِّ الْعالَمِینَ -(۱) فَقَالَ الْحَجَّاجُ أَظُنُّهُ کَانَ یَتَأَوَّلُهَا عَلَیْنَا قَالَ نَعَمْ فَقَالَ مَا أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا ضَرَبْتُ عِلَاوَتَکَ -(۲) قَالَ إِذَنْ أَسْعَدَ وَ تَشْقَى فَأَمَرَ بِهِ (۳).

شی، [تفسیر العیاشی] مرسلا عنه علیه السلام: مثله (۴).

**[ترجمه]رجال الکشی: قنبر خدمتکار امیرالمؤمنین علیه السلام بر حجاج بن یوسف وارد شد و به او گفت: چه مسئولیتی از علی علیه السلام را بر عهده داشتی؟ گفت: آب وضو برایش می‌ریختم. حجاج به او گفت: چه می گفت هنگامی که وضویش را تمام می‌کرد؟ قنبر گفت: این آیه را تلاوت می کرد «فَلَمَّا نَسُوا ما ذُکِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَیْهِمْ أَبْوابَ کُلِّ شَیْ ءٍ حَتَّى إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» {پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند را فراموش کردند درهای هر چیزی را بر آنان گشودیم تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند شاد گردیدند؟ ناگهان (گریبان) آن ها را گرفتیم و یکباره نومید شدند پس ریشه آن گروهی که ستم کردند برکنده شد و ستایش برای خداوند پروردگار جهانیان است} - . انعام/۴۴ - ۴۵ - . حجاج گفت: فکر می کنم آیه را بر ما تأویل می‌کرد؟ گفت: بله. پس گفت: چه می کنی اگر گردنت را بزنم؟ گفت: من سعادتمند می‌شوم و تو نگون‌بخت. پس دستور داد گردنش را بزنند.

تفسیر عیاشی: مانند آن را از آن حضرت علیه السلام روایت کرد. - تفسیر عیاشی: ۱: ۳۵۹ -

**[ترجمه]

«۱۷»

کش، [رجال الکشی] مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ وُهَیْبِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الصَّیْرَفِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنَّاطِ عَنْ وَهْبِ بْنِ حَفْصٍ الْجَرِیرِیِّ عَنْ أَبِی حَیَّانَ الْبَجَلِیِّ عَنْ قِنْوَا بِنْتِ الرُّشَیْدِ الْهَجَرِیِّ قَالَ: قُلْتُ لَهَا أَخْبِرِینِی مَا سَمِعْتِ مِنْ أَبِیکِ قَالَتْ سَمِعْتُ أَبِی یَقُولُ أَخْبَرَنِی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ یَا رُشَیْدُ کَیْفَ صَبْرُکَ مَتَى أَرْسَلَ إِلَیْکَ دَعِیُّ بَنِی أُمَیَّةَ فَقَطَعَ یَدَیْکَ وَ رِجْلَیْکَ وَ لِسَانَکَ قُلْتُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ آخِرُ ذَلِکَ إِلَى الْجَنَّةِ فَقَالَ یَا رُشَیْدُ أَنْتَ مَعِی فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ قَالَتْ فَوَ اللَّهِ مَا ذَهَبَتِ الْأَیَّامُ حَتَّى أَرْسَلَ إِلَیْهِ عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ زِیَادٍ الدَّعِیُّ فَدَعَاهُ إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَأَبَى أَنْ یَبْرَأَ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ الدَّعِیُّ فَبِأَیِّ مِیتَةٍ قَالَ لَکَ تَمُوتُ فَقَالَ لَهُ أَخْبَرَنِی خَلِیلِی أَنَّکَ تَدْعُونِی إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنْهُ فَلَا أَبْرَأُ فَتُقَدِّمُنِی فَتَقْطَعُ یَدَیَّ وَ رِجْلَیَّ وَ لِسَانِی فَقَالَ وَ اللَّهِ لَأُکَذِّبَنَّ قَوْلَهُ قَالَ فَقَدَّمُوهُ فَقَطَعُوا یَدَیْهِ وَ رِجْلَیْهِ وَ تَرَکُوا لِسَانَهُ فَحَمَلْتُ أَطْرَافَ یَدَیْهِ وَ رِجْلَیْهِ فَقُلْتُ یَا أَبَتِ هَلْ تَجِدُ أَلَماً لِمَا(۵) أَصَابَکَ فَقَالَ لَا یَا بُنَیَّةِ (۶) إِلَّا کَالزِّحَامِ بَیْنَ النَّاسِ فَلَمَّا احْتَمَلْنَاهُ وَ أَخْرَجْنَاهُ مِنَ الْقَصْرِ اجْتَمَعَ النَّاسُ حَوْلَهُ فَقَالَ آتُونِی (۷) بِصَحِیفَةٍ وَ دَوَاةٍ أَکْتُبْ لَکُمْ مَا یَکُونُ إِلَى یَوْمِ السَّاعَةِ فَأَرْسَلَ إِلَیْهِ الْحَجَّامَ یَقْطَعُ لِسَانَهُ فَمَاتَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَیْهِ فِی لَیْلَتِهِ قَالَ وَ کَانَ أَمِیرُ

۱- ۳. سوره الأنعام: ۴۴- ۴۵.

۲- ۱. العلاوه- بالكسر-: أعلى الرأس أو العنق.

۳- ۲. معرفه اخبار الرجال: ۵۰.

۴- ۳. تفسير العيّاشىّ: ج ۱ ص ۳۵۹.

۵- ۴. فى المصدر: مما.

۶- ۵. فى المصدر و(م) و(خ): يا بنيه.

۷- ۶. فى المصدر و(م) و(خ): ايتونى.

الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يُسَمِّيهِ رُشَيْدَ الْبَلَايَا وَ قَدْ كَانَ أَلْقِيَ إِلَيْهِ عِلْمُ الْبَلَايَا وَ الْمَنَايَا فَكَانَ فِي حَيَاتِهِ إِذَا لَقِيَ الرَّجُلَ قَالَ لَهُ أَنْتَ تَمُوتُ بِمِيتَةِ كَذَا وَ تُقْتَلُ أَنْتَ يَا فُلَانُ بِقِتْلَةِ كَذَا وَ كَذَا فَيَكُونُ كَمَا يَقُولُ الرُّشَيْدُ وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ أَنْتَ رُشَيْدُ الْبَلَايَا أَوْ تُقْتَلَ (۱)

بِهَذِهِ الْقِتْلَهِ فَكَانَ كَمَا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام(۲).

ختص، [الإختصاص] جعفر بن الحسين عن محمد بن الحسن عن محمد بن أبی القاسم عن محمد بن علی الصيرفی: مثله (۳)

يج، [الخرائج و الجرائح] عن قنوا: مثله (۴).

**[ترجمه]رجال الكشی: أَبِي حَيَّانَ بَجَلِي گفت به قِنْوَا دختر رشيد هجری گفتم: به من خبر بده چه از پدرت شنيدی؟ گفت: از پدرم شنيدم كه می گفت: اميرالمؤمنين عليه السلام به من فرمود: ای رشيد تو چگونه صبر می كنی اگر حرامزاده بنی اميه تو را فرا بخواند و دست و پاها و زبانت را ببرد؟ گفتم: ای اميرالمؤمنين عليه السلام آيا سرانجام آن به بهشت ختم می شود؟ فرمود: ای رشيد تو همراه من در دنيا و آخرت هستی. قنوا گفت: به خدا سوگند چند روزی نگذشته بود كه فرستاده ابن زياد حرامزاده، پدرم را به سوی او برد تا از اميرالمؤمنين عليه السلام برائت جويد و او خودداری كرد. ابن زياد به او گفت: دوست داری چگونه بميری؟ او گفت: مولايم به من فرمود تو مرا برای برائت از او فرا می خوانی و من اين كار را نمی كنم آن گاه مرا می‌آوری و دست و پا و زبانم را قطع می كنی. ابن زياد گفت: به خدا سوگند من خلاف گفته او را انجام می دهم. سپس گفت: دست و پای او را ببريد و زبانش را رها كنيد. من اعضای دست و پای او را حمل كرده و گفتم: پدر جان آيا احساس درد می كنی؟ گفت: دخترم نه مگر مانند ازدحام بين مردم. هنگامی كه او را برداشتيم و از قصر خارج كرديم مردم اطراف او جمع شدند و او گفت: كاغذ و دواتی به من بدهيد تا شما را از آنچه تا روز قيامت اتفاق می افتد باخبر كنم. آن گاه ابن زياد حجام را به سوی او فرستاد و زبانش را بريد. او همان شب وفات يافت. اميرالمؤمنين عليه السلام او را رشيد مصيبت ها می ناميد و علم مصيبت و مرگ ها را به او آموخته بود. او در زندگی اش اگر كسی را مشاهده می كرد می گفت: تو به چنان مرگی خواهيد مرد و چنين و چنان كشته خواهی شد. پس همان گونه می شد كه رشيد خبر داده بود. اميرالمؤمنين عليه السلام به او می فرمود: تو رشيد مصيبت ها هستی و اين گونه كشته می شوی پس آن شد كه اميرالمؤمنين فرموده بود. - . معرفه اخبار الرجال: ۵۰ و ۵۱ -

الاختصاص: مانند آن آمده است. - . الاختصاص: ۷۷ و ۷۸ -

الخرائج: از قنوا مانند آن ذكر شده است. - [۳]. در نسخه چاپ شده خرائج موجود نيست. -

**[ترجمه]

«۱۸»

كش، [رجال الكشی] جَبْرَئِيلُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ الْأَسَدِيِّ عَنْ فُضَيْلِ بْنِ

زُبَيْرٍ قَالَ: خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَوْماً إِلَى بُسْتَانِ الْبَرْنِيِّ وَ مَعَهُ أَصْحَابُهُ فَجَلَسَ تَحْتَ نَخْلَةٍ ثُمَّ أَمَرَ بِنَخْلَةٍ فَلُقِطَتْ فَأُنْزِلَ مِنْهَا رُطَبٌ فَوُضِعَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ قَالُوا فَقَالَ رُشَيْدٌ الْهَجَرِيُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَطْيَبَ هَذَا الرُّطَبَ فَقَالَ يَا رُشَيْدُ أَمَا إِنَّكَ تُصْلَبُ عَلَى جِذْعِهَا قَالَ رُشَيْدٌ فَكُنْتُ أَخْتَلِفُ إِلَيْهَا طَرَفَيِ النَّهَارِ أَسْقِيهَا وَ مَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ- قَالَ فَجِئْتُهَا يَوْماً وَ قَدْ قُطِعَ سَعَفُهَا قُلْتُ اقْتَرَبَ أَجَلِي ثُمَّ جِئْتُ يَوْماً فَجَاءَ الْعَرِيفُ فَقَالَ أَجِبِ الْأَمِيرَ فَأَتَيْتُهُ فَلَمَّا دَخَلْتُ الْقَصْرَ إِذَا خَشَبٌ مُلْقًى ثُمَّ جِئْتُ يَوْماً آخَرَ فَإِذَا النِّصْفُ الْآخَرُ قَدْ جُعِلَ زُرْنُوقاً يُسْتَقَى عَلَيْهِ الْمَاءُ فَقُلْتُ مَا كَذَبَنِي خَلِيلِي فَأَتَانِيَ الْعَرِيفُ فَقَالَ أَجِبِ الْأَمِيرَ فَأَتَيْتُهُ فَلَمَّا دَخَلْتُ الْقَصْرَ إِذَا الْخَشَبُ مُلْقًى فَإِذَا فِيهِ الزُّرْنُوقُ فَجِئْتُ حَتَّى ضَرَبْتُ الزُّرْنُوقَ بِرِجْلِي ثُمَّ قُلْتُ لَكَ غُذِّيتُ وَ لِي نَبَتَّ-(۵) ثُمَّ أُدْخِلْتُ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَقَالَ هَاتِ مِنْ كَذِبِ صَاحِبِكَ قُلْتُ وَ اللَّهِ مَا أَنَا بِكَذَّابٍ وَ لَا هُوَ

۱- ۱. فی المصدر و(م) و(خ): ای تقتل و فی(ت): تقتل.

۲- ۲. معرفه اخبار الرجال ۵۰ و ۵۱.

۳- ۳. الاختصاص: ۷۷ و ۷۸.

۴- ۴. لم نجده فی الخرائج المطبوع.

۵- ۵. فی المصدر و(م) و(خ): انبتت.

وَ لَقَدْ أَخْبَرَنِی أَنَّکَ تَقْطَعُ یَدَیَّ وَ رِجْلَیَّ وَ لِسَانِی قَالَ إِذاً وَ اللَّهِ نُکَذِّبُهُ اقْطَعُوا یَدَیْهِ وَ رِجْلَیْهِ وَ أَخْرِجُوهُ فَلَمَّا حُمِلَ إِلَی أَهْلِهِ أَقْبَلَ یُحَدِّثُ النَّاسَ بِالْعَظَائِمِ وَ هُوَ یَقُولُ أَیُّهَا النَّاسُ سَلُونِی وَ إِنَّ لِلْقَوْمِ عِنْدِی طَلِبَهً لَمْ یَقْضُوهَا فَدَخَلَ رَجُلٌ عَلَی ابْنِ زِیَادٍ فَقَالَ لَهُ مَا صَنَعْتَ قَطَعْتَ یَدَیْهِ وَ رِجْلَیْهِ وَ هُوَ یُحَدِّثُ النَّاسَ بِالْعَظَائِمِ قَالَ فَأَرْسَلَ إِلَیْهِ رُدُّوهُ وَ قَدِ انْتَهَی إِلَی بَابِهِ فَرَدُّوهُ فَأَمَرَ بِقَطْعِ یَدَیْهِ وَ رِجْلَیْهِ وَ لِسَانِهِ وَ أَمَرَ بِصَلْبِهِ (۱).

**[ترجمه]رجال الکشی: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام با یارانش به نخلستان رفت و زیر نخلی نشست آنگاه به آن امر کرد و آن نخل تکان خورد و خرما از آن افتاد، و حضرت به آنان داد. رشید هجری گفت: ای امیرالمؤمنین این خرما چقدر خوشمزه است. حضرت فرمود: ای رشید تو به تنه آن به دار آویخته می شوی. رشید گفت: من بامداد و شامگاه به نزد آن رفته و آن را آبیاری می کردم. بعد از اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام وفات یافت من روزی نزد آن رفته و دیدم که شاخه هایش قطع شده است. گفتم: اجلم نزدیک شده است. روزی رئیس سربازها نزد من آمد و گفت: نزد امیر برو. نزد او رفتم و هنگامی که وارد قصر او شدم ناگهان چوبی افتاد، سپس روز دیگر آمدم و نیمی دیگر را دیدم که مناره چاه شده بود و از آن آب کشیده می... شد. پس گفتم: دوستم به من دروغ نگفت. آن سر جوخه نزد من آمد و گفت: نزد امیر برو. من هنگامی که وارد قصر شدم دیدم آن تکه چوب افتاده و زُرْنُوق چاه است. من آمدم و آن مناره را با پایم زدم، و گفتم: برای تو تغذیه شدم و تو برای من روییدی. پس بر عبیدالله بن زیاد وارد شدم و او گفت: از دروغ‌های مولایت بگو. گفتم: به خدا سوگند نه من دروغ گو هستم و نه او. علی علیه السلام به من فرمود که تو دست و پا و زبانم را می بری. ابن زیاد گفت: به خدا سوگند من خلاف آن را ثابت می کنم. دست و پاهایش را قطع کنید و او را بیرون بیندازید. هنگامی به خانه اش بردند شروع به سخن گفتن با مردم از امور عظیم کرد و می گفت: ای مردم از من بپرسید، این مردم از من درخواست هایی دارند که آن ها ادا نکرده اند. آن گاه شخصی بر ابن زیاد وارد شد و به او گفت: چطور دست و پای او را قطع کردی در حالی که او با مردم از امور عظیم سخن می گوید؟ آن گاه ابن زیاد گفت: او را باز گردانید در حالی که به درب منزلش رسیده بود. پس او را برگرداندند و ابن زیاد دستور به قطع کردن دست و پاها و زبان او داد و سپس دستور داد او را به دار بیاویزند. - . معرفه اخبار الرجال: ۵۱ و ۵۲ -

**[ترجمه]

بیان

الزرنوقان بالضم و یفتح منارتان تبنیان علی جانبی رأس البئر.

**[ترجمه]زرنوقان: - با فتحه و ضمه - دو مناره که در دو طرف سر چاه بنا می‌کنند.

**[ترجمه]

«۱۹»

فض، [کتاب الروضه]: قِیلَ کَانَ مَوْلَانَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام یَخْرُجُ مِنَ الْجَامِعِ بِالْکُوفَهِ فَیَجْلِسُ عِنْدَ مِیثَمٍ

التَّمّارِ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ فَیُحَادِثُهُ فَیُقَالُ إِنَّهُ قَالَ لَهُ ذَاتَ یَوْمٍ أَ لَا أُبَشِّرُکَ یَا مِیثَمُ- فَقَالَ بِمَا ذَا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ- قَالَ بِأَنَّکَ تَمُوتُ مَصْلُوباً فَقَالَ یَا مَوْلَایَ وَ أَنَا عَلَی فِطْرَهِ الْإِسْلَامِ قَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ لَهُ یَا مِیثَمُ تُرِیدُ أُرِیکَ الْمَوْضِعَ الَّذِی تُصْلَبُ فِیهِ وَ النَّخْلَهَ الَّتِی تُعَلَّقُ عَلَیْهَا وَ عَلَی جِذْعِهَا قَالَ نَعَمْ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ- فَجَاءَ بِهِ إِلَی رَحْبَهِ الصَّیَارِفِ (۲) وَ قَالَ لَهُ هَاهُنَا ثُمَّ أَرَاهُ نَخْلَهً قَالَ لَهُ عَلَی جِذْعِ هَذِهِ فَمَا زَالَ مِیثَمٌ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ یَتَعَاهَدُ تِلْکَ النَّخْلَهَ حَتَّی قُطِعَتْ وَ شُقَّتْ نِصْفَیْنِ فَسُقِّفَ بِالنِّصْفِ مِنْهَا وَ بَقِیَ النِّصْفُ الْآخَرُ فَمَا زَالَ یَتَعَاهَدُ النِّصْفَ وَ یُصَلِّی فِی ذَلِکَ الْمَوْضِعِ وَ یَقُولُ لِبَعْضِ جِیرَانِ الْمَوْضِعِ یَا فُلَانُ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُجَاوِرَکَ عَنْ قَرِیبٍ فَأَحْسِنْ جِوَارِی فَیَقُولُ ذَلِکَ الرَّجُلُ فِی نَفْسِهِ یُرِیدُ مِیثَمٌ أَنْ یَشْتَرِیَ دَاراً فِی جِوَارِی وَ لَا یَعْلَمُ مَا یُرِیدُ بِقَوْلِهِ حَتَّی قُبِضَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ ظَفِرَ مُعَاوِیَهُ وَ أَصْحَابُهُ وَ أُخِذَ مِیثَمٌ فِیمَنْ أُخِذَ وَ أَمَرَ مُعَاوِیَهُ بِصَلْبِهِ فَصُلِبَ عَلَی ذَلِکَ الْجِذْعِ فِی ذَلِکَ الْمَکَانِ فَلَمَّا رَأَی ذَلِکَ الرَّجُلُ أَنَّ مِیثَماً قَدْ صُلِبَ فِی جِوَارِهِ قَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ ثُمَّ أَخْبَرَ النَّاسَ بِقِصَّهِ مِیثَمٍ وَ مَا قَالَهُ فِی حَیَاتِهِ وَ مَا زَالَ ذَلِکَ الرَّجُلُ یَتَعَاهَدُهُ

۱- ۱. معرفه اخبار الرجال: ۵۱ و ۵۲.

۲- ۲. فی المصدر: الصیارفه.

وَ يَكْنُسُ تَحْتَ الْجِذْعِ وَ يُبَخِّرُهُ وَ يُصَلِّي عِنْدَهُ وَ يُكَرِّرُ الرَّحْمَهَ عَلَيْهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ (۱).

**[ترجمه]الروضه: مولایمان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از مسجد جامع کوفه خارج می شد و نزد میثم تمار رحمه الله علیه می نشست و با او صحبت می کرد. روزی امام به او فرمود: ای میثم می خواهم بشارتی به تو دهم؟ گفت: به چه چیز ای امیرالمؤمنین؟ فرمود: به این که تو به سر دار می میری، میثم گفت: سرورم آیا من بر فطرت اسلام می باشم؟ فرمود: بله. پس فرمود: ای میثم آیا می خواهی مکانی را که در آن به دار آویخته می شوی و نخلی را که بر آن و ساقه اش آویزان می شوی به تو نشان دهم؟ گفت: بله ای امیرالمؤمنین، امام او را به میدان صرافها آورد و به او فرمود: این جاست، و آن نخل را به او نشان داد و فرمود: بر تنه این نخل. میثم رحمه الله علیه پیوسته نزد آن نخل می آمد تا اینکه قطع شد و دو نیم گشت و نیم آن در سقف گذاشته شد و نیمی دیگر باقی ماند، و پیوسته آن نصف باقی مانده را می دید و بر آن مکان نماز می خواند به برخی همسایگان در آنجا می گفت: ای فلانی من به زودی همسایه تو می شوم پس همسایگی ام را نیکو بدار. آن مرد با خود می گفت: میثم می‌خواهد خانه‌ای اینجا بخرد. تا این که امیرالمؤمنین علی علیه السلام وفات یافت و معاویه و یارانش زمام امور را به دست گرفتند و میثم از کسانی بود که دستگیر شد و معاویه دستور به دار آویختن او بر تنه آن نخل در آن مکان مذکور داد. هنگامی که آن مرد دید که میثم در همسایگی او به دار آویخته شد گفت: ما از خداییم و بازگشت ما به سوی اوست. آن گاه مردم را از داستان میثم و آن چه در زمان حیاتش به او گفته آگاه ساخت و پیوسته به آن جا می رفت و زیر تنه را جارو می کرد و آن را در معرض بخور عطرآگین قرار می داد و بر آن نماز می خواند و مکرر بر میثم رحمه الله علیه رحمت می فرستاد. - . الروضه:۵ -

**[ترجمه]

«۲۰»

کشف، [کشف الغمه] مِنْ دَلَائِلِ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَمِعْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ يَنْعَى إِلَى رَجُلٍ نَفْسَهُ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ مَتَى يَمُوتُ الرَّجُلُ مِنْ شِيعَتِهِ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ شِبْهَ الْمُغْضَبِ فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ قَدْ كَانَ الرُّشَيْدُ الْهَجَرِيُّ- وَ كَانَ مِنَ الْمُسْتَضْعَفِينَ يَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ الْإِمَامُ (۲) أَوْلَى بِذَلِكَ يَا إِسْحَاقُ اصْنَعْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ فَعُمُرُكَ قَدْ فَنِيَ وَ أَنْتَ تَمُوتُ إِلَى سَنَتَيْنِ وَ إِخْوَتُكَ وَ أَهْلُ بَيْتِكَ لَا يَلْبَثُونَ مِنْ بَعْدِكَ إِلَّا يَسِيراً حَتَّى تَفْتَرِقَ كَلِمَتُهُمْ وَ يَخُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ يَصِيرُونَ لِإِخْوَانِهِمْ وَ مَنْ يَعْرِفُهُمْ رَحْمَةً حَتَّى يَشْمَتَ بِهِمْ عَدُوُّهُمْ قَالَ إِسْحَاقُ فَإِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِمَّا عَرَضَ فِي صَدْرِي فَلَمْ يَلْبَثْ إِسْحَاقُ بَعْدَ هَذَا الْمَجْلِسِ إِلَّا سَنَتَيْنِ حَتَّى مَاتَ ثُمَّ مَا ذَهَبَتِ الْأَيَّامُ حَتَّى قَامَ بَنُو عَمَّارٍ بِأَمْوَالِ النَّاسِ وَ أَفْلَسُوا أَقْبَحَ إِفْلَاسٍ رَآهُ النَّاسُ فَجَاءَ مَا قَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام فِيهِمْ مَا غَادَرَ قَلِيلًا وَ لَا كَثِيراً(۳).

**[ترجمه]کشف الغمه: اسحاق بن عمار گفت: من از بنده صالح موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که خبر مرگ مردی را به او می گفت. در دلم گفتم: مگر او می داند آن مرد از شیعه اش چه هنگام می میرد. آن گاه حضرت با نگاهی غضب آلود به من نگاه کرد و فرمود: ای اسحاق رشید هجری که از مستضعفان بود علم مرگ و مصیبت ها را می دانست چه رسد به امام که از او بالاتر است. ای اسحاق هر کاری داری انجام بده که تا دو سال دیگر می میری و برادران و خانواده ات بعد از تو مقدار

زیادی درنگ نمی‌کنند جز اینکه اختلاف پیدا کرده و به یکدیگر خیانت می کنند و آن ها مایه رحمت برادران و آشنایان نمی شوند مگر اینکه دشمنشان آن ها را نکوهش کنند. اسحاق گفت: من از درگاه خداوند برای آنچه از دلم گذشت طلب آمرزش می کنم. پس از این ماجرا دو سالی نگذشت که اسحاق مرد و چند روزی نگذشت که بنی عمّار از اموال مردم گرفتند و بدترین وجه به افلاس افتادند که بی‌سابقه بود. آنچه را که امام علیه السلام فرموده بود بدون هیچ گونه کم و زیادی اتفاق افتاد. - . کشف الغمه:۲۵۱ -

**[ترجمه]

«۲۱»

کا، [الکافی] عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ جَمِیلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا مُنِعَ مِیثَمٌ رَحِمَهُ اللَّهُ مِنَ التَّقِیَّهِ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ عَلِمَ أَنَّ هَذِهِ الْآیَهَ نَزَلَتْ فِی عَمَّارٍ وَ أَصْحَابِهِ إِلَّا مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمانِ (۴).

أقول: قد مر کثیر من أخبارهم فی باب إخبار أمیر المؤمنین علیه السلام بالکائنات.

**[ترجمه]کافی: امام صادق علیه السلام فرمود: چه چیزی مانع از آن شد که میثم تقیه کند؟ به خدا سوگند او دانست که این آیه درباره عمار و یارانش نازل شده است «الّا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان» {مگر آن کس که مجبور شده و قلبش به ایمان اطمینان دارد.} - . اصول کافی (جزء دوم از چاپ جدید): ۲۲۰ و آیه سوره نحل:۱۰۶ -

می گویم: بسیاری از اخبار آن ها در باب خبر دادن امیرالمؤمنین علیه السلام از کائنات گذشت.

**[ترجمه]

«۲۲»

ختص، [الإختصاص] جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَیْنِ عَنِ ابْنِ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِی الْجَارُودِ قَالَ: سَمِعْتُ الْقِنْوَا بِنْتَ الرُّشَیْدِ الْهَجَرِیِّ تَقُولُ قَالَ أَبِی یَا بُنَیَّهِ أَمِیتِی الْحَدِیثَ بِالْکِتْمَانِ وَ اجْعَلِی الْقَلْبَ مَسْکَنَ الْأَمَانَهِ وَ عَنْ قِنْوَا قَالَتْ قُلْتُ لِأَبِی مَا أَشَدَّ اجْتِهَادَکَ قَالَ یَا بُنَیَّهِ یَأْتِی قَوْمٌ بَعْدَنَا بَصَائِرُهُمْ

ص: ۱۳۹

۱- ۱. الروضه: ۵.

۲- ۲. فی المصدر: فالامام.

۳- ۳. کشف الغمّه: ۲۵۱.

۴- ۴. أصول الکافی(الجزء الثانی من الطبعه الحدیثه): ۲۲۰، و الآیه فی سوره النحل: ۱۰۶.

فِی دِینِهِمْ أَفْضَلُ مِنِ اجْتِهَادِنَا(۱).

**[ترجمه]اختصاص: قنوا دختر رشید هجری می گفت: پدرم گفت: دخترم این حدیث را کتمان کن و دل را جایگاه امانت قرار بده. قنوا گفت: من به پدرم گفتم: چقدر شما اجتهاد شما زیاد است! گفت: دخترکم بعد از ما مردمی خواهند آمد که بصیرتشان در دینشان برتر از اجتهاد ماست. - . اختصاص: ۷۸ -

**[ترجمه]

«۲۳»

ختص، [الإختصاص] جَعْفَرٌ عَنِ ابْنِ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَبْدِ الْکَرِیمِ یَرْفَعُهُ إِلَی رُشَیْدٍ الْهَجَرِیِّ قَالَ: لَمَّا طَلَبَ زِیَادٌ أَبُو عُبَیْدِ اللَّهِ رُشَیْدَ الْهَجَرِیَّ اخْتَفَی رُشَیْدٌ فَجَاءَ ذَاتَ یَوْمٍ إِلَی أَبِی أَرَاکَةَ وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَی بَابِهِ فِی جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَدَخَلَ مَنْزِلَ أَبِی أَرَاکَةَ فَفَزِعَ لِذَلِکَ أَبُو أَرَاکَةَ وَ خَافَ فَقَامَ فَدَخَلَ فِی أَثَرِهِ فَقَالَ وَیْحَکَ قَتَلْتَنِی وَ أَیْتَمْتَ وُلْدِی وَ أَهْلَکْتَهُمْ قَالَ وَ مَا ذَاکَ قَالَ أَنْتَ مَطْلُوبٌ وَ جِئْتَ حَتَّی دَخَلْتَ دَارِی وَ قَدْ رَآکَ مَنْ کَانَ عِنْدِی فَقَالَ مَا رَآنِی أَحَدٌ مِنْهُمْ قَالَ وَ تَسْخَرُ بِی أَیْضاً فَأَخَذَهُ وَ شَدَّهُ کِتَافاً ثُمَّ أَدْخَلَهُ بَیْتاً وَ أَغْلَقَ عَلَیْهِ بَابَهُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَی أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُمْ إِنَّهُ خُیِّلَ إِلَیَّ أَنَّ رَجُلًا شَیْخاً قَدْ دَخَلَ دَارِی آنِفاً قَالُوا مَا رَأَیْنَا أَحَداً فَکَرَّرَ ذَلِکَ عَلَیْهِمْ کُلَّ ذَلِکَ یَقُولُونَ مَا رَأَیْنَا أَحَداً فَسَکَتَ عَنْهُمْ ثُمَّ إِنَّهُ تَخَوَّفَ أَنْ یَکُونَ قَدْ رَآهُ غَیْرُهُمْ فَذَهَبَ إِلَی مَجْلِسِ زِیَادٍ لِیَتَجَسَّسَ هَلْ یَذْکُرُونَهُ فَإِنْ هُمْ أَحَسُّوا بِذَلِکَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُ عِنْدَهُ وَ دَفَعَهُ إِلَیْهِمْ فَسَلَّمَ عَلَی زِیَادٍ وَ قَعَدَ عِنْدَهُ وَ کَانَ الَّذِی بَیْنَهُمَا لَطِیفٌ قَالَ فَبَیْنَا هُوَ کَذَلِکَ إِذْ أَقْبَلَ الرُّشَیْدُ عَلَی بَغْلَهِ أَبِی أَرَاکَةَ مُقْبِلًا نَحْوَ مَجْلِسِ زِیَادٍ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیْهِ أَبُو أَرَاکَةَ تَغَیَّرَ وَجْهُهُ وَ أُسْقِطَ فِی یَدِهِ وَ أَیْقَنَ بِالْهَلَاکِ فَنَزَلَ رُشَیْدٌ عَنِ الْبَغْلَهِ وَ أَقْبَلَ إِلَی زِیَادٍ فَسَلَّمَ عَلَیْهِ فَقَامَ إِلَیْهِ زِیَادٌ فَاعْتَنَقَهُ فَقَبَّلَهُ ثُمَّ أَخَذَ یُسَائِلُهُ کَیْفَ قَدِمْتَ وَ کَیْفَ مَنْ خَلَّفْتَ وَ کَیْفَ کُنْتَ فِی مَسِیرِکَ وَ أَخَذَ لِحْیَتَهُ ثُمَّ مَکَثَ هُنَیْهَةً ثُمَّ قَامَ فَذَهَبَ فَقَالَ أَبُو أَرَاکَةَ لِزِیَادٍ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِیرَ مَنْ هَذَا الشَّیْخُ قَالَ هَذَا أَخٌ مِنْ إِخْوَانِنَا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ قَدِمَ عَلَیْنَا زَائِراً فَانْصَرَفَ أَبُو أَرَاکَةَ إِلَی مَنْزِلِهِ فَإِذَا رُشَیْدٌ بِالْبَیْتِ کَمَا تَرَکَهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو أَرَاکَةَ أَمَّا إِذَا کَانَ عِنْدَکَ مِنَ الْعِلْمِ کُلُّ مَا أَرَی فَاصْنَعْ مَا بَدَا لَکَ وَ ادْخُلْ عَلَیْنَا کَیْفَ شِئْتَ.

(۲)

ص: ۱۴۰

۱- ۱. الاختصاص: ۷۸.

۲- ۲. الاختصاص: ۷۸ و ۷۹.

**[ترجمه]اختصاص: هنگامی که عبیدالله بن زیاد، رشید هجری را خواست او پنهان شد. روزی نزد ابوأراکه آمد که با جمعی از دوستانش بر در خانه او نشسته بودند. رشید وارد خانه أبو اراکه شد و او از این کار او ترسید و بلند شده و به دنبالش رفت و گفت: وای بر تو مرا کشتی و فرزندانم را یتیم و هلاک کردی. رشید گفت: چه اتفاقی افتاده است؟ گفت: تو تحت تعقیب هستی و آمدی و وارد منزل من شدی، و کسانی که پیش من بودند تو را دیدند. رشید گفت: کسی مرا ندید. گفت: مرا مسخره هم می کنی! آنگاه او را گرفته و با غل و زنجیر بست و وارد اتاقی کرده و در را به روی او قفل کرد. پس نزد دوستانش آمد و به آن ها گفت: من خیال کردم که چند لحظه پیش پیرمردی وارد خانه من شد. آن ها گفتند: ما کسی را ندیدیم، پس دوباره به آن ها گفت ولی آن ها گفتند که ما کسی را ندیدیم و ساکت شد پس ترسید که کسی دیگر او را دیده باشد و به مجلس زیاد رفت تا مخفیانه خبر بگیرد که آیا نام او را می برند یا نه. اگر فهمیدند می گوید که رشید پیش اوست و او را به آنان تحویل می دهد. پس بر او سلام کرد و نزد او نشست و آنچه بین آنها گذشت خوب بود. گفت: در همین حال بودند که ناگهان رشید سوار بر قاطر ابو اراکه به سوی مجلس ابن زیاد آمد. هنگامی که أبواراکه به او نگاه کرد رنگ صورتش تغییر کرد و پشیمان شد و فهمید که نابود می شود. رشید از قاطر پیاده شد و نزد زیاد آمده و به او سلام کرد. زیاد برخاست و او را در آغوش گرفت و بوسید، و از او پرسید: چطور آمدی؟ کسانی که برجای نهادی - خانواده‌ات - چطورند؟ و چطور مسیر را پیمودی؟ او محاسنش را گرفت سپس لحظه‌ای مکث کرد و بلند شد و رفت. أبواراکه به زیاد گفت: خداوند امیر را سلامت بدارد این پیر مرد کیست؟ گفت: او برادری از برادران ما از اهل شام است که به دیدار ما آمده بود. پس أبواراکه به منزلش برگشت و دید که رشید همان گونه که در خانه گذاشته بود است، و به او گفت: اگر تو به هر آنچه من می دانم علم داری پس هر آنچه به نظرت می‌رسد انجام بده و هر طور می خواهی بر ما وارد شو. - اختصاص: ۷۸ و - ۷۹

**[ترجمه]

باب ۱۲۳ حال الحسن البصری

الأخبار

«۱»

ج، [الإحتجاج] عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِالْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ وَ هُوَ يَتَوَضَّأُ فَقَالَ يَا حَسَنُ أَسْبِغِ الْوُضُوءَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ قَتَلْتَ (۱) بِالْأَمْسِ أُنَاساً يَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ يُصَلُّونَ الْخَمْسَ وَ يُسْبِغُونَ الْوُضُوءَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَدْ كَانَ مَا رَأَيْتَ فَمَا مَنَعَكَ أَنْ تُعِينَ عَلَيْنَا عَدُوَّنَا فَقَالَ وَ اللَّهِ لَأَصْدُقَنَّكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ- لَقَدْ خَرَجْتُ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ فَاغْتَسَلْتُ وَ تَحَنَّطْتُ وَ صَبَبْتُ عَلَيَّ سِلَاحِي وَ أَنَا لَا أَشُكُّ فِي أَنَّ التَّخَلُّفَ عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ هُوَ الْكُفْرُ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْخُرَيْبَةِ(۲) نَادَى مُنَادٍ يَا حَسَنُ إِلَى أَيْنَ ارْجِعْ فَإِنَّ الْقَاتِلَ وَ الْمَقْتُولَ فِي النَّارِ فَرَجَعْتُ ذُعْراً وَ جَلَسْتُ فِي بَيْتِي فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الثَّانِي لَمْ أَشُكَّ أَنَّ التَّخَلُّفَ عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ هُوَ الْكُفْرُ فَتَحَنَّطْتُ وَ صَبَبْتُ عَلَيَّ سِلَاحِي وَ خَرَجْتُ إِلَى الْقِتَالِ-(۳) حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْخُرَيْبَةِ فَنَادَانِي مُنَادٍ مِنْ خَلْفِي يَا حَسَنُ إِلَى أَيْنَ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى فَإِنَّ الْقَاتِلَ وَ الْمَقْتُولَ فِي النَّارِ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام صَدَقْتَ أَ فَتَدْرِي مَنْ ذَلِكَ الْمُنَادِي قَالَ لَا قَالَ علیه السلام ذَاكَ

أَخُوکَ إِبْلِیسُ وَ صَدَقَکَ أَنَّ الْقَاتِلَ مِنْهُمْ وَ الْمَقْتُولَ فِی النَّارِ فَقَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِیُّ الْآنَ عَرَفْتُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَنَّ الْقَوْمَ هَلْکَی (۴).

**[ترجمه]احتجاج: امیرالمؤمنین علیه السلام نزد حسن بصری رفت در حالی که او وضو می گرفت و فرمود: ای حسن به کمال وضو بگیر، گفت: ای امیرالمؤمنین دیروز مردمی را کشتی که شهادت می دادند هیچ خدایی جز الله نیست و هیچ شریکی برای او نیست و محمد بنده و رسول خداست و پنج مرتبه نماز می خواندند و وضو به کمال می گرفتند، امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: گیرم همان گونه بود که تو گفتی ولی چه چیز تو را از یاری کردن دشمنان ما باز داشت؟ گفت: به خدا سوگند ای امیرالمؤمنین من شما را تصدیق می کنم، نخستین روزی که از خانه بیرون آمدم و غسل کردم و به خود حنوط زدم و سلاحم را حمایل کردم و شک نداشتم که سرپیچی از فرمان امّ المؤمنین عایشه کفر است هنگامی که به مکانی در خریبه رسیدم ندا دهنده ای ندا سر داد: ای حسن کجا می روی؟ برگرد که قاتل و مقتول هر دو در آتشند. من ترسان بازگشتم و در خانه ام نشستم، در روز دوم شک نداشتم که یاری نکردن امّ المؤمنین عایشه کفر است آنگاه به خود حنوط زدم و زره بر تن کرده و سلاحم را حمایل کردم و برای جنگیدن خارج شدم تا این که به جایی از خریبه رسیدم، ناگهان ندا دهنده ای پشت سرم یکی پس از دیگری ندا داد: ای حسن به کجا می روی؟ به راستی قاتل و مقتول هر دو در آتشند. علی علیه السلام فرمود: راست گفتی آیا می دانی آن ندا دهنده که بود؟ گفت: نه، علی علیه السلام فرمود: آن برادرت ابلیس بود و به تو راست می گفت: به راستی قاتل و مقتول ایشان در آتشند. حسن بصری گفت: ای امیرالمؤمنین هم اکنون فهمیدم که قوم دستخوش هلاکتند. - . احتجاج: ۹۲ -

**[ترجمه]

«۲»

ج، [الإحتجاج] عَنْ أَبِی یَحْیَی الْوَاسِطِیِّ قَالَ: لَمَّا افْتَتَحَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام الْبَصْرَةَ

ص: ۱۴۱

۱- ۱. فی(ک): فنیت.

۲- ۲. الخریبه مصغرا موضع بالبصره عندها کانت وقعه الجمل.

۳- ۳. فی المصدر: أرید القتال.

۴- ۴. الاحتجاج: ۹۲.

اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ وَ فِيهِمُ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ وَ مَعَهُ أَلْوَاحٌ فَكَانَ كُلَّمَا لَفَظَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِكَلِمَةٍ كَتَبَهَا فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِأَعْلَى صَوْتِهِ مَا تَصْنَعُ قَالَ نَكْتُبُ آثَارَكُمْ لِنُحَدِّثَ بِهَا بَعْدَكُمْ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَمَا إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيّاً وَ هَذَا سَامِرِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَقُولُ لا مِساسَ وَ لَكِنَّهُ يَقُولُ لَا قِتَالَ (۱).

**[ترجمه]احتجاج: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام بصره را فتح کرد مردم اطراف او جمع شدند که حسن بصری هم در بین آن ها بود و در دستش لوح هایی بود، او آنچه را که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود بر آن لوح ها می نوشت. امیرالمؤمنین علیه السلام با صدای بلند به او فرمود: چه کار می کنی؟ گفت: سخنان شما را می نویسیم تا بعد از شما آن ها را بگوییم، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آگاه باشید که برای هر قومی یک سامری است و سامری این قوم اوست، جز اینکه این نمی گوید: «لا مِساسَ» {با من تماس نگیرید} و لکن می گوید: «نبرد نکنید». - . احتجاج: ۹۲ -

**[ترجمه]

«۳»

ج، [الإحتجاج] عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ- يُقَالُ لَهُ عُثْمَانُ الْأَعْمَى إِنَّ الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ يَزْعُمُ أَنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْعِلْمَ تُؤْذِي رِيحُ بُطُونِهِمْ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام فَهَلَكَ إِذاً مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ وَ اللَّهُ مَدَحَهُ بِذَلِكَ وَ مَا زَالَ الْعِلْمُ مَكْتُوماً مُنْذُ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولَهُ نُوحاً فَلْيَذْهَبِ الْحَسَنُ يَمِيناً وَ شِمَالًا فَوَ اللَّهِ مَا يُوجَدُ الْعِلْمُ إِلَّا هَاهُنَا(۲).

كا، [الكافي] الحسين بن محمد عن المعلى عن الوشاء عن أبان بن عثمان عن عبد الله: مثله (۳).

**[ترجمه]احتجاج: مردی از اهل بصره که عثمان اعمی نام داشت به امام باقر علیه السلام گفت: حسن بصری معتقد است که کسانی که علم را کتمان می کنند باد شکم هایشان کسانی را که وارد آتش می شوند را اذیت می کند. امام باقر علیه السلام فرمود: بنابراین مؤمن آل فرعون (که ایمانش را پنهان ساخت) به هلاکت افتاد و خداوند به خاطر آن او را مدح کرد. پیوسته علم از زمانی که خداوند پیامبرش نوح را فرستاد پنهان بوده است و حسن اگر شرق و غرب جهان را زیر پا نهد، به خدا سوگند علم را تنها در این خانواده خواهد یافت. - . احتجاج: ۱۸۰ -

کافی: مانند آن نقل شده است. - . اصول کافی: (جزء اول از چاپ جدید): ۵۱ -

**[ترجمه]

«۴»

لي، [الأمالي للصدوق] أَبِي عَنِ الْمُؤَدِّبِ عَنْ أَحْمَدَ الْأَصْبَهَانِيِّ عَنِ الثَّقَفِيِّ عَنْ قُتَيْبَةَ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ غَزْوَانَ عَنْ أَبِي مُسْلِمٍ قَالَ: خَرَجْتُ مَعَ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ وَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ حَتَّى أَتَيْنَا بَابَ أُمِّ سَلَمَةَ فَقَعَدَ أَنَسٌ عَلَى الْبَابِ وَ دَخَلْتُ مَعَ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ

فَسَمِعْتُ الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ وَ هُوَ يَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكِ يَا أَمَّاهْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ فَقَالَتْ لَهُ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ مَنْ أَنْتَ يَا بُنَيَّ فَقَالَ أَنَا الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ فَقَالَتْ فِيمَا جِئْتَ يَا حَسَنُ فَقَالَ لَهَا جِئْتُ لِتُحَدِّثِينِي بِحَدِيثٍ سَمِعْتِيهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَ اللَّهِ لَأُحَدِّثَنَّكَ بِحَدِيثٍ سَمِعَتْهُ أُذُنَايَ -(۴) مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِلَّا فَصَمَّتَا وَ رَأَتْهُ عَيْنَايَ وَ إِلَّا فَعَمِيَتَا وَ وَعَاهُ قَلْبِي وَ إِلَّا فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَخْرَسَ لِسَانِي إِنْ لَمْ أَكُنْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ لِعَلِيٍّ

ص: ۱۴۲

۱- ۱. الاحتجاج: ۹۲.

۲- ۲. الاحتجاج: ۱۸۰.

۳- ۳. أصول الكافی(الجزء الأول من الطبعه الحديثه): ۵۱.

۴- ۴. فی(ک): سمعته اذناک.

بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام یَا عَلِیُّ مَا مِنْ عَبْدٍ لَقِیَ اللَّهَ یَوْمَ یَلْقَاهُ جَاحِداً لِوَلَایَتِکَ إِلَّا لَقِیَ اللَّهَ بِعِبَادَهِ صَنَمٍ أَوْ وَثَنٍ قَالَ فَسَمِعْتُ الْحَسَنَ الْبَصْرِیَّ وَ هُوَ یَقُولُ اللَّهُ أَکْبَرُ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیّاً مَوْلَایَ وَ مَوْلَی الْمُؤْمِنِینَ فَلَمَّا خَرَجَ قَالَ لَهُ أَنَسُ بْنُ مَالِکٍ مَا لِی أَرَاکَ تُکَبِّرُ قَالَ سَأَلْتُ أُمَّنَا أُمَّ سَلَمَهَ أَنْ تُحَدِّثَنِی بِحَدِیثٍ سَمِعَتْهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی عَلِیٍّ فَقَالَتْ لِی کَذَا وَ کَذَا فَقُلْتُ اللَّهُ أَکْبَرُ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیّاً مَوْلَایَ وَ مَوْلَی کُلِّ مُؤْمِنٍ قَالَ فَسَمِعْتُ عِنْدَ ذَلِکَ أَنَسَ بْنَ مَالِکٍ وَ هُوَ یَقُولُ أَشْهَدُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ هَذِهِ الْمَقَالَهَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ أَوْ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ (۱).

**[ترجمه]امالی صدوق: أبومسلم گفت: به همراه حسن بصری و أنس بن مالک خارج شده تا به درب منزل ام سلمه رسیدیم، أنس جلوی در نشست و من با حسن بصری داخل منزل شدم. آنگاه از حسن بصری شنیدم که می گفت: سلام بر تو ای مادر، رحمت خداوند نصیب تو باد، ام سلمه به او گفت: سلام و درود بر تو ای پسرکم کیستی؟ گفت: من حسن بصری هستم، ام سلمه گفت: ای حسن برای چه آمدی؟ گفت: آمدم تا با من از حدیثی سخن گویی که درباره علی بن ابی طالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی؟ ام سلمه گفت: به خدا سوگند با تو از حدیثی خواهم گفت که گوش هایم آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید وگرنه کر شوند و چشمانم دید وگرنه کور شوند و قلبم آن را در خود جا داد وگرنه خداوند بر آن مهر زند و اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیده بودم زبانم لال گردد که به علی بن ابی طالب علیه السلام می فرمود: ای علی! هر بنده ای در روز قیامت خداوند را ببیند در حالی که منکر ولایت تو باشد مانند این است که خداوند را با عبادت بت ها یا شرک ملاقات کند. من از حسن بصری شنیدم که می گفت: الله اکبر، گواهی می دهم که علی علیه السلام مولای من و مؤمنین است. هنگامی که خارج شد، انس بن مالک به او گفت: چه شده که تکبیر می گویی؟ گفت: از مادرمان ام سلمه خواستم که با من از حدیثی سخن بگوید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام شنیده است، آنگاه او چنین و چنان گفت: من گفتم. الله اکبر، گواهی می دهم که علی علیه السلام مولای من و تمامی مؤمنین است. پس از انس بن مالک شنیدم که می گفت: من بر رسول خدا صلی الله علیه و آله گواهی می دهم که این حرف را سه یا چهار بار گفت. - امالی صدوق:۱۹۰ -

**[ترجمه]

«۵»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ: أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام أَتَی الْحَسَنَ الْبَصْرِیَّ یَتَوَضَّأُ فِی سَاقِیَهٍ فَقَالَ أَسْبِغْ طُهُورَکَ یَا کَفْتِیُّ قَالَ لَقَدْ قَتَلْتَ بِالْأَمْسِ رِجَالًا کَانُوا یُسْبِغُونَ الْوُضُوءَ قَالَ وَ إِنَّکَ لَحَزِینٌ عَلَیْهِمْ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَطَالَ اللَّهُ حُزْنَکَ قَالَ أَیُّوبُ السِّجِسْتَانِیُّ فَمَا رَأَیْنَا الْحَسَنَ قَطُّ إِلَّا حَزِیناً کَأَنَّهُ یَرْجِعُ عَنْ دَفْنِ حَمِیمٍ أَوْ خَرْبَنْدَجٌ ضَلَّ حِمَارُهُ فَقُلْتُ لَهُ فِی ذَلِکَ فَقَالَ عَمِلَ فِیَّ دَعْوَهُ الرَّجُلِ الصَّالِحِ وَ کَفْتِیٌّ بِالنَّبَطِیَّهِ الشَّیْطَانُ وَ کَانَتْ أُمُّهُ سَمَّتْهُ بِذَلِکَ وَ دَعَتْهُ فِی صِغَرِهِ فَلَمْ یَعْرِفْ ذَلِکَ أَحَدٌ حَتَّی دَعَاهُ بِهِ عَلِیٌّ علیه السلام(۲).

**[ترجمه]خرائج: علی علیه السلام نزد حسن بصری آمد در حالی که کنار جویی وضو می گرفت و فرمود: ای شیطون وضو را به کمال بگیر. حسن گفت: شما دیروز مردانی را کشته اید که وضو به شادابی می گرفتند، حضرت فرمود: تو بر آن ها

ناراحتی؟ گفت: بله فرمود: خداوند ناراحتی تو را طولانی گرداند. ایوب سجستانی گفت: ما حسن را هرگز ندیدیم مگر این که ناراحت باشد گویی او از دفن دوستی صمیمی برمی‌گشت یا کرایه دهنده الاغی بود که الاغش را گم کرده است. من درباره حالش از او پرسیدم. گفت: دعای آن مرد صالح در من اثر کرد. «کفتی» در زبان نبطیه به معنای شیطان است و مادرش او را به آن نامیده و در کودکی با آن صدا زده بود و کسی آن را نمی‌دانست تا این که علی علیه السلام او را به آن نامید. - . در نسخه چاپ شده خرائج موجود نیست. -

**[ترجمه]

«۶»

كا، [الكافی] عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ عُمَارَةَ عَنْ سَدِيرٍ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام حَدِيثٌ بَلَغَنِی عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ فَإِنْ كَانَ حَقّاً فَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ قَالَ وَ مَا هُوَ قُلْتُ بَلَغَنِی أَنَّ الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ كَانَ يَقُولُ لَوْ غَلَى دِمَاغُهُ مِنْ حَرِّ الشَّمْسِ مَا اسْتَظَلَّ بِحَائِطِ صَيْرَفِيٍّ وَ لَوْ تَفَرَّثَ (۳) كَبِدُهُ عَطَشاً لَمْ يَسْتَسْقِ مِنْ دَارِ صَيْرَفِيٍّ مَاءً وَ هُوَ عَمَلِی وَ تِجَارَتِی وَ فِيهِ نَبَتَ لَحْمِی وَ دَمِی وَ مِنْهُ حَجِّی وَ عُمْرَتِی فَجَلَسَ ثُمَّ قَالَ كَذَبَ الْحَسَنُ خُذْ سَوَاءً وَ أَعْطِ سَوَاءً فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَدَعْ مَا بِيَدِكَ وَ انْهَضْ إِلَى الصَّلَاةِ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ كَانُوا صَيَارِفَةً(۴).

ص: ۱۴۳

۱- ۱. أمالی الصدوق: ۱۹۰.

۲- ۲. لم نجده فی الخرائج المطبوع.

۳- ۳. أی تشقق و انتثر.

۴- ۴. فروع الكافی(الجزء الخامس من الطبعه الحديثه): ۱۱۳ و ۱۱۴.

أَقُولُ: قَالَ السَّيِّدُ الْمُرْتَضَی فِی كِتَابِ الْغُرَرِ وَ الدُّرَرِ رَوَی أَبُو بَكْرٍ الْهُذَلِیُّ: أَنَّ رَجُلًا قَالَ لِلْحَسَنِ یَا أَبَا سَعِیدٍ إِنَّ الشِّیعَهَ تَزْعُمُ أَنَّكَ تُبْغِضُ عَلِیّاً علیه السلام فَأَكَبَّ یَبْكِی طَوِیلًا ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ لَقَدْ فَارَقَكُمْ بِالْأَمْسِ رَجُلٌ كَانَ سَهْماً مِنْ مَرَامِی اللَّهِ (۱) عَزَّ وَ جَلَّ عَلَی عَدُوِّهِ رَبَّانِیُّ هَذِهِ الْأُمَّهِ ذُو شَرَفِهَا وَ فَضْلِهَا ذُو قَرَابَهٍ مِنَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله(۲) قَرِیبَهٍ لَمْ یَكُنْ بِالنَّئُومَهِ عَنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَی وَ لَا بِالْغَافِلِ عَنْ حَقِّ اللَّهِ تَعَالَی وَ لَا السَّرُوقَهِ(۳) مِنْ مَالِ اللَّهِ أَعْطَی الْقُرْآنَ عَزَائِمَهُ فِی مَا لَهُ وَ عَلَیْهِ فَأَشْرَفَ مِنْهَا عَلَی رِیَاضٍ مُونِقَهٍ وَ أَعْلَامٍ بَیِّنَهٍ ذَاكَ ابْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام یَا لُكَعُ وَ كَانَ الْحَسَنُ إِذَا أَرَادَ أَنْ یُحَدِّثَ فِی زَمَنِ بَنِی أُمَیَّهَ- عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ قَالَ أَبُو زَیْنَبَ- وَ أَتَی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ علیهما السلام یَوْماً الْحَسَنَ الْبَصْرِیَّ وَ هُوَ یَقُصُّ عِنْدَ الْحِجْرِ فَقَالَ أَ تَرْضَی یَا حَسَنُ نَفْسَكَ لِلْمَوْتِ قَالَ لَا فَعَمَلَكَ لِلْحِسَابِ قَالَ لَا قَالَ فَثَمَّ دَارٌ لِلْعَمَلِ غَیْرُ هَذِهِ (۴) قَالَ لَا قَالَ فَلِلَّهِ فِی الْأَرْضِ (۵) مَعَاذٌ غَیْرُ هَذَا الْبَیْتِ قَالَ لَا قَالَ فَلِمَ تَشْغَلُ النَّاسَ عَنِ الطَّوَافِ (۶).

أقول: سیأتی احتجاج الحسن بن علی و احتجاج علی بن الحسین علیهما السلام علیه و كذا احتجاج الباقر علیه السلام علیه و قد مضی فی باب ما جری من فضائل أهل البیت علیهم السلام علی لسان أعدائهم و باب جوامع مناقب أمیر المؤمنین علیه السلام و فی باب كتمان العلم بعض أحواله.

۱- ۱. فی المصدر: من مرامی ربّنا.

۲- ۲.«: و ذو قرابه من رسول اللّه.

۳- ۳.«: و لا بالسروقه.

۴- ۴.«: غیر هذه الدار.

۵- ۵.«: فی ارضه.

۶- ۶. الغرر و الدرر ۱: ۱۶۲. و فیه و(خ)، عن التطواف.

**[ترجمه]کافی: سدیر صیرفی به امام باقر علیه السلام گفت: از حسن بصری چیزی شنیده ام که اگر حق باشد پس «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ» ما از خداییم و به سوی او بر می گردیم. حضرت فرمود: آن چیست؟ گفتم: شنیدم که حسن بصری می گفت: اگر سرش از گرمای خورشید بسوزد در زیر سایه دیوار صرافی قرار نمی گیرد و اگر جگرش از تشنگی آتش بگیرد از خانه صیرفی آب طلب نمی کند و می گفت: آن کار و تجارت من است و شکل گیری گوشت و خونم از آن است و حج و عمره... ام از آن است، آنگاه امام باقر علیه السلام نشست و فرمود: حسن دروغ گفت، به اندازه بگیر و به اندازه بده و اگر وقت نماز شد آنچه را که در دستت است رها کن و به نماز بپا خیز، آیا ندانستی که اصحاب کهف همگی صیرفی بودند. - . فروع کافی (جزء پنجم از چاپ جدید): ۱۱۳ و ۱۱۴ -

می گویم: سید مرتضی در کتاب الغرر و الدرر گفت: أبوبکر هُذَلی روایت کرد: شخصی به حسن گفت: ای اباسعید شیعیان گمان می کنند که تو با علی علیه السلام دشمنی می کنی. او بر زمین افتاد و مدّت طولانی گریه کرد. آنگاه سرش را بالا آورده و گفت: دیروز مردی از بین شما رفت که تیری از کمان های خداوند عزوجل بر دشمنانش بود. انسان ربانی این امت، صاحب شرف و فضل آن، و خویشاوندی نزدیک با پیامبر صلی الله علیه و آله داشت، او نه از دستور و حق الهی غافل بود و نه اموال خداوند را به سرقت می برد. واجبات الهی قرآن را با مال و جانش داد و با ادای آن واجبات، به باغ های مطبوع و نشانه های آشکار اشراف یافت، ای فرومایه! او ابن ابی طالب علیه السلام بود .

حسن در زمان خلافت بنی امیه هنگامی که می خواست از علی علیه السلام حدیثی نقل کند می گفت: أبوزینب گفت.

روزی علی بن حسین علیه السلام نزد حسن بصری رفت در حالی که او در کنار حجر اسماعیل برای مردم داستان سرایی می کرد و فرمود: ای حسن آیا خویش را برای مرگ آماده کرده‌ای؟ گفت: نه فرمود: برای محاسبه شدن اعمالت چطور؟ گفت: نه، فرمود: آیا خانه اعمالی جز این(دنیا) است؟ گفت: نه، فرمود: آیا برای خداوند در زمین پناهگاهی جز این خانه است؟ گفت: نه. پس حضرت فرمود: پس چرا مردم را از طواف کردن باز می داری؟. - الغرر و الدرر: ۱: ۱۶۲. -

می گویم: احتجاج حسن بن علی و علی بن حسین علیه السلام و هم چنین احتجاج امام باقر علیهم السلام را با وی خواهیم آورد و برخی از احوالات او در باب فضائل اهل بیت علیه السلام بر زبان دشمنانشان و باب جوامع مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام و در باب کتمان علم گذشت .

**[ترجمه]

باب ۱۲۴ أحوال سائر أصحابه علیه السلام و فیه أحوال عبد الله بن العباس

الأخبار

«۱»

ل، [الخصال] الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ عَنْ جَدِّهِ عَنْ دَاوُدَ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِي مَالِكٍ الْجُهَنِيِّ

عَنْ عُمَرَ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی إِسْحَاقَ مَتَی ذَلَّ النَّاسُ قَالَ حِینَ قُتِلَ الْحُسَیْنُ علیه السلام وَ ادُّعِیَ زِیَادٌ وَ قُتِلَ حُجْرُ بْنُ عَدِیٍ (۱).

**[ترجمه]خصال:عمر بن بشیر گفت: به أبو إسحاق گفتم: چه زمانی مردم خوار شدند؟ گفت: هنگامی که حسین علیه السلام به شهادت رسید و زیاد مدعی گشت و حجر بن عدی کشته شد. - . خصال ۱: ۸۵ -

**[ترجمه]

«۲»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْبَزَنْطِیِّ قَالَ قَالَ الرِّضَا علیه السلام: یَا أَحْمَدُ إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَتَی صَعْصَعَهَ بْنَ صُوحَانَ- یَعُودُهُ فِی مَرَضِهِ فَافْتَخَرَ عَلَی النَّاسِ بِذَلِکَ فَلَا تَذْهَبَنَّ نَفْسُکَ إِلَی الْفَخْرِ وَ تَذَلَّلْ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. و سیأتی الخبر بتمامه فی باب معجزات الرضا علیه السلام(۲).

**[ترجمه]عیون اخبار الرضا علیه السلام: بزنطی گفت: امام رضا علیه السلام فرمود: ای احمد امیرالمؤمنین علیه السلام برای عیادت نزد صعصعه بن صوحان رفت که در بستر بیماری بود و او برای آن عیادت به مردم فخر فروخت. امام فرمود: پس خودت را برای فخر کردن عادت مده و برای خدای عزوجل متواضع و فروتن باش. این روایت به طور کامل در باب معجزات رضا علیه السلام خواهد آمد. - . عیون الاخبار: ۳۳۳ -

**[ترجمه]

«۳»

ما، [الأمالی] للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنِ الْجِعَابِیِّ عَنِ ابْنِ عُقْدَهَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عُتْبَهَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُبَارَکٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مَالِکٍ الْأَحْمَسِیِّ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِیفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: کُنْتُ أَرْکَعُ عِنْدَ بَابِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ أَنَا أَدْعُو اللَّهَ إِذْ خَرَجَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ یَا أَصْبَغُ قُلْتُ لَبَّیْکَ قَالَ أَیَّ شَیْ ءٍ کُنْتَ تَصْنَعُ قُلْتُ رَکَعْتُ وَ أَنَا أَدْعُو-(۳) قَالَ أَ فَلَا أُعَلِّمُکَ دُعَاءً سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قُلْتُ بَلَی قَالَ قُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَی مَا کَانَ

۱- ۱. الخصال ۱: ۸۵.

۲- ۲. عیون الأخبار: ۳۳۳.

۳- ۳. فی(ک): و أنا أدعو اللّه.

وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ الْيُمْنَى عَلَى مَنْكِبِيَ الْأَيْسَرِ وَ قَالَ يَا أَصْبَغُ لَئِنْ ثَبَتَتْ قَدَمُکَ وَ تَمَّتْ وَلَايَتُکَ وَ انْبَسَطَتْ يَدُکَ فَاللَّهُ أَرْحَمُ بِکَ مِنْ نَفْسِکَ (۱).

**[ترجمه]امالی طوسی: أصبغ بن نباته گفت: من بر در امیرالمؤمنین علیه السلام رکوع می کردم و بر درگاه خداوند دعا می کردم که امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون آمد و فرمود: ای اصبغ، گفتم: گوش به فرمانم. فرمود: چه کار می کردی؟ گفتم: رکوع و دعا می کردم فرمود: آیا نمی خواهی دعایی به تو یاد دهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام؟ گفتم: البته، فرمود: بگو: « قُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا كَانَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ» {الحمد لله بر آنچه بوده است و الحمد لله در هر حال} پس با دست راستش به شانه چپ من زد و فرمود: ای أصبغ اگر ثابت قدم شدی و ولایتت کامل شد و گشاده دست گشتی پس خداوند از خودت به تو مهربان تر است. -. امالی شیخ: ۱۰۸ و ۱۰۹ -

**[ترجمه]

«۴»

ما، [الأمالي] للشيخ الطوسی الْمُفِيدُ عَنْ عُمَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ الزَّيَّاتِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ عَنِ ابْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ عَمَّارٍ الدُّهْنِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الطُّفَيْلِ يَقُولُ: جَاءَ الْمُسَيَّبُ بْنُ نجيه [نَجَبَةَ] إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مُتَلَبِّباً(۲) بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَبَإٍ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَا شَأْنُکَ فَقَالَ يَكْذِبُ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ- فَقَالَ مَا يَقُولُ قَالَ (۳) فَلَمْ أَسْمَعْ مَقَالَةَ الْمُسَيَّبِ- وَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقُولُ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ الْغَضَبُ وَ لَكِنْ يَأْتِيكُمْ رَاكِبُ الدغيله [الذِّعْلِبَةِ] يَشُدُّ حَقْوَهَا بِوَضِينِهَا لَمْ يَقْضِ تَفَثاً مِنْ حَجٍّ وَ لَا عُمْرَةٍ فَيَقْتُلُوهُ يُرِيدُ بِذَلِکَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام(۴).

**[ترجمه]أمالی طوسی: عمار دُهنیّ گفت: من از أباطفیل شنیدم که می گفت: مسبب بن نجیّه نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد در حالی که آماده جنگ با عبدالله بن سبا بود. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: تو را چه شده است؟ گفت: او به خدا و رسولش دروغ می بندد. حضرت علیه السلام فرمود: چه می گوید؟ ابوطفیل گفت: من گفته مسیّب را نشنیدم و از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می فرمود: خشم دور باشد خشم دور باشد، اما سوار دغیله - کسی که به او خیانت شد - به سوی شما می آید که کمرش با شالش می‌بندد؛ او مناسکی از حج و عمره اش به جا نیاورده است که او را می کشند. منظورش حسین بن علی علیه السلام بود. -.. امالی شیخ: ۱۴۴ -

**[ترجمه]

«۵»

ما، [الأمالي] للشيخ الطوسی ابْنُ الصَّلْتِ عَنِ ابْنِ عُقْدَةَ عَنْ عَبَّادٍ عَنْ عَمِّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُطَرِّفٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ صَعْصَعَةَ بْنِ صُوحَانَ قَالَ: عَادَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي مَرَضٍ ثُمَّ قَالَ انْظُرْ فَلَا تَجْعَلَنَّ عِيَادَتِي إِيَّاکَ فَخْراً عَلَى قَوْمِکَ الْخَبَرَ(۵).

ب، [قرب الإسناد] ابن عيسى و ابن أبي الخطاب عن البزنطي عن الرضا علیه السلام: مثله (۶).

**[ترجمه]امالی طوسی: صعصه بن صوحان گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام از من در بستر بیماری عیادت کرد و فرمود: آگاه باش، عیادتم از خودت را وسیله فخر کردن به دیگران قرار مده. ادامه روایت. - .امالی شیخ: ۲۲۱ -

قرب اسناد: امام رضا علیه السلام مانند آن را فرموده است. - . قرب اسناد: ۱۶۷ -

**[ترجمه]

«۶»

لی، [الأمالی] للصدوق أَبِی عَنِ الْکُمَنْدَانِیِّ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْکُوفِیِّ عَنْ عُبَیْدٍ السَّمِینِ (۷)

عَنِ ابْنِ طَرِیفٍ عَنِ ابْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: بَیْنَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَخْطُبُ النَّاسَ وَ هُوَ یَقُولُ سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی فَوَ اللَّهِ لَا تَسْأَلُونِّی عَنْ شَیْ ءٍ مَضَی وَ لَا عَنْ شَیْ ءٍ یَکُونُ إِلَّا نَبَّأْتُکُمْ بِهِ فَقَامَ إِلَیْهِ سَعْدُ بْنُ أَبِی

۱- ۱. أمالی الشیخ: ۱۰۸ و ۱۰۹.

۲- ۲. تلبب للقتال: تشمر و تحزم.

۳- ۳. أی قال أبو الطفیل.

۴- ۴. أمالی الشیخ: ۱۴۴. و قد أوردها المصنّف فی باب معجزات کلامه علیه السلام عن المناقب مع توضیحه، راجع ج ۴۱ ص ۳۱۴.

۵- ۵. أمالی الشیخ: ۲۲۱.

۶- ۶. قرب الإسناد: ۱۶۷.

۷- ۷. فی المصدر: عبید اللّه السمین.

وَقَّاصٍ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي كَمْ فِي رَأْسِي وَ لِحْيَتِي مِنْ شَعْرَةٍ فَقَالَ لَهُ أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ سَأَلْتَنِي عَنْ مَسْأَلَةٍ حَدَّثَنِي خَلِيلِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّكَ سَتَسْأَلُنِي عَنْهَا وَ مَا فِي رَأْسِكَ وَ لِحْيَتِكَ مِنْ شَعْرَةٍ إِلَّا وَ فِي أَصْلِهَا شَيْطَانٌ جَالِسٌ وَ إِنَّ فِي بَيْتِكَ لَسَخْلًا يَقْتُلُ الْحُسَيْنَ ابْنِي وَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ يَوْمَئِذٍ يَدْرُجُ بَيْنَ يَدَيْهِ (۱).

**[ترجمه]امالی صدوق: ابن نباته گفت: در حالی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر مردم خطبه می خواند و می‌فرمود: قبل از اینکه مرا از دست بدهید از من سؤال کنید، به خدا سوگند چیزی از گذشته و حال نیست که از من بپرسید مگر اینکه شما را از آن آگاه خواهم ساخت آنگاه سعد بن ابی وقاص بلند شد و گفت: ای امیرالمؤمنین به من بگو در سر و ریشم چند مو وجود دارد. امام علیه السلام به او فرمود: به خدا سوگند چیزی از من پرسیدی که دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرموده بود تو آن را خواهی پرسید. ای سعد در سر و ریش تو مویی نیست جز اینکه شیطان در ریشه اش نشسته است و در خانه تو انسانی پست و فرومایه است که پسرم حسین علیه السلام را می کشد و عمربن سعد در آن هنگام - کودکی بود - که در مقابل او راه می‌رفت. - .امالی صدوق: ۸۱ -

**[ترجمه]

«۷»

شاء [الإرشاد] یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِيَ: أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ بِذِي قَارٍ وَ هُوَ جَالِسٌ لِأَخْذِ الْبَيْعَةِ يَأْتِيكُمْ مِنْ قِبَلِ الْكُوفَةِ أَلْفُ رَجُلٍ لَا يَزِيدُونَ رَجُلًا وَ لَا يَنْقُصُونَ رَجُلًا يُبَايِعُونِّي عَلَى الْمَوْتِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَجَزِعْتُ لِذَلِكَ وَ خِفْتُ أَنْ يَنْقُصَ الْقَوْمُ مِنَ الْعَدَدِ أَوْ يَزِيدُوا عَلَيْهِ فَيَفْسُدَ الْأَمْرُ عَلَيْنَا وَ إِنِّي أُحْصِي الْقَوْمَ فَاسْتَوْفَيْتُ (۲) عَدَدَهُمْ تِسْعَمِائَةِ رَجُلٍ وَ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ رَجُلًا ثُمَّ انْقَطَعَ مَجِيءُ الْقَوْمِ فَقُلْتُ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مَا ذَا حَمَلَهُ عَلَى مَا قَالَ فَبَيْنَمَا أَنَا مُفَكِّرٌ فِي ذَلِكَ إِذْ رَأَيْتُ شَخْصاً قَدْ أَقْبَلَ حَتَّى دَنَا وَ هُوَ رَجُلٌ عَلَيْهِ قَبَاءُ صُوفٍ وَ مَعَهُ سَيْفٌ وَ تُرْسٌ وَ إِدَاوَةٌ فَقَرُبَ مِنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ امْدُدْ يَدَيْكَ لِأُبَايِعَكَ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام وَ عَلَى مَا تُبَايِعُنِي قَالَ عَلَى السَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ وَ الْقِتَالِ بَيْنَ يَدَيْكَ حَتَّى أَمُوتَ أَوْ يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَقَالَ مَا اسْمُكَ فَقَالَ أُوَيْسٌ قَالَ أَنْتَ أُوَيْسٌ الْقَرَنِيُّ قَالَ نَعَمْ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ فَإِنَّهُ أَخْبَرَنِي حَبِيبِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنِّي أُدْرِكُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِهِ يُقَالُ لَهُ أُوَيْسٌ الْقَرَنِيُّ يَكُونُ مِنْ حِزْبِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ يَمُوتُ عَلَى الشَّهَادَةِ يَدْخُلُ فِي شَفَاعَتِهِ مِثْلُ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَسُرِّيَ عَنَّا(۳).

**[ترجمه]ارشاد، خرائج: امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که برای بیعت گرفتن در ذی‌قار نشسته بود فرمود: هزار مرد از کوفه نزد شما می آید که یکی کم و زیاد نمی باشد و از من بر مرگ بیعت می طلبند. ابن عباس گفت: من برای آن نگران شده و ترسیدم که عدد آن ها کم و زیاد شود و کار ما خراب شود. من تعداد آن ها را به طور کامل شمردم که نهصد و نود و نه نفر بودند پس کس دیگری نیامد. من گفتم: ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم، چه چیز باعث شد که علی علیه السلام این حرف را بزند؟ در حالی که ما غرق در فکر بودیم شخصی را دیدم که قبای پشمی پوشیده بود و شمشیر و سپر و ابزار جنگی به همراه داشت. او آمد و نزدیک امیرالمؤمنین علیه السلام شد و گفت: دستت را دراز کن تا با شما بیعت کنم. علی علیه السلام فرمود: بر چه چیز با من بیعت می کنی؟ گفت: بر اطاعت کردن و مبارزه در نزد شما تا بمیرم یا این که

خداوند تو را پیروز گرداند. امام علیه السلام فرمود: نامت چیست؟ گفت: اُوَیس، فرمود: تو اویس قرنی هستی؟ گفت: بله فرمود: الله اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: من مردی را از امت او را درک می کنم که اویس قرنی نام دارد و او از حزب خدا و رسولش می باشد و بر عهدی که بسته می میرد و مانند ربیعه و مضر داخل در شفاعت او می گردند. ابن عباس گفت:پس همراه ما جنگید. - .ارشاد: ۱۴۹ -

**[ترجمه]

«۸»

یج، [الخرائج و الجرائح]: مِنْ مُعْجِزَاتِهِ علیه السلام أَنَّهُ لَمَّا بَلَغَهُ مَا صَنَعَ بِشْرُ بْنُ أَرْطَاةَ بِالْيَمَنِ قَالَ علیه السلام اللَّهُمَّ إِنَّ بِشْراً بَاعَ دِينَهُ بِالدُّنْيَا فَاسْلُبْهُ عَقْلَهُ فَبَقِيَ بِشْرٌ حَتَّى اخْتَلَطَ فَاتُّخِذَ لَهُ سَيْفٌ مِنْ خَشَبٍ يَلْعَبُ بِهِ حَتَّى مَاتَ وَ مِنْهَا قَوْلُهُ علیه السلام لِجُوَيْرِيَةَ بْنِ مُسْهِرٍ لَتُعْتَلَنَ

ص: ۱۴۷

۱- ۱. أمالی الصدوق: ۸۱. و درج الصبی: مشی.

۲- ۲. فی الإرشاد: فیفسد الامر علینا، و لم أزل مهموما دأبی احصاء القوم حتّی ورد أوائلهم فجعلت احصیهم فاستوفیت اه.

۳- ۳. الإرشاد: ۱۴۹ و لم نجده و الروایات الثلاثه المنقوله بعده عن الخرائج فی المطبوع منه.

إِلَى الْعُتُلِّ الزَّنِيمِ وَ لَيُقَطِّعَنَّ يَدَكَ وَ رِجْلَكَ ثُمَّ لَيَصْلُبَنَّكَ ثُمَّ مَضَى دَهْرٌ حَتَّى وُلِّيَ زِيَادٌ فِي أَيَّامِ مُعَاوِيَهَ فَقَطَعَ يَدَهُ وَ رَجْلَهُ ثُمَّ صَلَبَهُ.

**[ترجمه]خرائج: از معجزات حضرت علیه السلام آن است که هنگامی که به او خبر داده شد که بِشْرُ بْنُ أَرْطَاه در یمن چه کرده است فرمود: پروردگارا بشر دینش را به دنیایش فروخت پس عقل او را بگیر. آن گاه طولی نکشید که او دیوانه شد و شمشیر چوبی برای بازی کردن برداشت با آن بازی می کرد تا اینکه مرد. از دیگر معجزات حضرت علیه السلام گفته اش به جُوَیْرِیَه بْنِ مُسْهِرٍ است که فرمود: تو توسط ستمگر حرام زاده متهم می شوی و او دست و پاهای تو را قطع می کند و تو را به دار می آویزد. مدتی گذشت که ابن زیاد در دوران خلافت معاویه زمام امر را به دست گرفت و دست و پای او را قطع کرده و به دارش آویخت.

**[ترجمه]

«۹»

یج، [الخرائج و الجرائح] رَوَى طَلْحَهُ بْنُ عَمِيرَهَ قَالَ: نَشَدَ عَلِيٌّ علیه السلام النَّاسَ فِي قَوْلِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ فَشَهِدَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ وَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ حَاضِرٌ لَمْ يَشْهَدْ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام يَا أَنَسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَشْهَدَ وَ قَدْ سَمِعْتَ مَا سَمِعُوا قَالَ كَبِرْتُ وَ نَسِيتُ فَقَالَ لَهُ علیه السلام اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ كَاذِباً فَاضْرِبْهُ بِبَيَاضٍ أَوْ بِوَضَحٍ لَا تُوَارِيهِ الْعِمَامَهُ قَالَ أَبُو عَمِيرَهَ فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُهُ (۱)

بَيْضَاءَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ.

**[ترجمه]خرائج: علی علیه السلام این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را خواند «هر کس که من مولای اویم علی مولای اوست» آنگاه دوازده نفر از انصار شهادت دادند و انس بن مالک حاضر بود و شهادت نداد. علی علیه السلام فرمود: ای انس چه چیز مانع از آن شد که شهادت دهی در حالی که شنیدی آنچه را شنیدند؟ گفت: پیر شدم و فراموش کردم. امام علیه السلام درباره او فرمود: پروردگارا اگر دروغ گفت او را دچار سفیدی یا برص کن که عمامه آن را نپوشاند. أبوعمیره گفت: خدا را گواه می گیرم که من او را دیدم در حالی که بین چشمانش سفیدی بود.

**[ترجمه]

«۱۰»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِيَ عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ قَالَ: نَشَدَ عَلِيٌّ علیه السلام النَّاسَ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ أَنْشُدُ رَجُلًا سَمِعَ مِنَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ بَدْرِيّاً سِتَّهٌ مِنَ الْجَانِبِ الْأَيْمَنِ وَ سِتَّهٌ مِنَ الْجَانِبِ الْأَيْسَرِ فَشَهِدُوا بِذَلِكَ قَالَ زَيْدٌ وَ كُنْتُ فِيمَنْ سَمِعَ ذَلِكَ فَكَتَمْتُهُ فَذَهَبَ اللَّهُ بِبَصَرِي وَ كَانَ يَتَنَدَّمُ عَلَى مَا فَاتَهُ مِنَ الشَّهَادَهِ وَ يَسْتَغْفِرُ.

**[ترجمه]خرائج: از زید بن ارقم روایت شده: علی علیه السلام مردم را به مسجد فرا خواند و فرمود: دنبال شخصی می گردم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید که می فرمود: «هر کس که من مولای اویم علی مولای اوست پروردگارا هر کس که با او دوست است دوست بدار و هر کس با او دشمنی می کند، دشمن کن» آن گاه دوازده نفر بدری شش نفر از سمت راست و شش نفر دیگر از سمت چپ برخاسته و به آن گفته شهادت دادند. زید گفت: من در بین کسانی بودم که آن را شنیدم ولی کتمان کردم، آنگاه خداوند بینایی ام را از من گرفت و او به خاطر آن که شهادت و گواهی نداده پیوسته اظهار پشیمانی کرده و آمرزش می طلبید.

**[ترجمه]

«۱۱»

شا، [الإرشاد] رَوَى الْعُلَمَاءُ: أَنَّ جُوَيْرِيَهَ بْنَ مُسْهِرٍ وَقَفَ عَلَى بَابِ الْقَصْرِ فَقَالَ أَيْنَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَقِيلَ لَهُ نَائِمٌ فَنَادَى أَيُّهَا النَّائِمُ اسْتَيْقِظْ فَوَ الَّذِی نَفْسِی بِيَدِهِ لَتُضْرَبَنَّ ضَرْبَهً عَلَى رَأْسِكَ تُخْضَبُ مِنْهَا لِحْيَتُكَ كَمَا أَخْبَرْتَنَا بِذَلِكَ مِنْ قَبْلُ فَسَمِعَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَنَادَى أَقْبِلْ يَا جُوَيْرِيَهُ حَتَّى أُحَدِّثَكَ بِحَدِيثِكَ فَأَقْبَلَ فَقَالَ أَنْتَ وَ الَّذِی نَفْسِی بِيَدِهِ لَتُعْتَلَنَّ إِلَى الْعُتُلِّ الزَّنِيمِ وَ لَيُقَطِّعَنَّ يَدَكَ وَ رِجْلَكَ ثُمَّ لَتُصْلَبَنَّ تَحْتَ جِذْعِ كَافِرٍ فَمَضَى عَلَى ذَلِكَ الدَّهْرُ حَتَّى وُلِّيَ زِيَادٌ فِی أَيَّامِ مُعَاوِيَهَ فَقَطَعَ يَدَهُ وَ رِجْلَهُ ثُمَّ صَلَبَهُ إِلَى جِذْعِ ابْنِ مُعَكْبِرٍ وَ كَانَ جِذْعاً طَوِيلًا فَكَانَ تَحْتَهُ (۲).

**[ترجمه]ارشاد: جُوَيْرِيَه بْن مُسْهِر بر درب قصر ایستاد و گفت: امیرالمؤمنین کجاست؟ به او گفته شد: خواب است. او صدا زد: ای خوابیده بیدار شو قسم به کسی که جانم در دست اوست ضربه ای به سرت خواهد خورد که محاسنت در خون خضاب خواهد شد همان گونه که در گذشته ما را از آگاه ساختی. امیرالمؤمنین علیه السلام آن را شنیده و صدا زد: ای جویریه جلو بیا تا درباره تو حدیثی بگویم. او جلو آمد و امام فرمود: قسم به کسی که جانم در دست اوست تو توسط ستمگر حرام زاده متهم می‌شوی و او دست و پایت را قطع می کند و زیر تنه نخلی کافر به دار می آویزد. مدتی گذشت که زیاد زمام امور را در زمان خلافت معاویه بر عهده گرفت و دست و پای او را قطع کرد، سپس او را به نخل ابْنِ مُعَكْبِر که تنه تنومندی داشت برد. پس او زیر آن بود. - .ارشاد: ۱۵۲ -

**[ترجمه]

«۱۲»

شا، [الإرشاد] رَوَى جَرِيرٌ عَنِ الْمُغِيرَهِ قَالَ: لَمَّا وُلِّيَ الْحَجَّاجُ طَلَبَ كُمَيْلَ بْنَ زِيَادٍ فَهَرَبَ مِنْهُ فَحَرَمَ قَوْمَهُ عَطَاهُمْ فَلَمَّا رَأَى كُمَيْلٌ ذَلِكَ قَالَ أَنَا شَيْخٌ كَبِيرٌ وَ

۱- ۱. فی(م) و(خ): رأیتها.

۲- ۲. الإرشاد: ۱۵۲ و فيه ابن مكعبر.

قَدْ نَفِدَ عُمُرِی لَا یَنْبَغِی أَنْ أَحْرِمَ قَوْمِی (۱) عَطَاهُمْ فَخَرَجَ فَدَفَعَ بِیَدِهِ إِلَی الْحَجَّاجِ فَلَمَّا رَآهُ قَالَ لَهُ لَقَدْ کُنْتُ أَحِبُّ أَنْ أَجِدَ عَلَیْکَ سَبِیلًا فَقَالَ لَهُ کُمَیْلٌ لَا تَصْرِفْ عَلَیَّ أَنْیَابَکَ وَ لَا تَهَدَّمْ عَلَیَّ فَوَ اللَّهِ مَا بَقِیَ مِنْ عُمُرِی إِلَّا مِثْلُ کَوَاهِلِ الْغُبَارِ فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ فَإِنَّ الْمَوْعِدَ لِلَّهِ وَ بَعْدَ الْقَتْلِ الْحِسَابُ وَ لَقَدْ خَبَّرَنِی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنَّکَ قَاتِلِی فَقَالَ (۲) لَهُ حَجَّاجٌ الْحُجَّهُ عَلَیْکَ إِذاً فَقَالَ لَهُ کُمَیْلٌ ذَاکَ إِذَا کَانَ الْقَضَاءُ إِلَیْکَ قَالَ بَلَی قَدْ کُنْتَ فِیمَنْ قَتَلَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ اضْرِبُوا عُنُقَهُ فَضُرِبَتْ عُنُقُهُ (۳).

**[ترجمه]ارشاد: جَریر از مغیره روایت کرده:هنگامی که حجّاج والی شد، کمیل بن زیاد را خواست و او از دستش فرار کرد، حجاج قوم و قبیله آن ها را از عطا و خراج محروم ساخت. هنگامی که کمیل اوضاع را این گونه دید گفت: من پیرمرد سالخورده‌ای هستم، عمرم به سر آمده شایسته نیست که باعث محرومیت قومم شوم. او رفت و خود را تسلیم حجاج کرد. هنگامی که حجاج او را دید، گفت: دوست داشتم که راه خلاصی برایت بیابم. کمیل به او گفت: دندانت را برای من خرج نکن و به خاطر من نابود مکن، به خدا سوگند از عمرم جز مانند شروع و اوایل غبار نمانده است، پس هر حکمی می خواهی صادر کن به راستی وعده برای خداست و بعد از قتل، حساب و کتاب است. امیرالمؤمنین علیه السلام به من خبر داد که تو قاتل منی. حجاج به او گفت: پس حجت بر علیه توست. کمیل به او گفت: در صورتی که قضاوت هم با تو باشد. گفت: بله تو از کسانی بودی که عثمان بن عفان را کشتند، گردن او را بزنید، آن گاه چنین کردند و گردن او را زدند. – .ارشاد: ۱۵۴ و ۱۵۵ –

**[ترجمه]

بیان

الصریف صوت ناب البعیر و تهدّم علیه غضبا توعّده و کواهل الغبار أوائله شبه عمره فی سرعه انقضائه بالغبار و بقیته بأوائله فإن مقدم الغبار یحدث بعد مؤخره و یسکن بعده أو شبه بقیه العمر فی سرعه انقضائه بأول ما یحدث من الغبار فإنه یسکن قبل ما یحدث آخرا و الأول أبلغ و أکمل.

**[ترجمه]«الصریف» یعنی صدای دندان شتر که از رویی غضب بر سر او خراب شد تا تهدیدش کند و« کواهل الغبار» اوایل غبار است عمرش در سرعت انقضائش به غبار شبیه شده چون اول غبار بعد از آخرش حادث می شود و بعد از آن ساکن می شود و یا شبیه بقیه عمر است در سرعت انقضائش به أول آنچه از غبار حادث می شود چرا که قبل از حدوث آخرش ساکن می شود ولی معنای أول أبلغ و أکمل است

**[ترجمه]

«۱۳»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِی الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ: خَرَجْتُ أَنَا وَ الْأَشْعَثُ الْکِنْدِیُّ وَ جَرِیرٌ الْبَجَلِیُّ حَتَّی إِذَا کُنَّا بِظَهْرِ کُوفَهَ بِالْفَرَسِ مَرَّ بِنَا ضَبٌّ فَقَالَ الْأَشْعَثُ وَ جَرِیرٌ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ خِلَافاً عَلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ

عليه السـلام فَلَمَّا خَرَجَ الْأَنْصَارِیُّ قَالَ لِعَلِیٍّ علیه السـلام فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام دَعْهُمَا فَهُوَ إِمَامُهُمَا یَوْمَ الْقِیَامَهِ أَ مَا تَسْمَعُ إِلَی اللَّهِ وَ هُوَ یَقُولُ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّی (۴).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: مردی از انصار گفت: من و اشعث کندی و جریر بجلیّ بیرون رفتیم تا با اسب به پشت کوفه رسیدیم، پس بزمچه ای از کنار ما گذشت. اشعث و جریر گفتند: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین - به جای علی بن ابی طالب علیه السلام - هنگامی که مرد انصاری خارج شد آن را به علی علیه السلام گفت: علی علیه السلام فرمود: آن ها را رها کن، در روز قیامت آن بزمچه امام آن ها خواهد بود. آیا سخن خداوند را نشنیدی که می‌فرماید: «نولّه ما تولّی» - . تفسیر عیاشی جلد ۱ صفحه ۲۷۵. آیه، نساء: ۱۱۴ -

{وی را بدان چه روی خود را بدان سو کرده واگذار می کنیم}

**[ترجمه]

«۱۴»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ أَبِی الطُّفَیْلِ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَی أَبِی فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ یَزْعُمُ أَنَّهُ یَعْلَمُ کُلَّ آیَهٍ نَزَلَتْ فِی الْقُرْآنِ فِی أَیِّ یَوْمٍ نَزَلَتْ وَ فِیمَنْ نَزَلَتْ قَالَ فَسَلْهُ فِیمَنْ نَزَلَتْ وَ مَنْ کانَ فِی هذِهِ أَعْمی فَهُوَ فِی

ص: ۱۴۹

۱- ۱. أی اسبب حرمانهم. و فی(ک): قوما.

۲- ۲. فی المصدر: قال: فقال.

۳- ۳. الإرشاد: ۱۵۴ و ۱۵۵.

۴- ۴. تفسیر العیّاشیّ: ج ۱ ص ۲۷۵، و الآیه فی سوره النساء: ۱۱۴.

الْآخِرَهِ أَعْمی وَ أَضَلَّ سَبِیلًا-(۱) وَ فِیمَنْ نَزَلَتْ وَ لا یَنْفَعُکُمْ نُصْحِی إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَکُمْ إِنْ کانَ اللَّهُ یُرِیدُ أَنْ یُغْوِیَکُمْ-(۲) وَ فِیمَنْ نَزَلَتْ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا-(۳) فَأَتَاهُ الرَّجُلُ فَغَضِبَ وَ قَالَ وَدِدْتُ أَنَّ الَّذِی أَمَرَ بِهَذَا وَاجَهَنِی فَأُسَائِلَهُ وَ لَکِنْ سَلْهُ مَا الْعَرْشُ وَ مَتَی خُلِقَ وَ کَیْفَ هُوَ فَانْصَرَفَ الرَّجُلُ إِلَی أَبِی فَقَالَ مَا قَالَ فَقَالَ وَ هَلْ أَجَابَکَ فِی الْآیَاتِ قَالَ لَا قَالَ لَکِنِّی أُجِیبُکَ فِیهَا بِنُورٍ وَ عِلْمٍ غَیْرِ الْمُدَّعَی وَ لَا الْمُنْتَحَلِ أَمَّا الْأُولَیَانِ فَنَزَلَتَا فِیهِ وَ فِی أَبِیهِ وَ أَمَّا الْأُخْرَی فَنَزَلَتْ فِی أَبِی وَ فِینَا وَ لَمْ یَکُنِ الرِّبَاطُ الَّذِی أُمِرْنَا بِهِ بَعْدُ وَ سَیَکُونُ مِنْ نَسْلِنَا الْمُرَابِطُ وَ مِنْ نَسْلِهِ الْمُرَابِطُ(۴).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: امام باقر علیه السلام فرمود: مردی نزد پدرم آمد و گفت: ابن عباس گمان می کند که او شأن نزول هر آیه ای از قرآن را می داند و می داند که آن در چه روزی و مخصوص چه کسانی نازل شده است. امام باقر علیه السلام فرمود: از او بپرس این آیه در رابطه با چه کسی نازل شده است «و من کان فی هذه أعمی فهو فی الآخره أعمی و أضلّ سبیلاً» - .إسراء/۷۲ - {و هر که در این دنیا کور دل باشد در آخرت هم کور دل و گمراهتر خواهد بود} و این آیه درباره چه کسی نازل شده: « لا یَنْفَعُکُمْ نُصْحِی إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَکُمْ إِنْ کانَ اللَّهُ یُرِیدُ أَنْ یُغْوِیَکُمْ » {و اگر بخواهم شما را اندرز دهم، در صورتی که خدا بخواهد شما را به بیراهه کشاند اندرز من شما را سودی نمی بخشد} - . هود/۳۴ -

و این آیه درباره چه کسی نازل شده است: « یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا » {ای کسانی که ایمان آورده اید، صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید} - . آل عمران/ ۲۰۰ -

مرد نزد او آمد و او عصبانی گشته و گفت: دوست داشتم کسی که این دستور را داده، با من رو در رو شود تا از او سؤال کنم امّا از او بپرس: عرش چیست؟ کی خلق شده است؟ آن چگونه است؟ آن مرد نزد پدرم برگشت و آنچه که گفته بود را گفت. آنگاه حضرت فرمود: آیا در رابطه با آیات جواب تو را داد؟ گفت: نه، فرمود: امّا من درباره آن ها جواب تو را با نور و علم و بدون ادعا و تقلب می دهم. بدان که دو آیه اوّل درباره او و پدرش نازل شده، اما دیگری درباره پدرم و ما نازل گشته است و هنوز محافظت از مرزهایی که خداوند ما را به آن امر کرده نبوده است و از نسل ما حفاظت کننده از مرزهایی و از نسل او حفاظت کننده از مرزهایی خواهد بود. - . تفسیر عیاشی، جلد دوم: صفحه ۳۰۵ -

**[ترجمه]

«۱۵»

کش، [رجال الکشی] جَعْفَرُ بْنُ مَعْرُوفٍ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُمَرَ الْیَمَانِیِّ عَنِ الْفُضَیْلِ بْنِ یَسَارٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام: مِثْلَهُ وَ زَادَ فِی آخِرِهِ بَعْدَ الْجَوَابِ عَنْ سُؤَالِ الْعَرْشِ عَلَی مَا سَیَأْتِی أَمَا إِنَّ فِی صُلْبِهِ وَدِیعَهً لَقَدْ ذُرِئَتْ لِنَارِ جَهَنَّمَ سَیُخْرِجُونَ أَقْوَاماً مِنْ دِینِ اللَّهِ أَفْوَاجاً کَمَا دَخَلُوا فِیهِ وَ سَتُصْبَغُ الْأَرْضُ مِنْ دِمَاءِ(۵) الْفِرَاخِ مِنْ فِرَاخِ آلِ مُحَمَّدٍ صلوات الله علیهم تَنْهَضُ تِلْکَ الْفِرَاخُ فِی غَیْرِ وَقْتٍ وَ تَطْلُبُ غَیْرَ مَا تُدْرَکُ وَ یُرَابِطُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ یَصْبِرُونَ لِمَا یَرَوْنَ حَتَّی یَحْکُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمِینَ (۶).

**[ترجمه]رجال الکشی: از امام باقر علیه السلام نیز مانند آن روایت شده؛ فقط در پایان بعد از جواب از سؤال عرش این چنین

آمـده است: در نسـل او امانتی است که برای آتش جهنم خلق شـده است آن ها همان گونه که گروه گروه در دین خـدا وارد گشـته بودند از آن خارج می شوند و زمین از خون های جوجه ها، جوجه های آل محمد صلی الله علیه و آله رنگین می شود. آن جوجه‌ها در غیر وقت برمی‌خیزند و چیزهایی می‌طلبند که درک نکردند و کسانی که ایمان آوردند از مرزها حفاظت می… کننـد و بر آنچه می بیننـد صبر پیشه می کنند تا خداوند داوری کند و او بهترین داوران است. - . معرفه اخبار الرجال: ۳۶ و ۳۷ -

**[ترجمه]

«۱۶»

کش، [رجال الکشـی] نَصْـِرُ بْنُ الصَّبَّاحِ عَنِ ابْنِ عِیسَـِی عَنِ الْأَهْوَازِیِّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ بَزِیعٍ عَنْ أَبِی الْجَارُودِ قَالَ: قُلْتُ لِلْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ مَا کَانَ مَنْزِلَهُ هَذَا الرَّجُلِ فِیکُمْ قَالَ مَا أَدْرِی مَا تَقُولُ إِلَّا أَنَّ سُیُوفَنَا کَانَتْ عَلَی عَوَاتِقِنَا فَمَنْ أَوْمَأَ إِلَیْنَا

ص: ۱۵۰

۱- ۱. سوره بنی إسرائیل: ۷۲.

۲- ۲.« هود: ۳۴.

۳- ۳.« آل عمران: ۲۰۰.

۴- ۴. تفسیر العیّاشیّ: ج ۲ ص ۳۰۵.

۵- ۵. فی المصدر: بدماء.

۶- ۶. معرفه اخبار الرجال: ۳۶ و ۳۷.

ضَرَبْنَاهُ بِهَا وَ كَانَ يَقُولُ لَنَا تَشَرَّطُوا-(۱) فَوَ اللَّهِ مَا اشْتِرَاطُكَمْ لِذَهَبٍ وَ لَا فِضَّةٍ وَ مَا اشْتِرَاطُكَمْ إِلَّا لِلْمَوْتِ إِنَّ قَوْماً مِنْ قَبْلِكَمْ مِنْ بَنِی إِسْرَائِيلَ تَشَارَطُوا بَيْنَهُمْ فَمَا مَاتَ أَحَدٌ مِنْهُمْ حَتَّى كَانَ نَبِيَّ قَوْمِهِ أَوْ نَبِيَّ قَرْيَتِهِ أَوْ نَبِيَّ نَفْسِهِ وَ إِنَّكُمْ لَبِمَنْزِلَتِهِمْ غَيْرَ أَنَّكُمْ لَسْتُمْ بِأَنْبِيَاءَ(۲).

**[ترجمه]رجال الکشی: ابوجارود گفت: من به أصبغ بن نباته گفتم: منزلت و مقام این مرد در بین شما چه بود؟ گفت: نمی دانم چه می گویی مگر این که شمشیرهایمان بر دوش هایمان بود پس هر کس به ما اشاره ای کرد او را با آن زدیم. او به ما می گفت: شرط و عهد کنید. پس به خدا سوگند، برای طلا و نقره شرط نگذارید و شرطتان فقط برای مرگ باشد. پیش از شما قومی از بنی اسرائیل با هم شرط کردند و کسی از آن ها نمرد مگر اینکه پیامبر قوم خود یا پیامبر روستا و یا پیامبر خودش بود، و شما به منزله آنهایید جز اینکه شما پیامبر نیستید. - . معرفه اخبار الرجال: ۳و ۴ -

**[ترجمه]

بیان

قال الجزری شرط السلطان نخبه أصحابه الذین یقدمهم علی غیرهم من جنده و فی حدیث ابن مسعود و تشرط شرطه للموت لا یرجعون إلا غالبین الشرطه أول طائفه من الجیش تشهد الوقعه(۳) و قال الفیروزآبادی الشرطه بالضم هم أول کتیبه تشهد الحرب و تتهیأ للموت و طائفه من أعوان الولاه سموا بذلک لأنهم أعلموا أنفسهم بعلامات یعرفون بها(۴).

**[ترجمه]جزری گفت: شرط السلطان: برگزیدگان اصحابش یعنی کسانی که آنان را بر دیگر سربازانش مقدم می‌کند و در حدیث ابن مسعود آمده: «و تشرط شرطه الموت لایرجعون الا غالبین». شرطه: اولین دسته‌ای است که به جنگ می‌رود و آماده مرگ می‌شود. نیز گروهی از یاوران والیان که به این نام نامیده شدند چون خود را به نشانه‌هایی می‌آراستند که با آن شناخته می‌شدند .

**[ترجمه]

«۱۷»

کش، [رجال الکشی] مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ الْعَيَّاشِيُّ وَ أَبُو عَمْرٍو ابْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالا حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ نُصَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْغَزَّالِي (۵) عَنْ غِيَاثٍ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ بِشْرِ بْنِ عَمْرٍو الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: مَرَّ بِنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ الْبَثُوا فِي هَذِهِ الشُّرْطَهِ فَوَ اللَّهِ لَا تَلِي بَعْدَهُمْ إِلَّا شُرْطَةُ النَّارِ إِلَّا مَنْ عَمِلَ بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ (۶).

**[ترجمه]رجال الکشی: عمرو همدانی گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام بر ما گذشت و فرمود: در این دسته از لشکر که اول به جنگ می رود بمانید به خدا سوگند بعد از آن ها جز لشکر آتش نمی آید، مگر کسی که مانند آن ها عمل کند. - . معرفه اخبار الرجال: ۴ -

**[ترجمه]

«۱۸»

کش، [رجال الکشی] رُوِیَ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام: أَنَّهُ قَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ یَحْیَی الْحَضْرَمِیِّ یَوْمَ الْجَمَلِ أَبْشِرْ ابْنَ یَحْیَی فَإِنَّکَ وَ أَبُوکَ مِنْ شُرْطَهِ الْخَمِیسِ حَقّاً لَقَدْ أَخْبَرَنِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِاسْمِکَ وَ اسْمِ أَبِیکَ فِی شُرْطَهِ الْخَمِیسِ وَ اللَّهُ سَمَّاکُمْ شُرْطَهَ الْخَمِیسِ عَلَی لِسَانِ نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله وَ ذَکَرَ أَنَّ شُرْطَهَ الْخَمِیسِ کَانُوا سِتَّهَ آلَافِ رَجُلٍ أَوْ خَمْسَهَ آلَافٍ (۷).

۱- ۱. فی المصدر و(خ): تشرطوا تشرطوا.

۲- ۲. معرفه اخبار الرجال: ۳ و ۴.

۳- ۳. النهایه ۲: ۲۱۳.

۴- ۴. القاموس ۲: ۳۶۸.

۵- ۵. فی المصدر: العرنیّ.

۶- ۶. معرفه اخبار الرجال: ۴.

۷- ۷. معرفه اخبار الرجال: ۴.

**[ترجمه]رجال الكشی: اميرالمؤمنين عليه السلام در جنگ جمل به عبدالله بن يحيی حضرمی گفت: ای ابن يحيی مژده بده به راستی تو و پدرت از شرطه الخميس هستيد. رسول خدا نام تو و نام پدرت را به من خبر داد كه در شرطه الخميس هستيد. و خداوند از زبان پيامبرش شما را شرطه الخميس ناميد و فرمود: شرطه الخميس شش هزار يا پنج هزار نفر بودند. - . معرفه اخبار الرجال: ۴ -

**[ترجمه]

بيان

الخميس الجيش سمی به لأنه مقسوم بخمسه أقسام المقدمه و الساقه و الميمنه و الميسره و القلب.

**[ترجمه]خميس يعنی ارتش؛ به اين نام ناميده شده چون به پنج قسم تقسيم شده است: مقدمه، ساقه، ميمنه، ميسره، قلب.

**[ترجمه]

«۱۹»

كش، [رجال الكشی] ذَكَرَ هِشَامٌ عَنْ أَبِی خَالِدٍ الْكَابُلِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: كَانَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ عليه السلام عِنْدَكُمْ بِالْعِرَاقِ يُقَاتِلُ عَدُوَّهُ وَ مَعَهُ أَصْحَابُهُ وَ مَا كَانَ فِيهِمْ خَمْسُونَ رَجُلًا يَعْرِفُونَهُ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَ حَقَّ مَعْرِفَهِ إِمَامَتِهِ (۱).

**[ترجمه]رجال الكشی: امام باقر عليه السلام فرمود: علی بن ابی طالب عليه السلام در عراق نزد شما بود و با دشمنش می جنگيد و يارانش همراه او بودند و در بين آن ها پنجاه نفر نبود كه ايشان را به حق و امامتشان را به حق بشناسند. - معرفه اخبار الرجال: ۴ -

**[ترجمه]

«۲۰»

كش، [رجال الكشی] حَمْدَوَيْهِ وَ إِبْرَاهِيمُ مَعاً عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَی عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ سَلَّامِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ يَالِيلَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الطَّائِفِ قَالَ: أَتَيْنَا ابْنَ عَبَّاسٍ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا نَعُودُهُ فِی مَرَضِهِ الَّذِی مَاتَ فِيهِ قَالَ فَأُغْمِیَ عَلَيْهِ فِی الْبَيْتِ فَأُخْرِجَ إِلَی صَحْنِ الدَّارِ قَالَ فَأَفَاقَ فَقَالَ إِنَّ خَلِيلِی رَسُولَ اللَّهِ صلی الله عليه و آله قَالَ إِنِّی سَأَهْجُرُ هِجْرَتَيْنِ وَ إِنِّی سَأَخْرُجُ مِنْ هِجْرَتِی فَهَاجَرْتُ هِجْرَهً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله عليه و آله وَ هِجْرَهً مَعَ عَلِیٍّ عليه السلام وَ إِنِّی سَأَعْمَی فَعَمِيتُ وَ إِنِّی سَأُغْرَقُ فَأَصَابَنِی حَكَّهٌ -(۲) فَطَرَحَنِی أَهْلِی فِی الْبَحْرِ فَغَفَلُوا عَنِّی فَغَرِقْتُ ثُمَّ اسْتَخْرَجُونِی بَعْدُ وَ أَمَرَنِی أَنْ أَبْرَأَ مِنْ خَمْسَهٍ مِنَ النَّاكِثِينَ وَ هُمْ أَصْحَابُ الْجَمَلِ وَ مِنَ الْقَاسِطِينَ وَ هُمْ أَصْحَابُ الشَّامِ وَ مِنَ الْخَوَارِجِ وَ هُمْ أَهْلُ النَّهْرَوَانِ وَ مِنَ الْقَدَرِيَّهِ وَ هُمُ الَّذِينَ ضَاهَوُا النَّصَارَی فِی دِينِهِمْ فَقَالُوا لَا قَدَرَ وَ مِنَ الْمُرْجِئَهِ الَّذِينَ ضَاهَوُا الْيَهُودَ فِی دِينِهِمْ فَقَالُوا اللَّهُ أَعْلَمُ قَالَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّی أَحْيَا عَلَی مَا حَيَّ عَلَيْهِ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ عليه السلام وَ أَمُوتُ عَلَی مَا مَاتَ عَلَيْهِ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ عليه السلام قَالَ ثُمَّ مَاتَ فَغُسِّلَ وَ

كُفِّنَ ثُمَّ صُلِّيَ عَلَى سَرِيرِهِ قَالَ فَجَاءَ طَائِرَانِ أَبْيَضَانِ فَدَخَلَا فِي كَفَنِهِ فَرَأَى النَّاسُ أَنَّمَا هُوَ فِقْهُهُ فَدُفِنَ (۳).

**[ترجمه]رجال الکشی: مردی از اهل طائف گفت: ما نزد ابن عباس رفتیم و او را در بستر بیماری عیادت کردیم که در همان حال هم وفات یافت. آن‌گاه او در خانه بر روی تخت بی‌هوش شد و به حیاط خانه آورده شد بعد از مدتی به هوش آمده و گفت: دوستم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من دو بار هجرت خواهم کرد و از هجرتم خارج خواهم شد. پس هجرتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و هجرتی با علی علیه السلام کردم و فرمود: من نابینا خواهم گشت پس نابینا شدم و فرمود: من غرق خواهم شد آنگاه مرض خارش گرفتم و خانواده ام مرا در دریا انداختند و از من غافل گشتند تا غرق شدم. بعد از مدتی مرا بیرون آوردند و او به من دستور داد تا از پنج گروه برائت جویم؛ از عهد شکنان که اصحاب جمل هستند، از ستمگران که شامیانند، از خوارج که اهل نهروانند، از قدری ها، کسانی که با نصاری در دینشان یکسان بودند و گفتند: هیچ تقدیری نیست و بالاخره از مرجئه، کسانی که با یهودیان در دینشان یکسان بودند و گفتند: خداوند داناتر است. ابن عباس گفت: پروردگارا من بر آنچه علی بن ابی طالب علیه السلام بر آن زندگی کرد، زندگی می‌کنم؛ و می میرم بر آن چه علی بن ابی طالب علیه السلام بر آن درگذشت. کمی بعد او از دنیا رفت و غسل و کفن داده شد و بر او در بسترش نماز خواندند. پس دو پرنده سفید آمدند و در کفنش داخل شدند و مردم دیدند که بی‌تردید، آن فقه او بود که به خاک سپرده شد. - . معرفه اخبار الرجال: ۳۸ -

**[ترجمه]

«۲۱»

کش، [رجال الکشی] عَلِيُّ بْنُ زِيَادٍ الصائغ [الصَّائِغُ] عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ خَلَفٍ الْمَخْزُومِيِّ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الْحَارِثَ يَقُولُ: اسْتَعْمَلَ عَلِيٌّ علیه السلام

۱- ۱. معرفه أخبار الرجال: ۴ و فيه: حق معرفته امامته.

۲- ۲. الحكه- بالكسر-: عله توجب الحكاك كالجرب.

۳- ۳. معرفه اخبار الرجال: ۳۸.

عَلَى الْبَصْرَهِ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ فَحَمَلَ كُلَّ مَالٍ فِی بَیْتِ الْمَالِ بِالْبَصْرَهِ وَ لَحِقَ بِمَكَّهَ وَ تَرَكَ عَلِیّاً وَ كَانَ مَبْلَغُهُ أَلْفَیْ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَصَعِدَ عَلِیٌّ علیه السلام الْمِنْبَرَ حِینَ بَلَغَهُ ذَلِكَ فَبَكَى فَقَالَ هَذَا ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی عَمَلِهِ وَ قَدْرِهِ یَفْعَلُ مِثْلَ هَذَا فَكَیْفَ یُؤْمَنُ مَنْ كَانَ دُونَهُ اللَّهُمَّ إِنِّی قَدْ مَلِلْتُهُمْ فَأَرِحْنِی مِنْهُمْ وَ اقْبِضْنِی إِلَیْكَ غَیْرَ عَاجِزٍ وَ لَا مَلُولٍ.

قَالَ الْكَشِّیُّ شَیْخٌ (۱) مِنَ الْیَمَامَهِ یَذْكُرُ عَنْ مُعَلَّى بْنِ هِلَالٍ عَنِ الشَّعْبِیِّ قَالَ: لَمَّا احْتَمَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ بَیْتَ مَالِ الْبَصْرَهِ وَ ذَهَبَ بِهِ إِلَى الْحِجَازِ كَتَبَ إِلَیْهِ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ- أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی قَدْ كُنْتُ أَشْرَكْتُكَ فِی أَمَانَتِی وَ لَمْ یَكُنْ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی فِی نَفْسِی أَوْثَقَ مِنْكَ لِمُوَاسَاتِی وَ مُؤَازَرَتِی وَ أَدَاءِ الْأَمَانَهِ إِلَیَّ فَلَمَّا رَأَیْتَ الزَّمَانَ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ قَدْ كَلِبَ وَ الْعَدُوَّ عَلَیْهِ قَدْ حَرِبَ وَ أَمَانَهَ النَّاسِ قَدْ عَزَّتْ-(۲) وَ هَذِهِ الْأُمُورَ قَدْ فَشَتْ قَلَبْتَ لِابْنِ عَمِّكَ ظَهْرَ الْمِجَنِّ-(۳) وَ فَارَقْتَهُ مَعَ الْمُفَارِقِینَ وَ خَذَلْتَهُ أَسْوَأَ خِذْلَانِ الْخَاذِلِینَ فَكَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ تُرِیدُ اللَّهَ بِجِهَادِكَ وَ كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنْ عَلَى بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّكَ وَ كَأَنَّكَ إِنَّمَا كُنْتَ تَكِیدُ أُمَّهَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله عَلَى دُنْیَاهُمْ وَ تَنْوِی غِرَّتَهُمْ فَلَمَّا أَمْكَنَتْكَ الشِّدَّهُ فِی خِیَانَهِ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله أَسْرَعْتَ الْوَثْبَهَ وَ عَجَّلْتَ الْعَدْوَهَ فَاخْتَطَفْتَ مَا قَدَرْتَ عَلَیْهِ اخْتِطَافَ الذِّئْبِ الْأَزِلِ دَامِیَهَ الْمِعْزَى الْكَسِیرَهِ-(۴) كَأَنَّكَ لَا أَبَا لَكَ إِنَّمَا جَرَرْتَ إِلَى أَهْلِكَ تُرَاثَكَ مِنْ أَبِیكَ وَ أُمِّكَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَ مَا تُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ أَ وَ مَا تَخَافُ مِنْ سُوءِ الْحِسَابِ أَ وَ مَا یَكْبُرُ عَلَیْكَ أَنْ تَشْتَرِیَ الْإِمَاءَ وَ تَنْكِحَ

۱- ۱. فی المصدر: قال شیخ.

۲- ۲. عز الشی ء: قل فكاد لا یوجد. و فی النهج: قد خزیت.

۳- ۳. المجن: الترس. و سیأتی توضیح الجمله فیما ینقله عن النهج.

۴- ۴. الذئب الازل: السریع الخفیف الوركین و ذلك أشد لعدوه و اسرع لو ثبته. و الدامیه: شجه تدمی و المعزی: المعز. أی اختطفت علی بیت المال كاختطاف الذئب السریع علی المعزی المجروحه و المكسوره الرجل بحیث لا تقدر علی الدفاع و الهرب.

النِّسَاءَ بِأَمْوَالِ الْأَرَامِلِ وَ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْبِلَادَ ارْدُدْ إِلَى الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ فَوَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمْكَنَنِيَ اللَّهُ مِنْكَ لَأُعْذِرَنَّ اللَّهَ فِيكَ وَ اللَّهِ فَوَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ حَسَناً وَ حُسَيْناً فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ لَمَا كَانَ لَهُمَا عِنْدِي فِي ذَلِكَ هَوَادَةٌ-(١) وَ لَا لِوَاحِدٍ مِنْهُمَا عِنْدِي فِيهِ رُخْصَةٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ وَ أُزِيحَ الْجَوْرَ عَنْ مَظْلُومِهَا وَ السَّلَامُ-(٢) قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانِي كِتَابُكَ تُعْظِمُ عَلَيَّ إِصَابَةَ الْمَالِ الَّذِي أَخَذْتُهُ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْبَصْرَةِ وَ لَعَمْرِي إِنَّ لِي فِي بَيْتِ مَالِ اللَّهِ أَكْثَرَ مِمَّا أَخَذْتُ وَ السَّلَامُ

قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَمَّا بَعْدُ فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ مِنْ تَزْيِينِ نَفْسِكَ أَنَّ لَكَ فِي بَيْتِ مَالِ اللَّهِ أَكْثَرَ مِنْ مَالِ (٣) رَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَدْ أَفْلَحْتَ إِنْ كَانَ تَمَنِّيكَ الْبَاطِلَ وَ ادِّعَاؤُكَ مَا لَا يَكُونُ يُنْجِيكَ مِنَ الْإِثْمِ وَ يُحِلُّ لَكَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْكَ عَمَّرَكَ اللَّهُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْعَبْدُ الْمُهْتَدِي إِذَنْ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّكَ اتَّخَذْتَ مَكَّةَ وَطَناً وَ ضَرَبْتَ بِهَا عَطَناً تَشْتَرِي مُوَلَّدَاتِ مَكَّةَ وَ الطَّائِفِ تَخْتَارُهُنَّ عَلَى عَيْنَيْكَ وَ تُعْطِي فِيهِنَّ مَالَ غَيْرِكَ وَ إِنِّي لَأُقْسِمُ بِاللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ مَا يَسُرُّنِي أَنَّ مَا أَخَذْتُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ لِي حَلَالٌ أَدَعُهُ لِعَقِبِي مِيرَاثاً فَلَا غُرُورَ(٤) أَشَدُّ بِاغْتِبَاطِكَ تَأْكُلُهُ (٥) رُوَيْداً رُوَيْداً فَكَأَنْ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدَى-(٦) وَ عُرِضْتَ عَلَى رَبِّكَ الْمَحَلَّ الَّذِي يَتَمَنَّى الرَّجْعَةَ الْمُضَيِّعُ لِلتَّوْبَةِ لِذَلِكَ-(٧) وَ مَا ذَلِكَ وَ لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ وَ السَّلَامُ.

قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَكْثَرْتَ عَلَيَّ فَوَ اللَّهِ لَأَنْ

۱- ۱. الهواده: اللين و الرفق.

۲- ۲. في(ك): مظلومهما.

۳- ۳. في المصدر: أكثر ممّا اخذت و أكثر من مال اه.

۴- ۴.»: فلا غرو.

۵- ۵. في(ك): بأكله.

۶- ۶. المدى: الغايه و المنتهى.

۷- ۷. في المصدر: كذلك.

أَلْقَى اللَّهَ بِجَمِيعِ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ ذَهَبِهَا وَ عِقْيَانِهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِدَمِ رَجُلٍ مُسْلِمٍ (۱).

**[ترجمه]رجال الکشی: الزُّهْرِیّ گفت: از حَارِث شنیدم: علی علیه السلام عبدالله بن عباس را عامل بصره کرد و او تمامی اموال بیت المال آن جا را برداشته و به مکیان پیوست و علی علیه السلام را ترک کرد. مقدار اموالی که برداشته بود دو هزار درهم بود. علی علیه السلام هنگامی که از این موضوع باخبر شد بر روی منبر رفته و گریه کرد و فرمود: ابن عباس که پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله بود این چنین کرد چه برسد به دیگران؟ پروردگارا من از آن ها رنجیدم پس مرا از آن ها خلاص کن و مرا بدون عجز و ملامتی به سوی خودت ببر.

کشّی گفت: هنگامی که عبدالله بن عباس اموال بیت المال بصره را برداشته و به حجاز برد، علی علیه السلام به او نامه ای نوشت که به قرار زیر است: از بنده خدا علی بن ابی طالب به عبدالله بن عباس، پس از یاد خدا و درود، همانا من تو را در امانت خود شرکت دادم و هیچ یک از افراد خاندانم برای یاری و مددکاری و امانت داری، چون تو مورد اعتمادم نبود، آن هنگام که دیدی روزگار بر پسر عمویت سخت گرفته و دشمن به او هجوم آورده و امانت مسلمانان کم شده و این امور افشا گشته، پیمان خود را با پسر عمویت دگرگون ساختی و همراه با دیگرانی که از او جدا شدند فاصله گرفتی، تو هماهنگ با دیگران دست از یاری اش کشیدی، گویا تو در راه خدا جهاد نکردی و برهان روشنی از پروردگارت نداری و گویا برای تجاوز به دنیای امت محمد صلی الله علیه و آله نیرنگ می زدی و هدف تو آن بود که آن ها را بفریبی و غنایم و ثروت آن ها را در اختیار گیری و آن گاه که فرصت بر امت محمد صلی الله علیه و آله را یافتی شتابان حمله ور شدی و تمامی اموال بیت المال را چونان گرگ گرسنه ای که بز زخمی یا استخوان شکستهای را می رباید به یغما بردی، ای بی پدر - گویا میراث پدر و مادرت را به خانه می بری، سبحان الله آیا به معاد ایمان نداری و از حسابرسی دقیق قیامت نمی ترسی، آیا بر تو سخت نیست که با اموال بیوه زنان و مهاجران که خداوند این شهرها را به دست آن ها امن فرموده کنیزانی بخری و با زنان ازدواج کنی؟ اموال آن ها را بازگردان و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم تو را کیفر خواهم کرد که نزد خدا عذرخواه من باشد، سوگند به خدا! اگر حسن و حسین چنان می کردند که تو انجام دادی از من روی خوش نمی دیدند و به آرزو نمی رسیدند تا آن که حق را از آنان باز پس ستانم و باطلی را که به ستم پدید آمده نابود سازم والسلام.

گفت: عبدالله بن عباس نیز بر او نوشت: پس از یاد خدا و درود! نامه ات به دستم رسید بر من دشوار است که مالی را که از بیت المال بصره گرفته ام برگردانم به جانم سوگند حق من از بیت المال خدا بیش از آن است که برداشته ام والسلام.

گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام به او نوشت: پس از یاد و نام خدا، شگفتا از آراستن خودت شگفتا از اینکه می گویی سهم تو از بیت المال بیش تر از سهم یک مرد مسلمان است، اگر تمنا و آرزوی تو باطل بود که تو را از گناه رهایی نمی بخشد و آنچه که خداوند بر تو حرام ساخته، بر تو حلال می گرداند پس به هدف و مقصودت رسیدی، خدا عمرت دهد، تو آن‌بنده هدایت شده ای، به من خبر رسید که تو در مکه سکنی گزیده ای و آن جا را محل چراگاه شتران قرار دادی، تو زنان دو رگه مکه و طائف را می خری و آن ها را بر خود اختیار می کنی و اموال دیگران را به آن ها می دهی، من به خداوند، پروردگار من و تو و پروردگار عزت و بزرگی قسم خورم که اگر آنچه که تو از اموال مسلمانان به ناحق بردی بر من حلال بود، خشنود نبودم که آن را میراث بازماندگانم قرار دهم،هیچ غرور و فریب خوردنی از فریبی که تو خوردی بدتر نیست ،صبر

کن فکر کن که به پایان زندگی رسیده ای و اعمال تو را بر تو عرضه داشتند آنجا که تباه کننده عمر و فرصت ها آرزوی بازگشت دارد تا توبه کند امّا اینگونه نخواهد بود و «راه فرار و چاره مسدود است» والسلام.

گفت: عبدالله بن عباس به او نوشت: بعد از ذکر و نام خداوند، تو نسبت به من زیاده روی کردی، به خدا سوگند اگر خداوند را با همه آنچه در زمین از طلا و زرهای ناب اوست ببینم دوست داشتنی تر است از اینکه بمیرم در حالی که خون مسلمانی بر گردنم باشد. - . معرفه اخبار الرجال: ۴۰ – ۴۲. سید رضی نامه اول را آورده و در آغازش گفته است: «از نامه های حضرت علیه السلام به یکی از کار گزارانش» عبدالحمید بن أبی الحدید در شرح نهج البلاغه جواب ابن عباس به أمیرالمؤمنین و نامه دوم و جوابش را با اختلافاتی که در رجال الکشی است ذکر کرده و گفته است: مردم در اینکه این نامه به چه کسی نوشته شده اختلاف دارند، پس اکثریت گفته اند: او عبدالله بن عباس است و دیگران که اقلیت هستند گفته‌اند که او عبیدالله بن عباس است. وکمی جلوتر ذکر آن خواهد آمد. –

**[ترجمه]

«۲۲»

یل، [الفضائل] لابن شاذان فض، [کتاب الروضه] رُوِیَ: عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ کَانَ یَقُولُ تَفُوحُ رَوَائِحُ الْجَنَّهِ مِنْ قِبَلِ قَرَنٍ وَا شَوْقَاهْ إِلَیْکَ یَا أُوَیْسُ الْقَرَنِیُّ -(۲) أَلَا وَ مَنْ لَقِیَهُ فَلْیُقْرِئْهُ مِنِّی السَّلَامَ فَقِیلَ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أُوَیْسٌ الْقَرَنِیُّ فَقَالَ صلی الله علیه و آله إِنْ غَابَ عَنْکُمْ لَمْ تَفْتَقِدُوهُ وَ إِنْ ظَهَرَ لَکُمْ لَمْ تَکْتَرِثُوا بِهِ یَدْخُلُ الْجَنَّهَ فِی شَفَاعَتِهِ مِثْلُ رَبِیعَهَ وَ مُضَرَ یُؤْمِنُ بِی وَ لَا یَرَانِی وَ یُقْتَلُ بَیْنَ یَدَیْ خَلِیفَتِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فِی صِفِّینَ (۳).

**[ترجمه]فضائل، کتاب الروضه: از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که می فرمودند: بوی بهشت از سوی قَرَن می آید، ای اویس قرنی چقدر مشتاق توام، آگاه باشید هر کس او را دید سلام مرا به او برساند. آنگاه گفته شد ای رسول خدا، اویس قرنی کیست؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: اگر از شما پنهان گشت دنبال او نگردید و اگر نمایان گشت از او مراقبت کنید. امثال ربیعه و مُضَر با شفاعت او وارد بهشت می شوند. او به من ایمان می آورد ولی مرا نمی بیند و در رکاب جانشینم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در صفین به شهادت می رسد. - . فضائل: ۱۱۱ و ۱۱۲. روضه: ۶ –

**[ترجمه]

«۲۳»

یل، [الفضائل] لابن شاذان فض، [کتاب الروضه] بِالْإِسْنَادِ یَرْفَعُهُ إِلَی سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ أَنَّهُ قَالَ: لَقِیتُ سَعْدَ بْنَ أَبِی وَقَّاصٍ فَقُلْتُ إِنِّی سَمِعْتُ عَلِیّاً علیه السلام یَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ اتَّقُوا فِتْنَهَ الْأَخْنَسِ اتَّقُوا فِتْنَهَ سَعْدٍ فَإِنَّهُ یَدْعُو إِلَی خِذْلَانِ الْحَقِّ وَ أَهْلِهِ فَقَالَ سَعْدٌ اللَّهُمَّ إِنِّی أَعُوذُ بِکَ أَنْ أُبْغِضَ عَلِیّاً أَوْ یُبْغِضَنِی أَوْ أُقَاتِلَ عَلِیّاً أَوْ یُقَاتِلَنِی أَوْ أُعَادِیَ عَلِیّاً أَوْ یُعَادِیَنِی إِنَّ عَلِیّاً کَانَ لَهُ خِصَالٌ لَمْ یَکُنْ لِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ مِثْلُهَا إِنَّهُ صَاحِبُ بَرَاءَهَ حَتَّی قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَا یَبْلُغُ عَنِّی إِلَّا

رَجُلٌ مِنِّی وَ قَالَ لَهُ یَوْمَ تَبُوکَ أَنْتَ وَصِیِّی أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی غَیْرَ النُّبُوَّهِ وَ یَوْمَ أَمَرَ بِسَدِّ الْأَبْوَابِ إِلَی الْمَسْجِدِ وَ لَمْ یَبْقَ غَیْرُ بَابِهِ فَسَأَلَ عُمَرُ أَنْ یَجْعَلَ لَهُ رَوْزَنَهً صَغِیرَهً قَدْرَ عَیْنَیْهِ فَأَبَی رَسُولُ اللَّهِ قَالَ (۴) فَعِنْدَ ذَلِکَ قَالَ سَدَدْتُ أَبْوَابَنَا وَ تَرَکْتَ بَابَ عَلِیٍّ- فَقَالَ مَا سَدَدْتُهَا لَکُمْ أَنَا وَ لَا فَتَحْتُ بَابَهُ وَ لَکِنَّ اللَّهَ سَدَّهَا وَ فَتَحَ بَابَهُ وَ یَوْمَ آخَی رَسُولُ اللَّهِ بَیْنَ الصَّحَابَهِ کُلِّ رَجُلٍ مَعَ صَاحِبِهِ وَ بَقِیَ هُوَ فَآخَاهُ مِنْ نَفْسِهِ وَ قَالَ لَهُ أَنْتَ أَخِی وَ أَنَا

۱- ۱. معرفه اخبار الرجال: ۴۰- ۴۲، و أورد السیّد الرضیّ رحمه اللّه الرساله الأولی و قال فی اوله« و من کتاب له علیه السلام إلی بعض عماله». و ذکر عبد الحمید بن أبی الحدید فی شرح النهج جوابه إلی أمیر المؤمنین علیه السلام و الرساله الثانیه و جوابها أیضا مع اختلافات لما فی« کش»، و قال: قد اختلف الناس فی المکتوب إلیه هذا الکتاب فقال الاکثرون: انه عبد اللّه ابن عبّاس و قال آخرون و هم الاقلون: هو عبید اللّه بن عبّاس. و سیأتی نقله بعید هذا.

۲- ۲. فی(ک): یا أویس القرن.

۳- ۳. الفضائل: ۱۱۱ و ۱۱۲. الروضه: ۶.

۴- ۴. لیست هذه الکلمه فی الروضه.

أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ وَ يَوْمَ خَيْبَرَ حِينَ انْهَزَمَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ قَالَ مَا بَالُ قَوْمٍ يَلْقَوْنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ يَفِرُّونَ لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَهَ غَداً رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ كَرَّارٌ غَيْرُ فَرَّارٍ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَلَيَّ بِعَلِيٍّ فَجَاءَهُ أَرْمَدَ الْعَيْنِ فَوَضَعَ كَرِيمَهُ (۱) فِي حَجْرِهِ وَ تَفَلَ فِي عَيْنَيْهِ وَ عَقَدَ لَهُ رَايَهً وَ دَعَا لَهُ فَمَا انْثَنَى حَتَّى فَتَحَ خَيْبَراً وَ أَتَاهُ بِصَفِيَّهَ بِنْتِ حُيَيِّ بْنِ أَخْطَبَ- فَأَعْتَقَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ثُمَّ تَزَوَّجَهَا وَ جَعَلَ عِتْقَهَا صَدَاقَهَا وَ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ يَوْمُ غَدِيرِ خُمٍّ أَخَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِيَدِهِ وَ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ أَلَا فَلْيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ مِنْكُمُ الْغَائِبَ وَ الْحُرُّ الْعَبْدَ(۲).

**[ترجمه]الفضائل، کتاب روضه: سلیم بن قیس گفت: من سعد بن ابی وقاص را دیدم و گفتم: من از علی علیه السلام شنیدم که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: از فتنه شیطان دوری کنید، از فتنه سعد دوری کنید، او به باطل ساختن حق و رسوایی اهل حقیقت دعوت می کند. پس سعد گفت: پروردگارا من به تو پناه می برم از اینکه با علی دشمنی کنم و او با من دشمنی کند یا با علی بجنگم یا او با من بجنگد یا از علی کینه داشته باشم یا او از من کینه و خصومتی داشته باشد. علی علیه السلام دارای ویژگی هایی بود که هیچ یک از مردم مانند آن ها را نداشتند او صاحب سوره برائت است است تا جایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جز مردی از من آن را ابلاغ نمی‌کند و در جنگ تبوک به او فرمود: تو جانشین منی، تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی جز اینکه بعد از من پیامبری نخواهد بود. و پیامبر در روزی که دستور به بستن درها به سوی مسجد را داد و جز درب او را باقی نگذاشت، عمر خواست که برای خودش روزنه‌ای کوچک به اندازه دو چشمش قرار هد. پیامبر صلی الله علیه و آله خودداری کرد و عمر گفت: تو درهایمان را بستی و در علی را رها کردی. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من آن ها را برای شما نبستم و درب او را نگشودم بلکه خداوند آن ها را بست و برای او گشود. روزی که رسول خدا بین اصحابش پیمان برادری و اخوت بست و هر یک از یاران ایشان با دوستش پیمان بست، ایشان نیز با علی علیه السلام که باقی مانده بود این پیمان برادری را بست و فرمود: تو برادر منی و من برادر تو در دنیا و آخرتم. در جنگ خیبر، وقتی ابوبکر و عمر شکست خوردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله عصبانی شده و فرمود: چه شده است که قومی، مشرکان را می بینند و فرار می کنند؟ فردا این پرچم را به دست مردی می سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند، او بسیار حمله ور است و از میدان نمی گریزد؛ خداوند فتح را با دستان او حاصل می گرداند. فردای آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علی را نزد من بخوانید، آن حضرت علیه السلام نزد رسول خدا آمد در حالی که چشمش درد می کرد. آنگاه رسول خدا سر او را در دامنش گذاشت و چشمانش را با آب دهان درمان کرد و پرچمی برای او برافراشت و دعایش کرد. علی علیه السلام بازنگشت مگر این که خیبر را فتح کرد و صفیه دختر حُیَیِّ بْنِ أَخْطَب را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. پیامبر او را آزاد کرده و با او ازدواج کرد و بهای آزادی او را مهریه اش قرار داد. مهم تر از همه این ها روز غدیر خم بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: هر کسی که من مولای اویم، علی مولای اوست، پروردگارا هر کس با او دوستی کند با من دوستی کرده و هر کس با او دشمن باشد با من دشمنی کرده است، آگاه باشید این خبر را شاهدان شما به غائبان و آزادگان نیز به بردگان برساند. - . روضه: ۲۳ و ۲۴. در نسخه چاپ شده فضائل موجود نیست. -

**[ترجمه]

ضه، [روضه الواعظين]: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله ذَاتَ يَوْمٍ لِأَصْحَابِهِ أَبْشِرُوا بِرَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي يُقَالُ لَهُ أُوَيْسٌ الْقَرَنِيُّ فَإِنَّهُ يَشْفَعُ بِمِثْلِ رَبِيعَهَ وَ مُضَرَ ثُمَّ قَالَ لِعُمَرَ يَا عُمَرُ إِنْ أَدْرَكْتَهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّي السَّلَامَ فَبَلَغَ عُمَرَ مَكَانُهُ بِالْكُوفَهِ فَجَعَلَ يَطْلُبُهُ فِي الْمَوْسِمِ لَعَلَّهُ أَنْ يَحُجَّ حَتَّى وَقَعَ إِلَيْهِ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ وَ هُوَ مِنْ أَحْسَنِهِمْ (۳) هَيْئَهً وَ أَرَثِّهِمْ حَالًا فَلَمَّا سَأَلَ عَنْهُ أَنْكَرُوا ذَلِكَ وَ قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَسْأَلُ عَنْ رَجُلٍ لَا يَسْأَلُ عَنْهُ مِثْلُكَ قَالَ فَلِمَ قَالُوا لِأَنَّهُ عِنْدَنَا مَغْمُورٌ فِي عَقْلِهِ وَ رُبَّمَا عَبِثَ بِهِ الصِّبْيَانُ قَالَ عُمَرُ ذَلِكَ أَحَبُّ إِلَيَّ ثُمَّ وَقَفَ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أُوَيْسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَوْدَعَنِي إِلَيْكَ رِسَالَهً وَ هُوَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ وَ قَدْ أَخْبَرَنِي أَنَّكَ تَشْفَعُ بِمِثْلِ رَبِيعَهَ وَ مُضَرَ فَخَرَّ أُوَيْسٌ سَاجِداً وَ مَكَثَ طَوِيلًا مَا تَرَقَّى لَهُ دَمْعُهُ (۴) حَتَّى ظَنُّوا أَنَّهُ مَاتَ وَ نَادَوْهُ يَا أُوَيْسُ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَرَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ فَاعِلٌ ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ يَا أُوَيْسُ فَأَدْخِلْنِي فِي شَفَاعَتِكَ فَأَخَذَ النَّاسُ فِي طَلَبِهِ وَ التَّمَسُّحِ بِهِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ شَهَرْتَنِي وَ أَهْلَكْتَنِي وَ كَانَ يَقُولُ كَثِيراً مَا لَقِيتُ مِنْ عُمَرَ ثُمَّ قُتِلَ

ص: ۱۵۶

۱- ۱. فى(ك): كريميه، و الظاهر: كريمته. و المراد رأسه.

۲- ۲. الروضه: ۲۳ و ۲۴. و لم نجده فى الفضائل المطبوع.

۳- ۳. أخشنهم: ظ.

۴- ۴. فى المصدر: دعوه خ ل.

بِصِفِّينَ فِي الرَّجَّالَهِ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام(۱).

**[ترجمه]روضه الـواعظین: روزی پیـامبر صـلی الله علیه و آله به یـارانش فرمود: به مردی از امتم که نـامش اویس قرنی است بشارت دهید که او شافع امثال ربیعه و مضر در روز قیامت خواهد بود. آن گاه به عمر فرمود: ای عمر اگر او را دیدی سلام مرا به او برسان، پس عمر به مکان او در کوفه رسـید و شـروع به جسـتجوی او در مَوسم کرد تا شایـد او به حـج برود تا اینکه او و یـارانش به او رسـیدند. او از خوش‌قیـافه‌ترین و ژنـده پوش‌ترین آن هـا بود. هنگـامی که درباره او سؤال کرد، مردم او را انکار کردنـد و گفتند: ای امیرالمؤمنین درباره مردی می پرسـید که کسـی به منزلت شـما درباره اش سؤال نمی کند. او گفت: چرا؟ گفتنـد: چون او نزد مـا کم عقـل است و چه بسـا کودکـان او را به بازی می گیرنـد. عمر گفت: آن برای من دوست‌داشـتنی‌تر است. سـپس عمر او را دید و گفت: ای اویس رسول خدا صلی الله علیه و آله پیامی داده که به تو بدهم و او به تو سلام رساند و به من فرمود: تو شـفیع امثـال ربیعه و مضـر خواهی بود. اویس سـجده کنـان به خـاک افتـاد و مکث طولانی کرد تا جایی که اشـکی از چشـمانش جاری نشد و گمان کردند که او مرده است. آنگاه صدا زدند ای اویس: این امیرالمؤمنین است. او سـرش را بالاـ آورده و گفت: ای امیرالمـؤمنین آیـا من شـفیع خـواهم بود؟ گفت: بله ای اویس پس مرا در شـفاعتت داخـل کن. پس مردم به دنبـال او گشـتند و به او تبرک جسـتند. اویس گفت: ای أمیرالمؤمنین مرا مشـهور ساخته و نابودم کردی. او می گفت: بسـیار چیزهـا از عمر دیـدم. اویس در جنـگ صـفین در صف پیـاده هـا بود؛ و در رکـاب امیرالمؤمنین علی بن ابی طـالب علیه السلام به شهادت رسید. - . روضه الواعظین: ۲۴۸ -

**[ترجمه]

«۲۵»

نبه، [تنبیه الخـاطر] حُکِيَ: أَنَّ مَالِکَ بْنَ الْأَشْتَرِ(۲) رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ کَانَ مُجْتَازاً بِسُوقٍ وَ عَلَيْهِ قَمِيصُ خَامٍ وَ عِمَامَهٌ مِنْهُ فَرَآهُ بَعْضُ السُّوقَهِ فَأَزْرَى (۳) بِزِيِّهِ فَرَمَاهُ بِبَابِهِ (۴) تَهَاوُناً بِهِ فَمَضَى وَ لَمْ يَلْتَفِتْ فَقِيلَ لَهُ وَيْلَکَ تَعْرِفُ لِمَنْ رَمَيْتَ (۵) فَقَالَ لَا فَقِيلَ لَهُ هَذَا مَالِکٌ صَاحِبُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَارْتَعَدَ الرَّجُلُ وَ مَضَى لِيَعْتَذِرَ إِلَيْهِ-(۶) وَ قَدْ دَخَلَ مَسْجِداً وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فَلَمَّا انْفَتَلَ انْکَبَّ الرَّجُلُ عَلَى قَدَمَيْهِ يُقَبِّلُهُمَا فَقَالَ مَا هَذَا الْأَمْرُ فَقَالَ أَعْتَذِرُ إِلَيْکَ مِمَّا صَنَعْتُ فَقَالَ لَا بَأْسَ عَلَيْکَ فَوَ اللَّهِ مَا دَخَلْتُ الْمَسْجِدَ إِلَّا لِأَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ (۷).

**[ترجمه]تنبیه الخاطر: مالک بن اشتر وارد بازاری شد در حالی که پیراهنی خام و عمامه‌ای از جنس آن بر تن او بود. یکی از بازاریان او را دیده و لباس او را مسخره کرد و چیزی را به سوی او پرتاب کرد تا او را کوچک شمارد. مالک توجهی نکرد: به آن مرد گفتنـد وای بر تو می دانی به سـمت چه کسـی پرتـاب کردی؟ گفت: نه، گفتنـد: او مالـک یـار امیرالمؤمنین علی علیه السـلام است. آن مرد لرزیـد و رفت تـا از او عـذر خواهی کنـد و او وارد مسـجدی شـده بود و دیـد مالـک ایسـتاده و نماز می خوانـد. هنگـامی که مالـک نمـاز را پایـان داد، آن مرد روی پاهای او افتاد و مشـغول بوسـیدن آنها شـد. مالک گفت: این چه کاری است؟ گفت: به خاطر کارم از شـما معـذرت می خواهم. مالک گفت: اشـکالی نـدارد به خـدا سوگنـد من وارد مسـجد نشدم مگر اینکه برای تو طلب آمرزش کنم. - . تنبیه الخواطر ونزهه النواظر ۱: ۲ -

**[ترجمه]

«۲۶»

نبه، [تنبيه الخاطر] الْأَحْنَفُ:(۸) شَكَوْتُ إِلَى عَمِّی صَعْصَعَهَ وَجَعاً فِی بَطْنِی فَنَهَرَنِی ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ أَخِی إِذَا نَزَلَ بِکَ شَیْ ءٌ فَلَا تَشْکُهُ إِلَى أَحَدٍ فَإِنَ (۹) النَّاسَ رَجُلَانِ صَدِيقٌ تَسُوؤُهُ وَ عَدُوٌّ تَسُرُّهُ وَ الَّذِی بِکَ لَا تَشْكُهُ إِلَى مَخْلُوقٍ مِثْلِکَ لَا يَقْدِرُ عَلَى دَفْعِ مِثْلِهِ عَنْ نَفْسِهِ وَ لَكِنْ إِلَى مَنِ ابْتَلَاکَ بِهِ فَهُوَ قَادِرٌ أَنْ يُفَرِّجَ عَنْکَ يَا ابْنَ أَخِی إِحْدَى عَيْنَیَّ هَاتَيْنِ مَا أُبْصِرُ بِهَا سَهْلًا وَ لَا جَبَلًا مُنْذُ أَرْبَعِينَ سَنَهً وَ مَا اطَّلَعَ عَلَى ذَلِکَ امْرَأَتِی وَ لَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِی (۱۰).

۱- ۱. روضه الواعظين: ۲۴۸.

۲- ۲. فی المصدر: مالکا الأشتر.

۳- ۳. أی عابه و فی المصدر« ازدری» أی تهاون.

۴- ۴. کذا فی النسخ، و فی المصدر« ببندقه» و البندق: کل ما يرمی به من رصاص کروی و سواه.

۵- ۵. فی المصدر: أ تدری بمن رميت.

۶- ۶.« و مضى إليه ليعتذر منه.

۷- ۷. تنبيه الخواطر و نزهه النواظر ۱: ۲.

۸- ۸. فی المصدر: عن الأحنف.

۹- ۹.«: الى أحد مثلک، فانما اه.

۱۰- ۱۰. تنبيه الخواطر و نزهه النواظر ۱: ۵۷.

**[ترجمه]تنبیه الخاطر: احنف گفت: نزد عمویم صعصعه از درد شکمم نالیدم. او مرا سرزنش کرد و گفت: ای برادر زاده اگر اتفاقی برایت افتاد پیش کسی ناله مکن چون مردم دو دسته اند: دوستی که ناراحتش می کنی و دشمنی که خوشحالش می سازی. برای مشکلی که داری پیش مخلوقی مثل خود ناله نکن که نمی تواند مانند آن را از خودش دور سازد، بلکه پیش کسی ناله کن که تو را دچار آن کرده است، چون او می تواند آن را برطرف سازد. ای برادر زاده! چهل سال است که یکی از این دو چشمم دشت و کوهی را نمی بیند در حالی که زن و هیچ یک از اعضای خانواده ام آن را نمی داند. - . تنبیه الخواطر و نزهه النواظر: ۱: ۵۷ -

**[ترجمه]

«۲۷»

کا، [الکافی] مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ (۱) عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الثَّانِی علیه السلام قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: بَیْنَا أَبِی جَالِسٌ علیه السلام وَ عِنْدَهُ نَفَرٌ إِذَا اسْتَضْحَکَ حَتَّی اغْرَوْرَقَتْ عَیْنَاهُ دُمُوعاً ثُمَّ قَالَ هَلْ تَدْرُونَ مَا أَضْحَکَنِی قَالَ فَقَالُوا لَا قَالَ زَعَمَ ابْنُ عَبَّاسٍ أَنَّهُ مِنَ الَّذِینَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَقُلْتُ هَلْ رَأَیْتَ الْمَلَائِکَهَ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ تُخْبِرُکَ بِوَلَایَتِهَا لَکَ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ مَعَ الْأَمْنِ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْحُزْنِ قَالَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَقُولُ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَهٌ(۲) وَ قَدْ دَخَلَ فِی هَذَا جَمِیعُ الْأُمَّهِ فَاسْتَضْحَکْتُ ثُمَّ قُلْتُ صَدَقْتَ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ أَنْشُدُکَ اللَّهَ هَلْ فِی حُکْمِ اللَّهِ جَلَّ ذِکْرُهُ اخْتِلَافٌ قَالَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ مَا تَرَی فِی رَجُلٍ ضَرَبَ رَجُلًا أَصَابِعَهُ بِالسَّیْفِ حَتَّی سَقَطَتْ ثُمَّ ذَهَبَ وَ أَتَی رَجُلٌ آخَرُ فَأَطَارَ کَفَّهُ فَأُتِیَ بِهِ إِلَیْکَ وَ أَنْتَ قَاضٍ کَیْفَ أَنْتَ صَانِعٌ بِهِ قَالَ أَقُولُ لِهَذَا الْقَاطِعِ أَعْطِهِ دِیَهَ کَفِّهِ وَ أَقُولُ لِهَذَا الْمَقْطُوعِ صَالِحْهُ عَلَی مَا شِئْتَ وَ أَبْعَثُ بِهِ إِلَی ذَوَیْ عَدْلٍ قُلْتُ جَاءَ الِاخْتِلَافُ فِی حُکْمِ اللَّهِ عَزَّ ذِکْرُهُ وَ نَقَضْتَ الْقَوْلَ الْأَوَّلَ أَبَی اللَّهُ عَزَّ ذِکْرُهُ أَنْ یُحْدِثَ فِی خَلْقِهِ شَیْئاً مِنَ الْحُدُودِ فَلَیْسَ (۳) تَفْسِیرُهُ فِی الْأَرْضِ اقْطَعْ قَاطِعَ الْکَفِّ أَصْلًا ثُمَّ أَعْطِهِ دِیَهَ الْأَصَابِعِ هَکَذَا حُکْمُ اللَّهِ لَیْلَهَ

ص: ۱۵۸

۱- ۱. الحسن بن العباس بن الحریش الرازیّ ضعیف جدا عنونه العلامه فی القسم الثانی من الخلاصه و النجاشیّ فی رجاله و قال:« ضعیف جدا، له کتاب انا انزلناه فی لیله القدر و هو کتاب روی الحدیث مضطرب الألفاظ» و فی جامع الرواه ۱: ۲۰۵« قال ابن الغضائری: هو أبو محمّد ضعیف روی عن ابی جعفر الثانی علیه السلام فضل انا انزلناه کتابا مصنفا فاسد الألفاظ تشهد مخایله علی انه موضوع، و هذا الرجل لا یلتفت إلیه و لا یکتب حدیثه.» اقول: قد افرد الکلینی رحمه اللّه لما نقله الرجل فی شأن انا انزلناه بابا فی کتابه الکافی راجع ج ۱: ۲۴۲ و ۲۵۳ لکن امارات الوضع و الخطاء تلوح من الاضطرابات الواقعه فی طیات روایاته، و لاجل ذلک لم نتعمق فی بیان هذه الروایه و ان کان بعض جملاتها آبیا عن البیان و التوضیح لکثره اضطرابها.

۲- ۲. سوره الحجرات: ۱۰.

۳- ۳. فی المصدر: و لیس.

يَنْزِلُ فِيهَا أَمْرُهُ إِنْ جَحَدْتَهَا بَعْدَ مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَأَدْخَلَكَ اللَّهُ النَّارَ كَمَا أَعْمَى بَصَرَكَ يَوْمَ جَحَدْتَهَا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ فَلِذَلِكَ عَمِيَ بَصَرِي؟ قَالَ وَ مَا عِلْمُكَ بِذَلِكَ فَوَ اللَّهِ إِنْ عَمِيَ بَصَرِي إِلَّا مِنْ صَفْقَةِ جَنَاحِ الْمَلَكِ قَالَ فَاسْتَضْحَكْتُ ثُمَّ تَرَكْتُهُ يَوْمَهُ ذَلِكَ لِسَخَافَةِ عَقْلِهِ ثُمَّ لَقِيتُهُ فَقُلْتُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا تَكَلَّمْتَ بِصِدْقٍ مِثْلَ أَمْسِ قَالَ لَكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي كُلِّ سَنَةٍ وَ إِنَّهُ يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ أَمْرُ تِلْكَ السَّنَةِ وَ إِنَّ لِذَلِكَ الْأَمْرِ وُلَاةً بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقُلْتَ مَنْ هُمْ فَقَالَ أَنَا وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ صُلْبِي أَئِمَّةٌ مُحَدَّثُونَ فَقُلْتَ لَا أَرَاهَا كَانَتْ إِلَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ فَتَبَدَّى لَكَ الْمَلَكُ الَّذِي يُحَدِّثُهُ فَقَالَ كَذَبْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ رَأَتْ عَيْنَايَ الَّذِي حَدَّثَكَ بِهِ عَلِيٌّ وَ لَمْ تَرَهُ عَيْنَاهُ وَ لَكِنْ وَعَى قَلْبُهُ وَ وَقَرَ فِي سَمْعِهِ ثُمَّ صَفَقَكَ بِجَنَاحِهِ فَعَمِيتَ قَالَ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَا اخْتَلَفْنَا فِي شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ فَقُلْتُ لَهُ فَهَلْ حَكَمَ اللَّهُ فِي حُكْمٍ مِنْ حُكْمِهِ بِأَمْرَيْنِ قَالَ لَا فَقُلْتُ هَاهُنَا هَلَكْتَ وَ أَهْلَكْتَ (۱).

**[ترجمه]کافی: امام جواد علیه السلام فرمود: امام صادق علیه السلام فرمود: در حالی که پدرم علیه السلام با عده ای نشسته بود، خندید تا آن که چشمانش از اشک پر شد، و فرمود: آیا می دانید چه چیز مرا به خنده واداشت؟ آن ها گفتند: نه، فرمود: ابن عباس گمان کرده او از جمله کسانی است که گفتند: « الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا» {پروردگار ما الله است سپس ایستادگی کردند} من به او گفتم: ای ابن عباس آیا ملائکه را دیدی که خبر ولایتشان را در دنیا و آخرت با امنیت داشتن از هر ترس و اندوهی به تو داده باشند؟ او گفت: خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «إنما المؤمنون إخوه»؛ {در حقیقت مؤمنان با هم برادرند. - .حجرات/۱۰ - }

و تمامی امت در این داخل شده است، من خندیده و گفتم: ای ابن عباس راست گفتی، تو را به خدا سوگند آیا در حکم خداوند عزوجل اختلاف هست؟ گفت: نه، گفتم: نظرت درباره مردی که انگشتان مرد دیگری را با شمشیر قطع کرد و سپس رفت و مردی دیگر آمد و دستش را قطع کرد و او را نزد تو آوردند حال آنکه تو قاضی باشی چگونه حکم می کنی؟ گفت: به کسی که دستش را قطع کرده می گویم دیه دست او را بده و به کسی که دستش قطع شده می گویم: هر طور می خواهی با او مصالحه کن و او را پیش افرادی عادل می فرستم. من گفتم: اختلاف در حکم خداوند عزوجل پیدا شد و تو گفته اول خودت را نقض کردی. خداوند بزرگ نخواست که برای بندگانش چیزی از حدود را ایجاد کند، پس آن تفسیرش در زمین نیست. دست قطع کننده ی دست را قطع کن سپس دیه انگشت ها را بده. این چنین خداوند در شبی که امر خود را در آن نازل کرده حکم داد. اگر آن را بعد از آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی انکار کنی خداوند تو را وارد دوزخ کند همان گونه که در روزی که منکر علی بن أبی طالب علیه السلام شدی نابینایت گرداند. ابن عباس گفت: به همین دلیل نابینا شدم. امام صادق علیه السلام فرمود: تو آن را نمی دانی به خدا سوگند من جز از به هم خوردن بال فرشته ها نابینا نگشتم. من خندیدم و آن روز او را به خاطر تباهی عقلش رها کردم سپس او را دیده و گفتم: ای ابن عباس هیچگاه به مانند دیروز راست نگفتی. علی بن أبی طالب به تو گفت: شب قدر در هر سالی است، و در آن شب امر هر سالی نازل می شود و برای آن امر اولیایی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند. تو گفتی: آن ها کیستند؟ فرمود: من و یازده نفر از نَسلَم که امامان محدَّث هستند. تو گفتی: چنین چیزی را نمی‌بینم باشد مگر با رسول الله صلی الله علیه و آله، پس فرشته‌ای که از آن صحبت می‌کنی ظاهر شد، گفت: ای عبدالله دروغ گفتی، چشمانم چیزی را که علی به تو گفت، دید و چشمان او آن را ندید، اما قلبش آن را در خود جای داد و در گوشش باقی ماند. سپس با دو بالش تو را زد و نابینا گشتی! گفت: ابن عباس گفت: آنچه

در آن اختلاف کردیم حکمش را خدا تعیین کند. من به او گفتم: آیا خداونـد در حکمی از حکم‌هایش دو جور حکم می‌... کند؟ گفت: نه. من گفتم: همین‌جا هلاک کردی و هلاک شدی. -. اصول کافی (جزء اول از چاپ جدید): ۲۴۷، ۲۴۸ -

**[ترجمه]

«۲۸»

کـا، [الکافی] مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: کَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَی حَمْزَةَ سَبْعِینَ تَکْبِیرَةً وَ کَبَّرَ عَلِیٌّ علیه السلام عِنْدَکُمْ عَلَی سَهْلِ بْنِ حُنَیْفٍ خَمْساً(۲) وَ عِشْرِینَ تَکْبِیرَةً قَالَ کَبَّرَ خَمْساً خَمْساً کُلَّمَا أَدْرَکَهُ النَّاسُ قَالُوا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ لَمْ نُدْرِکِ الصَّلَاةَ عَلَی سَهْلٍ فَیَضَعُهُ فَیُکَبِّرُ عَلَیْهِ خَمْساً حَتَّی انْتَهَی إِلَی قَبْرِهِ خَمْسَ مَرَّاتٍ (۳).

**[ترجمه]کـافی: امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خـدا صـلی الله علیه و آله برای حمزه هفتاد مرتبه تکبیر گفت و علی علیه السلام در نزد شما برای سهل بن حنیف بیست و پنج مرتبه تکبیر گفت. امام باقر علیه السلام فرمود: ایشان پنج بار پنج بار تکبیر گفتند، هر بار مردم او را می دیدند می گفتند: ای امیرالمؤمنین ما نماز بر سـهل را درک نکردیم آنگاه حضـرت علیه السلام او را روی زمین می گذاشت و بر آن پنج بار تکبیر می گفت تا این که پس از پنج بار، به قبر او رسـید. -. فروع کافی (جزء سوم از چاپ جدید): ۱۸۶ -

**[ترجمه]

«۲۹»

کا، [الکافی] عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی حَمَّادٍ رَفَعَهُ قَالَ: جَاءَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِلَی الْأَشْعَثِ بْنِ قَیْسٍ- یُعَزِّیهِ بِأَخٍ لَهُ یُقَالُ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ إِنْ جَزِعْتَ فَحَقَّ الرَّحِمِ أَتَیْتَ وَ إِنْ صَبَرْتَ فَحَقَّ اللَّهِ أَدَّیْتَ عَلَی أَنَّکَ إِنْ صَبَرْتَ جَرَی

۱- ۱. أصول الکافی(الجزء الأول من الطبعه الحدیثه): ۲۴۷ و ۲۴۸.

۲- ۲. فی المصدر: خمسه.

۳- ۳. فروع الکافی(الجزء الثالث من الطبعه الحدیثه): ۱۸۶.

عَلَیْکَ الْقَضَاءُ وَ أَنْتَ مَمْدُوحٌ -(۱) وَ إِنْ جَزِعْتَ جَرَی عَلَیْکَ الْقَضَاءُ وَ أَنْتَ مَذْمُومٌ فَقَالَ لَهُ الْأَشْعَثُ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَ تَدْرِی مَا تَأْوِیلُهَا فَقَالَ لَهُ الْأَشْعَثُ أَنْتَ غَایَهُ الْعِلْمِ وَ مُنْتَهَاهُ فَقَالَ أَمَّا قَوْلُکَ إِنَّا لِلَّهِ فَإِقْرَارٌ مِنْکَ بِالْمُلْکِ وَ أَمَّا قَوْلُکَ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ فَإِقْرَارٌ مِنْکَ بِالْهَلَاکِ (۲).

**[ترجمه]کافی: امیرالمؤمنین علیه السلام نزد اشعث بن قیس آمد و درگذشت برادر او را که عبدالرحمن نام داشت تسلیت گفت، امیرالمؤمنین به او گفت، اگر جزع و فزع کنی تو حق خویشاوندی را به جا آورده ای و اگر صبر کنی حق خداوند را ادا کرده ای. چرا که اگر تو صبر کنی قضا بر تو جاری می شود در حالی که تو مورد مدح و ستایش واقع می شوی و اگر جزع و فزع کنی قضا بر تو جاری می شود در حالی که تو مورد مذمت قرار می گیری. اشعث به ایشان گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا می دانی تأویل این آیه چیست؟ اشعث به ایشان گفت: شما غایت و پایان علم هستید. حضرت فرمود: «ما از خداییم» یعنی این که تو به مُلک اقرار می کنی و «به سوی او باز می گردیم» یعنی تو به هلاکت و نابودی اقرار می کنی. - . فروع کافی (جلد سوم از چاپ جدید): ۲۶ -

**[ترجمه]

«۳۰»

کا، [الکافی] مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَدِیدٍ عَنْ مُرَازِمِ بْنِ حَکِیمٍ عَمَّنْ رَفَعَهُ إِلَیْهِ قَالَ: إِنَّ حَارِثَ (۳) الْأَعْوَرِ أَتَی أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أُحِبُّ أَنْ تُکْرِمَنِی بِأَنْ تَأْکُلَ عِنْدِی فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَلَی أَنْ لَا تَتَکَلَّفَ لِی شَیْئاً وَ دَخَلَ فَأَتَاهُ الْحَارِثُ بِکِسْرَهٍ فَجَعَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَأْکُلُ فَقَالَ لَهُ الْحَارِثُ إِنَّ مَعِی دَرَاهِمَ وَ أَظْهَرَهَا وَ إِذَا هِیَ فِی کُمِّهِ فَإِنْ أَذِنْتَ لِی اشْتَرَیْتُ لَکَ -(۴) فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام هَذِهِ مِمَّا فِی بَیْتِکَ (۵).

**[ترجمه]کافی: حارث اعور نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین می خواهم مرا مورد لطف قرار دهید و نزد من غذا بخورید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: به شرط این که خود را به سختی نیندازی. امام وارد شد و او تکه‌ای نان برایش آورد. امیرالمؤمنین علیه السلام شروع به خوردن کرد و حارث به ایشان گفت: من چند درهم دارم - او آن ها را از آستین درآورده و به امام نشان داد - اگر به من اجازه بدهید چیزی برای شما فراهم کنم. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: این از آنچه در خانه ات است می باشد. - . فروع کافی (جلد ششم از چاپ جدید): ۲۷۶ -

**[ترجمه]

«۳۱»

کا، [الکافی] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَاصِمِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ شَرِیفِ بْنِ سَابِقٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ أَبِی قُرَّهَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَتَتِ الْمَوَالِی أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالُوا نَشْکُو إِلَیْکَ هَؤُلَاءِ الْعَرَبَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله کَانَ یُعْطِینَا مَعَهُمُ الْعَطَایَا بِالسَّوِیَّهِ وَ زَوَّجَ سَلْمَانَ وَ بلال [بِلَالًا] وَ صهیب [صُهَیْباً] -(۶) وَ أَبَوْا عَلَیْنَا هَؤُلَاءِ وَ قَالُوا لَا

نَفْعَلُ فَذَهَبَ إِلَيْهِمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَكَلَّمَهُمْ فِيهِمْ فَصَاحَ الْأَعَارِيبُ أَبَيْنَا ذَلِكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَبَيْنَا ذَلِكَ فَخَرَجَ وَ هُوَ مُغْضَبٌ يَجُرُّ رِدَاءَهُ وَ هُوَ يَقُولُ يَا مَعْشَرَ الْمَوَالِي إِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ صَيَّرُوكُمْ بِمَنْزِلَةِ الْيَهُودِ وَ النَّصَارَى يَتَزَوَّجُونَ إِلَيْكُمْ وَ لَا يُزَوِّجُونَكُمْ وَ لَا يُعْطُونَكُمْ مِثْلَ مَا يَأْخُذُونَ فَاتَّجِرُوا بَارَكَ اللَّهُ لَكُمْ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

ص: ۱۶۰

۱- ۱. فی المصدر و(خ): محمود.

۲- ۲. فروع الکافی(الجزء الثالث من الطبعه الحدیثه) ۲۶۱.

۳- ۳. فی المصدر: ان حارثا الأعور.

۴- ۴. فی المصدر: اشتریت لک شیئا غیرها.

۵- ۵. فروع الکافی(الجزء السادس من الطبعه الحدیثه): ۲۷۶.

۶- ۶. فی المصدر: و زوج سلمان و بلالا و صهیبا.

يَقُولُ الرِّزْقُ عَشَرَهُ أَجْزَاءٍ تِسْعَهُ أَجْزَاءٍ فِی التِّجَارَهِ وَ وَاحِدٌ فِی غَيْرِهَا(۱).

**[ترجمه]کافی: امام صادق فرمود: موالی(غیر عرب) نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و گفتند: از این اعراب نزد تو شکایت و گلایه داریم، رسول خدا صلی الله علیه و آله غنایم را به طورمساوی بین ما و آنان تقسیم می کرد و او سلمان و بلال و صهیب را به ازدواج درآورد، ولی آنان هم اکنون از این کارها خودداری می کنند و می گویند: انجام نمی دهیم. پس امیرالمؤمنین نزد آن ها رفته و درباره آن، صحبت کرد، اعراب فریاد برآوردند: ای علی ما نمی خواهیم. آنگاه ایشان با عصبانیت خارج شد در حالی که عبایش را می کشید و می فرمود: ای جماعت موالی، آنان شما را به منزله یهود و نصاری به حساب می آورند، با دختران شما ازدواج می کنند ولی اجازه ازدواج شما با دخترانشان را نمی دهند و به مانند آنچه می گیرند به شما نمی دهند، بنابراین تجارت کنید تا خداوند به شما برکت دهد، چون من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: رزق و روزی ده جزء دارد که نه جزء آن در تجارت و یک جزآن در کارهای دیگر است. - . فروع کافی (جزء پنجم از چاپ جدید) ۳۱۸ و ۳۱۹ -

**[ترجمه]

«۳۲»

کا، [الکافی] مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أَتَى قَوْمٌ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالُوا السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا رَبَّنَا فَاسْتَتَابَهُمْ فَلَمْ يَتُوبُوا فَحَفَرَ لَهُمْ حَفِيرَهً وَ أَوْقَدَ فِيهَا نَاراً وَ حَفَرَ حَفِيرَهً إِلَى جَانِبِهَا أُخْرَى (۲) وَ أَفْضَى بَيْنَهُمَا فَلَمَّا لَمْ يَتُوبُوا أَلْقَاهُمْ فِی الْحَفِيرَهِ وَ أَوْقَدَ فِی الْحَفِيرَهِ الْأُخْرَى حَتَّى مَاتُوا(۳).

**[ترجمه]امام صادق علیه السلام فرمود: جماعتی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و گفتند: سلام بر تو ای پروردگار ما. علی علیه السلام از آن ها خواست تا توبه کنند ولی آن ها چنین نکردند. پس حضرت علیه السلام حفره‌ای کند و آتشی روشن ساخت و در کنار آن حفره‌ای دیگر درست کرد و بین آن دو را باز کرد. هنگامی که توبه نکردند آن ها را در حفره انداخت و در حفره ای دیگر آتش روشن کرد تا همگی مردند. - . فروع کافی (جزء هفتم از چاپ جدید) ۲۵۷ -

**[ترجمه]

«۳۳»

ختص، [الإختصاص] أَحْمَدُ وَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنَا مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ ابْنُ أَبِي الْخَطَّابِ جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ سُوَيْدِ بْنِ غَفَلَهَ قَالَ: كُنْتُ أَنَا عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ جِئْتُکَ مِنْ وَادِی الْقُرَى وَ قَدْ مَاتَ خَالِدُ بْنُ عُرْفُطَهَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لَمْ يَمُتْ-(۴) فَأَعَادَ عَلَيْهِ الرَّجُلُ فَقَالَ لَهُ لَمْ يَمُتْ وَ أَعْرَضَ بِوَجْهِهِ عَنْهُ فَأَعَادَ عَلَيْهِ الثَّالِثَهَ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ أُخْبِرُکَ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ وَ تَقُولُ لَمْ يَمُتْ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام وَ الَّذِی نَفْسِی بِيَدِهِ لَا يَمُوتُ حَتَّى يَقُودَ جَيْشَ ضَلَالَهٍ يَحْمِلُ رَايَتَهُ حَبِيبُ بْنُ جَمَّازٍ قَالَ فَسَمِعَ حَبِيبٌ (۵) فَأَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ لَهُ أَنْشُدُکَ اللَّهَ فِيَّ فَإِنِّی لَکَ شِيعَهٌ وَ قَدْ

ذَكَرْتَنِی بِأَمْرٍ لَا وَ اللَّهِ لَا أَعْرِفُهُ مِنْ نَفْسِی فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام وَ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا حَبِیبُ بْنُ جَمَّازٍ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام إِنْ كُنْتَ حَبِیبَ بْنَ جَمَّازٍ فَلَا یَحْمِلُهَا غَیْرُكَ أَوْ فَلَتَحْمِلَنَّهَا فَوَلَّی عَنْهُ حَبِیبٌ- وَ أَقْبَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَقُولُ إِنْ كُنْتَ حَبِیباً لَتَحْمِلَنَّهَا قَالَ أَبُو حَمْزَةَ فَوَ اللَّهِ مَا مَاتَ خَالِدُ بْنُ عُرْفُطَةَ حَتَّی بُعِثَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَی الْحُسَیْنِ علیه السلام وَ جَعَلَ خَالِدَ بْنَ عُرْفُطَةَ عَلَی مُقَدِّمَتِهِ وَ حَبِیبَ بْنَ جَمَّازٍ صَاحِبَ رَایَتِهِ (۶).

ص: ۱۶۱

۱- ۱. فروع الكافی(الجزء الخامس من الطبعه الحدیثه): ۳۱۸ و ۳۱۹.

۲- ۲. فی المصدر: و حفر حفیره اخری إلی جانبها.

۳- ۳. فروع الكافی(الجزء السابع من الطبعه الحدیثه) ۲۵۷.

۴- ۴. فی المصدر: انه لم یمت.

۵- ۵.«: فسمع ذلک حبیب بن جماز.

۶- ۶. الاختصاص: ۲۸۰.

قَالَ عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ أَبِی الْحَدِيدِ فِی شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَهِ رَوَی أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ الْمَدَنِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام: أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام كَانَ يَوْماً يَؤُمُّ النَّاسَ وَ هُوَ يَجْهَرُ بِالْقِرَاءَهِ فَجَهَرَ ابْنُ الْكَوَّاءِ مِنْ خَلْفِهِ وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَيْكَ وَ إِلَی الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ -(۱)

فَلَمَّا جَهَرَ ابْنُ الْكَوَّاءِ مِنْ خَلْفِهِ بِهَا سَكَتَ عَلِیٌّ عليه السلام فَلَمَّا أَنْهَاهَا ابْنُ الْكَوَّاءِ عَادَ عَلِیٌّ عليه السلام لِيُتِمَّ قِرَاءَتَهُ فَلَمَّا شَرَعَ عَلِیٌّ عليه السلام فِی الْقِرَاءَهِ أَعَادَ ابْنُ الْكَوَّاءِ الْجَهْرَ بِتِلْكَ (۲) فَسَكَتَ عَلِیٌّ عليه السلام فَلَمْ يَزَالا كَذَلِكَ يَسْكُتُ هَذَا وَ يَقْرَأُ ذَاكَ مِرَاراً حَتَّی قَرَأَ عَلِیٌّ عليه السلام فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لا يُوقِنُونَ -(۳) فَسَكَتَ ابْنُ الْكَوَّاءِ وَ عَادَ عَلِیٌّ عليه السلام إِلَی قِرَاءَتِهِ (۴).

و قال فی موضع آخر: أم محمد بن أبی بكر أسماء بنت عميس كانت تحت جعفر بن أبی طالب و هاجرت معه إلی الحبشه فولدت له هناك عبد الله بن جعفر الجواد ثم قتل عنها يوم مؤته فخلف عليها أبو بكر فأولدها محمدا ثم مات عنها فخلف عليها علی بن أبی طالب عليه السلام و كان محمد ربيبه و خريجه و جاريا عنده مجری أولاده و رضيع الولاء و التشيع مذ زمن الصبا فنشأ عليه فلم يمكن يعرف أبا غير علی عليه السلام و لا يعتقد لأحد فضيله غيره حتی قال عليه السلام محمد ابنی من صلب أبی بكر و كان يكنی أبا القاسم فی قول ابن قتيبه و قال غيره بل كان يكنی أبا عبد الرحمن. و كان من نساك قريش و كان ممن أعان فی يوم الدار(۵) و اختلف هل باشر قتل عثمان أو لا و من ولد محمد القاسم بن محمد بن أبی بكر فقيه أهل الحجاز(۶) و فاضلها و من

۱- ۱. سوره الزمر: ۶۵.

۲- ۲. فی المصدر: بتلك الآيه.

۳- ۳. سوره الروم: ۶۰.

۴- ۴. شرح النهج ۱: ۲۶۴.

۵- ۵. فی المصدر: اعان علی عثمان فی يوم الدار.

۶- ۶.«»: فقيه الحجاز.

ولـد القاسم عبـد الرحمن من فضـلاء قريش و يكنى أبا محمـد و من ولـد القاسم أيضا أم فروه تزوجها الباقر أبو جعفر محمد بن على صلوات الله عليهما(۱).

أقول: قد أوردت قصه شهادته و فضائله فى كتاب الفتن.

و قال ابن عبـد البر فى كتاب الإستيعاب ولـد محمـد بن أبى بكر فى عام حجه الوداع فسـمته عائشه محمـدا و كنته بعد ذلك أبا القاسم لما ولد له ولد سـماه القاسم و لم تكن الصـحابه ترى بذلك بأسا ثم كان فى حجر على عليه السـلام و قتل بمصـر و كان على عليه السـلام يثنى عليه و يقرظه و يفضله و كان لمحمد رحمه الله عباده و اجتهاد و كان ممن حصر عثمان و دخل عليه فقال له لو رآك أبوك لم يسره هذا المقام منك فخرج و تركه فدخل عليه بعده من قتله قال و يقال أنه أشار إلى من كان معه فقتلوه (۲).

و قال ابن أبى الحديد فى وصف كميل هو كميل بن زياد بن نهيك بن هيثم بن سـعد بن مالك بن حرب من صـحابه على عليه السـلام و شيعته و خاصته و قتله الحجاج على المذهب فيمن قتل من الشيعه و كان كميل عامل على عليه السلام على هيت (۳) و كـان ضـعيفا يمر عليه سـرايا معاويه ينهب أطراف العراق فلا يردها و يحاول أن يجبر ما عنـده من الضـعف بأن يغير على أطراف أعمال معاويه مثل قرقيسياء(۴) و مـا يجرى مجراها من القرى التى على الفرات فأنكر أمير المؤمنين عليه السـلام ذلك من فعله و قال إن من العجز الحاضر أن يهمل العامل ما وليه و يتكلف ما ليس من تكليفه (۵).

و قال: روى المدائنى قال بينا معاويه يوما جالسا و عنده عمرو بن العاص

۱- ۱. شرح النهج ۲: ۳۲.

۲- ۲. الاستيعاب ۳: ۳۲۸ و ۳۲۹.

۳- ۳. هيت بلده على الفرات فوق الانبار، ذات نخل كثير و خيرات واسعه على جهه البريه فى غربى الفرات، و بها قبر عبد اللّه بن المبارك.

۴- ۴. قرقيسياء بلد على الخابور عند مصبه، و هى على الفرات فوق رحبه مالك بن طوق.

۵- ۵. شرح النهج ۴: ۲۲۷.

إذ قال الآذن قد جاء عبد الله بن جعفر بن أبی طالب فقال عمرو و الله لأسوءنه الیوم فقال معاویه لا تفعل یا با عبد الله فإنک لا تنصف (۱) منه و لعلک أن تظهر لنا من مغبته (۲) ما هو خفی عنا و ما لا یجب (۳) أن نعلمه منه و غشیهم (۴) عبد الله بن جعفر فأدناه معاویه و قربه فمال عمرو إلی بعض جلساء معاویه فنال من علی علیه السلام جهارا غیر ساتر له و ثلبه ثلبا(۵) قبیحا فالتمع لون عبد الله بن جعفر و اعتراه أفکل (۶) حتی أرعدت خصائله ثم نزل عن السریر کالفنیق فقال له عمرو مه یا با جعفر فقال له عبد الله مه لا أم لک ثم قال:

أظن الحلم ذل علی قومی***و قد یتجهل الرجل الحلیم.

ثم حسر عن ذراعیه و قال یا معاویه حتام نتجرع غیظک و إلی کم الصبر علی مکروه قولک و سیئ أدبک و ذمیم أخلاقک هبلتک الهبول و أ ما یزجرک ذمام (۷) المجالسه عن القدع لجلیسک إذا لم یکن له حرمه من دینک ینهاک (۸) عما لا یجوز لک أما و الله لو عطفتک أواصر الأحلام أو حامیت علی سهمک من الإسلام ما أرعیت بنی الإماء المتک و العبید السک أعراض قومک و ما یجهل موضع الصفوه إلا أهل الجزه و إنک لتعرف فی رشاء قریش صفوه غرائرها فلا یدعونک تصویب ما فرط من خطائک فی سفک دماء المسلمین و محاربه أمیر المؤمنین علیه السلام إلی التمادی فیما قد وضح لک الصواب فی خلافه فاقصد لمنهج (۹) الحق فقد طال عماک (۱۰) عن

۱- ۱. فی المصدر: لا تنتصف.

۲- ۲.«: من منقبته.

۳- ۳.«: و ما لا نحب.

۴- ۴. أی أتاهم.

۵- ۵. ثلبه ثلبا: عابه و لامه.

۶- ۶. الافکل: الرعده. یقال« اخذه افکل» إذا ارتعد من خوف أو غضب. و یأتی توضیح بعض اللغات فی البیان، و نحن نوضح ما لم یوضحه المصنّف.

۷- ۷. کذا فی النسخ و المصدر، و فی(ک): زمام.

۸- ۸. فی المصدر: إذا لم تکن لک حرمه من دینک تنهاک.

۹- ۹.«: المنهج الحق.

۱۰- ۱۰.«: عمهک.

سبیل الرشد و خبطک فی بحور(۱) ظلمه الغی فإن أبیت أن لا تتابعا(۲) فی قبح اختیارک لنفسک فاعفنا عن سوء القاله فینا إذا ضمنا و إیاک الندی و شأنک و ما ترید إذا خلوت و الله حسیبک فو الله لو لا ما جعل الله لنا فی یدیک لما آتیناک ثم قال إنک إن کلفتنی ما لم أطق ساءک ما سرک منی خلق (۳).

فقال معاویه أبا جعفر(۴) لغیر الخطاء أقسمت علیک لتجلس لعن الله من أخرج ضب صدرک من وجاره (۵)

محمول لک ما قلت و لک عندنا ما أملت فلو لم یکن مجدک و منصبک لکان خلقک و خلقک شافعین لک إلینا و أنت ابن ذی الجناحین و سید بنی هاشم فقال عبد الله کلا بل سید بنی هاشم حسن و حسین لا ینازعهما فی ذلک أحد فقال أبا جعفر أقسمت علیک ما ذکرت حاجه لک إلا قضیتها کائنه ما کانت و لو ذهب (۶)

بجمیع ما أملک فقال أما فی هذا المجلس فلا ثم انصرف فأتبعه معاویه بصره و قال و الله لکأنه رسول الله مشیه و خلقه و خلقه و إنه لمن مشکاته و لوددت أنه أخی بنفیس ما أملک ثم التفت إلی عمرو فقال أبا عبد الله ما تراه منعه من الکلام معک قال ما لا خفاء به عنک قال أظنک تقول إنه هاب جوابک لا و الله و لکنه ازدراک و استحقرک و لم یرک للکلام أهلا ما رأیت إقباله علی دونک ذاهبا نفسه عنک فقال عمرو فهل لک أن تسمع ما أعددته لجوابه قال معاویه اذهب إلیک أبا عبد الله فلا حین جواب سائر الیوم (۷) و نهض معاویه و تفرق الناس.

و روی المدائنی أیضا قال وفد عبد الله بن عباس علی معاویه مره فقال معاویه لابنه یزید و لزیاد ابن سمیه و عتبه بن أبی سفیان و مروان بن الحکم و عمرو

۱- ۱. فی المصدر: دیجور.

۲- ۲.»: أن لا تتابعنا.

۳- ۳.»: من خلق.

۴- ۴.»: یا أبا جعفر.

۵- ۵. الضب: الحقد الخفی. الوجار: الحجر.

۶- ۶. فی المصدر: و لو ذهبت.

۷- ۷.»: فلات حین جواب، فبما یری الیوم.

بن العاص و المغيره بن شعبه و سعيد بن العاص و عبد الرحمن ابن أم الحكم إنه قد طال العهد لعبد الله بن عباس و ما كان شجر بيننا و بينه و بين ابن عمه و لقد كان نصبه للتحكيم فدفع عنه فحركوه على الكلام لنبلغ حقيقه صفته و نقف على كنه معرفته و نعرف ما صرف عنا من شبا حده و زوى (۱) عنا من دهاء رأيه فربما وصف المرء بغير ما هو فيه و أعطى من النعت و الاسم ما لا يستحقه ثم أرسل إلى عبد الله بن عباس فلما دخل و استقر به المجلس ابتدأه ابن أبى سفيان فقال يا ابن عباس ما منع عليا أن يوجه بك حكما فقال أما و الله لو فعل لقرن عمرا بصعبه من الإبل يوجع كتفيه مراسها(۲) و لأذهلت عقله و أجرضته بريقه و قدحت فى سويداء قلبه فلم يبرم أمرا و لم ينقض رأيا(۳) إلا كنت منه بمرأى و مسمع فإن نكبه أدمت قواه (۴) و إن أدمه قصمت عراه بعضب (۵) مصقول لا يفل حده و أصاله رأى كمناخ الأجل لا ورز منه (۶) أصدع به أديمه و أفل (۷) به شبا حده و أستجد به عزائم المتقين (۸) و أزيح به شبه الشاكين (۹).

فقال عمرو بن العاص هذا و الله يا أمير المؤمنين نجوم أول الشر و أفول آخر الخير و فى حسمه قطع مادته فبادره بالجمله(۱۰) و انتهز منه الفرصه و اردع

ص: ۱۶۶

۱- ۱. الشبا جمع الشباه: طرف الشى ء و حده. و فى المصدر: و ورى عنا.

۲- ۲. المراس: الشده و القوّه، يقال« هو صعب المراس» أى ذو الشده و القوّه.

۳- ۳. فى المصدر: و لم ينفض ترابا.

۴- ۴. سيأتى معناه عن المصنّف. و فى المصدر: فان نكته أرمت قواه و ان أرمه فصمت عراه بغرب مقول لا يفل حده.

۵- ۵. العضب. السيف القاطع.

۶- ۶. كذا فى النسخ. و فى المصدر: كمتاح الأجل لا وزر منه.

۷- ۷. فى(ك) و(ت): أقل.

۸- ۸. كذا فى النسخ. و فى المصدر: و أشحذ به عزائم المتقين. و الصحيح المتيقنين.

۹- ۹. فى(ك) الناكثين خ ل.

۱۰- ۱۰. فى المصدر: بالحمله.

بالتنکیل به غیره و شرد به من خلفه فقال ابن عباس یا ابن النابغه ضل و الله عقلک و سفه حلمک و نطق الشیطان علی لسانک هلا تولیت ذلک بنفسک یوم صفین حین دعیت إلی النزال و تکافح الأبطال (۱) و کثرت الجراح و تقصفت الرماح و برزت إلی أمیر المؤمنین مصاولا- فانکفأ(۲) نحوک بالسیف حاملا- فلما رأیت الکر آثر من الفر و قد أعددت حیله السلامه قبل لقائه و الانکفاء عنه بعد إجابه دعائه فمنحت (۳) رجاء النجاه عورتک و کشفت له خوف بأسه سوأتک حذر أن (۴) یصطلمک بسطوته أو یلتهمک بحملته ثم أشرت إلی معاویه(۵) کالناصح له بمبارزته و حسنت له التعریض (۶) لمکافحته رجاء أن تکفی (۷) مئونته و تعدم صولته (۸) فعلم غل صدرک و ما ألحت علیه من النفاق أصلعک (۹) و عرف مقر سهمک فی غرضک فاکفف عضب لسانک (۱۰) و اقمع عوراء لفظک فإنک لمن أسد خادر و بحر زاخر إن برزت (۱۱) للأسد افترسک و إن عمت فی البحر قمسک (۱۲).

فقال مروان بن الحکم یا ابن عباس إنک لتصرف بنابک و توری نارک کأنک ترجو الغلبه و تؤمل العافیه و لو لا حلم أمیر المؤمنین عنکم لناولکم (۱۳)

۱- ۱. کفح العدو، واجهه و استقبله.

۲- ۲. أی مال.

۳- ۳. فی المصدر: فمنحته.

۴- ۴.«: حذرا ان یصطلمک.

۵- ۵. کذا فی(ک). و فی غیره من النسخ و کذا المصدر: علی معاویه.

۶- ۶. فی المصدر: التعرض.

۷- ۷.«: أن تکتفی.

۸- ۸.«: صورته.

۹- ۹.«: و ما انحنت علیه من النفاق أضلعک.

۱۰- ۱۰.«: غرب لسانک. و الغرب: الحده.

۱۱- ۱۱.«: تبرزت.

۱۲- ۱۲. عام فی الماء: سبح. و القمس بمعنی الغمس.

۱۳- ۱۳. فی المصدر: لتناولکم.

بأقصر أنامله فأوردكم منهلا بعيدا صدره و لعمری لئن سطا بكم ليأخذن بعض حقه منكم و لئن عفا عن جرائركم فقديما ما نسب إلى ذلك فقال ابن عباس و إنك لتقول ذلك يا عدو الله و طريد رسول الله و المباح دمه و الداخل بين عثمان و رعيته بما حملهم على قطع أوداجه و ركوب أثباجه (۱) أما و الله لو طلب معاويه ثاره لأخذك به و لو نظر فی أمر عثمان لوجدك أوله و آخره و أما قولك لی إنك لتصرف بنابك و توری نارك فسل معاويه و عمرا يخبراك ليله الهرير كيف ثباتنا للمثلات و استخفافنا بالمعضلات و صدق جلادنا عند المصاوله و صبرنا على اللأواء و المطاوله(۲) و مصافحتنا بجباهنا السيوف المرهفه و مباشرتنا بنحورنا حد الأسنه هل خمنا(۳) عن كرائم تلك المواقف أم لم نبذل مهجنا للمتالف و ليس لك إذ ذاك فيها مقام محمود و لا يوم مشهود و لا أثر معدود و إنهما شهدا ما لو شهدت لأقلقك فاربع على ظلعك و لا تعرض (۴) لما ليس لك فإنك كالمغرور فی صفقه(۵) لا يهبط برجل و لا يرقى بيد.

فقال زياد يا ابن عباس إنی لأعلم ما منع حسنا و حسينا من الوفود معك على أمير المؤمنين إلا ما سولت لهما أنفسهما و غرهما به من هو عند البأساء سلمهما(۶) و ايم الله لو وليتهما لأدأبا فی الرحله إلى أمير المؤمنين أنفسهما و يقل (۷) بمكانهما لبثهما فقال ابن عباس إذا و الله يقصر دونهما باعك و يضيق بهما ذراعك و لو

۱- ۱. فی المصدر: أثباجه. و الشيخ ما بين الكاهل إلى الظهر.

۲- ۲. اللأواء: الشده و المحنه.

۳- ۳. خام يخيم عنه: جبن و نكص. و فی نسخ الكتاب« حمنا» بالمهمله و لكنه سهو.

۴- ۴. فی المصدر: و لا تتعرض.

۵- ۵.«: كالمغروز فی صفد. أی المشدود فی قيد.

۶- ۶.«: يسلمهما.

۷- ۷.«: و لقل.

رمت ذلک لوجدت من دونهما فئه صـدقا(۱) صبرا علی البلاء لا يخيمون (۲) عن اللقاء فلعرکوک (۳) بکلاکلهم و وطئوک بمناسمهم و أوجروک مشق رماحهم و شفار سيوفهم و وخز أسنتهم حتی تشهد بسوء ما آتيت و تتبين ضياع الحزم فيما جنيت فحذار حذار من سوء النيه فتکافأ برد الأمنيه(۴) و تکون سببا لفساد هذين الحيين بعد صلاحهما و ساعيا فی اختلافهما بعد ائتلافهما حيث لا يضرهما التباسک (۵) و لا يغنی عنهما إيناسک.

فقال عبد الرحمن ابن أم الحکم لله در ابن ملجم فقد بلغ الأجل (۶) و أمن الوجل و أحد الشفره و ألان المهره و أدرک الثار و نفی العار و فاز بالمنزله العليا و رقا الدرجه القصوی فقال ابن عباس أما و الله لقد کرع (۷) کأس حتفه بيده و عجل الله إلی النار بروحه و لو أبدی لأمير المؤمنين صفحته لخالطه الفحل القطم و السيف الخذم و لألعقه صابا(۸) و سقاه سماما و ألحقه بالوليد و عتبه و حنظله فکلهم کان أشد منه شکيمه و أمضی عزيمه ففری بالسيف هامهم و رملهم بدمائهم و فری الذئاب أشلاءهم (۹) و فرق بينهم و بين أحبائهم أولئک حصب جهنم هم لها واردون ف هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِکْزاً و لا غرو و إن ختل و لا وصمه إن قتل فإنا لکما قال دريد بن الصمه شعر:

ص: ۱۶۹

۱- ۱. الصدق- بضم الصاد و الدال أو سکونها-: جمع الصدوق. و الصبر- بضم الصاد و الباء-: جمع الصبور.

۲- ۲. أی لا يجبنون. و فی نسخ الکتاب« لا يحتمون» و لکنه سهو.

۳- ۳. عرکه: دلکه.

۴- ۴. فی المصدر: فانها ترد الامنيه.

۵- ۵.«: ابساسک.

۶- ۶.«: الامل.

۷- ۷. کرع فی الماء او الاناء: مد عنقه و تناول الماء بفيه من موضعه.

۸- ۸. أبدی له صفحته أی کاشفه. القطم- بالفتح فالکسر: الغضبان. الخذم: القاطع بالسرعه. و فی النسخ« الجزم» و کلاهما سهو. و الصاب: عصير شجر مر.

۹- ۹. جمع الشلو: العضو.

فإنا للحم السيف غير مكره***و نلحمه طورا و ليس بذی مكر(۱)

يغار علينا واترين فيشتفی***بنا إن أصبنا أو نغير على وتر.

فقال المغيره بن شعبه أما و الله لقد أشرت على علی بالنصيحه فآثر رأيه و مضى على غلوائه (۲) فكانت العاقبه عليه لا له و إنی لأحسب أن خلقه يعتدون لمنهجه و قال (۳) ابن عباس كان و الله أمير المؤمنين أعلم بوجوه الرأی و معاقد الحزم و تصريف الأمور من أن يقبل مشورتک فيما نهى الله عنه و عنف عليه قال سبحانه لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ (۴) إلى آخر الآيه و لقد وقفک على ذكر متين (۵) و آيه متلوه قوله تعالى وَ ما كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُداً(۶) و هل كان يسوغ له أن يحكم فی دماء المسلمين و فی المؤمنين من ليس بمأمون عنده و لا موثوق به فی نفسه هيهات هيهات هو أعلم بفرض الله و سنه رسوله أن يبطن خلاف ما يظهر إلا للتقيه و لات حين تقيه مع وضوح الحق و ثبوت الجنان و كثره الأنصار يمضی كالسيف المصلت فی أمر الله مؤثرا لطاعه ربه و التقوى على آراء أهل الدنيا.

فقال يزيد بن معاويه يا ابن عباس إنک لتنطق بلسان طلق تنبئ عن مكنون قلب حرق فاطو ما أنت عليه كشحا فقد محا ضوء حقنا ظلمه باطلكم فقال ابن عباس مهلا يزيد فو الله ما صفت القلوب لكم منذ تكدرت عليكم (۷) و لا دنت بالمحبه

۱- ۱. كذا فی النسخ و المصدر. و الصحيح كما فی شرح ديوان الحماسه ص ۸۲۵ كذا: فانا للحم السيف غير نكيره***و نلحمه حينا و ليس بذكرى نكر و دريد بن الصمه شاعر شجاع فارس من ذوی الرأی فی الجاهليه، و شهد يوم حنين مع هوازن و هو شيخ كبير و قتل يومئذ فيمن قتل من المشركين.

۲- ۲. الغلواء- بضم الغين و سكون اللام او فتحها- الغلو.

۳- ۳. فی المصدر: يقتدون بمنهجه. فقال اه.

۴- ۴. سوره المجادله: ۲۲.

۵- ۵. فی المصدر: مبين.

۶- ۶. سوره الكهف: ۵۱.

۷- ۷. فی المصدر: منذ تكدرت بالعداوه عليكم.

لکم مذ بات (۱) بالبغضاء عنکم و لا رضیت الیوم منکم ما سخطت الأمس من أفعالکم و إن بذل الأیام یستقضی ما صد عنا و یسترجع (۲) ما ابتز منا کیلا بکیل و وزنا بوزن و إن تکن الأخری فکفی بالله ولیا لنا و وکیلا علی المعتدین علینا.

فقال معاویه إن فی نفسی منکم لحرارات (۳)

بنی هاشم و إن الخلیق إن (۴) أدرک فیکم الثأر و أنفی العار فإن دماءنا قبلکم و ظلامتنا فیکم فقال ابن عباس و الله إن رمت ذلک یا معاویه لتثیرن علیک أسدا مخدره و أفاعی مطرقه لا یفثؤها(۵) کثره السلاح و لا یقصها(۶) نکایه الجراح یضعون أسیافهم علی عواتقهم یضربون قدما قدما من ناواهم یهون علیهم نباح الکلاب و عواء الذئاب لا یفاقون بوتر و لا یسبقون إلی کر ثم ذکر(۷) قد وطنوا علی الموت أنفسهم و سمت بهم إلی العلیاء هممهم کما قالت الأزدیه:

قوم إذا شهدوا الهیاج فلا***ضرب ینهنهم و لازجر(۸)

وکأنهم آساد غینه غرست (۹)*** و بلّ متونها القطر.

فلتکونن منهم بحیث أعددت لیله الهریر للهرب فرسک و کان أکبر همک سلامه حشاشه نفسک و لو لا طغام من أهل الشام وقوک بأنفسهم و بذلوا دونک مهجهم حتی إذا ذاقوا و خز الشفار و أیقنوا بحلول الدمار(۱۰) رفعوا المصاحف مستجیرین

۱- ۱. فی المصدر: إلیکم مذ نأت اه.

۲- ۲.»: و ان تدلّ الأیّام نستقض ما شذ عنا و نسترجع اه.

۳- ۳.»: لحزازات. و هی الوجع فی القلب من غیظ و نحوه.

۴- ۴.»: و انی لخلیق.

۵- ۵. فثأ الغضب: سکن حدته و فثا الشی ء عنه: کفه و حبسه.

۶- ۶. فی المصدر: و لا تعضها.

۷- ۷.»: و لا یسبقون إلی کریم ذکر.

۸- ۸. نهنهه عن الشی ء: کفه عنه و زجره.

۹- ۹. کذا فی النسخ. و فی المصدر: غرثت. أی جاعث. و الغینه: الاشجار الملتفه بلا ماء.

۱۰- ۱۰. الدمار: الهلاک.

بها و عائذين بعصمتها لكنت شلوا مطروحا بالعراء تسفى عليك رياحها و يعتورك ذئابها(۱) و ما أقول هذا أريد صرفك عن عزيمتك و لا أزالتك عن معقود نيتك لكن الرحم التى تعطف عليك و الأوامر التى توجب صرف النصيحه إليك فقال معاويه لله درك يا ابن عباس ما يكشف (۲) الأيام منك إلا عن سيف صقيل و رأى أصيل و بالله لو لم يلد هاشم غيرك لما نقص عددهم و لو لم يكن لأهلك سواك لكان الله قد كثرهم ثم نهض فقام ابن عباس و انصرف (۳).

**[ترجمه]اختصاص: سويد بن غفله گفت: من نزد اميرالمؤمنين عليه السلام بودم كه مردى پيش او آمد و گفت: اى اميرالمؤمنين عليه السلام من از وادى القرى مى آيم و خالد بن عُرْفُطَه درگذشت. اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: او نمرده است، آن مرد دوباره همان حرف را زد، حضرت فرمود: نمرده است و از او رو گرداند. آن مرد براى سومين همان حرف را زد و گفت: سبحان الله من به شما مى گويم او مرده است و شما خلاف آن را مى گوييد. على عليه السلام فرمود: قسم به كسى كه جانم در دست اوست او نمى ميرد مگر اينكه سپاه گمراهى را فرماندهى كند و حبيب بن جمّاز نيز پرچم دار او باشد. حبيب آن را شنيد و نزد اميرالمؤمنين عليه السلام آمد و به ايشان گفت: تو را قسم به خدا من شيعه شما هستم ولى شما درباره من چيزهايى مى گوييد كه به خدا سوگند من از خودم سراغ ندارم. على عليه السلام به او فرمود: تو كيستى؟ گفت: من حبيب بن جماز هستم، على عليه السلام به او فرمود: اگر تو حبيب بن جماز هستى پس آن پرچم را غير از تو حمل نمى كند - يا بايد تو آن را حمل كنى - حبيب از او رو برگرداند. آن گاه اميرالمؤمنين عليه السلام جلو آمد و فرمود: اگر حبيب باشى حتما آن پرچم را حمل مى كنى. ابوحمزه گفت: به خدا سوگند خالد بن عرفطه نمرد تا عمر بن سعد به سوى حسين عليه السلام لشكر كشى كرد و او خالد بن عرفطه را در مقدمه سپاه و حبيب بن جمّاز را نيز پرچم دار خود قرار داد. - . اختصاص: ۲۸۰ -

عبدالحميد بن ابى الحديد در شرح نهج البلاغه: امام صادق عليه السلام از پدرش از جدش نقل فرمود: روزى على عليه السلام امامت جماعت را برعهده داشت و با صداى بلند قرآن مى خواند. ابن كوّاء از پشت سر ايشان با صداى بلند گفت: «وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ» {و قطعاً به تو و به كسانى كه پيش از تو بودند وحى شده است: اگر شرك ورزى حتماً كردارت تباه و مسلماً از زيانكاران خواهى شد} - . زمر/ ۶۵ -

هنگامى كه ابن كوّاء از پشت سر ايشان با صداى بلند آن را خواند، حضرت عليه السلام سكوت كرد و وقتى خواندن او تمام شد دوباره شروع به قرائت كردند تا آن را به اتمام برسانند. هنگامى على عليه السلام دوباره شروع به قرائت كردند، ابن كوّاء دوباره همان آيه را با صداى بلند خواند و حضرت عليه السلام سكوت كرد. پيوسته اوضاع اين گونه بود يعنى على عليه السلام سكوت مى كرد و او با صداى بلند مى خواند تا حضرت اين آيه را تلاوت كرد: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لا يُوقِنُون» {پس صبر كن كه وعده خدا حق است، و زنهار تا كسانى كه يقين ندارند تو را به سبكسرى واندارند} - . روم/۶۰ -

آن گاه ابن كوّاء ساكت شد و حضرت به ادامه تلاوتش پرداخت. - . شرح نهج البلاغه، ۱: ۲۶۴ -

در جاى ديگرى گفت: مادرِ محمد بن أبى بكر أسماء بنت عميس همسر جعفر بن ابى طالب بود و با او به حبشه هجرت كرد و در آن جا عبدالله بن جعفر جواد را براى او به دنيا آورد و جعفر در جنگ موته كشته شد و ابوبكر با أسماء ازدواج كرد و او محمد را به دنيا آورد. ابوبكر نيز كشته شد و على بن ابى طالب عليه السلام با او ازدواج كرد و محمد پسرخوانده و خارج شده

او بود و حضرت او را به منزله فرزنـدان خود می‌دانست و از همان دوران کودکی ولایت و تشیع با جانش درآمیخت و بر آن هم رشـد کرد. او پـدری جز علی علیه السـلام نمی شـناخت و جز ایشـان برای دیگران فضـیلتی قائـل نبـود تـا این که علی علیه السـلام فرمـود: محمـد پسـر مـن و از تبـار ابـوبکر اسـت. کنیـه او به گفته ابن قـتیبه ابوالقـاسم بـود و دیگران گفته انـد کنیه‌اش ابوعبـدالرحمن و از زاهدان قریش و از کسانی بود که از جریان یوم الدار - علیه عثمان - حمایت کرد و اختلاف هست که آیا او اقـدام به قتـل عثمـان کرد یـا نه. از فرزنـدان محمـد، قاسم بن محمـد بن ابی بکر فقیه و فاضل اهل حجاز است و از فرزنـدان قاسم، عبـدالرحمن است که از فاضـلان قریش است و کنیه اش ابو محمّـد است. هم چنین از دیگر فرزندان قاسم امّ فروه اسـت که امام باقر علیه السلام با او ازدواج کرد. - . شرح نهج البلاغه، ۲: ۳۲ -

می گویم: داستان شهادت و فضایلش را در کتاب الفتن آمده است .

ابن عبدالبر در کتاب الاستیعاب گفت: محمد پسر ابوبکر در سال حجه الوداع به دنیا آمد و عایشه نام او را محمد و کنیه اش را ابوالقاسم گذاشت هنگامی که او صاحب پسری شد و او را قاسم نامید. صـحابه در این اشـکالی نمی‌دیدند. او تحت سرپرستی علی علیه السـلام بود و در مصـر به قتل رسـید. علی علیه السـلام او را می سُتود و از او تعریف و تمجید می کرد. محمّد عابد و مجتهـد بود و از جمله کسانی بود که عثمان را محاصـره کردند و وارد خانه اش شدند. عثمان به او گفت: اگر پدرت تو را می دید از این جایگاه تو خشنود نمی گشت. پس بیرون آمد و او را رها کرد. پس از او شخصی دیگر وارد شد و عثمان را کشت. گفت: گفته می شود او به کسانی که همراهش بودند اشاره کرد و آنها او را کشتند. - . استیعاب ۳: ۳۲۸ و ۳۲۹ -

ابن ابی الحدید در وصف کمیل گفت: او کمیل بن زیاد بن نهیک بن هیثم بن سـعد بن مالک بن حرب از صـحابه و شیعیان و نزدیکان علی علیه السـلام است. حجاج او را به خاطر مذهب شـیعه به همراه افراد دیگر کشت. کمیل والی علی علیه السـلام بر هیت - . هیت شـهری در فرات و بالاـی انبـار و دارای نخلسـتان ها و منابع فراوان در جهت خشـکی و در غرب فرات است، قبر عبدالله بن مبارک نیز در آنجا واقع است. -

بود. او ضـعیف بود و گردان‌هـای کوچـک معـاویه به حومه عراق حمله می کردنـد و او جلوی آنها را نمی‌گرفت و تلاش می کرد تا ضـعف خود را با حمله به اطراف قلمروهای معاویه مانند قرقیسـیاء - . قرقیسـیاء شهری در مصبّ خابور و بر فرات بالای رحبه مالک بن طوق است. -

و روسـتاهای اطراف فرات جبران کنـد، ولی امیرالمؤمنین علیه السـلام بـا این کار او مخالفت کرد و فرمود: از ضـعف و ناتوانی یک والی است که قلمرو خود را رها سازد و به سراغ چیزی رود که در تکلیف او نیست. - . شرح نهج البلاغه۴: ۲۲۷ -

می‌گویـد: مـدائنی روایت کرده است: روزی در حـالی که معـاویه نشسـته بود و عمرو بن عـاص هم نزد او بود، حاجب گفت: عبـدالله بن جعفر بن ابی طالب آمده است. عمرو گفت: به خدا قسم امروز بدترین روز است. معاویه گفت: اینگونه نگو، تو در مورد او انصاف نمی‌دهی، چه بسا از غیبت او چیزی را برای ما آشـکار سازی که بر ما پوشـیده است و نبایـد آن را بدانیم. پس عبدالله بن جعفر بر آن‌ها وارد شد. معاویه او را به خود نزدیک کرد. عمرو به سمت برخی از حاضران در مجلس معاویه رفت و به علی علیه السـلام دشـنام داد به گونه ای که از عبد الله بن جعفر پوشـیده نماند، و عیب بدی را به حضرتش نسبت داد. رنگ

عبدالله بن جعفر دگرگون شد و از سر خشم فریادی زد طوری که گوشت بازوهایش می‌لرزید. سپس همچون فردی اصیل و گرامی از روی تخت پایین آمد. عمرو به عبدالله بن جعفر گفت: باز ایست ای ابا جعفر. عبدالله بن جعفر پاسخ داد: تو باز ایست که ای بی مادر. سپس گفت: (شعر)

«گمان می کنم صبوری کردن برایم ذلت است بپاخیز، هر چند گاهی مرد صبور نادیده می گیرد»

سپس آستین بالا زد و گفت: ای معاویه تا کی باید غضب تو را بچشیم؟ و تا کی باید بر حرفهای زشت و بی ادبی و اخلاق ناپسند تو صبر کنیم؟ مادرت بی فرزند شود، آیا شرم و نکوهش هم نشینی با این هم نشین تو را از مجالست با او بازنمی‌دارد وقتی که او حرمتی از دین تو را ندارد تا تو را از کاری که انجامش برایت جایز نیست باز دارد. به خدا قسم که اگر ریسمان رؤیاها تو را می گرداند یا با تیرت از اسلام حمایت می کردی، فرزندان کنیزان هتاك و بردگان لئیمی را که آبروی قوم تو را بردند زیر بال و پر خود نمی گرفتی، و جایگاه شرافت و بزرگی را به جز بی‌ریشه‌ها انکار نمی کنند، و تو حتما از ریسمان قریش، بی‌آلایشی نخبگان آن را می‌شناسی، پس نباید تصحیح خطاهایی از تو که در ریختن خون مسلمین و مبارزه با امیرالمومنین علی علیه السلام وجود دارد تو را به این سمت سوق بدهد که در آنچه برایت خلافش واضح است اصرار کنی. راه حق را پیش بگیر که گمراهی تو از راه هدایت و سرگردانی‌ات در تاریکی‌های گمراهی، طولانی شده است. پس اگر نمی‌خواهی زشتی انتخاب برای خودت مکرر شود، اگر مجلسی، ما و تو را یکجا گرد آورد از بد گویی دست بردار و وقتی خلوت کردی هر چه خواستی انجام بده. خدا حسابگر تو است، به خدا سوگند اگر آنچه که خدا برای ما قرار داده است در دست تو نبود هرگز به سمت تو نمی‌آمدیم. سپس ادامه داد: اگر تو مرا مجبور کنی به آنچه که آن را تاب نمی‌آورم همان چیزی که باعث شادی‌ات شد باعث ناراحتی تو می‌شود.

معاویه گفت: ای ابا جعفر! به اشتباه نبود که قسم دادم بنشینی، لعنت خدا بر آن کس که کینه مخفی شده در سینه تو را خارج کرد، هر چه بگویی برایت انجام می‌شود و هر امیدی از ما داشته باشی عملی می گردد، اگر بزرگواری و مقام تو نبود طرفدارانت شفاعت کنندگان تو به سوی ما بودند. تو پسر ذی الجناحین و سید بنی هاشمی. عبدالله گفت: اینچنین نیست بلکه سید بنی هاشم حسن و حسین علیهما السلام هستند و هیچ کس در این باره با آنان رقابت نتواند کرد. سپس معاویه ادامه داد: ابا جعفر به تو قسم می‌خورم که هر حاجتی که بر زبان آوری را برآورده خواهم ساخت، هر چه باشد؛ حتی اگر قرار باشد هر آنچه دارم را از دست بدهم. اباجعفر پاسخ داد: در این مجلس نه، سپس برگشت. و معاویه کیسه‌ای زر را به دنبال او فرستاد و گفت: به خدا قسم گویی که او رسول الله است در راه رفتن و در ظاهر و خُلق و خُویَش، و او از مشکوه – آل – رسول الله است. دوست دارم ارزشمندترین چیزهایی که دارم را بدهم تا او برادر من باشد. سپس رو به عمرو کرد و گفت: ای اباعبدالله به نظر تو، چه چیز او را از صحبت کردن با تو منع کرد؟ گفت: همان چیزی که بر تو پوشیده نیست. گفت: گمان کردم می... گویی: او از جواب تو ترسید. نه به خدا قسم او تو را خوار کرد و تحقیر نمود و تو را شایسته سخن ندانست. روی نمودن او به من، نفسش را از تو می برد. عمرو گفت: آیا می خواهی آنچه را برای پاسخ به او آماده کرده بودم بشنوی؟ معاویه گفت: برو سراغ کارت، ای ابا عبدالله دیگر زمان پاسخ دادن گذشته است! معاویه برخاست و مردم متفرق شدند.مدائنی نیز روایت می کند : عبدالله بن عباس یک بار به عنوان نماینده نزد معاویه رفت، معاویه به پسرش یزید و به زیاد بن سمیه و عتبه بن سفیان و مروان بن حکم و عمرو بن عاص و مغیره بن شعیبه و سعید بن عاص و عبدالرحمن بن ام الحکم گفت: عهد عبدالله بن عباس

طولانی گشت و نسبتی میان ما و او و پسر عمویش نیست. او را برای حکمیت منصوب کرد اما از او راند – نپذیرفت –. پس او را به سخن گفتن تشویق کنید تا حقیقت صفتش را بفهمیم و به کنه معرفت او پی ببریم، و همه چیز مرتبط با وی را بشناسیم و زیرکی اندیشه او را که بر ما پوشیده است بدانیم. چه بسا انسان غیر از آنچه هست توصیف شده، و اسم و لقبی که استحقاق آن را ندارد به او داده می‌شود. سپس شخصی را به سوی عبدالله بن عباس فرستاد ، هنگامی که او وارد شد و در مجلس نشست، معاویه اینگونه سر حرف را با او باز کرد و گفت: ابن عباس چه چیز علی را منع کرد که حکمیت را به تو بدهد؟ گفت: به خدا قسم اگر این کار را انجام می‌داد عمرو را با شتری چموش و تنومند قرین می‌ساخت که قدرت آن شتر، شانه... هایش را به درد آورد و مطمئنا عقل را از سرش می‌پراندم و او را با آب دهانش گلوگیر می‌کردم و در اعماق قلبش آتش می‌افروختم، به طوری که تصمیمی نگیرد و رأیی را نقض نکند مگر آن که در مقابل چشم و گوش من باشد؛ اگر آن را کج کرد بین قوای او صلح برقرار می‌کردم و اگر صلح می‌شد دستگیره‌های آن را می‌شکستم با شمشیری آخته که تیزی آن کُند نشود و اصالت اندیشه‌ای که مانند شتر خوابیده مرگ باشد که گریزی از آن نباشد و با آن، پوسته‌اش را می‌شکافتم و تیزی‌اش را کند می‌کردم و با آن اراده‌های پرهیزکاران را تقویت می‌کردم و شبهات مردّدان را از بین می‌بردم.

عمرو بن عاص گفت: ای امیر المؤمنین به خداقسم این درخشش اولین فتنه و افول آخرین خوبی است، ساکت کردن او از بین بردن تأثیر اوست، با تمام قوا به او حمله کن و فرصت را از او بگیر و با گوشمالی دادن به او جلوی دیگران را بگیر. ابن عباس گفت: ای ابن نابغه! به خدا قسم که عقل تو گمراه شده است و اندیشه‌ات به سفاهت کشیده شده، این شیطان است که دارد به زبان تو سخن می‌گوید. چرا همین کار را روز جنگ صفین به عهده نگرفتی آن هنگام که به جنگ و مبارزه جنگجویان خوانده شدی، زخمی‌ها تعدادشان زیاد شد و نیزه‌ها یکی پس ازدیگری فرود می‌آمدند؟ به سوی امیرالمومنین حمله کردی و ایشان در حالی که شمشیر در دست داشت به سمت تو آمد، پس وقتی دیدی حمله بر فرار ترجیح دارد پیش از دیدار با او نیرنگی را که سلامت در آن باشد آماده کردی و پس از پاسخ دادن به درخواست او از او عقب نشینی کردی، پس با امید نجات، عورتت را نشان دادی، و از ترس قدرتش، عورت خود را نمایان کردی، به خاطر پرهیز از این که خشم او به تو آسیب برساند، یا با حمله‌اش تو را ببلعد. سپس به معاویه اشاره کردی همچون ناصحی که او را به مبارزه‌اش دعوت می‌کند و به خوبی با کنایه به او گفتی که به نبرد با او برخیزد، به این امید که تو را از شرّ او کفایت کند و از صولت او جان سالم به در ببری. پس غلیان – کینه – دلت را و نفاقی که تخته سینه‌ات به آن اصرار داشت را درک کرد و جایگاه تیر تو و هدف آن را دانست، پس جلوی تیزی زبانت را گرفت و زشتی سخنت را سرکوب کرد؛ چرا که تو در برابر شیری در پرده نشسته و دریایی خروشان قرار داشتی که اگر در مقابلش پدیدار می‌شدی تو را می‌درید و اگر در دریا شناور می‌شدی تو را در خود فرومی... کشید.

مروان بن حکم گفت: ابن عباس! همانا تو دندانهای نیشت را به هم می‌سایی و آتش را شعله‌ور می‌کنی، گویی که به پیروزی امید داری و عافیت را آرزو می‌کنی. و اگر صبوری امیرالمونین بر شما نبود مطمئنا شما را با انگشت کوچکش از بین می‌برد و شما را به بد آبشخوری وارد می‌کرد. قسم به جانم! اگر به شما حمله‌ور شود برخی از حق خویش را از شما ستانده، و اگر از خطاهای شما درگذرد این چیزیست که دیر ایامی است به آن منسوب است – آن را انجام می‌دهد –.. ابن عباس گفت: تو این را می‌گویی ای دشمن خدا! و ای که طرد شده رسول خدایی، تویی که خونت مباح دانسته شده است، و بین عثمان و رعیت

وی دخالت کردی و آنان را وادار کردی که رگهایش را قطع کنند و بر دوش او سوار شوند؟ اما به خدا سوگند اگر معاویه خون او را طلب کند باید از تو خونخواهی کند، و اگر به ماجرای عثمان نگاه کند تو را اول و آخر آن خواهد دانست. اما این گفته ات به من :« همانا تو دندانهای نیشت را به هم می‌سایی و آتش را شعله‌ور می کنی» از معاویه و عمرو بپرس تا تو را از لیله الهریر باخبر کنند که ثبات ما در برابر مشکلات و چابکی و قدرت ما در برابر معضلات چگونه بود، و این که چگونه ما در برابر جلادمان هنگام حمله صداقت داشتیم و در برابر شدت و سختی مقاومت کردیم و با پیشانی خود در برابر شمشیرهای بلند ایستادیم و گلوی خود را در برابر سرنیزه‌ها گرفتیم؛ آیا از کرامت‌های آن موقعیت‌ها هراسیده‌ایم یا اینکه جان خود را در میدان‌ها بذل نکرده ایم؟ و در این صورت، تو مقام شایسته و روز بزرگ و نقش برجسته‌ای نداشته‌ای، و همانا آن دو شاهد چیزهایی بوده‌اند که اگر تو شاهد آنها بودی موجب نگرانی تو می‌شد، پس پایت را به اندازه گلیمت دراز کن و به چیزی که شایسته تو نیست نپرداز، تو همچون صیدی هستی که در دام اسیر شده‌ای نه می توانی با پا فرود بیایی نه قادری با دست بالا بروی.

زیاد گفت: ابن عباس من می‌دانم که حسن و حسین در ورود بر امیرالمؤمنین از همراهی با تو خودداری نکردند مگر به خاطر اینکه دستخوش وسوسه‌های نفس خویش شدند، و کسی که در هنگام سختی آنها را تسلیم کرده آن دو را به این امر مغرور کرده است و به خدا سوگند اگر آن دو را به ولایت می‌رساندی خود را برای سفر به سوی امیرالمؤمنین قانع می کردند و هیچ درنگی نمی کردند. سپس ابن عباس گفت: در این صورت به خدا قسم توانایی‌ات از آنها کمتر است و دستت به آنان نمی... رسد. اگر چنین قصدی می کردی کسانی که در اختیار آنانند را گروهی بسیار صادق و صبور بر بلا می‌یافتی که از رویارویی کنارنمی کشند و با سینه اسبان و سمّ شترانشان تو را درهم‌پیچیده و له می کنند و تیزی و سرعت نیزه‌هایشان و بزّندگی شمشیرهایشان و گزِش لبه تیغ‌هایشان چنان تو را می‌شکافد که به بدی کاری که انجام دادی گواهی بدهی و دریابی که اقدام تو فاقد دوراندیشی بوده است. پس بپرهیز از سوء نیت خودداری کن که جزای آن دست نیافتن به آرزوست و باعث فساد این دو گروه پس از صلاح ایشان می‌شوی و همچنین سعی در اختلاف بین آنها می کنی پس از اینکه با هم متحد بوده‌اند؛ به طوری که اشتباه تو برای آنها ضرری نخواهد داشت و انس گرفتن تو نیز دردی از آنان را دوا نخواهد کرد.

عبدالرحمن بن ام الحکم گفت: مرحبا بر ابن ملجم که اجل را رساند و ترس را از بین برد، شمشیرش را تیز کرد و مفاصل را نرم کرد و انتقام را گرفت و ننگ و عار را دور کرد، و به منزلتی والا دست یافت و به آخرین درجه صعود کرد. ابن عباس گفت: به خدا سوگند جام مرگ خود را به دست خویش پر کرد و خداوند در فرستادن روحش به آتش شتاب کرد، و اگر نیت خود را بر امیرالمؤمنین آشکار می کرد آن نر خشمگین و آن شمشیر برّان با او درمی‌آمیخت و عصاره درخت مرارت به او می چشاند و او را از زهر سیراب می کرد و به ولید و عتبه و حنظله ملحق می‌نمود. همه آنان از او سرسخت‌تر و مصمم تر بودند، پس با شمشیر سرهایشان را شکافت و به خاک و خون کشید و گرگ‌ها جسدهایشان را دریدند و میان آنها و دوستانشان جدایی انداختند. آنها هیزم های جهنم‌اند و وارد آن می‌شوند. پس«هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزاً» {آیا کسی از آنان را می‌یابی یا صدایی از ایشان می‌شنوی؟} - . مریم / ۹۸[۱] - جای تعجب نیست اگر فریب بخورد و ننگ نیست اگر کشته شود، زیرا ما چنانیم که درید بن الصمه می گوید: (شعر)

«ما از شمشیر بران نمی‌هراسیم و گاه آن را التیام می‌دهیم و اهل نیرنگ نیستیم

خونخواهان، غافلگیرانه به ما حمله می‌کنند و اگر ما آسیب ببینیم دلشان خنک می‌شود تا این که برای خونخواهی حمله کنیم»

مغیره بن شعبه گفت: به خدا سوگند به علی نصیحت کردم، اما او نظرش را ترجیح داد و به دنبال افراط کاری خویش رفت. پس عاقبت علیه او خواهد بود نه برای او و من گمان می‌کنم پیروان او راهش را پیروی نخواهند کرد. ابن عباس گفت: به خدا سوگند که امیرالمومنین به وجوه اندیشه و جایگاه های دوراندیشی وتدبیر امورآگاه‌تر است از این که بخواهد در آنچه خدا از آن نهی کرده و آن را منع نموده است، مشورت تو را بپذیرد؛ خداوند می فرماید:« لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ... » {قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند را دوست بدارند} - ۲. مجادله/ ۲۲ -

تا آخر آیه، و تو را از این ذکر متین و این آیه تلاوت شده از خداوند، آگاه کرد که فرمود: «وَ ما کُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّینَ عَضُداً »{و من آن نبوده‌ام که کمک گیرنده از گمراه کنندگان باشم} - .کهف:۵۱ - آیا برای او جایز بود کسی را که در نزد او امین نبود و و در نفس خود به او اطمینان نداشت بر خون مسلمانان و مؤمنان حاکم گرداند؟ دور باد دور باد، او به واجبات خداوند و سنت رسول خدا آگاه‌تر است از این که خلاف آنچه آشکار است را خواستار شود مگر برای تقیه، و الان زمان تقیه نیست؛ چرا که حق واضح است و دلها استوار و یاران فراوانند. او همانند شمشیر آخته در امر الهی به پیش می‌رود و طاعت پروردگارش و تقوای الهی را بر آرای اهل دنیا ترجیح می‌دهد.

یزید بن معاویه گفت: ای ابن عباس! تو چنان به زبان گشاده سخن می گویی که نشان از نهفته‌های دل سوخته‌ات دارد، عداوتی را که در سینه داری بپوشان که به تحقیق نور حق ما ظلمت باطل شما را محو کرده است! ابن عباس گفت: مهلت بده ای یزید به خدا قسم از زمانی که دلها از شما تیرگی یافت دیگر زلال نمی گردد و از آن زمان که با بغض بر شما بیتوته کرد - قرار گرفت -، دیگر به محبت شما نزدیک نمی گردد، و به خاطر خشمی که دیروز نسبت به اعمال شما داشتند امروز راضی نمی‌شوند و گذشت زمان، آنچه را از دست ما گرفتند مطالبه می کند و آنچه به زور از ما ستاندند بازخواهی می کند؛ پیمانه در مقابل پیمانه و وزن در برابر وزن، و اگر چیز دیگری باشد پس خداوند به عنوان ولی و وکیل ما در مقابل تجاوزکنندگان، برایمان کافی است. معاویه گفت: در قلب من کینه و خشمی از شما بنی هاشم است، و شایسته است که از شما خونخواهی کنم و ننگ را دور سازم! خون های ما پیش از شماست و تظلّم‌خواهی ما در شماست. ابن عباس گفت: به خدا سوگند اگر قصد آن را بکنی شیرهای نهان و افعی‌های سر به زیر را علیه تو می‌شورانیم که کثرت اسلحه جلوی آنها را نمی گیرد و سختی جراحت‌ها آنها را منع نمی کند. شمشیرها را بر شانه‌های خود می‌نهند و هر کس را که با آنان دشمنی کند گام به گام می... کوبند؛ عوعوی سگ‌ها و زوزه گرگ‌ها بر آنها آسان است. کسی در خونخواهی بر آنان غلبه نمی‌کند و هیچ کس در حمله بر آنان پیشی نمی گیرد. سپس ادامه داد: خودشان را به مرگ عادت داده‌اند و همت‌هایشان آنان را به سمت بالا سوق داده است، همانگونه که آن زن ازدی گفته است:

«مردمانی که اگر در میدان جنگ حاضر شوند نه ضربه شمشیر جلوی آنان را می گیرد و نه هیچ عامل بازدارنده‌ای .

گویی آنان شیرهای بیشه‌اند که گرسنه‌اند و پشت آنان را قطره‌ها مرطوب کرده است.»

تو حتما از آنانی، به طوری که اسبت را در لیله الهریر برای فرار آماده کردی و بزرگترین همت تو آن بود که تهمانده جانت را سلامت بداری! و اگر فرومایگان شامی نبودند که با روح خود از تو محافظت کنند و جان خود را برای تو بدهند و چون گزش لبه شمشیر را ببینند و به رسیدن هلاک و نابودی یقین یابند قرآنها را بالا ببرند و به خاطر قرآن پناه جویند و به عصمت قرآن پناهنده شوند، تو جنازه‌ای بی‌جان و در صحرا افتاده بودی که بیابان، بادهای خود را بر تو برمی‌انگیخت و گرگ‌های آن بر سر تو دعوا می‌کردند؛ و این را نمی‌گویم تا تو را از اراده‌ای که داری منصرف کنم و از نیتی که داری بازدارم، ولی منظورم آن خویشاوندی است که بر تو رحمت می‌آورد و اوامری که موجب می‌شود تو را نصیحت کنم

معاویه گفت: آفرین بر تو ای ابن عباس! گذشت روزگار جز شمشیری صیقل یافته و اندیشه‌ای اصیل را از تو نمایان نمی‌کند. به خدا سوگند اگر ابن هاشم کسی جز تو را متولد نمی‌کرد تعدادشان کم نبود و اگر برای خانواده‌ات جز تو کس دیگری نبود بی تردید، خداوند تعداد آنان را زیاد کرده بود. سپس برخاست. پس ابن عباس نیز بلند شده و رفت.

**[ترجمه]

توضیح

قال الفیروزآبادی الخصیله القطعه من اللحم أو لحم الفخذین و العضدین و الذراعین أو کل عصبه فیها لحم غلیظ و الجمع خصیل و خصائل (۴) و الفنیق الفحل المکرم لا یؤذی لکرامته علی أهله و لا یرکب و قدعه کمنعه کفه و فرسه کبحه و الفحل ضرب أنفه بالرمح (۵) و الأواصر جمع الأوصر و هو المرتفع من الأرض و یحتمل أن یکون تصحیف الأقاصر جمع الأقصر أی الأحلام القصیره فکیف طوالها و المتک بالضم جمع المتکاء و هی المفضاه أو الطویله ما بین إسکتی فرجها(۶) و السک لعله من قولهم سکه إذا اصطلم أذنیه و فی بعض النسخ المسک یقال رجل مسکه کهمزه(۷) أی بخیل أو هو الذی لا یعلق بشیء فیتخلص منه و الجمع مسک بضم المیم و فتح السین و لعل المراد بأهل الجزه الذین یجزون أصواف الحیوانات و هم أدانی الناس و الرشاء الحبل و الغرائر جمع الغراره التی تکون للتبن.

۱- ۱. اعتور القوم الشی ء: تعاطوه و تداولوه: و فی المصدر: الذباب.

۲- ۲. فی المصدر: ما تکشف.

۳- ۳. شرح النهج ۲: ۱۶۹- ۱۷۳.

۴- ۴. القاموس ۳: ۳۶۸.

۵- ۵. فی هامش(ک): و ذلک إذا کان غیر کریم.

۶- ۶. الاسکتان- بفتح الکاف و کسرها- شفر الرحم أو جانباه ممّا یلی شفریه أو قذتاه.

۷- ۷. بضم الأول و فتح الثانی.

و یقال جرض بریقه أی ابتلعه علی هم و حزن و نکب الإناء أماله و کبه و أدم بینهما أصلح و ألف و التهمه ابتلعه و أسد خادر أی داخل الخدر و هو الستر و الکلاکل الصدور و الجماعات و من الفرس ما بین محزمه إلی ما مس الأرض منه و المناسم أخفاف البعیر و المشق سرعه فی الطعن و الضرب و الطول مع الرقه و الوخز الطعن بالرمح و المهره بالضم واحد المهر کصرد و هی مفاصل متلاحکه فی الصدر أو غراضیف الضلوع (۱)

و اللحم القطع.

**[ترجمه]فیروزآبادی گفت: خصیله: تکه‌ای گوشت یا گوشت ران و بازو یا هر بخشی که در آن گوشتِ کُلُفتی باشد. جمع آن خصیل و خصائل است. فنیق: گاو نر گرامی داشته‌شده‌ای که به خاطر ارزشی که بر خانواده‌اش دارد اذیت نمی‌شود و بر آن سوار نمی‌شوند. قدع بر وزن منع یعنی او را بازداشت. قدع فرسه یعنی جلوی او را گرفت. قدع الفحل یعنی بینی‌اش را با نیزه زد. اواصر جمع أوصر یعنی زمین مرتفع و ممکن است تصحیف اقاصر جمع اقصر باشد یعنی رؤیاهای کوتاه، پس بلند آن چگونه است! مُتک جمع متکاء است یعنی مفضاه یا بلندی ای که بین دو لبه فرج قرار دارد. سکّ شاید از گفته ایشان «سکّه» باشد وقتی گوشش را قطع کند. در برخی نسخه‌ها مسک است. گفته می‌شود: رجل مسکه مثل حمزه یعنی بخیل یا کسی که به چیزی آویزان نمی‌شود تا از آن خلاص شود . جمع آن مُسَک است. شاید منظور از اهل جزه کسانی باشند که پشم حیوانات را قطع می کنند و آنان پایین‌ترین مردمانند و رشاء یعنی طناب و غرائر جمع غراره است که برای کاه می‌باشد.

گفته می‌شود: جرض بریقه یعنی از روی ناراحتی و غصه آن را بلعید و نکب الإناء یعنی آن را کج کرد و ریخت. أدم بینهما یعنی بین آن دو صلح و الفت برقرار کرد. التهمه یعنی آن را بلعید. اسد خادر یعنی داخل پرده. کلاکل یعنی سینه‌ها و گروه‌ها. کلاکل الفرس: ما بین محل بستن کمربند تا آن عضو او که زمین را لمس می کند. مناسم: سُم شتر. مشق: شتاب در ضربه زدن و طول آن همراه با نازکی. وخز یعنی زدن با نیزه. مُهره که جمع آن مهر بر وزن صُرَد است یعنی مفاصل به هم‌پیوسته در سینه یا غضروف‌های دنده‌ها. لحم یعنی بریدن.

**[ترجمه]

«۳۴»

نهج، [نهج البلاغه]: قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی ذِکْرِ خَبَّابِ بْنِ الْأَرَتِّ یَرْحَمُ اللَّهُ خَبَّاباً فَلَقَدْ أَسْلَمَ رَاغِباً وَ هَاجَرَ طَائِعاً وَ عَاشَ مُجَاهِداً-(۲)

وَ قَالَ علیه السلام وَ قَدْ جَاءَهُ نَعْیُ الْأَشْتَرِ- مَالِکٌ وَ مَا مَالِکٌ لَوْ کَانَ جَبَلًا لَکَانَ فِنْداً لَا یَرْتَقِیهِ الْحَافِرُ وَ لَا یَرْقَی عَلَیْهِ الطَّائِرُ. قوله علیه السلام الفند هو المنفرد من الجبال (۳).

**[ترجمه]نهج البلاغه: امیرالمؤمنین علیه السلام در باره خبّاب بن أرث فرمود: خداوند خباب را بیامرزد با رغبت مسلمان شد و از روی اطاعت هجرت کرد و مجاهد زندگی کرد. - . نهج البلاغه ترجمه دشتی: ۴۵۱ -

وقتی خبر شهادت مالک اشتر به حضرت رسید، فرمود: مالک چه مالکی، به خدا اگر کوه بود در سرفرازی کوهی یگانه بود که هیچ رونده ای به گرد پای او نمی‌رسد و هیچ پرنده ای بالاتر از او نمی‌رود. - . نهج البلاغه ترجمه دشتی: ۵۲۶ -

**[ترجمه]

بیان

قال الجزری الفند من الجبل أنفه الخارج منه (۴).

أَقُولُ: قَالَ عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ أَبِی الْحَدِيدِ الَّذِی رَوَيْتُهُ عَنِ الشُّيُوخِ وَ رَأَيْتُهُ بِخَطِّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْخَشَّابِ: أَنَّ الرَّبِيعَ بْنَ زِيَادٍ الْحَارِثِيَّ أَصَابَتْهُ نُشَّابَةٌ فِی جَبِينِهِ فَكَانَتْ تَتَنَقَّضُ عَيْنَيْهِ (۵) فِی كُلِّ عَامٍ فَأَتَاهُ عَلِيٌّ عليه السلام عَائِداً فَقَالَ كَيْفَ تَجِدُكَ أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ أَجِدُنِی يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ كَانَ لَا يَذْهَبُ مَا بِی إِلَّا بِذَهَابِ بَصَرِی لَتَمَنَّيْتُ ذَهَابَهُ فَقَالَ وَ مَا قِيمَةُ بَصَرِكَ عِنْدَكَ قَالَ لَوْ كَانَتْ لِیَ الدُّنْيَا لَفَدَيْتُهُ بِهَا قَالَ لَا جَرَمَ لَيُعْطِيَنَّكَ اللَّهُ عَلَى قَدْرِ ذَلِكَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُعْطِی عَلَى قَدْرِ الْأَلَمِ وَ الْمُصِيبَةِ وَ عِنْدَهُ تَضْعِيفٌ كَثِيرٌ قَالَ الرَّبِيعُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ لَا أَشْكُو إِلَيْكَ عَاصِمَ بْنَ زِيَادٍ

۱- ۱. متلاحكه ای متلاصقه متداخله. و الغرضوف و الغضروف كل عظم رخص يؤكل.

۲- ۲. نهج البلاغه(عبده ط مصر) ۲: ۱۵۴. و فيه: يرحم اللّه خباب بن الارت فلقد اسلم راغبا و هاجر طائعا و قنع بالكفاف و رضی عن اللّه و عاش مجاهدا.

۳- ۳. نهج البلاغه(عبده ط مصر) ۲: ۲۴۹.

۴- ۴. النهايه ۳: ۲۱۶ و الفند بكسر الفاء و سكون النون.

۵- ۵. كذا فی النسخ، و فی المصدر و هامش(خ) عليه و تنقض الجرح: سال دمه.

أَخِي قَالَ مَا لَهُ قَالَ لَبِسَ الْعَبَاءَ وَ تَرَكَ الْمُلَاءَ وَ غَمَّ أَهْلَهُ وَ حَزَنَ وُلْدَهُ فَقَالَ علیه السلام ادْعُوا لِي عَاصِماً فَلَمَّا أَتَاهُ عَبَسَ فِي وَجْهِهِ وَ قَالَ وَيْحَكَ يَا عَاصِمُ أَ تَرَى اللَّهَ أَبَاحَ لَكَ اللَّذَّاتِ وَ هُوَ يَكْرَهُ مَا أَخَذْتَ مِنْهَا لَأَنْتَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ أَ وَ مَا سَمِعْتَهُ يَقُولُ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ-(۱) ثُمَّ قَالَ يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ-(۲) وَ قَالَ وَ مِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْماً طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَها-(۳) أَمَا وَ اللَّهِ ابْتِذَالُ نِعَمِ اللَّهِ بِالْفَعَالِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنِ ابْتِذَالِهَا بِالْمَقَالِ وَ قَدْ سَمِعْتُمُ اللَّهَ يَقُولُ وَ أَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ-(۴) وَ قَوْلُهُ مَنْ حَرَّمَ زِينَهَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ-(۵) إِنَّ اللَّهَ خَاطَبَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَا خَاطَبَ بِهِ الْمُرْسَلِينَ فَقَالَ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ-(۶) وَ قَالَ يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً-(۷) وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِبَعْضِ نِسَائِهِ مَا لِي أَرَاكِ شَعْثَاءَ مَرْهَاءَ سَلْتَاءَ-(۸)

قَالَ عَاصِمٌ فَلِمَ اقْتَصَرْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى لُبْسِ الْخَشِنِ وَ أَكْلِ الْجَشِبِ-(۹) قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى افْتَرَضَ عَلَى أَئِمَّهِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا لِأَنْفُسِهِمْ بِالْقَوَامِ كَيْلَا يَتَبَيَّغَ (۱۰) بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ فَمَا قَامَ عَلِيٌّ علیه السلام حَتَّى نَزَعَ عَاصِمٌ الْعَبَاءَ وَ لَبِسَ مُلَاءَهً(۱۱).

۱- ۱. سوره الرحمن: ۱۹ و ۲۲.

۲- ۲. سوره الرحمن: ۱۹ و ۲۲.

۳- ۳. سوره فاطر: ۱۲.

۴- ۴. سوره الضحی: ۱۱.

۵- ۵. سوره الأعراف: ۳۲.

۶- ۶. سوره البقره: ۱۷۲.

۷- ۷. سوره المؤمنون: ۵۱.

۸- ۸. الشعثاء: التی کان شعرها مغبرا متلبدا. و المرهاء: التی فسدت و ابیضت بواطن اجفانها و السلتاء: التی قطع انفها.

۹- ۹. الجشب: الطعام الغلیظ.

۱۰- ۱۰. تبیغ: هاج.

۱۱- ۱۱. بضم المیم ثوب یلبس علی الفخذین.

و کتب زیاد ابن أبیه إلی الربیع بن زیاد و هو علی قطعه من خراسان أن أمیر المؤمنین معاویه کتب إلی یأمرک أن تحرز الصفراء و البیضاء و تقسم الخرثی (۱) و ما أشبهه علی أهل الحروب فقال له الربیع إنی وجدت کتاب الله قبل کتاب أمیر المؤمنین ثم نادی فی الناس أن اغدوا علی غنائمکم فأخذ الخمس و قسم الباقی علی المسلمین ثم دعا الله أن یمیته فما جمع حتی مات (۲) و قال فی أحوال شریح القاضی هو شریح بن الحارث بن المنتجع الکندی و قیل اسم أبیه معاویه و قیل هانی و قیل شراحیل و یکنی أبا أمیه استعمله عمر بن الخطاب علی القضاء بالکوفه فلم یزل قاضیا ستین سنه لم یتعطل فیها إلا ثلاث سنین فی فتنه ابن الزبیر امتنع (۳) من القضاء ثم استعفی الحجاج من العمل فأعفاه فلزم منزله إلی أن مات و عمر عمرا طویلا قیل إنه عاش مائه و ثمان سنین و قیل مائه سنه و توفی سنه سبع و ثمانین و کان خفیف الروح مزاحا فقدم إلیه رجلان فأقر أحدهما بما ادعی به خصمه و هو لا یعلم فقضی علیه فقال لشریح من شهد عندک بهذا قال ابن أخت خالک و قیل إنه جاءته امرأه تبکی و تتظلم علی خصمها فما رق لها حتی قال له إنسان کان بحضرته أ لا تنظر أیها القاضی إلی بکائها فقال إن إخوه یوسف جاءوا أباهم عشاء یبکون و أقر علی علیه السلام شریحا علی القضاء مع مخالفته له فی مسائل کثیره من الفقه مذکوره فی کتب الفقهاء و سخط علی علیه السلام مره علیه فطرده عن الکوفه و لم یعزله عن القضاء و أمره بالمقام ببانقیا و کانت قریه قریبه من الکوفه أکثر ساکنیها الیهود فأقام بها مده حتی رضی عنه و أعاده إلی الکوفه و قال أبو عمر بن عبد البر فی کتاب الإستیعاب أدرک شریح الجاهلیه و لا یعد من الصحابه بل من التابعین

۱- ۱. بضم الخاء و سکون الراء: أردا المتاع و سقطه.

۲- ۲. شرح النهج ۳: ۱۹ و ۲۰. جمع المسلم: شهد الجمعه.

۳- ۳. فی المصدر: امتنع فیها.

و کان شاعرا محسنا و کان سناطا لا شعر فی وجهه (۱).

**[ترجمه]می گویم: عبد الحمید بن ابی الحدید گفت: تیری به پیشانی ربیع بن زیاد حارثی برخورد کرد که هر سال باعث می شد که بینایی او کمتر شود. علی علیه السلام به عیادتش رفت و فرمود: ای ابا عبدالرحمن خود را چگونه می‌بینی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین اینگونه می‌بینم که اگر اعتقادم جز با از دست رفتن چشمم باقی نمی‌ماند آرزوی از دست رفتن چشمم را می... کنم. حضرت فرمود: ارزش بینایی نزد تو چقدر است؟ گفت: اگر دنیا از آن من بود فدایش می کردم. فرمود: خداوند مسلماً به اندازه آن به تو عطا خواهد کرد. خداوند متعال به اندازه درد و مصیبت به بندگانش عطا می کند و چند برابر می گرداند. ربیع گفت: ای امیرالمؤمنین آیا نزد تو از برادرم عاصم بن زیاد شکوه نکنم؟ فرمود: او را چه شده؟ گفت: او عبا پوشیده و مردم را ترک گفته و خانواده و فرزندانش را غمگین ساخته است. فرمود: عاصم را نزد من بخوانید. هنگامی که او آمد امام چهره در هم کشید و فرمود: وای بر تو ای عاصم! آیا نمی بینی که خداوند لذات را برای تو حلال ساخته است؟ خداوند آنچه را که از او گرفتی ناپسند می‌دارد؟ به راستی تو برای خداوند آسان تر از آن هستی، آیا قول خداوند را نشنیدی که می فرماید: «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيانِ» {دو دریا را به گونه ای روان کرد که با هم برخورد کنند}. -. الرحمن: ۱۹ -

سپس فرمود: «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ » {از هر دو دریا مروارید و مرجان برآید.} -. الرحمن/ ۲۲ -

هم چنین فرمود: «وَ مِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحماً طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَها» {و از هر یک گوشتی تازه می خورید و زیوری که آن را بر خود می پوشید بیرون می آورید -. فاطر/۱۲ - } به خدا سوگند، استفاده از نعمت های خداوند با اعمال در نزد او دوست داشتنی تر از استفاده از نعمت‌های اوست با سخنان. شما قول خداوند را شنیده اید که می فرماید: «أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» {و از نعمت پروردگار خویش با مردم سخن گوی - ضحی/۱۱ - }

هم چنین می فرماید: «مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ » {زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و نیز روزی های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟ -. اعراف/۳۲ - }

خداوند مؤمنان را با آنچه که پیامبران را خوانده، خطاب کرد و فرمود: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ» {ای کسانی که ایمان آورده اید، از نعمت های پاکیزه ای که روزی شما کردیم، بخورید -. بقره/۱۷۲ - }

و فرمود: «يا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّباتِ وَ اعْمَلُوا صالِحاً» {ای پیامبران، از چیزهایی پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید. -. مؤمنون/۵۱ - }

پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به یکی از زنان خود فرمود: چه شده است که تو را ژولیده موی و چشمت را از بی سرمگی سفید و بینی ات را بریده می بینم.

عاصم گفت: ای امیرالمؤمنین پس چرا به پوشش خشن و غذای سفت بسنده کرده‌ای؟ فرمود: خداوند بزرگ بر ائمه عادل واجب کرده که برای خودشان قوت بخور نمیری تعیین کنند تا فقر فقیر به نظر او نیاید. هنوز علی علیه السلام بلند نشده بود که عاصم عبا را درآورد و جامه‌ای پوشید.

زیاد بن أبیه نامه ای به ربیع بن زیاد نوشت که والی بخشی از خراسان بود که این چنین است: امیرالمؤمنین معاویه بر من نامه ای نوشت که به تو دستور می دهد تا زرد و سفید - طلا و نقره - را احراز کنی و اسباب و اثاثیه و مانند آن را در میان سپاهیان تقسیم کنی. ربیع به او گفت: من سخن و پیام خداوند را قبل از نامه تو یافتم. آنگاه با صدای بلند به مردم گفت: صبح زود غنایمتان را بردارید. سپس خمس را برداشت و باقی آن را بین مسلمانان تقسیم کرد و از خدا خواست تا او را بمیراند. پس نماز جمعه نخواند مگر این که درگذشت. - . شرح نهج البلاغه، ۳: ۱۹ و ۲۰ -

ابن ابی الحدید درباره شریح قاضی گفت: او شریح بن حارث بن منتجع کندی است و گفته شد: نام پدرش معاویه است، هم چنین هانی و شراحیل هم گفته شد، کنیه اش أبواُمیّه است و عمر بن خطّاب او را قاضی کوفه گردانید. او شصت سال قضاوت کرد و کار او جز سه سال در فتنه ابن زبیر تعطیل نشد. او از قضاوت کناره گیری کرد، پس استعفای خود را به حجاج داد و او نیز پذیرفت و خانه نشین بود تا اینکه مرد. او مدت طولانی عمر کرد، گفته شد: او صد و هشت سال عمر کرد و گفته شد: صد سال و در سال هشتاد و هفت هجری درگذشت. او بسیار خون گرم و شوخ طبع بود. روزی دو مرد نزد او آمدند و یکی از آن دو به ادعای طرف مخاصمه اش اقرار کرد در حالی که نمی دانست. شریح علیه او حکم داد. او به شریح گفت: چه کسی نزد تو این چنین شهادت داده؟ گفت: پسر خواهر دایی ات. گفته شد: زنی گریه کنان نزد او آمد و علیه طرف دعوایش از او دادخواهی کرد ولی دلش برای او نسوخت تا این که شخصی که نزد او بود گفت: ای قاضی آیا گریه او را نمی بینی؟ او گفت: برادران یوسف هم شبانگاه گریه کنان نزد پدرشان آمدند. علی علیه السلام شریح را بر مسند قضاوت گمارد با این که در مسائل زیادی از فقه که در کتاب فقیهان آمده است با او مخالف بود. روزی حضرت از او عصبانی شد و او را از کوفه بیرون کرد ولی از قضاوت بر کنارش نساخت و دستور داد تا در بانقیا که روستایی نزدیک کوفه است اقامت کند که بیشتر ساکنانش یهودی هستند. او مدتی در آنجا ماند تا حضرت او را بخشید و به کوفه برگرداند. أبوعمر بن عبدالبر در کتاب الاستیعاب گفت: شریح زمان جاهلیت را درک کرد و او از صحابه به شمار نمی آید بلکه از تابعین است، او شاعری توانا بود و کوسه بود و هیچ مویی در صورتش نداشت. - . شرح نهج البلاغه۳: ۴۴۵ و ۴۴۶ -

**[ترجمه]

«۳۵»

نهج، [نهج البلاغه]: مِنْ كِتَابٍ لَهُ إِلَى أَمِيرَيْنِ مِنْ أُمَرَاءِ جَيْشِهِ وَ قَدْ أَمَّرْتُ عَلَيْكُمَا وَ عَلَى مَنْ فِي حَيِّزِكُمَا مَالِكَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَشْتَرَ فَاسْمَعَا لَهُ وَ أَطِيعَا وَ اجْعَلَاهُ دِرْعاً وَ مِجَنّاً فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يُخَافُ وَهْنُهُ وَ لَا سَقْطَتُهُ وَ لَا بُطْؤُهُ عَمَّا الْإِسْرَاعُ إِلَيْهِ أَحْزَمُ وَ لَا إِسْرَاعُهُ إِلَى مَا الْبُطْءُ عَنْهُ أَمْثَلُ (۲).

قال ابن أبی الحدید فی شرح هذا الکلام هو مالک بن الحارث بن عبد یغوث بن سلمه بن ربیعه بن حذیمه(۳)

بن سعد بن مالک بن النخع بن عمرو بن غله(۴) بن خالد بن مالک بن داود و کان حارسا(۵) شجاعا رئیسا من أکابر الشیعه و عظمائها شدید التحقق بولاء أمیر المؤمنین علیه السلام و نصره و قال فیه بعد موته یرحم (۶) الله مالکا فلقد کان لی کما کنت لرسول الله صلی الله علیه و آله و لما قنت علی علیه السلام علی خمسه و لعنهم و هم معاویه و عمرو بن العاص و أبو الأعور

السـلمی و حبیب بن مسـلمه و بسر بن أرطاه قنت معاویه علی خمسه و هم علی و الحسن و الحسین و عبد الله بن العباس و الأشتر و لعنهم.

وَ قَدْ رُوِیَ أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا وَلَّی عَلِیٌّ علیه السلام بَنِی الْعَبَّاسِ عَلَی الْحِجَازِ وَ الْیَمَنِ وَ الْعِرَاقِ فَلِمَا ذَا قَتَلْنَا الشَّیْخَ بِالْأَمْسِ وَ إِنَّ عَلِیّاً علیه السلام لَمَّا بَلَغَتْهُ هَذِهِ الْکَلِمَهُ أَحْضَرَهُ وَ لَاطَفَهُ وَ اعْتَذَرَ إِلَیْهِ وَ قَالَ لَهُ فَهَلْ وَلَّیْتُ حَسَناً أَوْ حُسَیْناً أَوْ أَحَداً مِنْ وُلْدِ جَعْفَرٍ أَخِی أَوْ عَقِیلًا أَوْ أَحَداً مِنْ وُلْدِهِ وَ إِنَّمَا وَلَّیْتُ وُلْدَ عَمِّیَ الْعَبَّاسِ لِأَنِّی سَمِعْتُ الْعَبَّاسَ یَطْلُبُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْإِمَارَهَ مِرَاراً فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَا عَمِّ إِنَّ الْإِمَارَهَ إِنْ طَلَبْتَهَا وُکِّلْتَ إِلَیْهَا وَ إِنْ طَلَبَتْکَ أُعِنْتَ عَلَیْهَا وَ رَأَیْتُ بَنِیهِ فِی أَیَّامِ

۱- ۱. شرح النهج ۳: ۴۴۵ و ۴۴۶.

۲- ۲. نهج البلاغه(عبده ط مصر) ۲: ۱۴ و ۱۵.

۳- ۳. فی المصدر: ربیعه بن الحارث بن خزیمه.

۴- ۴.«: عله.

۵- ۵.«: ادد و کان فارسا.

۶- ۶.«: رحم اللّه.

عُمَرَ وَ عُثْمَانَ يَجِدُونَ فِی أَنْفُسِهِمْ إِنْ وُلِّیَ غَیْرُهُمْ مِنْ أَبْنَاءِ الطَّلَقَاءِ وَ لَمْ یُوَلَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَصِلَ رَحِمَهُمْ وَ أَزِیلَ مَا کَانَ فِی أَنْفُسِهِمْ وَ بَعْدُ فَإِنْ عَلِمْتَ أَحَداً هُوَ خَیْرٌ مِنْهُمْ فَأْتِنِی بِهِ فَخَرَجَ الْأَشْتَرُ وَ قَدْ زَالَ مَا فِی نَفْسِهِ.

وَ قَدْ رَوَی الْمُحَدِّثُونَ حَدِیثاً یَدُلُّ عَلَی فَضِیلَهٍ عَظِیمَهٍ لِلْأَشْتَرِ وَ هِیَ شَهَادَهٌ قَاطِعَهٌ مِنَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله بِأَنَّهُ مُؤْتَمَنٌ (۱). رَوَی هَذَا الْحَدِیثَ أَبُو عُمَرَ بْنُ عَبْدِ الْبَرِّ فِی کِتَابِ الْإِسْتِیعَابِ فِی حَرْفِ الْجِیمِ فِی بَابِ جُنْدَبٍ قَالَ أَبُو عُمَرَ: لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا ذَرٍّ الْوَفَاهُ وَ هُوَ بِالرَّبَذَهِ- بَکَتْ زَوْجَتُهُ أُمُّ ذَرٍّ قَالَتْ فَقَالَ لِی (۲) مَا یُبْکِیکِ فَقَالَتْ مَا لِی لَا أَبْکِی وَ أَنْتَ تَمُوتُ بِفَلَاهٍ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَیْسَ عِنْدِی ثَوْبٌ یَسَعُکَ کَفَناً وَ لَا بُدَّ لِی مِنَ الْقِیَامِ بِجِهَازِکَ فَقَالَ أَبْشِرِی وَ لَا تَبْکِی فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ لَا یَمُوتُ بَیْنَ امْرَءَیْنِ مُسْلِمَیْنِ وَلَدَانِ أَوْ ثَلَاثٌ فَیَصْبِرَانِ وَ یَحْتَسِبَانِ فَیَرَیَانِ النَّارَ أَبَداً وَ قَدْ مَاتَ لَنَا ثَلَاثَهٌ مِنَ الْوَلَدِ وَ سَمِعْتُ أَیْضاً رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ لِنَفَرٍ أَنَا فِیهِمْ لَیَمُوتَنَّ أَحَدُکُمْ بِفَلَاهٍ مِنَ الْأَرْضِ یَشْهَدُهُ عِصَابَهٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ لَیْسَ مِنْ أُولَئِکَ النَّفَرِ أَحَدٌ إِلَّا وَ قَدْ مَاتَ فِی قَرْیَهٍ وَ جَمَاعَهٍ فَأَنَا لَا أَشُکُّ أَنِّی ذَلِکَ الرَّجُلُ وَ اللَّهِ مَا کَذَبْتُ وَ لَا کُذِبْتُ فَانْظُرِی الطَّرِیقَ قَالَتْ أُمُّ ذَرٍّ فَقُلْتُ أَنَّی وَ قَدْ ذَهَبَ الْحَاجُّ وَ تَقَطَّعَتِ الطُّرُقُ فَقَالَ اذْهَبِی فَتَبَصَّرِی قَالَتْ فَکُنْتُ أَشْتَدُّ إِلَی الْکَثِیبِ فَأَصْعَدُ فَأَنْظُرُ ثُمَّ أَرْجِعُ إِلَیْهِ فَأُمَرِّضُهُ فَبَیْنَا أَنَا وَ هُوَ عَلَی هَذِهِ الْحَالَهِ إِذَا أَنَا بِرِجَالٍ عَلَی رِکَابِهِمْ کَأَنَّهُمُ الرَّخَمُ (۳) تَخُبُّ بِهِمْ رَوَاحِلُهُمْ فَأَسْرَعُوا إِلَیَّ حَتَّی وَقَفُوا عَلَیَّ وَ قَالُوا یَا أَمَهَ اللَّهِ مَا لَکِ فَقُلْتُ امْرُؤٌ مِنَ الْمُسْلِمِینَ یَمُوتُ تُکَفِّنُونَهُ قَالُوا وَ مَنْ هُوَ قُلْتُ أَبُو ذَرٍّ قَالُوا صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قُلْتُ نَعَمْ فَفَدَوْهُ بِآبَائِهِمْ وَ أُمَّهَاتِهِمْ وَ أَسْرَعُوا إِلَیْهِ حَتَّی دَخَلُوا عَلَیْهِ فَقَالَ لَهُمْ أَبْشِرُوا فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ لِنَفَرٍ أَنَا فِیهِمْ لَیَمُوتَنَّ رَجُلٌ مِنْکُمْ بِفَلَاهٍ مِنَ الْأَرْضِ تَشْهَدُهُ عِصَابَهٌ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ

۱- ۱. فی المصدر: مؤمن.

۲- ۲.»: فقال لها.

۳- ۳. الرخم: طائر من الجوارح الکبیره الجثه الوحشیه الطباع. خب الفرس فی عدوه: راوح بین یدیه و رجلیه أی قام علی إحداهما مره و علی الأخری مره.

لَيْسَ مِنَ أولَئِکَ النَّفرِ أَحِدٌ إِلَّا وَ قَدْ هَلَکَ فِی قَرْیَهٍ وَ جَمَاعَهٍ وَ اللَّهِ مَا کَذَبْتُم (۱) وَ لَا کُذِبْتُمْ وَ لَوْ کَانَ عِنْدِی ثَوْبٌ یَسَعُنِی کَفَناً لِی أَوْ لِامْرَأَتِی لَمْ أُکَفَّنْ إِلَّا فِی ثَوْبٍ لِی أَوْ لَهَا وَ إِنِّی أَنْشُدُکُمُ اللَّهَ أَنْ لَا یُکَفِّنَنِی رَجُلٌ مِنْکُمْ کَانَ أَمِیراً أَوْ عَرِیفاً أَوْ بَرِیداً أَوْ نَقِیباً قَالَتْ وَ لَیْسَ فِی أُولَئِکَ النَّفرِ أَحِدٌ إِلَّا وَ قَدْ قَارَفَ بَعْضَ مَا قَالَ إِلَّا فَتًی مِنَ الْأَنْصَارِ قَالَ لَهُ أَنَا أُکَفِّنُکَ یَا عَمِّ فِی رِدَائِی هَذَا وَ فِی ثَوْبَیْنِ مَعِی فِی عَیْبَتِی مِنْ غَزْلِ أُمِّی فَقَالَ أَبُو ذَرٍّ أَنْتَ تُکَفِّنُنِی فَمَاتَ فَکَفَّنَهُ الْأَنْصَارِیُّ وَ غَسَّلَهُ فِی النَّفَرِ الَّذِینَ (۲) حَضَرُوهُ وَ قَامُوا عَلَیْهِ وَ دَفَنُوهُ فِی نَفَرٍ کُلُّهُمْ یَمَانٍ.

قال أبو عمر بن عبد البر قبل أن یروی هذا الحدیث فی أول باب جندب کان النفر الذین حضروا موت أبی ذر بالربذه مصادفه جماعه منهم حجر بن الأبرد(۳) هو حجر بن عدی الذی قتله معاویه و هو من أعلام الشیعه و عظمائها و أما الأشتر فهو أشهر فی الشیعه من أبی الهذیل فی المعتزله و قرئ کتاب الإستیعاب علی شیخنا عبد الوهاب بن سکینه المحدث و أنا حاضر فلما انتهی القارئ إلی هذا الخبر قال أستاذی عمر بن عبد الله الدباس و کان یحضر(۴) معه سماع الحدیث لتقل الشیعه بعد هذا ما شاءت فما قال المرتضی و المفید إلا بعض ما کان حجر و الأشتر یعتقدانه فی عثمان و من تقدمه فأشار الشیخ إلیه بالسکوت فسکت.

و قد ذکرنا آثار الأشتر و مقاماته بصفین فیما سبق و الأشتر هو الذی عانق عبد الله بن الزبیر یوم الجمل فاصطرعا علی ظهر فرسیهما حتی وقعا علی الأرض (۵) فجعل عبد الله یصرخ من تحته اقتلونی و مالکا فلم یعلم من الذی یعنیه لشده

ص: ۱۷۸

۱- ۱. فی المصدر: ما کذبت و لا کذبت.

۲- ۲.«: و غسله النفر الذین اه.

۳- ۳. فی الاستیعاب: منهم حجر بن الادبر و مالک بن الحارث الأشتر قلت: حجر بن الادبر اه.

۴- ۴. فی المصدر: و کنت أحضر.

۵- ۵.«: فی الأرض.

الاختلاط و ثوران النقع (۱) فلو قال اقتلونی و الأشتر لقتلا جميعا فلما افترقا قال الأشتر:

أ عائش لو لا أننى كنت طاويا(۲)*** ثلاثا لألفيت ابن أختك هالكا

غداه ينادى و الرماح تنوشه***كوقع الصياصى اقتلونى و مالكا(۳)

فنجاه منى شبعه و شبابه***و إنى شيخ لم أكن متماسكا.

و يقال إن عائشه فقدت عبد الله فسألت عنه فقيل لها عهدنا به و هو معانق للأشتر فقالت وا ثكل أسماء و مات الأشتر فى سنه تسع و ثلاثين متوجها إلى مصر واليا عليها لعلى عليه السلام قيل سقى سما و قيل إنه لم يصح ذلک و إنما مات حتف أنفه فأما ثناء أمير المؤمنين عليه السلام فى هذا الفصل فقد بلغ فيه مع اختصاره ما لا يبلغ بالكلام الطويل و لعمرى لقد كان الأشتر أهلا لذلک كان شديد البأس جوادا رئيسا حليما فصيحا شاعرا و كان يجمع بين اللين و العنف فيسطو فى موضع السطوه و يرفق فى موضع الرفق (۴).

أقول: و قال ابن أبى الحديد فى شرح وصايا أوصى أمير المؤمنين عليه السلام إلى الحارث الهمدانى هو الحارث بن عبد الله بن كعب بن أسد بن مخلد بن حارث بن سبيع بن معاويه الهمدانى كان أحد الفقهاء(۵) و صاحب على عليه السلام و إليه تنسب الشيعه الخطاب الذى خاطب به فى قوله عليه السلام:

يَا حَارِ هَمْدَانَ مَنْ يَمُتْ يَرَنِى***مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا(۶).

أقول: رأيت فى بعض مؤلفات أصحابنا روى أنه دخل أبو أمامه الباهلى على

۱- ۱. النقع: الغبار.

۲- ۲. أى جائعا.

۳- ۳. ناش الشى ء بالشى ء: تعلق به. و الصياصى جمع الصيصيه: الوتد يقلع به التمر.

۴- ۴. شرح النهج ۳: ۶۲۵- ۶۲۷.

۵- ۵. فى المصدر بعد ذلک: له قول فى الفتيا و كان اه.

۶- ۶. شرح النهج ۴: ۳۰۹.

معاویه فقربه و أدناه ثم دعا بالطعام فجعل یطعم أبا أمامه بیده ثم أوسع رأسه و لحیته طیبا بیده و أمر له ببدره من دنانیر فدفعها إلیه ثم قال یا أبا أمامه بالله أنا خیر أم علی بن أبی طالب فقال أبو أمامه نعم و لا كذب و لو بغیر الله سألتنی لصدقت علی و الله خیر منک و أكرم و أقدم إسلاما و أقرب إلی رسول الله قرابه و أشد فی المشركین نكایه و أعظم عند الأمه غناء أ تدری من علی یا معاویه ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و زوج ابنته سیده نساء العالمین و أبو الحسن و الحسین سیدی شباب أهل الجنه و ابن أخی حمزه سید الشهداء و أخو جعفر ذی الجناحین فأین تقع أنت من هذا یا معاویه أ ظننت أنی ساخیرک علی علی بألطافک و طعامک و عطائک فأدخل إلیک مؤمنا و أخرج منک كافرا بئس ما سولت لک نفسک یا معاویه ثم نهض و خرج من عنده فأتبعه بالمال فقال لا و الله لا أقبل منک دینارا واحدا.

**[ترجمه]نهج البلاغه: نامه علی علیه السلام به دو تن از امیران لشکرش: من مالک اشتر پسر حارث را بر شما و سپاهیانی که تحت امر شما هستند فرماندهی دادم، گفته او را بشنوید و از فرمان او اطاعت کنید، او را چونان زره و سپر نگهبان خود برگزینید، زیرا که مالک، نه سستی به خرج داده و نه دچار لغزش می شود، نه در آنجایی که شتاب لازم است کندی دارد و نه آنجا که کندی پسندیده است شتاب می گیرد. - . نهج البلاغه ۲ : ۱۴، ۱۵ -

ابن ابی الحدید در شرح این سخن گفت: او مالک بن حارث بن عبد یغوث بن سلمه بن ربیعه بن حذیمه بن سعد بن مالک بن نخع بن عمروبن غلّه بن خالد بن مالک بن داود است که نگهبانی شجاع و رهبری از بزرگان و سروران شیعه بود و بسیار مشتاق ولایت و یاری علی علیه السلام بود. علی علیه السلام بعد از وفاتش فرمود: خداوند مالک را رحمت کند او برای من آن گونه بود که من برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم هنگامی که علی علیه السلام پنج نفر یعنی معاویه، عمربن عاص، ابواعور سلمی، حبیب بن مسلمه و بسر بن أرطاه را نفرین و آن ها را لعن کرد معاویه نیز بر پنج نفر یعنی علی، حسن، حسین و عبدالله بن عباس و اشتر لعنت فرستاد.

مالک زمانی که علی علیه السلام بنی عباس را بر حجاز و یمن و عراق گمارد به حضرت گفت: «چرا دیروز شیخ را کشتیم؟» هنگامی که این سخن به علی علیه السلام رسید او را فرا خواند و با او مهربانی کرد و از او عذرخواهی کرد و فرمود: آیا حسن یا حسین یا یکی از فرزندان جعفر برادرم یا عقیل یا یکی از فرزندانش را والی می ساختم؟ من فرزند عمویم عباس را والی قرار دادم چون از عباس شنیدم که بارها از پیامبر صلی الله علیه و آله خواستار امارت شده و پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای عمو اگر امارت را بطلبی به تو سپارده می‌شود امّا اگر امارت تو را بطلبد علیه تو یاری خواهد شد؟ و من پسرانش را در دوران خلافت عمر و عثمان را دیدم که از واگذاری ولایت به غیر آن ها و به فرزندان طلقاء و اینکه چرا به هیچ یک از آن ها سپرده نشده ناراحت بودند؛ پس خواستم که آن ها را دلداری داده و ناراحتی را از دل آن ها بزدایم. خلاصه تو اگر دانستی که کسی بهتر از آن هاست او را نزد من بیاور. آنگاه مالک خارج شد در حالی که آنچه در دلش بود از بین رفت.

محدثان حدیثی نقل کرده اند که دلالت بر فضیلت والای اشتر دارد و آن شهادت قاطع از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: او مورد اعتماد و مؤمن است، این حدیث را أبوعمر بن عبدالله در کتاب استیعاب در حرف جیم باب جندب نقل کرد که گفت: هنگامی که مرگ ابوذر در ربذه نزدیک شد همسرش امّ ذر گریست و گفت: او به من گفت: چرا گریه می کنی؟ گفتم: چطور گریه نکنم وقتی تو در بیابانی می‌میری و من جامه‌ای ندارم که به جای کفن تو را بپوشاند در حالی که من باید

وسایل کفن و دفن تو را آماده کنم؟ اباذر گفت: مژده بده و گریه نکن، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «دو یا سه فرزند والدین مسلمان نمی‌میرند مگر اینکه آن دو صبر می کنند و بزرگ می‌شوند و هرگز آتش نمی‌بینند» و سه فرزند از ما مرده است. هم چنین رسول خدا صلی الله علیه و آله به افرادی که من هم در بین آن ها بودم فرمود: «یکی از شما در بیابانی می میرد و عده ای از مؤمنان شاهد اویند» و یکی از آن ها در روستایی و جماعتی مرده است و من شک ندارم که آن مرد دیگر من هستم. به خدا سوگند دروغ نگفتم و به من هم دروغ گفته نشد. ای امّ ذر به راه نگاه کن، او گفت: من گفتم چطور ممکن است در حالی که حاجیان رفته اند و راه ها پیموده شده است؟ گفت: برو و نگاه کن، امّ ذر گفت: من به سرعت بالای تپه شنی می رفتم و نگاه می کردم پس برگشته و از او پرستاری می نمودم. این وضعیت بین من و او ادامه یافت تا ناگهان خود را در رکاب مردانی دیدم گویی کرکس هایی بودند که با سرعت به سمت من می‌آمدند. شتابان نزد من آمدند و ایستادند و گفتند: ای کنیز خدا، تو را چه شده؟ گفتم: مردی از مسلمین در حال مردن است آیا او را کفن می کنید؟ گفتند: او کیست؟ گفتم: ابوذر گفتند: یار رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ گفتم: بله. آن ها با پدران و مادرشان جمع شدند و شتابان به سویش رفتند تا نزد او رسیدند. ابوذر به آن ها گفت: بشارت دهید من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به افرادی که من هم در بین آن ها بودم فرمود: قطعاً یکی از شما در بیابانی می میرد در حالی که دسته ای از مؤمنان شاهد اویند» از آن گروه کسی نمانده مگر اینکه در یک روستا و یا در جماعت مرده است، به خدا سوگند دروغ نگفتید و به شما دروغ گفته نشده است و اگر جامه ای داشتم که کفنی برای من یا زنم باشد جز در جامه خودم یا جامه او کفن نمی شدم. من شما را به خدا قسم می دهم که مردی از شما که امیر یا عریق – عهده دار امور مسلمین – یا نامه رسان یا نقیب – نگهبان – بوده مرا کفن نکند. ام ذر گفت: در بین آن ها کسی نبود که مرتکب برخی از آنچه ابوذر گفت نشده باشد مگر جوانی از انصار که به ابوذر گفت: ای عمو من تو را در این عبا و دو جامه ام که در بقچه ام است و مادرم بافته است کفن می کنم. ابوذر گفت: تو مرا کفن کن. سپس جان به جان آفرین تسلیم کرد و آن مرد انصاری او را کفن کرده و با کسانی که نزدش بودند او را غسل داد و بر او نماز خواندند و با گروهی که همگی اهل یمن بودند دفنش کردند.

أبو عمر بن عبدالبر قبل از اینکه حدیث را در اول باب جندب روایت کند گفت: از جمله کسانی که به طور تصادفی هنگام مرگ ابوذر در ربذه حاضر شدند حجر بن أبرد بود. او حجر بن عدی است که معاویه او را کشت و از بزرگان شیعه به حساب می آید، اما اشتر در بین شیعیان مشهورتر از أبی هذیل در بین معتزله است، کتاب استیعاب بر شیخ ما عبدالوهاب بن سکینه محدث خوانده شد و من حضور داشتم. هنگامی که قاری به این روایت رسید، استادم عمر بن عبدالله الرباس گفت: شنوندگان حدیث همراه او بودند. بعد از این شیعه هر چه می خواهند بگویند. مرتضی و مفید جز آنچه حجر و اشتر درباره عثمان و افراد پیش از او اعتقاد داشتند را نگفتند. سپس شیخ به او اشاره کرد تا سکوت کند و او سکوت کرد.

ما در گذشته آثار اشتر و مقاماتش را در صفین ذکر کردیم. اشتر کسی است که در جنگ جمل با عبدالله بن زبیر درگیر شد و آن دو در پشت اسبانشان با یکدیگر جنگیدند تا بر زمین افتادند. ابن زبیر از زیر مالک شروع به فریاد زدن کرد: من و مالک را بکشید. ولی به دلیل شدت درگیری و بلند شدن غبار فهمیده نشد که منظور او چه کسی است. اگر او می‌گفت: من و اشتر را بکشید هر دویشان کشته می شدند. هنگامی که آن دو از هم جدا شدند اشتر گفت:

ای عایشه اگر چنین نبود که – سه چیز را بر دل بسته بودم – گرسنه بودم، پسر دخترت را مرده می‌دیدی.

صبح زود در حالی که مانند فرود آمدن میخ هایی که با آن درخت خرما را می تکانند از نیزه ها معلق است، ندا سر می دهد: من و مالک را بکشید.

سیری او و جوانی‌اش او را از دست من نجات داد، و من پیرم و سرحال و سردماغ نبوده‌ام.

گفته می شود: عائشه عبدالله را گم کرد و دنبال او گشت به او گفته شد: او را دیدیم که با اشتر درگیر بود. عائشه گفت: پناه بر خدا را از داغ دیدن اسماء. اشتر در سال سی و نه هجری در حالی که به مصر و از سوی علی علیه السلام حاکم آن گشته بود درگذشت. گفته شد: به او سم نوشانده شد و گفته شد: آن خبر درست نیست و او به مرگ طبیعی درگذشت، اما تمجید علی علیه السلام در این فصل با وجود اختصارش از مالک به گونه ای است که با کلام طولانی نمی‌شد آن را بیان کرد - بسیار ارزشمند است -، به خدا سوگند مالک شایسته آن بود، او بسیار شجاع، بخشنده، رهبر، بردبار، فصیح، و شاعر بود و نرمی و خشونت را با هم داشت، او در موقع جنگ حمله می کرد و در جایگاه مهربانی، مهر می‌ورزید. - . شرح نهج البلاغه، ۳: ۶۲۵ - ۶۲۷ -

می گویم: ابن ابی الحدید در شرح وصیت های امیرالمؤمنین علیه السلام به حارث همدانی گفت: او حارث بن عبدالله بن کعب بن اسد بن مخلد بن حارث بن سبیع بن معاویه همدانی است. او یکی از فقیهان و یاران علی علیه السلام بود. شیعیان این خطاب علی علیه السلام را به او نسبت می دهند:

«ای حارث همدان! هر مؤمن یا هر منافقی پیش از آن که بمیرد مرا می بیند.»

می گویم: در یکی از تألیفات اصحابمان دیدم که روایت شده: ابو أمامه باهلی بر معاویه وارد شد و معاویه او را مقرب و نزدیک خود ساخت، آنگاه به خوردن غذا فرا خواند، و او را با دستش طعام داد و با دست خودش بر سر و صورت او عطر زد، و دستور داد تا کیسه ای دینار بیاورند و به او داد. پس گفت: ای ابوأمامه تو را به خدا من بهترم یا علی بن ابی طالب؟ ابوامامه گفت: بله، دروغ نمی گویم و اگر مرا به غیر خدا قسم می‌دادی باز هم راست می گفتم، به خدا سوگند علی بهتر و گرامی‌تر از توست و زودتر از تو اسلام آورد و او نزدیک تر به رسول خداست و به مشرکان آسیب رسان تر و از امت بی نیازتر است، ای معاویه آیا می دانی علی کیست؟ او پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و شوهر دخترش سرور زنان دو جهان و پدر حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت و پسر برادر حمزه سیدالشهدا و برادر جعفر ذی جناحین است. ای معاویه تو کجا این چنین منزلتی داری؟ آیا گمان کردی که من تو را بر علی به خاطر پذیرایی و طعام و بخششت ترجیح می‌دهم و با ایمان بر تو وارد می‌شوم و با کفر از نزد تو بیرون می‌روم؟ ای معاویه چه بد دستخوش وسوسه های نفست شدی، آنگاه برخاست و از پیش او رفت. معاویه با دینار او را دنبال کرده و أمامه گفت: به خدا سوگند از تو یک دینار هم قبول نمی کنم .

**[ترجمه]

«۳۶»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب: كُتَّابُهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي رَافِعٍ وَ سَعِيدُ بْنُ نَمِرَانَ (۱) الْهَمْدَانِيُّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ

عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ وَ كَانَ بَوَّابُهُ سَلْمَانَ وَ مُؤَذِّنُهُ جُوَيْرِيَه بْنَ مُسْهِرٍ الْعَبْدِيَّ- وَ ابْنَ النَّبَّاحِ وَ هَمْدَانَ الَّذِی قَتَلَهُ الْحَجَّاجُ وَ خُدَّامُهُ أَبُو نَيْزَرَ مِنْ أَبْنَاءِ مُلُوكِ الْعَجَمِ رَغِبَ فِی الْإِسْلَامِ وَ هُوَ صَغِيرٌ فَأَتَی رَسُولَ اللَّهِ صلی الله عليه و آله فَأَسْلَمَ وَ كَانَ مَعَهُ فَلَمَّا تُوُفِّيَ صلی الله عليه و آله صَارَ مَعَ فَاطِمَهَ وَ وَلَدَيْهَا عليها السلاموَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فِی سَبْيِ فَزَارَهَ فَوَهَبَهُ النَّبِيُّ صلی الله عليه و آله لِفَاطِمَهَ عليها السلامفَكَانَ بَعْدَ ذَلِكَ مَعَ مُعَاوِيَهَ وَ كَانَ لَهُ أَلْفُ نَسَمَهٍ مِنْهُمْ قَنْبَرُ وَ مِيثَمٌ قَتَلَهُمَا الْحَجَّاجُ وَ سَعْدٌ وَ نَصْرٌ قُتِلَا مَعَ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ أَحْمَرُ قُتِلَ فِی صِفِّينَ وَ مِنْهُمْ غَزْوَانُ وَ ثُبَيْتٌ وَ مَيْمُونٌ وَ خَادِمَتُهُ فِضَّهُ وَ زَبْرَاءُ وَ سُلَافَهُ(۲).

**[ترجمه]مناقب آل ابی طالب: كاتبان حضرت عليه السلام عُبَيْد اللَّه بْن أَبِی رَافِع و سَعِيد بْن نَمِرَان الْهَمْدَانِيّ وَ عَبْد اللَّه بْن جَعْفَر وَ عُبَيْد اللَّه بْن عَبْد اللَّه بْن مَسْعُود بودند. سلمان دربان ايشان بود و مؤذنشان نيز جُوَيْرِيَه بْن مُسْهِر الْعَبْدِيّ و ابْن النَّبَّاح و هَمْدَان بودند كه حجاج او را به قتل رساند. خدمتگزارشان أَبُو نَيْزَر از فرزندان پادشاهان عجم بود كه در خردسالی به اسلام گرايش پيدا كرد و نزد رسول خدا صلی الله عليه و آله آمد و اسلام آورد و همراه ايشان بود. هنگامی كه پيامبر صلی الله عليه و آله وفات يافت او همراه فاطمه و دو فرزندش بود. از ديگر خدمتگزاران حضرت عبدالله بن مسعود بود كه در فزاره اسير شد و پيامبر صلی الله عليه و آله او را به فاطمه سلام الله عليها داد. بعد از آن او همراه معاويه بود. حضرت هزار غلام داشت كه قنبر و ميثم از جمله آن ها بودند كه حجاج آن ها را كشت. هم‌چنين سعد و نصر كه در ركاب حسين عليه السلام شهيد شدند و أحمر كه در صفين كشته شد و غزوان و ثبيت و ميمون نيز از جمله آن ها هستند، كنيزان حضرت عليه السلام فِضَّه و زَبْرَاء و سُلَافَه هستند. - . مناقب آل ابی طالب: ۲: ۷۷ -

**[ترجمه]

«۳۷»

ختص، [الإختصاص] ابْنُ قُولَوَيْهِ عَنِ الْعَيَّاشِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِی الْبِلَادِ عَنْ رَجُلٍ عَنِ الْأَصْبَغِ قَالَ: قُلْتُ

ص: ۱۸۰

۱- ۱. غزوان خ ل.

۲- ۲. مناقب آل أبی طالب ۲: ۷۷.

لَهُ كَيفَ سَمَّيْتَهُمْ شُرْطَهَ الْخَمِيسِ يَا أَصْبَغُ - فَقَالَ إِنَّا ضَمِنَّا لَهُ الذَّبْحَ وَ ضَمِنَ لَنَا الْفَتْحَ (۱).

**[ترجمه]اختصاص: به أصبغ گفته شد: ای أصبغ چگونه شرطه الخميس را نام گذاری کرديد؟ او گفت: ما کشته شدن در رکاب او را تضمين کرديم و ايشان نيز ضامن پيروزی ما شدند. - . اختصاص: ۶۵ -

**[ترجمه]

«۳۸»

ختص، [الإختصاص] جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمُؤْمِنُ وَ أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِيُّ وَ جَمَاعَهٌ مِنْ مَشَايِخِنَا عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عِيسَى عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْمُخْتَارِ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَهِ قَالَ: قَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَیَّ شَیْ ءٍ تَقُولُونَ أَنْتُمْ فَقَالَ نَقُولُ هَلَکَ النَّاسُ إِلَّا ثَلَاثَهً فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَأَيْنَ ابْنُ لَيْلَى وَ شُتَيْرٌ فَسَأَلْتُ حَمَّادَ بْنَ عِيسَى عَنْهُمَا قَالَ كَانَا مَوْلَيَيْنِ أَسْوَدَيْنِ لِعَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عليه السلام(۲).

**[ترجمه]اختصاص: حارث بن مغيره گفت: امام صادق عليه السلام به من فرمود: شما چه می گوييد؟ گفت: ما می گوييم: مردم هلاک شدند جز سه نفر، امام صادق عليه السلام فرمود: پسر ليلی و شُتير کجا هستند؟ من درباره آن ها از حماد بن عيسی پرسيدم. حماد گفت: آن ها دو برده سياه علی بن ابی طالب عليه السلام بودند. - اختصاص: ۷۰ و ۷۱ -

**[ترجمه]

«۳۹»

ختص، [الإختصاص] جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ ذَرِيحٍ الْمُحَارِبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ عَنِ ابْنِ جَرِيحٍ وَ غَيْرِهِ مِنْ ثَقِيفٍ: أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ لَمَّا مَاتَ وَ أُخْرِجَ بِهِ خَرَجَ مِنْ تَحْتِ كَفَنِهِ طَيْرٌ أَبْيَضُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ يَطِيرُ نَحْوَ السَّمَاءِ حَتَّى غَابَ عَنْهُمْ وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام كَانَ أَبِی يُحِبُّهُ حُبّاً شَدِيداً وَ كَانَ أَبِی عليه السلام وَ هُوَ غُلَامٌ يُلْبِسُهُ أُمُّهُ ثِيَابَهُ فَيَنْطَلِقُ فِی غِلْمَانِ بَنِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ فَأَتَاهُ فَقَالَ مَنْ أَنْتَ بَعْدَ مَا أُصِيبَ بَصَرُهُ فَقَالَ أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِیٍّ فَقَالَ حَسْبُکَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْکَ فَلَا عَرَفَکَ (۳).

**[ترجمه]اختصاص: هنگامی که ابن عباس مرد و بيرون آورده شد، پرنده ای سفيد از زير کفنش بيرون آمد و در حالی که مردم به آن نگاه می کردند به آسمان پرواز کرد و از آن ها پنهان گشت .

امام صادق عليه السلام فرمود: پدرم او را به شدت دوست می داشت، و وقتی که پدرم نوجوان بود و مادرش به او لباس می پوشاند و در بين نوجوانان از اولاد عبدالمطلب می رفت، فرمود: (ابن عباس)نزد او آمد و پرسيد: تو کيستی؟- بعد از اينکه چشمش نابينا گشته بود - او گفت: من محمد بن علی بن حسين بن علی هستم. پس گفت: همين کافيست که حتی اگر کسی تو را نشناسد با اين معرفی تو را خواهد شناخت. - اختصاص: ۷۱ -

**[ترجمه]

«۴۰»

نهج، [نهج البلاغه]: وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی كُنْتُ أَشْرَكْتُكَ فِی أَمَانَتِی وَ جَعَلْتُكَ شِعَارِی وَ بِطَانَتِی وَ لَمْ یَكُنْ فِی أَهْلِی رَجُلٌ أَوْثَقَ مِنْكَ فِی نَفْسِی لِمُوَاسَاتِی وَ مُؤَازَرَتِی وَ أَدَاءِ الْأَمَانَهِ إِلَیَّ فَلَمَّا رَأَیْتَ الزَّمَانَ عَلَی ابْنِ عَمِّكَ قَدْ كَلِبَ وَ الْعَدُوَّ قَدْ حَرِبَ وَ أَمَانَهَ النَّاسِ قَدْ خَزِیَتْ وَ هَذِهِ الْأُمَّهَ قَدْ فَتَكَتْ وَ شَغَرَتْ قَلَبْتَ لِابْنِ عَمِّكَ ظَهْرَ الْمِجَنِّ فَفَارَقْتَهُ مَعَ الْمُفَارِقِینَ وَ خَذَلْتَهُ مَعَ الْخَاذِلِینَ وَ خُنْتَهُ مَعَ الْخَائِنِینَ فَلَا ابْنَ عَمِّكَ آسَیْتَ (۴) وَ لَا الْأَمَانَهَ أَدَّیْتَ وَ كَأَنَّكَ لَمْ تَكُنِ اللَّهَ تُرِیدُ

ص: ۱۸۱

۱- ۱. الاختصاص: ۶۵.

۲- ۲.«: ۷۰ و ۷۱.

۳- ۳.«: ۷۱.

۴- ۴. آسی الرجل فی ماله: جعله اسوته فیه.

بِجِهَادِکَ وَ کَأَنَّکَ لَمْ تَکُنْ عَلَی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّکَ وَ کَأَنَّکَ إِنَّمَا کُنْتَ تَکِیدُ هَذِهِ الْأُمَّهَ عَنْ دُنْیَاهُمْ وَ تَنْوِی غِرَّتَهُمْ عَنْ فَیْئِهِمْ فَلَمَّا أَمْکَنَتْکَ الشِّدَّهُ فِی خِیَانَهِ الْأُمَّهِ أَسْرَعْتَ الْکَرَّهَ وَ عَاجَلْتَ الْوَثْبَهَ وَ اخْتَطَفْتَ مَا قَدَرْتَ عَلَیْهِ مِنْ أَمْوَالِهِمُ الْمَصُونَهِ لِأَرَامِلِهِمْ وَ أَیْتَامِهِمُ اخْتِطَافَ الذِّئْبِ الْأَزَلِّ دَامِیَهَ الْمِعْزَی الْکَسِیرَهَ فَحَمَلْتَهُ إِلَی الْحِجَازِ رَحِیبَ الصَّدْرِ بِحَمْلِهِ غَیْرَ مُتَأَثِّمٍ مِنْ أَخْذِهِ کَأَنَّکَ لَا أَبَا لِغَیْرِکَ حَدَرْتَ عَلَی (۱) أَهْلِکَ تُرَاثَکَ مِنْ أَبِیکَ وَ أُمِّکَ فَسُبْحَانَ اللَّهِ أَ مَا تُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ أَ وَ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ أَیُّهَا الْمَعْدُودُ کَانَ عِنْدَنَا مِنْ ذَوِی الْأَلْبَابِ کَیْفَ تُسِیغُ شَرَاباً وَ طَعَاماً وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّکَ تَأْکُلُ حَرَاماً وَ تَشْرَبُ حَرَاماً وَ تَبْتَاعُ الْإِمَاءَ وَ تَنْکِحُ النِّسَاءَ مِنْ مَالِ الْیَتَامَی وَ الْمَسَاکِینِ وَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُجَاهِدِینَ الَّذِینَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ هَذِهِ الْأَمْوَالَ وَ أَحْرَزَ بِهِمْ هَذِهِ الْبِلَادَ فَاتَّقِ اللَّهَ وَ ارْدُدْ إِلَی هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمْکَنَنِی اللَّهُ مِنْکَ لَأُعْذِرَنَّ إِلَی اللَّهِ فِیکَ وَ لَأَضْرِبَنَّکَ بِسَیْفِیَ الَّذِی مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَداً إِلَّا دَخَلَ النَّارَ وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ علیهما السلام فَعَلَا مِثْلَ الَّذِی فَعَلْتَ مَا کَانَتْ لَهُمَا عِنْدِی هَوَادَهٌ وَ لَا ظَفِرَا مِنِّی بِإِرَادَهٍ حَتَّی آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُمَا وَ أُزِیحَ الْبَاطِلَ مِنْ مَظْلَمَتِهَا(۲) وَ أُقْسِمُ بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ مَا یَسُرُّنِی أَنَّ مَا أَخَذْتَهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَلَالٌ لِی أَتْرُکُهُ مِیرَاثاً لِمَنْ بَعْدِی فَضَحِّ رُوَیْداً فَکَأَنَّکَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدَی وَ دُفِنْتَ تَحْتَ الثَّرَی وَ عُرِضَتْ عَلَیْکَ أَعْمَالُکَ بِالْمَحَلِّ الَّذِی یُنَادِی الظَّالِمُ فِیهِ بِالْحَسْرَهِ وَ یَتَمَنَّی الْمُضَیِّعُ الرَّجْعَهَ وَ لاتَ حِینَ مَناصٍ وَ السَّلَامُ (۳).

**[ترجمه]نهج البلاغه: از نامه های حضرت علیه السلام به ابن عباس: پس از یاد خدا و درود، همانا من تو را در امانت خود شرکت دادم و همراز خود گرفتم و هیچ یک از افراد خاندانم برای یاری و مددکاری و امانت داری، چون تو مورد اعتمادم نبود، آن هنگام که دیدی روزگار بر پسر عمویت سخت گرفته و دشمن به او هجوم آورده و امانت مسلمانان تباه گردیده و امت اختیار از دست داد، و پراکنده شدند، پیمان خود را با پسر عمویت دگرگون ساختی و همراه با دیگرانی که از او جدا شدند فاصله گرفتی، تو هماهنگ با دیگران دست از یاری اش کشیدی و با دیگر خیانت کنندگان خیانت کردی نه پسر عمویت را یاری کردی و نه امانت ها را رساندی، گویا تو در راه خدا جهاد نکردی و برهان روشنی از پروردگارت نداری و گویا برای تجاوز به دنیای این مردم نیرنگ می زدی و هدف تو آن بود که آن ها را بفریبی و غنایم و ثروت های آن ها را در اختیار گیری، پس آنگاه که فرصت خیانت یافتی شتابان حمله ور شدی و با تمام توان، اموال بیت المال را که سهم بیوه زنان و یتیمان بود، چونان گرگ گرسنه ای که بز زخمی یا استخوان شکسته ای را می رباید به یغما بردی و آن ها را به سوی حجاز با خاطری آسوده روانه کردی، بی آن که در این کار احساس گناهی داشته باشی، دشمنت بی پدر باد گویا میراث پدر و مادرت را به خانه می بری، سبحان الله آیا به معاد ایمان نداری و از حسابرسی دقیق قیامت نمی ترسی؟ ای کسی که در نزد ما از خردمندان به شمار می آمدی، چگونه نوشیدن و خوردن را بر خود گوارا کردی در حالی که می دانی حرام می خوری و حرام می نوشی چگونه با اموال یتیمان و مستمندان و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیزانی می خری و با زنان ازدواج می کنی که خدا این اموال را به آنان واگذاشته و این شهرها را به دست ایشان امن فرموده است؟ پس از خدا بترس و اموال آنان را بازگردان و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم تو را کیفر خواهم کرد که نزد خدا عذرخواه من باشد و با شمشیری تو را می زنم که به هر کس زدم وارد دوزخ گردید، سوگند به خدا اگر حسن و حسین چنان می کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی دیدند و به آرزو نمی رسیدند تا آن که حق را از آنان باز پس ستانم و باطلی را که به ستم پدید آمده نابود سازم، به پروردگار جهانیان سوگند، اگر آنچه که تو از اموال مسلمانان به ناحق بردی، بر من حلال بود خشنود نبودم که آن را میراث بازماندگانم قرار دهم، پس دست نگه دار و اندیشه نما، فکر کن که به پایان زندگی رسیده ای و در زیر خاک ها پنهان شده و اعمال تو را بر تو عرضه داشتند، آنجا که ستمکار با حسرت فریاد می زند و تباه کننده عمر و

فرصت ها آرزوی بازگشت دارد امّا راه فرار و چاره مسدود است والسلام. - . نهج البلاغه ۲ : ۶۷، ۶۹ -

**[ترجمه]

توضیح

قوله علیه السلام و کنت أشرکتک فی أمانتی أی فی الخلافه التی ائتمننی الله علیها حیث جعلتک والیا و بطانه الرجل صاحب سره الذی یشاوره فی أحواله و المواساه المشارکه و المساهمه قوله قد کلب بکسر اللام

ص: ۱۸۲

۱- ۱. فی المصدر: إلی.

۲- ۲.«: عن مظلمتهما.

۳- ۳. نهج البلاغه(عبده ط مصر) ۲: ۶۷- ۶۹. و قد مضی عن معرفه اخبار الرجال تحت الرقم ۲۰.

أی اشتد یقال کلب الدهر علی أهله إذا ألح علیهم و اشتد قاله الجزری (۱) و قال قد حرب أی غضب (۲) و الفتک أن یأتی الرجل صاحبه و هو غار غافل حتی یشد علیه فیقتله قوله علیه السلام و شغرت أی خلت من الخیر قال الجوهری شغر البلد أی خلا من الناس (۳).

قوله علیه السلام قلبت لابن عمک أی کنت معه فصرت علیه و أصل ذلک أن الجیش إذا لقوا العدو کانت ظهور مجانهم إلی وجه العدو و بطونها إلی عسکرهم فإذا فارقوا رئیسهم عکسوا قوله علیه السلام فلما أمکنتک الشده من قولهم شد علیه فی الحرب إذا حمل.

و قال الجزری الأزل فی الأصل الصغیر العجز و هو فی صفات الذئب الخفیف و قیل هو من قولهم زل زلیلا إذا عدا و خص الدامیه لأن من طبع الذئب محبه الدم حتی أنه یری ذئبا دامیا فیثب علیه لیأکله (۴).

و تأثم أی تحرج عنه و کف قوله علیه السلام لا أبا لغیرک استعمل ذلک فی مقام لا أبا لک تکرمه له و شفقه علیه و ما قیل من أن لا ـ أبا لک لما کان یستعمل کثیرا فی معرض المدح أی لا کافی لک غیر نفسک فیحتمل أن یکون ذما له بمدح غیره فلا یخفی بعده و یقال حدرت السفینه إذا أرسلتها إلی أسفل.

و قال الجزری فیه من نوقش فی الحساب عذب أی من استقصی فی محاسبته و حوقق و منه حدیث علی لنقاش الحساب (۵) و هو مصدر منه و أصل المناقشه من نقش الشوکه إذا استخرجها من جسمه (۶).

قوله علیه السلام أیها المعدود کان عندنا أدخل علیه السلام لفظه کان تنبیها

۱- ۱. النهایه ۳: ۳۰ و ۳۱.

۲- ۲.« »: ۱: ۲۱۲.

۳- ۳. الصحاح: ۷۰۰.

۴- ۴. النهایه ۲: ۱۳۰.

۵- ۵. اصل الحدیث: یوم یجمع اللّه فیه الاولین و الآخرین لنقاش الحساب.

۶- ۶. النهایه ۴: ۱۷۰.

علی أنه لم یبق کـذلک قیل و لعله عـدل عن أن یقول یا من کان عندنا من ذوی الألباب إشعارا بأنه معدود فی الحال أیضا عند النـاس منهم و أعـذر أبـدی عـذرا و الهواده الرخصه و السـکون و المحابـاه قوله بإراده أی بمراد و الإزاحه الإزاله و الإبعاد و قال الجزری إن العرب کـان یسـیرون فی ظعنهم فـإذا مروا ببقعه من الأـرض فیه کلأ و عشب قال قائلهم ألا ضـحوا رویـدا أی ارفقوا بالإبل حتی تتضـحی أی تنال من هـذا المرعی و منه کتاب علی علیه السـلام إلی ابن عباس ألا ضـح رویدا فقد بلغت المدی أی اصبر قلیلا(۱).

و قـال البیضـاوی فی قوله تعـالی وَ لاـتَ حِینَ مَناصٍ أی لیس الحین حین مناص و لا هی المشـبهه بلیس زیـدت علیه تاء التأنیث للتأکید کما زیدت علی رب و ثم و خصت بلزوم الأحیان و حذف أحد المعمولین و قیل هی النافیه للجنس أی و لا حین مناص لهم و قیل للفعل و النصب بإضماره أی و لا أری حین مناص إلی آخر ما حقق فی ذلک (۲) و المناص المنجی.

أَقُولُ: قَالَ عَبْـدُ الْحَمِیـدِ بْنُ أَبِی الْحَدِیـدِ اخْتَلَفَ النَّاسُ فِی الْمَکْتُوبِ إِلَیْهِ هَـذَا الْکِتَابُ فَقَالَ الْأَکْثَرُونَ إِنَّهُ عَبْـدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ کَمَا تَـدُلُّ عَلَیْهِ عِبَارَاتُ الْکِتَابِ وَ قَدْ رَوَی أَرْبَابُ هَذَا الْقَوْلِ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْعَبَّاسِ کَتَبَ إِلَی عَلِیٍّ علیه السـلام جَوَاباً عَنْ هَذَا الْکِتَابِ قَالُوا وَ کَانَ جَوَابُهُ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانِی کِتَابُکَ تُعْظِمُ عَلَیَّ مَا أَصَبْتُ مِنْ بَیْتِ مَالِ الْبَصْرَهِ وَ لَعَمْرِی إِنَّ حَقِّی فِی بَیْتِ الْمَالِ لَأَکْثَرُ مِمَّا أَخَذْتُ وَ السَّلَامُ قَالُوا فَکَتَبَ إِلَیْهِ عَلِیٌّ علیه السلام.

أَمَّا بَعْـدُ فَإِنَّ مِنَ الْعَجَبِ أَنْ تُزَیِّنَ لَـکَ نَفْسُـکَ أَنَّ لَـکَ فِی بَیْتِ مَالِ الْمُسْـلِمِینَ مِنَ الْحَقِّ أَکْثَرَ مِمَّا لِرَجُلٍ (۳) مِنَ الْمُسْلِمِینَ فَقَدْ أَفْلَحْتَ لَقَدْ کَانَ (۴) تَمَنِّیکَ الْبَاطِلَ وَ ادِّعَاؤُکَ مَا لَا یَکُونُ یُنْجِیکَ عَنِ الْمَأْثَمِ وَ یُحِلُّ

۱- ۱. النهایه ۳: ۱۳ و ۱۴.

۲- ۲. تفسیر البیضاوی ۲: ۱۳۷.

۳- ۳. فی المصدر: لرجل واحد اه.

۴- ۴.«»: إن کان.

لَکَ الْمُحَرَّمَ إِنَّکَ لَأَنْتَ الْمُهْتَدِی السَّعِیدُ إِذاً وَ قَدْ بَلَغَنِی أَنَّکَ اتَّخَذْتَ مَکَّهَ وَطَناً وَ ضَرَبْتَ بِهَا عَطَناً تَشْتَرِی بِهَا مُوَلَّدَاتِ مَکَّهَ وَ الْمَدِینَهِ وَ الطَّائِفِ تَخْتَارُهُنَّ عَلَی عَیْنِکَ وَ تُعْطِی فِیهِنَّ مَالَ غَیْرِکَ فَارْجِعْ هَدَاکَ اللَّهُ إِلَی رُشْدِکَ وَ تُبْ إِلَی اللَّهِ رَبِّکَ وَ اخْرُجْ إِلَی الْمُسْلِمِینَ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَعَمَّا قَلِیلٍ تُفَارِقُ مَنْ أَلِفْتَ وَ تَتْرُکُ مَا جَمَعْتَ وَ تَغِیبُ فِی صَدْعٍ مِنَ الْأَرْضِ غَیْرَ مُوَسَّدٍ وَ لَا مُمَهَّدٍ قَدْ فَارَقْتَ الْأَحْبَابَ وَ سَکَنْتَ التُّرَابَ وَ وَاجَهْتَ الْحِسَابَ غَنِیّاً عَمَّا خَلَّفْتَ فَقِیراً إِلَی مَا قَدَّمْتَ وَ السَّلَامُ (۱) قَالُوا فَکَتَبَ إِلَیْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّکَ قَدْ أَکْثَرْتَ عَلَیَّ وَ وَ اللَّهِ لَأَنْ أَلْقَی اللَّهَ قَدِ احْتَوَیْتُ عَلَی کُنُوزِ الْأَرْضِ کُلِّهَا مِنْ ذَهَبِهَا وَ عِقْیَانِهَا وَ لُجَیْنِهَا أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ أَلْقَاهُ بِدَمِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَ السَّلَامُ.

أقول: قد أثبتنا فی باب عله قعوده و قیامه علیه السلام من کتاب الفتن کفر الأشعث بن قیس و فی باب سلونی کفر ابن الکواء و غیره و فی باب احتجاجات الحسن علیه السلام علی معاویه و أصحابه حال جماعه و کذا فی باب احتجاج الحسین علیه السلام علی معاویه مدح حجر بن عدی و عمرو بن الحمق و فی باب احتجاجات الباقر علیه السلام و أبواب أحوال الخوارج ذم نافع و غیره و فی باب أحوال الصحابه و باب أحوال السلمان و باب فضائله مدح جماعه من أصحابه علیه السلام و ذم جماعه و فی باب عبادته علیه السلام مدح أبی الدرداء و فی جواب أسئله الیهودی المشتمل علی خصال الأوصیاء حال جماعه و فی باب إخباره بالمغیبات و باب علمه علیه السلام کفر عمرو بن حریث و کذا فی باب أنهم المتوسمون و فی باب حبهم علیهم السلام مدح الحارث الأعور و کذا فی باب ما ینفع حبهم فیه من المواطن و فی باب غصب الخلافه ذم ابن عباس و أیضا فی باب الإخبار بالمغیبات کفر الأشعث و کذا فی باب جوامع مکارمه علیه السلام و فی باب أحوال أولاده علیه السلام مکاتبه ابن الحنفیه و ابن عباس و فی باب إخباره بالمغیبات أحوال کثیر منهم و قد أوردنا بابا آخر فی کتاب الفتن و یتضمن أحوال أصحابه صلوات الله علیه مفصلا.

۱- ۱. شرح النهج ۴: ۸۸.

**[ترجمه]گفته وی: و كنتُ اشركتك فى امانتى يعنى در خلافت كه خدا مرا بر آن امين قرار داده، يعنى تو را والى قرار دادم. بطانه الرجل: رازدار او كه با او در احوال خود مشورت مى‌كند. مؤاساه: مشاركت و مساهمت. قد كِلب: شدت يافت. گفته مى‌شود: كلب الدهر على اهله: وقتى روزگار بر آنان فشار آورد. جزرى آن را گفت. قد حرب: خشم گرفت. فتك آن است كه مرد نزد دوستش بيايد در حالى كه او غافل است به او حمله كرده و او را بكشد. و شغرت: از خير خالى شد. جوهرى گفت: شغر البلد يعنى شهر از مردم خالى شد.

گفته وى: قلبت لابن عمك: با او بودى پس عليه او شدى. اصل آن اين است كه سپاه وقتى با دشمن روبرو مى‌شود پشت سپرهايشان به دشمن است و داخل آن به طرف خودى است و اگر رئيس خود را از دست بدهند عكس آن مى‌شود. گفته وى: فلما امكنتك الشده: از گفته ايشان شد عليه فى الحرب وقتى حمله كند گرفته شده.

جزرى گفت: الازلّ در اصل كوچك‌كفل است كه از صفات گرگ است و نيز سبك. گفته شده از زل زليلا آمده وقتى بدود. داميه تخصيص زده شده است چون از سرشت گرگ دوست داشتن خون است تا جايى كه اگر گرگى خونين ببيند بر او مى‌پرد تا او را بخورد.

تأثم يعنى از او دورى و خوددارى كرد. لا ابا غيرك: همانند «لا ابا لك» است براى گرامى داشتن و دلسوزى بر او فرموده. آنچه گفته شده كه لا ابا لك چون زياد براى مدح استفاده شده است يعنى غير از خودت كسى تو را كفايت نكند ممكن است اين براى ذم او و مدح ديگرى باشد كه بعيد بودن آن پوشيده نيست. گفته مى‌شود: حدرت السفينه: وقتى آن را به پايين بفرستى.

جزرى گفت: من نوقش فى الحساب عذب: كسى كه در محاسبه او دقت و تحقيق كامل كند و حق را استيفا نمايد. از آن است حديث على عليه السلام: لنقاش الحساب: كه مصدر آن است و اصل مناقشه از نقش الشوكه است وقتى آن را از جسمش خارج كند.

گفته وى: ايها المعدود كان عندنا: حضرت لفظ كان را داخل كرد تاآگاهى دهد كه چنين نمانده است. گفته شده: شايد عدول كرده از اين كه بگويد: «يا من كان عنده من ذوى الألباب» تا بفهماند در زمان حال نيز نزد گروهى از آنان معدود است. اعذر: عذرخواست. هواده : اجازه و سكون و مهربانى. گفته وى: باراده يعنى به مقصود او. ازاحه: از بين بردن و دور كردن. جزرى گفت: عرب‌ها با كوچ خود مى‌رفتند و وقتى از منطقه‌اى عبور مى‌كردند كه در آن علف و گياه بود گوينده ايشان مى... گفت: «الا ضحّوا رويدا» يعنى با شتران مهربان باشيد تا از اين چراگاه بهرمند شوند. از آن است نامه على عليه السلام به ابن عباس:« الأضح رويدا فقد بلغت المدى»: يعنى اندكى صبر كن.

بيضاوى در باره اين گفته خداوند متعال گفت: «و لات حين مناص» يعنى اكنون موقع فرار نيست و «لا» مشبهه به ليس است كه براى تأكيد، تاى تأنيث بر او اضافه شده است چنان كه بر رب و ثم اضافه مى‌شود. به لزوم زمانها اختصاص يافته و يكى از دو معمول حذف شده است و گفته شده: لا نافيه جنس است يعنى ولا حين مناص لهم. گفته شده: براى فعل است و نصب به خاطر تقدير گرفتن آن است يعنى لا أرى حين مناص. و ديگر تحقيق‌هايى كه ايشان در اين زمينه انجام داده است. مناص يعنى

محل نجات.

می گویم: عبدالحمید بن أبی الحدید گفت: مردم در اینکه این نامه به چه کسی نوشته شده است اختلاف کردند. اکثر آن ها گفته اند: او عبدالله بن عباس است همان طور که عبارات کتاب بر آن دلالت می کند و صاحبان این قول می گویند: عبدالله بن عباس جواب آن را به علی علیه السلام به این ترتیب نوشت:

پس از یاد و نام خدا، نامه ات به دستم رسید که در آن، آنچه از بیت المال بصره برداشته ام را بر من زیاد خوانده‌ای به جانم سوگند حق من از بیت المال بیش تر از آن است که برداشتم و السلام.

علی علیه السلام در جوابش نوشت: پس از یاد و نام خدا، شگفتا از اینکه خود را آراسته می کنی که حق تو از بیت المال بیش تر از حق مردی مسلمان است، اگر آرزو و خواسته ات باطل بود که تو را از گناهان رهایی نمی بخشد و محرمات را بر تو حلال می سازد، پیروز شدی، بنابراین تو انسان هدایت شده و خوشبخت هستی، به من خبر رسید که تو در مکه سکنی گزیده ای و آن جا را محل چراگاه شترانت قرار داده ای، تو در آن جا زنان دو رگه مکه و مدینه و طائف را می خری و با آن ها ازدواج کرده و اموال دیگری را به آن ها می دهی، خداوند هدایتت کند، به راه هدایت برگرد و به درگاه خداوند توبه کن و اموال مسلمانان را به آن ها برگردان، طولی نمی کشد که هر آنچه اندوخته و جمع کرده ای از دستت می رود و بدون بالش و گهواره ای در شکافی از زمین پنهان می شوی، تو دوستان را ترک کرده و در زیر خاک منزل گزیده ای، در حالی که بی نیاز هستی از آنچه پشت سر گذاشته ای و فقیر هستی به آنچه از پیش فرستاده ای والسلام.

گفتند: عبدالله بن عباس به او نوشت: پس از یاد خدا و درود، تو نسبت به من زیاده روی کردی، به خدا سوگند اگر خداوند را ببینم در حالی که همه گنج های زمین از طلا و عقیق ها و مرواریدهایش را در اختیار دارم برای من دوست داشتنی تر از اینکه او را با خون مرد مسلمانی که بر گردنم باشد، ببینم؛ والسلام. – شرح نهج البلاغه، ۴: ۸۸ –

می گویم: ما در باب علت قعود و قیام حضرت علیه السلام از کتاب الفتن، کفر اشعث بن قیس را ثابت کردیم، هم چنین در باب «از من بپرسید» کفر ابن کواء و دیگران و در باب احتجاجات حسن علیه السلام به معاویه و یارانش حال گروهی را و هم چنین در باب احتجاج حسین علیه السلام به معاویه، مدح حجر بن عدی و عمرو بن حمق و در باب احتجاجات امام باقر علیه السلام و باب های احوال خوارج، سرزنش نافع و دیگران و در باب احوال صحابه و باب احوالات سلمان و باب فضائلش، مدح و سرزنش جماعتی و در باب عبادتش علیه السلام مدح أبو درداء و در پاسخ به سؤالات یهودی که دربردارنده ویژگی های اوصیا بود حال جماعتی و در باب خبر دادن او از امور غیبی و باب علم حضرت، کفر عمرو بن حریث هم چنین در باب «انهم المتوسمون» و در باب دوستی آن ها، مدح حارث اعور، و هم چنین در باب جایگاه‌هایی که دوستی آن ها نفع می رساند و در باب غصب خلافت، سرزنش و ذم ابن عباس و هم چنین در باب خبر دادن از امور غیبی کفر اشعث و هم چنین در باب جوامع مکارم حضرت و در باب احوالات فرزندان ایشان، مکاتبه ابن حنیفه و ابن عباس و در باب خبر دادن او از امور غیبی، احوال بسیاری از آنان را ذکر کردیم. ما یک باب دیگری را در کتاب الفتن اضافه کردیم که به طور مفصل شامل احوال یاران حضرت علیه السلام می‌شود .

**[ترجمه]

باب ۱۲۵ النوادر

الأخبار

«۱»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] لی، [الأمالی] للصدوق ابْنُ الْمُتَوَکِّلِ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الرَّیَّانِ بْنِ الصَّلْتِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ: رَأَى أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام رَجُلًا مِنْ شِیعَتِهِ بَعْدَ عَهْدٍ طَوِیلٍ وَ قَدْ أَثَّرَ السِّنُّ فِیهِ وَ کَانَ یَتَجَلَّدُ فِی مَشْیِهِ فَقَالَ علیه السلام کَبِرَ سِنُّکَ یَا رَجُلُ قَالَ فِی طَاعَتِکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ- فَقَالَ علیه السلام إِنَّکَ لَتَتَجَلَّدُ قَالَ عَلَى أَعْدَائِکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ علیه السلام أَجِدُ فِیکَ بَقِیَّةً قَالَ هِیَ لَکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ (۱).

**[ترجمه]عیون الأخبار، امالی صدوق: امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از زمان طولانی مردی از شیعیانش را دید که پا به سن گذاشته بود و در راه رفتنش قدرت و ضعف نشان می داد. علی علیه السلام فرمود: ای مرد تو پا به سن گذاشته ای! گفت: در اطاعت از تو ای امیرالمؤمنین. حضرت فرمود: تو صبر و استقامت از خود نشان می دهی. گفت: بر دشمنانت ای امیرالمؤمنین. علی علیه السلام فرمود: باقیمانده‌ای برای عمرت می بینم. گفت: ای امیرالمؤمنین آن برای شما باد. - . عیون الاخبار ۱۶۷ و ۱۶۸ - امالی صدوق: ۱۰۷ -

**[ترجمه]

«۲»

لی، [الأمالی] للصدوق ابْنُ مُوسَى عَنِ الْأَسَدِیِّ عَنِ الْفَزَارِیِّ عَنْ عَبَّادِ بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ أَبِی نُوَیْرَةَ عَنْ أَبِی بَکْرِ بْنِ عَیَّاشٍ عَنْ قَرَنٍ أَبِی سُلَیْمَانَ الضَّبِّیِّ قَالَ: أَرْسَلَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِلَى لَبِیدٍ الْعُطَارِدِیِّ بَعْضَ شُرَطِهِ فَمَرُّوا بِهِ عَلَى مَسْجِدِ سَمَّاکٍ فَقَامَ إِلَیْهِ نُعَیْمُ بْنُ دَجَاجَةَ الْأَسَدِیُّ فَحَالَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَهُ فَأَرْسَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِلَى نُعَیْمٍ فَجِی ءَ بِهِ قَالَ فَرَفَعَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام شَیْئاً لِیَضْرِبَهُ فَقَالَ نُعَیْمٌ وَ اللَّهِ إِنَّ صُحْبَتَکَ لَذُلٌّ وَ إِنَّ خِلَافَکَ لَکُفْرٌ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ تَعْلَمُ ذَاکَ قَالَ نَعَمْ قَالَ خَلُّوهُ (۲).

**[ترجمه]امالی صدوق: امیرالمؤمنین عده‌ای از سربازانش را به سوی لبید عطاردی فرستاد و آن ها او را نزد مسجد سماک یافتند. آن گاه نعیم بن دجاجه اسدی برخاست و مانع سربازان و او شد. سپس امیرالمؤمنین نعیم را احضار کرد و او را آوردند. پس حضرت چیزی بلند کرد تا او را بزنند. نعیم گفت: هم نشین با تو خواری و مخالفتت کفر است. علی علیه السلام فرمود: به آن یقین داری؟ گفت: بله. حضرت فرمود: آزادش کنید. - . امالی صدوق ۲۱۹ -

**[ترجمه]

«۳»

ما، [الأمالی] للشیخ الطوسی ابْنُ الصَّلْتِ عَنِ ابْنِ عُقْدَهَ عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ هَمَّام عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام قَالَ: یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّکَ تَبْعَثُنِی فِی الْأَمْرِ فَأَکُونُ (۳) فِیهَا کَالسِّکَّهِ الْمُحْمَاهِ أَمِ الشَّاهِدَ یَرَی مَا لَا یَرَی الْغَائِبُ قَالَ بَلِ الشَّاهِدَ یَرَی مَا لَا یَرَی الْغَائِبُ (۴).

ص: ۱۸۶

۱- ۱. عیون الأخبار: ۱۶۷ و ۱۶۸. أمالی الصدوق: ۱۰۷.

۲- ۲. أمالی الصدوق: ۲۱۹.

۳- ۳. فی المصدر: أ فأکون.

۴- ۴. أمالی الشیخ: ۲۱۵.

**[ترجمه]امالی طوسی: علی علیه السلام فرمود: ای رسول خدا شما مرا برای کاری می فرستید و من در آن مانند آهن گداخته یا شاهدی که می بیند آنچه را که غائب نمی بیند، هستم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلکه شاهد می بیند آنچه که غائب نمی بیند - . أمالی شیخ طوسی: ۲۱۵ - ؟

**[ترجمه]

«۴»

ما، [الأمالی] للشیخ الطوسی جَمَاعَةٌ عَنِ ابْنِ الْمُفَضَّلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی بْنِ الْعَوَّادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ السَّدُوسِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَوْنِ بْنِ أَبِی حَرْبِ بْنِ أَبِی الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی حَرْبِ بْنِ أَبِی الْأَسْوَدِ عَنْ أَبِیهِ أَبِی الْأَسْوَدِ: أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام عَنْ سُؤَالٍ فَبَادَرَ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ أَیْنَ السَّائِلُ فَقَالَ الرَّجُلُ هَا أَنَا(۱) یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ مَا مَسْأَلَتُکَ قَالَ کَیْتَ وَ کَیْتَ فَأَجَابَهُ عَنْ سُؤَالِهِ فَقِیلَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ کُنَّا عَهِدْنَاکَ إِذَا سُئِلْتَ عَنِ الْمَسْأَلَهِ کُنْتَ فِیهَا کَالسِّکَّهِ الْمُحْمَاهِ جَوَاباً فَمَا بَالُکَ أَبْطَأْتَ الْیَوْمَ عَنْ جَوَابِ هَذَا الرَّجُلِ حَتَّی دَخَلْتَ الْحُجْرَهَ ثُمَّ خَرَجْتَ فَأَجَبْتَهُ فَقَالَ کُنْتُ حَاقِناً وَ لَا رَأْیَ لِثَلَاثَهٍ لَا رَأْیَ لِحَاقِنٍ وَ لَا حَاذِقٍ ثُمَّ أَنْشَأَ یَقُولُ:

إِذَا الْمُشْکِلَاتُ تَصَدَّیْنَ لِی***کَشَفْتُ حَقَائِقَهَا بِالنَّظَرِ

وَ إِنْ بَرَقَتْ فِی مَخِیلِ الصَّوَابِ***عَمْیَاءَ لَا یَجْتَلِیهَا الْبَصَرُ

تَتَبَّعْتُهُ بِعُیُونِ الْأُمُورِ***وَضَعْتُ عَلَیْهَا صَحِیحَ النَّظَرِ(۲)

لِسَاناً کَشَفْتُ بِهِ الْأَرْحَبِیَ***أَوْ کَالْحُسَامِ الْبَتَارِ الذَّکَرِ

وَ قَلْباً إِذَا اسْتَنْطَقَتْهُ الْهُمُومُ***أُرَبِّی عَلَیْهَا بِوَاهِی الدُّرَرِ

وَ لَسْتُ بِإِمَّعَهٍ فِی الرِّجَالِ***أُسَائِلُ هَذَا وَ ذَا مَا الْخَبَرُ

وَ لَکِنَّنِی مُذْرَبُ الْأَصْغَرَیْنِ***أُبِینُ مَعَ مَا مَضَی مَا غَبَرَ (۳).

**[ترجمه]امالی طوسی: مردی از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام سؤالی کرد پس حضرت وارد منزلش شد اندکی بعد بیرون آمد و فرمود: سؤال کننده کجاست؟ مرد گفت: ای أمیر مؤمنین من هستم. حضرت فرمود: سؤالت چیست؟ گفت: چنین و چنان، ایشان جواب سؤال او را دادند. به امیرالمؤمنین گفته شد ما شما را این گونه می شناختیم که اگر سؤالی از شما پرسیده می شد در جوابش مانند آهن گداخته بودید، پس شما را چه شد که امروز از جواب دادن به این مرد طفره رفتید طوری که وارد منزل شدید و سپس بیرون آمده و به او جواب دادید؟ حضرت علیه السلام فرمود: ادرار در شکمم جمع شده بود و برای سه نفر هیچ رأیی نیست: برای کسی که ادرار دارد و و کسی که به دلیل باد شکم تنگش گرفته، سپس ادامه داد:

هنگامی که مشکلات سر راهم قرار گرفتند، با دقت نظر به حقایق آنها پی بردم.

و اگر چیزی نادرست در خیال، صحیح جلوه کند که نظر و بصیرت آن را آشکار نسازد.

من با چشم بصیرت آن را پیگیری می کنم و نگاه صحیح به آن می اندازم.

زبانی که با آن ارحبی را کشف کردم و یا همچون شمشیر برنده

نرینه است

و با قلبی که هنگامی که ناراحتی‌ها آن را به سخن وامی‌دارند مرواریدهای زیبا بر آن افزون می گردند

من از کسانی نیستم که صاحب رأی و نظر نیستند که از این و آن بپرسم چه خبر است

بلکه من دارای قلب و زبان تند و گویا هستم و آنچه که گذشته و سپری شده را مشخص می سازم. - .امالی شیخ ۳۲۷ و ۳۲۸ -

**[ترجمه]

بیان

قد مر شرحه فی کتاب العلم (۴).

**[ترجمه]شرحش در باب علم گذشت.

**[ترجمه]

«۵»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ: أَنَّ أَعْرَابِیّاً أَتَی أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ هُوَ فِی الْمَسْجِدِ فَقَالَ مَظْلُومٌ قَالَ ادْنُ مِنِّی فَدَنَا حَتَّی وَضَعَ یَدَیْهِ عَلَی رُکْبَتَیْهِ قَالَ مَا ظُلَامَتُکَ فَشَکَا ظُلَامَتَهُ فَقَالَ یَا أَعْرَابِیُّ أَنَا أَعْظَمُ ظُلَامَةً مِنْکَ ظَلَمَنِی الْمَدَرُ وَ الْوَبَرُ وَ لَمْ

ص: ۱۸۷

۱- ۱. فی المصدر: ها أنا ذا.

۲- ۲. فی المصدر: تتبعتها بعیون الأمور**وضعت علیها صحیح الفکر.

۳- ۳. أمالی الشیخ: ۳۲۷ و ۳۲۸.

۴- ۴. راجع الجزء الثانی من الطبعه الحدیثه ص ۶۰- ۶۲.

يَبْقَ بَيْتٌ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا وَ قَدْ دَخَلَتْ مَظْلِمَتِي عَلَيْهِمْ وَ مَا زِلْتُ مَظْلُوماً حَتَّى قَعَدْتُ مَقْعَدِي هَذَا إِنْ كَانَ عَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ يَوْمَهُ لَيَرْمَدُ فَمَا يَدَعُهُمْ يَذُرُّونَهُ (۱) حَتَّى يَأْتُونِّي فَأُذَرَّ وَ مَا بِعَيْنِي رَمَدٌ ثُمَّ كَتَبَ لَهُ بِظُلَامَتِهِ وَ رَحَلَ فَهَاجَ النَّاسُ وَ قَالُوا قَدْ طَعَنَ عَلَى الرَّجُلَيْنِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ الْحَسَنُ علیه السلام فَقَالَ قَدْ عَلِمْتَ مَا شَرِبَ قُلُوبُ النَّاسِ مِنْ حُبِّ هَذَيْنِ فَخَرَجَ فَقَالَ الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَاجْتَمَعَ النَّاسُ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْحَرْبَ خُدْعَةٌ فَإِذَا سَمِعْتُمُونِي أَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ فَوَ اللَّهِ لَأَنْ أَخِرَّ مِنَ السَّمَاءِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَكْذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ كَذِبَةً وَ إِذَا حَدَّثْتُكُمْ أَنَّ الْحَرْبَ خُدْعَةٌ ثُمَّ ذَكَرَ غَيْرَ ذَلِكَ فَقَامَ رَجُلٌ يُسَاوِي بِرَأْسِهِ رُمَّانَةَ الْمِنْبَرِ فَقَالَ إِنَّا بِرَاءٌ مِنَ الِاثْنَيْنِ وَ الثَّلَاثَةِ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ بَقَرْتَ الْعِلْمَ فِي غَيْرِ إِبَّانِهِ لَتُبْقَرَنَّ كَمَا بَقَرْتَهُ فَلَمَّا قَدِمَ ابْنُ سُمَيَّةَ أَخَذَهُ فَشَقَّ بَطْنَهُ وَ حَشَا فَوْقَهُ حِجَارَةً وَ صَلَبَهُ (۲).

**[ترجمه]خرائج: بادیه نشینی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد در حالی که حضرت در مسجد نشسته بود و گفت: من مظلوم هستم. حضرت فرمود: نزدیک من بیا، او نزدیک شد تا دستانش را روی دو زانویش گذاشت. حضرت فرمود: مظلومیت چیست؟ او از مظلومیتش شکایت کرد و حضرت فرمود: ای بادیه نشین به من بیشتر از تو ظلم شده است، چادرنشینان و شهرنشینان به من ظلم کرده اند و خانه‌ای از اعراب نمانده مگر اینکه تظلم‌خواهی من وارد آن شده است، من پیوسته مظلوم بودم تا اینکه در این جایگاه نشستم. اگر چشم عقیل بن ابی طالب درد می‌گرفت نمی‌گذاشت در چشم او دارو بریزند تا این که نزد من می‌آمدند و در چشم من می‌ریختند با این که من چشم‌درد نداشتم. سپس نامه ای درباره حقی که از او پایمال شده بود نوشت و مرد رفت. مردم سرو صدا کردند و گفتند: به آن دو مرد کنایه زد. پس حسن علیه السلام نزد وی آمد و فرمود: قطعا فهمیده‌ای که دل‌های مردم چقدر از دوستی این دو بهره‌مند شده است. پس خارج شد و فرمود: نماز جماعت بر پاست. مردم جمع شدند پس از منبر بالا رفت و حمد و ثنای الهی را گفت و فرمود: ای مردم جنگ نیرنگ است، پس اگر از من بشنوید می گویم: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را فرمود. به خدا سوگند اگر از آسمان به خاک بیفتم برای من دوست داشتنی‌تر است از اینکه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله یک دروغ ببندم آنگاه که به شما این حدیث را گفتم که جنگ فریب کاری است. سپس چیز دیگری ذکر فرمود، آنگاه مردی که سرش با رمّانه منبر مساوی بود گفت: من از دو و سه بیزارم. امیر مؤمنین علیه السلام به او رو کرد و فرمود: علم را در غیر زمانش دریدی، به راستی تو دریده شدی همان طور که آن را دریدی، هنگامی که پسر سمیّه (ابن زیاد) آمد او را گرفت و شکمش را درید و بالای او سنگ پر کرد و به دارش آویخت. – . در منبع چاپ شده موجود نیست –

**[ترجمه]

«۶»

کا، [الکافی] عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: دَخَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام الْمَسْجِدَ فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ كَئِيبٍ حَزِينٍ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَا لَكَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أُصِبْتُ بِأَبِي وَ أَخِي وَ أَخْشَى أَنْ أَكُونَ قَدْ وَجِلْتُ (۳) فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عَلَيْكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الصَّبْرِ تَقْدَمُ عَلَيْهِ غَداً وَ الصَّبْرُ فِي الْأُمُورِ بِمَنْزِلَةِ الرَّأْسِ مِنَ الْجَسَدِ فَإِذَا فَارَقَ الرَّأْسُ الْجَسَدَ فَسَدَ الْجَسَدُ وَ إِذَا فَارَقَ الصَّبْرُ الْأُمُورَ فَسَدَتِ الْأُمُورُ(۴).

**[ترجمه]کافی: امیرالمؤمنین علیه السلام وارد مسجد شد و ناگهان دید که مردی ناراحت در آستانه در مسجد نشسته است، به او فرمود: چه شده است؟ گفت: ای امیرالمؤمنین پدر و برادرم را از دست داده ام و می ترسم که زهله ام به خاطر مصیبت وارده بر من پاره شود. حضرت به او فرمود: تقوی و صبر الهی پیشه کن و فردا بر آن وارد می‌شوی، صبر در کارها به منزله سر در بدن است پس هنگامی که سر از تن جدا شود جسم نابود می گردد و اگر صبر در کارها نباشد آن کارها بیهوده و تباه می گردند. - . اصول کافی (جزء دوم از چاپ جدید): ۹۰ -

**[ترجمه]

«۷»

کا، [الکافی] الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَلَمَةَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: اجْتَمَعَ عِيدَانِ عَلَى عَهْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَخَطَبَ النَّاسَ ثُمَّ قَالَ هَذَا يَوْمٌ اجْتَمَعَ فِيهِ عِيدَانِ فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُجَمِّعَ مَعَنَا فَلْيَفْعَلْ وَ مَنْ

۱- ۱. أی یصبون فی عینه الدواء.

۲- ۲. لم نجده فی المصدر المطبوع.

۳- ۳. أی انی اخاف أن ینشق مرارتی لاجل المصیبه الوارده علی.

۴- ۴. أصول الکافی(الجزء الثانی من الطبعه الحدیثه): ۹۰.

لَمْ يَفْعَلْ فَإِنَّ لَهُ رُخْصَةً(۱).

**[ترجمه]کافی: دو عید در دوران خلافت علی علیه السلام در یک روز قرار گرفتند. حضرت بر مردم خطبه خواند و فرمود: این روزی است که دو عید در آن جمع شده اند، پس هر کس دوست دارد در جمع ما باشد بیاید و هر کس نمی خواهد می تواند برود. - . فروع کافی (جزء سوم از چاپ جدید): ۴۶۱ -

**[ترجمه]

«۸»

ختص، [الإختصاص] رُوِیَ: أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام کَانَ قَاعِداً فِی الْمَسْجِدِ وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالُوا لَهُ حَدِّثْنَا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ- فَقَالَ لَهُمْ وَیْحَكُمْ إِنَّ كَلَامِی صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا یَعْقِلُهُ إِلَّا الْعَالِمُونَ قَالُوا لَا بُدَّ مِنْ أَنْ تُحَدِّثَنَا قَالَ قُومُوا بِنَا فَدَخَلَ الدَّارَ فَقَالَ أَنَا الَّذِی عَلَوْتُ فَقَهَرْتُ أَنَا الَّذِی أُحْیِی وَ أُمِیتُ أَنَا الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ فَغَضِبُوا وَ قَالُوا كَفَرَ وَ قَامُوا فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام لِلْبَابِ یَا بَابُ اسْتَمْسِكْ عَلَیْهِمْ فَاسْتَمْسَكَ عَلَیْهِمُ الْبَابُ فَقَالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنَّ كَلَامِی صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا یَعْقِلُهُ إِلَّا الْعَالِمُونَ تَعَالَوْا أُفَسِّرْ لَكُمْ أَمَّا قَوْلِی أَنَا الَّذِی عَلَوْتُ فَقَهَرْتُ فَأَنَا الَّذِی عَلَوْتُكُمْ بِهَذَا السَّیْفِ فَقَهَرْتُكُمْ حَتَّى آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَمَّا قَوْلِی أَنَا أُحْیِی وَ أُمِیتُ فَأَنَا أُحْیِی السُّنَّةَ وَ أُمِیتُ الْبِدْعَةَ وَ أَمَّا قَوْلِی أَنَا الْأَوَّلُ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ أَسْلَمَ وَ أَمَّا قَوْلِی أَنَا الْآخِرُ فَأَنَا آخِرُ مَنْ سَجَّى عَلَى النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله ثَوْبَهُ وَ دَفَنَهُ وَ أَمَّا قَوْلِی أَنَا الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ فَأَنَا عِنْدِی عِلْمُ الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ قَالُوا فَرَّجْتَ عَنَّا فَرَّجَ اللَّهُ عَنْكَ. (۲)

۱- ۱. فروع الكافی(الجزء الثالث من الطبعه الحدیثه): ۴۶۱.

۲- ۲. الاختصاص: ۱۶۳.

**[ترجمه]اختصاص: امیرالمؤمنین علیه السلام به همراه تعدادی از صحابه در مسجد نشسته بود. آن ها به حضرت گفتند: ای امیرالمؤمنین با ما سخن بگو. حضرت فرمود: وای بر شما سخن من بر شما سخت و دشوار است و جز عالمان آن را نمی فهمند. گفتند: باید برای ما سخن بگویی. فرمود: با من بیایید آن گاه وارد خانه شد و فرمود: من کسی هستم که بالا رفتم و مقهور ساختم، من کسی هستم که زنده می کنم و می میرانم، من اول و آخر و ظاهر و باطن هستم. آن ها خشمگین شده و گفتند: این سخنان کفر است و بلند شدند. علی علیه السلام به در فرمود: ای در آن ها را بگیر. پس در، آن ها را گرفت. سپس فرمود: آیا به شما نگفتم که سخن سخت و دشوار است و جز عالمان آن ها را نمی فهمند؟ بیاید تا تفسیر آن ها را به شما بگویم. امّا این که گفتم من کسی هستم که بالا بردم و مقهور ساختم، یعنی این که من شما را با این شمشیر بالا برده و مغلوبتان ساختم تا به خدا و رسولش ایمان آورید و مراد از این که من زنده می کنم و می میرانم یعنی این که من سنت را زنده کرده و بدعت را از بین می برم و این که من اول هستم یعنی من اولین کسی هستم که به خدا ایمان آوردم و اسلام آوردم و من آخر هستم یعنی من آخرین کسی هستم که پیامبر صلی الله علیه و آله را - با لباسش - کفن کردم و دفن نمودم و من ظاهر و باطن هستم یعنی این که من علم ظاهر و باطن دارم. آن ها گفتند: آسوده خاطرمان ساختی، خداوند تو را آسوده گرداند. - اختصاص: ۱۶۳ -

**[ترجمه]

أبواب وفاته صلوات الله علیه

باب ۱۲۶ إخبار الرسول صلی الله علیه و آله بشهادته و إخباره صلوات الله علیه بشهاده نفسه

اشاره

أقول: قد مضی فی خطبته علیه السلام: عند وصول خبر الأنبار إلیه أما و الله لوددت أن ربی قد أخرجنی من بین أظهرکم إلی رضوانه و إن المنیه لترصدنی فما یمنع أشقاها أن یخضبها و ترک یده علی رأسه و لحیته عهدا عهده إلی النبی الأمی وَ قَدْ خابَ مَنِ افْتَری و نجا من اتقی وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنی.

**[ترجمه]می گویم: هنگامی که اخبار انبار به حضرت رسید این خطبه را خواند: به خدا سوگند دوست دارم که پروردگارم مرا از بین شما به بهشتش درآورد و مرگ مرا فرا بگیرد، پس چه چیز مانع شقی ترین امت شده که آن را با خون خضاب کند؟ آنگاه دستش را بر سر و ریش مبارکش کشید این پیشامد موافق با پیمانی است که پیامبر امی آن را از من تعهد گرفته است، و کسی که افترا و بهتان زد محروم گشت و هر کس تقوا پیشه کرد نجات یافت و به عاقبت خیر ایمان آورد.

**[ترجمه]

الأخبار

«۱»

ن، [عيون أخبار الرضا عليه السلام] لی، [الأمالی] للصدوق الطَّالَقَانِیُّ عَنْ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْفَضَّالِ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام: فِی خُطْبَةِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فِی فَضْلِ شَهْرِ رَمَضَانَ فَقَالَ علیه السلام فَقُمْتُ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِی هَذَا الشَّهْرِ فَقَالَ یَا أَبَا الْحَسَنِ أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ فِی هَذَا الشَّهْرِ الْوَرَعُ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ بَکَی فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا یُبْکِیکَ فَقَالَ یَا عَلِیُّ أَبْکِی لِمَا یُسْتَحَلُّ مِنْکَ فِی هَذَا الشَّهْرِ کَأَنِّی بِکَ وَ أَنْتَ تُصَلِّی لِرَبِّکَ وَ قَدِ انْبَعَثَ أَشْقَی الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ شَقِیقُ عَاقِرِ نَاقَةِ ثَمُودَ فَضَرَبَکَ ضَرْبَةً عَلَی قَرْنِکَ فَخَضَبَ مِنْهَا لِحْیَتَکَ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ وَ ذَلِکَ فِی سَلَامَةٍ مِنْ دِینِی فَقَالَ صلی الله علیه و آله فِی سَلَامَةٍ مِنْ دِینِکَ ثُمَّ قَالَ صلی الله علیه و آله یَا عَلِیُّ مَنْ قَتَلَکَ فَقَدْ قَتَلَنِی وَ مَنْ أَبْغَضَکَ فَقَدْ أَبْغَضَنِی وَ مَنْ سَبَّکَ فَقَدْ سَبَّنِی لِأَنَّکَ مِنِّی کَنَفْسِی رُوحُکَ مِنْ رُوحِی وَ طِینَتُکَ مِنْ طِینَتِی إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَنِی وَ إِیَّاکَ وَ اصْطَفَانِی وَ إِیَّاکَ وَ اخْتَارَنِی لِلنُّبُوَّةِ وَ اخْتَارَکَ

لِلْإِمَـامَهِ فَمَنْ أَنْكَرَ إِمَامَتَـكَ فَقَـدْ أَنْكَرَ نُبُوَّتِی یَا عَلِیُّ أَنْتَ وَصِیِّی وَ أَبُو وُلْدِی وَ زَوْجُ ابْنَتِی وَ خَلِیفَتِی عَلَی أُمَّتِی فِی حَیَاتِی وَ بَعْدَ مَوْتِی أَمْرُکَ أَمْرِی وَ نَهْیُکَ نَهْیِی أُقْسِمُ بِالَّذِی بَعَثَنِی بِالنُّبُوَّهِ وَ جَعَلَنِی خَیْرَ الْبَرِیَّهِ إِنَّکَ لَحُجَّهُ اللَّهِ عَلَی خَلْقِهِ وَ أَمِینُهُ عَلَی سِرِّهِ وَ خَلِیفَتُهُ عَلَی عِبَادِهِ (۱).

**[ترجمه]عیون اخبار رضا علیه السـلام، امالی صـدوق: امام رضا علیه السـلام از اجدادش نقل فرمود: علی علیه السـلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله در باب فضیلت ماه رمضان خطبه می خواند که من برخاسته و گفتم: ای رسول خدا برترین اعمال در این ماه چیست؟ پیامبر فرمود: ای علی، برترین اعمال در این ماه پرهیز از محارم خدا عزوجل است سپس گریه کرد. گفتم: ای رسول خـدا چه چیز باعث گریه شـما شـد؟ فرمود: ای علی گریه ام به خاطر حادثه ناگواری است که در همین ماه برایت اتفاق می افتد گویا می بینم که تو در نماز هستی و شخصـی که شقی ترین افرد از گذشتگان و آیندگان و برابر پی کننده شتر صالح ثمود می باشد با ضـربتش بر فرق تو می زند و محاسـنت با خون خضاب می گردد. امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: ای رسول خدا، آیا در آن هنگام دین من سلامت خواهد بود؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری سپس فرمود: ای علی هر کس تو را بکشـد مرا کشـته است و هر کس با تو دشـمنی کنـد با من دشـمنی کرده است، و هر کس به تو دشـنام دهد به من دشـنام داده است چون تو برایم بهماننـد خودم هسـتی و روح تو از روح من است و طینت و سرشـتت از طینت و سـرشت من، خداونـد بلند مرتبه مرا به همراه تو آفریـد و مرا به همراه تو برگزیـد، و مرا برای پیـامبری و تو را برای امـامت برگزیـد، هر کس امـامت تو را انکـار کنـد نبوت و پیامبری مرا انکار کرده است. ای علی! تو وصـی من و پـدر فرزنـدان من و داماد و جانشـین من در امتم در زمان حیات و بعد از مرگم هستی؛ دسـتور تو دستور من است و نهی تو نهی من، قسم به کسی که مرا به پیامبری مبعوث کرد و مرا بهترین خلق قرار داد تو حجت خداوند بر خلقش و امانت دار او بر رازها و جانشینش برای بندگانش هستی. - . عیون اخبار ۱۶۳ - ۱۶۵. امالی صدوق ۵۷ و ۵۸ -

**[ترجمه]

«۲»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السـلام] أَبِی عَنْ سَـعْدٍ عَنِ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ الْحَکَمِ بْنِ مِسْکِینٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام(۲) قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْیَهُودِ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السـلام فَسَأَلَهُ عَنْ أَشْیَاءَ إِلَی أَنْ قَالَ کَمْ یَعِیشُ وَصِیُّ نَبِیِّکُمْ بَعْدَهُ قَـالَ ثَلَاثِینَ سَـنَهً قَالَ ثُمَّ مَهْ یَمُوتُ أَوْ یُقْتَلُ قَالَ یُقْتَلُ یُضْـرَبُ (۳) عَلَی قَرْنِهِ فَتُخْضَبُ لِحْیَتُهُ قَـالَ صَـدَقْتَ وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَبِخَـطِّ هَارُونَ وَ إِمْلَاءِ مُوسَی علیه السلام الْخَبَرَ(۴).

**[ترجمه]عیون اخبار رضا علیه السلام: از امام باقر علیه السلام نقل است: مردی از علمای یهودی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و از مسأله ای چند سؤال نمود تا اینکه گفت: جانشین پیامبرتان بعد از چند سال زنده می ماند؟ حضرت فرمود: سی سال، گفت: سـرانجام می میرد یـا کشـته می شود؟ فرمود: با ضـربه ای که به فرق سـرش زده می شود کشـته می شود و محاسـنش با خون خضاب می گردد؟ یهودی گفت، راست گفتی به خـدا سوگنـد آن با خط هارون و املای موسـی است. ادامه روایت - . عیون اخبار: ۳۱ و ۳۲ -

**[ترجمه]

«۳»

ما، [الأمالی] للشیخ الطوسی بِإِسْنَادِهِ أَخِی دِعْبِلٍ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ: خَطَبَ النَّاسَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بِالْکُوفَهِ فَقَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ الْحَقَّ قَدْ غَلَبَهُ الْبَاطِلُ وَ لَیُغْلَبَنَّ الْبَاطِلُ عَمَّا قَلِیلٍ أَیْنَ أَشْقَاکُمْ أَوْ قَالَ شَقِیُّکُمْ شَکَّ أَبِی هَذَا فَوَ اللَّهِ لَیَضْرِبَنَّ هَذِهِ فَلَیَخْضِبَنَّهَا مِنْ هَذِهِ وَ أَشَارَ بِیَدِهِ إِلَی هَامَتِهِ وَ لِحْیَتِهِ (۵).

**[ترجمه]امالی طوسی: امام رضا علیه السلام از اجدادش نقل فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه بر مردم خطبه خواند و فرمود: ای جماعت! باطل بر حق غلبه پیدا کرده است و به زودی باطل مغلوب خواهد گشت، شقی ترین شما کجاست؟ یا فرمود: شقی شما کجاست؟ - پدرم در این شک کرد - به خدا سوگند او این را خواهد زد و با خون این خضاب خواهد کرد در حالی که با دستش به سر و ریش مبارکش اشاره کرد. -. أمالی شیخ طوسی: ۲۳۲ -

**[ترجمه]

«۴»

ما، [الأمالی] للشیخ الطوسی أَبُو عُمَرَ عَنِ ابْنِ عُقْدَهَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ (۶) عَنْ هُبَیْرَهَ ابْنِ مَرْیَمَ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام یَقُولُ وَ مَسَحَ لِحْیَتَهُ مَا یَحْبِسُ أَشْقَاهَا أَنْ یَخْضِبَهَا عَنْ أَعْلَاهَا بِدَمٍ (۷).

**[ترجمه]أمالی طوسی: هبیره بن مریم گفت: از علی علیه السلام شنیدم در حالی که بر محاسنش دست می کشید گفت: چه چیز مانع می شود تا شقی ترین امت والاترین امت را به خون خودش خضاب کند؟ - .أمالی شیخ طوسی: ۱۶۷ -

**[ترجمه]

«۵»

ل، [الخصال]: فِی خَبَرِ الْیَهُودِیِّ الَّذِی سَأَلَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَمَّا فِیهِ مِنْ خِصَالِ الْأَوْصِیَاءِ قَالَ علیه السلام قَدْ وَفَیْتُ سَبْعاً وَ سَبْعاً یَا أَخَا الْیَهُودِ وَ بَقِیَتِ الْأُخْرَی وَ أُوشِکُ

۱- ۱. عیون الأخبار: ۱۶۳- ۱۶۵. أمالی الصدوق: ۵۷ و ۵۸.

۲- ۲. فی المصدر: عن جعفر بن محمّد.

۳- ۳.«: و یضرب.

۴- ۴. عیون الأخبار: ۳۱ و ۳۲.

٥- ٥. أمالی الشیخ: ٢٣٢.
٦- ٦. فی المصدر: ابن إسحاق.
٧- ٧. أمالی الشیخ: ١٦٧.

بِهَا فَكَأَنْ قَدْ فَبَكَى أَصْحَابُ عَلِيٍّ علیه السلام وَ بَكَى رَأْسُ الْيَهُودِ وَ قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنَا بِالْأُخْرَى فَقَالَ الْأُخْرَى أَنْ تُخْضَبَ هَذِهِ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَتِهِ مِنْ هَذِهِ وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى هَامَتِهِ قَالَ وَ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ فِي الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ بِالضَّجَّةِ وَ الْبُكَاءِ حَتَّى لَمْ يَبْقَ بِالْكُوفَةِ دَارٌ إِلَّا خَرَجَ أَهْلُهَا فَزَعاً وَ أَسْلَمَ رَأْسُ الْيَهُودِ عَلَى يَدَيْ عَلِيٍّ علیه السلام مِنْ سَاعَتِهِ وَ لَمْ يَزَلْ مُقِيماً حَتَّى قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ أُخِذَ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَأَقْبَلَ رَأْسُ الْيَهُودِ حَتَّى وَقَفَ عَلَى الْحَسَنِ علیه السلام وَ النَّاسُ حَوْلَهُ وَ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ اقْتُلْهُ قَتَلَهُ اللَّهُ فَإِنِّي رَأَيْتُ فِي الْكُتُبِ الَّتِي أُنْزِلَتْ عَلَى مُوسَى علیه السلام أَنَّ هَذَا أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ جُرْماً مِنِ ابْنِ آدَمَ قَاتِلِ أَخِيهِ وَ مِنَ الْغَدَّارِ عَاقِرِ نَاقَةِ ثَمُودَ(۱).

**[ترجمه]خصال: در روایت مرد یهودی که درباره خصلت های اوصیاء از علی علیه السلام سؤال کرد آمده است: علی علیه السلام فرمود: ای برادر یهودی به هفت و هفت وفا کردم و یکی دیگر مانده است و نزدیک است که اتفاق بیافتد. پس یاران حضرت و سران یهود گریستند و گفتند: ای امیرالمؤمنین آن خصلت آخر را بیان نما؟ حضرت اشاره به ریش مبارک خود نمود و فرمود: امتحان آخر آن است که این از این خضاب می گردد و اشاره به ریش و سر مبارک نمود. سپس صدای گریه و ناله مردم در مسجد جامع بالا رفت و در کوفه خانه ای نماند مگر اینکه اهل آن ناله کردند و سردسته ی یهود در همان لحظه نزد علی علیه السلام مسلمان گشت، و پیوسته کنار حضرت بود تا اینکه حضرت به قتل رسید و ابن ملجم لعنه الله دستگیر شد. سر دسته یهود آمد و نزد حسن علیه السلام ایستاد در حالی که مردم اطراف او را گرفته بودند و ابن ملجم نیز در چنگ حضرت بود. او به حسن علیه السلام گفت: بکش این لعین را که خدا او را بکشد، من در کتاب هایی که بر موسی علیه السلام نازل شده است دیدم که این جرمی که او مرتکب شده است نزد خداوند از گناه فرزند آدم که برادرش را کشت و از غدار پی کننده شتر ثمود سنگین تراست. - .خصال ۲، ۲۴ و ۲۵ -

**[ترجمه]

«۶»

شا، [الإرشاد] عَلِيُّ بْنُ الْمُنْذِرِ الطَّرِيقِيُّ عَنْ أَبِي الْفَضْلِ الْعَبْدِيِّ عَنْ مَطَرٍ(۲) عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ عَامِرِ بْنِ وَاثِلَةَ قَالَ: جَمَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام النَّاسَ لِلْبَيْعَةِ فَجَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمٍ الْمُرَادِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ فَرَدَّهُ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثاً ثُمَّ بَايَعَهُ فَقَالَ عِنْدَ بَيْعَتِهِ لَهُ مَا يَحْبِسُ أَشْقَاهَا فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُخْضَبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ وَ رَأْسِهِ فَلَمَّا أَدْبَرَ ابْنُ مُلْجَمٍ مُنْصَرِفاً عَنْهُ قَالَ علیه السلام مُتَمَثِّلًا

اشْدُدْ حَيَازِيمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَاقِيكَ***وَ لَا تَجْزَعْ مِنَ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ

كَمَا أَضْحَكَكَ الدَّهْرُ كَذَاكَ الدَّهْرُ يُبْكِيكَ(۳).

**[ترجمه]ارشاد: امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را برای بیعت جمع کرد، و عبدالرحمن بن ملجم مرادی لعنه الله دو یا سه بار مخالفت کرد و سپس بیعت نمود. امام هنگام بیعت به او فرمود: چه چیز مانع شقی ترین امت است، قسم به کسی که جانم در دست اوست این از این خضاب می شود. آنگاه با دستش را روی ریش و سر مبارکش گذاشت، هنگامی که ابن ملجم

بر گشت حضرت فرمود:

خودت را برای مرگ آماده کن که مرگ به دیدارت می آید.

و از آن ناله مکن هنگامی که در سرزمینت فرود آمد .

همان گونه که روزگار تو را خندانده است، آن چنان نیز تو را به گریه می اندازد. - .ارشاد:۶ -

**[ترجمه]

«۷»

شا، [الإرشاد] ابْنُ مَحْبُوبٍ عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ السَّبِیعِیِّ عَنِ ابْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: أَتَی ابْنُ مُلْجَم أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَبَایَعَهُ فِیمَنْ بَایَعَ ثُمَّ أَدْبَرَ عَنْهُ فَدَعَاهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَتَوَثَّقَ مِنْهُ وَ تَوَکَّدَ عَلَیْهِ أَنْ لَا یَغْدِرَ وَ لَا یَنْکُثَ فَفَعَلَ ثُمَّ أَدْبَرَ عَنْهُ فَدَعَاهُ الثَّانِیَهَ فَتَوَثَّقَ مِنْهُ وَ تَوَکَّدَ عَلَیْهِ أَنْ لَا یَغْدِرَ وَ لَا یَنْکُثَ فَفَعَلَ ثُمَّ أَدْبَرَ عَنْهُ فَدَعَاهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ الثَّالِثَهَ فَتَوَثَّقَ مِنْهُ وَ تَوَکَّدَ عَلَیْهِ أَنْ لَا یَغْدِرَ وَ لَا یَنْکُثَ فَقَالَ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ اللَّهِ

ص: ۱۹۲

۱- ۱. الخصال ۲: ۲۴ و ۲۵.

۲- ۲. فی المصدر: عن فطر.

۳- ۳. الإرشاد: ۶.

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا رَأَيْتُكَ فَعَلْتَ هَذَا بِأَحِدٍ غَيْرِى فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام:

أُرِيدُ حِبَاءَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِى**عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ(۱)

امْضِ يَا ابْنَ مُلْجَمٍ فَوَ اللَّهِ مَا أَرَى أَنْ تَفِيَ بِمَا قُلْتَ (۲).

**[ترجمه]ارشاد: ابن ملجم نزد اميرالمؤمنين عليه السلام آمد و به همراه كسانى كه با آن حضرت بيعت كردند بيعت نمود، آن گاه از حضرت روى گرداند و اميرالمؤمنين او را صدا زد و از او اطمينان گرفت و تأكيد كرد كه پيمان شكنى و بدعهدى نكند. او آن كار را كرد. آنگاه او باز از امام روى گرداند و امام او را خواست و از او اطمينان گرفت و تأكيد كرد كه پيمان شكنى و بدعهدى نكند. پس او آن كار را كرد. سپس از حضرت روى گرداند و اميرالمؤمنين عليه السلام براى بار سوم او را صدا زد و از او اطمينان حاصل كرد و بر او تأكيد كرد كه پيمان نشكند. ابن ملجم لعنه الله گفت: اى اميرالمؤمنين به خدا سوگند من تا به حال نديده ام كه اين كار را غير از من با كسى ديگر انجام دهى. حضرت فرمود: (شعر)

«من خواستار اكرام او هستم و او قصد كشتن مرا دارد، كسى را بياور كه عذر تو را از او بخواهد - او اهل كشتن است و اگر من كشته شوم معذور بوده‌ام -»

اى ابن ملجم برو به خدا سوگند فكر نمى كنم به آنچه گفتى وفا كنى. - .ارشاد:۶ -

**[ترجمه]

«۸»

شا، [الإرشاد] رَوَى أَبُو زَيْدٍ الْأَحْوَلُ عَنِ الْأَجْلَحِ عَنْ أَشْيَاخِ كِنْدَةَ قَالَ: سَمِعْتُهُمْ أَكْثَرَ مِنْ عِشْرِينَ مَرَّةً يَقُولُونَ سَمِعْنَا عَلِيّاً علیه السلام عَلَى الْمِنْبَرِ يَقُولُ مَا يَمْنَعُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَهَا مِنْ فَوْقِهَا بِدَمٍ وَ يَضَعُ يَدَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ (۳).

**[ترجمه]ارشاد: أجلح به نقل از شيوخ كنده گفت: من بيش از بيست بار از آن ها شنيدم كه مى گفتند: ما از على عليه السلام در منبر شنيديم كه فرمود: چه چيز شقى ترين امت را باز مى‌دارد كه آن را از بالاى آن با خون خضاب كند؟ در حالى كه دستش را بر محاسن مباركش مى گذاشت. - .ارشاد:۷ -

**[ترجمه]

«۹»

شا، [الإرشاد] رَوَى عَلِيُّ بْنُ الْحَزَوَّرِ عَنِ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: خَطَبَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي الشَّهْرِ الَّذِى قُتِلَ فِيهِ فَقَالَ أَتَاكُمْ شَهْرُ رَمَضَانَ وَ هُوَ سَيِّدُ الشُّهُورِ وَ أَوَّلُ السَّنَةِ وَ فِيهِ تَدُورُ رَحَى السُّلْطَانِ (۴) أَلَا وَ إِنَّكُمْ حَاجُّوا الْعَامِ صَفّاً وَاحِداً وَ آيَةُ ذَلِكَ أَنِّى لَسْتُ فِيكُمْ قَالَ فَهُوَ يَنْعَى نَفْسَهُ وَ نَحْنُ لَا نَدْرِى (۵).

**[ترجمه]ارشاد: ابن نباته گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام در ماهی که در آن کشته شد بر ما خطبه خواند و فرمود: ماه رمضان که سرور ماه ها و آغاز سال است فرا رسیده و آسیاب سلطنت در آن ماه به چرخ در می آید و همه شما امسال در یک صف واحد به حج می روید و نشانه آن این است که من در میان شما نمی باشم. ابن نباته گفت: حضرت خبر مرگ خود را می داد و ما نمی فهمیدیم. - .ارشاد:۷ -

**[ترجمه]

«۱۰»

کشف، [کشف الغمه] وَ مِنْ مَنَاقِبِ الْخُوارِزْمِيِّ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي سِنَانٍ الدُّؤَلِيِّ: أَنَّهُ عَادَ عَلِيّاً فِي شَكْوَى اشْتَكَاهَا قَالَ فَقُلْتُ لَهُ تُخَوِّفُنَا عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فِي شَكْوَاكَ هَذِهِ فَقَالَ لَكِنِّي وَ اللَّهِ مَا تَخَوَّفْتُ عَلَى نَفْسِي لِأَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله الصَّادِقَ الْمُصَدَّقَ يَقُولُ إِنَّكَ سَتُضْرَبُ ضَرْبَةً هَاهُنَا وَ أَشَارَ إِلَى صُدْغَيْهِ فَيَسِيلُ دَمُهَا حَتَّى يَخْضِبَ لِحْيَتَكَ وَ يَكُونُ صَاحِبُهَا أَشْقَاهَا كَمَا كَانَ عَاقِرُ النَّاقَةِ أَشْقَى ثَمُودَ.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: إِنِّي لَشَاهِدٌ لِعَلِيٍّ وَ قَدْ أَتَاهُ الْمُرَادِيُّ يَسْتَحْمِلُهُ فَحَمَلَهُ ثُمَّ قَالَ شِعْرٌ :

عَذِيرِي مِنْ خَلِيلِي مِنْ مُرَادٍ**أُرِيدُ حِبَاءَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي

ص: ۱۹۳

۱- ۱. قال الزمخشريّ فی اساس البلاغه ص ۲۹۵ بعد نقل البيت و نسبته إلى عمرو بن معدی كرب: معناه هلم من يعذرك منه إن اوقعت به يعنی أنّه أهل للايقاع به فان أوقعت به كنت معذورا.

۲- ۲. الإرشاد: ۶.

۳- ۳. الإرشاد: ۷.

۴- ۴. فی المصدر: الشيطان خ ل.

۵- ۵. الإرشاد: ۷.

كَذَا أَوْرَدَهُ فَخْرُ خُوارِزْمَ وَ الَّذِی نَعْرِفُهُ أَرِیدُ حِبَاءَهُ وَ یُرِیدُ قَتْلِی عَذِیرِی الْبَیْتَ.

ثُمَّ قَالَ هَذَا وَ اللَّهِ قَاتِلِی قَالُوا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَ فَلَا تَقْتُلُهُ قَالَ لَا فَمَنْ یَقْتُلُنِی إِذاً ثُمَّ قَالَ شِعْرٌ:

اشْدُدْ حَیَازِیمَکَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَاقِیکَ**وَ لَا تَجْزَعْ مِنَ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِنَادِیکَ (۱).

**[ترجمه]کشف الغمه: أبوسنان دؤلی از علی علیه السلام در کسالتی که داشت عیادت کرد و به حضرت گفت: ای امیرالمؤمنین ما از این بیماری شما می ترسیم. حضرت فرمود: به خدا سوگند اما من بر خودم نمی ترسم چون از پیامبر صادق و مصدق شنیده ام که فرمود: ضربه ای به این جا خواهد خورد در حالی که به فرق سر حضرت اشاره کرد پس خون جاری می شود تا ریشت از خون خضاب می گردد و کسی که آن ضربه را به تو زده شقی ترین امت خواهد بود همان گونه که پی کننده شتر شقی ترین قوم ثمود بود.

جابر گفت: من علی را دیدم که مرادی نزد او آمد در حالی که از او خواست تا بار او را ببرد، حضرت آن را حمل کرده پس این شعر را گفت:

«من خواستار اکرام او هستم و او قصد کشتن مرا دارد، کسی را بیاور که عذر تو را از او بخواهد - او اهل کشتن است و اگر من کشته شوم معذور بوده‌ام -»

فخر خوارزم نیز بیت (من می خواهم او را اکرام کنم و او قصد کشتن مرا دارد) را آورده است.

سپس فرمود: به خدا سوگند این قاتل من است، گفتند: ای امیرالمؤمنین آیا او را نمی کشی؟ فرمود: نه، پس در این صورت چه کسی مرا بکشد؟ پس این بیت شعر را گفت:

خودت را برای مرگ آماده کن که مرگ به دیدارت می آید، و اگر در منزلت سکنی گزید از آن نهراس. - .کشف الغمه: ۱۲۸ - ۱۳۰ -

**[ترجمه]

بیان

قال الجزری فی حدیث علی علیه السلام أنه قال و هو ینظر إلی ابن ملجم عذیرک من خلیلك من مراد یقال عذیرک من فلان بالنصب أی هات من یعذرک فیه فعیل بمعنی فاعل (۲) و قال فی حدیث علی علیه السلام اشدد حیازیمک للموت فإن الموت لاقیك الحیازیم جمع الحیزوم و هو الصدر و قیل وسطه و هذا الکلام کنایه عن التشمر للأمر و الاستعداد له (۳).

**[ترجمه]جزری گفت: در حدیث علی علیه السلام آمده است که در حالی که ابن ملجم نگاه می‌کرد فرمود: «عزیزك من خلیلك من مراد..» گفته می‌شود عذیرک من فلان با نصب یعنی کسی را بیاور که تو را در آن معذور بدارد، فعیل به معنای

فاعل است. و گفت در حدیث علی علیه السلام: اشدد حیازیمک.. حیازیم جمع حیزوم یعنی سینه و گفته شده وسط آن و این سخن کنایه از آمادگی برای کاری است.

**[ترجمه]

«۱۱»

کنز، [کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره] أَبُو طَاهِرٍ الْمُقَلَّدُ بْنُ غَالِبٍ عَنْ رِجَالِهِ بِإِسْنَادِهِ الْمُتَّصِلِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام: وَ هُوَ سَاجِدٌ يَبْكِي حَتَّى عَلَا نَحِيبُهُ وَ ارْتَفَعَ صَوْتُهُ بِالْبُكَاءِ فَقُلْنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ أَمْرَضَنَا بُكَاؤُكَ وَ أَمَضَّنَا وَ شَجَانَا(۴) وَ مَا رَأَيْنَاكَ قَدْ فَعَلْتَ مِثْلَ هَذَا الْفِعْلِ قَطُّ فَقَالَ كُنْتُ سَاجِداً أَدْعُو رَبِّي بِدُعَاءِ الْخَيْرَاتِ فِي سَجْدَتِي فَغَلَبَنِي عَيْنِي فَرَأَيْتُ رُؤْيَا هَالَتْنِي وَ فَظَعَتْنِي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَائِماً وَ هُوَ يَقُولُ يَا أَبَا الْحَسَنِ طَالَتْ غَيْبَتُكَ فَقَدِ اشْتَقْتُ إِلَى رُؤْيَاكَ وَ قَدْ أَنْجَزَ لِي رَبِّي مَا وَعَدَنِي فِيكَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا الَّذِي أَنْجَزَ لَكَ فِيَّ قَالَ أَنْجَزَ لِي فِيكَ وَ فِي زَوْجَتِكَ وَ ابْنَيْكَ وَ ذُرِّيَّتِكَ فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فِي عِلِّيِّينَ قُلْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ فَشِيعَتُنَا قَالَ

۱- ۱. کشف الغمّه: ۱۲۸- ۱۳۰.

۲- ۲. النهایه ۳: ۷۶.

۳- ۳.« ۱: ۲۷۴. و فیه: التشمیر.

۴- ۴. أمضه الامر: أحرقه و شق علیه. شجا الرجل: أحرقه.

شِيعَتُنَا مَعَنَا وَ قُصُورُهُمْ بِحِذَاءِ قُصُورِنَا وَ مَنَازِلُهُمْ مُقَابِلُ مَنَازِلِنَا قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَمَا لِشِيعَتِنَا فِي الدُّنْيَا قَالَ الْأَمْنُ وَ الْعَافِيَةُ قُلْتُ فَمَا لَهُمْ عِنْدَ الْمَوْتِ قَالَ يُحَكَّمُ الرَّجُلُ فِي نَفْسِهِ وَ يُؤْمَرُ مَلَكُ الْمَوْتِ بِطَاعَتِهِ قُلْتُ فَمَا لِذَلِكَ حَدٌّ يُعْرَفُ قَالَ بَلَى إِنَّ أَشَدَّ شِيعَتِنَا لَنَا حُبّاً يَكُونُ خُرُوجُ نَفْسِهِ كَشُرْبِ أَحَدِكُمْ فِي يَوْمِ الصَّيْفِ الْمَاءَ الْبَارِدَ الَّذِي يَنْتَقِعُ (۱) بِهِ الْقُلُوبُ وَ إِنَّ سَائِرَهُمْ لَيَمُوتُ كَمَا يُغْبَطُ أَحَدُكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ كَأَقَرِّ مَا كَانَتْ عَيْنُهُ بِمَوْتِهِ (۲).

**[ترجمه]کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره: أبو طاهر مقلد بن غالب با اسنادش گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام در سجده بود و گریه می کرد تا اینکه ناله و صدای گریه اش بلند شد. ما گفتیم: ای امیرالمؤمنین گریه ات ما را بیمار و ناراحت و غمگین ساخت، ما هرگز از شما سراغ نداشتیم که این چنین گریه کنید. امام فرمود: من در سجده بودم و در آن نزد پروردگارم دعای خیر می کردم، آن گاه خواب چشمانم را ربود و خوابی دیدم که ترسناک و وحشت زده گشتم. دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده و می گوید: ای علی غیبتت طولانی گشت، من دلم برای دیدنت تنگ شده است، پروردگارم به وعده ای که نسبت به تو به من داده بود عمل کرد. من گفتم: ای رسول خدا، خداوند چه چیز نسبت به من به شما وعده کرد؟ فرمود: او به من وعده کرد که جایگاه تو و همسر و دو پسر و خانواده تو در درجات والا در علیین خواهد بود. من گفتم: ای رسول خدا پدر و مادرم فدای شما باد پس شیعیان ما چه می شوند؟ فرمود: شیعیان ما با ما هستند، قصرها و منازل آن ها مقابل قصرها و منازل ماست. گفتم: ای رسول خدا شیعیان ما در دنیا چه بهره ای می‌برند؟ فرمود: امنیت و سلامتی. گفتم: موقع مرگ چطور؟ فرمود: او برای خود تصمیم می گیرد و به فرشته مرگ دستور اطاعتش را می دهد. گفتم: آیا حد مشخصی دارد؟ فرمود: مرگ عاشق ترین شیعیان ما مانند این است که یکی از شما در تابستان آب سردی می نوشد که دل ها با آن جلا می یابد، و مرگ بقیه آن ها مانند این است که یکی از شما در بستر خود غبطه بخورد مانند بیشترین زمانی که چشمش با مرگ روشن شود. - .نسخه خطی است. -

**[ترجمه]

«۱۲»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب رُوِيَ: أَنَّهُ جَرَحَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وُدٍّ رَأْسَ عَلِيٍّ علیه السلام يَوْمَ الْخَنْدَقِ- فَجَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَشَدَّهُ وَ نَفَثَ فِيهِ فَبَرَأَ وَ قَالَ أَيْنَ أَكُونُ إِذَا خُضِبَتْ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ (۳).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: عمروبن عبدود سر مبارک علی علیه السلام را در جنگ خندق شکافت و حضرت به خدمت پیامبر برگشت، ایشان به دست مبارک آن جراحت را بست و بر آن دمید و در همان لحظه بهبود یافت. پس فرمود: من کجا خواهم بود هنگامی که این ریش تو را به این خون سرت خضاب می کنند؟ - .در منبع مذکور موجود نیست. -

**[ترجمه]

«۱۳»

د، [العدد القويه] فِی کِتَابِ تَذْکِرَهِ الْخَوَاصِّ لِیُوسُفَ الْجَوْزِیِّ قَالَ أَحْمَدُ فِی الْفَضَائِلِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: یَا عَلِیُّ أَ تَدْرِی مَنْ أَشْقَی الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ مَنْ یَخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ یَعْنِی لِحْیَتَهُ مِنْ هَامَتِهِ.

قَالَ الزُّهْرِیُّ: کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَسْتَبْطِئُ الْقَاتِلَ فَیَقُولُ مَتَی یُبْعَثُ أَشْقَاهَا وَ قَالَ قَدِمَ وَفْدٌ مِنَ الْخَوَارِجِ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَهِ فِیهِمْ رَجُلٌ یُقَالُ لَهُ الْجَعْدُ بْنُ نَعْجَهَ فَقَالَ لَهُ یَا عَلِیُّ اتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّکَ مَیِّتٌ فَقَالَ لَهُ بَلْ أَنَا مَقْتُولٌ بِضَرْبَهٍ عَلَی هَذَا فَتُخْضَبُ هَذِهِ یَعْنِی لِحْیَتَهُ مِنْ رَأْسِهِ عَهْدٌ مَعْهُودٌ وَ قَضَاءٌ مَقْضِیٌّ وَ قَدْ خابَ مَنِ افْتَری.

وَ عَنْ فَضَالَهَ بْنِ أَبِی فَضَالَهَ الْأَنْصَارِیِّ وَ کَانَ أَبُو فَضَالَهَ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ قُتِلَ بِصِفِّینَ مَعَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ فَضَالَهُ: خَرَجْتُ مَعَ أَبِی فَضَالَهَ عَائِداً أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام مِنْ مَرَضٍ أَصَابَهُ بِالْکُوفَهِ فَقَالَ لَهُ أَبِی مَا یُقِیمُکَ هَاهُنَا بَیْنَ أَعْرَابِ جُهَیْنَهَ تُحْمَلُ إِلَی الْمَدِینَهِ فَإِنْ أَصَابَکَ أَجَلُکَ وَلِیَکَ أَصْحَابُکَ وَ صَلَّوا

ص: ۱۹۵

۱- ۱. ینتفع خ ل.

۲- ۲. مخطوط. و فی(ک): کما قرت عینه ما کانت عنه بموته. لکنه مصحف.

۳- ۳. لم نظفر به فی المصدر.

عَلَيْکَ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَهِدَ إِلَيَّ أَنْ لَا أَمُوتَ حَتَّی تُخْضَبَ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ أَیْ لِحْيَتُهُ مِنْ هَامَتِهِ.

وَ ذَکَرَ ابْنُ سَعْدٍ فِی الطَّبَقَاتِ: أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لَمَّا جَاءَ ابْنُ مُلْجَمٍ وَ طَلَبَ مِنْهُ الْبَيْعَهَ طَلَبَ مِنْهُ فَرَساً أَشْقَرَ فَحَمَلَهُ عَلَيْهِ فَرَکِبَهُ فَأَنْشَدَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُ حِبَاءَهُ الْبَيْتَ.

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدَهَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: مَا يَحْبِسُ أَشْقَاکُمْ أَنْ يَجِی ءَ فَيَقْتُلَنِی اللَّهُمَّ إِنِّی قَدْ سَئِمْتُهُمْ وَ سَئِمُونِی فَأَرِحْهُمْ مِنِّی وَ أَرِحْنِی مِنْهُمْ قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ- أَخْبِرْنَا بِالَّذِی يَخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ نُبِيدُ عَشِيرَتَهُ فَقَالَ إِذاً وَ اللَّهِ تَقْتُلُونَ بِی غَيْرَ قَاتِلِی (۱).

**[ترجمه]عدد: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی آیا می دانی شقی ترین گذشتگان و آیندگان کیست؟ گفتم: خداوند و رسولش آگاه ترند، فرمود: کسی که این را از این خضاب کند یعنی ریشش را از خون سرش.

زهری گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام منتظر قاتلش بود و می فرمود: شقی ترین این امت کی بر می خیزد؟ آنگاه هیئتی از خوارج از اهل بصره آمدند که در بین آن ها شخصی به نام جعد بن نجعه بود و به حضرت گفت: ای علی تقوای الهی پیشه کن که تو می میری، حضرت به او فرمود: بلکه من با ضربه ای بر این کشته می شوم و این خضاب می شود یعنی ریشش از خون سر مبارکشش، آن عهدی است که با پیامبر بسته ام و قضا و تقدیری حتمی است و هر کس بهتان و افترا زند، گمراه گشته است.

فضاله پسر أبوفضاله انصاری که از اهل بدر بود و در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین شهید شد گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه مریض شد و من با پدرم به عیادت ایشان رفتیم. پدرم به حضرت گفت: علت ماندن شما در کوفه در بین اعراب جهینه چیست؟ به سوی مدینه رهسپار شوید، اگر اجلتان در رسید یارانتان تکفین و غسلتان را بر عهده می گیرند و برایتان نماز می خوانند. حضرت فرمود: رسول خدا با من عهد و میثاق بسته که از دنیا نروم مگر آن که این از این خضاب گردد یعنی ریش مبارکش از سرش.

ابن سعد در طبقات گفت: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام نزد ابن ملجم آمده و از او طلب بیعت کرد، ابن ملجم از ایشان اسبی سفید - بور - خواست. حضرت آن را آورد و سوار بر آن شد آنگاه امیرالمؤمنین این بیت «ارید حبائه...من می خواهم او را اکرام کنم» را خواند.ادامه بیت محمد بن عبیده گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چه چیز مانع شقی ترین شما می شود که بیاید و مرا بکشد، پروردگارا من از آن ها ملول و بیزار گشته ام و آن ها نیز از من، پس آن ها را از من خلاص کن و مرا از آنان. گفتند: ای امیرالمؤمنین! ما را از کسی که این را از این خضاب می کند باخبرکن تا دودمانش را هلاک کنیم. پس فرمود: به خدا سوگند در این هنگام کسی را خواهید کشت که مرا نکشته است. - . تذکره الخواص:۱۰۱،۱۰۰ -

**[ترجمه]

یر، [بصائر الدرجات] أَبُو مُحَمَّدٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ مُوسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِی الْبِلَادِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: دَخَلَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِی وَفْدِ مِصْرَ الَّذِی أَوْفَدَهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی بَكْرٍ وَ مَعَهُ كِتَابُ الْوَفْدِ قَالَ فَلَمَّا مَرَّ بِاسْمِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ قَالَ أَنْتَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ لَعَنَ اللَّهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ قَالَ نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ- أَمَا وَ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّی لَأُحِبُّكَ قَالَ كَذَبْتَ وَ اللَّهِ مَا تُحِبُّنِی ثَلَاثاً قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَحْلِفُ ثَلَاثَةَ أَيْمَانٍ أَنِّی أُحِبُّكَ وَ تَحْلِفُ ثَلَاثَةَ أَيْمَانٍ أَنِّی لَا أُحِبُّكَ قَالَ وَيْلَكَ أَوْ وَيْحَكَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَرْوَاحَ قَبْلَ الْأَجْسَادِ(۲) بِأَلْفَیْ عَامٍ فَأَسْكَنَهَا الْهَوَاءَ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا هُنَالِكَ ائْتَلَفَ فِی الدُّنْيَا وَ مَا تَنَاكَرَ مِنْهَا هُنَاكَ اخْتَلَفَ فِی الدُّنْيَا وَ إِنَّ رُوحِی لَا تَعْرِفُ رُوحَكَ قَالَ فَلَمَّا وَلَّى قَالَ إِذَا سَرَّكُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى قَاتِلِی فَانْظُرُوا إِلَى هَذَا قَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ أَ وَ لَا تَقْتُلُهُ أَوْ قَالَ نَقْتُلُهُ فَقَالَ مَا أَعْجَبُ مِنْ هَذَا تَأْمُرُونِّی أَنْ أَقْتُلَ قَاتِلِی لَعَنَهُ اللَّهُ (۳).

۱- ۱. تذكره الخواص: ۱۰۰ و ۱۰۱.

۲- ۲. فی المصدر: قبل الأبدان.

۳- ۳. بصائر الدرجات: ۲۴.

**[ترجمه]بصائر الدرجات: یکی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله با هیئت مصری که محمد بن ابوبکر آن ها را فرستاده بود نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد که نامه هیئت هم همراهش بود. هنگامی که حضرت به اسم عبدالرحمن بن ملجم لعنه الله رسید فرمود: تو عبدالرحمنی؟ لعنت خداوند بر عبدالرحمن. گفت: بله ای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند که من شما را دوست دارم. حضرت سه مرتبه فرمود: به خدا سوگند دروغ می گویی، او گفت: من سه مرتبه قسم می خورم که شما را دوست دارم، آیا شما سه مرتبه قسم می خورید که من شما را دوست ندارم؟ علی علیه السلام فرمود: وای بر تو، خداوند ارواح را قبل از دو هزار سال از اجساد خلق کرد و آنها را در هوا سکنی داد، هر کدام از آن ارواح آن هنگام که همدیگر را شناختند در دنیا مأنوس گشتند و هر کدام که آن موقع همدیگر را نشناختند در دنیا با هم اختلاف پیدا کردند. به راستی روح من روح تو را نمی شناسد. هنگامی که ابن ملجم رفت، حضرت فرمود: اگر دیدن قاتلم شما را خوشحال می کند پس به او نگاه کنید. یکی از یاران گفت: آیا او را نمی کشی؟ یا آیا او را نکشیم؟ حضرت فرمود: شگفتا از این کلام، آیا به من می گویید که قاتلم لعنه الله را بکشم. - . بصائر الدرجات: ۲۴ -

**[ترجمه]

بیان

أقتل قاتلی أی من لم یقتلنی و سیقتلنی و الحاصل أن القصاص لا یجوز قبل الفعل أو المعنی أنه إذا کان فی علم الله أنه قاتلی فکیف أقدر علی قتله و إن کان من أسباب عدم القدره عدم مشروعیه القصاص قبل الفعل و عدم صدور ما یخالف الشرع عنه علیه السلام و یرد علیه إشکالات لیس المقام موضع حلها.

**[ترجمه]اقتل قاتلی یعنی کسی که مرا می کشد و مرا خواهد کشت، و نتیجه این که قصاص قبل از جنایت جایز نیست یا معنی این است که اگر در علم خدا آمده است که او قاتل من است پس چطور می‌توانم او را بکشم؟ و اگرچه از اسباب عدم قدرت، عدم مشروعیت قصاص قبل از جنایت و عدم صدور چیزی است که با شرع مخالف است. بر این سخن اشکالاتی وارد است که در اینجا مجال بحث درباره آن ها نیست.

**[ترجمه]

«۱۵»

یر، [بصائر الدرجات] أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ یَرْفَعُهُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ: دَخَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام الْحَمَّامَ فَسَمِعَ صَوْتَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ علیهما السلام قَدْ عَلَا فَقَالَ لَهُمَا مَا لَکُمَا فَدَاکُمَا أَبِی وَ أُمِّی فَقَالا اتَّبَعَکَ هَذَا الْفَاجِرُ فَظَنَنَّا أَنَّهُ یُرِیدُ أَنْ یَضُرَّکَ قَالَ دَعَاهُ وَ اللَّهِ مَا أُطْلَقُ إِلَّا لَهُ (۱).

**[ترجمه]بصائر الدرجات:امیرالمؤمنین علیه السلام وارد حمام شد و سپس صدای حسن و حسین علیهما السلام را شنید که بلند شده است. حضرت به آن دو فرمود: پدر و مادر فدای شما باد چه شده است؟ گفتند: این ستمکار شما را دنبال کرد و ما

گمان کردیم که می خواهد به شما آسیبی بزند. حضرت فرمود: رهایش کنید به خدا سوگند که قاتل من غیر او نخواهد بود.
- . بصائر الدرجات: ۱۴۰ -

**[ترجمه]

«۱۶»

حه، [فرحه الغری] رَأَیْتُ فِی کِتَابٍ عَنْ حَسَنِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ طَحَّالٍ الْمِقْدَادِیِّ قَالَ رَوَی الْخَلَفُ عَنِ السَّلَفِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لِعَلِیٍّ علیه السلام یَا عَلِیُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَرَضَ مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ- عَلَی السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ فَأَوَّلُ مَنْ أَجَابَ مِنْهَا السَّمَاءُ السَّابِعَهُ فَزَیَّنَهَا بِالْعَرْشِ وَ الْکُرْسِیِّ ثُمَّ السَّمَاءُ الرَّابِعَهُ فَزَیَّنَهَا بِالْبَیْتِ الْمَعْمُورِ ثُمَّ السَّمَاءُ الدُّنْیَا فَزَیَّنَهَا بِالنُّجُومِ ثُمَّ أَرْضُ الْحِجَازِ فَشَرَّفَهَا بِالْبَیْتِ الْحَرَامِ ثُمَّ أَرْضُ الشَّامِ فَزَیَّنَهَا(۲) بِبَیْتِ الْمَقْدِسِ ثُمَّ أَرْضُ طَیْبَهَ فَشَرَّفَهَا بِقَبْرِی ثُمَّ أَرْضُ کُوفَانَ فَشَرَّفَهَا بِقَبْرِکَ یَا عَلِیُّ- فَقَالَ لَهُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أُقْبَرُ بِکُوفَانِ الْعِرَاقِ فَقَالَ نَعَمْ یَا عَلِیُّ تُقْبَرُ بِظَاهِرِهَا قَتْلًا بَیْنَ الْغَرِیَّیْنِ وَ الذَّکَوَاتِ الْبِیضِ یَقْتُلُکَ شَقِیُّ هَذِهِ الْأُمَّهِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمٍ فَوَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ نَبِیّاً مَا عَاقِرُ نَاقَهِ صَالِحٍ عِنْدَ اللَّهِ بِأَعْظَمَ عِقَاباً مِنْهُ یَا عَلِیُّ یَنْصُرُکَ مِنَ الْعِرَاقِ مِائَهُ أَلْفِ سَیْفٍ (۳).

**[ترجمه]فرحه الغری: روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای علی حق تعالی محبت ما اهل بیت را بر آسمان ها و زمین عرضه کرد پس اولین آسمانی که اجابت کرد آسمان هفتم بود. حق تعالی آن را به عرش و کرسی زینت داد؛ بعد از آن آسمان چهارم اجابت نمود، پس آن را به بیت المعمور زینت بخشید. سپس آسمان دنیا اجابت نمود که آن را با ستاره‌ها زینت بخشید. پس زمین حجاز اجابت نمود، پس آن را به خانه کعبه مزین گردانید، بعد از آن زمین شام اجابت کرد، آن را به بیت المقدس زینت داد پس از آن زمین طیبه - مدینه - اجابت نمود آن را به مقبره من شرف بخشید، پس زمین کوفان اجابت کرد، ای علی آن را به مقبره تو شرف داد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای رسول خدا آیا من در کوفان عراق مدفون خواهم شد؟ فرمود: بله ای علی، تو کشته شده و در بیرون آن بین الغریین و ذکوات البیض - نجف و تل های سفید - مدفون خواهی شد. شقی این امت عبدالرحمن بن ملجم تو را به قتل می رساند. سوگند به حق خداوندی که مرا به پیغمبری مبعوث کرد پی کننده ناقه صالح نزد حق تعالی مجازاتش از او بیشتر نیست، ای علی از عراق صد هزار شمشیر تو را حمایت می کند. - .فرحه الغری: ۱۸ و ۱۹ -

**[ترجمه]

«۱۷»

یج، [الخرائج و الجرائح] مِنْ مُعْجِزَاتِهِ علیه السلام مَا رُوِیَ عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِیرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ مُزَیْنَهَ قَالَ: کُنْتُ جَالِساً عِنْدَ عَلِیٍّ علیه السلام فَأَقْبَلَ إِلَیْهِ قَوْمٌ مِنْ مُرَادٍ وَ مَعَهُمُ ابْنُ مُلْجَمٍ قَالُوا:

١- ١. بصائر الدرجات: ١۴٠.

٢- ٢. فشرفها خ ل.

٣- ٣. فرحه الغريّ: ١٨ و ١٩.

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ طَرَأَ عَلَيْنَا وَ لَا وَ اللَّهِ مَا جَاءَنَا زَائِراً وَ لَا مُنْتَجِعاً(۱) وَ إِنَّا لَنَخَافُهُ عَلَيْکَ فَاشْدُدْ يَدَکَ بِهِ (۲) فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام اجْلِسْ فَنَظَرَ فِي وَجْهِهِ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ أَ رَأَيْتَکَ إِنْ سَأَلْتُکَ عَنْ شَيْ ءٍ وَ عِنْدَکَ مِنْهُ عِلْمٌ هَلْ أَنْتَ مُخْبِرِي عَنْهُ قَالَ نَعَمْ وَ حَلَّفَهُ عَلَيْهِ فَقَالَ أَ كُنْتَ تُرَاضِعُ الْغِلْمَانَ وَ تَقُومُ عَلَيْهِمْ فَكُنْتَ إِذَا جِئْتَ فَرَأَوْکَ مِنْ بَعِيدٍ قَالُوا قَدْ جَاءَنَا ابْنُ رَاعِيَةِ الْكِلَابِ قَالَ اللَّهُمَّ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ مَرَرْتَ بِرَجُلٍ وَ قَدْ أَيْفَعْتَ فَنَظَرَ إِلَيْکَ وَ أَحَدَّ النَّظَرَ فَقَالَ أَشْقَى مِنْ عَاقِرِ نَاقَةِ ثَمُودَ قَالَ نَعَمْ قَالَ قَدْ أَخْبَرَتْکَ أُمُّکَ أَنَّهَا حَمَلَتْ بِکَ فِي بَعْضِ حَيْضِهَا فَتَعْتَعَ هُنَيْهَةً ثُمَّ قَالَ نَعَمْ قَدْ حَدَّثَتْنِي بِذَلِکَ وَ لَوْ كُنْتُ كَاتِماً شَيْئاً لَكَتَمْتُکَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام قُمْ فَقَامَ ثُمَّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ إِنَّ قَاتِلَکَ شِبْهُ الْيَهُودِيِّ بَلْ هُوَ يَهُودِيٌّ.

وَ مِنْهَا مَا تَوَاتَرَتْ بِهِ الرِّوَايَاتُ مِنْ نَعْيِهِ نَفْسَهُ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ أَنَّهُ يَخْرُجُ مِنَ الدُّنْيَا شَهِيداً مِنْ قَوْلِهِ: وَ اللَّهِ لَيَخْضِبَنَّهَا مِنْ فَوْقِهَا يُومِئُ إِلَى شَيْبَتِهِ مَا يَحْبِسُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَهَا بِدَمٍ وَ قَوْلُهُ أَتَاكُمْ شَهْرُ رَمَضَانَ وَ فِيهِ تَدُورُ رَحَى السُّلْطَانِ أَلَا وَ إِنَّكُمْ حَاجُّوا الْعَامِ صَفّاً وَاحِداً وَ آيَةُ ذَلِکَ أَنِّي لَسْتُ فِيكُمْ وَ كَانَ يُفْطِرُ فِي هَذَا الشَّهْرِ لَيْلَةً عِنْدَ الْحَسَنِ وَ لَيْلَةً عِنْدَ الْحُسَيْنِ وَ لَيْلَةً عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ زَوْجِ زَيْنَبَ بِنْتِهِ لِأَجْلِهَا لَا يَزِيدُ عَلَى ثَلَاثِ لُقَمٍ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِکَ فَقَالَ يَأْتِينِي أَمْرُ اللَّهِ وَ أَنَا خَمِيصٌ إِنَّمَا هِيَ لَيْلَةٌ أَوْ لَيْلَتَانِ فَأُصِيبَ مِنَ اللَّيْلِ وَ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَى الْمَسْجِدِ فِي لَيْلَةٍ ضَرَبَهُ الشَّقِيُّ فِي آخِرِهَا فَصَاحَ الْإِوَزُّ فِي وَجْهِهِ وَ طَرَدَهُنَّ النَّاسُ فَقَالَ دَعُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ نَوَائِحُ (۳).

**[ترجمه]خرائج: از معجزات حضرت روایتی است که حنان بن سدیر از مردی از مزینه روایت کرد: من نزد علی علیه السلام نشسته بودم که قومی از مراد که ابن ملجم هم همراه آنان بود نزد حضرت آمدند. گفتند: ای امیر مؤمنین سر زده نزد ما آمد به خدا سوگند او به قصد دیدار و طلب هدیه نزد ما نیامده است و ما از او نسبت به شما هراس داریم پس از او بیعت بگیر. علی علیه السلام به او فرمود: بنشین پس مدت طولانی به چهره او نگاه کرد و فرمود: آیا چیزهایی از تو بپرسم و تو آن ها را بدانی جوابم را می دهی؟ گفت: بله، و بر سر آن سوگند یاد کرد. حضرت فرمود: آیا در کودکی هنگامی که در میان همسن و سالان خود می‌رفتی وقتی از دور می‌آمدی می گفتند: پسر زن سگ چران نزد ما آمد؟ گفت: بله، حضرت فرمود: آیا تو نزد مردی سالخورده رفتی و او به تو نگاه کرد و خیره شد و سپس گفت: شقی تر از پی کننده شتر ثمود؟ گفت: بله، حضرت فرمود: آیا مادرت به تو خبر داد که تو را در حیضش حامله شد؟ او کمی در سخن گفتن به لرزش افتاد و گفت: بله مادرم درباره آن با من صحبت کرده است و اگر تو چیزی را از من پنهان می کردی این مطلب را از تو پنهان می کردم. علی علیه السلام به او فرمود: برخیز، او بلند شد سپس فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: قاتل تو شبیه یهودی بلکه یهودی است.

از دیگر معجزاتی که روایات متعددی در باره آن ها وجود دارد خبر دادن حضرت از شهادت خودشان است و اینکه شهید می‌شوند و دنیا را ترک می‌کنند که فرمود: به خدا سوگند آن از بالایش خضاب می گردد - در حالی که به ریش مبارک اشاره می کرد - و چه چیز مانع شقی ترین امت شده است که این را از خون خضاب کند؟ و ماه رمضان فرا رسید و در آن آسیاب قدرت به حرکت در می آید، آگاه باشید که شما امسال به یک طریقه و مرام به حج می روید و نشانه آن این است که من در بین شما نمی باشم، حضرت در این ماه شبی نزد حسن و شبی نزد حسین و شبی نزد عبدالله بن جعفر همسر دخترش زینب افطار می کرد و بیش از سه لقمه بر نمی‌داشت، علت را از ایشان پرسیدند، فرمود: من فقط یک یا دو شب نزد شما هستم و می‌خواهم با شکم خالی امر خداوند مرا در برگیرد و نزد خداوند بروم پس همان شب به شهادت رسید در حالی که در پایان شبی که آن ملعون به ایشان ضربت زد به مسجد رفته بود و مرغابیان جلوی ایشان سر و صدا می‌کردند و مردم آن ها را دور

کردند پس حضرت فرمود: آن ها را رها کنید که نوحه سرایانند.

**[ترجمه]

بیان

تراضع الغلمـان لعله من قولهم فلاـن یرضع النـاس أی یسـألهم و فی بعض النسـخ تواضع بالواو من المواضـعه بمعنی الموافقه فی الأمر و یقال:

ص: ۱۹۸

۱- ۱. انتجع فلانا: أتاه طالبا معروفه.

۲- ۲. أی خذ البیعه منه.

۳- ۳. لم نجد الروایتین فی المصدر المطبوع.

تعتع فی الکلام أی تردد من حصر أو عی قوله و فیه تدور رحی السلطان لعل المراد انقضاء الدوران کنایه عن ذهاب ملکه علیه السلام أو هو کنایه عن تغیر الدوله و انقلاب أحوال الزمان و لا یبعد أن یکون فی الأصل الشیطان مکان السلطان و خمص البطن خلا.

و فی الدیوان المنسوب إلیه علیه السلام مخاطبا لابن ملجم لعنه الله.

ألا أیها المغرورفی القول و الوعد**و من حال عن رشد المسالک و القصد(۱).

أقول: قد أثبتنا بعض الأخبار فی کتاب الفتن فی باب إخبار النبی صلی الله علیه و آله بمظلومیتهم علیهم السلام.

**[ترجمه]تراضع الغلمان: شاید از این گفته ایشان باشد که: فلان یرضع الناس یعنی از آنان سئوال می کند. در بعضی نسخه‌ها تواضع است به معنای موافقت در کار. گفته می‌شود: تعتع فی الکلام یعنی مردد شد از گرفتن گلو یا گنگی. «فیه تدور رحی السلطان» شاید منظور انقضای دوران باشد کنایه از از بین رفتن حکومت ایشان صلوات الله علیه یا کنایه از عوض شدن حکومت و دگرگونی احوال زمان باشد و بعید نیست در اصل شیطان به جای سلطان بوده باشد. خمص البطن یعنی خالی بودن آن.

در دیوان منسوب به حضرت، ایشان خطاب به ابن ملجم لعنه الله فرماید:

ای کسی که در گفته و وعده خویش مغرور هستی و ای کسی که از پیمودن راه ها و رفتن باز می‌داری. - . دیوان : ۳۸ -

می گویم: ما برخی روایات را در کتاب الفتن در باب خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از مظلومیت ایشان علیهم السلام ذکر کردیم .

**[ترجمه]

باب ۱۲۷ کیفیه شهادته علیه السلام و وصیته و غسله و الصلاه علیه و دفنه

الأخبار

«۱»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب: قُبِضَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ قَتِیلًا فِی مَسْجِدِ الْکُوفَهِ وَقْتَ التَّنْوِیرِ لَیْلَهَ الْجُمُعَهِ لِتِسْعَ عَشْرَهَ لَیْلَهً مَضَیْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ- عَلَی یَدَیْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُلْجَمٍ الْمُرَادِیِّ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَدْ عَاوَنَهُ وَرْدَانُ بْنُ مُجَالِدٍ مِنْ تَیْمِ الرِّبَابِ وَ شَبِیبُ بْنُ بَجَرَهَ وَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَیْسٍ وَ قَطَامِ بِنْتُ الْأَخْضَرِ فَضَرَبَهُ سَیْفاً عَلَی رَأْسِهِ مَسْمُوماً فَبَقِیَ یَوْمَیْنِ إِلَی نَحْوِ الثُّلُثِ مِنَ اللَّیْلِ وَ لَهُ یَوْمَئِذٍ خَمْسٌ وَ سِتُّونَ سَنَهً فِی قَوْلِ الصَّادِقِ علیه السلام وَ قَالَتِ الْعَامَّهُ ثَلَاثٌ وَ سِتُّونَ سَنَهً عَاشَ مَعَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله بِمَکَّهَ ثَلَاثَ عَشْرَهَ سَنَهً وَ بِالْمَدِینَهِ عَشْرَ سِنِینَ وَ قَدْ کَانَ هَاجَرَ وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ وَ عِشْرِینَ سَنَهً وَ ضَرَبَ بِالسَّیْفِ بَیْنَ یَدَیِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ ابْنُ سِتَّ عَشْرَهَ سَنَهً وَ قَتَلَ الْأَبْطَالَ وَ هُوَ ابْنُ تِسْعَ عَشْرَهَ سَنَهً وَ قَلَعَ بَابَ خَیْبَرَ وَ لَهُ ثَمَانٌ وَ عِشْرُونَ سَنَهً وَ کَانَتْ مُدَّهَ إِمَامَتِهِ ثَلَاثُونَ سَنَهً

۱- ۱. الدیوان: ۳۸. و لا یوجد هذه الفقره فی غیر(ک) من النسخ.

مِنْهَا أَيَّامُ أَبِی بَكْرٍ سَنَتَانِ وَ أَرْبَعَهُ أَشْهُرٍ وَ أَيَّامُ عُمَرَ تِسْعُ سِنِينَ وَ أَشْهُرٌ وَ أَيَّامٌ وَ عَنِ الْفِرْيَابِیِّ عَشْرُ سِنِينَ وَ ثَمَانِيَهُ أَشْهُرٍ وَ أَيَّامُ عُثْمَانَ اثْنَتَا عَشْرَهَ سَنَهً ثُمَّ آتَاهُ اللَّهُ الْحَقَّ خَمْسَ سِنِينَ وَ أَشْهُراً وَ كَانَ عليه السلام أَمَرَ بِأَنْ يُخْفَى قَبْرُهُ لِمَا عَرَفَ مِنْ بَنِی أُمَيَّهَ وَ عَدَاوَتِهِمْ فِيهِ إِلَى أَنْ أَظْهَرَهُ الصَّادِقُ عليه السلام ثُمَّ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ زَيْدٍ الْحَسَنِیَّ أَمَرَ بِعِمَارَهِ الْحَائِرِ بِكَرْبَلَاءَ وَ الْبِنَاءِ عَلَيْهِمَا وَ بَعْدَ ذَلِكَ زِيدَ فِيهِ وَ بَلَغَ عَضُدُ الدَّوْلَهِ الْغَايَهَ فِی تَعْظِيمِهَا وَ الْأَوْقَافِ عَلَيْهِمَا(۱).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: آن حضرت علیه السلام در صبح روز نوزدهم ماه رمضان در مسجد کوفه به دست عبدالرحمن بن ملجم مرادی لعنهُ الله ضربت خورد و وردان بن مُجالِد از تَیم الرَّباب و شبیب بن بجره و اشعث بن قیس و قطام دختر أخضر او را یاری کردند. ابن ملجم ضربه ای با شمشیر سمی به سر مبارک آن حضرت زد و ایشان دو روز و حدوداً یک سوم از شب زنده بود. امام صادق علیه السلام فرمود علی علیه السلام در آن هنگام شصت و پنج سال داشت و اهل سنت گفته اند که شصت و سه سال داشت، امام علی علیه السلام به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه سیزده سال و در مدینه ده سال زندگی کرد و در حالی که جوانی بیست و چهار ساله بود مهاجرت کرد. آن بزرگوار در حالی که کنار پیامبر صلی الله علیه و آله شمشیرزنی می کرد شانزده ساله بود و پهلوانان بسیاری را در حالی که نوزده سال داشت کشت و در قلعه خیبر را در بیست و هشت سالگی از جا درآورد. ایشان سی سال امامت کردند که مدّت خلافت ابوبکر دو سال و چهار ماه و عمر نه سال و چند ماه و چند روز بود. فریانی گفت: ده سال و هشت ماه؛ و عثمان دوازده سال، سرانجام خداوند حق را به مدت پنج سال و چند ماه به او داد. ایشان با شناختی که از بنی امیه و دشمنان با خود داشت دستور داد تا مقبره اش مخفی بماند تا امام صادق علیه السلام آن را آشکار نمود. سپس محمد بن زید حسنی دستور داد حائر را در کربلا بسازند و روی آن دو بنا کنند. پس از آن به این بنا افزوده شد تا این که عضد الدوله در بزرگداشت و وقف کردن بر آنها به نهایت رساند. - . مناقب آل ابی طالب: ۲: ۷۸ -

**[ترجمه]

«۲»

د، [العدد القویه] فِی كِتَابِ الذَّخِيرَهِ: جُرِحَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِتِسْعَ عَشْرَهَ لَيْلَهً مَضَتْ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَهَ أَرْبَعِينَ- وَ تُوُفِّیَ فِی لَيْلَهِ الثَّانِی وَ الْعِشْرِينَ مِنْهُ وَ فِی كِتَابِ عَتِيقٍ لَيْلَهَ الْأَحَدِ لِسَبْعٍ بَقِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَهَ أَرْبَعِينَ فِی مَوَالِيدِ الْأَئِمَّهِ لَيْلَهَ الْأَحَدِ لِتِسْعٍ بَقِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فِی كِتَابِ أَسْمَاءِ حُجَجِ اللَّهِ قُبِضَ فِی إِحْدَى وَ عِشْرِينَ لَيْلَهً مِنْ رَمَضَانَ فِی عَامِ الْأَرْبَعِينَ وَ فِی تَارِيخِ الْمُفِيدِ فِی لَيْلَهِ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ مِنْ رَمَضَانَ سَنَهَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَهِ وَفَاهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ قِيلَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ لِتِسْعَ عَشْرَهَ مِنْ رَمَضَانَ إِحْدَى وَ أَرْبَعِينَ- دُفِنَ بِالْغَرِیِّ وَ عُمُرُهُ ثَلَاثٌ وَ سِتُّونَ سَنَهً كَانَ مُقَامُهُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعْدَ الْبِعْثَهِ ثَلَاثَ عَشْرَهَ سَنَهً بِمَكَّهَ قَبْلَ الْهِجْرَهِ مُشَارِكاً لَهُ فِی مِحَنِهِ كُلِّهَا مُحْتَمِلًا عَنْهُ أَثْقَالَهُ وَ عَشْرَ سِنِينَ بَعْدَ الْهِجْرَهِ بِالْمَدِينَهِ يُكَافِحُ (۲) عَنْهُ الْمُشْرِكِينَ وَ يُجَاهِدُ دُونَهُ الْكَافِرِينَ وَ يَقِيهِ بِنَفْسِهِ فَمَضَى صلی الله علیه و آله وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ سَنَهً وَ كَانَتْ إِمَامَتُهُ عليه السلام ثَلَاثُونَ سَنَهً مِنْهَا أَرْبَعٌ وَ عِشْرُونَ سَنَهً مَمْنُوعٌ مِنَ التَّصَرُّفِ لِلتَّقِيَّهِ وَ الْمُدَارَاهِ وَ مِنْهَا خَمْسُ سِنِينَ وَ أَشْهُرٌ مُمْتَحَناً بِجِهَادِ الْمُنَافِقِينَ وَ قِيلَ مُدَّهُ وَلَايَتِهِ أَرْبَعُ سِنِينَ وَ تِسْعَهُ أَشْهُرٍ وَ قِيلَ عُمُرُهُ أَرْبَعٌ وَ سِتُّونَ سَنَهً وَ أَرْبَعَهُ شُهُورٍ وَ عِشْرُونَ يَوْماً وَ قِيلَ قُتِلَ عليه السلام فِی شَهْرِ رَمَضَانَ لِتِسْعٍ مَضَيْنَ مِنْهُ وَ قِيلَ لِتِسْعٍ بَقِينَ مِنْهُ لَيْلَهَ الْأَحَدِ سَنَهَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَهِ(۳).

۱- ۱. مناقب آل أبی طالب ۲: ۷۸.

۲- ۲. أی یدافع.

۳- ۳. مخطوط.

**[ترجمه]العـدد القويه: در كتـاب ذخيره آمـده است: على عليه السـلام نوزده شب گذشـته از مـاه رمضـان سـال چهل هجرى مجروح گشت و در شب بيست و دوم دعـوت حق را لبيـك گفت. در كتـاب عـتيق هم آمـده است: كه در شب يكشـنبه هفت شب مانـده از مـاه رمضـان سال چهل هجرى. در مواليـد الائمه آمـده است: در شب يكشـنبه نه شب مانـده از ماه رمضان وفات يـافت. در كتاب اسـماء حجـج الله هم آمـده كه در شب بيست و يكم ماه رمضان سال چهل هجرى آن حضـرت دعوت حق را لبيك گفت. در تاريخ مفيد هم اين گونه آمده كه وفات اميرالمؤمنين عليه السـلام در شب بيست و يكم ماه رمضان سال چهل هجرى اتفاق افتاد. همچنين گفته شده، آن حضـرت در روز دوشـنبه، نوزدهم ماه رمضان سال چهل و يک هجرى در شصت و سه سـالگى دعوت حق را لبيـك گفت. در غَرّى دفن شـد. ايشان بعـد از بعثت و پيش از هجرت، سـيزده سال در مكه در كنار رسول خـدا بود و در همه رنجها با ايشان بود و بارهاى سـنگين ايشان را به دوش مى‌كشـيد. بعـد از هجرت نيز ده سال با پيامبر در مدينه بود و در برابر مشركين از ايشان دفاع مى كرد و با كافران مى جنگيد و با جانش از ايشان محافظت مى نمود. هنگامى كه پيـامبر صـلى الله عليه و آله به ملكوت اعلى پيوست ايشـان سـى و سه سال داشت. امامتشان سـى سال بود كه بيست و چهار سال آن را به خاطر تقيه و حفظ جان مسلمين، ممنوع از فعاليت بود و پنج سال و چند ماه در جهاد با منافقان مورد امتحان الهى واقع شـد. گفته شـده مـدت خلافـت آن حضـرت چهار سال و نه ماه بوده است و سن ايشان شـصت و چهار سال و چهار ماه و بيست روز بوده است و گفته شده: در نه شب گذشـته از ماه رمضان به شـهادت رسـيد و برخى ديگر نقل كرده اند كه نه شـب مانده از ماه رمضان و در شب يكشنبه سال چهل هجرى به شهادت رسيدند. - .نسخه خطى -

**[ترجمه]

«۳»

كا، [الكافى]: قُتِلَ عليه السـلام فِى شَـهْرِ رَمَضَانَ لِتِسْعٍ بَقِينَ مِنْهُ لَيْلَهَ الْأَحَدِ سَـنَهَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَهِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثٍ وَ سِتِّينَ سَنَهً بَقِىَ بَعْدَ قَبْضِ النَّبِىِّ صلى الله عليه و آله ثَلَاثِينَ سَنَهً(۱).

**[ترجمه]كافى: على عليه السـلام نه شب مانـده از ماه رمضان در شب يكشـنبه سال چهلم هجرى در حالى شـصت و سه ساله بود به شـهادت رسـيد. آن حضـرت بعد از وفات پيامبر صـلى الله عليه و آله سى سال زنده بود. - ۲ . اصول كـافى (جزء اول از چاپ جديد): ۴۵۲ -

**[ترجمه]

«۴»

د، [العـدد القويه]: اخْتُلِفَ فِى اللَّيْلَهِ الَّتِى اسْتُشْـهِدَ فِيهَا أَحَـدُهَا آخِرُ اللَّيْلَهِ السَّابِعَهَ عَشْـرَهَ مِنْ شَـهْرِ رَمَضَانَ صَبِيحَهَ الْجُمُعَهِ بِمَسْـجِدِ الْكُوفَهِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ- الثَّانِى لَيْلَهُ إِحْـدَى وَ عِشْـرِينَ مِنْ رَمَضَـانَ فَبَقِىَ الْجُمُعَهَ ثُمَّ يَوْمَ السَّبْتِ وَ تُوُفِّىَ لَيْلَهَ الْأَحَـدِ قَالَهُ مُجَاهِـدٌ وَ الثَّالِثُ أَنَّهُ قُتِـلَ فِى اللَّيْلَهِ السَّابِعَهِ وَ الْعِشْـرِينَ مِنْ شَـهْرِ رَمَضَانَ قَالَهُ الْحَسَنُ الْبَصْـرِىُّ وَ هِىَ لَيْلَهُ الْقَـدْرِ وَ فِيهَا عُرِجَ بِعِيسَـى ابْنِ مَرْيَمَ عليهما السلام وَ فِيهَا تُوُفِّىَ يُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَ هَذَا أَشْهَرُ(۲).

**[ترجمه]العدد القويه: درباره شبی که حضرت در آن به شهادت رسید اختلاف است. ابن عباس گفت در پایان شب هفدهم ماه رمضان یعنی صبح جمعه در مسجد کوفه به شهادت رسید. مجاهد گفت شب بیست و یکم ماه رمضان، آن حضرت جمعه و شنبه ماند و در شب یکشنبه به شهادت رسید. حسن بصری گفت آن حضرت در شب بیست و هفتم ماه رمضان که شب قدر نیز هست به شهادت رسید، و سوی عیسی بن مریم علیه السلام عروج کرد و در آن شب یوشع بن نون دار فانی را وداع گفت و این قول مشهورتر است. - .نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۵»

یب، [تهذیب الأحکام] الشَّیْخُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِیزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَحَدِهِمَا علیهما السلام قَالَ: الْغُسْلُ فِی سَبْعَهَ عَشَرَ مَوْطِناً وَ سَاقَ الْحَدِیثَ إِلَی أَنْ قَالَ وَ لَیْلَهَ إِحْدَی وَ عِشْرِینَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ- وَ هِیَ اللَّیْلَهُ الَّتِی أُصِیبَ فِیهَا سَیِّدُ أَوْصِیَاءِ الْأَنْبِیَاءِ وَ فِیهَا رُفِعَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَ قُبِضَ مُوسَی علیه السلام الْخَبَرَ (۳).

**[ترجمه]تهذیب: شب بیست و یکم ماه رمضان همان شبی است که سرور اوصیای پیامبران در آن شب دعوت حق را لبیک گفت و عیسی بن مریم عروج یافت و موسی علیه السلام دعوت حق را لبیک گفت. ادامه خبر - .تهذیب: ۱:۳۲ -

**[ترجمه]

«۶»

لی، [الأمالی] للصدوق أَبِی عَنِ السَّعْدَآبَادِیِّ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ النَّضْرِ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ یَزِیدَ الْجُعْفِیِّ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ عَنْ حَبِیبِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی مَرَضِهِ الَّذِی قُبِضَ فِیهِ فَحَلَّ عَنْ جِرَاحَتِهِ فَقُلْتُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا جَرَحَکَ هَذَا بِشَیْ ءٍ وَ مَا بِکَ مِنْ بَأْسٍ فَقَالَ لِی یَا حَبِیبُ أَنَا وَ اللَّهِ مُفَارِقُکُمْ السَّاعَهَ قَالَ فَبَکَیْتُ عِنْدَ ذَلِکَ وَ بَکَتْ أُمُّ کُلْثُوم وَ کَانَتْ قَاعِدَهً عِنْدَهُ فَقَالَ لَهَا مَا یُبْکِیکِ یَا بُنَیَّهِ فَقَالَتْ ذَکَرْتَ یَا أَبَتِ إِنَّکَ تُفَارِقُنَا السَّاعَهَ فَبَکَیْتُ فَقَالَ لَهَا یَا بُنَیَّهِ لَا تَبْکِینَّ فَوَ اللَّهِ لَوْ تَرَیْنَ مَا یَرَی أَبُوکِ مَا بَکَیْتِ

ص: ۲۰۱

۱- ۱. أصول الکافی(الجزء الأول من الطبعه الحدیثه): ۴۵۲.

۲- ۲. مخطوط.

۳- ۳. التهذیب ۱: ۳۲.

قَالَ حَبِيبٌ فَقُلْتُ لَهُ وَ مَا الَّذِی تَرَی یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ یَا حَبِیبُ أَرَی مَلَائِکَهَ السَّمَاءِ وَ النَّبِیِّینَ بَعْضَهُمْ فِی أَثَرِ بَعْضٍ وُقُوفاً إِلَی أَنْ یَتَلَقَّوْنِی وَ هَذَا أَخِی مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَالِسٌ عِنْدِی یَقُولُ اقْدَمْ فَإِنَّ أَمَامَکَ خَیْرٌ لَکَ مِمَّا أَنْتَ فِیهِ قَالَ فَمَا خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ حَتَّی تُوُفِّیَ علیه السلام فَلَمَّا کَانَ مِنَ الْغَدِ وَ أَصْبَحَ الْحَسَنُ علیه السلام قَامَ خَطِیباً عَلَی الْمِنْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ أَیُّهَا النَّاسُ فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ نَزَلَ الْقُرْآنُ وَ فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ رُفِعَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَ فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ قُتِلَ یُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَ فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ مَاتَ أَبِی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ اللَّهِ لَا یَسْبِقُ أَبِی أَحَدٌ کَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَوْصِیَاءِ إِلَی الْجَنَّهِ وَ لَا مَنْ یَکُونُ بَعْدَهُ وَ إِنْ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَیَبْعَثُهُ فِی السَّرِیَّهِ فَیُقَاتِلُ جَبْرَئِیلُ عَنْ یَمِینِهِ وَ مِیکَائِیلُ عَنْ یَسَارِهِ وَ مَا تَرَکَ صَفْرَاءَ وَ لَا بَیْضَاءَ إِلَّا سَبْعَمِائَهِ دِرْهَمٍ فَضَلَتْ مِنْ عَطَائِهِ کَانَ یَجْمَعُهَا لِیَشْتَرِیَ بِهَا خَادِماً لِأَهْلِهِ (۱).

**[ترجمه]امالی صدوق: حبیب بن عمرو گفت: بر امیرالمؤمنین علیه السلام که در بستر بیماری قرار داشت و در اثر آن دعوت حق را لبیک گفت وارد شدم پس ایشان زخمشان را باز کردند و من گفتم: ای امیرالمؤمنین این زخم چیز مهمی نیست و شما مشکلی ندارید. امام به من فرمود:ای حبیب به خدا سوگند من به زودی شما را ترک می کنم حبیب گفت: در آن هنگام من گریه کردم و ام کلثوم هم که در کنارش نشسته بود گریه کرد. علی علیه السلام به او فرمود: دخترکم چرا گریه می کنی؟ ام کلثوم گفت: بابا به یاد آوردم که تو به زودی ما را ترک خواهی کرد پس گریه کردم. امام به او فرمود: دخترکم گریه نکن به خدا سوگند اگر آنچه پدرت می بیند را ببینی، گریه نمی کنی. من به او گفتم: ای امیرالمؤمنین شما چه می بینید؟ فرمود: ای حبیب فرشتگان آسمان و پیامبران را پشت سر یکدیگر می بینم که ایستاده اند تا مرا ببینند و این برادرم محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است که کنارم نشسته است و می فرماید: جلو بیا که آنچه رو به رویت است بهتر از آن است که در آن هستی. حبیب گفت: هنوز از نزد امام خارج نشده بودم که وفات یافت.

فردای آن شب حسن علیه السلام بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و خداوند را حمد و ثنا گفته سپس فرمود: ای مردم در این شب قرآن نازل گشت و عیسی بن مریم عروج یافت و یوشع بن نون کشته شد و پدرم امیرالمؤمنین علیه السلام دعوت حق را لبیک گفت. به خدا سوگند هیچ یک از فرستادگان قبل و بعد از پدرم از او در رفتن به بهشت سبقت نیافت و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بین لشکریان می فرستاد و جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او می جنگید و پدرم از طلا و نقره جز هفتصد درهم از خود باقی نگذاشت که باقیمانده بخشش او بود که آن ها را جمع می کرد تا خدمتگزاری برای خانواده اش بخرد. - . امالی صدوق: ۱۹۲ -

**[ترجمه]

«۷»

جا، [المجالس] للمفید ما، [الأمالی] للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنْ عُمَرَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الصَّیْرَفِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ الْإِسْکَافِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَالِکٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سَلَامَهَ الْغَنَوِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَامِرِیِّ عَنْ مَعْمَرٍ(۲) عَنْ أَبِی بَکْرِ بْنِ عَیَّاشٍ عَنِ الْفُجَیْعِ الْعُقَیْلِیِّ قَالَ حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ وَالِدِیَ الْوَفَاهُ أَقْبَلَ یُوصِی فَقَالَ:

هَذَا مَا أَوْصَی بِهِ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ- أَخُو مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ ابْنُ عَمِّهِ وَ صَاحِبُهُ أَوَّلُ وَصِیَّتِی أَنِّی أَشْهَدُ أَنْ لَا

إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُهُ وَ خِيَرَتُهُ اخْتَارَهُ بِعِلْمِهِ وَ ارْتَضَاهُ لِخِيَرَتِهِ وَ إِنَّ اللَّهَ بَاعِثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَ سَائِلُ النَّاسِ عَنْ أَعْمَالِهِمْ عَالِمٌ بِمَا فِي الصُّدُورِ ثُمَّ إِنِّي أُوصِيكَ يَا حَسَنُ وَ كَفَى بِكَ وَصِيّاً بِمَا أَوْصَانِي بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ يَا بُنَيَّ الْزَمْ بَيْتَكَ وَ ابْكِ عَلَى خَطِيئَتِكَ وَ لَا تَكُنِ الدُّنْيَا أَكْبَرَ هَمِّكَ وَ أُوصِيكَ يَا بُنَيَّ بِالصَّلَاةِ عِنْدَ وَقْتِهَا وَ الزَّكَاةِ فِي أَهْلِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا وَ الصَّمْتِ

ص: ۲۰۲

۱- ۱. أمالى الصدوق: ۱۹۲.

۲- ۲. فى المصدرين: حدّثنا أبو معمر.

عِنْدَ الشُّبْهَهِ وَ الِاقْتِصَادِ وَ الْعَدْلِ فِی الرِّضَا وَ الْغَضَبِ وَ حُسْنِ الْجِوَارِ وَ إِكْرَامِ الضَّيْفِ وَ رَحْمَهِ الْمَجْهُودِ وَ أَصْحَابِ الْبَلَاءِ وَ صِلَهِ الرَّحِمِ وَ حُبِّ الْمَسَاكِينِ وَ مُجَالَسَتِهِمْ وَ التَّوَاضُعِ فَإِنَّهُ مِنْ أَفْضَلِ الْعِبَادَهِ وَ قَصْرِ الْأَمَلِ وَ اذْكُرِ الْمَوْتَ وَ ازْهَدْ فِی الدُّنْيَا فَإِنَّکَ رَهِينُ مَوْتٍ وَ غَرَضُ بَلَاءٍ وَ طَرِيحُ [(۱)](#) سُقْمٍ وَ أُوصِيکَ بِخَشْيَهِ اللَّهِ فِی سِرِّ أَمْرِکَ وَ عَلَانِيَتِکَ وَ أَنْهَاکَ عَنِ التَّسَرُّعِ بِالْقَوْلِ وَ الْفِعْلِ وَ إِذَا عَرَضَ شَیْ ءٌ مِنْ أَمْرِ الْآخِرَهِ فَابْدَأْ بِهِ وَ إِذَا عَرَضَ شَیْ ءٌ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا فَتَأَنَّهُ حَتَّى تُصِيبَ رُشْدَکَ فِيهِ وَ إِيَّاکَ وَ مَوَاطِنَ التُّهَمَهِ وَ الْمَجْلِسَ الْمَظْنُونَ بِهِ السُّوءُ فَإِنَّ قَرِينَ السُّوءِ يَغُرُّ[(۲)](#) جَلِيسَهُ وَ كُنْ لِلَّهِ يَا بُنَیَّ عَامِلًا وَ عَنِ الْخَنَى زَجُوراً وَ بِالْمَعْرُوفِ آمِراً وَ عَنِ الْمُنْكَرِ نَاهِياً وَ وَاخِ الْإِخْوَانَ فِی اللَّهِ وَ أَحِبَّ الصَّالِحَ لِصَلَاحِهِ وَ دَارِ الْفَاسِقَ عَنْ دِينِکَ وَ أَبْغِضْهُ بِقَلْبِکَ وَ زَايِلْهُ بِأَعْمَالِکَ لِئَلَّا[(۳)](#) تَكُونَ مِثْلَهُ وَ إِيَّاکَ وَ الْجُلُوسَ فِی الطُّرُقَاتِ وَ دَعِ الْمُمَارَاهَ وَ مُجَارَاهَ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ وَ لَا عِلْمَ وَ اقْتَصِدْ يَا بُنَیَّ فِی مَعِيشَتِکَ وَ اقْتَصِدْ فِی عِبَادَتِکَ وَ عَلَيْکَ فِيهَا بِالْأَمْرِ الدَّائِمِ الَّذِی تُطِيقُهُ وَ الْزَمِ الصَّمْتَ تَسْلَمْ وَ قَدِّمْ لِنَفْسِکَ تَغْنَمْ وَ تَعَلَّمِ الْخَيْرَ تَعْلَمْ وَ كُنْ لِلَّهِ ذَاكِراً عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ ارْحَمْ مِنْ أَهْلِکَ الصَّغِيرَ وَ وَقِّرْ مِنْهُمُ الْكَبِيرَ وَ لَا تَأْكُلَنَّ طَعَاماً حَتَّى تَصَدَّقَ مِنْهُ قَبْلَ أَكْلِهِ وَ عَلَيْکَ بِالصَّوْمِ فَإِنَّهُ زَكَاهُ الْبَدَنِ وَ جُنَّهٌ لِأَهْلِهِ وَ جَاهِدْ نَفْسَکَ وَ احْذَرْ جَلِيسَکَ وَ اجْتَنِبْ عَدُوَّکَ وَ عَلَيْکَ بِمَجَالِسِ الذِّكْرِ وَ أَكْثِرْ مِنَ الدُّعَاءِ فَإِنِّی لَمْ آلُکَ يَا بُنَیَّ نُصْحاً وَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِی وَ بَيْنِکَ وَ أُوصِيکَ بِأَخِيکَ مُحَمَّدٍ خَيْراً فَإِنَّهُ شَقِيقُکَ وَ ابْنُ أَبِيکَ وَ قَدْ تَعْلَمُ حُبِّی لَهُ وَ أَمَّا أَخُوکَ الْحُسَيْنُ فَهُوَ ابْنُ أُمِّکَ وَ لَا أُرِيدُ[(۴)](#) الْوَصَاهَ بِذَلِکَ وَ اللَّهُ الْخَلِيفَهُ عَلَيْكُمْ وَ إِيَّاهُ أَسْأَلُ أَنْ يُصْلِحَكُمْ وَ أَنْ يَكُفَّ الطُّغَاهَ الْبُغَاهَ عَنْكُمْ

۱- ۱. فی« ما» و(خ): صریع.

۲- ۲. فی« ما» یغیر. و فی« جا» یعیر.

۳- ۳. فی« ما»: کیلا.

۴- ۴. فی« ما»: و لا ازید.

وَ الصَّبْرَ الصَّبْرَ حَتَّى يُنْزِلَ اللَّهُ الْأَمْرَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ (۱).

**[ترجمه]مجالس مفید، امالی طوسی: حسن بن علی علیه السلام فرمود: هنگامی که زمان وفات پدرم فرا رسید وصیت کرد و فرمود:

این وصیت علی بن ابی طالب برادر محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و پسر عمو و یار و یاور اوست، اوّلین وصیت من این است که شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده و برگزیده اوست، خداوند او را با علم خود برای برگزیدگانش برگزید، قطعاً خداوند کسانی را که در قبرها هستند مبعوث می کند و درباره اعمالشان از آن ها سؤال می کند و او از دل ها آگاه است. پس ای حسن من تو را وصیت می کنم؛ و همین بس که تو وصی باشی به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به آن وصیت کرد. ای فرزندم چون آن اتفاق افتاد در خانه بمان و بر اشتباهت گریه کن و دنیا بزرگ ترین همت تو نباشد. ای فرزندم تو را به نماز در وقتش و زکات به اهل آن و در جای سزاوار آن، و سکوت هنگام شبهه، و میانه روی، و عدالت در خشنودی و غضب، و حسن همسایگی، و گرامی داشتن مهمان، و مهربانی با افراد زحمت کش و ستم دیده، و صله رحم، و دوست داشتن بینوایان و هم‌نشینی با آن ها و فروتنی سفارش می کنم که از بهترین عبادات است، فرزندم آرزوها را کوتاه گردان و یاد مرگ باش و در دنیا زهد پیشه کن که تو گروگان مرگ و در تیررس بلاـ و به خاک افتاده بیماری هستی. تو را به ترس از خداوند در آشکارا و پنهان سفارش می کنم و از عجله کردن در گفتار و عمل نهی می کنم، اگر چیزی از امر آخرت بر تو عرضه شد به آن اقدام کن و اگر چیزی از امر دنیا به سویت آمد در آن تأمل کن تا نسبت به آن شناخت و پختگی پیدا کنی. ای فرزندم از مکان های تهمت و مجالسی که گمان بد از آن ها می رود دوری کن چون هم نشین بد دوستش را می فریبد. و برای خدا کار کن و از خیانت کردن بیزار باش و امر به معروف و نهی از منکر و مؤاخات با برادران در راه خدا را پیشه خود ساز و انسان صالح را برای خوب بودنش دوست بدار و انسان هرزه را از خود دور کن و در قلبت از او متنفر باش و با اعمالت از او دوری کن تا مانند او نشوی. از نشستن بر سر راه ها دوری کن و از مشاجره و نزاع و هم نشینی با احمق و نادان بپرهیز و در زندگی و عبادتت میانه رو باش و در این زمینه امر دائمی که در توانت هست بر تو باد، و سکوت کن تا سالم بمانی و برای خودت پیشکش کن تا غنیمت ببری و خیر و خوبی را یاد بگیر تا بدانی و در هر صورت یاد خدا کن و از خانواده ات به کوچک رحم کن و از میان آن ها به بزرگ احترام بگذار و هرگز غذایی را نخور مگر این که قبل از خوردنش از حلال بودنش مطمئن شوی و روزه بگیر که روزه زکات بدن و سپر صاحبش است و با نفست مبارزه کن و مراقب همنشینت باش و از دشمنت بپرهیز و در مجالسی که یاد خدا در آن می رود حاضر شو و بسیار دعا کن. فرزندم من در نصیحت کردن کوتاهی نکردم هم اکنون من و تو از هم جدا می شویم و تو را نسبت به برادرت محمّد سفارش خیر می کنم، او برادر و پسر پدرت است و تو دانسته‌ای من چقدر او را دوست دارم. اما برادرت حسین، پسر مادرت است و من نمی خواهم نسبت به او سفارش کنم، خداوند یاور شماست و از او می خواهم که شما را اصلاح کند و ظالمان و ستمگران را از شما دور بدارد، صبر پیشه کنید، صبر پیشه کنید تا گشایش خداوند حاصل گردد، و ولا قوهَ إلا بالله العلی العظیم. - . امالی مفید:۱۲۹و ۱۳۰. امالی شیخ: ۴ و ۵ -

**[ترجمه]

بیان

و ارتضاه لخیرته أی لأن یکون مختاره من بین الخلق.

**[ترجمه]و ارتضاه لخیرته أی لأن یکون مختاره من بین الخلق.

**[ترجمه]

«۸»

جا، [المجالس] للمفید ما، [الأمالی] للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ الْجِعَابِیِّ عَنِ ابْنِ عُقْدَهَ عَنْ مُوسَی بْنِ یُوسُفَ الْقَطَّانِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ الْمُقْرِی عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ عَلِیٍّ النَّوْفَلِیِّ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ السَّبِیعِیِّ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: لَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام عَدَوْنَا(۲) نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِنَا أَنَا وَ الْحَارِثُ وَ سُوَیْدُ بْنُ غَفَلَهَ وَ جَمَاعَهٌ مَعَنَا فَقَعَدْنَا عَلَی الْبَابِ فَسَمِعْنَا الْبُکَاءَ فَبَکَیْنَا فَخَرَجَ إِلَیْنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام فَقَالَ یَقُولُ لَکُمْ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام انْصَرِفُوا إِلَی مَنَازِلِکُمْ فَانْصَرَفَ الْقَوْمُ غَیْرِی فَاشْتَدَّ الْبُکَاءُ مِنْ مَنْزِلِهِ فَبَکَیْتُ وَ خَرَجَ الْحَسَنُ علیه السلام وَ قَالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَکُمْ انْصَرِفُوا فَقُلْتُ لَا وَ اللَّهِ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَا یُتَابِعُنِی (۳) نَفْسِی وَ لَا یَحْمِلُنِی رِجْلِی أَنْصَرِفُ (۴) حَتَّی أَرَی أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ فَبَکَیْتُ وَ دَخَلَ فَلَمْ یَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فَقَالَ لِی ادْخُلْ فَدَخَلْتُ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَإِذَا هُوَ مُسْتَنِدٌ مَعْصُوبُ الرَّأْسِ بِعِمَامَهٍ صَفْرَاءَ قَدْ نُزِفَ وَ اصْفَرَّ وَجْهُهُ مَا أَدْرِی وَجْهُهُ أَصْفَرُ أَوِ الْعِمَامَهُ فَأَکْبَبْتُ عَلَیْهِ فَقَبَّلْتُهُ وَ بَکَیْتُ فَقَالَ لِی لَا تَبْکِ یَا أَصْبَغُ فَإِنَّهَا وَ اللَّهِ الْجَنَّهُ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنِّی أَعْلَمُ وَ اللَّهِ أَنَّکَ تَصِیرُ إِلَی الْجَنَّهِ وَ إِنَّمَا أَبْکِی لِفِقْدَانِی إِیَّاکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ جُعِلْتُ فِدَاکَ حَدِّثْنِی بِحَدِیثٍ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَإِنِّی أَرَاکَ لَا أَسْمَعُ مِنْکَ حَدِیثاً بَعْدَ یَوْمِی هَذَا أَبَداً قَالَ نَعَمْ یَا أَصْبَغُ دَعَانِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَوْماً فَقَالَ لِی یَا عَلِیُّ انْطَلِقْ حَتَّی تَأْتِیَ مَسْجِدِی ثُمَّ تَصْعَدَ مِنْبَرِی ثُمَّ تَدْعُوَ النَّاسَ إِلَیْکَ فَتَحْمَدَ اللَّهَ تَعَالَی وَ تُثْنِیَ عَلَیْهِ وَ تُصَلِّیَ عَلَیَّ صَلَاهً کَثِیرَهً ثُمَّ تَقُولَ أَیُّهَا النَّاسُ إِنِّی رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ إِلَیْکُمْ وَ هُوَ یَقُولُ لَکُمْ إِنَّ لَعْنَهَ اللَّهِ وَ لَعْنَهَ مَلَائِکَتِهِ الْمُقَرَّبِینَ

ص: ۲۰۴

۱- ۱. أمالی المفید: ۱۲۹ و ۱۳۰. أمالی الشیخ: ۴ و ۵. و فیه: و لا حول و لا قوه اه.

۲- ۲. فی« ما»: غدونا علیه اه.

۳- ۳. فی المصدرین: لا یتابعنی.

۴- ۴.«: أن أنصرف.

وَ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَ لَعْنَتِي عَلَى مَنِ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ أَوِ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ أَوْ ظَلَمَ أَجِيراً أَجْرَهُ فَأَتَيْتُ مَسْجِدَهُ صلى الله علیه و آله وَ صَعِدْتُ مِنْبَرَهُ فَلَمَّا رَأَتْنِي قُرَيْشٌ وَ مَنْ كَانَ فِي الْمَسْجِدِ أَقْبَلُوا نَحْوِي فَحَمِدْتُ اللَّهَ وَ أَثْنَيْتُ عَلَيْهِ وَ صَلَّيْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله علیه و آله صَلَاةً كَثِيرَةً ثُمَّ قُلْتُ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيْكُمْ وَ هُوَ يَقُولُ لَكُمْ أَلَا إِنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ وَ لَعْنَةَ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَ لَعْنَتِي إِلَى (۱) مَنِ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ أَبِيهِ أَوِ ادَّعَى إِلَى غَيْرِ مَوَالِيهِ أَوْ ظَلَمَ أَجِيراً أَجْرَهُ قَالَ فَلَمْ يَتَكَلَّمْ أَحَدٌ مِنَ الْقَوْمِ إِلَّا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَإِنَّهُ قَالَ قَدْ أَبْلَغْتَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَ لَكِنَّكَ جِئْتَ بِكَلَامٍ غَيْرِ مُفَسَّرٍ فَقُلْتُ أُبْلِغُ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ فَرَجَعْتُ إِلَى النَّبِيِّ صلى الله علیه و آله فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ فَقَالَ ارْجِعْ إِلَى مَسْجِدِي حَتَّى تَصْعَدَ مِنْبَرِي فَاحْمَدِ اللَّهَ وَ أَثْنِ عَلَيْهِ وَ صَلِّ عَلَيَّ ثُمَّ قُلْ أَيُّهَا النَّاسُ مَا كُنَّا لِنَجِيئَكُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا وَ عِنْدَنَا تَأْوِيلُهُ وَ تَفْسِيرُهُ أَلَا وَ إِنِّي أَنَا أَبُوكُمْ أَلَا وَ إِنِّي أَنَا مَوْلَاكُمْ أَلَا وَ إِنِّي أَنَا أَجِيرُكُمْ (۲).

**[ترجمه]امالی مفید، امالی شیخ طوسی: اصبغ بن نباته گفت: هنگامی که ابن ملجم لعنه الله امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را ضربت زد چند نفر از یاران، من و حارث و سوید بن غفَلَه و جمعی از ما به سوی او دویدیم، و صدای گریه شنیده و گریستیم. آن گاه حسن بن علی علیه السلام به سوی ما آمد و فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام به شما می فرماید: به خانه هایتان بازگردید همه به غیر من برگشتند. پس صدای گریه از منزل او بلند شد و من گریستم. حسن علیه السلام بیرون آمد و فرمود: مگر به شما نگفتم که: بازگردید؟ من گفتم: نه، به خدا سوگند ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله تا زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام را نبینم نمی توانم بر خود مسلط شوم و پایم قدرت بازگشت ندارد. من گریه کردم و حسن علیه السلام وارد منزل گشت و طولی نکشید که بیرون آمده و به من فرمود: بیا داخل، من بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم و دیدم که تکیه داده است و سرش را با عمامه ای زرد بسته است. خونریزی کرده بود و صورتش به گونه ای زرد شده بود که من نفهمیدم که رنگ چهره اش زردتر است یا عمامه اش. سپس خم شدم و او را بوسیدم و گریستم. امام به من فرمود: ای أصبغ گریه نکن به خدا سوگند آن بهشت است، من به او گفتم: جانم فدایتان به خدا سوگند می دانم که شما به بهشت می روید، گریه ام به خاطر این است که شما را از دست می دهم، قربانتان شوم از حدیثی برایم بگویید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده اید چون من بعد از این هرگز از شما حدیثی نمی شنوم. فرمود: ای أصبغ روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا صدا زده و فرمود: ای علی برو تا به مسجدم وارد شوی و بالای منبرم برو و بعد از آن مردم را به سوی خودت صدا بزن و حمد و ثنای الهی را گفته و بسیار بر من درود بفرستی آنگاه بگو: ای مردم من فرستاده رسول خدا به سوی شما هستم و او به شما می فرماید: لعنت خداوند و فرشتگان مقرّب و انبیای مرسل او و لعنت من بر کسی که به غیر از پدرش منسوب شود یا غیر از ولی نعمتش را بخواهد یا به اجیری که آن را به اجرت گرفته ظلم کند. من به مسجد نبی صلی الله علیه و آله آمده و بالای منبر رفتم، هنگامی که قریش و کسانی که در مسجد بودند مرا دیدند، به سوی من آمدند، من خدا را حمد و ثنا کردم و بر رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار صلوات فرستادم سپس گفتم: ای مردم من فرستاده رسول خدا به سوی شما هستم، او به شما می فرماید: آگاه باشید لعنت خداوند و فرشتگان مقرب و انبیای مرسل او و لعنت من بر کسی که به غیر از پدرش منسوب شود و غیر از ولی نعمتش را بخواهد و به اجیری که آن را به اجرت گرفته است، ظلم کند. آن گاه هیچ کس به غیر از عمر بن خطّاب سخن نگفت، عمر گفت: ای ابو الحسن پیام پیامبر صلی الله علیه و آله را رساندی امّا تفسیرش را نیاوردی. من گفتم: این گفته را به رسول خدا صلی الله علیه و آله می رسانم. سپس به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشتم و او را از آن کلام با خبر ساختم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به مسجد برگرد تا از منبرم بالا روی آن گاه خدا را حمد و ثنا کن و بر

من درود فرست و بگو: ای مردم ما چیزی به سوی شما نیاوردیم مگر این که تأویل و تفسیر آن را به همراه داریم، آگاه باشید که همانا من پدر شما هستم و آگاه باشید که همانا من ولی نعمت شما هستم و آگاه باشید که همانا من اجیر شما هستم. - .امالی مفید: ۲۰۸ و ۲۰۹، أمالی شیخ: ۷۶و ۷۷ -

**[ترجمه]

توضیح

نزف فلان دمه کعنی سال حتی یفرط فهو منزوف و نزیف قوله علیه السلام ألا و إنی أنا أبوکم یعنی أمیر المؤمنین صلوات الله علیه و إنما وصفه بکونه أجیرا لأن النبی و الإمام علیهما السلام لما وجب لهما بإزاء تبلیغهما رسالات ربهما إطاعتهما و مودتهما فکأنهما أجیران کما قال تعالی قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی (۳) و یحتمل أن یکون المعنی من یستحق الأجر من الله بسببکم.

**[ترجمه]نُزِفَ فلان دمه: خونش ریخت و جاری شد و او منزوف و نزیف است. گفته حضرت علیه السلام: آگاه باشید که به راستی من پدرتان هستم یعنی امیر المؤمنین علیه السلام و از اینکه تعبیر به اجیر فرمود چون اطاعت از پیامبر و امام علیه السلام و دوستی آن ها در مقابل تبلیغ رسالات پروردگارشان واجب است و گویی آنها اجیرند، همچنان که خداوند فرمود: «قل لا أسألکم علیه أجرا إلا المودّه فی القربی» {بگو به ازای آن رسالت پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی درباره خویشاوندان} واحتمال دارد معنا این باشد: کسی که به واسطه شما شایسته اجر از جانب خداست. - .شوری/ ۲۳ -

**[ترجمه]

«۹»

ما، [الأمالی] للشیخ الطوسی بِإِسْنَادِ أَخِی دِعْبِلٍ عَنِ الرِّضَا عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام قَالَ: لَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام کَانَ مَعَهُ آخَرُ فَوَقَعَتْ ضَرْبَتُهُ عَلَی الْحَائِطِ وَ أَمَّا ابْنُ مُلْجَمٍ فَضَرَبَهُ فَوَقَعَتِ الضَّرْبَهُ وَ هُوَ سَاجِدٌ عَلَی

ص: ۲۰۵

۱- ۱. فی المصدرین: علی.

۲- ۲. أمالی المفید: ۲۰۸ و ۲۰۹. أمالی الشیخ: ۷۶ و ۷۷.

۳- ۳. سوره الشوری: ۲۳.

رَأْسِهِ عَلَى الضَّرْبَهِ الَّتِی کَانَتْ فَخَرَجَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ علیهما السلام وَ أَخَذَا ابْنَ مُلْجَمٍ وَ أَوْثَقَاهُ وَ احْتُمِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَأُدْخِلَ دَارَهُ فَقَعَدَتْ لُبَابَهُ عِنْدَ رَأْسِهِ وَ جَلَسَتْ أُمُّ کُلْثُوم عِنْدَ رِجْلَیْهِ فَفَتَحَ عَیْنَیْهِ فَنَظَرَ إِلَیْهِمَا فَقَالَ الرَّفِیقُ الْأَعْلَی خَیْرٌ مُسْتَقَرّاً وَ أَحْسَنُ مَقِیلًا ضَرْبَهً بِضَرْبَهٍ أَوِ الْعَفْوَ إِنْ کَانَ ذَلِکَ ثُمَّ عَرِقَ ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ رَأَیْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَأْمُرُنِی بِالرَّوَاحِ إِلَیْهِ عِشَاءً ثَلَاثَ مَرَّاتٍ (۱).

**[ترجمه]امالی طوسی: امام رضا از پدرانش از علِیّ بن حُسین نقل فرمود: هنگامی که ابن ملجم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را ضربت زد شخص دیگری نیز همراه او بود که ضربه اش به دیوار خورد. امّا ابن ملجم امام را زد و ضربه بر سر امام که در سجده بود خورد بر ضربه ای که قبلا بود. سپس حسن و حسین علیهما السلام بیرون آمده و ابن ملجم را گرفته و دربند کردند و امیرالمؤمنین را برداشته و به خانه بردند. هنگامی که آن حضرت به خانه آورده شد لبابه بالای سرش و ام کلثوم کنار پاهایش نشستند. امام چشمانش را باز کرد و به آن دو نگاه کرد و فرمود: رفیق اعلی بهترین هم نشین و سخن گو است. ابن ملجم را یک ضربت بزنید یا اگر امکان داشت عفوش کنید، سپس ضعیف گشت و بیهوش شد. پس به هوش آمد و فرمود: من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم در حالی که سه مرتبه مرا برای رفتن به سوی خودش در عشاء دعوت نمود. - امالی شیخ: ۲۳۲ -

**[ترجمه]

بیان

لعل العرق کنایه عن الفتور و الضعف و الغشی فإنها تلزمه غالبا و فی بعض النسخ بالغین المعجمه فیکون المراد الإغماء أو النوم مجازا و قد یقال غرق فی السکر إذا بلغ النهایه فیه.

**[ترجمه]شاید عرق کنایه از سستی و ضعف و بیهوشی باشد، زیرا غالبا با آن همراه است. در بعضی نسخه‌ها با غین است که مراد از آن مجازا اغماء یا خواب است و گاهی گفته می‌شود «غرق فی السکر» وقتی به غایت مستی برسد.

**[ترجمه]

«۱۰»

ب، [قرب الإسناد] أَبُو الْبَخْتَرِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ علیهم السلام: أَنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام خَرَجَ یُوقِظُ النَّاسَ لِصَلَاهِ الصُّبْحِ فَضَرَبَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمٍ بِالسَّیْفِ عَلَی أُمِّ رَأْسِهِ فَوَقَعَ عَلَی رُکْبَتَیْهِ وَ أَخَذَهُ فَالْتَزَمَهُ حَتَّی أَخَذَهُ النَّاسُ وَ حُمِلَ عَلِیٌّ حَتَّی أَفَاقَ ثُمَّ قَالَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ علیهما السلام احْبِسُوا هَذَا الْأَسِیرَ وَ أَطْعِمُوهُ وَ اسْقُوهُ وَ أَحْسِنُوا إِسَارَهُ فَإِنْ عِشْتُ فَأَنَا أَوْلَی بِمَا صَنَعَ فِیَّ إِنْ شِئْتُ اسْتَقَدْتُ (۲) وَ إِنْ شِئْتُ صَالَحْتُ وَ إِنْ مِتُّ فَذَلِکَ إِلَیْکُمْ فَإِنْ بَدَا لَکُمْ أَنْ تَقْتُلُوهُ فَلَا تُمَثِّلُوا بِهِ (۳).

**[ترجمه]قرب اسناد: امام صادق علیه السلام از پدرش علیه السلام نقل می فرماید: علی بن ابی طالب علیه السلام رفت تا مردم را برای نماز صبح بیدار کند، سپس ابن ملجم ضربه ای با شمشیر به فرق سرش زد و بر دو زانویش افتاد، آنگاه مردم او را

گرفتند و به خانه آوردند تا به هوش آمد، آن گاه به حسن و حسین علیهما السلام فرمود: این اسیر را دربند کرده و به او غذا و آب دهید و به خوبی از او پرستاری کنید من اگر زنده بمانم خود شایسته تر برای تصمیم گیری درباره او هستم اگر بخواهم قصاصش کرده یا آزادش می کنم امّا اگر بمیرم او در اختیار شماست اگر صلاح دیدید او را بکشید ولی او را مثله نکنید. - .قرب اسناد: ۶۷ -

**[ترجمه]

«۱۱»

کا، [الکافی] الْحُسَیْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَسَنِیُّ رَفَعَهُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِیِّ رَفَعَهُ قَالَ: لَمَّا ضُرِبَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام حَفَّ بِهِ الْعُوَّادُ وَ قِیلَ لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَوْصِ فَقَالَ اثْنُوا لِی وِسَادَةً ثُمَّ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ حَقَّ قَدْرِهِ مُتَّبِعِینَ أَمْرَهُ أَحْمَدُهُ کَمَا أَحَبَّ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ کَمَا انْتَسَبَ أَیُّهَا النَّاسُ کُلُّ امْرِئٍ لَاقٍ فِی فِرَارِهِ مَا مِنْهُ یَفِرُّ وَ الْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ إِلَیْهِ وَ الْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُهُ کَمْ أَطْرَدْتُ الْأَیَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَکْنُونِ هَذَا الْأَمْرِ فَأَبَی اللَّهُ عَزَّ ذِکْرُهُ إِلَّا إِخْفَاءَهُ هَیْهَاتَ عِلْمٌ مَکْنُونٌ أَمَّا وَصِیَّتِی فَأَنْ لَا تُشْرِکُوا بِاللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ

ص: ۲۰۶

۱- ۱. أمالی الشیخ: ۲۳۲.

۲- ۲. أی اخذت منه القود و هو القصاص. و فی المصدر: استنقذت.

۳- ۳. قرب الإسناد: ۶۷.

شَيْئاً وَ مُحَمَّداً صلى الله علیه و آله فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ أَقِيمُوا هَذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ وَ أَوْقِدُوا هَذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْنِ وَ خَلَاكُمْ ذَمٌّ مَا لَمْ تَشْرُدُوا حُمِّلَ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ مَجْهُودَهُ وَ خُفِّفَ عَنِ الْجَهَلَةِ رَبٌّ رَحِيمٌ وَ إِمَامٌ عَلِيمٌ وَ دِينٌ قَوِيمٌ أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ وَ الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُمْ وَ غَداً مُفَارِقُكُمْ إِنْ تَثْبُتِ الْوَطْأَةُ فِي هَذِهِ الْمَزَلَّةِ فَذَاكَ الْمُرَادُ وَ إِنْ تَدْحَضِ الْقَدَمُ فَإِنَّا كُنَّا فِي أَفْيَاءِ أَغْصَانٍ وَ ذَرَى رِيَاحٍ وَ تَحْتَ ظِلِّ غَمَامَةٍ اضْمَحَلَّ فِي الْجَوِّ مُتَلَفَّقُهَا وَ عَفَا فِي الْأَرْضِ مَخَطُّهَا وَ إِنَّمَا كُنْتُ جَاراً جَاوَرَكُمْ بَدَنِي أَيَّاماً وَ سَتُعْقَبُونَ مِنِّي جُثَّةً خَلَاءً سَاكِنَةً بَعْدَ حَرَكَةٍ وَ كَاظِمَةً بَعْدَ نُطْقٍ لِيَعِظَكُمْ هُدُوِّي وَ خُفُوتُ إِطْرَاقِي وَ سُكُونُ أَطْرَافِي فَإِنَّهُ أَوْعَظُ لَكُمْ مِنَ النَّاطِقِ الْبَلِيغِ وَدَّعْتُكُمْ وَدَاعَ مُرْصِدٍ لِلتَّلَاقِي غَداً تَرَوْنَ أَيَّامِي وَ يَكْشِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ سَرَائِرِي وَ تَعْرِفُونِّي بَعْدَ خُلُوِّ مَكَانِي وَ قِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي إِنْ أَبْقَ فَأَنَا وَلِيُّ دَمِي وَ إِنْ أَفْنَ فَالْفَنَاءُ مِيعَادِي وَ إِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَ لَكُمْ حَسَنَةٌ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا أَ لَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ فَيَا لَهَا حَسْرَةً عَلَى كُلِّ ذِي غَفْلَةٍ أَنْ يَكُونَ عُمُرُهُ عَلَيْهِ حُجَّةً أَوْ يُؤَدِّيَهُ (۱) أَيَّامُهُ إِلَى شِقْوَةٍ جَعَلَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ لَا يَقْصُرُ بِهِ عَنْ طَاعَةِ اللَّهِ رَغْبَةٌ أَوْ تَحُلُّ بِهِ (۲) بَعْدَ الْمَوْتِ نَقِمَةٌ فَإِنَّمَا نَحْنُ لَهُ وَ بِهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْحَسَنِ علیه السلام فَقَالَ يَا بُنَيَّ ضَرْبَةً مَكَانَ ضَرْبَةٍ وَ لَا تَأْثَمْ (۳).

**[ترجمه]کافی: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت خورد عیادت کنندگان اطراف او جمع شدند و به او گفتند: ای امیر مؤمنین وصیت کن، امام فرمود: بالشی برای من تا کنید. سپس گفت: حمد برای خداست همچنان که شایسته اوست و ما پیرو امر او هستیم او را همان گونه که دوست دارم حمد و ستایش می کنم و هیچ خدایی همانگونه که نسبت داده شده جز الله یگانه واحد بی نیاز نیست ای مردم! هر کس از مرگ بگریزد، به هنگام فرار آن را خواهد دید، اجل سرآمد زندگی و فرار از مرگ رسیدن به آن است چه روزگارانی که در پی گشودن راز نهفته آن بودم امّا خواست خداوند جز پنهان ماندن آن نبود. هیهات! که این علمی پنهان است، امّا وصیت من نسبت به خدا، آنکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید و نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله این است که، سنت و شریعت او را ضایع نکنید، این دو ستون محکم را برپا دارید و این دو چراغ را فروزان نگه دارید و تا آن زمان که از حق منصرف نشده اید سرزنشی نخواهید داشت که برای هر کس به اندازه توانایی اش وظیفه ای تعیین گردیده و نسبت به افراد جاهل و نادان تخفیف داده شده است پروردگار رحیم و پیشوا آگاه و دین استوار است. من دیروز رهبر شما بودم و امروز مایه پند و عبرت شما هستم و فردا از شما جدا خواهم شد، خدا شما و مرا بیامرزد، اگر از این ضربت و از این لغزشگاه نجات یابم که حرفی نیست امّا اگر گام ها بلغزد و از این جهان بروم، ما نیز چون دیگران در سایه شاخسار درختان، مسیر وزش باد و باران و زیر سایه ابرهای متراکم آسمان پراکنده می شویم و آثارمان در روی زمین نابود خواهد شد. من از همسایگان شما بودم که چند روزی در کنار شما زیستم و به زودی از من جز جسدی بی روح و ساکن، پس از آن همه تلاش و جز خاموشی پس از آن همه گفتار باقی نخواهد ماند پس باید سکوت من و بی حرکتی دست و پا و چشم ها و اندامم مایه پند و اندرز شما گردد، که از هر منطق رسایی و از هر سخن مؤثرتری عبرت انگیزتر است. وداع من با شما چونان جدایی کسی است که آماده ملاقات پروردگار است، فردا ارزش ایام زندگی مرا خواهید فهمید و راز درونم را خواهید دانست، پس از آنکه جای مرا خالی دیدید و دیگری بر جای من نشست مرا خواهید شناخت. اگر زنده بمانم عهده دار خونم خواهم بود امّا اگر فنا گشتم پس فنا میعادگاه من است و اگر ببخشم برای من قربت و نزدیکی به خدا و برای شما پسندیده است، پس عفو کنید و ببخشید، آیا دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟ واه چه حسرتی بر غافلان هست که عمرشان حجتی برای آن ها باشد و روزگارشان به بدبختی و شقاوت بگذرد، خداوند ما و شما را از کسانی قرار دهد که به خاطر تمایلات نفسانی از اطاعت خداوند کوتاهی نمی کند یا بعد از مرگ انتقام از او گرفته نمی شود، ما فقط متعلق به او

هستیم و به سوی او باز می گردیم آنگاه حسن علیه السلام جلو آمد و امام علی علیه السلام فرمود: ای پسرم فقط یک ضربه در مقابل ضربه اش به او بزن و دچار لغزش نشو. - .اصول کافی (جزء اول از چاپ جدید): ۲۲۹ ، ۳۰۰ -

**[ترجمه]

بیان

قوله اثنوا لی وساده یقال ثنی الشی ء کسمع (۴) [کسعی] رد بعضه علی بعض و ثنیها إما للجلوس علیها لیرتفع و یظهر للسامعین أو للاتکاء علیها لعدم قدرته علی الجلوس قوله علیه السلام قدره أی حمدا یکون حسب قدره و کما هو أهله و قوله متبعین حال عن فاعل الحمد لأنه فی قوه نحمد الله قوله کما انتسب أی کما نسب نفسه فی سوره التوحید قوله علیه السلام کل امرئ لاق فی

ص: ۲۰۷

۱- ۱. فی المصدر: تؤدیه.

۲- ۲. فی(ک): علیه.

۳- ۳. أصول الکافی(الجزء الأول من الطبعه الحدیثه): ۲۹۹ و ۳۰۰.

۴- ۴. هذا وهم و الصواب« کرمی» فان العین فی ثنی مفتوح و فی مضارعه مکسور بخلاف سمع.

فراره أی من الأمور المقدره الحتمیه کالموت. قال الله تعالی قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقِیکُمْ (۱) و إنما قال علیه السلام فی فراره لأن کل أحد یفر دائما من الموت و إن کان تبعدا و المساق مصدر میمی و لیست فی نهج البلاغه کلمه إلیه فیحتمل أن یکون المراد بالأجل منتهی العمر و المساق ما یساق إلیه و أن یکون المراد به المده فالمساق زمان السوق. و قوله علیه السلام و الهرب منه موافاته من حمل اللازم علی الملزوم فإن الإنسان ما دام یهرب من موته بحرکات و تصرفات یفنی عمره فیها فکأن الهرب منه موافاته و المعنی أنه إذا قدر زوال عمر أو دوله فکل ما یدبره الإنسان لرفع ما یهرب منه یصیر سببا لحصوله إذ تأثیر الأدویه و الأسباب بإذنه تعالی مع أنه عند حلول الأجل یصیر أحذق الأطباء أجهلهم و یغفل عما ینفع المریض و هکذا فی سائر الأمور.

و قال الفیروزآبادی الطرد الإبعاد و ضم الإبل من نواحیها و طردتهم أتیتهم و جزتهم و اطرده أمر بطرده أو بإخراجه عن البلد و اطرد الأمر تبع بعضه بعضا و جری انتهی (۲) و یحتمل أن یکون الإطراد بمعنی الطرد و الجمع أو الأمر به مجازا و یمکن أن یقرأ اطردت علی صیغه الغائب بتشدید الطاء فالأیام فاعله قال أکثر شراح النهج کأنه علیه السلام جعل الأیام أشخاصا یأمر بإخراجهم و إبعادهم عنه أی ما زلت أبحث عن کیفیه قتلی و أی وقت یکون بعینه و فی أی أرض یکون یوما یوما فإذا لم أجده فی یوم طردته و استقبلت یوما آخر و هکذا حتی وقع المقدر قالوا و هذا الکلام یدل علی أنه علیه السلام لم یکن یعرف حال قتله مفصله من جمیع الوجوه و إن رسول الله صلی الله علیه و آله أعلمه بذلک مجملا و مکنون هذا الأمر أی المستور من خصوصیات هذا الأمر أو المستور هو هذا الأمر فالمشار إلیه شی ء متعلق بوفاته و هیهات أی بعد الاطلاع علیه فإنه علم مکنون مخزون و من خواص المخزون ستره و المنع من أن یناله أحد

۱- ۱. سوره الجمعه: ۸.

۲- ۲. القاموس ۱: ۳۱۰.

و الأظهر عندی أن المراد أنی جمعت مرارا حوادث الأيام و غرائبها التی وقعت علی فی ذهنی و بحثت عن السر الخفی فی خفاء الحق و ظهور الباطل و غلبه أهله و قيل أی السر فی قتله عليه السلام فظهر لی فأبی الله إلا إخفاءه عنكم لضعف عقولكم عن فهمه إذ هی من غوامض مسائل القضاء و القدر.

قوله و محمدا عطف علی أن لا تشركوا و يمكن أن يقدر فيه فعل أی أذكركم محمدا أو هو نصب علی الإغراء و فی بعض النسخ بالرفع و فی النهج و أما وصيتی فالله لا تشركوا به شيئا و محمدا صلی الله عليه و آله فلا تضيعوا سنته و العمودان التوحيد و النبوه و إقامتهما كنايه عن إحقاق حقوقهما و قيل المراد بهما الحسنان و قيل هما المراد بالمصباحين و يقال خلاك ذم أی أعذرت و سقط عنك الذم.

قوله عليه السلام ما لم تشردوا أی تتفرقوا فی الدين قوله حمل علی التفعيل مجهولا أو معلوما و خفف أيضا إما علی بناء المعلوم أو المجهول فيقدر مبتدأ لقوله رب رحيم أی ربكم أو خبر أی لكم و علی الأول (۱) فی إسناد الحمل و التخفيف إلی الدين و الإمام تجوز و المراد إمام كل زمان و ثبوت الوطأه كنايه عن البرء من المرض و الذری اسم لما ذرته الرياح شبه ما فيه الإنسان فی الدنيا من الأمتعه بما ذرته الرياح فی عدم الثبات و قله الانتفاع بها و قيل المراد محال ذروها كما أن فی النهج و مهب رياح.

قوله متلفقها بكسر الفاء أی ما انضم و اجتمع من متفرقات الغمام و مخطها ما يحدث فی الأرض من الخط الفاصل بين الظل و النور و فی بعض النسخ بالحاء المهمله أی محط ظلها فاعله (۲) و الحاصل أنی إن مت فلا عجب فإنی كنت فی أمور فانيه شبيهه بتلك الأمور أو لا أبالی فإنی كنت فی الدنيا غير

۱- ۱. أی علی كون خفف معلوما.

۲- ۲. كذا.

متعلق بها كمن كان فی تلك الأمور و كنت دائما مترصدا للانتقال و قیل استعار الأغصان للعناصر الأربعه و الأفیاء لتركبها المعرض للزوال و الریاح للأرواح و ذراها للأبدان الفائزه هی علیها بالجود الإلهی و الغمامه للأسباب القویه من الحركات السماویه و التأثیرات الفلكیه و الأرزاق المفاضه علی الإنسان فی هذا العالم و كنی باضمحلال متلفقها عن تفرق تلك الأسباب و زوالها و بعفاء مخطها فی الأرض عن فناء آثارها فی الأبدان.

جاوركم بدنی إنما خص المجاوره بالبدن لأنها من خواص الأجسام أو لأن روحه علیه السلام كانت معلقه بالملإ الأعلی و هو بعد فی هذه الدنیا كَمَا قَالَ علیه السلام: فِی وَصْفِ إِخْوَانِهِ كَانُوا فِی الدُّنْیا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَی. و ستعقبون علی بناء المفعول من الإعقاب و هو إعطاء شی ء و جثه الإنسان بالضم شخصه و جسده خلاء أی خالیه من الروح و الخواص و فی القاموس كظم غیظه رده و حبسه و الباب أغلقه و كظم كعنی كظوما سكت و قوم كظم كركع ساكتون (1).

و فی النهج و صامته بعد نطوق لیعظكم بكسر اللام و النصب كما هو المضبوط فی النهج و یحتمل الجزم لكونه أمرا و فتح اللام و الرفع أیضا و الهدوء بالهمزه و قد یخفف و یشدد السكون و خفت الصوت خفوتا سكن و لهذا قیل للمیت خفت إذا انقطع كلامه و سكت و إطراقی إما بكسر الهمزه كما هو المضبوط فی النهج من أطرق إطراقا أی أرخی عینیه إلی الأرض كنایه عن عدم تحریك الأجفان أو بفتحها جمع طرق بالكسر بمعنی القوه أو جمع طرق بالفتح و هو الضرب بالمطرقه و الأطراق بالتحریك (2) هی الأعضاء كالبدن و الرجلین و وداع بالفتح اسم من قولهم ودعته تودیعا و أما بالكسر فهو الاسم من قولك أودعته موادعه أی صالحته و تقول رصدته إذا قعدت له علی طریقه

۱- ۱. القاموس ۴: ۱۷۲.

۲- ۲. كذا.

ترقبه و أرصـدت له العقوبه أی أعـدتها له و مرصـد فی بعض نسخ النهج بالفتح فالفاعل هو الله تعالی أو نفسه علیه السـلام کأنه أعـد نفسه بالتوطین للتلاقی و فی بعضـها بالکسـر فالمفعول نفسه أو ما ینبغی إعـداده و تهیئته و یوم التلاقی یوم القیامه و یحتمل شموله للرجعه أیضا و قوله غدا ظرف الأفعال الآتیه و یحتمل تلک الفقرات وجوها من التأویل.

الأول أن یکون المعنی بعـد أن أفارقکم یتولی بنو أمیه و غیرهم أمرکم ترون و تعرفون فضل أیام خلافتی و أنی کنت علی الحق و یکشف الله لکم عن سرائری أی أنی ما أردت فی حروبی و سائر ما أمرتکم به إلا الله تعالی أو ینکشف بعض حسناتی المرویه إلیکم و کنت أسترها عنکم و عن غیرکم و تعرفون عدلی و قدری بعد قیام غیری مقامی بالخلافه.

الثانی أن یکون المراد بقوله غـدا أیام الرجعه و القیامه فإن فیهما تظهر شوکته و رفعته و نفاذ حکمه فی عالم الملک و الملکوت فهو علیه السلام فی الرجعه ولی الانتقام من المنافقین و الکفار و ممکن المتقین و الأخیار فی الأصقاع و الأقطار و فی القیامه إلی الحساب و قسیم الجنه و النار فالمراد بخلو مکانه خلو قبره عن جسده بحسب ما یظنه الناس فی الرجعه و نزوله عن منبر الوسیله و قیامه علی شفیر جهنم یقول للنار خذی هذا و اترکی هذا فی القیامه.

ثم اعلم أن فی أکثر نسـخ الکافی و قیامی غیر مقامی و هو أنسب بهـذا المعنی و علی الأول یحتاج إلی تکلف کأن یکون المراد قیامه عنـد الله تعالی فی السـماوات و تحت العرش و فی الجنان فی الغرفات و فی دار السـلام کما دلت علیه الروایات و فی نسـخ النهـج و بعض نسـخ الکـافی و قیـام غیری مقـامی فهو بالأـول أنسب و علی الأخیر لا یسـتقیم إلا بتکلف کأن یکون المراد بالغیر القائم علیه السـلام فإنه إمام زمان فی الرجعه و قیام الرسول صلی الله علیه و آله مقامه للمخاصمه فی القیامه کذا خطر بالبال و إن ذکر مجملا منه بعض المعاصرین فی مؤلفاتهم.

ص: ٢١١

الثالث ما خطر بالبال أيضا و هو الجمع بين المعنيين بأن يكون ترون أيامي و يكشف الله عن سرائرى فى الرجعه و القيامه لاتصاله بقوله وداع مرصد للتلاقى و قوله و تعرفونى إلى آخره إشاره إلى المعنى الأول غير متعلقه بالفقرتين الأوليين و هو أسد و أفيد و أظهر لا سيما على النسخه الأخيره إن أبق الشر(۱) فى لا تنافى العلم بعدم وقوع المقدم و فى تنزيل العالم منزله الشاک نوع من المصلحه و فى بعض النسخ العفو لى قربه و يحتمل أن يكون استحلالا من القوم على سبيل التواضع كما هو الشائع عند الموادعه و فى أكثر النسخ و إن أعف فالعفو لى قربه أى إن أعف عن قاتلى فقوله عليه السلام و لكم حسنه أى فيما يجوز العفو فيه لا فى تلک الواقعه أو عفوى عن قاتلى لكم حسنه لصبركم على ما يشق عليكم فى ذلک فيا لها حسره النداء للتعجب و المنادى محذوف و ضمير لها مبهم و حسره تمييز للضمير المبهم نحو ربه رجلا أن يكون أى لأن يكون أو هو خبر مبتدإ محذوف و الشقوه بالكسر سوء العاقبه قوله ممن لا يقصر به الباء للتعديه و رغبه فاعل لم تقصر و ضمير به راجع إلى الموصول أى لا يجعله رغبه من رغبات النفس قاصرا عن طاعه الله و ضمير له و به راجعان إلى الله أو إلى الموت قوله عليه السلام و لا ـ تأثم أى فى الزياده فالمراد بالإثم ترک الأولى مجازا و يمكن أن يقرأ على باب التفعل أى لا تزد فتكون عند الناس منسوبا إلى الإثم (۲).

**[ترجمه]گفته وى: اثنو لى وساده: ثنى الشئ بر وزن سمع يعنى برخى را بر برخى ديگر برگرداند و تا كرد يا براى نشستن بر آن، تا بلند شود و شنوندگان او را ببينند، يا براى تكيه كردن بر آن چون قدرت بر جلوس نداشته است.گفته وى: «قدره» يعنى حمدى كه به اندازه منزلت او و شايستگى او باشد. گفته وى: «متبعين» حال از فاعل حمد است زيرا او در جايگاه «نحمد الله» است. گفته وى: «كما اتنسب» همان طور كه خود را در سوره توحيد نسبت داده است. گفته وى: «كل امرء لاق فى فراره» يعنى از امور مقدر و حتمى مثل مرگ. خدا فرمود: « قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِی تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلاقِيكُمْ » {بگو آن مرگى كه از آن مى... گريزيد قطعا به سر وقت شما مى‌آيد} و حضرت فرمود: «فى فراره» چون همه همواره از مرگ فرار مى‌كنند اگرچه بعيد است. مساق مصدر ميمى است و در نهج البلاغه كلمه «اليه» نيست، پس ممكن است منظور از اجل منتهاى عمر باشد و مساق آنچه به آن سوق داده مى‌شود باشد و نيز ممكن است مراد از آن مدت و مساق زمان سوق باشد. گفته وى: «الهرب من موافاته» از باب حمل لازم بر ملزوم است زيرا انسان تا زمانى كه با حركات و اعمال از مرگ فرار مى‌كند عمر خود را در اين راه صرف مى... كند پس گويى فرار از آن رسيدن به آن است. معنا اين كه اگر زوال عمر يا حكومتى مقدر شده باشد هر كارى كه انسان براى فرار از آن مى‌كند باعث رسيدن به آن مى‌شود، زيرا تأثير دواها و اسباب به اذن خداست. وانگهى وقتى اجل برسد ماهرترين اطباء نادان‌ترين آنها مى‌شوند و از آنچه براى مريض نافع است غافل مى‌گردند. در امور ديگر نيز همين طور است.

فيروز آبادى گفت: طرد يعنى دور كردن و ملحق كردن شتران از اطراف آنهاست. طردتهم يعنى آوردى آنان را و از آنان گذشتى. اطرده امر به طرد اوست يا اخراجش از سرزمين. اطّرد الأمر: از يكديگر تبعيت كردند و جارى شد پايان نقل قول. - . القاموس ۱ : ۳۱۰[۱] - ممكن

است اطراد به معناى طرد و جمع و امر به آن به مجاز باشد. ممكن است «اطّردت» به صيغه غايب خوانده شود و به تشديد طاء كه دراين صورت ايام، فاعل مى‌شود و بيشتر شارحان نهج البلاغه گفتند گويى حضرت ايام را اشخاص قرار داده كه امر به اخراج و دور كردن آنان از خود مى‌كند، يعنى هنوز در باره كيفيت قتل خود جستجو مى‌كنم و اينكه دقيقا كى خواهد بود و در چه زمينى روز به روز مى‌باشد. اگر در يک روز آن را نيافتم آن را طرد كرده و از روز ديگرى استقبال مى‌كنم و همين طور تا اين كه تقدير واقع شود. گفتند: اين نشان مى‌دهد او شرايط قتل خويش را از هر جهت و مفصل نمى‌دانسته است و

رسول خدا به اجمال به او فرموده است. «مکنون هـذا الأمر» یعنی خصوصیات پنهان این امر یا فقط همین امر پنهان است، پس مشارالیه چیزی است متعلق به وفات او و «هیهات» یعنی بعید است اطلاع یافتن بر آن چرا که علم مکنون و مخزون است و از خواص مخزون، پوشیده بودن آن است و ممانعت از این که دست کسی به آن برسد. ظاهرتر نزد من این که مراد این است که من حوادث ایام و عجائب آن را که در ذهن من واقع شده مکررا جمع کردم و راز پنهان را در پوشیدگی حق و ظهور باطل و غلبه اهل باطل جست و جو کردم. گفته شده: یعنی راز قتل آن حضرت، پس برایم ظاهر شد. پس ابا کرد خدا جز این که بر شما پوشیده نگه دارد چون عقل شما ضعیف است و نمی‌تواند آن را درک کند، زیرا آن از مسائل پیچیده قضا و قدر است.

گفته وی: « ومحمدا» عطف بر «ان لا تشرکوا» و ممکن است فعل در آن تقدیر گرفته شود یعنی شما را به یاد محمد می‌آورم یا منصوب بودن آن بر اساس اغراء باشد. در بعضی نسخه‌ها به رفع است. در نهج البلاغه آمده: «اما وصیتی فالله لاتشرکوا به شیئا و محمدا فلاتضیعوا سنته» و دو عمود، توحید و نبوت است و اقامه آنها کنایه از احقاق حقوق آنهاست. گفته شده: مراد از آن دو حسن و حسین علیهما السلام هستند و گفته شده منظور از مصباحین آن دو هستند. گفته می‌شود: خلاك ذم یعنی عذرت پذیرفته شد و نکوهش از تو ساقط شد.

گفته وی: «مالم تشردوا» یعنی تا وقتی که در دین تفرقه پیدا نکنید. گفته وی: «حمل» از باب تفعیل چه مجهول و چه معلوم. «خفف» نیز چه مجهول و چه معلوم، پس مبتدایی برای «رب رحیم» مقدر گرفته می‌شود یعنی «ربکم رب رحیم» ، یا خبر مقدر است یعنی «رب رحیم لکم». بنا بر اول، در اسناد حمل است و تخفیف به دین و امام، مجاز است یعنی امام همه زمانها، و استواری قدم، کنایه از شفا یافتن از بیماری است. ذری، اسمی است بر آنچه بادها پخش می‌کنند که متاع‌هایی که انسان در دنیا در آن است را به آنچه بادها پخش کردند تشبیه کرده است در عدم ثبات و اندك بودن استفاده از آنها. گفته شده: منظور محل‌های پخش آنهاست چنان که در نهج البلاغه آمده است: «و محل وزیدن بادها».

گفته وی: «متلفقها» با کسره فاء یعنی آنچه از ابرهای پراکنده که به هم پیوست و جمع شد و مخط آن، یعنی آنچه در زمین رخ می‌دهد از خط فاصل بین سایه و نور. در بعضی نسخه‌ها به حاء است، یعنی محل فرود آمدن، سایه فاعل آن است. نتیجه این که اگر مُردم، تعجبی نیست، زیرا من در امور فانی، شبیه به آن امور بودم یا این که اهمیتی نمی‌دهم زیرا در دنیا به آن وابسته نبودم مثل کسی که در آن امور است و همواره مترصد انتقال بودم. گفته شده اغصان را برای عناصر اربعه استعاره گرفته است و سایه‌ها؛ به خاطر در معرض نابودن آن است. ریاح را برای ارواح استعاره گرفته و ذرای آن را برای بدنها که به خاطر بخشش الهی بر آن غلبه دارد. ابر را برای اسباب قوی استعاره گرفته یعنی حرکات آسمانی و تأثیرات فلکی و روزی‌هایی که در این جهان بر انسان ریخته می‌شود. اضمحلال مُتلفّق، کنایه از پراکندگی آن اسباب و زوال آنهاست و از بین رفتن مخطّ آن در زمین، کنایه از فنای آثار آن در بدنهاست .

«جاورکم بدنی» مجاورت را به بدن اختصاص داده چون از از خواص اجسام است یا به خاطر این که با وجود این که آن حضرت هنوز در این دنیاست روح او به ملأ اعلی آویخته است چنان که خود در توصیف برادرانش می‌فرماید: «در این دنیا با بدنهایشان بودند و روح ایشان به ملأـ اعلی آویخته است ». «ستعقبون» مجهول است از ریشه إعقاب یعنی دادن چیزی. جُثّه الأنسان یعنی خودش و بدنش. خلأ یعنی خالی از روح و خواص، در القاموس آمده: کظم غیظه یعنی آن را بازگرداند و حبس

کرد، والباب: آن را بست، و کُظِمَ: ساکت شد و قوم کُظَّم بر وزن رکّع یعنی قوم ساکت. - . القاموس ۴ :۱۷۲[۱] -

در نهج البلاغه آمده: «و صامته بعد النطوق». لیعظمك با کسره و فتحه لام چنان که در نهج البلاغه ضبط شده است. مجزوم بودن نیز محتمل است چون امر است. فتحه لام و رفع نیز جایز است. هدوء با همزه است و گاهی با تخفیف و گاهی با تشدید می‌آید یعنی سکون و زیاد پایین آمدن صدا یعنی ساکن شد؛ لذا برای مرده گفته می‌شود: «خَفتَ» چون از سخن می‌افتد و ساکت می‌شود. اطراقی یا با کسره همزه است چنان که در نهج البلاغه آمده از اطرق اطراقا یعنی سر به زیر افکند، کنایه از حرکت ندادن پلك‌ها؛ یا با فتحه آن جمع «طِرق» یعنی قدرت؛ یا جمع طَرق یعنی زدن با چکش. اطراق با تحریك حروف یعنی اعضا مانند بدن و پاها. «وَداع» اسم است از این گفته ایشان «ودعتُه تودیعا»، یا با کسره که اسم است از این گفته: أودعته موادعه یعنی با او صلح کردم. می گویی رصدته: وقتی در راهی بنشینی و مراقب او باشی. ارصدتُ له العقوبه: یعنی عقوبت برایش آماده کردم. مرصد در برخی از نسخه‌های نهج البلاغه با فتحه است، پس فاعل یا خدای متعال است یا خود حضرت، گویی خود را آماده کرده تا به دیدار عادت کند. در برخی نسخه‌ها با کسره است، پس مفعول خودش است یا آنچه که باید آماده کند و یوم التلاقی، روز قیامت است. ممکن است رجعت را نیز شامل شود. «غدا» ظرف افعال آینده است و این فقرات حدیث چند وجه از تأویل را محتمل است: اول این که معنا چنین باشد: بعد از این که من شما را ترك گفتم بنی امیه و دیگران متولی امر شما می‌شوند و آنگاه فضیلت ایام خلافت مرا می‌بینید و این که من بر حق بودم و خداوند رازهای مرا بر شما آشکار می‌کند، یعنی من در جنگ‌هایم و سایر دستوراتی که به شما دادم جز خدا را اراده نکردم یا برخی از خوبی‌های من که من بر شما و دیگران پوشیده می‌داشتم بر شما آشکار و برایتان روایت می‌شود و وقتی عدالت و منزلت مرا درخواهید یافت که کس دیگری مقام خلافت را به دست گیرد.

دوم این که مقصود از «غدا» ایام رجعت و قیامت باشد، زیرا در آنهاست که شوکت و رفعت و نفوذ حکمش در جهان مُلك و ملکوت دیده می‌شود. آن حضرت علیه السلام در رجعت مسئول انتقام از منافقین و کفار می‌شود و به پرهیزکاران و نیکان در سراسر جهان قدرت می‌بخشد و در قیامت، متولی حساب و تقسیم کننده بهشت و جهنم است. پس مراد از خالی بودن مکانش، خالی بودن قبر از جسد اوست بر حسب آنچه که مردم در مورد رجعت می‌پندارند و پایین آمدنش از منبر وسیله و ایستادنش بر لبه جهنم که در قیامت به آتش می گوید: این را بگیر و آن را رها کن.

سپس بدان در بیشتر نسخه‌های کافی «وقیامی غیر مقامی» است که برای این معنا مناسب‌تر است و برای معنای اول نیاز به تکلف است؛ گویی مراد، ایستادن او نزد خداوند در سماوات و زیر عرش و در بهشت‌ها و در غرفه‌ها و دارالسلام است، چنان که روایات بر آن دلالت دارند. در نسخه‌ها نهج البلاغه و در برخی نسخه‌های کافی «وقیام غیری مقامی» آمده است که برای معنای اول مناسب‌تر است و معنای دومی جز با تکلف، راست نمی‌آید؛ گویی مراد از غیر، قائم علیه السلام است، زیرا او امام زمان در رجعت است و ایستادن رسول خدا صلی الله علیه و آله در جایگاه او برای مخاصمه در قیامت است. این چنین به ذهن خطور کرد و برخی از معاصران در مؤلفات خود این را به طور اجمال آورده‌اند.

سوم معنایی است که به ذهن خطور کرده که جمع بین دو معناست یعنی دوران مرا دیدید و خداوند در رجعت و قیامت از اسرارم پرده بر می دارد چون با این گفته: «وداع مرصد للتلاقی» متصل است و گفته وی: «و تعرفونی» تا آخر، اشاره به معنای

اول است بی آن که به دو بند اولی متعلق باشد که این محکم‌تر و مفیدتر و روشن‌تر است به ویژه بر اساس نسخه آخری: إن أبق الشرّ با عدم وقوع مقدم، منافات ندارد و در تنزیل عالم به منزله شاك، نوعی مصلحت وجود دارد. در برخی نسخه‌ها «العفو لی قربه» است و ممکن است حلالیت طلبیدن از قوم باشد بر سبیل تواضع و فروتنی چنان که هنگام وداع شایع است. در بیشتر نسخه‌ها «و ان اعف فالعفو لی قربه» است یعنی اگر قاتلم را ببخشم. گفته وی: «ولکم حسنه» یعنی در آنچه عفو در آن جایز است نه در آن واقعه یا عفو من از قاتلم حسنه‌ای است برای صبر شما بر آنچه در این زمینه بر شما سخت است. «فیا لها حسره» ندا برای تعجب است و منادی محذوف است و ضمیر هاء مبهم است و حسرت تمییز برای ضمیر مبهم است مانند ربّه رجلا أن یکون یعنی لأن یکون؛ یا خبر برای مبتدای محذوف است و شقوه با کسره یعنی بد عاقبتی. گفته وی: «ممن لا یقصر به» باء برای تعدیه است و رغبه فاعل لم‌تقصر است و ضمیر «به» به موصول برمی‌گردد یعنی آن را تمایلی از تمایلات نفس قرار ندهد که به طاعت خداوند نرسد. مرجع ضمیر له و به، خداوند یا مرگ است. گفته وی: «ولاتأثم» یعنی در فزونی. زیرا مراد از اثم، مجازاً ترك اولی است ممکن است به صورت باب تفعل خوانده شود یعنی «فزون نکن» که نزد مردم منسوب به گناه می‌شوی.

**[ترجمه]

«۱۲»

غط، [الغیبه] للشیخ الطوسی أَحْمَدُ بْنُ عُبْدُونٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الزُّبَیْرِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَارَهَ عَمَّنْ رَوَاهُ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: هَذِهِ وَصِیَّهُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِلَی الْحَسَنِ علیه السلام وَ هِیَ

۱- ۱. کذا.

۲- ۲. البیان المذکور موافق لنسخه(ك) و یزید علی سائر النسخ و یختلف ایاها بکثیر أثبتناه کما وجدناه.

نُسْخَةُ كِتَابِ سُلَيْمِ بْنِ قَيْسٍ الْهِلَالِيِّ دَفَعَهَا إِلَى أَبَانٍ وَ قَرَأَهَا عَلَيْهِ قَالَ أَبَانٌ وَ قَرَأْتُهَا عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیهما السلام فَقَالَ صَدَقَ سُلَيْمٌ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ سُلَيْمٌ فَشَهِدْتُ وَصِيَّةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام حِينَ أَوْصَى إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ علیه السلام وَ أَشْهَدَ عَلَى وَصِيَّتِهِ الْحُسَيْنَ وَ مُحَمَّداً وَ جَمِيعَ وُلْدِهِ وَ رُؤَسَاءَ شِيعَتِهِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ وَ قَالَ يَا بُنَيَّ أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ أُوصِيَ إِلَيْكَ وَ أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكَ كُتُبِي وَ سِلَاحِي ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا بُنَيَّ أَنْتَ وَلِيُّ الْأَمْرِ وَ وَلِيُّ الدَّمِ فَإِنْ عَفَوْتَ فَلَكَ وَ إِنْ قَتَلْتَ فَضَرْبَةً مَكَانَ ضَرْبَةٍ وَ لَا تَأْثَمْ ثُمَّ ذَكَرَ الْوَصِيَّةَ إِلَى آخِرِهَا فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ وَصِيَّتِهِ قَالَ حَفِظَكُمُ اللَّهُ وَ حَفِظَ فِيكُمْ نَبِيَّكُمْ أَسْتَوْدِعُكُمُ اللَّهَ وَ أَقْرَأُ عَلَيْكُمُ السَّلَامَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَتَّى قُبِضَ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ- وَ كَانَ ضُرِبَ لَيْلَةَ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ (۱).

**[ترجمه]غیبت شیخ طوسی: امام باقر علیه السلام فرمود: این وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به حسن علیه السلام است که نسخه ای از نوشته سُلیم بن قیس هلالی است که آن را به ابان داد و آن را بر او خواند. أبان گفت: من آن را بر علی بن حسین علیه السلام خواندم و آن حضرت فرمود: سلیم که رحمت خدا بر او باد راست گفت. سلیم گفت: من شاهد وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم هنگامی که به پسرش حسن علیه السلام وصیت کرد و حسین و محمد و تمامی فرزندان آن حضرت، رهبران شیعه او و اهل بیتش در آنجا بودند. علی علیه السلام فرمود: ای فرزندم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من سفارش کرد که بر تو وصیت کرده و نامه ها و سلاحم را به تو بسپارم. آن گاه رو به او کرد و فرمود: فرزندم تو ولی امر و ولی دم هستی پس اگر ببخشی که با خودت است ولی اگر خواستی او را بکشی فقط یک ضربه در مقابل ضربه ای که به من زده بزن و بیشتر نزن. آن گاه وصیت را تا آخرش فرمود. هنگامی که وصیت را تمام کرد، فرمود: خداوند شما و نبی شما را در بین شما حفظ کند، شما را به خدا می سپارم و با شما خداحافظی می‌کنم. آن گاه پیوسته می فرمود: « لا إله إلا الله» تا آنکه در شب بیست و سوم ماه رمضان یعنی شب جمعه سال چهل هجری دعوت حق را لبیک گفت در حالی که شب بیست و یکم همان ماه ضربت خورده بود - .غیبت شیخ طوسی:۱۲۷ -

**[ترجمه]

«۱۳»

غط، [الغیبه] للشیخ الطوسی أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیهما السلام بِهَذِهِ الْوَصِيَّةِ مَعَ الْأُخْرَى. وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: أَنَّهُ قُبِضَ لَيْلَةَ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ- وَ ضُرِبَ لَيْلَةَ تِسْعَ عَشَرَةَ وَ هِيَ الْأَظْهَرُ(۲).

**[ترجمه]غیبت شیخ طوسی: صفوان بن محیی گفت: موسی بن جعفر علیه السلام این وصیت را به همراه دیگری نزد من فرستاد و در روایتی دیگر آمده است که امام علی علیه السلام در شب بیست و یکم به شهادت رسید در حالی که در شب نوزدهم ضربت خورده بود، و این روایت ظاهرتر است. - .غیبت شیخ طوسی: ۱۲۷ -

**[ترجمه]

«۱۴»

حه، [فرحه الغری] مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ الْقُمِّیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یُوسُفَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ بـدرج (۳) [بُزُرْجَ] الْجَاحِظِ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْیَسَعِ قَالَ: جَاءَنِی سَعْدٌ الْإِسْکَافُ فَقَالَ یَا بُنَیَّ تَحْمِلُ الْحَدِیثَ قُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ حَدَّثَنِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ لَمَّا أُصِیبَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ علیهما السلام غَسِّلَانِی وَ کَفِّنَانِی وَ حَنِّطَانِی وَ احْمِلَانِی عَلَی سَرِیرِی وَ احْمِلَا مُؤَخَّرَهُ تُکْفَیَانِ مُقَدَّمَهُ وَ فِی رِوَایَهِ الْکُلَیْنِی (۴) عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ

۱- ۱. الغیبه للشیخ الطوسیّ: ۱۲۷. و الجمله الأخیره من قوله« و فی روایه اخری» قد ذکرت فی المصدر عقیب الروایه الأولی.

۲- ۲. الغیبه للشیخ الطوسیّ: ۱۲۷. و الجمله الأخیره من قوله« و فی روایه اخری» قد ذکرت فی المصدر عقیب الروایه الأولی.

۳- ۳. فی المصدر: عن علیّ بن بذرج الحافظ.

۴- ۴. کذا فی(ک). و فی غیره من النسخ« الکلبی». و فی المصدر: المهلبی.

أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَمَّا غُسِّلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام نُودُوا مِنْ جَانِبِ الْبَیْتِ إِنْ أَخَذْتُمْ مُقَدَّمَ السَّرِیرِ کُفِیتُمْ مُؤَخَّرَهُ وَ إِنْ أَخَذْتُمْ مُؤَخَّرَهُ کُفِیتُمْ مُقَدَّمَهُ رَجَعْنَا إِلَی تَمَامِ الْحَدِیثِ فَإِنَّکُمَا تَنْتَهِیَانِ إِلَی قَبْرٍ مَحْفُورٍ وَ لَحْدٍ مَلْحُودٍ وَ لَبِنٍ مَحْفُوظٍ(۱) فَأَلْحِدَانِی وَ أَشْرِجَا(۲) عَلَیَّ اللَّبِنَ وَ ارْفَعَا لَبِنَهً مِمَّا عِنْدَ رَأْسِی فَانْظُرَا مَا تَسْمَعَانِ فَأَخَذَا اللَّبِنَهَ مِنْ عِنْدِ الرَّأْسِ بَعْدَ مَا أَشْرَجَا عَلَیْهِ اللَّبِنَ فَإِذاً لَیْسَ بِالْقَبْرِ(۳) شَیْ ءٌ وَ إِذَا هَاتِفٌ یَهْتِفُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام(۴) کَانَ عَبْداً صَالِحاً فَأَلْحَقَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِنَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله وَ کَذَلِکَ یَفْعَلُ بِالْأَوْصِیَاءِ بَعْدَ الْأَنْبِیَاءِ حَتَّی لَوْ أَنَّ نَبِیّاً مَاتَ فِی الشَّرْقِ وَ مَاتَ وَصِیُّهُ فِی الْغَرْبِ أَلْحَقَ اللَّهُ الْوَصِیَّ بِالنَّبِی (۵).

**[ترجمه]فرحه الغری: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت خورد به حسن و حسین علیهما السلام فرمود: مرا غسل و کفن و حنوط کنید و در سریرم حمل کنید و پشت آن را بردارید که جلوی آن را کفایت می کند. در روایت کلینی آمده: امام صادق علیه السلام نیز فرمود: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام را غسل می دادند از گوشه‌ای از خانه صدا برآمد: اگر جلوی تابوت را گرفتید، عقب آن را کفایت می کند و اگر عقبش را گرفتید جلویش را. در ادامه روایت قبلی علی علیه السلام به حسنین علیه السلام فرمود: شما دو نفر به قبر کنده شده و سنگ لحدی آماده و تخته چوب نوشته شده می رسید آن گاه لحد را بر بالای سر من گذاشته و خشت ها را روی هم بگذارید. پس خشت کنار سرم را بردارید و ببینید که چه می شنوید. آن دو بعد از این که خشت‌ها را چیده بودند خشت را از جایگاه سر مبارک برداشتند و ناگهان مشاهده کردند که چیزی در قبر نیست. ندا دهنده‌ای، ندا برآورد: امیرالمؤمنین بنده‌ای صالح بود و خداوند عزّوجل او را به پیامبرش صلی الله علیه و آله ملحق ساخت و این چنین بعد از پیامبران با امامان انجام می دهد تا جایی که اگر پیامبری در شرق به ملکوت اعلی پیوست و جانشینش در غرب دعوت حق را لبیک گفت، خداوند آن دو را به یکدیگر ملحق می سازد.
- . فرحه الغری: ۲۱ و ۲۲ -

**[ترجمه]

«۱۵»

حه، [فرحه الغری] ذَکَرَ الْفَقِیهُ مُحَمَّدُ بْنُ مَعَدٍّ الْمُوسَوِیُّ قَالَ رَأَیْتُ فِی بَعْضِ الْکُتُبِ الْحَدِیثِیَّهِ الْقَدِیمَهِ مَا صُورَتُهُ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ عَامِرِ بْنِ الدَّهَّانِ (۶) قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْبَارِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عِیسَی ابْنُ أَخِی الْحَسَنِ بْنِ یَحْیَی قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْجَعْفَرِیُّ قَالَ وَجَدْتُ فِی کِتَابِ أَبِی وَ حَدَّثَتْنِی أُمِّی عَنْ أُمِّهَا أَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حَدَّثَهَا: أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَمَرَ ابْنَهُ الْحَسَنَ علیه السلام أَنْ یَحْفِرَ لَهُ أَرْبَعَ (۷) قُبُورٍ فِی أَرْبَعِ مَوَاضِعَ فِی الْمَسْجِدِ وَ فِی الرَّحْبَهِ وَ فِی الْغَرِیِّ وَ فِی دَارِ جَعْدَهَ بْنِ هُبَیْرَهَ- وَ إِنَّمَا أَرَادَ بِهَذَا أَنْ لَا یَعْلَمَ أَحَدٌ مِنْ أَعْدَائِهِ مَوْضِعَ قَبْرِهِ (۸).

۱- ۱. فی المصدر: موضوع.

۲- ۲. شرح الحجاره و اللبن: نضدها و ضم بعضها علی بعض.

۳- ۳. فی المصدر: فی القبر.

۴- ۴.«: ان أمیر المؤمنین.

۵- ۵. فرحه الغریّ: ۲۱ و ۲۲.

۶- ۶. فی المصدر: الدهقان.

۷- ۷.«:« أربعه» فی الموضعین.

۸- ۸. فرحه الغریّ: ۲۲ و ۲۳.

**[ترجمه]فرحه الغری: امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش حسن علیه السلام دستور داد تا چهار قبر در چهار مکان مختلف حفر کند یعنی در مسجد و در رحبه و در نجف و خانه جَعْدَه بن هُبَیْرَه. ایشان می خواستند تا کسی از دشمنانش از محل مقبره‌اش مطلع نشود. - . فرحه الغری: ۲۲ و ۲۳ -

**[ترجمه]

«۱۶»

حه، [فرحه الغری] ذَکَرَ جَعْفَرُ بْنُ مُبَشِّرٍ فِی کِتَابِهِ فِی نُسْخَةٍ عَتِیقَةٍ عِنْدِی مَا صُورَتُهُ قَالَ قَالَ الْمَدَائِنِیُّ عَنْ أَبِی زَکَرِیَّا عَنْ أَبِی بَکْرٍ الْهَمْدَانِیِّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عُلْوَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِیفٍ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ- وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْیَمَانِیِّ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ صلوات الله علیهما وَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمُقْرِی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَیْدٍ عَنِ الْمُعَافَی بْنِ عَبْدِ السَّلَامِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِی (۱) قَالَ: اسْتَنْفَرَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام النَّاسَ فِی قِتَالِ مُعَاوِیَةَ فِی الصَّیْفِ وَ ذَکَرَ الْحَدِیثَ مُطَوَّلًا وَ قَالَ فِی آخِرِهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِیُّ- وَ قَدْ حَضَرَهُ علیه السلام وَ هُوَ یُوصِی الْحَسَنَ فَقَالَ یَا بُنَیَّ إِنِّی مَیِّتٌ مِنْ لَیْلَتِی هَذِهِ فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَاغْسِلْنِی (۲)

وَ کَفِّنِّی وَ حَنِّطْنِی بِحَنُوطِ جَدِّکَ وَ ضَعْنِی عَلَی سَرِیرِی وَ لَا یَقْرَبَنَّ أَحَدٌ مِنْکُمْ مُقَدَّمَ السَّرِیرِ فَإِنَّکُمْ تُکْفَوْنَهُ فَإِذَا حُمِلَ الْمُقَدَّمُ فَاحْمِلُوا الْمُؤَخَّرَ وَ لْیَتْبَعِ الْمُؤَخَّرُ الْمُقَدَّمَ حَیْثُ ذَهَبَ (۳) فَإِذَا وُضِعَ الْمُقَدَّمُ فَضَعُوا الْمُؤَخَّرَ ثُمَّ تَقَدَّمْ أَیْ بُنَیَّ فَصَلِّ عَلَیَّ فَکَبِّرْ(۴) سَبْعاً فَإِنَّهَا لَنْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی إِلَّا لِرَجُلٍ مِنْ وُلْدِی یَخْرُجُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ یُقِیمُ اعْوِجَاجَ الْحَقِّ فَإِذَا صَلَّیْتَ فَخُطَّ حَوْلَ سَرِیرِی ثُمَّ احْفِرْ لِی قَبْراً فِی مَوْضِعِهِ إِلَی مُنْتَهَی کَذَا وَ کَذَا ثُمَّ شُقَّ لَحْداً فَإِنَّکَ تَقَعُ عَلَی سَاجَةٍ مَنْقُورَةٍ ادَّخَرَهَا(۵) لِی أَبِی نُوحٌ وَ ضَعْنِی فِی السَّاجَةِ ثُمَّ ضَعْ عَلَیَّ سَبْعَ لَبِنٍ (۶) کِبَارٍ ثُمَّ ارْقُبْ هُنَیْهَةً ثُمَّ انْظُرْ فَإِنَّکَ لَنْ تَرَانِی فِی لَحْدِی (۷).

۱- ۱. فی المصدر: قالوا.

۲- ۲.«: فغسلنی.

۳- ۳.«: فاذا المقدم ذهب فاذهبوا حیث ذهب.

۴- ۴.«: و کبر.

۵- ۵. فی(ک): أذخرها.

۶- ۶. فی المصدر: لبنات.

۷- ۷. فرحه الغریّ: ۲۳ و ۲۴.

**[ترجمه]فرحه الغری: ابوعبـدالله جدلی گفت: علی بن ابی طالب علیه السـلام از مردم برای جنگ با معاویه در فصل تابسـتان یاری خواست. و حدیثی طولانی را روایت کرد و ابوعبدالله در پایان آن گفت: آن گاه حسن علیه السلام نزد او آمد و امام نزد او وصـیت کرد. ایشان فرمود: همانا من همین امشب به ملاقات خدا خواهم رفت. ای پسـرم وقتی من از دنیا رفتم مرا غسل ده و کفن کن و با بقیه حنوط جـدت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله مرا حنوط کن، بعد مرا روی سـریر بگذارید، جلوی تابوت را کسـی حمل نکند بلکه دنباله آن را بگیرید. اگر جلو حمل شد شما دنباله آن را حمل کنید و به هر جانبی که تابوت رفت شما هم بروید و وقتی جلوی آن بر زمین گذاشته شد دنباله آن را بگذارید - هر جا ایستاد بدانید که مقبره من آنجا است - و تو ای پسـرم جلو برو بر جنازه ام نماز بگـذار و هفت تکبیر بگو و بـدان که هفت تکبیر به غیر از من بر هیـچ کسـی جایز نیست جز بر فرزند برادرت حسـین که او قائم آل محمد و مهدی این امّت است و او کجی های خلق را راست خواهد کرد وقتی نماز بر من را تمام کردی، پیرامون تخت من خط بکش و خاک آنجا را بردار و مقبره ای برایم در فلان مکان حفر کن و لحـدی ساخته و تخت چوبی نوشـته خواهی یـافت که جـدم نوح برای من آمـاده کرده است. آن گاه مرا در آن گذاشـته و هفت سـنگ بزرگ روی هم بچین وقـتی خواسـتی از قبر خـارج شوی انـدکی صبر کن آن گـاه نگـاه کن می بینی که هرگز من در قبر نیسـتم. - . فرحه الغری: ۲۳ و ۲۴ -

**[ترجمه]

«۱۷»

حه، [فرحـه الغری] الصَّدُوقُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ فُرَاتِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ قُدَامَهَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ نَاصِحٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَرْمَنِیِّ عَنْ مُوسَی بْنِ سِنَانٍ الْجُرْجَانِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ الْمُقْرِی عَنْ أُمِّ کُلْثُومٍ بِنْتِ عَلِیٍّ علیهما السلام قَالَتْ: آخِرُ عَهْدِ أَبِی إِلَی أَخَوَیَّ علیهما السلام أَنْ قَالَ یَا بُنَیَّ إِذَا(۱) أَنَا مِتُّ فَغَسِّلَانِی ثُمَّ نَشِّفَانِی بِالْبُرْدَهِ الَّتِی نَشَّفْتُمْ بِهَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ فَاطِمَهَ علیها السلام ثُمَّ حَنِّطَانِی وَ سَجِّیَانِی عَلَی سَرِیرِی ثُمَّ انْظُرَا(۲) حَتَّی إِذَا ارْتَفَعَ لَکُمَا مُقَدَّمُ السَّرِیرِ فَاحْمِلَا مُؤَخَّرَهُ قَالَ فَخَرَجْتُ أُشَیِّعُ جِنَازَهَ أَبِی حَتَّی إِذَا کُنَّا بِظَهْرِ الْغَرِیِّ- رَکَنَ (۳) الْمُقَدَّمُ فَوَضَعْنَا الْمُؤَخَّرَ ثُمَّ بَرَزَ الْحَسَنُ علیه السلام بِالْبُرْدَهِ الَّتِی نُشِّفَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ فَاطِمَهُ وَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیهما السلام (۴) ثُمَّ أَخَذَ الْمِعْوَلَ فَضَرَبَ ضَرْبَهً فَانْشَقَّ الْقَبْرُ عَنْ ضَرِیحٍ فَإِذَا هُوَ بِسَاجَهٍ(۵) مَکْتُوبٍ عَلَیْهَا سَطْرَانِ بِالسُّرْیَانِیَّهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ هَذَا قَبْرٌ قَبَرَهُ (۶) نُوحٌ النَّبِیُّ لِعَلِیٍّ وَصِیِّ مُحَمَّدٍ قَبْلَ الطُّوفَانِ بِسَبْعِمِائَهِ عَامٍ قَالَتْ أُمُّ کُلْثُومٍ فَانْشَقَّ الْقَبْرُ فَلَا أَدْرِی أَ نُبِشَ (۷) سَیِّدِی فِی الْأَرْضِ أَمْ أُسْرِیَ بِهِ إِلَی السَّمَاءِ إِذْ سَمِعْتُ نَاطِقاً لَنَا بِالتَّعْزِیَهِ أَحْسَنَ اللَّهُ لَکُمُ الْعَزَاءَ فِی سَیِّدِکُمْ وَ حُجَّهِ اللَّهِ عَلَی خَلْقِهِ .(۸)

**[ترجمه]ام کلثوم دختر علی علیه السـلام فرمـود: آخرین سـفارش پـدرم هنگـام مرگ به دو برادرم این بـود که فرمـود: ای فرزنـدم اگر من از دنیا رفتم مرا غسل کنید سـپس با عبایی که رسول خدا صـلی الله علیه و آله و فاطمه سـلام الله علیها را با آن خشک کردیم مرا خشک کنید سپس حنوطم کرده و در تابوت قرار دهید پس ببینید تا اگر جلوی تابوت بلند شد، عقب آن را بگیریـد، من خارج شـدم تا جنازه پدرم را تشـییع کنم هنگامی که به پشت نجف رسـیدیم جلوی تابوت از حرکت ایسـتاد و ما پشت آن را به زمین گـذاشتیم. پس حسن علیه السـلام عبـایی را که بـا آن رسـول خـدا و فـاطمه و امیرالمؤمنین علیه السـلام را

خشک کرده بودیم پوشید و کلنگ برداشته و ضربه ای زد سپس قبری در غالب آرامگاه بیرون آمد و در آن تخته چوبی بود که در روی آن با خط سریانی دو سطر نوشته شده بود: «به نام خداوند بخشنده بخشایشگر این مقبره ای که نوح پیامبر قبل از هفت هزار سال از طوفان برای علی جانشین محمد کنده بود» ام کلثوم فرمود: قبر باز شد و من نمی دانم که سرورم به زمین رفت یا به آسمان، در این هنگام شنیدم کسی به ما تسلیت می گوید: خداوند این عزای سرورتان و حجت خداوند برای خلقش را برای شما نیکو گرداند. - . فرحه الغری: ۲۴ و ۲۵ -

**[ترجمه]

بیان

ثم برز الحسن علیه السلام بالبرده أی مرتدیا بها.

**[ترجمه]ثم برز الحسن علیه السلام بالبرده أی مرتدیا بها.

**[ترجمه]

«۱۸»

حه، [فرحه الغری] مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ سَلَامَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْمُؤَدِّبِ عَنْ

ص: ۲۱۶

۱- ۱. فی المصدر: إن.

۲- ۲.«: ثم انتظروا.

۳- ۳. رکن إلیه: مال و سکن. و فی المصدر: رکز.

۴- ۴. فی المصدر: فنشف بها أمیر المؤمنین علیه السلام.

۵- ۵. الساجه: اللوح، و الخشبه من شجر الساج التی لا تکاد تبلیها الأرض.

۶- ۶. فی المصدر: ادخره.

۷- ۷.«: غار.

۸- ۸. فرحه الغریّ: ۲۴ و ۲۵.

مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حُبَابٍ قَالَ: نَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِلَى ظَهْرِ الْكُوفَهِ فَقَالَ مَا أَحْسَنَ مَنْظَرَكِ (۱) وَ أَطْيَبَ [رِيحَكِ] قَعْرَكِ اللَّهُمَّ اجْعَلْ قَبْرِي بِهَا(۲).

**[ترجمه]فرحه الغری: أَحْمَد بْن حَبَّاب گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام بر زمین کوفه نگاه کرد و گفت: منظره تو چه زیباست و نسیمت چه خوش‌بوست پروردگارا قبرم را در این مکان قرار ده. - . فرحه الغری: ۲۲ -

**[ترجمه]

«۱۹»

حه، [فرحه الغری] عَمِّي عَلِيُّ بْنُ طَاوُسٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُهْرَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ عَنِ الْقُطْبِ الرَّاوَنْدِيِّ عَنْ ذِي الْفَقَارِ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْمُفِيدِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ قَالَ رَوَاهُ (۳) عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ الرَّوَاجِنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَسَّانُ بْنُ عَلِيٍّ الْقَسْرِيُّ (۴) قَالَ حَدَّثَنَا مَوْلًى لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ: لَمَّا حَضَرَتْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام الْوَفَاهُ قَالَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهما السلام إِذَا أَنَا مِتُّ فَاحْمِلَانِي عَلَى سَرِيرٍ ثُمَّ أَخْرِجَانِي وَ احْمِلَا مُؤَخَّرَ السَّرِيرِ فَإِنَّكُمَا تُكْفَيَانِ مُقَدَّمَهُ ثُمَّ ائْتِيَا بِيَ الْغَرِيَّيْنِ فَإِنَّكُمَا سَتَرَيَانِ صَخْرَهً بَيْضَاءَ فَاحْتَفِرَا فِيهَا فَإِنَّكُمَا سَتَجِدَانِ فِيهَا سَاجَهً فَادْفِنَانِي فِيهَا قَالَ فَلَمَّا مَاتَ أَخْرَجْنَاهُ وَ جَعَلْنَا نَحْمِلُ مُؤَخَّرَ السَّرِيرِ وَ نُكْفَى مُقَدَّمَهُ وَ جَعَلْنَا نَسْمَعُ دَوِيّاً وَ حَفِيفاً حَتَّى أَتَيْنَا الْغَرِيَّيْنِ فَإِذَا صَخْرَهٌ بَيْضَاءُ تَلْمَعُ نُوراً فَاحْتَفَرْنَا فَإِذَا سَاجَهٌ مَكْتُوبٌ عَلَيْهَا مَا ادَّخَرَ(۵) نُوحٌ علیه السلام لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَدَفَنَّاهُ فِيهَا وَ انْصَرَفْنَا وَ نَحْنُ مَسْرُورُونَ بِإِكْرَامِ اللَّهِ تَعَالَى لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَلَحِقَنَا قَوْمٌ مِنَ الشِّيعَهِ لَمْ يَشْهَدُوا الصَّلَاهَ عَلَيْهِ فَأَخْبَرْنَاهُمْ بِمَا جَرَى وَ بِإِكْرَامِ اللَّهِ تَعَالَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالُوا نُحِبُّ أَنْ نُعَايِنَ مِنْ أَمْرِهِ مَا عَايَنْتُمْ فَقُلْنَا لَهُمْ إِنَّ الْمَوْضِعَ قَدْ عُفِيَ أَثَرُهُ بِوَصِيَّهٍ مِنْهُ علیه السلام فَمَضَوْا وَ عَادُوا إِلَيْنَا فَقَالُوا إِنَّهُمُ احْتَفَرُوا فَلَمْ يَرَوْا شَيْئاً(۶).

۱- ۱. فی المصدر: ما أحسن ظهرک.

۲- ۲. فرحه الغریّ: ۲۲.

۳- ۳. کذا فی(ک). و فی غیره من النسخ و کذا المصدر: قال ما رواه اه.

۴- ۴. فی الإرشاد: حیان بن علی العنزی.

۵- ۵. فی المصدر و(خ): هذا ما ادخر.

۶- ۶. فرحه الغریّ: ۲۶ و ۲۷.

شا، [الإرشاد] عباد بن یعقوب الرواجنی: مثله (۱).

**[ترجمه]فرحه الغری: یکی از موالی علی علیه السلام گفت: هنگامی که زمان وفات امیرالمؤمنین علیه السلام فرا رسید به حسن و حسین علیهما السلام فرمود: اگر از دنیا رفتم مرا به تابوت بگذارید و بیرون آورید و جلوی تابوت را رها کرده و پشت آن را بگیرید. سپس مرا به الْغَرِیَّیْن (نجف) ببرید، پس در آنجا صخره ای سفید می بینید، آنجا را بکنید که یک تخته چوب از درخت ساج پیدا می کنید مرا در آنجا دفن کنید. هنگامی که حضرت علیه السلام دعوت حق را لبیک گفت ما او را برداشته و قسمت جلوی تابوت را رها کرده و پشت آن را گرفتیم. آن گاه طنین و صدایی شنیدیم تا به نجف رسیدیم ناگهان صخره ای سفید را دیدیم که از نور می درخشید و ما آنجا را کندیم و تخته چوبی پیدا کردیم که روی آن نوشته شده بود: «آنچه را نوح علیه السلام برای علی بن ابی طالب علیه السلام ذخیره کرده است». سپس امام علیه السلام را در آنجا دفن کردیم و برگشتیم در حالی که از اکرام خداوند عزوجل به امیرالمؤمنین علیه السلام خوشحال بودیم آن گاه جمعی از شیعیان به ما پیوستند در حالی که در نماز بر علی علیه السلام حاضر نشده بودند، ما آن ها را از ماجرا و احسان خداوند بزرگ به امیرالمؤمنین علیه السلام با خبر ساختیم. آن ها گفتند: می خواهیم آنچه را که شما نسبت به او دیدید ما هم ببینیم ما به آن ها گفتیم: بر اساس وصیت او اثری از آنجا باقی نمانده است. آن ها رفتند و برگشتند و گفتند که آن ها آن مکان را کنده اند ولی چیزی را مشاهده نکرده اند. - . فرحه الغری: ۲۶ و ۲۷ -

ارشاد: مانند آن را نقل کرده است. - . ارشاد مفید: ۱۱ و ۱۲ -

**[ترجمه]

«۲۰»

حه، [فرحه الغری] خَاتَمُ الْعُلَمَاءِ نَصِیرُ الدِّینِ عَنْ وَالِدِهِ عَنِ السَّیِّدِ فَضْلِ اللَّهِ الْحَسَنِیِّ الرَّاوَنْدِیِّ عَنْ ذِی الْفَقَارِ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الطُّوسِیِّ وَ مِنْ خَطِّهِ نَقَلْتُ عَنِ الْمُفِیدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ(۲) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَکَّارٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْفَزَارِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ النَّخَّاسِ عَنْ جَعْفَرٍ الرُّمَّانِیِّ عَنْ یَحْیَی الْحِمَّانِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَیْدٍ الطَّیَالِسِیِّ عَنْ مُخْتَارٍ التَّمَّارِ عَنْ أَبِی مَطَرٍ قَالَ: لَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مُلْجَمٍ الْفَاسِقُ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ لَهُ الْحَسَنُ علیه السلام أَقْتُلُهُ قَالَ لَا وَ لَکِنِ احْبِسْهُ فَإِذَا مِتُّ فَاقْتُلُوهُ فَإِذَا مِتُّ فَادْفِنُونِی فِی هَذَا الظَّهْرِ فِی قَبْرِ أَخَوَیَّ هُودٍ وَ صَالِحٍ (۳).

**[ترجمه]فرحه الغری. هنگامی که ابن ملجم لعنه الله علی علیه السلام را ضربت زد حسن علیه السلام به او فرمود: او را بکشم؟ گفت: نه امّا زندانی اش کن و اگر از دنیا رفتم او را بکشید و مرا در این پشت، در مقبره دو برادرم هود و صالح دفن کنید. - .فرحه الغری: ۲۷ و ۲۸ -

**[ترجمه]

«۲۱»

حه، [فرحه الغری] بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَكْرَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أَخِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عُمَرَ الْجُرْجَانِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ قَالَ:(۴) سَأَلْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليهما السلام أَيْنَ دَفَنْتُمْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ عَلَى شَفِيرِ الْجُرُفِ وَ مَرَرْنَا بِهِ لَيْلًا عَلَى مَسْجِدِ الْأَشْعَثِ وَ قَالَ ادْفِنُونِی فِی قَبْرِ أَخِی هُودٍ(۵).

**[ترجمه]فرحه الغری: عمر جرجانی از حسن بن علی علیه السلام پرسید، علی علیه السلام را کجا دفن کردید؟ فرمود: در کنار تپه شنی کوچک، ما شب هنگام او را بر مسجد اشعث بردیم و فرمود: مرا در مقبره برادرم هود دفن کنید. - .فرحه الغری:۲۸ -

**[ترجمه]

«۲۲»

حه، [فرحه الغری] وَالِدِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَمَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ عَرَبِيِّ بْنِ مُسَافِرٍ عَنْ إِلْيَاسَ بْنِ هِشَامٍ عَنْ أَبِی عَلِيٍّ عَنِ الطُّوسِيِّ عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنِ الْبَطَائِنِيِّ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ قَبْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ- فَإِنَّ النَّاسَ قَدِ اخْتَلَفُوا فِيهِ قَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ دُفِنَ مَعَ أَبِيهِ نُوحٍ فِی قَبْرِهِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَنْ تَوَلَّى دَفْنَهُ

۱- ۱. الإرشاد للمفيد: ۱۱ و ۱۲.

۲- ۲. فی المصدر: عن أحمد بن محمّد بن داود.

۳- ۳. فرحه الغریّ: ۲۷ و ۲۸.

۴- ۴. أی قال الجرجانی. و فی المصدر و(م) و(خ): عن الحسن بن علیّ بن أبی طالب عن جده أبی طالب قال اه. و فيه تصحيف واضح.

۵- ۵. فرحه الغریّ: ۲۸.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَعَ الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ بِالرَّوْحِ وَ الرَّيْحَانِ (۱).

**[ترجمه]فرحه الغری: أبوبصیر گفت: از امام باقر علیه السلام درباره مقبره امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدم که مردم درباره آن اختلاف کردند فرمود: امیرالمؤمنین با جدش نوح در مقبره اش دفن شده است. گفتم: فدایتان شوم چه کسی متولی دفن او شد؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله با کرام الکاتبین با روح و ریحان. - .فرحه الغری: ۳۷ و ۳۸ -

**[ترجمه]

«۲۳»

حه، [فرحه الغری] بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَبْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَدْفُونٌ فِی قَبْرِ نُوحٍ قَالَ قُلْتُ وَ مَنْ نُوحٌ قَالَ نُوحٌ النَّبِيُّ علیه السلام قُلْتُ كَيْفَ صَارَ هَكَذَا فَقَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِدِّيقٌ هَيَّأَ اللَّهُ لَهُ مَضْجَعَهُ فِی مَضْجَعِ صِدِّيقٍ يَا عَبْدَ الرَّحِيمِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَخْبَرَنَا بِمَوْتِهِ وَ بِمَوْضِعِ دُفِنَ فِيهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ (۲) حَنُوطاً مِنْ عِنْدِهِ مَعَ حَنُوطِ أَخِيهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَخْبَرَهُ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ تَنْشُرُ لَهُ قَبْرَهُ (۳) فَلَمَّا قُبِضَ علیه السلام كَانَ فِيمَا أَوْصَى بِهِ ابْنَيْهِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ علیهما السلام إِذْ قَالَ لَهُمَا إِذَا مِتُّ فَغَسِّلَانِی وَ حَنِّطَانِی وَ احْمِلَانِی بِاللَّيْلِ(۴) سِرّاً وَ احْمِلَا يَا ابْنَيَّ مُؤَخَّرَ السَّرِيرِ وَ اتَّبِعَا مُقَدَّمَهُ (۵) فَإِذَا وُضِعَ فَضَعَا وَ ادْفِنَانِی فِی الْقَبْرِ الَّذِی يُوضَعُ السَّرِيرُ عَلَيْهِ وَ ادْفِنَانِی مَعَ مَنْ يُعِينُكُمَا عَلَى دَفْنِی فِی اللَّيْلِ وَ سَوِّيَا(۶).

**[ترجمه]فرحه الغری: عبدالرحیم قصیر گفت: از امام باقر علیه السلام درباره مقبره امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدم امام فرمود: امیرالمؤمنین در مقبره نوح دفن شده است گفتم: نوح کیست؟ فرمود: نوح پیامبر صلی الله علیه و آله، گفتم: چطور این گونه شد؟ فرمود: امیرالمؤمنین صدّیقی است که خداوند بسترش را در بستر صدیق آماده ساخت، ای عبد الرحیم رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را از مرگش و محل دفنش با خبر ساخت، آن گاه خداوند عزوجل حنوطی از نزدش به همراه حنوط برادرش رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد و به او خبر داد که فرشتگان قبرش را برای او باز می کنند. هنگامی که آن حضرت علیه السلام وفات یافت همان گونه‌ای شد که به دو پسرش حسن و حسین علیهما السلام وصیت کرده بود، امام علیه السلام به آن دو فرموده بود: هنگامی که از دنیا رفتم مرا غسل داده و حنوط کنید و پنهانی در شب مرا بردارید، ای فرزندانم شما عقب تابوت را بگیرید و جلوی آن را رها کنید پس هر جا ایستاد، آن را آنجا قرار دهید و مرا در قبری دفن کنید که تابوت در آن گذاشته می شود و مرا به همراه کسی دفن کنید که شب هنگام شما را در دفنم یاری می کند و آن را صاف کنید. - .فرحه الغری:۳۸ -

**[ترجمه]

«۲۴»

حه، [فرحه الغری] بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مِيثَم عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هِشَام عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَبْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَإِنَّ النَّاسَ قَدِ اخْتَلَفُوا فِيهِ فَقَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام دُفِنَ مَعَ أَبِيهِ نُوحٍ علیه السلام(۷).

**[ترجمه]فرحه الغری: عبد الرحیم قصیر گفت: از امام باقر علیه السلام درباره مقبره امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدم که مردم درباره آن اختلاف کرده بودند، حضرت فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام با پدرش نوح علیه السلام دفن شده است. - .فرحه الغری:۳۸ و ۳۹ -

**[ترجمه]

«۲۵»

حه، [فرحه الغری] نَجِيبُ الدِّينِ يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُهْرَةَ عَنْ

ص: ۲۱۹

۱- ۱. فرحه الغریّ: ۳۷ و ۳۸.

۲- ۲. فی المصدر: و بالموضع الذی دفن فیه و أنزل اللّه عزّ و جلّ له اه.

۳- ۳.»: تنزله قبره. و فی هامش(خ) و(ت): تنبش له قبره.

۴- ۴.»: باللیل.

۵- ۵.»: و اتبعاه.

۶- ۶. فرحه الغریّ: ۳۸. و فیه: و سویاه.

۷- ۷.»: ۳۸ و ۳۹.

مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِيِّ عَنِ الْقُطْبِ الرَّاوَنْدِيِّ عَنْ ذِی الْفَقَارِ بْنِ مَعْبَدٍ عَنِ الْمُفِيدِ(۱) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَنَانٍ (۲) عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: كَانَ فِی وَصِيَّتِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ- أَنْ أَخْرِجُونِی إِلَى الظَّهْرِ فَإِذَا تَصَوَّبَتْ أَقْدَامُكُمْ فَاسْتَقْبَلَتْكُمْ رِيحٌ فَادْفِنُونِی وَ هُوَ أَوَّلُ طُورِ سَيْنَاءَ فَفَعَلُوا ذَلِكَ (۳).

**[ترجمه]فرحه الغری: امام باقر علیه السلام فرمود: در وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام این گونه آمده بود: مرا بیرون از شهر ببرید و اگر پاهایتان در زمین فرو رفت و بادی بر شما وزید مرا دفن کنید که آنجا اول طور سینا است. آن ها نیز همان گونه که امام علیه السلام فرموده بود انجام دادند. - .فرحه الغری: ۳۹ -

**[ترجمه]

توضیح

تصوبت أی نزلت و رسبت فی الأرض و فی بعض النسخ تضببت بالضاد المعجمه أی لصقت.

**[ترجمه]تصوبت یعنی در زمین فرورفت. در برخی نسخه‌ها «تضببت» با ضاد است یعنی چسبید.

**[ترجمه]

«۲۶»

حه، [فرحه الغری] أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ سَعِيدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الدَّرْبِیِّ عَنْ شَاذَانَ بْنِ جَبْرَئِيلَ عَنْ جَعْفَرٍ الدُّورْيَسْتِیِّ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الْمُفِيدِ قَالَ وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ عَمَّارٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ قَالَ سَمِعْتُ (۴) أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام: أَيْنَ دُفِنَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ دُفِنَ بِنَاحِيَهِ الْغَرِيَّيْنِ وَ دُفِنَ قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ وَ دَخَلَ قَبْرَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ مُحَمَّدٌ بَنُو عَلِیٍّ علیهم السلام وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ (۵).

شا، [الإرشاد] محمد بن عماره: مثله (۶).

**[ترجمه]فرحه الغری: جابر بن زید گفت: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: امیرالمؤمنین کجا دفن شده است؟ ایشان فرمودند: در جانب الغَرِیَّیْن (نجف) و قبل طلوع صبح دفن شده است و در قبرش حسن و حسین و محمد فرزندان علی علیهم السلام و عبدالله بن جعفر رضی الله عنه وارد شدند - .فرحه الغری:۳۹ -

ارشاد مفید: مانند آن آمده است. - .ارشاد مفید: ۱۲ -

**[ترجمه]

«۲۷»

حه، [فرحه الغری] وَقَفْتُ فِی کِتَابٍ مَا صُورَتُهُ قَالَ إِسْحَاقُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی مَرْوَانَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ علیهما السلام کَمْ کَانَتْ سِنُّ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام یَوْمَ قُتِلَ قَالَ ثَلَاثاً وَ سِتِّینَ سَنَةً قُلْتُ مَا کَانَتْ صِفَتُهُ قَالَ کَانَ رَجُلًا آدَمَ شَدِیدَ الْأُدْمَهِ(۷)

ص: ۲۲۰

۱- ۱. فی المصدر و(خ) بعد ذلک: عن محمّد بن أحمد عن محمّد بن أحمد بن زکریا اه.

۲- ۲. فی المصدر: حسان.

۳- ۳. فرحه الغریّ: ۳۹.

۴- ۴. کذا فی النسخ و فی المصدر: سألت و کذا فی الإرشاد.

۵- ۵. فرحه الغریّ: ۳۹ و ۴۰.

۶- ۶. الإرشاد للمفید: ۱۲.

۷- ۷. الادم: الاسمر. و الادمه: السمره.

ثَقِيلَ الْعَيْنَيْنِ عَظِيمَهُمَا ذَا بَطْنٍ أَصْلَعَ فَقُلْتُ طَوِيلًا أَوْ قَصِيراً قَالَ هُوَ إِلَى الْقَصِيرِ أَقْرَبُ قُلْتُ مَا كَانَتْ كُنْيَتُهُ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ قُلْتُ أَيْنَ دُفِنَ قَالَ بِالْكُوفَهِ لَيْلًا وَ قَدْ عُمِّيَ قَبْرُهُ (۱).

**[ترجمه]فرحه الغری: عبدالله بن مروان گفت: از امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم: علی علیه السلام هنگام کشته شدن چند سال داشت؟ فرمود: شصت و سه سال، گفتم: چه ویژگی هایی داشت؟ فرمود: رنگ پوستش بسیار سبزه بود، چشمانش سنگین و درشت بود و شکم داشت و طاس بود. گفتم: قامتش بلند بود یا کوتاه؟ فرمود: به کوتاهی نزدیک تر بود. گفتم: کنیه اش چه بود؟ فرمود: ابوالحسن. گفتم: کجا دفن شده؟ شب هنگام در کوفه و مقبره‌اش هم گم شد. - .فرحه الغری:۴۰ -

**[ترجمه]

«۲۸»

حه، [فرحه الغری] وَالِدِی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی غَالِبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَعَدٍّ الْمُوسَوِیِّ وَ أَخْبَرَنِی عَمِّی عَلِیُّ بْنُ طَاوُسٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَعَدٍّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی الْمُظَفَّرِ وَ أَخْبَرَنِی عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ أَبِی الْفَرَجِ بْنِ الْجَوْزِیِّ وَ عَبْدِ الْكَرِيم بْنِ عَلِیٍّ السُّدِّی (۲) وَ أَخْبَرَنِی عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ فَخَّارٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ الْغَزْنَوِیِّ كُلُّهُمْ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْخَشَّابِ (۳) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ خَيْرُونَ (۴)

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ نَصْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ فَتْحٍ عَنْ حَرْبِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُؤَدِّبِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ جُمْهُورٍ الْعَمِّیِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ نَصْرٍ عَنْ صَدَقَةَ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ حَبِيبٍ السِّجِسْتَانِیِّ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالا: مَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ سِتِّينَ سَنَهً سَنَهَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَهِ وَ نَزَلَ الْوَحْیُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام اثْنَتَا عَشْرَهَ سَنَهً فَكَانَ عُمُرُهُ بِمَكَّهَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اثنتا [اثْنَیْ] عَشْرَهَ سَنَهً وَ أَقَامَ بِهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثَلَاثَ عَشْرَهَ سَنَهً ثُمَّ هَاجَرَ إِلَى الْمَدِينَهِ فَأَقَامَ بِهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَشْرَ سِنِينَ ثُمَّ أَقَامَ بَعْدَ مَا تُوُفِّیَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثَلَاثِينَ سَنَهً وَ كَانَ عُمُرُهُ خَمْساً وَ سِتِّينَ سَنَهً قُبِضَ فِی لَيْلَهِ الْجُمُعَهِ وَ قَبْرُهُ بِالْغَرِیِّ- وَ هُوَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ

۱- ۱. فرحه الغریّ: ۴۰.

۲- ۲. فی المصدر و(خ): السندی.

۳- ۳. فی المصدر و(م): عن عبد اللّه بن أحمد بن الخشاب.

۴- ۴.« و(م) و(خ): حیزون.

عَبْدِ مَنَافِ بْنِ قُصَيٍّ بْنِ كِلَابِ بْنِ مُرَّهَ- الْغَرَضَ مِنَ الْحَدِيثِ (۱).

**[ترجمه]فرحه الغری: ابی بصیر از امام صادق علیه السلام و حبیب سجستانی از امام باقر علیه السلام نقل می کنند: امیرالمؤمنین علیه السلام در شصت و پنج سالگی و در سال چهلم هجری دعوت حق را لبیک گفت، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی نازل شد و امیرالمؤمنین علیه السلام دوازده سال داشت. ایشان هنگامی که همراه رسول خدا در مکه بود دوازده سال داشت و سیزده سال با پیامبرصلی الله علیه و آله در آنجا بود سپس به مدینه هجرت کرده و ده سال در آنجا در خدمت پیامبر بود. بعد از این که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت سی سال زندگی کرد و در شصت و پنج سالگی و در شب جمعه دعوت حق را لبیک گفت. مقبره اش در الغَرِیّ (نجف) است و او علی بن ابی طالب پسر عبدالمطلب پسر هاشم پسر عبد مناف پسر قصی بن کلاب پسر مُرَّه است. - .فرحه الغری:۴۱. ۴۳ -

**[ترجمه]

«۲۹»

حه، [فرحه الغری] عَمِّی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الدَّرْبِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ شَهْرَآشُوبَ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الطُّوسِیِّ عَنِ الْمُفِیدِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُکَیْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ سَمِعَهُ یَقُولُ: لَمَّا قُبِضَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَخْرَجَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ علیهما السلام وَ رَجُلَانِ آخَرَانِ حَتَّی إِذَا خَرَجُوا مِنَ الْکُوفَهِ تَرَکُوهَا عَنْ أَیْمَانِهِمْ ثُمَّ أَخَذُوا فِی الْجَبَّانَهِ حَتَّی مَرُّوا بِهِ إِلَی الْغَرِیِّ وَ دَفَنُوهُ وَ سَوَّوْا قَبْرَهُ وَ انْصَرَفُوا(۲).

**[ترجمه]فرحه الغری: امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام دعوت حق را لبیک گفت حسن و حسین علیهما السلام به همراه دو مرد دیگر او را از کوفه خارج کردند و به طرف راست رفتند، آن گاه به گورستان رسیدند و از آنجا به نجف رفته و امام را در آنجا دفن کرده و قبر را صاف کرده و برگشتند. - .فرحه الغری:۷۴ -

**[ترجمه]

«۳۰»

حه، [فرحه الغری] عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَحْمَدَ الْحَرْبِیُّ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ الْأَخْضَرِ عَنْ أَبِی الْفَضْلِ بْنِ نَاصِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مَیْمُونٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ الْقَسْرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ التَّمِیمِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ شَاذَانَ عَنْ حَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی السَّرِیِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ الْکَلْبِیِّ قَالَ قَالَ أَبُو بَکْرِ بْنُ عَیَّاشٍ: سَأَلْتُ أَبَا حُصَیْنٍ وَ عَاصِمَ بْنَ بَهْدَلَهَ وَ الْأَعْمَشَ وَ غَیْرَهُمْ فَقُلْتُ أَخْبَرَکُمْ أَحَدٌ أَنَّهُ مَنْ صَلَّی عَلَی عَلِیٍّ وَ شَهِدَ دَفْنَهُ فَقَالُوا لِی قَدْ سَأَلْنَا أَبَاکَ مُحَمَّدَ بْنَ سَائِبٍ الْکَلْبِیَّ فَقَالَ أُخْرِجَ بِهِ لَیْلًا خَرَجَ بِهِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ علیهما السلام وَ ابْنُ الْحَنَفِیَّهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فِی عِدَّهٍ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ دُفِنَ لَیْلًا فِی ذَلِکَ الظَّهْرِ ظَهْرِ الْکُوفَهِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِیکَ لِمَ فُعِلَ بِهِ ذَلِکَ قَالَ مَخَافَهَ الْخَوَارِجِ وَ غَیْرِهِمْ (۳).

**[ترجمه]فرحه الغری: أبوبکر بن عیاش گفت: من از ابا حصین و عاصم بن بهدله و أعمش و دیگران پرسیدم و گفتم: یکی از شما خبر دهد که چه کسی بر علی علیه السلام نماز خوانده و شاهد دفنش بوده است؟ آن ها به من گفتند: ما از پدرت محمد بن سائب کلبی سؤال کردیم و او گفت: شب هنگام او را بیرن بردند. حسن و حسین و محمد حنفیه و عبد الله بن جعفر و عده ای از اهل بیتش او را خارج کردند و در آن بیرون، بیرون کوفه دفن کردند. گفت: به پدرت گفتم چرا این گونه عمل شد؟ او گفت: به دلیل ترس از خوارج و دیگران. - .فرحه الغری:۱۰۶ و ۱۰۷ -

**[ترجمه]

«۳۱»

د، [العدد القویه] عَنْ أَبِی مِخْنَفٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ مِنْ مُرَادٍ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یُصَلِّی فِی الْمَسْجِدِ فَقَالَ احْتَرِسْ فَإِنَّ أُنَاساً مِنْ مُرَادٍ یُرِیدُونَ قَتْلَکَ فَقَالَ إِنَّ مَعَ کُلِّ رَجُلٍ مَلَکَیْنِ یَحْفَظَانِهِ مَا لَمْ یُقَدَّرْ فَإِذَا جَاءَ الْقَدَرُ خَلَّیَا بَیْنَهُ وَ بَیْنَهُ وَ إِنَّ الْأَجَلَ

ص: ۲۲۲

۱- ۱. فرحه الغریّ: ۴۱- ۴۳.

۲- ۲.»: ۷۴.

۳- ۳.»: ۱۰۶ و ۱۰۷.

جُنَّهٌ حَصِینَهٌ وَ قَالَ الشَّعْبِیُّ أَنْشَدَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَبْلَ أَنْ یُسْتَشْهَدَ بِأَیَّامٍ:

تِلْکُمْ قُرَیْشٌ تَمَنَّانِی لِتَقْتُلَنِی***فَلَا وَ رَبِّکَ مَا فَازُوا وَ لَا ظَفِرُوا

فَإِنْ بَقِیتُ فَرَهْنٌ ذِمَّتِی لَهُمْ***وَ إِنْ عُدِمْتُ فَلَا یَبْقَی لَهَا أَثَرٌ

وَ سَوْفَ یُورِثُهُمْ فَقْدِی عَلَی وَجَلٍ***ذُلَّ الْحَیَاهِ بِمَا خَانُوا وَ مَا غَدَرُوا(۱).

**[ترجمه]عدد: مردی از قبیله مُراد نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد در حالی که امام در مسجد نماز می خواند و گفت: مواظب باشید، افرادی از مُراد می خواهند شما را بکشند. امام فرمود: تا زمانی که قضا و قدر الهی نیامده است به همراه هر کسی دو فرشته است که از او محافظت می کنند. هنگامی که تقدیر الهی آمد بین او و اجل را خلوت می کنند، به راستی اجل سپری محکم است. امیرالمؤمنین علیه السلام چند روز قبل از شهادتش این ابیات را خواند:

« این قریش است که آرزوی قتل مرا دارد به خدا سوگند نه غالب شدند و نه پیروز شدند.

اگر زنده بمانم در گِرو تعهد خود هستم، و اگر بمیرم اثری از آن باقی نمی ماند .

وفقدان من برای آنان ذلت و خواری در زندگی را به ارث می گذارد زیرا قریش خیانت کرده و حیله زدند. - . نسخه خطی -

**[ترجمه]

«۳۲»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ السَّبِیعِیِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی عَلِیٍّ علیه السلام حِینَ ضُرِبَ ضَرْبَهً بِالْکُوفَهِ فَقُلْتُ لَیْسَ عَلَیْکَ بَأْسٌ إِنَّمَا هُوَ خَدْشٌ قَالَ لَعَمْرِی إِنِّی لَمُفَارِقُکُمْ ثُمَّ قَالَ إِلَی السَّبْعِینَ بَلَاءٌ قَالَهَا ثَلَاثاً قُلْتُ فَهَلْ بَعْدَ الْبَلَاءِ رَخَاءٌ فَلَمْ یُجِبْنِی وَ أُغْمِیَ عَلَیْهِ فَبَکَتْ أُمُّ کُلْثُوم فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ لَا تُؤْذِینِی یَا أُمَّ کُلْثُوم فَإِنَّکِ لَوْ تَرَیْنَ مَا أَرَی لَمْ تَبْکِی إِنَّ الْمَلَائِکَهَ مِنَ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ بَعْضُهُمْ خَلْفَ بَعْضٍ وَ النَّبِیُّونَ یَقُولُونَ انْطَلِقْ یَا عَلِیُّ- فَمَا أَمَامَکَ خَیْرٌ لَکَ مِمَّا أَنْتَ فِیهِ فَقُلْتُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّکَ قُلْتَ إِلَی السَّبْعِینَ بَلَاءٌ فَهَلْ بَعْدَ السَّبْعِینَ رَخَاءٌ قَالَ نَعَمْ وَ إِنَّ بَعْدَ الْبَلَاءِ رَخَاءً یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ قَالَ أَبُو حَمْزَهَ قُلْتُ لِأَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ عَلِیّاً قَالَ إِلَی السَّبْعِینَ بَلَاءٌ وَ کَانَ یَقُولُ بَعْدَ السَّبْعِینَ رَخَاءٌ وَ قَدْ مَضَتِ السَّبْعُونَ وَ لَمْ نَرَ رَخَاءً فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام یَا ثَابِتُ إِنَّ اللَّهَ کَانَ قَدْ وَقَّتَ هَذَا الْأَمْرَ فِی السَّبْعِینَ فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَیْنُ علیه السلام غَضِبَ اللَّهُ عَلَی أَهْلِ الْأَرْضِ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ إِلَی الْأَرْبَعِینَ وَ مِائَهِ سَنَهٍ فَحَدَّثْنَاکُمْ فَأَذَعْتُمُ الْحَدِیثَ وَ کَشَفْتُمُ الْقِنَاعَ قِنَاعَ السِّرِّ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ وَ لَمْ یَجْعَلْ لَهُ بَعْدَ ذَلِکَ وَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ قَالَ أَبُو حَمْزَهَ قَدْ قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ذَلِکَ فَقَالَ قَدْ کَانَ ذَلِکَ (۲).

**[ترجمه]خرائج: عمرو بن حمق گفت: هنگامی که علی علیه السلام در کوفه ضربت خورد گفتم: مساله ای ندارید زخم سطحی است. امام فرمود: به جان خودم سوگند من شما را ترک خواهم کرد. آن گاه سه مرتبه فرمود: تا هفتاد سال بلا می

آید. گفتم: آیا بعد از مصیبت آسایشی است؟ ایشان به من پاسخ ندادند و بیهوش شدند. پس ام کلثوم گریست. هنگامی که به هوش آمـد فرمود: ای ام کلثوم مرا اذیت نکن اگر آنچه را که من می دیدم تو نیز می دیدی گریه نمی کردی. فرشـتگان هفت آسـمان یکی پس از دیگری و پیـامبران می فرماینـد: ای علی به ما بپیونـد، به راستی آنچه در پیش رو داری بهتر است از آنچه در آن هستی. من گفتم: ای امیرالمؤمنین شـما فرمودید: تا هفتاد سال بلا و گرفتاری است، آیا بعد از هفتاد سال آسایشی پدید می آیـد؟ ایشـان فرمـود: بلـه، به راسـتی بعـد از بلاـ و سـختی، آسـایش است:« یَمْحُوا اللَّهُ مـا یَشـاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْـدَهُ أُمُّ الْکِتـابِ »{خداوند هر چه را بخواهد محو می کند و ام الکتاب نزد اوست} ابوحمزه گفت: من به امام باقر علیه السـلام گفتم: علی علیه السـلام فرمود: تا هفتاد سال بلا و سـختی می آید و می فرمود: بعد از هفت سال آسایش و راحتی است امّا ما آرامشـی تاکنون ندیده ایم. امام باقر علیه السـلام فرمود: ای ثابت خداوند برای این امر هفتاد سال تعیین کرد پس هنگامی که حسین علیه السلام شهیـد شـد خداونـد بر اهـل زمین خشم گرفت و آن را تـا صـد و چهل سال به تأخیر انـداخت. پس ما شـما را از حـدیث آگاه کردیم و شـما آن را افشا کردیـد و پرده از اسـرار برداشتید، پس خداوند آن را به تأخیر انداخت و بعد از آن نزد خداوند برای آن وقتی تعیین نشـده است:« یَمْحُوا اللَّهُ مـا یَشـاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْـدَهُ أُمُّ الْکِتـابِ »{خداونـد هر چه را بخواهـد محو می کنـد و ام الکتاب نزد اوست}. ابوحمزه گفت: به امام صادق علیه السـلام این (روایت) را گفتم، پس فرمود: همین بوده است. - . خرائج و جرائح : ۱۸ -

**[ترجمه]

«۳۳»

یج، [الخرائج و الجرائح]: مِنْ مُعْجِزَاتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ أَنَّهُ قَالَ رَأَیْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله(۳)

۱- ۱. مخطوط.

۲- ۲. الخرائج و الجرائح: ۱۸.

۳- ۳. فی المصدر: رأیت رسول اللّه فی منامی.

وَ هُوَ يَمْسَحُ الْغُبَارَ عَنْ وَجْهِي وَ هُوَ يَقُولُ يَا عَلِيُّ لَا عَلَيْكَ لَا عَلَيْكَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ فَمَا مَكَثَ إِلَّا ثَلَاثاً حَتَّى ضُرِبَ (۱) وَ قَالَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام إِذَا مِتُّ فَاحْمِلَانِي إِلَى الْغَرِيِّ مِنْ نَجَفِ الْكُوفَةِ وَ احْمِلَا آخِرَ سَرِيرِي فَالْمَلَائِكَةُ يَحْمِلُونَ أَوَّلَهُ وَ أَمَرَهُمَا أَنْ يَدْفِنَاهُ هُنَاكَ وَ يُعَفِّيَا قَبْرَهُ لِمَا يَعْلَمُهُ مِنْ دَوْلَةِ بَنِي أُمَيَّةَ بَعْدَهُ وَ قَالَ سَتَرَيَانِ صَخْرَةً بَيْضَاءَ تَلْمَعُ نُوراً فَاحْتَفَرَا فَوَجَدَا سَاجَةً مَكْتُوباً عَلَيْهَا مِمَّا ادَّخَرَهَا نُوحٌ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَدَفَنَاهُ فِيهِ وَ عَفَيَا أَثَرَهُ وَ لَمْ يَزَلْ قَبْرُهُ مَخْفِيّاً حَتَّى دَلَّ عَلَيْهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليهما السلام فِي أَيَّامِ الدَّوْلَةِ الْعَبَّاسِيَّةِ وَ قَدْ خَرَجَ هَارُونُ الرَّشِيدُ يَوْماً يَصِيدُ وَ أَرْسَلَ الصُّقُورَ وَ الْكِلَابَ عَلَى الظِّبَاءِ بِجَانِبِ الْغَرِيَّيْنِ فَجَادَلَتْهَا(۲) سَاعَةً ثُمَّ لَجَأَتِ الظِّبَاءُ إِلَى الْأَكَمَةِ فَرَجَعَ الْكِلَابُ وَ الصُّقُورُ عَنْهَا فَسَقَطَتْ فِي نَاحِيَةٍ ثُمَّ هَبَطَتِ الظِّبَاءُ مِنَ الْأَكَمَةِ فَهَبَطَتِ الصُّقُورُ وَ الْكِلَابُ تَرْجِعُ إِلَيْهَا فَتَرَاجَعَتِ الظِّبَاءُ إِلَى الْأَكَمَةِ فَانْصَرَفَتْ عَنْهَا الصُّقُورُ وَ الْكِلَابُ فَفَعَلْنَ ذَلِكَ ثَلَاثاً فَتَعَجَّبَ هَارُونُ وَ سَأَلَ شَيْخاً مِنْ بَنِي أَسَدٍ مَا هَذِهِ الْأَكَمَةُ فَقَالَ لِيَ الْأَمَانُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فِيهَا قَبْرُ الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَتَوَضَّأَ هَارُونُ وَ صَلَّى وَ دَعَا ثُمَّ أَظْهَرَ الصَّادِقُ عليه السلام مَوْضِعَ قَبْرِهِ بِتِلْكَ الْأَكَمَةِ(۳).

**[ترجمه]از معجزات آن حضرت علیه السلام آن است که فرمود: من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم در حالی که غبار از چهره ام پاک می کرد و می فرمود: ای علی! چیزی بر تو نیست چیزی بر تو نیست؛ آنچه بر گردنت بود انجام دادی. سه روز نگذشته بود که آن حضرت علیه السلام ضربت خورد و به حسن و حسین علیهما السلام فرمود: اگر از دنیا رفتم مرا به الغَری از نجف کوفه ببرید و پشت تابوتم را بگیرید چون فرشتگان جلوی آن را بر می دارند. به آن ها دستور داد تا او را آنجا دفن کنند و آثار مقبره اش را از بین ببرند چون می دانست که بنی امیه بعد از او چه می کنند. فرمود: شما دو نفر سنگی سفید خواهید دید که از نور می درخشد. آن دو آنجا را کندند و تخته چوبی دیدند که روی آن نوشته شده بود: این را نوح علیه السلام برای علی علیه السلام گذاشته است. حسن و حسین علیهما السلام او را در آنجا دفن کردند و اثر آنجا را از بین بردند. همچنان مقبره آن حضرت علیه السلام مخفی بود تا این که امام جعفر صادق علیه السلام در دوران خلافت عباسیان آن را آشکار ساخت. هارون الرشید روزی برای شکار خارج شد و بازان شکاری و سگ ها را به سوی آهوان در اطراف «غریین» رها ساخت. آن ها مدتی آهوان را در آنجا دنبال کردند تا این که آهوان به بالای تپه پناه بردند و سگ ها و بازها بازگشتند و در گوشه‌ای بر زمین افتادند. پس آهوان از تپه پایین آمدند و بازها و سگ ها دوباره به دنبال آنها به راه افتادند. دوباره آهوان به بالای تپه بازگشتند و بازها سگ ها از گرفتن آن عاجز ماندند. این امر سه بار اتفاق افتاد. هارون تعجب کرده و درباره آن از پیری از بنی اسد سؤال کرد: این تپه چیست؟ او گفت: به من امان می دهی؟ گفت: بله، گفت: مقبره علی بن ابی طالب علیه السلام در آن است. آن گاه هارون وضو گرفت و نماز خواند و دعا کرد، سپس امام صادق علیه السلام محل مقبره‌اش را در آن تپه آشکار ساخت. - . خرائج و جرائح: ۲۱ -

**[ترجمه]

«۳۴»

شا، [الإرشاد] رَوَى الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ عَنْ حَيَّانَ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ مُغِيرَةَ قَالَ: لَمَّا دَخَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَتَعَشَّى لَيْلَةً عِنْدَ الْحَسَنِ وَ لَيْلَةً عِنْدَ الْحُسَيْنِ وَ لَيْلَةً عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَ كَانَ لَا يَزِيدُ عَلَى ثَلَاثِ لُقَمٍ فَقِيلَ لَهُ لَيْلَةً مِنْ تِلْكَ اللَّيَالِي فِي ذَلِكَ فَقَالَ يَأْتِينِي أَمْرُ اللَّهِ وَ أَنَا خَمِيصٌ إِنَّمَا هِيَ لَيْلَةٌ أَوْ لَيْلَتَانِ فَأُصِيبَ عليه السلام آخِرَ اللَّيْلِ (۴).

۱- ۱. فی المصدر بعد ذلک: ثم قال: رأیت رسول اللّه أیضا فی منامی فشکوت إلیه: ما لقیت من بنی أمیّه من الاود و اللدد و بکیت: فقال: لا تبک: فالتفت فإذا رجلان مصفدان و إذا جلامید ترضح بها رءوسهما اه. و سیأتی عن الإرشاد تحت الرقم ۳۶.

۲- ۲. فی المصدر: فجاولتها.

۳- ۳. الخرائج و الجرائح: ۲۱.

۴- ۴. الإرشاد للمفید: ۷.

**[ترجمه]ارشاد: هنگامی که ماه رمضان رسید، امیرالمؤمنین علیه السلام شبی در نزد حسن و شبی نزد حسین و شبی هم در کنار عبدالله بن عباس شام می خورد و پیش از سه لقمه هم بر نمی داشت. شبی از آن شب ها علت را از او پرسیدند، فرمود: نمی خواهم با شکم پر از دنیا بروم من فقط یک یا دو شب پیش شما هستم. پس در آخر شب ضربت خورد. - . ارشاد مفید:۷ -

**[ترجمه]

«۳۵»

شا، [الإرشاد] رَوَی إِسْمَاعِیلُ بْنُ زِیَادٍ قَالَ حَدَّثَتْنِی أُمُّ مُوسَی خَادِمَهُ عَلِیٍّ علیه السلام وَ هِیَ حَاضِنَهُ فَاطِمَهَ ابْنَتِهِ علیه السلام قَالَتْ: سَمِعْتُ عَلِیّاً علیه السلام یَقُولُ لِابْنَتِهِ أُمِّ کُلْثُومٍ یَا بُنَیَّهِ إِنِّی أَرَانِی قَلَّ مَا أَصْحَبُکُمْ قَالَتْ وَ کَیْفَ ذَلِکَ یَا أَبَتَاهْ قَالَ إِنِّی رَأَیْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی مَنَامِی وَ هُوَ یَمْسَحُ الْغُبَارَ عَنْ وَجْهِی وَ یَقُولُ یَا عَلِیُّ لَا عَلَیْکَ قَضَیْتَ (۱) مَا عَلَیْکَ قَالَ فَمَا مَکَثْنَا(۲) إِلَّا ثَلَاثاً حَتَّی ضُرِبَ تِلْکَ الضَّرْبَهَ فَصَاحَتْ أُمُّ کُلْثُومٍ فَقَالَ یَا بُنَیَّهِ لَا تَفْعَلِی فَإِنِّی أَرَی رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یُشِیرُ إِلَیَّ بِکَفِّهِ وَ یَقُولُ یَا عَلِیُّ هَلُمَّ إِلَیْنَا فَإِنَّ مَا عِنْدَنَا هُوَ خَیْرٌ لَکَ (۳).

کشف، [کشف الغمه] من مناقب الخوارزمی: مثله (۴).

**[ترجمه]الارشاد: اسماعیل بن زیاد گفت: ام موسی خادم علی علیه السلام در حالی که فاطمه دختر آن حضرت را در آغوش داشت به من گفت: از علی علیه السلام شنیدم که به دخترش ام کلثوم می فرمود: دخترکم من در خواب دیدم که چند روز بیشتر در بین شما نیستم. ام کلثوم گفت: ای پدر چطور؟ فرمود: من پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که غبار از صورتم پاک می کرد و می فرمود: ای علی دیگر کاری نداری، آنچه به عهده ات بود را انجام دادی، پس سه روز نگذشته بود که علی علیه السلام ضربت خورد و ام کلثوم فریاد زد. امام علیه السلام فرمود: دخترکم این کار را نکن، من رسول خدا صلی الله علیه و آله را می بینم که با دستش به من اشاره می کند و می فرماید: ای علی به سوی ما بیا که آنچه در نزد ماست برای تو بهتر است. - . ارشاد مفید:۷ -

کشف الغمه: از مناقب خوارزمی مانند آن نقل شده است. - . کشف الغمه: ۱۳۰ -

**[ترجمه]

«۳۶»

شا، [الإرشاد] رَوَی عَمَّارٌ الدُّهْنِیُّ عَنْ أَبِی صَالِحٍ الْحَنَفِیِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِیّاً علیه السلام یَقُولُ: رَأَیْتُ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله فِی مَنَامِی فَشَکَوْتُ إِلَیْهِ مَا لَقِیتُ مِنْ أُمَّتِهِ (۵) مِنَ الْأَوَدِ وَ اللَّدَدِ(۶) وَ بَکَیْتُ فَقَالَ لَا تَبْکِ یَا عَلِیُّ وَ الْتَفِتْ فَالْتَفَتُّ (۷)

وَ إِذَا رَجُلَانِ مُصَفَّدَانِ وَ إِذَا جَلَامِیدُ تُرْضَخُ (۸) بِهَا رُءُوسُهُمَا قَالَ أَبُو صَالِحٍ فَغَدَوْتُ إِلَیْهِ مِنَ الْغَدِ کَمَا کُنْتُ أَغْدُو إِلَیْهِ کُلَّ یَوْمٍ

حَتَّی إِذَا کُنْتُ فِی الْجَزَّارِینَ لَقِیتُ النَّاسَ یَقُولُونَ قُتِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ (۹).

ص: ۲۲۵

۱- ۱. فی المصدر: قد قضیت.

۲- ۲.«: فما مکث. و فی غیر(ک) من النسخ: فما مکثا. و الفاعل فی قوله« قال» إسماعیل بن زیاد.

۳- ۳. الإرشاد للمفید: ۷.

۴- ۴. کشف الغمّه: ۱۳۰.

۵- ۵. فی المصدر: عن امته.

۶- ۶. الاود: الکد و التعب اللدد: الخصومه الشدیده.

۷- ۷. فالتفت و التفت.

۸- ۸. المصفد: المقید بالحدید. الجلامید جمع الجلمود: الصخر. و رضح رأسه بالحجر بالمعجمه و المهمله کما فی النسخ أو بالمعجمتین کما فی المصدر-: رضه.

۹- ۹. الإرشاد للمفید: ۷ و ۸. و فیه: قتل أمیر المؤمنین قتل أمیر المؤمنین.

**[ترجمه]ارشاد: ابو صالح حنفیّ گفت: از علی علیه السلام شنیدم که فرمود: من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و به خاطر رنج و دشمنی که از امتش دیدم نزدش شکایت کردم و گریستم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی گریه نکن، آن گاه او نگاه کرد و من هم نگاه کردم و ناگهان دو مرد را دیدم که در غل و زنجیر بودند. صخره‌هایی بود که سر ایشان را به آنها می کوبیدند. ابو صالح گفت: من مانند هر روز صبح که به سوی او می رفتم، فردایش به سوی او رفتم تا وقتی به جزّارین رسیدم و مردم را دیدم که می گفتند: امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شد. - . ارشاد مفید: ۷ و ۸ -

**[ترجمه]

«۳۷»

نهج، [نهج البلاغه]: قَالَ علیه السلام فِی سُحْرَهِ(۱) الْیَوْمِ الَّذِی ضُرِبَ فِیهِ مَلَکَتْنِی عَیْنِی وَ أَنَا جَالِسٌ فَسَنَحَ لِی (۲) رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا ذَا لَقِیتُ مِنْ أُمَّتِکَ مِنَ الْأَوَدِ وَ اللَّدَدِ فَقَالَ ادْعُ عَلَیْهِمْ فَقُلْتُ أَبْدَلَنِیَ اللَّهُ بِهِمْ خَیْراً مِنْهُمْ وَ أَبْدَلَهُمْ بِی شَرّاً مِنِّی. قال الرضی رضی الله عنه یعنی بالأود الاعوجاج و باللدد الخصام و هذا من أفصح الکلام (۳).

**[ترجمه]نهج البلاغه: امام علی علیه السلام در سحرگاه روزی که در آن ضربت خورد فرمود: همان گونه که نشسته بودم، خواب چشمانم را ربود و رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم گفتم: ای رسول خدا از امّت تو چه کجی ها دیدم و چه دشمنی ها کشیدم! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نفرینشان کن. گفتم: از خداوند می‌خواهم برای من، بهتر از آن‌ها را قرار دهد و افرادی شرتر از من را بر آنها حاکم کند، سید رضی رضی الله عنه گفت: کلمه «أوداً» یعنی کجی و انحراف و «لدد» یعنی دشمن خونی و این از فصیح ترین کلمات است. - . نهج البلاغه عبده چاپ مصر، ۱: ۱۲۸ -

**[ترجمه]

«۳۸»

شا، [الإرشاد] رَوَی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ دِینَارٍ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِیِّ قَالَ: سَهِرَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی اللَّیْلَهِ الَّتِی قُتِلَ فِی صَبِیحَتِهَا وَ لَمْ یَخْرُجْ إِلَی الْمَسْجِدِ لِصَلَاهِ اللَّیْلِ عَلَی عَادَتِهِ فَقَالَتْ لَهُ ابْنَتُهُ أُمُّ کُلْثُومٍ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَیْهَا مَا هَذَا الَّذِی قَدْ أَسْهَرَکَ فَقَالَ إِنِّی مَقْتُولٌ لَوْ قَدْ أَصْبَحْتُ فَأَتَاهُ ابْنُ النَّبَّاحِ فَآذَنَهُ بِالصَّلَاهِ فَمَشَی غَیْرَ بَعِیدٍ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَتْ لَهُ أُمُّ کُلْثُومٍ مُرْ جَعْدَهَ فَلْیُصَلِّ بِالنَّاسِ قَالَ نَعَمْ مُرُوا جَعْدَهَ فَلْیُصَلِّ ثُمَّ قَالَ لَا مَفَرَّ مِنَ الْأَجَلِ فَخَرَجَ إِلَی الْمَسْجِدِ وَ إِذَا هُوَ بِالرَّجُلِ قَدْ سَهِرَ لَیْلَتَهُ کُلَّهَا یَرْصُدُهُ فَلَمَّا بَرَدَ السَّحَرُ نَامَ فَحَرَّکَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بِرِجْلِهِ فَقَالَ لَهُ الصَّلَاهَ فَقَامَ إِلَیْهِ فَضَرَبَهُ.

وَ فِی حَدِیثٍ آخَرَ: أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَدْ سَهِرَ تِلْکَ اللَّیْلَهَ فَأَکْثَرَ الْخُرُوجَ وَ النَّظَرَ إِلَی السَّمَاءِ وَ هُوَ یَقُولُ وَ اللَّهِ مَا کَذَبْتُ وَ لَا کُذِبْتُ وَ إِنَّهَا اللَّیْلَهُ الَّتِی وُعِدْتُ فِیهَا ثُمَّ عَاوَدَ(۴)

مَضْجَعَهُ فَلَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ شَدَّ إِزَارَهُ وَ خَرَجَ وَ هُوَ یَقُولُ:

اشْدُدْ حَيَازِيمَکَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَاقِیکَ***وَ لَا تَجْزَعْ مِنَ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِوَادِیکَ

فَلَمَّا خَرَجَ إِلَى صَحْنِ دَارِهِ اسْتَقْبَلَتْهُ الْإِوَزُّ فَصِحْنَ فِی وَجْهِهِ فَجَعَلُوا يَطْرُدُونَهُنَ

ص: ۲۲۶

۱- ۱. السحره بالضم: السحر الأعلى من آخر اللیل.

۲- ۲. أی مربى کما تسنح الظباء و الطير.

۳- ۳. نهج البلاغه(عبده ط مصر) ۱: ۱۲۸.

۴- ۴. فی المصدر: وعدت بها ثمّ یعاود.

فَقَالَ دَعُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ نَوَائِحُ ثُمَّ خَرَجَ فَأَصِیبَ (۱).

**[ترجمه]ارشاد: حسن بصری گفت: امیرالمؤمنین شبی را که در صبح آن ضربت خورد بیدار بود و اما طبق عادتش برای نماز شب به مسجد نرفت. آنگاه دخترش ام کلثوم سلام الله علیها به او گفت: چه چیزی باعث شده شما بیدار بمانید؟ حضرت فرمود: اگر صبح کنم کشته می شوم. سپس ابن نباح نزد او آمد و او را برای نماز صدا کرد. ایشان کمی دورتر رفت و برگشت. ام کلثوم به او گفت: به جعده بگویید نماز بخواند. حضرت فرمود، بله به جعده دستوردهید نماز بخواند. پس فرمود: هیچ گریزی از مرگ نیست، و به مسجد رفت و مردی را دید که تمام شب را بیدار مانده بود و او را می پایید. هنگامی که خنکی سحر فرا رسید او خوابید و امیرالمؤمنین با پاهایش او را تکان داد و به او فرمود نماز! او برخاست بعد از مدّتی به امام ضربت زد.

روایتی دیگر: امیرالمؤمنین علیه السلام آن شب بیدار بود که بسیار بیرون می آمد و به آسمان نگاه می کرد و می فرمود: به خدا سوگند دروغ نگفتم و به من دروغ گفته نشد این همان شبی است که به من وعده داده شده. پس به بسترش برگشت، هنگامی که سپیده سر زد کمرش را بست و خارج شد در حالی که می فرمود:

«خودت را برای مرگ آماده کن که مرگ با تو دیدار می کند و هنگامی که مرگ در سرزمینت فرو آمد از آن نهراس.» هنگامی که به حیاط خانه‌اش رسید، مرغابیان به پیشواز او آمدند و به روبروی او می پریدند. پس اطرافیان شروع به دور کردن آنها کردند. امام فرمود: آن ها را رها کنید که نوحه گران هستند. آن گاه بیرون رفت پس ضربت خورد. -. ارشاد مفید : ۸ -

**[ترجمه]

«۳۹»

شا، [الإرشاد]: كَانَتْ إِمَامَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بَعْدَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ثَلَاثِينَ سَنَةً مِنْهَا أَرْبَعٌ وَ عِشْرُونَ سَنَةً وَ أَشْهُرٌ(۲) مَمْنُوعاً مِنَ التَّصَرُّفِ فِي أَحْكَامِهَا مُسْتَعْمِلًا لِلتَّقِيَّةِ وَ الْمُدَارَاةِ وَ مِنْهَا خَمْسُ سِنِينَ وَ سِتَّةُ أَشْهُرٍ مُمْتَحَناً بِجِهَادِ الْمُنَافِقِينَ مِنَ النَّاكِثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ وَ مُضْطَهَداً بِفِتَنِ الضَّالِّينَ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثَلَاثَ عَشْرَةَ سَنَةً مِنْ نُبُوَّتِهِ مَمْنُوعاً مِنْ أَحْكَامِهَا خَائِفاً وَ مَحْبُوساً وَ هَارِباً وَ مَطْرُوداً لَا يَتَمَكَّنُ مِنْ جِهَادِ الْكَافِرِينَ وَ لَا يَسْتَطِيعُ دَفْعاً عَنِ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ هَاجَرَ وَ أَقَامَ بَعْدَ الْهِجْرَةِ عَشْرَ سِنِينَ مُجَاهِداً لِلْمُشْرِكِينَ مُمْتَحَناً بِالْمُنَافِقِينَ إِلَى أَنْ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ أَسْكَنَهُ جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَ كَانَ وَفَاةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَبْلَ الْفَجْرِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ لَيْلَةَ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ قَتِيلًا بِالسَّيْفِ قَتَلَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ الْمُرَادِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَ قَدْ خَرَجَ علیه السلام يُوقِظُ النَّاسَ لِصَلَاةِ الصُّبْحِ لَيْلَةَ تِسْعَ عَشْرَةَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ قَدْ كَانَ ارْتَصَدَهُ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ لِذَلِكَ فَلَمَّا مَرَّ بِهِ فِي الْمَسْجِدِ وَ هُوَ مُسْتَخِفٌّ بِأَمْرِهِ مُمَاكِرٌ بِإِظْهَارِ النَّوْمِ فِي جُمْلَةِ النِّيَامِ قَامَ إِلَيْهِ (۳) فَضَرَبَهُ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ بِالسَّيْفِ وَ كَانَ مَسْمُوماً فَمَكَثَ يَوْمَ تِسْعَةَ عَشَرَ وَ لَيْلَةَ عِشْرِينَ وَ يَوْمَهَا وَ لَيْلَةَ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ إِلَى نَحْوِ الثُّلُثِ الْأَوَّلِ مِنَ اللَّيْلِ ثُمَّ قَضَى نَحْبَهُ علیه السلام شَهِيداً وَ لَقِيَ رَبَّهُ تَعَالَى مَظْلُوماً وَ قَدْ كَانَ يَعْلَمُ ذَلِكَ قَبْلَ أَوَانِهِ وَ يُخْبِرُ بِهِ النَّاسَ قَبْلَ زَمَانِهِ وَ تَوَلَّى غُسْلَهُ وَ تَكْفِينَهُ وَ دَفْنَهُ ابْنَاهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهما السلام بِأَمْرِهِ وَ حَمَلَاهُ إِلَى الْغَرِيِّ مِنْ نَجَفِ الْكُوفَةِ فَدَفَنَاهُ هُنَاكَ وَ عَفَيَا مَوْضِعَ قَبْرِهِ بِوَصِيَّةٍ كَانَتْ مِنْهُ إِلَيْهِمَا فِي ذَلِكَ لِمَا كَانَ يَعْلَمُهُ علیه السلام مِنْ دَوْلَةِ بَنِي أُمَيَّةَ مِنْ بَعْدِهِ وَ اعْتِقَادِهِمْ فِي عَدَاوَتِهِ

وَ مَا يَنْتَهُونَ إِلَيْهِ مِنْ سُوءِ النِّيَّاتِ فِيهِ مِنْ قُبْحِ الْفِعَالِ (۴) وَ الْمَقَالِ بِمَا تَمَكَّنُوا مِنْ ذَلِكَ فَلَمْ يَزَلْ قَبْرُهُ علیه السلام مَخْفِيّاً حَتَّى

۱- ۱. الإرشاد للمفید: ۸.

۲- ۲. فی المصدر: و سته أشهر.

۳- ۳.«: ثار إلیه.

۴- ۴.«: بسوء النیات فیه من قبیح الفعال.

دَلَّ عَلَيْهِ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ علیهما السلام فِی الدَّوْلَهِ الْعَبَّاسِیَّهِ وَ زَارَهُ عِنْدَ وُرُودِهِ إِلَی أَبِی جَعْفَرٍ وَ هُوَ بِالْحِیرَهِ فَعَرَفَتْهُ الشِّیعَهُ وَ اسْتَأْنَفُوا إِذْ ذَاکَ زِیَارَتَهُ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ عَلَی ذُرِّیَّتِهِ الطَّاهِرِینَ وَ کَانَتْ سِنُّهُ یَوْمَ وَفَاتِهِ ثَلَاثاً وَ سِتِّینَ سَنَهً(۱).

**[ترجمه]ارشاد: امامت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله سی سال بود که بیست و چهار سال و چند ماه از إقدام و تصرف ممنوع بود و در این مدّت تقیه و مدارا کرد و پنج سال و شش ماه با جهاد با منافقین از جمله پیمان شکنان و منحرفان از حق و از دین برگشتگان مورد امتحان الهی قرار گرفت و با فتنه های گمراهان مورد آزار و اذیت قرار گرفت؛ همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله سیزده سال از نبوتش از احکام نبوت ممنوع بود و در این مدّت ترسان و زندانی و فراری و مطرود بود و نمی توانست با کافران جهاد و از مؤمنین دفاع کند. سپس هجرت کرد و بعد از هجرت ده سال با مشرکان مبارزه کرد و در جهاد با منافقان مورد امتحان الهی قرار گرفت تا این که خداوند روح آن بزرگوار را گرفت و در بهشت خود جا داد. امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از طلوع صبح در شب جمعه بیست و یکم ماه رمضان سال ۴۰ هجری با ضربه شمشیر به شهادت رسید. آن حضرت را ابن ملجم مرادی لعنه الله در مسجد کوفه به قتل رساند در حالی که امام علیه السلام مردم را برای نماز صبح در نوزدهم ماه رمضان بیدار می کرد. ابن ملجم از اول شب برای این کار کمین کرده بود و هنگامی که امام علیه السلام به مسجد آمد و از جلوی او عبور کرد ابن ملجم بین کسانی که در مسجد خوابیده بودند خود را به خواب زد و امر خود را مخفی نگاه داشت. پس برخاست و با شمشیر سَمی فرق سر امام علیه السلام را شکافت. ایشان روز نوزدهم و شب و روز بیستم و یک سوم اول شب بیست یکم زنده ماند تا این که به شهادت رسید و مظلومانه به دیدار پروردگارش شتافت. امام قبل از وفاتش از آن مرگش خبر داده بود و مردم را از آن آگاه ساخته بود. حسن و حسین علیهما السلام به امر ایشان عهده دار غسل و تکفین و دفن او شدند و او را به غری در نجف کوفه برده و در آنجا دفن کردند و به وصیت امام محل مقبره اش را از بین بردند چون می دانست که بنی امیه به دلیل دشمنی و سوء نیت هایی که در کردار و گفتارشان نسبت به او دارند آن را از بین می برند و پیوسته مقبره آن حضرت علیه السلام پنهان بود تا این که امام جعفر صادق علیه السلام در زمان خلافت عباسیان آن را آشکار ساخت و هنگامی که بر امام باقر علیه السلام که در حیره بود وارد آنجا شد آن را زیارت کرد، بعد از آن شیعیان آنجا را شناختند و شروع به زیارت حرم مطهر آن حضرت علیه السلام کردند. درود خداوند بر او و فرزندان مطهرش باد، هنگامی که آن حضرت به شهادت رسید شصت و سه ساله بود. - .ارشاد مفید: ۵ و ۶ -

**[ترجمه]

«۴۰»

کا، [الکافی] الْعِدَّهُ عَنْ سَهْلٍ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ أَوْ غَیْرِهِ عَنْ سُلَیْمَانَ کَاتِبِ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ قَیْسٍ شَرِکَ فِی دَمِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ ابْنَتُهُ جَعْدَهُ سَمَّتِ الْحَسَنَ علیه السلام وَ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ شَرِکَ فِی دَمِ الْحُسَیْنِ علیه السلام(۲).

**[ترجمه]کافی: اشعث بن قیس در خون امیرالمؤمنین علیه السلام شریک گشت و دخترش جعده امام حسن علیه السلام را مسموم کرد و محمد پسرش در خون حسین علیه السلام شریک شد. - .در این منبع ما به آن دست نیافتیم. -

**[ترجمه]

«۴۱»

شا، [الإرشاد] من الأخبار الوارده بسبب قتله علیه السلام و کیف جری الأمر فی ذلک ما رواه جماعه من أهل السیر منهم أبو مخنف و إسماعیل بن راشد أبو هاشم (۳) الرفاعی و أبو عمرو الثقفی و غیرهم: أن نفرا من الخوارج اجتمعوا بمکه فتذاکروا الأمراء فعابوهم و عابوا أعمالهم (۴) و ذکروا أهل النهروان و ترحموا علیهم فقال بعضهم لبعض لو أنا شرینا أنفسنا لله فأتینا أئمه الضلال فطلبنا غرتهم و أرحنا منهم العباد و البلاد و ثأرنا(۵) بإخواننا الشهداء بالنهروان فتعاهدوا عند انقضاء الحج علی ذلک فقال عبد الرحمن بن ملجم لعنه الله أنا أکفیکم علیا و قال البرک بن عبید الله التمیمی أنا أکفیکم معاویه و قال عمرو بن بکر التمیمی أنا أکفیکم عمرو بن العاص و تعاقدوا(۶) علی ذلک و توافقوا(۷) علی الوفاء و اتعدوا شهر رمضان فی لیله تسع عشره منه ثم تفرقوا(۸) فأقبل ابن ملجم لعنه الله و کان

ص: ۲۲۸

۱- ۱. الإرشاد للمفید: ۵ و ۶.

۲- ۲. لم نظفر به فی المصدر.

۳- ۳. فی المصدر: و أبو هاشم.

۴- ۴. فی المصدر: و عابوا علیهم اعمالهم.

۵- ۵. ثار بالقتیل: طلب دمه. و فی المصدر: و ارحنا منهم العباد و البلاد للّه و ثارنا.

۶- ۶. تعاهدوا خ ل.

۷- ۷. فی المصدر: و تواثقوا.

۸- ۸.«: ثم تفرقوا علی ذلک.

عـداده فی کنـده حتی قـدم الکوفه فلقی بهـا أصـحابه فکتمهم أمره مخـافه أن ینتشـر منه شـی ء فهو فی ذلـک إذ زار رجلاـ من أصـحابه ذات یوم من تیم الربـاب فصـادف عنـده قطـام بنت الأخضـر التیمیه و کان أمیر المؤمنین علیه السـلام قتل أباها و أخاها بـالنهروان و کـانت من أجمـل نسـاء أهـل زمانهـا فلمـا رآها ابن ملجم شـغف بها و اشـتد إعجابه بها و سأل فی نکاحها و خطبها فقالت له ما الذی تسمی لی من الصداق فقال لها احتکمی ما بدا لک فقالت له أنا محتکمه علیک ثلاثه آلاف درهم و وصیفا و خادما و قتـل علی بن أبی طـالب فقـال لهـا لک جمیع ما سألت فأما قتل علی بن أبی طالب علیه السـلام فأنی لی بـذلک فقالت تلتمس غرته فإن أنت قتلته شـفیت نفسـی و هنأک العیش معی و إن أنت قتلت فما عنـد الله خیر لک من الـدنیا فقال أما و الله ما أقـدمنی هذا المصـر و قد کنت هاربا منه لا آمن مع أهله (۱) إلاـ مـا سألتنی من قتل علی بن أبی طالب فلک ما سألت قالت فأنا طـالبه لـک بعض من یساعـدک علی ذلک و یقویک ثم بعثت إلی وردان بن مجالـد من تیم الرباب فخبرته الخبر و سألته معونه ابن ملجم لعنه الله فتحمـل ذلـک لهـا و خرج ابن ملجم فأتی رجلا من أشـجع یقال له شبیب بن بجره فقال (۲) یا شبیب هل لک فی شـرف الـدنیا و الآـخره قـال و ما ذاک قال تساعـدنی علی قتل علی بن أبی طالب و کان شبیب علی رأی الخوارج فقال له یا ابن ملجم هبلتک الهبول لقـد جئت شـیئا إدا و کیف تقدر علی ذلک فقال له ابن ملجم نکمن له فی المسـجد الأعظم فإذا خرج لصلاه الفجر فتکنا به فإن نحن قتلناه شفینا أنفسنا و أدرکنا ثارنا فلم یزل به حتی أجابه فأقبل معه حتی دخلا المسجد الأعظم علی قطام و هی معتکفه فی المسـجد الأعظم قـد ضـربت علیها قبه فقالا لها قد اجتمع رأینا علی قتل هذا الرجل فقالت لهما إذا أردتما ذلک فأتیانی فی هذا

۱- ۱. فی(ک): مع اهلی.

۲- ۲. فی المصدر: فقال له.

الموضع فانصرفا من عندها فلبثا أياما ثم أتياها و معهما الآخر ليله الأربعاء لتسع عشره ليله خلت من شهر رمضان سنه أربعين من الهجره فدعت لهم بحرير فعصبت به صدورهم و تقلدوا أسيافهم و مضوا و جلسوا مقابل السده التى كان يخرج منها أمير المؤمنين عليه السلام إلى الصلاه و قد كانوا قبل ذلك ألقوا إلى الأشعث بن قيس ما فى نفوسهم من العزيمه على قتل أمير المؤمنين عليه السلام و واطأهم على ذلك و حضر الأشعث بن قيس فى تلك الليله لمعونتهم على ما اجتمعوا عليه و كان حجر بن عدى فى تلك الليله بائتا فى المسجد فسمع الأشعث يقول يا ابن ملجم (۱) النجاء النجاء لحاجتك فقد فضحك الصبح (۲) فأحس حجر بما أراد الأشعث فقال له قتلته يا أعور و خرج مبادرا ليمضى إلى أمير المؤمنين عليه السلام ليخبره الخبر و يحذره من القوم و خالفه أمير المؤمنين عليه السلام من الطريق فدخل المسجد فسبقه ابن ملجم فضربه بالسيف و أقبل حجر و الناس يقولون قتل أمير المؤمنين عليه السلام.

و ذكر عبد الله بن محمد الأزدى قال إنى لأصلى فى تلك الليله فى المسجد الأعظم مع رجال من أهل المصر كانوا يصلون فى ذلك الشهر من أوله إلى آخره إذ نظرت إلى رجال يصلون قريبا من السده و خرج على بن أبى طالب عليه السلام لصلاه الفجر فأقبل ينادى الصلاه الصلاه فما أدرى أ نادى أم رأيت بريق السيوف و سمعت قائلا- يقول لله الحكم لا- لك يا على و لا لأصحابك (۳) و سمعت عليا يقول لا- يفوتنكم الرجل فإذا عليه السلام مضروب و قد ضربه شبيب بن بجره فأخطأه و وقعت ضربته فى الطاق و هرب القوم نحو أبواب المسجد و تبادر الناس لأخذهم فأما شبيب بن بجره فأخذه رجل فصرعه و جلس على صدره و أخذ السيف ليقتله (۴)

به

۱- ۱. فى المصدر: يقول لابن ملجم.

۲- ۲.« فقد فضح الصبح. أى طلع.

۳- ۳.«: للّه الحكم يا على لا لك و لا لاصحابك.

۴- ۴.«: و أخذ السيف من يده ليقتله اه.

فرأى الناس يقصدون نحوه فخشى أن يعجلوا عليه و لم يسمعوا(۱) منه فوثب عن صدره و خلاه و طرح السيف من يده و مضى شبيب هاربا حتى دخل منزله و دخل عليه ابن عم له فرآه يحل الحرير عن صدره فقال له ما هذا لعلك قتلت أمير المؤمنين فأراد أن يقول لا قال نعم فمضى ابن عمه و اشتمل على سيفه ثم دخل عليه فضربه به حتى قتله و أما ابن ملجم فإن رجلا من همدان لحقه فطرح عليه قطيفه كانت فى يده ثم صرعه و أخذ السيف من يده و جاء به إلى أمير المؤمنين عليه السلام و أفلت الثالث و انسل (۲) بين الناس.

فلما دخل (۳) ابن ملجم على أمير المؤمنين عليه السلام نظر إليه ثم قال النفس بالنفس فإن أنا مت فاقتلوه كما قتلنى و إن أنا عشت رأيت فيه رأيى فقال ابن ملجم و الله لقد ابتعته بألف و سممته بألف فإن خاننى فأبعده الله قال و نادته أم كلثوم يا عدو الله قتلت أمير المؤمنين قال إنما قتلت أباك قالت يا عدو الله إنى لأرجو أن لا يكون عليه بأس قال لها فأراك أنما تبكين على إذا لقد و الله ضربته ضربه لو قسمت على أهل الأرض (۴) لأهلكتهم فأخرج من بين يديه عليه السلام و إن الناس ينهشون لحمه بأسنانهم كأنهم سباع و هم يقولون يا عدو الله ما فعلت (۵) أهلكت أمه محمد صلى الله عليه و آله و قتلت خير الناس و إنه لصامت لم ينطق فذهب به إلى الحبس و جاء الناس إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقالوا له يا أمير المؤمنين مرنا بأمرك فى عدو الله و الله لقد أهلک الأمه و أفسد المله فقال لهم أمير المؤمنين عليه السلام إن عشت رأيت فيه رأيى و إن أهلكت فاصنعوا به كما يصنع بقاتل النبى اقتلوه ثم حرقوه بعد ذلك بالنار.

ص: ۲۳۱

۱- ۱. فى المصدر: و لا يسمعوا.

۲- ۲. انسل من الزحام: انطلق فى استخفاء.

۳- ۳. فى المصدر: ادخل.

۴- ۴.«: بين أهل الأرض.

۵- ۵.«: ما ذا فعلت.

قال فلما قضـى أمير المؤمنين عليه السلام نحبه و فرغ أهله من دفنه جلس الحسن عليه السلام و أمر أن يؤتى بابن ملجم فجى ء به فلما وقف بين يديه قال له يا عدو الله قتلت أمير المؤمنين و أعظمت الفساد فى الدين ثم أمر فضـربت عنقه و اسـتوهبت أم الهيثم بنت الأسود النخعيه جثته منه لتتولى إحراقها فوهبها لها فأحرقتها بالنار و فى أمر قطام و قتل أمير المؤمنين عليه السلام يقول (۱):

فلم أر مهرا ساقه ذو سماحه***كمهر قطام من فصيح و أعجمى (۲)

ثلاثه آلاف و عبد و قينه***و ضرب على بالحسام المسمم

و لا مهر أغلى من على و إن غلا***و لا فتك إلا دون فتك ابن ملجم.

و أمـا الرجلاـن اللـذان كانـا مع ابن ملجم فى العقـد على قتـل معـاويه و عمرو بن العاص فإن أحـدهما ضـرب معاويه و هو راكع فوقعت ضربته فى أليته و نجا منها و أخذ و قتل من وقته و أما الآخر فإنه وافى عمرا فى تلك الليله و قد وجد عله فاستخلف رجلا يصـلى بالناس يقال له خارجه بن أبى حبيبه العامرى فضـربه بسـيفه و هو يظن أنه عمرو فأخذ و أتى به عمرو فقتله و مات خارجه فى اليوم الثانى (۳).

كشف، [كشف الغمه]: من مناقب الخوارزمى مرفوعا إلى إسماعيل بن راشد مثله (۴).

**[ترجمه]ارشـاد: دربـاره علت قتـل على عليه السـلام و اين كه چگونه اتفاق افتاد جمعى از سـيره نويسان از جمله ابومخنف و اسماعيل بن راشد أبوهاشم رفاعى و ابو عمرو ثقفى و ديگران ذكر كرده اند كه جمعى از خوارج در مكه اجتماع كردند و اُمرا را ذكر كردنـد و به حكومت آن هـا ايراد گرفته و اهـل نهروان را نيز ياد كرده و بر آن ها دلسوزى كردنـد. آن ها به همـديگر گفتنـد: ما بايـد جان هايمان را براى خداوند نثار كنيم و به سوى حاكمان گمراه رفته و بندگان و كشور را از آن ها رها سازيم و انتقام خون برادران شـهيدمان در نهروان را از آن ها بگيريم. آن ها هنگام پايان حـج بر آن توافق كردنـد. آنگاه عبـدالرحمن بن ملجم لعنه الله گفـت: من قتل على را بر عهده مى گيرم، و بر ك بن عبيدالله تميمى گفت: من نيز معاويه را به قتل مى رسانم. عمرو بن بكر تميمى هم گفت: عمروعـاص نيز بر عهـده من باشـد. آن هـا با يكـديگر عهـد و پيمان بسـتند و بر وفادارى توافق كرده و بر سـحرگاه نـوزدهم مـاه رمضـان قرار گذاشــتند سـپس پراكنــده شدنــد. بعــد از آن ابـن ملجـم مرادى لعنـه الله كه خويشاوندانش در كنده بودند به كوفه آمد در آنجا اصحابش را ديد و از ترس اين كه چيزى از او در شهر پخش شود موضوع را مخفى كرد. در همين حال بود كه روزى مردى از اصحابش از تيم الرباب را ديـد كه قطامه دختر اخضـر تميمى نيز در خانه او بود كه اميرالمؤمنين پـدر و برادرش را در نهروان كشته بود. قطـامه از زيباترين زنان زمانش بود. هنگامى كه ابن ملجم او را ديد عاشق او شد و آتش عشق آن زن در سينه او شعله ور شد. پس به او پيشنهاد ازدواج داد و از او خواستگارى كرد. قطامه به او گفت: چه چيز به عنوان جهيزيه به من مى دهى؟ ابن ملجم به او گفت: هر چه را كه صـلاح مى دانى تعيين كن. قطـامه به او گفت: من سه هزار درهم و كنيز و خـادم و كشـتن على بن ابى طـالب را از تو مى خواهم. ابن ملجم به او گفت: همه آنچه كه مى خواهى برايت فراهم مى كنم امّا من چگونه مى‌توانم على بن ابى طالب را بكشم؟ قطامه گفت: او را غافل كن و بكش اگر او را بكشـى مرا بـه مُرادم رسانـده و بـا مـن زنـدگى مى كنى و اگر كشـته شـوى در اين صـورت ثـواب آخرت برايت بهـتر از زنـدگانى دنياست. ابن ملجم گفت: مرا براى آمـدن به اين ديار چيزى مجبور نساخت مگر آنچه تو از من خواستى كه على بن

ابی طالب را به قتل برسانم در حالی که من از او فراری هستم و با وجود خانواده اش از او در امنیت نیستم؛ من آنچه را که خواستی انجام می دهم. قطامه گفت: من یک نفر را برای کمک و یاری تو می گمارم آن گاه وردان بن مجالد از تیم الرباب را خواست و ماجرا را برای او تعریف کرد و یاری ابن ملجم را از او خواست و او این یاری را پذیرفت. سپس ابن ملجم خارج شد و نزد مردی از قبیله اشجع به نام شبیب بن بجره رفت و گفت: ای شبیب آیا شرف دنیا و آخرت را می خواهی؟ گفت: آن چیست؟ ابن ملجم گفت: مرا در کشتن علی بن ابی طالب یاری کن، شبیب که حامی خوارج بود به او گفت: مادرت به عزایت بنشیند خواستار امر منکری هستی، تو چگونه می توانی آن را انجام دهی؟ ابن ملجم به او گفت: ما در مسجد اعظم کمین می کنیم هنگامی که علی علیه السلام برای نماز صبح آمد او را می کشیم و اگر این کار را بکنیم به خواسته دلمان می رسیم و انتقاممان را از او می گیریم. آنقدر به او گفت که سرانجام شبیب درخواست او را پذیرفت و با او آمد و در مسجد اعظم بر قطامه وارد شدند که در آنجا چادری زده و معتکف بود. آن دو به قطامه گفتند: ما همرأی شدیم تا این مرد را به قتل برسانیم. قطامه به آن ها گفت: اگر می خواهید این کار را انجام دهید نزد من در این مکان بیایید. آن دو از نزد او رفتند و چند روزی صبر کردند سپس در شب چهارشنبه نوزدهم ماه رمضان سال ۴۰ هجری به نزد او رفتند همراه آن دو شخصی دیگر نیز بود و او برای آن ها حریری خواست و به سینه آن ها بست و آن ها شمشیرهایشان را به آن به کمر بستند و رفتند و کنار مدخلی که امیرالمؤمنین علیه السلام از کنار آن برای نماز می رفت نشستند. قبل از آن اشعث ابن قیس را از خواسته هایشان مبنی بر قتل امیرالمؤمنین علیه السلام آگاه کرده بودند و او با این کار موافقت کرده بود، اشعث در آن شب برای کمک به آن ها نزدشان رفت. در آن شب حجر بن عدی در مسجد خوابیده بود و از اشعث شنید که می گفت: بشتاب بشتاب به سوی کارت، ای ابن ملجم، صبح تو را رسوا می کند. آن گاه حجر از مقصود اشعث آگاه شد و به او گفت: ای یک چشم! او را کشتی. و بیرون آمد تا نزد امیرالمؤمنین رفته و او را از ماجرا آگاه سازد و او را از توطئه آن ها مطلع کند. امیرالمؤمنین علیه السلام از راه دیگری آمد و وارد مسجد شد. آن گاه ابن ملجم از حجر پیشی گرفته و با شمشیر امام را زد. حجر جلو آمد در حالی که مردم می گفتند: امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شد.

عبدالله بن محمد ازدی نیز گفت: من در آن شب در مسجد اعظم با مردانی از اهل مصر که از اول تا پایان آن ماه نماز می خواندند، نماز می خواندم. ناگهان نگاهم به اشخاصی افتاد که نزدیک مدخل نماز می خواندند. امیرالمؤمنین علیه السلام برای نماز صبح وارد شد و جلو آمد و صدا زد: نماز! نماز! نمی‌دانم ندا داد یا من برق شمشیرها را دیدم و شنیدم که کسی می گفت: ای علی حکم فقط برای خداست نه برای تو و یارانت. و از علی علیه السلام شنیدم که می فرمود: آن مرد از دستتان فرار نکند. آن حضرت علیه السلام ضربت خورده بود درحالی که شبیب بن بجره ایشان را زده بود اما ضربه اش به خطا رفته و به طاق خورده بود. آنگاه جماعت به سوی درهای مسجد شتافتند و اقدام به گرفتن آن ها کردند. مردی شبیب بن بجره را گرفت و بر سینه اش نشست و شمشیر برداشت تا او را بکشد و مردم را دید که به سویش می آیند او ترسید که مردم بر او عجله کنند و حرف او را نشنیده باشند، آنگاه از سینه اش کنار آمد و او را رها ساخت و شمشیر را از دستش انداخت. شبیب فرار کرده و وارد منزلش شد. پسر عموی او نیز وارد منزل شد و دید که او حریر از سینه اش باز می کند و به او گفت: این چیست نکند که تو امیرالمؤمنین را کشتی؟ او خواست بگوید نه، گفت: بله، پس پسر عمویش رفت و شمشیرش را برداشت و او را به قتل رساند. اما ابن ملجم را مردی از همدان گرفت و با روانداری که در دست داشت روی او انداخت پس او را به زمین زده و شمشیر را از دستش گرفت و او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آورد. شخص سوم نیز در شلوغی بین مردم آزاد شد و

گریخت.

هنگامی که ابن ملجم بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد امام به او نگاه کرد و فرمود: جان در مقابل جان، اگراز دنیا رفتم او را طوری بکشید که مرا کشت ولی اگر زنده ماندم خودم می دانم با او چه بکنم. ابن ملجم گفت: به خدا سوگند آن شمشیر را با هزار دینار خریده و هزار درهم دیگر داده ام که آن را به زهر آب داده اند، اگر بر من خیانت کند خداوند آن را دور گرداند. پس ام کلثوم صدا زد: ای دشمن خدا امیرالمؤمنین را کشتی؟ او گفت: فقط پدرت را کشتم. ام کلثوم گفت: ای دشمن خدا من امیدوارم که مشکلی برای او پیش نیاید. ابن ملجم به او گفت: من تو را می بینم که برای من هم گریه می کنی؟ به خدا سوگند ضربه ای به سر او زدم که اگر بین اهل زمین تقسیم شود هلاك می شوند. پس از نزد امام علیه السلام بیرون رفت در حالی که مردم با دندان هایشان گوشت بدن او را می دریدند گویی که آن ها درندگانی بودند و می گفتند: ای دشمن خدا چه کار کردی؟ امت محمد صلی الله علیه و آله را نابود ساخته و بهترین مردم را کشتی. ابن ملجم ساکت بود و چیزی نمی گفت، او را به زندان انداختند، مردم نزد امیرالمؤمنین آمده و به او گفتند: ای امیرالمؤمنین نسبت به دشمن خدا به ما امر کن، به خدا سوگند او امت را نابود ساخت و دین و آیین را به تباهی کشاند. امیرالمؤمنین علیه السلام به آن ها فرمود: اگر زنده بمانم خودم درباره او تصمیم می گیرم ولی اگر از دنیا رفتم با او آن چنان رفتار کنید که با قاتل پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار شد، او را بکشید پس از آن او را در آتش بسوزانید .

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام درگذشت و اهل بیتش ایشان را دفن کردند حسن علیه السلام نشست و دستور داد تا ابن ملجم را بیاورند. او را نزد امام آوردند هنگامی که پیش او ایستاد حسن علیه السلام به او فرمود: ای دشمن خدا امیرالمؤمنین را به شهادت رساندی و فساد را در دین گسترش دادی. آنگاه دستور داد تا گردن او را بزنند. پس امّ هیثم دختر أسود نخعی جنازه او را از امام حسن علیه السلام درخواست کرد تا آن را بسوزاند. ایشان نیز آن را به او داد که جنازه را به آتش سوزاند. شاعر درباره کار قطام و کشتن امیرالمؤمنین علیه السلام می گوید:

«من تا به حال در میان عرب و عجم، بخشنده‌ای ندیدم که مهریه‌ای مانند مهریه قطام بپردازد.

سه هزار دینار و برده و کنیزی و کشتن علی با شمشیر سمّی.

هیچ مهریه‌ای هر چند زیاد باشد گران بهاتر از علی علیه السلام نیست و هیچ کشتنی نیست مگر این که پایین‌تر از کشتن ابن ملجم باشد.»

امّا آن دو شخص دیگری که با ابن ملجم پیمان بسته بودند و قرار بود معاویه و عمرو بن عاص را به قتل برسانند، یکی از آنها معاویه را در حالی که در رکوع بود زد امّا ضربه او به باسن او خورد و معاویه از او نجات یافته و همان موقع او را کشت. دیگری نیز عمرو را در همان شب دید در حالی که او بیمار بود و شخص دیگری به نام خارجه بن ابوحبیبه عامری را به جای خود گذاشته بود، با مردم نماز بخواند. او خارجه را با شمشیر زد در حالی که گمان کرد که او عمرو بن عاص است آن گاه دستگیر شد و نزد عمرو آورده شد، عمرو نیز دستور به قتل او داد، خارجه نیز در روز دوّم کشته شد. - . ارشاد مفید: ۸. ۱۱ -

کشف الغمه: در مناقب خوارزمی از اسماعیل بن راشد مانند آن نقل شده است. - . کشف الغمه: ۱۲۸و ۱۲۹ -

**[ترجمه]

بيان

قال الجزری لأمك هبل أی ثكل و منه حديث علی عليه السلام: هبلتهم الهبول. أی ثكلتهم الثكول و هی بفتح الهاء من النساء التی لا يبقی لها ولد انتهی (۵) و الإد بالكسر العجب و الأمر الفظيع و الداهيه و المنكر.

أقول: قال ابن أبی الحديد قال أبو الفرج قال أبو مخنف قال أبو زهير العبسی فأما صاحب معاويه فإنه قصده فلما وقعت عينه عليه ضربه فوقعت

ص: ۲۳۲

۱- ۱. فی المصدر: يقول الشاعر.

۲- ۲.«: من غنی و معدم.

۳- ۳. الإرشاد للمفيد: ۸- ۱۱.

۴- ۴. كشف الغمّه: ۱۲۸ و ۱۲۹.

۵- ۵. النهايه ۴: ۲۲۷.

ضربته على أليته فجاء الطبيب إليه فنظر إلى الضربه فقال إن السيف مسموم فاختر إما أن أحمى لک حديده فأجعلها فى الضربه و إما أن أسقيک دواء فتبرأ و ينقطع نسلک فقال أما النار فلا أطيقها و أما النسل ففى يزيد و عبد الله ما يقر عينى و حسبى بهما فسقاه الدواء فعوفى (۱) و لم يولد له بعد ذلک و قال البرک بن عبد الله إن لک عندى بشاره قال و ما هى فأخبره خبر صاحبه و قال إن عليا قتل فى هذه الليله فاحتبسنى عندک فإن قتل فأنت ولى ما تراه فى أمرى و إن لم يقتل أعطيتک العهود و المواثيق أن أمضى (۲) فأقتله ثم أعود إليک فأضع يدى فى يدک حتى تحکم فى بما ترى فحبسه عنده فلما أتى الخبر أن عليا قتل فى تلک الليله خلى سبيله هذه روايه إسماعيل بن راشد و قال غيره بل قتله من وقته.

و أما صاحب عمرو بن العاص فإنه وافاه فى تلک الليله و قد وجد عله فاستخلف رجلا يصلى بالناس يقال له خارجه بن أبى حنيفه(۳) فخرج للصلاه فشد عمرو بن بكر فضربه بالسيف فأثبته فأخذ الرجل فأتى به عمرو بن العاص فقتله و دخل من غد إلى خارجه و هو يجود بنفسه فقال أما و الله يا أبا عبد الله ما أراد غيرک قال عمرو و لكن الله أراد خارجه(۴).

وَ قَالَ قَالَ أَبُو الْفَرَجِ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادٍ: ذَكَرَهُ أَنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ لَعَنَهُ اللَّهُ دَخَلَ عَلَى عَلِيٍّ علیه السلام فَكَلَّمَهُ فَأَغْلَظَ عَلِيٌّ لَهُ فَعَرَضَ الْأَشْعَثُ أَنَّهُ سَيُفْتِکُ بِهِ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ علیه السلام أَ بِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي أَوْ تُهَدِّدُنِي فَوَ اللَّهِ مَا أُبَالِي وَقَعْتُ عَلَى الْمَوْتِ أَوْ وَقَعَ الْمَوْتُ عَلَيَّ.

۱- ۱. فى المصدر بعد ذلک: و عالج جرحه حتّى التأم اه.

۲- ۲.«: أن امضى إليه اه.

۳- ۳.«: خارجه بن حذافه أحد بنى عامر بن لؤى.

۴- ۴. شرح النهج ۲: ۶۵.

قَالَ وَ قَالَ أَبُو الْفَرَجِ الْأَصْفَهَانِيُّ رَوَى أَبُو مِخْنَفٍ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ: أَنَّ صَعْصَعَةَ بْنَ صُوحَانَ اسْتَأْذَنَ عَلَى عَلِيٍّ علیه السلام وَ قَدْ أَتَاهُ عَائِداً لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ فَلَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ إِذْنٌ فَقَالَ صَعْصَعَةُ لِلْآذِنِ قُلْ لَهُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَيّاً وَ مَيِّتاً فَلَقَدْ كَانَ اللَّهُ فِي صَدْرِكَ عَظِيماً وَ لَقَدْ كُنْتَ بِذَاتِ اللَّهِ عَلِيماً فَأَبْلَغَهُ الْآذِنُ إِلَيْهِ (۱) فَقَالَ قُلْ لَهُ وَ أَنْتَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَلَقَدْ كُنْتَ خَفِيفَ الْمَئُونَةِ كَثِيرَ الْمَعُونَةِ قَالَ أَبُو الْفَرَجِ ثُمَّ جُمِعَ لَهُ أَطِبَّاءُ الْكُوفَةِ فَلَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ أَعْلَمُ بِجُرْحِهِ مِنْ أَثِيرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ هَانِي السَّلُولِيِّ وَ كَانَ مُتَطَبِّباً صَاحِبَ الْكُرْسِيِّ يُعَالِجُ الْجِرَاحَاتِ وَ كَانَ مِنَ الْأَرْبَعِينَ غُلَاماً الَّذِينَ كَانَ ابْنُ الْوَلِيدِ أَصَابَهُمْ فِي عَيْنِ التَّمْرِ فَسَبَاهُمْ فَلَمَّا نَظَرَ أَثِيرٌ إِلَى جُرْحِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام دَعَا بِرِيَةِ شَاةٍ حَارَّةٍ فَاسْتَخْرَجَ مِنْهَا عِرْقاً ثُمَّ نَفَخَهُ (۲) ثُمَّ اسْتَخْرَجَهُ وَ إِذَا عَلَيْهِ بَيَاضُ الدِّمَاغِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اعْهَدْ عَهْدَكَ فَإِنَّ عَدُوَّ اللَّهِ قَدْ وَصَلَتْ ضَرْبَتُهُ إِلَى أُمِّ رَأْسِكَ (۳).

**[ترجمه]جزری گفت: لأمك هبل یعنی ثکل و از همین باب است حدیث علی علیه السلام هبلتهم الهبول یعنی مادران به عزایشان بنشینند و آن با فتحه الهاء از زنانی است که فرزند برایش نماند، پایان نقل قول. و الإد با کسره یعنی العجب و أمر بد و دهشت ناک و منکر

می گویم: ابن ابی الحدید گفت: کسی که می خواست معاویه را بکشد نزد او رفت هنگامی که چشمش به او افتاد او را زد؛ ولی ضربه با باسن معاویه برخورد کرد، آن گاه طبیب نزد او آمده و به ضربه نگاه کرد و گفت: این شمشیر سمی است حال انتخاب کن یا آهنی گداخته و در جای ضربه بگذارم یا دوایی به تو بدهم که خوب شوی و نسلت قطع شود. معاویه گفت: تحمل آتش را ندارم! و نسل یزید و عبدالله چشمم را روشن می کنند و مرا کفایت می‌کنند. آن‌گاه طبیب دارو را به او نوشاند و او بهبود یافت و عقیم گشت. برک بن عبدالله گفت: مژده‌ای برایت دارم، معاویه گفت: چیست؟ پس او را از اخبار دوستش آگاه ساخت و گفت: امشب علی کشته شد و تو مرا نزد خودت زندانی کن، اگر علی کشته شد تو خود هر تصمیمی می خواهی درباره من بگیر، امّا اگر کشته نشده بود من با تو عهد و پیمان می بندم که می روم و او را می کشم و برمی‌گردم و دستم را در دست تو می گذارم و تو درباره من هر چه می خواهی انجام می دهی. معاویه او را نزد خود زندانی کرد، هنگامی که خبر کشته شدن علی در آن شب به او رسید او را آزاد کرد این روایت اسماعیل بن راشد بود؛ دیگران گفته اند: معاویه او را همان موقع کشت.

امّا کسی که می خواست عمرو بن عاص را بکشد در آن شب به قول خود وفا کرد - حاضر شد -. عمرو بیمار شد و شخصی دیگر به نام خارجه بن أبوحنیفه را به جای خود گذاشته بود تا برای مردم نماز بخواند. خارجه برای نماز به مسجد آمد، آنگاه عمرو بن بکر شمشیر کشید و او را زد و او را بر زمین انداخت. پس دستگیر شد و نزد عمرو بن عاص آورده شد او نیز او را کشت، فردای آن شب عمرو بن عاص نزد خارجه رفت در حالی که او جان به سر بود. خارجه گفت: ای أبا عبدالله به خدا سوگند غیر تو را نمی خواست بکشد. عمرو گفت: امّا خداوند خارجه را خواست. - .شرح نهج البلاغه۲: ۵۶ -

گفت: ابوالفرج گفت: اشعث بن قیس لعنه الله بر علی علیه السلام وارد شد و با او سخن گفت. علی علیه السلام با او به درشتی سخن گفت. اشعث با کنایه به آن حضرت گفت که او را خواهد کشت. علی علیه السلام فرمود: آیا مرا از مرگ می ترسانی یا نسبت به آن تهدیدم می کنی؟ به خدا سوگند اهمیتی نمی‌دهم که در دام مرگ بیفتم یا مرگ در دامم بیفتد.

گفت: ابوالفرج اصفهانی گفت: صعصعه بن صوحان برای عیادت از علی علیه السلام پس از ضربت ابن ملجم اجازه خواست.

به او اجازه داده نشد، پس صعصعه به حاجب گفت: به ایشان بگو: ای امیرالمؤمنین خداوند تو را زنده یا مرده، رحمت کند خداوند در دل تو بزرگ بود و تو به ذات خداوند دانا. او این گفته را به امام رساند و امام به او این چنین فرمود: خداوند تو را نیز رحمت کند که زحمتت کم و یاری ات بسیار بود. آنگاه طبیبان کوفه نزد امام گرد آمدند و کسی بهتر و آشناتر به زخم آن حضرت از أثیر بن عمرو بن هانی سلولیّ نبود که طبیبی مشهور بود و زخم ها را درمان و معالجه می کرد. او یکی از چهل غلامی بود که پسر ولید در عین التمر به آنها حمله کرده و آنان را اسیر کرده بود. هنگامی که اثیر به جراحت امیرالمؤمنین علیه السلام نگاه کرد، جگر سفید گرم گوسفندی را خواست و رگی از آن را در آورد - و در جای زخم گذاشت - و در آن دمید، سپس آن را خارج کرد و دید که سفیدی مغز در آن است و گفت: ای امیرالمؤمنین وصیت کن که ضربه دشمن خدا به مغز سرت رسیده است. - . شرح نهج البلاغه: ۶۷ و ۶۸ -

**[ترجمه]

«۴۲»

شا، [الإرشاد] ابْنُ يَزِيدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَيْرٍ عَنْ رِجَالِهِ قَالَ: قِيلَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیهما السلام أَيْنَ دَفَنْتُمْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ خَرَجْنَا بِهِ لَيْلًا عَلَى مَسْجِدِ الْأَشْعَثِ حَتَّى خَرَجْنَا بِهِ إِلَى الظَّهْرِ بِجَنْبِ الْغَرِيَّيْنِ فَدَفَنَّاهُ هُنَاكَ (۴).

**[ترجمه]ارشاد: به حسین بن علی علیه السلام گفته شد: امیرالمؤمنین علیه السلام را کجا دفن کردید؟ فرمود: شبانگاه او را از مقابل مسجد اشعث بردیم تا به بیرون شهر در جانب غریین - نجف - رسیده و ایشان را آنجا دفن کردیم. - . ارشاد مفید: ۱۲ -

**[ترجمه]

«۴۳»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ: أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام دَخَلَ الْحَمَّامَ فَسَمِعَ صَوْتَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهما السلام فَخَرَجَ إِلَيْهِمَا فَقَالَ مَا لَكُمَا فَقَالا اتَّبَعَکَ هَذَا الْفَاجِرُ ابْنُ مُلْجَمٍ- فَظَنَنَّا أَنَّهُ يَغْتَالُکَ فَقَالَ لَهُمَا دَعَاهُ لَا بَأْسَ (۵).

**[ترجمه]خرائج: علی علیه السلام وارد حمام شد و صدای حسن و حسین علیهما السلام را شنید و نزد آن ها آمد و فرمود: شما را چه شده است؟ گفتند: این ستمکار ابن ملجم شما را دنبال کرد و ما گمان کردیم که او می خواهد شما را غافلگیرانه بکشد. حضرت علیه السلام به آن دو فرمود: رهایش کنید، اشکالی ندارد. - . ما در منبع چاپ شده آن را نیافتیم -

**[ترجمه]

«۴۴»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب أَبُو بَكْرٍ الشِّيرَازِيُّ فِی كِتَابِهِ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ قَالَ: أَوْصَى عَلِيٌّ علیه السلام عِنْدَ مَوْتِهِ لِلْحَسَنِ وَ

الْحُسَیْنِ علیهما السلام وَ قَالَ لَهُمَا إِنْ أَنَا مِتُّ فَإِنَّکُمَا سَتَجِدَانِ عِنْدَ رَأْسِی حَنُوطاً مِنَ الْجَنَّهِ وَ ثَلَاثَهَ أَکْفَانٍ مِنْ إِسْتَبْرَقِ الْجَنَّهِ فَغَسِّلُونِی وَ

۱- ۱. فی المصدر: فأبلغه الاذن مقالته.

۲- ۲.«: و أدخله فی الجرح ثمّ نفخه.

۳- ۳. شرح النهج: ۶۷ و ۶۸.

۴- ۴. الإرشاد للمفید: ۱۲.

۵- ۵. لم نجده فی المصدر المطبوع.

حَنِّطُونِی بِالْحَنُوطِ وَ کَفِّنُونِی قَالَ الْحَسَنُ علیه السلام فَوَجَدْنَا عِنْدَ رَأْسِهِ طَبَقاً مِنَ الذَّهَبِ عَلَیْهِ خَمْسُ شَمَّامَاتٍ (۱) مِنْ کَافُورِ الْجَنَّهِ وَ سِدْراً مِنْ سِدْرِ الْجَنَّهِ فَلَمَّا فَرَغُوا مِنْ غُسْلِهِ وَ تَکْفِینِهِ أَتَی الْبَعِیرُ فَحَمَلُوهُ عَلَی الْبَعِیرِ بِوَصِیَّهٍ مِنْهُ وَ کَانَ قَالَ فَسَیَأْتِی الْبَعِیرُ إِلَی قَبْرِی فَیُقِیمُ (۲) عِنْدَهُ فَأَتَی الْبَعِیرُ حَتَّی وَقَفَ عَلَی شَفِیرِ الْقَبْرِ فَوَ اللَّهِ مَا عَلِمَ أَحَدٌ مَنْ حَفَرَهُ فَأُلْحِدَ فِیهِ بَعْدَ مَا صُلِّیَ عَلَیْهِ وَ أَظَلَّتِ النَّاسَ غَمَامَهٌ بَیْضَاءُ وَ طُیُورٌ بِیضٌ فَلَمَّا دُفِنَ ذَهَبَتِ الْغَمَامَهُ وَ الطُّیُورُ.

وَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ زَیْدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام فِی خَبَرٍ طَوِیلٍ یَذْکُرُ فِیهِ: أُوصِیکُمَا وَصِیَّهً فَلَا تُظْهِرَا عَلَی أَمْرِی أَحداً فَأَمَرَهُمَا أَنْ یَسْتَخْرِجَا مِنَ الزَّاوِیَهِ الْیُمْنَی لَوْحاً وَ أَنْ یُکَفِّنَاهُ فِیمَا یَجِدَانِ فَإِذَا غَسَّلَاهُ وَضَعَاهُ عَلَی ذَلِکَ اللَّوْحِ وَ إِذَا وَجَدَا السَّرِیرَ یُشَالُ (۳) مُقَدَّمُهُ یُشِیلَانِ مُؤَخَّرَهُ وَ أَنْ یُصَلِّیَ الْحَسَنُ مَرَّهً وَ الْحُسَیْنُ مَرَّهً صَلَاهَ إِمَامٍ فَفَعَلَا کَمَا رَسَمَ فَوَجَدَا اللَّوْحَ وَ عَلَیْهِ مَکْتُوبٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ هَذَا مَا ذَخَرَهُ نُوحٌ النَّبِیُّ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ لِعَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ أَصَابَا الْکَفَنَ فِی دِهْلِیزِ الدَّارِ مَوْضُوعاً فِیهِ حَنُوطٌ قَدْ أَضَاءَ نُورُهُ النَّهَارَ.

وَ رُوِیَ: أَنَّهُ قَالَ الْحُسَیْنُ علیه السلام وَقْتَ الْغُسْلِ أَ مَا تَرَی إِلَی خِفَّهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ- فَقَالَ الْحَسَنُ علیه السلام یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ مَعَنَا قَوْماً یُعِینُونَنَا فَلَمَّا قَضَیْنَا صَلَاهَ الْعِشَاءِ الْآخِرَهِ إِذاً قَدْ شِیلَ مُقَدَّمُ السَّرِیرِ وَ لَمْ یَزَلْ (۴)

نَتَّبِعُهُ إِلَی أَنْ وَرَدْنَا إِلَی الْغَرِیِّ فَأَتَیْنَا إِلَی قَبْرٍ عَلَی مَا وَصَفَ (۵) أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ نَحْنُ نَسْمَعُ خَفْقَ أَجْنِحَهٍ کَثِیرَهٍ وَ ضَجَّهً وَ جَلَبَهً فَوَضَعْنَا السَّرِیرَ وَ صَلَّیْنَا عَلَی أَمِیرِ

۱- ۱. الشمام: کل ما یشم من الروائح الطیبه.

۲- ۲. فی المصدر: فیقف.

۳- ۳. شال الشی ء: ارتفع.

۴- ۴. فی المصدر: و لم نزل.

۵- ۵. فی(ک): علی ما وصفنا.

الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَمَا وَصَفَ لَنَا وَ نَزَلْنَا قَبْرَهُ فَأَضْجَعْنَاهُ فِی لَحْدِهِ وَ نَضَّدْنَا عَلَیْهِ اللَّبِنَ.

وَ فِی الْخَبَرِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام: فَأَخَذَا اللَّبِنَهَ مِنْ عِنْدِ الرَّأْسِ بَعْدَ مَا أَشْرَجَا عَلَیْهِ اللَّبِنَ فَإِذَا لَیْسَ فِی الْقَبْرِ شَیْ ءٌ فَإِذَا هَاتِفٌ یَهْتِفُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام کَانَ عَبْداً صَالِحاً فَأَلْحَقَهُ اللَّهُ بِنَبِیِّهِ- وَ کَذَلِکَ یَفْعَلُ بِالْأَوْصِیَاءِ بَعْدَ الْأَنْبِیَاءِ حَتَّی لَوْ أَنَّ نَبِیّاً مَاتَ بِالْمَشْرِقِ وَ مَاتَ وَصِیُّهُ بِالْمَغْرِبِ لَأَلْحَقَ النَّبِیَّ بِالْوَصِیِ (۱).

وَ فِی خَبَرٍ عَنْ أُمِّ کُلْثُومٍ بِنْتِ عَلِیٍّ علیه السلام: فَانْشَقَّ الْقَبْرُ عَنْ ضَرِیحٍ فَإِذَا هُوَ بِسَاجِهٍ مَکْتُوبٍ عَلَیْهَا بِالسُّرْیَانِیَّهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ هَذَا قَبْرٌ حَفَرَهُ نُوحٌ لِعَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَصِیِّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله قَبْلَ الطُّوفَانِ بِسَبْعِمِائَهِ سَنَهٍ فَانْشَقَّ الْقَبْرُ فَلَا نَدْرِی (۲)

وَ سَأَلَ ابْنُ مُشْکَانَ الصَّادِقَ علیه السلام عَنِ الْقَائِمِ الْمَائِلِ فِی طَرِیقِ الْغَرِیِّ فَقَالَ نَعَمْ إِنَّهُمْ لَمَّا جَاءُوا بِسَرِیرِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام انْحَنَی أَسَفاً وَ حُزْناً عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام. وَ قَالَ الْغَزَّالِیُّ: ذَهَبَ النَّاسُ إِلَی أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام دُفِنَ عَلَی النَّجَفِ وَ أَنَّهُمْ حَمَلُوهُ عَلَی النَّاقَهِ فَسَارَتْ حَتَّی انْتَهَتْ إِلَی مَوْضِعِ قَبْرِهِ فَبَرَکَتْ فَجَهَدُوا أَنْ تَنْهَضَ فَلَمْ تَنْهَضْ فَدَفَنُوهُ فِیهِ (۳).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: از حسن بصری روایت شده که علی علیه السلام هنگام وفاتش به حسن و حسین علیهما السلام وصیت کرده و به آن ها فرمود: اگر از دنیا رفتم شما حنوطی از بهشت کنار سرم و سه کفن از ابریشم بهشتی پیدا می کنید سپس مرا غسل داده و با همان حنوط، حنوط و کفن کنید. حسن علیه السلام فرمود: ما کنار سرش طبقی از طلا که رویش کافور خوش بوی بهشتی و سدر بهشتی قرار داشت یافتیم. هنگامی که آن حضرت را غسل و کفن کردند شتر آمد و بنابر وصیت ایشان او را با آن حمل کردند ایشان فرموده بودند: شتر نزد قبرم می آید و کنار آن توقف خواهد کرد. پس شتر آمد و بر لبه قبر ایستاد. به خدا سوگند کسی نفهمید چه کسی آن را کنده است. بعد از این که برایشان نماز خوانده شد لحد بر آن گذاشتند. هنگام دفن یک پاره ابر سفید و پرندگان سفید روی مردم سایه انداختند و هنگامی که تدفین به اتمام رسید آن ابر و پرندگان رفتند.

زید بن علی از پدرش از جدش حسین بن علی علیهم السلام در روایتی طولانی نقل کرد که علی علیه السلام فرمود: وصیتی به شما می کنم که کسی را از امر من با خبر نکنید. پس دستور داد تا از گوشه راست لوحی را بیرون آورند و او را با آنچه در آن پیدا می کنند دفن نمایند و هنگامی که او را غسل دادند روی آن لوح بگذارند و هر وقت دیدند که جلوی تابوت بلند می شود عقب آن را بگیرند و حسن علیه السلام یک بار و حسین علیه السلام هم یک بار بر او نماز بخوانند. آن دو آن گونه که علی علیه السلام وصیت کرده بود انجام دادند و لوح را پیدا کردند که روی آن نوشته شده بود: «بسم الله الرحمن الرحیم، این همانی است که نوح پیامبر صلی الله علیه برای علی بن ابی طالب علیه السلام گذاشته است» آن دو کفن را در دهلیز خانه یافتند که روی آن حنوطی بود که نورش روز را روشن ساخته بود .

روایت شده که امام حسین علیه السلام هنگام غسل فرمود: آیا سبکی امیرالمؤمنین را نمی بینی؟ حسن علیه السلام فرمود: ای اباعبدالله! با ما جماعتی هستند که ما را کمک می کنند.

هنگامی که ما آخرین نماز عشاء را خواندیم، جلوی تابوت بلند شد ما همچنان آن را دنبال می کردیم تا وارد غری - نجف - شدیم و کنار مقبره امیرالمؤمنین علیه السلام همچنان که خود ایشان فرموده بودند آمدیم در حالی که صدای بال های بسیار و سر و صدا می شنیدیم. ما تابوت را روی زمین گذاشته و بر ایشان آن گونه که به ما فرموده بود نماز خواندیم و وارد قبرشان شده و در قبر گذاشتیم و خشت ها را روی یکدیگر چیدیم.

امام صادق علیه السلام فرمود: آن ها بعد از این که خشت ها را روی هم گذاشتند خشت را از بالای سر آن حضرت برداشتند و دیدند که کسی در قبر نیست. در این هنگام ندا دهنده ای ندا برآورد: امیرالمؤمنین علیه السلام بنده‌ای صالح بود که خداوند او را به پیامبرش ملحق ساخت و این چنین خداوند بعد از پیامبران با اوصیا انجام می‌دهد تا جایی که اگر پیامبری در مشرق زمین بمیرد و وصی او در مغرب از دنیا برود خداوند نبی را به وصی ملحق می سازد.

ام کلثوم دختر علی علیه السلام فرمود: قبر شکافته شده و ضریحی نمایان شد. ناگهان تخته‌ای دیدیم که روی آن با سریانی نوشته شده بود « بسم الله الرحمن الرحیم این مقبره ایست که نوح برای علی بن ابی طالب علیه السلام هفتصد سال قبل از طوفان کنده است» سپس قبر شکافته شد و نمی‌دانیم. - .این چنین در نسخه ها و منبع است. -

ابن مسکان از امام صادق علیه السلام درباره ستون خمیده در راه نجف سؤال کرد. ایشان فرمودند: بله، هنگامی که تابوت امیرالمؤمنین علیه السلام را آوردند آن ستون به خاطر اندوه و ناراحتی بر ایشان، خمیده گشت.

غزالی گفت: مردم اعتقاد دارند که علی علیه السلام در نجف دفن شده است و آن ها او را با شتر حمل کردند و شتر حرکت کرد تا به محل قبر ایشان رسید سپس زانو زد و آن ها هر چه تلاش کردند که برخیزد برنخاست، پس او را در همانجا دفن کردند. - . مناقب آل ابی طالب ۱: ۴۸۲ و ۴۸۳ -

**[ترجمه]

«۴۵»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب تَفْسِيرُ وَكِيعٍ وَ السُّدِّيِّ وَ السُّفْيَانِ وَ أَبِی صَالِحٍ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ قَرَأَ قَوْلَهُ تَعَالَی أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا نَأْتِی الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها(۴) یَوْمَ قُتِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ قَالَ لَقَدْ كُنْتَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ الطَّرَفَ الْأَكْبَرَ فِی الْعِلْمِ الْیَوْمَ نَقَصَ عِلْمُ الْإِسْلَامِ وَ مَضَی رُكْنُ الْإِیمَانِ.

الزَّعْفَرَانِیُّ عَنِ الْمُزَنِیِّ عَنِ الشَّافِعِیِّ عَنْ مَالِكٍ عَنْ سُمَیٍّ عَنْ أَبِی

۱- ۱. فی المصدر: لالحق الوصی بالنبی.

۲- ۲. كذا فی النسخ و المصدر.

۳- ۳. مناقب آل أبی طالب ۱: ۴۸۲ و ۴۸۳.

۴- ۴. سوره الرعد: ۴۱.

صَالِحٍ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ هَذَا الْیَوْمَ (۱)

نَقَصَ الْفِقْهُ وَ الْعِلْمُ مِنْ أَرْضِ الْمَدِینَهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ نُقْصَانَ الْأَرْضِ نُقْصَانُ عُلَمَائِهَا وَ خِیَارِ أَهْلِهَا إِنَّ اللَّهَ لَا یَقْبِضُ هَذَا الْعِلْمَ انْتِزَاعاً یَنْتَزِعُهُ مِنْ صُدُورِ الرِّجَالِ وَ لَکِنَّهُ یَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ حَتَّی إِذَا لَمْ یَبْقَ عَالِمٌ اتَّخَذَ النَّاسُ رُؤَسَاءَ جُهَّالًا فَیَسْأَلُوا فَیُفْتُوا بِغَیْرِ عِلْمٍ فَیَضِلُّوا وَ أَضَلُّوا.

سَعِیدُ بْنُ جُبَیْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: فِی قَوْلِهِ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَیْتِیَ مُؤْمِناً وَ قَدْ کَانَ قَبْرُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام مَعَ نُوحٍ فِی السَّفِینَهِ فَلَمَّا خَرَجَ مِنَ السَّفِینَهِ تَرَکَ قَبْرَهُ خَارِجَ الْکُوفَهِ فَسَأَلَ نُوحٌ رَبَّهُ الْمَغْفِرَهَ لِعَلِیٍّ وَ فَاطِمَهَ علیهما السلام قَوْلُهُ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّ قَالَ وَ لا تَزِدِ الظَّالِمِینَ یَعْنِی الظَّلَمَهَ لِأَهْلِ بَیْتِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله إِلَّا تَباراً(۲).

وَ رُوِیَ: أَنَّهُ نَزَلَ فِیهِ وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ (۳).

أَبُو بَکْرِ بْنُ مَرْدَوَیْهِ فِی فَضَائِلِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ أَبُو بَکْرٍ الشِّیرَازِیُّ فِی نُزُولِ الْقُرْآنِ أَنَّهُ قَالَ سَعِیدُ بْنُ الْمُسَیَّبِ: کَانَ عَلِیٌّ یَقْرَأُ إِذِ انْبَعَثَ أَشْقاها(۴) قَالَ فَوَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَتُخْضَبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذَا وَ أَشَارَ بِیَدِهِ إِلَی لِحْیَتِهِ وَ رَأْسِهِ. وَ رَوَی الثَّعْلَبِیُّ وَ الْوَاحِدِیُّ بِإِسْنَادِهِمَا عَنْ عَمَّارٍ وَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ صُهَیْبٍ وَ عَنِ الضَّحَّاکِ وَ رَوَی ابْنُ مَرْدَوَیْهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَهَ وَ عَنْ صُهَیْبٍ وَ عَنْ عَمَّارٍ وَ عَنِ ابْنِ عَدِیٍّ وَ عَنِ الضَّحَّاکِ وَ الْخَطِیبُ فِی التَّارِیخِ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَهَ وَ رَوَی الطَّبَرِیُّ وَ الْمَوْصِلِیُّ عَنْ عَمَّارٍ وَ رَوَی أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ عَنِ الضَّحَّاکِ أَنَّهُ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله: یَا عَلِیُّ أَشْقَی الْأَوَّلِینَ عَاقِرُ النَّاقَهِ وَ أَشْقَی الْآخِرِینَ قَاتِلُکَ وَ فِی رِوَایَهٍ مَنْ یَخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذَا. و کان عبد الرحمن بن ملجم عداده من مراد قال ابن عباس کان من ولد قدار عاقر ناقه صالح و قصتهما

۱- ۱. فی المصدر: هذا یوم.

۲- ۲. سوره نوح: ۲۸.

۳- ۳. سوره الشعراء: ۲۲۷.

۴- ۴. سوره الشمس: ۱۲.

واحده لأن قدار عشق امرأه یقال لها رباب کما عشق ابن ملجم لقطام.

سمع ابن ملجم و هو یقول لأضربن علیا بسیفی هذا فذهبوا به إلیه فقال ما اسمک قال عبد الرحمن بن ملجم قال نشدتک بالله عن شی ء تخبرنی قال نعم قال هل مر علیک شیخ یتوکأ علی عصاه و أنت فی الباب فمشقک (۱) بعصاه ثم قال بؤسا لک أشقی من عاقر ناقه ثمود قال نعم قال هل کان الصبیان یسمونک ابن راعیه الکلاب و أنت تلعب معهم قال نعم قال هل أخبرتک أمک أنها حملت بک و هی طامث قال نعم قال فبایع فبایع ثم قال خلوا سبیله.

الحسن البصری: أنه علیه السلام سهر فی تلک اللیله و لم یخرج لصلاه اللیل علی عادته فقالت أم کلثوم ما هذا السهر قال إنی مقتول لو قد أصبحت فقالت مر جعده فلیصل بالناس قال نعم مروا جعده لیصل ثم مر و قال لا مفر من الأجل و خرج قائلا:

خلوا سبیل الجاهد المجاهد***فی الله ذی الکتب و ذی المجاهد(۲)

فی الله لا یعبد غیر الواحد***و یوقظ الناس إلی المساجد

و روی أنه علیه السلام: سهر فی تلک اللیله فأکثر الخروج و النظر إلی السماء و هو یقول و الله ما کذبت و إنها اللیله التی وعدت بها ثم یعاود مضجعه فلما طلع الفجر أتاه ابن النباح (۳) و نادی الصلاه فقام فاستقبله الإوز فصحن فی وجهه فقال دعوهن فإنهن صوائح تتبعها نوائح و تعلقت حدیده علی الباب فی مئزره فشد إزاره و هو یقول :

اشدد حیازیمک للموت فإن الموت لاقیک***و لا تجزع من الموت إذا حل بوادیک.

ص: ۲۳۸

۱- ۱. أی ضربک.

۲- ۲. فی المصدر: و ذی المشاهد.

۳- ۳.«: ابن التیاح.

فقد أعرف أقواما و إن كانوا صعاليك***مساريع إلى الخير و للشر مناديك

(۱).

أبو مخنف الأزدی و ابن راشد و الرفاعی و الثقفی جمیعا أنه اجتمع نفر من الخوارج بمکه فقالوا إنا شرینا أنفسنا لله و ساق الحدیث نحوا مما مر إلی قوله و استعان ابن ملجم بشبیب بن بجره و أعانه رجل من وکلاء عمرو بن العاص بخط فیه مائه ألف درهم فجعله مهرها فأطعمت لهما اللوزینج و الجوزیبق و سقتهما الخمر العکبری فنام شبیب و تمتع ابن ملجم معها ثم قامت فأیقظتهما و عصبت صدورهم (۲) بحریر و تقلدوا أسیافهم و کمنوا له مقابل السده.

وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِیُّ: أَقْبَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یُنَادِی الصَّلَاهَ الصَّلَاهَ فَإِذَا هُوَ مَضْرُوبٌ وَ سَمِعْتُ قَائِلًا یَقُولُ الْحُکْمُ لِلَّهِ یَا عَلِیُّ لَا لَکَ وَ لَا لِأَصْحَابِکَ وَ سَمِعْتُ عَلِیّاً علیه السلام یَقُولُ فُزْتُ وَ رَبِّ الْکَعْبَهِ ثُمَّ قَالَ علیه السلام لَا یَفُوتَنَّکُمُ الرَّجُلُ ثُمَّ سَاقَ الْقِصَّهَ إِلَی قَوْلِهِ وَ إِنْ هَلَکْتُ فَاصْنَعُوا بِهِ مَا یُصْنَعُ بِقَاتِلِ النَّبِیِّ- فَسُئِلَ عَنْ مَعْنَاهُ فَقَالَ اقْتُلُوهُ ثُمَّ حَرِّقُوهُ بِالنَّارِ فَقَالَ ابْنُ مُلْجَمٍ لَقَدِ ابْتَعْتُهُ بِأَلْفٍ وَ سَمَمْتُهُ بِأَلْفٍ فَإِنْ خَانَنِی فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ وَ لَقَدْ ضَرَبْتُهُ ضَرْبَهً لَوْ قُسِمَتْ بَیْنَ أَهْلِ الْأَرْضِ لَأَهْلَکَتْهُمْ.

وَ فِی مَحَاسِنِ الْجَوَابَاتِ عَنِ الدِّینَوَرِیِّ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ یَقْتُلَ بِهِ شَرَّ خَلْقِهِ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام قَدْ أَجَابَ اللَّهُ دَعْوَتَکَ یَا حَسَنُ إِذَا مِتُّ فَاقْتُلْهُ بِسَیْفِهِ. وَ رُوِیَ أَنَّهُ علیه السلام قَالَ: أَطْعِمُوهُ وَ اسْقُوهُ وَ أَحْسِنُوا إِسَارَهُ فَإِنْ أَصِحَّ فَأَنَا وَلِیُّ دَمِی إِنْ شِئْتُ أَعْفُو وَ إِنْ شِئْتُ اسْتَقَدْتُ (۳) وَ إِنْ هَلَکْتُ فَاقْتُلُوهُ ثُمَّ أَوْصَی فَقَالَ یَا بَنِی عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أُلْفِیَنَّکُمْ تَخُوضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِینَ خَوْضاً تَقُولُونَ قُتِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ أَلَا لَا یُقْتَلَنَّ بِی إِلَّا قَاتِلِی وَ نَهَی عَنِ الْمُثْلَهِ. وَ رَوَی أَبُو عُثْمَانَ الْمَازِنِیُّ أَنَّهُ قَالَ علیه السلام:

۱- ۱. فی المصدر و(خ): متاریک.

۲- ۲.«: صدورهما.

۳- ۳.«: استنفذت.

تِلْکَمْ قُرَیْشٌ تَمَنَّانِی لِتَقْتُلَنِی***فَلَا وَ رَبِّکَ مَا فَازُوا وَ مَا ظَفِرُوا

فَإِنْ بَقِیتُ فَرَهْنٌ ذِمَّتِی لَهُمْ***بِذَاتِ وَدْقَیْنِ لَا یَعْفُو لَهَا أَثَرٌ

وَ إِنْ هَلَکْتُ فَإِنِّی سَوْفَ أُوتِرُهُمْ***ذُلَّ الْمَمَاتِ فَقَدْ خَانُوا وَ قَدْ غَدَرُوا

وَ أَمَرَ الْحَسَنَ علیه السلام أَنْ یُصَلِّیَ الْغَدَاهَ بِالنَّاسِ وَ رُوِیَ أَنَّهُ دَفَعَ فِی ظَهْرِهِ جَعْدَهَ فَصَلَّی بِالنَّاسِ الْغَدَاهَ.

الْأَصْبَغُ فِی خَبَرٍ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام قَالَ: لَقَدْ ضُرِبْتُ فِی اللَّیْلَهِ الَّتِی قُبِضَ فِیهَا یُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَ لَأُقْبَضُ فِی اللَّیْلَهِ الَّتِی رُفِعَ فِیهَا عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ.

الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیه السلام فِی خَبَرٍ: وَ لَقَدْ صُعِدَ بِرُوحِهِ فِی اللَّیْلَهِ الَّتِی صُعِدَ فِیهَا بِرُوحِ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا(۱).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: روزی که علی علیه السلام به شهادت رسید عبدالله بن عمر این آیه از قرآن را خواند: «أوَلَم یَرَوا أنّا نَأتِی الأرضَ نَنقُصُها مِن أطرافها» {آیا ندیده اید که ما همواره می آییم و از اطراف این زمین می کاهیم؟} - . رعد/۴۱ -

و گفت: ای امیرالمؤمنین تو طرف بزرگ تر در عِلم بودی، امروز عِلم اسلام کاسته شد و ستون ایمان از دنیا رفت.

ابو صالح گفت: هنگامی که علی علیه السلام به شهادت رسید، ابن عباس گفت: این روزی است که فقه و علم از سرزمین مدینه کاسته شد، سپس گفت: نقصان زمین نقصان دانشمندان و بهترین ساکنان آن است. خداوند این علم را یکباره از سینه مردان بیرون نمی‌کشد تا آن را بر دارد، بلکه آن را با مرگ دانشمندان می گیرد تا وقتی که دیگر دانشمندی باقی نماند مردم رهبران نادان را پیشوا قرار می دهند و از آن ها سؤال می کنند و آن ها نیز بدون علم فتوا می دهند پس گمراه می شوند و گمراه کرده‌اند.

ابن عباس درباره این آیه از قرآن گفت: «ربّ اغفرلی و لوالدیّ و لمن دخَل بیتی مُؤمناً» پروردگارا بر من و پدر و مادرم و هر مؤمنی که در سرایم درآید ببخشای} مقبره علی علیه السلام با نوح در کشتی بود. هنگامی که او از کشتی خارج شد قبرش را در بیرون از کوفه گذاشت. سپس نوح از پروردگارش برای علی و فاطمه سلام الله علیها آمرزش خواست «و للمؤمنین و المؤمنات»{و بر مردان و زنان با ایمان} و سپس فرمود: «و لا تزد الظالمین الّا تباراً» {و جز بر هلاکت ستمگران میفزای} - .نوح/۲۸ -

یعنی جز بر هلاکت کسانی که به اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله ظلم کردند، میفزای «الّا تباراً» .

روایت شده که این آیه درباره علی علیه السلام نازل شده است « وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ » {و کسانی که ستم کردند به زودی خواهند دانست به کدام بازگشت گاه برخواهند گشت} - .شعراء/۲۲۷ -

سَعِید بْن مُسَیَّب گفت: علی علیه السلام این آیه از قرآن را تلاوت می کرد « إِذِ انْبَعَثَ أَشْقاها» {آنگاه که شقی ترینشان برپا خاست} - .شمس/۱۲ - .

فرمود: قسم به کسی که جانم در دست اوست این از این خضاب خواهد شد - در حالی که با دستش به محاسن و سر مبارک اشاره می کرد -.

احمد بن حنبل از ضحاک نقل کرد که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شقی ترین گذشتگان پی کننده شتر و شقی ترین آیندگان قاتل توست. و در روایتی آمده است: کسی که این را از این خضاب می کند،

عبدالرحمن بن ملجم نسبش از قبیله مُراد بود. ابن عباس گفت: او از فرزندان قدار پی کننده شتر صالح بود، داستان آن دو یکی است: چون قدار عاشق زنی به نام رباب و ابن ملجم عاشق قطام شد.

از ابن ملجم شنیده شد که می گفت: به راستی علی را با این شمشیرم خواهم زد. سپس او را نزد علی علیه السلام بردند. امام فرمود: اسمت چیست؟ گفت: عبدالرحمن بن ملجم. امام فرمود: تو را به خدا قسم می دهم که از چیزی مرا با خبر کن. گفت: البته. امام فرمود: آیا شیخی که بر عصا تکیه زده بود نزدت آمد در حالی که در آستانه در بودی و او تو را با عصایش زد و گفت: وای بر تو شقی تر از پی کننده شتر ثمود؟ گفت: بله، امام فرمود: آیا وقتی با بچه ها بازی می کردی آن ها تو را پسر زن سگ‌چران صدا می زدند؟ گفت: بله، امام فرمود: آیا مادرت به تو گفته که تو را در حالت حیض باردار شده است؟ گفت: بله، حضرت فرمود: پس بیعت کن پس بیعت کرد. سپس فرمود: رهایش کنید.

حسن بصری گفت: علی علیه السلام آن شب را بیدار ماند و نتوانست مانند همیشه شب به مسجد برود، ام کلثوم گفت: این شب زنده داری برای چیست؟ علی علیه السلام فرمود: اگر صبح کنم کشته می شوم. ام کلثوم گفت: به جعده دستور دهید تا برای مردم نماز بخواند. امام علیه السلام فرمود: بله، به جعده بگویید تا نماز بخواند. سپس رفت و فرمود: هیچ گریزی از مرگ نیست و بیرون آمد در حالی که این ابیات را می فرمود:

«راه جاهد مجاهدِ در راه خدا، صاحب کتابها و شب زنده داری ها برای خدا را باز کنید.

او جز خدای یگانه را عبادت نمی کند و مردم را به سوی مساجد دعوت می کند.»

علی علیه السلام در آن شب بیدار ماند و بسیار بیرون می‌رفت و به آسمان نگاه می‌کرد در حالی که می فرمود: به خدا سوگند به من دروغ گفته نشد، این همان شبی است که در آن به من وعده شهادت داده شد؛ آن گاه به بسترش برگشت هنگامی که سپیده سر زد ابن نباح نزد او آمده و صدا زد: نماز، علی علیه السلام برخاست پس مرغابیان جلوی او را گرفتند و به روی او می پریدند. امام علیه السلام فرمود: رهایشان کنید به راستی آن ها نوحه کننده ای هستند که نوحه سر خواهند داد، و دستگیره در به بند شلوارش گیر کرد؛ آن گاه شلوارش را بست در حالی که می فرمود:

«خود را برای مرگ آماده کن که به دیدارت می آید و اگر در سرزمینت فرود آمد از آن نهراس.

من اقوامی را می شناسم که شتاب کنندگان در نیکی و نهی کنندگان از بدی بودند هرچند راهزن بودند.»

از سه راوی نقل شده است که: عده ای از خوارج در مکه جمع شدند و گفتند: ما جان هایمان را برای خدا فروختیم - وحدیث را چنان که پیشتر گذشت آورده است تا این که - ابن ملجم از شبیب بن بجره یاری خواست و مردی از وکلای عمروعاص نوشته‌ای به ارزش صد هزار درهم به او داد و او نیز آن را مهریه قطام قرار داد. سپس قطام آن دو را با شیرینی بادام و گردو اطعام کرد و شراب ناب به آن ها نوشاند سپس شبیب خوابید و ابن ملجم از قطام کام گرفت. آن گاه قطام برخاست و آن ها را بیدار کرد و سینه هایشان را با ابریشم بست و آن دو شمشیرهایشان را آویختند و در مقابل سدّه - منبر - برای امام کمین کردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام جلو آمد و صدا زد: نماز! نماز! و ناگهان مضروب شد. من از کسی شنیدم که می گفت: ای علی حکم فقط برای خداست نه برای تو و یارانت. و از علی علیه السلام شنیدم که فرمود: قسم به پروردگار کعبه رستگار شدم. پس فرمود: آن مرد نباید از دستتان فرار کند. - سپس داستان را ادامه داد تا اینجا که - من اگر از دنیا رفتم، با او آنچنان رفتار کنید که با قاتل پیامبر صلی الله علیه و آله شد. پس از معنی این سخن پرسیدند فرمود: او را بکشید سپس در آتش بسوزانید. ابن ملجم گفت: من آن شمشیر را هزار درهم خریدم و هزار درهم دیگر دادم تا آن را سَم زدند، پس اگر به من خیانت کند، خداوند آن را دور گرداند. من به علی ضربه ای زدم که اگر بین اهل زمین آن را تقسیم می‌شد همگی هلاك می گشتند.

دینوری در محاسن الجوابات گفت: من از خداوند خواستم تا به وسیله او بدترین خلقش را به قتل برساند. پس علی علیه السلام فرمود: ای حسن خداوند دعای تو را مستجاب کرد اگر من از دنیا رفتم با شمشیرش او را بکش.

و روایت شده که فرمود: به او غذا و آب دهید و اسارتش را نیکو بدارید، اگر بهبود یابم خودم ولی دم خودم خواهم بود اگر بخواهم او را می بخشم و اگر بخواهم از او انتقام می گیرم، ولی اگر از دنیا رفتم او را بکشید. سپس وصیت کرده و فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب مبادا شما را ببینم که خون های مسلمانان را به این بهانه بریزید که: امیرالمؤمنین کشته شده است، آگاه باشید، جز قاتلم را نکشید و از مثله کردن نیز نهی کرد.

أبوعثمان مازنی نیز روایت کرده که حضرت علیه السلام فرمود:

« این قریش است که آرزوی قتل مرا دارد به خدا سوگند نه غالب شدند و نه پیروز شدند.

اگر زنده بمانم در گِرو تعهد خود هستم، تعهد به جنگی که اثری از قریش باقی نخواهد گذاشت .

و اگر هلاك شوم برای آنان ذلت و خواری در زندگی را به ارث می‌گذارم زیرا قریش خیانت کرده و حیله زدند.

ایشان به امام حسن علیه السلام دستور داد تا نماز صبح با مردم بخواند و روایت شده که آن حضرت نماز را بر عهده جعده گذاشت و او با مردم نماز صبح خواند.

أصبغ گفت: علی علیه السلام در شبی که یوشع بن نون به قتل رسید و عیسی بن مریم عروج کرد به شهادت رسید.

حسن بن على علیه السلام فرمود: روح حضرت علیه السلام در شبی که روح یحیی بن زکریا به ملکوت رفت به آسمان رفت.
- .مناقب آل ابی طالب۲: ۷۸- ۸۲ -

**[ترجمه]

توضیح

قال الجزری فی قوله علیه السلام بـذات ودقین أی حرب شدیده و هو من الودق و الوداق الحرص علی طلب الفحل لأن الحرب توصف باللقاح و قیل من الودق المطر یقال للحرب الشدیده ذات ودقین تشبیها بسحاب ذات مطرتین شدیدتین (۲).

أَقُولُ: فِی الدِّیوَانِ: أَنَّهُ علیه السلام قَالَ حِینَ خَرَجَ إِلَی الْمَسْجِدِ:

خَلُّوا سَبِیلَ الْمُؤْمِنِ الْمُجَاهِدِ***فِی اللَّهِ لَایَعْبُدُ غَیْرَ الْوَاحِدِ

وَ یُوقِظُ النَّاسَ إِلَی الْمَسَاجِدِ(۳)

وَ فِیهِ أَنَّهُ علیه السلام قَالَ بَعْدَ قَوْلِهِ إِذَا حَلَّ بِوَادِیکَا :

فَإِنَّ الدِّرْعَ وَ الْبَیْضَهَ***یَوْمَ الرَّوْعِ یَکْفِیکَا

کَمَا أَضْحَکَکَ الدَّهْرُ***کَذَاکَ الدَّهْرُ یُبْکِیکَا

إِلَی قَوْلِهِ :

مَسَارِیعُ إِلَی النَّجْدَهِ ***لِلْغَیِّ مُتَارِیکَا(۴).

ص: ۲۴۰

۱- ۱. مناقب آل أبی طالب ۲: ۷۸- ۸۲.
۲- ۲. النهایه ۴: ۲۰۲.
۳- ۳. الدیوان: ۴۸.
۴- ۴.»: ۹۰.

الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام:

أَیْنَ مَنْ کَانَ لِعِلْمِ الْمُصْطَفَی فِی النَّاسِ بَاباً***أَیْنَ مَنْ کَانَ إِذَا مَا قُحِطَ النَّاسُ سَحَاباً

أَیْنَ مَنْ کَانَ إِذَا نُودِیَ لِلْحَرْبِ (۱) أَجابَا ***أَیْنَ مَنْ کَانَ دُعَاهُ مُسْتَجَاباً وَ مُجَاباً.

وَ لَهُ علیه السلام:

خَلِّ الْعُیُونَ وَ مَا أَرَدْنَ***مِنَ الْبُکَاءِ عَلَی عَلِیٍ

لَا تَقْبَلَنَّ مِنَ الْخَلِیِ***فَلَیْسَ قَلْبُکَ بِالْخَلِیِ

لِلَّهِ أَنْتَ إِذَا الرِّجَالُ***تَضَعْضَعَتْ وَسْطَ النَّدِیِ

فَرَّجْتَ غُمَّتَهُ وَ لَمْ***تَرْکَنْ إِلَی فَشَلٍ وَ عِیٍّ.

وَ لَهُ علیه السلام:

خَذَلَ اللَّهُ خَاذِلِیهِ وَ لَا أَغْ-***مَدَعَنْ قَاتِلِیهِ سَیْفَ الْفَنَاءِ.

زَیْدُ بْنُ عَلِیٍّ قَالَ الْحُسَیْنُ علیه السلام: لَمَّا قُتِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام سَمِعْتُ جِنِّیَّهً تَرْثِیهِ بِهَذِهِ الْأَبْیَاتِ :

لَقَدْ هَدَّ رُکْنِی أَبُو شَبَّرَ***فَمَا ذَاقَتِ الْعَیْنُ طِیبَ الْوَسَنِ (۲)

وَ لَا ذَاقَتِ الْعَیْنُ طِیبَ الْکَرَی (۳)***وَ أُلْقِیتُ دَهْرِی رَهِینَ الْحَزَنِ

وَ أَقْلَقَنِی طُولُ تَذْکَارِهِ***حَرَارَهَ ثُکْلِ الرَّقُوبِ الشَّثَنِ.

أَنَسُ بْنُ مَالِکٍ: وَ سَمِعْتُ (۴) صَوْتَ هَاتِفٍ مِنَ الْجِنِ :

یَا مَنْ یَؤُمُّ إِلَی الْمَدِینَهِ قَاصِداً***أَدِّ الرِّسَالَهَ غَیْرَ مَا مُتَوَانٍ

قَتَلَتْ شِرَارُ بَنِی أُمَیَّهَ سَیِّداً***خَیْرَ الْبَرِّیَّهِ مَاجِداً ذَا شَأْنٍ

۱- ۱. کذا فی(ک). و فی غیره من النسخ و کذا المصدر: فی الحرب.

۲- ۲. الوسن: فتور یتقدم النوم.

۳- ۳. الکری: النعاس.

۴- ۴. فی المصدر: و سمع.

رَبِّ الْمُفَضَّلِ فِی السَّمَاءِ وَ أَرْضِهَا***سَیْفِ النَّبِیِّ وَ هَادِمِ الْأَوْثَانِ

بَکَتِ الْمَشَاعِرُ وَ الْمَسَاجِدُ بَعْدَ مَا***بَکَتِ الْأَنَامُ لَهُ بِکُلِّ مَکَانٍ.

وَ فِی شَرَفِ النُّبُوَّهِ أَنَّهُ سُمِعَ مِنْهُمْ:

لَقَدْ مَاتَ خَیْرُ النَّاسِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ***وَ أَکْرَمُهُمْ فَضْلًا وَ أَوْفَاهُمْ عَهْداً

وَ أَضْرَبُهُمْ بِالسَّیْفِ فِی مُهَجِ الْعِدَی***وَ أَصْدَقُهُمْ قِیلًا وَ أَنْجَزُهُمْ وَعْداً.

صَعْصَعَهُ بْنُ صُوحَانَ:

إِلَی مَنْ لِی بِأُنْسِکَ یَا أُخَیَّا***وَ مَنْ لِی أَنْ أَبُثَّکَ مَا لَدَیَّا

طَوَتْکَ خُطُوبُ دَهْرٍ قَدْ تَوَالَی***لِذَاکَ خُطُوبُهُ نَشْراً وَ طَیّاً

فَلَوْ نَشَرَتْ قُوَاکَ لِیَ الْمَنَایَا***شَکَوْتُ إِلَیْکَ مَا صَنَعَتْ إِلَیَّا

بَکَیْتُکَ یَاعَلِیُّ لِدُرِّ عَیْنِی***فَلَمْ یُغْنِ الْبُکَاءُ عَلَیْکَ شَیَّا

کَفَی حُزْناً بِدَفْنِکَ ثُمَّ إِنِّی***نَفَضْتُ تُرَابَ قَبْرِکَ مِنْ یَدَیَّا

وَ کَانَتْ فِی حَیَاتِکَ لِی عِظَاتٌ***وَ أَنْتَ الْیَوْمَ أَوْعَظُ مِنْکَ حَیّاً

فَیَا أَسَفِی عَلَیْکَ وَ طُولَ شَوْقِی***إِلَی لَوْ أَنَّ ذَلِکَ رَدَّ شَیَّا(۱)

وَ لَهُ :

هَلْ خَبَرَ الْقَبْرُ سَائِلِیهِ***أَمْ قَرَّ عَیْناً بِزَائِرِیهِ

أَمْ هَلْ تَرَاهُ أَحَاطَ عِلْماً***بِالْجَسَدِ الْمُسْتَکِنِّ فِیهِ

لَوْ عَلِمَ الْقَبْرُ مَنْ یُوَارِی***تَاهَ عَلَی کُلِّ مَنْ یَلِیهِ

یَا مَوْتُ مَا ذَا أَرَدْتَ مِنِّی***حَقَّقْتَ مَا کُنْتُ أَتَّقِیهِ

یَا مَوْتُ لَوْ تَقْبَلُ افْتِدَاءً***لَکُنْتُ بِالرُّوحِ أَفْتَدِیهِ

دَهْرٌ رَمَانِی بِفَقْدِ إِلْفِی***أَذُمُّ دَهْرِی وَ أَشْتَکِیهِ.

أَبُو الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِيُّ:

أَلَا يَا عَيْنُ وَيْحَكِ فَاسْعَدِينَا***أَلَا أَبْكِى أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَا

رُزِئْنَا خَيْرَ مَنْ رَكِبَ الْمَطَايَا***وَ حَثْحَثَهَا وَ مَنْ رَكِبَ السَّفِينَا

ص: ۲۴۲

۱- ۱. هكذا فى النسخ و المصدر و الظاهر: اليك اه.

وَ مَنْ لَبِسَ النِّعَالَ وَ مَنْ حَذَاهَا***وَ مَنْ قَرَأَ الْمَثَانِيَ وَ الْمِئِينَا(۱)

إِذَا اسْتَقْبَلْتَ وَجْهَ أَبِي حُسَيْنٍ***رَأَيْتَ الْبَدْرَ رَاقَ النَّاظِرِينَا

يُقِيمُ الْحَدَّ لَا يَرْتَابُ فِيهِ***وَ يَقْضِي بِالْفَرَائِضِ مُسْتَبِيناً

أَلَا أَبْلِغْ مُعَاوِيَهَ بْنَ حَرْبٍ***فَلَا قَرَّتْ عُيُونُ الشَّامِتِينَا

أَ فِي الشَّهْرِ الْحَرَامِ فَجَعْتُمُونَا***بِخَيْرِ النَّاسِ طُرّاً أَجْمَعِينَا

وَ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ فَخَيْرُ نَفْسٍ***أَبُو حَسَنٍ وَ خَيْرُ الصَّالِحِينَا

كَأَنَّ النَّاسَ إِذْ فَقَدُوا عَلِيّاً***نَعَامٌ جَالَ فِي بَلَدٍ سِنِيناً

وَ كُنَّا قَبْلَ مَهْلِكِهِ بِخَيْرٍ***تَرَى فِينَا وَصِيَّ الْمُسْلِمِينَا

فَلَا وَ اللَّهِ لَا أَنْسَى عَلِيّاً***وَ حُسْنَ صَلَاتِهِ فِي الرَّاكِعِينَا

لَقَدْ عَلِمَتْ قُرَيْشٌ حَيْثُ كَانَتْ (۲)***بِأَنَّكَ خَيْرُهُمْ حَسَباً وَ دِيناً

فَلَا تُشْمِتْ مُعَاوِيَهَ بْنَ حَرْبٍ***فَإِنَّ بَقِيَّهَ الْخُلَفَاءِ فِينَا.

لِبَعْضِ الصَّحابَهِ:

دَعَوْتُكَ يَا عَلِيُّ فَلَمْ تُجِبْنِي***وَ رَدَّتْ دَعْوَتِي بَأْساً عَلِيّاً

بِمَوْتِكَ مَاتَتِ اللَّذَّاتُ عَنِّي***وَ كَانَتْ حَيَّهً إِذْ كَانَ (۳) حَيّاً

فَيَا أَسَفاً عَلَيْكَ وَ طُولَ شَوْقِي***إِلَيْكَ لَوْ أَنَّ ذَلِكَ رُدَّ لِيَا(۴).

**[ترجمه]جزری در باره این سخن حضرت «بذات ودقین» گفت: یعنی جنگ شدید و از ودق می‌آید و وداق اشتیاق برای درخواست گاو نر است، زیرا جنگ به جفت‌گیری توصیف می‌شود. گفته شده: از ودق یعنی باران است و به جنگ شدید، ذات ودقین می‌گویند که به ابرهای دارای باران شدید تشبیه شده است.

می گویم: در دیوان امام علی علیه السلام است که ایشان هنگامی که به مسجد رفتند، می‌فرمودند:

راه مرد با ایمان، مجاهد در راه خدا را باز کنید که جز خدای یگانه را نمی پرستد و مردم را به سوی مساجد دعوت کرده و برای نماز بیدار می کند. – .دیوان: ۴۸ –

حضرت بعد از گفتن اینکه «إذا حلّ بوادیکا» [اگر در دیار تو فرود آمد] فرمود:

زره و کلاه خود در جنگ تو را کافی است، همانطور که روزگار تو را خندانده است تو را می گریاند.

تا این سخنش که:

آن ها شتاب کنندگان برای کمک رساندن و ترک کنندگان گمراهی هستند. - .دیوان: ۹۰ -

حسن بن علی علیه السلام فرمود:

کجاست کسی که باب علم مصطفی در بین مردم بود، کجاست کسی که هنگامی که مردم در قحطی به سر می بردند ابر و باران رحمت بود.

کجاست کسی که اگر برای جنگ فرا خوانده می شد پاسخ می‌داد، کجاست کسی که دعایش مستجاب و قبول بود.

از آن حضرت علیه السلام است:

چشم‌ها را رها کنید و بگذارید هر چه می‌خواهند بر علی گریه کنند.

از شخص بی‌درد، ترک گریه را نپذیر چون قلب تو بی‌درد نیست.

خدا تو را رحمت کند وقتی مردان در میان جمع مردمان متزلزل شدند.

تو اندوه از دل ایشان زدودی و اجازه ندادی دچار شکست سخت شوند.

هم چنین از آن حضرت است:

خداوند تباه‌کنندگان حق او را خوار سازد و شمشیر نابودی را از قاتلانش غلاف نگرداند.

زَیْد بْن عَلِیّ گفت: امام حسین علیه السلام فرمود: هنگامی که علی علیه السلام کشته شد من از زنی جنّی شنیدم که با این ابیات برای حضرت علیه السلام مرثیه سرایی می کرد:

أبوشبّر ستون مرا شکست، و چشم شیرینی چرت زدن را نچشید.

و چشم خوشی خواب را نچشید، و من روزگارم را در گرو غم قرار دادم.

یاد کردن بسیار او مرا نگران ساخت مانند داغ فقدان فرزند که مادرش از زیادی زدن سیلی به صورتش دستانش پینه بسته است.

انس بن مالك گفت: من صدای فریاد جنی را شنیدم که می گفت:

«ای کسی که می خواهی به سوی مدینه بروی، رسالت را بدون سستی به انجام برسان.

شرورترین های بنی امیه سیّدی را به قتل رساند، که بهترین خلق و صاحب مجد و مقام والایی است .

پرورش یافته با فضیلت در آسمان و زمین است، او شمشیر پیامبر و شکننده بت هاست.

مشعر و مساجد برایش گریستند، بعد از اینکه مردم در هر مکانی شیون و زاری کردند.»

در کتاب شَرَف النُّبُوَّه است که از آنان شنیده شد:

«بهترین مردم بعد از پیامبر و با فضیلت ترین و با وفادارترین آن ها به عهد

و بهترین شمشیر زنندگان به جان های دشمنان و صادق ترین آن ها در گفتار و وفادارترینشان به وعده، در گذشت.»

صعصعه بن صوحان گفت:

ای برادرم بعد از تو با چه کسی اُنس بگیرم و با چه کسی درد و دل کنم.

حوادث روزگار که پی در پی می‌آیند تو را درهم پیچید، مصائب روزگار، باز شدن و بسته شدن دارد.

اگر مرگ قوای تو را برای من پخش گرداند از کاری که با من کرده است با تو درد و دل می کنم.

ای علی با مروارید چشمانم برای تو گریستم ولی گریه و زاری - در بازگرداندن تو- فایده ای نداشت.

دفن کردن تو برای حزن و اندوه داشتن کافی است و آنگاه من خاك قبر تو را از دستانم می تکانم.

در زندگی ات برای من پندهایی بود، و امروز از زمان زندگی ات پند بیشتری داری.

چقدر مشتاق و آرزومند تو هستم و ای کاش که این اشتیاق، چیزی را برگرداند.

و از او است:

آیا قبر به سؤال کنندگانش خبر داد، یا چشمی به زائرانش روشن شد

یا این که به نظر تو، قبر نسبت به جسد مستقر شده درآن آگاهی دارد؟ اگر قبر می دانست که چه کسی را در خود جای داده است، به کسانی که بعد از او می آمدند فخر می فروخت.

ای مرگ چه چیز از من خواستی، تو آن چه را که از آن دوری می کردم محقق ساختی.

ای مرگ اگر فدیه می پذیرفتی، من روحم را فدای او می کردم.

این روزگاری است که مرا گرفتار مرگ دوستم ساخت، من روزگارم را سرزنش می کنم و به او شکایت می کنم.

أبو اسود دؤلیّ گفت:

هان ای چشم وای بر تو ما را سعادتمند گردان، آگاه باش بر امیرالمؤمنین گریه کن.

ما گرفتار مصیبت بهترین کسی شدیم که سوار بر مرکب ها شد و آن ها را راند و سوار بر کشتی‌ها گشت.

و بهترین کسی که نعل پوشید و آیه های قرآن را تلاوت نمود.

هنگامی که چهره ابوحسین را دیدم گویی ماه کاملی را مشاهده کردم که بر بینندگانش جلوه نمود.

او حد شرعی را اجرا می کند و در انجام آن تردید ندارد و آشکارا به فرایض الهی عمل می کند.

هان! به معاویه بن حرب بگو، و چشمان سرزنش کنندگان ما روشن نباشد.

آیا در ماه حرام ما را مصیبت زده ی بهترین همه مردم کردید.

و کسی که بعد از پیامبر بهترین افراد است پدر حسن علیه السلام می باشد او بهترین صالحان است.

گویا مردم هنگامی که علی را از دست دادند مانند شتر مرغانی بودند که سال ها در زمین سرگردان بودند.

ما قبل از وفات او در خوشی و آسایش بودیم و وصی مسلمانان در امور ما (یا در میان ما)می نگریست – حکم می‌داد – .

به خدا سوگند من هرگز علی و خوبی نمازش در بین رکوع کنندگان را فراموش نمی کنم.

قریش فهمید که تو بهترین آن ها در تبار و دین هستی.

ای چشم معاویه بن حرب را سرزنش نکن، به راستی بقیه خلفا از ما هستند.

یکی از یاران حضرت گفت:

ای علی من تو را خواندم ولی جواب ندادی و دعوتم رنج و سختی برایم به همراه داشت.

با مرگ تو لذت ها نیز از من زایل گشت، در حالی که هنگامی که تو در قید حیات بودی فراهم بود.

چقدر حسرت تو را می‌خورم و مشتاق تو هستم، ای کاش که این اشتیاق، چیزی را برگرداند. - مناقب آل ابی طالب ۲: ۸۲ و ۸۳. -

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام و لا- تقبلن من الخلی أی لا- تقبل ترک البکاء من الخلی الذی ینصحک فی ذلک فإنک لست مثله و الندی علی فعیل القوم المجتمعون و الخطاب فی هذا البیت لأمیر المؤمنین علیه السلام و قال الجوهری الرقوب المرأه التی لا یعیش لها ولد(۵) و یقال شثنت کفه أی غلظت و لعله تصحیف الشنن من شن الماء أی فرقه کنایه عن کثره البکاء قوله رب المفضل لعله بمعنی

۱- ۱. فی المصدر: و المبینا.

۲- ۲.«: حین کانت.

۳- ۳. إذ کنت ظ(ب).

۴- ۴. مناقب آل أبی طالب ۲: ۸۲ و ۸۳. و قوله« ردّ لیا» أی ردّ إلی.

۵- ۵. الصحاح: ۱۳۸.

المربوب و الظاهر أن فيه تصحيفا و حثحث حرک و السفين جمع السفينه.

**[ترجمه]گفته آن حضرت: «لاتقبلن من الخلی» یعنی ترک گریه را به خاطر شخص بی دردی که تو را به آن نصیحت می‌کند نپذیر چون تو مثل او نیستی. «ندی» بر وزن فعیل یعنی مردمی که گرد آمده‌اند و خطاب این بیت به امیرالمؤمنین علیه السلام است. جوهری گفت: رقوب یعنی زنی که فرزندش زنده نمی‌ماند. گفته می‌شود: شثنت کفه یعنی کلفت شد و شاید تصحیف شنن باشد از شنّ الماء یعنی آن را پراکنده کرد و کنایه از زیادی گریه است. گفته آن حضرت: «رب المفضل» شاید به معنای پرورش یافته باشد و ظاهراً در آن تصحیف است. حثحث یعنی حرکت داد و سفین جمع سفینه یعنی کشتی است.

**[ترجمه]

«۴۶»

کشف، [کشف الغمه] قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَهَ: قَدْ صَحَّ النَّقْلُ أَنَّهُ ضَرَبَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمٍ لَيْلَهَ الْجُمُعَهِ لَكِنْ قِيلَ لِسَبْعَ عَشْرَهَ لَيْلَهً خَلَتْ مِنْ رَمَضَانَ وَ قِيلَ لِتِسْعَ عَشْرَهَ لَيْلَهً وَ قَدْ نَقَلَهُ جَمَاعَهٌ وَ قِيلَ لَيْلَهَ الْحَادِی وَ الْعِشْرِينَ مِنْ رَمَضَانَ وَ قِيلَ لَيْلَهَ الثَّالِثِ وَ الْعِشْرِينَ مِنْهُ وَ مَاتَ لَيْلَهَ الْأَحَدِ ثَالِثَ لَيْلَهٍ ضُرِبَ مِنْ سَنَهِ أَرْبَعِينَ لِلْهِجْرَهِ فَيَكُونُ عُمُرُهُ خَمْساً وَ سِتِّينَ سَنَهً وَ قِيلَ بَلْ كَانَ ثَلَاثاً وَ سِتِّينَ وَ قِيلَ بَلْ ثَمَانَ وَ خَمْسِينَ وَ قِيلَ بَلْ كَانَ سَبْعاً وَ خَمْسِينَ سَنَهً وَ أَصَحُّ هَذِهِ الْأَقْوَالِ هُوَ الْقَوْلُ الْأَوَّلُ فَإِنَّهُ عَضَدَهُ (۱) مَا نُقِلَ عَنْ مَعْرُوفٍ قَالَ سَمِعْتُ مِنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرِّضَا سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا يَقُولُ قُتِلَ عَلِيٌّ (۲) وَ لَهُ خَمْسٌ وَ سِتُّونَ سَنَهً فَهَذِهِ مُدَّهُ عُمُرِهِ فَلَمَّا مَاتَ علیه السلام غَسَّلَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهما السلام وَ مُحَمَّدٌ يَصُبُّ الْمَاءَ ثُمَّ كُفِّنَ وَ حُنِّطَ وَ حُمِلَ وَ دُفِنَ فِی جَوْفِ اللَّيْلِ بِالْغَرِيِّ وَ قِيلَ بَيْنَ مَنْزِلِهِ وَ الْجَامِعِ الْأَعْظَمِ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ قَالَ وَ إِذَا كَانَتْ مُدَّهُ عُمُرِهِ علیه السلام خَمْساً وَ سِتِّينَ سَنَهً عَلَى مَا ظَهَرَ فَاعْلَمْ مَنَحَكَ اللَّهُ أَلْطَافَ تَأْيِيدِهِ أَنَّهُ علیه السلام كَانَ بِمَكَّهَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أَوَّلِ عُمُرِهِ خَمْساً وَ عِشْرِينَ سَنَهً(۳) فَمِنْهَا بَعْدَ الْبَعْثِ وَ النُّبُوَّهِ ثَلَاثَ عَشْرَهَ سَنَهً وَ قَبْلَهَا اثْنَتَا عَشْرَهَ سَنَهً ثُمَّ هَاجَرَ وَ أَقَامَ مَعَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله بِالْمَدِينَهِ إِلَى أَنْ تُوُفِّيَ عَشْرَ سِنِينَ ثُمَّ بَقِيَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَى أَنْ قُتِلَ ثَلَاثِينَ سَنَهً فَذَلِكَ خَمْسٌ وَ سِتُّونَ سَنَهً.

وَ مِنْ مَنَاقِبِ الْخُوارِزْمِيِّ قَالَ: لَمَّا ضُرِبَ عَلِيٌّ علیه السلام تَحَامَلَ وَ صَلَّى بِالنَّاسِ الْغَدَاهَ وَ قَالَ عَلَيَّ بِالرَّجُلِ فَأُدْخِلَ عَلَيْهِ فَقَالَ أَيْ عَدُوَّ اللَّهِ أَ لَمْ أُحْسِنْ إِلَيْكَ قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا حَمَلَكَ عَلَى هَذَا قَالَ شَحَذْتُهُ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً وَ سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَقْتُلَ بِهِ شَرَّ خَلْقِهِ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام فَلَا أَرَاكَ إِلَّا مَقْتُولًا بِهِ وَ مَا أَرَاكَ إِلَّا مِنْ شَرِّ

۱- ۱. فی المصدر: یعضده.

۲- ۲.»: قتل علیّ بن أبی طالب.

۳- ۳. کشف الغمّه: ۱۳۱.

خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ قَالَ وَ دَعَا عَلِيٌّ حَسَناً وَ حُسَيْناً فَقَالَ:

أُوصِيكُمَا بِتَقْوَى اللَّهِ وَ لَا تَبْغِيَا الدُّنْيَا وَ إِنْ بَغَتْكُمَا وَ لَا تَبْكِيَا عَلَى شَيْ ءٍ زُوِيَ عَنْكُمَا قُولَا(۱) بِالْحَقِّ وَ ارْحَمَا الْيَتِيمَ وَ أَعِينَا الضَّائِعَ وَ اصْنَعَا لِلْأُخْرَى وَ كُونَا لِلظَّالِمِ خَصْماً وَ لِلْمَظْلُومِ نَاصِراً اعْمَلَا بِمَا فِي الْكِتَابِ (۲) وَ لَا تَأْخُذْكُمَا فِي اللَّهِ لَوْمَهُ لَائِمٍ.

ثُمَّ نَظَرَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّهِ فَقَالَ هَلْ حَفِظْتَ مَا أَوْصَيْتُ بِهِ أَخَوَيْكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَإِنِّي أُوصِيكَ بِمِثْلِهِ وَ أُوصِيكَ بِتَوْقِيرِ أَخَوَيْكَ لِعَظِيمِ (۳) حَقِّهِمَا عَلَيْكَ فَلَا تُوثِقْ أَمْراً دُونَهُمَا ثُمَّ قَالَ أُوصِيكُمَا بِهِ فَإِنَّهُ شَقِيقُكُمَا وَ ابْنُ أَبِيكُمَا وَ قَدْ عَلِمْتُمَا أَنَّ أَبَاكُمَا كَانَ يُحِبُّهُ وَ قَالَ لِلْحَسَنِ أُوصِيكَ يَا بُنَيَّ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاهِ لِوَقْتِهَا وَ إِيتَاءِ الزَّكَاهِ عِنْدَ مَحِلِّهَا فَإِنَّهُ لَا صَلَاهَ إِلَّا بِطَهُورٍ وَ لَا يُقْبَلُ (۴) الصَّلَاهُ مِمَّنْ مَنَعَ الزَّكَاهَ وَ أُوصِيكَ بِعَفْوِ الذَّنْبِ وَ كَظْمِ الْغَيْظِ وَ صِلَهِ الرَّحِمِ وَ الْحِلْمِ عَنِ الْجَاهِلِ وَ التَّفَقُّهِ فِي الدِّينِ وَ التَّثَبُّتِ فِي الْأَمْرِ(۵) وَ التَّعَاهُدِ لِلْقُرْآنِ وَ حُسْنِ الْجِوَارِ وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اجْتِنَابِ الْفَوَاحِشِ فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ أَوْصَى وَ كَانَتْ وَصِيَّتُهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام(۶).

أَقُولُ وَ سَاقَ الْحَدِيثَ إِلَى آخِرِ مَا سَيَأْتِي فِي رِوَايَهِ الْكُلَيْنِيِّ ثُمَّ قَالَ: وَ لَمْ يَنْطِقْ إِلَّا بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَتَّى قُبِضَ عليه السلام فِي شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَهَ أَرْبَعِينَ وَ غَسَّلَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَ كُفِّنَ فِي ثَلَاثَهِ أَثْوَابٍ لَيْسَ فِيهَا

۱- ۱. في المصدر: و قولا.

۲- ۲.«: في كتاب اللّه.

۳- ۳.«: لعظم.

۴- ۴.«: و لا تقبل.

۵- ۵.«: الأمور خ ل.

۶- ۶. كشف الغمّه: ۱۲۹.

وَ كَبَّرَ عَلَيْهِ الْحَسَنُ تِسْعَ تَكْبِيرَاتٍ وَ كَانَ علیه السلام نَهَى عَنِ الْمُثْلَهِ(۱) فَقَالَ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ لَا أَلْفِيَنَّكُمْ تَخُوضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ (۲) تَقُولُونَ قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا لَا يُقْتَلُ (۳) بِي إِلَّا قَاتِلِي انْظُرْ يَا حَسَنُ إِنْ أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِي هَذِهِ فَاضْرِبْهُ ضَرْبَةً وَ لَا تُمَثِّلْ بِالرَّجُلِ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ إِيَّاكُمْ وَ الْمُثْلَهَ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ فَلَمَّا قُبِضَ علیه السلام بَعَثَ الْحَسَنُ علیه السلام إِلَى ابْنِ مُلْجَم فَقَتَلَهُ وَ لَفَّهُ النَّاسُ فِي الْبَوَارِيِّ وَ أَحْرَقُوهُ وَ كَانَ أَنْفَذَ إِلَى الْحَسَنِ علیه السلام يَقُولُ إِنِّي وَ اللَّهِ مَا أَعْطَيْتُ اللَّهَ عَهْداً إِلَّا وَفَيْتُ بِهِ إِنِّي عَاهَدْتُ اللَّهَ أَنْ أَقْتُلَ عَلِيّاً وَ مُعَاوِيَهَ أَوْ أَمُوتَ دُونَهُمَا فَإِنْ شِئْتَ خَلَّيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ وَ لَکَ اللَّهَ عَلَى أَنْ أَقْتُلَهُ وَ إِنْ قَتَلْتُهُ وَ بَقِيتُ لَآتِيَنَّکَ حَتَّى أَضَعَ يَدِي فِي يَدِکَ فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ حَتَّى تُعَايِنَ النَّارَ ثُمَّ قَدَّمَهُ فَقَتَلَهُ (۴).

**[ترجمه]کشف الغمه: محمد بن طلحه گفت: صحیح است که ابن ملجم علی علیه السلام را در شب جمعه ضربت زده امّا گفته شده: در هفدهم ماه رمضان و عده‌ای گفته اند: نوزدهم و برخی بیست و یکم و برخی بیست و سوم ذکر کرده اند، آن حضرت در سومین شب ضربت خوردنش یعنی در شب یکشنبه سال چهل هجری در سن شصت و پنج سالگی دعوت حق را لبیک گفت، برخی گفته اند که در شصت و سه سالگی و برخی شصت و هشت سالگی و گروهی نیز سن ایشان را پنجاه و هشت و برخی پنجاه و هفت سال ذکر کرده اند. ولی میان همه این گفته‌ها گفته اول صحیح تر است چون روایتی از معروف آن را معاضدت می کند که گفت: محمد بن طلحه گفت: من از ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام شنیدم که فرمود: علی علیه السلام در شصت و پنج سالگی کشته شد و هنگامی که درگذشت حسن و حسین علیهما السلام او را غسل دادند در حالی که محمد آب می ریخت. آنگاه آن حضرت غسل و کفن داده شد و بر پیکر مطهرش حنوط زده شد و در دل شب در غرّی - نجف - به خاک سپرده شد. هم چنین نقل شده است که او بین منزلش و مسجد جامع اعظم دفن شده است و خداوند عالم تر است. اگر مدّت زندگانی ایشان چنان که آشکار شد شصت و پنج سال باشد پس بدان که خداوند الطاف تأیید خود را به تو ببخشد، علی علیه السلام از بدو تولد به مدت بیست و پنج سال با پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه بود که سیزده سال از آن بعد از بعثت و پیامبری و دوازده سال قبل از آن بود. سپس آن حضرت مهاجرت کرد و به همراه پیامبر در مدینه اقامت گزید تا این که بعد از ده سال پیامبر به ملکوت اعلی پیوست، و علی علیه السلام بعد از او سی سال زندگی کرد که در مجموع شصت و پنج سال می شود. - . کشف الغمه : ۱۳۱[۱] -

مناقب خوارزمی: هنگامی که علی علیه السلام ضربت خورد با مشقت زیاد نماز صبح را با مردم خواند و فرمود: آن مرد را نزد من آورید. او را آوردند. امام فرمود: ای دشمن خدا آیا به تو خوبی نکردم؟ گفت: بله، امام فرمود: پس چه چیز تو را وادار به این کار کرد؟ گفت: آن شمشیر را چهل روز تیز کردم و از خداوند خواستم که بدترین خلقش را با آن بکشد. علی علیه السلام فرمود: من تو را نمی بینم مگر اینکه با آن کشته می شوی، و تو را جز از بدترین خلق خداوند عزوجل نمی بینم. آن گاه حسن و حسین علیهما السلام را صدا زد و فرمود: شما را به ترس از خدا سفارش می کنم، به دنیا پرستی روی نیاورید، گر چه به سراغ شما آید و بر آنچه از دنیا از دست می دهید گریه مکنید، حق را بگویید و درمانده را یاری رسانید و برای آخرت عمل کنید و دشمن ستمگر و یاور ستمدیده باشید و به آنچه در کتاب است عمل کنید و در راه خدا سرزنش سرزنش کننده روی شما اثر نگذارد. - . نهج البلاغه ترجمه دشتی:۳۳۹ -

سپس به محمد بن حنیفه نگاه کرد و فرمود: آیا آنچه را که به دو برادرت سفارش کردم را به خاطر سپردی؟ گفت: بله، امام فرمود: من مانند آن را به تو سفارش می کنم، هم چنین به تو وصیت می کنم که به آن ها احترام بگذاری چون آن دو به تو

حق بزرگی دارند و کاری را بدون آن ها انجام نده. سپس به حسنین علیهما السلام فرمود: شما را نسبت به محمد سفارش می کنم چون او برادر و پسر پدرتان است، شما دانستید که پدرتان او را دوست می داشت و به حسن علیه السلام فرمود: ای فرزندم تو را به اقامه نماز در وقتش و دادن زکات در محل آن سفارش می کنم چون هیچ نمازی بدون طهارت نیست و نماز از کسی که زکات نمی پردازد مورد قبول واقع نمی شود هم چنین تو را به بخشیدن گناه و فرو بردن خشم و صله رحم و بردباری نسبت به نادان و تفقه در دین و اطمینان حاصل کردن در امور و عمل به قرآن و حسن جوار و امر به معروف و نهی از منکر و دوری از کارهای زشت سفارش می کنم. هنگامی که مرگ حضرت نزدیک شد وصیت کرد که آغاز آن چنین است: به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، این وصیت علی بن ابی طالب است. - . کشف الغمه: ۱۲۹ -

می گویم: او روایت را تا آخر آنچه در روایت کلینی خواهد آمد بیان کرد سپس گفت:

علی علیه السلام جز لا اله الّا الله نگفت، تا اینکه در ماه رمضان سال ۴۰ هجری از دنیا رفت و حسن و حسین و عبدالله بن جعفر علیهم السلام او را غسل داده و در سه جامه کفن شد که در آن پیراهن نبود و حسن علیه السلام نه مرتبه بر ایشان تکبیر گفت. علی علیه السلام از مثله کردن نهی کرده و فرموده بود: ای فرزندان عبدالمطلب! مبادا پس از من دست به خون مسلمین فرو برده و دست به کشتار بزنید و بگویید: امیرالمؤمنین کشته شد، بدانید، جز قاتل من کسی دیگر نباید کشته شود، درست بنگرید! اگر من از ضربت او از دنیا رفتم او را تنها یک ضربت بزنید و او را مثله نکنید، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «بپرهیزید از بریدن اعضای مرده هر چند سگ دیوانه باشد» - . نهج البلاغه: ۳۳ -

هنگامی که علی علیه السلام دعوت حق را لبیک گفت امام حسن علیه السلام ابن ملجم را طلبید و به قتل رساند و مردم او را در حصیر پیچیده و سوزاندند. ابن ملجم در نامه ای که به حسن علیه السلام نوشته بود گفته بود: به خدا سوگند من عهدی با خدا نبستم مگر آنکه به آن وفادار بودم و با خداوند پیمان بستم که علی و معاویه را بکشم یا اینکه در این راه کشته شوم. پس اگر می خواهی به من اجازه بده تا او را بکشم و من با تو بر خداوند سوگند می خورم که این کار را می کنم. من اگر او را کشتم و زنده ماندم می آیم و دستم را در دست تو می گذارم؛ امام حسن علیه السلام فرمود: نه، به خدا سوگند تا وارد آتش شوی آنگاه او را خواست و به قتل رساند. - . کشف الغمه: ۱۳۰ -

**[ترجمه]

«۴۷»

کا، [الکافی] عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَدْ عَرَفَ قَاتِلَهُ وَ اللَّيْلَةَ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا وَ الْمَوْضِعَ الَّذِي يُقْتَلُ فِيهِ وَ قَوْلُهُ لَمَّا سَمِعَ صِيَاحَ الْإِوَزِّ فِي الدَّارِ صَوَائِحُ تَتْبَعُهَا نَوَائِحُ وَ قَوْلُ أُمِّ كُلْثُومٍ لَوْ صَلَّيْتَ اللَّيْلَةَ دَاخِلَ الدَّارِ وَ أَمَرْتَ غَيْرَكَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ فَأَبَى عَلَيْهَا وَ كَثُرَ دُخُولُهُ وَ خُرُوجُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ بِلَا سِلَاحٍ وَ قَدْ عَرَفَ علیه السلام أَنَّ ابْنَ مُلْجَمٍ قَاتِلُهُ بِالسَّيْفِ كَانَ هَذَا مِمَّا لَمْ يَجُزْ تَعَرُّضُهُ فَقَالَ ذَلِكَ كَانَ وَ لَكِنَّهُ خُيِّرَ تِلْكَ (۵) اللَّيْلَةَ لِتَمْضِيَ مَقَادِيرُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ (۶).

**[ترجمه]کافی: حسن بن جَهم گفت: به امام رضا علیه السلام گفتم: آیا امیرالمؤمنین علیه السلام قاتل و شبی و مکانی را که در آن کشته شد و گفته اش هنگامی که فریاد مرغابیان را در خانه شنید و فرمود: «آن ها فریاد کنانی هستند که نوحه گرانی خواهند شد» همچنین گفته ام کلثوم را می دانست که گفت: «کاش امشب داخل خانه نماز می گذاشتی و کس دیگری می گفتید با مردم نماز بخواند» ولی امام خودداری کرد در آن شب امام بارها بدون سلاح به خانه داخل و خارج شد؛ هم چنین آن حضرت می‌دانست که ابن ملجم او را با شمشیر به شهادت می رساند، واین ها اموری هستند که جایز نیست انسان خود را در معرض آنها قرار دهد؟!، امام رضا علیه السلام فرمود: همه آنچه گفتی اتفاق افتاد ولی او در آن شب از جانب خدا مخیر شد تا تقدیرات الهی جاری شود. - . اصول کافی (جزء اول از چاپ جدید): ۲۵۹ -

**[ترجمه]

بیان

فی بعض النسخ خیر بالخاء أی خیر بین البقاء و اللقاء

ص: ۲۴۶

۱- ۱. فی المصدر: نهی الحسن عن المثله.

۲- ۲.«: تخوضون فی دماء المسلمین خوضا اه.

۳- ۳.«: لا یقتلن.

۴- ۴. کشف الغمّه: ۱۳۰.

۵- ۵. فی المصدر: فی تلک.

۶- ۶. أصول الکافی(الجزء الأول من الطبعه الحدیثه): ۲۵۹.

فاختـار اللقـاء و فی بعضـها بالحاء المهمله أی أنسـی ذلک الوقت و فی بعضـها بالحاء المهمله و النون (۱) أی کـان موقتا معلوما متیقنا عنده فکان لا ینفعه الفرار و فی بعض الاحتمالات اللام لام العاقبه فی قوله لتمضی.

**[ترجمه]در برخی نسـخه‌ها «خیّر» است یعنی بین مانـدن و دیـدار مخیر شـد و او دیدار را برگزید. در بعضـی نسـخه‌ها «حیّر» آمده یعنی در آن زمان از یاد او برده شد. در برخی نسـخه‌ها «حیّن» آمده یعنی نزد ایشان مشخص و معلوم و یقینی بود و گریز فایده‌ای نداشت. در برخی احتمالات، لام در «لتمضی» لام عاقبه است.

**[ترجمه]

«۴۸»

کا، [الکافی] الْعِدَّهُ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ الْوَلِیدِ الْجُعْفِیِّ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: لَمَّا أُصِیبَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام نَعَی الْحَسَنُ إِلَی الْحُسَیْنِ علیهما السلام وَ هُوَ بِالْمَدَائِنِ- فَلَمَّا قَرَأَ الْکِتَابَ قَالَ یَا لَهَا مِنْ مُصِیبَهٍ مَا أَعْظَمَهَا مَعَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ مَنْ أُصِیبَ مِنْکُمْ بِمُصِیبَهٍ فَلْیَذْکُرْ مُصَابَهُ بِی (۲) فَإِنَّهُ لَنْ یُصَابَ بِمُصِیبَهٍ أَعْظَمَ مِنْهَا وَ صَدَقَ صلی الله علیه و آله(۳).

**[ترجمه]کافی: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید، حسن علیه السلام خبر شهادت ایشان را به حسین علیه السلام که در مداین بود فرستاد. هنگامی که آن حضرت نامه را خواند فرمود: چه مصیبت بزرگی! با وجود اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس از شما مصیبتی دید پس مصیبت های مرا به یاد آورد که هرگز به مصیبتی بزرگ تر از آن دچار نخواهد شد و رسول خدا راست گفت. - . فروع کافی (جزء سوم از چاپ جدید): ۲۲۰ و ۲۲۱ -

**[ترجمه]

«۴۹»

کا، [الکافی] الْعِدَّهُ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنِ السِّنْدِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام قَالَ: صَلَّی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام الْفَجْرَ ثُمَّ لَمْ یَزَلْ فِی مَوْضِعِهِ حَتَّی صَارَتِ الشَّمْسُ عَلَی قِیدِ(۴) رُمْحٍ وَ أَقْبَلَ عَلَی النَّاسِ بِوَجْهِهِ فَقَالَ وَ اللَّهِ لَقَدْ أَدْرَکْتُ أَقْوَاماً یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیَاماً یُخَالِفُونَ بَیْنَ جِبَاهِهِمْ وَ رُکَبِهِمْ کَأَنَّ زَفِیرَ النَّارِ فِی آذَانِهِمْ إِذَا ذُکِرَ اللَّهُ عِنْدَهُمْ مَادُوا کَمَا یَمِیدُ الشَّجَرُ کَأَنَّمَا الْقَوْمُ مَا بَاتُوا غَافِلِینَ قَالَ ثُمَّ قَامَ فَمَا رُئِیَ ضَاحِکاً حَتَّی قُبِضَ علیه السلام(۵).

**[ترجمه]کافی:امام سجاد علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام نماز صبح را خوانـد و همچنان در مکان خود بود تا اینکه خورشید به انـدازه یک نیزه شـد و رو به مردم کرد و فرمود: به خـدا سوگند من جماعتی را دیدم که شب را با سـجده و نمـاز برای پروردگارشـان سپری می کننـد و پیشـانی و زانوانشـان را پی‌درپی بر زمین می‌نهنـد، گویی صـدای آتش جهنم در گـوش هایشـان است؛ هنگـامی که ذکر خداونـد پیش آن هـا می رود خم می شونـد آنچنـان که درخت خم می شـود گـویی جماعتی هسـتند که شبی را به غفلت نگذرانـده انـد. آنگاه برخاست و هیچگاه خنـدان دیـده نشد تا اینکه دعوت حق را لبیک

گفت. - . اصول كافى (جزء دوم از چاپ جديد) ۲۳۶۰ -

**[ترجمه]

«۵۰»

ما، [الأمالی] للشيخ الطوسی جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَلَوِیِّ عَنِ ابْنِ نَهِيكٍ عَنِ ابْنِ جَبَلَةَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ شُعَيْبٍ الْهَمْدَانِیِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَمَّا احْتُضِرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام جَمَعَ بَنِيهِ حَسَناً وَ حُسَيْناً وَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ وَ الْأَصَاغِرَ مِنْ وُلْدِهِ فَوَصَّاهُمْ وَ كَانَ فِی آخِرِ وَصِيَّتِهِ يَا بَنِیَّ عَاشِرُوا النَّاسَ عِشْرَةً إِنْ غِبْتُمْ حَنُّوا إِلَيْكُمْ وَ إِنْ فُقِدْتُمْ بَكَوْا عَلَيْكُمْ يَا بَنِیَّ إِنَّ الْقُلُوبَ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ

ص: ۲۴۷

۱- ۱. يعنى عوض الراء اى« حين»(ب).

۲- ۲. فى(ك): مصائبى.

۳- ۳. فروع الكافى(الجزء الثالث من الطبعه الحديثه): ۲۲۰ و ۲۲۱.

۴- ۴. فى(ك): قدر.

۵- ۵. أصول الكافى(الجزء الثانى من الطبعه الحديثه): ۲۳۶.

تَتَلَاحَظُ بِالْمَوَدَّهِ وَ تَتَنَاجَى بِهَا وَ كَذَلِكَ هِيَ فِي الْبُغْضِ فَإِذَا أَحْبَبْتُمُ الرَّجُلَ مِنْ غَيْرِ خَيْرٍ سَبَقَ مِنْهُ إِلَيْكُمْ فَارْجُوهُ وَ إِذَا أَبْغَضْتُمُ الرَّجُلَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ سَبَقَ مِنْهُ إِلَيْكُمْ فَاحْذَرُوهُ (۱).

**[ترجمه]امالی طوسی: هنگامی که امیرالمؤمنین به حال احتضار افتاد فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام و پسر حنیفه و فرزندان کوچک خود را جمع کرد و به آن ها وصیت نمود، در پایان وصیت آن حضرت است که: ای فرزندانم با مردم به گونه ای معاشرت و رفتار کنید که اگر در جمعشان نبودید از شما به خوبی یاد کنند و اگر از دنیا رفتید بر شما بگریند. ای فرزندانم به راستی دل ها سربازان به صف شده هستند که با دوستی انس می گیرند در دشمنی و کینه نیز همین گونه است، پس اگر کسی را بدون این که به شما خوبی کرده باشد دوست داشتید به او امیدوار باشید و اگر کسی را بدون اینکه به شما بدی کرده باشد دشمن داشتید از آن اجتناب کنید. - . امالی شیخ طوسی: ۲۷ -

**[ترجمه]

«۵۱»

کا، [الکافی] أَبُو عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام بِوَصِيَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام (۲) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ- أَوْصَى أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْهُدى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَ إِنَّ صَلاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيايَ وَ مَماتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ لا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ إِنِّي أُوصِيكَ يَا حَسَنُ- وَ جَمِيعَ أَهْلِ بَيْتِي وَ وُلْدِي وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللَّهِ رَبِّكُمْ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ صَلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّهِ الصَّلَاهِ وَ الصِّيَامِ وَ إِنَّ الْمُبِيرَهَ الْحَالِقَهَ لِلدِّينِ فَسَادُ ذَاتِ الْبَيْنِ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ انْظُرُوا ذَوِي أَرْحَامِكُمْ فَصِلُوهُمْ يُهَوِّنِ اللَّهُ عَلَيْكُمُ الْحِسَابَ.

اللَّهَ اللَّهَ فِي الْأَيْتَامِ فَلَا تُغَيِّرُوا(۳)أَفْوَاهَهُمْ وَ لَا تضيعوا [يَضِيعُوا] بِحَضْرَتِكُمْ فَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ مَنْ عَالَ يَتِيماً حَتَّى يَسْتَغْنِيَ أَوْجَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِذَلِكَ الْجَنَّهَ كَمَا أَوْجَبَ اللَّهُ لِآكِلِ مَالِ الْيَتِيمِ النَّارَ

۱- ۱. أمالي ابن الشيخ: ۲۷.

۲- ۲. الوصيه المذكوره في المتن هي الوصيه الثانيه له عليه السلام كما في المصدر و لم يذكر الأولى لانه ذكرها في باب صدقاته و مواليه عليه السلام تحت الرقم ۴ و كذا في باب سخائه عليه السلام ج ۴۱ ص ۳۹ و ۴۰.

۳- ۳. في المصدر: فلا تغبوا افواههم و لا يضيعوا.

اللَّهَ اللَّهَ فِی الْقُرْآنِ فَلَا یَسْبِقْکُمْ إِلَی الْعَمَلِ بِهِ أَحَدٌ غَیْرُکُمْ اللَّهَ اللَّهَ فِی جِیرَانِکُمْ فَإِنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله أَوْصَی بِهِمْ وَ مَا زَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یُوصِی بِهِمْ حَتَّی ظَنَنَّا أَنَّهُ سَیُوَرِّثُهُمْ اللَّهَ اللَّهَ فِی بَیْتِ رَبِّکُمْ فَلَا یَخْلُو مِنْکُمْ مَا بَقِیتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تُرِکَ لَمْ تُنَاظَرُوا وَ أَدْنَی مَا یَرْجِعُ بِهِ مَنْ أَمَّهُ أَنْ یُغْفَرَ لَهُ مَا سَلَفَ اللَّهَ اللَّهَ فِی الصَّلَاهِ فَإِنَّهَا خَیْرُ الْعَمَلِ وَ إِنَّهَا عَمُودُ دِینِکُمْ اللَّهَ اللَّهَ فِی الزَّکَاهِ فَإِنَّهَا تُطْفِئُ غَضَبَ رَبِّکُمْ اللَّهَ اللَّهَ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّ صِیَامَهُ جُنَّهٌ مِنَ النَّارِ اللَّهَ اللَّهَ فِی الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاکِینِ فَشَارِکُوهُمْ فِی مَعَایِشِکُمْ اللَّهَ اللَّهَ فِی الْجِهَادِ بِأَمْوَالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ وَ أَلْسِنَتِکُمْ فَإِنَّمَا یُجَاهِدُ رَجُلَانِ إِمَامٌ هُدًی أَوْ مُطِیعٌ لَهُ مُقْتَدٍ بِهُدَاهُ اللَّهَ اللَّهَ فِی ذُرِّیَّهِ نَبِیِّکُمْ فَلَا یُظْلَمُنَّ بِحَضْرَتِکُمْ وَ بَیْنَ ظَهْرَانَیْکُمْ وَ أَنْتُمْ تَقْدِرُونَ عَلَی الدَّفْعِ عَنْهُمْ اللَّهَ اللَّهَ فِی أَصْحَابِ نَبِیِّکُمُ الَّذِینَ لَمْ یُحْدِثُوا حَدَثاً وَ لَمْ یُؤْوُوا مُحْدِثاً فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَوْصَی بِهِمْ وَ لَعَنَ الْمُحْدِثَ مِنْهُمْ وَ مِنْ غَیْرِهِمْ وَ الْمُؤْوِیَ لِلْمُحْدِثِ اللَّهَ اللَّهَ فِی النِّسَاءِ وَ فِیمَا مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ فَإِنَّ آخِرَ مَا تَکَلَّمَ بِهِ نَبِیُّکُمْ صلی الله علیه و آله أَنْ قَالَ أُوصِیکُمْ بِالضَّعِیفَیْنِ النِّسَاءِ وَ مَا مَلَکَتْ أَیْمَانُکُمْ الصَّلَاهَ الصَّلَاهَ الصَّلَاهَ لَا تَخَافُوا فِی اللَّهِ لَوْمَهَ لَائِمٍ یَکْفِیکُمُ (۱)

اللَّهُ مَنْ آذَاکُمْ وَ مَنْ بَغَی عَلَیْکُمْ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً کَمَا أَمَرَکُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا تَتْرُکُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ فَیُوَلِّیَ اللَّهُ أَمْرَکُمْ شِرَارَکُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا یُسْتَجَابُ لَکُمْ عَلَیْهِمْ وَ عَلَیْکُمْ یَا بَنِیَّ بِالتَّوَاصُلِ وَ التَّبَاذُلِ وَ التَّبَارِّ وَ إِیَّاکُمْ وَ التَّقَاطُعَ وَ التَّدَابُرَ وَ التَّفَرُّقَ وَ تعاوَنُوا(۲) عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ

۱- ۱. فی المصدر: یکفکم.

۲- ۲.«:» تعانوا» فی الموضعین.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ حَفِظَكَمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ وَ حَفِظَ فِيكَمْ نَبِيَّكَمْ أَسْتَوْدِعُكَمُ اللَّهَ وَ أَقْرَأُ عَلَيْكَمُ السَّلَامَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ (۱) ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَتَّى قُبِضَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ رَحْمَتُهُ فِي ثَلَاثِ لَيَالٍ مِنَ الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ سَنَةَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَ كَانَ ضُرِبَ لَيْلَةَ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ (۲).

**[ترجمه]کافی: عبدالرحمن بن حجاج گفت: موسی بن جعفر علیه السلام وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام را به من فرستاد که در آن آمده بود:

به نام خداوند بخشنده و بخشایشگر، این همان است که علی بن ابی طالب وصیت می کند، علی شهادت می دهد به معبودی جز خدای یگانه نیست یگانه است و شریکی ندارد، و اقرار می کند که محمد بنده و پیغمبر خداست، که خدا او را با هدایت و دین حق فرستاد تا دین خود را بر ادیان دیگر غالب گرداند هر چند کافران کراهت داشته باشند همانا نماز، عبادت، حیات و ممات من از خدا و برای خداست، شریکی برای او نیست من به این دستور امر شده ام و از مسلمین - تسلیم‌شدگان خداوند - هستم. ای پسرم حسن! تو و همه فرزندان و اهل بیتم و هر کس را که این نامه به او برسد سفارش می کنم که هرگز تقوای الهی را از یاد نبرید، کوشش کنید تا دم مرگ بر دین خدا باقی بمانید، همه با هم به ریسمان خدا چنگ بزنید و بر اساس ایمان به خدا متحد باشید و از هم جدا نشوید همانا من از پیغمبر خدا شنیدم که می فرمود: اصلاح میان مردم از نماز و روزه دائم افضل است و چیزی که دین را محو و نابود می کند فساد و اختلاف است و لاحول و لا قوه الّا بالله، ارحام و خویشاوندان را از یاد نبرید، صله رحم کنید که صله رحم حساب انسان را نزد خدا آسان می کند.

خدا را خدا را! درباره یتیمان، نکند آنان گاهی سیر و گاهی گرسنه بمانند و در محضر شما حقوقشان ضایع نشود من از رسول خدا صلی الله علیه واله شنیدم که می فرمود: «هر کس سرپرستی یتیمی بر عهده گیرد تا او بی نیاز شود خداوند به خاطر عملش بهشت را بر او واجب می گرداند همچنان که خداوند برای کسی که مال یتیم را بخورد، آتش دوزخ را واجب می گرداند».

خدا را خدا را درباره قرآن، مبادا دیگران در عمل کردن به دستوراتش از شما پیشی گیرند.

خدا را خدا را درباره همسایگان، که وصیت پیامبر شماست، همواره به خوش رفتاری با همسایگان سفارش می کرد تا آنجا که گمان بردیم برای آنان ارثی معین خواهد کرد.

خدا را خدا را درباره خانه خدا، تا هستید آن را خالی مگذارید زیرا اگر کعبه خلوت شود مهلت داده نمی شوید و کمترین چیزی که از زیارت کعبه نصیب کسی می شود که آن را قصد کرده آن است که خداوند گناهان گذشته او را می آمرزد.

خدا را خدا را درباره نماز، چرا که بهترین اعمال و ستون دین شماست.

خدا را خدا را درباره زکات، چرا که آن آتش خشم الهی را خاموش می کند.

خدا را خدا را درباره ماه رمضان که روزه آن ماه سپری است برای آتش جهنم.

خدا را خدا را درباره فقرا و تهیدستان، آن ها را در معیشت‌های خود شریک کنید.

خدا را خدا را درباره جهاد با اموال و جان ها و زبان های خویش، فقط دو کس جهاد می کنند: امام هدایت یا کسی که مطیع او و پیرو هدایتش است.

خدا را خدا را درباره خاندان پیامبرتان مبادا در حضور شما مورد ستم قرار گیرند در حالی که شما می توانید بدی را از آنها دور کنید.

خدا را خدا را درباره صحابه و یاران پیغمبرتان کسانی که بدعتی نگذاشتند و از بدعت‌گذاری حمایت نکردند. رسول خدا صلی الله علیه واله نسبت به آن ها سفارش کرد و بدعت گذار از میان آنان و غیر آنان و حمایت کننده از بدعت‌گذار را لعن کرد.

خدا را خدا را درباره زنان و بردگان، آخرین وصیتی که پیامبر صلی الله علیه و آله کرد این بود: «شما را به دو ضعیف وصیت می کنم: زنان و بردگان » .

نماز نماز نماز، درباره خدا از ملامت ملامتگر نترسید، خداوند شما را نسبت به کسی که شما را آزار می دهد و بر شما ستم می کند کافی است. با مردم به نیکی سخن بگویید همان گونه که خداوند عزوجل سفارش کرده است، امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که بدهای شما را بر شما مسلط می گرداند، آنگاه هر چه خدا را بخوانید جواب ندهد. بر شما باد به پیوستن با یکدیگر و بخشش همدیگر، مبادا از هم روی گردانید و پیوند دوستی را از بین ببرید، در نیکوکاری و پرهیزکاری همکاری کنید و سراغ گناه و دشمنی نروید، و از خدا بترسید که خداوند به شدّت مجازات می کند خداوند اهل بیت را حفظ کند و سنت های پیامبرتان را حفظ گرداند، شما را به خدا سپرده و بر شما درود می فرستم و رحمه الله و برکاته.

سپس حضرت پیوسته می گفت: «لاـ اله الاـ الله» تا این که در شب بیست و سوم ماه رمضان در شب جمعه سال ۴۰ هجری دعوت خق را لبیک گفت. ایشان در سحرگاه شب بیست و یکم ماه رمضان ضربت خورده بود. - . فروع کافی (جزء هفتم از چاپ جدید): ۵۱ و ۵۲. این سند در صفحه ۴۹ ذکر شده است. -

**[ترجمه]

«۵۲»

یه، [من لا یحضر الفقیه] رُوِیَ عَنْ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیِّ قَالَ: شَهِدْتُ وَصِیَّهَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام حِینَ أَوْصَی إِلَی ابْنِهِ الْحَسَنِ علیه السلام وَ أَشْهَدَ عَلَی وَصِیَّتِهِ الْحُسَیْنَ علیه السلام وَ مُحَمَّداً وَ جَمِیعَ وُلْدِهِ وَ جَمِیعَ رُؤَسَاءَ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ شِیعَتِهِ علیه السلام ثُمَّ دَفَعَ إِلَیْهِ الْکِتَابَ وَ السِّلَاحَ ثُمَّ قَالَ علیه السلام یَا بُنَیَّ أَمَرَنِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ أُوصِیَ إِلَیْکَ وَ أَنْ أَدْفَعَ إِلَیْکَ کُتُبِی وَ سِلَاحِی کَمَا أَوْصَی إِلَیَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ دَفَعَ إِلَیَّ کُتُبَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ أَمَرَنِی أَنْ آمُرَکَ إِذَا حَضَرَکَ الْمَوْتُ أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَی أَخِیکَ الْحُسَیْنِ علیه السلام ثُمَّ أَقْبَلَ (۳) عَلَی ابْنِهِ الْحُسَیْنِ علیه السلام فَقَالَ وَ أَمَرَکَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ تَدْفَعَهُ إِلَی ابْنِکَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی (۴) عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام فَقَالَ وَ أَمَرَکَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ تَدْفَعَ وَصِیَّتَکَ إِلَی ابْنِکَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ- فَأَقْرِئْهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مِنِّی السَّلَامَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی ابْنِهِ

الْحَسَنِ علیه السلام فَقَالَ یَا بُنَیَّ أَنْتَ وَلِیُّ الْأَمْرِ بَعْدِی وَ وَلِیُّ الدَّمِ فَإِنْ عَفَوْتَ فَلَکَ وَ إِنْ قَتَلْتَ فَضَرْبَهً مَکَانَ ضَرْبَهٍ وَ لَا تَأْثَمْ ثُمَّ قَالَ اکْتُبْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ هَذَا مَا أَوْصَی بِهِ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام ثُمَّ سَاقَ الْحَدِیثَ إِلَی آخِرِ مَا رَوَاهُ الْکُلَیْنِیُّ (۵).

۱- ۱. فی المصدر: و رحمه اللّه و برکاته.

۲- ۲. فروع الکافی(الجزء السابع من الطبعه الحدیثه): ۵۱ و ۵۲. و السند مذکور فی صفحه ۴۹.

۳- ۳. فی المصدر: قال ثمّ اقبل.

۴- ۴.«: قال ثمّ اقبل علی ابنه اه.

۵- ۵. من لا یحضره الفقیه: ۵۲۳ و ۵۲۴.

**[ترجمه]من لایحضره الفقیه: سلیم بن قیس هلالی گفت: من شاهد وصیت علی بن ابی طالب علیه السلام بودم هنگامی که به پسرش حسن علیه السلام وصیت کرد و حسین علیه السلام و محمد و تمامی فرزندان آن حضرت و رهبران تمامی اهل بیت و شیعه اش نیز شاهد آن بودند، آن گاه نامه و سلاح را به او داد و فرمود: پسرکم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من امر کرد که به تو وصیت کنم و نامه ها و سلاحم را به تو بدهم همان گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من وصیت کرد و نامه ها و سلاحش را به من داد. آن بزرگوار به من فرمود: اگر وفات تو فرا رسید آن را به برادرت حسین علیه السلام بدهی، آن گاه به پسرش حسین علیه السلام رو کرد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو امر کرد که آن را به فرزندت علی بن حسین بدهی، آن گاه به علی بن حسین علیه السلام رو کرد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو امر کرده که وصیتت را به پسرت محمد بن علی بدهی پس تو سلام رسول خدا و مرا به او برسان. پس به پسرش حسن علیه السلام رو کرد و فرمود: فرزندم تو ولی امر و ولی دم من هستی پس اگر خواستی او را ببخش ولی اگر او را کشتی فقط یک ضربه به او بزن و دچار لغزش مشو. سپس فرمود: بنویس: به نام خداوند بخشنده بخشایشگر، این همان است که علی بن ابی طالب به آن سفارش نمود سپس روایت را تا آخر آنچه کلینی بیان کرده بود گفت. -. من لا یحضره الفقیه: ۵۲۳ و ۵۲۴ -

**[ترجمه]

ایضاح

قال الفیروزآبادی الحالقه الخصله التی من شأنها أن تحلق أی تهلک و تستأصل الدین کما یستأصل الموسی الشعر(۱).

و قال ابن أبی الحدید بعد إیراد تلک الوصیه فی شرح نهج البلاغه قوله فلا تغیروا أفواههم یحتمل تفسیرین أحدهما لا تجیعوهم فإن الجائع فمه تتغیر نکهته (۲) و الثانی لا تحوجوهم إلی تکرار الطلب و السؤال فإن السائل ینضب ریقه و تنشف لهواته و تتغیر ریح فمه انتهی (۳).

قوله علیه السلام لم تناظروا أی لم تمهلوا بل ینزل علیکم العذاب من غیر مهله و قال الجزری فی حدیث المدینه من أحدث فیها حدثا أو آوی محدثا الحدث الأمر الحادث المنکر الذی لیس بمعتاد و لا معروف فی السنه و المحدث یروی بکسر الدال و فتحها علی الفاعل و المفعول فمعنی الکسر من نصر جانیا و آواه و أجاره من خصمه و حال بینه و بین أن یقتص منه و بالفتح هو الأمر المبتدع نفسه و یکون معنی الإیواء فیه الرضی به و الصبر علیه فإنه إذا رضی بالبدعه و أقر فاعلها علیها و لم ینکرها فقد آواها انتهی (۴).

قوله علیه السلام و حفظ فیکم نبیکم أی جعل الناس بحیث یرعون فیکم حرمته صلی الله علیه و آله أو حفظ سننه و أطواره صلی الله علیه و آله فیکم أو یحفظکم لانتسابکم إلیه صلی الله علیه و آله و الأول أظهر.

**[ترجمه]فیروزآبادی گفت: حالقه: خصلتی که می‌تواند هلاک کند و دین را ریشه‌کن کند، همان‌طور که تیغ سلمانی مو را از ریشه می‌کند. ابن ابی الحدید بعد از نقل این وصیت در شرح نهج البلاغه گفت: گفته وی: فلاتغیروا اقوالهم: دو تفسیر را محتمل است: انها را گرسنه نگذارید زیرا بوی دهان گرسنه تغییر می‌کند. دوم این که آنان را نیازمند تکرار درخواستشان

نکنیـد، زیرا آب دهـان سـئوال کننـده و لوزه‌هایش خشک می‌شود و بوی دهانش تغییر می‌کنـد. پایان نقل قول. - . شـرح نهج البلاغه ۲: ۶۹[۲] -

گفته آن حضـرت: لم‌تنـاظروا: مهلت داده نشـده‌ایـد، بلکه عـذاب بـدون مهلت بر شـما وارد می‌شود. جزری گفت: در حـدیث مدینه آمده: «من احدث فیکم حدثا او آوی محدثا» حدث امر منکری است در سـنت معروف و مرسوم نیست. محدث با کسره و فتحه دال بنـابر اسم فاعل یا مفعول؛ با کسـره یعنی کسـی که جنایتکاری را پناه و امان دهـد و مانع از قصاص او شود. با فتحه یعنی خودِ بـدعت و معنـای پناه دادن به آن یعنی رضایت به آن و صبر بر آن، زیرا اگر به بـدعت راضـی باشـد و کننـده آن را تأیید کند و با او مخالفت نکند به او پناه داده است. پایان نقل قول. - . النهایه ۱ :۲۰۷ [۳] -

گفته آن حضـرت: «و حفظ فیکم نبیکم»: مردم را طوری قرار داده که حرمت او را در میان شـما نگه داشـته یا سـنت‌هاو اعمال ایشان را در میان شما حفظ کرده یا شما را به خاطر منسوب بودن به او حفظ می‌کند که اولی ظاهرتر است .

**[ترجمه]

«۵۳»

کا، [الکافی] عَلِيٌّ بْنُ مُحَمَّدٍ رَفَعَهُ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: لَمَّا غُسِّلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام نُودُوا مِنْ جَانِبِ الْبَيْتِ إِنْ أَخَذْتُمْ مُقَدَّمَ السَّرِيرِ كُفِيتُمْ مُؤَخَّرَهُ وَ إِنْ أَخَذْتُمْ

ص: ۲۵۱

۱- ۱. هذا المعنی غیر مذکور فی القاموس و ذکره فی النهایه ۱: ۲۵۱.

۲- ۲. فی المصدر: یخلف فمه و یتغیر نکهته.

۳- ۳. شرح النهج ۲: ۶۹.

۴- ۴. النهایه ۱: ۲۰۷ و فیه: و اقر فاعلها و لم ینکر علیه فقد آواه.

مُؤَخَّرَهُ كُفِيتُمْ مُقَدَّمَهُ (۱).

**[ترجمه]کافی: امام باقر علیه السلام فرمود: هنگامی که امیرالمؤمنین غسل داده می شد از جانب بیت ندا برآمد: اگر جلوی تابوت را گرفتید عقب آن را رها سازید و اگر عقب آن را گرفتید جلوی آن را رها سازید. - . اصول کافی (جزء اول از چاپ جدید) ۱:۴۵۷ -

**[ترجمه]

«۵۴»

نبه، [تنبیه الخاطر] مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقُضْبَانِيُ (۲)

عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَلْحٍ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ شَرِيكٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الْيَشْكُرِيِّ عَنْ قُدَامَةَ الْأَوْدِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّلَعِيِّ وَ كَانَ (۳) لَهُ صُحْبَةٌ قَالَ: لَمَّا كَثُرَ الِاخْتِلَافُ بَيْنَ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قُتِلَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ تَخَوَّفْتُ عَلَى نَفْسِيَ الْفِتْنَةَ فَاعْتَزَمْتُ عَلَى اعْتِزَالِ النَّاسِ فَتَنَحَّيْتُ إِلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ فَأَقَمْتُ فِيهِ حِيناً لَا أَدْرِي مَا فِيهِ النَّاسُ (۴) فَخَرَجْتُ مِنْ بَيْتِي لِبَعْضِ حَوَائِجِي وَ قَدْ هَدَأَ اللَّيْلُ وَ نَامَ النَّاسُ فَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ يُنَاجِي رَبَّهُ وَ يَتَضَرَّعُ إِلَيْهِ بِصَوْتٍ أَشَجَ (۵) وَ قَلْبٍ حَزِينٍ فَأَنِسْتُ (۶) إِلَيْهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَرَانِي فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ يَا حَسَنَ الصُّحْبَةِ يَا خَلِيفَةَ النَّبِيِّينَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ الْبَدِيءُ الْبَدِيعُ الَّذِي لَيْسَ مِثْلَكَ (۷) شَيْ ءٌ وَ الدَّائِمُ غَيْرُ الْغَافِلِ وَ الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ أَنْتَ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ أَنْتَ خَلِيفَةُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ نَاصِرُ مُحَمَّدٍ وَ مُفَضِّلُ مُحَمَّدٍ أَسْأَلُكَ (۸) أَنْ تَنْصُرَ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَ خَلِيفَةَ مُحَمَّدٍ وَ الْقَائِمَ بِالْقِسْطِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ اعْطِفْ عَلَيْهِ بِنَصْرٍ أَوْ تَوَفَّهُ بِرَحْمَةٍ

۱- ۱. أصول الكافی(الجزء الأول من الطبعه الحدیثه) ۱: ۴۵۷.

۲- ۲. فی المصدر و(ت): القصبانی.

۳- ۳. فی المصدر: و كانت.

۴- ۴. فی المصدر بعد ذلك: معتزلا لاهل الهجر و الارجاف اه.

۵- ۵. كذا فی(ك): و فی غیره من النسخ« شج». و الصحیح كما فی المصدر: شجا. ای حزین.

۶- ۶. كذا فی(ك): و فی غیره من النسخ« فأنصت». و فی المصدر: فنضت إلیه و أصغیت إلیه.

۷- ۷. فی هامش(ك): كمثله خ ل.

۸- ۸. فی المصدر: أنت الذی أسألك اه.

قَالَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ جَلَسَ بِقَدْرِ التَّشَهُّدِ(۱) ثُمَّ إِنَّهُ سَلَّمَ فِيمَا أَحْسَبُ تِلْقَاءَ وَجْهِهِ ثُمَّ مَضَى فَمَشَى عَلَى الْمَاءِ فَنَادَيْتُهُ مِنْ خَلْفِهِ كَلِّمْنِي يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَلَمْ يَلْتَفِتْ وَ قَالَ الْهَادِي خَلْفَكَ فَاسْأَلْهُ عَنْ أَمْرِ دِينِكَ قَالَ قُلْتُ مَنْ هُوَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ قَالَ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله مِنْ بَعْدِهِ فَخَرَجْتُ مُتَوَجِّهاً إِلَى الْكُوفَهِ فَأَمْسَيْتُ دُونَهَا فَبِتُّ قَرِيباً مِنَ الْحِيرَهِ فَلَمَّا جُنَّ لِيَ (۲) اللَّيْلُ إِذْ أَنَا بِرَجُلٍ قَدْ أَقْبَلَ حَتَّى اسْتَتَرَ بِرَابِيَهٍ(۳) ثُمَّ صَفَّ قَدَمَيْهِ فَأَطَالَ الْمُنَاجَاهَ فَكَانَ فِيمَا قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي سِرْتُ فِيهِمْ بِمَا أَمَرَنِي رَسُولُكَ وَ صَفِيُّكَ فَظَلَمُونِي وَ قَتَلْتُ الْمُنَافِقِينَ كَمَا أَمَرْتَنِي فَجَهِلُونِي وَ قَدْ مَلِلْتُهُمْ وَ مَلُّونِي وَ أَبْغَضْتُهُمْ وَ أَبْغَضُونِي وَ لَمْ تَبْقَ خَلَّهٌ أَنْتَظِرُهَا إِلَّا الْمُرَادِيَّ اللَّهُمَّ فَعَجِّلْ لَهُ الشَّقَاءَ(۴) وَ تَغَمَّدْنِي بِالسَّعَادَهِ اللَّهُمَّ قَدْ وَعَدَنِي نَبِيُّكَ أَنْ تَتَوَفَّانِي إِلَيْكَ إِذَا سَأَلْتُكَ اللَّهُمَّ وَ قَدْ رَغِبْتُ إِلَيْكَ فِي ذَلِكَ ثُمَّ مَضَى فَتَبِعْتُهُ (۵) فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ فَإِذَا هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ فَلَمْ أَلْبَثْ إِذْ نَادَى الْمُنَادِي بِالصَّلَاهِ فَخَرَجَ وَ تَبِعْتُهُ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَعَمَّهُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ بِالسَّيْفِ (۶).

**[ترجمه]تنبیه الخواطر: اسماعیل بن عبدالله صلعی که همنشینی ای داشت گفت: هنگامی که اختلاف بین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله زیاد شد و عثمان بن عفّان کشته شد من بر خودم از فتنه ترسیده و مانند مردم گوشه گیری اختیار کردم پس به ساحل دریا رفته و مدتی در آنجا ماندم و نمی‌دانستم مردم در چه شرایطی هستند. وقتی که شب آرام گشت و مردم خوابیدند من برای برخی از نیازهایم از خانه بیرون رفتم ناگهان مردی را در ساحل دریا دیدم که با پروردگارش مناجات می کند و با صدای حزین و دل غمناک به درگاه پروردگارش تضرع می کند، من به صدای او گوش کردم در حالی که مرا نمی دید و شنیدم که می گفت: ای بهترین هم نشین، ای جانشین کننده پیامبران، ای مهربان ترین مهربانان، ای خالق جهان که مانند تو چیزی نیست، ای حاضر همیشگی و هوشیار، ای زنده‌ای که نمی میرد، تو هر روز مشغول کاری هستی، تو خلیفه - جانشین کننده - محمد صلی الله علیه و آله در روی زمین و یاور و برتری دهنده او هستی، از تو می خواهم که وصی و خلیفه محمد و برپا دارنده عدالت بعد از محمد را یاری رسانی. با پیروز کردن او بر او مهربانی کن یا او را به رحمت بمیران.

آنگاه سرش را بلند کرد و به قدر تشهد نشست و سپس به آن کسی که روبرویش بود سلام داد آنگاه رفت و روی آب راه رفت. من از پشت او را صدا زدم و گفتم: خداوند تو را رحمت کند با من سخن بگو. او به من نگاه نکرد و گفت: هدایت‌گر پشت سرت است هر چه درباره دینت می خواهی از او بپرس. گفتم: خداوند تو را رحمت کند او کیست؟ گفت: جانشین محمد صلی الله علیه و آله بعد از او. من به طرف کوفه رفتم و در آنجا وارد شب شدم و در نزدیکی حیره شب را گذراندم. هنگامی که شب کاملاً تاریک گشت مردی را دیدم که در تپه‌ای استتار کرده است. آنگاه پاهایش را صاف کرده و مناجات را طولانی ساخت. او می گفت: پروردگارا آن گونه که رسول و برگزیده تو به من دستور داده بود بین آن ها رفتم ولی به من ظلم کردند، آن گونه که دستور دادی منافقان را کشتم ولی آن ها نادانی کرده و حق مرا ضایع ساختند. من آن ها را آزردم و آن ها نیز مرا آزردند و با آن ها دشمنی کردم و آنان نیز چنین کردند، اکنون جز ابن ملجم مرادی، دوستی نمانده که انتظارش را بکشم، پروردگارا بدبختی و شقاوت را بر او تعجیل گردان و مرا غرق در سعادت بگردان. پروردگارا پیامبرت به من وعده داد که اگر بخواهم تو مرا به سویت می بری، پروردگارا من می خواهم که به سوی تو بازگردم، آنگاه رفت. من او را دنبال کرده و او وارد منزلش شد ناگهان دیدم که او علی بن ابی طالب علیه السلام است، طولی نکشید که منادی ندای نماز سر برآورد. او از منزل خارج شد، من او را دنبال کردم تا وارد مسجد گشت، آنگاه ابن ملجم لعنه الله او را با شمشیر زد. - . تنبیه الخواطر و نزهه النواظر۲: ۲و۳ -

**[ترجمه]

«۵۵»

نبه، [تنبیه الخاطر]: لَمَّا احْتُضِرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام جَمَعَ بَنِيهِ حَسَناً وَ حُسَيْناً وَ مُحَمَّدَ ابْنَ الْحَنَفِيَّهِ وَ الْأَصَاغِرَ مِنْ وُلْدِهِ فَوَصَّاهُمْ (۷)

وَ كَانَ فِي آخِرِ وَصِيَّتِهِ يَا بَنِيَّ عَاشِرُوا النَّاسَ عِشْرَهً إِنْ غِبْتُمْ حَنُّوا إِلَيْكُمْ وَ إِنْ فُقِدْتُمْ بَكَوْا عَلَيْكُمْ يَا بَنِيَّ إِنَّ الْقُلُوبَ جُنْدٌ(۸) مُجَنَّدَهٌ تَتَلَاحَظُ بِالْمَوَدَّهِ وَ تَتَنَاجَى بِهَا وَ كَذَلِكَ هِيَ فِي الْبُغْضِ فَإِذَا أَحْسَسْتُمْ مِنْ

ص: ۲۵۳

۱- ۱. فی المصدر: و قعد مقدار التشهد.

۲- ۲. کذا فی(ک). و فی غیره من النسخ« جننی». و فی المصدر: اجننی.

۳- ۳. الرابیه: ما ارتفع من الأرض.

۴- ۴. فی المصدر: الشقاوه.

۵- ۵.«: فقفوته.

۶- ۶. تنبیه الخواطر و نزهه النواظر ۲: ۲ و ۳.

۷- ۷. فی المصدر: فوصی لهم.

۸- ۸.«: جنود.

أَحَدٍ فِی قَلْبِکَمْ شَیْئاً فَاحْذَرُوهُ (۱).

**[ترجمه]تنبیه الخواطر: هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به حال احتضار درآمد پسرانش حسن و حسین علیهما السلام و محمد بن حنیفه و فرزندان کوچکش را جمع کرده و به آن ها وصیت کرد، در پایان وصیت او این گونه آمده است: فرزندانم با مردم به گونه ای معاشرت و رفتار کنید که اگر نبودید از شما به خوبی یاد کنند و اگر از دنیا رفتید بر شما گریه کنند، فرزندانم دل ها لشکریان به صف شده‌ای هستند که با دوستی انس و الفت می گیرند، در بغض و دشمنی نیز همین گونه است، پس اگر از کسی در دلتان چیزی احساس کردید از او بر حذر باشید. - . تنبیه الخواطر و نزهه النواظر۲: ۵۷ -

**[ترجمه]

«۵۶»

د، [العدد القویه] قَالَ الْوَاقِدِیُّ: آخِرُ کَلِمَهٍ قَالَهَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یَا بُنَیَّ إِذَا مِتُّ فَأَلْحِقُوا بِی ابْنَ مُلْجَم لَعَنَهُ اللَّهُ أُخَاصِمْهُ عِنْدَ رَبِّ الْعَالَمِینَ ثُمَّ قَرَأَ فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ خَیْراً یَرَهُ وَ مَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّهٍ شَرًّا یَرَهُ (۲) وَ لَمَّا تُوُفِّیَ علیه السلام غَسَّلَهُ ابْنَاهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَ قِیلَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنَفِیَّهِ وَ قِیلَ إِنَّهُ لَمْ یُغَسَّلْ لِأَنَّهُ سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ قِیلَ کُفِّنَ فِی ثَلَاثَهِ أَثْوَابٍ بِیضٍ لَیْسَ فِیهَا قَمِیصٌ وَ لَا عِمَامَهٌ وَ کَانَ عِنْدَهُ مِنْ بَقَایَا حَنُوطِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَحَنَّطُوهُ بِهَا وَ صَلَّی عَلَیْهِ وَلَدُهُ الْحَسَنُ علیه السلام وَ کَبَّرَ عَلَیْهِ خَمْساً وَ قِیلَ سِتّاً وَ قِیلَ سَبْعاً(۳).

**[ترجمه]العدد القویه: آخرین سخنی که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود این بود: پسرم اگر از دنیا رفتم، ابن ملجم لعنه الله را به من ملحق کنید تا در نزد پروردگار جهانیان با او مخاصمه - دادخواهی - کنم. آن گاه این آیه از قرآن را خواند:«فمن یعمل مثقال ذره خیراً یره و من یعمل مثقال ذره شرّ یره» {پس هر که هم وزن ذره ای نیکی کند نتیجه آن را خواهد دید، و هر که هم وزن ذره ای بدی کند نتیجه آن را خواهد دید} - زلزال/ ۷و۸ - . هنگامی که حضرت علیه السلام وفات یافت دو پسرش حسن و حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر او را غسل دادند. گفته شده: محمد بن حنیفه غسل داد و هم چنین گفته شده که او غسل داده نشد چون سرور شهیدان است و گفته شده: آن حضرت در سه جامه سفید که در آن پیراهن و عمامه ای نبود کفن شد و از بقایای حنوط رسول خدا صلی الله علیه و آله به ایشان زدند و فرزندش حسن علیه السلام بر ایشان نماز خواند و پنج مرتبه بر او تکبیر گفت و گفته شده است شش مرتبه؛ هم چنین گفته شده هفت مرتبه. - نسخه خطی است. -

**[ترجمه]

«۵۷»

نهج، [نهج البلاغه]: مِنْ کَلَام لَهُ علیه السلام قُبَیْلَ مَوْتِهِ عَلَی سَبِیلِ الْوَصِیَّهِ وَصِیَّتِی لَکُمْ أَنْ لَا تُشْرِکُوا بِاللَّهِ شَیْئاً وَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله فَلَا تُضَیِّعُوا سُنَّتَهُ أَقِیمُوا هَذَیْنِ الْعَمُودَیْنِ وَ خَلَاکُمْ ذَمٌّ أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُکُمْ وَ الْیَوْمَ عِبْرَهٌ لَکُمْ وَ غَداً مُفَارِقُکُمْ إِنْ أَبْقَ فَأَنَا وَلِیُّ دَمِی وَ إِنْ أَفْنَ فَالْفَنَاءُ مِیعَادِی وَ إِنْ أَعْفُ فَالْعَفْوُ لِی قُرْبَهٌ وَ هُوَ لَکُمْ حَسَنَهٌ فَاعْفُوا أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَ اللَّهِ مَا فَجَأَنِی

مِنَ الْمَوْتِ وَارِدٌ كَرِهْتُهُ وَ لَا طَالِعٌ أَنْكَرْتُهُ وَ مَا كُنْتُ إِلَّا كَقَارِبٍ وَرَدَ وَ طَالِبٍ وَجَدَ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرارِ.

و قد مضى بعض هذا الكلام فيما تقدم من الخطب إلا أن فيه هاهنا زياده أوجبت تكراره.

وَ مِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ عليه السلام بِمَا يُعْمَلُ فِي أَمْوَالِهِ كَتَبَهَا بَعْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنْ صِفِّينَ: هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ- فِي مَالِهِ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ لِيُولِجَنِي بِهِ الْجَنَّهَ وَ يُعْطِيَنِي الْأَمَنَهَ مِنْهَا وَ إِنَّهُ يَقُومُ بِذَلِكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يُنْفِقُ مِنْهُ فِي الْمَعْرُوفِ فَإِنْ حَدَثَ بِحَسَنٍ حَدَثٌ وَ حُسَيْنٌ حَيٌ

ص: ۲۵۴

۱- ۱. تنبیه الخواطر و نزهه النواظر ۲: ۷۵. و فيه فإذا احببتم الرجل من غير خير سبق منه اليكم فارجوه فإذا ابغضتم الرجل من غير سوء سبق منه اليكم فاحذروه.

۲- ۲. سوره الزلزال: ۷ و ۸.

۳- ۳. مخطوط.

قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ وَ أَصْدَرَ مَصْدَرَهُ وَ إِنَّ لِابْنَيْ فَاطِمَهَ مِنْ صَدَقَهِ عَلِيٍّ مِثْلَ الَّذِی لِبَنِی عَلِیٍّ وَ إِنِّی إِنَّمَا جَعَلْتُ الْقِیَامَ بِذَلِکَ إِلَی ابْنَیْ فَاطِمَهَ(۱) ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَ قُرْبَهً إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ تَکْرِیماً لِحُرْمَتِهِ وَ تَشْرِیفاً لِوُصْلَتِهِ وَ یَشْتَرِطُ عَلَی الَّذِی یَجْعَلُهُ إِلَیْهِ أَنْ یَتْرُکَ الْمَالَ عَلَی أُصُولِهِ وَ یُنْفِقَ مِنْ ثَمَرِهِ حَیْثُ أُمِرَ بِهِ وَ هُدِیَ لَهُ وَ أَنْ لَا یَبِیعَ مِنْ أَوْلَادِ نَخِیلِ هَذِهِ الْقُرَی وَدِیَّهً حَتَّی تُشْکِلَ أَرْضُهَا غِرَاساً وَ مَنْ کَانَ مِنْ إِمَائِیَ اللَّاتِی أَطُوفُ عَلَیْهِنَّ لَهَا وَلَدٌ أَوْ هِیَ حَامِلٌ فَتُمْسِکُ عَلَی وَلَدِهَا وَ هِیَ حَظُّهُ فَإِنْ مَاتَ وَلَدُهَا وَ هِیَ حَیَّهٌ فَهِیَ عَتِیقَهٌ قَدْ أَفْرَجَ عَنْهَا الرِّقُّ وَ حَرَّرَهَا(۲) الْعِتْقُ.

قوله علیه السلام فی هذه الوصیه و أن لا یبیع من نخلها ودیه الودیه الفسیله و جمعها ودی.

و قوله علیه السلام حتی تشکل أرضها غراسا هو من أفصح الکلام و المراد به أن الأرض یکثر فیها غرائس النخل حتی یراها الناظر علی غیر تلک الصفه التی عرفها بها فیشکل علیه أمرها و یحسبها غیرها(۳).

**[ترجمه]نهج البلاغه: وصیت آن حضرت علیه السلام کمی قبل از وفاتش:

وصیت من نسبت به خدا، آنکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید و نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله این است که سنت و شریعت او را ضایع نکنید، این دو ستون محکم را بر پادارید، شما سرزنشی نخواهید داشت، من دیروز رهبر شما بودم و امروز مایه پند و عبرت شما هستم اگر زنده بمانم من ولی دم خود هستم و اگر بمیرم، نیستی میعادگاه من است و اگر ببخشم آن برای من نزدیکی به خدا و برای شما نیکی است، پس ببخشید آیا دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟ به خدا سوگند! مرگ ناگهان به من روی نیاورده که از آن خشنود نباشم، و نشانه های آن را زشت بدانم، بلکه من چونان جوینده آب در شب که ناگهان آن را بیابد، یا کسی که گمشده خود را پیدا کند، از مرگ خرسندم؛ و آن چه نزد خداوند است برای نیکان بهتر است.

این کلام امام در قسمت خطبه ها گذشت، اما به دلیل اضافاتی که داشت، تکرار آن واجب گشت.

همچنین پس از بازگشت از جنگ صفین این وصیت نامه را کتابت فرمود که در اموالش چه طور رفتار شود:

این دستوری است که بنده خدا علی بن ابی طالب علیه السلام، امیر مؤمنین، نسبت به اموال شخصی خود، برای خشنودی خدا داده است، تا خداوند با آن به بهشتش درآورد و آسوده اش گرداند. همانا سرپرستی این اموال بر عهده فرزندم حسن بن علی است، آن گونه که رواست از آن مصرف نماید و از آن انفاق کند، اگر برای حسن حادثه ای رخ داد و حسین زنده بود، سرپرستی آن را، پس از برادرش بر عهده گیرد و کار او را تداوم بخشد. دو پسر فاطمه از این اموال به همان مقدار سهم دارند که دیگر پسران علی خواهند داشت. من سرپرستی اموالم را به پسران فاطمه واگذاردم تا خشنودی خدا و نزدیک شدن به رسول خدا صلی الله علیه و آله و بزرگداشت حرمت او و احترام پیوند خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله را فراهم آورم، و با کسی که این اموال در دست اوست شرط می کنم که اصل مال را حفظ کرده تنها از میوه و درآمدش بخورند و انفاق کنند و هرگز نهال های درخت خرما را نفروشند، تا همه این سرزمین یک پارچه به گونه ای زیر درختان خرما قرار گیرد که راه رفتن در آن دشوار باشد، و زنان غیر عقدی من که با آن ها بودم و صاحب فرزند یا حامله می باشند پس از تولد فرزند، فرزند

خود را برگیرد که بهره او باشد و اگر فرزندش بمیرد، مادر آزاد است و کنیز بودن از او برداشته شده و آزادی خویش را باز یابد.

گفته آن حضرت: «و ان لا ـ یبیع من ارضها ودیه» ودیّه به معنی نهال خرما و جمع آن ودی است. و جمله امام «حتی تشکل ارضها غراساً » از فصیح ترین سخنان است، یعنی زمین پردرخت شود به طوری که بیننده به غیر از شکلی که می‌شناخته آن را ببیند و امر بر او مشکل شود و فکر کند جای دیگری است. - . نهج البلاغه (عبده ط مصر) ۲: ۲۱ و ۲۳ -

**[ترجمه]

بیان

قال الجزری فی حدیث علی علیه السلام خلاکم ذم ما لم تشردوا یقال افعل ذلک و خلاک ذم أی أعذرت و سقط عنک الذم (۴).

قال ابن أبی الحدید لقائل أن یقول إذا أوصاهم بالتوحید و اتباع سنه النبی صلی الله علیه و آله فقد دخل فیهما جمیع ما یجب أن یفعل ففی أی شی ء یقول و خلاکم ذم و الجواب أن کثیرا من الصحابه و التابعین کانوا قد کلفوا أنفسهم أمورا شاقه جدا فمنهم من کان یقوم اللیل کله و منهم من کان یصوم الدهر کله و منهم تارک النکاح و منهم تارک المطاعم و الملابس و کانوا یتفاخرون بذلک و یتنافسون فأراد علیه السلام أن المهم الأعظم القیام بالتوحید و السنن المؤکده المعلومه من دین محمد

۱- ۱. فی المصدر: لبنی فاطمه.

۲- ۲. فی(ک): و حضرها.

۳- ۳. نهج البلاغه(عبده ط مصر) ۲: ۲۱- ۲۳.

۴- ۴. النهایه ۱: ۳۱۹.

صلی الله علیه و آله و لا علیکم بالإخلال بما عدا ذلک (۱).

و قال الخلیل القارب طالب الماء لیلا قوله علیه السلام بالمعروف أی من غیر إسراف و تقتیر قوله فی المعروف أی فی وجوه البر و الضمیر فی قوله مصدره إما راجع إلی الأمر أو إلی الحسن علیه السلام قوله علیه السلام أن یترک المال علی أصوله کنایه عن عدم إخراجه ببیع أو هبه أو غیرهما من وجوه الإملاک و الودیه النخله الصغیره.

**[ترجمه]جزری در باره این فرموده حضرت «وخلاکم ذم ما لم تشردوه» گفت: گفته می‌شود: این کار را بکن و نکوهش از تو برکنار است یعنی عذرت پذیرفته است و نکوهش از تو ساقط است.

ابن الحدید گفت: ممکن است کسی بگوید اگر علی علیه السلام فرزندان خود را به توحید و پیروی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش کرد پس حسن و حسین علیهما السلام باید همه آنچه که واجب است انجام می دادند پس امام به چه دلیل فرمود «پس سرزنشی برای شما نیست». جواب این است که بسیاری از صحابه و تابعین خود را ملزم به امور خیلی سخت کرده بودند، برخی از آن ها تمام شب را نماز می گذاردند، برخی دیگر همه ایام سال را روزه می گرفت و برخی ازدواج نمی کرد و برخی نیز از غذا خوردن و لباس پوشیدن خودداری می کرد و به آن افتخار می کردند و با یکدیگر رقابت می نمودند. منظور امام علیه السلام این بود که مسئله مهم، پایبندی به توحید و سنت های تأکید شده و آشکار دین محمد صلی الله علیه و آله است و در غیر آن برای شما سرزنش و ملامتی نیست. - . شرح نهج البلاغه، ۳: ۶۴۷ و ۶۴۸ -

و خلیل گفت: القارب یعنی طالب آب در شب منظور از «بالمعروف» یعنی بدون إسراف و تفریط منظور از« فی المعروف» یعنی در وجوه خیر و ضمیر در کلمه «مصدره» یا راجع به الأمر یا به إلی الحسن است منظور از «أن یترک المال علی أصوله» کنایه از عدم إخراج نخل کوچک با فروش و بخشش و غیره از وجوه مالک کردن و امانت نهادن است

**[ترجمه]

«۵۸»

نهج، [نهج البلاغه]: مِنْ وَصِیَّتِهِ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ علیهما السلام لَمَّا ضَرَبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ أَخْزَاهُ.

أُوصِیکُمَا بِتَقْوَی اللَّهِ وَ أَنْ لَا تَبْغِیَا الدُّنْیَا وَ إِنْ بَغَتْکُمَا وَ لَا تَأْسَفَا عَلَی شَیْ ءٍ مِنْهَا زُوِیَ عَنْکُمَا وَ قُولَا بِالْحَقِّ وَ اعْمَلَا لِلْآخِرَهِ(۲)

وَ کُونَا لِلظَّالِمِ خَصْماً وَ لِلْمَظْلُومِ عَوْناً أُوصِیکُمَا وَ جَمِیعَ وُلْدِی وَ أَهْلِی وَ مَنْ بَلَغَهُ کِتَابِی بِتَقْوَی اللَّهِ وَ نَظْمِ أَمْرِکُمْ وَ صَلَاحِ ذَاتِ بَیْنِکُمْ فَإِنِّی سَمِعْتُ جَدَّکُمَا صلی الله علیه و آله یَقُولُ صَلَاحُ ذَاتِ الْبَیْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّهِ الصَّلَاهِ وَ الصِّیَامِ اللَّهَ اللَّهَ فِی الْأَیْتَامِ فَلَا تُغِبُّوا أَفْوَاهَهُمْ وَ لَا یَضِیعُوا بِحَضْرَتِکُمْ وَ اللَّهَ اللَّهَ فِی جِیرَانِکُمْ فَإِنَّهُ وَصِیَّهُ نَبِیِّکُمْ مَا زَالَ یُوصِی بِهِمْ حَتَّی ظَنَنَّا أَنَّهُ سَیُوَرِّثُهُمْ وَ اللَّهَ اللَّهَ فِی الْقُرْآنِ لَا یَسْبِقُکُمْ بِالْعَمَلِ بِهِ غَیْرُکُمْ وَ اللَّهَ اللَّهَ فِی الصَّلَاهِ فَإِنَّهَا عَمُودُ دِینِکُمْ وَ اللَّهَ اللَّهَ فِی بَیْتِ رَبِّکُمْ لَا تُخْلُوهُ مَا بَقِیتُمْ فَإِنَّهُ إِنْ تُرِکَ لَمْ تُنَاظَرُوا وَ اللَّهَ اللَّهَ فِی الْجِهَادِ بِأَمْوَالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ وَ أَلْسِنَتِکُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ عَلَیْکُمْ بِالتَّوَاصُلِ وَ التَّبَاذُلِ وَ إِیَّاکُمْ وَ التَّدَابُرَ وَ التَّقَاطُعَ لَا تَتْرُکُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیَ عَنِ الْمُنْکَرِ فَیُوَلَّی عَلَیْکُمْ أَشْرَارُکُمْ ثُمَّ تَدْعُونَ فَلَا یُسْتَجَابُ لَکُمْ ثُمَّ قَالَ یَا بَنِی عَبْدِ

الْمُطَّلِبِ لَا أَلْفِيَنَّكَمْ تَخُوضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ خَوْضاً تَقُولُونَ قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَلَا لَا يُقْتَلَنَ (۳)

بِی إِلَّا قَاتِلِی انْظُرُوا إِذَا أَنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هَذِهِ

ص: ۲۵۶

۱- ۵. شرح النهج ۳: ۶۴۷ و ۶۴۸. و قد نقله ملخصا.

۲- ۱. فی المصدر: للاجر.

۳- ۲. فی المصدر: لا تقتلن.

فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ وَ لَا يُمَثَّلْ بِالرَّجُلِ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ إِیَّاکُمْ وَ الْمُثْلَةَ وَ لَوْ بِالْکَلْبِ الْعَقُورِ(۱).

**[ترجمه]نهج البلاغه: وصیت امام علیه السلام به

حسن و حسین علیهما السلام پس از ضربت ابن ملجم که خداوند او را لعنت کند و رسوایش گرداند:

شما را به ترس از خدا سفارش می کنم به دنیا پرستی روی نیاورید گرچه به سراغ شما آید، و بر آنچه از دنیا از دست می دهید اندوهناک مباشید، حق را بگویید و برای پاداش الهی عمل کنید و دشمن ستمگر و یاور ستمدیده باشید، شما و تمام فرزندان و خاندانم و کسانی را که این وصیت به آن ها می رسد به ترس از خدا و نظم در امور زندگی و ایجاد صلح و آشتی در میانتان سفارش می کنم، زیرا من از جدّ شما پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: « اصلاح کردن بین مردم، از همه نماز و روزه ها برتر است»، خدا را خدا را، درباره یتیمان، نکند آنان گاهی سیر و گاه گرسنه بمانند و در حضور شما حقوقشان ضایع گردد، خدا را خدا را درباره همسایگان، حقوقشان را رعایت کنید که وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله شماست همواره به خوش رفتاری با همسایگان سفارش می کرد تا آنجا که گمان بردیم برای آنان ارثی معیّن خواهد کرد، خدا را خدا را درباره قرآن مبادا دیگران در عمل کردن به دستوراتش از شما پیشی گیرند، خدا را خدا را درباره نماز چرا که ستون دین شماست، خدا را خدا را درباره خانه خدا تا هستید آن را خالی مگذارید، زیرا اگر کعبه خلوت شود مهلت داده نمی شوید، خدا را خدا را درباره جهاد با اموال و جان ها و زبان های خویش در راه خدا، بر شما باد به پیوستن با یکدیگر و بخشش همدیگر، مبادا از هم روی گردانید، و پیوند دوستی را از بین ببرید، امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که بدهای شما بر شما مسلط می گردند، آنگاه هر چه خدا را بخوانید جواب ندهد.

پس فرمود: ای پسران عبدالمطلب مبادا پس از من دست به خون مسلمین فرو برید و دست به کشتار بزنید و بگویید: امیر مؤمنان کشته شد، بدانید جز قاتل من کسی دیگر نباید کشته شود، بنگرید اگر من از ضربت او از دنیا رفتم، او را تنها یک ضربت بزنید و او را مثله نکنید (دست و پا و دیگر اعضای او را نبرید) من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:«بپرهیزید از بریدن اعضای مرده، هر چند سگ دیوانه باشد» - . نهج البلاغه ۲: ۷۸ - ۸۰ - .

**[ترجمه]

بیان

بغاه طلبه و زواه عنه قبضه و صرفه قوله علیه السلام الله الله أی اتقوا الله و اذکروا الله قوله علیه السلام فلا تغبوا أفواههم أی لا تجیعوهم بأن تطعموهم یوما و تترکوهم یوما و روی فلا تغیروا أفواههم و المعنی واحد فإن الجائع یتغیر فمه قوله علیه السلام فإنه وصیه نبیکم الحمل للمبالغه أی أوصاکم فیهم و ألفاه وجده.

و قال الجزری یقال مثلت بالحیوان إذا قطعت أطرافه و شوهت به و مثلت بالقتیل إذا جدعت أنفه و أذنه و مذاکیره أو شیئا من أطرافه فأما مثل بالتشدید للمبالغه(۲).

**[ترجمه]«بغاه» یعنی او را خواست و «زواه عنه» او را گرفت و منع کرد. گفته آن حضرت: «الله الله» یعنی تقوا پیشه کنید و به یاد خدا باشید. گفته آن حضرت: «فلاتغبوا افواهھم» آنان را گرسنه نگه ندارید که یک روز غذا بدهید و روز دیگر ترک کنید. و روایت شده «فلا تغیروا افواهھم» که همان معناست، زیرا دهان گرسنه تغییر می‌کند. گفته آن حضرت: «فانه وصیه نبیکم» حمل برای مبالغه است یعنی شما را در باره ایشان وصیت می‌کنم. «الفاه» یعنی او را یافت.

جزری گفت: گفته می‌شود«مثلت بالحیوان» وقتی که دست و پای آن را قطع کنم و او را ناقص سازم. «مثلت بالقتیل» بریدن بینی و گوش و نشانه ذکوریت یا چیزی از دست و پایش. اما مثّل با تشدید برای مبالغه است. - . النهایه ۴: ۷۷[۲] -

**[ترجمه]

تذنیب

سئل الشیخ المفید قدس الله روحه فی المسائل العکبریه الإمام عندنا مجمع علی أنه یعلم ما یکون فما بال أمیر المؤمنین علیه السلام خرج إلی المسجد و هو یعلم أنه مقتول و قد عرف قاتله و الوقت و الزمان و ما بال الحسین بن علی علیهما السلام سار إلی الکوفه و قد علم أنهم یخذلونه و لا ینصرونه و أنه مقتول فی سفرته تیک و لم لما حصروا و عرف أن الماء قد منع منه و أنه إن حفر أذرعا قریبه نبع الماء و لم یحفر و أعان علی نفسه حتی تلف عطشا و الحسن علیه السلام وادع معاویه و هادنه و هو یعلم أنه ینکث و لا یفی شیعه أبیه علیه السلام فأجاب الشیخ رحمه الله عنها بقوله:

و أما الجواب عن قوله إن الإمام یعلم ما یکون فإجماعنا أن الأمر علی خلاف ما قال و ما أجمعت الشیعه علی هذا القول و إنما إجماعهم ثابت علی أن الإمام یعلم الحکم فی کل ما یکون دون أن یکون عالما بأعیان ما یحدث و یکون علی التفصیل و التمییز و هذا یسقط الأصل الذی بنی علیه الأسوله بأجمعها و لسنا

ص: ۲۵۷

۱- ۱. نهج البلاغه ۲: ۷۸- ۸۰.

۲- ۲. النهایه ۴: ۷۷.

نمنع أن یعلم الإمـام أعیان ما یحـدث و یکون (۱) بإعلام الله تعـالی له ذلـک فأما القول بأنه یعلم کل ما یکون فلسـنا نطلقه و لا نصوب قائله لدعواه فیه من غیر حجه و لا بیان و القول بأن أمیر المؤمنین علیه السـلام کان یعلم قاتله و الوقت الذی کان یقتل فیه فقـد جاء الخبر متظاهرا أنه کان یعلم فی الجمله أنه مقتول و جاء أیضا بأنه یعلم قاتله علی التفصـیل فأما علمه بوقت قتله فلم یأت علیه أثر علی التحصـیل و لو جاء به أثر لم یلزم فیه ما یظنه المعترضون إذ کان لا یمتنع أن یتعبده الله تعالی بالصبر علی الشهاده و الاستسـلام للقتـل لیبلغه بـذلک علو الـدرجات مـا لاـ یبلغه إلاـ به و لعلمه بـأنه یطیعه فی ذلک طاعه لو کلفها سواه لم یردها و لا یکون بذلک أمیر المؤمنین علیه السلام ملقیا بیده إلی التهلکه و لا معینا علی نفسه معونه تستقبح فی العقول.

و أما علم الحسـین علیه السـلام بأن أهل الکوفه خاذلوه فلسنا نقطع علی ذلک إذ لا حجه علیه من عقل و لا سمع و لو کان عالما بـذلک لکـان الجواب عنه مـا قـدمناه فی الجواب عن علم أمیر المؤمنین علیه السـلام بوقت قتله و معرفه قـاتله کمـا ذکرناه و أما دعواه علینـا أنا نقول إن الحسـین علیه السـلام کان عالما بموضع الماء قادرا علیه فلسـنا نقول ذلک و لا جاء به خبر علی أن طلب المـاء و الاجتهـاد فیه یقضـی بخلاـف ذلـک و لو ثبت أنه کـان عالمـا بموضع الماء لم یمتنع فی العقول أن یکون متعبـدا بترک السعی فی طلب الماء من حیث کان ممنوعا منه حسب ما ذکرناه فی أمیر المؤمنین علیه السلام غیر أن ظاهر الحال بخلاف ذلک علی ما قدمناه.

و الکلام فی علم الحسن علیه السـلام بعاقبه موادعته معاویه بخلاف ما تقـدم و قـد جاء الخبر بعلمه بذلک و کان شاهد الحال له یقضـی به غیر أنه دفع به عن تعجیل قتله و تسـلیم أصـحابه له إلی معاویه و کان فی ذلک لطف فی بقائه إلی حال مضیه و لطف لبقاء کثیر من شیعته و أهله و ولده و دفع فساد فی الدین هو أعظم من الفساد الذی حصل عند هدنته و کان علیه السلام أعلم بما صنع لما ذکرناه و بینا الوجوه فیه

۱- ۱. أی یکون علمه.

انتهی کلامه رفع الله مقامه.

أقول: و سأل السید مهنا بن سنان العلامه الحلی نور الله ضریحه عن مثل ذلک فی أمیر المؤمنین علیه السلام فأجاب بأنه یحتمل أن یکون علیه السلام أخبر بوقوع القتل فی تلک اللیله و لم یعلم فی أی وقت من تلک اللیله أو أی مکان یقتل و إن تکلیفه علیه السلام مغایر لتکلیفنا فجاز أن یکون بذل مهجته الشریفه فی ذات الله تعالی کما یجب علی المجاهد الثبات و إن کان ثباته یفضی إلی القتل.

**[ترجمه]از شیخ مفید رحمه الله علیه درباره مسائل عکبری سؤال شد: ما اتفاق نظر داریم که امام آنچه که اتفاق می افتد را می داند پس چرا امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد رفت با اینکه می دانست کشته می شود هم چنین ایشان قاتل و زمان کشته شدن خود را نیز می دانست؟ و چرا امام حسین علیه السلام به سمت کوفه حرکت کرد با اینکه می دانست که مردم کوفه او را ناکام خواهند کرد و یاری نخواهند نمود و اینکه در این سفرش کشته می شود؟ و به چه دلیل هنگامی که آب را به روی آن حضرت علیه السلام بستند و آن حضرت می دانست که اگر در فاصله نزدیکی چاه حفر کند آب خواهد داشت ولی به ضرر خودش کار کرد و از عطش و تشنگی جان به جان آفرین تسلیم کرد؟ و چرا حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد با این که می دانست او پیمان شکنی کرده و به وعده اش وفا نمی کند و شیعه ی پدرش علیه السلام را به قتل می‌رساند؟ شیخ مفید رحمه الله علیه این گونه پاسخ داد.

و اما پاسخ این گفته :«امام می دانسته که چه اتفاقی خواهد افتاد» ما اتفاق نظر داریم که امر بر خلاف این بوده است و شیعه بر این گفته اتفاق نظر ندارد، بلکه معتقدند این قضیه مشخص است که امام حکم همه اتفاق‌ها را می‌داند بدون اینکه از مصادیق و موضوعات آنچه رخ خواهد داد به تفصیل آگاه باشد، و این امر، اصلی را که سوال ها بر آن بنا شده است را به طور کامل از بین می‌برد، و ما مانع این نیستیم که امام با آگاهی دادن خداوند به ایشان، جزئیات را بداند، اما این سخن را که امام همه اتفاقات را می دانسته مطلق نمی‌کنیم و گوینده به آن را تأیید نمی‌کنیم، چرا که گوینده این گفته بدون دلیل و برهانی این ادعا را کرده است، و این گفته : که امیر المومنین علیه السلام قاتلش را می‌شناخته و از زمانی که در آن به قتل می‌رسیده آگاه بوده است، روایت این مطلب را تأیید می‌کند که آن حضرت به طور کلی می‌دانسته که کشته خواهد شد ، و همچنین آمده است که او قاتل خود را به تفصیل می‌شناخته، اما روایتی در باره علم او به زمان قتل به طور دقیق، نیامده است و حتی اگر روایتی می‌آمد آنچه معترضین گمان می‌برند لازم نمی‌آمد، چرا که ممتنع نیست خداوند متعال حضرت را به صبر بر شهادت و تسلیم بر کشته شدن متعبّد سازد، تا آن حضرت را با این کار به بالاترین درجات که به جز با این تعبد، ممکن نمی‌شد برساند، و چون خدا می‌دانست که آن حضرت در این امر از خداوند به گونه‌ای اطاعت خواهد کرد که اگر به غیر آن حضرت تکلیف می‌شد نمی‌توانست از عهده آن برآید؛ و به این ترتیب امیرالمومنین علیه السلام خود را با دست خود به هلاکت نینداخته و برضرر خود کاری نکرده که از نطرعقل، قبیح باشد.

اما علم امام حسین علیه السلام به اینکه اهل کوفه او را خوار خواهند ساخت، ما نمی‌توانیم به آن یقین کنیم، چرا که دلیلی عقلی و شنیداری – نقلی – برای آن وجود ندارد، و اگر آن حضرت عالم به آن بود جواب این شبهه همانی می‌شد که در جواب به شبهه علم امیر المومنین به زمان کشته شدن و قاتل خود ارائه شد، همانگونه که ذکر کردیم. اما در باره این ادعا علیه

ما که بگوییم: امام حسین علیه السلام جایگاه آب را می‌دانست و می‌توانست آن را به دست آورد؛ ، ما این را نمی‌گوییم، خبری هم در مورد آن نیامده است؛ بعلاوه درخواست آب و تلاش برای به دست آوردن آن، خلاف آن را اقتضا می‌کند، و اگر ثابت شود که آن حضرت به جایگاه آب آگاه بود از نظر عقلی ممتنع نبود که با ترک تلاش در طلب آب، متعبّد بوده باشد چرا که از آن حضرت منع شده بود طبق همان چیزی که درباره امیر المومنین علیه السلام ذکر کردیم، به جز اینکه، چنان که پیش ترگفتیم، ظاهر حال بر خلاف آن است.

و سخن درباره اینکه امام حسن علیه السلام به عاقبت صلح با معاویه آگاه بود بر خلاف چیزی است که گذشت، و خبر در مورد علم آن حضرت به این مطلب آمده است و شاهد حال امام به آن حکم می‌دهد، جز اینکه تعجیل در کشتن ایشان و تسلیم یارانش به معاویه را دفع کرد، و در آن کار مرحمتی بود که اجازه می‌داد به روند خویش ادامه دهد و بسیاری از شیعیان و اهل و فرزندانش باقی بمانند، و بی شک، دفع فساد در دین، بزرگتر از فسادی است که با صلح امام پیش‌آمد، و آن حضرت به آنچه انجام می‌داد آگاه بود به دلایلی که ذکر کردیم و وجوهی که روشن نمودیم. کلام او که خداوند مقام وی را رفیع گرداند تمام شد.

می گویم: سید مهنّا بن سنان از علامه حلّی که خداوند مقبره اش را نورانی گرداند نیز مانند آن را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید و او جواب داد که ممکن است امام علیه السلام از وقوع قتل در آن شب آگاه شده باشد ولی ندانسته چه موقع از شب یا در کدام مکان کشته می شود و اینکه تکلیف امام علیه السلام با تکلیف ما فرق دارد و ممکن است تکلیف آن حضرت، بذل جان شریفش در راه خدای تعالی بوده باشد، همان گونه که استقامت بر رزمنده واجب است هر چند که او منجر به کشته شدن او شود.

**[ترجمه]

تذییل

رَأَیْنَا فِی بَعْضِ الْکُتُبِ الْقَدِیمَهِ رِوَایَهً فِی کَیْفِیَّهِ شَهَادَتِهِ علیه السلام أَوْرَدْنَا مِنْهُ شَیْئاً مِمَّا یُنَاسِبُ کِتَابَنَا هَذَا عَلَی وَجْهِ الِاخْتِصَارِ قَالَ رَوَی أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَکْرِیُّ عَنْ لُوطِ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَشْیَاخِهِ وَ أَسْلَافِهِ قَالُوا: لَمَّا تُوُفِّیَ عُثْمَانُ وَ بَایَعَ النَّاسُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام کَانَ رَجُلٌ یُقَالُ لَهُ حَبِیبُ بْنُ الْمُنْتَجَبِ وَالِیاً عَلَی بَعْضِ أَطْرَافِ الْیَمَنِ مِنْ قِبَلِ عُثْمَانَ فَأَقَرَّهُ عَلِیٌّ علیه السلام عَلَی عَمَلِهِ وَ کَتَبَ إِلَیْهِ کِتَاباً یَقُولُ فِیهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ إِلَی حَبِیبِ بْنِ الْمُنْتَجَبِ سَلَامٌ عَلَیْکَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی أَحْمَدُ اللَّهَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ أُصَلِّی عَلَی مُحَمَّدٍ عَبْدِهِ وَ رَسُولِهِ وَ بَعْدُ فَإِنِّی وَلَّیْتُکَ مَا کُنْتَ عَلَیْهِ لِمَنْ کَانَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْسِکْ (۱) عَلَی عَمَلِکَ وَ إِنِّی أُوصِیکَ بِالْعَدْلِ فِی رَعِیَّتِکَ وَ الْإِحْسَانِ إِلَی أَهْلِ مَمْلَکَتِکَ وَ اعْلَمْ أَنَّ مَنْ وُلِّیَ عَلَی رِقَابِ عَشَرَهٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ وَ لَمْ یَعْدِلْ بَیْنَهُمْ حَشَرَهُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ یَدَاهُ مَغْلُولَتَانِ إِلَی عُنُقِهِ لَا یَفُکُّهَا إِلَّا عَدْلُهُ فِی دَارِ الدُّنْیَا فَإِذَا وَرَدَ عَلَیْکَ کِتَابِی هَذَا فَاقْرَأْهُ عَلَی مَنْ قِبَلَکَ مِنْ أَهْلِ الْیَمَنِ وَ خُذْ لِیَ الْبَیْعَهَ عَلَی مَنْ حَضَرَکَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ فَإِذَا بَایَعَ الْقَوْمُ مِثْلَ بَیْعَهِ الرِّضْوَانِ فَامْکُثْ فِی عَمَلِکَ وَ أَنْفِذْ إِلَیَّ مِنْهُمْ عَشَرَهً یَکُونُونَ مِنْ عُقَلَائِهِمْ وَ فُصَحَائِهِمْ وَ ثِقَاتِهِمْ مِمَّنْ یَکُونُ أَشَدَّهُمْ عَوْناً مِنْ أَهْلِ الْفَهْمِ وَ الشَّجَاعَهِ

۱- ۱. فی(خ) و(م): فامکث.

عَارِفِینَ بِاللَّهِ عَالِمِینَ بِأَدْیَانِهِمْ وَ مَا لَهُمْ وَ مَا عَلَیْهِمْ وَ أَجْوَدَهُمْ رَأْیاً وَ عَلَیْکَ وَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ وَ طَوَی الْکِتَابَ وَ خَتَمَهُ وَ أَرْسَلَهُ مَعَ أَعْرَابِیٍّ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَیْهِ قَبَّلَهُ وَ وَضَعَهُ عَلَی عَیْنَیْهِ وَ رَأْسِهِ فَلَمَّا قَرَأَهُ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ صَلَّی عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ثُمَّ قَالَ أَیُّهَا النَّاسُ اعْلَمُوا أَنَّ عُثْمَانَ قَدْ قَضَی نَحْبَهُ وَ قَدْ بَایَعَ النَّاسُ مِنْ بَعْدِهِ الْعَبْدَ الصَّالِحَ وَ الْإِمَامَ النَّاصِحَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ خَلِیفَتَهُ وَ هُوَ أَحَقُّ بِالْخِلَافَهِ وَ هُوَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ ابْنُ عَمِّهِ وَ کَاشِفُ الْکَرْبِ عَنْ وَجْهِهِ وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ وَ وَصِیُّهُ وَ أَبُو سِبْطَیْهِ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَمَا تَقُولُونَ فِی بَیْعَتِهِ وَ الدُّخُولِ فِی طَاعَتِهِ قَالَ فَضَجَّ النَّاسُ بِالْبُکَاءِ وَ النَّحِیبِ وَ قَالُوا سَمْعاً وَ طَاعَهً وَ حُبّاً وَ کَرَامَهً لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِأَخِی رَسُولِهِ فَأَخَذَ لَهُ الْبَیْعَهَ عَلَیْهِمْ عَامَّهً فَلَمَّا بَایَعُوا قَالَ لَهُمْ أُرِیدُ مِنْکُمْ عَشَرَهً مِنْ رُؤَسَائِکُمْ وَ شُجْعَانِکُمْ أُنْفِذُهُمْ إِلَیْهِ کَمَا أَمَرَنِی بِهِ فَقَالُوا سَمْعاً وَ طَاعَهً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ مِائَهً ثُمَّ مِنَ الْمِائَهِ سَبْعِینَ ثُمَّ مِنَ السَّبْعِینَ ثَلَاثِینَ ثُمَّ مِنَ الثَّلَاثِینَ عَشَرَهً فِیهِمْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمٍ الْمُرَادِیُّ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ خَرَجُوا مِنْ سَاعَتِهِمْ فَلَمَّا أَتَوْهُ علیه السلام سَلَّمُوا عَلَیْهِ وَ هَنَّئُوهُ بِالْخِلَافَهِ فَرَدَّ عَلَیْهِمُ السَّلَامَ وَ رَحَّبَ بِهِمْ فَتَقَدَّمَ ابْنُ مُلْجَمٍ وَ قَامَ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَیْکَ أَیُّهَا الْإِمَامُ الْعَادِلُ وَ الْبَدْرُ التَّمَامُ وَ اللَّیْثُ الْهُمَامُ وَ الْبَطَلُ الضِّرْغَامُ وَ الْفَارِسُ الْقَمْقَامُ وَ مَنْ فَضَّلَهُ اللَّهُ عَلَی سَائِرِ الْأَنَامِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْکَ وَ عَلَی آلِکَ الْکِرَامِ أَشْهَدُ أَنَّکَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صِدْقاً وَ حَقّاً وَ أَنَّکَ وَصِیُّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ الْخَلِیفَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ وَارِثُ عِلْمِهِ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَحَدَ حَقَّکَ وَ مَقَامَکَ أَصْبَحْتَ أَمِیرَهَا وَ عَمِیدَهَا لَقَدِ اشْتَهَرَ بَیْنَ الْبَرِیَّهِ عَدْلُکَ وَ هَطَلَتْ شَآبِیبُ (۱) فَضْلِکَ وَ سَحَائِبُ رَحْمَتِکَ وَ رَأْفَتِکَ عَلَیْهِمْ وَ لَقَدْ أَنْهَضَنَا الْأَمِیرُ إِلَیْکَ فَسُرِرْنَا بِالْقُدُومِ عَلَیْکَ فَبُورِکْتَ بِهَذِهِ الطَّلْعَهِ الْمَرْضِیَّهِ وَ هُنِّئْتَ بِالْخِلَافَهِ فِی الرَّعِیَّهِ.

فَفَتَحَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَیْنَیْهِ فِی وَجْهِهِ وَ نَظَرَ إِلَی الْوَفْدِ فَقَرَّبَهُمْ وَ أَدْنَاهُمْ

۱- ۱. هطل أی نزل متتابعا. و الشآبیب جمع الشؤبوب: الدفعه من المطر و اول ما یظهر من الحسن.

فَلَمَّا جَلَسُوا دَفَعُوا إِلَيْهِ الْكِتَابَ فَفَضَّهُ وَ قَرَأَهُ وَ سُرَّ بِمَا فِيهِ فَأَمَرَ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِحُلَّةٍ يَمَانِيَّةٍ وَ رِدَاءٍ عَدَنِيَّةٍ وَ فَرَسٍ عَرَبِيَّةٍ وَ أَمَرَ أَنْ يُفْتَقَدُوا وَ يُكْرِمُوا فَلَمَّا نَهَضُوا قَامَ ابْنُ مُلْجَمٍ وَ وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ أَنْشَدَ:

أَنْتَ الْمُهَيْمِنُ وَ الْمُهَذَّبُ ذُو النَّدَى***وَ ابْنُ الضَّرَاغِمِ فِي الطِّرَازِ الْأَوَّلِ

اللَّهُ خَصَّكَ يَا وَصِيَّ مُحَمَّدٍ***وَ حَبَاكَ فَضْلًا فِي الْكِتَابِ الْمُنْزَلِ

وَ حَبَاكَ بِالزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ***حُورِيَّةٍ بِنْتِ النَّبِيِّ الْمُرْسَلِ.

ثُمَّ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ارْمِ بِنَا حَيْثُ شِئْتَ لِتَرَى مِنَّا مَا يَسُرُّكَ فَوَ اللَّهِ مَا فِينَا إِلَّا كُلُّ بَطَلٍ أَهْيَسَ وَ حَازِمٍ أَكْيَسَ وَ شُجَاعٍ أَشْوَسَ (۱) وَرِثْنَا ذَلِكَ عَنِ الْآبَاءِ وَ الْأَجْدَادِ وَ كَذَلِكَ نُورِثُهُ صَالِحَ الْأَوْلَادِ قَالَ فَاسْتَحْسَنَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَلَامَهُ مِنْ بَيْنِ الْوَفْدِ فَقَالَ لَهُ مَا اسْمُكَ يَا غُلَامُ قَالَ اسْمِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ قَالَ ابْنُ مَنْ قَالَ ابْنُ مُلْجَمٍ الْمُرَادِيِّ قَالَ لَهُ أَ مُرَادِيٌّ أَنْتَ قَالَ نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عليه السلام إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ قَالَ وَ جَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يُكَرِّرُ النَّظَرَ إِلَيْهِ وَ يَضْرِبُ إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى وَ يَسْتَرْجِعُ ثُمَّ قَالَ وَيْحَكَ أَ مُرَادِيٌّ أَنْتَ قَالَ نَعَمْ فَعِنْدَهَا تَمَثَّلَ عليه السلام يَقُولُ:

أَنَا أَنْصَحُكَ مِنِّي بِالْوِدَادِ***مُكَاشَفَةً وَ أَنْتَ مِنَ الْأَعَادِي

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي***عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ.

قَالَ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَةَ لَمَّا دَخَلَ الْوَفْدُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بَايَعُوهُ وَ بَايَعَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ فَلَمَّا أَدْبَرَ عَنْهُ دَعَاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ثَانِياً فَتَوَثَّقَ مِنْهُ بِالْعُهُودِ وَ الْمَوَاثِيقِ أَنْ لَا يَغْدِرَ وَ لَا يَنْكُثَ فَفَعَلَ ثُمَّ سَارَ عَنْهُ ثُمَّ اسْتَدْعَاهُ ثَالِثاً ثُمَّ تَوَثَّقَ مِنْهُ فَقَالَ ابْنُ مُلْجَمٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا رَأَيْتُكَ فَعَلْتَ هَذَا بِأَحَدٍ غَيْرِي فَقَالَ امْضِ لِشَأْنِكَ فَمَا أَرَاكَ تَفِي بِمَا بَايَعْتَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ كَأَنَّكَ تَكْرَهُ وُفُودِي عَلَيْكَ لَمَّا سَمِعْتَهُ مِنِ اسْمِي وَ إِنِّي وَ اللَّهِ لَأُحِبُّ الْإِقَامَةَ مَعَكَ وَ الْجِهَادَ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ

۱- ۱. الاهيس: الشجاع. الاشوس: الشديد الجرى ء فى القتال.

إِنَّ قَلْبِی مُحِبٌّ لَکَ وَ إِنِّی وَ اللَّهِ أُوَالِی وَلِیَّکَ وَ أُعَادِی عَدُوَّکَ قَالَ فَتَبَسَّمَ علیه السلام وَ قَالَ لَهُ بِاللَّهِ یَا أَخَا مُرَادٍ إِنْ سَأَلْتُکَ عَنْ شَیْ ءٍ تَصْدُقُنِی فِیهِ قَالَ إِی وَ عَیْشِکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ لَهُ هَلْ کَانَ لَکَ دَایَهٌ یَهُودِیَّهٌ فَکَانَتْ إِذَا بَکَیْتَ تَضْرِبُکَ وَ تَلْطِمُ جَبِینَکَ وَ تَقُولُ لَکَ اسْکُتْ فَإِنَّکَ أَشْقَی مِنْ عَاقِرِ نَاقَهِ صَالِحٍ وَ إِنَّکَ سَتَجْنِی فِی کِبَرِکَ جِنَایَهً عَظِیمَهً یَغْضَبُ اللَّهُ بِهَا عَلَیْکَ وَ یَکُونُ مَصِیرُکَ إِلَی النَّارِ فَقَالَ قَدْ کَانَ ذَلِکَ وَ لَکِنَّکَ وَ اللَّهِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ کُلِّ أَحَدٍ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ اللَّهِ مَا کَذَبْتُ وَ لَا کُذِبْتُ وَ لَقَدْ نَطَقْتُ حَقّاً وَ قُلْتُ صِدْقاً وَ أَنْتَ وَ اللَّهِ قَاتِلِی لَا مَحَالَهَ وَ سَتَخْضِبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ وَ أَشَارَ إِلَی لِحْیَتِهِ وَ رَأْسِهِ وَ لَقَدْ قَرُبَ وَقْتُکَ وَ حَانَ زَمَانُکَ فَقَالَ ابْنُ مُلْجَمٍ وَ اللَّهِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّکَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ کُلِّ مَا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ وَ لَکِنْ إِذَا عَرَفْتَ ذَلِکَ مِنِّی فَسَیِّرْنِی إِلَی مَکَانٍ تَکُونُ دِیَارُکَ مِنْ دِیَارِی بَعِیدَهً فَقَالَ علیه السلام کُنْ مَعَ أَصْحَابِکَ حَتَّی آذَنَ لَکُمْ بِالرُّجُوعِ إِلَی بِلَادِکُمْ ثُمَّ أَمَرَهُمْ بِالنُّزُولِ فِی بَنِی تَمِیمٍ فَأَقَامُوا ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ ثُمَّ أَمَرَهُمْ بِالرُّجُوعِ إِلَی الْیَمَنِ فَلَمَّا عَزَمُوا عَلَی الْخُرُوجِ مَرِضَ ابْنُ مُلْجَمٍ مَرَضاً شَدِیداً فَذَهَبُوا وَ تَرَکُوهُ فَلَمَّا بَرَأَ أَتَی أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ کَانَ لَا یُفَارِقُهُ لَیْلًا وَ لَا نَهَاراً وَ یُسَارِعُ فِی قَضَاءِ حَوَائِجِهِ وَ کَانَ علیه السلام یُکْرِمُهُ وَ یَدْعُوهُ إِلَی مَنْزِلِهِ وَ یُقَرِّبُهُ وَ کَانَ مَعَ ذَلِکَ یَقُولُ لَهُ أَنْتَ قَاتِلِی وَ یُکَرِّرُ عَلَیْهِ الشِّعْرَ:

أُرِیدُ حَیَاتَهُ وَ یُرِیدُ قَتْلِی***عَذِیرَکَ مِنْ خَلِیلِکَ مِنْ مُرَادٍ.

فَیَقُولُ لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِذَا عَرَفْتَ ذَلِکَ مِنِّی فَاقْتُلْنِی فَیَقُولُ إِنَّهُ لَا یَحِلُّ ذَلِکَ أَنْ أَقْتُلَ رَجُلًا قَبْلَ أَنْ یَفْعَلَ بِی شَیْئاً وَ فِی خَبَرٍ آخَرَ قَالَ إِذَا قَتَلْتُکَ فَمَنْ یَقْتُلُنِی قَالَ فَسَمِعَتِ الشِّیعَهُ ذَلِکَ فَوَثَبَ مَالِکٌ الْأَشْتَرُ وَ الْحَارِثُ بْنُ الْأَعْوَرِ وَ غَیْرُهُمَا مِنَ الشِّیعَهِ فَجَرَّدُوا سُیُوفَهُمْ وَ قَالُوا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَنْ هَذَا الْکَلْبُ الَّذِی تُخَاطِبُهُ بِمِثْلِ هَذَا الْخِطَابِ مِرَاراً وَ أَنْتَ إِمَامُنَا وَ وَلِیُّنَا وَ ابْنُ عَمِّ نَبِیِّنَا فَمُرْنَا بِقَتْلِهِ فَقَالَ لَهُمُ اغْمِدُوا سُیُوفَکُمْ بَارَکَ اللَّهُ فِیکُمْ وَ لَا تَشُقُّوا عَصَا هَذِهِ الْأُمَّهِ أَ تَرَوْنَ أَنِّی أَقْتُلُ

رَجُلًا لَمْ يَصْنَعْ بِی شَیْئاً؟

فَلَمَّا انْصَرَفَ علیه السلام إِلَی مَنْزِلِهِ اجْتَمَعَتِ الشِّیعَهُ وَ أَخْبَرَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً بِمَا سَمِعُوا وَ قَالُوا إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یُغَلِّسُ إِلَی الْجَامِعِ وَ(۱) قَدْ سَمِعْتُمْ خِطَابَهُ لِهَذَا الْمُرَادِیِّ وَ هُوَ مَا یَقُولُ إِلَّا حَقّاً وَ قَدْ عَلِمْتُمْ عَدْلَهُ وَ إِشْفَاقَهُ عَلَیْنَا وَ نَخَافُ أَنْ یَغْتَالَهُ هَذَا الْمُرَادِیُّ فَتَعَالَوْا نَفْتَرِعْ عَلَی أَنْ تَحُوطَهُ کُلَّ لَیْلَهٍ مِنَّا قَبِیلَهٌ فَوَقَعَتِ الْقُرْعَهُ فِی اللَّیْلَهِ الْأُولَی وَ الثَّانِیَهِ وَ الثَّالِثَهِ عَلَی أَهْلِ الْکِنَاسِ فَتَقَلَّدُوا سُیُوفَهُمْ وَ أَقْبَلُوا فِی لَیْلَتِهِمْ إِلَی الْجَامِعِ فَلَمَّا خَرَجَ علیه السلام رَآهُمْ عَلَی تِلْکَ الْحَالِهِ فَقَالَ مَا شَأْنُکُمْ فَأَخْبَرُوهُ فَدَعَا لَهُمْ وَ تَبَسَّمَ ضَاحِکاً وَ قَالَ جِئْتُمْ تَحْفَظُونِی مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ أَمْ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ قَالُوا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ قَالَ مَا یَکُونُ شَیْ ءٌ فِی السَّمَاءِ إِلَّا هُوَ فِی الْأَرْضِ وَ مَا یَکُونُ شَیْ ءٌ فِی الْأَرْضِ إِلَّا هُوَ فِی السَّمَاءِ ثُمَّ تَلَا قُلْ لَنْ یُصِیبَنا إِلَّا ما کَتَبَ اللَّهُ لَنا(۲) ثُمَّ أَمَرَهُمْ أَنْ یَأْتُوا مَنَازِلَهُمْ وَ لَا یَعُودُوا لِمِثْلِهَا ثُمَّ إِنَّهُ صَعِدَ الْمِأْذَنَهَ وَ کَانَ إِذَا تَنَحْنَحَ یَقُولُ السَّامِعُ مَا أَشْبَهَهُ بِصَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَتَأَهَّبَ النَّاسُ لِصَلَاهِ الْفَجْرِ وَ کَانَ إِذَا أَذَّنَ یَصِلُ صَوْتُهُ إِلَی نَوَاحِی الْکُوفَهِ کُلِّهَا ثُمَّ نَزَلَ فَصَلَّی وَ کَانَتْ هَذِهِ عَادَتَهُ.

قَالَ وَ أَقَامَ ابْنُ مُلْجَم بِالْکُوفَهِ إِلَی أَنْ خَرَجَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِلَی غَزَاهِ النَّهْرَوَانِ فَخَرَجَ ابْنُ مُلْجَم مَعَهُ وَ قَاتَلَ بَیْنَ یَدَیْهِ قِتَالًا شَدِیداً فَلَمَّا رَجَعَ إِلَی الْکُوفَهِ وَ قَدْ فَتَحَ اللَّهُ عَلَی یَدَیْهِ قَالَ ابْنُ مُلْجَم لَعَنَهُ اللَّهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَ تَأْذَنُ لِی أَنْ أَتَقَدَّمَکَ إِلَی الْمِصْرِ لِأُبَشِّرَ أَهْلَهُ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَیْکَ مِنَ النَّصْرِ فَقَالَ لَهُ مَا تَرْجُو بِذَلِکَ قَالَ الثَّوَابَ مِنَ اللَّهِ وَ الشُّکْرَ مِنَ النَّاسِ وَ أَفْرَحُ الْأَوْلِیَاءَ وَ أُکْمِدُ الْأَعْدَاءَ فَقَالَ لَهُ شَأْنَکَ ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِخَلْعَهٍ سَنِیَّهٍ وَ عِمَامَتَیْنِ وَ فَرَسَیْنِ وَ سَیْفَیْنِ وَ رُمْحَیْنِ فَسَارَ ابْنُ مُلْجَم وَ دَخَلَ الْکُوفَهَ وَ جَعَلَ یَخْتَرِقُ أَزِقَّتَهَا وَ شَوَارِعَهَا وَ هُوَ یُبَشِّرُ النَّاسَ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ قَدْ دَخَلَهُ (۳) الْعُجْبُ فِی نَفْسِهِ فَانْتَهَی بِهِ الطَّرِیقُ إِلَی

۱- ۱. الغلس: ظلمه آخر اللیل: أی یذهب إلی الجامع آخر اللیل للعباده و التهجد.

۲- ۲. سوره التوبه: ۵۱.

۳- ۳. فی(م) و(خ): و قد دخل.

مَحلَّهِ بَنِی تَمِیم فَمَرَّ عَلَی دَارٍ تُعْرَفُ بِالْقَبِیلَهِ وَ هِیَ أَعْلَی دَارٍ بِهَا وَ کَانَتْ لِقَطَامِ بِنْتِ سُخَیْنَهَ بْنِ عَوْفِ بْنِ تَیْمِ اللَّاتِ وَ کَانَتْ مَوْصُوفَهً بِالْحُسْنِ وَ الْجَمَالِ وَ الْبَهَاءِ وَ الْکَمَالِ فَلَمَّا سَمِعَتْ کَلَامَهُ بَعَثَتْ إِلَیْهِ وَ سَأَلَتْهُ النُّزُولَ عِنْدَهَا سَاعَهً لِتَسْأَلَهُ عَنْ أَهْلِهَا فَلَمَّا قَرُبَ مِنْ مَنْزِلِهَا وَ أَرَادَ النُّزُولَ عَنْ فَرَسِهِ خَرَجَتْ إِلَیْهِ ثُمَّ کَشَفَتْ لَهُ عَنْ وَجْهِهَا وَ أَظْهَرَتْ لَهُ مَحَاسِنَهَا فَلَمَّا رَآهَا أَعْجَبَتْهُ وَ هَوَاهَا مِنْ وَقْتِهِ فَنَزَلَ عَنْ فَرَسِهِ وَ دَخَلَ إِلَیْهَا وَ جَلَسَ فِی دِهْلِیزِ الدَّارِ وَ قَدْ أَخَذَتْ بِمَجَامِعِ قَلْبِهِ فَبَسَطَتْ لَهُ بِسَاطاً وَ وَضَعَتْ لَهُ مُتَّکَأً وَ أَمَرَتْ خَادِمَهَا أَنْ تَنْزِعَ أَخْفَافَهُ وَ أَمَرَتْ لَهُ بِمَاءٍ فَغَسَلَ وَجْهَهُ وَ یَدَیْهِ وَ قَدَّمَتْ إِلَیْهِ طَعَاماً فَأَکَلَ وَ شَرِبَ وَ أَقْبَلَتْ عَلَیْهِ تُرَوِّحُهُ مِنَ الْحَرِّ فَجَعَلَ لَا یَمَلُّ مِنَ النَّظَرِ إِلَیْهَا وَ هِیَ مَعَ ذَلِکَ مُتَبَسِّمَهٌ فِی وَجْهِهِ سَافِرَهٌ لَهُ عَنْ نِقَابِهَا بَارِزَهٌ لَهُ عَنْ جَمِیعِ مَحَاسِنِهَا مَا ظَهَرَ مِنْهُ وَ مَا بَطَنَ فَقَالَ لَهَا أَیَّتُهَا الْکَرِیمَهُ لَقَدْ فَعَلْتِ الْیَوْمَ بِی مَا وَجَبَ بِهِ بَلْ بِبَعْضِهِ عَلَی مَدْحِکِ وَ شُکْرِکِ دَهْرِی کُلَّهُ فَهَلْ مِنْ حَاجَهٍ أَتَشَرَّفُ بِهَا وَ أَسْعَی فِی قَضَائِهَا قَالَ فَسَأَلَتْهُ عَنِ الْحَرْبِ وَ مَنْ قُتِلَ فِیهِ فَجَعَلَ یُخْبِرُهَا وَ یَقُولُ فُلَانٌ قَتَلَهُ الْحَسَنُ وَ فُلَانٌ قَتَلَهُ الْحُسَیْنُ إِلَی أَنْ بَلَغَ قَوْمَهَا وَ عَشِیرَتَهَا وَ کَانَتْ قَطَامِ لَعَنَهَا اللَّهُ عَلَی رَأْیِ الْخَوَارِجِ وَ قَدْ قَتَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی هَذَا الْحَرْبِ مِنْ قَوْمِهَا جَمَاعَهً کَثِیرَهً مِنْهُمْ أَبُوهَا وَ أَخُوهَا وَ عَمُّهَا فَلَمَّا سَمِعَتْ مِنْهُ ذَلِکَ صَرَخَتْ بَاکِیَهً ثُمَّ لَطَمَتْ خَدَّهَا وَ قَامَتْ مِنْ عِنْدِهِ وَ دَخَلَتِ الْبَیْتَ وَ هِیَ تَنْدُبُهُمْ طَوِیلًا قَالَ فَنَدِمَ ابْنُ مُلْجَمٍ فَلَمَّا خَرَجَتْ إِلَیْهِ قَالَتْ یَعِزُّ عَلَیَّ فِرَاقُهُمْ مَنْ لِی بَعْدَهُمْ أَ فَلَا نَاصِرٌ یَنْصُرُنِی وَ یَأْخُذُ لِی بِثَأْرِی وَ یَکْشِفُ عَنْ عَارِی فَکُنْتُ أَهَبُ لَهُ نَفْسِی وَ أُمَکِّنُهُ مِنْهَا وَ مِنْ مَالِی وَ جَمَالِی فَرَقَّ لَهَا ابْنُ مُلْجَمٍ وَ قَالَ لَهَا غَضِّی صَوْتَکِ وَ ارْفُقِی بِنَفْسِکِ فَإِنَّکِ تُعْطَیْنَ مُرَادَکِ قَالَ فَسَکَتَتْ مِنْ بُکَائِهَا وَ طَمِعَتْ فِی قَوْلِهِ ثُمَّ أَقْبَلَتْ عَلَیْهِ بِکَلَامِهَا وَ هِیَ کَاشِفَهٌ عَنْ صَدْرِهَا وَ مُسْبِلَهٌ شَعْرَهَا فَلَمَّا تَمَکَّنَ هَوَاهَا مِنْ قَلْبِهِ مَالَ إِلَیْهَا بِکُلِّیَّتِهِ ثُمَّ جَذَبَهَا إِلَیْهِ وَ قَالَ لَهَا کَانَ أَبُوکِ صَدِیقاً لِی وَ قَدْ خَطَبْتُکِ مِنْهُ فَأَنْعَمَ لِی بِذَلِکِ فَسَبَقَ إِلَیْهِ الْمَوْتُ فَزَوِّجِینِی نَفْسَکِ لِآخُذَ لَکِ بِثَأْرِکِ قَالَ فَفَرِحَتْ بِکَلَامِهِ وَ قَالَتْ قَدْ خَطَبَنِی الْأَشْرَافُ

مِنْ قَوْمِی وَ سَادَاتُ عَشِیرَتِی فَمَا أَنْعَمْتُ إِلَّا لِمَنْ یَأْخُذُ لِی بِثَأْرِی وَ لَمَّا سَمِعْتُ عَنْکَ أَنَّکَ تُقَاوِمُ الْأَقْرَانَ وَ تَقْتُلُ الشُّجْعَانَ فَأَحْبَبْتُ أَنْ تَکُونَ لِی بَعْلًا وَ أَکُونَ لَکَ أَهْلًا فَقَالَ لَهَا فَأَنَا وَ اللَّهِ کُفْوٌ کَرِیمٌ فَاقْتَرِحِی عَلَیَّ مَا شِئْتِ مِنْ مَالٍ وَ فِعَالٍ فَقَالَتْ لَهُ إِنْ قَدَّمْتَ عَلَیَّ الْعَطِیَّةَ وَ الشَّرْطَ فَهَا أَنَا بَیْنَ یَدَیْکَ فَتَحْکُمُ کَیْفَ شِئْتَ فَقَالَ لَهَا وَ مَا الْعَطِیَّهُ وَ الشَّرْطُ فَقَالَتْ لَهُ أَمَّا الْعَطِیَّهُ فَثَلَاثَهُ آلَافِ دِینَارٍ وَ عَبْدٌ وَ قَیْنَهٌ(۱) فَقَالَ هَذَا أَنَا مَلِیٌّ بِهِ فَمَا الشَّرْطُ الْمَذْکُورُ قَالَتْ نَمْ عَلَی فِرَاشَکَ حَتَّی أَعُودَ إِلَیْکَ.

ثُمَّ إِنَّهَا دَخَلَتْ خِدْرَهَا فَلَبِسَتْ أَفْخَرَ ثِیَابِهَا وَ لَبِسَتْ قَمِیصاً رَقِیقاً یُرَی صَدْرَهَا وَ حُلِیَّهَا وَ زَادَتْ فِی الْحُلِیِّ وَ الطِّیبِ وَ خَرَجَتْ فِی مُعَصْفَرِهَا فَجَعَلَتْ تُبَاشِرُهُ بِمَحَاسِنِهَا لِیَرَی حُسْنَهَا وَ جَمَالَهَا وَ أَرْخَتْ عَشَرَهَ ذَوَائِبَ مِنْ شَعْرِهَا مَنْظُومَهٍ بِالدُّرِّ وَ الْجَوْهَرِ فَلَمَّا وَصَلَتْ إِلَیْهِ أَرْخَتْ لِثَامَهَا عَنْ وَجْهِهَا وَ رَفَعَتْ مُعَصْفَرَهَا وَ کَشَفَتْ عَنْ صَدْرِهَا(۲)

وَ أَعْکَانِهَا وَ قَالَتْ إِنْ قَدَّمْتَ عَلَیَّ الشَّرْطَ الْمَشْرُوطَ ظَفِرْتَ بِهَا جَمِیعِهَا(۳) وَ أَنْتَ مَسْرُورٌ مَغْبُوطٌ قَالَ فَمَدَّ ابْنُ مُلْجَمٍ عَیْنَیْهِ إِلَیْهَا فَحَارَ عَقْلُهُ وَ هَوَی لِحِینِهِ مَغْشِیّاً عَلَیْهِ سَاعَهً فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ یَا مُنْیَهَ النَّفْسِ مَا شَرْطُکِ فَاذْکُرِیهِ لِی فَإِنِّی سَأَفْعَلُهُ وَ لَوْ کَانَ دُونَهُ قَطْعُ الْقِفَارِ وَ خَوْضُ الْبِحَارِ وَ قَطْعُ الرُّءُوسِ وَ اخْتِلَاسُ النُّفُوسِ قَالَتْ لَهُ الْمَلْعُونَهُ شَرْطِی عَلَیْکَ أَنْ تَقْتُلَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام بِضَرْبَهٍ وَاحِدَهٍ بِهَذَا السَّیْفِ فِی مَفْرَقِ رَأْسِهِ یَأْخُذُ مِنْهُ مَا یَأْخُذُ وَ یَبْقَی مَا یَبْقَی فَلَمَّا سَمِعَ ابْنُ مُلْجَمٍ کَلَامَهَا اسْتَرْجَعَ وَ رَجَعَ إِلَی عَقْلِهِ وَ أَغَاظَهُ وَ أَقْلَقَهُ ثُمَّ صَاحَ بِأَعْلَی صَوْتِهِ وَیْحَکِ مَا هَذَا الَّذِی وَاجَهْتِنِی بِهِ بِئْسَ مَا حَدَّثَتْکِ بِهِ نَفْسُکِ مِنَ الْمُحَالِ ثُمَّ طَأْطَأَ رَأْسَهُ یَسِیلُ عَرَقاً وَ هُوَ مُتَفَکِّرٌ(۴) فِی أَمْرِهِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَیْهَا وَ قَالَ لَهَا وَیْلَکِ مَنْ یَقْدِرُ عَلَی قَتْلِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ الْمُجَابِ الدُّعَاءِ الْمَنْصُورِ مِنَ السَّمَاءِ

۱- ۱. القینه: الأمه المغنیه الماشطه.

۲- ۲. الاعکان جمع العکنه: ما انطوی و تثنی من لحم البطن.

۳- ۳. فی(م) و(خ): بهذا جمیعه.

۴- ۴.«: مفتکر.

وَ الْأَرْضُ تَرْجُفُ مِنْ هَيْبَتِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ تُسْرِعُ إِلَى خِدْمَتِهِ يَا وَيْلَكِ وَ مَنْ يَقْدِرُ عَلَى قَتْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ مُؤَيَّدٌ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْمَلَائِكَةُ تَحُوطُهُ بُكْرَةً وَ عَشِيَّةً وَ لَقَدْ كَانَ فِي أَيَّامِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِذَا قَاتَلَ يَكُونُ جَبْرَئِيلُ عَنْ يَمِينِهِ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ وَ مَلَكُ الْمَوْتِ بَيْنَ يَدَيْهِ فَمَنْ هُوَ هَكَذَا لَا طَاقَةَ لِأَحَدٍ بِقَتْلِهِ وَ لَا سَبِيلَ لِمَخْلُوقٍ عَلَى اغْتِيَالِهِ وَ مَعَ ذَلِكَ أَنَّهُ قَدْ أَعَزَّنِي وَ أَكْرَمَنِي وَ أَحَبَّنِي وَ رَفَعَنِي وَ آثَرَنِي عَلَى غَيْرِي فَلَا يَكُونُ ذَلِكَ جَزَاؤُهُ مِنِّي أَبَداً فَإِنْ كَانَ غَيْرَهُ قَتَلْتُهُ لَكِ شَرَّ قِتْلَةٍ وَ لَوْ كَانَ أَفْرَسَ أَهْلِ زَمَانِهِ وَ أَمَّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا سَبِيلَ لِي عَلَيْهِ.

قَالَ فَصَبَرَتْ عَنْهُ حَتَّى سَكَنَ غَيْظُهُ وَ دَخَلَتْ مَعَهُ فِي الْمُلَاعَبَهِ(۱) وَ الْمُلَاطَفَهِ وَ عَلِمَتْ أَنَّهُ قَدْ نَسِيَ ذَلِكَ الْقَوْلَ ثُمَّ قَالَتْ يَا هَذَا مَا يَمْنَعُكَ مِنْ قَتْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ تَرْغَبُ فِي هَذَا الْمَالِ وَ تَتَنَعَّمُ بِهَذَا الْجَمَالِ وَ مَا أَنْتَ بِأَعَفَّ وَ أَزْهَدَ مِنَ الَّذِينَ قَاتَلُوهُ وَ قَتَلَهُمْ وَ كَانُوا مِنَ الصَّوَّامِينَ وَ الْقَوَّامِينَ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَيْهِ وَ قَدْ قَتَلَ الْمُسْلِمِينَ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً اعْتَزَلُوهُ وَ حَارَبُوهُ وَ مَعَ ذَلِكَ فَإِنَّهُ قَدْ قَتَلَ الْمُسْلِمِينَ وَ حَكَمَ بِغَيْرِ حُكْمِ اللَّهِ وَ خَلَعَ نَفْسَهُ مِنَ الْخِلَافَهِ وَ إِمْرَهِ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا رَأَوْهُ قَوْمِي عَلَى ذَلِكَ اعْتَزَلُوهُ فَقَتَلَهُمْ بِغَيْرِ حُجَّهٍ لَهُ عَلَيْهِمْ فَقَالَ لَهَا ابْنُ مُلْجَمٍ يَا هَذِهِ كُفِّي عَنِّي فَقَدْ أَفْسَدْتِ عَلَيَّ دِينِي وَ أَدْخَلْتِ الشَّكَّ فِي قَلْبِي وَ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكِ وَ قَدْ عَزَمْتُ عَلَى رَأْيٍ ثُمَّ أَنْشَدَ :

ثَلَاثَهُ آلَافٍ وَ عَبْدٌ وَ قَيْنَهٌ***وَ ضَرْبُ عَلِيٍّ بِالْحُسَامِ الْمُصَمِّمِ

فَلَا مَهْرَ أَغْلَى مِنْ عَلِيٍّ وَ إِنْ غَلَا***وَ لَا فَتْكَ إِلَّا دُونَ فَتْكِ ابْنِ مُلْجَمٍ

فَأَقْسَمْتُ بِالْبَيْتِ الْحَرَامِ وَ مَنْ أَتَى***إِلَيْهِ جِهَاراً مِنْ مُحِلٍّ وَ مُحْرِمٍ

لَقَدْ أَفْسَدَتْ عَقْلِي قَطَامِ وَ إِنَّنِي***لَمِنْهَا عَلَى شَكٍّ عَظِيمٍ مُذَمَّمٍ

لِقَتْلِ عَلِيٍّ خَيْرِ مَنْ وَطِئَ الثَّرَى***أَخِي الْعِلْمِ الْهَادِي النَّبِيِّ الْمُكَرَّمِ.

ثُمَّ أَمْسَكَ سَاعَةً وَ قَالَ :

۱- ۱. كذا فى(ك). و فى غيره من النسخ: المداعبه.

فَلَمْ أَرَ مَهْراً سَاقَهُ ذُو سَمَاحِهِ***کَمَهْرِ قَطَامِ مِنْ فَصِیحٍ وَ أَعْجَمَ

ثَلَاثَهُ آلَافٍ وَ عَبْدٌ وَ قَیْنَهٌ***وَ ضَرْبُ عَلِیٍّ بِالْحُسَامِ الْمُصَمَّمِ

فَلَا مَهْرَ أَغْلَی مِنْ عَلِیٍّ وَ إِنْ غَلَا***وَ لَا فَتْکَ إِلَّا دُونَ فَتْکِ ابْنِ مُلْجَمٍ

فَأَقْسَمَ بِالْبَیْتِ الْحَرَامِ وَ مَنْ أَتَی***إِلَیْهِ جِهَاراً مِنْ مُحِلٍّ وَ مُحْرِمٍ

لَقَدْ خَابَ مَنْ یَسْعَی بِقَتْلِ إِمَامِهِ***وَ وَیْلٌ لَهُ مِنْ حَرِّ نَارِ جَهَنَّمَ.

إِلَی آخِرِ مَا أَنْشَدَ مِنَ الْأَبْیَاتِ ثُمَّ قَالَ لَهَا أَجِّلِینِی لَیْلَتِی هَذِهِ حَتَّی أَنْظُرَ فِی أَمْرِی وَ آتِیکِ غَداً بِمَا یَقْوَی عَلَیْهِ عَزْمِی فَلَمَّا هَمَّ بِالْخُرُوجِ أَقْبَلَتْ عَلَیْهِ وَ ضَمَّتْهُ إِلَی صَدْرِهَا وَ قَبَّلَتْ مَا بَیْنَ عَیْنَیْهِ وَ أَمَرَتْهُ بِالاسْتِعْجَالِ فِی أَمْرِهَا وَ سَایَرَتْهُ إِلَی بَابِ الدَّارِ وَ هِیَ تُشَجِّعُهُ وَ أَنْشَدَتْ لَهُ أَبْیَاتاً فَخَرَجَ الْمَلْعُونُ مِنْ عِنْدِهَا وَ قَدْ سَلَبَتْ فُؤَادَهُ وَ أَذْهَبَتْ رُقَادَهُ وَ رَشَادَهُ فَبَاتَ لَیْلَتَهُ قَلَقاً مُتَفَکِّراً فَمَرَّهً یُعَاتِبُ نَفْسَهُ وَ مَرَّهً یُفَکِّرُ فِی دُنْیَاهُ وَ آخِرَتِهِ فَلَمَّا کَانَ وَقْتُ السَّحَرِ أَتَاهُ طَارِقٌ فَطَرَقَ الْبَابَ فَلَمَّا فَتَحَهُ إِذَا بِرَجُلٍ مِنْ بَنِی عَمِّهِ عَلَی نَجِیبٍ وَ إِذَا هُوَ رَسُولٌ مِنْ إِخْوَتِهِ إِلَیْهِ یُعَزُّونَهُ فِی أَبِیهِ وَ عَمِّهِ وَ یُعَرِّفُونَهُ أَنَّهُ خَلَفَ مَالًا جَزِیلًا وَ أَنَّهُمْ دَعَوْهُ سَرِیعاً لِیَحُوزَ ذَلِکَ الْمَالَ فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِکَ بَقِیَ مُتَحَیِّراً فِی أَمْرِهِ إِذْ جَاءَهُ مَا یَشْغَلُهُ عَمَّا عَظُمَ عَلَیْهِ مِنْ أَمْرِ قَطَامِ فَلَمْ یَزَلْ مُفَکِّراً فِی أَمْرِهِ حَتَّی عَزَمَ عَلَی الْخُرُوجِ و کان له أخوان لأبیه و أمه و أمه کانت من زبید یقال لها عدنیه و هی ابنه أبی علی بن ماشوج و کان أبوه مرادیا و کانوا یسکنون عجران صنعاء فلما وصل إلی النجف ذکر قطام و منزلتها فی قلبه و رجع إلیها فلما طرق الباب اطلعت علیه و قالت من الطارق فعرفته علی حاله السفر فنزلت إلیه و سلمت علیه و سألته عن حاله فأخبرها بخبره و وعدها بقضاء حاجتها إذا رجع من سفره و تملکها جمیع ما یجی ء به من المال فعدلت عنه مغضبه فدنا منها و قبلها و ودعها و حلف لها أنه یبلغها مأمولها فی جمیع ما سألته فخرج و جاء إلی أمیر المؤمنین علیه السلام و أخبره بما جاءوا إلیه لأجله و سأله أن یکتب إلی ابن المنتجب کتابا لیعینه علی استخلاص حقه فأمر کاتبه فکتب له ما أراد ثم

أعطاه فرسا من جياد خيله فخرج و سار سيرا حثيثا حتى وصل إلى بعض أوديه اليمن فأظلم عليه الليل فبات فى بعضها فلما مضى من الليل نصفه و إذا هو بزعقه عظيمه من صدر الوادى و دخان يفور و نار مضرمه فانزعج لذلک و تغير لونه و نظر إلى صدر الوادى و إذا بالدخان قد أقبل كالجبل العظيم و هو واقع عليه و النار تخرج من جوانبه فخر مغشيا عليه فلما أفاق و إذا بهاتف يسمع صوته و لا يرى شخصه و هو يقول:

اسمع و ع القول ياابن ملجم***إنک فى أمر مهول معظم

تضمر قتل الفارس المكرم***أكرم من طاف و لبى و أحرم

ذاک على ذو التقاء الأقدم***فارجع إلى الله لكيلا تندم.

فلما سمع توهم أنه من طوارق الجن و إذا بالهاتف يقول:

يا شقى بن الشقى أما ما أضمرت من قتل الزاهد العابد العادل الراكع الساجد إمام الهدى و علم التقى و العروه الوثقى فإنا علمنا بما تريد أن تفعله بأمير المؤمنين و نحن من الجن الذين أسلمنا على يديه و نحن نازلون بهذا الوادى فإنا لا ندعک تبيت فيه فإنک ميشوم على نفسک ثم جعلوا يرمونه بقطع الجنادل فصعد فوق شاهق فبات بقيه ليله فلما أصبح سار ليلا و نهارا حتى وصل اليمن و أقام عندهم شهرين و قلبه على حر الجمر من أجل قطام ثم إنه أخذ الذى أصابه من المال و المتاع و الأثاث و الجواهر و خرج فبينا هو فى بعض الطريق إذ خرجت عليه حراميه فسايرهم و سايروه فلما قربوا من الكوفه حاربوه و أخذوا جميع ما كان معه و نجا بنفسه و فرسه و قليل من الذهب على وسطه و ما كان تحته فهرب على وجهه حتى كاد أن يهلک عطشا و أقبل سائرا فى الفلاه مهموما جائعا عطشانا فلاح له شبح فقصده فإذا بيوت من أبيات الحرب فقصد منها بيتا فنزل عندهم و استسقاهم شربه ماء فسقوه و طلب لبنا فأتوه به فنام ساعه فلما استيقظ أتاه رجلان و قدما إليه طعاما فأكل و أكلا معه و جعلا يسألانه عن الطريق فأخبرهما ثم قالا له ممن الرجل قال من بنى مراد قالا أين تقصد قال الكوفه

فقالا له كأنك من أصحاب أبى تراب قال نعم فاحمرت أعينهما غيظا و عزما على قتله ليلا و أسرا ذلك و نهضا فتبين له ما عزما عليه و ندم على كلامه فبينما هو متحير إذ أقبل كلبهم و نام قريبا منهم فأقبل اللعين يمسح بيده على الكلب و يشفق عليه و يقول مرحبا بكلب قوم أكرمونى فاستحسنا ذلك و سألاه ما اسمك قال عبد الرحمن بن ملجم فقالا له ما أردت بصنعك هذا فى كلبنا فقال أكرمته لأجلكم حيث أكرمتمونى فوجب على شكركم و كان هذا منه خديعه و مكرا فقالا الله أكبر الآن و الله وجب حقك علينا و نحن نكشف لك عما فى ضمائرنا نحن قوم نرى رأى الخوارج و قد قتل أعمامنا و أخوالنا و أهالينا كما علمت فلما أخبرتنا أنك من أصحابه عزمنا على قتلك فى هذه الليله فلما رأينا صنعك هذا بكلبنا صفحنا عنك و نحن الآن نطلعك على ما قد عزمنا عليه فسألهما عن أسمائهما فقال أحدهما أنا البرك بن عبد الله التميمى و هذا عبد الله بن عثمان العنبرى صهرى و قد نظرنا إلى ما نحن عليه فى مذهبنا(۱) فرأينا أن فساد الأرض و الأمه كلها من ثلاثه نفر أبو تراب و معاويه و عمرو بن العاص فأما أبو تراب فإنه قتل رجالنا كما رأيت و افتكرنا أيضا فى الرجلين معاويه و ابن العاص و قد وليا علينا هذا الظالم الغشوم بشر بن أرطاه يطرقنا فى كل وقت و يأخذ أموالنا و قد عزمنا على قتل هؤلاء الثلاثه فإذا قتلناهم توطأت الأرض و أقعد الناس لهم إماما يرضونه فلما سمع ابن ملجم كلامهما صفق بإحدى يديه على الأخرى و قال و الذى فلق الحبه و برأ النسمه و تردى بالعظمه إنى لثالثكما و إنى مرافقكما على رأيكما و إنى (۲) أكفيكما أمر على بن أبى طالب فنظرا إليه متعجبين من كلامه قال و الله ما أقول لكما إلا حقا ثم ذكر لهما قصته فلما سمعا كلامه عرفا صحته و قالا إن قطام من قومنا و أهلها كانوا من عشيرتنا فنحن نحمد الله على اتفاقنا فهذا لا يتم إلا المغلظه

۱- ۱. فى(م) و(خ): من مذهبنا.

۲- ۲. فى(م) و(خ): و أنا.

بالأيمان فنركب الآن مطايانا و نأتى الكعبه و نتعاقد عندها على الوفاء فلما أصبحوا و ركبوا حضر عندهم بعض قومهم فأشاروا عليهم و قالوا لا تفعلوا ذلك فما منكم أحد إلا و يندم ندامه عظيمه فلم يقبلوا و ساروا جميعا حتى أتوا البيت و تعاهدوا عنده فقال البرك أنا لعمرو بن العاص و قال العنبرى أنا لمعاويه و قال ابن ملجم لعنه الله أنا لعلى فتحالفوا على ذلك (۱) بالأيمان المغلظه و دخلوا المدينه و حلفوا عند قبر النبى صلى الله عليه و آله على ذلك ثم افترقوا و قد عينوا يوما معلوما يقتلون فيه الجميع ثم سار كل منهم على طريقه فأما البرك فأتى مصر و دخل الجامع و أقام فيه أياما فخرج عمرو بن العاص ذات يوم إلى الجامع و جلس فيه بعد صلاته فجاء البرك إليه و سلم عليه ثم حادثه فى فنون الأخبار و طرف الكلام و الأشعار فشعف به عمرو بن العاص و قربه و أدناه و صار يأكل معه على مائده واحده فأقام إلى الليله التى تواعدوا فيها فخرج إلى نيل مصر و جلس مفكرا فلما غربت الشمس أتى الجامع و جلس فيه فلما كان وقت الإفطار افتقده عمرو بن العاص فلم يره فقال لولده ما فعل صاحبنا و أين مضى فإنى لا أراه فبعثه إليه يدعوه فقال قل له إن هذه الليله ليس كالليالى و قد أحببت أن أقيم ليلتى هذه فى الجامع رغبه فيما عند الله و أحب أن أشرك الأمير فى ذلك فلما رجع إليه و أخبره بذلك سره سرورا عظيما و بعث إليه مائده فأكل و بات ليلته ينتظر قدوم عمرو و كان هو الذى يصلى بهم فلما كان عند طلوع الفجر أقبل المؤذن إلى باب عمرو و أذن و قال الصلاه يرحمك الله الصلاه فانتبه فأتى بالماء و توضأ و تطيب و ذهب ليخرج إلى الصلاه فزلق (۲) فوقع على جنبه فاعتوره عرق النسا فأشغلته عن الخروج فقال قدموا خارجه بن تميم القاضى يصلى بالناس فأتى القاضى و دخل المحراب فى غلس فجاء البرك فوقف خلفه و سيفه تحت ثيابه و هو لا يشك أنه عمرو فأمهله حتى سجد و جلس

۱- ۱. فى(ک): فى ذلک.

۲- ۲. زلقت القدم: زلت و لم تثبت.

من سجوده فسل سيفه و نادى لا حكم إلا لله و لا طاعه لمن عصى الله ثم ضربه بالسيف على أم رأسه فقضى نحبه لوقته فبادر الناس و قبضوا عليه و أخذوا سيفه من يده و أوجعوه ضربا شديدا و قالوا له يا عدو الله قتلت رجلا مسلما ساجدا فى محرابه فقال يا حمير أهل مصر إنه يستحق القتل قالوا بما ذا ويلك قال لسعيه فى الفتنه لأنه الداهيه الدهماء الذى أثار الفتنه و نبذها و قواها و زين لمعاويه محاربه على فقالوا له يا ويلك من تعنى قال الطاغى الباغى الكافر الزنديق عمرو بن العاص الذى شق عصا المسلمين و هتك حرمه الدين قالوا لقد خاب ظنك و طاش سهمك إن الذى قتلته ما هو إنما هو خارجه فقال يا قوم المعذره إلى الله و إليكم فو الله ما أردت خارجه و إنما أردت قتل عمرو فأوثقوه كتافا و أتوا به إلى عمرو فلما رآه قال أ ليس هذا هو صاحبنا الحجازى قالوا له نعم قال ما باله قالوا إنه قد قتل خارجه فدهش عمرو لذلك و قال إنا لله و إنا إليه راجعون و لا حول و لا ـ قوه إلا ـ بالله العلى العظيم ثم التفت إليه و قال يا هذا لم فعلت ذلك فقال له و الله يا فاسق ما طلبت غيرك و لا أردت سواك قال و لم ذلك قال إنا ثلاثه تعاهدنا بمكه على قتلك و قتل على بن أبى طالب و معاويه فى هذه الليله فإن صدقا صاحباى فقد قتل على بالكوفه و معاويه بالشام و أما أنت فقد سلمت فقال عمرو يا غلام احبسه حتى نكتب إلى معاويه فحبسه حتى أمره معاويه بقتله فقتله.

و أما عبد الله العنبرى فقصد دمشق و استخبر عن معاويه فأرشد إليه فجعل يتردد إلى داره فلا يتمكن من الدخول إليه إلى أن أذن معاويه يوما للناس إذنا عاما فدخل إليه مع الناس و سلم عليه و حادثه ساعه و ذكر له ملوك بنى قحطان و من له كلام مصيب حتى ذكر له بنى عمه و هم أول ملوك قحطان و شيئا من أخبارهم فلما تفرقوا بقى عنده مع خواصه و كان فصيحا خبيرا بأنساب العرب و أشعارهم فأحبه معاويه حبا شديدا فقال قد أذنت لك فى كل وقت نجلس

فیه أن تدخل علینا من غیر مانع و لا دافع فکان یتردد إلیه إلی لیله تسع عشره و کان قد عرف المکان الذی یصلی فیه معاویه فلما أذن المؤذن للفجر و أتی معاویه المسجد و دخل محرابه ثار إلیه بالسیف و ضربه فراغ عنه فأراد ضرب عنقه فانصاع عنه (۱) فوقع السیف فی ألیته و کانت ضربته ضربه جبان فقال معاویه لا یفوتنکم الرجل فاستخلف بعض أصحابه للصلاه و نهض إلی داره و أما العنبری فأخذه الناس و أوثقوه و أتوا به إلی معاویه و کان مغشیا علیه فلما أفاق قال له ویلک یا لکع لقد خاب ظنی فیک ما الذی حملک علی هذا فقال له دعنی من کلامک اعلم أنا ثلاثه تحالفنا علی قتلک و قتل عمرو بن العاص و علی بن أبی طالب فإن صدق صاحبای فقد قتل علی و عمرو و أما أنت فقد روغ أجلک کروغک الثعلب (۲) فقال له معاویه علی رغم أنفک فأمر به إلی الحبس فأتاه الساعدی و کان طبیبا فلما نظر إلیه قال له اختر إحدی الخصلتین إما أن أحمی حدیده فأضعها موضع السیف و إما أن أسقیک شربه تقطع منک الولد و تبرأ منها لأن ضربتک مسمومه فقال معاویه أما النار فلا صبر لی علیها و أما انقطاع الولد فإن فی یزید و عبد الله ما تقر به عینی فسقاه الشربه فبرأ و لم یولد له بعدها.

وَ أَمَّا ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَإِنَّهُ سَارَ حَتَّی دَخَلَ الْکُوفَهَ وَ اجْتَازَ عَلَی الْجَامِعِ وَ کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام جَالِساً عَلَی بَابِ کِنْدَهَ فَلَمْ یَدْخُلْهُ وَ لَمْ یُسَلِّمْ عَلَیْهِ وَ کَانَ إِلَی جَانِبِهِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ علیهما السلام وَ مَعَهُ جَمَاعَهٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَی ابْنِ مُلْجَمٍ وَ عُبُورِهِ قَالُوا أَ لَا تَرَی إِلَی ابْنِ مُلْجَمٍ عَبَرَ وَ لَمْ یُسَلِّمْ عَلَیْکَ قَالَ دَعُوهُ فَإِنَّ لَهُ شَأْناً مِنَ الشَّأْنِ وَ اللَّهِ لَیَخْضِبَنَّ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ وَ أَشَارَ إِلَی لِحْیَتِهِ وَ هَامَتِهِ ثُمَّ قَالَ:

مَا مِنَ الْمَوْتِ لِإِنْسَانٍ نَجَاءٌ***کُلُّ امْرِئٍ لَا بُدَّ یَأْتِیهِ الْفَنَاءُ

تَبَارَکَ اللَّهُ وَ سُبْحَانَهُ***لِکُلِّ شَیْ ءٍ مُدَّهٌ وَ انْتِهَاءٌ.

ص: ۲۷۲

۱- ۱. أی رجع مسرعا.

۲- ۲. راغ الصید: ذهب هاهنا و هاهنا. راغ عن الطریق: حاد عنه.

يَقْدِرُ الْإِنْسَانُ فِی نَفْسِهِ***أَمْراً وَ يَأْتِيهِ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ

لَا تَأْمَنَنَّ الدَّهْرُ فِی أَهْلِهِ *** لِكُلِّ عَيْشٍ آخِرٌ وَ انْقِضَاءٌ

بَيْنَا تَرَى الْإِنْسَانَ فِی غِبْطَةٍ***يُمْسِی وَ قَدْ حَلَّ عَلَيْهِ الْقَضَاءُ.

ثُمَّ جَعَلَ يُطِيلُ النَّظَرَ إِلَيْهِ حَتَّى غَابَ عَنْ عَيْنِهِ وَ أَطْرَقَ إِلَى الْأَرْضِ يَقُولُ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قَالَ وَ سَارَ ابْنُ مُلْجَم حَتَّى وَصَلَ إِلَى دَارِ قَطَام وَ كَانَ قَدْ أَيِسَتْ مِنْ رُجُوعِهِ إِلَيْهَا وَ عَرَضَتْ نَفْسَهَا عَلَى بَنِی عَمِّهَا وَ عَشِيرَتِهَا وَ شَرَطَتْ عَلَيْهِمْ قَتْلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَلَمْ يُقْدِمْ أَحَدٌ عَلَى ذَلِكَ فَلَمَّا طَرَقَ الْبَابَ قَالَتْ مَنِ الطَّارِقُ قَالَ أَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَفَرِحَتْ قَطَام بِهِ وَ خَرَجَتْ إِلَيْهِ وَ اعْتَنَقَتْهُ وَ أَدْخَلَتْهُ دَارَهَا وَ فَرَشَتْ لَهُ فُرُشَ الدِّيبَاجِ وَ أَحْضَرَتْ لَهُ الطَّعَامَ وَ الْمُدَامَ فَأَكَلَ وَ شَرِبَ حَتَّى سَكِرَ وَ سَأَلَتْهُ عَنْ حَالِهِ فَحَدَّثَهَا بِجَمِيعِ مَا جَرَى لَهُ فِی طَرِيقِهِ ثُمَّ أَمَرَتْهُ بِالاغْتِسَالِ وَ تَغْيِيرِ ثِيَابِهِ فَفَعَلَ ذَلِكَ وَ أَمَرَتْ جَارِيَةً لَهَا فَفَرَشَتِ الدَّارَ بِأَنْوَاعِ الْفُرُشِ وَ أَحْضَرَتْ لَهُ شَرَاباً وَ جَوَارِیَ فَشَرِبَ مَعَ الجوار [الْجَوَارِی] وَ هُنَّ يَلْعَبْنَ بِالْعِيدَانِ وَ الْمَزَامِيرِ وَ الْمَعَازِفِ وَ الدُّفُوفِ فَلَمَّا أَخَذَ الشَّرَابُ مِنْهُ أَقْبَلَ عَلَيْهَا وَ قَالَ مَا بَالُكِ لَا تُجَالِسِينِی وَ لَا تُحَادِثِينِی يَا قُرَّةَ عَيْنِی وَ لَا تُمَازِحِينِی فَقَالَتْ لَهُ بَلَى سَمْعاً وَ طَاعَةً ثُمَّ إِنَّهَا نَهَضَتْ وَ دَخَلَتْ إِلَى خِدْرِهَا وَ لَبِسَتْ أَفْخَرَ ثِيَابِهَا وَ تَزَيَّنَتْ وَ تَطَيَّبَتْ وَ خَرَجَتْ إِلَيْهِ وَ قَدْ كَشَفَتْ لَهُ عَنْ رَأْسِهَا وَ صَدْرِهَا وَ نُهُودِهَا(۱) وَ أَبْرَزَتْ لَهُ عَنْ فَخِذَيْهَا وَ هِیَ فِی طَاقٍ غِلَالَةٍ(۲) رُومِيٍّ يَبِينُ لَهُ مِنْهَا جَمِيعُ جَسَدِهَا وَ هِیَ تَتَبَخْتَرُ فِی مِشْيَتِهَا وَ الجوار [الْجَوَارِی] حَوْلَهَا يَلْعَبْنَ فَقَامَ الْمَلْعُونُ وَ اعْتَنَقَهَا وَ تَرَشَّفَهَا وَ حَمَلَهَا حَتَّى أَجْلَسَهَا مَجْلِسَهَا وَ قَدْ بُهِتَ وَ تَحَيَّرَ وَ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ فَضَرَبَتْ بِيَدِهَا عَلَى زِرٍّ قَمِيصِهَا فَحَلَّتْهُ وَ كَانَ فِی حَلْقِهَا عِقْدُ جَوْهَرٍ لَيْسَتْ لَهُ قِيمَةٌ فَلَمَّا أَرَادَ مُجَامَعَتَهَا لَمْ تُمَكِّنْهُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ لِمَ تُمَانِعِينِّی عَنْ نَفْسِكِ وَ أَنَا وَ أَنْتِ عَلَى الْعَهْدِ الَّذِی

۱- ۱. جمع النهد: الثدی.

۲- ۲. الطاق: ضرب من الثياب. و الغلاله- بالكسر-: شعار يلبس تحت الثوب.

عَاهَدْتُکِ عَلَیْهِ مِنْ قَتْلِ عَلِیٍّ وَ لَوْ أَحْبَبْتِ لَقَتَلْتُ مَعَهُ شِبْلَیْهِ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ ثُمَّ ضَرَبَ یَدَهُ عَلَی هِمْیَانِهِ فَحَلَّهُ مِنْ وَسَطِهِ وَ رَمَاهُ إِلَیْهَا وَ قَالَ خُذِیهِ فَإِنَّ فِیهِ أَکْثَرَ مِنْ ثَلَاثَهِ آلَافِ دِینَارٍ وَ عَبْدٍ وَ قَیْنَهٍ فَقَالَتْ لَهُ وَ اللَّهِ لَا أُمَکِّنُکَ مِنْ نَفْسِی حَتَّی تَحْلِفَ لِی بِالْأَیْمَانِ الْمُغَلَّظَهِ أَنَّکَ تَقْتُلُهُ فَحَمَلَتْهُ الْقَسَاوَهُ عَلَی ذَلِکَ وَ بَاعَ آخِرَتَهُ بِدُنْیَاهُ وَ تَحَکَّمَ الشَّیْطَانُ فِیهِ بِالْأَیْمَانِ الْمُغَلَّظَهِ أَنَّهُ یَقْتُلُهُ وَ لَوْ قَطَعُوهُ إِرْباً إِرْباً فَمَالَتْ إِلَیْهِ عِنْدَ ذَلِکَ وَ قَبَّلَتْهُ وَ قَبَّلَهَا فَأَرَادَ وَطْأَهَا فَمَانَعَتْهُ وَ بَاتَ عِنْدَهَا تِلْکَ اللَّیْلَهَ مِنْ غَیْرِ نِکَاحٍ فَلَمَّا کَانَ مِنَ الْغَدِ تَزَوَّجَ بِهَا سِرّاً وَ طَابَ قَلْبُهُ فَلَمَّا أَفَاقَ مِنْ سَکْرَتِهِ نَدِمَ عَلَی مَا کَانَ مِنْهُ وَ عَاتَبَ نَفْسَهُ وَ لَعَنَهَا فَلَمْ تَزَلْ تُرَاوِغُهُ (۱) فِی کُلِّ لَیْلَهٍ وَ تَعِدُهُ بِوِصَالِهَا فَلَمَّا دَنَتِ اللَّیْلَهُ الْمَوْعُودَهُ مَدَّ یَدَهُ إِلَیْهَا لِیُضَاجِعَهَا وَ یُجَامِعَهَا فَأَبَتْ عَلَیْهِ وَ قَالَتْ مَا یَکُونُ ذَلِکَ إِلَّا أَنْ تَفِیَ بِوَعْدِکَ وَ کَانَ الْمَلْعُونُ اعْتَلَّ عِلَّهً شَدِیدَهً فَبَرَأَ مِنْهَا وَ کَانَتِ الْمَلْعُونَهُ لَا تُمَکِّنُهُ مِنْ نَفْسِهَا مَخَافَهَ أَنْ تَبْرُدَ نَارُهُ فَیُخِلَّ بِقَضَاءِ حَاجَتِهَا فَقَالَ لَهَا یَا قَطَامِ فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ أَقْتُلُ لَکِ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ وَ أَخَذَ سَیْفَهُ وَ مَضَی بِهِ إِلَی الصَّیْقَلِ فَأَجَادَ صِقَالَهُ وَ جَاءَ بِهِ إِلَیْهَا فَقَالَتْ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُعْمِلَ فِیهِ سَمّاً قَالَ وَ مَا تَصْنَعُ بِالسَّمِّ لَوْ وَقَعَ عَلَی جَبَلٍ لَهَدَّهُ فَقَالَتْ دَعْنِی أُعْمِلُ فِیهِ السَّمَّ فَإِنَّکَ لَوْ رَأَیْتَ عَلِیّاً لَطَاشَ عَقْلُکَ وَ ارْتَعَشَتْ یَدَاکَ وَ رُبَّمَا ضَرَبْتَهُ ضَرْبَهً لَا تَعْمَلُ فِیهِ شَیْئاً فَإِذَا کَانَ مَسْمُوماً فَإِنْ لَمْ تَعْمَلِ الضَّرْبَهُ عَمِلَ السَّمُّ فَقَالَ لَهَا یَا وَیْلَکِ أَ تُخَوِّفِینِی مِنْ عَلِیٍّ فَوَ اللَّهِ لَا أَرْهَبُ عَلِیّاً وَ لَا غَیْرَهُ فَقَالَتْ لَهُ دَعْنِی مِنْ قَوْلِکَ هَذَا وَ إِنَّ عَلِیّاً لَیْسَ کَمَنْ لَاقَیْتَ مِنَ الشُّجْعَانِ فَأَطْرَتْ (۲) فِی مَدْحِهِ وَ ذَکَرَتْ شَجَاعَتَهُ وَ کَانَ غَرَضُهَا أَنْ یَحْمِلَ الْمَلْعُونَ عَلَی الْغَضَبِ وَ یُحَرِّضَهُ عَلَی الْأَمْرِ فَأَخَذَتِ السَّیْفَ وَ أَنْفَذَتْهُ إِلَی الصَّیْقَلِ فَسَقَاهُ السَّمَّ وَ رَدَّهُ إِلَی غِمْدِهِ وَ کَانَ ابْنُ مُلْجَمٍ قَدْ خَرَجَ فِی ذَلِکَ الْیَوْمِ یَمْشِی فِی أَزِقَّهِ الْکُوفَهِ فَلَقِیَهُ صَدِیقٌ لَهُ وَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَابِرٍ الْحَارِثِیُّ فَسَلَّمَ عَلَیْهِ وَ هَنَّأَهُ بِزِوَاجِ قَطَامِ ثُمَّ تَحَادَثَا سَاعَهً فَحَدَّثَهُ

۱- ۱. أی تخادعه.

۲- ۲. اطراه: احس الثناء علیه و بالغ فی مدحه.

بحَدِيثِهِ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ فَسُّرَ بِذَلِكَ سُرُوراً عَظِيماً فَقَالَ لَهُ أَنَا أُعَاوِنُكَ فَقَالَ ابْنُ مُلْجَمٍ دَعْنِی مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ فَإِنَّ عَلِيّاً أَرْوَغُ مِنَ الثَّعْلَبِ وَ أَشَدُّ مِنَ الْأَسَدِ.

ثُمَّ مَضَی ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ يَدُورُ فِی شَوَارِعِ الْكُوفَهِ فَاجْتَازَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ هُوَ جَالِسٌ عِنْدَ مِيثَمٍ التَّمَّارِ فَخَطَفَ عَنْهُ كَيْلَا يَرَاهُ فَفَطَنَ بِهِ فَبَعَثَ خَلْفَهُ رَسُولًا فَلَمَّا أَتَاهُ وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ وَ تَضَرَّعَ لَدَيْهِ فَقَالَ علیه السلام لَهُ مَا تَعْمَلُ هَاهُنَا قَالَ أَطُوفُ فِی أَسْوَاقِ الْكُوفَهِ وَ أَنْظُرُ إِلَيْهَا فَقَالَ علیه السلام عَلَيْكَ بِالْمَسَاجِدِ فَإِنَّهَا خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْبِقَاعِ كُلِّهَا وَ شَرُّهَا الْأَسْوَاقُ مَا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ فِيهَا ثُمَّ حَادَثَهُ سَاعَةً وَ انْصَرَفَ فَلَمَّا وَلَّى جَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يُطِيلُ النَّظَرَ إِلَيْهِ وَ يَقُولُ يَا لَكَ مِنْ عَدُوٍّ لِی مِنْ مُرَادٍ ثُمَّ قَالَ علیه السلام:

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِی***وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ.

ثُمَّ قَالَ علیه السلام يَا مِيثَمُ هَذَا وَ اللَّهِ قَاتِلِی لَا مَحَالَهَ أَخْبَرَنِی بِهِ حَبِيبِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ مِيثَمٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَلِمَ لَا تَقْتُلُهُ أَنْتَ قَبْلَ ذَلِكَ فَقَالَ يَا مِيثَمُ لَا يَحِلُّ الْقِصَاصُ قَبْلَ الْفِعْلِ فَقَالَ مِيثَمٌ يَا مَوْلَایَ إِذَا لَمْ تَقْتُلْهُ فَاطْرُدْهُ فَقَالَ يَا مِيثَمُ لَوْ لَا آيَهٌ فِی كِتَابِ اللَّهِ يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ (۱) وَ أَيْضاً أَنَّهُ بَعْدَ مَا جَنَى جِنَايَهً فَيُؤْخَذُ بِهَا وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يُعَاقَبَ قَبْلَ الْفِعْلِ فَقَالَ مِيثَمٌ جَعَلَ اللَّهُ يَوْمَنَا قَبْلَ يَوْمِكَ وَ لَا أَرَانَا اللَّهُ فِيكَ سُوءاً أَبَداً وَ مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ تَفَرَّدَ بِخَمْسَهِ أَشْيَاءَ لَا يَطَّلِعُ عَلَيْهَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ فَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَهِ(۲) الْآيَهَ يَا مِيثَمُ هَذِهِ خَمْسَهٌ لَا يَطَّلِعُ عَلَيْهَا إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى وَ مَا اطَّلَعَ عَلَيْهَا نَبِيٌّ وَ لَا وَصِيٌّ وَ لَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ يَا مِيثَمُ لَا حَذَرَ مِنْ قَدَرٍ يَا مِيثَمُ إِذَا جَاءَ الْقَضَاءُ فَلَا مَفَرَّ فَرَجَعَ ابْنُ مُلْجَمٍ وَ دَخَلَ عَلَى

۱- ۱. سوره الرعد: ۳۹.

۲- ۲. سوره لقمان: ۳۴.

قَطَامِ لَعَنَهُمَا اللَّهُ وَ كَانَتْ تِلْكَ اللَّيْلَهُ لَيْلَهَ تِسْعَ عَشْرَهَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ.

قَالَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ بِنْتُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا كَانَتْ لَيْلَهُ تِسْعَ عَشْرَهَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ قَدَّمْتُ إِلَيْهِ عِنْدَ إِفْطَارِهِ طَبَقاً فِيهِ قُرْصَانِ مِنْ خُبْزِ الشَّعِيرِ وَ قَصْعَهٌ فِيهَا لَبَنٌ وَ مِلْحٌ جَرِيشٌ (۱) فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ أَقْبَلَ عَلَى فُطُورِهِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ وَ تَأَمَّلَهُ حَرَّكَ رَأْسَهُ وَ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً عَالِياً وَ قَالَ يَا بُنَيَّهِ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ بِنْتاً تَسُوءُ أَبَاهَا كَمَا قَدْ أَسَأْتِ أَنْتِ إِلَيَّ قَالَتْ وَ مَا ذَا يَا أَبَاهْ قَالَ يَا بُنَيَّهِ أَ تُقَدِّمِينَ إِلَى أَبِيكِ إِدَامَيْنِ فِي فَرْدِ طَبَقٍ وَاحِدٍ أَ تُرِيدِينَ أَنْ يَطُولَ وُقُوفِي غَداً بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَهِ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَتْبَعَ أَخِي وَ ابْنَ عَمِّي رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مَا قُدِّمَ إِلَيْهِ إِدَامَانِ فِي طَبَقٍ وَاحِدٍ إِلَى أَنْ قَبَضَهُ اللَّهُ يَا بُنَيَّهِ مَا مِنْ رَجُلٍ طَابَ مَطْعَمُهُ وَ مَشْرَبُهُ وَ مَلْبَسُهُ إِلَّا طَالَ وُقُوفُهُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَهِ يَا بُنَيَّهِ إِنَّ الدُّنْيَا فِي حَلَالِهَا حِسَابٌ وَ فِي حَرَامِهَا عِقَابٌ وَ قَدْ أَخْبَرَنِي حَبِيبِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنَّ جَبْرَئِيلَ عليه السلام نَزَلَ إِلَيْهِ وَ مَعَهُ مَفَاتِيحُ كُنُوزِ الْأَرْضِ وَ قَالَ يَا مُحَمَّدُ السَّلَامُ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ إِنْ شِئْتَ صَيَّرْتَ مَعَكَ جِبَالَ تِهَامَهَ ذَهَباً وَ فِضَّهً وَ خُذْ هَذِهِ مَفَاتِيحَ كُنُوزِ الْأَرْضِ وَ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ حَظِّكَ يَوْمَ الْقِيَامَهِ قَالَ يَا جَبْرَئِيلُ وَ مَا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ قَالَ الْمَوْتُ فَقَالَ إِذاً لَا حَاجَهَ لِي فِي الدُّنْيَا دَعْنِي أَجُوعُ يَوْماً وَ أَشْبَعُ يَوْماً فَالْيَوْمَ الَّذِي أَجُوعُ فِيهِ أَتَضَرَّعُ إِلَى رَبِّي وَ أَسْأَلُهُ وَ الْيَوْمَ الَّذِي أَشْبَعُ فِيهِ أَشْكُرُ رَبِّي وَ أَحْمَدُهُ فَقَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ وُفِّقْتَ لِكُلِّ خَيْرٍ يَا مُحَمَّدُ.

ثُمَّ قَالَ عليه السلام يَا بُنَيَّهِ الدُّنْيَا دَارُ غُرُورٍ وَ دَارُ هَوَانٍ فَمَنْ قَدَّمَ شَيْئاً وَجَدَهُ يَا بُنَيَّهِ وَ اللَّهِ لَا آكُلُ شَيْئاً حَتَّى تَرْفَعِينَ أَحَدَ الْإِدَامَيْنِ فَلَمَّا رَفَعَتْهُ تَقَدَّمَ إِلَى الطَّعَامِ فَأَكَلَ قُرْصاً وَاحِداً بِالْمِلْحِ الْجَرِيشِ ثُمَّ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَامَ إِلَى صَلَاتِهِ فَصَلَّى وَ لَمْ يَزَلْ رَاكِعاً وَ سَاجِداً وَ مُبْتَهِلًا وَ مُتَضَرِّعاً إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ يُكْثِرُ الدُّخُولَ وَ الْخُرُوجَ وَ هُوَ يَنْظُرُ إِلَى السَّمَاءِ وَ هُوَ قَلِقٌ يَتَمَلْمَلُ ثُمَّ قَرَأَ سُورَهَ يس حَتَّى خَتَمَهَا

۱- ۱. الجريش: ما طحنته غير ناعم.

ثُمَّ رَقَدَ هُنَيْهَةً وَ انْتَبَهَ مَرْعُوباً وَ جَعَلَ يَمْسَحُ وَجْهَهُ بِثَوْبِهِ وَ نَهَضَ قَائِماً عَلَى قَدَمَيْهِ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي لِقَائِكَ وَ يُكْثِرُ مِنْ قَوْلِ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ثُمَّ صَلَّى حَتَّى ذَهَبَ بَعْضُ اللَّيْلِ ثُمَّ جَلَسَ لِلتَّعْقِيبِ ثُمَّ نَامَتْ عَيْنَاهُ وَ هُوَ جَالِسٌ ثُمَّ انْتَبَهَ مِنْ نَوْمَتِهِ مَرْعُوباً.

قَالَتْ أُمُّ كُلْثُوم كَأَنِّي بِهِ وَ قَدْ جَمَعَ أَوْلَادَهُ وَ أَهْلَهُ وَ قَالَ لَهُمْ فِي هَذَا الشَّهْرِ تَفْقِدُونِي إِنِّي رَأَيْتُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رُؤْيَا هَالَتْنِي وَ أُرِيدُ أَنْ أَقُصَّهَا عَلَيْكُمْ قَالُوا وَ مَا هِيَ قَالَ إِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِي مَنَامِي وَ هُوَ يَقُولُ لِي يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّكَ قَادِمٌ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ يَجِي ءُ إِلَيْكَ أَشْقَاهَا فَيَخْضِبُ شَيْبَتَكَ مِنْ دَمِ رَأْسِكَ وَ أَنَا وَ اللَّهِ مُشْتَاقٌ إِلَيْكَ وَ إِنَّكَ عِنْدَنَا فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَهَلُمَّ إِلَيْنَا فَمَا عِنْدَنَا خَيْرٌ لَكَ وَ أَبْقَى قَالَ فَلَمَّا سَمِعُوا كَلَامَهُ ضَجُّوا بِالْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ أَبْدَوُا الْعَوِيلَ فَأَقْسَمَ عَلَيْهِمْ بِالسُّكُوتِ فَسَكَتُوا ثُمَّ أَقْبَلَ يُوصِيهِمْ وَ يَأْمُرُهُمْ بِالْخَيْرِ وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الشَّرِّ قَالَتْ أُمُّ كُلْثُوم وَ لَمْ يَزَلْ تِلْكَ اللَّيْلَةَ قَائِماً وَ قَاعِداً وَ رَاكِعاً وَ سَاجِداً ثُمَّ يَخْرُجُ سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ يُقَلِّبُ طَرْفَهُ فِي السَّمَاءِ وَ يَنْظُرُ فِي الْكَوَاكِبِ وَ هُوَ يَقُولُ وَ اللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِبْتُ وَ إِنَّهَا اللَّيْلَةُ الَّتِي وُعِدْتُ بِهَا ثُمَّ يَعُودُ إِلَى مُصَلَّاهُ وَ يَقُولُ اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي الْمَوْتِ وَ يُكْثِرُ مِنْ قَوْلِ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ وَ آلِهِ وَ يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ كَثِيراً.

قَالَتْ أُمُّ كُلْثُوم فَلَمَّا رَأَيْتُهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ قَلِقاً مُتَمَلْمِلًا كَثِيرَ الذِّكْرِ وَ الِاسْتِغْفَارِ أَرِقْتُ مَعَهُ لَيْلَتِي وَ قُلْتُ يَا أَبَتَاهْ مَا لِي أَرَاكَ هَذِهِ اللَّيْلَةَ لَا تَذُوقُ طَعْمَ الرُّقَادِ قَالَ يَا بُنَيَّةِ إِنَّ أَبَاكِ قَتَلَ الْأَبْطَالَ وَ خَاضَ الْأَهْوَالَ وَ مَا دَخَلَ الْخَوْفُ لَهُ جوف (١) [جَوْفاً] وَ مَا دَخَلَ فِي قَلْبِي رُعْبٌ أَكْثَرُ مِمَّا دَخَلَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ ثُمَّ قَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فَقُلْتُ يَا أَبَاهْ مَا لَكَ تَنْعَى نَفْسَكَ مُنْذُ اللَّيْلَةِ قَالَ يَا بُنَيَّةِ قَدْ قَرُبَ الْأَجَلُ وَ انْقَطَعَ الْأَمَلُ قَالَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ فَبَكَيْتُ فَقَالَ لِي يَا بُنَيَّةِ لَا تَبْكِينَّ فَإِنِّي لَمْ أَقُلْ ذَلِكَ إِلَّا

١- ١. الظاهر كما في« ت و هامش ك»: و ما دخل له خوف.

بِمَا عَهِدَ إِلَيَّ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله ثُمَّ إِنَّهُ نَعَسَ وَ طَوَى سَاعَةً ثُمَّ اسْتَيْقَظَ مِنْ نَوْمِهِ وَ قَالَ يَا بُنَيَّةِ إِذَا قَرُبَ وَقْتُ الْأَذَانِ فَأَعْلِمِينِي ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ أَوَّلَ اللَّيْلِ مِنَ الصَّلَاةِ وَ الدُّعَاءِ وَ التَّضَرُّعِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى قَالَتْ أُمُّ كُلْثُوم فَجَعَلْتُ أَرْقُبُ وَقْتَ الْأَذَانِ فَلَمَّا لَاحَ الْوَقْتُ أَتَيْتُهُ وَ مَعِي إِنَاءٌ فِيهِ مَاءٌ ثُمَّ أَيْقَظْتُهُ فَأَسْبَغَ الْوُضُوءَ وَ قَامَ وَ لَبِسَ ثِيَابَهُ وَ فَتَحَ بَابَهُ ثُمَّ نَزَلَ إِلَى الدَّارِ وَ كَانَ فِي الدَّارِ إِوَزٌّ قَدْ أُهْدِيَ إِلَى أَخِي الْحُسَيْنِ عليه السلام فَلَمَّا نَزَلَ خَرَجْنَ وَرَاءَهُ وَ رَفْرَفْنَ وَ صِحْنَ فِي وَجْهِهِ وَ كَانَ قَبْلَ تِلْكَ اللَّيْلَةِ لَمْ يَصِحْنَ فَقَالَ عليه السلام لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ صَوَارِخُ تَتْبَعُهَا نَوَائِحُ وَ فِي غَدَاةِ غَدٍ يَظْهَرُ الْقَضَاءُ فَقُلْتُ لَهُ يَا أَبَاهْ هَكَذَا تَتَطَيَّرُ فَقَالَ يَا بُنَيَّةِ مَا مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ يَتَطَيَّرُ وَ لَا يُتَطَيَّرُ بِهِ وَ لَكِنْ قَوْلٌ جَرَى عَلَى لِسَانِي ثُمَّ قَالَ يَا بُنَيَّةِ بِحَقِّي عَلَيْكِ إِلَّا مَا أَطْلَقْتِيهِ فَقَدْ حَبَسْتِ مَا لَيْسَ لَهُ لِسَانٌ وَ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْكَلَامِ إِذَا جَاعَ أَوْ عَطِشَ فَأَطْعِمِيهِ وَ اسْقِيهِ وَ إِلَّا خَلِّي سَبِيلَهُ يَأْكُلْ مِنْ حَشَائِشِ الْأَرْضِ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْبَابِ فَعَالَجَهُ لِيَفْتَحَهُ فَتَعَلَّقَ الْبَابُ بِمِئْزَرِهِ فَانْحَلَّ مِئْزَرُهُ حَتَّى سَقَطَ فَأَخَذَهُ وَ شَدَّهُ وَ هُوَ يَقُولُ:

اشْدُدْ حَيَازِيمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَاقِيكَا***وَ لَا تَجْزَعْ مِنَ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِنَادِيكَا

وَ لَا تَغْتَرَّ بِالدَّهْرِ وَ إِنْ كَانَ يُؤَاتِيكَا***كَمَا أَضْحَكَكَ الدَّهْرُ كَذَاكَ الدَّهْرُ يُبْكِيكَا.

ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْمَوْتِ اللَّهُمَّ بَارِكْ لِي فِي لِقَائِكَ قَالَتْ أُمُّ كُلْثُوم وَ كُنْتُ أَمْشِي خَلْفَهُ فَلَمَّا سَمِعْتُهُ يَقُولُ ذَلِكَ قُلْتُ وَا غَوْثَاهْ يَا أَبَتَاهْ أَرَاكَ تَنْعَى نَفْسَكَ مُنْذُ اللَّيْلَةِ قَالَ يَا بُنَيَّةِ مَا هُوَ بِنَعَاءٍ وَ لَكِنَّهَا دَلَالَاتٌ وَ عَلَامَاتٌ لِلْمَوْتِ تَتْبَعُ بَعْضُهَا بَعْضاً فَأَمْسِكِي عَنِ الْجَوَابِ ثُمَّ فَتَحَ الْبَابَ وَ خَرَجَ.

قَالَتْ أُمُّ كُلْثُوم فَجِئْتُ إِلَى أَخِي الْحَسَنِ عليه السلام فَقُلْتُ يَا أَخِي قَدْ كَانَ مِنْ أَمْرِ أَبِيكِ اللَّيْلَةَ كَذَا وَ كَذَا وَ هُوَ قَدْ خَرَجَ فِي هَذَا اللَّيْلِ الْغَلَسَ فَالْحَقْهُ فَقَامَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام وَ تَبِعَهُ فَلَحِقَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ الْجَامِعَ فَقَالَ يَا أَبَاهْ مَا أَخْرَجَكَ فِي

هَـذِهِ السَّاعَهِ وَ قَـدْ بَقِیَ مِنَ اللَّیْلِ ثُلُثُهُ فَقَالَ یَا حَبِیبِی وَ یَا قُرَّهَ عَیْنِی خَرَجتْ لِرُؤْیَا رَأَیْتُهَا فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ أَهَالَتْنِی وَ أَزْعَجَتْنِی وَ أَقْلَقَتْنِی فَقَـالَ لَهُ خَیْراً رَأَیْتَ وَ خَیْراً یَکُونُ فَقَصَّهَـا عَلَیَّ فَقَـالَ علیه السـلام یَـا بُنَیَّ رَأَیْتُ کَأَنَّ جَبْرَئِیلَ علیه السـلام قَـدْ نَزَلَ عَنِ السَّمَاءِ عَلَی جَبَلِ أَبِی قُبَیْسٍ فَتَنَاوَلَ مِنْهُ حَجَرَیْنِ وَ مَضَـی بِهِمَا إِلَی الْکَعْبَهِ وَ تَرَکَهُمَا عَلَی ظَهْرِهَا وَ ضَـرَبَ أَحَدَهُمَا عَلَی الْآخَرِ فَصَارَتْ کَالرَّمِیمِ ثُمَّ ذَرَّهُمَـا فِی الرِّیـحِ فَمَـا بَقِیَ بِمَکَّهَ وَ لَـا بِالْمَـدِینَهِ بَیْتٌ إِلَّا وَ دَخَلَهُ مِنْ ذَلِـکَ الرَّمَـادِ فَقَـالَ لَهُ یَـا أَبَتِ وَ مَا تَأْوِیلُهَا فَقَالَ یَا بُنَیَّ إِنْ صَـدَقَتْ رُؤْیَـایَ فَـإِنَّ أَبَـاکَ مَقْتُولٌ وَ لَا یَبْقَی بِمَکَّهَ حِینَئِـذٍ وَ لَا بِالْمَـدِینَهِ بَیْتٌ إِلَّا وَ یَـدْخُلُهُ مِنْ ذَلِکَ غَمٌّ وَ مُصِـیبَهٌ مِنْ أَجْلِی فَقَالَ الْحَسَنُ علیه السـلام وَ هَلْ تَـدْرِی مَتَی یَکُونُ ذَلِکَ یَا أَبَتِ قَالَ یَا بُنَیَّ إِنَّ اللَّهَ یَقُولُ وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ ما ذا تَکْسِبُ غَداً وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ (۱) وَ لَکِنْ عَهِدَ إِلَیَّ حَبِیبِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ یَکُونُ فِی الْعَشْـرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ یَقْتُلُنِی ابْنُ مُلْجَمٍ الْمُرَادِیُّ فَقُلْتُ لَهُ یَـا أَبَتَاهْ إِذَا عَلِمْتَ مِنْهُ ذَلِـکَ فَـاقْتُلْهُ قَـالَ یَا بُنَیَّ لَا یَجُوزُ الْقِصَاصُ إِلَّا بَعْـدَ الْجِنَایَهِ وَ الْجِنَایَهُ لَمْ تَحْصُـلْ مِنْهُ یَـا بُنَیَّ لَوِ اجْتَمَعَ الثَّقَلَـانِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَی أَنْ یَـدْفَعُوا ذَلِکَ لَمَّا قَـدَرُوا یَا بُنَیَّ ارْجِعْ إِلَی فِرَاشِکَ فَقَالَ الْحَسَنُ علیه السلام یَا أَبَتَاهْ أُرِیدُ أَمْضِی مَعَکَ إِلَی مَوْضِعِ صَلَاتِکَ فَقَالَ لَهُ أَقْسَمْتُ بِحَقِّی عَلَیْکَ إِلَّا مَا رَجَعْتَ إِلَی فِرَاشِکَ لِئَلَّا یَتَنَغَّصَ عَلَیْکَ نَوْمُکَ وَ لَا تَعْصِـنِی فِی ذَلِکَ قَالَ فَرَجَعَ الْحَسَنُ علیه السلام فَوَجَدَ أُخْتَهُ أُمَّ کُلْثُومٍ قَائِمَهً خَلْفَ الْبَابِ تَنْتَظِرُهُ فَدَخَلَ فَأَخْبَرَهَا بِذَلِکَ وَ جَلَسَا یَتَحَادَثَانِ وَ هُمَا مَحْزُونَانِ حَتَّی غَلَبَ عَلَیْهِمَا النُّعَاسُ فَقَامَا وَ دَخَلَا إِلَی فِرَاشِهِمَا وَ نَامَا.

قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ وَ غَیْرُهُ وَ سَارَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السـلام حَتَّی دَخَلَ الْمَسْـجِدَ وَ الْقَنَادِیلُ قَدْ خَمَدَ ضَوْؤُهَا فَصَلَّی فِی الْمَسْجِدِ وِرْدَهُ وَ عَقَّبَ سَاعَهً ثُمَّ إِنَّهُ قَامَ وَ صَـلَّی رَکْعَتَیْنِ ثُمَّ عَلَا الْمِئْذَنَهَ وَ وَضَعَ سَـبَّابَتَیْهِ فِی أُذُنَیْهِ وَ تَنَحْنَحَ ثُمَّ أَذَّنَ وَ کَانَ علیه السـلام إِذَا أَذَّنَ لَمْ یَبْقَ فِی بَلْدَهِ الْکُوفَهِ بَیْتٌ إِلَّا اخْتَرَقَهُ صَوْتُهُ.

ص: ۲۷۹

۱- ۱. سوره لقمان: ۳۴.

قَالَ الرَّاوِی وَ أَمَّا ابْنُ مُلْجَم فَبَاتَ فِی تِلْکَ اللَّیْلَهِ یُفَکِّرُ فِی نَفْسِهِ وَ لَا یَدْرِی مَا یَصْنَعُ فَتَارَهً یُعَاتِبُ نَفْسَهُ وَ یُوَبِّخُهَا وَ یَخَافُ مِنْ عُقْبَی فِعْلِهِ فِیهِمْ أَنْ یَرْجِعَ عَنْ ذَلِکَ وَ تَارَهً یَذْکُرُ قَطَام لَعَنَهَا اللَّهُ وَ حُسْنَهَا وَ جَمَالَهَا وَ کَثْرَهَ مَالِهَا فَتَمِیلُ نَفْسُهُ إِلَیْهَا فَبَقِیَ عَامَّهَ لَیْلِهِ یَتَقَلَّبُ عَلَی فِرَاشِهِ وَ هُوَ یَتَرَنَّمُ بِشِعْرِهِ ذَلِک إِذَا أَتَتْهُ الْمَلْعُونَهُ وَ نَامَتْ مَعَهُ فِی فِرَاشِهِ وَ قَالَتْ لَهُ یَا هَذَا مَنْ یَکُونُ عَلَی هَذَا الْعَزْمِ یَرْقُدُ فَقَالَ لَهَا وَ اللَّهِ إِنِّی أَقْتُلُهُ لَکِ السَّاعَهَ فَقَالَتِ اقْتُلْهُ وَ ارْجِعْ إِلَیَّ قَرِیرَ الْعَیْنِ مَسْرُوراً وَ افْعَلْ مَا تُرِیدُ فَإِنِّی مُنْتَظِرَهٌ لَک فَقَالَ لَهَا بَلْ أَقْتُلُهُ وَ أَرْجِعُ إِلَیْکِ سَخِینَ الْعَیْنِ مَحْزُوناً مَنْحُوساً مَحْسُوراً فَقَالَتْ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ تَطَیُّرِکَ الْوَحْشَ قَالَ فَوَثَبَ الْمَلْعُونُ کَأَنَّهُ الْفَحْلُ مِنَ الْإِبِلِ قَالَ هَلُمِّی إِلَیَّ بِالسَّیْفِ ثُمَّ إِنَّهُ اتَّزَرَ بِمِئْزَرٍ وَ اتَّشَحَ بِإِزَارٍ وَ جَعَلَ السَّیْفَ تَحْتَ الْإِزَارِ مَعَ بَطْنِهِ وَ قَالَ افْتَحِی لِی الْبَابَ فَفِی هَذِهِ السَّاعَهَ أَقْتُلُ لَکِ عَلِیّاً فَقَامَتْ فَرْحَهً مَسْرُورَهً وَ قَبَّلَتْ صَدْرَهُ وَ بَقِیَ یُقَبِّلُهَا وَ یَتَرَشَّفُهَا سَاعَهً ثُمَّ رَاوَدَهَا عَنْ نَفْسِهَا فَقَالَتْ لَهُ هَذَا عَلِیٌّ أَقْبَلَ إِلَی الْجَامِعِ وَ أَذَّنَ فَقُمْ إِلَیْهِ فَاقْتُلْهُ ثُمَّ عُدْ إِلَیَّ فَهَا أَنَا مُنْتَظِرَهٌ رُجُوعَکَ فَخَرَجَ مِنَ الْبَابِ وَ هِیَ خَلْفَهُ تُحَرِّضُهُ بِهَذِهِ الْأَبْیَاتِ أَقُولُ:

إِذَا مَا حَیَّهٌ أَعْیَتِ الرُّقَّا***وَ کَانَ ذُعَافُ الْمَوْتِ مِنْهُ شَرَابُهَا(۱)

رَسَسْنَا إِلَیْهَا فِی الظَّلَامِ ابْنَ مُلْجَمٍ (۲)***هُمَامٌ إِذَا مَا الْحَرْبُ شَبَّ لَهَا بِهَا

فَخُذْهَا عَلِیٌّ فَوْقَ رَأْسِکَ ضَرْبَهً***بِکَفٍّ سَعِیدٍ سَوْفَ یَلْقَی ثَوَابَهَا.

قَالَ الرَّاوِی فَالْتَفَتَ إِلَیْهَا وَ قَالَ لَهَا أَفْسَدْتِ وَ اللَّهِ الشِّعْرَ فِی هَذَا الْبَیْتِ الْآخِرِ قَالَتْ وَ لِمَ ذَاکَ قَالَ لَهَا هَلَّا قُلْتُ: بِکَفٍّ شَقِیٍّ سَوْفَ یَلْقَی عِقَابَهَا.

قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْکِتَابِ قَدَّسَ رُوحَهُ هَذَا الْخَبَرُ غَیْرُ صَحِیحٍ بَلْ إِنَّا کَتَبْنَاهُ کَمَا وَجَدْنَاهُ وَ الرِّوَایَهُ الصَّحِیحَهُ أَنَّهُ بَاتَ فِی الْمَسْجِدِ وَ مَعَهُ رَجُلَانِ أَحَدُهُمَا

۱- ۱. الذعاف: السم الذی یقتل من ساعته.

۲- ۲. فی(م) و(خ): دسسنا.

شَبِیبُ بْنُ بحیره[(۱)](#content_note_281_1) [بَجَرَه] وَ الْآخَرُ وَرْدَانُ بْنُ مُجَالِدٍ یُسَاعِدَانِهِ عَلَی قَتْلِ عَلِیٍّ علیه السلام فَلَمَّا أَذَّنَ علیه السلام وَ نَزَلَ مِنَ الْمِئْذَنَهِ وَ جَعَلَ یُسَبِّحُ اللَّهَ وَ یُقَدِّسُهُ وَ یُکَبِّرُهُ وَ یُکْثِرُ مِنَ الصَّلَاهِ عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ الرَّاوِی وَ کَانَ مِنْ کَرَمِ أَخْلَاقِهِ علیه السلام أَنَّهُ یَتَفَقَّدُ النَّائِمِینَ فِی الْمَسْجِدِ وَ یَقُولُ لِلنَّائِمِ الصَّلَاهَ یَرْحَمُکَ اللَّهُ الصَّلَاهَ قُمْ إِلَی الصَّلَاهِ الْمَکْتُوبَهِ عَلَیْکَ ثُمَّ یَتْلُو علیه السلام إِنَّ الصَّلاهَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ[(۲)](#content_note_281_2) فَفَعَلَ ذَلِکَ کَمَا کَانَ یَفْعَلُهُ عَلَی مَجَارِی عَادَتِهِ مَعَ النَّائِمِینَ فِی الْمَسْجِدِ حَتَّی إِذَا بَلَغَ إِلَی الْمَلْعُونِ فَرَآهُ نَائِماً عَلَی وَجْهِهِ قَالَ لَهُ یَا هَذَا قُمْ مِنْ نَوْمِکَ هَذَا فَإِنَّهَا نَوْمَهٌ یَمْقُتُهَا اللَّهُ وَ هِیَ نَوْمَهُ الشَّیْطَانِ وَ نَوْمَهُ أَهْلِ النَّارِ بَلْ نَمْ عَلَی یَمِینِکَ فَإِنَّهَا نَوْمَهُ الْعُلَمَاءِ أَوْ عَلَی یَسَارِکَ فَإِنَّهَا نَوْمَهُ الْحُکَمَاءِ وَ لَا تَنَمْ عَلَی ظَهْرِکَ فَإِنَّهَا نَوْمَهُ الْأَنْبِیَاءِ.

قَالَ فَتَحَرَّکَ الْمَلْعُونُ کَأَنَّهُ یُرِیدُ أَنْ یَقُومَ وَ هُوَ مِنْ مَکَانِهِ لَا یَبْرَحُ فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لَقَدْ هَمَمْتَ بِشَیْ ءٍ تَکَادُ السَّمَاوَاتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبالُ هَدًّا وَ لَوْ شِئْتَ لَأَنْبَأْتُکَ بِمَا تَحْتَ ثِیَابِکَ ثُمَّ تَرَکَهُ وَ عَدَلَ عَنْهُ إِلَی مِحْرَابِهِ وَ قَامَ قَائِماً یُصَلِّی وَ کَانَ علیه السلام یُطِیلُ الرُّکُوعَ وَ السُّجُودَ فِی الصَّلَاهِ کَعَادَتِهِ فِی الْفَرَائِضِ وَ النَّوَافِلِ حَاضِراً قَلْبُهُ فَلَمَّا أَحَسَّ بِهِ فَنَهَضَ الْمَلْعُونُ مُسْرِعاً وَ أَقْبَلَ یَمْشِی حَتَّی وَقَفَ بِإِزَاءِ الْأُسْطُوَانَهِ الَّتِی کَانَ الْإِمَامُ علیه السلام یُصَلِّی عَلَیْهَا فَأَمْهَلَهُ حَتَّی صَلَّی الرَّکْعَهَ الْأُولَی وَ رَکَعَ وَ سَجَدَ السَّجْدَهَ الْأُولَی مِنْهَا وَ رَفَعَ رَأْسَهُ فَعِنْدَ ذَلِکَ أَخَذَ السَّیْفَ وَ هَزَّهُ ثُمَّ ضَرَبَهُ عَلَی رَأْسِهِ الْمُکَرَّمِ الشَّرِیفِ فَوَقَعَتِ الضَّرْبَهُ عَلَی الضَّرْبَهِ الَّتِی ضَرَبَهُ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ وُدٍّ الْعَامِرِیُّ ثُمَّ أَخَذَتِ الضَّرْبَهُ إِلَی مَفْرَقِ رَأْسِهِ إِلَی مَوْضِعِ السُّجُودِ فَلَمَّا أَحَسَّ الْإِمَامُ بِالضَّرْبِ لَمْ یَتَأَوَّهْ وَ صَبَرَ وَ احْتَسَبَ وَ وَقَعَ عَلَی وَجْهِهِ وَ لَیْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ قَائِلًا بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَی مِلَّهِ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ صَاحَ وَ قَالَ قَتَلَنِی ابْنُ مُلْجَمٍ قَتَلَنِی اللَّعِینُ ابْنُ الْیَهُودِیَّهِ وَ رَبِّ الْکَعْبَهِ أَیُّهَا النَّاسُ لَا یَفُوتَنَّکُمْ ابْنُ مُلْجَمٍ وَ سَارَ

۱- ۱. فی(ت): بجره.

۲- ۲. سوره العنکبوت: ۴۵.

السَّمُّ فِی رَأْسِهِ وَ بَدَنِهِ وَ ثَارَ جَمِیعُ مَنْ فِی الْمَسْجِدِ فِی طَلَبِ الْمَلْعُونِ وَ مَاجُوا بِالسِّلَاحِ فَمَا كُنْتُ أَرَى إِلَّا صَفْقَ الْأَیْدِی عَلَى الْهَامَاتِ وَ عُلُوَّ الصَّرْخَاتِ وَ كَانَ ابْنُ مُلْجَمٍ ضَرَبَهُ ضَرْبَهً خَائِفاً مَرْعُوباً ثُمَّ وَلَّى هَارِباً وَ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ أَحَاطَ النَّاسُ بِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ هُوَ فِی مِحْرَابِهِ یَشُدُّ الضَّرْبَهَ وَ یَأْخُذُ التُّرَابَ وَ یَضَعُهُ عَلَیْهَا ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى مِنْها خَلَقْناكُمْ وَ فِیها نُعِیدُكُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَهً أُخْرى [(۱)](#) ثُمَّ قَالَ علیه السلام جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ إِنَّهُ لَمَّا ضَرَبَهُ الْمَلْعُونُ ارْتَجَّتِ الْأَرْضُ وَ مَاجَتِ الْبِحَارُ وَ السَّمَاوَاتِ وَ اصْطَفَقَتْ أَبْوَابُ الْجَامِعِ قَالَ وَ ضَرَبَهُ اللَّعِینُ شَبِیبُ بْنِ بُجْرَهَ فَأَخْطَأَهُ وَ وَقَعَتِ الضَّرْبَهُ فِی الطَّاقِ.

قَالَ الرَّاوِی فَلَمَّا سَمِعَ النَّاسُ الضَّجَّهَ ثَارَ إِلَیْهِ كُلُّ مَنْ كَانَ فِی الْمَسْجِدِ وَ صَارُوا یَدُورُونَ وَ لَا یَدْرُونَ أَیْنَ یَذْهَبُونَ مِنْ شِدَّهِ الصَّدْمَهِ وَ الدَّهْشَهِ ثُمَّ أَحَاطُوا بِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ هُوَ یَشُدُّ رَأْسَهُ بِمِئْزَرِهِ وَ الدَّمُ یَجْرِی عَلَى وَجْهِهِ وَ لِحْیَتِهِ وَ قَدْ خُضِبَتْ بِدِمَائِهِ وَ هُوَ یَقُولُ هَذَا مَا وَعَدَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ قَالَ الرَّاوِی فَاصْطَفَقَتْ أَبْوَابُ الْجَامِعِ وَ ضَجَّتِ الْمَلَائِكَهُ فِی السَّمَاءِ بِالدُّعَاءِ وَ هَبَّتْ رِیحٌ عَاصِفٌ سَوْدَاءُ مُظْلِمَهٌ وَ نَادَى جَبْرَئِیلُ علیه السلام بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ بِصَوْتٍ یَسْمَعُهُ كُلُّ مُسْتَیْقِظٍ تَهَدَّمَتْ وَ اللَّهِ أَرْكَانُ الْهُدَى وَ انْطَمَسَتْ وَ اللَّهِ نُجُومُ السَّمَاءِ وَ أَعْلَامُ التُّقَى وَ انْفَصَمَتْ وَ اللَّهِ الْعُرْوَهُ الْوُثْقَى قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى قُتِلَ الْوَصِیُّ الْمُجْتَبَى قُتِلَ عَلِیٌّ الْمُرْتَضَى قُتِلَ وَ اللَّهِ سَیِّدُ الْأَوْصِیَاءِ قَتَلَهُ أَشْقَى الْأَشْقِیَاءِ قَالَ فَلَمَّا سَمِعَتْ أُمُّ كُلْثُوم نَعْیَ جَبْرَئِیلَ فَلَطَمَتْ عَلَى وَجْهِهَا وَ خَدِّهَا وَ شَقَّتْ جَیْبَهَا وَ صَاحَتْ وَا أَبَتَاهْ وَا عَلِیَّاهْ وَا مُحَمَّدَاهْ وَا سَیِّدَاهْ ثُمَّ أَقْبَلَتْ إِلَى أَخَوَیْهَا الْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ فَأَیْقَظَتْهُمَا وَ قَالَتْ لَهُمَا لَقَدْ قُتِلَ أَبُوكُمَا فَقَامَا یَبْكِیَانِ فَقَالَ لَهَا الْحَسَنُ علیه السلام یَا أُخْتَاهْ كُفِّی عَنِ الْبُكَاءِ حَتَّى نَعْرِفَ صِحَّهَ الْخَبَرِ كَیْلَا تُشْمِتَ الْأَعْدَاءُ فَخَرَجَا فَإِذَا النَّاسُ یَنُوحُونَ وَ یُنَادُونَ وَا إِمَامَاهْ وَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَاهْ قُتِلَ وَ اللَّهِ إِمَامٌ عَابِدٌ مُجَاهِدٌ

۱- ۱. سوره طه: ۵۵.

لَمْ يَسْجُدْ لِصَنَم كَانَ أَشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَلَمَّا سَمِعَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهما السلام صَرْخَاتِ النَّاسِ نَادَيَا وَا أَبَتَاهْ وَا عَلِيَّاهْ لَيْتَ الْمَوْتَ أَعْدَمَنَا الْحَيَاهَ فَلَمَّا وَصَلَا الْجَامِعَ وَ دَخَلَا وَجَدَا أَبَا جَعْدَهَ بْنَ هُبَيْرَهَ وَ مَعَهُ جَمَاعَهٌ مِنَ النَّاسِ وَ هُمْ يَجْتَهِدُونَ أَنْ يُقِيمُوا الْإِمَامَ فِي الْمِحْرَابِ لِيُصَلِّيَ بِالنَّاسِ فَلَمْ يُطِقْ عَلَى النُّهُوضِ وَ تَأَخَّرَ عَنِ الصَّفِّ وَ تَقَدَّمَ الْحَسَنُ عليه السلام فَصَلَّى بِالنَّاسِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يُصَلِّي إِيمَاءً مِنْ جُلُوسٍ وَ هُوَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ وَ كَرِيمُهُ الشَّرِيفُ يَمِيلُ تَارَهً وَ يَسْكُنُ أُخْرَى وَ الْحَسَنُ عليه السلام يُنَادِي وَا انْقِطَاعَ ظَهْرَاهُ يَعِزُّ وَ اللَّهِ عَلَيَّ أَنْ أَرَاكَ هَكَذَا فَفَتَحَ عَيْنَهُ وَ قَالَ يَا بُنَيَّ لَا جَزَعَ عَلَى أَبِيكَ بَعْدَ الْيَوْمِ هَذَا جَدُّكَ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى وَ جَدَّتُكَ خَدِيجَهُ الْكُبْرَى وَ أُمُّكَ فَاطِمَهُ الزَّهْرَاءُ وَ الْحُورُ الْعِينُ مُحْدِقُونَ مُنْتَظِرُونَ قُدُومَ أَبِيكَ فَطِبْ نَفْساً وَ قَرَّ عَيْناً وَ كُفَّ عَنِ الْبُكَاءِ فَإِنَّ الْمَلَائِكَهَ قَدِ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ.

قَالَ ثُمَّ إِنَّ الْخَبَرَ شَاعَ فِي جَوَانِبِ الْكُوفَهِ وَ انْحَشَرَ النَّاسُ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتُ خَرَجْنَ مِنْ خِدْرِهِنَّ إِلَى الْجَامِعِ يَنْظُرْنَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فَدَخَلَ النَّاسُ الْجَامِعَ فَوَجَدُوا الْحَسَنَ وَ رَأْسُ أَبِيهِ فِي حَجْرِهِ وَ قَدْ غَسَلَ الدَّمَ عَنْهُ وَ شَدَّ الضَّرْبَهَ وَ هِيَ بَعْدَهَا تَشْخُبُ دَماً وَ وَجْهُهُ قَدْ زَادَ بَيَاضاً بِصُفْرَهٍ وَ هُوَ يَرْمُقُ السَّمَاءَ بِطَرْفِهِ وَ لِسَانُهُ يُسَبِّحُ اللَّهَ وَ يُوَحِّدُهُ وَ هُوَ يَقُولُ أَسْأَلُكَ يَا رَبِّ الرَّفِيعَ الْأَعْلَى فَأَخَذَ الْحَسَنُ عليه السلام رَأْسَهُ فِي حَجْرِهِ فَوَجَدَهُ مَغْشِيّاً عَلَيْهِ فَعِنْدَهَا بَكَى بُكَاءً شَدِيداً وَ جَعَلَ يُقَبِّلُ وَجْهَ أَبِيهِ وَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ مَوْضِعَ سُجُودِهِ فَسَقَطَ مِنْ دُمُوعِهِ قَطَرَاتٌ عَلَى وَجْهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ فَرَآهُ بَاكِياً فَقَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ يَا حَسَنُ مَا هَذَا الْبُكَاءُ يَا بُنَيَّ لَا رَوْعَ عَلَى أَبِيكَ بَعْدَ الْيَوْمِ هَذَا جَدُّكَ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى وَ خَدِيجَهُ وَ فَاطِمَهُ وَ الْحُورُ الْعِينُ مُحْدِقُونَ مُنْتَظِرُونَ قُدُومَ أَبِيكَ فَطِبْ نَفْساً وَ قَرَّ عَيْناً وَ اكْفُفْ عَنِ الْبُكَاءِ فَإِنَّ الْمَلَائِكَهَ قَدِ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ يَا بُنَيَّ أَ تَجْزَعُ عَلَى أَبِيكَ وَ غَداً تُقْتَلُ بَعْدِي مَسْمُوماً مَظْلُوماً وَ يُقْتَلُ أَخُوكَ بِالسَّيْفِ هَكَذَا وَ تَلْحَقَانِ بِجَدِّكُمَا وَ أَبِيكُمَا وَ أُمِّكُمَا فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عليه السلام يَا أَبَتَاهْ مَا تُعَرِّفُنَا مَنْ قَتَلَكَ وَ مَنْ فَعَلَ بِكَ هَذَا؟

قَالَ قَتَلَنِی ابْنُ الْيَهُودِيَّهِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمٍ الْمُرَادِیُّ فَقَالَ يَا أَبَاهْ مِنْ أَیِّ طَرِيقٍ مَضَی قَالَ لَا يَمْضِی أَحَدٌ فِی طَلَبِهِ فَإِنَّهُ سَيَطْلُعُ عَلَيْكُمْ مِنْ هَذَا الْبَابِ وَ أَشَارَ بِيَدِهِ الشَّرِيفَهِ إِلَی بَابِ كِنْدَهَ قَالَ وَ لَمْ يَزَلِ السَّمُّ يَسْرِی فِی رَأْسِهِ وَ بَدَنِهِ ثُمَّ أُغْمِیَ عَلَيْهِ سَاعَهً وَ النَّاسُ يَنْتَظِرُونَ قُدُومَ الْمَلْعُونِ مِنْ بَابِ كِنْدَهَ فَاشْتَغَلَ النَّاسُ بِالنَّظَرِ إِلَی الْبَابِ وَ يَرْتَقِبُونَ قُدُومَ الْمَلْعُونِ وَ قَدْ غَصَّ الْمَسْجِدُ بِالْعَالَمِ مَا بَيْنَ بَاكٍ وَ مَحْزُونٍ فَمَا كَانَ إِلَّا سَاعَهً وَ إِذَا بِالصَّيْحَهِ قَدِ ارْتَفَعَتْ وَ زُمْرَهٍ مِنَ النَّاسِ وَ قَدْ جَاءُوا بِعَدُوِّ اللَّهِ ابْنِ مُلْجَمٍ مَكْتُوفاً وَ هَذَا يَلْعَنُهُ وَ هَذَا يَضْرِبُهُ قَالَ فَوَقَعَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ عَلَی بَعْضٍ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ فَأَقْبَلُوا بِاللَّعِينِ مَكْتُوفاً وَ هَذَا يَلْعَنُهُ وَ هَذَا يَضْرِبُهُ وَ هُمْ يَنْهَشُونَ لَحْمَهُ بِأَسْنَانِهِمْ وَ يَقُولُونَ لَهُ يَا عَدُوَّ اللَّهِ مَا فَعَلْتَ أَهْلَكْتَ أُمَّهَ مُحَمَّدٍ وَ قَتَلْتَ خَيْرَ النَّاسِ وَ إِنَّهُ لَصَامِتٌ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ حُذَيْفَهُ النَّخَعِیُّ بِيَدِهِ سَيْفٌ مَشْهُورٌ وَ هُوَ يَرُدُّ النَّاسَ عَنْ قَتْلِهِ وَ هُوَ يَقُولُ هَذَا قَاتِلُ الْإِمَامِ عَلِیٍّ عليه السلام حَتَّی أَدْخَلُوهُ الْمَسْجِدَ.

قَالَ الشَّعْبِیُّ كَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ عَيْنَاهُ قَدْ طَارَتَا فِی أُمِّ رَأْسِهِ كَأَنَّهُمَا قِطْعَتَا عَلَقٍ وَ قَدْ وَقَعَتْ فِی وَجْهِهِ ضَرْبَهٌ قَدْ هَشَمَتْ وَجْهَهُ وَ أَنْفَهُ وَ الدَّمُ يَسِيلُ عَلَی لِحْيَتِهِ وَ عَلَی صَدْرِهِ وَ هُوَ يَنْظُرُ يَمِيناً وَ شِمَالًا وَ عَيْنَاهُ قَدْ طَارَتَا فِی أُمِّ رَأْسِهِ وَ هُوَ أَسْمَرُ اللَّوْنِ حَسَنُ الْوَجْهِ وَ فِی وَجْهِهِ أَثَرُ السُّجُودِ وَ كَانَ عَلَی رَأْسِهِ شَعْرٌ أَسْوَدُ مَنْشُوراً عَلَی وَجْهِهِ كَأَنَّهُ الشَّيْطَانُ الرَّجِيمُ فَلَمَّا حَاذَانِی سَمِعْتُهُ يَتَرَنَّمُ بِهَذِهِ الْأَبْيَاتِ:

أَقُولُ لِنَفْسِی بَعْدَ مَا كُنْتُ أَنْهَاهَا***وَ قَدْ كُنْتُ أَسْنَاهَا وَ كُنْتُ أَكِيدُهَا

أَيَا نَفْسُ كُفِّی عَنْ طِلَابِكِ وَ اصْبِرِی***وَ لَا تَطْلُبِی هَمّاً عَلَيْكِ يَبِيدُهَا

فَمَا قَبِلْتِ نُصْحِی وَ قَدْ كُنْتُ نَاصِحاً***كَنُصْحِ وَلُودٍ غَابَ عَنْهَا وَلِيدُهَا

فَمَا طَلَبْتِ إِلَّا عَنَائِی وَ شِقْوَتِی***فَيَا طُولَ مُكْثِی فِی الْجَحِيمِ بَعِيدُهَا.

فَلَمَّا جَاءُوا بِهِ أَوْقَفُوهُ بَيْنَ يَدَیْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ الْحَسَنُ عليه السلام

قَالَ لَهُ یَا وَیْلَکَ یَا لَعِینُ یَا عَدُوَّ اللَّهِ أَنْتَ قَاتِلُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ مُثْکِلُنَا إِمَامَ الْمُسْلِمِینَ هَذَا جَزَاؤُهُ مِنْکَ حَیْثُ آوَاکَ وَ قَرَّبَکَ وَ أَدْنَاکَ وَ آثَرَکَ عَلَی غَیْرِکَ وَ هَلْ کَانَ بِئْسَ الْإِمَامُ لَکَ حَتَّی جَازَیْتَهُ هَذَا الْجَزَاءَ یَا شَقِیُّ قَالَ فَلَمْ یَتَکَلَّمْ بَلْ دَمَعَتْ عَیْنَاهُ فَانْکَبَّ الْحَسَنُ علیه السلام عَلَی أَبِیهِ یُقَبِّلُهُ وَ قَالَ لَهُ هَذَا قَاتِلُکَ یَا أَبَاهْ قَدْ أَمْکَنَ اللَّهُ مِنْهُ فَلَمْ یُجِبْهُ وَ کَانَ نَائِماً فَکَرِهَ أَنْ یُوقِظَهُ مِنْ نَوْمِهِ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَی ابْنِ مُلْجَمٍ وَ قَالَ لَهُ یَا عَدُوَّ اللَّهِ هَذَا کَانَ جَزَاؤُهُ مِنْکَ بَوَّأَکَ وَ أَدْنَاکَ وَ قَرَّبَکَ وَ حَبَاکَ وَ فَضَّلَکَ عَلَی غَیْرِکَ هَلْ کَانَ بِئْسَ الْإِمَامُ لَکَ حَتَّی جَازَیْتَهُ بِهَذَا الْجَزَاءِ یَا شَقِیَّ الْأَشْقِیَاءِ فَقَالَ لَهُ الْمَلْعُونُ یَا أَبَا مُحَمَّدٍ أَ فَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِی النَّارِ فَعِنْدَ ذَلِکَ ضَجَّتِ النَّاسُ بِالْبُکَاءِ وَ النَّحِیبِ فَأَمَرَهُمُ الْحَسَنُ علیه السلام بِالسُّکُوتِ ثُمَّ الْتَفَتَ الْحَسَنُ علیه السلام إِلَی الَّذِی جَاءَ بِهِ حُذَیْفَةُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ کَیْفَ ظَفِرْتَ بِعَدُوِّ اللَّهِ وَ أَیْنَ لَقِیتَهُ فَقَالَ یَا مَوْلَایَ إِنَّ حَدِیثِی مَعَهُ لَعَجِیبٌ وَ ذَلِکَ أَنِّی کُنْتُ الْبَارِحَةَ نَائِماً فِی دَارِی وَ زَوْجَتِی إِلَی جَانِبِی وَ هِیَ مِنْ غَطَفَانَ وَ أَنَا رَاقِدٌ وَ هِیَ مُسْتَیْقِظَةٌ إِذْ سَمِعَتْ هِیَ الزَّعْقَةَ وَ نَاعِیاً یَنْعَی أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ هُوَ یَقُولُ تَهَدَّمَتْ وَ اللَّهِ أَرْکَانُ الْهُدَی وَ انْطَمَسَتْ وَ اللَّهِ أَعْلَامُ التُّقَی قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَی قُتِلَ عَلِیٌّ الْمُرْتَضَی قَتَلَهُ أَشْقَی الْأَشْقِیَاءِ فَأَیْقَظَتْنِی وَ قَالَتْ لِی أَنْتَ نَائِمٌ وَ قَدْ قُتِلَ إِمَامُکَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ فَانْتَبَهْتُ مِنْ کَلَامِهَا فَزِعاً مَرْعُوباً وَ قُلْتُ لَهَا یَا وَیْلَکِ مَا هَذَا الْکَلَامُ رَضَّ اللَّهُ (۱) فَاکِ لَعَلَّ الشَّیْطَانَ قَدْ أَلْقَی فِی سَمْعِکِ هَذَا أَوْ حُلُمٌ أُلْقِیَ عَلَیْکِ یَا وَیْلَکِ إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ لَیْسَ لِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ تَعَالَی قِبَلَهُ تَبِعَةٌ وَ لَا ظُلَامَةٌ وَ إِنَّهُ لِلْیَتِیمِ کَالْأَبِ الرَّحِیمِ وَ لِلْأَرْمَلَهِ کَالزَّوْجِ الْعَطُوفِ وَ بَعْدَ ذَلِکَ فَمَنْ ذَا الَّذِی یَقْدِرُ عَلَی قَتْلِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ هُوَ الْأَسَدُ الضِّرْغَامُ وَ الْبَطَلُ الْهُمَامُ وَ الْفَارِسُ الْقَمْقَامُ فَأَکْثَرَتْ عَلَیَّ وَ قَالَتْ إِنِّی سَمِعْتُ

۱- ۱. فی(خ) فض اللّه.

مَا لَمْ تَسْمَعْ وَ عَلِمْتُ مَا لَمْ تَعْلَمْ فَقُلْتُ لَهَا وَ مَا سَمِعْتِ فَأَخْبَرْتِنِي بِالصَّوْتِ فَقَالَتْ لِي سَمِعْتُ نَاعِياً يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ تَهَدَّمَتْ وَ اللَّهِ أَرْكَانُ الْهُدَى وَ انْطَمَسَتْ وَ اللَّهِ أَعْلَامُ التُّقَى قُتِلَ ابْنُ عَمِّ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى قُتِلَ عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى قَتَلَهُ أَشْقَى الْأَشْقِيَاءِ ثُمَّ قَالَتْ مَا أَظُنُّ بَيْتاً فِي الْكُوفَهِ إِلَّا وَ قَدْ دَخَلَهُ هَذَا الصَّوْتُ قَالَ فَبَيْنَمَا أَنَا وَ هِيَ فِي مُرَاجَعَهِ الْكَلَامِ وَ إِذَا بِصَيْحَهٍ عَظِيمَهٍ وَ جَلَبَهٍ وَ ضَجَّهٍ عَظِيمَهٍ وَ قَائِلٌ يَقُولُ قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَحَسَّ قَلْبِي بِالشَّرِّ فَمَدَدْتُ يَدِي إِلَى سَيْفِي وَ سَلَلْتُهُ مِنْ غِمْدِهِ وَ أَخَذْتُهُ وَ نَزَلْتُ مُسْرِعاً وَ فَتَحْتُ بَابَ دَارِي وَ خَرَجْتُ فَلَمَّا صِرْتُ فِي وَسَطِ الْجَادَّهِ فَنَظَرْتُ يَمِيناً وَ شِمَالًا وَ إِذَا بِعَدُوِّ اللَّهِ يَجُولُ فِيهَا يَطْلُبُ مَهْرَباً فَلَمْ يَجِدْ وَ إِذَا قَدِ انْسَدَّتِ الطُّرُقَاتُ فِي وَجْهِهِ فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ وَ هُوَ كَذَلِكَ رَابَنِي أَمْرُهُ فَنَادَيْتُهُ يَا وَيْلَكَ مَنْ أَنْتَ وَ مَا تُرِيدُ لَا أُمَّ لَكَ فِي وَسَطِ هَذَا الدَّرْبِ تَمُرُّ وَ تَجِي ءُ فَتَسَمَّى بِغَيْرِ اسْمِهِ وَ انْتَمَى إِلَى غَيْرِ كُنْيَتِهِ فَقُلْتُ لَهُ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ قَالَ مِنْ مَنْزِلِي قُلْتُ وَ إِلَى أَيْنَ تُرِيدُ تَمْضِي فِي هَذَا الْوَقْتِ قَالَ إِلَى الْحِيرَهِ فَقُلْتُ وَ لِمَ لَا تَقْعُدُ حَتَّى تُصَلِّيَ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام صَلَاهَ الْغَدَاهِ وَ تَمْضِيَ فِي حَاجَتِكَ فَقَالَ أَخْشَى أَنْ أَقْعُدَ لِلصَّلَاهِ فَتَفُوتَنِي حَاجَتِي فَقُلْتُ يَا وَيْلَكَ إِنِّي سَمِعْتُ صَيْحَهً وَ قَائِلًا يَقُولُ قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَهَلْ عِنْدَكَ مِنْ ذَلِكَ خَبَرٌ قَالَ لَا عِلْمَ لِي بِذَلِكَ فَقُلْتُ لَهُ وَ لِمَ لَا تَمْضِي مَعِي حَتَّى تُحَقِّقَ الْخَبَرَ وَ تَمْضِيَ فِي حَاجَتِكَ فَقَالَ أَنَا مَاضٍ فِي حَاجَتِي وَ هِيَ أَهَمُّ مِنْ ذَلِكَ فَلَمَّا قَالَ لِي مِثْلَ ذَلِكَ الْقَوْلِ قُلْتُ يَا لُكَعَ الرِّجَالِ حَاجَتُكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنَ التَّجَسُّسِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَ إِذَا وَ اللَّهِ يَا لُكَعُ مَا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ خَلَاقٍ وَ حَمَلْتُ عَلَيْهِ بِسَيْفِي وَ هَمَمْتُ أَنْ أَعْلُوَ بِهِ فَرَاغَ عَنِّي فَبَيْنَمَا أَنَا أُخَاطِبُهُ وَ هُوَ يُخَاطِبُنِي إِذْ هَبَّتْ رِيحٌ فَكَشَفَتْ إِزَارَهُ وَ إِذَا بِسَيْفِهِ يَلْمَعُ تَحْتَ الْإِزَارِ كَأَنَّهُ مِرْآهٌ مَصْقُولَهٌ فَلَمَّا رَأَيْتُ بَرِيقَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ قُلْتُ يَا وَيْلَكَ مَا هَذَا السَّيْفُ الْمَشْهُورُ تَحْتَ ثِيَابِكَ؟

لَعَلَّکَ أَنْتَ قَاتِلُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ فَأَرَادَ أَنْ یَقُولَ لَا فَأَنْطَقَ اللَّهُ لِسَانَهُ بِالْحَقِّ فَقَالَ نَعَمْ فَرَفَعْتُ سَیْفِی وَ ضَرَبْتُهُ فَرَفَعَ هُوَ سَیْفَهُ وَ هَمَّ أَنْ یَعْلُوَنِی بِهِ فَانْحَرَفْتُ عَنْهُ فَضَرَبْتُهُ عَلَی سَاقَیْهِ فَأَوْقَفْتُهُ وَ وَقَعَ لِحِینِهِ وَ وَقَعْتُ عَلَیْهِ وَ صَرَخْتُ صَرْخَهً شَدِیدَهً وَ أَرَدْتُ آخُذُ سَیْفَهُ فَمَانَعَنِی عَنْهُ فَخَرَجَ أَهْلُ الْحِیرَهِ فَأَعَانُونِی عَلَیْهِ حَتَّی أَوْثَقْتُهُ کِتَافاً وَ جِئْتُکَ بِهِ فَهَا هُوَ بَیْنَ یَدَیْکَ جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاکَ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ.

فَقَالَ الْحَسَنُ علیه السلام الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی نَصَرَ وَلِیَّهُ وَ خَذَلَ عَدُوَّهُ ثُمَّ انْکَبَّ الْحَسَنُ علیه السلام عَلَی أَبِیهِ یُقَبِّلُهُ وَ قَالَ لَهُ یَا أَبَاهْ هَذَا عَدُوُّ اللَّهِ وَ عَدُوُّکَ قَدْ أَمْکَنَ اللَّهُ مِنْهُ فَلَمْ یُجِبْهُ وَ کَانَ نَائِماً فَکَرِهَ أَنْ یُوقِظَهُ مِنْ نَوْمِهِ فَرَقَدَ سَاعَهً ثُمَّ فَتَحَ علیه السلام عَیْنَیْهِ وَ هُوَ یَقُولُ ارْفُقُوا بِی یَا مَلَائِکَهَ رَبِّی فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ علیه السلام هَذَا عَدُوُّ اللَّهِ وَ عَدُوُّکَ ابْنُ مُلْجَمٍ قَدْ أَمْکَنَ اللَّهُ مِنْهُ وَ قَدْ حَضَرَ بَیْنَ یَدَیْکَ قَالَ فَفَتَحَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَیْنَیْهِ وَ نَظَرَ إِلَیْهِ وَ هُوَ مَکْتُوفٌ وَ سَیْفُهُ مُعَلَّقٌ فِی عُنُقِهِ فَقَالَ لَهُ بِضَعْفٍ وَ انْکِسَارِ صَوْتٍ وَ رَأْفَهٍ وَ رَحْمَهٍ یَا هَذَا لَقَدْ جِئْتَ عَظِیماً وَ ارْتَکَبْتَ أَمْراً عَظِیماً وَ خَطْباً جَسِیماً أَ بِئْسَ الْإِمَامُ کُنْتُ لَکَ حَتَّی جَازَیْتَنِی بِهَذَا الْجَزَاءِ أَ لَمْ أَکُنْ شَفِیقاً عَلَیْکَ وَ آثَرْتُکَ عَلَی غَیْرِکَ وَ أَحْسَنْتُ إِلَیْکَ وَ زِدْتُ فِی إِعْطَائِکَ أَ لَمْ یَکُنْ یُقَالُ لِی فِیکَ کَذَا وَ کَذَا فَخَلَّیْتُ لَکَ السَّبِیلَ وَ مَنَحْتُکَ عَطَائِی وَ قَدْ کُنْتُ أَعْلَمُ أَنَّکَ قَاتِلِی لَا مَحَالَهَ وَ لَکِنْ رَجَوْتُ بِذَلِکَ الِاسْتِظْهَارَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَی عَلَیْکَ یَا لُکَعُ وَ عَلَّ أَنْ تَرْجِعَ عَنْ غَیِّکَ فَغَلَبَتْ عَلَیْکَ الشَّقَاوَهُ فَقَتَلْتَنِی یَا شَقِیَّ الْأَشْقِیَاءِ قَالَ فَدَمَعَتْ عَیْنَا ابْنِ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَی وَ قَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَ فَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِی النَّارِ قَالَ لَهُ صَدَقْتَ ثُمَّ الْتَفَتَ علیه السلام إِلَی وَلَدِهِ الْحَسَنِ علیه السلام وَ قَالَ لَهُ ارْفُقْ یَا وَلَدِی بِأَسِیرِکَ وَ ارْحَمْهُ وَ أَحْسِنْ إِلَیْهِ وَ أَشْفِقْ عَلَیْهِ أَ لَا تَرَی إِلَی عَیْنَیْهِ قَدْ طَارَتَا فِی أُمِّ رَأْسِهِ وَ قَلْبُهُ یَرْجُفُ خَوْفاً وَ رُعْباً وَ فَزَعاً فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ علیه السلام یَا أَبَاهْ قَدْ قَتَلَکَ هَذَا اللَّعِینُ الْفَاجِرُ وَ أَفْجَعَنَا فِیکَ وَ أَنْتَ تَأْمُرُنَا بِالرِّفْقِ بِهِ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ یَا بُنَیَّ نَحْنُ أَهْلُ بَیْتٍ لَا نَزْدَادُ عَلَی الْمُذْنِبِ إِلَیْنَا إِلَّا کَرَماً وَ عَفْواً وَ الرَّحْمَهُ

وَ الشَّفَقَهُ مِنْ شِيمَتِنَا لَا مِنْ شِيمَتِهِ بِحَقِّی عَلَيْکَ فَأَطْعِمْهُ يَا بُنَیَّ مِمَّا تَأْكُلُهُ وَ اسْقِهِ مِمَّا تَشْرَبُ وَ لَا تُقَيِّدْ لَهُ قَدَماً وَ لَا تَغُلَّ لَهُ يَداً فَإِنْ أَنَا مِتُّ فَاقْتَصَّ مِنْهُ بِأَنْ تَقْتُلَهُ وَ تَضْرِبَهُ ضَرْبَهً وَاحِدَهً وَ تُحْرِقَهُ بِالنَّارِ وَ لَا تُمَثِّلَ بِالرَّجُلِ فَإِنِّی سَمِعْتُ جَدَّکَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ إِيَّاكُمْ وَ الْمُثْلَهَ وَ لَوْ بِالْكَلْبِ الْعَقُورِ وَ إِنْ أَنَا عِشْتُ فَأَنَا أَوْلَى بِالْعَفْوِ عَنْهُ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَفْعَلُ بِهِ فَإِنْ عَفَوْتُ فَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ لَا نَزْدَادُ عَلَى الْمُذْنِبِ إِلَيْنَا إِلَّا عَفْواً وَ كَرَماً.

قال مخنف بن حنيف إنی و الله ليله تسع عشره فی الجامع فی رجال نصلی قريبا من السده التی يدخل منها أمير المؤمنين عليه السلام فبينا نحن نصلی إذ دخل أمير المؤمنين عليه السلام من السده و هو ينادی الصلاه ثم صعد المئذنه فأذن ثم نزل فعبر على قوم نيام فی المسجد فناداهم الصلاه ثم قصد المحراب فما أدری دخل فی الصلاه أم لا إذ سمعت قائلا يقول الحكم لله لا لک يا علی قال فسمعت عند ذلک أمير المؤمنين عليه السلام يقول لا يفوتنكم الرجل قال فشد الناس عليه و أنا معهم و إذا هو وردان بن مجالد و أما ابن ملجم لعنه الله فإنه هرب من ساعته و دخل الكوفه و رأينا أمير المؤمنين عليه السلام مجروحا فی رأسه.

قال محمد ابن الحنفيه ثم إن أبی عليه السلام قال احملونی إلى موضع مصلای فی منزلی قال فحملناه إليه و هو مدنف و الناس حوله و هم فی أمر عظيم باكين محزونين قد أشرفوا على الهلاک من شده البكاء و النحيب ثم التفت إليه الحسين عليه السلام و هو يبكی فقال له يا أبتاه من لنا بعدک لا كيومک إلا يوم رسول الله صلى الله عليه و آله من أجلک تعلمت البكاء يعز و الله علی أن أراک هكذا فناداه عليه السلام فقال يا حسين يا أبا عبد الله ادن منی فدنا منه و قد قرحت أجفان عينيه من البكاء فمسح الدموع من عينيه و وضع يده على قلبه و قال له يا بنی ربط الله قلبک بالصبر و أجزل لک و لإخوتک عظيم الأجر فسكن روعتک و اهدأ من بكائک فإن الله قد آجرک

على عظيم مصابك ثم أدخل عليه السلام إلى حجرته و جلس فى محرابه.

قال الراوى و أقبلت زينب و أم كلثوم حتى جلستا معه على فراشه و أقبلتا تندبانه و تقولان يا أبتاه من للصغير حتى يكبر و من للكبير بين الملأ يا أبتاه حزننا عليك طويل و عبرتنا لا ترقأ(۱)

قال فضج الناس من وراء الحجره بالبكاء و النحيب و فاضت دموع أمير المؤمنين عليه السلام عند ذلك و جعل يقلب طرفه و ينظر إلى أهل بيته و أولاده ثم دعا الحسن و الحسين عليهما السلام و جعل يحضنهما و يقبلهما ثم أغمى عليه ساعه طويله و أفاق و كذلك كان رسول الله صلى الله عليه و آله يغمى عليه ساعه طويله و يفيق أخرى لأنه عليه السلام كان مسموما فلما أفاق ناوله الحسن عليه السلام قعبا من لبن فشرب منه قليلا ثم نحاه عن فيه و قال احملوه إلى أسيركم ثم قال للحسن عليه السلام بحقى عليك يا بنى إلا ما طيبتم مطعمه و مشربه و ارفقوا به إلى حين موتى و تطعمه مما تأكل و تسقيه مما تشرب حتى تكون أكرم منه فعند ذلك حملوا إليه اللبن و أخبروه بما قال أمير المؤمنين عليه السلام فى حقه فأخذ اللعين و شربه. قال و لما حمل أمير المؤمنين عليه السلام إلى منزله جاءوا باللعين مكتوفا إلى بيت من بيوت القصر فحبسوه فيه فقالت له أم كلثوم و هى تبكى يا ويلك أما أبى فإنه لا بأس عليه و إن الله مخزيك فى الدنيا و الآخره و إن مصيرك إلى النار خالدا فيها فقال لها ابن ملجم لعنه الله ابكى إن كنت باكيه فو الله لقد اشتريت سيفى هذا بألف و سممته بألف و لو كانت ضربتى هذه لجميع أهل الكوفه ما نجا منهم أحد و فى ذلك يقول الفرزدق:

شعر:

فلا غرو للأشراف إن ظفرت بها(۲)*** ذئاب الأعادى من فصيح و أعجمى.

۱- ۱. زقا الدمع: جف و انقطع.

۲- ۲. كذا فى النسخ و الظاهر: فلا عزّ للاشراف.

فحربه وحشی سقت حمزه الردی***و حتف علی من حسام ابن ملجم

قال محمد ابن الحنفیه رضی الله عنه و بتنا لیله عشرین من شهر رمضان مع أبی و قد نزل السم إلی قدمیه و کان یصلی تلک اللیله من جلوس و لم یزل یوصینا بوصایاه و یعزینا عن نفسه و یخبرنا بأمره و تبیانه إلی حین طلوع الفجر فلما أصبح استأذن الناس علیه فأذن لهم بالدخول فدخلوا علیه و أقبلوا یسلمون علیه و هو یرد علیهم السلام ثم قال أیها الناس اسألونی قبل أن تفقدونی و خففوا سؤالکم لمصیبه إمامکم قال فبکی الناس عند ذلک بکاء شدیدا و أشفقوا أن یسألوه تخفیفا عنه فقام إلیه حجر بن عدی الطائی و قال:

فیا أسفی علی المولی التقی***أبو الأطهار حیدره الزکی

قتله کافر حنث زنیم***لعین فاسق نغل شقی (۱)

فیلعن ربنا من حاد عنکم***و یبرأ منکم لعنا وبی

لأنکم بیوم الحشر ذخری***و أنتم عتره الهادی النبی.

فلما بصر به و سمع شعره قال له کیف لی بک إذا دعیت إلی البراءه منی فما عساک أن تقول فقال و الله یا أمیر المؤمنین لو قطعت بالسیف إربا إربا و أضرم لی النار و ألقیت فیها لأثرت ذلک علی البراءه منک فقال وفقت لکل خیر یا حجر جزاک الله خیرا عن أهل بیت نبیک ثم قال هل من شربه من لبن فأتوه بلبن فی قعب فأخذه و شربه کله فذکر الملعون ابن ملجم و أنه لم یخلف له شیئا فقال علیه السلام وَ کانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدُوراً اعلموا أنی شربت الجمیع و لم أبق لأسیرکم شیئا من هذا ألا و إنه آخر رزقی من الدنیا فبالله علیک یا بنی إلا ما أسقیته مثل ما شربت فحمل إلیه ذلک فشربه.

قال محمد بن الحنفیه رضی الله عنه لما کانت لیله إحدی و عشرین و أظلم اللیل و هی اللیله الثانیه من الکائنه جمع أبی أولاده و أهل بیته و ودعهم ثم قال

۱- ۱. النغل: المفسد فی الأرض.

لهم الله خليفتی علیکم و هو حسبی وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ و أوصاهم الجمیع منهم بلزوم الإیمان و الأدیان و الأحکام التی أوصاه بها رسول الله صلی الله علیه و آله فمن ذلک ما نقل عنه علیه السلام أنه أوصی به الحسن و الحسین علیهما السلام لما ضربه الملعون ابن ملجم و هی هذه أوصیکما بتقوی الله و ساقها إلی آخر ما مر بروایه السید الرضی قال ثم تزاید ولوج السم فی جسده الشریف حتی نظرنا إلی قدمیه و قد احمرتا جمیعا فکبر ذلک علینا و أیسنا منه ثم أصبح ثقیلا فدخل الناس علیه فأمرهم و نهاهم و أوصاهم ثم عرضنا علیه المأکول و المشروب فأبی أن یشرب فنظرنا إلی شفتیه و هما یختلجان بذکر الله تعالی و جعل جبینه یرشح عرقا و هو یمسحه بیده قلت یا أبت أراک تمسح جبینک فقال یا بنی إنی سمعت جدک رسول الله صلی الله علیه و آله یقول إن المؤمن إذا نزل به الموت و دنت وفاته عرق جبینه و صار کاللؤلؤ الرطب و سکن أنینه ثم قال یا أبا عبد الله و یا عون ثم نادی أولاده کلهم بأسمائهم صغیرا و کبیرا واحدا بعد واحد و جعل یودعهم و یقول الله خلیفتی علیکم أستودعکم الله و هم یبکون فقال له الحسن علیه السلام یا أبه ما دعاک إلی هذا فقال له یا بنی إنی رأیت جدک رسول الله صلی الله علیه و آله فی منامی قبل هذه الکائنه بلیله فشکوت إلیه ما أنا فیه من التذلل و الأذی من هذه الأمه فقال لی ادع علیهم فقلت اللهم أبدلهم بی شرا منی و أبدلنی بهم خیرا منهم فقال لی قد استجاب الله دعاک سینقلک إلینا بعد ثلاث و قد مضت الثلاث یا أبا محمد أوصیک و یا أبا عبد الله خیرا فأنتما منی و أنا منکما ثم التفت إلی أولاده الذین من غیر فاطمه علیها السلامو أوصاهم أن لا یخالفوا أولاد فاطمه یعنی الحسن و الحسین علیهما السلام. ثم قال أحسن الله لکم العزاء ألا و إنی منصرف عنکم و راحل فی لیلتی هذه و لاحق بحبیبی محمد صلی الله علیه و آله کما وعدنی فإذا أنا مت یا أبا محمد فغسلنی و کفنی و حنطنی ببقیه حنوط جدک رسول الله صلی الله علیه و آله فإنه من کافور الجنه جاء به جبرئیل علیه السلام إلیه ثم ضعنی علی سریری و لا یتقدم أحد منکم مقدم السریر و احملوا مؤخره و اتبعوا مقدمه فأی موضع وضع المقدم فضعوا المؤخر فحیث

قام سریری فهو موضع قبری ثم تقدم یا أبا محمد و صل علی یا بنی یا حسن و کبر علی سبعا و اعلم أنه لا یحل ذلک علی أحد غیری إلا علی رجل یخرج فی آخر الزمان اسمه القائم المهدی و من ولد أخیک الحسین یقیم اعوجاج الحق فإذا أنت صلیت علی یا حسن فنح السریر عن موضعه ثم اکشف التراب عنه فتری قبرا محفورا و لحدا مثقوبا و ساجه منقوبه فأضجعنی فیها فإذا أردت الخروج من قبری فافتقدنی فإنک لا تجدنی و إنی لاحق بجدک رسول الله صلی الله علیه و آله و اعلم یا بنی ما من نبی یموت و إن کان مدفونا بالمشرق و یموت وصیه بالمغرب إلا و یجمع الله عز و جل بین روحیهما و جسدیهما ثم یفترقان فیرجع کل واحد منهما إلی موضع قبره و إلی موضعه الذی حط فیه ثم أشرج (۱) اللحد باللبن و أهل التراب علی ثم غیب قبری و کان غرضه علیه السلام بذلک لئلا یعلم بموضع قبره أحد من بنی أمیه فإنهم لو علموا بموضع قبره لحفروه و أخرجوه و أحرقوه کما فعلوا بزید بن علی بن الحسین علیهما السلام ثم یا بنی بعد ذلک إذا أصبح الصباح أخرجوا تابوتا إلی ظهر الکوفه(۲)

علی ناقه و أمر بمن یسیرها بما علیها کأنها ترید المدینه بحیث یخفی علی العامه موضع قبری الذی تضعنی فیه و کأنی بکم و قد خرجت علیکم الفتن من هاهنا و هاهنا فعلیکم بالصبر فهو محمود العاقبه. ثم قال یا أبا محمد و یا أبا عبد الله کأنی بکما و قد خرجت علیکما من بعدی الفتن من هاهنا فاصبرا حَتَّی یَحْکُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمِینَ ثم قال یا أبا عبد الله أنت شهید هذه الأمه فعلیک بتقوی الله و الصبر علی بلائه ثم أغمی علیه ساعه و أفاق و قال هذا رسول الله صلی الله علیه و آله و عمی حمزه و أخی جعفر و أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و کلهم یقولون عجل قدومک علینا فإنا إلیک مشتاقون ثم أدار عینیه فی أهل بیته کلهم و قال أستودعکم الله جمیعا سددکم الله جمیعا حفظکم

۱- ۱. شرح الحجاره: نضدها و ضم بعضها الی بعض.

۲- ۲. فی(خ) و(ت): ظاهر الکوفه.

الله جميعا خليفتی علیکم الله و کفی بالله خلیفه ثم قال و علیکم السلام یا رسل ربی ثم قال لِمِثْلِ هذا فَلْيَعْمَلِ الْعامِلُونَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ و عرق جبینه و هو یذکر الله کثیرا و ما زال یذکر الله کثیرا و یتشهد الشهادتین ثم استقبل القبله و غمض عینیه و مد رجلیه و یدیه و قال أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شریک له و أشهد أن محمدا عبده و رسوله ثم قضی نحبه علیه السلام و کانت وفاته فی لیله إحدی و عشرین من شهر رمضان و کانت لیله الجمعه سنه أربعین من الهجره.

قال فعند ذلک صرخت زینب بنت علی علیهما السلام و أم کلثوم و جمیع نسائه و قد شقوا الجیوب و لطموا الخدود و ارتفعت الصیحه فی القصر فعلم أهل الکوفه أن أمیر المؤمنین علیه السلام قد قبض فأقبل النساء و الرجال یهرعون أفواجا أفواجا و صاحوا صیحه عظیمه فارتجت الکوفه بأهلها و کثر البکاء و النحیب و کثر الضجیج بالکوفه و قبائلها و دورها و جمیع أقطارها فکان ذلک کیوم مات فیه رسول الله صلی الله علیه و آله فلما أظلم اللیل تغیر أفق السماء و ارتجت الأرض و جمیع من علیها بکوه و کنا نسمع جلبه و تسبیحا فی الهواء فعلمنا أنها من أصوات الملائکه فلم یزل کذلک إلی أن طلع الفجر ثم ارتفعت الأصوات و سمعنا هاتفا بصوت یسمعه الحاضرون و لا یرون شخصه یقول:

بنفسی و مالی ثم أهلی و أسرتی***فداء لمن أضحی قتیل ابن ملجم

علی رقی فوق الخلائق فی الوغی***فهدت به أرکان بیت المحرم

علی أمیر المؤمنین و من بکت***لمقتله البطحاء و أکناف زمزم

یکاد الصفا و المشعران کلاهما***یهدا و بان النقص فی ماء زمزم

و أصبحت الشمس المنیر ضیاؤها***لقتل علی لونها لون دلهم.(۱)

ص: ۲۹۳

۱- ۱. الدلهم: المظلم.

و ظل له أفق السماء كآبه***كشقه ثوب لونها لون عندم (۱)

و ناحت عليه الجن إذ فجعت به***حنينا كثكلى نوحها بترنم

و أضحى إليها الجود و النبل مقتما(۲)*** و كان التقى فى قبره المتهدم

و أضحى التقى و الخير و الحلم و النهى***و بات العلى فى قبره المتهدم

يكاد الصفا و المستجار كلاهما***يهدا و بان النقص فى ماء زمزم

لفقد على خير من وطئ الحصى***أخا العالم الهادى النبى المعظم.

فالمعنى عند ذلك أن السماوات و الأرض و الملائكه و الجن و الإنس قد بكت و رثته فى تلك الليله و سمعنا فى الهواء جلبه عظيمه و تسبيحا و تقديسا فعلمنا أنها أصوات الملائكه فلم تزل كذلك حتى بدا الصباح فارتفعت الأصوات فخرجنا و إذا بصائح فى الهواء و هو يقول:

يا للرجال لعظم هول مصيبه***قدحت فليس مصابها بالهازل

و الشمس كاسفه لفقد إمامنا***خير الخلائق و الإمام العادل

يا خير من ركب المطى و من مشى***فوق الثرى من حافى أو ناعل

يا سيدى و لقدهددت قواءنا***و الحق أصبح خاضعا للباطل.

قال محمد بن الحنفيه ثم أخذنا فى جهازه ليلا و كان الحسن عليه السلام يغسله و الحسين عليه السلام يصب الماء عليه و كان عليه السلام لا يحتاج إلى من يقلبه بل كان يتقلب كما يريد الغاسل يمينا و شمالا و كانت رائحته أطيب من رائحه المسك و العنبر ثم نادى الحسن عليه السلام بأخته زينب و أم كلثوم و قال يا أختاه هلمى بحنوط جدى رسول الله صلى الله عليه و آله فبادرت زينب مسرعه حتى أتته به قال الراوى فلما فتحته فاحت الدار و جميع الكوفه و شوارعها لشده رائحه ذلك الطيب ثم لفوه بخمسه أثواب كما أمر عليه السلام ثم وضعوه على السرير و تقدم الحسن و الحسين عليهما السلام

۱- ۱. العندم: خشب نبات يصبغ به.

۲- ۲. قتم وجهه: تغير و اسود.

إلی السریر من مؤخره و إذا مقدمه قد ارتفع و لا یری حامله و کان حاملاه من مقدمه جبرئیل و میکائیل فما مر بشی ء علی وجه الأرض إلا انحنی له ساجدا و خرج السریر من مایل باب کنده فحملا مؤخره و سارا یتبعان مقدمه.

قال ابن الحنفیه رضی الله عنه و الله لقد نظرت إلی السریر و إنه لیمر بالحیطان و النخل فتنحنی له خشوعا و مضی مستقیما إلی النجف إلی موضع قبره الآن قال و ضجت الکوفه بالبکاء و النحیب و خرجن النساء یتبعنه لاطمات حاسرات فمنعهم الحسن علیه السلام و نهاهم عن البکاء و العویل و ردهن إلی أماکنهن و الحسین علیه السلام یقول لا حول و لا قوه إلا بالله العلی العظیم إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ یا أباه وا انقطاع ظهراه من أجلک تعلمت البکاء إلی الله المشتکی.

فلما انتهیا إلی قبره و إذا مقدم السریر قد وضع فوضع الحسن علیه السلام مؤخره ثم قام الحسن علیه السلام و صلی علیه و الجماعه خلفه فکبر سبعا کما أمره به أبوه علیه السلام ثم زحزحنا سریره و کشفنا التراب و إذا نحن بقبر محفور و لحد مشقوق و ساجه منقوره مکتوب علیها هذا ما ادخره له جده نوح النبی للعبد الصالح الطاهر المطهر فلما أرادوا نزوله سمعوا هاتفا یقول أنزلوه إلی التربه الطاهره فقد اشتاق الحبیب إلی الحبیب فدهش الناس عند ذلک و تحیروا و ألحد أمیر المؤمنین علیه السلام قبل طلوع الفجر.

قال الراوی لما ألحد أمیر المؤمنین علیه السلام وقف صعصعه بن صوحان العبدی رضی الله عنه علی القبر و وضع إحدی یدیه علی فؤاده و الأخری قد أخذ بها التراب و یضرب به رأسه ثم قال بأبی أنت و أمی یا أمیر المؤمنین ثم قال هنیئا لک یا أبا الحسن فلقد طاب مولدک و قوی صبرک و عظم جهادک و ظفرت برأیک و ربحت تجارتک و قدمت علی خالقک فتلقاک الله ببشارته و حفتک ملائکته و استقررت فی جوار المصطفی فأکرمک الله بجواره و لحقت بدرجه أخیک المصطفی و شربت بکأسه الأوفی فأسأل الله أن یمن علینا باقتفائنا أثرک و العمل بسیرتک و الموالاه لأولیائک و المعاداه لأعدائک و أن یحشرنا فی زمره

أوليائک فقد نلت ما لم ینله أحد و أدرکت ما لم یدرکه أحد و جاهدت فی سبیل ربک بین یدی أخیک المصطفی حق جهاده و قمت بدین الله حق القیام حتی أقمت السنن و أبرت الفتن (۱) و استقام الإسلام و انتظم الإیمان فعلیک منی أفضل الصلاه و السلام بک اشتد ظهر المؤمنین و اتضحت أعلام السبل و أقیمت السنن و ما جمع لأحد مناقبک و خصالک سبقت إلی إجابه النبی صلی الله علیه و آله مقدما مؤثرا و سارعت إلی نصرته و وقیته بنفسک و رمیت سیفک ذا الفقار فی مواطن الخوف و الحذر قصم الله بک کل جبار عنید و ذل بک کل ذی بأس شدید و هدم بک حصون أهل الشرک و الکفر و العدوان و الردی و قتل بک أهل الضلال من العدی فهنیئا لک یا أمیر المؤمنین کنت أقرب الناس من رسول الله صلی الله علیه و آله قربا و أولهم سلما و أکثرهم علما و فهما فهنیئا لک یا أبا الحسن لقد شرف الله مقامک و کنت أقرب الناس إلی رسول الله صلی الله علیه و آله نسبا و أولهم إسلاما و أوفاهم یقینا و أشدهم قلبا و أبذلهم لنفسه مجاهدا و أعظمهم فی الخیر نصیبا فلا حرمنا الله أجرک و لا أذلنا بعدک فو الله لقد کانت حیاتک مفاتح للخیر و مغالق للشر و إن یومک هذا مفتاح کل شر و مغلاق کل خیر و لو أن الناس قبلوا منک لأکلوا من فوقهم و من تحت أرجلهم و لکنهم آثروا الدنیا علی الآخره.

ثم بکی بکاء شدیدا و أبکی کل من کان معه و عدلوا إلی الحسن و الحسین و محمد و جعفر و العباس و یحیی و عون و عبد الله علیه السلام فعزوهم فی أبیهم صلوات الله علیه و انصرف الناس و رجع أولاد أمیر المؤمنین علیه السلام و شیعتهم إلی الکوفه و لم یشعر بهم أحد من الناس فلما طلع الصباح و بزغت الشمس أخرجوا تابوتا من دار أمیر المؤمنین علیه السلام و أتوا به إلی المصلی بظاهر الکوفه ثم تقدم الحسن علیه السلام و صلی علیه و رفعه علی ناقه و سیرها مع بعض العبید.

قال الراوی فلما کان الغداه اجتمعوا لأجل قتل الملعون قال أبو مخنف

۱- ۱. أبره: أصلحه.

فلما رجع الحسن علیه السلام دخلت علیه أم کلثوم و أقسمت علیه أن لا یترک الملعون فی الحیاه ساعه واحده و کان قد عزم علی تأخیره ثلاثه أیام فأجابها إلی ذلک و خرج لوقته و ساعته و جمع أهل بیته و أهل البصائر من أصحاب أمیر المؤمنین علیه السلام الذین کانوا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله کصعصعه و الأحنف و ما أشبههما رضی الله عنهم و تشاوروا فی قتل ابن ملجم لعنه الله تعالی فکل أشار بقتله فی ذلک الیوم و اجتمع رأیهم علی قتله فی المکان الذی ضرب فیه الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام.

قال الراوی ثم إنه لما رجع أولاد أمیر المؤمنین علیه السلام و أصحابه إلی الکوفه و اجتمعوا لقتل اللعین عدو الله ابن ملجم فقال عبد الله بن جعفر اقطعوا یدیه و رجلیه و لسانه و اقتلوه بعد ذلک و قال ابن الحنفیه رضی الله عنه اجعلوه غرضا للنشاب و أحرقوه بالنار و قال آخر اصلبوه حیا حتی یموت فقال الحسن علیه السلام أنا ممتثل فیه ما أمرنی به أمیر المؤمنین علیه السلام أضربه ضربه بالسیف حتی یموت فیها و أحرقه بالنار بعد ذلک قال فأمر الحسن علیه السلام أن یأتوه به فجاءوا به مکتوفا حتی أدخلوه إلی الموضع الذی ضرب فیه الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام و الناس یلعنونه و یوبخونه و هو ساکت لا یتکلم فقال الحسن علیه السلام یا عدو الله قتلت أمیر المؤمنین علیه السلام و إمام المسلمین و أعظمت الفساد فی الدین فقال لهما یا حسن و یا حسین علیکما السلام ما تریدان تصنعان بی قالا له نرید قتلک کما قتلت سیدنا و مولانا فقال لهما اصنعا ما شئتما أن تصنعا و لا تعنفا من استزله الشیطان فصده عن السبیل و لقد زجرت نفسی فلم تنزجر و نهیتها فلم تنته فدعها تذوق وبال أمرها و لها عذاب شدید ثم بکی فقال له یا ویلک ما هذه الرقه أین کانت حین وضعت قدمک و رکبت خطیئتک فقال ابن ملجم لعنه الله اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ و لقد انقضی التوبیخ و المعایره و إنما قتلت أباک و حصلت

بين يـديک فاصـنع ما شـئت و خـذ بحقک منی كيف شـئت ثم برک على ركبتيه و قال يا ابن رسول الله الحمـد لله الذی أجرى قتلى على يـديک فرق له الحسن عليه السـلام لأن قلبه كان رحيما صـلى الله عليه فقام الحسن عليه السـلام و أخذ السـيف بيده و جرده من غمده فهز به (١) حتى لاح الموت فی حده ثم ضـربه ضـربه أدار بها عنقه فاشتد زحام الناس عليه و علت أصواتهم فلم يتمكن من فتح باعه فارتفع السـيف إلى باعه فأبرأه فانقلب عدو الله على قفاه يحور فی دمه فقام الحسـين عليه السلام إلى أخيه و قال يا أخی أ ليس الأب واحدا و الأم واحده و لی نصـيب فی هذه الضربه و لی فی قتله حق فدعنی أضربه ضربه أشفی بها بعض ما أجده فناوله الحسن عليه السلام السيف فأخذه و هزه و ضربه على الضربه التی ضربه الحسن عليه السلام فبلغ إلى طرف أنفه و قطع جانبه الآخر و ابتـدره الناس بعد ذلک بأسـيافهم فقطعوه إربا إربا و عجل الله بروحه إلى النار و بئس القرار ثم جمعوا جثته و أخرجوه من المسـجد و جمعوا له حطبـا و أحرقوه بالنـار و قيـل طرحوه فی حفره و طموه بالتراب و هو يعوی كعوى الكلاب فی حفرته إلى يوم القيامه و أقبلوا إلى قطام الملعونه الفاسقه الفاجره فقطعوها بالسيف إربا إربا و نهبوا دارها ثم أخذوها و أخرجوها إلى ظـاهر الكوفه فأحرقوهـا بالنـار و عجـل الله بروحهـا إلى النـار و غضب الجبار و أما الرجلان اللـذان تحالفا معه فأحـدهما قتله معـاويه بن أبی سـفيان بالشـام و الآـخر قتله عمرو بن العـاص بمصـر لاـ رضـی الله عنهما و أما الرجلان اللـذان كانا مع ابن ملجم بالجامع يساعدانه على قتل علی عليه السلام فقتلا من ليلتهما لعنهما الله و حشرهما محشر المنافقين الظالمين فی جهنم خالدين مع السالفين.

قال أبو مخنف فلما فرغوا من إهلاكهم و قتلهم أقبل الحسن و الحسـين عليهما السلام إلى المنزل فالتفت بهم أم كلثوم و أنشدت تقول هذه الأبيات لما سمعت بقتله

١- ١. أی حركه. و فی(م) و(خ): و ندبه.

و قیل إنها لأم الهیثم بنت العربان الخثعمیه و قیل للأسود الدؤلی شعرا یقول :

ألا یا عین جودی و أسعدینا***ألا فابکی أمیر المؤمنینا

و تبکی أم کلثوم علیه***بعبرتها و قد رأت الیقینا

ألا قل للخوارج حیث کانوا***فلا قرت عیون الحاسدینا

و أبکی خیر من رکب المطایا***و حث بها و أقری الظاعنینا

و أبکی خیر من رکب المطایا***و فارسها و من رکب السفینا

و من لبس النعال و من حفاها***و من قرأ المثانی و المئینا

و من صام الهجیر و قام لیلا***و ناجی الله خیر الخالقینا

إمام صادق بر تقی ***فقیه قد حوی علماو دینا

شجاع أشوس بطل همام***و مقدام الأساود فی العرینا(۱)

کمی باسل قرم هزبر***حمی أروع لیث بطینا(۲)

فعمرو قاده فی الأسر لما***طغا و سقی ابن ود منه حینا(۳)

و مرحب قده بالسیف قدا***و عفر ذا الخمارعلی الجبینا

و بات علی الفراش یقی أخاه***و لم یعبأ بکید الکافرینا

و یدعو للجماعه من عصاه***و یقضی بالفرائض مستبینا

و کل مناقب الخیرات فیه***و حب رسول رب العالمینا

مضی بعد النبی فدته نفسی***أبو حسن و خیر الصالحینا

إذا استقبلت وجه أبی حسین***رأیت البدر فاق الناظرینا

و کنا قبل مقتله بخیر***نری مولی رسول الله فینا.

١- ١. العرينه: مأوى الأسد.

٢- ٢. الكمى و الباسل: الشجاع. القرم- بالفتح-: السيّد العظيم. الهزبر: الأسد. الحمى من لا يحتمل الضيم. الاروع: من يعجبك بحسنه أو شجاعته.

٣- ٣. قوله« فعمر و قاده فى الاسر» اشاره إلى ما جرى بينه عليه السلام و بين عمرو بن معد يكرب و قوله« و سقى ابن ود» اشاره إلى قتل عمرو بن عبد ود بيده.

یقیم الحق لا یرتاب فیه*** و ینهک قطع أیدی السارقینا(۱)

و لیس بکاتم علما لدیه***و لم یخلق من المتجبرینا

أ فی الشهر الحرام فجعتمونا***بخیر الخلق طرا أجمعینا

و من بعد النبی فخیر نفس***أبو حسن و خیر الصالحینا

فلو أنا سئلنا المال فیه***بذلنا المال فیه و البنینا

کأن الناس إذ فقدوا علیا***نعام جال فی بلد سنینا

فلا و الله لا أنسی علیا***و حسن صلاته فی الراکعینا

لقد علمت قریش حیث کانت***بأنک خیرها حسبا و دینا

ألا فابلغ معاویه بن حرب***فلا قرت عیون الشامتینا

و قل للشامتین بنا رویدا***سیلقی الشامتون کما لقینا

قتلتم خیر من رکب المطایا***و ذللها و من رکب السفینا

ألا فابلغ معاویه بن حرب***بأن بقیه الخلفاء فینا.

قال فلم یبق أحد فی المسجد إلا انتحب و بکی لبکائها و کل من کان حاضرا من عدو و صدیق و لم أر باکیه و لا باکیا أکثر من ذلک الیوم.

أقول: روی البرسی فی مشارق الأنوار عن محدثی أهل الکوفه أن أمیر المؤمنین علیه السلام لما حمله الحسن و الحسین علیهما السلام علی سریره إلی مکان البئر المختلف فیه إلی نجف الکوفه وجدوا فارسا یتضوع منه رائحه المسک فسلم علیهما ثم قال للحسن علیه السلام أنت الحسن بن علی رضیع الوحی و التنزیل و فطیم العلم و الشرف الجلیل خلیفه أمیر المؤمنین و سید الوصیین قال نعم قال و هذا الحسین بن أمیر المؤمنین و سید الوصیین سبط الرحمه و رضیع العصمه و ربیب الحکمه و والد الأئمه قال نعم قال سلماه إلی و امضیا فی دعه الله فقال له الحسن علیه السلام إنه أوصی إلینا أن لا نسلم إلا إلی أحد رجلین جبرئیل أو الخضر فمن أنت منهما فکشف النقاب

۱- ۱. نهکه: بالغ فی عقوبته.

فإذا هو أمير المؤمنين عليه السلام ثم قال للحسن عليه السلام يا أبا محمد إنه لا تموت نفس إلا و يشهدها أ فما يشهد جسده.

قال و روى عن الحسن بن على عليهما السلام أن أمير المؤمنين قال للحسن و الحسين عليهما السلام إذا وضعتمانى فى الضريح فصليا ركعتين قبل أن تهيلا على التراب و انظرا ما يكون فلما وضعاه فى الضريح المقدس فعلا ما أمرا به و نظرا و إذا الضريح مغطى بثوب من سندس فكشف الحسن عليه السلام مما يلى وجه أمير المؤمنين فوجد رسول الله صلى الله عليه و آله و آدم و إبراهيم يتحدثون مع أمير المؤمنين عليه السلام و كشف الحسين مما يلى رجليه فوجد الزهراء و حواء و مريم و آسيه عليهن السلام ينحن على أمير المؤمنين عليه السلام و يندبنه (۱).

**[ترجمه]ما در برخی از کتب قدیم روایتی را در باره چگونگی شهادت علی علیه السلام مشاهده کردیم و تا جایی که مناسب این کتاب بود بخشی از آن را به صورت خلاصه آوردیم، گفت: ابوالحسن علی بن عبدالله بن محمد البکری از لوط بن یحیی از شیوخ و اسلاف خود نقل کرده است که: هنگامی که عثمان مُرد و مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند مردی به نام حبیب بن منتجب از جانب عثمان والی مناطقی از یمن بود، پس علی علیه السلام او را در سِمَتش ابقا کرد و نامه... ای با این مضمون به او نوشت:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر از بنده خدا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به حبیب بن منتجب، سلام بر تو، پس از یاد و نام خدا من ستایش می کنم خدایی را که جز او خدایی نیست و بر محمد بنده و رسولش درود می فرستم، من تو را در سمت قبلی ات از سوی کسی که قبلا بود ابقا کردم، پس به کارت ادامه بده، من تو را به عدالت نسبت به رعیت خود و نیکی کردن به مردمت سفارش می کنم، و بدان کسی که مسئولیت و سرپرستی ده نفر از مسلمانان را بر عهده گیرد ولی بین آن ها عدالت برقرار نکند خداوند در روز قیامت او را محشور می گرداند در حالی که دست هایش به گردنش بسته شده اند، آن ها را جز عدالت او در سرای دنیا باز نمی کند. اگر این نامه ام به دستت رسید آن را به کسانی از اهل یمن که تحت قلمرو تو هستند بخوان، و برای من از مسلمانانی که در قلمرو تو هستند بیعت بگیر. پس اگر آن ها بیعت کردند مانند بیعت رضوان پس با قدرت به کارت مشغول شو، و ده نفر از حکیمان و فصیحان و معتمدان آن ها را که کمک‌کننده‌ترین آنان باشند به نزد من بفرست که اهل فهم و شجاعت و عارف به خدا و علم به ادیان - احکام - خود و به سود و ضررشان و صاحب نظرترین قوم خود باشند، بر تو و آنان سلام و درود باد .

امام علیه السلام نامه را پیچید و مهر زد و آن را با بادیه نشینی فرستاد، هنگامی که نامه به دست حبیب رسید آن را بوسید و بر چشمان و سرش گذاشت. هنگامی که آن را خواند بالای منبر رفت و خدا را حمد و ستایش کرد و بر محمد و خاندان او درود فرستاد و گفت: ای مردم بدانید که عثمان در گذشت و مردم بعد از او با بنده صالح و امام ناصح، برادر و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند که شایسته تر و لایق تر به خلافت است، او برادر و پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر طرف کننده غم از چهره او و داماد و جانشین او و پدر دو نوه اش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد، حال شما ای مردم نظرتان نسبت به بیعت با او و وارد شدن در طاعتش چیست؟ آنگاه مردم صدای گریه و ناله را بلند کرده و گفتند: با کمال میل و دوستی و از روی کرامت برای خدا و رسولش و برادر رسولش قبول می کنیم. آن گاه حبیب از همگی آن ها بیعت گرفت، هنگامی که آن ها بیعت کردند به آن ها گفت: من ده نفر از ریش سفیدان و شجاعان شما را می خواهم

تا آن گونه که امام به من امر کرده است به سوی ایشان بفرستم. آن ها گفتند: با کمال میل، آنگاه حبیب از بین آن ها صد نفر و از صد نفر هفتاد نفر و از هفتاد نفر سی نفر و در نهایت از سی نفرشان ده نفر را انتخاب کرد که ابن ملجم مرادی لعنه الله نیز در بین آن ها بود و آن ها در همان لحظه به سوی امام علی علیه السلام رهسپار شدند. هنگامی که نزد امام علیه السلام رسیدند بر ایشان سلام کردند و خلافت را به ایشان تبریک گفتند. امام نیز پاسخ سلام آن ها را داد و به آنان خوش آمد گفت. آن گاه ابن ملجم نزد امام آمده و به او گفت: سلام بر تو ای امام عادل و ماه کامل و شیر ژیان و پهلوان همچون شیر و سوار کار بزرگ و سلام بر تو ای کسی که خداوند او را بر دیگران برتری داده است، درود خداوند بر تو و خاندان بزرگوارت باد، گواهی می دهم که تو به حق و درستی امیرالمؤمنین و جانشین و خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و وارث علم او هستی. خداوند لعنت کند کسی را که حق و مقام شما را انکار کند، شما امیر و رهبر خلافت شده اید، در بین مردم عدل شما شهرت دارد، باران فضل و ابرهای رحمت و مهربانی شما بر سر این مردم فرود آمده است. امیر ما را به سوی شما فرستاد و ما از آمدن به نزد شما شادمان گشتیم، شما به این طلعت میمون برکت داده شوید و خلافت بر مردم بر شما مبارک باشد.

پس امیرالمؤمنین به صورت او چشم گشود و به آن گروه نگاه کرد و آن ها را به خود نزدیک کرد. هنگامی که نشست و آن ها نامه را به امام دادند، امام آن را باز کرده و از خواندن آن شادمان گشت و دستور داد تا به هر یک از آن ها یک جامه یمنی و عبای عدنی و اسبی عربی بدهند هم چنین دستور داد تا مورد احسان و کرامت واقع شوند. هنگامی که برخاستند، ابن ملجم بلند شد و نزد امام علیه السلام این ابیات را سرود:

فقط تو نیرومند و پاکدامن و بخشنده و پسر شیران در جایگاه اول هستی.

ای جانشین محمد خداوند تو را برگزید و در کتاب نازل شده (قرآن) به تو فضیلت بخشید.

و زهرا دختر محمد، حوری دختر پیامبر فرستاده شده را به تو عطا کرد.

سپس گفت: ای امیرالمؤمنین از هر جا می خواهی ما را امتحان کن تا از ما چیزهایی ببینی که خوشحالت کند، به خدا سوگند در جمع ما جز پهلوان شجاع و دلیر و دور اندیش باهوش و شجاع بی باک وجود ندارد که این صفات را از پدران و نیاکانمان به ارث برده ایم و به فرزندان صالح خودمان به یادگار می گذاریم. امیرالمؤمنین علیه السلام سخن او را از بین آن هیئت نیکو شمرد و به او فرمود: ای جوان اسمت چیست؟ گفت: عبدالرحمن؛ فرمود: پسر چه کسی؟ گفت: پسر ملجم مرادی. امام به او فرمود: آیا تو مرادی هستی؟ گفت: بله ای امیرالمؤمنین. امام علیه السلام فرمود: انّا لله و انّا الیه راجعون، و لا حول و لا قوّه الّا بالله العلی العظیم، پس امیر مؤمنان پی در پی به او نگاه کرد و با یکی از دست هایش روی دیگری زد و بار دیگر انّا لله و انّا الیه راجعون گفت، آنگاه فرمود: وای بر تو آیا تو مرادی هستی؟ گفت: بله، در آن هنگام امام علیه السلام به شعر فرمود:

من تو را آشکارا به دوستی نصیحت می کنم، و تو از دشمنان هستی.

من می خواهم او را زندگی بخشم و او قصد کشتن مرا دارد، بهانه تو در این بی لطفی نسبت به کسی که دوست توست چیست .

أصبغ بن نباته گفت: هنگامی که آن هیئت نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند با آن حضرت بیعت کردند و ابن ملجم نیز بیعت کرد. هنگامی که از امام روی گردان شد امام علی علیه السلام او را برای بار دوم صدا کرد و نسبت به وعده ها و پیمان از او جلب اعتماد کرد تا فریب کاری و پیمان شکنی نکند. او این کار را کرد و رفت، امام برای سومین بار او را صدا کرده و از او اطمینان حاصل نمود. آنگاه ابن ملجم گفت: ای امیرالمؤمنین من ندیدم که تو این کار را با کسی به غیر از من انجام دهی. امام فرمود: برو دنبال کارت که من مطمئن نیستم که نسبت به آنچه بیعت کردی وفا کنی. ابن ملجم به ایشان گفت: گویی شما هنگامی که اسم مرا شنیدی از آمدنم اکراه داشتی؟ به خدا سوگند من دوست دارم نزد شما بمانم و در رکاب شما جهاد کنم و قلبم دوستدار و محبّ شماست، به خدا سوگند من با دوست شما دوستی و با دشمن شما دشمنی می کنم. علی علیه السلام لبخندی زد و به او فرمود: ای برادر مرادی تو را به خدا، اگر درباره چیزی از تو سؤال کنم به من راست می گویی؟ گفت: بله ای امیر مؤمنان. امام به او فرمود: آیا تو دایه‌ای یهودی داشتی که اگر گریه می کردی تو را می زد و به پیشانی ات سیلی می زد و می گفت: ساکت شو که تو شقی تر از پی کننده شتر صالح هستی و تو در بزرگ سالی جنایتی بزرگ انجام می دهی که خداوند به خاطر آن بر تو خشم می گیرد و سرنوشت تو آتش جهنم خواهد بود؟ ابن ملجم گفت: همین طور است اما به خدا سوگند تو ای امیر مؤمنین از هر کسی نزد من دوست داشتنی تر هستی. امیرالمؤمنین فرمود: به خدا سوگند دروغ نگفتم و به من هم دروغ گفته نشد، به راستی به حق سخن گفتم و سخن راست گفتم، به خدا سوگند من شك ندارم که تو قاتل من هستی و این از این خضاب خواهد شد و به ریش و سر مبارکش اشاره کرد- زمان و موعد تو نزدیک شده است. ابن ملجم به او گفت: ای امیر مؤمنان به خدا سوگند تو از همه چیزهایی که خورشید بر آن ها طلوع کرده است دوست داشتنی تر هستی، امّا اگر می دانی که من آن را انجام می دهم مرا به سرزمینی که از دیار شما دور باشد روانه کن. امام علیه السلام فرمود: نزد یارانت باش تا به شما اجازه بازگشت به کشورتان را بدهم. سپس به آن ها دستور داد تا در قبیله بنی تمیم سکنی گزینند. آن ها سه روز در آنجا بودند، آن گاه امام به آن ها دستور داد تا به یمن بازگردند. هنگامی که تصمیم به بازگشت گرفتند ابن ملجم به شدت مریض شد، آن ها رفتند و او را با خود نبردند. هنگامی که بهبود یافت نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد در حالی که شب و روز از ایشان جدا نمی شد و در برآوردن نیازهای آن حضرت علیه السلام شتاب می کرد امام نیز به او احسان می کرد و او را به منزلش دعوت می کرد، با این حال به او می فرمود که: تو قاتل من هستی و این شعر را به او تکرار می کرد:

من می خواهم به او زندگی بخشم و او کشتن مرا می خواهد، بهانه تو در این بی لطفی نسبت به کسی که دوست توست، چیست.

ابن ملجم نیز به امام علیه السلام می گفت: ای امیر مؤمنان اگر این را از من می‌دانی مرا بکش. امام علیه السلام نیز می فرمود: جایز نیست که کسی را بکشم قبل از اینکه نسبت به من کاری انجام داده باشد و در روایتی دیگر آمده است که فرمود: اگر تو را بکشم پس چه کسی مرا می کشد؟ سپس شیعه آن حضرت این سخن را شنیدند و مالك اشتر و حارث بن اعور و دیگران هجوم آورده و سلاح خود را کشیدند و گفتند: ای امیرالمؤمنین این سگ کیست که بارها این گونه با او سخن می گویی؟ شما امام و رهبر و پسر عموی پیامبرمان هستید پس دستور دهید تا او را به قتل برسانیم. امام به آن ها فرمود: شمشیرهایتان را غلاف کنید، آفرین بر شما، بین این امت تفرقه نیندازید. آیا می خواهید من کسی را بکشم که اقدامی علیه من انجام نداده

است؟

هنگامی که علی علیه السلام به منزلش برگشت شیعیان جمع شدند و آنچه را که شنیده اند را به یکدیگر خبر دادند و گفتند: امیرالمؤمنین علیه السلام تمام شب را برای عبادت می گذراند و شما گفتگویش را با این مرادی شنیدید و او جز حق نمی گوید. شما عدالت و مهربانی او را بر ما فهمیده اید و می ترسیم که این مرادی او را غافلگیرانه بکشد پس بیایید قرعه بیندازیم تا هر شب یک قبیله از ما از او محافظت کند. پس قرعه در شب اول و دوم و سوم بر اهل کناس افتاد و آن ها شمشیرهایشان را آویختند و در شبی که مأموریت داشتند به مسجد جامع آمدند. هنگامی که علی علیه السلام بیرون آمد، آن ها را در آن وضعیت دید و فرمود: شما را چه شده است؟ آن ها امام را از ماجرا باخبر کردند پس برای آن ها دعا کرد و لبخندی زد و فرمود: شما آمدید تا مرا از آسمانیان محافظت کنید یا از اهل زمین؟ آن ها گفتند: از اهل زمین. امام فرمود: چیزی در آسمان نیست جز اینکه در زمین می باشد و چیزی در زمین نیست جز اینکه در آسمان است، سپس این آیه را تلاوت فرمود: « قُلْ لَنْ يُصِيبَنا إِلَّا ما كَتَبَ اللَّهُ لَنا» {بگو جز آنچه خدا برای ما مقرر داشته هرگز به ما نمی‌رسد} -. توبه: ۵۱ -

آن‌گاه به آنان دستور داد تا به خانه هایشان برگردند و دیگر این کار را تکرار نکنند. سپس از مأذنه بالا رفت. وقتی سینه و گلو صاف می کرد شنونده می گفت: چقدر شبیه صدای پیامبر صلی الله علیه و آله است. مردم برای نماز صبح آماده شدند و ایشان هنگامی که اذان می گفت صدایش به تمامی نواحی کوفه می رسید آن گاه پایین آمده و نماز خواند و این عادت آن حضرت بود.

ابن ملجم در کوفه اقامت کرد تا اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام به جنگ نهروان رفت پس ابن ملجم نیز در رکاب آن حضرت بود و جنگ سختی کرد. هنگامی که امیرالمؤمنین به کوفه برگشت و خداوند فتح را به دست او محقق ساخت، ابن ملجم لعنه الله گفت: ای امیرالمؤمنین آیا به من اجازه می دهی که به مصر بروم و مژده پیروزی شما را به اهل آنجا بدهم؟ امام به او فرمود: هدف تو از این کار چیست؟ گفت: ثواب خداوند و سپاس مردم و می خواهم دوستان را شاد و دشمنان را غمگین سازم. امام به او فرمود: هر طور که صلاح می دانی عمل کن، آن گاه دستور داد تا به او یک خلعت گرانبها و دو عمامه و دو اسب و دو شمشیر و دو نیزه بدهند. پس ابن ملجم حرکت کرد و وارد کوفه شد و شروع به گشت زدن در کوچه ها و خیابان های آنجا کرد در حالی که به مردم بشارت و مژده فتح امیرالمؤمنین را می داد. آن گاه غرور او را فراگرفت و او را به محله بنی تمیم رساند و به خانه‌ای که در همه قبیله معروف بود گذشت که بلندترین خانه در آن محله و برای قطام دختر سخینه بن عوف بن تیم اللاّت بود. قطام به زیبارویی و خوش رویی و کمال شناخته می شد. هنگامی که او سخنان ابن ملجم را شنید کسی را نزد او فرستاد و از او درخواست حضور در نزدش را طلبید تا از خانواده اش از ابن ملجم سؤال کند. هنگامی که ابن ملجم نزدیک خانه او شد و خواست تا از اسبش پیاده شود قطام نزد او آمد و نقاب از صورتش برداشت و زیبایی هایش را برای او آشکار ساخت. هنگامی که ابن ملجم او را دید از او خوشش آمده و در همان لحظه شیفته و دلباخته او شد. آن گاه از اسبش پیاده شده و وارد منزل او گشت و در دهلیز خانه نشست در حالی که دل او را برده بود. قطام به گرمی از او استقبال کرد و برای او سفره ای پهن کرد و بالشی پشت او گذاشت و به خدمتکارش دستور داد تا کفش او را در بیاورد و دستور داد تا آب بیاورند و او دست و صورتش را شست سپس برای او غذا و شراب آورد و او خورد و نزدیک او شد و او را از گرما باد زد. ابن ملجم نیز لحظه‌ای نگاه از او بر نمی داشت. قطام با این حال در چهره او می خندید و نقاب از صورت کنار می زد و

تمـامی زیبـایی هـای ظـاهری و پنهـانی خود را آشـکار می ساخت. ابن ملجم به او گفت: ای خانم بخشـنده امروز با من کاری کردی که بر من واجب گشت تا تمام عمر را سپاس گذار تو باشم اکنون اگر خواسـته‌ای داری بگو تا آن را انجام دهم؟ قطام درباره جنگ از او پرسـید و اینکه چه کسانی را در آن به قتل رسانده است. ابن ملجم نیز او را از اوضاع جنگ باخبر ساخت و گفت: فلانی را حسن و فلانی را حسـین کشت تا اینکه به قوم و خویش قطام رسـید. قطام لعنها الله از طرفداران خوارج بود که علی علیه السـلام در این جنگ جمع زیادی از اقوام او از جمله پـدر و برادر و عمویش را به قتل رسانـده بود. هنگامی که قطام صحبت های ابن ملجم را شـنید با گریه فریاد زد و به صورتش سـیلی زد و از نزد او برخاست و وارد خانه شـد و مدت طولانی گریه و زاری کرد. پس ابن ملجم پشـیمان شد. هنگامی که قطام نزد او آمد، گفت: فقدان و از دست دادن آن ها برایم سـخت است من چه کسی را بعد از آن ها دارم؟ آیا یاوری نیست که مرا یاری کرده و انتقام مرا بگیرد و از ننگ من پرده بردارد؟ ابن ملجم به او گفت: صدایت را پایین بیاور و به خودت مسلط باش تو به خواسته ات می رسی. پس او گریه اش را فرو نشاند و از گفته او به طمع افتاد. سـپس با کلامش به او رو کرد در حالی که سـینه اش را باز کرده بود و موهایش را آویخت و حرفش را برای او تکرار کرد. هنگـامی که آتش عشق او در دل ابن ملجم افتـاد بـا تمـام وجود به سـمت او متمایـل شـد و سـپس او را به طرف خود کشـید و گفت: پـدرت دوست من بود و من تو را از او خواسـتگاری کردم و او به من جواب مثبت داد، ولی مرگ بر او پیشـی گرفت، حال با من ازدواج کن تا من انتقام تو را بگیرم. قطام از سـخن او خوشـحال شد و گفت: اشراف و سروران قوم و قبیله ام از من خواسـتگاری کردند امّا من فقط به کسـی که انتقام مرا بگیرد پاسخ مثبت می دهم و من هنگامی که شنیدم تو در برابر پهلوانان مقاومت می کنی و شـجاعان را به قتل می رسانی خواسـتم تا شوهر من باشـی و من نیز اهل و عیال تو باشم. ابن ملجم به او گفت: به خـدا سوگنـد من همتـای بخشـنده‌ای هسـتم، هر نیاز مالی و هر حاجتی داری به من بگو تا انجام دهم. قطام به او گفت: اگر می خواهی مهریه و شـرط بگذاری من نزد تو هستم هر طور می خواهی تعیین کن. ابن ملجم به او گفت: مهریه و شـرطت چیست؟ قطـام گفت: سه هزار دینـار مهریه و برده و کنیز. ابن ملجم گفت: من توانایی پرداخت این ها را دارم حال بگو شرطت چیست؟ او گفت: در رختخوابت بخواب تا پیش تو برگردم.

پس آن ملعونه وارد حرم سـرای خود شد و خود را به بهترین لباس ها آراست و پیراهنی بدن نما پوشید که سینه و آرایشش را نمایـان می سـاخت و بسـیار آرایش کرده و به خود عطر زد آن گـاه با رنگ و زینتی که به خود زده بود نزد ابن ملجم آمـد و کـاری کرد تـا جمـال و زیبـایی‌اش را ببینـد و ده طره از موهـایش را که بـا مرواریـد و طلا زینت داده بود به جلوی پیشانی اش انـداخت و هنگـامی که نزد او رسـید نقـاب از صورتش برداشت و جـامه گشود و سـینه و شـکم خود را بـاز کرد و گفت: اگر شرطم را بپـذیری، از تمامی این ها بهره مند خواهی شد و در شادی به سـر خواهی برد و به تو غبطه خواهند خورد. آن گاه ابن ملجم به او خیره شـد و عقـل از سـرش پریـد و شـیفته او گشت و همان دم از هوش رفت. هنگامی که به هوش آمـد گفت: ای آرزوی دل! شـرطت چیست به من بگو؟ من آن را انجام خواهم داد حتی اگر به قیمت پیمودن بیابان ها و وارد شدن در دریاها و قطع سـرها و گرفتن جـان ها باشـد. آن ملعونه به او گفت: شـرطم این است که علی بن ابی طالب علیه السـلام را با زدن یک ضربه با این شمشیر در فرق سرش به قتل برسانی و تا آنچه را می‌خواهد بگیرد و آنچه باقی می‌ماند باقی بماند. هنگامی که ابن ملجم این حرف را شـنید سـر عقـل آمـده و بر او خشم گرفت و عصـبانی گشت آنگـاه با صـدای بلنـد فریاد زد: وای بر تو این چیست که مرا با آن مواجه ساختی؟ چه بد باطلی را نفست از تو خواسـته است؟ آنگاه سرش را در حالی که غرق در عرق بود پـایین انـداخت در حـالی که به فکر فرو رفته بود سـپس سـرش را به سوی او بالاـ آورد و به او گفت: وای بر تو چه کسـی می

توانـد علی بن ابی طالب علیه السـلام را به قتل برساند؟ او کسـی است که دعایش مسـتجاب شده و از جانب آسـمان یاری می شود و زمین از هیبت و شـکوهش به لرزه در می آید و فرشـتگان در خدمت کردن به او شـتابان می روند. وای بر تو چه کسی توانـایی قتـل علی بن ابی طـالب علیه السـلام را دارد، او که از سوی آسـمان تأییـد شـده است؟ و فرشـتگان صـبح و شـام از او محافظت می کنند. وقتی او در جنگ های رسول خدا صـلی الله علیه و آله شـرکت می کرد جبرئیل در طرف راست و میکائیل در سمت چپ و فرشته مرگ بین دستان او می جنگیدند، پس کسی توانایی قتل این چنین کسی را ندارد وهیچ مخلوقی نمی... توانـد او را غافلگیرانه بکشـد؛ علاوه بر این او مرا عزیز و محترم شـمرد و مرا اکرام کرد و مقام مرا ارج نهاد و بر دیگران برتری داد؛ پس هرگز پـاداش او از من این نیست، اگر کس دیگری بـوده به بـدترین حـال او را می کشـتم هر چنـد شـجاع ترین اهل زمانش بود ولی امیرالمؤمنین علیه السلام را به هیچ عنوان نمی توانم.

آن گاه آن ملعونه مقداری صبر کرد تا عصـبانیت او فرو نشـست سـپس با او به عشق بازی و لذت جویی پرداخت و دانست که او آن حرف را فراموش کرده است. سـپس گفت: ای فلانی چه چیز تو را از کشـتن علی بن ابی طالب علیه السلام باز می دارد حال آنکه تو از این مال و زیبایی بهره منـد خواهی شـد؟ تو عفیف تر و زاهد تر از کسانی نیستی که با او جنگیدند و او آن ها را کشت در حالی که از روزه داران و برپادارندگان نماز بودند، هنگامی که آن ها دیدند که او مسـلمانان را با ظلم و دشـمنی کشته است از او کناره گرفتند و با او جنگیدند. با این وجود، او مسلمانان را کشته و حکمی غیر از حکم خدا داده و خود را از خلافت و حکومت مؤمنین خلع کرده است. هنگامی که قوم من اقدامات او را دیدند از او کناره گیری کردند و او بدون دلیلی آن هـا را کشت. ابن ملجم به او گفت: فلانی بس کن، دینم را تباه کردی و شک در دلم انـداختی، نمی دانم به تو چه بگویم، در حالی که که بر یک رأی مصصم بودم. آن گاه این ابیات را گفت:

سه هزار دینار و برده و کنیز، و کشتن علی با شمشیری که استخوان را قطع می کند.

هیچ مهریه ای گران بهاتر از علی نیست هر چند گران باشد، و هیچ کشتنی نیز مانند کشتن ابن ملجم نیست

من به خانه کعبه و کسانی که آشکارا از مُحلّ و مُحرم به زیارت می روند قسم خوردم که:

قطام عقل مرا تباه ساخت و من نسبت به او در شکی بزرگ و مذمت شده هستم.

برای قتل علی، یعنی بهترین کسـی که قـدم روی زمین گذاشـته است، او برادر علم و هـدایت‌کننـده یعنی پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله است.

پس لحظه ای درنگ کرد و گفت:

من مهریه ای مانند مهریه قطام ندیده ام، که بخشنده ای از عرب و عجم آن را بپردازد.

سه هزار دینار و برده و کنیز، و کشتن علی با شمشیری که استخوان را قطع می کند.

هیچ مهریه ای گران بها تر از علی نیست هر چند گران باشد، و هیچ کشتنی مانند کشتن ابن ملجم نمی باشد.

من به خانه کعبه و کسانی که آشکارا از مُحلّ و مُحرم به زیارت می روند قسم خوردم که:

هر کس سعی در کشتن امامش بکند قطعاً شکست خورد، و وای بر او از گرمای آتش جهنم.

او تا آخر این ابیات برایش خواند و به او گفت: امشب به من مهلت بده تا مقداری فکر کنم و فردا تو را از تصمیمم با خبر سازم. هنگامی که ابن ملجم قصد بیرون آمدن کرد قطام به او نزدیک شد و او را به سینه اش چسباند و بین دو چشمانش را بوسید و از او خواست تا عجله کند و در حالی که او را تشویق می کرد تا آستانه در همراهی کرد و برای او ابیاتی را خواند. آن ملعون از پیش او رفت در حالی که سخت شیفته او شده بود و خواب چشمانش را ربوده بود. او آن شب را با نگرانی و در فکر گذراند گاهی خود را سرزنش می کرد و بار دیگر به دنیا و آخرتش فکر می کرد. هنگام سحر کسی در زد، وقتی در را باز کرد دید مردی از پسران عمویش عَلَی نجیب است که از جانب برادرانش فرستاده شده است تا فقدان پدر و عمویش را به او تسلیت گفته و به او خبر دهند که او اموال فراوانی از خود باقی گذاشته است و از او به سرعت می خواهند آن اموال را تحویل بگیرد. هنگامی که ابن ملجم این خبر را شنید متحیر ماند، چون خبری برایش آمده بود که ذهن او را از سنگینی تصمیمی که می‌خواست در باره قطام بگیرد مشغول می‌ساخت. او همچنان در فکر بود تا تصمیم به رفتن گرفت. او دو برادر از طرف پدر و از طرف مادرش داشت. مادرش از زبید بود که عدنیّه نام داشت و دختر ابی علیّ بن ماشوج بود. پدرش نیز مرادی بود که در عجران صنعاء زندگی می کردند، هنگامی که به نجف رسید به یاد قطام و دل باختگی به او افتاد و نزد او برگشت. هنگامی که در زد، قطام آمد و گفت: چه کسی پشت در است؟ پس قطام او را در وضعیت سفر مشاهده کرد و بر او سلام کرده و حالش را پرسید. ابن ملجم نیز از وضعیت خود او را باخبر ساخته و وعده داد هنگامی که از سفرش برگشت حاجت و درخواست او را انجام دهد و تمام اموالی را که می‌آورد به او بدهد. آنگاه قطام با عصبانیت از او روی برگرداند و ابن ملجم نزدیک او شد و او را بوسید و با او خداحافظی کرد و قول داد که تمامی شروطی را که تعیین کرده را انجام دهد. آنگاه نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفت و او را از موضوع برادرانش آگاه ساخت و از امام علیه السلام خواست که برای ابن المنتجب نامه ای بنویسد تا او را در گرفتن حقش یاری رساند. امام علیه السلام نیز به کاتبش دستور داد تا آنچه را که خواسته بنویسد. آن گاه اسبی را از اصیل ترین اسبانش به او داد. ابن ملجم به سرعت راه افتاد تا این که به یکی از دره های یمن رسید. هوا تاریک شد، او شب را در دره‌ای گذراند. هنگامی که شب به نیمه رسید ناگهان شاخه بزرگ خرمایی در سینه دره و دودی برآمده و آتشی برافروخته دید. پس پریشان گشت و رنگش تغییر کرد و به سینه دره نگاه کرد و دودی را مشاهده کرد که مانند کوه عظیم جلو می آید که او در آن افتاده و آتش از کنارش خارج می شود، او بیهوش شده و به زمین افتاد، هنگامی که به هوش آمد صدای فریاد شخصی را شنید که او را نمی دید، او می گفت:

ای ابن ملجم بشنو و به گفته توجه کن، تو در یک امر ترسناک و بزرگی واقع هستی.

تو در دل، قتلِ سوار کار بزرگ و شریف ترین طواف کنندگان و لبیک گویان و احرام کنندگان را پنهان داری.

او علی، کهن‌ترین پرهیزکار است، پس به سوی خدا برگرد تا پشیمان نشوی

ابن ملجم هنگامی که آن صداها را شنید گمان کرد که از جماعت جن است، آنگاه فریادی برآمد که:

ای شقی پسر شقی همانا ما از آنچه که از قتل زاهد عابد عادل رکوع کننده سجده کننده و امام هدایت و پرچم تقوا و دستگیره محکم در دل پنهان داشتی آگاهیم و می‌دانیم می‌خواهی با امیرالمؤمنین علیه السلام چه کنی، ما از جن هایی هستیم که نزد او اسلام آوردیم ما در این وادی فرود آمدیم و نمی گذاریم که شب را در آن سر کنی، تو بر خودت طالع نحس می... آوری، آنگاه به سوی او تکه‌های صخره ها را پرتاب کردند، و او بالای کوهی بلند رفت و شب را در آنجا گذراند. هنگامی که صبح شد شب و روز حرکت کرد تا به یمن رسید؛ و نزد آن ها دو ماه ماند در حالی که دلش در آتش عشق قطام می سوخت، سهم خود را از اموال و کالاها و جواهر گرفت و به راه افتاد و در بین راه، راهزنانی را دید و با آن ها همراه شد و آنان با او همراه شدند، هنگامی که نزدیک کوفه رسیدند، با او درگیر شده و تمامی اموالش را گرفتند. او خود و اسبش را و مقداری طلا- را که بر کمرش و زیر آن پنهان کرده بود از چنگ آنها نجات داد و گریخت و سرگردان شد تا جایی که نزدیک بود از عطش هلاک شود. او به بیابان رو آورد در حالی که خسته و گرسنه و تشنه بود. پس شبحی را دید و به سوی آن رفت ناگهان متوجه شد خانه‌ای از خانه های اهل حرب است و آهنگ یکی از آن ها کرد و به نزدشان رفت و از آن ها جرعه ای آب خواست و به او آب دادند و شیر خواست، آن ها شیر نیز به او دادند. پس ساعتی خوابید، هنگامی که بیدار شد دو مرد پیش او آمدند و به او طعام دادند و او غذا خورد و آنان با او غذا خوردند. سپس درباره راه از او پرسیدند و او آن ها را با خبر ساخت. سپس به او گفتند: از کدام قبیله هستی؟ گفت: از بنی مراد. گفتند: کجا می روی؟ گفت: کوفه. گفتند: گویا تو از یاران علی علیه السلام هستی؟ گفت بله، پس چشمانشان از عصبانیت سرخ شد و شب هنگام عزم کشتن او را کردند ولی آن را پنهان کرده و برخاستند. پس از نیت آن ها آگاه گشت و از گفته اش پشیمان شد و در حالی که حیران و متحیر بود سگشان آمد و نزدیک آن ها خوابید. آن ملعون شروع به نوازش سگ کرده و به آن مهربانی نمود و گفت: آفرین به سگ جماعتی که مرا اکرام کردند. آن دو مرد کار او را پسندیده و از او سؤال کردند: اسمت چیست؟ گفت: عبدالرحمن بن ملجم، گفتند: هدفت از چنین رفتاری با این سگ چه بود؟ او با مکر و حیله گفت: به دلیل مهمان نوازی و اکرام شما به او محبت کردم و سپاس از شما بر من واجب گشت. آن دو گفتند: الله اکبر به خدا سوگند حق تو بر ما واجب شد و ما از آنچه در دل داشتیم تو را با خبر می کنیم. ما جماعتی طرفدار خوارج هستیم و همچنان که می دانی عمو و دایی و خانواده هایمان کشته شده است. هنگامی که تو گفتی از یاران علی بن ابی طالب هستی تصمیم گرفتیم تا امشب تو را به قتل برسانیم، هنگامی که رفتارت با سگمان را دیدیم تو را بخشیدیم و هم اکنون تو را از تصمیم خود آگاه می کنیم. آنگاه ابن ملجم نام آن ها را پرسید: یکی از آن ها گفت: من برک بن عبدالله تمیمی و این عبدالله بن عثمان عنبری دامادم است، ما بر اساس مذهبمان بررسی کردیم و دیدیم سه نفر باعث فساد در زمین و تمامی امت هستند، ابوتراب و معاویه و عمرو بن عاص. همان طور که می دانی علی مردان ما را به قتل رساند، ما هم چنین درباره معاویه و عمرو بن عاص نیز برنامه و نقشه ای داریم که بشر بن أرطاه این ظالم و غاصب را متولی امور ما کرده اند. بشر در هر وقتی به سراغ ما می آید و اموالمان را به زور می گیرد و ما تصمیم به کشتن آن سه نفر گرفته ایم، اگر آن ها را بکشیم، زمین از آن ها تهی می گردد و مردم کس دیگری را امام قرار می‌دهند که از او راضی باشند. هنگامی که ابن ملجم سخن آن ها را شنید دستانش را بر هم زد و گفت: قسم به کسی که دانه را شکافت و جان را آفرید و جامه عظمت را به تن کرد من سومین شما هستم و شما را در این کار همراهی می کنم و کشتن علی بن ابی طالب را بر عهده می گیرم. آن دو به او نگاه کردند و از حرفش متعجب شدند. ابن ملجم گفت: به خدا سوگند جز حقیقت نمی گویم. آن گاه ماجرای خود را برای آن ها تعریف کرد، هنگامی که سخن او را شنیدند از صحت و درستی آن مطمئن شده و گفتند: قطام از قبیله ماست و خانواده او از عشیره و تبار ما بودند، ما خدا را شکر می کنیم از اینکه با هم

متحد شدیم، و این جز با سوگند سخت و استوار امکان ندارد پس ما هم اکنون سوار بر مرکب هایمان شده و به سوی کعبه روانه می شویم و آنجا با یکدیگر پیمان وفاداری می بندیم. هنگامی که صبح کردند و سوار بر مرکب ها شدند افرادی از قبیله آن ها آمدند و گفتند: این کار را نکنید که همگی به شدت پشیمان می شوید. آن ها قبول نکردند و به راه افتادند تا به کعبه رسیدند و با یکدیگر در آنجا پیمان بستند. برک گفت: کشتن عمرو بن عاص با من. عنبری گفت: معاویه نیز به عهده من باشد. ابن ملجم لعنه الله گفت: کشتن علی را نیز من می پذیرم. آنگاه با یکدیگر با سوگندهای سخت، پیمان بستند. پس به مدینه آمدند و کنار مقبره پیامبر صلی الله علیه و آله سوگند خوردند و پس از آن که یک روز را برای کشتن آن ها تعیین کردند، هر کدام از آن ها به راه خود رفت. امّا برک به مصر آمد و وارد مسجد جامع شد و چند روزی در آنجا به سر برد. روزی عمرو بن عاص به مسجد آمد و بعد از نماز در آنجا نشست. برک پیش او رفت و به او سلام داد سپس درباره انواع اخبار و سخنان نغز و اشعار با او سخن گفت. عمرو بن عاص جذب او شد و او را مقرب خویش ساخت، طوری که با یکدیگر سر یک سفره غذا می خوردند تا شبی که در آن قرار گذاشته بودند فرا رسید. او کنار نیل مصر رفت و به فکر فرو رفت. هنگامی که آفتاب غروب کرد به مسجد جامع آمده و در آن نشست. موقع افطار عمرو بن عاص او را جست و جو کرد و ندید و به فرزندش گفت: دوست ما چه کرد و کجا رفت من او را نمی بینم؟ پس کسی را نزد او فرستاد و او را خواست. او گفت: به او بگو: این شب با شب های دیگر فرق می کند و من دوست دارم برای تقرب به خداوند در مسجد باشم و دوست دارم که امیر هم امشب با من همراهی کند، هنگامی که فرستاده برک به سوی عمرو بازگشت او را از گفته برک باخبر ساخت. عمرو بسیار خوشحال شد و غذا برای او فرستاد. برک غذا را خورد و آن شب را در مسجد گذراند و منتظر آمدن عمرو شد که امام جماعت آن ها بود. هنگام طلوع سپیده دم مؤذن به خانه عمرو آمد و اذان گفت و فریاد زد: نماز، خداوند تو را رحمت کند نماز. عمرو از خواب بیدار شد و وضو گرفت و خود را معطر ساخت و برای نماز به راه افتاد. آنگاه پایش لغزید و با پهلو به زمین افتاد و بیماری سیاتیک بر او عارض شد و او را از رفتن بازداشت و گفت: قاضی، خارجه بن تمیم را صدا کنید تا با مردم نماز بخواند سپس صبح دم قاضی آمد و وارد محراب شد آن گاه برک آمده و در حالی که شمشیرش زیر جامه اش بود در پشت او ایستاد و شک نداشت که او عمرو است. آنگاه به او مهلت داد تا سجده کند و بنشیند سپس شمشیرش را کشید و صدا زد: هیچ حکمی جز حکم خدا و هیچ طاعتی برای کسانی که از خدا سرپیچی کنند نیست. پس با شمشیر فرق سر او را شکافت. خارجه همان لحظه جان باخت و مردم ریختند و او را گرفتند و شمشیرش را گرفتند و به شدت او را زدند و گفتند: ای دشمن خدا تو مردی مسلمان که در محرابش سجده کرده بود را کشتی. او گفت: ای مردم نادان مصر! او شایسته کشته شدن است. آن ها گفتند: وای بر تو چرا؟ گفت: چون او حقه‌بازی حیله‌گر است که فتنه برانگیخت و آن را عرضه داشت و تقویت کرد و معاویه را برای جنگیدن با علی تشویق کرد. آن ها به او گفتند: وای بر تو منظورت کیست؟ گفت: آن ظالم ستمگر و کافر و بی دین، عمرو بن عاص که مسلمانان را متفرق کرد و پرده حرمت دین را درید. گفتند: تو ناکام شدی و تیرت به خطا رفت؛ کسی را که کشتی خارجه بود نه عمرو بن عاص. او گفت: ای جماعت من از خداوند و شما معذرت می خواهم. به خدا سوگند من نمی خواستم خارجه را بکشم بلکه هدفم عمرو بن عاص بود. پس آن ها دست و پای او را بستند و نزد عمرو بردند. هنگامی که عمرو او را دید گفت: آیا او دوست حجازی ما نیست؟ گفتند: بله، گفت: او را چه شده است؟ گفتند: او خارجه را کشته است. آنگاه عمرو تعجب کرده و گفت: «انا لله و انا الیه راجعون و لا حول و لا قوّه الّا بالله العلی العظیم»، آنگاه به او رو کرده و گفت: فلانی! چرا این کار را کردی؟ او گفت: ای گناه کار! به خدا سوگند، هدف من جز تو کس دیگری نبود. گفت: به چه دلیل؟ گفت: ما سه نفر بودیم که در مکه برای کشتن تو و علی بن ابی طالب و معاویه در

امشب پیمان بستیم و اگر دو دوست من در وعده هایشان صادق باشند، علی در کوفه و معاویه در شام به قتل رسیده است، اما تو جان سالم به در بردی. عمروگفت: ای غلام، او را زندانی کنید، تا نامه‌ای به معاویه بنویسیم. پس او را زندانی کرد تا این که معاویه دستور کشتن او را صادر کرد.

عبدالله بن عنبری نیز به دمشق رفت و سراغ معاویه را گرفت و او را پیدا کرد پس مرتب به خانه او می رفت ولی به او اجازه ورود به آنجا داده نمی شد تا این که روزی معاویه به همه مردم اذن داد و او به همراه آن ها وارد شد و سلام داد و لحظاتی با او صحبت کرد و احوال پادشاهان بنی قحطان و پسر عموهایش که اولین پادشاهان قحطان بودند- و اندکی از اخبارشان را بیان کرد. هنگامی که مردم پراکنده شدند او با نزدیکان معاویه نزد او ماند. او فصیح و عالم به أنساب و اشعار عرب بود. معاویه به شدت به او علاقه پیدا کرد و گفت: من هر زمانی که مجلس پابرجا باشد به تو اجازه ورود می دهم تا بدون هیچ گونه مانعی پیش من بیایی. او مرتب به سراغ او می رفت تا شب نوزدهم فرا رسید. او جایی که معاویه در آن نماز می خواند را شناخته بود. هنگامی که مؤذن ندای اذان صبح برآورد او به مسجد نزد معاویه آمد و وارد محرابش شد آنگاه شمشیر را کشیده و او را زد. معاویه طفره رفت؛ خواست گردنش را بزند ولی معاویه جای خالی داد و شمشیر بر کپل معاویه افتاد و ضربه اش ضربه انسان بزدل بود. معاویه گفت: مگذارید او فرار کند و یکی از یاران خود را برای اقامه نماز به جای خود نشاند و به منزلش رفت. عنبری را نیز مردم گرفتند و نزد معاویه آوردند در حالی که بیهوش بود هنگامی که به هوش آمد، معاویه به او گفت: ای فرومایه درباره تو اشتباه فکر می کردم چه چیز تو را وادار به این کار کرد؟ گفت: به من چیزی نگو، ما سه نفر بودیم که برای کشتن تو و عمرو بن عاص و علی بن ابی طالب با یکدیگر پیمان بستیم و اگر دوستانم در گفته هایشان صادق باشند اکنون علی و عمرو کشته شده اند امّا اجل تو طفره رفت و تو مانند روباه از آن فرار کردی. معاویه گفت: به کوری چشم تو! آنگاه دستور داد تا او را زندانی کنند. پس ساعدی که طبیب بود نزد معاویه آمد هنگامی که به او نگاه کرد گفت: یکی از این دو روش را انتخاب کن: یا آهنی گداخته و در جای شمشیر بگذارم یا شربتی به تو بنوشانم تا عقیم شوی و بهبود یابی چون ضربه ات سمی بوده است. معاویه گفت: طاقت آتش را ندارم و در رابطه با عقیم شدنم نیز یزید و عبدالله مرا کافی هستند، آن گاه طبیب به او شربتی نوشاند و معاویه بعد از آن دیگر صاحب فرزندی نشد.

امّا ابن ملجم لعنه الله به راه افتاد و وارد کوفه شد و در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام در باب کنده نشسته بود وارد مسجد جامع گشت. او به محضر امام نیامد و سلام نداد، در کنار علی علیه السلام، حسن و حسین علیهما السلام و جمعی دیگر از یاران بودند هنگامی که به ابن ملجم نگاه کردند که از کنار آن ها گذشت گفتند: آیا ابن ملجم را دیدی که عبور کرد و به شما سلام نکرد؟ امام فرمود: او را رها کنید، این عادت اوست به خدا سوگند او این را از این خضاب می کند- و به ریش و سر مبارک اشاره کرد- و سپس فرمود:

«انسان هیچ گریزی از مرگ ندارد و فنا و نابودی به ناچار سراغ هر کسی می آید.

تبارک الله و او پاک و منزه است، برای هر چیز مدت و پایانی است.

انسان کاری را در خودش تقدیر و برنامه ریزی می کند ولی قضا بر آن فرو می آید.

هرگز روزگار به اهلش امان نمی دهد و برای هر زندگی پایانی است.

در حالی که انسانی را می بینی که در سرور و شادی است و چون در شب درمی‌آید قضا و قدر بر او فرود می‌آید.»

پس به ابن ملجم خیره شد تا از دیدگان مبارکش پنهان گشت و سرش را به زمین انداخت و گفت: انا لله و انا الیه راجعون و لاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم .

گفت: ابن ملجم حرکت کرد تا به خانه قطام رسید در حالی او از بازگشت ابن ملجم ناامید و خودش را به پسر عموها و عشیره اش نمایان ساخته و با آن ها کشتن امیرالمؤمنین علیه السلام را شرط کرده بود ولی هیچ یک از آن ها نپذیرفته بودند. هنگامی که ابن ملجم در زد قطام گفت: چه کسی پشت در است؟ گفت: من عبدالرحمن هستم. قطام خوشحال شد و نزد او رفت و او را در آغوش کشید و به خانه اش برد و فرش زربفت گل‌دار ابریشمی بر او پهن کرده و به او غذا و شراب داد. آن ملعون خورد و نوشید تا اینکه مست شد قطام از اوضاعش پرسید و او تمامی ماجرا را که در راه برایش اتفاق افتاده را برایش تعریف کرد. پس به او گفت که به حمام برود و لباس هایش را عوض کند. او نیز این کار را انجام داد؛ و به کنیزش دستور داد تا خانه را به انواع زیرانداز ها تزیین کند و برای او شراب و دختران آورد. آن ملعون با آن ها شراب نوشید در حالی که با عود و نی و چنگ و دف در اطرافش می رقصیدند و با او عشق بازی می کردند. هنگامی که شراب روی او تأثیر گذاشت نزد قطام آمده و گفت: ای نور چشمم تو را چه شده است که با من نمی نشینی و صحبت و مزاح نمی کنی. قطام به او گفت: حتماً روی چشم، پس برخاست و داخل سرایش گشت و بهترین لباس هایش را پوشید و خود را معطر ساخت و نزد آن ملعون آمد. آن گاه سر و سینه و پستان خود را باز کرد و ران هایش را به او نشان داد که نوعی لباس توری روی آن پوشیده بود و تمامی اندامش را برای آن ملعون نمایان می ساخت و با ناز و عشوه راه می رفت در حالی که دختران اطرافش می رقصیدند. آنگاه ابن ملجم برخاست و او را در آغوش گرفت و مکید و او را در محل خود نشاند در حالی که مست بود و شیطان در وجودش رخنه کرده بود. پس قطام دست به دکمه پیراهنش برده و آن را باز کرد در حالی که در گردنش گوهری بود که قابل قیمت... گذاری نبود. هنگامی که آن ملعون خواست تا با او جماع کند او اجازه نداد. ابن ملجم گفت: چرا مانعم می شوی در حالی که من و تو با هم پیمان بسته ایم که من علی را بکشم؟ اگر دوست داشتی من دو فرزند او حسن و حسین علیهما السلام را هم می کشم. آن گاه ابن ملجم دست بر کیسه پول خود نهاد و آن را از وسط باز کرد و سوی قطام انداخت و گفت: آن را بگیر که در آن بیش از سه هزار و یک برده و یک کنیز است. قطام به او گفت: به خدا سوگند من با تو هم بستر نمی شوم مگر اینکه سوگندهای عظیم و سخت بخوری که علی را می کشی. قساوت، او را به انجام این کار وادار کرد و دنیایش را به آخرتش فروخت و شیطان با سوگندهای سخت بر او مسلط گشت که او را می کشد هر چند او را قطعه قطعه کنند. پس قطام او را در بغل گرفت و یکدیگر را بوسیدند پس آن ملعون خواست تا با او جماع کند ولی قطام مانع شد، و آن شب را بدون ازدواج نزد او ماند. فردای آن شب، پنهانی با او ازدواج کرد و دلش آرام گرفت. هنگامی که آن ملعون از مستی به هوش آمد پشیمان گشت و خود را سرزنش کرد و به او لعنت فرستاد. قطام هر شب از او طفره می‌رفت و او را به وصال خود وعده می... داد. وقتی شب موعود فرا رسید ابن ملجم خواست تا با او هم بستر شود و جماع کند ولی او خودداری کرده و گفت: خبری از جماع نیست مگر اینکه به وعده ات وفا کنی؟ آن ملعون بیماری سختی گرفته بود پس بهبود یافت. قطام نیز با او جماع نمی کرد چون می ترسید آتش شهوتش فروکش کند و در برآوردن درخواستش خللی وارد شود. ابن ملجم به او گفت: ای قطام

امشب علی بن ابی طالب را می کشم و شمشیر را برداشت و آن را برد و به بهترین شکل صیقل داد و نزد قطام آورد. قطام گفت: من می خواهم که آن را سمی کنم. ابن ملجم گفت: سم چه می کند؟ گفت: اگر با آن به کوهی بزنی آن را متلاشی می کند و بگذار تا من آن را سمی کنم چون اگر علی را ببینی عقل را از دست داده و دستانت می لرزد و چه بسا ضربه ای به او بزنی که اثری در او نکند ولی اگر سمی باشد و ضربه اثر نکرد سم تأثیر خود را می گذارد. ابن ملجم به او گفت: وای بر تو آیا مرا از علی می ترسانی؟ به خدا سوگند من نه از علی می ترسم و نه از کسی دیگر. قطام گفت: حرف نزن، علی مانند پهلوانانی نیست که تو آن ها را دیده ای پس علی را مدح کرده و پهلوانی هایش را ذکر کرد. هدف او از این کار این بود که آن ملعون را عصبانی کرده و برای کشتن امام علیه السلام تحریک کند. آن گاه شمشیر را برداشت و برد تا صیقل دهد پس آن را سمی کرد و در غلافش گذاشت. در آن روز ابن ملجم بیرون آمده و در کوچه های کوفه راه می رفت، پس دوستش عبدالله بن جابر حارثی را دید. او به ابن ملجم سلام کرده و ازدواج او با قطام را تبریک گفت. آن دو ساعتی با هم صحبت کردند و ابن ملجم ماجرا را از اول تا آخرش برای او تعریف کرد. عبدالله بسیار خوشحال شد و گفت: من کمکت می کنم. ابن ملجم گفت: حرف نزن، علی حیله گر تر از روباه و قوی تر از شیر است. آنگاه به راه افتاده و در کوچه های کوفه گشت می زد. پس بر امیرالمؤمنین علیه السلام گذشت که نزد میثم تمار نشسته بود. ابن ملجم خود را پنهان ساخت تا امام علیه السلام او را نبیند. امام با زیرکی فهمید و کسی را به دنبال او فرستاد هنگامی که نزد امام علیه السلام آمد بر ایشان سلام کرده و گریه و زاری کرد. علی علیه السلام به او فرمود:اینجا چه کار می کنی؟ گفت: در بازارهای کوفه گشت می زنم و آن ها را تماشا می کنم. علی علیه السلام فرمود: بر تو باد رفتن به مساجد که از هر خانه و مکانی برای تو بهتر است و بدترین مکانها بازار است تا وقتی نام خداوند در آن ها برده نشود. آن گاه مدتی با او سخن گفت و بازگشت. هنگامی که رفت امیرالمؤمنین علیه السلام به او خیره گشت و فرمود: برایم عجب دشمنی از قبیله مراد هستی هم چنین فرمود:

«من می خواهم به او زندگی بخشم ولی او خواستار کشتن من است، خداوند جز آنچه را که می خواهد، حاصل نگرداند».

سپس فرمود: ای میثم به خدا سوگند، یار و صاحبم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده است که او قاتل من است. میثم گفت: ای امیرالمؤمنین چرا او را قبل از اقدامش نمی کشید؟ امام فرمود: ای میثم قصاص قبل از جنایت جایز نیست. میثم گفت: سرورم اگر او را نمی کشی تبعیدش کن. امام فرمود: ای میثم مگر خداوند نفرموده است: « يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ » {خدا آنچه را بخواهد محو یا اثبات می کند، و اصل کتاب نزد اوست} - . رعد/۳۹ - ،

همچنین او هنوز جنایتی مرتکب نشده است تا مورد مجازات قرار گیرد و جایز نیست که قبل از اقدام و عمل مجازات شود. میثم گفت: خداوند مرگ ما را قبل از شما قرار دهد و هرگز فقدان و مصیبت شما را به ما نشان ندهد، ای امیرالمؤمنین آن چه هنگام خواهد بود؟ امام علیه السلام فرمود: خداوند پنج چیز را منحصر به خود کرد که پیامبر مرسل و فرشته مرگ از آن آگاهی ندارند. خداوند تبارک و تعالی فرمود: « إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ» {در حقیقت خداست که علم به قیامت نزد اوست} - . لقمان/۳۴ - ،

ای میثم جز خداوند تبارک و تعالی کسی از این پنج چیز اطلاع ندارد و پیامبر و امام و فرشته مقرب از آن ها مطلع نشدند. ای میثم گریزی از تقدیر الهی نیست. سپس ابن ملجم برگشت و وارد منزل قطام که لعنت خداوند بر او باشد شد و آن شب، شب

نوزدهم ماه رمضان بود.

ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: در شب نوزدهم ماه رمضان و موقع افطار نزد پدرم رفتم و دو قرص نان جو و کاسه بزرگ شیر و نمک نیم‌کوفته برای افطار برایشان بردم، هنگامی که امام نمازش را خواند برای افطار آمد پس در آن ها نگاه کرد و سرش را تکان داده و با صدای بلند گریه کرد و فرمود: دخترکم گمان نمی کردم که دختری آن چنان که تو به من بدی کردی به پدرش بدی کند. ام کلثوم گفت: چرا پدر جان؟ گفت: دخترکم آیا برای پدرت دو خورشت را در یک طبق می آوری؟ آیا می خواهی که فردای قیامت وقوفم نزد خدای تبارک و تعالی طولانی شود. من می خواهم تا پیرو برادر و پسر عمویم رسول خدا صلی الله علیه و آله باشم که تا زمانی که خداوند جان مبارک ایشان را قبض کرد دو خورشت در یک طبق به ایشان داده نشد. دخترکم کسی نیست که خوراک و پوشاک و شراب او خوب باشد مگر اینکه وقوفش نزد خدای عزوجل در روز قیامت طولانی شود. دخترکم در حلال دنیا حساب و در حرامش مجازات و عقاب است، صاحبم رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داده که جبرئیل علیه السلام در حالی که کلید گنج های زمین را در اختیار داشت به او نازل شد و فرمود: ای محمد خداوند به تو سلام می رساند و می فرماید: اگر بخواهی کوه‌های تهامه را برای تو تبدیل به طلا و نقره می کنم. این کلید گنج های زمین را بگیر که خداوند در روز قیامت به خاطر آن از بهره و نصیب تو نمی کاهد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای جبرئیل بعد از آن چه اتفاق می افتد؟ گفت: مرگ. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: پس نیازی در دنیا به آن ها ندارم، مرا رها کن تا روزی گرسنه باشم و روزی سیر، پس در روزی که گرسنه هستم به درگاه پروردگارم تضرع کنم و از او درخواست کنم و روزی که در آن سیر هستم پروردگارم را شکر کرده و حمد و ستایش کنم. جبرئیل علیه السلام به او فرمود: ای محمد به تمامی خوبی ها توفیق داده شدی.

پس علی علیه السلام فرمود: دخترکم دنیا خانه غرور و پستی است، پس هر کس چیزی را که از پیش فرستد آن را می یابد. دخترکم به خدا سوگند چیزی نمی خورم مگر اینکه یکی از آن دو خورشت را برداری. هنگامی که ام کلثوم این کار را کرد به طرف غذا رفت و قرصی نان را با نمک تناول کرد سپس خدا را حمد و ستایش کرد و به نماز ایستاد و همچنان که در رکوع و سجده بود به درگاه خدای سبحان تضرع و گریه می کرد. در آن شب ایشان بسیار به خانه ورود و خروج کرد و به آسمان نگاه می کرد در حالی که نگران بود و به خود می‌پیچید. سپس سوره «یس» را تا آخر تلاوت نمود و با آرامی خوابید و وحشت زده و ترسان بیدار شد و شروع به پاک کردن صورت با لباسش کرد. پس برخاست و فرمود: «خداوندا دیدارت را به ما عطا فرما» و مکرر می گفت: «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» و نماز خواند تا قسمتی از شب سپری شد. آنگاه برای تعقیب نماز نشست و در حالی که نشسته بود چشمانش به خواب رفت بعد از مدتی هراسان از خواب بیدار شد.

ام کلثوم گفت: گویی اکنون دارم او را می‌بینم که فرزندان و اهلش را جمع کرد و به آن ها فرمود: مرا در این ماه از دست می دهید، من امشب خوابی دیدم که مرا ترساند و می خواهم آن را برایتان تعریف کنم. گفتند: آن چیست؟ فرمود: من رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که می فرمود: ای علی تو به زودی نزد ما می آیی، شقی ترین امت سراغ تو می آید و محاسنت را از خون سرت خضاب می کند، به خدا سوگند من مشتاق تو هستم و تو در دهه آخر ماه رمضان نزد ما می آیی. پس نزد ما بشتاب که آنچه نزد ماست برای تو بهتر و پایدارتر است. هنگامی که آن ها سخن حضرت را شنیدند با صدای بلند شروع به ناله و گریه کردند .

علی علیه السلام آن را قسم داد تا سکوت کنند و آنان ساکت شدند. پس شروع به وصیت کرد و آن ها را به نیکی امر و از منکر نهی کرد. ام کلثوم گفت: ایشان در تمام شب بلند شده و می نشستند و در سجده و رکوع بودند و هر ساعت بیرون رفته و به آسمان و ستاره ها نگاه می کردند و می فرمودند: به خدا سوگند دروغ نگفتم و به من هم دروغ نگفته شد، این شبی است که در آن وعده داده شدم. سپس به نماز بر می گشت و می فرمود:خدایا مرگ را برایم مبارک گردان و بکرر می فرمود: «انّا لله و انّا الیه راجعون» «و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم» و بر پیامبر و خاندان او درود می فرستاد و از خداوند بسیار طلب آمرزش می کرد.

ام کلثوم گفت: وقتی آن شب دیدم که پدرم نگران است و در بستر می غلتد و بسیار ذکر و استغفار می کند همراه او بیدار ماندم و گفتم: پدر جان چه شده است که امشب طعم خواب را نمی‌چشی؟ فرمود: دخترم پدرت پهلوانان زیادی به قتل رساند و در معرکه های بسیاری وارد شد و هیچ وقت ترسی در دلش بیش از امشب وارد نشد. سپس فرمود: انّا لله و انّا الیه راجعون. من گفتم: پدر جان چه شده که از اول شب به خودتان خبر مرگ می دهید؟ فرمود: دخترکم اجل نزدیک و امید قطع شده است. ام کلثوم گفت: من گریه کردم و ایشان به من فرمودند: دخترکم گریه نکن، من آن را از خودم نمی گویم بلکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به من اطلاع داد. پس ساعتی به خواب فرو رفتند و سپس بیدار شده و فرمودند: دخترکم نزدیک اذان مرا خبر کن. آنگاه به نماز و دعا و تضرع به درگاه خداوند سبحان پرداخت آنچنان که اول شب انجام می داد. ام کلثوم گفت: من منتظر وقت اذان بودم، هنگامی که موعد اذان فرا رسید، من با کاسه ای آب نزدشان رفتم و بیدارشان کردم. پس وضویی به کمال گرفت و بلند شده و لباسش را پوشید و در را باز کرد و وارد حیاط خانه شد. مرغابیانی در خانه بودند که به برادرم حسین علیه السلام هدیه شده بود. آنها دنبال او به راه افتاده و بال و پر زده و در مقابل او سرو صدا کردند در حالی که پیش از آن شب، سرو صدا نمی‌کردند. امام علیه السلام فرمود: لا اله الّا الله فریادهایی است که به دنبال آن نوحه خواهد بود و صبح فردا قضای الهی آشکار خواهد شد. من به ایشان گفتم: پدر جان آیا این چنین فال بد می زنی؟ فرمود: دخترکم کسی نه به ما اهل بیت فال می زند و نه به او فال بد می زنیم، امّا این گفته‌ای بود که بر زبانم جاری شد. آنگاه فرمود: دخترکم تو را به خدا سوگند آن ها را آزاد کن، تو آن ها را که هنگام گرسنه یا تشنگی قدرت سخن گفتن ندارند حبس کردی، پس به آن ها غذا و آب بده یا آزادشان کن تا از علف های خشک زمین بخورند، هنگامی که به در رسید و خواست تا آن را باز کرده و خارج شود دستگیره آن به بند ازار او گیر کرد و بند آن باز شد و افتاد. پس آن را برداشت و محکم کرد و فرمود:

خودت را برای مرگ آماده کن که به دیدارت می آید، و از مرگ ناله نکن هنگامی که در دیارت فرود آمد.

فریب روزگار را نخور هر چند به تو روی خوش نشان داد، زیرا همان گونه که تو را خندانده است آنچنان نیز می گریاند.

آنگاه فرمود: پروردگارا توفیق مرگ و دیدارت را به من عطا فرما. ام کلثوم گفت: من پشت سر او راه می رفتم، هنگامی که شنیدم که آن حرف ها را می زند گفتم: پناه بر خدا پدر جان از اول شب خبر مرگ به خودتان می دهید. فرمود: دخترکم خبر مرگ نیست بلکه علامات و نشانه های مرگ پشت سر هم اتفاق می افتند. پس از جواب خودداری کن. آن گاه در را باز کرده و خارج شد.

ام کلثوم گفت: من نزد برادرم حسن علیه السلام رفتم و گفتم: برادر جان، امشب بر پدرمان چنین و چنان گذشت و هم اکنون

بیرون رفت پس به دنبال او برو. آنگـاه حسن بن علی علیه السـلام برخـاست و او را دنبـال کرد، قبل از اینکه علی علیه السـلام وارد مسـجد شود حسن علیه السـلام فرمود: پـدر جان چه چیزی شـما را وادار به بیرون آمدن در این ساعت کرده در حالی که یـک سوم از شب باقی مانـده است؟ فرمود: ای دوست و نور چشـمانم! به دلیل خوابی که امشب دیـدم و مرا ترسان و نگران و ناراحت ساخت بیرون آمـدم. حسن علیه السـلام فرمود: آنچه را که دیدید خیر باشد پس آن را برای من کرد. امام علیه السـلام فرمود: فرزنـدم در خواب، دیـدم که گویـا جبرئیـل علیه السـلام از آسـمان بر کوه ابو قـبیس فرود آمـد و دو تکه سـنگ از آن برداشت و آن ها را به کعبه برده و روی آن قرار داد سپس یکی از آن ها را بر روی دیگری زد و مانند استخوان پوسیده گشت و سـپس آن را به بـاد داد. پس در مکه و مـدینه خانه‌ای نبود مگر این که مقـداری از آن غبار وارد آن شـده باشـد. حسن علیه السـلام فرمود: پدر جان تعبیر آن چیست؟ فرمود: فرزندم اگر خوابم درست باشد پدرت کشته خواهد شد و در این صورت در مکه و مـدینه خانه ای باقی نمی ماند مگر غم و مصـیبت فقدان من در آن ها وارد می شود. حسن علیه السـلام فرمود: پدر جان آیا می دانی چه موقع اتفاق می افتـد؟ فرمود: فرزنـدم خداونـد می فرماید « وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ ما ذا تَکْسِبُ غَداً وَ ما تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» – . لقمان: ۳۴ – {و

کسـی نمی داند فردا چه به دست می آورد و کسـی نمی داند در کدامین سرزمین می میرد}، امّا پیامبر به من وعده داد که آن در دهه آخر ماه رمضان و توسط ابن ملجم مرادی خواهد بود. من به ایشان گفتم: پدر جان، اگر می دانی که او این کار را می کند پس او را بکش. فرمود: پسـرکم قصاص جز بعد از جنایت جایز نیست و هنوز جنایتی از او سـر نزده است. پسـرکم اگر دو ثقـل بزرگ یعنی انس و جن جمع شونـد و بخواهنـد که آن را دفع کننـد، نمی تواننـد. پسـرکم به بسـترت برگرد. حسن علیه السـلام فرمود: پدر جان می خواهم با تو به مکان نمازت بیایم. علی علیه السـلام فرمود: تو را به حقم نسبت به تو قسم می دهم که به بسـترت برگرد تـا خوابت بر هم نخورد و قسـمت می دهم که در این مورد از من سـرپیچی نکن. پس حسن علیه السـلام برگشت و خواهرش ام کلثوم را دیـد که پشت در ایسـتاده و منتظر اوست. او وارد شـده و ام کلثوم را از آن چه گـذشت آگـاه ساخت و آن دو با هم نشسـتند و در حالی که ناراحت بودند صحبت کردند تا اینکه خواب بر آن ها غلبه کرد پس بلند شده و به بسترشان رفتند و خوابیدند.

ابو مخنف و دیگران گفته انـد: امیرالمؤمنین به راه افتاد تا وارد مسـجد شـد در حالی که نور چراغ ها کم شده بود. پس ساعتی در آنجـا نماز خوانـده و دعا کرد و تعقیب خوانـد آنگاه برخاست و دو رکعت نماز خوانـد سـپس بالای مناره رفت و انگشـتان سبابه‌اش را داخل گوش کرده و سـینه صاف کرد و اذان گفت، آن حضـرت علیه السـلام هنگامی که اذان می گفت در کوفه خانه ای نمی ماند مگر اینکه صدای او به آن ها می رسید.

راوی گفـت: امـا ابن ملجم در آن شب به خـودش فکر می کرد و نمی دانست که چه کـار کنـد گـاهی خـودش را سـرزنش و توبیخ می کرد و از عاقبت کارش می ترسـید و می خواست که از تصـمیمش منصرف شود و بار دیگر قطام لعنها الله و حُسن و جمـال و ثروتش به یاد آورده و به او میل پیـدا می کرد. او بیشتر آن شب را در بستر خود غلتیـد و شـعرش را زمزمه می کرد تا اینکه آن ملعونه آمـد و بـا او در بسترش خوابیـد و به او گفت: ای فلانی آیا کسـی که عزم کاری به این مهمی کرده است می خوابـد؟ ابـن ملجـم به او گفت: به خـدا سوگنـد من همین الان او را برایت خـواهم کشت. قطام گفت: او را به قتـل برسـان و خوشـحال و شادمـان نزد من برگرد و آنچه می خواهی انجـام بـده که من منتظرت هسـتم. ابن ملجم به او گفت: بلکه او را می

کشم و با ناراحتی و بدبختی و پشیمانی نزد تو می آیم. قطام گفت: پناه بر خدا از فال بدت، آنگاه آن ملعون ماند شتر اصیل و تندرو پرید و گفت: شمشیرم را بیاور و آنگاه لُنگی پوشید و شالی را حمایل کرد و شمشیر را بین شال و شکمش پنهان کرد و گفت: در را باز کن که من هم اکنون علی را برایت می کشم. قطام خوشحال و شادمان برخاسته و سینه او را بوسید، آن ملعون نیز مدتی به بوسیدن و مکیدن او پرداخت آنگاه درصدد فریفتن او برآمد. قطام به او گفت: این علی است که به مسجد آمد و اذان گفت: پس بلند شو و او را بکش آنگاه به نزد من برگرد که منتظرت هستم. ابن ملجم از در بیرون رفت در حالی که قطام پشت در بود و با این ابیات او را تشویق می کرد.

هنگامی که ماری، بندگان را خسته و درمانده کند، و زهر مرگ، شراب آن باشد

در تاریکی ابن ملجم را به سوی او روانه ساختیم، شجاعی که چون جنگ درگیرد برای آن زبانه می‌کشد.

ای علی این ضربه را بر فرق سرت بگیر، با دست خوشبختی که به زودی پاداش خود را خواهد گرفت .

راوی گفت: پس ابن ملجم رو به قطام کرد و گفت: به خدا سوگند بیت آخر این شعر را خراب کردی، او گفت: چرا؟ ابن ملجم به او گفت باید می گفتی: «با دستان بدبخت و شقی ای که مجازاتش را خواهی دید»

مؤلف این کتاب رحمه الله علیه گفته است: این روایت درست نیست بلکه ما همان گونه که آن را یافتیم نوشته ایم و روایت صحیح این است که ابن ملجم شب را در مسجد به همراه دو مرد دیگر به نام های شبیب بن بحیره و وردان بن مجالد گذراند که او را در کشتن علی علیه السلام کمک کردند. علی علیه السلام اذان گفت و از مناره پایین آمد و شروع به حمد و تسبیح و گفتن تکبیر کرده و بسیار بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد. راوی گفت: از اخلاق شایسته حضرت علیه السلام آن بود که به سراغ کسانی که در مسجد می خوابیدند می رفت و می فرمود: خداوند تو را رحمت کند نماز، برای نمازی که بر تو واجب شده است بپا خیز. آن گاه این آیه را تلاوت می نمود: « إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ» {نماز از کار زشت و ناپسند باز می دارد} - . عنکبوت/ ۴۵ -

ایشان این کار را همیشه انجام می داد تا این که به آن ملعون رسید و دید که او روی صورتش خوابیده است، به او گفت: فلانی! از خواب بیدار شو که خوابیدن تو را خداوند زشت شمرده است. چون خواب شیطان و اهل جهنم است بلکه به سمت راستت بخواب که خوابیدن دانشمندان است یا به طرف چپ خود بخواب که خواب حکیمان است و بر پشت خود نخواب که آن خواب پیامبران است. پس ملعون تکان خورد گویی که می خواست بلند شود ولی همچنان سرجایش بود امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: قصد کاری را کرده ای که نزدیک است آسمان ها و زمین از آن بشکافد و کوه ها متلاشی گردند، اگر می خواستی تو را از آنچه زیر جامه ات است باخبر می ساختم. آن گاه او را رها ساخت و به محرابش رفت و برای نماز به پا خاست. آن حضرت علیه السلام مثل همیشه رکوع و سجده را در نمازهای واجب و مستحبی طولانی می کرد و حضور قلب داشت. هنگامی که آن را احساس کرد آن ملعون به سرعت برخاست و جلو آمد تا روبروی اسطوانه‌ایی که امام بر آن نماز می خواند ایستاد. آن ملعون به امام علیه السلام مهلت داد تا رکعت اول را خواند و به رکوع رفت و سجده اوّل را رفته و سرش را بلند کرد، آن گاه شمشیر را برداشت و تکانش داد سپس بر فرق سر مبارک آن حضرت ضربه ای وارد ساخت و ضربه درست

به جایی اصابت کرد که عمرو بن عبدود عامری در آن زده بود، آن گاه فرق سر را تا سجده گاه شکافت، وقتی امام علیه السلام ضربه را احساس کرد ناله ای نکرده و صبر کرد و راضی بود و به صورت افتاد در حالی که کسی نزد آن حضرت نبود، و حضرت می گفت: بسم الله و بالله و علی مله رسول الله. پس فریاد زد و فرمود: به پروردگار کعبه قسم که ابن ملجم آن لعین و فرزند زن یهودی مرا کشت. ای مردم نگذارید تا فرار کند. آن گاه سم در سر و بدن مبارک حضرت علیه السلام اثر کرد و تمامی کسانی که در مسجد بودند در طلب آن ملعون شتافتند و دست به سلاح بردند. من جز صدای دستانی که به سرها می کوبیدند و فریادها چیزی نمی شنیدم. ابن ملجم ترسان و لرزان به او ضربه زد و گریخت و از مسجد خارج شد. مردم امیرالمؤمنین علیه السلام را در محراب احاطه کردند در حالی که حضرت علیه السلام جای ضربه را می بست و خاک برداشته و روی آن می گذاشت و این آیه را می خواند « مِنْها خَلَقْناكُمْ وَ فِيها نُعِيدُكُمْ وَ مِنْها نُخْرِجُكُمْ تارَةً أُخْرى » {از این زمین شما را آفریده ایم و در آن شما را باز می گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می آوریم} - . طه/ ۵۵ -

سپس فرمود: امر خدا آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله راست گفت؛ هنگامی که آن ملعون ضربت زد زمین لرزید و دریاها طوفانی شد و درهای مسجد تکان خورد. راوی گفت: شبیب بن بجره ضربتی زد امّا آن ضربه به خطا رفته و به طاق خورد.

هنگامی که مردم صدای ناله و ضجه شنیدند هر که در مسجد بود به سوی امام علیه السلام شتافت. آن ها دور می زدند و از شدت صدمه و ترس نمی دانستند که کجا بروند. آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام را احاطه کردند در حالی که سرش را با شالش می بست و خون بر صورت و محاسن مبارکش می ریخت و از خون خضاب گشته بود. امام علیه السلام فرمود: این همان است که خدا و رسولش وعده داد و خداوند و رسولش راست گفت.

راوی گفت: پس درهای مسجد تکان خورد و فرشتگان در آسمان ندای دعا سر دادند و طوفان سیاه و تندی شروع به وزیدن کرد و جبرئیل علیه السلام بین آسمان و زمین با صدایی که هر انسان بیداری می شنید ندا برآورد «به خدا سوگند پایه های هدایت و ستارگان آسمان و پرچم های تقوا ویران و نابود گشت و ریسمان محکم پاره شد. پسر عموی محمد مصطفی، جانشین و وصی مجتبی، علی مرتضی، سید اوصیا کشته شد. او را شقی ترین شقی ها کشت» هنگامی که ام کلثوم شنید که جبرئیل علیه السلام خبر مرگ می دهد بر صورت و گونه هایش سیلی زده و گریبان درید و فریاد زد: وا پدر جان، وا علیاه، وا محمداه، وا سیداه، آنگاه نزد دو برادرش حسن و حسین علیهما السلام آمده و آن ها را بیدار کرد و به آن دو گفت: پدرتان کشته شده است. آن دو بلند شدند و گریه کردند، حسن علیه السلام به ام کلثوم فرمود: خواهرم گریه نکن تا از صحت خبر آگاه شویم تا دشمنان سرزنش نکنند. پس بیرون رفتند و دیدند که مردم نوحه سر می دهند و می گویند: وا اماما وای امیرالمؤمنین، به خدا سوگند امامی عابد و مجاهد کشته شد که برای بت ها سجده نکرده است او شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، هنگامی که حسن و حسین علیهما السلام فریادهای مردم را شنیدند صدا زدند: وای پدر جان وای علی جان ای کاش مرگ به زندگی ما پایان دهد. هنگامی که رسیدند و وارد مسجد شدند أباجعده بن هبیره را همراه گروهی از مردم دیدند که تلاش می کردند تا امام را در محراب سرپا نگه دارند تا با مردم نماز بخواند. امّا علی علیه السلام طاقت و توان برخاستن نداشت و از صف عقب رفت . پس حسن علیه السلام جلو آمد و با مردم نماز خواند و امیرالمؤمنین علیه السلام با حالت نشسته و با اشاره نماز می خواند و خون از صورت مبارکش پاک می کرد و لحظه ای می افتاد و لحظه ای آرام می

گرفت. حسن علیه السلام فریاد زد: وای کمرمان شکست به خدا سوگند بر من سخت است که شما را این چنین ببینم. امام علیه السلام چشمانش را باز کرده و فرمود: بعد از این هراسی بر پدرت نیست، این جدّت محمد مصطفی و مادربزرگت خدیجه کبری و مادرت فاطمه زهرا و حوریان بهشتی هستند که گرد آمده اند و منتظر رفتن پدرت هستند، پس دل شاد و شادمان باش و گریه نکن، به راستی صدای فرشتگان در آسمان بلند شده است.

گفت: پس خبر در سرتاسر کوفه پخش شد و مردم جمع شدند و حتی زنان حرم نشین نیز از حرم سراها به مسجد آمده و به علی بن ابی طالب علیه السلام نگاه کردند. مردم وارد مسجد شده و دیدند که حسن علیه السلام سر مبارک پدرش را بر دامنش گرفته است آن حضرت علیه السلام خون پدر را پاک کرده و جای ضربه را بست و بعد از بستن، باز هم خون از آن بیرون می‌زد و صورتشان سفید آمیخته با زردی گشت در حالی که با گوشه چشم به آسمان خیره می شد و زبانش تسبیح و ذکر وحدانیت خدا را می گفت. حضرت علیه السلام می فرمود: «ای پروردگار بلند مرتبه و بزرگ از تو مسألت دارم» پس حسن علیه السلام سرش مبارکشان را در دامن گرفت و دید که امام بیهوش شده است. در این هنگام به شدت گریه کرد و شروع به بوسیدن صورت و بین چشمان و جای سجده پدر کرد و از قطرات اشک هایش به صورت امیرالمؤمنین علیه السلام چکید. علی علیه السلام چشمانش را باز کرده و حسن علیه السلام را گریان دید و فرمود: پسرکم این گریه برای چیست؟ فرزندم از امروز ترسی بر پدرت نیست، این جدّت محمد مصطفی و خدیجه و فاطمه و حورالعین هستند که گرد آمده اند و منتظر آمدن پدرت هستند، پس خوشحال و شادمان باش و گریه نکن اکنون صدای فرشتگان در آسمان بلند شده است. پسرکم آیا برای پدرت گریه می کنی در حالی که در آینده مسموم و مظلومانه کشته می شوی؟ و برادرت نیز با شمشیر این چنین کشته می شود و شما دو نفر به جد و پدر و مادرتان خواهید پیوست. حسن علیه السلام فرمود: پدر جان آیا به ما نمی گویی چه کسی تو را کشته و به این حالت انداخت؟ فرمود؟ مرا پسر آن زن یهودی، عبدالرحمن بن ملجم مرادی کشت. حسن علیه السلام فرمود: پدر جان از کدامین راه فرار کرد؟ حضرت علیه السلام فرمود: کسی دنبال او نگردد چون او از این در بر شما وارد خواهد شد و با دست مبارکش به باب کنده اشاره کرد. راوی گفت: پیوسته سم در سر و بدن مبارکش نفوذ می کرد و حضرت علیه السلام مدتی بیهوش شد در حالی که مردم منتظر آمدن آن ملعون از باب کنده بودند و سرگرم نگاه کردن به آستانه در و منتظر آمدن آن ملعون بودند و مسجد آکنده از مردمی بود که گریان و ناراحت بودند. دیری نگذشت که صدای فریاد بلند شد و عده ای از مردم، دشمن خدا را دست بسته آوردند در حالی که یکی او را می زد و دیگری لعنت می فرستاد پس مردم روی همدیگر سوار می‌شدند تا او را ببینند، پس به طرف آن ملعون که دست بسته بودن آمدند. عده ای او را لعنت می فرستادند و عده ای نیز او را می زدند و با دندان هایشان گوشت بدنش را می دریدند و می گفتند: ای دشمن خدا چه کار کردی؟ تو امّت محمد را نابود ساخته و بهترین خلق خدا را کشتی. ابن ملجم ساکت بود و مردی به نام حذیفه نخعی در کنارش بود که در دستش شمشیر آخته ای داشت و مردم را از کشتن او منع می کرد و می گفت: این قاتل امام علی علیه السلام است پس او را وارد مسجد کردند.

شعبی گفت: گویی اکنون او را می‌بینم که چشمانش در وسط سرش می چرخید – وحشت‌زده بود– گویی دو قطعه زالوست. در صورتش ضربه ای زده شده بود که صورت و بینی اش را شکسته بود و خون بر ریش و سینه اش جاری بود در حالی که به چپ و راست نگاه می کرد و وحشت‌زده بود. او سبزه و خوش چهره و در پیشانی اش جای سجده بود و موهای سیاهی داشت

که بر چهره اش می ریخت گویی که شیطان رجیم است. هنگامی که در مقابل من قرار گرفت شنیدم که این ابیات را زیر لب می گفت:

من به نَفسم می‌گویم بعد از این که آن را نهی می کردم و آن را بالا می‌بردم و آن را می‌فریفتم:

ای نفس از خواسته ات دست بردار و صبر پیشه کن و غم و غصه ای طلب نکن که نابودت سازد.

من تو را نصیحت می کردم مانند مادری که بچه اش از مقابل چشمانش پنهان شده، امّا تو قبول نکردی.

تو جز آزار و بدبختی مرا نخواستی، آه پس از آن، چقدر در قعر جهنم خواهم ماند .

هنگامی که او را آوردند، نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند. هنگامی که حسن علیه السلام به او نگاه کرد، فرمود: وای بر تو ای لعین، ای دشمن خدا تو امیرالمؤمنین را کشته و ما را داغ دار امام مسلمانان کردی، آیا این پاداش تو به اوست که تو را پناه داده و مقرب خود ساخت و بر دیگری ات برتری داد؟ ای شقی آیا او برای تو امام بدی بود که این چنین جوابش را دادی؟ او صحبت نکرد بلکه اشک ریخت. سپس حسن علیه السلام خم شده و پدرش را بوسید و به ایشان فرمود: پدر جان این قاتل توست که خداوند - ما را - بر او قادر ساخته است. حضرت علیه السلام جواب نداد و خوابیده بود. حسن علیه السلام نخواست تا او را بیدار کند، پس به ابن ملجم نگاه کرده و فرمود: ای دشمن خدا آیا این پاداش و جزای او بود که به تو منزل داد و مقرب خود ساخت و بر دیگری برتری بخشید؟ ای شقی ترین اشقیاء آیا او امام بدی بود که این گونه جواب خوبی اش را دادی؟ آن ملعون به ایشان گفت: ای ابا محمد(حسن)آیا تو آن هایی را که در آتش می افتند نجات می دهی؟ آن گاه مردم صدای گریه و ناله را بلند کردند. حسن علیه السلام به آن ها امر کرد تا سکوت کنند، و به کسی که حذیفه او را آورده بود رو کرد و گفت: چگونه دشمن خدا را یافتی و او را دیدی؟ او گفت: سرورم ماجرای من با او عجیب است به این ترتیب که من دیشب به همراه همسرم که اهل غطفان است در خانه بودم. من خوابیده بودم در حالی که او بیدار بود. ناگهان همسرم صدای فریاد کسی را شنید که خبر مرگ امیر مؤمنان علیه السلام را می داد و می گفت: «به خدا سوگند ستون ها و پرچم های هدایت نابود گشت، پسر عموی محمد مصطفی، علی مرتضی کشته شد، شقی ترین اشقیاء او را کشت» او مرا بیدار کرد و گفت: امامت علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شده است و تو خوابیده ای؟

من از شنیدن حرف او پریشان و ترسان بیدار شدم و به او گفتم: وای بر تو این حرف چیست؟ خداوند دندان هایت را بشکند شاید شیطان این صدا را در گوشت انداخت یا اینکه خواب دیده ای. وای بر تو امیر مؤمنان به هیچ کسی ظلمی نکرده است بلکه او برای یتیمان مانند پدری مهربان و برای زنان بیوه مانند همسر مهربان است. علاوه بر این چه کسی توانایی کشتن امیر مؤمنین علیه السلام را دارد که شیر ژیان و پهلوان شجاع و سوار کار بزرگ است؟ او نگاهی طولانی به من کرد و گفت: من چیزی را شنیدم که تو نشنیدی و چیزی می دانم که تو نمی دانی، من به او گفتم: چه شنیدی؟ او مرا از صدا با خبر ساخت و گفت: صدای کسی را شنیدم که با صدای بلند خبر مرگ می داد و می گفت «به خدا سوگند پایه های هدایت نابود گشت و پرچم های تقوا فرو ریخت، پسر عموی محمد مصطفی، علی مرتضی کشته شد، شقی ترین اشقیاء او را به قتل رساند» سپس گفت: گمان نمی کنم خانه ای در کوفه باشد که اهلش این صدا را نشنیده باشند. در حالی که من و او درباره آن صحبت می

کردیم ناگهان فریاد و صدای بلندی شنیدیم که می گفت: «امیر مؤمنین کشته شده است» من در دلم احساس بدی کردم و شمشیرم را برداشته و از غلاف بیرون آوردم و به سرعت به بیرون از خانه رفتم. هنگامی که به وسط راه رسیدم دشمن خدا را دیدم که چپ و راست نگاه می کند و دنبال راه فراری می گردد. هنگامی که راه ها به بن بست رسید به او نگاه کردم در حالی که در کارش شک کرده بودم پس صدا زدم: وای بر تو کیستی؟ بی مادر باشی وسط این کوچه چه می خواهی که می‌روی و می‌آیی؟ او اسم و کنیه خود را به دروغ گفت. من گفتم: از کجا آمده‌ای؟ گفت: از خانه ام، گفتم: اکنون می خواهی به کجا بروی؟ گفت: به حیره. گفتم: چرا صبر نمی کنی همراه امیر مؤمنین علیه السلام نماز صبح را بخوانی و به راه بیفتی؟ گفت: می ترسم برای نماز بمانم و به حاجتم نرسم. گفتم: وای بر تو من فریاد و صدایی شنیدم که می گفت: امیر مؤمنین کشته شده است، آیا تو آن را شنیدی؟ گفت: نه گفتم: چرا با من نمی آیی تا از صحت آن مطمئن شده و به راه بیفتی؟ گفت: نیاز و حاجتم برایم مهم تر است. هنگامی که او این حرف را زد گفتم: ای پست ترین انسان ها آیا نیازت مهم تر از پرس و جو درباره امیر مؤمنین علیه السلام و امام مسلمانان است؟ ای فرومایه تو نزد خداوند بهره فراوانی از خوبی ها نداری و با شمشیرم به او هجوم آوردم و بالا ـ بردم تا او را بزنم، ناگهان خود را کنار کشید و همین طور که من و او صحبت می کردیم ناگهان بادی وزید و شمشیری که زیر شلوارش بود معلوم گشت گویا آینه ای صاف بود. وقتی درخشش و برق آن را زیر جامه اش دیدم گفتم: وای بر تو این شمشیر آخته زیر پیراهنت چیست؟ شاید تو امیر مؤمنین را کشته ای؟ او خواست بگوید نه، ولی خداوند زبانش را به حق گشود؛ و گفت: «بله» سپس شمشیرم را بلند کرده و او را زدم او نیز شمشیرش را کشید و خواست مرا بزند، من از او روی گردانده و به پاهایش ضربه زدم و او را متوقف کردم و همان دم بر زمین افتاد و من روی او افتادم و فریاد بلندی کشیدم و خواستم که شمشیرش را بردارم ولی مانع شد. آنگاه اهل حیره بیرون آمده و مرا بر ضد او کمک کردند تا دست و پای او را بسته و پیش شما آوردم. اکنون او در اختیار شماست، قربانتان شوم هر طور می خواهی با او رفتار کن.

حسن علیه السلام فرمود: سپاس مخصوص خدایی است که ولی اش را پیروز و دشمنانش را رسوا ساخت. آنگاه خم شد تا پدرش را ببوسد و به او فرمود: پدر جان، این دشمن خدا و دشمن توست که خداوند – ما را – بر او قادر ساخته است. علی علیه السلام به او جواب نداد و خوابیده بود. حسن علیه السلام نخواست که او را بیدار کند، ایشان لحظاتی خوابیده و چشمان مبارکش را باز کرد و فرمود: ای فرشتگان مرا نزد پروردگارم ببرید. حسن علیه السلام به ایشان فرمود: این دشمن خدا و دشمن تو ابن ملجم است که خداوند – ما را – بر او قادر ساخته است و اکنون نزد شماست. علی علیه السلام چشمانش را باز کرد و به او نگاه کرد در حالی که او دست بسته و شمشیر نیز در گردش آویزان بود، و با ضعف و شکستگی و رأفت و رحمت فرمود: فلانی تو مرتکب کاری بزرگ و مصیبتی عظیم گشتی، آیا امام و رهبر بدی برای تو بودم که این گونه پاداشم دادی؟ آیا به تو مهربانی نکرده و بر دیگران ترجیح نداده و به تو خوبی نکردم و به تو فراوان بخشش نکردم؟ آیا درباره ات به من چنین و چنان گفته نمی شد ولی من راه را برای تو باز کردم و به تو بخشیدم در حالی که می دانستم که تو بدون شک قاتل من هستی؟ اما ای فرومایه خواستم تا برای آن از خداوند بزرگ کمک بگیرم تا شاید از گمراهی ات برگردی ولی ای شقی ترین اشقیاء شقاوت بر تو غلبه یافت و مرا کشتی. آنگاه ابن ملجم لعنه الله گریه کرد و گفت: ای امیر مؤمنین آیا تو کسانی را که در آتش هستند نجات می دهی؟ امام به او فرمود: راست گفتی. پس به فرزندش حسن علیه السلام رو کرد و فرمود: فرزندم اسیرت را ببر و با او مهربانی کرده و به او احسان کن، آیا نمی‌بینی که وحشت‌زده است و قلبش از ترس و وحشت می لرزد.

حسن علیه السلام به ایشان فرمود: پدر جان این لعین ستمکار شما را ضربت زد و ما را داغ دار شما ساخت آن گاه می گویید که با او مهربانی کنیم؟! علی علیه السلام فرمود: با ظلم در حق ما اهل بیت جز به بخشش و گذشت ما افزون نمی شود و رحمت و مهربانی از عادات ماست نه او، پسرکم به حقی که نسبت به تو دارم قسمت می دهم که هر غذا و شرابی که می خوری و می نوشی به او نیز بده و دست و پاهای او را با غل و زنجیر نبند و اگر من از دنیا رفتم او را به این ترتیب قصاص کن که فقط یک ضربت به او بزن و در آتش بسوزان و او را مثله نکن؛ چون من از جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: بپرهیزید از مثله کردن هر چند با سگ دیوانه باشد و اگر زنده بودم من برای بخشش او شایسته ترم و من می دانم که با او چگونه رفتار کنم و اگر عفوش کردم او را بخشیدم پس با ظلم بر ما اهل بیت، جز بخشش و کرم ما افزوده نمی شود.

مخنف بن حنیف گفت: به خدا سوگند من در شب نوزدهم در مسجد بودم و به همراه چند نفر در نزدیکی درگاهی که امیر مؤمنین علیه السلام از آن وارد می شد نماز می خواندیم که ایشان داخل شده و فرمود: نماز! آن‌گاه بر گلدسته مسجد رفت و اذان گفت و پایین آمد و پیش کسانی که در مسجد خوابیده بودند رفت و به آنان فرمود: نماز! آنگاه به محراب رفت، من نمی دانم که او شروع به نماز کرد یا نه که ناگهان شنیدم که کسی گفت: ای علی حکم مخصوص خداست نه تو، آنگاه من از امیر مؤمنین علیه السلام شنیدم که فرمود: نگذارید آن مرد فرار کند، مردم او را که وردان بن مجالد بود محکم گرفتند که من هم همراه آنان بودم، ولی ابن ملجم لعنه الله همان لحظه فرار کرد و وارد کوفه شد و ما امیر مؤمنین علیه السلام را دیدیم که سرش زخمی شده است.

محمد بن حنیفه گفت: پدرم علیه السلام فرمود: مرا به مصلای خود در خانه ببرید. ما او را به خانه آوردیم در حالی که بیمار نزدیک به موت بود و مردم اطراف او جمع شده و به خاطر این مصیبت بزرگ، گریان و ناراحت بودند و از شدت گریه و زاری نزدیک بود هلاک شوند. پس حسین علیه السلام در حالی که گریه می کرد به ایشان نگاه کرد و فرمود: پدر جان ما بعد از تو چه کسی را داریم؟ هیچ روزی جز روز رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند روز تو نیست. به خاطر تو گریه کردن را یاد گرفتم. والله بر من سخت است که شما را این چنین ببینم. علی علیه السلام او را صدا زده و فرمود: ای حسین، ای اباعبدالله نزدیک من بیا. حسین علیه السلام نزدیک او شد در حالی که پلک هایش از گریه زخم شده بود. امام علیه السلام اشک از صورت او پاک کرده و دستش را روی قلبش گذاشت و فرمود: فرزندم خداوند تو را صبر دهد و برای تو و برادرانت جزای بزرگ عطا فرماید. بی‌تابی‌ات را فرونشان و گریه را بس کن، خداوند به تو برای مصیبت بزرگت اجر دهد. آنگاه حضرت علیه السلام را وارد اتاقش کردند و ایشان در محرابشان نشستند.

راوی گفت: زینب و ام کلثوم سلام الله علیهما بر سر بالین حضرت علیه السلام آمدند و ناله سر دادند و گفتند: پدر جان چه کسی کودکان را سرپرستی کند تا بزرگ شوند؟ و چه کسی سرپرستی بزرگ ترها در بین مردم بر عهده گیرد؟ پدر جان اندوهمان بر تو بزرگ و اشک هایمان قطع نمی شود، آن گاه مردم از پشت اتاق صدای گریه و ناله سر دادند و در آن هنگام اشک از چشمان امیر مؤمنین علیه السلام جاری شد و نگاهش را برگرداند و به اهل بیت و فرزندانش نگاه کرد سپس حسن و حسین علیهما السلام را صدا زد و شروع به آغوش گرفتن و بوسیدن آن دو کرد و مدت طولانی بیهوش شد و به هوش آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز همین احوال را داشت ایشان نیز لحظه‌ای بیهوش می شدند و لحظه ای به هوش می آمدند

چون مسموم گشته بودند. هنگامی که حضرت علیه السلام به هوش آمد حسن علیه السلام کاسه شیری به ایشان داد. امام علیه السلام مقداری از آن را نوشید و از باقی آن صرف نظر کرد و فرمود: بقیه را به اسیرتان بدهید، و به حسن علیه السلام فرمود: پسرکم به حقی که نسبت به تو دارم قَسَمت می دهم که طعام و شراب او را نیکو گردانید و تا موقع مرگم با او مهربانی کنید و از آن چه می خوری و می نوشی به او بده تا بخشنده تر از او باشی. آنگاه شیر را به او دادند و از محبتی که امیر مؤمنین علیه السلام در حقش انجام داده بود آگاهش ساختند. ملعون آن را گرفت و نوشید .

هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام به منزلش آورده شد مردم ملعون را دست بسته به خانه ای از خانه های قصر بردند و در آن زندانی کردند، ام کلثوم سلام الله علیها درحالی که می گریست و به او گفت: وای بر تو، پدرم مشکلی ندارد امّا خداوند تو را در دنیا و آخرت رسوا می گرداند و سرنوشت تو در آتش هست و در آن جاویدان خواهی بود، ابن ملجم لعنه الله گفت: اگر می‌خواهی گریه کنی زیاد گریه کن؛ به خدا سوگند من این شمشیرم را هزار دینار خریدم و هزار دینار هم داده ام تا آن را مسموم کرده اند، اگر این ضربه ام را به تمامی کوفیان می زدم هیچ یک از آن ها جان سالم به در نمی بردند، در همین رابطه فرزدق می گوید:

«جای تعجبی ندارد اگر گرگان دشمنان از عرب و عجم به انسان های شریف دست یابند.

نیزه وحشی، شراب مرگ را به حمزه نوشاند و علی نیز با شمشیر ابن ملجم به قتل رسید.»

محمد بن حنیفه که خداوند از او راضی باشد گفت: ما شب بیستم ماه رمضان همراه پدرم خوابیدیم در حالی که سم به پاهای ایشان سرایت کرده بود و آن شب نشسته نماز می خواند و به ما وصیت می کرد و ما را دلداری می‌داد و تا سپیده دم ما را از کار خود آگاه می ساخت. چون صبح فرا رسید مردم برای ملاقات ایشان اجازه ورود گرفتند. امام علیه السلام به آن ها اجازه داد، آن ها وارد شدند و به ایشان سلام کردند. امام نیز جواب سلام آن ها را می داد. سپس فرمود: ای مردم قبل از اینکه مرا از دست بدهید از من سؤال کنید و به خاطر مصیبتی که به امامتان وارد شده است سؤالات را کوتاه کنید. آن گاه مردم به شدت گریستند و برای مدارا کردن با ایشان کم سؤال کردند پس حجر بن عدی طائیّ برخاست و این ابیات را سرود:

آه از حسرت و اندوهم برای مولای پرهیزگار و پدر طاهرین، حیدر پاک.

کافر، گناهکار و زنازاده، لعین و هرزه و فساد کننده در زمین و شقی او را کشت.

پس پروردگار ما به کسانی که از شما روی گردان شوند، لعنت فرستد و لعنت را از شما و من دور گرداند .

چون شما در روز محشر ذخیره و توشه من هستید و شما عترت پیامبر هدایت گر هستید.

هنگامی که امام او را دید و شعر او را شنید فرمود: اگر از تو خواسته شود از من برائت بجویی چه چیزی ممکن است بگویی؟ او گفت: ای امیر مؤمنین به خدا سوگند اگر با شمشیر تکه تکه شوم و در آتش سوزان بیفتم همه آن ها را برای برائت از شما ترجیح می دهم. امام علیه السلام فرمود: ای حجر خداوند همه خوبی ها را نصیب تو گرداند، خداوند از اهل بیت پیامبرت به

تو پاداش خیر عطا کند سپس فرمود: آیا مقداری شیر می آورید؟ پس کاسه بزرگی شیر آوردند و امام تمامی آن را نوشید و ابن ملجم لعنه الله را به یاد آورد که برای او چیزی از شیر باقی نگذاشته است. آن گاه فرمود: « وَ کانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدُوراً »{امر خداوند حتمی است} بدانید که من آن را نوشیدم و برای اسیر شما چیزی باقی نگذاشتم، بدانید که آن شیر آخرین روزی من در دنیا بود. ای فرزندم تو را به خدا قسم می دهم که هر چه خوردی و نوشیدی به او هم بده پس به ملعون هم شیر داده شد.

محمد بن حنیفه گفت: شب بیست و یکم که دومین شب ضربت خوردن پدرم بود و همه جا تاریک گشته بود ایشان تمامی فرزندان و اهل بیتش را جمع کرده و با آن ها وداع کرده و فرمود: خداوند خلیفه من است برای شما و او مرا کافی است و چه خوب سرپرستی است و همگی آن ها را به پایبندی به ایمان و ادیان و احکامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن ها را بیان کرده بود سفارش کرد. از جمله این سفارش ها همانی است که به حسن و حسین علیهما السلام هنگام ضربت خوردن از ابن ملجم لعنه الله فرمود که به این ترتیب است «شما را به تقوای الهی سفارش می کنم» تا آخر آنچه که قبلاـ به روایت سید رضی گذشت. سپس اثرات سم در بدن مبارکش نفوذ کرد و وقتی ما به پاهایشان نگاه کردیم که قرمز شده است برما گران آمد و از بهبودیشان مأیوس شدیم و او سنگین شد و مردم به ملاقاتش آمدند. امام علیه السلام به آن ها وصیت کرده و از اعمال بد نهی نمود. ما غذا و آشامیدنی برای ایشان آوردیم ولی نخوردند و پیوسته زیر لب ذکر خدا می گفتند و از پیشانی شان عرق سرازیر می شد و با دستشان آن را پاک می کردند. من گفتم: پدر جان من شما را می بینم که عرق از پیشانی تان پاک می کنید؟ فرمود: پسرکم من از جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هنگامی که اجل و مرگ مؤمن فرا می رسد و وفاتش نزدیک می گردد پیشانی اش عرق می کند و مانند مروارید تر می شود و ناله او ساکن می شود. آن گاه فرمود: ای ابا عبدالله و ای عون پس اسم همه فرزندان بزرگ و کوچک خود را یک به یک صدا کرد و شروع به وداع کردن با آن ها کرد و فرمود: خداوند خلیفه من بر شماست و من شما را به خدا می سپارم. آن ها گریه می کردند. پس حسن علیه السلام فرمود: پدر جان چه چیز باعث شد شما این کار را بکنید؟ فرمود: پسرکم یک شب پیش از آنکه این واقعه بشود در خواب جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم و از آزار و اذیتی که این امت در حق من روا می دارند شکایت و گلایه کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن ها را نفرین کن، گفتم: پروردگارا بعد از من بدان را بر ایشان مسلط گردان و به جای ایشان بهتر از ایشان به من روزی کن. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که: خدا دعای تو را مستجاب کرد. بعد از سه شب تو را به نزد من خواهد آورد. اکنون سه شب گذشته است، ای حسن تو را نسبت به برادرت حسین وصیت می کنم و فرمود: شماها از منید و من از شمایم، آنگاه به فرزندان دیگر که از غیر فاطمه بودند رو کرد، ایشان را وصیت کرد که با اولاد فاطمه سلام الله علیها یعنی حسن و حسین مخالفت نکنند.

پس فرمود: خداوند این مصیبت را بر شما نیکو گرداند، امشب از میان شما می روم و به حبیب خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله ملحق می شوم همان طور که مرا وعده داده است. ای حسن چون از دنیا بروم مرا غسل ده و کفن کن و از بقیه حنوط جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله به من بزن که از کافور بهشت است که جبرئیل علیه السلام برای آن حضرت آورده بود. چون مرا به روی تخت گذارید پیش تخت را رها سازید و عقب آن را بگیرید، به هر سو که جلو تخت رود شما نیز عقب آن بروید و در مکانی که جنازه ام ایستاد، آنجا مقبره من است، پس جنازه مرا بر زمین بگذارید، ای حسن تو بر من

نماز بگذار و بر من هفت تکبیر بگو، بدان که این هفت تکبیر بر کسی غیر از من حلال نیست جز بر مردی که در آخرالزمان ظهور می کند که نامش قائم مهدی است او از فرزندان برادرت حسین است که کجی حق را درست خواهد کرد،پس ای حسن چون بر من نماز خواندی جنازه را از مکانش بردار و خاک آنجا بکن پس در آنجا قبر کنده شده و لحد ساخته شده و ساج منقوش خواهی دید، پس مرا بر روی آن تخته دفن کن هنگامی که خواستی از قبر خارج شوی مرا بجوی پس مرا نخواهی یافت زیرا به جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق خواهم شد. بدان که هر پیغمبری بمیرد اگر چه در مشرق دفن شده باشد و وصی او نیز در مغرب بمیرد خداوند روح و جسد او را با روح و جسد وصی او جمع می نماید، بعد از آن جدا می شوند، و هر یک به قبرهای خود و جایی که در آنجا گذاشته شده بودند بر می گردند. پس قبر مرا از خاک پر کن و جای قبرم را پنهان کن. هدف حضرت از این کار این بود تا کسی از بنی امیه مکان قبر او را ندانند چون اگر می دانستند آن را نبش کرده و جنازه را بیرون می کشیدند و می سوزاندند همان گونه که با زید پسر امام سجاد علیه السلام انجام دادند. سپس فرمود: پسرکم چون صبح شود تابوتی بر ناقه ای ببند و آن را بیرون از کوفه ببر و به کسی که آنرا و بارش می‌برد دستور بده به گونه‌ای برود که گویی قصد مدینه را دارد تا مردم ندانند که من در کجا مدفون شدم. گویی من می بینم که بعد از من از اینجا و اینجا فتنه هایی علیه شما ترتیب داده خواهد شد سپس صبر پیشه کنید که عاقبت خوبی در پی خواهد داشت.

و فرمود: ای ابا محمد (حسن) و ای ابا عبدالله (حسین) بعد از من از اینجا فتنه هایی علیه شما انجام خواهد شد پس صبر پیشه کنید « حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ»تا خداوند حکم کند که او بهترین حاکمان است. سپس فرمود: ای حسین! تو شهید این امت هستی، پس در بلای الهی تقوا و صبر پیشه کن آنگاه لحظه ای بیهوش گشته و به هوش آمد و فرمود: این رسول خدا صلی الله علیه و آله و عمویم حمزه و برادرم جعفر و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند که همگی می گویند: سریع نزد ما بیا که منتظرت هستیم، آن گاه به تمامی اهل بیتش رو کرد و فرمود: همگی شما را به خدا می سپارم، خداوند به همگی شما توفیق دهد و حفظتان کند. خداوند خلیفه من بر شماست و همان کافی است که او خلیفه باشد .

پس فرمود: درود بر شما ای فرستادگان پروردگارم و فرمود: « لِمِثْلِ هذا فَلْيَعْمَلِ الْعامِلُونَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ» {از برای مثل این مقام باید عمل کنند عمل کنندگان زیرا که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است} و در حالی که عرق از پیشانی اش می ریخت خداوند را بسیار یاد کرد. آن بزرگوار پیوسته یاد خدا می کرد و شهادتین را می خواند آنگاه به سمت قبله رفت و چشمانش را بست و پاها و دستانش را دراز کرد و فرمود: أشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و أشهد أن محمد عبده و رسوله آنگاه جان به جان آفرین تسلیم کرد، وفات حضرت علیه السلام در شب بیست و یکم ماه رمضان یعنی شب جمعه سال ۴۰ هجری بود.

آن گاه زینب دختر علی علیه السلام و ام کلثوم و تمامی همسران او فریاد کشیدند و گریبان دریدند و بر گونه ها سیلی زدند و صدای گریه و فریاد سراسر عمارت را فرا گرفت. مردم کوفه فهمیدند که امیر مؤمنین علیه السلام وفات کرده است، آن گاه زنان و مردان شتابان و دسته دسته نزد آن حضرت علیه السلام آمدند و فریاد بلندی کشیدند و کوفه پر از جماعت شد و گریه و ناله در قبایل و خانه ها و همه بخش های آن شدت گرفت. آن روز مانند روز وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. وقتی که شب تاریک گشت افق آسمان دگرگون شد و زمین و تمامی اهل آن گریستند، ما صدای فریاد و تسبیح را در فضا می شنیدیم و دانستیم که آن صدای فرشتگان است پیوسته این گونه بود تا سپیده دم سر زد. آنگاه صداها بلند شد و ما صدای

هاتفی را شنیدیم که همه صدایش را می‌شنیدند و او را نمی دیدند. او می سرود:

«خودم و اموالم و اهل و خانواده ام فدای کسی باد که به دست ابن ملجم شهید شد.

علی بالاتر از مخلوقات خداوند در میدان جنگ بود و توسط او پایه های بیت الحرام لرزید.

علی امیر مؤمنان و کسی است که بطحاء و اطراف زمزم برای او گریه کرد .

نزدیک است که صفا و دو مشعر ویران شوند و کم آبی در آب زمزم پدید آمد.

نور آفتاب درخشان به خاطر قتل علی علیه السلام تیره و تاریک گشت.

افق به خاطر شهادت او غمگین گشت، گویی تکه پیراهنی است که به رنگ عندم - گیاهی سرخ رنگ برای رنگرزی - درآمده است

جن ها برای او ناله سر دادند هنگامی که داغ دار او گشتند مانند مادری که فرزندش را از دست داده و به آرامی نوحه سرایی می کند.

بخشش و خوبی در آسمان سیاه و تباه گشت در حالی که تقوا در قبر ویران او بود.

تقوا و احسان و بردباری و خرد از بین رفت و بزرگی در قبر ویران او جای گرفت.

نزدیک است صفا و اطرافش هر دو ویران گردند و کم آبی در زمزم پدید آمد،

به خاطر فقدان علی که بهترین کسانی بود که در ریگ قدم می گذاشت، او برادر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن عالم هدایت گر است.

معنی این ابیات این است که آسمان ها و زمین و فرشتگان و جن و انس آن شب برای علی گریستند و مرثیه سرایی کردند ما در آسمان فریاد بلند و تسبیح و تقدیس شنیدیم و دانستیم که آن صدای فرشتگان است پیوسته تا طلوع صبح این گونه بود پس صداها و ناله ها بلند شد و ما بیرون آمدیم و دیدیم کسی در آسمان فریاد زده و می گوید:

ای مردان به داد عظمت و وحشت مصیبتی برسید که شعله اش زبانه کشیده و قربانی اش شخص کوچکی نیست.

خورشید به خاطر فقدان امامان تیره و تار گشته است، او بهترین مخلوقات خداوند و امام عادل بود.

ای بهترین کسی که سوار مرکب ها گشت و روی زمین پا برهنه و با کفش راه رفته است .

ای سرورم به خدا سوگند آرامشمان را ویران ساختی و حق تسلیم باطل گردید.

محمد بن حنیفه که خداوند از او راضی باشد گفت: آنگاه ما شب هنگام ایشان را برای دفن آماده ساختیم و حسن علیه السلام او را غسل می داد و حسین علیه السلام بر او آب می ریخت. نیاز نبود تا کسی آن حضرت علیه السلام را بچرخاند چون غسل دهنده آن گونه که می خواست به چپ و راست می چرخید و بوی او خوش تر از بوی مشک و عنبر بود. پس حسن علیه السلام خواهرش زینب و ام کلثوم را صدا زده و فرمود: خواهرم حنوط جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بیاور زینب به سرعت رفته و آن را آورد. راوی گفت: هنگامی که زینب سلام الله علیها آن را باز کرد، خانه و تمامی کوفه و خیابان های آن را بوی خوش آن فرا گرفت. پس حضرت علیه السلام را به پنج جامه پوشاندند طبق آنچه خودشان سفارش کرده بودند. سپس روی تابوت گذاشتند. حسن و حسین علیهما السلام عقب تابوت را گرفتند و جلوی آن بلند شد و دیده نمی شد چه کسی آن را بلند کرده است. جبرئیل و میکائیل علیهما السلام آن را از جلو برداشته بودند. آن تابوت به هر چیز در روی زمین گذشت برای آن سجده کرد و از باب کنده خارج شد. حسن و حسین علیهما السلام عقبش را گرفتند و به دنبال جلوی آن راه افتادند.

محمد بن حنیفه رضی الله عنه گفت: به خدا سوگند من به تابوت نگاه می کردم که به دیوارها و نخلستان ها می گذشت و آن ها از روی خشوع خم می گشتند. پس مستقیم به سوی نجف در مکان قبری که هم اکنون است رفت. کوفیان گریه و ناله سر دادند و زنان در حالی که به صورتشان سیلی می زدند و سر برهنه بودند به دنبال آن افتادند. حسن علیه السلام آن ها را از گریه و فریاد منع کرده و به خانه هایشان فرستاد. حسین علیه السلام نیز می فرمود: لا حول و لا قوّه الّا بالله العلی العظیم، انّا لله و انّا الیه راجعون، پدر جان کمرم شکست، گریه را به خاطر تو یاد گرفتم، و پناه همگان خداوند است.

هنگامی که آن دو به جای قبر رسیدند جلوی تابوت زمین گذاشته شد پس حسن علیه السلام نیز عقب آن را به زمین گذاشت و برای حضرت علیه السلام نماز خواند و جماعت نیز پشت سرشان بودند. پس همان گونه که پدرش سفارش کرده بود هفت مرتبه تکبیر گفت، آنگاه ما تابوت را تکان دادیم و خاک را کنار زدیم ناگهان قبری کنده شده و لحدی آماده و ساجی منقوش دیدیم که روی آن نوشته شده بود: «این را جدّش نوح پیامبر صلی الله علیه و آله برای بنده صالح و پاکیزه گذاشته است» هنگامی که خواستند پایین بیاورند ندایی شنیدند که می گفت: او را روی تربت پاک قرار دهید، به راستی دوست مشتاق دوست گشته است، آنگاه مردم وحشت کردند و حیرت زده شدند و امیر المؤمنین علیه السلام قبل از طلوع آفتاب دفن گردید.

راوی گفت: هنگامی که لحد گذاشته شد صعصعه بن صوحان عبدیّ روی قبر ایستاد و یکی از دستانش را روی قلبش گذاشت و با دیگری خاک برداشت و روی سرش ریخت و گفت: ای امیر مؤمنین پدرم و مادرم فدای تو باد! ای علی گوارا باد بر تو به راستی محل تولدت نیکو گشت و صبر و جهادت عظیم و بزرگ بود، تو با اندیشه ات پیروز گشتی و تجارتت سودآور بود و به سوی پروردگارت قدم برداشتی و خداوند با بشارتی که داده بود تو را زیارت کرد. فرشتگان گرداگرد تو حلقه زدند و در جوار مصطفی سکنی گزیدی و خداوند تو را مکرم جوارش کرد و به مقام برادرت مصطفی نایل آمدی و از شربت او که وفادارترین است نوشیدی. ای علی از خداوند بخواه که بر ما منّت گذارد تا پیرو تو باشیم و به سیره تو عمل کنیم و با دوستانت دوستی و با دشمنانت دشمنی کنیم و خداوند ما را در زمره اولیائت محشور گرداند. تو به آنچه کسی به آن نرسیده است نایل گشتی و آنچه را دیدی که دیگران ندیده اند و آن گونه که شایسته است در راه خداوند و در رکاب برادرت مصطفی جهاد کردی و دستورات الهی را کاملاً انجام دادی تا سنت ها را برپا ساخته و فتنه ها را خنثی نمودی و اسلام

استوار و ایمان مستحکم گردید. برترین درود و سلام از جانب من بر تو باد، به وسیله تو پشت مؤمنین استوار گردید و نشانه راه ها آشکار گشت و سنت ها برپا شد، فضائل و ویژگی های تو در هیچ کس جمع نشده است، تو در لبیک گفتن به پیامبر صلی الله علیه و آله پیش قدم گشته و برای حمایت او شتافتی و با جانت از او محافظت کردی و شمشیر ذوالفقار را در کارزارهای ترس و تهدید برکشیدی، خداوند به وسیله تو تمامی ستمگران لجوج را نابود ساخت و دژهای مشرکان و کافران و دشمنان و ویرانگران را در هم کوبید و دشمنان گمراه را به قتل رساند؛ پس گوارا باد بر تو ای امیر مؤمنین، تو نزدیک ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولین آن ها در اسلام آوردن و عالم ترین و بافهم‌ترین آن ها بودی پس گوارا باد بر تو ای ابی الحسن. خداوند مقام و مرتبه تو را شریف گرداند، تو نزدیک ترین خویشاوند رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولین آنان در اسلام آوردن و وفادارترین آن ها در یقین و شجاع‌ترین و فداکارترین و بزرگ ترین آن ها در بهره مند شدن از خیر بودی؛ خداوند بعد از تو ما را از پاداشت محروم نگرداند و خوار و ذلیلمان نسازد. به خدا سوگند زندگی تو کلید خوبی ها و قفل بدی ها بود و این روزِ تو، کلید هر بدی و قفل هر خوبی است. اگر مردم از تو پیروی می کردند، - آنقدر نعمت زیاد می‌شد که - از بالای سر و زیر پایشان می‌خوردند، امّا آن ها دنیا را بر آخرت ترجیح دادند.

آنگاه به شدّت گریست و همه کسانی را که آنجا بودند نیز به گریه انداخت. آن ها رو به حسن و حسین علیهما السلام و محمد و جعفر و عباس و یحیی و عون و عبدالله علیه السلام کرده و شهادت پدرشان را تسلیت گفتند. سپس مردم به همراه فرزندان امیر المؤمنین و شیعه او به کوفه بازگشتند و کسی متوجه آن ها نشد. هنگامی که صبح شد و خورشید طلوع کرد تابوتی از خانه امیر المؤمنین بیرون آوردند و به مصلی در بیرون کوفه بردند. آنگاه حسن علیه السلام جلو آمد و بر آن نماز خواند، و آن را روی شتر قرار داد و آن را با جمعی از خدمتکاران به حرکت درآورد.

راوی گفت: هنگام صبح آن ها برای کشتن ملعون جمع شدند. ابومخنف گفت: هنگامی که حسن علیه السلام برگشت، ام کلثوم آمده و به او قسم داد که لحظه ای آن ملعون را زنده نگذارد و در حالی که تصمیم گرفته بود سه روز آن را به تأخیر بیندازد. حسن علیه السلام قبول کرد و همان لحظه بیرون رفت و اهل بیت و یاران دارای بصیرت امیر مؤمنین علیه السلام مانند صعصعه و أحنف رضی الله عنهم که بر عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند را جمع کرد و درباره قتل ابن ملجم لعنه الله مشورت کردند. همه آن ها با کشتن او در همان روز موافقت کردند و آن ها با هم قرار گذاشتند که او را در همان جایی که امام علی بن ابی طالب علیه السلام را ضربت زده به قتل برسانند.

راوی گفت: هنگامی که فرزندان و یاران امیر مؤمنین علیه السلام به کوفه برگشتند و برای کشتن آن لعین و دشمن خدا ابن ملجم توافق کردند. عبدالله بن جعفر گفت: دست و پا و زبان او را قطع کنید و سپس او را بکشید. محمد بن حنیفه هم گفت: او را هدف تیراندازان قرار داده و آتش بزنید. دیگری گفت: او را زنده به دار بیاویزید تا بمیرد. حسن علیه السلام فرمود: من آنچه را که امیر مؤمنین علیه السلام سفارش کرده است را اجرا می کنم و یک ضربه با شمشیر به او می زنم تا بمیرد و بعد از آن او را با آتش می سوزانم. آنگاه آن حضرت علیه السلام دستور داد تا او را بیاورند. او را دست بسته آوردند در حالی که مردم به او لعنت می فرستادند و سرزنشش می‌کردند و در جایی که علی بن ابی طالب علیه السلام ضربت خورده بود قرار دادند او ساکت بود و حرفی نمی زد. حسن علیه السلام فرمود: ای دشمن خدا امیرالمؤمنین علیه السلام و امام مسلمانان را شهید کردی و فساد را در دین گسترش دادی. او به آن دو گفت: درود بر شما ای حسن و حسین، می خواهید چه بکنید؟ آن

ها به او گفتند: ما می خواهیم تو را به قتل برسانیم همان گونه که تو سرور و مولایمان را به قتل رساندی. او گفت: هر چه می خواهید انجام دهید و کسی را که دشمن گمراه ساخت و از راه مستقیم منحرف گرداند سرزنش نکنید. من خودم را منع کردم ولی نپذیرفت و آن را بازداشتم ولی تأثیری نداشت. پس آن را رها کن تا فرجام بد کارش را بچشد و عذابی شدید برای آن است. آنگاه گریه کرد. حسن علیه السلام به او فرمود: وای بر تو این ترحم و شرم چیست؟ هنگامی که به راه افتاده و آن جنایت را مرتکب شدی شرم و نرم خویی ات کجا بود؟ ابن ملجم لعنه الله گفت: « اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطانُ فَأَنْساهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ أَلا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطانِ هُمُ الْخاسِرُونَ» {شیطان بر آن ها مسلط شده و ذکر خدا را فراموش کردند، آنان احزاب شیطان هستند آگاه باشید که احزاب شیطان همان زیان کنندگان هستند} به راستی کار از توبیخ و سرزنش گذشته است؛ من پدرت را کشته ام و نزد تو هستم، پس هر چه می خواهی با من انجام بده و حقت را از من بگیر. آن گاه زانو زده گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله حمد و ستایش مخصوص کسی است که قتل و کشته شدن مرا در دست تو قرار داد. پس حسن علیه السلام به او دلسوزی کرد چون قلبش مهربان بود صلی الله علیه. پس برخاست و شمشیرش را برداشت و از غلاف بیرون آورد و آن را تکان داد تا مرگ در لبه اش درخشید و ضربه ای به او زد که گردنش را چرخاند. پس مردم اطراف او ازدحام کردند و صدایشان بالا رفت او نتوانست دستش را خوب باز کند و شمشیر تا دستش بالا آمد و او را خلاص کرد و دشمن خدا به پشت افتاد و در خون غلتید. سپس حسین علیه السلام پیش برادرش آمد و فرمود: برادر جان آیا پدر یکی و مادر نیز یکی نیست و آیا من در این ضربه و کشتن او حقی ندارم؟ پس بگذار تا ضربه ای به او بزنم تا کمی بغضم آرام بگیرد. حسن علیه السلام شمشیر را به او داد و او آن را چرخاند و روی ضربه ای که حسن علیه السلام زده بود یک ضربه وارد آورد که تا به طرف بینی‌اش رسید و طرف دیگرش را قطع کرد. پس مردم دست به شمشیرهایشان برده و او را قطعه قطعه کردند و خداوند روح او را در آتش قرار داد که چه بد آرامگاهی است. آن گاه جنازه او را جمع کرده و از مسجد بیرون بردند و هیزم جمع کرده و در آتش سوزاندند. هم چنین گفته شده است که: او را در حفره ای انداخته و آن را با خاک پر کردند در حالی که او مانند سگ ها و تا روز قیامت پارس خواهد کرد، و نزد قطام آن ملعونه گناه‌کار و بی بند و بار آمده و با شمشیر او را قطعه قطعه کردند و خانه اش را چپاول نمودند آن گاه او را برداشته و به حومه کوفه برده و در آتش سوزاندند و خداوند روحش را در آتش افکند. امّا یکی از آن دو مردی که با او پیمان بسته و قرار گذاشته بود را، معاویه بن ابوسفیان در شام به قتل رساند و دیگری را نیز عمرو بن عاص در مصر کشت و آن دو مردی که با ابن ملجم در مسجد بودند و او را در کشتن علی علیه السلام یاری نمودند هم آن شب کشته شدند. خداوند آن ها را لعنت کند و با منافقان و ظالمان در جهنم محشور گرداند در حالی که با – مجرمان – گذشته در آن جاویدان باشند .

أبومخنف گفت: هنگامی که آن ها را کشتند، حسن و حسین علیهما السلام به خانه آمدند پس ام کلثوم سلام الله علیها به آن ها رو کرد و این ابیات را سرود هنگامی که خبر کشته شدن او را شنید و گفته شده آن ها برای ام هیثم دختر عریان خثعمی است. هم چنین در نقل دیگری آمده که آن را أسود دؤلی سرود:

هان ای چشم جود و بخشش کن و ما را سعادتمند گردان، آگاه باش و برای امیر مؤمنان گریه کن.

ام کلثوم از دیدگان بر او اشک می ریزد در حالی که یقین پیدا کرده است.

هان به خوارج هر جا که هستند بگو، چشم حسودان روشن نباشد.

من بر بهترین کسانی که سوار مرکب ها گشت، و با آن ها تاخت و از کاروانیان پذیرائی کرد گریه می کنم.

و بر بهترین کسانی گریه می کنم که سوار مرکب ها گشت و با آن ها تاخت و سوار کشتی ها شد.

هم چنین گریه می کنم بر بهترین کسی که کفش پوشید و پای برهنه بود و قرآن و دعا خواند.

و کسی که در گرمای ظهر تابستان روزه گرفت و شب هنگام برخاست و با الله بهترین خالق مناجات کرد.

او امامی راستگو، معصوم، پرهیزگار و فقیه است که صاحب علم و دین است.

او شجاع، دلاور، پهلوان، بزرگوار و پیش رونده به سوی شیران در لانه هایشان است.

او شجاع، سرور، شیر ژیان و کسی است که زیر بار زور نمی رود، شگفت انگیز و تنومند است.

او عمرو بن معدی کرب را اسیر کرد هنگامی که طغیان کرد و عمرو بن عبدود را به قتل رساند.

او مرحب را با شمشیر تکه تکه کرد و پیشانی ذوالخمار را به خاک مالید.

او در بستر خوابید و جان برادرش را حفظ کرد و از مکر کافران ترسی به دل راه نداد .

او برای کسانی که از او نافرمانی می کردند دعا می کرد و واجبات را آشکار انجام می داد.

تمام فضائل و خوبی ها و دوستی رسول پروردگار جهانیان در او است.

ابوالحسن بعد از پیامبر که جانم فدای او باد، درگذشت و او بهترین نیکوکاران بود.

هنگامی که چهره پدر حسین را دیدم مانند ماه کامل بود که بر بینندگان جلوه می کرد.

ما قبل از اینکه کشته شود در خوبی و خیر بودیم و صاحب و دوست رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بین خودمان می دیدیم.

او حق را برپا می کرد و در آن شک نمی کرد و خسته نمی شد دستان سارقان را قطع می نمود.

او علم را در نزد خودش کتمان نمی کرد و از ستمگران آفریده نشده است.

آیا شما در ماه حرام ما را داغدار بهترین همه مخلوقات خداوند کردید؟

کسی که بعد از پیامبر و بهترین کسان و نیکوکاران است علی علیه السلام است.

اگر از ما خواسته می شد که اموالمان را در راه او ببخشیم ما آن را همراه فرزندان به او عطا می کردیم.

گویی مردم هنگامی که علی را از دست دادند شتر مرغانی بودند که سال ها در کشور حیران بودند.

به خدا سوگند من علی و نماز نیکویش را در بین نمازگزاران و رکوع کنندگان فراموش نمی کنم.

قریش در هر جا که بود دانست که تو بهترین آن ها در تبار و دین هستی.

آگاه باش و به معاویه بن حرب بگو که چشمان سرزنش کنندگان روشن نگردد.

به کسانی که ما را سرزنش می کنند بگو: دست نگهدارید به زودی سرزنش کنندگان همان گونه ما دچار رنج و عذاب شدیم، گرفتار خواهند گشت .

شما بهترین کسی را به قتل رساندید که سوار بر مرکب ها گشت و آن ها را رام کرد و سوار کشتی ها شد.

هان به معاویه بن حرب بگو که بقیه خلفا از ما خواهند بود.

راوی گفت: همه کسانی که در مسجد بودند و همه حاضران از دوست و دشمن صدای گریه و ناله سر دادند و من هیچگاه تا آن روز این همه مرد و زن گریان را ندیده بودم.

می گویم: البرسی در مشارق الانوار از محدثان کوفی نقل کرده است هنگامی که حسن و حسین علیهما السلام امیر المؤمنین علیه السلام را روی تابوت به مکان چاه که در آن اختلاف است، در نجف کوفه حمل کردند، سوارکاری را دیدند که بوی مشک از او پخش می شد. او به آن دو سلام کرد و به حسن علیه السلام گفت: آیا تو حسن بن علی، شیرخورده وحی و قرآن و از شیر گرفته شده علم و شرف جلیل، جانشین امیر مؤمنین علیه السلام و سید وصیین هستی؟ حسن علیه السلام فرمود: بله او گفت: آیا این نیز حسین بن أمیر المؤمنین و سید اوصیاء، نوه رحمت و شیرخورده عصمت و پرورش یافته حکمت و پدر امت است؟ فرمود: بله، گفت: او را به من بدهید و در پناه خدا به راه بیفتید. حسن علیه السلام به او فرمود: ایشان به ما وصیت کردند که او را جز به جبرئیل یا خضر علیه السلام تحویل ندهیم، پس تو کدام یکی از آن ها هستی؟ آن گاه نقاب از صورت کنار زد، او امیر المؤمنین علیه السلام بود. آنگاه به حسن علیه السلام فرمود: ای حسن کسی نمی میرد مگر اینکه او آن کس را می بیند؛ پس چطور ممکن است که جنازه خودش را نبیند؟

امیر المؤمنین علیه السلام به حسن و حسین علیهما السلام فرمود: هنگامی که مرا در قبر گذاشتید قبل از اینکه روی من خاک بریزید دو رکعت نماز بخوانید و ببینید چه می شود. هنگامی که حضرت علیه السلام را در قبر گذاشتند آنچه را که امام فرموده بود انجام دادند و نگاه کردند و ناگهان دیدند که قبر با جامه‌ای از ابریشم ظریف پوشیده شده است. آن گاه حسن علیه السلام آنچه را در زیر صورت امیر مؤمنین بود کنار زد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و آدم و ابراهیم را دید که با امیر

مؤمنین علیه السلام صحبت می کردند. حسین علیه السلام نیز آنچه کنار پاهای مبارک حضرت بود را کنار زد و حضرت زهرا و حوّا و مریم و آسیه سلام الله علیهن را دید که برای او نوحه سر می دادند و عزا می گرفتند. - ما در منبع چاپ شده به آن دو دست نیافتیم. -

**[ترجمه]

بیان

لم أر هذین الخبرین إلا من طریق البرسی و لا أعتمد علی ما یتفرد بنقله و لا أردهما لورود الأخبار الکثیره الداله علی ظهورهم بعد موتهم فی أجسادهم المثالیه و قد مرت فی کتاب المعاد و کتاب الإمامه.

ص: ۳۰۱

۱- ۱. لم نجدهما فی المصدر المطبوع.

**[ترجمه]این دو روایت را جز از طریق برسیّ ندیده ام، و به آنچه نقل کرده اطمینان ندارم، ولی ردشان نمی کنم، زیرا روایت های زیادی که دلالت بر ظهور آنان بعد از مرگشان در اجساد مثالیشان است وارد شده است که در کتاب المعاد و کتاب الإمامه بیان شده است .

**[ترجمه]

باب ۱۲۸ ما وقع بعد شهادته علیه السلام و أحوال قاتله لعنه الله

الأخبار

«۱»

ب، [قرب الإسناد] أَبُو الْبَخْتَرِیِّ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ علیهما السلام قَالَ أَخْبَرَنِی أَبِی: أَنَّ الْحَسَنَ علیه السلام قَدَّمَ ابْنَ مُلْجَمٍ فَأَرَادَ أَنْ یَضْرِبَ عُنُقَهُ (۱) بِیَدِهِ فَقَالَ قَدْ عَهِدْتُ اللَّهَ عَهْداً أَنْ أَقْتُلَ أَبَاکَ فَقَدْ وَفَیْتُ فَإِنْ شِئْتَ فَاقْتُلْ وَ إِنْ شِئْتَ فَاعْفُ فَإِنْ عَفَوْتَ ذَهَبْتُ إِلَی مُعَاوِیَهَ فَقَتَلْتُهُ وَ أَرَحْتُکَ مِنْهُ ثُمَّ جِئْتُکَ فَقَالَ لَا حَتَّی أُعَجِّلَکَ إِلَی النَّارِ فَقَدَّمَهُ فَضَرَبَ عُنُقَهُ (۲).

**[ترجمه]قرب الاسناد: امام صادق از پدرش نقل فرمود: پدرم برایم نقل فرمود: حسن علیه السلام نزد ابن ملجم آمد و خواست تا گردن او را بزند. ابن ملجم گفت: با خداوند عهد بسته بودم که پدرت را بکشم و موفق شدم پس اگر خواستی مرا بکش و اگر خواستی ببخش، اگر مرا ببخشی نزد معاویه رفته و او را می کشم و تو را از دست او راحت می کنم. حسن علیه السلام فرمود: نه، من تو را به سرعت به آتش دوزخ می فرستم آن گاه جلو آمده و گردنش را زد. - . قرب الاسناد: ۶۷ -

**[ترجمه]

«۲»

ص، [قصص الأنبیاء علیهم السلام] بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ مَعْبَدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ عَنْ یَحْیَی بْنِ بَشِیرٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلَ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِکِ أَبِی علیه السلام فَقَالَ أَخْبِرْنِی عَنِ اللَّیْلَهِ الَّتِی قُتِلَ فِیهَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام بِمَا اسْتَدَلَّ النَّائِی (۳) عَنِ الْمِصْرِ الَّذِی قُتِلَ فِیهِ عَلِیٌّ وَ مَا کَانَتِ الْعَلَامَهُ فِیهِ لِلنَّاسِ وَ أَخْبِرْنِی هَلْ کَانَتْ لِغَیْرِهِ فِی قَتْلِهِ عِبْرَهٌ فَقَالَ لَهُ أَبِی إِنَّهُ لَمَّا کَانَتِ اللَّیْلَهُ الَّتِی قُتِلَ فِیهَا عَلِیٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ لَمْ یُرْفَعْ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ حَجَرٌ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِیطٌ حَتَّی طَلَعَ الْفَجْرُ وَ کَذَلِکَ کَانَتِ اللَّیْلَهُ الَّتِی فُقِدَ فِیهَا هَارُونُ أَخُو مُوسَی صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا وَ کَذَلِکَ کَانَتِ اللَّیْلَهُ الَّتِی قُتِلَ فِیهَا یُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَ کَذَلِکَ کَانَتِ اللَّیْلَهُ الَّتِی رُفِعَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ کَذَلِکَ اللَّیْلَهُ الَّتِی قُتِلَ فِیهَا الْحُسَیْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ (۴).

۱- ۱. فی المصدر: قدمه لیضرب عنقه.

٢- ٢. قرب الإسناد: ۶۷.

٣- ٣. النائي: البعيد.

۴- ۴. مخطوط.

أقول: أوردناه بإسناد آخر في باب ما وقع بعد شهاده الحسين عليه السلام.

**[ترجمه]قصص الانبياء: امام صادق عليه السلام فرمود: هشام بن عبدالملك از پدرم عليه السلام سؤال كرد و گفت: مرا از شبى كه على بن ابى طالب عليه السلام در آن كشته شد با خبر كن و بگو كسى كه دور از شهر بود به چه چيز استدلال كرد و در آن چه نشانه‌اى براى مردم بود؟ و بگو كه آيا براى ديگران در آن عبرتى بود؟ پدرم به او فرمود: شبى كه على عليه السلام در آن كشته شد، هر سنگى كه در روى زمين بلند شد زير آن خون تازه اى تا طلوع صبح جارى شد. شبى كه هارون برادر موسى عليه السلام مفقود شد و شبى كه يوشع بن نون كشته شد نيز اين چنين بود، همين طور بود آن شبى كه عيسى بن مريم عليه السلام عروج كرد و شبى كه حسين عليه السلام در آن كشته شد. - . نسخه خطى است. -

مى گويم: ما با اسناد ديگرى آن را در باب آنچه بعد از شهادت حسين عليه السلام اتفاق افتاد بيان كرده ايم.

**[ترجمه]

«۳»

ص، [قصص الأنبياء عليهم السلام] عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِنَّ عَاقِرَ نَاقَةِ صَالِحٍ كَانَ أَزْرَقَ ابْنَ بَغِيٍّ وَ إِنَّ قَاتِلَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ابْنُ بَغِيٍّ وَ كَانَتْ مُرَادٌ تَقُولُ مَا نَعْرِفُ لَهُ فِينَا أَباً وَ لَا نَسَباً وَ إِنَّ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ابْنُ بَغِيٍّ وَ إِنَّهُ لَمْ يَقْتُلِ الْأَنْبِيَاءَ وَ لَا أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا أَوْلَادُ الْبَغَايَا(۱).

**[ترجمه]قصص الانبياء: امام باقر عليه السلام فرمود: پى كننده شتر صالح أزرق و قاتل على عليه السلام هر دو پسران زنان بدكاره بودند. مراد مى گفت: ما در بين خودمان براى او پدر و نسبى نمى شناسيم و قاتل حسين بن على عليه السلام نيز پسر زن بدكاره بود و پيامبران و فرزندان پيامبران را جز زنازادگان نكشته‌اند. - . نسخه خطى است. -

**[ترجمه]

«۴»

ك، [إكمال الدين] أَبِي عَنْ سَعْدٍ وَ الْحِمْيَرِيِّ مَعاً عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الزَّيْدِ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْهَاشِمِيِّ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ أُسَيْدِ بْنِ صَفْوَانَ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ: لَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ارْتَجَّتِ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ وَ دَهِشَ النَّاسُ كَيَوْمَ قُبِضَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله وَ جَاءَ رَجُلٌ بَاكٍ وَ هُوَ مُتَسَرِّعٌ (۲) مُسْتَرْجِعٌ وَ هُوَ يَقُولُ الْيَوْمَ انْقَطَعَتْ خِلَافَةُ النُّبُوَّةِ حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ الَّذِي فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا الْحَسَنِ كُنْتَ أَوَّلَ الْقَوْمِ إِسْلَاماً وَ أَخْلَصَهُمْ إِيمَاناً وَ أَشَدَّهُمْ يَقِيناً وَ أَخْوَفَهُمْ لِلَّهِ (۳) عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَعْظَمَهُمْ عَنَاءً وَ أَحْوَطَهُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ آمَنَهُمْ عَلَى أَصْحَابِهِ وَ أَفْضَلَهُمْ مَنَاقِبَ وَ أَكْرَمَهُمْ سَوَابِقَ وَ أَرْفَعَهُمْ دَرَجَةً وَ أَقْرَبَهُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَشْبَهَهُمْ بِهِ هَدْياً وَ نُطْقاً(۴) وَ سَمْتاً وَ فِعْلًا وَ أَشْرَفَهُمْ مَنْزِلَةً وَ أَكْرَمَهُمْ عَلَيْهِ (۵) فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ خَيْراً قَوِيتَ حِينَ ضَعُفَ أَصْحَابُهُ وَ بَرَزْتَ حِينَ اسْتَكَانُوا وَ نَهَضْتَ

حِينَ وَهَنُوا وَ لَزِمْتَ مِنْهَاجَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذْ هَمَّ أَصْحَابُهُ وَ كُنْتَ خَلِيفَتَهُ حَقّاً لَمْ تُنَازَعْ وَ لَمْ تَضَرَّعْ بِرَغْمِ الْمُنَافِقِينَ وَ غَيْظِ الْكَافِرِينَ وَ كُرْهِ الْحَاسِدِينَ وَ ضَغَنِ الْفَاسِقِينَ فَقُمْتَ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشِلُوا وَ نَطَقْتَ حِينَ تَتَعْتَعُوا

ص: ۳۰۳

۱- ۱. مخطوط.

۲- ۲. فی المصدر: مسرع.

۳- ۳.«: من اللّه.

۴- ۴.«: و خلقا.

۵- ۵.«: و أكرمهم عليه قدرا.

وَ مَضَيْتَ بِنُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حِينَ وَقَفُوا وَ لَوِ اتَّبَعُوكَ لَهُدُوا وَ كُنْتَ أَخْفَضَهُمْ صَوْتاً وَ أَعْلَاهُمْ فَوْتاً(۱) وَ أَقَلَّهُمْ كَلَاماً وَ أَصْوَبَهُمْ مَنْطِقاً وَ أَكْثَرَهُمْ رَأْياً وَ أَشْجَعَهُمْ قَلْباً وَ أَشَدَّهُمْ يَقِيناً وَ أَحْسَنَهُمْ عَمَلًا وَ أَعْرَفَهُمْ بِالْأُمُورِ كُنْتَ وَ اللَّهِ لِلدِّينِ يَعْسُوباً وَ كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ (۲)

أَباً رَحِيماً إِذْ صَارُوا عَلَيْكَ عِيَالًا فَحَمَلْتَ أَثْقَالَ مَا عَنْهُ ضَعُفُوا وَ حَفِظْتَ مَا أَضَاعُوا وَ رَعَيْتَ مَا أَهْمَلُوا(۳)

وَ عَلَوْتَ إِذْ هَلِعُوا وَ صَبَرْتَ إِذْ جَزِعُوا وَ أَدْرَكْتَ إِذْ تَخَلَّفُوا وَ نَالُوا بِكَ مَا لَمْ يَحْتَسِبُوا وَ كُنْتَ عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَاباً صَبّاً وَ لِلْمُؤْمِنِينَ غَيْثاً وَ خِصْباً فَطِرْتَ وَ اللَّهِ بِعِنَانِهَا وَ فُزْتَ بِجِنَانِهَا وَ أَحْرَزْتَ سَوَابِقَهَا وَ ذَهَبْتَ بِفَضَائِلِهَا لَمْ يَفْلُلْ حَدُّكَ (۴) وَ لَمْ يَزِغْ قَلْبُكَ وَ لَمْ تَضْعُفْ بَصِيرَتُكَ وَ لَمْ تَجْبُنْ نَفْسُكَ وَ لَمْ تَخُنْ كُنْتَ كَالْجَبَلِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ وَ لَا تُزِيلُهُ الْقَوَاصِفُ وَ كُنْتَ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ ضَعِيفاً فِي بَدَنِكَ قَوِيّاً فِي أَمْرِ اللَّهِ مُتَوَاضِعاً فِي نَفْسِكَ عَظِيماً عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَبِيراً فِي الْأَرْضِ جَلِيلًا عِنْدَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِيكَ مَهْمَزٌ وَ لَا لِقَائِلٍ فِيكَ مَغْمَزٌ(۵) وَ لَا لِأَحَدٍ عِنْدَكَ هَوَادَةٌ الْقَوِيُ (۶) الْعَزِيزُ عِنْدَكَ ضَعِيفٌ ذَلِيلٌ حَتَّى تَأْخُذَ مِنْهُ الْحَقَّ وَ الْبَعِيدُ وَ الْقَرِيبُ (۷) عِنْدَكَ فِي ذَلِكَ سَوَاءٌ شَأْنُكَ الْحَقُّ وَ الرِّفْقُ وَ الصِّدْقُ (۸) وَ قَوْلُكَ حُكْمٌ وَ حَتْمٌ وَ أَمْرُكَ حِلْمٌ وَ حَزْمٌ وَ رَأْيُكَ عِلْمٌ وَ عَزْمٌ فَأَقْلَعْتَ (۹) وَ قَدْ نَهَجَ السَّبِيلُ وَ سَهُلَ

ص: ۳۰۴

۱- ۱. في الكافي: و اعلاهم قنوتا.

۲- ۲.«: كنت و اللّه للدين يعسوبا أولا حين تفرقت الناس و آخرا حين فشلوا، كنت بالمؤمنين اه.

۳- ۳. في المصدر و الكافي بعد ذلك: و شمرت إذا اجتمعوا.

۴- ۴. في المصدر و الكافي: لم تفلل حجتك.

۵- ۵. في المصدر و الكافي بعد ذلك: و لا لاحد فيك مطمع.

۶- ۶. في المصدر و الكافي: الضعيف الذليل عندك قوى عزيز حتّى تأخذ له بحقه و القوى اه.

۷- ۷.«: و القريب و البعيد.

۸- ۸.«: و الصدق و الرفق.

۹- ۹.«: فيما فعلت.

الْعَسِيرُ وَ أَطْفِئَتِ النَّارُ(۱) وَ اعْتَدَلَ بِكَ الدِّينُ وَ قَوِيَ (۲) بِكَ الْإِيمَانُ وَ ثَبَتَ بِكَ الْإِسْلَامُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَبَقْتَ سَبْقاً بَعِيداً وَ أَتْعَبْتَ مَنْ بَعْدَكَ تَعَباً شَدِيداً فَجَلَلْتَ عَنِ الْبُكَاءِ وَ عَظُمَتْ رَزِيَّتُكَ فِي السَّمَاءِ وَ هَدَّتْ مُصِيبَتُكَ الْأَنَامَ فَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ وَ سَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ فَوَ اللَّهِ لَنْ يُصَابَ الْمُسْلِمُونَ بِمِثْلِكَ أَبَداً كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفاً وَ حِصْناً(۳)

وَ عَلَى الْكَافِرِينَ غِلْظَةً وَ غَيْظاً فَأَلْحَقَكَ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ وَ لَا حَرَمَنَا أَجْرَكَ وَ لَا أَضَلَّنَا بَعْدَكَ وَ سَكَتَ الْقَوْمُ حَتَّى انْقَضَى كَلَامُهُ وَ بَكَى وَ أَبْكَى أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ثُمَّ طَلَبُوهُ فَلَمْ يُصَادِفُوهُ (۴).

كا، [الكافى] عده من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن عيسى عن البرقى عن أحمد بن زيد: مثله (۵)

**[ترجمه]اكمال الدين: در روز شهادت امير مؤمنين عليه السلام صداى شيون از مردم بلند شد، مردم را ترس عظيم فرا گرفت مانند روزى كه پيامبر صلى الله عليه و آله از دنيا رفت. در آن حال، مردى گريان و شتابان و «انّا لله و انّا اليه راجعون» گويان آمد و مى گفت: امروز خلافت پيغمبر منقطع شد، تا اين كه بر در خانه‌اى كه امير المؤمنين عليه السلام در آن خانه بود ايستاد و گفت: خدا رحمت كند شما را اى امير المؤمنين تو بودى كه اسلام تو از همه پيش تر بود و ايمان تو از همه خالص تر بود و ترس تو از خدا از همه بيشتر بود و مشقت تو در راه خدا از همه عظيم تر بود، بيشتر از همه از حضرت رسالت محافظت كردى، ايمن‌ترين ايشان بر اصحاب آن حضرت بودى و مناقب تو از همه بيش تر بود، سوابق تو از همه گرامى تر بود، درجه تو از همه بلندتر و قرابت تو با حضرت رسالت عليه السلام از همه بيشتر و شبيه ترين مردم بودى به آن حضرت در سيرت و طريقه و اطوار و گفتار و كردار، و منزلت تو نزد آن حضرت از همه شريف تر بود، گرامى ترين مردم نزد ايشان بودى، پس خدا تو را از اسلام و از رسول خدا صلى الله عليه و آله و از مسلمانان جزاى خير دهد، قوى بودى وقتى كه اصحاب ايشان ضعيف شدند، مردانه به جهاد رفتى وقتى كه ترسيدند، قيام به حق نمودى هنگامى كه سستى ورزيدند، از طريق رسول خدا صلى الله عليه و آله بيرون نرفتى وقتى هر يک از اصحاب او به بدعتى رفتند، خليفه به حق آن حضرت صلى الله عليه و آله بودى، كسى را ياراى نزاع و رقابت با تو نبود على رغم ادعاى منافقان و خشم كافران و نفرت حسودان و كينه فاسقان، پس قيام به حق نمودى وقتى كه ديگران ترسيدند و حق را بيان كردى وقتى كه ديگران عاجز شدند، به نور خدا قدم برداشتى هنگامى كه ديگران به نادانى ايستادند و اگر متابعت تو مى نمودند هدايت مى يافتند، صداى تو از همه پايين تر بود و در پيشى گرفتن در خيرات از همه بلندتر بودى، كلام تو از همه كم تر بود، سخن تو از همه راست تر بود، رأى تو از همه بزرگ تر بود، دل تو از دل هاى ديگر شجاع تر بود، يقين تو از همه سخت تر بود، عمل تو از همه نيكوتر بود، به همه امور از همه كس داناتر بودى، به خدا سوگند كه از براى دين پادشاهى بودى، از براى مؤمنان پدر مهربانى بودى در وقتى كه عيال تو گرديدند، پس از دوش هاى ايشان بارهاى گرانى را برداشتى كه تاب برداشتن آن نداشتند، حفظ كردى هر چه را ضايع كردند و رعايت كردى هر چه را اهمال كردند، بلند شدى در وقتى كه ايشان پست شدند، صبر كردى در وقتى كه ايشان جزع كردند، رسيدى وقتى ايشان عقب نشستند، از بركت تو يافتند آن چه را گمان نداشتند، بر كافران عذابى ريزنده و براى مؤمنان باران رحمت و فراوانى نعمت بودى، پس پرواز كردى به وسط بهشت و دست يافتى به رياض جنت، پيشى گرفتنى‌هاى ايشان را به دست آوردى، فضائل ايشان را تو بردى، تندى تو در دين خدا به كندى بدل نشد و دل تو هرگز به سوى باطل ميل نكرد، بينايى و بصيرت تو ضعيف نشد و جبن و خيانت در نفس تو راه نيافت، در شدت ايمان و يقين مانند كوه بودى كه بادهاى تند آن را به حركت نمى آورد و هيچ چيز آن را از آنجا بر نمى كند. تو چنان بودى كه رسول خدا صلى الله عليه و آله در حق تو فرمود: تو در

بـدن خـود ضـعیف بودی و در امر خـدا قوی، متواضع بودی در نفس خود، عظیم بودی نزد خـدای تعـالی، کسـی در تو عیـبی ندید، کسـی از تو بهانه‌ای برای طعنه‌زدن نداشت و هیچ گوینده‌ای نمی‌توانست به تو کنایه‌ای بزند، توانای عزیز نزد تو ضعیف و ذلیـل بود تا آنکه حق را از او می گرفتی، در احقاق حق، دور و نزدیک نزد تو مساوی بودنـد، کار تو حق و مـدارا و دوستی بود، گفتـار تو حکم و حتم بود، امر تو بردباری بود و دوراندیشـی و رأی تو علم و عزم بود، پس پرواز کردی در حالی که راه حق ظاهر بود و کارهای دشوار سامان یافت و آتش خاموش شد، دین به واسـطه تو اعتدال و ایمان به تو قوت یافت و اسـلام و مؤمنین به واسـطه تو ثـابت گردیدنـد، تو بسـیار پیشـی جستی و آن ها را که بعـد از خود گـذاشتی به رنـج شدیـدی انـداختی، مصـیبت تو بزرگ تر از آن است که گریه آن را جبران کند، مصـیبت تو در آسمان، بزرگ است و مصیبت تو مردم را در هم شکسته است. پس می گویـم: انّا للّه و انّا الیه راجعون، راضی شدیم از خدا به قضای او و تسلیم امر او شدیم. به خدا سوگند که بعد از تو مسـلمانان را مصـیبتی مانند مصـیبت تو نخواهد رسـید، برای مؤمنان کهف و پناه بودی، برای کافران درشتی و خشم، پس خـدا تو را به پیامبر خود ملحق گردانـد و ما را از اجر مصـیبت تو محروم نساخته و پس از تو گمراه نگرداند. مردم ساکت شدنـد تـا سـخنش پایـان یـافت، و او می گریست و اصـحاب رسول خـدا صـلی الله علیه و آله را به گریه انـداخت سـپس او را جستجو کردند ولی نیافتند. - . اکمال الدین: ۲۱۸ و ۲۱۹ -

کافی: مانند همین روایت آمده است.

**[ترجمه]

بیان

الارتجاج الاضطراب و الاسترجاع قول إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ قوله انقطعت خلافه النبوه أی استیلاء خلفاء الحق و حاطه یحوطه حفظه و صانه و ذب عنه و الهدی السیره و الهیئه و الطریقه و السـمت الهیئه الحسـنه و الاستکانه الخضوع و المراد هنا الضعف و الجبن و العجز قوله علیه السـلام و نهضت أی قمت بـأمر الجهـاد و إعانه الرسول قوله علیه السـلام إذ هم أصـحابه أی قصـدوا ما قصـدوا من البـدع و الارتـداد عن الـدین قوله علیه السـلام لم تنـازع أی ما کان ینبغی النزاع فیک لظهور الأمر و یقال ضـرع إلیه بتثلیث الراء أی خضع و ذل و استکان و ککرم ضعف و الفشل الکسل و الجبن و التعتعه التردد فی الکلام من

۱- ۱. فی المصدر و الکافی: النیران.

۲- ۲. فی المصدر: و اعتدل بک بناء الدین و ظهر امر اللّه و لو کره الکافرون و قوی اه.

۳- ۳. فی الکافی و هامش المصدر بعد ذلک« و قنه راسیا» أی جبلا ثابتا.

۴- ۴. کمال الدین ۲۱۸ و ۲۱۹.

۵- ۵. أصول الکافی(الجزء الأول من الطبعه الحدیثه): ۴۵۴- ۴۵۶.

حصر أو عی و الفوت السبق إلی الشی ء و الهلع أفحش الجزع قوله علیه السلام فطرت و الله بعنانها أی فی میدان المسابقه طرت آخذا بعنان فرس الفضیله حتی سبقتهم فالضمائر فی قوله بعنانها و نظائره راجعه إلی الأمه أو إلی الکمالات و فی النهج و فزت برهانها و فی الکافی فطرت و الله بنعمائها و فزت بحبائها فیمکن أن یکون المراد الطیران إلی الآخره و الهواده السکون و الرخصه و المحاباه قوله فأقلعت أی ذهبت عنا و ترکتنا و نهج الطریق کمنع وضح و أوضح قوله علیه السلام فجللت عن البکاء أی أنت أجل من أن یقضی حق مصیبتک البکاء و الظاهر أن القائل کان هو الخضر علیه السلام.

**[ترجمه]الارتجاج: اضطراب. استرجاع یعنی گفتن انا لله و انا الیه الراجعون. انقطعت خلافه النبوه: یعنی استیلای خلفای حق. حاط یحوطه : او را حفظ و از او دفاع کرد. «الهدل» سیره و هیأت و طریقت. سمت: هیأت نیکو. الاستکانه: خضوع و منظور در اینجا ضعف و ترس و ناتوانی است. و نهضت یعنی اقدام جهاد و یاری رسول خدا کردی. اذ همّ اصحابه: بدعت‌ها و ارتدادهایی را که قصد کرده بودند قصد کردند. لم تنازع: نزاع در باره تو شایسته نبود زیرا موضوع روشن بود. گفته می‌شود: ضرع الیه: – مثلّث الراء – خاضع و خاشع و ذلیل شد. بر وزن کرم یعنی ناتوان شد و شکست خورد. تعتعه یعنی بریده سخن گفتن در اثر حصر – دشواری در بیان – یا گنگ بودن. الفوت یعنی سبقت گرفتن به چیزی. هلع: ترس و هراس. گفته آن حضرت: فطرت والله بعنانها: در میدان مسابقه عنان اسب فضیلت را گرفتی و پرواز کردی تا از ایشان سبقت گرفتی. پس ضمایر در عنانها و نظایر آن به امت یا کمالات برمی‌گردد. در نهج‌البلاغه آمده است: «وفزت برهانها» و در کافی: «فطرت والله بغمامها و فزت بحبائها» و ممکن است پرواز به آخرت باشد. هواده: سکون و رخصت و کنار نشستن است. اقلعت یعنی از نزد ما رفت و ما را ترک کرد. نهج الطریق بر وزن منع، یعنی واضح شد و روشن ساخت. گفته آن حضرت: فجللت عن البکاء: تو اجلّ از آن هستی که گریه، حق مصیبت تو را به جا آورد و ظاهرا قائل آن خضر بوده است .

**[ترجمه]

«۵»

حه، [فرحه الغری] قَالَ الثَّقَفِیُّ فِی کِتَابِ مَقْتَلِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ نَقَلْتُهُ مِنْ نُسْخَهٍ عَتِیقَهٍ تَارِیخُهَا سَنَهُ خَمْسٍ وَ خَمْسِینَ وَ ثَلَاثِمِائَهٍ وَ ذَلِکَ عَلَی أَحَدِ الْقَوْلَیْنِ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ الطَّیَّارَ قَالَ: دَعُونِی أَشْفِی بَعْضَ مَا فِی نَفْسِی عَلَیْهِ یَعْنِی ابْنَ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَدُفِعَ إِلَیْهِ فَأَمَرَ بِمِسْمَارٍ فَحَمِیَ بِالنَّارِ ثُمَّ کَحَلَهُ فَجَعَلَ ابْنُ مُلْجَمٍ یَقُولُ تَبَارَکَ اللَّهُ الْخَالِقُ لِلْإِنْسَانِ مِنْ عَلَقٍ یَا ابْنَ أَخٍ إِنَّکَ لَتَکْحَلَنَّ بِمُلْمُولٍ مَضٍّ ثُمَّ أُمِرَ بِقَطْعِ یَدِهِ وَ رِجْلِهِ فَقُطِعَ وَ لَمْ یَتَکَلَّمْ ثُمَّ أُمِرَ بِقَطْعِ لِسَانِهِ فَجَزِعَ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ النَّاسِ یَا عَدُوَّ اللَّهِ کُحِلَتْ عَیْنُکَ (۱)

بِالنَّارِ وَ قُطِعَتْ یَدَاکَ وَ رِجْلَاکَ فَلَمْ تَجْزَعْ وَ جَزِعْتَ مِنْ قَطْعِ لِسَانِکَ فَقَالَ لَهُمْ یَا جُهَّالُ أَنَا وَ اللَّهِ (۲)

مَا جَزِعْتُ لِقَطْعِ لِسَانِی وَ لَکِنِّی أَکْرَهُ أَنْ أَعِیشَ فِی الدُّنْیَا فُوَاقاً لَا أَذْکُرُ اللَّهَ فِیهِ فَلَمَّا قُطِعَ لِسَانُهُ أُحْرِقَ بِالنَّارِ(۳).

**[ترجمه]فرحه الغری: ثقفی در کتاب مقتل امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: و من از نسخه ای قدیمی که تاریخش در سال ۳۵۵ است نقل می کنم که بنا بر یکی از دو قول است:عبدالله بن جعفر طیّار گفت: بگذارید تا کمی از این آتشی را که در دلم

است خـاموش سـازم - یعنی ابن ملجم لعنه الله - پس ملعون را نزد او آوردنـد و او دسـتور داد تـا یـک میـخ زغالی روی آتش بگذارند پس آن را چون سرمه کشید. ابن ملجم گفت: تبارك الله بر خلق کننده انسان از علق، ای برادرزاده، تو با سرمه کننده دردناکی سـرمه می‌کشـی. سپس دستور داد تا دست و پایش را قطع کنند و این چنین کردند. ملعون حرفی نزد، آن گاه دستور داد تا زبانش را ببرند او ترسـید. کسی به او گفت: ای دشمن خدا چرا وقتی چشمانت با آتش سرمه شد و دست و پاهایت قطع شـد نترسـیدی، ولی از بریـده شـدن زبانت به جزع و وحشت افتادی؟ او به آن ها گفت: ای نادانان به خـدا سوگنـد من از قطع زبـانم وحشت نکردم بلکه می ترسم در این دنیـا زنـدگی کنم و لالـل بـاشم و نتـوانم ذکر خـدا بگـویم. هنگـامی که زبـانش را بریدند در آتش سوزانده شد. - .فرحه الغری: ۱۰ -

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری الملمول المیل الذی یکتحل به (۴)

و قال کحله بملمول مض أی حار(۵).

ص: ۳۰۶

۱- ۱. فی المصدر: عیناك.

۲- ۲.»: اما و اللّه.

۳- ۳. فرحه الغریّ: ۱۰.

۴- ۴. الصحاح: ۱۸۲۱.

۵- ۵. الصحاح: ۱۱۰۷.

**[ترجمه]جوهری گفت: الململول میلی است که با آن سرمه می کشند و گفته کحله بململول مض یعنی با میله سرمه داغ

**[ترجمه]

«۶»

حه، [فرحه الغری] عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ أَبِی الْفَرَجِ الْجَوْزِیِّ قَالَ قَرَأْتُ بِخَطِّ أَبِی الْوَفَاءِ بْنِ عَقِیلٍ قَالَ: لَمَّا جِی ءَ بِابْنِ مُلْجَمٍ إِلَی الْحَسَنِ- قَالَ لَهُ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُسَارَّکَ بِکَلِمَهٍ فَأَبَی الْحَسَنُ علیه السلام وَ قَالَ إِنَّهُ یُرِیدُ أَنْ یَعَضَّ أُذُنِی فَقَالَ ابْنُ مُلْجَمٍ وَ اللَّهِ لَوْ أَمْکَنَنِی مِنْهَا لَأَخَذْتُهَا مِنْ صُمَاخِهِ (۱).

**[ترجمه]فرحه الغری: هنگامی که ابن ملجم را نزد حسن علیه السلام آوردند، به آن حضرت گفت: می خواهم در گوش شما چیزی بگویم، حسن علیه السلام خودداری کرد و فرمود: او می خواهد گوشم را به دندان بگیرد. پس ابن ملجم گفت: به خدا سوگند اگر اجازه می داد گوش او را از بیخ می کندم. - .فرحه الغری:۱۰ - ۱۱ -

**[ترجمه]

«۷»

یج، [الخرائج و الجرائح] أَخْبَرَنَا أَبُو مَنْصُورٍ شَهْرَدَارُ بْنُ شِیرَوَیْهِ الدَّیْلَمِیُّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَحْمَدَ الْمَیْدَانِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ عَمْرِو بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الرَّفَّاءِ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ: کُنْتُ بِالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَرَأَیْتُ النَّاسَ مُجْتَمِعِینَ حَوْلَ مَقَامِ إِبْرَاهِیمَ فَقُلْتُ مَا هَذَا قَالُوا رَاهِبٌ أَسْلَمَ فَأَشْرَفْتُ عَلَیْهِ وَ إِذَا بِشَیْخٍ کَبِیرٍ عَلَیْهِ جُبَّهُ صُوفٍ وَ قَلَنْسُوَهُ صُوفٍ عَظِیمِ الْخِلْقَهِ وَ هُوَ قَاعِدٌ بِحِذَاءِ مَقَامِ إِبْرَاهِیمَ فَسَمِعْتُهُ یَقُولُ کُنْتُ قَاعِداً فِی صَوْمَعَهٍ فَأَشْرَفْتُ مِنْهَا وَ إِذَا بِطَائِرٍ کَالنَّسْرِ قَدْ سَقَطَ عَلَی صَخْرَهٍ عَلَی شَاطِئِ الْبَحْرِ فَتَقَیَّأَ فَرَمَی بِرُبُعِ إِنْسَانٍ ثُمَّ طَارَ فَتَفَقَّدْتُهُ فَعَادَ فَتَقَیَّأَ فَرَمَی بِرُبُعِ إِنْسَانٍ ثُمَّ طَارَ فَجَاءَ فَتَقَیَّأَ بِرُبُعِ إِنْسَانٍ ثُمَّ طَارَ فَجَاءَ فَتَقَیَّأَ بِرُبُعِ إِنْسَانٍ ثُمَّ طَارَ فَدَنَتِ الْأَرْبَاعُ فَقَامَ رَجُلًا وَ هُوَ قَائِمٌ وَ أَنَا أَتَعَجَّبُ مِنْهُ ثُمَّ انْحَدَرَ الطَّیْرُ فَضَرَبَهُ وَ أَخَذَ رُبُعَهُ فَطَارَ ثُمَّ رَجَعَ فَأَخَذَ رُبُعَهُ فَطَارَ ثُمَّ رَجَعَ فَأَخَذَ رُبُعَهُ فَطَارَ ثُمَّ انْحَدَرَ الطَّیْرُ فَأَخَذَ الرُّبُعَ الْآخَرَ فَطَارَ فَبَقِیتُ أَتَفَکَّرُ وَ تَحَسَّرْتُ أَلَّا أَکُونَ لَحِقْتُهُ وَ سَأَلْتُهُ مَنْ هُوَ فَبَقِیتُ أَتَفَقَّدُ الصَّخْرَهَ حَتَّی رَأَیْتُ الطَّیْرَ قَدْ أَقْبَلَ فَتَقَیَّأَ بِرُبُعِ إِنْسَانٍ فَنَزَلْتُ فَقُمْتُ بِإِزَائِهِ فَلَمْ أَزَلْ حَتَّی تَقَیَّأَ بِالرُّبُعِ الرَّابِعِ ثُمَّ طَارَ فَالْتَأَمَ رَجُلًا فَقَامَ قَائِماً فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَسَأَلْتُ فَقُلْتُ مَنْ أَنْتَ فَسَکَتَ عَنِّی فَقُلْتُ بِحَقِّ مَنْ خَلَقَکَ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا ابْنُ مُلْجَمٍ قُلْتُ لَهُ وَ أَیْشٍ عَمِلْتَ قَالَ قَتَلْتُ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَوُکِّلَ بِی هَذَا الطَّیْرُ یَقْتُلُنِی کُلَّ یَوْمٍ قَتْلَهً فَهُوَ یُخْبِرُنِی إِذِ انْقَضَّ الطَّائِرُ فَأَخَذَ رُبُعَهُ وَ طَارَ فَسَأَلْتُ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام فَقَالَ هُوَ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَسْلَمْتُ (۲).

۱- ۱. فرحه الغریّ: ۱۰- ۱۱.

۲- ۲. الخرائج و الجرائح: ۱۸- ۱۹.

کشف، [کشف الغمه] من مناقب الخوارزمی عن الرفاء: مثله (۱).

**[ترجمه]الخرائج و الجرائح: حسن بن محمد معروف بن رفّا گفت: من در مسجدالحرام بودم که دیدم مردم اطراف مقام ابراهیم جمع شده اند. گفتم: این چیست؟ گفتند: راهبی است که اسلام آورده است. من نزدیک او شدم و دیدم یک پیرمردی است که لباس گشاد پشمی پوشیده و کلاه پشمی بر سر دارد و اندام بزرگی دارد و روبروی مقام ابراهیم نشسته است، من شنیدم که می گفت: من در صومعه نشسته بودم که ناگهان دیدم پرنده‌ای مانند عقاب در صخره ای کنار ساحل دریا نشست. پس قی کرد و یک چهارم انسانی را انداخت سپس پرواز کرد من آن را دنبال کردم و برگشت پس قی کرد و ربع انسانی را انداخت سپس پرواز کرد سپس آمد و ربع انسانی را قی کرد سپس پرواز کرد آمد و ربع انسانی را قی کرد دوباره پرواز کرد و آن نیمه ها به هم نزدیک شده و تبدیل به مردی شد و آن مرد ایستاد. من از او تعجب کردم، آن گاه آن پرنده فرود آمد و او را زد و ربعش را برداشته و پرواز کرد پس برگشت و ربع دیگر آن را برداشته و پرواز کرد پس دوباره آمد و ربع دیگر آن را برداشته و پرواز کرد، آخرین بار فرود آمد و ربع آخر را برداشت و پرواز کرد. من در فکر فرو رفتم و حسرت خوردم که ای کاش از او می پرسیدم که کیست؟ و شروع به جستجوی سنگ کردم تا این که آن پرنده را دیدم که آمد و ربع انسانی را قی کرد. آنگاه من در آنجا ایستادم تا این که آن پرنده ربع چهارم از آن را قی کرد و پرواز کرد و آن ها تبدیل به یک مرد شد و او بلند شده و ایستاد. من نزدیک او شدم و از او پرسیدم تو کیستی؟ او سکوت کرد، گفتم: به حق کسی که تو را آفریده بگو کیستی؟ گفت: من ابن ملجم هستم. به او گفتم: چه کار کرده‌ای؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام را کشته ام و این پرنده مأمور شده که هر روز مرا بکشد، در حالی که او با من صحبت می کرد ناگهان آن پرنده فرود آمد و ربع آن را برداشت و پرواز کرد پس من درباره علی علیه السلام از او پرسیدم او جواب داد: علی علیه السلام پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله است. آنگاه من مسلمان شدم. -. الخرائج و الجرائح: ۱۸ - ۱۹ -

کشف الغمه: رفّاء از مناقب خوارزمی مانند آن را نقل کرده است. -. کشف الغمه: ۱۳۰ -

**[ترجمه]

«۸»

شا، [الإرشاد] رَوَى جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ الضَّبِيعِيُّ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ زِيَادٍ قَالَ: جَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَسْتَحْمِلُهُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ احْمِلْنِي فَنَظَرَ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَنْتَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمٍ الْمُرَادِيُّ- قَالَ (۲) يَا غَزْوَانُ احْمِلْهُ عَلَى الْأَشْقَرِ فَجَاءَ بِفَرَسٍ أَشْقَرَ فَرَكِبَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ وَ أَخَذَ بِعِنَانِهِ فَلَمَّا وَلَّى قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام:

أُرِيدُ حِبَاءَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي**عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ

قَالَ فَلَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ وَ ضَرَبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قُبِضَ عَلَيْهِ وَ قَدْ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَجِي ءَ بِهِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ لَهُ وَ اللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَصْنَعُ بِكَ مَا أَصْنَعُ وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّكَ قَاتِلِي وَ لَكِنْ كُنْتُ أَفْعَلُ ذَلِكَ بِكَ لِأَسْتَظْهِرَ بِاللَّهِ عَلَيْكَ (۳).

**[ترجمه]ارشاد: ابن ملجم نزد امیر المؤمنین آمـد و از ایشان خواست تا او را ببَرد و گفت: ای امیر المؤمنین، مرا ببر. پس امام به او نگـاه کرد و فرمود: آیـا تو عبـدالرحمن پسـر ملجم مرادی هستی؟ گفت: بله، امام فرمود: ای غزوان او را بر اسب یال قرمز حمل کن. او آن را آورد و ابن ملجم سوارش شـده و افسارش را گرفت، هنگامی که رفت امیر مؤمنان علیه السـلام فرمود: «من می خواهم او را اکرام کنم و او قصد کشتن مرا دارد، بهانه تو در این بی لطفی نسبت به کسی که دوست توست چیست؟»

گفت: هنگـامی که اتفـاق افتـاد آنچه بایـد اتفـاق می افتاد و علی علیه السـلام ضـربت خورد، ابن ملجم در حالی که از مسـجد خارج شده بود دستگیر و نزد امیر المؤمنین علیه السلام آورده شد. امام به او فرمود: به خدا سوگند من آن گونه که شایسته بود بـا تو رفتـار کردم و می دانسـتم که تو قاتـل من هستی، امّـا آن کار را کردم تا از خداونـد بر علیه تو کمک بخواهم. - . ارشاد مفید: ۶ - ۷ -

**[ترجمه]

«۹»

قب، [المناقب] لابن شـهرآشوب أَحَادِيثُ عَلِيِّ بْنِ الْجَعْدِ عَنْ شُعْبَهَ عَنْ قَتَادَهَ وَ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ لَتَبْکِی عَلَی الْمُؤْمِنِ إِذَا مَاتَ أَرْبَعِینَ صَبَاحاً وَ إِنَّهَا لَتَبْکِی عَلَی الْعَالِمِ إِذَا مَاتَ أَرْبَعِینَ شَهْراً وَ إِنَّ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ لَیَبْکِیَانِ عَلَی الرَّسُولِ أَرْبَعِینَ سَنَهً وَ إِنَّ السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ لَیَبْکِیَانِ عَلَیْکَ یَا عَلِیُّ إِذَا قُتِلْتَ أَرْبَعِینَ سَنَهً قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لَقَدْ قُتِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَلَی الْأَرْضِ بِالْکُوفَهِ فَأَمْطَرَتِ السَّمَاءُ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ دَماً.

أَبُو حَمْزَهَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام وَ قَدْ رُوِیَ أَیْضاً عَنْ سَعِیدِ بْنِ الْمُسَیَّبِ: أَنَّهُ لَمَّا قُبِضَ

ص: ۳۰۸

۱- ۱. کشف الغمّه: ۱۳۰.

۲- ۲. فی المصدر: قال: نعم ثمّ قال: انت عبد الرحمن بن ملجم المرادی؟ قال: نعم قال: یا غزوان اه.

۳- ۳. الإرشاد للمفید: ۶- ۷.

أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لَمْ يُرْفَعْ مِنْ وَجْهِ الْأَرْضِ حَجَرٌ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ.

أَرْبَعِينُ الْخَطِيبِ وَ تَارِيخُ النَّسَوِيِّ: أَنَّهُ سَأَلَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ الزُّهْرِيَّ مَا كَانَتْ عَلَامَةُ يَوْمَ قُتِلَ عَلِيٌّ علیه السلام قَالَ مَا رُفِعَ حَصَاةٌ مِنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا كَانَ تَحْتَهَا دَمٌ عَبِيطٌ وَ لَمَّا ضُرِبَ علیه السلام فِي الْمَسْجِدِ سُمِعَ صَوْتٌ لِلَّهِ الْحُكْمُ لَا لَكَ يَا عَلِيُّ وَ لَا لِأَصْحَابِكَ فَلَمَّا تُوُفِّيَ سُمِعَ فِي دَارِهِ أَ فَمَنْ يُلْقى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِناً يَوْمَ الْقِيامَهِ الْآيَهَ(۱) ثُمَّ هَتَفَتْ آخَرُ(۲) مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَاتَ أَبُوكُمْ.

وَ فِي أَخْبَارِ الطَّالِبِيِّينَ: أَنَّ الرُّومَ أَسَرُوا قَوْماً مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَأُتِيَ بِهِمْ إِلَى الْمَلِكِ فَعَرَضَ عَلَيْهِمُ الْكُفْرَ فَأَبَوْا فَأَمَرَ بِإِلْقَائِهِمْ فِي الزَّيْتِ الْمَغْلِيِّ وَ أَطْلَقَ مِنْهُمْ رَجُلًا يُخْبِرُ بِحَالِهِمْ فَبَيْنَمَا هُوَ يَسِيرُ إِذْ سَمِعَ وَقْعَ حَوَافِرِ الْخَيْلِ فَوَقَفَ فَنَظَرَ إِلَى أَصْحَابِهِ الَّذِينَ أُلْقُوا فِي الزَّيْتِ فَقَالَ لَهُمْ فِي ذَلِكَ فَقَالُوا قَدْ كَانَ ذَلِكَ فَنَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ فِي شُهَدَاءِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَدِ اسْتُشْهِدَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَهِ فَصَلُّوا عَلَيْهِ فَصَلَّيْنَا عَلَيْهِ وَ نَحْنُ رَاجِعُونَ إِلَى مَصَارِعِنَا.

أَبُو زُرْعَهَ الرَّازِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ عَمَّارٍ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ أَعْجَبِ مَا رَآهُ قَالَ: تَرَى هَذِهِ الصَّخْرَهَ فِي وَسَطِ الْبَحْرِ يَخْرُجُ مِنْ هَذَا الْبَحْرِ كُلَّ يَوْمٍ طَائِرٌ مِثْلُ النَّعَامَهِ فَيَقَعُ عَلَيْهَا فَإِذَا اسْتَوَى وَاقِفاً تَقَيَّأَ رَأْساً ثُمَّ تَقَيَّأَ يَداً وَ هَكَذَا عُضْواً عُضْواً ثُمَّ تَلْتَئِمُ الْأَعْضَاءُ بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ حَتَّى يَسْتَوِيَ إِنْسَاناً قَاعِداً ثُمَّ يَهُمُّ لِلْقِيَامِ فَإِذَا هَمَّ لِلْقِيَامِ نَقَرَهُ نَقْرَهً فَأَخَذَ رَأْسَهُ ثُمَّ أَخَذَهُ عُضْواً عُضْواً كَمَا قَاءَهُ قَالَ فَلَمَّا طَالَ عَلَيَّ ذَلِكَ نَادَيْتُهُ يَوْماً وَيْلَكَ مَنْ أَنْتَ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ وَ قَالَ (۳) هُوَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُلْجَمٍ قَاتِلُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَكَّلَ اللَّهُ بِهِ هَذَا الطَّيْرَ فَهُوَ يُعَذِّبُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ زَعَمَ أَنَّهُمْ يَسْمَعُونَ الْعُوَاءَ مِنْ قَبْرِهِ (۴).

۱- ۱. سوره فصلت: ۴۰.

۲- ۲. في المصدر: ثم هتف هاتف آخر.

۳- ۳.«: و قال هاتف.

۴- ۴. مناقب آل أبي طالب ۱: ۴۸۱ و ۴۸۲.

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: ابن عباس گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر مؤمنی بمیرد آسمان و زمین چهل صبح بر او گریه می کنند و اگر عالمی بمیرد آن ها چهل ماه بر او می گریند و بر پیامبر چهل سال می گریند. آنگاه فرمود: ای علی تو اگر کشته شوی آسمان و زمین چهل سال بر تو می گریند. ابن عباس گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام در سرزمین کوفه به شهادت رسید و آسمان سه روز خون بارید.

ابوحمزه از امام صادق علیه السلام نقل کرد: هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام کشته شد سنگی از زمین بلند نشد مگر این که از زیرش خون تازه ای پیدا شد.

اربعین الخطیب و تاریخ النَّسَوِیّ: عبدالملک بن مروان از زهری سؤال کرد نشانه کشته شدن علی علیه السلام چه بود؟ زهری گفت: سنگی از بیت المقدس برداشته نشد مگر این که زیرش خون تازه ای بود و هنگامی که علی علیه السلام در مسجد ضربت خورد این صدا شنیده شد: « ای علی حکم مخصوص خداست نه برای تو و یارانت» هنگامی که حضرت علیه السلام وفات یافت این صدا از خانه اش شنیده شد «آیا کسی که در آتش می افتد بهتر است یا کسی که در روز قیامت نزد خداوند بیاید در حالی که در امان است؟» آنگاه هاتفی ندا برآورد: رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت و پدرتان درگذشت .

اخبار الطالبیین: رومیان گروهی از مسلمانان را به اسارت گرفتند و نزد پادشاه آوردند، و او از آن ها خواست تا کفر بگویند و آن ها خودداری کردند. پس دستور داد آن ها را در روغن جوشیده بیندازند و مردی از آن ها را آزاد کرد تا اوضاعشان را خبر دهد. در حالی که او حرکت می کرد صدای سم اسبان را شنید پس ایستاد و به یارانش که در روغن انداخته شده بودند نگاه کرد، و ماجرا را از آنها پرسید و آن ها گفتند: این چنین بود؛ پس ندا دهنده ای به آسمان به شهداء خشکی و دریا ندا داد که امشب علی بن ابی طالب علیه السلام شهید شده است پس بر او نماز گزارید، ما بر او نماز خواندیم و به قتلگاه هایمان برگشتیم.

از منصور بن عمار درباره عجیب ترین چیزی که دیده است سؤال شد، او گفت: آیا این صخره را در وسط دریا می بینی؟ هر روز از این دریا پرنده ای مثل شتر مرغ بیرون آمده و بر روی آن صخره می افتد، آن گاه صاف می ایستد و یک سر و یک دست قی می کند همین طور تک تک اعضا را قی می کند تا اینکه آن ها به یکدیگر می پیوندند و تبدیل به انسانی نشسته می شود. آن گاه قصد برخاستن می کند. همین که قصد ایستادن می کند پرنده یک نوک زده و سر او را بر می دارد، و تک تک اعضای او را بر می دارد همان طور که قی کرده است. هنگامی که آن بر من طولانی گشت روزی او را صدا کردم که: وای بر تو کیستی؟ او به من رو کرد و فریادی برآمد که: او عبدالرحمن بن ملجم قاتل علی بن ابی طالب امیر مؤمنین علیه السلام است که خداوند او را به این پرنده واگذار کرده است و آن تا روز قیامت او را عذاب می‌کند و آورده اند که آن ها صدای پارس کردن سگ از قبر او می شنیدند. - . مناقب آل ابی طالب ۱: ۴۸۱ و ۴۸۲ -

**[ترجمه]

فر، [تفسير فرات بن إبراهيم] عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَخْلَدٍ الْجُعْفِيُّ مُعَنْعَناً عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: رَأَيْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ لَمَّا تُوُفِّيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِالْكُوفَةِ وَ قَدْ قَعَدَ عَلَى الْمَسْجِدِ مُحْتَبِياً(۱) وَ وَضَعَ فَوْقَهُ عَلَى رُكْبَتِهِ وَ أَسْنَدَ يَدَهُ تَحْتَ خَدِّهِ وَ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَائِلٌ فَاسْمَعُوا فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ سَمِعْتُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ يَقُولُ إِذَا مَاتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ- وَ أُخْرِجَ مِنَ الدُّنْيَا ظَهَرَتْ فِي الدُّنْيَا خِصَالٌ لَا خَيْرَ فِيهَا فَقُلْتُ وَ مَا هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ تَقِلُّ الْأَمَانَةُ وَ تَكْثُرُ الْخِيَانَةُ حَتَّى يَرْكَبَ الرَّجُلُ الْفَاحِشَةَ وَ أَصْحَابُهُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَ اللَّهِ لَتَضَايَقُ الدُّنْيَا بَعْدَهُ بِنَكْبَةٍ أَلَا وَ إِنَّ الْأَرْضَ لَمْ تَخْلُ (۲) مِنِّي مَا دَامَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ حَيّاً فِي الدُّنْيَا بَقِيَّةٌ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا عِوَضٌ مِنِّي بَعْدِي (۳)

عَلِيٌّ كَجِلْدِي عَلِيٌّ لَحْمِي عَلِيٌّ عَظْمِي عَلِيٌّ كَدَمِي عَلِيٌّ عُرُوقِي عَلِيٌّ أَخِي وَ وَصِيِّي فِي أَهْلِي وَ خَلِيفَتِي فِي قَوْمِي وَ مُنْجِزُ عِدَاتِي وَ قَاضِي دَيْنِي قَدْ صَحِبَنِي عَلِيٌّ فِي مُلِمَّاتِ أَمْرِي وَ قَاتَلَ مَعِي أَحْزَابَ الْكُفَّارِ وَ شَاهَدَنِي فِي الْوَحْيِ وَ أَكَلَ مَعِي طَعَامَ الْأَبْرَارِ وَ صَافَحَهُ جَبْرَئِيلُ عليه السلام مِرَاراً نَهَاراً جِهَاراً(۴) وَ شَهِدَ جَبْرَئِيلُ وَ أَشْهَدَنِي أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام مِنَ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ وَ أَنَا أُشْهِدُكُمْ مَعَاشِرَ النَّاسِ لَا يَتَسَاءَلُونَ (۵) مِنْ عِلْمِ آمِرِكُمْ مَا دَامَ عَلِيٌّ فِيكُمْ فَإِذَا فَقَدْتُمُوهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُومُ الْآيَةُ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ صَدَقَ اللَّهُ وَ صَدَقَ نَبِيُّ اللَّهِ (۶).

۱- ۱. احتبى بالثوب: اشتمل به. جمع بين ظهره و ساقيه بعمامه و نحوها و فى المصدر: و قد قعد فى المسجد.

۲- ۲. فى المصدر: لا تخل.

۳- ۳.«: عوض من بعدى.

۴- ۴. فى المصدر بعد ذلك: و قبل جبرئيل خد على اليسار اه.

۵- ۵. فى المصدر: لا نتساءلون.

۶- ۶. تفسير فرات: ۵۱.

الْبُرْسِيُّ فِي الْمَشَارِقِ مِنْ كِتَابِ الْوَاحِدَهِ: أَنَّ الْحَسَنَ علیه السلام لَمَّا قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام اجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَكَابِرُ أَهْلِ الْكُوفَهِ وَ طَلَبُوا مِنْهُ أَنْ يُرِيَهُمْ مِنَ الْعَجَائِبِ مِثْلَ مَا كَانَ يُرِيهِمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَجَاءَ بِهِمْ إِلَى الدَّارِ ثُمَّ أَدْخَلَهُمْ وَ كَشَفَ السِّتْرَ وَ قَالَ انْظُرُوا فَنَظَرُوا فَإِذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام جَالِساً هُنَاكَ فَقَالَ الْقَوْمُ بِأَجْمَعِهِمْ أَشْهَدُ(۱) أَنَّكَ خَلِيفَهُ اللَّهِ وَ هَذِهِ وَ اللَّهِ أَسْرَارُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام الَّتِي كُنَّا نَرَاهَا مِنْهُ. (۲)

**[ترجمه]تفسیر فرات بن ابراهیم: سلیمان بن یسار گفت: هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام در کوفه وفات یافت من ابن عباس را دیدم که در مسجد نشسته و جامه‌ای بر کمر و پاهایش بسته و سرش را روی زانوان و دستش را زیر گونه اش گذاشته است و می گوید: ای مردم من حرفی دارم که گوش فرا دهید. هر کس خواست ایمان بیاورد و هر کس خواست کفر بورزد، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: هنگامی که امیر مؤمنان عَلِيّ بْن أَبِي طَالِب علیه السلام از دنیا برود در دنیا نشانه ها و ویژگی هایی آشکار می شود که هیچ خیری در آن ها نیست. من گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آن نشانه ها چیستند؟ آن حضرت فرمود: امانت کم می شود و خیانت زیاد می گردد طوری که مرد با زن بد کاره هم بستر می شود و دوستانش به او نگاه می کنند. به خدا سوگند دنیا بعد از او با مصیبت و بدبختی در تنگنا قرار می گیرد آگاه باشید که زمین از وجود من تهی نگشته است تا زمانی که علی علیه السلام بعد از من زنده باشد. علی بعد از من در دنیا جانشین من است، علی مانند پوستم است، علی گوشت من است و علی استخوان من است و علی همچون خون من است و علی رگ های من است، علی برادر و وصی و خلیفه من در قومم است، علی انجام دهنده وعده های من و بر آورنده دین من است، علی مرا در سختی های کارم همراهی کرد و در رکابم با گروه های کفار جنگید و در وحی شاهد و ناظرم بود و طعام نیکوکاران را با من تناول کرد و بارها جبرئیل علیه السلام او را آشکارا در طول روز با او مصافحه ملاقات کرد؛ و شهادت داد و مرا به شهادت گرفت که علی علیه السلام از پاکان و برگزیدگان است، ای مردم من شما را شاهد می گیرم تا زمانی که علی علیه السلام در نزد شماست از عِلم امرکننده‌تان نپرسند و هنگامی که او را از دست دادید مصداق این آیه اتفاق می افتد: « لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَهٍ وَ يَحْيى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَهٍ »{کسانی که از برهانی نابود شدند باید نابود گردند و کسانی که از برهانی زنده شدند باید زنده گردند} خداوند و رسولش راست گفتند.

البرسی در کتاب المشارق: امام حسن علیه السلام بعد از امیر المؤمنین علیه السلام متولی امور شد بزرگان کوفه نزد او آمدند و از او خواستند که معجزاتی به آن ها نشان دهد همچنان که امیر مؤمنین علیه السلام به آن ها نشان می داد. پس حضرت علیه السلام آن ها را به خانه آورد و پرده را کنار زده و فرمود: نگاه کنید، آن ها نگاه کرده و ناگهان امیر مؤمنین علیه السلام را دیدند که آنجا نشسته است. همگی آن ها گفتند: گواهی می دهم که تو خلیفه خدا هستی و به خدا سوگند این اسرار امیر المؤمنین علیه السلام است که ما از او می دیدیم. -. مشارق الانوار: ۱۱۰ و ۱۱۱ -

**[ترجمه]

باب ۱۲۹ ما ظهر عند الضريح المقدس من المعجزات و الكرامات

الأخبار

«۱»

فَرْحَهُ الْغَرِيِّ، أَخْبَرَنِی عَمِّی السَّعِيدُ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی بْنِ طَاوُسٍ وَ الْفَقِيهُ نَجْمُ الدِّينِ أَبُو الْقَاسِمِ بْنُ سَعِيدٍ وَ الْفَقِيهُ الْمُقْتَدَی بَقِيَّهُ الْمَشِيخَهِ نَجِيبُ الدِّينِ يَحْيَی بْنُ سَعِيدٍ أَدَامَ اللَّهُ بَرَكَاتِهِمْ كُلُّهُمْ عَنِ الْفَقِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُهْرَهَ الْحُسَيْنِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ الْحُسَيْنِيِّ السَّاكِنِ بِمَشْهَدِ الْكَاظِمِ عليه السلام عَنِ الْقُطْبِ الرَّاوَنْدِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْمُحْسِنِ الْحَلَبِيِّ عَنِ الطُّوسِيِّ وَ نَقَلْتُهُ مِنْ خَطِّهِ حَرْفاً حَرْفاً عَنِ الْمُفِيدِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ أَبِی الْحُسَيْنِ مُحَمَّدِ بْنِ تَمَّامٍ الْكُوفِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ مِنْ حِفْظِهِ قَالَ: كُنَّا جُلُوساً فِی مَجْلِسِ ابْنِ عَمِّی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ بْنِ الْحَجَّاجِ- وَ فِيهِ جَمَاعَهٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَهِ مِنَ الْمَشَايِخِ وَ فِيمَنْ حَضَرَ الْعَبَّاسُ بْنُ أَحْمَدَ الْعَبَّاسِيُّ وَ كَانُوا قَدْ حَضَرُوا عِنْدَ ابْنِ عَمِّی يُهَنِّئُونَهُ بِالسَّلَامَهِ لِأَنَّهُ حَضَرَ وَقْتَ سُقُوطِ سَقِيفَهِ سَيِّدِی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ

۱- ۱. كذا فی النسخ و فی المصدر: نشهد.

۲- ۲. مشارق الأنوار: ۱۱۰ و ۱۱۱.

الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فِي ذِي الْحِجَّهِ مِنْ سَنَهِ ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَتَيْنِ- فَبَيْنَا هُمْ قُعُودٌ يَتَحَدَّثُونَ إِذْ حَضَرَ الْمَجْلِسَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عِيسَى الْعَبَّاسِيُّ- فَلَمَّا نَظَرَتِ الْجَمَاعَهُ إِلَيْهِ أَحْجَمَتْ (۱) عَمَّا كَانَتْ فِيهِ وَ أَطَالَ إِسْمَاعِيلُ الْجُلُوسَ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِمْ قَالَ لَهُمْ يَا أَصْحَابَنَا أَعَزَّكُمُ اللَّهُ لَعَلِّي قَطَعْتُ حَدِيثَكُمْ بِمَجِيئِي قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ يَحْيَى السُّلَيْمَانِيُّ وَ كَانَ شَيْخَ الْجَمَاعَهِ وَ مُقَدَّماً فِيهِمْ لَا وَ اللَّهِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَعَزَّكَ اللَّهُ مَا أَمْسَكْنَا بِحَالٍ مِنَ الْأَحْوَالِ فَقَالَ لَهُمْ يَا أَصْحَابَنَا اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ مُسَائِلِي عَمَّا أَقُولُ لَكُمْ وَ مَا أَعْتَقِدُهُ الْمَذْهَبَ (۲) حَتَّى حَلَفَ بِعِتْقِ جَوَارِيهِ وَ مَمَالِيكِهِ وَ حَبْسِ دَوَابِّهِ أَنَّهُ لَا يَعْتَقِدُ إِلَّا وَلَايَهَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ السَّادَهِ مِنَ الْأَئِمَّهِ عليهم السلام وَ عَدَّهُمْ وَاحِداً وَاحِداً وَ سَاقَ الْحَدِيثَ فَأَبْسَطَ(۳) إِلَيْهِ أَصْحَابُنَا وَ سَأَلَهُمْ وَ سَأَلُوهُ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ رَجَعْنَا يَوْمَ جُمُعَهٍ مِنَ الصَّلَاهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ مَعَ عَمِّي دَاوُدَ فَلَمَّا كَانَ قِبَلَ مَنَازِلِنَا(۴) وَ قِبَلَ مَنْزِلِهِ وَ قَدْ خَلَا الطَّرِيقُ قَالَ لَنَا أَيْنَمَا كُنْتُمْ قَبْلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ فَصِيرُوا إِلَيَّ وَ لَا يَكُونُ (۵) أَحَدٌ مِنْكُمْ عَلَى حَالٍ فَيَتَخَلَّفُ لِأَنَّهُ (۶) كَانَ جَمْرَهَ بَنِي هَاشِمٍ فَصِرْنَا إِلَيْهِ آخِرَ النَّهَارِ وَ هُوَ جَالِسٌ يَنْتَظِرُنَا فَقَالَ صِيحُوا بِفُلَانٍ وَ فُلَانٍ مِنَ الْفَعَلَهِ فَجَاءَهُ رَجُلَانِ مَعَهُمَا آلَتُهُمَا وَ الْتَفَتَ إِلَيْنَا فَقَالَ اجْتَمِعُوا كُلُّكُمْ فَارْكَبُوا فِي وَقْتِكُمْ هَذَا وَ خُذُوا مَعَكُمُ الْجَمَلَ غُلَاماً(۷) كَانَ لَهُ

ص: ۳۱۲

۱- ۱. أحجم عنه: كف أو نكص هيبه.

۲- ۲. في المصدر: من المذهب.

۳- ۳.»: فانبسط.

۴- ۴.»: منزلنا.

۵- ۵.»: و لا يكونن.

۶- ۶.»: و كان مطاعا لانه اه.

۷- ۷.»: يعني غلاما.

أَسْوَدَ يُعْرَفُ بِالْجَمَلِ وَ كَانَ لَوْ حَمَلَ هَذَا الْغُلَامُ عَلَى سِكْرِ دِجْلَةَ لَكَسَرَهَا(۱) مِنْ شِدَّتِهِ وَ بَأْسِهِ وَ امْضُوا إِلَى هَذَا الْقَبْرِ الَّذِي قَدِ افْتَتَنَ بِهِ النَّاسُ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ قَبْرُ عَلِيٍّ حَتَّى تَنْبُشُوهُ وَ تَجِيئُونِي بِأَقْصَى مَا فِيهِ فَمَضَيْنَا إِلَى الْمَوْضِعِ فَقُلْنَا دُونَكُمْ وَ مَا أَمَرَ بِهِ فَحَضَرَ الْحَفَّارُونَ وَ هُمْ يَقُولُونَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ فِي أَنْفُسِهِمْ وَ نَحْنُ فِي نَاحِيَةٍ حَتَّى نَزَلُوا خَمْسَةَ أَذْرُعٍ فَلَمَّا بَلَغُوا إِلَى الصَّلَابَةِ قَالَ الْحَفَّارُونَ قَدْ بَلَغْنَا إِلَى مَوْضِعٍ صُلْبٍ وَ لَيْسَ نَقْوَى بِنَقْرِهِ فَأَنْزَلُوا الْحَبَشِيَّ فَأَخَذَ الْمِنْقَارَ فَضَرَبَ ضَرْبَةً سَمِعْنَا لَهَا طَنِيناً(۲) شَدِيداً فِي الْبَرِّ ثُمَّ ضَرَبَ ثَانِيَةً فَسَمِعْنَا طَنِيناً أَشَدَّ مِنْ ذَلِكَ ثُمَّ ضَرَبَ الثَّالِثَةَ فَسَمِعْنَا أَشَدَّ(۳) مِمَّا تَقَدَّمَ ثُمَّ صَاحَ الْغُلَامُ صَيْحَةً فَقُمْنَا فَأَشْرَفْنَا عَلَيْهِ وَ قُلْنَا لِلَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ اسْأَلُوهُ مَا بَالُهُ فَلَمْ يُجِبْهُمْ وَ هُوَ يَسْتَغِيثُ فَشَدُّوهُ وَ أَخْرَجُوهُ بِالْحَبْلِ فَإِذَا عَلَى يَدِهِ مِنْ أَطْرَافِ أَصَابِعِهِ إِلَى مِرْفَقِهِ دَمٌ وَ هُوَ يَسْتَغِيثُ لَا يُكَلِّمُنَا وَ لَا يُحِيرُ جَوَاباً فَحَمَلْنَاهُ عَلَى الْبَغْلِ وَ رَجَعْنَا طَائِرِينَ وَ لَمْ يَزَلْ لَحْمُ الْغُلَامِ يُنْثَرُ مِنْ عَضُدِهِ وَ جَنْبَيْهِ (۴) وَ سَائِرِ شِقِّهِ الْأَيْمَنِ حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى عَمِّي فَقَالَ أَيْشٍ وَرَاءَكُمْ فَقُلْنَا مَا تَرَى وَ حَدَّثْنَاهُ بِالصُّورَةِ فَالْتَفَتَ إِلَى الْقِبْلَةِ وَ تَابَ عَمَّا هُوَ عَلَيْهِ وَ رَجَعَ عَنِ الْمَذْهَبِ وَ تَوَلَّى وَ تَبَرَّأَ وَ رَكِبَ بَعْدَ ذَلِكَ فِي اللَّيْلِ عَلَى مُصْعَبِ بْنِ جَابِرٍ(۵) فَسَأَلَهُ أَنْ يَعْمَلَ عَلَى الْقَبْرِ صُنْدُوقاً وَ لَمْ يُخْبِرْهُ بِشَيْءٍ مِمَّا جَرَى وَ وَجَّهَ مِنْ طَمِّ الْمَوْضِعِ وَ عَمَرَ الصُّنْدُوقَ عَلَيْهِ وَ مَاتَ الْغُلَامُ الْأَسْوَدُ مِنْ وَقْتِهِ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ بْنُ الْحَجَّاجِ رَأَيْنَا هَذَا الصُّنْدُوقَ الَّذِي هَذَا حَدِيثُهُ لَطِيفاً وَ ذَلِكَ مِنْ

۱- ۱. سكره: سده.

۲- ۲. في المصدر: فسمعناه طنينا.

۳- ۳.«: فسمعنا طنينا اشد.

۴- ۴.«: ينتشر من عضده و جسمه.

۵- ۵.«: إلى عليّ بن مصعب بن جابر.

قَبْلِ أَنْ يُبْنَى عَلَيْهِ الْحَائِطُ الَّذِی بَنَاهُ الْحَسَنُ بْنُ زَيْدٍ- هَذَا آخِرُ مَا نَقَلْتُهُ مِنْ خَطِّ الطُّوسِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ.

أَقُولُ وَ قَدْ ذَكَرَ هُنَا الشَّرِيفُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الشَّجَرِيُّ بِالْإِسْنَادِ الْمُقَدَّمِ إِلَيْهِ حَدَّثَنِی أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَوَالِيقِيُّ لَفْظاً قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ (۱) إِجَازَةً وَ كَتَبْتُهُ مِنْ خَطِّ يَدِهِ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحَجَّاجِ إِمْلَاءً مِنْ حِفْظِهِ قَالَ: كُنَّا فِی مَجْلِسِ عَمِّی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ بْنِ الْحَجَّاجِ- وَ تَمَّمَ الْحَدِيثَ عَلَى نَحْوِ مَا ذَكَرْنَاهُ وَ لَمْ يَقُلْ ابْنُ عَمِّی وَ فِيهِ تَغْيِيرٌ لَا يَضُرُّ طَائِلًا وَ قَالَ فِی آخِرِهِ الْحَسَنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام الْمَعْرُوفُ بِالدَّاعِی الْخَارِجُ بِطَبَرِسْتَانَ.

أقول: هذا الحسن بن زيد صاحب الدعوه بالری قتله مرداويج ملک بلادا كثيره قال الفقيه صفی الدين محمد بن معد و قد رأيت هذا الحديث بخط أبی يعلی محمد بن حمزه الجعفری صهر الشيخ المفيد و الجالس بعد وفاته مجلسه.

أقول: و قد رأيته بخط أبی يعلی الجعفری أيضا فی كتابه كما ذكر صفی الدين أيضا و رأيته أنا فی خط أبی يعلی و رأيت هذا فی مزار ابن داود القمی عندی (۲) فی نسخه عتيقه مقابله بنسخه عليها مكتوب ما صورته قد أجزت هذا الكتاب و هو أول كتاب الزيارات من تصنيفی و جميع مصنفاتی و رواياتی ما لم يقع فيها تدليس (۳) لمحمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بن سميع أعزه الله فليرو ذلک عنی

ص: ۳۱۴

۱- ۱. فی المصدر: محمّد بن محمّد بن الحسين بن هارون.

۲- ۲.«: و هو عندی.

۳- ۳.«: سهو و لا تدليس.

إذا أحب لاـ حرج عليه فيه أن يقول أخبرنـا أو حـدثنا و كتب محمـد بن أحمـد بن داود القمی فی شـهر ربیع الآخر سـنه ستین و ثلاثمائه حامدا لله شاکرا و علی نبیه مصلیا و مسلما و هذه الروایه مطابقه لما أورده الطوسی بخطه.

**[ترجمه]فرحه الغری: قُطب راوندی از محمّد بن علیّ بن محسن حلبیّ از طوسی نقل کرد وآن را نقل کردم از خطّش حرف به حرف از مفیـد محمّـد بن محمّـد بن نّعمـان از محمّـد بن أَحمـد بن داود از أَبی حُسـین محمّـد بن تمّـام کوفیّ که گفت أَبو الحسن علی بن حسن بن حجّـاج برای مـا نقـل کرد: ما به همراه گروهی از شـیوخ اهل کوفه در مجلس پسـر عمویم ابو عبـدالله محمـد بن عمران بن حجّاج نشسـته بودیم که عباس بن احمـد عباسـی نیز در بین حاضـران بود. آن ها آمده بودند تا صـحت و سلامتی پسـر عمویم را به او تبریک بگوینـد چون او موقع سـقوط سـقیفه سـرورم ابی عبدالله حسـین بن علی بن ابی طالب علیه السـلام در ذیحجه سـال دویست و هفتـاد و سه در شـرف مرگ قرار گرفت. در حـالی که آن هـا نشسـته بودنـد و صـحبت می کردند، اسـماعیل بن عیسـی عباسـی در مجلس حضور یافت و آنان از صـحبت کردن بازایسـتادند. او نشستن را طولانی کرد و هنگامی که جماعت به او نگاه کردند، اسـماعیل به آن ها گفت: ای دوسـتان ما، خداوند شـما را عزیز گرداند گویی با آمدنم صحبت و کلام شـما را قطع کردم. ابـو حسن علی بن یحیی سـلیمانی که بزرگ آنـان بـود گفت: نه، ای أَبَا عَبْدِ اللَّه به خـدا سوگند تو باعث چیزی نگشتی. اسماعیل به آنان گفت: ای دوستان بدانید که خداوند عزوجل درباره آنچه به شما می گویم و آنچه اعتقاد دارم از من سؤال می کنـد، تا به آزاد کردن کنیزان و بردگان و حبس چهارپایان قسم خورد که او جز ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و ائمه سادات را قبول ندارد و یک به یک آن ها را شمرد و حدیث را ادامه داد. پس دوستان ما به او مطمئن شدند و از او سؤال نمودند و او از آنان پرسـید. آنگاه اسماعیل به آن ها گفت: روز جمعه به همراه عمویم داود از نماز در مسـجد جامع برگشتیم هنوز به خانه نرسیده بودیم و راه بر ما خلوت شد که او به ما گفت: قبل از غروب آفتاب هر کجا که بودیـد پیش من بیاییـد و کسـی از شـما غیبت نکرده و جا نمانـد، چون آن اجتماع بنی هاشم بود. ما آخر روز پیش او رفتیم در حالی که نشسته و منتظر ما بود پس گفت: فلان کارگران را صدا کنید سپس دو مرد آمدند که ابزارشان نیز همراه آنان بود. او به ما نگاه انداخته و گفت: در فلان موقع همگی جمع شوید و جمل را نیز با خود بردارید - جمل غلام خدمتکار سیاه پوسـت او بود و آنقـدر نیرومنـد و قوی بود که اگر گفته می شد تا جلوی دجله را سد ببندد توانایی آن را داشت -- و به سوی این قبر بروید که مردم نسبت به آن فریب خورده و می گویند: آن مقبره علی علیه السلام است تا آن را نبش کنید و هر آن چه را که در عمیق ترین قسـمتش است را نزد من بیاوریـد. آنگـاه ما به سوی قبر روانه شـدیم و گفتیم: آنچه به شـما دسـتور داد را انجام دهیـد. کنـده کاران حاضـر شدند در حالی که با خودشان می‌گفتند: «لا حول و لا قوه الّا بالله» ما در گوشه‌ای ایستاده بودیم تا این که به انـدازه پنـج ذراع از آن پایین رفتند، وقتی به جای سـفت رسـیدند، گفتند: ما به جای سـفت و سـخت آن رسـیدیم و توانـایی کنـدن آن را نـداریم. سـپس آن سیاه پوست را وارد قبر کردنـد و او کلنـگ را برداشت و ضـربه ای زد که ما صـدای شدیدی از آن در بیرون شـنیدیم. آنگاه ضربه دیگری زد و ما صدای شدیدتری از آن شنیدیم. او برای بار سوم هم ضربه زد و ما صدای شدیدتری از دو بار قبلی شـنیدیم. آنگاه او فریادی کشید و ما بالای سر او حاضر شده و به کسانی که همراه او بودند گفتیم که: از او بپرسـید چه اتفاقی برایش افتاده است؟ او به آن ها جواب نداد و طلب کمک می کرد پس او را با طناب بستند و از قبر بیرون آوردنـد. ناگهان دیـدیم که انگشـتانش تا آرنـج خونی شـده است و طلب کمک می کنـد، او با ما حرفی نزد و جوابی نداد. پس او را سوار قاطر کرده و به سـرعت برگشتیم و همچنان گوشت بازو و پهلوها و قسمت راست بدن او کنده می شـد تـا اینکه نزد عمـویم آمـدیم او گفت: چه کردیـد؟ گفـتیم: آنچه می بینی و مـاجرا را برای او تعریف کردیم. او رو به قبله

کرده و از کرده اش توبه کرد و از مذهبش برگشت و تولّا و تبرّا جست و شب هنگام نزد مصعب بن جابر رفته و از او خواست تا صندوقی برای قبر بسازد و او را از ماجرا باخبر نساخت و کسی را فرستاد تا قبر را از خاك پر کرده و صندوق را روی آن بسازد. آن غلام سیاه پوست همان موقع درگذشت. ابو حسن بن حجّاج گفت: ما این صندوق را که ماجرایش جالب بود را دیدیم قبل از آنکه حسن بن زید روی آن دیوار بسازد. این آخرین چیزی است که من از خط طوسی نقل کرد ه ام.

می گویم: با اسناد دیگری هم هست که علی بن حسین بن حجاج گفت: ما در مجلس عمویم ابوعبدالله محمد بن عمران بن حجّاج بودیم و به شکلی که ذکر کردیم سخن را تمام کرد و نگفت: «پسر عمویم» و در آن تغییری است که مهم نیست و در پایان گفت: حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام معروف به داعی خارج در طبرستان است.

می گویم: این حسن بن زید، صاحب دعوت در ری است که مرداویج او را به قتل رساند. او پادشاه کشورهای زیادی شد، فقیه صفی الدین محمد بن معد گفت: من این حدیث را به خط ابویعلی محمد بن حمزه جعفری داماد شیخ مفید و جانشین او بعد از وفاتش دیدم.

می گویم: من آن روایت را به خط ابویعلی جعفری در کتابش دیده ام همان گونه که صفی الدین نیز بیان کرده است و خود من به خط أبویعلی و در مزار ابن داود قمی دیدم که آن در نسخه‌ای قدیمی و با نسخه‌ای مقابله شده در نزد من است که در آن نوشته شده است: من این کتاب را که اولین کتاب زیارات از تألیفاتم و تمامی مؤلفات و روایات من است و سهو و اشتباهی در آن نیست را به محمد بن عبدالله بن عبدالرحمن بن سمیع که خداوند او را عزیز گرداند، مجاز ساختم پس اگر دوست دارد از من روایت کند، اشکالی ندارد که بگوید: اخبرنا یا حدثنا – به ما خبر داد یا بر ما حدیث نقل نمود –، و محمد بن احمد بن داود قمی در ماه ربیع الآخر سال سیصد و شصت با حمد و شکر خداوند و درود و سلام بر پیامبرش نوشت، و این روایت با آنچه طوسی به خط خود نوشته است مطابقت دارد.

**[ترجمه]

«۲»

وَ أَخْبَرَنِی عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحَرْبِیُّ الْحَنْبَلِیُّ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ الْأَخْضَرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَاصِرٍ السَّلَامِیِّ عَنْ أَبِی الْغَنَائِمِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مَیْمُونٍ الْبُرْسِیِّ قَالَ أَخْبَرَنِی الشَّرِیفُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِیُّ الْمُقَدَّمُ ذِکْرُهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ (۱) بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجَوَالِیقِیُّ بِقِرَاءَتِهِ عَلَیَّ لَفْظاً وَ کَتَبَهُ لِی بِخَطِّهِ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبِی قَالَ أَخْبَرَنَا جَدِّی أَبُو أُمِّی مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ دُحَیْمٍ الشَّنَانِیُ (۲) قَالَ: مَضَیْتُ أَنَا وَ وَالِدِی عَلِیُّ بْنُ دُحَیْمٍ (۳) وَ عَمِّی حُسَیْنُ بْنُ دُحَیْمٍ وَ أَنَا صَبِیٌّ صَغِیرٌ فِی سَنَهِ نَیِّفٍ وَ سِتِّینَ وَ مِائَتَیْنِ بِاللَّیْلِ وَ مَعَنَا جَمَاعَهٌ مُخْتَفِینَ (۴) إِلَی الْغَرِیِّ لِزِیَارَهِ قَبْرِ مَوْلَانَا أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَلَمَّا جِئْنَا إِلَی الْقَبْرِ وَ کَانَ یَوْمَئِذٍ حَوْلَ قَبْرِهِ حِجَارَهٌ سُودٌ وَ لَا بِنَاءَ حَوْلَهُ عِنْدَهُ (۵) وَ لَیْسَ فِی طَرِیقِهِ غَیْرُ قَائِمِ الْغَرِیِّ فَبَیْنَا نَحْنُ عِنْدَهُ وَ بَعْضُنَا یَقْرَأُ وَ بَعْضُنَا یُصَلِّی وَ بَعْضُنَا یَزُورُ إِذَا نَحْنُ بِأَسَدٍ مُقْبِلٍ نَحْوَنا فَلَمَّا قَرُبَ مِنَّا مِقْدَارَ رُمْحٍ قَالَ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ أَبْعِدُوا عَنِ الْقَبْرِ حَتَّی نَنْظُرَ مَا یُرِیدُ فَأَبْعَدْنَا فَجَاءَ الْأَسَدُ إِلَی الْقَبْرِ فَجَعَلَ یُمَرِّغُ ذِرَاعَهُ عَلَی الْقَبْرِ فَمَضَی رَجُلٌ مِنَّا فَشَاهَدَهُ وَ عَادَ فَأَعْلَمَنَا فَزَالَ الرُّعْبُ عَنَّا وَ جِئْنَا بِأَجْمَعِنَا حَتَّی شَاهَدْنَاهُ یُمَرِّغُ ذِرَاعَهُ عَلَی الْقَبْرِ

وَ فِيهِ جِرَاحٌ فَلَمْ يَزَلْ

۱- ۱. فی المصدر: الحسین.

۲- ۲.«: رحیم الشیبانی.

۳- ۳.«:« رحیم» فی الموضعین.

۴- ۴. فی المصدر و(م) و(خ): متخفین.

۵- ۵.«: و کان یومئذ قبر حوله حجاره سنده و لا بناء عنده.

يُمَرِّغُهُ سَاعَةً ثُمَّ انْزَاحَ عَنِ الْقَبْرِ وَ مَضَى وَ عُدْنَا إِلَى مَا كُنَّا عَلَيْهِ مِنَ الْقِرَاءَةِ وَ الصَّلَاةِ وَ الزِّيَارَةِ وَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ.

**[ترجمه]محمد بن علی بن دحيم شنانی گفت: من و پدرم علی بن دحيم و عمويم حسين بن دحيم در سال دويست و شصت و اندی كه من كوچک بودم شب هنگام به همراه جماعتی مخفيانه به نجف برای زيارت مقبره امير المؤمنين عليه السلام رفتيم
.

در آن هنگام كنار مقبره حضرت عليه السلام سنگی سياه بود و بنايی در اطراف آن ساخته نشده بود؛ و در راه آن به جز «قائم الغری» چيزی وحود نداشت. وقتی ما به آنجا رسيديم، و وقتی عده ای از ما شروع به خواندن قرآن و نماز كردند و عده ای نيز به زيارت مشغول شد ناگهان شيری را ديديم كه به سوی ما می آيد. هنگامی كه به اندازه يک نيزه به ما نزديک شد ما به يكديگر گفتيم: از كنار قبر دور شويد تا ببينيم چه می كند. پس دور شديم، پس آن كنار قبر آمده و شروع به ماليدن دستانش به قبر كرد در اين هنگام يک نفر از ما رفت و آن را تماشا كرد و برگشت و ما را از ماجرا باخبر ساخت. پس ترس ما فرو ريخت و همگی به اتفاق آمديم و ديديم كه او دستانش را روی قبر می كشد در حالی كه روی آن زخم و جراحتی بود و مدتی دستش را می ماليد تا اين كه از كنار قبر رفت و ما برگشتيم و به نماز و زيارت و خواندن قرآن مشغول شديم.

**[ترجمه]

«۳»

وَ مِنْ مَحَاسِنِ الْقِصَصِ مَا قَرَأْتُهُ بِخَطِّ وَالِدِي قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ عَلَى ظَهْرِ كِتَابٍ بِالْمَشْهَدِ الْكَاظِمِيِّ عَلَى مُشَرِّفِهَا السَّلَامُ مَا صُورَتُهُ قَالَ سَمِعْتُ مِنْ شِهَابِ الدِّينِ بُنْدَارَ بْنِ مُلْكَدَارَ الْقُمِّيِّ يَقُولُ حَدَّثَنِي كَمَالُ الدِّينِ شَرَفُ الْمَعَالِي بْنُ غِيَاثٍ الْقُمِّيُّ قَالَ: دَخَلْتُ إِلَى حَضْرَةِ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَزُرْتُهُ وَ تَحَوَّلْتُ إِلَى مَوْضِعِ الْمَسْأَلَةِ وَ دَعَوْتُ وَ تَوَسَّلْتُ فَتَعَلَّقَ مِسْمَارٌ مِنَ الضَّرِيحِ الْمُقَدَّسِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ (۱) فِي قَبَائِي فَمَزَّقَهُ فَقُلْتُ مُخَاطِباً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَا أَعْرِفُ عِوَضَ هَذَا إِلَّا مِنْكَ وَ كَانَ إِلَى جَانِبِي رَجُلٌ رَأْيُهُ غَيْرُ رَأْيِي فَقَالَ لِي مُسْتَهْزِئاً مَا يُعْطِيكَ عِوَضَهُ إِلَّا قَبَاءً وَرْدِيّاً فَانْفَصَلْنَا مِنَ الزِّيَارَةِ وَ جِئْنَا إِلَى الْحُلَّةِ وَ كَانَ جَمَالُ الدِّينِ قشتمر النَّاصِرِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدْ هَيَّأَ لِشَخْصٍ يُرِيدُ أَنْ يُنْفِذَهُ إِلَى بَغْدَادَ يُقَالُ لَهُ ابْنُ مايست (۲) قَبَاءً وَ قَلَنْسُوَةً فَخَرَجَ الْخَادِمُ عَلَى لِسَانِ قشتمر وَ قَالَ هَاتُوا كَمَالَ الدِّينِ الْقُمِّيَّ الْمَذْكُورَ فَأَخَذَ بِيَدِي وَ دَخَلَ إِلَى الْخِزَانَةِ وَ خَلَعَ عَلَيَّ قَبَاءً مَلَكِيّاً وَرْدِيّاً فَخَرَجْتُ وَ دَخَلْتُ حَتَّى أَسْلَمَ عَلَيَّ قشتمر وَ أُقَبِّلَ كَفَّهُ فَنَظَرَ إِلَيَّ نَظَراً عَرَفْتُ الْكَرَاهَةَ فِي وَجْهِهِ وَ الْتَفَتَ إِلَى الْخَادِمِ كَالْمُغْضَبِ وَ قَالَ طَلَبْتُ فُلَاناً يَعْنِي ابْنَ مايست- فَقَالَ الْخَادِمُ إِنَّمَا قُلْتَ كَمَالَ الدِّينِ الْقُمِّيَّ- وَ شَهِدَ الْجَمَاعَةُ الَّذِينَ كَانُوا جُلَسَاءَ الْأَمِيرِ أَنَّهُ أَمَرَ بِحُضُورِ كَمَالِ الدِّينِ الْقُمِّيِّ الْمَذْكُورِ فَقُلْتُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ مَا خَلَعْتَ عَلَيَّ أَنْتَ هَذِهِ الْخِلْعَةَ بَلْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ خَلَعَهَا عَلَيَّ فَالْتَمَسَ مِنِّي الْحِكَايَةَ فَحَكَيْتُ لَهُ فَخَرَّ سَاجِداً وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ كَيْفَ كَانَتِ الْخِلْعَةُ عَلَى يَدِي

۱- ۱. كذا فی النسخ. و فی المصدر: صلوات اللّه علی مشرفه.

۲- ۲. ما تشت خ ل.

ثُمَّ شَكَرَهُ وَ قَالَ تَسْتَحِقُّ. هذا آخر ما حدث به شهاب الدين و كتب أحمد بن طاوس هذا آخر ما وجدت (۱) بخطه فنقلته.

**[ترجمه]از بهترين قصه‌ها آن است كه به خط پـدرم قدس الله روحه بر پشت كتابى در مرقد كاظميه خواندم كه چنين است: كمال الدين شرف معالى بن غياث قمى گفت: من به مقبره مولايمان على بن ابى طالب عليه السلام رفتم و بعد از انجام زيارت به عرضه‌گاه رفتم و دعا نمودم و توسل جستم. سپس ميخى از ضـريح مقدس حضـرت عليه السلام به قبايم گير كرده و آن را پـاره كرد. مـن به امير مـؤمنين عليه السـلام عرضه داشـتم: من عـوض آن را جز از تـو نمى خـواهم، در كنـار من مردى بـود كه مـذهب و اعتقـادش غير از اعتقـاد من بود و مسـخره كنـان به من گفت: او به جـاى آن جز قبـاى وردى - بغـدادى - به تو نمى بخشـد. ما زيارت را تمام كرديم و به حلّه آمديم در آن هنگام جمال الدين قشـتمر ناصـرى رحمه الله عليه براى شخصـى به نام ابن مايست كه مى خواست او را به بغداد بفرستد قبا و كلاهى آماده ساخته بود. پس خدمتگزار همان طور كه قشتمر گفته بود رفت و گفت: آن قبـا را به كمـال الـدين قمى بدهيـد. او دست مرا گرفته و به خزانه وارد شـد و يك قباى شاهانه وردى به من داد. من از خزانه بيرون آمده و بر قشـتمر وارد شده و به او سـلام دادم و دسـتش را بوسيدم، او به من نگاهى كرد كه كراهت و ناراحتى را در چهره اش مشاهـده كردم. سـپس با حالتى عصـبانى به خدمتگزار رو كرد و گفت: من فلانى يعنى ابن ماسـيت را خواستم؟ خدمت گزار گفت: شما گفتيد: كمال الدين قمى و جماعتى كه هم نشينان امير بودند نيز شهادت دادند كه او دستور داده تـا آن قبـا را براى كمـال الـدين قمى بيـاورد. مـن گفتم: اى امير شـما اين خلعت را به من نداديـد بلكه امير المـؤمنين عليه السـلام به من داد. سـپس از من خواهش كرد تا ماجرا را براى او تعريف كنم و من هم برايش گفتم. آن گاه سجده كنان روى زمين افتاد و گفت: الحمدالله چطور آن به دست من بود و شكرگزارى كرد و گفت: تو شايسته آن هستى.

اين روايت آخرين آن است كه شـهاب الدين آن را نقل كرده و احمد بن طاوس نوشته است. و اين آخرين كلمه است كه من با خط او يافتم و نقل كردم.

**[ترجمه]

«۴»

وَ رَوَى ذَلِكَ السَّيِّدُ مُحَمَّدُ بْنُ شَرَفْشَاهَ الْحُسَيْنِيُّ عَنْ شِهَابِ الدِّينِ بُنْدَارَ أَيْضاً وَجَدْتُ مَا صُورَتُهُ عَنِ الْعَمِّ السَّعِيدِ رَضِيِّ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ طَاوُسٍ عَنِ الشَّيْخِ حُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ الْكَرِيمِ الْغَرَوِيِّ وَ إِنْ كَانَ اللَّفْظُ يَزِيدُ أَوْ يَنْقُصُ عَمَّا وَجَدْتُهُ مَسْطُوراً قَالَ: كَانَ قَدْ وَفَدَ إِلَى الْمَشْهَدِ الشَّرِيفِ الْغَرَوِيِّ عَلَى سَاكِنِهِ السَّلَامُ رَجُلٌ أَعْمَى مِنْ أَهْلِ تَكْرِيتَ (۲) وَ كَانَ قَدْ عَمِيَ عَلَى كِبَرٍ وَ كَانَتْ عَيْنَاهُ نَاتِئَتَيْنِ عَلَى خَدِّهِ (۳) وَ كَانَ كَثِيراً مَا يَقْعُدُ عِنْدَ الْمَسْأَلَةِ وَ يُخَاطِبُ الْجَنَابَ الْأَشْرَفَ الْمُقَدَّسَ بِخِطَابٍ غَيْرِ حَسَنٍ وَ كَانَتْ تَارَةً(۴) أَهَمَّ بِالْإِنْكَارِ عَلَيْهِ وَ تَارَةً يُرَاجِعُنِي الْفِكْرُ فِي الصَّفْحِ عَنْهُ فَمَضَى عَلَى ذَلِكَ مُدَّةٌ فَإِذَا أَنَا فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ قَدْ فَتَحْتُ الْخِزَانَةَ إِذْ سَمِعْتُ ضَجَّةً عَظِيمَةً فَظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ جَاءَ لِلْعَلَوِيِّينَ بِرٌّ مِنْ بَغْدَادَ أَوْ قُتِلَ فِي الْمَشْهَدِ قَتِيلٌ فَخَرَجْتُ أَلْتَمِسُ الْخَبَرَ فَقِيلَ لِي هَاهُنَا أَعْمَى قَدْ رُدَّ بَصَرُهُ فَرَجَوْتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ الْأَعْمَى فَلَمَّا وَصَلْتُ إِلَى الْحَضْرَةِ الشَّرِيفَةِ وَجَدْتُهُ ذَلِكَ الْأَعْمَى بِعَيْنِهِ وَ عَيْنَاهُ كَأَحْسَنِ مَا يَكُونُ فَشَكَرْتُ اللَّهَ تَعَالَى عَلَى ذَلِكَ وَ زَادَ وَالِدِي عَلَى هَذِهِ الرِّوَايَةِ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ لَهُ مِنْ جُمْلَةِ كَلَامِهِ كَخِطَابِ الْأَحْيَاءِ(۵) وَ كَيْفَ يَلِيقُ أَجِيءُ وَ أُمْسِي يَشْتَفِي مَنْ لَا يَجِبُ (۶) وَ مِنْ هَذَا الْجِنْسِ

۱- ۱. فی المصدر: وجدته.

۲- ۲. بفتح التاء بلد مشهور بین بغداد و الموصل و بینها و بین بغداد ثلاثون فرسخا فی غربی دجله.

۳- ۳. نتأ الشی ء: خرج من موضعه من غیر أنّ ینفصل.

۴- ۴. فی المصدر: بخطاب خشن و کنت تاره.

۵- ۵.« و(م) و(خ): الاحباء.

۶- ۶.«: أن أجی ء و أمشی فیشتفی من لا یحب.

سَمِعْتُ وَالِدِی قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ یَحْکِی.

**[ترجمه]شیخ حسین بن عبدالکریم غروی گفت: مردی نابینا از اهل تکریت که در بزرگ سالی نابینا گشته بود و چشمانش از حدقه بر گونه اش بیرون زده بود برای زیارت آرامگاه امیر مؤمنین علیه السلام آمد. او بسیار به درگاه حضرت علیه السلام عرضه می کرد و ایشان را به گونه ای ناشایست خطاب می کرد. من گاهی آهنگ سرزنش او را می کردم و بار دیگر به این فکر افتادم تا او را ببخشم. از این ماجرا مدّتی گذشت. یک روز که من در خزانه را باز کردم ناگهان فریاد بلندی شنیدم و گمان کردم که از بغداد برای علوی ها گندم آمده یا کسی در ضریح حضرت علیه السلام کشته شده است. پس بیرون رفته و خبر را جویا شدم. به من گفتند: در اینجا نابینایی است که بینایی خود را باز یافته است، من آرزو کردم که مرد نابینایی باشد که من می شناختم. وقتی به ضریح مقدس رسیدم همان مرد نابینا را دیدم که چشمانش به بهترین شکل بود. پس خدا را برای آن شکر کردم؛ و پدرم چیز دیگری نیز به این روایت اضافه کرد و آن اینکه او (مرد نابینا)مانند سخن گفتن با زندگان می گفت: و چگونه شایسته است بیایم و شب کنم و کسی که جواب نمی دهدشفا دهد. از این قبیل حرفها. من از پدرم شنیدم که نقل می کرد.

**[ترجمه]

«۵»

: وَ سَمِعْتُ وَالِدِی قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ غَیْرَ مَرَّهٍ یَحْکِی عَنِ الشَّیْخِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَبْدِ الْکَرِیمِ الْغَرَوِیِّ هَذِهِ الْحِکَایَهَ الْآتِی ذِکْرُهَا وَ إِنْ لَمْ أُحَقِّقْ لَفْظَهُ وَ لَکِنَّ الْمَعْنَی مِنْهَا أَرْوِیهِ عَنْهُ وَ اللَّفْظُ وَجَدْتُهُ مَرْوِیّاً عَنِ الْعَمِّ السَّعِیدِ عَنْهُ أَنَّهُ کَانَ إِیلغازی أَمِیراً بِالْحُلَّهِ وَ کَانَ قَدِ اتَّفَقَ أَنَّهُ أَنْفَذَ سَرِیَّهً إِلَی الْعَرَبِ فَلَمَّا رَجَعَتِ السَّرِیَّهُ نَزَلُوا حَوْلَ سُورِ الْمَشْهَدِ الْأَشْرَفِ الْمُقَدَّسِ الْغَرَوِیِّ عَلَی الْحَالِّ بِهِ أَفْضَلُ الصَّلَاهِ وَ السَّلَامِ قَالَ الشَّیْخُ الْحُسَیْنُ فَخَرَجْتُ بَعْدَ رَحِیلِهِمْ إِلَی ذَلِکَ الْمَوْضِعِ الَّذِی کَانُوا فِیهِ نُزُولًا لِأَمْرٍ عُرِضَ فَوَجَدْتُ کُلَّابَیْ سربوش (۱) مُلْقَاهً فِی الرَّمْلِ فَمَدَدْتُ یَدِی أَخَذْتُهُمَا فَلَمَّا صَارَا فِی یَدِی نَدِمْتُ نَدَامَهً عَظِیمَهً وَ قُلْتُ أَخَذْتُهُمَا وَ تَعَلَّقَتْ ذِمَّتِی بِمَا لَیْسَ فِیهِ رَاحَهٌ فَلَمَّا کَانَ بَعْدَ مُدَّهِ زَمَانِیَّهٍ اتَّفَقَ أَنَّهُ مَاتَتْ عِنْدَنَا بِالْمَشْهَدِ الْمُقَدَّسِ امْرَأَهٌ عَلَوِیَّهٌ فَصَلَّیْنَا عَلَیْهَا فَخَرَجْتُ مَعَهُمْ إِلَی الْمَقْبَرَهِ وَ إِذَا بِرَجُلٍ تُرْکِیٍّ قَائِمٍ یُفَتِّشُ مَوْضِعاً لَقِیتُ الْکُلَّابَیْنِ (۲)

فَقُلْتُ لِأَصْحَابِی اعْلَمُوا أَنَّ ذَلِکَ التُّرْکِیَّ یُفَتِّشُ عَلَی کُلَّابَیْ سربوش وَ هُمَا مَعِی فِی جَیْبِی وَ کُنْتُ لَمَّا أَرَدْتُ الْخُرُوجَ إِلَی الصَّلَاهِ عَلَی الْمَیِّتَهِ لَاحَ لِی الْکُلَّابَانِ فِی دَارِی فَأَخَذْتُهُمَا ثُمَّ جِئْتُ أَنَا وَ أَصْحَابِی فَسَلَّمْتُ عَلَی التُّرْکِیِّ وَ قُلْتُ لَهُ عَلَی مَا تُفَتِّشُ قَالَ أُفَتِّشُ عَلَی کُلَّابَیْ سربوش ضَاعَتْ مِنِّی مُنْذُ سَنَهٍ فَقُلْتُ سُبْحَانَ اللَّهِ تَضِیعُ مِنْکَ مُنْذُ سَنَهٍ تَطْلُبُهُ الْیَوْمَ قَالَ نَعَمْ اعْلَمْ أَنَّنِی لَمَّا دَخَلْتُ السَّرِیَّهَ وَ کُنْتُ مَعَهُمْ فَلَمَّا وَصَلْنَا إِلَی خَنْدَقِ الْکُوفَهِ ذَکَرْنَا(۳) الْکُلَّابَیْنِ فَقُلْتُ یَا عَلِیُّ هُمَا فِی ضَمَانِکَ لِأَنَّهُمَا فِی حَرَمِکَ وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُمَا لَا یُصِیبُهُمَا شَیْ ءٌ فَقُلْتُ

ص: ۳۱۸

۱- ۱. کذا و لم نفهم المراد.

۲- ۲. فى المصدر: لقيت الكلابين فيه.

۳- ۳. كذا فى النسخ. و فى المصدر: ذكرت.

لَهُ الْآنَ مَا حَفِظَ اللَّهُ عَلَيْکَ شَيْئاً غَيْرَهُمَا ثُمَّ نَاوَلْتُهُ إِيَّاهُمَا وَ أَعْتَقِدُ أَنَّ الْمُدَّهَ کَانَتْ سَنَهً.

**[ترجمه]از پدرم شـنیدم که بارها از شـیخ حسین بن عبدالکریم غرویّ این حکایت را نقل می‌کرد که من الفاظ آن را خوب نمی‌دانم ولی نقـل به معنـا از او روایت می‌کنم و لفـظ آن را روایت شـده از عمو سـعید از راوی یافتم: گفت: ایلغازی امیر حله بود. روزی او لشـکری را به سوی اعراب فرسـتاد، هنگامی آن لشکر برگشت کنار دیوار ضریح مقدس علی علیه السلام (که بر فرود آمـده ی در آن بهترین سـلام و درود باد) اتراق کردند. شـیخ حسـین گفت: بعد از این که آن ها رفتند من به آنجایی که آن ها اتراق کرده بودند رفتم تا عرضه ای بدارم. سپس دو

مهمیز - کُلّاب -(قلّاب آهنی که اسب سوار پـای خود را در آن قرار می دهـد، چوبی که با آن پشت درب را می بندنـد، میله کج و آهنی که با آن آتش را تکان می دهند و جابه جا می کنند) سربوش را که روی شن افتاده بود دیدم و دست دراز کردم و آن ها را برداشـتم و بعـد از آن به شـدت پشـیمان شدم و با خودم گفتم: زیر دِین چیزی قرار گرفتم که در آن راحتی نیست، مدّتی گذشت و بر حسب اتفاق یک زن علوی در صـحن مطهر در نزد ما درگذشت ما بر او نماز خواندیم. من به همراه آن ها به قبرسـتان رفتم ناگهـان مردی ترک را دیـدم که ایسـتاده است و آنجـایی که من آن دو مهمیز را دیـده بـودم را می گردد. به همراهانم گفتم: بدانید که آن مرد ترک دنبال دو مهمیز سـربوش می گردد که همراه من است و هنگامی که برای آن زن نماز خواندیم دو کلاب در خانه به چشـمم خورد و آن ها را برداشـتم و با دوستانم نزد آن مرد ترک رفتم و گفتم: دنبال چه چیزی می گردی؟ گفت: دو مهمیز سـربوش که از یـک سـال پیش آن ها را گم کرده ام. گفتم سـبحان الله یک سال پیش گم کرده ای و امروز دنبالشان می گردی؟ گفت: بله، بدان که من وقتی همراه لشـکریان بودم و به خندق کوفه رسـیدیم دو مهمیز را یاد کردیم و گفتم: ای علی آن ها در ضـمانت تو می باشـند چون در حرم تو هستند و مطمئنم که اتفاقی برایشان نمی افتد. پس به او گفتـم: اکنـون خداونـد بـه غیر از آن دو چیزی را برای تـو حفـظ نکرده است و دو مهمیز را به او دادم و فکر می کنم که از زمان گم شدن آن ها یک سال می گذشت.

**[ترجمه]

«۶»

وَقَفْتُ فِي كِتَابٍ قَدْ نَقَلَ عَنِ الشَّيْخِ حَسَنِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الطَّحَّالِ الْمِقْدَادِيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ: أَنَّهُ أَتَاهُ رَجُلٌ مَلِيحُ الْوَجْهِ نَقِيُّ الْأَثْوَابِ دَفَعَ إِلَيْهِ دِينَارَيْنِ وَ قَالَ لَهُ أَغْلِقْ عَلَيَّ الْقُبَّهَ وَ ذَرْنِي فَأَخَذَهَا(۱) مِنْهُ وَ أَغْلَقَ الْبَابَ فَنَامَ فَرَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي مَنَامِهِ وَ هُوَ يَقُولُ اقْعُدْ أَخْرِجْهُ عَنِّي فَإِنَّهُ نَصْرَانِيٌّ فَنَهَضَ عَلِيُّ بْنُ طَحَّالٍ وَ أَخَذَ حَبْلًا فَوَضَعَهُ فِي عُنُقِ الرَّجُلِ وَ قَالَ لَهُ اخْرُجْ تَخْدَعُنِي بِالدِّينَارَيْنِ (۲) وَ أَنْتَ نَصْرَانِيٌّ فَقَالَ لَهُ لَسْتُ بِنَصْرَانِيٍّ قَالَ بَلَى إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَتَانِي فِي الْمَنَامِ وَ أَخْبَرَنِي أَنَّكَ نَصْرَانِيٌّ وَ قَالَ أَخْرِجْهُ عَنِّي فَقَالَ امْدُدْ يَدَكَ فَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّ اللَّهِ وَ اللَّهِ مَا عَلِمَ أَحَدٌ بِخُرُوجِي مِنَ الشَّامِ وَ لَا عَرَفَنِي أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ (۳) ثُمَّ حَسُنَ إِسْلَامُهُ.

**[ترجمه]شـیخ حسن بن حسـین بن طحـال مقـدادی گفت: پـدرم از جـدش نقـل کرد که مردی خوش چهره و بـا جامه های پـاکیزه نزد او آمـد و دو دینـار به او داد و گفت: ضـریح را برای من ببنـد و مرا رها کن. او دو دینار از او گرفت و در را بست

پس خوابید و در خواب امیر المؤمنین علیه السلام را دید که به او می فرمود: آن مرد را از اینجا بیرون کن چون مسیحی است. پس علی بن طحال برخاست و طنابی را دور گردن آن مرد انداخت و به او گفت: برو بیرون مرا به دو دینار می فریبی در حالی که مسیحی هستی؟ او گفت: من مسیحی نیستم. گفت: امیر المؤمنین علیه السلام به خوابم آمد و به من فرمود که تو نصرانی هستی و فرمود او را از نزد من بیرون کن. آن مرد گفت: دستانت را دراز کن پس من گواهی می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و محمد رسول و فرستاده خداوند است و علی ولی خداست. به خدا سوگند کسی از خارج شدنم از شام باخبر نشد و هیچ کس از اهل عراق مرا نشناخت. سپس اسلامش نیکو گشت.

**[ترجمه]

«۷»

وَ حَکَی أَیْضاً: أَنَّ عِمْرَانَ بْنَ شَاهِینٍ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَصَی عَلَی عَضُدِ الدَّوْلَهِ فَطَلَبَهُ طَلَباً حَثِیثاً فَهَرَبَ مِنْهُ إِلَی الْمَشْهَدِ مُتَخَفِّیاً فَرَأَی أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی مَنَامِهِ وَ هُوَ یَقُولُ لَهُ یَا عِمْرَانُ فِی غَدٍ یَأْتِی فَنَّاخُسْرُو إِلَی هَاهُنَا فَیَخْرُجُونَ مَنْ بِهَذَا الْمَکَانِ (۴) فَتَقِفُ أَنْتَ هَاهُنَا وَ أَشَارَ إِلَی زَاوِیَهٍ مِنْ زَوَایَا الْقُبَّهِ فَإِنَّهُمْ لَا یَرَوْنَکَ فَسَیَدْخُلُ وَ یَزُورُ وَ یُصَلِّی وَ یَبْتَهِلُ فِی الدُّعَاءِ وَ الْقَسَمِ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَنْ یُظْفِرَهُ بِکَ فَادْنُ مِنْهُ وَ قُلْ لَهُ

ص: ۳۱۹

۱- ۱. فی المصدر: فأخذهما.

۲- ۲. کذا فی النسخ: و فی المصدر: بدینارین.

۳- ۳. فی المصدر: من امراء العراق.

۴- ۴.«: من کان فی هذا المقام.

أَيُّهَا الْمَلِکَ مَنْ هَـذَا الَّذِی قَـدْ أَلْحَحْتَ بِالْقَسَمِ بِمُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَنْ یُظْفِرَکَ بِهِ (۱) فَسَـیَقُولُ رَجُلٌ شَقَّ عَصَایَ وَ نَازَعَنِی فِی مُلْکِی وَ سُلْطَانِی فَقُلْ مَا لِمَنْ یُظْفِرُکَ بِهِ فَیَقُولُ إِنْ حُتِمَ عَلَیَّ بِالْعَفْوِ عَنْهُ عَفَوْتُ عَنْهُ فَأَعْلِمْهُ بِنَفْسِکَ فَإِنَّکَ تجِـدُ مِنْهُ مَا تُرِیدُ فَکَانَ کَمَا قَالَ لَهُ فَقَـالَ أَنَا عِمْرَانُ بْنُ شَاهِینٍ قَالَ مَنْ أَوْقَفَکَ هَاهُنَا قَالَ لَهُ هَـذَا مَوْلَانَا قَالَ فِی مَنَامِی غَـداً یَحْضُـرُ فَنَّاخُسْـرُو إِلَی هَاهُنَا وَ أَعَادَ عَلَیْهِ الْقَوْلَ فَقَالَ لَهُ بِحَقِّهِ قَالَ لَکَ فَنَّاخُسْـرُو قُلْتُ إِیْ وَ حَقِّهِ فَقَالَ عَضُدُ الدَّوْلَهِ مَا عَرَفَ أَحَدٌ أَنَّ اسْـمِی فَنَّاخُسْـرُو إِلَّا أُمِّی وَ الْقَابِلَهُ وَ أَنَا ثُمَّ خَلَعَ عَلَیْهِ خِلْعَهَ الْوِزَارَهِ وَ طَلَعَ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ إِلَی الْکُوفَهِ وَ کَانَ عِمْرَانُ بْنُ شَاهِینٍ قَدْ نَذَرَ عَلَیْهِ أَنَّهُ مَتَی عَفَا عَنْهُ عَضُدُ الدَّوْلَهِ أَتَی إِلَی زِیَـارَهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السـلام حَافِیاً حَاسِـراً فَلَمَّا جَنَّهُ اللَّیْلُ خَرَجَ مِنَ الْکُوفَهِ وَحْـدَهُ فَرَأَی جَـدِّی عَلِیُّ بْنُ طَحَّالٍ مَوْلَانَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی مَنَامِهِ وَ هُوَ یَقُولُ لَهُ اقْعُدْ افْتَحْ لِوَلِیِّی عِمْرَانَ بْنِ شَاهِینٍ الْبَابَ فَقَعَدَ وَ فَتَحَ الْبَابَ وَ إِذَا بِالشَّیْخِ قَدْ أَقْبَلَ فَلَمَّا وَصَـلَ قَـالَ لَهُ بِسْمِ اللَّهِ یَا مَوْلَانَا فَقَالَ وَ مَنْ أَنَا فَقَالَ عِمْرَانُ بْنُ شَاهِینٍ قَالَ لَسْتُ بِعِمْرَانَ بْنِ شَاهِینٍ فَقَالَ بَلَی إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السـلام أَتَانِی فِی مَنَامِی وَ قَالَ لِی اقْعُدْ افْتَحْ لِوَلِیِّی عِمْرَانَ بْنِ شَاهِینٍ قَالَ لَهُ بِحَقِّهِ هُوَ قَالَ لَکَ قَالَ إِیْ وَ حَقِّهِ هُوَ قَالَ لِی فَوَقَعَ عَلَی الْعَتَبَهِ یُقَبِّلُهَـا وَ أَحَالَهُ عَلَی ضَامِنِ السَّمَکِ بِسِتِّینَ دِینَاراً وَ کَانَ (۲) لَهُ زَوَارِقُ تَعْمَلُ فِی الْمَاءِ فِی صَـیْدِ السَّمَکِ أَقُولُ وَ بَنَی الرِّوَاقَ الْمَعْرُوفَ بِرِوَاقِ عِمْرَانَ فِی الْمَشْهَدَیْنِ الشَّرِیفَیْنِ الْغَرَوِیِّ وَ الْحَائِرِیِّ عَلَی مُشَرِّفِهِمَا السَّلَامُ.

۱- ۱. فی المصدر: أن یظفرک اللّه به.

۲- ۲.»: و کانت.

قصه أبی البقاء قیم مشهد مولانا أمیر المؤمنین علیه السلام

**[ترجمه]عمران بن شاهین از اهل عراق از عضد الدوله سرپیچی کرد و او به سرعت او را احضار کرد. عمران از ترس او پنهانی به ضریح علی علیه السلام فرار کرد و امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دید که می فرماید: ای عمران فردا فنّاخسرو به اینجا می آید و کسانی را که اینجا هستند را بیرون می کنند پس تو در اینجا بایست - و به زاویه ای از زوایای ضریح اشاره کرد- که در این صورت آن ها تو را نمی بینند، آن گاه عضدالدوله وارد شده و زیارت می کند و نماز می خواند و دعا و تضرع می کند و به محمد و خاندان او قسم می خورد که تو را پیدا کند. آن گاه نزدیک او برو و به او بگو: ای پادشاه کیست این کسی که به محمد و آلش قسم خوردی تا به او دست یابی؟ پس او خواهد گفت: او کسی است که از من نافرمانی کرده و در ملك و قدرتم با من منازعه کرده است. پس بگو: پاداش کسی که او را برای تو پیدا کند، چیست؟ او خواهد گفت: اگر با اصرار از من طلب عفو کند او را می بخشم. آنگاه خود را به او معرفی کن تا آنچه را که می خواهی از او ببینی. پس همان طور شد که او گفته بود. او گفت: من عمران بن شاهین هستم، عضد الدوله گفت: چه کسی تو را اینجا نشانده است؟ او گفت: این سرورمان در خواب به من فرمود: فردا فناخسرو به اینجا می آید و خوابش را برای او تعریف کرد. عضدالدوله گفت: تو را به حقش قسم، آیا به تو گفت: فناخسرو؟ گفت: بله، به حقش قسم می خورم که این گونه گفت. عضدالدوله گفت: به خدا سوگند جز مادرم و قابله و خودم هیچ کس نمی دانست که اسم من فنا خسرو است. آن گاه خلعت وزارت را به او داد و به همراه او به کوفه آمد. عمران بن شاهین نذر کرده بود که اگر عضدالدوله او را بخشید، پا برهنه و سر برهنه به زیارت امیر مؤمنین علیه السلام برود. هنگامی که شب او را فراگرفت به تنهایی از کوفه خارج شد و جدم علی بن طحال سرورمان امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دید که می فرماید: در را برای ولی من عمران بن شاهین باز کن. او در را باز کرد و دید شیخی به سوی او می آید. هنگامی که رسید به او گفت: یا مولانا، بسم الله، عمران گفت: من کیستم؟ او گفت: عمران بن شاهین. گفت: من عمران بن شاهین نیستم، علی بن طحال گفت: البته امیر مؤمنین علیه السلام به خواب من آمد و فرمود: در را به روی ولی من عمران بن شاهین باز کن. عمران به او گفت: تو را به خدا او به تو چنین گفت: گفت: بله، به حقش قسم او چنین گفت. آن گاه عمران به روی آستانه افتاد و آن را بوسید. او قایق هایی داشت که در آب برای صید ماهی کار می کردند، آن گاه به مسئول ماهی ها گفت تا شصت دینار به او بدهد.

می گویم: رواق معروف به رواقِ عمران بن شاهین در صحن شریفِ غروی و حائری (که بر شریف کننده آن دو درود و سلام باد) ساخته شده است.

داستان ابوبقاء متولی مرقد سرورمان امیر المؤمنین علیه السلام

**[ترجمه]

«۸»

: وَ فِی سَنَهِ إِحْدَی وَ خَمْسَمِائَهِ بِیعَ الْخُبْزُ بِالْمَشْهَدِ الشَّرِیفِ الْغَرَوِیِّ کُلُّ رِطْلٍ بِقِیرَاطٍ بَقِیَ أَرْبَعِینَ یَوْماً فَمَضَی الْقُوَّامُ مِنَ الضُّرِّ عَلَی وُجُوهِهِمْ إِلَی الْقُرَی وَ کَانَ مِنَ الْقُوَّامِ رَجُلٌ یُقَالُ لَهُ أَبُو الْبَقَاءِ بْنُ سُوَیْقَهَ وَ کَانَ لَهُ مِنَ الْعُمُرِ مِائَهٌ وَ عَشْرُ سِنِینَ فَلَمْ یَبْقَ مِنَ الْقُوَّامِ

سِوَاهُ فَأَضَرَّ بِهِ الْحَالُ فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ وَ بَنَاتُهُ هَلَكْنَا امْضِ كَمَا مَضَى الْقُوَّامُ فَلَعَلَّ اللَّهَ تَعَالَى يَفْتَحُ شَيْئاً(۱) نَعِيشُ بِهِ فَعَزَمَ عَلَى الْمُضِيِّ فَدَخَلَ إِلَى الْقُبَّهِ الشَّرِيفَهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى صَاحِبِهَا وَ زَارَ وَ صَلَّى وَ جَلَسَ عِنْدَ رَأْسِهِ الشَّرِيفِ وَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

لِي فِي خِدْمَتِكَ مِائَهُ سَنَهٍ مَا فَارَقْتُكَ مَا رَأَيْتُ الْحُلَّهَ وَ مَا رَأَيْتُ السَّكُونَ (۲)

وَ قَدْ أَضَرَّ بِي وَ بِأَطْفَالِيَ الْجُوعُ وَ هَا أَنَا مُفَارِقُكَ وَ يَعِزُّ عَلَيَّ فِرَاقُكَ أَسْتَوْدِعُكَ (۳)

هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ ثُمَّ خَرَجَ وَ مَا مَضَى مَعَ الْمُكَارِيَهِ حَتَّى يَعْبُرَ إِلَى الْوَقْفِ وَ سُورَاءَ(۴)

وَ فِي صُحْبَتِهِ وَهْبَانُ السُّلَمِيُّ وَ أَبُو كُرْدَانَ (۵)

وَ جَمَاعَهٌ مِنَ الْمُكَارِيَهِ طَلَعُوا مِنَ الْمَشْهَدِ بِلَيْلٍ وَ أَقْبَلُوا(۶) إِلَى أَبِي هُبَيْشٍ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ هَذَا وَقْتٌ كَثِيرٌ فَنَزَلُوا وَ نَزَلَ أَبُو الْبَقَاءِ مَعَهُمْ فَنَامَ فَرَأَى فِي مَنَامِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ هُوَ يَقُولُ لَهُ يَا أَبَا الْبَقَاءِ فَارَقْتَنِي بَعْدَ طُولِ هَذِهِ الْمُدَّهِ عُدْ إِلَى حَيْثُ كُنْتَ فَانْتَبَهَ بَاكِياً فَقِيلَ لَهُ مَا يُبْكِيكَ فَقَصَّ عَلَيْهِمُ الْمَنَامَ وَ رَجَعَ فَحَيْثُ رَأَيْنَهُ بَنَاتُهُ

۱- ۱. فی المصدر: بشی ء.

۲- ۲. فی المراصد: سکن- بالفتح ثمّ الکسر- موضع بأرض الکوفه فی المصدر: ما رایت الحلّه و لا السکون.

۳- ۳. فی المصدر: استودعک اللّه.

۴- ۴. قال فی المراصد: الوقف موضع تحت سوراء من بلاد الحلّه المزیدیه. و سوراء مدینه قرب الحلّه لها نهر ینسب إلیها.

۵- ۵. فی المصدر: ابو کردی.

۶- ۶.«: فلما اقبلوا.

صَرَخْنَ فِی وَجْهِهِ فَقَصَّ عَلَیْهِنَّ الْقِصَّهَ وَ طَلَعَ وَ أَخَذَ مِفْتَاحَ الْقُبَّهِ مِنَ الْخَازِنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَهْرِیَارَ الْقُمِّیِّ وَ قَعَدَ عَلَی عَادَتِهِ بَقِیَ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ فَفِی الْیَوْمِ الثَّالِثِ أَقْبَلَ رَجُلٌ وَ بَیْنَ کَتِفَیْهِ مِخْلَاهٌ کَهَیْئَهِ الْمُشَاهِ إِلَی طَرِیقِ مَکَّهَ فَحَلَّهَا وَ أَخْرَجَ مِنْهَا ثِیَاباً لَبِسَهَا وَ دَخَلَ إِلَی الْقُبَّهِ الشَّرِیفَهِ وَ زَارَ وَ صَلَّی وَ دَفَعَ (۱) إِلَیَّ دِینَاراً وَ قَالَ ائْتِ بِطَعَامٍ نَتَغَدَّی (۲) فَمَضَی الْقَیِّمُ أَبُو الْبَقَاءِ وَ أَتَی بِخُبْزٍ وَ لَبَنٍ وَ تَمْرٍ فَقَالَ لَهُ مَا یُوَافِقُ لِی (۳) هَذَا وَ لَکِنِ امْضِ بِهِ إِلَی أَوْلَادِکَ یَأْکُلُونَهُ وَ خُذْ هَذَا الدِّینَارَ الْآخَرَ وَ اشْتَرِ لَنَا بِهِ دَجَاجاً وَ خُبْزاً فَأَخَذْتُ لَهُ بِذَلِکَ فَلَمَّا کَانَ وَقْتُ صَلَاهِ الظُّهْرِ صَلَّی الظُّهْرَیْنِ وَ أَتَی إِلَی دَارِهِ وَ الرَّجُلُ مَعَهُ فَأَحْضَرَ الطَّعَامَ وَ أَکَلَا وَ غَسَلَ الرَّجُلُ یَدَیْهِ وَ قَالَ لِی ائْتِنِی بِأَوْزَانِ الذَّهَبِ فَطَلَعَ الْقَیِّمُ أَبُو الْبَقَاءِ إِلَی زَیْدِ بْنِ وَاقِصَهَ وَ هُوَ صَائِغٌ عَلَی بَابِ دَارِ التَّقِیِّ بْنِ أُسَامَهَ الْعَلَوِیِّ النَّسَّابَهِ فَأَخَذَ مِنْهُ الصِّینِیَّهَ وَ فِیهَا أَوْزَانُ الذَّهَبِ وَ أَوْزَانُ الْفِضَّهِ فَجَمَعَ الرَّجُلُ جَمِیعَ الْأَوْزَانِ فَوَضَعَهَا فِی الْکِفَّهِ حَتَّی الشَّعِیرَ وَ الْأَرُزَّ وَ حَبَّهَ الشَّبَهِ وَ أَخْرَجَ کِیساً مَمْلُوءاً ذَهَباً وَ تَرَکَ مِنْهُ بِحِذَاءِ الْأَوْزَانِ وَ صَبَّهُ فِی حَجْرِ الْقَیِّمِ وَ نَهَضَ وَ شَدَّ مَا تَخَلَّفَ مَعَهُ وَ مَدَّ مَدَاسَهُ (۴) فَقَالَ لَهُ الْقَیِّمُ یَا سَیِّدِی مَا أَصْنَعُ بِهَذَا قَالَ لَهُ هُوَ لَکَ الَّذِی (۵) قَالَ لَکَ ارْجِعْ إِلَی حَیْثُ کُنْتَ قَالَ لِی أَعْطِهِ حِذَاءَ الْأَوْزَانِ وَ لَوْ جِئْتَ بِأَکْثَرَ مِنْ هَذِهِ الْأَوْزَانِ لَأَعْطَیْتُکَ فَوَقَعَ الْقَیِّمُ مَغْشِیّاً عَلَیْهِ وَ مَضَی الرَّجُلُ فَزَوَّجَ الْقَیِّمُ بَنَاتِهِ وَ عَمَرَ دَارَهُ وَ حَسُنَتْ حَالُهُ.

۱- ۱. فی المصدر: قال: و دفع.

۲- ۲.«: نتغذی.

۳- ۳.«: ما یؤکل.

۴- ۴. سیأتی معناه فی البیان. و فی المصدر: و شد ما تخلف عنه و بدل لباسه.

۵- ۵. فی المصدر: قال: ممن؟ قال: من الذی اه.

قصه البدوی مع شحنه الكوفه

**[ترجمه]در سال پانصد و یک هجری هر رطل نان در صحن شریف غروی به یک قیراط خرید و فروش می شد. چهل روز این گونه بود، تا اینکه متولیان – خادمان مرقد – به خاطر تنگدستی راه خود را گرفته و به روستاها رفتند. در بین این متولیان مردی بود که أبو بقاء بن سویقه نام داشت که صد و ده سال سن داشت و از متولیان کسی جز او باقی نمانده بود. پس اوضاع و احوال بر او دگرگون شد و همسر و دخترانش به او گفتند: هلاک شدیم، همان گونه که متولیان رفتند تو نیز برو. شاید خداوند فرجی حاصل کند. او عزم رفتن کرد، و وارد ضریح مقدس علی علیه السلام شد و زیارت کرد و نماز خواند و در کنار سر مبارک حضرت علیه السلام نشست و گفت: ای امیر مؤمنین من صد سال خدمتگزار تو بوده ام و از تو جدا نشده ام، نه حله را دیده ام و نه سکون – . مکانی در کوفه –

را، گرسنگی من و فرزندانم را ضعیف و ناتوان ساخته است و من از تو جدا می شوم با اینکه دوری از تو برایم سخت است، من تو را به خدا می سپارم، و این، جدایی بین من و توست. آن گاه بیرون آمده و به همراه باربران – گاریچی – رهسپار شد تا از منطقه وقف و سوراء – . مکانی در قسمت پایین سوراء از شهرهای حله می باشد و سوراء شهری نزدیک حله است که رودی منسوب به آن است. – بگذرد. او را وهبان سلمی و أبوکردان و گروهی از باربران همراهی کردند که شب هنگام از مرقد بیرون آمدند. به أبوهبیش رسیدند و به یکدیگر گفتند: این زمان زیادی است. پس اتراق کردند و ابوبقاء نیز اتراق کرد. او خوابید و در خواب امیرالمؤمنین علیه السلام را دید که فرمود: ای ابوبقاء آیا بعد از گذشت این همه مدّت از من جدا شدی؟ به همان جایی که بودی برگرد. او گریان از خواب بلند شد و به او گفتند: چه چیز باعث گریه تو شد؟ او خوابش را برای آن ها تعریف کرد و برگشت. هنگامی که دخترانش او را دیدند بر سرش فریاد کشیدند. او ماجرا را برای آن ها تعریف کرد و کلید ضریح را از خزانه دار ابوعبدالله بن شهریار قمی گرفت و مانند عادت معمولش نشست. سه روز آنجا ماند، در روز سوم مردی که روی شانه هایش توبره انداخته بود و مانند پیاده‌روندگان به مکه بود، آمد و توبره را باز کرد و لباس هایی از توبره اش درآورد و آن ها را پوشید و وارد ضریح مقدس شد و زیارت کرد و نماز خواند سپس دیناری به من داد و گفت: غذایی بیاور تا با هم بخوریم. متولی ابوالبقاء رفت و نان و شیر و خرمایی آورد. آن مرد به او گفت: این با مزاج من سازگاری ندارد، آن را برای فرزندانت ببر تا بخورند و این دینار را هم بگیر و برای ما جوجه و نانی بخر. من آن را از او گرفتم. وقت نماز ظهر و عصر، نماز خوانده و همراه آن مرد به خانه اش رفت و برای او غذا تدارک دید و خوردند. مرد دستان او را شسته و به من گفت: سنگ‌وزنه‌های طلا ـ را نزد من بیاور. متولی ابوالبقاء نزد زید بن واقصه رفت – که بر در خانه تقی بن اسامه علوی نسب شناس زرگری می کرد– و سینی را که در آن سنگ‌وزنه‌های طلا ـ و نقره بود گرفت و آن مرد تمامی وزنه‌ها را جمع کرد و آن ها را در ترازو گذاشت حتی جوها و برنج‌ها و دانه‌های شبه را نیز در ترازو قرار داد و کیسه‌ای پر از طلا بیرون آورد و به اندازه همه وزن آنها طلا جدا کرد و آنها را در دامن متولی ریخته و برخاست و آنچه را که برایش باقی مانده بود بست و کفش خود را پوشید. متولی به او گفت: سرورم با این چه بکنم؟ او گفت: برای توست از جانب کسی که به تو گفت: «برگرد به همان جایی که بودی» به من گفت: «در مقابل سنگ وزنه‌ها به او عطا کن» و تو اگر بیش از این سنگ وزنه‌ها می آوردی آن ها را به تو می دادم. متولی بیهوش به روی او افتاد و آن مرد رفت. پس متولی – ابوالبقاء – دخترانش را شوهر داد و خانه اش را ساخت و اوضاعش سرو سامان گرفت.

**[ترجمه]

«۹»

: وَ فِی سَنَهِ خَمْسٍ وَ سَبْعِینَ وَ خَمْسِمِائَهٍ- کَانَ الْأَمِیرُ مُجَاهِدُ الدِّینِ سُنْقُرُ الْأَمْنِ (۱) یَقْطَعُ الْکُوفَهَ وَ قَدْ وَقَعَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ بَنِی خَفَاجَهَ(۲) فَمَا کَانَ أَحَدٌ مِنْهُمْ یَأْتِی إِلَی الْمَشْهَدِ وَ لَا غَیْرِهِ إِلَّا وَ لَهُ طَلِیعَهٌ فَأَتَی فَارِسَانِ فَدَخَلَ أَحَدُهُمَا وَ بَقِیَ الْآخَرُ طَلِیعَهً فَخَرَجَ سُنْقُرُ مِنْ مَطْلَعِ الزُّهَیْمِیِّ وَ أَتَی مَعَ السُّورِ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ الْفَارِسُ نَادَی بِصَاحِبِهِ جَاءَتِ الْعَجَمُ وَ تَحْتَهُ سَابِقٌ مِنَ الْخَیْلِ فَأَفْلَتَ وَ مَنَعُوا الْآخَرَ أَنْ یَخْرُجَ مِنَ الْبَابِ وَ اقْتَحَمُوا وَرَاءَهُ فَدَخَلَ رَاکِباً ثُمَّ نَزَلَ عَنْ فَرَسِهِ قُدَّامَ بَابِ السَّلَامِ الْکَبِیرِ الْبَرَّانِی فَمَضَتِ الْفَرَسُ فَدَخَلَتْ فِی بَابِ ابْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ(۳) النَّقِیبِ بْنِ أُسَامَهَ وَ دَخَلَ الْبَدَوِیُّ وَ وَقَفَ عَلَی الضَّرِیحِ الشَّرِیفِ فَقَالَ سُنْقُرُ ایتُونِی بِهِ فَجَاءَتِ الْمَمَالِیکُ یَجْذِبُونَهُ مِنَ الضَّرِیحِ الشَّرِیفِ (۴) وَ قَدْ لَزِمَ الْبَدَوِیُّ بِرُمَّانَهِ الضَّرِیحِ وَ قَالَ یَا ۱ أَبَا الْحَسَنِ أَنَا عَرَبِیٌّ وَ أَنْتَ عَرَبِیٌّ وَ عَادَهُ الْعَرَبِ الدُّخُولُ وَ قَدْ دَخَلْتُ عَلَیْکَ یَا أَبَا الْحَسَنِ دَخِیلُکَ دَخِیلُکَ وَ هُمْ یَفُکُّونَ أَصَابِعَهُ عَنِ الرُّمَّانَهِ الْفِضَّهِ(۵) وَ هُوَ یُنَادِی وَ یَقُولُ لَا تَخْفِرْ(۶) ذِمَامَکَ یَا أَبَا الْحَسَنِ- فَأَخَذُوهُ وَ مَضَوْا بِهِ فَأَرَادَ أَنْ یَقْتُلَهُ فَقَطَعَ عَلَی نَفْسِهِ مِائَتَیْ دِینَارٍ وَ حِصَانٍ (۷) مِنَ الْخَیْلِ الذُّکُورِ فَکَفَلَهُ ابْنُ بَطْنِ الْحَقِّ عَلَی ذَلِکَ وَ مَضَی ابْنُ بَطْنِ الْحَقِّ یَأْتِی بِالْفَرَسِ وَ الْمَالِ فَلَمَّا کَانَ اللَّیْلُ (۸) وَ أَنَا نَائِمٌ مَعَ

۱- ۱. فی(ت): امر بقطع الکوفه. و فی المصدر: سنقر الاس مقطع الکوفه.

۲- ۲. فی المصدر: و بین خفاجه شی ء.

۳- ۳.«»: فی باب عبد الحمید.

۴- ۴. فی المصدر و(خ): من علی الضریح الشریف.

۵- ۵.«»: من علی الرمانه الفضه.

۶- ۶. خفر فلانا: نقض عهده.

۷- ۷. فی المصدر: و حصانا.

۸- ۸.«»: قال ابن طحال: فلما کان اللیل.

وَالِدِی مُحَمَّدِ بْنِ طَحَّالٍ بِالْحَضْرَهِ الشَّرِیفَهِ وَ إِذَا بِالْبَابِ تُطْرَقُ فَنَهَضَ وَالِدِی وَ فَتَحَ الْبَابَ وَ إِذَا أَبُو الْبَقَاءِ بْنُ الشَّیْرَجِیِّ السُّورَاوِیِّ مَعَهُ الْبَدَوِیُّ وَ عَلَیْهِ جُبَّهٌ حَمْرَاءُ وَ عِمَامَهٌ زَرْقَاءُ وَ مَمْلُوکٌ عَلَی رَأْسِهِ مِنْشَفَهٌ مُکَوَّرَهٌ یَحْمِلُهَا فَدَخَلُوا الْقُبَّهَ الشَّرِیفَهَ حِینَ فُتِحَتْ وَ وَقَفُوا قُدَّامَ الشُّبَّاکِ وَ قَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَبْدُکَ سُنْقُرُ یُسَلِّمُ عَلَیْکَ وَ یَقُولُ لَکَ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَیْکَ الْمَعْذِرَهُ وَ التَّوْبَهُ وَ هَذَا دَخِیلُکَ وَ هَذَا کَفَّارَهُ مَا صَنَعْتُ فَقَالَ لَهُ وَالِدِی مَا سَبَبُ هَذَا قَالَ إِنَّهُ رَأَی أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی مَنَامِهِ وَ بِیَدِهِ حَرْبَهٌ وَ هُوَ یَقُولُ لَهُ وَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ تُخْلِ سَبِیلَ دَخِیلِی لَأَنْتَزِعَنَّ نَفْسَکَ عَلَی هَذِهِ الْحَرْبَهِ وَ قَدْ خَلَعَ عَلَیْهِ وَ أَرْسَلَهُ وَ مَعَهُ خَمْسَهَ عَشَرَ رِطْلًا فِضَّهً بِعَیْنِی رَأَیْتُهَا وَ هِیَ سُرُوجٌ وَ کِیزَانٌ وَ رُءُوسُ أَعْلَامٍ وَ صَفَائِحُ فِضَّهٍ فَعَمِلْتُ ثَلَاثَ طَاسَاتٍ عَلَی الضَّرِیحِ الشَّرِیفِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَی مُشَرَّفِهِ وَ مَا زَالَتْ إِلَی أَنْ سُکَّتْ (۱) فِی هَذِهِ الْحِلْیَهِ الَّتِی عَلَیْهِ الْآنَ وَ أَمَّا الْبَدَوِیُّ (۲) ابْنُ بَطْنِ الْحَقِّ فَرَأَی أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی مَنَامِهِ فِی الْبَرِّیَّهِ وَ هُوَ یَقُولُ لَهُ: ارْجِعْ إِلَی سُنْقُرَ فَقَدْ خَلَّی سَبِیلَ الْبَدَوِیِّ الَّذِی کَانَ قَدْ أَخَذَهُ فَرَجَعَ إِلَی الْمَشْهَدِ وَ اجْتَمَعَ بِالْأَسِیرِ الْمُطْلَقِ هَذَا رَأَیْتُهُ سَنَهَ خَمْسٍ وَ سَبْعِینَ وَ خَمْسِمِائَهٍ.

قصه سیف سرق من الحضره الشریفه و ظهر فیما بعد

**[ترجمه]داستان صحرانشین و داروغه کوفه

در سال ۵۷۵ امیر مجاهدالدین سُنْقُر الأَمن کوفه را به بخش هایی تقسیم کرد و بین آن و بین بنی‌خفاجه حائلی قرار داد، به طوریکه هیچ کس از آنان و غیر ایشان به مرقد نمی‌آمد مگر اینکه طلیعه‌ای(پیش قراول) داشت. دو سوارکار آمدند، یکی از آن دو وارد شد و دیگری پیش قراول باقی ماند. سنقر از مطلع رُهیمی خارج شد و به سمت دیوار رفت. وقتی سوارکار وی را دید ارباب خود را صدا زد: مرد عجم آمد؛ در حالیکه سوار بر اسبی است. او فرار کرد و مانع دیگری شدند که از در خارج شود و از پشت سر او رفتند. او سواره وارد شد و جلوی باب السلام الکبیر بیرونی از اسب پیاده شد. اسب رفت و داخل باب ابن عبدالحمید نقیب بن اسامه شد. صحرانشین وارد شد و مقابل ضریح شریف ایستاد. سنقر گفت: او را نزد من بیاورید. غلامان آمدند و او را از ضریح شریف جدا کردند. صحرانشین رمّانه – انار – ضریح را چسبیده بود و می گفت: ای ابوالحسن! من عربم و تو هم عربی و عادت عربها دخیل بستن است. ای ابوالحسن! من بر تو داخل شدم من دخیل تو هستم دخیل تو هستم. در حالی که آنان انگشتان او را از پنجره ی نقره‌ای ضریح جدا می کردند او فریاد می‌زد و می گفت: عهد خود را نشکن ای ابوالحسن. پس او را گرفته و بردند. پس خواست او را بکشد و فدیه او را دویست دینار و یک اسب از اسبان نر قرار داد. ابن بطن الحق پرداخت آن را به عهده گرفت و رفت تا اسب و پول را بیاورد. چون شب فرا رسید و من با پدرم محمد بن طحال در حرم شریف خوابیده بودیم ناگهان در را زدند. پدرم برخاست و در را باز کرد. ابوالبقاء بن شیرجی سوراوی بود که آن مرد صحرانشین با او بود. او لباسی قرمز به تن و عمامه‌ای آبی بر سر داشت و غلامی همراه او بود که حوله‌ای کُروی روی سر داشت که آن را حمل می کرد. وقتی در گنبد شریف باز شد داخل شدند و مقابل پنجره ایستادند. او گفت: ای امیرالمؤمنین! بنده‌ات سنقر بر تو سلام می کند و می گوید: از درگاه خدا و تو عذر می‌خواهم و توبه می کنم. این دخیل توست و این کفاره کاری است که انجام دادم. پدرم به او گفت: دلیل آن چیست؟ گفت: او امیرالمؤمنین را در خواب دیده که نیزه... ای به دست داشته و می گفته است: به خدا سوگند اگر دخیل مرا آزاد نکنی تو را بر این نیزه خواهم کشید. پس او را آزاد کرد و فرستاد و به همراه او پانزده رطل نقره بود که به چشمم آن را دیدم که به صورت زین‌ها و کوزه‌ها و سرپرچم‌ها و صفحه‌های نقره‌ای بود که من سه طاس را بر مشرّف ضریح شریف صلوات الله علیه کار کردم و همچنان باقی بود تا این که در

زینتی که اکنون بر آن است ریخته شد. اما بدوی ابن بطن الحق، امیرالمؤمنین را در بیابان در خواب دید که به او می‌فرمود: نزد سنقر برگرد؛ او صحرانشینی را که گرفته بود آزاد کرده است. پس به مرقد بازگشت و نزد اسیر آزاد شده رفت. این را در سال پانصد و هفتاد و پنج دیدم.

داستان شمشیری که از ضریح مقدس حضرت علیه السلام به سرقت رفت و بعد از مدتی پیدا شد

**[ترجمه]

«۱۰»

: قَالَ وَ فِی سَنَهِ أَرْبَعٍ وَ ثَمَانِینَ وَ خَمْسِمِائَهٍ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ الْمُبَارَکِ کَانُوا یَأْتُونَ مَشَایِخُ زَیْدِیَّهٌ(۳) مِنَ الْکُوفَهِ کُلَّ لَیْلَهٍ یَزُورُونَ الْإِمَامَ علیه السلام وَ کَانَ فِیهِمْ رَجُلٌ یُقَالُ لَهُ عَبَّاسٌ الْأَمْعَصُ قَالَ ابْنُ طَحَّالٍ وَ کَانَتْ نَوْبَهُ الْخِدْمَهِ تِلْکَ اللَّیْلَهَ عَلَیَّ فَجَاءُوا عَلَی الْعَادَهِ وَ طَرَقُوا الْبَابَ فَفَتَحْتُهُ لَهُمْ وَ فَتَحْتُ بَابَ الْقُبَّهِ الشَّرِیفَهِ وَ بِیَدِ عَبَّاسٍ سَیْفٌ فَقَالَ لِی أَیْنَ أَطْرَحُ هَذَا السَّیْفَ فَقُلْتُ اطْرَحْهُ فِی

۱- ۱. سیأتی معناه فی البیان. و فی المصدر: سبکت.

۲- ۲. فی المصدر: و أمّا ابن بطن الحق.

۳- ۳.«: مشایخ الزیدیه.

هَذِهِ الزَّاوِيَهِ وَ كَانَ شَرِيكِی فِی الْخِدْمَهِ شَيْخٌ كَبِيرٌ يُقَالُ لَهُ بَقَاءُ بْنُ عُنْقُودٍ فَوَضَعَهُ وَ دَخَلْتُ فَأَشْعَلْتُ لَهُمْ شَمْعَهً وَ حَرَّكْتُ الْقَنَادِيلَ وَ زَارُوا وَ صَلَّوْا وَ طَلَعُوا وَ طَلَبَ الْعَبَّاسُ السَّيْفَ فَلَمْ يَجِدْهُ فَسَأَلَنِی عَنْهُ فَقُلْتُ لَهُ مَكَانَهُ فَقَالَ مَا هُوَ هَاهُنَا فَطَلَبَهُ فَمَا وَجَدَهُ (١) وَ عَادَتُنَا أَنْ لَا نُخَلِّیَ أَحَداً يَنَامُ بِالْحَضْرَهِ سِوَی أَصْحَابِ النَّوْبَهِ فَلَمَّا يَئِسَ مِنْهُ دَخَلَ وَ قَعَدَ عِنْدَ الرَّأْسِ وَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا وَلِيُّكَ عَبَّاسٌ وَ الْيَوْمَ لِی خَمْسُونَ سَنَهً أَزُورُكَ فِی كُلِّ لَيْلَهٍ فِی رَجَبٍ وَ شَعْبَانَ وَ رَمَضَانَ- وَ السَّيْفُ الَّذِی مَعِی عَارِيَّهٌ وَ حَقِّكَ إِنْ لَمْ تَرُدَّهُ عَلَیَّ مَا رَجَعْتُ زُرْتُكَ أَبَداً وَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِی وَ بَيْنِكَ وَ مَضَی فَأَصْبَحْتُ فَأَخْبَرْتُ السَّيِّدَ النَّقِيبَ السَّعِيدَ شَمْسَ الدِّينِ عَلِیَّ بْنَ الْمُخْتَارِ- فَضَجِرَ عَلَیَّ وَ قَالَ أَ لَمْ أَنْهَكُمْ أَنْ يَنَامَ أَحَدٌ بِالْمَشْهَدِ سِوَاكُمْ فَأَحْضَرْتُ الْمُخَتَّمَهَ الشَّرِيفَهَ وَ أَقْسَمْتُ بِهَا أَنَّنِی فَتَّشْتُ الْمَوَاضِعَ وَ قَلَبْتُ الْحُصُرَ وَ مَا تَرَكْتُ أَحَداً عِنْدَنَا فَوَجَدَ مِنْ ذَلِكَ أَمْراً عَظِيماً وَ صَعُبَ عَلَيْهِ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ثَلَاثَهِ أَيَّامٍ وَ إِذَا أَصْوَاتُهُمْ بِالتَّكْبِيرِ وَ التَّهْلِيلِ فَقُمْتُ فَفَتَحْتُ لَهُمْ عَلَی جَارِی عَادَتِی وَ إِذَا الْعَبَّاسُ الْأَمْعَصُ وَ السَّيْفُ مَعَهُ فَقَالَ يَا حَسَنُ هَذَا السَّيْفَ فَالْزَمْهُ فَقُلْتُ أَخْبِرْنِی خَبَرَهُ قَالَ رَأَيْتُ مَوْلَانَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِی مَنَامِی وَ قَدْ أَتَی إِلَیَّ وَ قَالَ يَا عَبَّاسُ لَا تَغْضَبْ امْضِ إِلَی دَارِ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ اصْعَدِ الْغُرْفَهَ الَّتِی فِيهَا التِّبْنُ وَ بِحَيَاتِی عَلَيْكَ لَا تَفْضَحْهُ وَ لَا تُعْلِمْ بِهِ أَحَداً فَمَضَيْتُ إِلَی النَّقِيبِ شَمْسِ الدِّينِ فَأَعْلَمْتُهُ بِذَلِكَ فَطَلَعَ فِی السَّحَرِ إِلَی الْحَضْرَهِ وَ أَخَذَ السَّيْفَ مِنْهُ وَ حَلَّی لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ لَا أُعْطِيكَ السَّيْفَ حَتَّی تُعْلِمَنِی مَنْ كَانَ أَخَذَهُ فَقَالَ لَهُ عَبَّاسٌ يَا سَيِّدِی يَقُولُ لِی جَدُّكَ بِحَيَاتِی عَلَيْكَ لَا تَفْضَحْهُ وَ لَا تُعْلِمْ بِهِ أَحَداً وَ أُخْبِرُكَ وَ لَمْ يُعْلِمْهُ وَ مَاتَ وَ لَمْ يُعْلِمْ أَحَداً مَنِ الْآخِذُ السَّيْفَ وَ هَذِهِ الْحِكَايَهُ أَخْبَرَنَا بِمَعْنَاهَا الْمَذْكُورِ الْقَاضِی الْعَالِمُ الْفَاضِلُ الْمُدَرِّسُ عَفِيفُ الدِّينِ رَبِيعُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْكُوفِیُّ- عَنِ الْقَاضِی الزَّاهِدِ

ص: ۳۲۵

١- ١. فی المصدر: قد طلبته فما وجدته.

عَلِيِّ بْنِ بُدَّا(۱) الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَبَّاسٍ الْمَذْكُورِ يَوْمَ الثُّلَاثَاءِ خَامِسَ عَشَرَ رَبِيعٍ الْآخِرِ سَنَهَ ثَمَانٍ وَ ثَمَانِينَ وَ سِتِّمِائَهٍ.

قصه لطيفه

**[ترجمه]شيوخ زيديه در سال پانصد و هشتاد و چهار هجرى در ماه مبارک رمضان، هر شب از كوفه براى زيارت اميرالمؤمنين عليه السلام مى آمدند، در بين آنان مردى بود كه نامش عباس أمعص بود. ابن طحال گفت: آن شب نوبت خدمت و كار من بود، آن ها مانند هميشه آمدند و در را زدند، من در را به روى آن ها باز كردم و در ضريح مقدس را نيز باز كردم و ديدم كه دست عباس شمشيرى است پس به من گفت: اين شمشير را كجا بگذارم؟ گفتم: در اين گوشه بگذار. همكار خدمتگزار من پيرمرد سالخورده اى بود كه بقاء بن عنقود نام داشت. من وارد شدم و شمعى را روشن كردم و چراغ ها را به حركت درآوردم و آن ها زيارت كردند و نماز خواندند و قصد بيرون آمدن كردند. آنگاه عباس به دنبال شمشيرش گشت امّا آن را نيافت و درباره آن از من سؤال كرد. من گفتم: سر جايش است. او گفت: آنجا نيست. پس دوباره دنبال آن را گشت ولى پيدا نكرد. رسم و عادت ما اين بود كه جز خدمتكاران كه كشيک بودند و در حرم مى ماندند كسى در آنجا نمى خوابيد. هنگامى كه عباس از پيدا كردن شمشير نااميد شد وارد ضريح مقدس شد و كنار سر مبارک حضرت عليه السلام نشست و گفت: اى اميرالمؤمنين عليه السلام من پيرو و ولى تو عباس هستم و پنجاه سال است كه هر شب در ماه رجب و شعبان و رمضان براى زيارت تو مى آيم و آن شمشيرى كه همراه داشتم را قرض گرفته بودم. به حقت سوگند اگر آن را به من بازنگردانى هرگز به زيارتت نمى آيم، و از تو جدا مى شوم؛ و رفت. ابن طحّال گفت: من صبح كردم و سيد نقيب، سعيد شمس الدين على بن مختار را از ماجرا باخبر ساختم. او از من ناراحت شد و گفت: آيا به شما نگفتم كه به غير از شما كسى در حرم نخوابد؟ من مختمه - قرآن - شريف را آوردم و به آن قسم خوردم كه من همه جا را گشتم و حصيرها را برگرداندم و كسى را نزد خودمان نگه نداشتم؛ ولى او آن اتفاق را بزرگ شمرد و بر او سخت بود. بعد از سه روز وقتى من صداى تكبير و لا اله الّا الله آن ها را شنيدم مانند هميشه در را به روى آن ها باز كردم و ناگهان عباس امعص را ديدم كه شمشيرش را به همراه داشت و گفت: اى حسن اين شمشير را نگه دار. من گفتم: چگونه آن را پيدا كردى؟ مرا با خبر كن، گفت: من در خواب سرورمان اميرالمؤمنين عليه السلام را ديدم كه نزد من آمد و گفت: اى عباس عصبانى مشو، به خانه فلان شخص پسر فلانى و انبار كاه خانه اش برو، و تو را به زندگى و حياتم قسم مى دهم كه او را رسوا نكن و با كسى درباره اش صحبت نكن. من پيش شمس الدين رفتم و او را از آن باخبر ساختم، او هنگام سحر به ضريح مقدس آمده و شمشير را از او گرفت و آن را براى او تزيين كرد و گفت: تا به من نگويى چه كسى شمشير را برداشته بود، آن را به تو نمى دهم. عباس به او گفت: سرورم، جدت به من گفت: تو را به جان و زندگى ات قسم مى دهم كه او را رسوا نكن و كسى را نيز از آن باخبر نساز؛ حال من به تو بگويم؟ او شمس الدين را از سارق شمشير باخبر نساخت و از دنيا رفت در حالى كه هيچ كس نمى‌دانست چه كسى شمشير را برداشته بود. اين روايت را قاضى و دانشمند فاضل، مدرس، عفيف الدين ربيع بن محمد كوفى از قاضى زاهد على بن بدا همدانى او نيز از عباس مذكور در داستان در روز سه شنبه، پانزدهم ربيع الآخر سال ۶۸۸ هجرى نقل كرده است.

يک داستان جالب

**[ترجمه]

«۱۱»

قالَ: وَ فِی سَنَه سَبْعٍ وَ ثَمانِینَ وَ خَمْسِمِائَهٍ کَانَتْ نَوْبَتِی أَنَا وَ شَیْخٌ یُقَالُ لَهُ أَبُو الْغَنَائِمِ بْنُ کَدُونَا(۲) وَ قَدْ أُغْلِقَتِ الْحَضْرَهُ الشَّرِیفَهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَی صَاحِبِهَا فَإِذَا وَقَعَ (۳) فِی مَسَامِعِی صَوْتُ أَحَدِ أَبْوَابِ الْقُبَّهِ فَارْتَعْتُ لِذَلِکَ وَ قُمْتُ فَفَتَحْتُ الْبَابَ الْأُولَی (۴) وَ دَخَلْتُ إِلَی بَابِ الْوَدَاعِ فَلَمَسْتُ الْأَقْفَالَ فَوَجَدْتُهَا عَلَی مَا هِیَ عَلَیْهِ وَ الْإِغْلَاقَ (۵) وَ مَشَیْتُ إِلَی الْأَبْوَابِ أَجْمَعَ فَوَجَدْتُهَا بِحَالِهَا وَ کُنْتُ أَقُولُ وَ اللَّهِ لَوْ وَجَدْتُ أَحَداً لَلَزِمْتُهُ فَلَمَّا رَجَعْتُ طَالِعاً وَصَلْتُ إِلَی الشُّبَّاکِ الشَّرِیفِ وَ إِذَا بِرَجُلٍ عَلَی ظَهْرِ الضَّرِیحِ أُحَقِّقُهُ فِی ضَوْءِ الْقَنَادِیلِ فَحِینَ رَأَیْتُهُ أَخَذَتْنِی الْقَعْقَعَهُ وَ الرِّعْدَهُ الْعَظِیمَهُ وَ رَبَا لِسَانِی فِی فَمِی إِلَی أَنْ صَعِدَ إِلَی سَقْفِ حَلْقِی فَلَزِمْتُ بِکِلْتَا یَدَیَّ عَمُودَ الشُّبَّاکِ وَ أَلْصَقْتُ مَنْکِبِیَ الْأَیْمَنَ فِی رُکْنِهِ وَ غَابَ وَجْدِی (۶) عَنِّی سَاعَهً وَ إِذَا هَمْهَمَهُ الرَّجُلِ وَ مَشْیُهُ (۷) عَلَی فَرْشِ الصَّحْنِ بِالْقُبَّهِ وَ تَحْرِیکُ الْخَتْمَهِ الشَّرِیفَهِ بِالزَّاوِیَهِ مِنَ الْقُبَّهِ وَ بَعْدَ سَاعَهٍ رُدَّ رُوعِی وَ سَکَنَ مَا عِنْدِی فَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُ (۸) فَرَجَعْتُ حَتَّی أَطْلَعَ

ص: ۳۲۶

۱- ۱. فی المصدر: بدار.

۲- ۲. فی المصدر: یقال له صباح بن حوبا فمضی إلی داره و بقیت وحدی و عندی رجل یقال له أبو الغنائم بن کدونا.

۳- ۳. فی المصدر: فبینما انا کذلک اذ وقع.

۴- ۴.«: الأول.

۵- ۵.«: من الاغلاق.

۶- ۶.«: رشدی.

۷- ۷.«: و مشیته.

۸- ۸.«: فلم أر أحدا.

وَجَدْتُ الْبَابَ الْمُقَابِلَ بَابَ الْحَضْرَهِ لِلنِّسَاءِ قَدْ فُتِحَ مِنْهُ مِقْدَارُ شِبْرٍ فَرَجَعْتُ إِلَى بَابِ الْوَدَاعِ فَفَتَحْتُ الْأَقْفَالَ وَ الْأَغْلَاقَ وَ دَخَلْتُ أَغْلَقْتُهُ مِنْ دَاخِلٍ (۱) فَهَذَا مَا رَأَيْتُهُ وَ شَاهَدْتُهُ.

قصه أخری

**[ترجمه]راوی گفت: در سال ۵۸۷ هجری نوبت من بود که در حرم امیرالمؤمنین علیه السلام بمانم با پیرمردی به نام أبوالغنائم بن کدونا من درهای ضریح مقدس را (صلوات بر صاحب آن) بستم. ناگهان صدای یکی از درهای گنبد در گوشم افتاد و من به لرزه افتادم و برخاستم و در اول را باز کردم و به باب الوداع وارد شدم و کلیدها و قفل ها و همه درها را دیدم که چنان که باید، بسته بود. به سراغ همه درها رفتم و دیدم همه بسته‌اند. در دلم گفتم: اگر کسی را پیدا می کردم با او همراه می شدم. هنگامی که برگشتم و به کنار دریچه های مقدس رسیدم ناگهان مردی را بر پشت ضریح دیدم که به کمک نور چراغ ها او را تشخیص دادم. هنگامی که او را دیدم دندان هایم از ترس به هم خورد و ترس زیادی مرا فرا گرفت و زبانم در دهانم بالا رفت تا به حلقم چسبید. پس من با دو دستم ستون دریچه ها را گرفتم و شانه راستم را به پایه آن چسباندم و برای لحظاتی چیزی احساس نمی کردم که ناگهان صدای حرف زدن و قدم زدنش در صحن ضریح و حرکت دادن ختم شریف - قرآن کریم - را در گوشه ای از گنبد شنیدم. بعد از لحظاتی به خودم آمدم و آرام شدم. نگاه کردم و کسی را ندیدم و برگشتم تا بیرون بیایم که درب مقابل یعنی درب ورودی زنان را دیدم که به اندازه یک وجب باز شده است. دوباره به باب الوداع برگشتم و قفل ها و زنجیرها را باز کردم و داخل شدم و از داخل آن را قفل کردم این ها چیزهایی بود که مشاهده کردم.

داستان دیگر

**[ترجمه]

«۱۲»

وَ قَالَ أَيْضاً: إِنَّ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ الْكَنَاتِينِيُّ (۲) سَأَلَهُ رَجُلٌ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيْهِ بِضَاعَهً فَلَمَّا أَلَحَّ عَلَيْهِ أَخْرَجَ سِتِّينَ دِينَاراً وَ قَالَ لَهُ أَشْهِدْ لِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِذَلِكَ فَأَشْهَدَهُ عَلَيْهِ بِالْقَبْضِ وَ التَّسْلِيمِ فَفَعَلَ ذَلِكَ فَلَمَّا قَبَضَ الْمَبْلَغَ بَقِيَ ثَلَاثَ سِنِينَ مَا أَعْطَاهُ شَيْئاً وَ كَانَ بِالْمَشْهَدِ رَجُلٌ ذُو صَلَاحٍ يُقَالُ لَهُ مُفَرِّجٌ- فَرَأَى فِي الْمَنَامِ كَأَنَّ الَّذِي (۳) قَبَضَ الْمَالَ قَدْ مَاتَ وَ قَدْ جَاءُوا بِهِ عَلَى الْعَادَهِ لِيُدْخِلُوهُ الْحَضْرَهَ الشَّرِيفَهَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَى صَاحِبِهَا فَلَمَّا وَصَلُوا إِلَى الْبَابِ طَلَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْعَتَبَهِ وَ قَالَ لَا يُدْخَلْ هَذَا الْبِنَاءَ(۴) وَ لَا يُصَلِّي أَحَدٌ عَلَيْهِ فَتَقَدَّمَ وَلَدٌ لَهُ يُقَالُ لَهُ يَحْيَى (۵) فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّكَ قَالَ صَدَقْتَ وَ لَكِنْ أَشْهَدَنِي عَلَيْهِ لِأَبِي جَعْفَرٍ الْكَنَاتِينِيِّ بِمَالٍ مَا أَوْصَلَهُ إِلَيْهِ فَلَمَّا أَصْبَحَ مُفَرِّجٌ فَأَخْبَرَنَا بِذَلِكَ (۶) فَدَعَوْنَا أَبَا جَعْفَرٍ وَ قُلْنَا لَهُ أَيُّ شَيْءٍ لَكَ عِنْدَ فُلَانٍ قَالَ مَا لِيَ عِنْدَهُ شَيْءٌ فَقُلْنَا لَهُ وَيْحَكَ شَاهِدُكَ إِمَامٌ قَالَ وَ مَنْ شَاهِدِي فَقُلْنَا لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَوَقَعَ عَلَى وَجْهِهِ يَبْكِي فَأَرْسَلْنَا إِلَى الرَّجُلِ الَّذِي قَبَضَ الْمَالَ فَقُلْنَا لَهُ أَنْتَ هُنَالِكَ (۷) فَأَخْبَرْنَاهُ بِالْمَنَامِ فَبَكَى وَ مَضَى

۱- ۱. فی المصدر: و اغلقته من داخله.
۲- ۲.«: «الکتاتیبی» و کذا فیما یأتی.
۳- ۳.«: کان الرجل الذی.
۴- ۴.«: لا یدخل هذا الینا.
۵- ۵.«: اسمه یحیی.
۶- ۶.«: فأصبح مفرج و اخبرنا بذلک.
۷- ۷.«: انت هالک.

فَأَحْضَرَ أَرْبَعِينَ دِينَاراً فَسَلَّمَهَا إِلَى أَبِی جَعْفَرٍ وَ أَعْطَاهُ الْبَاقِیَ.

قصه أخرى

**[ترجمه]و نیز گفت: مردی از شخصـی به نام ابو جعفر کناتینی خواست تا به او چیزی بدهـد. هنگامی که اصـرار ورزیـد ابو جعفر شصت دینار آورده و به او گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام را گواه بگیر - که آن را برمی گردانی -. او نیز حضرت را به گرفتن و تعهـد برگردانـدن آن گـواه گرفت. هنگـامی که او آن مبلغ را گرفت، سه سـال گـذشت و آن را برنگردانـد در مرقد شخص صـالحی بـود که مفرّج نـام داشت، او در خـواب دیـد که گـویی آن شخصـی که مـال را گرفته مرده است و او را طبق عادت به ضـریح مقدس آوردند تا در آن جا دفن کنند. هنگامی که به درب رسـیدند امیرالمؤمنین علیه السلام در آستانه ظاهر شـد و فرمود: کسـی در این جا وارد نشود و بر او نماز نخوانـد. فرزند او که یحیی نام داشت جلو آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین او پیرو و دوسـتدار تـوست. امـام فرمـود: راست می گویی امـا او مرا به ابو جعفر کنـاتینی بـابت مـالی گواه گرفته و آن را به او برنگردانـده است. مفرج صـبح کرد و مـا را از آن بـاخبر سـاخت. مـا هم ابوجعفر را صـدا کردیم و به او گفتیم: تو چه چیز نزد فلان شـخص داری؟ و به او گفتیم: وای بر تو امام را شاهد گرفتی؟ او گفت: چه کسی را شاهد گرفته ام؟ گفتیم: امیرالمؤمنین علیه السـلام را. پس گریان به سجده افتاد و آن مردی را که مال را گرفته بود صدا زدیم و به او گفتیم: تو آنجا هستی و خواب را برایش تعریف کردیم. او گریه کرد و رفت و چهل دینار آورد و به ابو جعفر داد و او نیز بقیه‌اش را به او عطا کرد.

**[ترجمه]

«۱۳»

وَ حَكَى عَلِيُّ بْنُ مُظَفَّرٍ النَّجَّارُ قَالَ: كَانَ لِی حِصَّةٌ فِی ضَـيْعَةٍ فَقُبِضَتْ غَصْـباً فَدَخَلْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام شَاكِياً وَ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ رُدَّ هَذِهِ الْحِصَّةُ عَلَيَّ عَمِلْتُ هَذَا الْمَجْلِسَ مِنْ مَالِی فَرُدَّتِ الْحِصَّةُ عَلَيْهِ فَغَفَلَ مُدَّةً فَرَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِی مَنَامِهِ وَ هُوَ قَائِمٌ فِی زَاوِيَةِ الْقُبَّةِ وَ قَدْ قَبَضَ عَلَى يَدِهِ وَ طَلَعَ حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ الْوَدَاعِ الْبَرَّانِيِّ وَ أَشَارَ إِلَى الْمَجْلِسِ وَ قَالَ يَا عَلِيُّ -(۱) يُوفُونَ بِالنَّذْرِ فَقَالَ لَهُ حُبّاً وَ كَرَامَةً يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَصْبَحَ اشْتَغَلَ فِی عَمَلِهِ.

قصه أخرى

**[ترجمه]داستان دیگر

علی بن مظفر نجار گفت: من سـهمی از یک زمین زراعتی داشتم که از من غصب شده بود. به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام آمدم در حالی که شاکی بودم و گفتم: ای امیرالمؤمنین علیه السلام اگر سهمم به من برگردانده شود با پول آن فلان مجلس را برگزار می کنم. بعـد از مـدتی سـهم به او برگردانـده شـد واو در ادای نذرش غفلت کرد. پس امیرالمؤمنین علیه السـلام را در خواب دید که در گوشه ای از ضـریح ایسـتاده است. حضـرت دست او را گرفت و بیرون آمد تا بر باب الوداع بیرونی ایستاد و به مجلس اشاره کرد و فرمود: ای علی بن مظفر « يُوفُونَ بِالنَّذْرِ »{آن ها به نذر پایبند هسـتند} او به امام گفت: ای امیرالمؤمنین با کمال دوستی و کرامت ادا می کنم. پس کار برای ادای آن را آغاز کرد .

داستان دیگر

**[ترجمه]

«۱۴»

سَمِعْتُ بَعْضَ مَنْ أَثِقُ بِهِ یَحْکِی بَعْضَ الْفُقَهَاءِ عَنِ الْقَاضِی ابْنِ بُدَّا(۲) الْهَمْدَانِیِّ وَ کَانَ زَیْدِیّاً صَالِحاً مُتَعَبِّداً(۳) تُوُفِّیَ فِی رَجَبٍ سَنَهَ ثَلَاثٍ وَ سِتِّینَ وَ سِتِّمِائَهٍ وَ دُفِنَ بِالسَّهْلَهِ قَالَ: کُنْتُ فِی الْجَامِعِ بِالْکُوفَهِ وَ کَانَتْ لَیْلَهٌ مَطِیرَهٌ(۴) فَدَقَّ بَابَ مُسْلِمٍ جَمَاعَهٌ

فَذَکَرَ بَعْضُهُمْ أَنَّ مَعَهُمْ جِنَازَهً فَأَدْخَلُوهَا وَ جَعَلُوهَا عَلَی الصُّفَّهِ الَّتِی تُجَاهَ بَابِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِیلٍ ثُمَّ إِنَّ أَحَدَهُمْ نَعَسَ (۵) فَرَأَی فِی مَنَامِهِ کَأَنَّ قَائِلًا یَقُولُ لِآخَرَ مَا نُبْصِرُهُ حَتَّی نَبْصُرَ هَلْ لَنَا مَعَهُ حِسَابٌ أَمْ لَا فَکَشَفُوا عَنْ وَجْهِهِ وَ قَالَ بَلَی لَنَا مَعَهُ حِسَابٌ وَ یَنْبَغِی أَنْ نَأْخُذَهُ مِنْهُ مُعَجَّلًا قَبْلَ أَنْ یَتَعَدَّی الرُّصَافَهَ فَمَا یَبْقَی

ص: ۳۲۸

۱- ۱. أی قال أمیر المؤمنین علیه السلام: یا علیّ بن مظفر النجار.

۲- ۲. فی المصدر: یحکی لبعض الفقهاء عن القاضی ابن بدر الهمدانیّ.

۳- ۳.«: سعیدا.

۴- ۴.«: مظلمه.

۵- ۵.«: نعس فنام.

لَنَا مَعَهُ طَرِيقٌ فَانْتَبَهْتُ وَ حَكَيْتُ لَهُمُ الْمَنَامَ وَ قُلْتُ لَهُمْ خُذُوهُ مُعَجَّلًا فَأَخَذُوهُ وَ مَضَوْا فِی الْحَالِ (۱).

**[ترجمه]از یکی از افراد مورد اعتماد شنیدم که فقیهی از قاضی ابن بُدّا همدانی که زیدی و صالح و عابد بود که در رجب سال ۶۶۳ هجری وفات یافت و در سهله دفن شد نقل کرد که گفت: من در شبی بارانی در مسجد کوفه بودم. پس جماعتی باب مسلم را زدند و یکی از آن ها گفت: که جنازه ای به همراه دارند. پس آن را وارد مسجد کردند و در سکویی که روبروی باب مسلم بن عقیل بود، گذاشتند. یکی از آن ها خوابید و در خواب دید که گویی شخصی به دیگری می گوید: ما به او نمی نگریم مگر اینکه ببینیم که آیا با ما حسابی دارد یا خیر؟ پس صورت او را باز کردند و گفت: بله ما با او حساب داریم و باید به سرعت از او بگیریم قبل از این که از رصافه عبور کند که در این صورت نمی توانیم به او دسترسی پیدا کنیم. من از خواب بیدار شدم و خوابم را برای آن ها تعریف کردم و به آن ها گفتم: به سرعت او را بردارید، آن ها او را برداشتند و بلافاصله رفتند - . فرحه الغری: ۱۳۷، ۱۷۷[۱] - .

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی المداس کسحاب الذی یلبس فی الرجل (۲) و قال السک تضبیب الباب بالحدید(۳) و قال القعقعه صریف الأسنان لشده وقعها(۴) قوله و ربا لسانی أی ارتفع.

**[ترجمه]فیروزآبادی گفت: مداس بر وزن سحاب: چیزی که به پا کرده می‌شود. گفت: «سکّ»: محکم کردن در با آهن. و گفت: «قعقعه»: به هم ساییده شدن دندان‌ها به علت شدت برخورد آنها. گفته وی: «ربا لسانی»: بالا آمد.

**[ترجمه]

«۱۵»

حه، [فرحه الغری] إِسْمَاعِیلُ بْنُ أَبَانٍ عَنْ عَتَّابِ بْنِ کَرِیمٍ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِیرَهَ قَالَ: حَضَرَ صَاحِبُ شُرْطَهِ الْحَجَّاجِ حَفِیرَهً فِی الرَّحْبَهِ فَاسْتَخْرَجَ شَیْخاً أَبْیَضَ الرَّأْسِ وَ اللِّحْیَهِ فَکَتَبَ إِلَی الْحَجَّاجِ أَنِّی حَفَرْتُ وَ اسْتَخْرَجْتُ شَیْخاً أَبْیَضَ الرَّأْسِ وَ اللِّحْیَهِ وَ هُوَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَکَتَبَ إِلَیْهِ الْحَجَّاجُ کَذَبْتَ أَعِدِ الرَّجُلَ مِنْ حَیْثُ اسْتَخْرَجْتَ (۵) فَإِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ حَمَلَ أَبَاهُ مِنْ حَیْثُ خَرَجَ إِلَی الْمَدِینَهِ(۶).

**[ترجمه]فرحه الغری: سرکرده سربازان حَجّاج به گودالی در رحبه رفت و پیرمردی با سر و ریش سفید بیرون آورد و به حجاج این گونه نوشت: من گودالی کندم و پیرمردی با سر و ریش سفید بیرون آوردم. او علی بن ابی طالب علیه السلام است. حجاج جواب نامه او را این گونه داد: دروغ گفتی، آن مرد را از هر کجا بیرون آوردی به همان جا برگردان؛ چون حسن بن علی پدرش را به سمت مدینه برد. - . فرحه الغری: ۱۲ -

**[ترجمه]

«۱۶»

حه، [فرحه الغری] نَجِیبُ الدِّینِ یَحْیَی بْنُ سَعِیدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُهْرَهَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ شَهْرَآشُوبَ عَنْ جَدِّهِ عَنِ الشَّیْخِ عَنِ الْمُفِیدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَکَرِیَّا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَائِشَهَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ: خَرَجْنَا یَوْماً مَعَ الرَّشِیدِ مِنَ الْکُوفَهِ نَتَصَیَّدُ فَصِرْنَا إِلَی نَاحِیَهِ الْغَرِیَّیْنِ وَ الثُّوَیَّهِ(۷) فَرَأَیْنَا ظِبَاءً فَأَرْسَلْنَا عَلَیْهَا الصُّقُورَهَ وَ الْکِلَابَ فَحَاوَلَتْهَا سَاعَهً ثُمَّ لَجَأَتِ الظِّبَاءُ إِلَی أَکَمَهٍ فَسَقَطَتْ عَلَیْهَا فَسَقَطَتِ

ص: ۳۲۹

۱- ۱. فرحه الغریّ: ۱۷۷- ۱۳۷.

۲- ۲. القاموس ۲: ۲۱۷.

۳- ۳.« ۳: ۳۰۶. و التضبیب: التشدید.

۴- ۴.« ۳: ۷۲.

۵- ۵. فی المصدر: استخرجته.

۶- ۶. فرحه الغریّ: ۱۲.

۷- ۷. الثویه- بالفتح ثمّ الکسر و یاء مشدده و یقال بلفظ التصغیر ایضا-: موضع قریب من الکوفه.

الصُّقُورَهُ نَاحِيَهً وَ رَجَعَتِ الْكِلَابُ فَتَعَجَّبَ الرَّشِيدُ مِنْ ذَلِکَ ثُمَّ إِنَّ الظِّبَاءَ هَبَطَتْ مِنَ الْأَكَمِهِ فَسَقَطَ الصُّقُورَهُ وَ الْكِلَابُ فَرَجَعَتِ الظِّبَاءُ إِلَى الْأَكَمِهِ فَتَرَاجَعَتْ عَنْهَا الْكِلَابُ وَ الصُّقُورَهُ فَفَعَلَتْ ذَلِکَ ثَلَاثاً فَقَالَ هَارُونُ ارْكُضُوا فَمَنْ لَقِيتُمُوهُ ائْتُونِي بِهِ فَأَتَيْنَاهُ بِشَيْخٍ مِنْ بَنِي أَسَدٍ فَقَالَ هَارُونُ مَا هَذِهِ الْأَكَمَهُ قَالَ إِنْ جَعَلْتَ لِيَ الْأَمَانَ أَخْبَرْتُکَ قَالَ لَکَ عَهْدُ اللَّهِ وَ مِيثَاقُهُ أَنْ لَا أُهَيِّجَکَ وَ لَا أُوذِيَکَ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُمْ كَانُوا يَقُولُونَ هَذِهِ الْأَكَمَهُ قَبْرُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام جَعَلَهُ اللَّهُ حَرَماً لَا يَأْوِي إِلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا أَمِنَ فَنَزَلَ هَارُونُ وَ دَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ وَ صَلَّى عِنْدَ الْأَكَمِهِ وَ تَمَرَّغَ عَلَيْهَا وَ جَعَلَ يَبْكِي (۱)

فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَائِشَهَ فَكَانَ قَلْبِي لَمْ يَقْبَلْ ذَلِکَ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِکَ حَجَجْتُ إِلَى مَكَّهَ فَرَأَيْتُ فِيهَا ياسر [يَاسِراً] جَمَّالَ الرَّشِيدِ وَ كَانَ يَجْلِسُ مَعَنَا إِذَا طُفْنَا فَجَرَى الْحَدِيثُ إِلَى أَنْ قَالَ قَالَ لِيَ الرَّشِيدُ لَيْلَهً مِنَ اللَّيَالِي وَ قَدْ قَدِمْنَا مِنْ مَكَّهَ فَنَزَلَ الْكُوفَهَ فَقَالَ يَا يَاسِرُ قُلْ لِعِيسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَلْيَرْكَبْ فَرَكِبَا جَمِيعاً وَ رَكِبْتُ مَعَهُمَا حَتَّى إِذَا صِرْنَا إِلَى الْغَرِيَّيْنِ فَأَمَّا عِيسَى فَاطَّرَحَ (۲)

نَفْسَهُ فَنَامَ وَ أَمَّا الرَّشِيدُ فَجَاءَ إِلَى أَكَمِهٍ فَصَلَّى عِنْدَهَا فَلَمَّا صَلَّى رَكْعَتَيْنِ دَعَا وَ بَكَى وَ تَمَرَّغَ عَلَى الْأَكَمِهِ ثُمَّ يَقُولُ (۳) يا ابْنَ عَمِّ أَنَا وَ اللَّهِ أَعْرِفُ فَضْلَکَ وَ سَابِقَتَکَ وَ بِکَ وَ اللَّهِ جَلَسْتُ مَجْلِسِيَ الَّذِي أَنَا بِهِ وَ أَنْتَ وَ أَنْتَ (۴) وَ لَكِنْ وُلْدُکَ يُؤْذُونَنِي وَ يَخْرُجُونَ عَلَيَّ ثُمَّ يَقُومُ فَيُصَلِّي ثُمَّ يُعِيدُ(۵) هَذَا الْكَلَامَ وَ يَدْعُو وَ يَبْكِي حَتَّى إِذَا كَانَ وَقْتُ السَّحَرِ قَالَ يَا يَاسِرُ أَقِمْ عِيسَى فَأَقَمْتُهُ

۱- ۱. في المصدر: فجعل يبكي ثمّ انصرفنا.

۲- ۲.«: فطرح.

۳- ۳.«: ثم جعل يقول.

۴- ۴.«: و انت انت.

۵- ۵.«: و يعيد.

فَقَالَ يَا عِيسَى قُمْ صَلِّ قَبْرَ(۱) ابْنِ عَمِّکَ قَالَ لَهُ أَیُّ عُمُومَتِی هَذَا قَالَ هَذَا قَبْرُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَتَوَضَّأَ عِیسَی وَ قَامَ یُصَلِّی فَلَمْ یَزَالا کَذَلِکَ حَتَّی الْفَجْرِ فَقُلْتُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَدْرَکَکَ الصُّبْحُ فَرَکِبْنَا وَ رَجَعْنَا إِلَی الْکُوفَهِ(۲).

شا، [الإرشاد] محمد بن زکریا: مثله (۳).

**[ترجمه]فرحه الغری: عبدالله بن حازم گفت: روزی برای شکار به همراه هارون الرشید از کوفه خارج شدیم و به منطقه غریین – نجف – و الثُّوَیَّه – . مکانی نزدیک کوفه – رسیدیم. در آن محل آهوانی را دیدیم، بازها و سگ های شکاری را به سوی آن ها فرستادیم. مدتی در پی آنها بودند، پس آهوان در تپه‌ای که در آنجا بود پناه گرفتند و روی آن افتادند. بازها در گوشه‌ای فرود آمدند و سگ های شکاری از تپه بالا نرفته و برگشتند. هارون از این ماجرا در شگفت شد، آهوان از آن تپه پایین آمدند، بازها و سگ های شکاری آن ها را تعقیب کردند. آهوان دوباره به آن تپه پناهنده شدند و بازها و سگ ها دوباره برگشتند و این حادثه سه بار تکرار شد. هارون گفت: بروید و هر که را دیدید نزد من بیاورید. ما پیرمردی از طایفه اسد را پیدا کرده نزد هارون الرشید آوردیم، هارون گفت: این تپه چیست؟ پیرمرد پاسخ داد: اگر به من امان دهید شما را از آن باخبر می سازم. هارون گفت: من به خداوند قسم می خورم و تعهد می‌دهم که تو را آزار و اذیت نمی کنم. پیرمرد گفت: پدرم از پدرانش نقل کرده که آن ها می گفتند: این تپه مقبره شریف علی علیه السلام است که خداوند آنجا را حرم امن قرار داده است و هر کس به آنجا پناه ببرد در امان است. هارون الرشید از اسبش پیاده شد و آب خواست و وضو گرفت و در کنار آن تپه نماز خواند. صورت را به زمین گذاشت و به خاک مالید و شروع به گریه کرد.

محمد بن عائشه گفت: من این اتفاق را باور نداشتم. بعد از آن به حج رفتم و در مکه یاسر جمّال الرشید را دیدم. هنگامی که طواف می کردیم با ما می نشست. با هم صحبت کردیم تا اینکه گفت: یک شب در حالی که از مکه آمده و به کوفه رسیدیم رشید به من گفت: ای یاسر به عیسی بن جعفر بگو که سوار مرکب شود، آن دو سوار مرکب هایشان شدند و من هم همراه آن ها بودم تا این که به سوی غریین – نجف – به راه افتادیم. وقتی رسیدیم عیسی خودش را روی زمین انداخت و خوابید. امّا رشید سوی تپه‌ای آمد و در آن جا نماز خواند وقتی دو رکعت نماز خواند دعا نمود و گریه کرد و صورتش را به تپه مالید و گفت: ای پسر عمو به خدا سوگند من از فضل و پیشینه تو آگاهی دارم و به خدا سوگند، این مسندی که بر آن نشسته‌ام به خاطر توست تو و تو؛ امّا فرزندانت مرا آزار می دهند و بر من می شورند. آنگاه بلند شد و نماز خواند و این حرف را تکرار کرد و دعا نمود و گریه کرد تا این که هنگام سحر فرا رسید و گفت: ای یاسر، عیسی را بلند کن. من او را بلند کردم و او گفت: ای عیسی بلند شو و در قبر پسر عمویت نماز بخوان. عیسی به او گفت: کدام یک از عموهایم این جا هستند؟ او گفت: این مقبره علی بن ابی طالب علیه السلام است. پس وضو گرفت و نماز خواند، آن دو همچنان تا طلوع سپیده این گونه بودند. پس من گفتم: ای امیرالمؤمنین صبح تو را فرا گرفت. آنگاه ما سوار بر مرکب هایمان شده و به کوفه برگشتیم. – . فرحه الغری: ۱۰۱ و ۱۰۲ –

ارشاد: مانند آن نقل شده است. – . ارشاد مفید: ۱۲ و ۱۳ –

**[ترجمه]

حه، [فرحه الغری] أَقُولُ وَ ذَكَرَ صَفِيُّ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ مَعَدٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ نَحْوَ هَذَا الْمَتْنِ فِی رِوَايَةٍ رَآهَا فِی بَعْضِ الْكُتُبِ الْحَدِيثِيَّةِ الْقَدِيمَةِ وَ أَسْنَدَهُ بِمَا صُورَتُهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَهْلٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ يَحْيَی قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ دِينَارٍ الْعُتْبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَائِشَةَ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَازِمِ بْنِ خُزَيْمَةَ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ الرَّشِيدِ مِنَ الْكُوفَةِ نَتَصَيَّدُ فَصِرْنَا إِلَی نَاحِيَةِ الْغَرِيَّيْنِ وَ الثُّوَيَّةِ وَ ذَكَرَ نَحْوَ الْمَتْنِ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَی آخِرِهِ زَادَ فِيهِ بَعْدَ قَوْلِهِ وَ رَجَعْنَا إِلَی الْكُوفَةِ ثُمَّ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ خَرَجَ إِلَی الرَّقَّةِ وَ أَنَا مَعَهُ فَقَالَ لِی ذَاتَ لَيْلَةٍ وَ نَحْنُ بِالرَّقَّةِ وَ ذَلِكَ بَعْدَ سَنَةٍ فَقَالَ لِی يَا يَاسِرُ تَذْكُرُ لَيْلَةَ الْغَرِيَّيْنِ قُلْتُ نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ أَ تَدْرِی قَبْرُ مَنْ ذَاكَ قُلْتُ لَا قَالَ قَبْرُ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عليه السلام فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَفْعَلُ هَذَا بِقَبْرِهِ وَ تَحْبِسُ أَوْلَادَهُ فَقَالَ وَيْلَكَ إِنَّهُمْ يُؤْذُونَنِی وَ يُحْوِجُونَنِی إِلَی مَا أَفْعَلُ بِهِمْ انْظُرْ إِلَی مَنْ فِی الْحَبْسِ مِنْهُمْ فَأَحْصَيْنَا مَنْ فِی الْحَبْسِ مِنْهُمْ بِبَغْدَادَ وَ الرَّقَّةِ فَكَانُوا مِقْدَارَ خَمْسِينَ رَجُلًا فَقَالَ ادْفَعْ إِلَی كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ ثَلَاثَةَ أَثْوَابٍ وَ أَطْلِقْ جَمِيعَ مَنْ فِی الْحَبْسِ (۴) مِنْهُمْ قَالَ يَاسِرٌ فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَمَا لِی

ص: ۳۳۱

۱- ۱. فی المصدر: صل عند قبر ابن عمک.

۲- ۲. فرحه الغریّ: ۱۰۱ و ۱۰۲.

۳- ۳. الإرشاد للمفید: ۱۲ و ۱۳.

۴- ۴. الحبس خ ل.

عِنْدَ اللَّهِ حَسَنَهٌ أَكْثَرُ مِنْهَا فَقَالَ ابْنُ عَائِشَهَ فَصَدَّقَ عِنْدِی حَدِیثَ یَاسِرٍ مَا حَدَّثَنِی بِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَازِمٍ (۱).

**[ترجمه]فرحه الغری، می گویم: عبدالله بن حازم بن خزیمه گفت: برای شکار با رشید از کوفه بیرون رفتیم و به منطقه غریّین - نجف - و ثویه رسیدیم و مانند روایت قبل را بیان کرد در پایان بعد از اینکه گفت: «به کوفه برگشتیم» این را افزود: امیرالمؤمنین (هارون الرشید) به رقه رفت که من نیز همراه او بودم. بعد از یک سال و در شبی که ما در رقه بودیم او به من گفت: ای یاسر آیا شب غریّین را به یاد می آوری؟ گفتم: بله ای امیرالمؤمنین. گفت: آیا می دانی آن قبر کیست؟ گفتم: نه. گفت: مقبره علی بن ابی طالب علیه السلام. گفتم: ای امیرالمؤمنین شما با قبر او چنین می کنید و فرزندانشان را زندانی می کنید؟ گفت: وای بر تو آنان مرا آزار می دهند و مرا مجبور می‌کنند این کار را با آنان بکنم. ببین چند نفر از آنان در زندانند. ما تعداد آن ها را که در بغداد و رقه زندانی بودند را شمردیم پنجاه نفر بودند. سپس گفت: به هر یک از آن ها هزار درهم و سه جامه بده و همگی شان را آزاد کن. یاسر گفت: من آن را انجام دادم و نزد خدای بزرگ بیشتر از آن کار خوب نداشتم. ابن عائشه گفت: پس حدیث یاسر را که عبدالله بن جازم برای من نقل نمود تصدیق کردم. - . فرحه الغری: ۱۰۲ و ۱۰۳ -

**[ترجمه]

«۱۸»

حه، [فرحه الغری] ذَکَرَ إِبْرَاهِیمُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَکْرُوسٍ الدِّینَوَرِیُّ فِی کِتَابِ نِهَایَهِ الطَّلَبِ وَ غَایَهِ السُّؤَالِ فِی مَنَاقِبِ آلِ الرَّسُولِ: وَ قَدِ اخْتَلَفَ الرِّوَایَاتُ فِی قَبْرِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ الصَّحِیحُ أَنَّهُ مَدْفُونٌ فِی الْمَوْضِعِ الشَّرِیفِ الَّذِی عَلَی النَّجَفِ الْآنَ وَ یُقْصَدُ وَ یُزَارُ وَ مَا ظَهَرَ لِذَلِکَ مِنَ الْآیَاتِ وَ الْآثَارِ وَ الْکَرَامَاتِ فَأَکْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَی وَ قَدْ أَجْمَعَ النَّاسُ عَلَیْهِ عَلَی اخْتِلَافِ مَذَاهِبِهِمْ وَ تَبَایُنِ أَقْوَالِهِمْ وَ لَقَدْ کُنْتُ فِی النَّجَفِ لَیْلَهَ الْأَرْبِعَاءِ ثَالِثَ عَشَرَ ذِی الْحِجَّهِ سَنَهَ سَبْعٍ وَ تِسْعِینَ وَ خَمْسِمِائَهٍ- وَ نَحْنُ مُتَوَجِّهُونَ نَحْوَ الْکُوفَهِ بَعْدَ أَنْ فَارَقْنَا الْحَاجَّ بِأَرْضِ النَّجَفِ وَ کَانَتْ لَیْلَهً مُضْحِیَهً کَالنَّهَارِ وَ کَانَ مِنَ الْوَقْتِ (۲) ثُلُثُ اللَّیْلِ فَظَهَرَ نُورٌ دَخَلَ الْقَبْرَ فِی ضِمْنِهِ وَ لَمْ یَبْقَ لَهُ الْأَثَرُ(۳) وَ کَانَ یَسِیرُ إِلَی جَانِبِی بَعْضُ الْأَجْنَادِ وَ شَاهَدَ ذَلِکَ أَیْضاً فَتَأَمَّلْتُ سَبَبَ ذَلِکَ وَ إِذَا عَلَی قَبْرِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام عَمُودٌ مِنْ نُورٍ یَکُونُ عَرْضُهُ فِی رَأْیِ الْعَیْنِ نَحْوَ الذِّرَاعِ وَ طُولُهُ حُدُودَ عِشْرِینَ ذِرَاعاً وَ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ وَ بَقِیَ عَلَی ذَلِکَ حُدُودَ سَاعَتَیْنِ مَا زَالَ یَتَلَاشَی عَلَی الْقُبَّهِ حَتَّی اخْتَفَی عَنِّی وَ عَادَ نُورُ الْقَمَرِ عَلَی مَا کَانَ عَلَیْهِ وَ کَلَّمْتُ الْجُنْدِیَّ الَّذِی کَانَ إِلَی جَانِبِی فَوَجَدْتُهُ قَدْ ثَقُلَ لِسَانُهُ وَ ارْتَعَشَ فَلَمْ أَزَلْ بِهِ حَتَّی عَادَ لِمَا کَانَ عَلَیْهِ وَ أَخْبَرَنِی أَنَّهُ شَاهَدَ مِثْلَ ذَلِکَ قَالَ جَامِعُ الْکِتَابِ أَدَامَ اللَّهُ أَیَّامَهُ هَذَا بَابٌ مُتَّسَعٌ لَوْ ذَهَبْنَا إِلَی جمِیعِ مَا قِیلَ فِیهِ لَضَاقَ عَنْهُ الْوَقْتُ وَ لَظَهَرَ الْعَجْزُ عَنِ الْحَصْرِ فَلَیْسَ ذَلِکَ بِمَوْقُوفٍ عَلَی أَحَدٍ دُونَ الْآخَرِ فَإِنَّ هَذِهِ الْأَشْیَاءَ الْخَارِقَهَ لَمْ تَزَلْ تَظْهَرُ هُنَالِکَ مَعَ طُولِ الزَّمَانِ وَ مَنْ

۱- ۱. فرحه الغریّ: ۱۰۲ و ۱۰۳.

۲- ۲. فی المصدر: و کان مضی من الوقت.

۳- ۳. کذا فی النسخ. و الصحیح کما فی المصدر: و دخل القمر فی ضمنه و لم یبق له اثر.

تَـدَبَّرَ ذَلِکَ وَجَدَهُ مُشَاهَدَهً وَ أَخْبَاراً وَ مَنْ أَحَقُّ بِذَلِکَ مِنْهُ علیه السلام وَ أَوْلَی وَ هُوَ الَّذِی اشْتَرَی الْآخِرَهَ بِطَلَاقِ الْأُولَی (۱) وَ فِیمَا أَظْهَرَنَا اللَّهُ عَلَیْهِ مِنْ خَصَائِصِهِ کِفَایَهٌ لِمَنْ کَانَ لَهُ نَظَرٌ وَ دِرَایَهٌ وَ اللَّهُ الْمُوَفِّقُ لِمَنْ کَانَ لَهُ قَلْبٌ وَ أَرَادَ الْهِدَایَهَ آخِرَ کَلَامِهِ حَرْفاً(۲)

حَرْفاً.

**[ترجمه]فرحه الغری: ابراهیم بن علی بن محمد بن بکروس دینوری در کتاب نهایه الطلب و غایه السؤل فی مناقب آل الرسول گفته است: روایات درباره مقبره امیرالمؤمنین علیه السلام مختلف است و صحیح این است که ایشان در مکان شریفی که اکنون نجف است مدفون شده اند که مردم به آنجا رفته و زیارت می کنند. نشانه ها و آثار و کراماتی که در قبر ایشان آشکار گشته است بیش از آن است که قابل شمارش باشد و مردم با وجود اختلاف مذاهب و تفاوت گفتارشان بر آن اتفاق نظر دارند. من در شب چهارشنبه سیزدهم ذی الحجه سال ۵۹۷ هجری در نجف بودم. ما بعد از این که از حاجیان در نجف جدا شدیم به سمت کوفه رهسپار گشتیم. آن شب مانند روز صاف و روشن بود و یک سوم از شب نیز گذشته بود. پس نوری ظاهر شد و وارد قبر گشت - . در نسخه‌ها چنین آمده ، اما در منبع آمده: و ماه پنهان شد و اثری از آن باقی نماند. [۱] -

و از آن اثری باقی نماند. یکی از سربازان که در کنار من حرکت می کرد نیز آن را دید، من در آن تأمل کردم و دیدم که ستونی از نور که عرضش با اندازه گیری چشم حدود یک ذراع و طولش نیز بیست ذراع - . هر ذراع ۵۰ تا ۷۰ سانتیمتر -

بود بر روی مقبره امیرالمؤمنین است که از آسمان فرود آمد و حدود دو ساعت روی مقبره شریف حضرت علیه السلام بود و به تدریج اثر آن از روی گنبد محو می شد تا از دیدگانم پنهان شد و نور ماه به حالت اولیه خود بازگشت. من با سربازی که در کنارم بود صحبت کردم و دیدم که زبانش بند آمده است و به خود می لرزد. او پیوسته این گونه بود تا بعد از لحظاتی به خود آمد و به من گفت که او هم مانند آن را دیده است.

جامع الکتاب که خداوند به او طول عمر دهد گفت: این باب وسیعی است، اگر همه آنچه درباره آن نقل شده را بیان می کردیم به درازا می‌انجامید و ناتوانی از شمارش آن پیدا می‌شد، زیرا اختصاص به یک نفر ندارد و این چیزهای خارق العاده و شگفت انگیز پیوسته در طول زمان در ضریح امیرالمؤمنین علیه السلام اتفاق می‌افتد و هر کسی در آن پدیده ها تدبّر کند آن ها را به مشاهده و شنیدن خواهد دانست، و چه کسی به آن ها شایسته‌تر از حضرت علیه السلام است که آخرت را با طلاق دنیا خرید؟ خصوصیت‌ها و ویژگی هایی که خداوند از ایشان برای ما آشکار کرده است برای کسی که بینش و درایت دارد کافی است. خداوند کسی را که قلب داشته و خواستار هدایت باشد توفیق می دهد. این پایان لفظ به لفظ سخن او بود. - . فرحه الغری: ۱۱۰ و ۱۱۱ -

**[ترجمه]

«۱۹»

یَقُولُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَتَائِقِیِّ عَفَا اللَّهُ عَنْهُ: وَ أَنَا کُنْتُ جَالِساً فِی حُسْنِ الْأَدَبِ مُقَابِلَ بَابِ الْحَضْرَهِ الْمُقَدَّسَهِ فَجَاءَ رَجُلَانِ یُرِیدُ أَحَدُهُمَا یُحَلِّفُ الْآخَرَ بَابَ الْحَضْرَهِ الشَّرِیفَهِ فَقَالَ لَهُ وَ السَّاعَهَ لَا بُدَّ لَکَ أَنْ تُحَلِّفَنِی وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنِّی مَظْلُومٌ وَ أَنَّکَ

لَیْسَ لَکَ قِبَلِی شَیْ ءٌ وَ أَنَّکَ تَفْعَلُ ذَلِکَ بِی عِنَاداً قَالَ لَهُ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِکَ فَقَالَ اللَّهُمَّ بِحَقِّ صَاحِبِ هَذَا الضَّرِیحِ مَنْ کَانَ الْمُعْتَدِیَ عَلَی الْآخَرِ مِنَّا یُغْمَی وَ یَمُوتُ فِی الْحَالِ وَ حَلَّفَهُ فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الْیَمِینِ غُشِیَ عَلَی الَّذِی حَلَّفَهُ فَحُمِلَ إِلَی بَیْتِهِ فَمَاتَ فِی الْحَالِ.

**[ترجمه]عبدالرحمن بن محمد بن عتایقی که خداوند او را رحمت کناد گفت: من در کمال ادب روبروی درب حرم مقدس نشسته بودم که دو مرد آمدند که یکی از آن ها می خواست دیگری را در آنجا به سوگند خوردن وا دارد. پس به او گفت: اکنون تو حتما باید مرا قسم بدهی و تو می دانی که من مظلوم هستم و از من طلبی نداری و از روی دشمنی با من این کار را می کنی. گفت: باید این کار انجام شود. پس او گفت: پروردگارا تو را به حق صاحب این ضریح قسم می دهم که هر کسی از ما دو نفر بر دیگری دشمنی و عناد می کند بیهوش شده و بلافاصله بمیرد و او را وادار به قسم خوردن کرد. هنگامی که او قسم خورد؛ آنکه او را وادار به قسم کرده بود بیهوش افتاد.

او را به خانه بردند و بلافاصله درگذشت.

**[ترجمه]

«۲۰»

مِنْ کَشْفِ الْیَقِینِ لِلْعَلَّامَهِ: کَانَ بِالْحُلَّهِ أَمِیرٌ فَخَرَجَ یَوْماً إِلَی الصَّحْرَاءِ فَوَجَدَ عَلَی قُبَّهِ مَشْهَدِ الشَّمْسِ طَیْراً فَأَرْسَلَ عَلَیْهِ صَقْراً یَصْطَادُهُ فَانْهَزَمَ الطَّیْرُ عَنْهُ فَتَبِعَهُ حَتَّی وَقَعَ فِی دَارِ الْفَقِیهِ ابْنِ نَمَا وَ الصَّقْرُ یَتْبَعُهُ حَتَّی وَقَعَ عَلَیْهِ فَتَشَجَّتْ (۳) رِجْلَاهُ وَ جَنَاحَاهُ وَ عَطَلَ فَجَاءَ بَعْضُ أَتْبَاعِ الْأَمِیرِ فَوَجَدَ الصَّقْرَ عَلَی تِلْکَ الْحَالِ فَأَخَذَهُ وَ أَخْبَرَ مَوْلَاهُ بِذَلِکَ فَاسْتَعْظَمَ هَذِهِ الْحَالَ وَ عَرَفَ عُلُوَّ مَنْزِلَهِ الْمَشْهَدِ وَ شَرَعَ فِی عِمَارَتِهِ (۴).

**[ترجمه]کشف الیقین: در حله امیری بود که روزی به صحرا رفته و بر گنبد مرقد خورشید - امیرالمؤمنین - پرنده ای دید و بازی شکاری را روانه ساخت تا آن را صید کند. آن پرنده فرار کرد و باز آن را دنبال کرد تا در خانه فقیه ابن نُما افتاد. باز آن را دنبال کرد تا بر روی آن افتاد و - در اثر آن - پاها و بال هایش روی زمین کشیده شده و شکست. یکی از پیروان امیر آمد و باز را در آن وضعیت دید و آن را برداشت و سرورش را از آن آگاه ساخت. امیر این ماجرا را بزرگ شمرد و بزرگی منزلت ضریح علی علیه السلام را دانست و شروع به گسترش و آبادی آن کرد. - . کشف الیقین: ۱۶۸ -

**[ترجمه]

«۲۱»

أَقُولُ وَجَدْتُ فِی بَعْضِ مُؤَلَّفَاتِ أَصْحَابِنَا: أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام کَانَ ذَاتَ یَوْمٍ

١- ١. فى المصدر: الدنيا.

٢- ٢. فرحه الغرىّ: ١١٠ و ١١١.

٣- ٣. كذا فى النسخ و فى المصدر: فانسحب اى انجر على وجه الأرض.

۴- ۴. كشف اليقين: ١۶٨.

يُصَلِّى بِالْغَرِيِّ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلَانِ مَعَهُمَا تَابُوتٌ عَلَى نَاقَهٍ فَحَطَّا التَّابُوتَ (۱) وَ أَقْبَلَا إِلَيْهِ فَسَلَّمَا عَلَيْهِ فَقَالَ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتُمَا قَالا مِنَ الْيَمَنِ قَالَ وَ مَا هَذِهِ الْجِنَازَهُ قَالا كَانَ لَنَا أَبٌ شَيْخٌ كَبِيرٌ فَلَمَّا أَدْرَكَتْهُ الْوَفَاهُ أَوْصَى إِلَيْنَا أَنْ نَحْمِلَهُ وَ نَدْفِنَهُ فِي الْغَرِيِّ فَقُلْنَا يَا أَبَانَا إِنَّهُ مَوْضِعٌ شَاسِعٌ بَعِيدٌ عَنْ بَلَدِنَا وَ مَا الَّذِى تُرِيدُ بِذَلِكَ فَقَالَ إِنَّهُ سَيُدْفَنُ هُنَاكَ رَجُلٌ يَدْخُلُ فِي شَفَاعَتِهِ مِثْلُ رَبِيعَهَ وَ مُضَرَ- فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ أَنَا وَ اللَّهِ ذَلِكَ الرَّجُلُ ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى عَلَيْهِ وَ دَفَنَاهُ وَ مَضَيَا مِنْ حَيْثُ أَقْبَلَا.

**[ترجمه]می گویم: من در برخی از مؤلفات دوستانمان یافتم که روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف نماز می خواند که دو مرد که تابوت بر روی شتر داشتند آمدند و آن تابوت را زمین گذاشته و به محضر حضرت علیه السلام رسیدند و سلام کردند. امام علیه السلام فرمود: از کجا آمده اید؟ گفتند: از یمن. فرمود: این جنازه کیست؟ گفتند: ما پدر پیری داشتیم، هنگامی که در شرف مرگ قرار گرفت به ما وصیت کرد و گفت که او را آورده و در نجف دفن کنیم. ما گفتیم: پدر جان آن جا موضعی دور افتاده است و خیلی از ما دور است، برای چه می خواهید ما شما را آن جا دفن کنیم؟ او گفت: در آنجا مردی دفن خواهد شد که به اندازه قبایل ربیعه و مضر در شفاعت او در خواهند آمد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: الله اکبر الله اکبر به خدا سوگند من همان مرد هستم. آن گاه حضرت علیه السلام بلند شده و بر او نماز خواند و آن دو او را دفن کردند و از همان جایی که آمده بودند برگشتند.

**[ترجمه]

«۲۲»

وَ قَالَ حُكِيَ عَنْ زَيْدٍ النَّسَّاجِ: قَالَ كَانَ لِي جَارٌ وَ هُوَ شَيْخٌ كَبِيرٌ عَلَيْهِ آثَارُ النُّسُكِ وَ الصَّلَاحِ وَ كَانَ يَدْخُلُ إِلَى بَيْتِهِ وَ يَعْتَزِلُ عَنِ النَّاسِ وَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا يَوْمَ الْجُمُعَهِ قَالَ زَيْدٌ النَّسَّاجُ فَمَضَيْتُ يَوْمَ الْجُمُعَهِ إِلَى زِيَارَهِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ فَدَخَلْتُ إِلَى مَشْهَدِهِ وَ إِذَا أَنَا بِالشَّيْخِ الَّذِى هُوَ جَارِى قَدْ أَخَذَ مِنَ الْبِئْرِ مَاءً وَ هُوَ يُرِيدُ أَنْ يَغْتَسِلَ غُسْلَ الْجُمُعَهِ وَ الزِّيَارَهِ فَلَمَّا نَزَعَ ثِيَابَهُ وَ إِذَا فِي ظَهْرِهِ ضَرْبَهٌ عَظِيمَهٌ فَتْحَتُهَا أَكْثَرُ مِنْ شِبْرٍ وَ هِيَ تَسِيلُ قَيْحاً وَ مِدَّهً فَاشْمَأَزَّ قَلْبِي مِنْهَا فَحَانَتْ مِنْهُ الْتِفَاتَهٌ فَرَآنِي فَخَجِلَ فَقَالَ لِي أَنْتَ زَيْدٌ النَّسَّاجُ فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ لِي يَا بُنَيَّ عَاوِنِّي عَلَى غُسْلِي فَقُلْتُ لَا وَ اللَّهِ لَا أُعَاوِنُكَ حَتَّى تُخْبِرَنِي بِقِصَّهِ هَذِهِ الضَّرْبَهِ الَّتِي بَيْنَ كَتِفَيْكَ وَ مِنْ كَفِّ مَنْ خَرَجَتْ وَ أَيُّ شَيْ ءٍ كَانَ سَبَبَهَا فَقَالَ لِي يَا زَيْدُ أُخْبِرُكَ بِهَا بِشَرْطِ أَنْ لَا تُحَدِّثَ بِهَا أَحَداً مِنَ النَّاسِ إِلَّا بَعْدَ مَوْتِي فَقُلْتُ لَكَ ذَلِكَ فَقَالَ عَاوِنِّي عَلَى غُسْلِي فَإِذَا لَبِسْتُ أَطْمَارِي (۲) حَدَّثْتُكَ بِقِصَّتِي قَالَ زَيْدٌ فَسَاعَدْتُهُ فَاغْتَسَلَ وَ لَبِسَ ثِيَابَهُ وَ جَلَسَ فِي الشَّمْسِ وَ جَلَسْتُ إِلَى جَانِبِهِ وَ قُلْتُ لَهُ حَدِّثْنِي يَرْحَمُكَ اللَّهُ فَقَالَ لِي

۱- ۱. أي وضعاه و تركاه.

۲- ۲. جمع الطمر- بالكسر-: الثوب البالي.

اعْلَمْ أَنَّا كُنَّا عَشَرَهَ أَنْفُسٍ قَدْ تَوَاخَيْنَا عَلَى الْبَاطِلِ وَ تَوَافَقْنَا عَلَى قَطْعِ الطَّرِيقِ وَ ارْتِكَابِ الْآثَامِ وَ كَانَتْ بَيْنَنَا نَوْبَهٌ نُدِيرُهَا فِي كُلِّ لَيْلَهٍ عَلَى وَاحِدٍ مِنَّا لِيَصْنَعَ لَنَا طَعَاماً نَفِيساً وَ خَمْراً عَتِيقاً وَ غَيْرَ ذَلِكَ فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَهُ التَّاسِعَهُ وَ كُنَّا قَدْ تَعَشَّيْنَا عِنْدَ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِنَا وَ شَرِبْنَا الْخَمْرَ ثُمَّ تَفَرَّقْنَا وَ جِئْتُ إِلَى مَنْزِلِي وَ نِمْتُ أَيْقَظَتْنِي زَوْجَتِي وَ قَالَتْ لِي إِنَّ اللَّيْلَهَ الْآتِيَهَ نَوْبَتُهَا عَلَيْكَ وَ لَا عِنْدَنَا فِي الْبَيْتِ حَبَّهٌ مِنَ الْحِنْطَهِ قَالَ فَانْتَبَهْتُ وَ قَدْ طَارَ السُّكْرُ مِنْ رَأْسِي وَ قُلْتُ كَيْفَ أَعْمَلُ وَ مَا الْحِيلَهُ وَ إِلَى أَيْنَ أَتَوَجَّهُ فَقَالَتْ لِي زَوْجَتِي اللَّيْلَهُ لَيْلَهُ الْجُمُعَهِ وَ لَا يَخْلُو مَشْهَدُ مَوْلَانَا عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام مِنْ زُوَّارٍ يَأْتُونَ إِلَيْهِ يَزُورُونَهُ فَقُمْ وَ امْضِ وَ اكْمُنْ عَلَى الطَّرِيقِ فَلَا بُدَّ أَنْ تَرَى أَحَداً فَتَأْخُذَ ثِيَابَهُ فَتَبِيعَهَا وَ تَشْتَرِيَ شَيْئاً مِنَ الطَّعَامِ لِتَتِمَّ مُرُوءَتُكَ عِنْدَ أَصْحَابِكَ وَ تُكَافِئَهُمْ عَلَى صَنِيعِهِمْ قَالَ فَقُمْتُ وَ أَخَذْتُ سَيْفِي وَ حَجَفَتِي (۱) وَ مَضَيْتُ مُبَادِراً وَ كَمَنْتُ فِي الْخَنْدَقِ الَّذِي فِي ظَهْرِ الْكُوفَهِ وَ كَانَتْ لَيْلَهً مُظْلِمَهً ذَاتَ رَعْدٍ وَ بَرْقٍ فَأَبْرَقَتْ بَرْقَهٌ فَإِذَا أَنَا بِشَخْصَيْنِ مُقْبِلَيْنِ مِنْ نَاحِيَهِ الْكُوفَهِ فَلَمَّا قَرُبَا مِنِّي بَرَقَتْ بَرْقَهٌ أُخْرَى فَإِذَا هُمَا امْرَأَتَانِ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَهِ أَتَانِي امْرَأَتَانِ فَفَرِحْتُ وَ وَثَبْتُ إِلَيْهِمَا وَ قُلْتُ لَهُمَا انْزِعَا الْحُلِيَّ الَّذِي عَلَيْكُمَا سَرِيعاً فَطَرَحَاهُ فَأَبْرَقَتِ السَّمَاءُ بَرْقَهً أُخْرَى فَإِذَا إِحْدَاهُمَا عَجُوزٌ وَ الْأُخْرَى شَابَّهٌ مِنْ أَحْسَنِ النِّسَاءِ وَجْهاً كَأَنَّهَا ظَبْيَهُ قَنَّاصٍ أَوْ دُرَّهُ غَوَّاصٍ فَوَسْوَسَ لِيَ الشَّيْطَانُ عَلَى أَنْ أَفْعَلَ بِهَا الْقَبِيحَ وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي مِثْلُ هَذِهِ الشَّابَّهِ الَّتِي لَا يُوجَدُ مِثْلُهَا حَصَلَتْ عِنْدِي فِي هَذَا الْمَوْضِعِ وَ أُخَلِّيهَا فَرَاوَدْتُهَا عَنْ نَفْسِهَا فَقَالَتِ الْعَجُوزُ يَا هَذَا أَنْتَ فِي حِلٍّ مِمَّا أَخَذْتَهُ مِنَّا مِنَ الثِّيَابِ وَ الْحُلِيِّ فَخَلِّنَا نَمْضِي إِلَى أَهْلِنَا فَوَ اللَّهِ إِنَّهَا بِنْتٌ يَتِيمَهٌ مِنْ أُمِّهَا وَ أَبِيهَا وَ أَنَا خَالَتُهَا وَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَهِ الْقَابِلَهِ تُزَفُّ إِلَى بَعْلِهَا وَ إِنَّهَا

۱- ۱. بتقديم المهمله المفتوحه على المعجمه المفتوحه: الترس.

قَالَتْ لِی یَا خَالَهُ إِنَّ اللَّیْلَهَ الْقَابِلَهَ أَزَفُّ إِلَی ابْنِ عَمِّی وَ أَنَا وَ اللَّهِ رَاغِبَهٌ فِی زِیَارَهِ سَیِّدِی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ إِنِّی إِذَا مَضَیْتُ عِنْدَ بَعْلِی رُبَّمَا لَا یَأْذَنُ لِی بِزِیَارَتِهِ فَلَمَّا کَانَتْ هَذِهِ اللَّیْلَهُ الْجُمُعَهَ خَرَجْتُ بِهَا لِأُزَوِّرَهَا مَوْلَاهَا وَ سَیِّدَهَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَبِاللَّهِ عَلَیْکَ لَا تَهْتِکْ سِتْرَهَا وَ لَا تَفُضَّ خَتْمَهَا وَ لَا تَفْضَحْهَا بَیْنَ قَوْمِهَا فَقُلْتُ لَهَا إِلَیْکِ عَنِّی وَ ضَرَبْتُهَا وَ جَعَلْتُ أَدُورُ حَوْلَ الصَّبِیَّهِ وَ هِیَ تَلُوذُ بِالْعَجُوزِ وَ هِیَ عُرْیَانَهٌ مَا عَلَیْهَا غَیْرُ السِّرْوَالِ وَ هِیَ فِی تِلْکَ الْحَالِ تَعْقِدُ تِکَّتَهَا وَ تُوثِقُهَا عَقْداً فَدَفَعْتُ الْعَجُوزَ عَنِ الْجَارِیَهِ وَ

صَرَعْتُهَا إِلَی الْأَرْضِ (۱) وَ جَلَسْتُ عَلَی صَدْرِهَا وَ مَسَکْتُ یَدَیْهَا بِیَدٍ وَاحِدَهٍ وَ جَعَلْتُ أُحِلَّ عَقْدَ التِّکَّهِ بِالْیَدِ الْأُخْرَی وَ هِیَ تَضْطَرِبُ تَحْتِی کَالسَّمَکَهِ فِی یَدِ الصَّیَّادِ وَ هِیَ تَقُولُ الْمُسْتَغَاثُ بِکَ یَا اللَّهُ الْمُسْتَغَاثُ بِکَ یَا عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ- خَلِّصْنِی مِنْ یَدِ هَذَا الظَّالِمِ قَالَ فَوَ اللَّهِ مَا اسْتَتَمَّ کَلَامَهَا إِلَّا وَ حَسِسْتُ حَافِرَ فَرَسٍ خَلْفِی فَقُلْتُ فِی نَفْسِی هَذَا فَارِسٌ وَاحِدٌ وَ أَنَا أَقْوَی مِنْهُ وَ کَانَتْ لِی قُوَّهٌ زَائِدَهٌ وَ کُنْتُ لَا أَهَابُ الرِّجَالَ قَلِیلًا أَوْ کَثِیراً فَلَمَّا دَنَا مِنِّی فَإِذَا عَلَیْهِ ثِیَابٌ بِیضٌ وَ تَحْتَهُ فَرَسٌ أَشْهَبُ تَفُوحُ مِنْهُ رَائِحَهُ الْمِسْکِ فَقَالَ لِی یَا وَیْلَکَ خَلِّ الْمَرْأَهَ فَقُلْتُ لَهُ اذْهَبْ لِشَأْنِکَ فَأَنْتَ نَجَوْتَ (۲)

وَ تُرِیدُ تُنْجِی غَیْرَکَ قَالَ فَغَضِبَ مِنْ قَوْلِی وَ نَقَفَنِی بِذُبَالِ سَیْفِهِ بِشَیْ ءٍ قَلِیلٍ فَوَقَعْتُ مَغْشِیّاً عَلَیَّ لَا أَدْرِی أَنَا فِی الْأَرْضِ أَوْ فِی غَیْرِهَا وَ انْعَقَدَ لِسَانِی وَ ذَهَبَتْ قُوَّتِی لَکِنِّی أَسْمَعُ الصَّوْتَ وَ أَعِی الْکَلَامَ فَقَالَ لَهُمَا قُومَا الْبَسَا ثِیَابَکُمَا وَ خُذَا حُلِیَّکُمَا وَ انْصَرِفَا لِشَأْنِکُمَا فَقَالَتِ الْعَجُوزُ فَمَنْ أَنْتَ یَرْحَمُکَ اللَّهُ وَ قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنَا بِکَ وَ إِنِّی أُرِیدُ مِنْکَ أَنْ تُوصِلَنَا إِلَی زِیَارَهِ سَیِّدِنَا وَ مَوْلَانَا عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام قَالَ فَتَبَسَّمَ فِی وُجُوهِهِمَا وَ قَالَ لَهُمَا أَنَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ- ارْجِعَا إِلَی أَهْلِکُمَا فَقَدْ قَبِلْتُ زِیَارَتَکُمَا.

۱- ۱. علی الأرض خ ل.

۲- ۲. فانک نجوت بنفسک.

قَالَ فَقَامَتِ الْعَجُوزُ وَ الصَّبِيَّةُ وَ قَبَّلَتَا يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ انْصَرَفَتَا فِي سُرُورٍ وَ عَافِيَةٍ قَالَ الرَّجُلُ فَأَفَقْتُ مِنْ غَشْوَتِي وَ انْطَلَقَ لِسَانِي فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي أَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ عَلَى يَدِكَ وَ إِنِّي لَا عُدْتُ أَدْخُلُ فِي مَعْصِيَتِهِ أَبَداً فَقَالَ إِنْ تُبْتَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ فَقُلْتُ لَهُ تُبْتُ وَ اللَّهُ عَلَى مَا أَقُولُ شَهِيدٌ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي إِنْ تَرَكْتَنِي وَ فِيَّ هَذِهِ الضَّرْبَةُ هَلَكْتُ بِلَا شَكٍّ قَالَ فَرَجَعَ إِلَيَّ وَ أَخَذَ بِيَدِهِ قَبْضَةً مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ وَضَعَهَا عَلَى الضَّرْبَةِ وَ مَسَحَ بِيَدِهِ الشَّرِيفَةِ عَلَيْهَا فَالْتَحَمَتْ بِقُدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ زَيْدٌ النَّسَّاجُ فَقُلْتُ لَهُ كَيْفَ الْتَحَمَتْ وَ هَذِهِ حَالُهَا فَقَالَ لِي وَ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ ضَرْبَةً مَهُولَةً أَعْظَمَ مِمَّا تَرَاهَا الْآنَ وَ لَكِنَّهَا بَقِيَتْ مَوْعِظَةً لِمَنْ يَسْمَعُ وَ يَرَى.

**[ترجمه]از زید نساج نقل شده که گفت: من همسایه ای داشتم که پیرمرد سالخورده ای بود که نشانه های تقوا و پاکی در آن بود. او در خانه اش می‌نشست و از مردم دوری می‌کرد و جز در روز جمعه بیرون نمی آمد. زید نساج گفت: من روز جمعه برای زیارت زین العابدین علیه السلام رفته و وارد صحنش شدم و آن پیرمرد که همسایه ام بود را دیدم که از چاه آب می کشد و می خواهد تا غسل جمعه و زیارت بکند. هنگامی که لباسش را درآورد من دیدم که در پشتش جای ضربه شدیدی است که اندازه اش بیش تر از یک وجب بود و چرک زخم از آن می ریخت. من حالم از آن به هم خورد و ناگهان متوجه من شد و مرا دید و خجالت کشید و به من گفت: آیا تو زید نساج هستی؟ گفتم: بله، به من گفت: پسرکم مرا در غسل کردن کمک کن. گفتم: نه، به خدا سوگند تو را کمک نمی کنم مگر این که ماجرای این ضربه ای که در بین دو کتفت است را به من بگویی و اینکه چه کسی تو را زده است و علتش چه بود؟ او به من گفت: ای زید به تو می گویم ولی به شرط این که آن را به کسی نگویی جز بعد از این که از دنیا رفتم. من قبول کردم پس گفت: مرا در غسلم کمک کن، چون لباس های کهنه ام را پوشیدم، ماجرا را برایت تعریف می کنم. زید گفت: من او را کمک کردم تا غسل کرد و لباسش را پوشید و زیر آفتاب نشست و من هم در کنارش نشستم و به او گفتم: خداوند تو را رحمت کند برایم تعریف کن. او به من گفت: بدان که ما ده نفر بودیم و تصمیم گرفتیم تا کار باطل انجام داده و راهزنی کنیم و مرتکب گناه بشویم. ما هر شب برای هر یک از خودمان نوبت تعیین کرده بودیم و نوبت هر کس که می شد او می رفت و برای ما غذایی کامل و شرابی ناب و غیره آماده می کرد. در شب نهم وقتی ما نزد یکی از دوستانمان شام خوردیم و شراب نوشیدیم و از هم جدا شدیم. من به خانه ام آمده و خوابیدم سپس همسرم مرا بیدار کرده و به من گفت: فردا شب نوبت توست و ما در خانه حتی یک دانه گندم نداریم. من از خواب بیدار شدم در حالی که مستی از سرم پریده بود و گفتم: چه کار کنم؟ چاره چیست؟ به کجا بروم؟ همسرم به من گفت: امشب شب جمعه است و حرم سرورمان علی بن ابی طالب علیه السلام از زائران که برای زیارت آن حضرت می آیند خالی نمی شود تو بلند شو و برو و در راه کمین کن حتماً در آن جا شخصی را می بینی پس لباس هایش را بگیر و آن ها را بفروش و غذایی بخر تا جوانمردی ات در بین دوستانت کامل شود و پاداش کار آن ها را بدهی. من بلند شده و شمشیر و سپرم را برداشتم و به راه افتادم و در خندقی که در پشت کوفه قرار داشت کمین کردم آن شب بسیار تاریک بود و رعد و برق می زد ناگهان رعد و برقی زد و من دیدم که دو نفر از سمت کوفه می آیند. هنگامی که نزدیک شدند رعد و برق دیگری زد و دیدم که دو زن هستند، من با خودم گفتم: در چنین موقعی دو نفر زن به سویم آمدند پس خوشحال شدم و به سوی آن دو هجوم آورده و گفتم: زیورآلاتتان را به سرعت دربیاورید. آن ها درآوردند. آن گاه آسمان رعدی دیگر زد و من دیدم که یکی از آن ها پیرزنی است و دیگری دختر جوانی از زیباترین زنان است گویی که آهوی صیاد یا مروارید غوّاصی است، آنگاه شیطان مرا وسوسه کرد تا عمل زشت و قبیح با او انجام دهم. به خودم گفتم: آیا این چنین دختر جوانی که شبیه آن پیدا نمی شود و من در این جا به آن دست یافته ام را رها کنم؟ آن گاه در صدد فریبش برآمدم. پس پیرزن گفت: ای فلانی،

لباس ها و زیورآلاتی که از ما گرفتی حلال تو باد، پس ما را رهایمان کن تا نزد خانواده هایمان برویم، به خدا سوگند او دختری یتیم از مادر و پدر است و من خاله او هستم و او فردا شب به خانه شوهرش خواهد رفت و او به من گفت: خاله جان من فردا شب به خانه پسر عمویم خواهم رفت، به خدا سوگند من مشتاق زیارت سرورم علی بن ابی طالب علیه السلام هستم و شاید اگر به خانه شوهرم بروم به من اجازه آمدن به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام را ندهد و من در این شب جمعه با او آمدم تا او را به زیارت مولا و سرورمان امیرالمؤمنین علیه السلام ببرم، پس تو را به خدا قسم می دهم که به او هتک حرمت و از او ازاله بکارت نکن و او را بین قومش رسوا مساز. من به پیرزن گفتم: از جلوی چشم من دور شو و او را زدم و شروع به گشتن دور آن دختر جوان کردم در حالی که او به پیرزن پناه می برد و غیر از شلوار چیزی در تنش نداشت. در این حالت او بند شلوارش را می جست و گره آن را محکم می کرد. من پیرزن را از دختر جوان جدا کردم و او را روی زمین انداختم و روی سینه اش نشستم و دستانش را با یک دست گرفتم و با دست دیگر شروع به باز کردن بند شلوارش کردم در حالی که مانند ماهی که در دست صیّاد بجنبد تکان می خورد و می گفت: خدایا به تو پناه می برم، ای علی بن ابی طالب علیه السلام به تو پناه می برم، مرا از دست این ظالم رها کن. به خدا سوگند حرف او تمام نشده بود که ناگهان صدای سم اسبی را پشت سرم احساس کردم و با خودم گفتم: این یک سوار کار است و من از او قوی تر هستم؛ با توجه به این که من قوی بودم و از مردان کم و زیاد، نمی ترسیدم. هنگامی که نزدیک من می شد دیدم که پیراهنی سفید دارد و سوار اسبی سیاه و سفید است و بوی مشک و عنبر از او منتشر می شود. او به من گفت: وای بر تو آن زن را رها کن، من به او گفتم: دنبال کارت برو ؛ تو خودت نجات یافته‌ای و می‌خواهی دیگران را نجات بدهی؟ او از گفته من خشمگین شد و با سر شمشیرش به من ضربه ای کوچک زد، من بیهوش افتادم و نمی دانستم که در زمین هستم یا در جایی دیگر از آن و زبانم بند آمد و از توان افتادم امّا صدا می شنیدم و هوشیاری داشتم. او به آن دو زن گفت: بلند شوید و لباس هایتان را بپوشید و زیورآلاتتان را بردارید و دنبال کارتان بروید. پیرزن گفت: خداوند تو را رحمت کند کیستی؟ خداوند بر ما به واسطه تو منت گذاشت و من از تو می خواهم که ما را به زیارت سرور و مولایمان علی بن ابی طالب علیه السلام ببری. او لبخندی زد و به آن دو گفت: من علی بن ابی طالب هستم، به سوی اهلتان برگردید به راستی زیارت شما مورد قبول واقع شده است.

پیر زن و دختر جوان برخاستند و دستان و پاهای حضرت علیه السلام را بوسیدند و با خوشحالی و سلامت برگشتند. آن مرد گفت: من به هوش آمدم و زبانم باز شد و به او گفتم: سرورم من در نزد تو به بارگاه خداوند متعال توبه می کنم و دیگر در پیشگاه او دچار معصیت نمی شوم. حضرت علیه السلام فرمود: اگر توبه کرده‌ای خداوند توبه ات را قبول می کند. من به او گفتم: توبه کردم، و خداوند بر گفته ام شاهد و گواه است. سپس به او گفتم: سرورم اگر مرا با این ضربه ای که به من زدی رها سازی بدون شک هلاک می شوم. او نزد من برگشت و مشتی خاک برداشت و روی ضربه ریخت و با دست شریفش روی آن کشید پس آن با فضل الهی بهبود یافت. زید نساج گفت: من به او گفتم: چگونه بهبود یافت در حالی که هنوز چنین است؟ او به من گفت: به خدا سوگند ضربه ای وحشتناک و سنگین تر از آن بود که اکنون می بینی؛ امّا پند و موعظه ای شد برای کسانی که می شنوند و می بینند.

**[ترجمه]

توضیح

القناص الصياد و قال الفيروزآبادى النقف كسر الهامه عن الدماغ أو ضربها أشد ضرب أو برمح أو عصا انتهى (۱).

أقول: استعماله فى الظهر على التوسع و المجاز و لعل المراد بذبال السيف الموضع الذابل أى الدقيق منه و هو رأسه و فى بعض النسخ بالمثناه و هو أيضا كنايه عن رأسه.

تذنيب: اعلم أنه كان فى بعض الأزمان بين المخالفين اختلاف فى موضع قبره الشريف عليه السلام فذهب جماعه من المخالفين إلى أنه دفن فى رحبه مسجد الكوفه و قيل إنه دفن فى قصر الإماره و قيل إنه أخرجه معه (۲) الحسن عليه السلام و حمله معه إلى المدينه و دفنه بالبقيع و كان بعض جهله الشيعه يزورونه بمشهد فى الكرخ و قد اجتمعت الشيعه على أنه عليه السلام مدفون بالغرى فى الموضع المعروف عند الخاص و العام و هو عندهم من المتواترات رووه خلفا عن سلف إلى أئمه الدين صلوات

۱- ۱. القاموس ۳: ۲۰۲.

۲- ۲. ابنه ظ.

الله علیهم أجمعین و کـان السـبب فی هـذا الاختلاف إخفاء قبره علیه السـلام خوفا من الخوارج و المنافقین و کان من لا یعرف ذلک إلا خاص الخاص من الشیعه إلی أن ورد الصادق علیه السـلام الحیره فی زمن السـفاح فأظهره لشیعته و من هذا الیوم إلی الآن یزوره کافه الشیعه فی هذا المکان و قد کتب السید عبد الکریم بن أحمد بن طاوس کتابا فی تعیین موضع قبره علیه السلام و رد أقوال المخالفین و سماه فرحه الغری و ذکر فیه أخبارا متواتره فرقناها علی الأبواب.

و قال عبد الحمید بن أبی الحدید فی شرح نهج البلاغه قال أبو الفرج الأصـفهانی حدثنی أحمد بن عیسی عن الحسین بن نصر عن زیـد بن المعـدل عن یحیی بن شعیب عن أبی مخنف عن فضل بن جریح عن الأسود الکندی و الأجلح قالا: توفی علی علیه السـلام و هو ابن أربع و ستین سـنه فی عـام أربعین من الهجره لیله الأحـد لإحـدی و عشـرین لیله مضت فی شـهر رمضان و ولی غسـله ابنه الحسن علیه السـلام و عبـد الله بن العباس و کفن فی ثلاثه أثواب لیس فیها قمیص و صـلی علیه ابنه الحسن فکبر علیه خمس تکبیرات و دفن فی الرحبه مما یلی أبواب کنـده عند صـلاه الصـبح هذه روایه أبی مخنف قال أبو الفرج و حدثنی أحمد بـن سـعید عن یحیی بن الحسن العلوی عن یعقوب بن یزیـد عن ابن أبی عمیر عن الحسن بن علی الحلال عن جـده قـال قلت للحسـین بن علی علیهما السلام أین دفنتم أمیر المؤمنین علیه السلام قال خرجنا به لیلا من منزله حتی مررنا به علی منزل الأشعث حتی خرجنا به (1) إلی الظهر بجنب الغری. قلت و هـذه الروایه هی الحق و علیها العمل و قد قلنا فیما تقدم إن أبناء الناس أعرف بقبور آبائهم من غیرهم من الأجانب و هذا القبر الذی بالغری هو الذی کان بنو علی یزورونه قدیما و حدیثا

۱- ۱. فی المصدر: حتی مررنا علی منزل الاشعث بن قیس ثمّ خرجنا اه.

و يقولون هذا قبر أبينا لا يشك أحد فى ذلك من الشيعه و لا من غيرهم أعنى بنى على من ظهر الحسن و الحسين و غيرهما من سلالته المتقدمين منهم و المتأخرين ما زاروا و لا وقفوا إلا على هذا القبر بعينه.

و قد روى أبو الفرج على بن عبد الرحمن الجوزى (١) عن أبى الغنائم قال: مات بالكوفه ثلاثمائه صحابى ليس قبر أحد منهم معروفا إلا قبر أمير المؤمنين عليه السلام و هو القبر الذى تزوره (٢) الناس الآن جاء جعفر بن محمد و أبوه محمد بن على بن الحسين عليهم السلام فزاراه و لم يكن إذ ذاك قبر ظاهر و إنما كان به شيوخ أيضا حتى جاء محمد بن زيد الداعى صاحب الديلم فأظهر القبه انتهى كلامه (٣). و سيأتى تمام القول فى ذلك فى كتاب المزار.

هذا آخر المجلد التاسع من كتاب بحار الأنوار ختم على يدى مؤلفه ختم الله له بالحسنى و حشره مع مواليه أئمه الهدى فى سادس شهر ربيع الثانى من شهور سنه تسع و سبعين بعد الألف من الهجره المقدسه النبويه عليه و آله ألف ألف صلاه و تحيه.

ص: ٣٣٩

١- ١. كذا فى النسخ: و الصحيح كما فى المصدر: أبو الفرج عبد الرحمن بن على الجوزى.

٢- ٢. فى المصدر: يزوره.

٣- ٣. شرح النهج: ۶۹ و ٧٠.

**[ترجمه]قناص: صیاد. فیروزآبادی گفت: «نقف» شکستن سر از مغز است یا زدن شدیدترین ضربه یا با نیزه یا با چوب. پایان نقل قول.

می گویم: به کارگیری آن در پشت از باب توسّع و مجاز است و شاید مراد از ذبال السیف محل ذلبل است یعنی دقیق که سر آن است. در برخی نسخه‌ها بالمثناه است که آن هم کنایه از سر است.

تکمله: بدان که بین مخالفان در مکان مقبره حضرت علیه السلام در پاره‌ای از اوقات اختلاف بوده است؛ پس گروهی از مخالفان اعتقاد داشتند که ایشان در رحبه مسجد کوفه دفن شده است، و گفته شده: ایشان در قصر امارت مدفون است. و گفته شده: حسن علیه السلام ایشان را به مدینه برده و در بقیع دفن کرده است. برخی از جاهلان شیعه ایشان را در مرقدی در کرخ زیارت می کردند، در حالی که شیعیان اجماع دارند که ایشان در غرّی - نجف - و در مکانی که معروف نزد خاص و عام است دفن شده است، و این نزد شیعیان از متواترات است، که خلف از سلف روایت کرده تا اینکه به امامان و ائمه دین علیهم السلام رسیده است. دلیل این اختلاف مخفی کردن مقبره حضرت علیه السلام از خوارج و منافقان است و جز خاص الخاص شیعیان کسی از آن آگاهی نداشت تا اینکه امام جعفر صادق علیه السلام در زمان حکومت سفاح وارد حیره شد و آن را برای شیعیانش آشکار نمود و از آن روز تاکنون جملگی شیعیان، حضرت علیه السلام را در آن مکان زیارت می کنند. سید عبد الکریم أحمد بن طاوس کتابی در مشخص کردن مکان مقبره حضرت علیه السلام نوشت و به گفته های مخالفان پاسخ گفت و آن کتاب را فرحه الغری نامید و در آن روایت های متواتری ذکر کرد که ما آن ها را در باب‌های مختلف، تقسیم و ذکر کرده‌ایم .

عبدالحمید بن أبی الحدید در شرح نهج البلاغه گفت: ابوالفرج اصفهانی به سندش از اسود کندی و اجلح نقل کرد که: علی علیه السلام شصت و چهار ساله بود و در سال چهل هجری و در شب بیست و یکم ماه رمضان وفات یافت، و پسرش حسن علیه السلام و عبدالله بن عباس ایشان را غسل دادند و در سه جامه که پیراهنی در آن نبود کفن کردند و پسرش حسن علیه السلام بر ایشان نماز خواند و پنج تکبیر بر ایشان گفت و در رحبه کنار باب های کنده هنگام نماز صبح دفن نمود. این روایت أبی مخنف بود.

أبو الفرج گفت: حسن بن علی الحلال از جدش نقل نمود که گفت: به حسین بن علی علیه السلام گفتم: امیر مؤمنین علیه السلام را کجا دفن کردید؟ ایشان فرمود: شب هنگام او را از منزلش خارج ساختیم تا از مقابل منزل اشعث عبور کردیم و از آنجا نیز به خارج از شهر در کنار غرّی - نجف - بردیم. من گفتم: فقط این روایت حقیقت دارد و باید به عمل شود. ما پیشتر گفته ایم که پسران مردم از دیگران به قبور پدرانشان آشناتر هستند، و این مقبره ای که در نجف است همانی است که فرزندان علی علیه السلام در گذشته و حال آن را زیارت می کردند و می گفتند: این مقبره پدرمان است، و کسی از شیعیان و دیگران در آن شک ندارند، یعنی پسران علی از نسل حسن و حسین و دیگران از سلاله او اعم از متقدمین و متأخرین ایشان جز همین مقبره را زیارت نکردند و بر آن توقف نکردند.

همچنین ابوالفرج از عبدالرحمن جوزی از ابوالغنائم روایت کرد که: در کوفه سیصد نفر از صحابه از دنیا رفتند و جز مقبره امیر المؤمنین علیه السلام مقبره هیچ یک از آن ها مشخص نیست و آن همان مقبره‌ایست که مردم هم اکنون آن را زیارت می

کنند. امام جعفر صادق علیه السلام و پدرشان امام محمد باقر علیه السلام آن را زیارت کردند در حالی که آن زمان قبری آشکار نبود، بلکه حتی در آنجا برخی دیگر از بزرگان هم بودند تا اینکه محمد بن زید الداعی، حاکم دیلم، گنبدی بر آن ساخت. کلامش به پایان رسید، و به زودی تمام گفتار در این زمینه در کتاب مزار خواهد آمد.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

**[ترجمه]

مراجع التصحیح و التخریج و التعلیق

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمد للّه ربّ العالمین و الصلاه و السلام علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین و لعنه اللّه علی أعدائهم أجمعین.

و بعد: فإنّ اللّه المنّان قد وفّقنا لتصحیح هذا الجزء و هو الجزء الثامن آخر أجزاء المجلّد التاسع من الأصل و الجزء الثانی و الأربعون حسب تجزءتنا- من کتاب بحار الأنوار و تخریج أحادیثه و مقابلتها علی ما بأیدینا من المصادر و بذلنا فی ذلک غایه جهدنا علی ما یراه المطالع البصیر و قد راجعنا فی تصحیح الکتاب و تحقیقه و مقابلته نسخاً مطبوعه و مخطوطه إلیک تفصیلها:

«۱»

النسخه المطبوعه بطهران فی سنه ۱۳۰۷ بأمر الواصل إلی رحمه اللّه و غفرانه الحاجّ محمّد حسن الشهیر ب «کمپانیّ» و رمزنا إلی هذه النسخه ب (ک) و هی تزید علی جمیع النسخ التی عندنا کما أشار إلیه العلّامه الفقید الحاجّ میرزا محمّد القمیّ قدّس سرّه المتصدّی لتصحیحها فی خاتمه الکتاب، فجعلنا الزیادات التی وقفنا علیها بین معقوفین هکذا [...] و ربّما أشرنا إلیها فی ذیل الصفحات.

«۲»

النسخه المطبوعه بتبریز فی سنه ۱۲۹۷ بأمر الفقید السعید الحاجّ إبراهیم التبریزیّ و رمزنا إلیها ب (ت).

«۳»

نسخه مخطوطه نفیسه ناقصه من أولها تاریخ کتابتها ۱۰۹۱ و هذه النسخه تفضل بارسالها الحاج السید جعفر الموسوی الخوانساری ابن سماحه آیه الله الحاج السید أحمد الخوانساری دامت برکاته و رمزنا إلیها ب (خ).

«۴»

نسخه کامله مخطوطه بخطّ النسخ الجیّد علی قطع کبیر تاریخ کتابتها ۱۲۸۰ و رمزنا إلیها ب (م).

و هذه النسخه المخطوطه لمكتبه العالم البارع الأستاذ السيّد جلال الدين

ص: ٣۴٠

الأرمویّ الشهیر بالمحدّث لا زال موفّقاً لمرضاه اللّه.

و قد اعتمدنا فی تخریج أحادیث الکتاب و ما نقلناه المصنّف فی بیاناته أو ما علّقناه و ذیّلناه فی فهم غرائب ألفاظه و مشکلاته علی کتب أوعزنا إلیها فی المجلّد الحادی و الأربعین لا نطیل الکلام بذکرها هنا فمن أرادها فلیرجع هناک.

فنسأل اللّه التوفیق لإنجاز هذا المشروع و نرجو من فضله أن یجعله ذخرا لنا لیوم تشخص فیه الأبصار. رمضان المبارک ۱۳۸۳

یحیی العابدیّ الزنجانیّ

**[ترجمه]

ص: ۳۴۰

توضیح و اعتذار

ص: ۳۴۱

**[ترجمه]

توضیح و اعتذار

قد طبع فی صفحه- ح من مقدّمه الأجزاء ۳۹ و ۴۱ تحت رقم ۷۲ أنّ فروع الکافی الذی کان مرجعنا عند التخریج هو طبعه القدیمه ۱۳۱۲ ه و لیس کذلک و إنّما اعتمدنا علی طبعته القدیمه حین طبع الأجزاء ۳۵- ۳۸ لأنّ طبعته الحدیثه لم تکمل أجزاؤها بعد، و أمّا بعد أن کمل أجزاؤها و کان ذلک باشراف شقیقنا الفاضل علیّ أکبر الغفاریّ صار مرجعنا فی الجزء ۳۹ إلی آخر الکتاب طبعته الحدیثه کما صرّحنا بذلک فی ذیل الکتاب عند تعیین صفحاتها فتذکّر.

ص: ۳۴۱

**[ترجمه]

ص: ۳۴۲

**[ترجمه]

كلمه المصحّح

بسمه تعالى و له الحمد

انتهى الجزء الثانى و الأربعون من كتاب «بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار» من هذه الطبعه النفيسه و به تمّ أجزاء المجلّد التاسع فى تاريخ أمير المؤمنين صلوات اللّه عليه حسب تجزءه المصنّف أعلى اللّه مقامه.

و لقد بذلنا الجهد عند الطبع فى التصحيح و المقابله طبقا للنسخه التى صحّحها الفاضل المكرّم الشيخ يحيى العابدىّ بما فيها من التعليق و التنميق و اللّه ولىّ التوفيق.

محمد باقر البهبودى.

ص: ۳۴۲

**[ترجمه]

ص: ۳۴۳

ص: ۳۴۴

**[ترجمه]

تعريف مركز

بسم الله الرحمن الرحيم

هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

الزمر: ۹

المقدمة:

تأسّس مركز القائمیة للدراسات الكمبيوترية فی أصفهان بإشراف آیة الله الحاج السيد حسن فقيه الإمامی عام ۱۴۲۶ الهجری فی المجالات الدينية والثقافية والعلمية معتمداً علی النشاطات الخالصة والدؤوبة لجمع من الإخصائيين والمثقفين فی الجامعات والحوزات العلمية.

إجراءات المؤسسة:

نظراً لقلة المراكز القائمة بتوفير المصادر فی العلوم الإسلامية وتبعثرها فی أنحاء البلاد وصعوبة الحصول علی مصادرها أحياناً، تهدف مؤسسة القائمية للدراسات الكمبيوترية فی أصفهان إلی التوفير الأسهل والأسرع للمعلومات ووصولها إلی الباحثين فی العلوم الإسلامية وتقدم المؤسسة مجاناً مجموعة الكترونية من الكتب والمقالات العلمية والدراسات المفيدة وهی منظمة فی برامج إلكترونية وجاهزة فی مختلف اللغات عرضاً للباحثين والمثقفين والراغبين فيها.

وتحاول المؤسسة تقديم الخدمة معتمدة علی النظرة العلمية البحتة البعيدة من التعصبات الشخصية والاجتماعية والسياسية والقومية وعلی أساس خطة تنوی تنظيم الأعمال والمنشورات الصادرة من جميع مراكز الشيعة.

الأهداف:

نشر الثقافة الإسلامية وتعاليم القرآن وآل بيت النبیّ عليهم السلام

تحفيز الناس خصوصا الشباب علی دراسة أدقّ فی المسائل الدينية

تنزيل البرامج المفيدة فی الهواتف والحاسوبات واللابتوب

الخدمة للباحثين والمحققين فی الحوازت العلمية والجامعات

توسيع عام لفكرة المطالعة

تهميد الأرضية لتحريض المنشورات والكتّاب علی تقديم آثارهم لتنظيمها فی ملفات الكترونية

السياسات:

مراعاة القوانين والعمل حسب المعايير القانونية

إنشاء العلاقات المترابطة مع المراكز المرتبطة

الاجتنباب عن الروتينية وتكرار المحاولات السابقة

العرض العلمی البحت للمصادر والمعلومات

الالتزام بذكر المصادر والمآخذ فى نشر المعلومات

من الواضح أن يتحمل المؤلف مسؤولية العمل.

نشاطات المؤسسة:

طبع الكتب والملزمات والدوريات

إقامة المسابقات فى مطالعة الكتب

إقامة المعارض الالكترونية: المعارض الثلاثية الأبعاد، أفلام بانوراما فى الأمكنة الدينية والسياحية

إنتاج الأفلام الكرتونية والألعاب الكمبيوترية

افتتاح موقع القائمية الانترنتى بعنوان : www.ghaemiyeh.com

إنتاج الأفلام الثقافية وأقراص المحاضرات و...

الإطلاق والدعم العلمى لنظام استلام الأسئلة والاستفسارات الدينية والأخلاقية والاعتقادية والردّ عليها

تصميم الأجهزة الخاصة بالمحاسبة، الجوال، بلوتوث Bluetooth، ويب كيوسك kiosk، الرسالة القصيرة ((sms

إقامة الدورات التعليمية الالكترونية لعموم الناس

إقامة الدورات الالكترونية لتدريب المعلمين

إنتاج آلاف برامج فى البحث والدراسة وتطبيقها فى أنواع من اللابتوب والحاسوب والهاتف ويمكن تحميلها على ٨ أنظمة؛

١.JAVA

٢.ANDROID

٣.EPUB

٤.CHM

٥.PDF

٦.HTML

٧.CHM

٨.GHB

إعداد ۴ الأسواق الإلكترونية للكتاب على موقع القائمية ويمكن تحميلها على الأنظمة التالية

١.ANDROID

٢.IOS

٣.WINDOWS PHONE

٤.WINDOWS

وتقدّم مجاناً فى الموقع بثلاث اللغات منها العربية والانجليزية والفارسية

الكلمة الأخيرة

نتقدم بكلمة الشكر والتقدير إلى مكاتب مراجع التقليد منظمات والمراكز، المنشورات، المؤسسات، الكتّاب وكل من قدّم لنا المساعدة في تحقيق أهدافنا وعرض المعلومات علينا.

عنوان المكتب المركزي

أصفهان، شارع عبد الرزاق، سوق حاج محمد جعفر آباده ای، زقاق الشهيد محمد حسن التوكلي، الرقم ١٢٩، الطبقة الأولى.

عنوان الموقع : : www.ghbook.ir

البريد الالكتروني : Info@ghbook.ir

هاتف المكتب المركزي ٠٣١٣٤٤٩٠١٢٥

هاتف المكتب في طهران ٨٨٣١٨٧٢٢ ـ ٠٢١

قسم البيع ٠٩١٣٢٠٠٠١٠٩شؤون المستخدمين ٠٩١٣٢٠٠٠١٠٩.